



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ایران؛ از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

دکتر حسین آبادیان



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

نویسنده:

حسین آبادیان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۸	۱. طرح بحث
۲۴	۲. اهمیت کودتای سوم اسفند
۳۶	۳. درباره این رساله
۴۳	۴. درباره منابع
۵۴	فصل اول: سقوط مشروطه
۵۴	۱. مدخل
۵۷	۲. لشکرکشی روسیه و مواضع بریتانیا
۷۴	۳. فتنه سالارالدوله
۸۰	۴. وزنامه آفتاب و کالبد شکافی بحران ایران
۸۹	۵. نخستین تجربه دولت زورمند
۹۰	۵-۱. علاء السلطنه کیست؟
۹۱	۵-۲. تجربه نخستین کابینه مقتدر
۹۸	۶. دولت علاء السلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی
۱۰۳	۷. قوه نظامی مبنای دولت زورمند
۱۰۵	۸. روزنامه آفتاب؛ مدافع دولت زورمند
۱۱۲	۹. ناصرالملک و فرار از مسئولیت
۱۲۴	۱۰. روزنامه آفتاب؛ مروج فلسفه سیاسی ناصرالملک
۱۳۵	فصل دوم: ایران و قدرت های بزرگ در جنگ اول جهانی
۱۳۵	۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ
۱۴۱	۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ

۳. متین السلطنه، افشاگری به قیمت جان ۱۵۱
۴. بحران کابینه ها در دوره جنگ ۱۵۸
۵. کارنامه نظام السلطنه مافی ۱۸۰
۶. علما: اعلان جهاد و قیام تنگستان ۱۹۲
۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ ۲۰۳
۸. ایران در واپسین دوره ی جنگ ۲۱۶
- فصل سوم: جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ۲۳۹
۱. طلیعه بحران نان ۲۳۹
۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه ۲۴۳
۳. جنگ و قحطی بزرگ ۲۴۸
۴. جنگ و بحران مواد غذایی در اروپا ۲۵۵
۵. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران ۲۵۹
- ۱-۵. تهران ۲۵۹
- ۵-۲. وضعیت شهرستان ها ۲۷۷
۶. دست های پشت پرده بحران نان ۲۹۴
۷. محنتگران و قحطی بزرگ ۳۱۰
۸. سیمای اجتماعی ایران در دوره جنگ ۳۱۳
۹. حکام ایالات و ستم اجتماعی ۳۱۸
- فصل چهارم: احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران ۳۲۹
۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اول جهانی ۳۲۹
۲. تشکیلی و ضدتشکیلی ۳۳۶
۳. مجادله های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار ۳۴۴
۴. واپسین تلاش ها ۳۶۵
- فصل پنجم: پیدایش و افول کمیته مجازات ۳۷۳
۱. مدخل ۳۷۳
۲. تشکیل دهندگان اولیه ۳۷۶

- ۱-۲. منشی زاده کیست؟ ۳۷۹
- ۲-۲. در باره ابوالفتح زاده و مشکوهالممالک ۳۸۳
- ۲-۳. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع ۳۸۶
- ۴-۲. دیگر چهره های شاخص کمیته مجازات ۳۹۰
۳. قائم مقام الملک رفیع، نخستین هدف ۳۹۷
۴. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله ۳۹۹
۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی ۴۰۲
۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات ۴۰۸
۷. قتل متین السلطنه و استعفای وثوق الدوله ۴۱۲
۸. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رعب ۴۲۰
۹. منتخب الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه داری ۴۲۷
۱۰. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین ۴۳۲
۱۱. رشوه ستانی کمیته مجازات ۴۴۱
۱۲. پیگرد اعضای کمیته مجازات ۴۴۵
۱۳. از سرگیری ترور و وحشت ۴۵۲
۱۴. قتل احمد خان صفا و استعفای عین الدوله ۴۵۸
۱۵. ملک الشعراى بهار و تحلیل بحران ۴۶۲
۱۶. حسین صبا و کمیته مجازات ۴۷۰
۱۷. ضدتشکیلی و کمیته مجازات ۴۷۶
۱۸. ریاست وزارایی مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته ۴۸۱
۱۹. فرجام کار ۴۸۶
- فصل ششم: ایران و روسیه: دور جدید روابط ۵۰۲
۱. طلوعه مناسبات جدید ۵۰۲
۲. مأموریت براوین در تهران ۵۰۶
۳. مطبوعات ایران و براوین ۵۱۸
۴. مقدمات عهدنامه مودت ۵۲۴

۵۳۴	فصل هفتم: قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف نظرها در انگلستان و ایران
۵۳۴	۱. مدخل
۵۳۸	۲. کرزن؛ امپریالیست تمام عیار
۵۴۷	۳. کرزن معمار کمیته شرق
۵۵۴	۴. ادوین مونتگ کیست؟
۵۵۸	۵. ریاست وزرای وئوق الدوله
۵۷۶	۶. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹
۵۹۷	۷. جنبش علیه قرارداد
۶۱۰	۸. سید ضیا، کرزن و توجیه قرارداد
۶۱۹	۹. مخالفین ایرانی قرارداد
۶۳۸	۱۰. وئوق الدوله و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹
۶۴۶	۱۱. انگلیسی ها و تبلیغ رشوه ستانی عاقدین قرارداد
۶۵۰	۱۲. سقوط وئوق الدوله
۶۵۸	فصل هشتم: انگلستان و میان پرده شیخ خزعل
۶۵۸	۱. تبارشناسی خاندان خزعل
۶۶۱	۲. شیخ خزعل کیست؟
۶۶۶	۳. خوزستان در جنگ جهانی اول
۶۷۰	۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس
۶۷۵	۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند
۶۸۱	فصل نهم: کودتای سوم اسفند
۶۸۱	۱. شمه ای از آرایش نیروهای نظامی ایران
۶۹۳	۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقه‌های نهایی
۷۰۶	۳. کرزن و شرکت استاندارد اوپل
۷۱۴	۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین
۷۲۴	۵. پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل
۷۲۹	۶. مأموریت آیرونساید

۷۳۳	۷. احضار شبح سرخ
۷۳۸	۸. سپهدار اکبر و بستر سازی کودتا
۷۵۳	۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع
۷۵۸	۱۰. ضربه نهایی
۷۵۸	۱۰-۱. سید ضیا کیست؟
۷۶۷	۱۰-۲. کمیته آهن و کمیته زرگنده
۷۷۴	۱۱. دسیسه علیه جنبش جنگل
۸۰۰	۱۲. تکوین کودتا
۸۳۳	ضمائم
۸۳۳	ضمائم
۸۵۶	منابع و مأخذ
۸۷۵	نمایه ها
۸۷۵	اشخاص
۹۲۸	مکان ها
۹۴۶	مفاهیم و اصطلاحات
۹۵۹	درباره مرکز

ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

مشخصات کتاب

سرشناسه: آبادیان، حسین، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدید آور: ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند/ حسین آبادیان

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ص ۸۰۰

شابک: ۹۶۴-۵۶۴۵-۷۱-۹

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ق ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۰۴

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره: DSR۱۴۰۷/۱۷آ الف ۹ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۶۲۰

ص: ۱

اشاره

۱. طرح بحث

تاکنون به مشروطه ایران از دو منظر نگریسته شده است: یا از سر خودشیفتگی (Narcissism) که در غایت امر سر از «آنچه خود داشت» در آورد؛ و یا از موضع سوءظن (Paranoia) که این وجه دوم در نقطه افراطی خود به توطئه پنداری (Conspiracy) مبتذل در همه ارکان و در نهایت به بیگانه ترسی (Xenophobia) انجامید. معتقدان دیدگاه نخست بدون توجه به شرایط جهانیِ مقارن مشروطه و بدون عنایت به دسیسه های گوناگونی که سرشت سیاست مدرن را تشکیل می دهد - و در فقدان تبارشناسی حوادث و وقایع، به مشتی مطالب بدون تأمل که از خامه برخی مدافعین مشروطه در همان بدو بروز این تحول دوران ساز تراوش کرده است - دلخوش کرده اند و این گونه می پندارند که گویی در پس آن حادثه اندیشه ای سامان مند وجود داشته و گروه دوم بی توجه به ساختارهای داخلی ایران عصر مشروطه و بی عنایت به موقعیت فکری ایران آن عصر - که در وضعیتی بغرنج و حتی نامعلوم به سر می برد - کلیه تحولات را به سرانگشتان سفارت بریتانیا منتسب می سازند و از درون آن نظریه «ترس از انگلیس» را استخراج می نمایند.

بلافاصله باید خاطر نشان سازیم باور داشتن به دسیسه های رایج در زد و بندهای سیاسی، با نظریه توطئه تفاوت بنیادین دارد: دسیسه جزو سرشت سیاست است و اگر کسی منکر آن شود، به واقع بخش اعظم تحولات جهانی را که بنیادی استوار در فعالیت های پنهان با موازین نهان روشی داشته اند، انکار کرده است. اما نظریه توطئه ظاهراً بر این باور است که گویا هر حادثه ای که در هر گوشه ای از جهان روی می دهد، در تحلیل نهایی باید به سرانگشتان اقلیتی دسیسه گر فروکاسته شود. با این توضیح ضروری و کوتاه به بحث اصلی می پردازیم:

مشروطه ایران زمانی روی داد که هیچ گونه سابقه ذهنی و هیچ تجربه عملی از نظامی قانونمند، بر طبق موازین رایج زمان در این مرز و بوم وجود نداشت. هیچ کدام از کسانی که مسامحتاً از آنان به روشنفکر یاد می کنیم از نظام مشروطه ذهنیت مطابق با واقع نداشتند. به قول

سید محمد طباطبائی - از رهبران طراز اول مشروطه - بسیاری از دست اندرکاران جنبش، از مشروطه و فواید آن «چیزی شنیده بودند»، اما هرگز تأملی بنیادین در اینکه مشروطه چیست؟ لوازم و لواحق آن کدام است و الزامات پذیرش مشروطه چیست به عمل نیامده بود. به عبارتی پرسش از ماهیت مشروطه نه قبل از این حادثه و نه بعد از آن به عمل نیامد و «هر کسی از ظن خود یار» آن شد و مثل «فیل که اندر خانه تاریک بود»، هرکس بنا به پیشینه ذهنی و علایق و سلیق خود در مورد آن گمانی می برد. سخن در این نیست که یوسف خان مستشار الدوله در مورد قانون بحثی نکرد و یا میرزا ملکم خان ناظم الدوله در باب فواید و ظواهر تمدن جدید سخنی نگفت؛ بحث در این است که هیچ کس از ماهیت دوران جدید که سیطره ای نو بر عالم و آدم بنیاد نهاد - و قانون و مشروطه و اصناف نظام های جدید سیاسی از الزامات آن بود- بحثی به میان نیاورد. درست که میرزا آقاخان کرمانی در روزنامه اختر، سال ها قبل از مشروطه نوشت، غریبان می گویند یا خانه را به سبک ما بساز و یا ما آن را برایت خواهیم ساخت؛ اما وی هرگز نوشت چرا چنین است و بنیاد این سخن در کدام اندیشه نهفته است؟ واقع امر این است آنچه یوسف خان مستشارالدوله در باب قانون نوشت، با مناسبات فکری و الزامات روزگارش تا اندازه ای انطباق داشت، اما میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان ناظم الدوله بیشتر برای تسویه حساب با دربار ایران اختر و قانون را منتشر کردند و در پس نوشته های آنان گرچه کورسویی از مظاهر تمدن جدید دیده می شد، اما جای یک بحث سامان مند که منطق درونی نظام های جدید بشری را بنمایاند، همیشه خالی بود. اساساً وقتی نخستین جرقه های جنبش زده شد، حتی از عدالت نیز چشم انداز دقیقی وجود نداشت.

یکی از خواسته های اولیه معترضان در عزل عسکر گاریچی از راهداری تهران - قم خلاصه می شد و همین تقاضا خود میزان وقوف تقاضا کنندگان از معیارها و موازین عدل را نشان می دهد. وقتی هم مظفرالدین شاه با اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس و امرای لشکری و کشوری، آن هم درست اندکی بعد از صدور فرمان مشروطه ملاقات کرد، نمایندگان را «نوکر» خواند و گفت که خداوند «زمام اداره امور را به کف با کفایت» او سپرده و زمام قبض و بسط مهمام امور در دستان اوست و کسانی که نماینده ملت لقب گرفته اند، باید حد خود بدانند و پای از گلیم خویش درازتر ننمایند، زیرا اگر خواجه لطف بی کران رانند، نوکر باید حد و حدود خود را بدانند. او مجلس نمایندگان را مجلسی مشورتی خواند که شاه از باب لطف آن را تأسیس کرده و نه از باب اینکه مردم حقی در تأسیس مجلس دارند و شاه فقط اگر مایل بود با آن مشورت می نماید. این پندار نه با الزامات مشروطه سازگار بود و نه با دیگر الزامات دنیای جدید و نه با فرامین شرع در مورد حق الناس.

نخستین رساله ای هم که در دفاع از مشروطه منتشر شد، به قلم حاجی سید نصرالله تقوی بود که ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه تربیت چاپ شد و بعداً به رساله ای مستقل تبدیل گردید.

در این رساله هم آمده است که مشروطه ابزاری است برای جلوگیری از بهانه جویی غربیان که به عنوان «حقوق بشر» در امور کشورهای مثل ایران مداخله می نمایند. اما تا پیش از مشروطه نه قدرتی بیگانه از ضرورت استقرار موازین حقوق بشر در ایران سخنی گفته بود و نه اساساً مشکل غرب سرمایه داری - که برجسته ترین نمادش در آن زمان بریتانیا محسوب می شد - آزادی و مساوات برای ایرانیان بود. آن چه راه را بر انواع نظریه های توطئه پندار باز کرد، سوءاستفاده محافظی از حاکمان انگلیس از مشروطه ایران بود. به واقع انگلیس ها نه در قید مشروطه ایران بودند و نه خود را مقید و مکلف به حمایت از این نظام سیاسی می دیدند. تنها چیزی که برای این محافل اهمیت داشت، مهار روسیه و مات کردن آن در شطرنج سیاست ایران بود. با مشروطه این نیت عملی شد؛ انگلیس در دوره نخست مشروطه به منظور حفظ هندوستان و در دوره دوم به منظور حفظ سیطره خود بر منابع نفتی ایران از بحران سازی و هرج و مرج در کشور حمایت نمود.

برای انگلیس وضعیت مطلوب در مورد ایران از دو حال خارج نبود: یا هرج و مرج و یا استقرار دولت دست نشانده. به یاد آوریم که در ایام بحران ایران به هنگام مشروطه، آنگاه که مشروطه خواهان ادعایی، برای پر کردن خزانه کشور به منظور پرداخت حقوق سپاهیان خود، مالیات روده و نمک و ذغال - یعنی بی ارزش ترین کالاها - وضع می کردند، انگلیسی ها نفت ایران را می بردند بدون اینکه دولت مرکزی کوچکترین اطلاع و یا حساسیتی داشته باشد. وقتی هم روسیه تزاری از بین رفت، دیگر نیازی به هرج و مرج نبود و باید یک دولت وابسته، منافع امپراتوری را تضمین می کرد و این مهم با استقرار سلطنت پهلوی به نتیجه رسید.

به هر حال در سراسر سال های مشروطه - ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ شمسی - که کشور به اشغال ارتش مهاجم روسیه در آمد، هر کس در مورد مشروطه داوری خاصی می کرد که با نفس الامر آن مطابقت نداشت. در دوره اول مشروطیت، حتی یک رساله سیاسی قابل توجه در مورد مشروطه نوشته نشد. تنها رساله مهم این دوره تذکره الغافل و ارشاد الجاهل منسوب به شیخ فضل الله نوری بود که اتفاقاً بنیاد مشروطه و مغایرت آن با مبانی شرع را به خوبی تبیین کرده بود. رساله ای که در مورد دفاع از مشروطه نوشته شده و نویسنده اش روشنفکری آگاه به شرایط زمان و یا روحانی صاحب فتوایی باشد، در این مقطع - یعنی دوره اول مشروطه - مطلقاً دیده نمی شود. نخستین رساله هایی که به حمایت از مشروطه با رویکرد شرعی نوشته شد، مربوط به دوره موسوم به استبداد صغیر و دوره فترت مجلس اول و دوم است و همه - حتی مهم ترین آنها که رساله تنبیه الامه و تنزیه الملّه علامه نائینی باشد - در پاسخ به رساله شیخ فضل الله نوری نوشته شده اند. این رسائل هم رویکردی مشخص و روشن دارند و آن همانا تبیین مشروطه بر بنیاد شرع بود. حتی حزب اعتدالی تا حدی میراث دار این سنت شناخته می شد. ما موقعیت تفکر این عده را «وضعیت هم این و هم آن» می نامیم، یعنی تلاش برای

آشتی دادن شرع با آنچه وجه مثبت مشروطه خوانده می شد.

اینان تمدن جدید را دارای دو رویه مثبت و منفی می دیدند و می خواستند آنچه را وجه مثبت می نامیدند، «گزینش» کنند و با ظاهر شرع آشتی دهند. اما روشنفکران کاری جدی انجام ندادند و یا اینکه مشروطه را در حد مقالات روزنامه ای تنزل دادند. فعالترین این گروه سوسیال دمکرات های سابق ارمنی مثل آرشاور چلنگریان، تیگران ترهاکوپیان و ورام پیلوسیان بودند. هاکوپیان از کارل کائوتسکی می پرسید با توجه به اینکه در ایران نهادهای سرمایه داری رسوخ و نفوذ ندارد و پرولتاریا شکل نگرفته است، آیا به نظر او می توان از شرکت های خارجی دعوت کرد در ایران سرمایه گذاری کنند تا پرولتاریا شکل گیرد و مقدمات تحول از سرمایه داری به سوسیالیسم فراهم شود؟! گویی سرمایه دار غربی منتظر دستور العمل کائوتسکی و گروه مزبور در ایران نشسته بود تا سرمایه گذاری خود را آغاز کند. البته کائوتسکی هم ضمن اظهار بی اطلاعی از شرایط ایران، به طور کلی امکان رشد نهادهای سرمایه داری از طریق سرمایه گذاری خارجی را رد کرد. رسول زاده هم تمدن جدید را «یک دوری پلو پخته آماده» می دانست که فقط باید «قبول زحمت کرد و آن را میل نمود.» منظورش این بود که نیازی به تفکر و تأمل نیست، همه چیز در غرب آماده است و فقط باید تقلید کرد.

در این مقطع اگر حزب اعتدالی از نوعی آشتی مشروطه و شرع حمایت می کرد، حزب رقیب یعنی دمکرات، معجونی در هم جوش از اندیشه های سوسیالیسم اروپایی، گرایشات منشویکی، نارودنیکی و آنارشویستی روسی؛ لیبرالیسم فرانسوی، یولیتاریانیسم انگلیسی و البته مظاهری از اندیشه های شرعی بود، که بنا به ضرورت و در موقع مقتضی یکی از آنها را به کار می گرفت. اگر روزنامه ایران نوارگان این گروه را حتی به صورت گذرا ملاحظه کنیم، می بینیم اغتشاش ذهنی در مقالات آن موج می زند. می بینیم دمکرات ها گاهی خود را طرفدار کارگران می دانند و از جنبش های سندیکالیستی حمایت می کنند، در حالی که خود معترفند در ایران کارگر صنعتی وجود ندارد؛ وقتی دیگر می گویند بنیاد مشروطه بر «کارگران، عمله ها و دهاتی ها» استوار است؛ در موقعیتی اطلاق واژه انقلابی را بر خود بهتان و افترا می دانند و موقعی دیگر از جنبش انقلابی توده ها حمایت می کنند. گاهی می گویند لیبرالند و وقتی دیگر به ضد آن سخن می گویند؛ گاهی از سیسموندی، پرودون و مارکس شاهد مثال می آورند و از ضرورت تحول ساختارهای تولیدی سخن به میان می آورند و همزمان از ضرورت تحول ایران به سمت سرمایه داری دفاع می کنند. بعضی مواقع سرمایه داری را نظامی ضد بشری می خوانند و وقتی دیگر می گویند اگر جلو استقرار نهادهای سرمایه داری گرفته شود، مثل امپراتور چین که پکن شهر آسمانی را به اجنبی تسلیم کرد و خود گریخت تا جان به سلامت به در برد، همان بلیه بر ایران نیز نازل خواهد شد. با همه این اوصاف گاهی دیگر به تبعیت از پلخانف بر نقش شخصیت ها در تاریخ انگشت تأکید می نهادند.

این وضعیت نشان چه بود؟ در یک کلام نشان آشفتگی فکری و بحران در نظر به چیستی و چونی مشروطه و این بحران باعث اغتشاش در عمل شد. از سویی آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی مشروطه ایران را بر اساس «قوایم مذهبی» ممکن و میسر می‌دید و از آن سوی سید حسین اردبیلی می‌گفت در امور «سیاسیه ملکیه» تقلید نمی‌کند. از یک طرف آیت الله خراسانی دستور می‌داد که هیئت پنج نفره نظارت بر شرعی بودن مصوبات مجلس باید هر چه زودتر انتخاب شوند و از طرف دیگر عده ای نفس نظارت شرعی را مغایر مشروطه عنوان می‌کردند. علما دولت را از دخالت در محاکم شرعی بر حذر می‌داشتند و می‌گفتند مجلس حق قانونگذاری در حوزه قضا ندارد و به طور مثال استیناف را مردود می‌شمردند و از سویی دیگر وزارت عدلیه که در دست مخالفین آنها بود ساز خود را می‌زد. آنچه اجرا می‌شد نه ربطی به شرع داشت و نه مشروطه. نهایت اینکه وضعیت آشفته «هم این و هم آن» و تلاش برای «گزینش» وجه مثبت تمدن غرب و آشتی آن با ظواهر شرع، به وضعیت «نه این و نه آن» انجامید و اوضاعی شکل گرفت که نه با مشروطه و الزامات آن منطبق بود و نه با ظواهر شرع هماهنگ می‌نمود.

در همین حال هرج و مرج بیداد می‌کرد، هر کس زرننگ تر بود سلاحی می‌یافت و به عناوین مختلف با مخالفین تسویه حساب می‌کرد، بدون اینکه کسی را جرأت مقابله باشد. روز روشن عده ای با موزر مخالف خود را می‌کشتند و نام آن را ضدیت با استبداد می‌نهادند. ایلات و عشایر به هوای رسیدن به تخت سلطنت دست به شورش می‌زدند، اقتصاد به هم ریخته، دولت فلج و جامعه به شدت آشفته شده بود. در همین حال و هوا بارها استقلال و تمامیت ارضی کشور از شمال و جنوب توسط روس و انگلیس نادیده گرفته شد. در چنین اوضاع نابسامانی مصالح ملی امری ناشناخته بود، هر کس آنچه را که به ذهن خودش می‌رسید اجرا می‌کرد و کاری نداشت که این عمل به چه میزانی با الزامات نظام مشروطه منطبق است. به قول کسروی و مخبر السلطنه هدایت، هر که بیشتر و بهتر فحش می‌داد مشروطه خواه تر بود. این بحران عینی ریشه در بحران نظری در باب فهم مشروطه داشت، طرفه اینکه هیچ کس در باب دیدگاه های خود تأمل نکرد و آن را آسیب شناسی و یا کالبد شکافی ننمود و باورهایش را به محک نقد و نظر دیگران حک و اصلاح نساخت.

آخوند خراسانی نوشت کسانی که به مشروطه اروپایی باور دارند به سوی معشوق خویش به پاریس عزیمت کنند، ملا عبدالله مازندرانی فتنه ها را زیر سر «بهایه لعنهم الله تعالی» و «انجمن های سریه و ستاریه» دانست و در مقابل، مخالفین آنان، دخالت همه جانبه روحانیون مقیم نجف را عامل بحران خواندند. وقتی با هجوم روسیه به کشور در محرم ۱۳۳۰ و بر دار شدن برخی مشروطه خواهان در عاشورای تبریز، مشروطه رخت بر بست، موجی جدید از بحران ها و هرج و مرج کشور را فرا گرفت که نقطه اوج آن تأسیس «کمیته مجازات» به هنگام

جنگ اول جهانی بود. اینک حتی رهبران سابق مشروطه مثل سید حسن تقی زاده، در چرخش و تغییر جهتی واضح، از مواضع نه چندان دور خود، به ضرورت استقرار مرد قدرتمند بر اریکه قدرت باور پیدا کردند. گناه ناکامی ها، هرج و مرج ها و بحران ها به گردن مشروطه ای افکنده شد که حتی یک روز اجرا نگردیده بود؛ بدون اینکه کسی توضیح دهد در کدامین مقطع، مشروطه و معیارهای آن - حتی با همان تلقی معوج روشنفکران و یا دیدگاه روحانیان - به بوته اجرا گذاشته شد، مشروطه را برای مردم ایران زود دانستند، توده ها را متهم به جهالت و نادانی کردند و با این وصف از آنان خواستند همان طور که در هنگامه مشروطه پای در رکاب جهاد نهادند، اینک برای اجرای منویات آنان در مورد استقرار «ابر مرد» وارد میدان شوند. به همان مردمی که طرف خطابشان بودند، می گفتند فقط با زور است که متمدن می شوند و از «استبداد منور» سخن گفتند. به جستجوی بیسمارک و پطر کبیر و میچی بر آمدند، و در نهایت قزاقی را که حتی از حداقل سواد متعارف محروم بود تا چه رسد به درک و فهم تجدد و الزامات آن - به عنوان بیسمارک ایران - بر تخت سلطنت نشانند تا تتمه اعتبار مشروطه را به باد دهد و مجلس را «طویل» نام نهد، دولتی نظامی تشکیل دهد تا ایران را به شیوه سربازخانه اداره کند و حتی بر کسانی مثل داور و تیمورتاش که او را برکشیده بودند، ابقا ننماید و آنان را به تیغ کین رهسپار دیار عدم نماید. به این شکل از استبداد پر نور بیسمارک، تاریخ، موش کور حکومت قزاقان را زایید و مشروطه ایران به قعر انحطاط خود درگلتید و وضعیتی شکل گرفت که ما آن را «بناپارسیسم ایرانی» نام می نهیم. این همه به دلیل فقدان تأمل عقلانی و خردورزانه برای حل بحران های نظری مشروطه، فقدان تحریر محل نزاع و عدم تلاش برای انسجام بخشیدن به ساختار اندیشه مشروطه خواهی و الزامات آن رخ نمود.

۲. اهمیت کودتای سوم اسفند

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جمله مهمترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است. این کودتا که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از دستاوردهایی را که در مشروطه شکل گرفته بود، بر باد داد و زمینه دیکتاتوری رضاخان را فراهم آورد. معمولاً مورخین در بررسی کودتای سوم اسفند، ۱۲۹۹ سرکرده اصلی آن یعنی رضاخان میر پنج را مورد توجه قرار می دهند و تحولات مربوط به این حادثه را چونان سقوط بهمنی سهمگین در فضای رعب انگیز بعد از مشروطه ارزیابی می کنند، اما این دسته از مورخان غافلند که با نسبت دادن اراده پولادین به رضاخان و تأکید بر ابتکار فردی او؛ وی را بیش از آن چیزی که بود بزرگ می کنند. به عبارت بهتر تأکید بر نقش رضاخان در وقوع کودتا چیزی است که او خود دوست داشت به آن شهره شود، کما اینکه در سالگرد کودتا - اسفند ۱۳۰۰ - در بیانیه ای

اعلام کرد با وجود او عجیب است کسی دیگر را عامل کودتا معرفی نمایند! رضاخان با این بیانیه می خواست بر نقش بریتانیا در شکل گیری دور جدیدی از تاریخ معاصر ایران سرپوش گذارد و مخالفین کودتا را با تهدید از سر راه کنار زند. از آن به بعد همه تلاش ها حول محور نقش پنجه آهنین رضاخان در استقرار وضع نوین دور می زد، اما ناظرین تیزبین این سوال را طرح کردند که دست های پشت پرده کودتا را چه کسانی هدایت کردند؟ کدامین علل و عوامل دست به دست هم دادند تا مردی را که از سواد متعارف هم محروم بود، به عنوان بیسمارک ایران بر تخت سلطنت نشست و از این بالاتر کنجکاوان می خواستند بدانند کارگردانان این سناریوی مضحک چه کسانی هستند؟

به واقع وقوع کودتا در آن شرایط، محصول فرایندهای تاریخی ریز و درشتی بود که در فضای بعد از سقوط مشروطه رخ نمود و توجه نکردن به آنها و نیز دیگر عقبه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کودتا، راه هرگونه تحلیل ساده انگارانه و مبتنی بر نظریه اصالت دادن ناموجه به شخصیت های تاریخی را هموار می سازد و خواننده را از عمق حادثه غافل می کند. توجه دادن بیش از اندازه به ابتکار فردی و تأکید بر خاطره های تاریخی این حادثه از آن حیث صورت گرفته تا محتوای واقعی کودتا مستور بماند و آن را در حد یک رخداد عادی و طبیعی سیاسی جلوه گر سازد. واقع امر، آنچه از تاریخچه کودتا در دست است نگاشته عوامل درجه چندم همان کودتا، یا نوشته کسانی است که به نحوی از انحا منکر حضور بریتانیا در آن حادثه اند. به عبارت بهتر اینان حتی سؤال نمی کنند رضاخان چگونه در فضای آشوب زده بحران های سیاسی و اجتماعی ایران ظهور کرد؟ او چگونه، با کدام عقبه و با کدام تشکیلات منسجم به میدان آمد؟ آیا حادثه کودتا یک شبه شکل گرفت و به طور مثال آبرونساید رضاخان را به تصرف تهران واداشت! اگر این تحلیل ساده انگارانه را بپذیریم، به واقع اهمیت وقایع تاریخی و نقش عوامل ذی مدخل و تأثیر گذار را در آن انکار کرده ایم. بالاتر اینکه فرایند شکل گیری یک تحول تاریخی را بسیار ساده انگاشته ایم. چنین اظهاراتی البته فقط ذهن عوام را می تواند اشباع کند و مسلماً نکته بینان را از تحقیق در آن منصرف و مستغنی نمی سازد. به نظر ما کسانی که بر نقش محوری رضا خان در کودتا تأکید می کنند، می خواهند واقعیتی بزرگ را پنهان سازند، این واقعیت نقش بریتانیا و عوامل داخلی همسو با سیاست های این کشور است در وقوع کودتا.

آفت این نوع نگاه به حوادثی مثل کودتا، غفلت از این نکته است که رضاخان به رغم شعارهای شداد و غلاظ اولیه خود - که در ابتدا حتی روشنفکران آزاده ای مثل میرزاده عشقی را هم فریب داد - جنبش مشروطه را، با اقدامات بعدی خود به قعر

فضاحت و ابتدالی سوق داد که هیچکس، حتی طرفداران او انتظارش را نداشتند. بعد از کودتا تحولاتی رخ داد که از بنیاد با حادثه ای که چهارده سال پیش از آن اتفاق افتاده بود؛ در تناقض بود. اخیراً کسانی در خارج کشور تلاش دارند این نکته را اثبات کنند که حکومت رضاخان ادامه طبیعی جنبش

ص: ۱۵

مشروطه بود، به گمان اینان با استقرار رضا خان بر سریر سلطنت، شعارهای مشروطه عملی شد! این مضحک ترین تحلیل کودتاست. وقتی شواهد و قرائن فراوانی در دست داریم که نشان می دهد رضا خان نه تنها هیچ باوری به نظام مشروطه نداشت، بلکه کوچک ترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی توانست داشته باشد، چگونه می توانیم اقدامات او را ادامه طبیعی مشروطه عنوان نماییم؟ تمام رفتار او نشان می داد تا چه میزان با مشروطه و الزامات آن خصومت می ورزد، او حتی خود ادعایی در مشروطه خواهی نداشت، زیرا نه تنها از ماهیت آن کاملاً بی بهره و ناآگاه بود، بلکه این نظام را مغایر دیکتاتوری لجام گسیخته خود می دانست.

واقع امر این است که گرچه به لحاظ توالی تاریخی، کودتا بعد از نهضت مشروطه و در پی یک سلسله حوادث دهشتناک و اسف انگیز پس از سقوط مشروطه رخ نمود؛ اما به لحاظ مضمون تاریخی شعارهای کودتا و حوادث شکل گرفته بعد از آن، در مناسبات مستقیم با تکاپوهای مافیای داخلی و حامیان سیاسی اقتصادی آنان - که قرارگاهشان هندوستان بود - رابطه داشت. این مافیا همان طور که پیش تر در رساله بحران مشروطیت در ایران نشان داده ایم و از خلال منابع موثق ابعاد آن را کاویده ایم، از دوره ناصری مشغول تکاپو بود، در دوره مشروطه فرصت مناسبی برای عرض اندام یافت و در دوره بعد از مشروطه چنان به بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دامن زد که طفل مشروطه را به پیری زودرس مبتلا نمود و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر عصای موریانه خورده مجلس و قانون، ضربتی سخت وارد آورد و آن را از پای انداخت و در هم فروپاشید. در این دوره دست های مرموزی مجلس سوم را به تعطیلی کشاند و مانع از تشکیل مجلس چهارم شد. این مجلس زمانی شکل گرفت که قدرت واقعی به دست رضا خان سردار سپه افتاده بود، کسی که کوچک ترین باوری به مجلس نداشت. به واقع کسانی که مانع از تحقق مشروطه و الزامات آن شدند هم، هیچ باوری به مشروطه نداشتند، اینان بودند که یوسف قانون را به چاه ویل حکومت قزاقان افکندند. اکنون می توانیم بفهمیم که شناخت معادلات پنهانی در این دوره چندان پیچیده نیست. گروهی که می خواستند ایران برای همیشه در مدار منافع بریتانیا قرار گیرد و با مافیای سیاسی اقتصادی این کشور چه در لندن و چه در دهلی و بمبئی و سیملا همسو بودند، مانع از استقرار نظم و ثبات می شدند، اجازه نمی دادند قانون نهادینه شود، امور در مجرای طبیعی خود به حرکت درآید و در یک کلام مانع از طی فرایندهای قانونی می شدند. اینان به محض اینکه دولتی مقتدر تشکیل می شد، تلاش می کردند آن را براندازند و هر گاه خود دولت را به دست می گرفتند انواع و اقسام بحران ها را به وجود می آوردند تا دشمن را به خاک کشور بکشانند و به عملیات تحریک نمایند؛ هدف این بود تا از این طریق دولت نظامی خود را به ملت تحمیل نمایند، بودند کسانی که از این عملیات با عنوان کودتا یاد می کردند، یکی از برجسته ترین اینان ملک الشعراء بهار بود. به عبارت بهتر همان کسانی که مانع از اقدامات قانونی در راستای منافع و مصالح ملی کشور

می شدند، خود به عملیات سیاه دست می زدند؛ تشکیل گروه های مرگ یکی از این اقدامات بود.

اینان همان کسانی بودند که بهانه به دست دشمن جراری به نام روسیه دادند، سیاست انگلیس هم به کمک آنان آمد، یعنی اینکه با رضایت کامل دستگاه سیاست خارجی بریتانیا، روسیه را به خاک ایران کشانیدند و با اقدامات خود باعث شدند این نیرو تا دوره انقلاب بلشویکی در کشور باقی بماند. در این وضعیت هر دولتی که می خواست با اقدامات خود نیروهای روسیه را به نحو مقتضی از کشور خارج کند، با تحریکات اینان مواجه می شد. در دوره دو ساله بعد از اولتیماتوم، جنگ داخلی سراسر کشور را فراگرفت، جای جای کشور عرصه تاختوتاز گردنکشان و دزدان و راهزنان شد. از سویی شاهزادگان قاجار به جان هم افتادند. فتنه سالارالدوله یکی از این منازعات بی سرانجام بود که باعث گردید حرث و نسل ملت مظلوم غرب کشور به یغما رود. در این دوره روس ها از فرصت استفاده کردند و نیروی مطیع خود یعنی صمدخان شجاع الدوله را در تبریز به قدرت رسانیدند، مردی که در قساوت دست روس ها را از پشت بسته بود. نیز در این هنگام شمال غرب، شمال و شمال شرق کشور عرصه تاختوتاز نیروهای روسیه بود، از دیگر سوی انگلیسی ها از فرصت استفاده کردند و نیروهای مزدور هندی را در نواحی جنوبی ایران اسکان دادند. در این اوضاع و احوال هیچ نیروی قابل توجهی توان رویارویی با این دو قدرت بزرگ را نداشت، با این وصف هسته مقاومتی از نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان جنگلی توانست روس ها را با عملیاتی از خاک گیلان خارج سازد، همان طور که بعدها انگلیسی ها را از این منطقه بیرون راندند.

از سقوط مشروطه تا وقوع جنگ اول جهانی، انواع و اقسام دولت ها سرکار آمدند، ناصرالملک نایب السلطنه این مظهر یأس و نومیدی، رعبی هراسناک در دل احمد شاه جوان افکند که هرگز بختک آن هراس او را رها نساخت. آنچه از درون اندیشه ها و طرز رفتار ناصرالملک می شد استنباط کرد، تحقیر ایران و ایرانی بود. ما به برخی از ابعاد زندگی سیاسی او پیش تر در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده ایم و در این رساله با ابعاد دیگری از اقدامات خائنانه او آشنا خواهیم شد. ناصرالملک نه خود قابلیت اداره کشور را داشت و نه می گذاشت دست توانمندی که به مشروطه باور راستین دارد، زمام امور را به دست گیرد. مهم ترین اقدام خائنانه ناصرالملک و گروه همسوی با او، ممانعت از تشکیل مجلس بود. به واقع سه سال بعد از تعطیلی مجلس دوم بود که ناصرالملک بار دیگر انتخابات مجلس سوم را برگزار کرد؛ وانگهی این اقدام هم برای مصالح ایران نبود، او می خواست احمد شاه را به عنوان شاه قانونی که به سن تکلیف رسیده بود معرفی کند و دوباره به اروپا بازگردد تا به عیش و نوش خود پردازد.

در فاصله این سال ها منفی بافی، بی اعتمادی به ایران و ایرانی، مذهب مختار ناصرالملک بود، در همین دوره او به مسافرت دور و دراز خود به اروپا رفت، کشور را با شاهی خردسال و گروهی توطئه گر رها ساخت تا آنان بذر ناامیدی در قلبش بکارند و او را از روند تحولات سیاسی کشور بترسانند. در این فاصله او با نامه و تلگراف کشور را اداره می کرد! وقتی هم به ایران بازگشت، اندکی بعد، جنگ اول جهانی شکل گرفت. ناصرالملک، احمد شاه را به تخت سلطنت نشاند و خود با حقوقی گزاف که بر خزانه داری کشور تحمیل کرد روانه اروپا گردید و تازه بعد از کودتای رضاخان و زمانی که او سلطنت را تغییر داده بود، به کشور بازگشت. یک سال بعد گروه بحران ساز، ارتش های روسیه و انگلستان را به ایران کشانید، این بار هم تلاشی زاید الوصف مبذول گردید تا مانع از تداوم جلسات پارلمان شوند. مثل دوره دوم مجلس، اینان کاری کردند تا روس ها به نزدیکی های تهران لشکرکشی نمودند، آنگاه پایتخت را رها کردند و گریختند. این سومین باری بود که مجلس زودتر از موعد مقرر تعطیل می شد، در دوره اول آتشبار توپ لیاخوف روسی به خواست محمد علیشاه بود که مجلس تعطیل شد، در دوره دوم اولتیماتوم و حملات روس ها باعث تعطیلی آن گردید و سومین بار هم با حمله روس و انگلیس به شمال و جنوب کشور مجلس تعطیل شد؛ در این زمان تنها یک سال از تشکیل مجلس می گذشت. نکته مهم در هر سه بحران این بود که گروهی خاص، عامدانه و با جهت گیری کاملاً هوشیارانه مجلس را به تعطیلی کشانند و یا این که از تعطیل شدن آن استقبال کردند تا فضا را برای تسلط زورگویانی از قماش رضا خان فراهم آورند. این گروه با برنامه ای کاملاً حساب شده، با تعطیل خانه ملت، راه را برای فراگیر شدن بحران های عدیده باز نمودند و موجب آن شدند که هیچ نماینده ای از مجلس ایران نتوانست در حتی کنفرانس صلح پاریس شرکت کند و حقوق ملت ایران را مطالبه نماید. کشور به حال هرج و مرج و بی قانونی رها شد، در همین دوره اینان انواع و اقسام جوخه های مرگ تشکیل دادند تا به قول بهار فضا را برای یک کودتای نظامی مهیا کنند. در آن زمان چنین امری ممکن نشد، اما اندکی بعد به سال ۱۲۹۹ همین گروه، مقدمات کودتای رضا خان را فراهم آوردند.

درست در دوره جنگ اول جهانی بود که همین عده بر بحران های اجتماعی هم دامن زدند. یکی از وحشیانه ترین این اقدامات کمک به گسترش قحطی بزرگ سال های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ بود. در این سال ها هر گاه دولتی روی کار می آمد تا این بحران شوم را مهار سازد، اعضای این گروه به حرکت در می آمدند و به قیمت نابودی حدود نیمی از جمعیت کشور در اثر گرسنگی، اهداف ضدملی خود را پیش می بردند. این ایام با اشغال اکثر مناطق کشور به دست دشمن خارجی مقارن بود، اما این گروه به هر نحو ممکن تلاش می کرد مانع برقراری ثبات و آرامش در کشور شود. در آن سوی زمامدان و حکام نالایق محلی، دمار از روزگار مردم در می آوردند و سنگدلانه آنان را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند. هیچ نهادی نبود تا به فریاد مردم برسد،

مجلس تعطیل بود و اگر چه در دوره نخست ریاست وزرایی و ثوق الدوله انتخابات برخی نواحی و به طور خاص تهران برگزار شد، اما تشکیل مجلس چهارم بعد از گذشت بیش از چهار سال از برگزاری انتخابات آن و بیش از پنج سال بعد از تعطیلی مجلس سوم؛ زمانی تشکیل شد که قداره بندان قزاق بر مقدرات مردم تسلط یافته بودند.

پیش از این به دنبال وقوع انقلاب بلشویکی روسیه؛ انگلستان قصد آن کرده بود تا ایران را چون لقمه ای آماده بلعد و آن را در کانون منافع دنیای سرمایه سالاری قرار دهد و به ویژه به دنبال ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله، هزینه امنیت سرمایه های شرکت نفت انگلیس و ایران را از کیسه ملت ایران تأمین و تضمین نماید. این گروه اخیر الذکر البته از دوره ناصرالدین شاه قاجار در تکاپویی مستمر و مداوم بودند و در آن شرایط تاریخی و به دنبال خروج اولیه و کوتاه مدت روسیه از عرصه رقابت های نظامی و سیاسی بر سر ایران؛ و درست در شرایطی که حکومت جدید مشغول دفع ضد انقلاب داخلی خود بود، راه را از هر جهت هموار دید و با کوبیدن آخرین میخ بر تابوت بیمار محتضر مشروطه، مسیر صعود قزاق را بر سریر سلطنت ایران هموار ساخت. قوس نزولی مشروطه مقارن بود با قوس صعودی دیکتاتوری، یک سر این دیکتاتوری به گروه بحران ساز داخلی مربوط می شد و سر دیگر آن به حکومت هند انگلیس و صاحبان قدرت و ثروت در لندن.

ضربه کودتای سوم اسفند باعث شد مشروطه ناقص ایران که از فرط درد و رنج اقتصادی و اجتماعی به زانو در آمده و خم شده بود، به زمین درغلند و در آبان ۱۳۰۴ با تغییر سلطنت تیر خلاص بر پیشانی آن شلیک شود. به واقع همان طور که حمله نادرشاه به هندوستان به دلیل ضعیف و ذلیل نمودن بیش از اندازه امپراتوری محتشم مغولان هند؛ زمینه تسلط کمپانی هند شرقی را بر آن کشور فراهم ساخت و کمپانی به آسانی از فرصت به دست آمده سود جست و موقعیت خود را در هند تحکیم نمود؛ کودتای رضاخان هم باعث گردید بقایای سرمایه سالاران مستقر در آن کشور که از مرده ریگ کمپانی هند شرقی ارتزاق می کردند، زمینه های تسلط نهایی خود را بر این مرز و بوم مستحکم سازند.

از این رو منشاء اصلی کودتای سوم اسفند را باید در فعالیت های دائم التزاید گروهی از سرمایه سالاران بریتانیا دانست که گردانندگان آن عبارت بودند از برخی اعضای کابینه لویدجرج مانند لرد ادوین مونتگگ وزیر امور هندوستان، لرد چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر جنگ و منشی مخصوص نخست وزیر یعنی سر فیلیپ ساسون. از سوی سر هربرت ساموئل نخستین قیم فلسطین بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و پسر عموی ادوین مونتگگ همسو با برخی از محافل خاص ایرانی به نوعی در این کودتا دخیل بود.

اینان بدون اطلاع وزیر امور خارجه وقت یعنی لرد ناتانیل جرج کرزن و با هماهنگی بعضی از اعضای سفارت بریتانیا در تهران، کودتایی سازمان دادند که خشم وزیر را برانگیخت. ماهیت

این کودتا چه بود؟ این پرسشی است که سعی می‌کنیم در حد مقدمات این رساله به آن اشاره نماییم. از دیر هنگام، حتی پیش از وقوع انقلاب مشروطه و البته پیش از کشف نفت در ایران، عده‌ای از انگلیسی‌ها بر این باور بودند که این کشور باید به نوعی اداره شود تا به طور تمام عیار از نظر نظامی و سیاسی در مدار منافع بریتانیا واقع گردد و بتواند مرزهای شرقی کشور را که همجوار با هندوستان بود صیانت نماید و از تهاجم نیروی ثالثی به این مرزها جلوگیری کند. وقتی انقلاب روسیه اتفاق افتاد این سیاست بیش از پیش کانون توجه گروه یاد شده واقع شد. در این هنگام دو سیاست منفک از هم - اما نه الزاماً کاملاً متمایز - در بریتانیا شکل گرفت: نماینده یک سوی این سیاست لرد کرزن وزیر امور خارجه بود که قرارداد وثوق الدوله را به ایران تحمیل کرد و نماینده دیگر آن کسانی بودند که کودتای سوم اسفند را طراحی کردند. فضای بعد از مشروطه بسیار تیره و تار بود، علت قضایا در این موضوع نهفته بود که توده ایرانی‌ها درگیر در بحران‌هایی شدند که ناخواسته به دام آن درگتیدند، اما بحران سازان داخلی همسو با محافل یاد شده به خوبی می‌دانستند چه می‌کنند و کشور را به چه سمت و سویی سوق می‌دهند. ظاهر موضوع این بود که انگلستان از استقرار دولت مسئول و یک حکومت مشروطه در ایران جانبداری می‌کند، حال آنکه باطن موضوع به شکلی دیگر بود. انگلیسی‌ها از فرصت به دست آمده بعد از مشروطه ایران سود جستند تا حریف روسی خود را از صحنه تحولات کشور به کلی خارج سازند. اینان در صدد بودند تا دولتی وابسته به منافع امپراتوری بریتانیا را به قدرت رسانند و هویت ملی ایران را تاراج کند. یک روی این سناریو تشکیل دولتی پادگانی در ایران بود که با پول ملت ایران منافع یادشده را تضمین می‌کرد و روی دیگر آن تحقیر ایران و ایرانی بود. بنیاد ایدئولوژیک چنین حکومتی هم البته توجیه زور بر مبنای محقق ساختن عقاید مجعولی بود که آبخور آن کمپانی هند شرقی و یا محافل خاص مقیم هند و همسو با سیاست‌های یادشده بود. این ایدئولوژی مجعول، همانا باستان‌گرایی نامیده می‌شود.

مسئله‌ای دیگر هم وجود داشت، سیاست انگلیسی‌ها در دوره چهارده ساله بعد از مشروطه بی‌ثبات ساختن دولت‌ها و دامن زدن بر بحران‌های عدیده اقتصادی و اجتماعی بود. ماهیت امر غیر از مسئله هندوستان، در وجود نفت ایران خلاصه می‌شد که کشف آن درست مصادف بود با ایام فترت مجلس اول و دوم؛ درست دو ماه بعد از کشف نفت، انگلیسی‌ها به عنوان حمایت از مشروطه و به واقع صیانت از منابع نفتی جنوب ایران که در انحصار آنان قرار داشت، از لشکرکشی به تهران توسط اردوی گیلان و بختیاری دفاع کردند. ویژگی وضعیت بی‌ثبات و هرج و مرج این بود که مردم و رهبران آنان از مبرم‌ترین نیازها و مشکلات کشور ناآگاه می‌شدند، درست در شرایطی که غوغای احزاب سیاسی و بحث بی‌حاصل اینکه مشروطه چیست در ایران جریان داشت - و البته هرگز هم معلوم نشد این مشروطه چیست - رنج، فقر

وقتی دولت‌های ایران برای افزودن عایداتی هر چند ناچیز به بودجه اقتصاد ورشکسته کشور بر ذغال و روده حیوانات و نمک مالیات می‌بستند، توجه نمی‌کردند که در خوزستان نفت کشور به یغما می‌رود. انگلیس سیاست دامن زدن به بحران‌ها را به این منظور تشدید می‌کرد تا کسی به مهم‌ترین مسئله کشور یعنی نفت توجهی نشان ندهد و البته همین‌طور هم شد؛ و این در شرایطی بود که دولت برخی سیاست‌های خود را در پوشش دروغین دفاع از مشروطه ایران عملی می‌کرد. اما وقتی روسیه با انقلاب، از صحنه رقابت‌های داخلی ایران خارج شد، برای تسلط تمام‌عیار بر کشور بهانه‌ای مناسب‌تر پیدا کردید: اگر انگلیسی‌ها پای خود را از ایران بیرون‌کشند بلشویسم کشور را خواهد بلعید.

اگر در دوره مشروطه به دلیل حضور روسیه تزاری، سیاست بی‌ثبات کردن کشور برای پیشبرد اهداف اقتصادی سرلوحه کار بریتانیا قرار داشت، اینک باید در غیاب رقیب، دولتی وابسته روی کار می‌آمد. این دولت وابسته لزوماً می‌بایست متکی بر ارتشی متحدالشکل باشد که با قدرت نظامی اعمال حاکمیت نماید، در اینجا بود که ضرورت استقرار مرد قدرتمند را پیش‌کشیدند و گناه ناکامی‌ها را به گردن مشروطه‌ای که وجود خارجی نداشت، افکندند.

بهانه‌های لازم هم مهیا بود. اینان جنبش میرزا کوچک خان جنگلی را شاهد مثال می‌آوردند، چرا که میرزا مانع رفت و آمد انگلیسی‌ها در منطقه شده و آشکارا حملات خود را متوجه سیاست‌های استعماری بریتانیا کرده بود. سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران دائماً هشدار می‌داد اگر انگلستان نیروهای خود را از ایران خارج سازد، تهران به دست قوای کوچک خان خواهد افتاد. ادوین مونتگگ با این دیدگاه کاملاً موافق بود، او بر این باور بود که حتی نیروهای انگلیسی‌مقیم شرق ایران نباید احضار شوند، زیرا در چنین صورتی شرق ایران ظرف دو هفته به دست نیروهای بلشویک می‌افتد. اما حضور نیروهای انگلیسی در ایران مستلزم صرف بودجه هنگفتی بود که باعث نارضایتی گروهی از رجال بریتانیا می‌شد. درست در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

طبق قرارداد وثوق‌الدوله دولت انگلیس هزینه‌های تشکیل یک ارتش متحدالشکل ایرانی را متقبل می‌گردید. به دید جوزف چمبرلین وزیر خزانه‌داری دولت لوید جرج، انگلستان که خود از جنگی جهانگیر خارج شده بود و اینک با بحران‌های عدیده مالی دست و پنجه نرم می‌کرد، نمی‌توانست به‌طور درازمدت این هزینه‌ها را بر عهده گیرد، اما در عین حال ایران باید در مدار منافع انگلستان حفظ می‌شد. چرچیل وزیر جنگ هم خطاب به چمبرلین نوشت: از ریخت و پاش بودجه ارتش انگلستان به دلیل شرایط ایران و بین‌النهرین ناراحت است و باید برای تقلیل این هزینه‌ها راهی پیدا کرد. آنچه بیش از همه در کنار مسئله هند خواب دیوانسالاران بریتانیا را آشفته می‌ساخت، نفت ایران بود.

وزارت دریاداری صریحاً خاطر نشان می‌ساخت نفت ایران مهم‌ترین منبع تهیه سوخت ناوگان نیروی دریایی انگلستان است. به تصریح دریاداری، غیر از نفت جنوب، منابع دست‌نخورده دیگری در ایران وجود داشت که انگلیس باید بر آنها تسلط می‌یافت؛ یکی از این منابع در نواحی شمالی ایران واقع بود که دریاداری حتی حاضر بود به قیمت اعزام نیروی نظامی آن را تحت تسلط خود در آورد. اما با وجود قوای میرزا کوچک‌خان این سناریو به رؤیا شباهت داشت. در اینجا بود که سناریوی دیگری شکل گرفت: کارمندان محلی سفارت انگلستان در تهران، توصیه کردند انگلستان باید از الیگارشی قاجار که حاکم بر ایران است، فاصله گیرد تا اعتماد برخی از محافل داخلی این کشور را به خود جلب نماید. بنابراین نورمن وزیر مختار جدید انگلستان تصمیم گرفت نخست وزیر وقت - میرزا حسن خان وثوق‌الدوله - را به رغم حمایت شخص کرزن از او سرنگون سازد. تصمیم بعدی این بود که بین صفوف جنگلی‌ها اختلاف افکنند، این مأموریت بر عهده سردار فاخر حکمت نهاده شد؛ حکمت در انجام این مأموریت پیروز شد. از آن سوی تصمیم بر این گرفته شد تا جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان را که صبغه‌ای کاملاً ضد انگلیسی داشت در هم فروپاشند. راه حل قضیه بسیار آسان بود: باید تبلیغ می‌شد این افراد از مرام و مسلک بلشویسم حمایت می‌کنند، با اینکه هر دو تن در کسوت روحانیت بودند باید عده‌ای به ویژه در صفوف جنگلی‌ها، دست به اقدامات افراطی می‌زدند تا توده‌های مردم را از جنبش میرزا جدا سازند.

عده‌ای از مأمورین بومی انگلیسی‌ها در گیلان این مأموریت، یعنی ایجاد شکاف در صفوف جنگلی‌ها را عهده‌دار شدند. اندکی بعد از اختلاف افکنی سردار فاخر حکمت و دسیسه‌های بریتانیا، به روایت یحیی دولت‌آبادی خانه‌های مردم به تاراج رفت، اموال متمولین و ملاکین مصادره یا به آتش کشیده شد، به عنوان کمونیسم جان و مال و ناموس مردم مورد هجوم واقع شد؛ نهاد خانواده مورد حمله واقع شد و خلاصه اینکه فضایی از رعب و وحشت شکل گرفت تا ضرورت استقرار امنیت و حفظ نظم را با اتکا به یک دیکتاتور موجه سازند و این تحولات البته باعث انزوای کوچک‌خان گردید. این در حالی بود که میرزا از سوی دولت جدیدالتأسیس شوروی هم مهری نمی‌دید، به واقع او آمادگی داشت بعد از مدتی تجربه همکاری سست بنیان، راه نفوذ بلشویک‌ها را هم در شمال کشور مسدود سازد. از سویی از مدت‌ها قبل عنوان می‌شد قرارداد ۱۹۱۹ را که باعث نفرت ایرانیان از انگلستان شده بود باید ملغی ساخت، مضافاً اینکه این قرارداد بهانه‌ای برای تبلیغات ضد انگلیسی در ایران شده بود.

در این مقطع، استراتژی انگلیسی‌ها این بود که اگر شوروی شمال ایران را به اشغال خود در آورد، آنها با حمایت از شیخ خزعل و والی پشتکوه، پیمانی برای حفظ موجودیت خود و صیانت از منابع نفتی خوزستان منعقد سازند. اما نهایت آرزوی آنان استقرار دولتی بود که کاملاً در خدمت منافع امپراتوری باشد، با پول مردم ایران منابع نفتی را - که انگلیس متعلق به

خود می دانست - حفاظت نماید و البته مانع بهانه جویی شوروی برای اعمال نفوذ در ایران شود. راه حل موضوع به طور کلی در یک سیاست خلاصه می شد: استقرار دولتی دست نشانده با اتکا به قدرت نظامی برای حفظ منافع آنان در ایران. برای این منظور یک روزنامه نگار - به قول خودشان «بی سر و پا» - را بر این کار گماشتند و او هم کسی جز سید ضیاءالدین طباطبایی نبود.

سید ضیا جوانی جاه طلب بود که تلاش می کرد خود را به رأس هرم قدرت نزدیک سازد، اما اعیان و اشراف ایران به دیده تحقیر به او می نگریستند. احمد شاه به شدت از وی متنفر بود و او را روزنامه نگاری حقیر و بی مبالات می دانست که تازه به دوران رسیده است و می خواهد برای دربار وی نقش یک معلم مدرسه را بازی کند. رضاخان همکار اصلی سید ضیا در کودتا، از او هم حقیرتر بود. به دید وابسته نظامی بریتانیا، رضاخان با اینکه از نفوذ زیادی در سربازان خود برخوردار بود، اما فردی بی سواد و فاقد دانش نظامی متعارف ارزیابی گردید، به همین دلیل در شرایط عادی ارجاع شغلی فراتر از صاحب منصبی جزء دیویزیون قزاق به وی نامناسب تشخیص داده شد. با این وصف نورمن قصد داشت این قزاق بی سواد را وارث نامشروع مشروطه ایران کند.

برای این اقدام نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان از حمایت مالی بانک شاهنشاهی - مهمترین ابزار تسلط سرمایه مالی انگلستان بر ایران و نماینده الیگارشی مالی بریتانیا- برخوردار گردید. در اهمیت موضوع همین بس که این بانک شعبه ای مهم در رشت داشت، بانک شاهنشاهی به مثابه نمادی از تسلط سرمایه مالی بریتانیا بر ایران به هنگام جنبش میرزا کوچک خان، یکی از نخستین اهداف حملات جنبش جنگلی ها بود. به واقع با پول بانک شاهی و دسیسه های ریز و درشت و اختلاف در صفوف جنگلی ها بود که رضاخان موفق شد کوچک خان و نیروهای همراه او را شکست دهد. این پیروزی ها بعد از کودتا انجام شد و انگلیسی ها آن را ضربه ای خرد کننده بر شوروی ها تلقی کردند، اما ضربه اصلی را بر یکی از مهم ترین جنبش های اسلامی وارد کردند. از این به بعد رضاخان بیش از پیش کانون توجه محافل انگلیسی واقع شد و به بانک شاهنشاهی اجازه داده شد و امی در اختیار او قرار دهد، زیرا به زعم آنان وی مانع از این شده بود تا تبلیغات کمونیستی در ایران به جایی برسد؛ در حالیکه این سخن هیاهوی بیهوده ای بود که خود عامدانه به آن دامن می زدند تا اذهان را از مسئله اصلی یعنی استقرار دولت دست نشانده در ایران منصرف سازند.

در اینجا بود که نقشه های لازم برای مضمحل ساختن حکومت قاجار بیش از پیش سرلوحه کار قرار گرفت. رضاخان توانسته بود قوای قزاق خود را ابزار سرکوب مردم ایران و تضمین سرمایه گذاری بانک شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران سازد. نیرویی که او تشکیل داد، قادر نبود با هیچ دشمن خارجی مقابله نماید، کما اینکه سال ها بعد ارتش او به

هنگام هجوم متفقین به ایران حتی بدون شلیک گلوله ای دود شد و به هوا رفت. اساساً قوای تحت فرماندهی او برای این منظور خلق نشده بود، این ارتش برای آن شکل گرفته بود تا ثبات داخلی را به منظور تأمین سرمایه گذاری های بلند مدت نفتی انگلیس فراهم سازد. یک ضلع کودتای رضاخان مسئله نفت، ضلع دیگر آن دولتی نظامی با اتکا به قوه قهریه و ضلع سوم آن سرکوب مردم بود. در این مسیر رضا خان تلاش کرد نهادی را که همیشه در مواقع ضروری از تمامیت ارضی کشور حمایت می کرد و با احکام جهاد راه تسلط بیگانگان بر شئون کشور را مسدود می ساخت، سرکوب سازد. این خیانت بارترین اقدام رضا خان بود. او نیرویی را که قدرت فزاینده ای در هدایت مردم جهت حفظ تمامیت ارضی کشور داشت، از میدان بیرون راند و نتوانست به جای آن هیچ نهادی را جایگزین سازد، به طوری که وقتی جنگ دوّم جهانی شکل گرفت و قدرت های بزرگ باز هم بیطرفی ایران را نادیده گرفتند و به این کشور لشکرکشی کردند، ارتش پوشالی او زودتر از همه سپر انداخت و فرار را بر قرار ترجیح داد. اگر سازمان روحانیت دست نخورده بود، اگر اینان از صحنه تصمیم گیری حذف نشده بودند، چه بسا می شد بار دیگر مانند زمان شورش علیه امتیاز نامه رویتز، جنبش صدرژی و انقلاب مشروطیت، مردم را به میدان کشاند. اما همان سیاست خائنه دوره مشروطه که عامدانه و با اهدافی از پیش تعیین شده، می خواست اینان را از صحنه خارج سازد، دیگر باعث منزوی شدن روحانیت شده بود.

در این دوره بود که انگلیسی ها از رضا خان، این قزاق بی سواد، بیسمارک و میجی و پتر کبیر ساختند، او را تا حد نادرشاه افشار ارتقا دادند، شعرا در مدحش شعر سرودند، خوانندگان مثل عارف قزوینی به افتخارش کنسرت دادند و تصنیف مرغ سحر اجرا کردند و نسل دوم روشنفکران بعد از مشروطه مثل علی اکبر خان داور، علی دشتی و امثالهم زمینه های ایدئولوژیک استقرار او را بر سریر سلطنت مهیا ساختند. اینان از ضرورت «استبداد منور» سخن به میان آوردند، مشروطه و شعارهای آن را به باد سخره گرفتند، تجدد ایران را در گرو تسلط دیکتاتوری دانستند تا مردم را «به زور تو سری» اروپایی کند، روزنامه هایی مثل مرد آزاد، نامه فرنگستان و شفق سرخ راه را برای فراگیر شدن این تفکر فراهم ساختند؛ مردم را ترساندند که اگر رضاخان برود غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و آنگاه دیگر نه نظم باقی خواهد ماند، نه امنیت و نه مذهب. عملاً از درون این پندارها نظریه دیکتاتور زورمند مرتجع زاده شد که کاملاً با سناریوی انگلیسی ها سنخیت داشت.

این گرایش البته ریشه ای پابرجا در خارج کشور داشت. در انگلستان چمبرلین وزیر خزانه داری و ستایشگر موسولینی همیشه می گفت اگر بنا باشد بین هرج و مرج و دیکتاتوری یکی را انتخاب کند؛ انتخاب او قطعاً دیکتاتوری خواهد بود، اما وی نگفت در مورد ایران این سیاست های رسمی و غیر رسمی انگلستان بود که باعث هرج و مرج به ویژه در دوره بعد از

مشروطه شد و این همه برای آن صورت گرفت تا ضرورت استقرار دیکتاتوری در کشور را توجیه نمایند. در ایران وزیر مختار وقت انگلستان بعد از کودتا، یعنی سرپرسی لورن ویژگی های موسولینی را در رضاخان می دید و طرفه آنکه مطبوعات طرفدار سردار سپه همزمان به این توهم دامن می زدند.

امریکایی ها هم به کودتا با دیده تحسین نگریستند، به نظر آنان انگلستان با سیاست های خود در ایران می توانست محیطی مساعد برای سرمایه گذاری های کشورهای غربی بگشاید و ثبات و امنیت سرمایه را تضمین نماید. امریکا تلاش داشت از فضای به دست آمده برای گسترش نفوذ خود در ایران بهره برداری کند و به سیاست کلی خود که توسعه طلبی با هزینه های کم بود جامه عمل بپوشاند، اما این امر تا زمانی که رضاخان بر اریکه قدرت تکیه زده بود میسر نشد و اقدامات او نشان داد که تحلیل امریکایی ها تا چه میزان کودکانه و ساده انگارانه است. به این شکل بود که حکومتی بی ریشه را بر مردم ایران تحمیل کردند و مقدرات امور مردم را به دست مردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه های خود را عملی ساخت و روز کارزار از میدان گریخت و کشور را به بیگانه سپرد، مردی که در برابر مردم خود گردن فرازی می کرد با کوچکترین ضربه در برابر بیگانه سپر انداخت، این بود سرنوشت موسولینی، بناپارت، پطرکبیر، میچی و بیسمارک تحمیل شده به ملت ایران. این حادثه نشان داد که پوتین نادرشاه تا چه اندازه برای پای رضاخان گشاد است!

هدف اصلی تحقیق حاضر این است تا ریشه‌ها، مؤلفه‌ها و عناصر این حادثه دهشت‌انگیز تاریخی را به نمایش گذارد. بدیهی است اگر بحث کودتا را به حادثه سوم اسفند ۱۲۹۹ منحصر نماییم از تحلیل ابعاد آن فروخواهیم ماند. به واقع کسانی که بدون در نظر گرفتن بسترهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کودتا به تحلیل آن پرداخته‌اند، بر نقش شخص رضا خان تاکید نهاده‌اند. این رساله بر این باور است که برای انگلستان مهم نبود رضاخان قدرت را به دست گیرد یا فردی از قماش او؛ مهم این بود که حکومتی بی‌ریشه با ایدئولوژی مجعول خلق شود تا پاسدار منافع آنان باشد. برای کالبد شکافی ابعاد و ریشه‌های گوناگون کودتای یادشده ما نقطه عطف تحلیل خود را بر شناخت جریان بحران سازی قرار داده‌ایم که ریشه در دوره مشروطه داشت و در کتاب بحران مشروطیت در ایران به آن پرداخته‌ایم. اینک می‌خواهیم فراز و فرود و نقاط عطف تحولات آن گروه را در دوره نُه ساله از اولتیماتوم روسیه تا کودتای سوم اسفند بررسی نماییم.

در فصل اول این رساله در باب سقوط مشروطه سخن گفته‌ایم و با اتکا به منابع معتبر نشان داده‌ایم که انگلیس چگونه از حمله روسیه به ایران حمایت کرد و چگونه مانع برقراری نظم و ثبات در کشور گردید. در این فصل نشان داده‌ایم که مسئولیت ناصرالملک - این عنصر مورد اعتماد بریتانیا در انحطاط ایران - به چه میزانی مدّش بوده است، نیز به جنگ داخلی کشور متعاقب مشروطه و فتنه سالارالدوله پرداخته‌ایم که چگونه تأثیری مخرب بر روان مردم ایران بر جای نهاد. نخستین زمره‌های استقرار مرد قدرتمند بر مقدرات امور ملت ایران را در همین فصل کاویده‌ایم. در این فصل برای نخستین بار از روزنامه آفتاب استفاده کرده‌ایم، این روزنامه اطلاعاتی مفید از حوادث این زمان ارائه کرده است.

در فصل دوم نشان داده‌ایم که چگونه عده‌ای خاص با برنامه‌ای مدوّن و کاملاً جهت‌دار، ایران را به وادی جنگ کشانیدند. در همین فصل انگیزه‌ها و اهداف ضدملی این گروه را بازشناسی کرده‌ایم و ضربات مهلک اینان را بر منافع ملی کشور توضیح داده‌ایم. بخشی از این فصل به قیام دلاوران مردم جنوب علیه انگلیسی‌ها اختصاص دارد، با اتکا به منابع درجه اول همان زمان، این جنبش را بررسی کرده‌ایم. از سویی در این فصل خواهیم دید که چگونه علمای مقیم عتبات با احکام و فتاوی خود، مردم را به نبرد علیه انگلیس فراخواندند و چگونه کسانی که عملاً از گردونه تحولات رانده شده بودند، به هنگام ضرورت بار دیگر پای به میدان نهادند و با فتاوی خود باعث شور و نشاط بین مردم شدند. این در حالی بود که همان بحران‌سازانی که پای بیگانه را به کشور کشانیدند، در موقع آزمون، پا به فرار گذاشتند. قیام عشایر در اجابت به فرامین علما در همین فصل بررسی شده است. مطالب روزنامه عصر جدید در این فصل به طور جامع مورد استفاده واقع شده و نقش مقالات این روزنامه در سرنوشت آتی مدیر آن - متین السلطنه - مورد بحث واقع شده است.

در فصل سوم به بحثی جامع در مورد قحطی بزرگ سال‌های جنگ اشاره کرده‌ایم. در این فصل با استناد به منابع موثق ابعاد این فاجعه انسانی را کالبد شکافی کرده‌ایم و نقش انگلیس و روسیه را در این بحران عظیم توضیح داده‌ایم. با اینکه فاجعه یادشده ابعاد ملی داشت، اما در منابع تاریخی کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده است و یا اینکه به آسانی از کنار آن عبور کرده‌اند. علت امر این است که دست‌اندرکاران این بحران همان کسانی بودند که بعدها در دوره پهلوی به مقامات و مناصب عدیده دست یافتند، زیرا آنان تاریخ آن دوره را نوشته‌اند و بدیهی است که از کنار آن به سادگی عبور نمایند. این

فصل همه مستند است به مطالب روزنامه های نوبهار، ستاره ایران، رعد، زبان آزاد و سایر جراید این زمان. از سویی ریشه های بحران نان و عوامل ذی مدخل در آن از دوره مشروطه به بعد، با اتکا به روزنامه های شرق، برق، رعد، آفتاب و دیگر نشریات بررسی شده است. بدون تردید این فصل یکی از دشوارترین تحقیقات به شمار می آید، زیرا هیچ منبع در دسترسی وجود ندارد. نگارنده به هنگام اتمام تدوین این فصل، به کتاب ارزنده دکتر محمد قلی مجد به زبان انگلیسی با عنوان قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران دسترسی پیدا کرد، اما واقعیت این است که این کتاب هم نتوانسته است

ص: ۲۶

ابعاد فاجعه را به نحو کامل نشان دهد. ویژگی تحقیق نگارنده این است که ارتباط بحث قحطی را با احزاب سیاسی، شخصیت ها و تحولات بین المللی کشف کرده، بنابراین عمیق تر از اثر ارزشمند دکتر مجد به موضوع پرداخته است. این فاجعه به واقع یکی از بسترهای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود، اما کسانی که در بحران یاد شده دخالت داشته اند، عامدانه از این بحران به منظور دسترسی به اهداف سیاسی بهره بردند و کار را به کودتای ۱۲۹۹ ختم کرده اند.

لازم به یادآوری است که رعد در مطبوعه روشنایی چاپ می شد. از سال هفتم، روزنامه رعد به نام «روزنامه یومیه ملی مستقل الافکار» معرفی شد و این مضمون بالای صفحه اول آن درج گردید؛ بعداً آیه «لیس للانسان الا ما سعی» را بالای روزنامه نوشتند. در سال های بعد رعد در مطبوعه برادران باقرزاده یا باقروف چاپ می شد، برادران باقروف بهائی بودند و نخستین بار اسناد وزارت خارجه انگلیس موسوم به کتاب آبی را منتشر کردند. ویژگی رعد این بود که تاریخ میلادی را فقط در ستون تقویم خود می نوشت و در صدر روزنامه تاریخ های هجری قمری و هجری شمسی را درج می کرد. مقالات سیاست عمومی رعد به قلم گاسپار ایپکیان بود، خود رعد می نوشت: در قرائت مقالات مهم راجع به سیاست عمومی به قلم گاسپار ایپکیان غفلت نکنید، پیش بینی ها و مطالعات این محرر زبردست را مغتنم شمارید. ایپکیان مقالاتش را اغلب در مورد جنگ اول جهانی و اوضاع بین المللی به رشته تحریر درمی آورد.

در فصل چهارم، احزاب سیاسی این دوره را به بحث گذاشته ایم و البته تأکید عمده بر گروه نوظهور دمکرات های ضدتشکیلی است. این بحث هم تماماً تازگی دارد و حتی در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ملک الشعراى بهار، ابعاد موضوع و اهمیت آن به درستی کاویده نشده است؛ با این که ایشان خود از ناظرین اوضاع و یکی از طرفین دعوا بوده است. اهمیت این فصل در آن است که ارتباط گروه ضدتشکیلی با بحران نان، ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها، نقش آنان در تزلزل و عدم ثبات کابینه ها، ممانعت اینان از تشکیل مجلس و اهدافشان از این موضوع و به طور کلی نقش گروه یادشده در تعمیق بحران ایران را به بحث گذاشته است. در این فصل نشان داده شده که این گروه با همان تیم مورد نظر ما در هندوستان، هم جهت و همسو بوده است و اینان چگونه مانع تجدید فعالیت حزب که اینک زیر سیطره گروه معتدل قرار داشت و بحث ضرورت راه اندازی مجدد آن از اسفند ۱۲۹۵ داغ شده بود، می شدند.

بدون تردید وجه ممیزه رساله حاضر فصل پنجم آن است که به کمیته مجازات و عملیات آن اختصاص دارد. تاکنون در مورد کمیته مجازات سخن فراوان گفته شده است؛ عده ای به غلط این گروه آدمکش را انقلابی نام نهاده اند، برخی آنان را گروهی عدالت طلب ارزیابی نموده اند، گروهی بر این باورند که واقعاً اینان در صدد مجازات خائنین بودند؛ اما واقعیات تاریخی خلاف این داوری هاست. تاکنون هیچ اثر جدی که ابعاد و اهمیت این جوخه ترور را معرفی نموده باشد، منتشر نشده و در دسترس نیست. در این فصل با اتکا به منابع اصلی که

عبارتند از روزنامه‌ها و اسناد این دوره؛ تلاش کرده ایم علل و انگیزه‌های تشکیل کمیته مجازات را بررسی کنیم و اهداف و دست‌های پشت پرده این تشکیلات را معرفی نماییم. ارتباط اعضای کمیته مجازات با بحران نان و قحطی بزرگ، نقش آن در بی‌ثبات کردن اوضاع سیاسی کشور، نقش برخی از دولتمردان در شکل‌گیری این تشکیلات و موارد ریز و درشت و بسیار مهم فراوانی در این فصل مورد بحث و بررسی واقع شده‌اند. در این فصل نشان داده‌ایم همان‌طور که در دوره مشروطه، جوخه‌های ترور ابزار اجرایی اهداف ضدملی گروه افراطی دمکرات‌ها بود، در دوره مورد بحث، کمیته مجازات ابزار عملیاتی گروه ضدتشکیلی بوده است. اهداف کمیته مجازات به طوری که بهار می‌گویید، گسترش رعب و وحشت و تولید هراس به منظور انجام یک کودتا بود، کودتایی که آن زمان به هر دلیلی محقق نشد اما زمینه را برای کودتای رضاخان فراهم ساخت. نکته مهم این است که اغلب عوامل مرتبط با کمیته مجازات، در دوره رضاخان به مناصب مهمی دست یافتند و البته دست‌های سیاسی پشت پرده آن، مسئولیت‌های بسیار مهم تری بر عهده گرفتند. این دست‌های پشت پرده همانهایی بودند که مانع از تشکیل مجلس می‌شدند، بر بحران‌ها دامن می‌زدند، در مردم وحشت برمی‌انگیختند و همین که به منظور اصلی خود دست یافتند، راه را برای صعود دیکتاتور بر سریر سلطنت هموار ساختند. بنابراین به دید نگارنده اهمیت کمیته مجازات بسیار فراتر از آن چیزی است که تاکنون گفته و یا شنیده شده است.

در فصل ششم اشاره‌ای به دوره جدید روابط ایران و روسیه بعد از انقلاب شده است. هدف این فصل این است که نشان دهیم اگر وثوق الدوله در چارچوب منافع ملی کشور نگاهی واقع‌بینانه به تحولات می‌داشت، می‌شد از شرایط جدید به نفع استقلال و تمامیت ارضی کشور بهره برد. اما به هر دلیلی این کار انجام نشد و از فرصت به دست آمده بهره‌برداری به عمل نیامد. به دید ما سیاستمدار کسی است که بتواند از امکانات پیش‌رو در راستای مصالح کشور بهره‌برداری کند، با این تعریف وثوق نتوانست از امکان به دست آمده سود جوید و با این غفلت راه را برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ هموار ساخت.

در فصل هفتم مباحث مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بحث و بررسی شده است. ما مخالفین داخلی و خارجی قرارداد را دسته‌بندی کرده ایم و نشان داده ایم که مخالفت‌ها در درجه نخست از خود انگلیس آغاز شد. تبار مخالفین و موافقین قرارداد را در انگلیس در همین فصل معرفی کرده ایم، نشان داده ایم که این مخالفین دغدغه حفاظت هند را داشتند، بین اینان با دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا که سکندارش لرد کرزن بود اختلاف نظر وجود داشت، یک سوی این اخلاف نظرها منجر به انعقاد همین قرارداد شد و سوی دیگرش به کودتای سوم اسفند رضاخان انجامید. نیز نشان داده ایم که انگیزه‌های همه مخالفین قرارداد از سنخی واحد برخوردار نبوده است، به طور مثال سیدحسن مدرس هرگز جز به منافع کشور نیندیشید، او

این قرارداد را از آن حیث که مغایر مصالح ملی بود به باد حمله گرفت و محرک او انگیزه های شخصی نبود کما این که شایعه دریافت رشوه توسط وثوق الدوله را هرگز نپذیرفت و به هنگام ضرورت در مجلس پنجم مردانه از او دفاع کرد؛ با اینکه با آن اقدامش مخالف بود. اما گروه دیگر انگیزه های خاص خود را داشتند، اینان همان مرتبطين کميته مجازات و گروه ضدتشکيلي بودند که هر بحرانی را برای نیل به مقصود مورد استفاده قرار می دادند. این گروه البته به شدت با سیدحسن مدرس مخالف بودند و حاضر نمی شدند رهبری او را در جنبش علیه قرارداد به رسمیت شناسند، زیرا اهداف دیگری داشتند که با کودتا محقق شد. در این فصل به نقل از جراید آن زمان، به طور مشروح از دلایل ضدیت این گروه دوّم با وثوق پرده برداشته ایم و اهمیت موضع گیری مستقل مدرس را باز کاویده ایم. نیز از فرامین علمای مقیم بین النهرین در مخالفت با قرارداد سخن به میان آورده ایم و اثبات کرده ایم که مواضع این گروه از علما که احمد شاه را به دلیل این قرارداد مورد نکوهش قرار دادند، با مواضع گروه دیگری که قرارداد را به باد حمله گرفتند از بنیاد تفاوت و تمایز داشت. سخن در این نیست که قرارداد وثوق مغایر منافع ملی بود یا نه - که بود؛ سخن در این است که مخالفین قرارداد همه انگیزه های ملی نداشتند و عده ای از آنان به دنبال اجرای سناریوی خاص خود بودند؛ حال آنکه علمای مقیم بین النهرین و سید حسن مدرس از موضع انگیزه های دینی و ملی با این قرارداد مخالفت کردند، زیرا آن را باعث تسلط بیگانه بر مقدرات امور کشور ارزیابی می کردند. این بخش از رساله حاضر، هم از این حیث که نگاهی جدید به قرارداد ارائه می دهد و هم از این حیث که آن را در بستری بین المللی ارزیابی می کند، تازگی دارد. ارجاع به مطالب روزنامه های آن زمان و تحلیل بیانیه بسیار مهم وثوق از ویژگی این فصل است، وثوق در بیانیه خود نشان داد که مخالفین او از گروه ضدتشکيلي چه اهدافی را تعقیب می کنند. از سویی موافقین قرارداد هم یکدست نبودند، ملک الشعراى بهار به عنوان مدافع قرارداد آن را در آن شرایط تاریخی مفید ارزیابی می کرد، حال آن که پادوی سفارت انگلیس یعنی سید ضیا برای خوشامد بریتانیا از آن قرارداد دفاع نمود. وقتی هم دید این قرارداد عملاً غیر قابل اجراست، آلت فعل رضاخان و تیم مافیای سفارت انگلستان شد؛ هنگامی هم که مأموریت خود را انجام داد به دسیسه رضاخان و گروه مدافع او، سقوط کرد و بلافاصله از کشور خارج شد.

فصل هشتم به بحث خزعل و خدمات او به منافع امپراتوری بریتانیا اختصاص دارد، در این فصل تبار خزعل و پیوندهای او با انگلیس و رجال مقیم تهران را به بحث گذاشته ایم. این فصل را برای آن آورده ایم که یکی از سناریوهای بریتانیا تجزیه ایران و سپردن هر بخش به دست یکی از عوامل خودشان بود، طبق این طرح خزعل می بایست حاکم دست نشانده بریتانیا در خوزستان می شد. این سناریو هم در داخل و هم خارج ایران به ویژه در هند و خود لندن مخالفینی داشت. به دنبال بحث خزعل، واپسین فصل را که چکیده تمام مباحث این رساله

است، ارائه کرده ایم که مربوط به کودتای سوم اسفند است.

در فصل نهم که به کودتا اختصاص دارد، باز هم دست‌های پشت‌پرده داخلی و خارجی را کاویده ایم. در این فصل علل و انگیزه‌های کودتا را تحلیل و تبیین نموده ایم و جایگاه رضا خان را در سلسله مراتب تحولات این زمان به بحث گذاشته ایم. ویژگی این فصل این است که نشان داده شده، کودتا با کدامین تفکر در انگلستان و ایران قرابت دارد و نتیجه بلافصل کدامین نقشه‌هاست؟ به نظر ما کودتا نقطه عزیمت چهارده سال تلاش گروه بحران ساز داخلی و مخالفین سیاست رسمی بریتانیا در قبال ایران بود. کودتا نعم‌البدل قرارداد ۱۹۱۹ بود، زیرا اهداف قرارداد را با امکانات ایران و نه انگلیس عملی ساخت، با این تفاوت که بنیاد حکومت را هم دگرگون نمود و ضامن اجرایی آن را دیکتاتوری لجام‌گسیخته رضا خان قرار داد. در همین فصل نشان داده ایم که برای انجام کودتا چگونه مردم را عامدانه از جنبش جنگل ترسانیدند و آخرین سنگر مقاومت علیه انگلستان را متلاشی کردند. نکته این است که عوامل فروپاشی جنبش جنگل هم بقایای کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی بودند، احسان‌الله خان دوستدار تنها یکی از اینان بود. به موازات سرکوب جنبش جنگل، قیام شیخ محمد خیابانی را هم در خون فروخواباندند، این کار هم به دست یکی از عوامل بحران‌های متوالی ایران یعنی مخبرالسلطنه هدایت انجام شد. همزمان با این تحركات کمیته آهن و زرگنده را تشکیل دادند که اعضای عمده آن همان گروه بحران ساز مورد اشاره این رساله است. همان‌طور که در دوره مشروطه بین زرگنده و تحولات شمال ایران ارتباطی منسجم وجود داشت و عامل این ارتباط میرزا کریم خان رشتی بود، این بار هم کمیته زرگنده از تهران با جنبش جنگل در شمال از طریق میرزا کریم خان رشتی پیوند می‌یافت، این فرد همراه با بعضی از اعضای خاندانش نقش مهمی در فروپاشی جنبش جنگل داشت. کمیته زرگنده که نقطه تلاقی گروه‌های انگلوفیل بود، راه را برای کودتای سوم اسفند هموار ساخت. ما نشان داده ایم که چه رجالی در پشت پرده کودتا بوده‌اند، دست‌های هدایت‌کننده انگلیسی آنها متعلق به چه کسانی بوده و چگونه این عده با کودتای یادشده و فراهم آوردن زمینه‌های دیکتاتوری رضاخان به آرزوی دیرینه خود نایل آمدند. پس گروه بحران ساز از دوره مشروطه تا آن زمان در سودای اجرای مشروطه نبودند، غایت آمال آنان دیکتاتوری فردی مثل رضاخان بود. همین گروه بعدها عمدتاً عوامل اجرایی حکومت رضاخان شدند و نشان دادند به چه میزانی با مافیای جهانی سنخیت و همسویی داشته‌اند.

نکته بسیار مهمی که از آن غفلت شده، نقش کودتای سوم اسفند در تحت‌الشعاع قرار دادن جنبش‌های اسلامی بین‌النهرین، مصر، هندوستان و ترکیه است. اگر به خاطرات ادوین مونتگگ و نیز کتاب هارولد نیکلسون، زندگینامه نویسنده رسمی لرد کرزن نظری افکنیم، مشاهده می‌کنیم که یکی از هشدارهای همیشگی مقامات حکومت هند انگلیس، به نهضت‌های اسلامی این

مناطق اشاره داشته و نشان می دهد که قرارداد ۱۹۱۹ چگونه احساسات دینی مردم را جریحه دار کرده است. مونتآگ بر این باور بود که باید این جنبش ها را جدی گرفت، تمهیدی اندیشید تا مانع تعمیق این نهضت ها گردید و البته به نظر ما کودتای سوم اسفند به بهترین وجه ممکن این اندیشه را محقق ساخت. به عبارت بهتر با کودتای سوم اسفند، اذهان از مقوله جنبش های روشنگرانه اسلامی به سوی هدفی کاملاً فرضی یعنی خطر کمونیسم هدایت شد. انگلیسی ها خود دشمنی فرضی خلق کردند تا کشورهای اسلامی را که هیچ بستر و زمینه ای برای گسترش کمونیسم نداشتند تحت الشعاع قرار دهند. غرب و به ویژه انگلستان به دشمنی نیاز داشت تا برای بسط سیطره و هژمونی خود مردم را از آن بترساند و البته چه دشمنی بهتر از رژیم تازه تأسیس شوروی. در متن کتاب خواهیم دید که گروه مونتآگ - چلمسفورد تا چه اندازه به بحث تظاهرات دینی مردم هند و ترکیه حساسیت نشان می دادند و چگونه لرد مونتآگ آرزو داشت گروهی غیر از مسلمانان قدرت را در ایران قبضه کند.

فصول این رساله مثل رشته زنجیر به هم متصلند، منظور این است که فصول کتاب را باید در کلیت خود مورد ارزیابی قرار داد، لیکن همین جا لازم به توضیح است که در عین حال، هر فصل هویت خاص خود را دارد. تلاش بر این بوده که ضمن توجه به سلسله حوادث تاریخی، تمهیدی اندیشیده شود تا اگر خواننده ای به موضوعی خاص در این رساله علاقه مند بود و به هر دلیلی نتوانست تمام کتاب را مطالعه کند، بتواند در چارچوب علایق خود از بخش های منتخب بهره برد.

منابع این کتاب متعدد و متنوعند و البته هر کدام از آنها اهمیت خاص خود را دارند. منابع اصلی ما در تدوین این رساله در درجه نخست روزنامه های دوره بعد از مشروطه تا کودتای سوم اسفند است و در درجه بعد اسناد انگلیسی و ایرانی. شاید برای کسی که با روزنامه های دوره مشروطه آشنایی نداشته باشد، اهمیت موضوع چندان روشن نباشد و ناگزیر از توضیحی مختصر هستیم. معمولاً مورخان بر اسناد تأکید بسیاری دارند، عمده تلاش آنها مستند کردن تحقیقات خود به اسناد است. گفتنی است اولاً اهمیت اسناد یکسان نیست، ثانیاً در کشورهایی مانند انگلستان اسناد به صورتی کاملاً گزینش شده در اختیار محققین قرار می گیرد و نمی توان ابعاد یک حادثه تاریخی را از درون آنها کشف کرد. اما روزنامه ها چنین نیستند، ارباب جراید در راستای ابراز نظرات خود، نیز در پرتو رقابت های شخصی و سیاسی و حزبی، اکثراً رازهایی افشا کرده اند که به هیچ وجه در اسناد یافت نمی شود. به طور مثال تنها در روزنامه نوبهار است که می توان به راز تشکیل مجازات وقوف یافت و ارتباط آن را با دمکرات های ضدتشکیلی روشن ساخت. زبان آزاد، اطلاعات بسیار جالبی در مورد قحطی بزرگ و کمیته مجازات دارد، رعد راز بزرگی را افشا کرده و آن اینکه دولت مستوفی عمده پای قدرت های بزرگ را به ایران کشانید، همچنین رعد در راستای اختلافات سیاسی خود با رقبا، نقش برخی رجال سیاسی را در بحران های این دوره برملا ساخته است؛ نامه وثوق را در روزنامه رعد و نیز مقالات سید ضیا در توجیه قرارداد ۱۹۱۹ را در هیچ سند دیگری نمی توان یافت. ستاره ایران نشان می دهد که غوغاسالاران چگونه مانع ثبات وضع سیاسی می شدند، این روزنامه حلقه های تو در تو بحران سیاسی را به خواننده نشان می دهد، عصر جدید با مقالات آتشین خود نشان می دهد که چگونه تندروان این ایام با اعمال خود استقلال کشور را به باد فنا می دادند و اهداف خود را در پس شعارهای شبه انقلابی می پوشاندند. مقالات عصر جدید، راز قتل مدیر خود را هم نشان می دهد، به همین سیاق سایر نشریات نقش مهمی در روشن شدن ابعاد فضای سیاسی کشور دارند و به صورت قسمت های یک معما برهه های مختلف این عصر را معنا می کنند. کوکب ایران، بامداد روشن، ارشاد و پروردین هر کدام در روشن ساختن فضای سیاسی - اجتماعی ایران این عصر بسیار مهمند. البته دسترسی به این روزنامه ها و مطالعه آنها حوصله بسیار می طلبد و باید کنجکاو بود و پیگیر. علاوه بر این تنها بخشی از منابع قابل دسترسی به دوره کامل روزنامه ها در مرکزی واحد غیر ممکن است، محقق باید افتادگی ها و نقائص را با مراجعه به اشخاص حقیقی و حقوقی جبران نماید. با همه این اوصاف بخش معظم رساله حاضر بر اساس مطبوعات انجام شده است، سرمقاله ها، تحلیل ها و اخبار این روزنامه ها برای نگارنده بسیار مهیج بوده و او را با اهمیت این دوره تاریخی بیش از پیش آشنا نموده اند. دسترسی به بخشی از روزنامه ها محصول تلاش هفده ساله نگارنده است.

اسناد ایرانی و انگلیسی به طور قطع نقش مهمی در روشن ساختن ابعاد تاریخ معاصر ایران دارند، اما در این زمینه هم نقصی بزرگ وجود دارد: مراکز اسنادی ایران پراکنده اند، محقق به درستی نمی داند کدام سند در کدام مرکز اسناد قابل دسترسی است.

البته دسترسی به اسناد خارجی ساده تر است. اسنادی که در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسفند در تحقیق حاضر استفاده شده، در بایگانی های مرکز اسناد وزارت خارجه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران قابل دسترسی اند. نگارنده از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ کپی گزیده اسناد وزارت خارجه انگلستان و اداره هند را در

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بررسی کرد. دوازده جلد از این اسناد مربوط به دوره مشروطه تا قرارداد ۱۹۱۹ است و یک جلد آنها مربوط به اسناد اداره هند. اما اسناد وزارت امور خارجه غنی ترند با اینکه هنوز کاملاً فهرست برداری نشده و تدوین نگردیده اند. اسناد وزارت خارجه بریتانیا همانهایی اند که با عنوان عمومی FO (Foreign Office) شناخته می شوند. اسناد وزارت امور هند بریتانیا (India Office) در این دفتر چندان مورد استفاده واقع نشده اند، زیرا به هنگام تدوین این رساله استفاده

ص: ۳۲

از آنها عملاً ناممکن بود. اما اسناد وزارت جنگ WO یا همان (War Office) در نزد اهل تحقیق شهرت دارند، ظاهراً موجود نیست و باید آنها را در لندن جست. البته این نقیصه جدی نیست، زیرا سیروس غنی که این اسناد را کاویده، نوشته است از درون این اسناد نمی توان به ماهیت کودتا پی برد. اسناد ایرانی مورد استفاده، عمدتاً در کتاب بحران مشروطیت در ایران آمده‌اند، در این کتاب از باقی اسناد به ویژه اسناد مربوط به جنبش جنگل و کودتای سوم اسفند چندان استفاده ای نشد، هر چند به هنگام تدوین این رساله اطلاعات آنها مورد استفاده واقع گردید. اسناد وزارت امور خارجه ج.ا.ا. هم در زمینه روابط با امریکا و هم چنین بحث نفت شمال بسیار آموزنده اند، البته نگارنده از این اسناد هم در کتاب دیگری با عنوان ایالات متحده و نخبگان سیاسی ایران استفاده کرده و در این رساله از تکرار آنها اجتناب شد، لیکن روح و مضمون آن اسناد را در بحث مربوط به شرکت استاندارد اوایل در رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران و عکس العمل لرد کرزن در برابر تحرکات آن شرکت امریکایی را در فصل مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ می توان یافت.

اگر در تحلیل وقایع و یا اطلاعات تاریخی خلأیی وجود داشت، تلاش شد این خلأ با کتاب های منتشره جبران شود. به طور نمونه کتاب های خاطرات در این ارتباط جالب توجه بودند، اسناد منتشر شده، تک نگاری ها و مقالات نیز در تدوین این رساله استفاده شده اند.

گفتیم مهم ترین منبع برای تحقیق در باب تحولات دوره مشروطه به بعد جراید و روزنامه ها هستند، اهمیت موضوع هنگامی بیش تر خود را نشان می دهد که دریابیم بسیاری از کتاب هایی که با نام خاطرات منتشر شده اند، به واقع رونویسی از روزنامه های همان زمان به شمار می آیند. به طور مثال می توان از خاطرات مورخ الدوله سپهر و روزنامه خاطرات عین السلطنه

نام برد. بخش عمده خاطرات مورخ الدوله که در کتاب ایران و جنگ بزرگ منتشر شده اند، به واقع نقل مطالب روزنامه های ایران، ارشاد، رعد، عصر جدید و پروردین هستند. نکته مهم این است که مورخ الدوله در نقل حوادث تاریخی زمان وقوع وقایع را اشتباه درج کرده، بعلاوه این که مطالب خود را سال ها بعد از وقوع حادثه نقل نموده است. این نکات را وقتی می توان متوجه شد که به اصل منبع مورد استناد مورخ الدوله که همان روزنامه ها هستند، دسترسی وجود داشته باشد. نگارنده در تدوین برخی فصول این رساله، از جلد های پنجم تا هفتم روزنامه خاطرات عین السلطنه استفاده کرد، اما بخش های مهم این مجلدات به واقع رونویسی از مطالب جراید است. دلیل امر هم البته واضح است، عین السلطنه در این زمان مقیم الموت بود و اطلاعات خود را از حوادث تهران عمدتاً از روزنامه ها به دست می آورد. اما در عین حال او مشاهدات جالب توجه و نیز اشارات و کنایه های مفیدی دارد که برای مورخین و محققین آموزنده است. نگارنده در برخی موارد که دست یابی به شماره ای خاص از روزنامه ای خاص، غیر ممکن بود؛ به مطالب نقل شده از روزنامه ها در کتاب عین السلطنه ارجاع داده است، البته این موارد از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کند.

برخی از توضیحات ناشران خاطرات عین السلطنه هم البته اشتباه است، به طور مثال در جلد ۶، ص ۴۳۲۲ خاطرات عین السلطنه، با اینکه در متن خاطرات از دو سلیمان میرزا نام برده شده و خود مصححان این خاطرات در کروش به دنبال اسم میرزا سلیمان خان معاون وزیر مالیه نوشته اند «میکده»، اما درست در همان سطر وقتی عین السلطنه از «سلیمان میرزا لیدر دمکرات ها» نام می برد، در پاورقی نوشته اند: «نام خانوادگی او میکده است!]]» حال آن که اکثر مورخان می دانند لیدر دمکرات ها سلیمان میرزا اسکندری بود و نه سلیمان خان میکده. نیز اغلاط فاحش در خاطرات عین السلطنه زیاد است، مثلاً در ص ۴۹۰۹ نام ژنرال کورنیلوف مشهور که می خواست کرنسکی را براندازد و امپراتوری را احیا کند، «کورنیکوف» نوشته شده است. نقص بزرگ خاطرات دائره المعارف گونه عین السلطنه این است که نه فهرست تفصیلی دارد و نه اعلام. بنابر این اگر محققى به دنبال موضوع یا مطلب یا شخص خاصی می گردد، باید سراسر این کتاب ده جلدی را تورق نماید، کتابی که هزاران صفحه را به خود اختصاص داده است. این موضوع باعث شده اهمیت کتاب در نزد اهل تاریخ کمتر شناخته شده باشد.

در مقایسه با خاطراتی از این دست، بدون تردید روزنامه خاطرات سید محمد کمره ای فوق العاده مهم است. کمره ای رهبر گروه ضدتشکیلی بود، بخش عمده خاطرات او تحولات اجتماعی ایران و بحران های گریبانگیری مثل قحطی نان، بحث های گروه ضدتشکیلی، جنبش جنگل، جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ و مباحث مهمی در باب کمیته مجازات را پوشش داده است. این خاطرات در روز وقوع واقعه نوشته شده اند، اما دو فراز مهم تاریخ معاصر ایران در آن ناگفته مانده است: اولین دوره فعالیت های کمیته مجازات و تحولات بعد از کودتای سوم اسفند. در این کتاب اطلاعات بسیار مهمی در مورد کریم دواتگر نقل شده و نشان می دهد که او توسط گروه وثوق الدوله اجیر شده بود. کتاب کمره ای نشان می دهد که برخلاف روایت مشهور، قتل او نه به دلیل افشاگری علیه کمیته مجازات، بلکه به دلیل تحت فشار قرار دادن گروه ضدتشکیلی برای راه اندازی مجدد حزب دمکرات بوده است. در مورد قتل متین السلطنه و منتخب الدوله و احمد خان صفا، مطلب قابل توجهی در این خاطرات وجود ندارد، لیکن شخص کمره ای حتی زمانی که اعضای تشکیلات در زندان بودند با آنها تماس داشت.

خواندن کتاب کمره ای برای خواننده معمولی بسیار کسالت آور است، زیرا فعل و فاعل و مفعول به هم ریخته و نثر در اغلب موارد غیر قابل فهم است مگر اینکه خواننده پیش تر اطلاعی از موضوع مورد اشاره داشته باشد. جملات تلگرافی است و اعلام

فراوان. در این کتاب هم البته تاریخ وقوع برخی حوادث اشتباهی درج شده است، اگر کسی از مطالب روزنامه ها اطلاعی نداشته باشد، کشف این مهم غیر ممکن است. برای مورخ دو چیز اهمیت زیادی دارند: بازیگر حادثه و زمان دقیق وقوع حادثه. زمان در تاریخ نگاری اهمیت زایدالوصفی

ص: ۳۴

دارد، بدون دریافت اینکه فلان حادثه در چه زمانی روی داده، تحلیل آن دشوار است. به عبارت بهتر زمان نشان دهنده بسترهای خاص یک تحول تاریخی است. بدون درک زمان وقوع حادثه، تحلیل آن هم غیر ممکن است، بنابر این هیچ تحلیلی نمی تواند صورت گیرد مگر اینکه مورخ حوادث و زمان وقوع تحولات تاریخی را به درستی کشف کرده باشد. مع الاسف بسیاری از اعلام این کتاب مهم، توضیح داده نشده اند، حال آنکه ضرورت داشت حداقل به صورتی مختصر توضیح داده می شد فلان شخصیت تاریخی که کمره ای از او نامبرده، کیست؟ همین مسئله کتاب کمره ای را برای خواننده عادی غیر قابل فهم کرده است، حتی بسیاری از مورخین هم نمی توانند مطالب این کتاب را هضم کنند. به نظر ما می شد نثر خسته کننده کتاب را با افزودن توضیحاتی در قلاب روان تر کرد. اما هیچ کدام از این موضوعات از اهمیت کتاب کمره ای نمی کاهد.

به طور قطع منابع انگلیسی می توانند ارتباط وقایع و حوادث این دوره را با هم به خوبی تبیین نمایند. در این زمینه هم یا به خاطرات، تک نگاری ها، زندگینامه ها و منابع اصلی مورد نظر این رساله مراجعه شد و یا به تحقیقات جدید. فهرست کاملی از منابع فارسی و انگلیسی که مستقیماً در تدوین این دفتر مورد استفاده واقع شده اند، در بخش منابع و مآخذ قابل دسترسی است؛ لیکن باید گفت دو عنوان از تحقیقات جدید بسیار مفید فایده اند. مهم ترین آنها کتاب بسیار ارزشمند هوشنگ صباحی است با عنوان اصلی *British Policy in Persia* که با عنوان سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه و با ترجمه روان و خواندنی خانم ستاری منتشر گردیده است. دیگری کتاب سیروس غنی است که با نام *Iran and the Rise of Reza Shah* در انگلیس منتشر شده و توسط حسن کامشاد با عنوان برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه گردیده است. ما به ترجمه متن کتاب هوشنگ صباحی و اصل متن سیروس غنی استناد کرده ایم، در این زمینه هم اصل کتاب صباحی را که پیش تر مورد استفاده واقع شده بود، با متن ترجمه شده تطبیق دادیم و به صفحات ترجمه استناد کردیم. ویژگی بارز کتاب یادشده این است که به اسناد کابینه جنگ بریتانیا فراوان ارجاع داده است، با توجه به اینکه اسناد یادشده در دسترس نیست، این بهترین منبع برای اطلاع از مفاد و مضمون مذاکرات کابینه جنگ است.

کتاب های انگلیسی مورد استفاده در این رساله در کتابخانه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و یا کتابخانه پربار مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ج.ا.ا. قابل دسترسی هستند. در تدوین نهایی این رساله، بخشی از آن به قسمت ضmann منتقل شد. علت این بود که گاهی پرداختن به یک شخصیت باعث گسستگی و به هم ریختن انسجام متن می شد، از سویی لازم بود خواننده از بازیگر فلان حادثه تاریخی اطلاعاتی داشته باشد. پس آن اطلاعات را به بخش ضmann منتقل کردیم، بسیاری از

مواد این بخش، مأخوذ از شرح حال رجال بامداد است، ما در برخی موارد فقط تا حدی که مطلب اصلی قابل فهم باشد، ویرایشی مختصر انجام داده ایم.

در اینجا لازم است به مصداق من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق از همه کسانی که در انجام این تحقیق مستقیم و غیر مستقیم به یاری ام شتافتند قدردانی و تشکر کنم. بدون تردید انجام تحقیق حاضر بدون همیاری ها و کمک های ارزنده برخی مسئولین و محققین کشورمان ناممکن بود. آقای احمد خزائی رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پیشنهاد نگارنده را در مورد انجام این تحقیق مورد استقبال قرار دادند و زمینه لازم برای انجام این پژوهش را فراهم آوردند. آقایان طبرزدی، قاسم تبریزی و مجتبی سلطانی نگارنده را برای انجام بهینه این اثر تشویق کردند و خانم ساجدی کتاب های لازم موجود در مؤسسه را در اختیارم قرار دادند. با اینکه سراسر این رساله را شخص نگارنده تایپ کرده است، اما به طور قطع خانم لیلا قدیانی در سامان دادن نهایی به آن نقش مهمی ایفا کرده اند؛ بدون تلاش های ایشان کتاب حاضر شکل کنونی به خود نمی گرفت.

آقای عبدالله شهبازی در مسافرتی از شیراز به تهران، نسخه ای تایپ شده از شرح حال رجال ایران اثر مهدی بامداد را در اختیارم قرار دادند و این هدیه نفیس ایشان مانع از مراجعات مکرر نگارنده به کتابخانه ها برای دست یابی به این منبع شد. تردیدی نیست بخش مهمی از پژوهش حاضر را مدیون دکتر نصرالله صالحی هستم. ایشان با محبتی مثال زدنی بخشی از جراید مورد استفاده در این رساله از جمله بخش هایی از روزنامه آفتاب و ستاره ایران را که محصول تلاش چند ساله شان بود، در اختیارم نهادند و مرا از مراجعه به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بی نیاز کردند. استاد محمد گلبن مرا راهنمایی کردند که چگونه از روزنامه های موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، استفاده کنم. آقای نوروز مرادی از مسئولین بخش نشریات کتابخانه مجلس با لطفی تمام مرا از رنج رونویسی رعد سال های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ آسوده ساختند. بخش کپی و تکثیر کتابخانه مجلس، صفحاتی از روزنامه رعد را در اختیارم نهادند و در این زمینه کمکی شایان توجه کردند. آقای اکبر مشعوف مسئول کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، امکان رونویسی از برخی مطالب روزنامه های نوبهار، رعد سال های ۱۳۳۴-۱۳۳۵، زبان آزاد و عصر جدید را برایم فراهم آوردند. خانم عمادی هم با صبر و حوصله تمام پاسخ گوی مراجعات مکرر من بودند، آقای فاضلی امکان استفاده از کتابخانه غنی مؤسسه را برایم فراهم آوردند، و آقای فرهاد رستم کتاب هایی را به نام خود به امانت گرفتند و در اختیارم نهادند. آقای حسین کلاته مسئول بخش اسناد مؤسسه؛ در سال ۱۳۷۷ امکان استفاده از اسناد مؤسسه را مهیا دیدند و آقای زنجانی از مسئولین بخش اسناد مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تمهیدات لازم برای مطالعه اسناد ذی ربط را فراهم آوردند. برخی از کارکنان سازمان اسناد ملی ایران، هم مرا در یافتن اسناد مربوط به کمیته مجازات یاری

کردند. دکتر حجت فلاح توتکار، نسخه ای از صورت مذاکرات مجلس سوّم مشروطه را در اختیارم قرار دادند. به همین سیاق سایر منابع و جراید را به نحوی از انحا تهیه کردم و در این زمینه هم کسانی به کمکم شتافتند که متأسفانه نام آنها را فراموش کرده ام.

لازم به یادآوری است که اگر صبر و بردباری همسر من طی این سال ها نبود، انجام تحقیقاتی از این دست توسط نگارنده ممکن نمی شد. در تمام این سال ها که بعضاً توأم با مشکلات فراوانی بود، بار بخشی از مسئولیت های این جانب بر دوش ایشان سنگینی کرد، با این وصف همواره تنها مشوق دائمی من بودند و مرا به ادامه تحقیقات دلگرمی دادند. دخترم نیلوفر بخش هایی از این رساله را به من دیکته کردند تا سرعت کار افزایش یابد، بنابراین بسیاری از نقل قول های مستقیم و فهرست منابع را مدیون ایشان هستم. تردیدی نیست که بیش ترین جفا از سوی من در حق دختر دیگرم نگین انجام شد، طی این سال ها نگارنده از فرصت پرداختن به ایشان کم بهره بود و همین موضوع مسئولیت مضاعفی را بر همسر من تحمیل کرد. لازم است از همه کسانی که در این بخش ذکری از آنان به میان آمد، بار دیگر تشکر و قدردانی نمایم و از خداوند متعال برای همه آنان موفقیت و شادکامی آرزو نمایم.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

حسین آبادیان

۲۵/۸/۱۳۸۴

ص: ۳۷

۱. مدخل

پیش از پرداختن به موضوع اصلی باید گفت ایران از همان اوایل دوره قاجار تا مقطع انقلاب مشروطیت برای انگلستان به مثابه دالانی به منظور حفاظت از هند تلقی میشد. ما به این مهم در رساله‌های دیگر به طور مشروح اشاره کرده‌ایم^(۱) و برای سهولت پیگیری مطالب بخشهایی از دفتر حاضر، خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهیم و برای بحثی تخصصی تر در مورد سابقه موضوع، کتاب ارزشمند رز گریوز را برای مطالعه پیشنهاد می‌کنیم^(۲) در این دوره به قول برخی از نویسندگان عصر مشروطه به بعد مثل ملک الشعراى بهار، «رقابت روس و انگلیس در سر نعل بی گناه و خانه صاحب مرده ما ایران»، باعث هلاکت کشور شد. به قول همان نویسنده «همقدمی و هماوازی دمکراسی لندن و امپریالیزم پترزبورغ، یعنی اژدهای مسمومکننده و خرس خوردسازنده جنوب و شمال روح ما را مسموم و استخوان‌های پوسیده ما را خورد و خمیر نمود!»^(۳) بنابر اظهار ملک الشعراى بهار، تا پیش از سال ۱۹۰۷، روسیه «سی کرور بنده‌های زرخید» در ایران داشت و تلاش میکرد با این بنده زرخید بر سواحل خلیجفارس و «یک تنگه نظامی دریایی ذیقیمت به نام تنگه هرمز» دست یابد. اما «انگلیس پدر اخلاق و معلم علم اجتماع چه آرزو داشت؟» جواب این بود: «یک دشت ویران و یک عرصه پهناور خراب، و یک ملت کور و کر و فقیر و یک دروازه مهم دریایی، ولی بر روی دنیا بسته و مختص انگلیس^(۴)» بهار در این عبارات به بهترین نحو ممکن استراتژی روس و انگلیس را در ایران تشریح کرد، بنا به داوری او که البته کاملاً واقعیت داشت، ایران برای روسیه کلید تسلط بر خلیج فارس و هندوستان بود و برای انگلیس هم همین مقام را داشت. روسیه به دنبال تسلط تمام عیار بر ایران بود و انگلیس هم؛ از روسیه توقعی نبود زیرا سیاست کلان خود را بر

ص: ۴۱

- ۱- نک: بحران مشروطیت در ایران، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۳).
- ۲- (R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹).
- ۳- زبان آزاد، ش ۲۳، ۷ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران».
- ۴- همان.

حملات نظامی سازمان یافته استوار می نمود، حملاتی که از دوره تأسیس امپراتوری رومانوف سرلوحه کار واقع شده بود؛ اما با انگلیس چه می توانست کرد که ادعای دمکراسی و آزادی خواهی و مدنیت داشت اما همسو با روسیه تزاری برای ویران ساختن ایران و بر جای گذاشتن سرزمین سوخته، تلاش همه جانبه ای مبذول می نمود. بهار به درستی سیاست های روسیه را امپریالیستی عنوان کرد، اما از این نکته غفلت داشت که اگر امپریالیسم روسیه بر پایه نظامی گری (۱) استوار بود، امپریالیسم بریتانیا بسیار خطرناک تر به شمار می آمد زیرا بر الیگارشی مالی مبتنی بود.

به همین دلیل گرچه در راستای طرح تشکیل دولت حائل (۲)، دو قدرت بزرگ امپریالیستی روس و انگلیس با قرارداد ۱۹۰۷ آن هم در بحبوحه مشروطیت، ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، اما برای طرف انگلیسی مسئله ایران همچنان لاینحل باقی ماند. هجوم سراسری روسیه به شمال ایران و اشغال بخش هایی از شمال غرب و شمال شرق کشور به دنبال اولیما توم مشهور روسیه، گرچه با توافق انگلستان صورت گرفت، اما این حمله خود نشان داد سرمایه مالی هندوستان و بریتانیا را همیشه خطر تهاجم نظامی روسیه تهدید میکند. توجه مداوم به «خطر روسیه» که بعدها در قالب «شبح سرخ» دامن زده شد، با مسئله نفت ارتباطی تنگاتنگ داشت، اینک انگلستان و مجموع سرمایه داران مالی بریتانیا از اندیشه دولت حائل به سوی استقرار دولت دست نشانده روی آوردند، سیاستی که به طور آرام از دوره ناصری سرلوحه کار قرار گرفته بود. هجوم روسیه به ایران نشان داد که سرمایه های بریتانیا در ایران به چه میزان میتواند آسیب پذیر باشد، سر ادوارد گری درست به همین دلیل بود که به سال ۱۹۱۱ به هنگام اوجگیری بحران مشروطه در ایران، مسئله این کشور را موضوعی بسیار جدی و در عین حال «ملالت آور» تلقی کرد (۳) به واقع انگلیسی ها با ادعای دروغین حمایت از مشروطه ایران، تلاش داشتند از فرصت به دست آمده برای مهار روسیه استفاده برند. به عبارت بهتر اگر روسیه طبق عهدنامه ترکمانچای نوعی برتری سیاسی در برابر قاجار به دست آورده بود و با حمایت از خود کامگی شاهان قاجار تلاش داشت این نفوذ را استمرار بخشد، انگلیسی ها در ردای دفاع از مشروطه در صدد برآمدند تا توازن نیروها را به نفع خود به هم زنند. به محض این که محافل بریتانیا احساس کردند روسیه دیگر آن قدرت درجه اول دوره های گذشته نیست، رضایت دادند تا این کشور منطقه نفوذ خود را در شمال ایران حفظ کند؛ زیرا به گمان این محافل خطر جدی علیه منافع بریتانیا از جانب آلمان بود و نه روسیه.

این طرز تلقی مقامات بریتانیا نسبت به مسئله ایران بود، اما آنچه باعث می شد دشمنان این

ص: ۴۲

۱- Militarism

۲- Buffer State

۳- R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹), p.۲۸-۳

مرز و بوم بیش از پیش چشم طمع به خاک کشور بدوزند، وضعیت داخلی ایران بود که شرایطی مناسب برای دست اندازی های بیگانه فراهم می ساخت، شرایطی که توسط خود همان قدرت ها و در رأس همه انگلیس شکل گرفته و دامن زده می شد. وضعیت داخلی ایران به هرچیزی شباهت داشت جز یک کشور مشروطه، نظم پیشین از دست رفت و هیچ نظم نوینی به جای آن استوار نشد. بهوای از همان دوره مشروطیت بحران در ایران بیداد میکرد، هر گوشه کشور به دست جباری بود که به هیچ کس حسابی پس نمی داد؛ ایلات و عشایر همراه با سردسته های راهزنان، اختلافات و مشکلات ایلیاتی خود را بهانه کرده و به بهانه مشروطه و استبداد هر روز که میگذشت میخی دیگر بر تابوت استقلال و تمامیت ارضی کشور میکوبیدند. مطالب زیادی در این زمینه وجود دارد که ذکر آنها از حوصله بحث این دفتر خارج است، فقط به طور مثال به این فقره از مهدی شریف کاشانی اشاره میکنیم تا نشان دهیم این وضعیت منحصر به دوره سقوط مشروطه نبود، بلکه از همان روزهای نخست بحث داغ مشروطه و استبداد وجود داشت. کاشانی مینویسد: «درست در جشن سالگرد مشروطه، زمانی که تهران غرق سرور و چراغانی بود؛ کلیه ولایات مغشوش و هر کدام در دستان یک آشوب طلب قرار داشت. اقبالالسلطنه ماکوئی در ماکو مشغول قتل و غارت مردم بی گناه بود، فرزند رحیم خان چلبیانلو تبریز را مورد تاختوتاز قرار میداد، اصفهان از شرارت فرزندان و بستگان ظل السلطان آرام و قرار نداشت، کرمانشاهان و بروجرد از حرکات سالارالدوله غرق اغتشاش بود؛ فارس به دست بیداد قوام الملک شیرازی سپرده شد، رشت از نزاع مشروطه و استبداد مغشوش، کاشان عرصه شرارت نایب حسین کاشی و فرزندانش گردید، و کرمان و یزد هم به خاطر مسئله انتخابات در کشمکش تمام نشدنی قرار داشتند(۱)» در آن ایام مظلوم خیز کمتر کسی بود که به فکر منافع ملی کشور باشد، گروه های سیاسی و شخصیت های گوناگون مصالح کشور را در پای رقابت های حقیر خود قربانی می کردند و اجازه نمی دادند نظم و ثبات شکل گیرد، موزر به جای منطق و زبان ایفای نقش می کرد؛ هر کس پرزورتر مخاطبش بیش تر، این بود وضعیت عملی مشروطه ایران. در اثر این وضعیت هیچ نهاد استواری شکل نگرفت، نهاد کهن دینی روز به روز تضعیف شد، سرانجام هم معلوم نشد مشروطه چیست، یاس و نومیدی کمترین دستاورد این وضعیت بود. این اوضاع برای منافع بریتانیا هم مناسب نبود، انگلیسی ها که کمترین ارزشی برای مشروطه ایران قائل نبودند، تلاش کردند از بحران و هرج رایج کشور به نفع مصالح بلندمدت خود بهره برداری کنند، ضربه روسیه در اثر اولتیماتوم بهترین فرصت را در اختیار بریتانیا قرار داد.

ص: ۴۳

۱- مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، صص ۱۳۰-۱۳۱.

درست در روزهای پایانی عمر مجلس دوم، تهدید عظیم ناشی از اولتیماتوم روس ها، ایران و تمامیت ارضی آن را به مخاطره افکند. نه دربار و نه مجلس دوم اهمیت موضوع را دریافتند و یا نخواستند دریابند: «درباریان و مجلس ملی که درست واقف به مواضع عصر نیستند(۱)» زمینه نقض استقلال کشور را فراهم ساختند. این بزرگ ترین فاجعه تاریخی کشور بود که زمامداران قوم هیچ تحلیل و تبیین مشخصی از وضعیت زمان خود نداشتند، از ترکیب نیروهای بین المللی و آرایش نیروها در صحنه سیاسی تلقی مشخصی وجود نداشت، جایگاه ایران در سلسله مراتب تصمیم گیری های جهانی بر رجال این دوره پوشیده بود، این وضعیت باعث ویرانی تمام عیار ساختارهای موجود کشور گردید.

در جریان اولتیماتوم، مصلحت ملی و منافع عمومی نادیده گرفته شد، امری که به آسانی قابل حل و فصل بود به فاجعه های تبدیل گردید که بخشی از مسئولیت آن بر عهده نمایندگان حزب دمکرات بود. حزبی که اکثریت آنان با عوام فریبی و جنجال و آشوب، راه را برای یافتن راه حل عقلانی موضوع مسدود ساختند و کشور را عرصه تاخت و تاز قشون روسیه نمودند. گردانندگان کمیته بحران همان کسانی بودند که علی رغم توصیه وثوق الدوله با تأخیر معنی داری اولتیماتوم روسیه را پذیرفتند و با این کار خود هم به قول عوام پیاز را خوردند و هم کتک، و هم پولش را دادند. اینان همانها بودند که دولت وقت صمصام حکم به تبعیدشان داد: حاجی سید علی آقای یزدی پدر سید ضیا، سردار محیی، میرزا کریم خان رشتی، سلیمان میرزا اسکندری، سید محمدرضا مساوات، محمد علیخان کتابفروش، میرزا علی اکبر ساعت ساز، حسینقلی خان نواب، وحید الملک شیبانی و دکتر اسماعیل خان مرزبان. این سه تن آخر به فرنگ فرستاده شدند. اگر این کار را همان اوایل امر انجام داده بودند چه بسا بحران مشروطه به این نقطه غیر قابل بازگشت نمی رسید و چه بسا وقایع و حوادث بعدی تکرار نمی شد. در همین رساله خواهیم دید که اینان چگونه هسته مرکزی سازمان بحران را تداوم بخشیدند و کار را به کودتای رضاخان ختم کردند.

به هر حال بعد از حمله روسیه برخی از سیاستمداران حکمیت نزد انگلیسی ها بردند، انگلیس که حفظ منابع نفتی خوزستان و مرزهای هند برایش بیش از تمامیت ارضی ایران و مشروطه اهمیت داشت، نظر داد باید از روسیه معذرت خواهی کرد و اموال شعاع السلطنه را بازگردانید(۲) به قول دولت آبادی، «اقدامات کارکنان وقت که بیشتر از روی اغراض شخصی و دایره کوتاه نظری است»، باعث شد مصالح ملت قربانی شود. همو رفتار سیاسی دمکرات ها در

ص: ۴۴

۱- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج ۳، (تهران، فردوسی - عطار، ۱۳۷۱)، ص ۱۹۶.

۲- همان.

این ایام را «به بازی ساده کودکان بد اخلاق بیشتر تشبیه میکند تا به رفتار یک دولت و ملت دارای اساس مشروطه(۱)» باز هم به قول دولت آبادی «در یک وقت بسیار تنگ که تا یک اندازه روس ها شروع به مداخله کردن در تبریز و رشت کرده‌اند، نه جواب اولتیماتوم را داده تمام فصول آن را میپذیرند [...] استقلال چند هزار ساله ایران قربانی غرضهای شخصی چند نفر وکیل و وزیر جاهل مغرض از هر فرقه میشود(۲)» همین افرادی که این همه بر طبل غوغاسالاری می کوبیدند، به هنگام آزمون از معرکه گریختند. ایران را به دست قوای جرار دشمن رها ساختند و نابودی فرزندان این مرز و بوم را با چشم کاملاً باز نظاره کردند. مردم تلاش کردند از کیان کشور دفاع کنند، روحانیان نجف به حرکت درآمدند، در رشت مصادمهای مختصر روی داد و جنگ خاتمه یافت، اما تبریز ایستادگی کرد. کسانی که بعد از اولتیماتوم روسیه و حمله آن کشور به ایران تبعید شدند عبارت بودند از: مستشارالدوله صادق، اسماعیل خان ممتازالدوله، ممتازالملک، حاجی معین‌التجار بوشهری، حسن خان محتشم السلطنه (اسفندیاری)، وحید الملک و دکتر اسماعیل مرزبان و حسینقلی خان نواب هم به خارج تبعید شدند. همین ها کانون بحران را در سالیان آتی تشکیل دادند.

حمله وحشیانه روس ها به ایران با موافقت تمام عیار انگلیسی ها انجام شد، زیرا گفتیم برای آنان نفت ایران اهمیت داشت و نه مشروطه. سر ادوارد گری(۳) در نامه ای خطاب به سر جرج بارکلی(۴) وزیر مختارش در تهران به صراحت عنوان کرد او از اقدامات دولت روسیه و قصد لشکرکشی آن کشور به ایران اطلاع دارد و کنت بنکندورف(۵) او را از مراتب حمله قریب الوقوع کشورش به ایران آگاه کرده است. گری به وزیر خارجه روسیه گفته بود: «اگر اوضاع این طور خطرناک باشد که اعزام قشون را لازم بدانند»، و با توجه به این که روس ها گفته اند از این امر ناگزیرند، وی هم از این لشکرکشی «خشنود» خواهد شد. گری فقط به روس ها اشکالات و زحماتی را که احياناً از این لشکرکشی متحمل خواهند شد، گوشزد کرد: «بعلاوه گفتم در روابط حسنه که بین ما و دولت روسیه موجود است، در این اقدام لشکرکشی به هیچ وجه لطمه بردار نخواهد شد و هر اتفاقی که رخ دهد، آرزوی صمیمانه من این است که حفظ روابط دوستانه خود را با مسیو ایزولسکی(۶) حفظ نموده باشم(۷)» پس برای طرف انگلیسی حفظ مناسبات دوستی با روسیه بر حمایت از مشروطه ایران ارجحیت داشت، گری آشکارا از

ص: ۴۵

۱- همان، ص ۱۹۸.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۳- Sir Edward Grey

۴- Sir George Barclay

۵- Benkendorv

۶- Isvolski وزیر امور خارجه روسیه

۷- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۳، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۶۰۹.

لشکرکشی قشون روسیه به ایران که به تحریک یکی از کارکنان سفارت خودش در تهران یعنی استوکس - وابسته نظامی - انجام شده بود، نه تنها استقبال بلکه ابراز شادمانی هم کرد.

اما در پارلمان انگلستان در مورد اظهار نظرهایی از این دست آشوبی به پا خاست. از سوی دیگر در جلسهای که نمایندگان بریتانیا در پارلمان به شدت علیه سیاستهای سر ادوارد گری وزیر امور خارجه وقت سخنرانی میکردند؛ نامه‌های دیگری از افرادی مثل لرد روبرت سیسیل و نیز رهبران مسلمانان مدرس و سایر مسلمانان هند قرائت شد^(۱). روبرت سیسیل - عضو گروه مونتاگ / چلمسفورد که بعداً در همین رساله با سیمای آنان آشنا خواهیم شد - نه برای منافع ایران، نه برای دفاع از مشروطه، بلکه برای پیشگیری از اعتراض مسلمانان هند به اردو کشی روسیه به ایران با سیاست های رسمی دولت متبوع خود درآویخت. از آن سوی لرد لیمینگتن که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ حکومت بمبئی را به دست داشت، روز سوم ژانویه ۱۹۱۲ کنفرانسی در ادینبورو ترتیب داده و گفت حکومت هند انگلیس به طور جدی مصمم است «وجود یک ایران مقتدر و مستقل» را تأمین نماید. او خاطر نشان ساخت انگلستان در مسئله ایران از هر نظر اعم از ملاحظات سیاسی، موقعیت جغرافیایی، منافع تجارتي و هر موضوعی که مربوط به ایران باشد، ذی نفع است. روزنامه نیمه رسمی آفتاب نوشت این سیاست حاکم سابق بمبئی که به فرقه اتحادیون^(۲) انگلیس تعلق دارد، «به کلی با پلتيک مشرق زمینی سر ادوارد گری که این نکات را طرف ملاحظه و رعایت قرار نمیدهد، متناقض است^(۳)» اما آفتاب نوشت چرا سیاست های محافل بریتانیا در ارتباط با مسئله ایران با هم متناقض است، به واقع مخالفین هم از دست دادن هند دست به واکنش زدند، اینان با سرمایه سالاران بریتانیا همسویی نشان دادند و بالا-تر اینکه این اختلافات همچنان تداوم یافت و باعث شکل گیری دو استراتژی متمایز اما نه لزوماً متنافر با هم در ارتباط با ایران شد، این موضوع مهم کلید بحث دفتر حاضر است که به آن باز هم خواهیم پرداخت. به واقع اختلاف نظر در مورد سیاست های بریتانیا در ارتباط با ایران با قرارداد ۱۹۰۷ شکل گرفت و با قرارداد ۱۹۱۹ به اوج خود کشید و با ضربه کودتای سوّم اسفند به پایان محتوم خود رسید، در این نبرد البته گروه مخالفین سیاست های رسمی بریتانیا برنده شدند.

به هر حال با اولتیماتوم روسیه و حمله نیروهای آن کشور به ایران، تنش در بین سیاستمداران بریتانیا شدت یافت اما ماجرا به همین جا خاتمه نیافت. لندن به دنبال حملات روس ها صحنه سخنرانی های فراوانی بود که علیه این اقدامات سبعانه انجام میگرفت، این سخنرانی ها هر کدام با انگیزه هایی متفاوت انجام می شد، اما به هر حال در صفحات روزنامه

ص: ۴۶

۱- همان.

۲- ترجمه نویسنده مقاله نویس روزنامه آفتاب است از واژه انگلیسی Unionists.

۳- آفتاب، ش ۹، ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «پولتيک انگلیس در ایران.»

آفتاب - تنها روزنامه ایران بعد از اولتیماتوم - بازتاب مییافت. محور این سخنرانی ها حمله به سیاست رسمی انگلستان در برابر روسیه بود، کسانی که به این کنفرانس ها دعوت میشدند هر کدام انگیزه های مختلف و خاص خود را داشتند. رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر که از قضا اعتراضاتش در صفحات مطبوعات ایران منعکس شد، به دلیل مخالفت با سیاستهای دولت ائتلافی لیبرال ها، علیه دیپلماسی آشکار و رسمی روس و انگلیس وارد میدان شد. لردها و گروهی از دست اندرکاران حکومت هند انگلیس، انگیزه های اقتصادی خاص خود را داشتند مثل لرد لمینگتون؛ ضمن اینکه افرادی از جناح چپ حزب لیبرال مثل ادوارد براون هم در تجمعات این عده حضور به هم میرسیدند و از قضا همین براون صدای خود را علیه سیاستهای رسمی دولت متبوعش از طریق مطبوعات ایرانی به گوش همه میرسید.

به طور مثال در کنفرانسی که در نیمه نخست فوریه سال ۱۹۱۲ در یکی از تالارهای اپرای لندن صورت گرفت، حاضرین به شدیدترین وجه ممکن علیه روسیه و سیاستهای دولت ائتلافی و لیبرال اسکویت به میدان آمدند. سر جرج بارکلی که در آن ایام نماینده مجلس لردها بود، بر این جلسه ریاست میکرد. بارکلی از روسیه خواست سیاستهای خود را مورد تجدید نظر قرار دهد، در غیر این صورت از سوی افکار عمومی انگلستان همچنان به بدخواهی متهم میشود. او به روس ها حمله کرد که چرا بر خلاف مفاد عهدنامه ۱۹۰۷ به ایران تاخته اند، در نواحی شمال، شمال شرقی و شمال غربی ایران اسکان یافتهاند و حتی «آذربایجان کهن را مثل یکی از ممالک مسلمه خود» رأساً تصرف نموده و متصدی اداره آن گشته اند، آزادیخواه ترین پیشوایان قوم را فقط به دلیل اینکه «به آمال نامشروع ایشان خدمت نکردند بهدار آویخته اند، بعلاوه به اخذ مالیات از مناطق متصرفی مبادرت کرده اند. به مقامات دولت بریتانیا یاد آوری شد که نه «به نام منافع سیاسی و تجارتي انگلیس در ایران»، بلکه برای حفظ احترام مردم انگلیس وضعیتی به وجود آورند و یک سیاست جدی را تعقیب نمایند تا دامن خود را از این لکه ننگ تاریخی پاک سازند. به عبارت بهتر بارکلی بر این باور بود که سیاست رسمی دولت اسکویت نه تنها با خواست مردم انگلیس در تناقض است، بلکه با منافع سیاسی و تجاری بریتانیا در ایران هم تناقض دارد. برکلی می ترسید به دلیل این سیاست، منافع مزبور در ایران مورد تهدید واقع شود.

بعد از بارکلی، ادوارد براون سخنرانی کرد. محور سخنرانی او نقد مقالهای از روزنامه تایمز بود که در باب حمله روسیه به ایران چنین نوشته بود: «حکومتین روس و انگلیس درباره استقلال ایران سوء نیتی ندارند و حتی سعی کردهاند که این استقلال در سایه تحدید و تقلید به صورت مکمل تری در آید.» او این اظهار عقیده را خندهدار دانست و گفت «مثل این عقیده مثل کسی است که او را درون مخزنی نگهداشته و در حقیقت رنج و شکنج روا دارند. وقتی این فرد از دنیا رفت بگویند مقصر خودش بوده است که نتوانسته از درون مخزن بیرون آید و از لذایذ

زندگی بهره مند شود. براون خطاب به حضار گفت باید به حال «ترقی خواه ترین و حریت پرورترین دول و ملل عالم یعنی حکومت انگلیس» گریست و در عین حال خندید، که تایمز سیاست آن را چنین بازتاب می‌دهد. او ادامه داد روزنامه تایمز می‌خواهد حقوق یک ملت سالخورده یعنی ایران را حق روسیه قلمداد کند. به دید او تنها یک حقیقت ناگوار وجود دارد و آن این است که «ما انگلیسی‌ها بالذات محکومیم که فردا را دچار همین احوال شویم.» او گفت به دلیل همین «سیاست سخیفه رجال» انگلیس است که ایتالیا؛ لیبی را تصرف کرده است و روسیه می‌خواهد ایران را ببلعد. او گفت اینها همه لکه‌های تاریخی سیاه و بدنامی است که برای انگلیس باقی میماند و آنگاه جملات خود را این گونه پایان داد: «گلاستون‌ها و سالیسبوریا کجا هستند تا حالت امروزی ما را ببینند و حیران شوند(۱)» پیام براون هم واضح بود: اگر انگلیس به سیاست‌های رسمی خود ادامه می‌داد، ایران از دستش خارج می‌شد و چون لقمه‌ای آماده به دست روسیه خواهد افتاد. تأسف براون از فقدان گلاستون و سالیسبوری هم معنای خاص خود را داشت: این دو مظاهر امپریالیسم انگلیس به شمار می‌رفتند و تلاش آنها برای بسط قلمرو نفوذ بریتانیا در دنیا، در بسیاری از منابع تاریخی تشریح شده است. تازه این موضع براون، عضو جناح چپ حزب لیبرال بریتانیا بود و حدیث مفصل دیگران از این مجمل بهتر خوانده می‌شود.

لینچ هم که دارای منافع و عواید سرشاری در ایران بود گفت، به جای روسیه سیاست‌های دولت بریتانیا را نقد می‌کند، زیرا به گمان او «روسیه برای تأمین منافع خودش میتواند به هر اقدامی متشبث شود، اما عقل من قبول نمی‌کند که انگلیس در این موضوع یک آلتی باشد؛ چرا که ما نمیتوانیم شرف و حیثیت ملیه و عنعنات تاریخی خودمان را فدای روسیه بکنیم.» پس این روسیه نیست که باید تویخ شود، بلکه دولت انگلستان است که باید تقبیح گردد، زیرا با منافع تجاری و سیاسی این کشور در ایران بازی می‌کند و آن را به حریف واگذار می‌نماید. بعد از این سخنرانی رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر به سخنرانی پرداخت. او گفت:

«طرز سیاست وزیر خارجه انگلیس در باره ایران را برای منفعت و شأن و شرف مملکت خودم مفید نمی‌بینم و بر عکس به جای فایده، ضرر آن هم به ما خواهد رسید. آیا قربان کردن یک ملت قدیمی بیچاره‌های را که تاکنون رعایت قواعد انسانیت کارانه را نموده و اکنون هم به مانند ما قدمگذار ساحت مشروطیت، حریت، عدالت، مساوات شده است چه معنا دارد؟ اگر سیر(۲) ادوارد گری این اقدام را به نام ملت انگلیس به عمل آورده خطا می‌کند. من از حیث آنکه یک نفر انگلیسی هستم این حرکت را به ملت خودم روا نمی‌بینم. گمان می‌کنم که تمام

ص: ۴۸

۱- همان، ش ۱۳، پنج شنبه ۲۶ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۵ فوریه ۱۹۱۲، «تمامیت ملکیه ایران»، به نقل از روزنامه اقدام چاپ استانبول.

۲- کذا: سر.

انگلیسی ها در این حسیات من شرکت دارند. (حاضرین: داریم) بنابر این مسئولیت اضمحلال استقلال ایران به عهده انگلیس و ادوارد گری (۱) است!»

مذاکرات یاد شده به همین روش ادامه یافت، آخرین ناطق که مستر کلیفورد بود هشدار داد اگر سیاست رسمی بریتانیا به همین روش ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که مثل آلمان در انگلستان هم سوسیالیستها قدرت را به دست خواهند گرفت و آنگاه این اشتباهات را به شکل سختی جبران خواهند ساخت. نویسنده روزنامه آفتاب هم نوشت با سیاست ادوارد گری «بالاخره استقلال ایران پایمال زور و قوت میشود»، آنگاه ادامه داد این سیاست از نظر عثمانی ها هم پنهان نمانده است؛ پس پیشنهاد کرد عثمانی ها هم مثل انگلیسی ها از تشکیل چنین کنفرانس هایی برای نشان دادن احساسات خود در مورد ایران دریغ نوزند: «همان طوری که انگلیس ها از بیان حقیقت پروا و اندیشه های ندارند، برای عثمانی ها هم گمان نمیکنیم محذوری باشد (۲)» به عبارت بهتر روزنامه آفتاب در این مقطع تاریخی، از مواضع حکومت هند انگلیس و گروه مخالفین گری حمایت می کرد و این نکته ای است در خور اهمیت؛ زیرا مدیر وقت این روزنامه یعنی کمال السلطان صبا، بعدها هم همین موضع گیری را ادامه داد.

با وصف مخالفت های خارجی، شرایط در داخل ایران بسیار نامساعد بود. ناصرالملک از فرصت به دست آمده بهره برد و حکومت نظامی برقرار ساخت. از سوی دیگر به هر حال به دنبال اولتیماتوم روسیه، ایران عرصه هجوم نیروهای افسار گسیخته این کشور شد، ایران زیر سم ستوران وحشی سربازان تزار نیکلای دوم به لرزه در آمد، کسانی که دل در گرو استقلال و تمامیت ارضی کشور داشتند و هیچ داعیه های نیز در سر نمیپروردند، یعنی امثال ثقه الاسلام تبریزی بهدار جفا آویخته شدند. ثقه الاسلام «بزرگترین اشخاص و وطن دوست ترین روحانیان تبریز» بود، روسیه با بهدار آویختن او میخواست قدرت خود را به رخ ملت ایران کشد. روز عاشورا که یکی از مهمترین روزهای شیعیان است، روس ها میخواستند اثبات کنند در بزرگترین روز عزاداری ایرانیان و بین متعصب ترین مذهبیان ایران که تبریزیان بودند، میتوان بزرگترین روحانیان شیعه را کشت و کسی هم جرأت نخواهد کرد دم بر آورد (۳)

به قول عین السلطنه: «سفیر روس را عهد فتحعلی شاه با دویست نفر اتباعش کشتند مجازات [آن اقدام] تبعید میرزا مسیح شد. حالا در سرپیچ مجتهدین را دار می زنند. دیگر آبرویی برای مسلمان ها باقی نمی گذارند برای آنکه این کارها را به دست خود ایرانی می کنند. اول آنها را دسته دسته کرده به جان یکدیگر انداختند بعد که خوب همدیگر را تمام کردند این طور داخل شده آدم دار می زنند. الان یکی می گوید محمدعلی شاه را میآورند و آورده بودند، اگر کابینه

ص: ۴۹

۱- همان.

۲- همان.

۳- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج ۳، (تهران، فردوسی-عطار، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۳.

انگلیس صحنه به این کار گذاشته بود. اما هنوز کابینه انگلیس قبول نکرده مشغول مذاکره است. به درستی معلوم نیست چه می شود و خیلی مشکل است و مستبعد است که این حالت هم باقی بماند. دیگر چه انقلابی در جلو خواهد بود نمی دانم (۱)»

روس های وحشی کشتار بی رحمانه ای از مردم مظلوم تبریز به راه انداختند، اما روزنامه روسی «روسیا»، اتهام بی رحمی روس ها را نسبت به ایرانیان انکار کرد و نوشت در این کشور فقط پانزده تن به قتل رسیده اند و بیست و شش تن از دستگیر شدگان آزاد گردیده اند. روسیا نوشت اتهام اعدام شدگان این بوده که آنها یک صاحب منصب و چند سرباز را کشته، نیز پنج صاحب منصب و چهل و نه سرباز روس را مجروح کرده بودند. این روزنامه ادعا کرد بیست و سه تن از روس ها را به اندازه های شکنجه کرده بودند که زیر شکنجه مرده اند و بالا تر اینکه هنوز جسد آنان را تحویل نداده اند (۲)؛ اخباری که آشکارا دروغ بود.

با تمام این اوصاف وضع بهائیان بعد از این قضایا بهبود یافت. اینان آزادی عمل بیش تری یافتند، به طور مثال بعد از اولتیماتوم روسیه، وقتی مسافران از راه قزوین به سوی تهران می آمدند، میدیدند عکس عباس افندی پیشوای بهائیان بر صدر اتاق آویزان شده است، «از وقتی میرعلینقی کاشانی مدیر این راه بود، تمام عمده جات را از بایها گرفته بود. حالیه باز هم همانها هستند. به این جهت است که عکس عباس افندی در اطاق ها (۳) است.» از این بعد اینان نقش مهمی در تحولات کشور ایفا کردند که در جای خود مورد اشاره واقع خواهد شد.

می دانیم دیماه سال ۱۲۹۰ شوستر از ایران رفت، یالمارسن سوئدی ریاست ژاندارمری خزانه را عهده دار گردید، همزمان لرد لمینگتون مسافرتی دور و دراز به ایران کرد و از بندرعباس، بوشهر، شیراز و بسیاری نقاط دیگر بازدید نمود، هیئتی که همراه مرنارد بلژیکی - که به جای شوستر منصوب شده بود - به امور خزانه رسیدگی میکردند استعفا نمودند و شخص او ریاست خزانهداری را عهده دار شد. مرنارد حتی امریکاییان را تهدید کرد اگر نقل و انتقال ادارات خود را به سرعت انجام ندهند نه تنها معزول بلکه تنبیه خواهند شد. با این که شوستر به تقاضای روس ها از ایران رفت، اما روس ها بر خلاف وعده و وعید و قول و قرار دروغین خود و انگلیسی ها، به کشتار در کشور ادامه دادند. بعد از اینکه مورگان شوستر از ایران رفت، کمیسیونی مرکب از عمید الحکما معاون وزارت مالیه، ارباب کیخسرو

ص: ۵۰

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش ایرج افشار- مسعود سالور، ج ۵، (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷)، صص ۳۶۲۸-۳۶۲۹.

۲- آفتاب، ش ۱، «مدافعه روسیا از حرکات روس ها.»

۳- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۸۰۹.

شاهرخ مسئول کل ادارات مجلس، مرنارد رئیس کل گمرکهای ایران و میرزایانس نماینده سابق آرامنه در مجلس دوم، رسیدگی به حساب های او را آغاز کردند. اندکی بعد ارباب کیخسرو از این گروه استعفا کرد، چند روز بعد کمیسیون به کار خود ادامه داد و آنگاه دولت از ادامه فعالیت آن منصرف شد، به این شکل شوستر بدون اینکه به دولت ایران حسابی پس دهد از کشور رفت. برای تودیع او مراسمی برگزار شد، اکثر نمایندگان سفارتخانه های خارجی در این مراسم شرکت کردند. بعد از این مراسم ناصرالملک یک اتوموبیل سلطنتی در اختیار او قرار داد تا از راه رشت به اروپا و از آنجا به امریکا عزیمت نماید. این پاداشی بود که دولت ایران به شوستر برای تحریک قشون روسیه به لشکرکشی علیه تمامیت ارضی کشور پرداخت کرد.

انگلیسی ها قصد داشتند حملات روس ها را بهانه اشغال جنوب کشور قرار دهند، اما حکومت هند انگلیس، اعزام قشون انگلیسی به جنوب ایران را تجویز نکرد، گردانندگان این حکومت باور داشتند اعزام بیشتر قوا بهانه به دست «عناصر بهانه جو در روسیه» می دهد. اینان می گفتند انگلیس فقط باید یکی دو نقطه از مناطق جنوبی ایران را به اشغال خود درآورد. مقامات حکومت هند انگلیس این سیاست خود را در پوششی از نوع دوستی دروغین پوشانیدند، حال آنکه دلیل اصلی مخالفتشان با اعزام قوا به جنوب ایران و سواحل خلیج فارس این بود که وضعیت نابسامان اقتصادی هندوستان باعث شد اعزام قشون را مناسب تشخیص ندهند، این مقامات می گفتند اعزام قشون انگلیسی به خلیج فارس، باعث «خرج بی موقع و خارج از پلتیک» برای حکومت هند انگلیس خواهد شد. اما «در مقابل آن اگر ما در این موقع دست نگاه داریم دلیل صحیحی به مسلمین مینماییم که به جهت توسعه و ترقی خود موقع انقلاب ممالک آنها را معتنم نشمرده ایم(۱)» یعنی از هرج و مرج داخلی کشورهای آنان سوءاستفاده نکرده ایم و به واقع از این طریق منتهی هم بر کشورهای مثل ایران نهادند.

واکنش دیگر علیه هجوم روسیه به ایران، در مجلس عثمانی به وقوع پیوست. نمایندگان، وزیر امور خارجه امپراتوری عثمانی یعنی عاصم بیک را به مجلس خواندند و از او در زمینه اولتیماتوم روسیه پرسش کردند و خواستند بگوید موضع رسمی دولت عثمانی در این زمینه چیست؟ عاصم بیک توضیح داد دو مسئله باعث واکنش فوری عثمانی در برابر اولتیماتوم روسیه شده است: اصل مسلمان بودن و همکیشی عثمانیان و مردم ایران و دیگری همجواری دو کشور با هم. او توضیح داد سفیر روسیه در استانبول را احضار نموده و از او توضیح خواسته است؛ سفیر مزبور هم گفته شرایط به گونه های رقم خورده که راهی دیگر برای روسیه باقی نمانده بود. سفیر توضیح داد ورود قوای روسیه به قزوین موقتی است و عنقریب این قوا از ایران خارج خواهند شد. سفیر روسیه در استانبول یعنی چاریتوف؛ ادامه داد موضع عثمانی و روسیه در موضوع حفظ تمامیت ارضی و استقلال این کشور مثل هم است، در همین زمینه یعنی تضمین استقلال ایران، سندی به امضای طرفین رسید. سفیر ایران در باب عالی هم نامهای

ص: ۵۱

به وزارت خارجه عثمانی نوشت و از مساعی عثمانی ها برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران تشکر کرد. اسناد ذی ربط تقدیم مجلس عثمانی شد و نمایندگان هم از توضیحات وزیر قانع شدند و ختم مذاکرات اعلام گردید(۱). به عبارتی در شرایطی که روسیه با نیروی نظامی خویش شمال، شمال شرق، شمال غرب و منطقه ای گسترده تا قزوین را اشغال کرده بود، مدعی بود استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می شناسد و ای عجب که این موضوع حساسیت نماینده دیپلماتیک ایران را در استانبول باعث نشد.

این همه در حالی صورت گرفت که مردم ایران مظلومانه زیر چکمه های مهاجمین روس از پای در می آمدند. روز دهم فروردین سال ۱۲۹۱ روس ها مقدس ترین زیارتگاه ایرانیان یعنی بارگاه امام رضا(ع) را در مشهد به توپ بستند، از خون جوانان وطن صدها گل شکفت اما بانگی از سوی انگلیسی های مدعی حمایت از مشروطه خواهی برنخواست، سهل است دستگاه وزارت خارجه انگلیس برای اینکه نشان دهد به هیچ وجه حقوقی برای ایرانیان به رسمیت نمیشناسد و حمایت صوری و نیم بندش از مشروطه فقط و فقط به دلیل ملاحظات اقتصادی است، به نحوی آشکار از این وحشی گری حمایت کرد. در این زمان والی واقعی آذربایجان مردی بود به نام شاهزاده امان الله میرزا. این مرد زمانی در قزاق خانه صاحب منصب بود، بعداً از آن اداره خارج شد و از سوی دولت رئیس قشون آذربایجان گردید. در عین حال در حالی که انجمن تبریز زیر فشار فرقه های اعتدالی و دمکرات عملاً قادر به انجام کاری نبود، او اداره شهر را به دست داشت. اما قدرت به شکل عملی در دست صمد خان بود. این مرد به دنبال هجوم روس ها و بعد از عزل مخبرالسلطنه از والیگری آذربایجان به این منصب گماشته شده بود. صمدخان بعد از عاشورای ۱۳۳۰ که اشخاصی مثل ثقه الاسلام به دست روس ها سربدار شدند، از سوی روس ها به حکومت آذربایجان منصوب گردید، وی تا سال ها بعد هم قدرت خود را با حمایت روس ها حفظ کرد. صمدخان شجاع الدوله نسبت به مردم و «مخصوصاً کسانی که دم از مشروطه خواهی میزد هاند خودداری نکرد(۲)» یعنی با آنان به جور و جفا رفتار نمود.

در آذربایجان این صمدخان شجاع الدوله حاضر نبود فرامین دولت مرکزی را گردن نهد. صمدخان شجاع الدوله حاکم تبریز مردی بود سفاک و بی رحم، مردم تبریز از او هبیتی در دل داشتند و خودشان می گفتند اقتدار او را هرگز ولیعهدهای قاجار هم نداشته اند. همیشه چند سوار او را همراهی می کردند، در تمام پشت بام ها به هنگام عبور او از کوچه های شهر افرادی میایستادند و نگهبانی می دادند. اجزای او حتی شاطر، میرغضب، یساول و فراش ها همیشه در کنارش بودند. وقتی از جایی عبور می کرد احدی را جرأت ایستادن در برابر او نبود. مخالفین

ص: ۵۲

۱- همان، ج ۵، ش ۵، یکشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲، «ایران در مجلس عثمانی».

۲- عین السلطنه، ج ۵، ص ۲۶۶.

خود را عمدتاً به مراغه تبعید می کرد که در آنجا عمارت و ارگی مفصل ساخته بود. دستور داده بود دور عمارت را هم خندق بکنند. در سفاکی او همین بس که روزی آشپزش به جای زعفران، زرد چوبه در غذا ریخته بود، دستور داد دو گوش او را به جرم این اشتباه بریدند. یکی از قاطرچی هایش را که ظاهراً به قاطر نرسیده بود دستور داد در زمستان توی حوض آب انداختند و آن قدر چوب زدند تا مرد. وی با مخالفین به مراتب وحشیانه تر رفتار می نمود، بهواق صمدخان شاه تبریز بود و نه حاکم(۱).

این جبار را که دست نشانده روس ها و سمبل تسلط آنان بر آذربایجان به شمار می آمد، با وقوع بحران در کشور و مقارن اولتیماتوم، به نزدیکی شهر تبریز آوردند و وی تا چند سال بعد قدرت واقعی را در تبریز به دست داشت.

ماجرای زمانی شروع شد که بعد از عزل محمدعلی شاه دولت مرکزی میخواست بار دیگر مخبرالسلطنه را به سوی آذربایجان گسیل دارد، اما به دلیل اختلافاتی که بین حزب دمکرات تهران و کمیته ایالتی تبریز وجود داشت تعیین والی این ولایت مقدور نشد. عجب آنکه دمکرات ها عبدالمجید میرزا عین الدوله را برای والی گری تبریز مناسب میدیدند(۲)، بدیهی است دستهای بزرگ از مردم تبریز با این تصمیم گیری غریب موافقت ننمایند، این بار روس ها هم تمایلی به حکومت عین الدوله نداشتند؛ زیرا وی از سوی حزب دمکرات تعیین شده بود. در همین احوال عدهای دیگر مثل اعتدالی ها از تصدی منصب والی گری آذربایجان به دست عبدالحسین میرزا فرمانفرما جانبداری میکردند، دمکرات ها هم به نوبه خود با انتخاب او مخالفت نمودند(۳) شش ماه حساس و سرنوشت ساز بعد از فتح تهران، تبریز بدون والی بود. گاهی عین الدوله دستور مییافت به محل کار خود برود، اما او امروز و فردا کرد و هرگز به تبریز نرفت. گاهی دیگر به فرمانفرما حکم می دادند که او هم به همین سیاق در رفتن به محل کار خود تعلل میورزید، اما یک بار عزم جزم کرد تا به محل مأموریت خود بشتابد. لیکن این بار او نتوانست از قزوین پیشتر رود، این زمان مصادف بود با هجوم روس ها به تبریز و قتل عام مردمی که در برابر آنان مقاومت میکردند.

گفتیم روس ها در حملات وحشیانه خود در جریان اولتیماتوم، با موافقت صریح انگلیس مواجه بودند. ادوارد گری در نطقی در مجلس عوام بریتانیا به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱ گفته بود حق با روسیه است زیرا شوستر نباید مأمورین خزانهداری خود را در تبریز که منطقه نفوذ روسیه است میگماشت. درست دو روز قبل از این تاریخ یعنی دوازدهم دسامبر، دولتین روس و انگلیس در مورد امتداد راه آهن هندوستان به روسیه توافق کرده بودند، بر خلاف گذشته که انگلیسی ها با بی اعتنائی به پیشنهاد روسیه نگاه می کردند، اینک سرمایهداران فرانسوی، انگلیسی

ص: ۵۳

۱- همان، ص ۳۸۸۱.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- آفتاب، ش ۲، غره صفراالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «راه آهن ایران».

و روسی متفقاً این طرح را مورد بررسی قرار دادند، اما مسئله این بود که باید رضایت حکومت هند انگلیس را هم جلب مینمودند. تا آنجایی که به سیاست رسمی بریتانیا مربوط میشد، مشروطه ایران بیش از بهانه‌های برای بسط گسترش نفوذ سرمایه‌داران این کشور در ایران و منطقه قفقاز نبود. پس گری مدعی شد روسیه حق دارد از دولت ایران بابت لشکرکشی به این کشور خسارت مطالبه کند، اما اظهار امیدواری نمود که این خسارت را به شکل فوری طلب ننماید! عین سخنانی گری در روزنامه آفتاب، نخستین روزنامه‌های که بعد از حملات وحشیانه روس‌ها به ایران منتشر میشد، چاپ شد. در این سخنانی آمده بود: «چندی قبل تلگرافاً به من خبر دادند مستر شوستر سه نفر از مستخدمین انگلیسی ایران را از طرف خزانهداری کل مأموریت‌های مهم داده، یکی را مأمور شیراز و یکی را مأمور اصفهان و دیگری را مأمور تبریز نموده. اما شیراز طبیعتاً از منطقه روس خارج است و ایرادی بر آن ممکن نبود، اصفهان درست در منطقه روس واقع است و تصور نمیکنم تعیین مأموری در آنجا مورد قبول دولت روس واقع شود. اما تبریز به کلی در مجاورت سرحد روس واقع شده است؛ همین که این فقره را شنیدم بیش از اینکه دولت روس در این باب کلمه‌های اظهار کرده باشد، یعنی در وقتی که دولت روس هنوز هیچ خبر نداشت، به وزیر مختار خودمان در طهران تلگرافاً اطلاع دادم که این قبیل کارها ممکن نیست و به کلی برخلاف روح قرارداد انگلیس و روس میباشد، و مطلقاً محقق بود که دولت روس بر تعیین یک نفر مأمور انگلیسی در تبریز ایراد خواهد گرفت، چنان که هر گاه یک نفر مأمور روس در نقطه مقابل آن معین میشد ما خودمان همین گونه رفتار میکردیم (۱)»

ادوارد گری گفت حتی قبل از اینکه دولت روسیه از مراتب امر اطلاع داشته باشد، او تلگرافی به وزیر مختار خود در تهران ارسال کرد و توضیح داد اقدامات شوستر باعث واکنش روسیه خواهد شد. گری توضیح داد سیاست شوستر مغایر قرارداد ۱۹۰۷ است، پس با اقدامات شوستر «به جای نفوذ دولت روس نفوذ دولت انگلیس در شمال ایران برقرار میشود و ما مجبوریم از این تغییر و تبدیل احتراز کنیم». گری هشدار داده بود اقدامات شوستر باعث واکنش سخت روسیه خواهد شد و انگلیس در صورت هرگونه برخوردی از جانب روسیه قادر به هیچ کاری نخواهد بود. او گفت به این دلیل از شوستر حمایت نکرده که اقداماتش مخالف روح قرارداد ۱۹۰۷ بود، اگر دولت انگلستان از شوستر حمایت میکرد مفهومش این بود که قرارداد را زیر پا نهاده است و به عبارت خلاصه مفهومش این است که دولت وقت بریتانیا، موافق حضور مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ روسیه است.

آنگاه ادوارد گری در مورد ماده دوم اولتیماتوم روس اظهار نظر کرد. او گفت طبق این ماده

ص: ۵۴

۱- همان، ش ۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۰، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «نطق وزیر خارجه انگلیس».

دولت ایران حق ندارد بدون اجازه دولتی مستشار استخدام کند، او گفت این امر بر خلاف نظر ایرانی ها نافی استقلال کشور و دخالت بیگانگان در مسائل داخلی این کشور نیست. به زعم او دخالت در مسائل داخلی وقتی است که روسیه بگوید برای استخدام اتباع ایران در دواير دولتی باید از روس و انگلیس کسب تکلیف شود! او ادامه داد:

«بلی دولت ایران ضعیف و رشته کارهایش به کلی گسیخته شده و همین قدر که به مستشاران خارجی محتاج است خود دلالت میکند بر اینکه استقلال دولت ایران استقلالی نیست که بتواند بدون اتکا بر یک نقطه کار کند. بلی محتاج به مستشاران خارجه است برای اینکه ضعیف است و رشته امورش گسیخته شده، اما با مستشاران خارجه همیشه نفوذ خارجه توأم است، اینک طبیعی است[!] که دولت روس از استخدام مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ خود شکایت میکند چنان که خودمان ممکن بود از استخدام مأمورین خارجه روس یا تبعه یک دولت معظم در جوار سرحد هندوستان یا استخدام اتباع روس در جنوب یا بنادر خلیجفارس شکایت کنیم(۱)» گری هرگز توضیح نداد قرارداد ۱۹۰۷ را با اطلاع کدام مقام ایرانی امضا کرده اند که اینک از زیر پا نهاده شدن آن ابراز نگرانی می کنند؟ این عهدنامه غیرقانونی توسط مقامات روس و انگلیس منعقد شد بدون اینکه به دولت ایران حداقل اجازه ابراز نظر داده باشند، بنابر این چگونه انتظار داشتند مردم ایران قراردادی را بپذیرند که منافی استقلال کشورشان بود و اساساً بدون آگاهی آنان به تصویب رسیده بود؟

گری می گفت حوادث اخیر نشان داد که دولت ایران «مطلقاً لازم است» در استخدام مستشاران خود از خارج کشور، از این به بعد با دولتی روس و انگلیس مشورت نماید. در مورد پرداخت خسارت به روس ها، گری گفت با اینکه دولت روسیه حق دارد خسارت مطالبه کند، اما «در این خصوص تذکار مینمایم که فعلاً دولت ایران نمیتواند چیزی پردازد و به هیچ وجه تصور نمیکنم که دولت روس هم در سرعت پرداخت وجه مصر باشد، و در آن طرف هرگاه تسریع در پرداختن وجه هم به عمل نیاید، باز خیلی قابل تأسف است که یک اجبار و تعهدی بر ذمه دولت ایران تحمیل شود و این تعهد به منزله یک اهرمی خواهد بود که هر وقت بخواهند بتوانند آن را بکار بیندازند.»

گری وقیحانه گفت هرگاه روسیه فعلاً دریافت خسارت از ایران را سرلوحه کار خود قرار دهد، «این فقره برای منافع تجارته انگلیس مضر خواهد بود، چه منافع تجارته انگلیس در جنوب ایران به واسطه اغتشاش و مسدود بودن راه ها خسارت کشیده، مسدود بودن طرق به واسطه این است که قوه ای برای حفظ طرق مزبوره در کار نیست.» نگرانی گری این بود:

«هر گاه بنا باشد فعلاً خسارته به دولت روس یا نوع خسارت دیگری پردازد، واقعاً خوف

آن می‌رود که نتواند آن نظم و امنیتی را که برای تجارت ما لازم است در طرق جنوب فراهم نماید. من این ملاحظات را به استحضار دولت روس رسانده‌ام، دولت روس که خواهش‌های خود را پیشنهاد نموده در خصوص پیشنهاد‌های راجعه به عملیات کنونی با اصول اساسی [!] اصرار خواهد کرد، اما در خصوص وجه خسارت من این ملاحظات را پیش آوردم، هرگاه خواهش‌های روس اساساً پذیرفته شود و هرگاه مطمئن شوند یک دولت ایرانی هست که منافع انگلیس و منافع مخصوصه را در آن قطعات ایران که راجع به هر یک از ما می‌باشد محترم شمارد، آن وقت تصور می‌کنم رفع این اشکال غیر ممکن نباشد (۱)» به عبارت بهتر اگر در ایران دولتی روی کار می‌آمد که حافظ منافع بریتانیا به شمار می‌رفت، آنان خیلی هم با پرداخت فوری غرامت به روس‌ها مخالفت نمی‌کردند، زیرا مطمئن بودند دولت وقت منافع آنان را پاس خواهد داشت. اما اینکه وضع چنین نیست، از سویی جنوب کشور ناامن است و برای استقرار امنیت کالاهای انگلیسی نیاز میرمی به پول احساس می‌شود. خزانه ایران هم که تهی است، پس اگر غرامت فوری به روسیه پرداخت شود، دولت ایران به دلیل افلاس اقتصادی توانایی استقرار امنیت را در جنوب کشور ندارد، این است راز مخالفت گری با پرداخت سریع غرامت به روسیه!

سرادوارد گری که سیاستهای دولت متبوع او و سفارتخانه کشورش روس‌ها را به ایران سرازیر کرده بود، گفت وضعیت آینده ایران به رفع بحران کنونی موقوف است. این بحران هم رفع نخواهد شد مگر اینکه «خواهش‌های دولت روس» پذیرفته شود. او ادامه داد وقتی از استقلال ایران سخن به میان می‌آید مردم باید بدانند که این استقلال به واسطه قرض‌های سابق متزلزل شده است. به گفته او «دولت ایران مثل یک دولتی که تا به حال هیچ قرض نکرده است آزاد نمی‌باشد». علت این است که بهترین وثیقه‌های ایران در گرو روس و انگلیس است، پس اگر دولت ایران باز هم بخواهد قرض کند باید طلب طلبکاران روسی و انگلیسی خود را بدهد و تازه از «طلبکارهای سابق خود استشاره و استمراج نماید و منافع طلب کارهای سابق باید محفوظ بماند». او گفت منظور این نیست که دولتین روس و انگلیس به ایران وام بدهند، خیر! منظور این است که لوازم تسهیل استقراض را برای دولت ایران فراهم نمایند؛ زیرا به زعم او «بدون این مسئله ترقی و پیشرفت [!] ممکن نیست.»

بار دیگری که وزیر خارجه بریتانیا از «ترقی ایران» دم زد و عوامل و موانع آن را برشمرد مسئله امکان بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت بود. او صریحاً گفت بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت «با وجود اختلالات و تحذیرات ما به عدم مراجعت به ایران... گمان می‌کنم بر خلاف حیثیت ما باشد که او را به سلطنت بشناسیم.» گری باز هم گفت خروج

ص: ۵۶

از حالت فعلی با تشکیل یک دولت ایرانی ممکن است که «آن دولت منافع مخصوصه دولتین روس و انگلیس را محترم بشمارد و با اصول قرارداد روس و انگلیس موافقت کند.» به طور قطع و یقین چنین دولتی با وجود محمد علی شاه شکل نخواهد گرفت. او تشکیل یک دولت باثبات و پذیرفتن خواسته های روسیه را شرط خروج نیروهای این کشور از ایران تلقی کرد، در همین راستا خاطر نشان نمود روس ها به طور موقتی به ایران آمده‌اند و با قبول شرایطشان از کشور خارج خواهند شد. انگلیسیها در این راستا ضمانت های لازم را از روسیه گرفته بودند تا از محمدعلی شاه حمایت نکنند؛ گری از قول روس ها نمایندگان مجلسین لردها و عوام انگلیس را مطمئن ساخت که:

«بارها اظهار کرده‌ایم اقدامات نظامی که ما مجبور شدیم[!] در ایران بنماییم به هیچ وجه ربطی به خیالات محمدعلی شاه ندارد و میل نداریم این اظهار خود را صریحاً تکرار نماییم دولت روس به هیچ وجه میل ندارد به او نسبت بدهند که میخواهد یک پادشاهی بر دولت ایران تحمیل نماید یا اینکه میخواهد بر ضد اصول عدم مداخله در نزاع شاه مخلوع با دولت ایران اقدامی نماید؛ چه این اصول را دولت روس خود از زمان شروع این نزاع اعلان کرده بود. بنابر این دولت روس اعلان میکند که هرگاه شاه مخلوع بخواهد از موقع حضور دستجات قشون روس در ایران برای انجام مقاصد خود استفاده نماید، آن وقت دولت روس او را به سمت سلطنت نخواهد شناخت(۱)» با این تعهد خیال انگلیسی ها بیش تر راحت شد، آنها مطمئن شدند که روس ها قصد ندارند محمدعلی شاه را به تخت سلطنت بازگردانند، پس با عملیات آنان مخالفتی هم نکردند.

وقتی روس ها به ایران حمله آوردند و آن فجایع را مرتکب شدند، باز هم گری با وقاحت تمام خطاب به مجلس عوام گفت ایران به دلیل قرارداد ۱۹۰۷ از استقلال بیشتری برخوردار است(۲) این سخنان به دلیل توافق پشت پرده ای بود که بدون اطلاع طرف ایرانی بین روس و انگلیس صورت گرفته بود. بین روزهای ۲۴ نوامبر تا ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۱ قراردادی محرمانه بین روس و انگلیس منعقد شد، این قرارداد هرگز علنی نشد؛ تمام حدس و گمان هایی که در مورد تاریخ انعقاد آن وجود داشت به دلیل مذاکراتی بود که در پارلمان بریتانیا در همین فاصله انجام گردید. در دو مورد از وزیر امور خارجه انگلیس سر ادوارد گری پرسیده شد آیا انگلستان با دولتی دیگر در مورد ایران عهدنامه مخفی منعقد کرده است؟ بار اول پاسخ گری

ص: ۵۷

۱- همان.

Paul Knaplund (Ed): Speeches on Foreign Affairs ۱۹۰۴-۱۹۱۴ by Sir Edward Grey, - ۲
(London, ۱۹۳۱), pp. ۱۷۲-۱۸۴.

منفی بود و بار دوم مثبت (۱) استقلال و تمامیت ارضی ایران عملاً نادیده گرفته شد. طبق قراردادی که بدون اطلاع دولت ایران منعقد شده بود، روس ها دوازده هزار تن از قشون خود را به ایران آوردند و در نقاط شمالی کشور تا حدود تهران اسکان دادند. انگلیسی ها هم عده‌های سوار هندی به جنوب کشور اعزام نمودند، هدف اصلی اینان حفاظت از راهها، تجارتخانه ها و کنسولگری هایشان در جنوب کشور بود. حساسیت عمده آنان در این تاریخ به طور مشخص مسئله نفت به شمار می رفت. بخشی از طرح روس و انگلیس را از زبان وزیر امور خارجه بریتانیا در حضور نمایندگان پارلمان توضیح دادیم، بخش دیگر آن به این شرح بود:

«عساکر روس که فعلاً در قزوین متحرک هستند فقط هشت روز دیگر بیشتر خواهند رفت، مگر اینکه به واسطه اتفاق فوق العاده وزیر مختار روس مجبور شود زودتر به احضار ایشان اقدام کند (۲) دولت روس این قشون را به حکم ضرورت فرستاده و چنان که مکرر اظهار داشته است به هیچ وجه قصد نقض استقلال و تمامیت ایران را ندارد و همین قدر که خواهش های دولت روس قبول شد، دیگر ماندن قشون در قزوین لزومی نخواهد داشت، مگر اینکه به قشون روس حمله ببرند یا اغتشاش جدی روی دهد و یا بالاخره اشکالات دیگری پیش بیاید. پلتیک دولت روس در ایران باید کماکان مبنی بر اتفاق و همراهی با دولت انگلیس باشد و اساس آن قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷ خواهد بود و فقط حفظ این قرارداد میتواند ترقی منظم و صلح آمیز دولت ایران را که برای منافع اقتصادی و سیاسی دولت همسایه و استقرار نظم دائمی در خاک ایران نهایت لزوم دارد؛ ممکن نماید (۳)»

پیش تر به طور مشروح توضیح داده ایم (۴) روس و انگلیس درست در زمانی که بحث استبداد و آزادی در ایران جریان داشت؛ قرارداد ۱۹۰۷ را بین خود امضا کردند و مدعی شدند این قرارداد برای پیشبرد رفاه، امنیت و رشد داخلی ایران است و قرارداد این مهم را به ثمربخش ترین وجه ممکن محقق میکند. سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس خاطر نشان ساخت ایران همیشه قدرتی را علیه قدرت دیگر برانگیخته و آنان را به بازی گرفته است، به همین دلیل سیاست های ایران بین دو قدرت بزرگ تنش ایجاد میکرد. به دید او قرارداد ۱۹۰۷ تفاهمی دوستانه بود بین روس و انگلیس که از وخیم تر شدن اوضاع پیشگیری مینمود. وزیر خارجه انگلستان بر این باور بود که اشاره به استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقدمه معاهده مزبور، بهوقوع امری تشریفاتی به شمار میآمد و در حقیقت به دلیل امتیازات واگذار

ص: ۵۸

-
- ۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۰۵.
 - ۲- این قشون عملاً تا زمان انقلاب روسیه در ایران باقی ماندند، حتی بعد از آن هم بخشی از اینان در کشور حضور یافتند و به کمک انگلیسی ها و ضدانقلاب روسیه شتافتند.
 - ۳- آفتاب، همان شماره، «نطق وزیر خارجه انگلیس».
 - ۴- بحران مشروطیت در ایران، ص ۴۶۹ به بعد.

شده به قدرت های بزرگ در خلال قرن نوزدهم، ایران به صورت لانه زنبور درآمده بود و نمیتوانست یک واحد سیاسی ماندگار تلقی شود. برای گری مهمترین مسئله خاورمیانه ای سیاست بریتانیا موضوع ایران بود به همین دلیل نوشت مسئله ایران بیش از هر موضوع دیگری او را فرسوده کرده است (۱).

به هر حال قشون روسیه سرگرم کشتار مردم بودند، به دلیل این لشکرکشی و همراهی آشکار انگلیس با آن؛ برخی ایرانیان مقیم خارج کشور که مسائل داخلی ایران را تعقیب میکردند گفتند تقصیر شوستر بود که راهنمایی های انگلیسی ها را نادیده گرفت و کاری کرد که ملت ایران را به مخمصه افکند. اما مقصر بزرگتر ایرانیانی بودند که به او میدان دادند:

«عیب کار این است که ما اندازه و میزان را از دست میدهیم، نمیدانیم حد اعتدال کدام است، یکی از راه میرسد ما او را نمیشناسیم از او تملق میگوییم، تمجید میکنیم، بلکه میپرستیم. آنوقت این آدم ولو اینکه امریکایی باشد خود را گم میکند، تصور میکند مهدی موعود خود او است یا مسیح است که دوباره به عالم آمده؛ گوش به حرف هیچ کس نمیدهد، خیالات پلتیکی بر طبق عقیده شخصی خود تعقیب میکند و این پلتیک موافق میل و حسیات مردم واقع میشود، یک وقت خبر میشوند که به فنای مملکت دو انگشت بیشتر فاصله نمانده است. بلی این قبیل دوستان خیلی مطبوع و مهربان هستند، ولی خطرشان هم خیلی [زیاد] است (۲)»

بحران ایران در خارج کشور به ویژه احزاب سیاسی انگلستان بازتاب فراوانی یافت، به ویژه حزب کارگر در برابر تحولات مزبور بسیار حساس بود. مثلاً «رامزی ماکدونالد رئیس عمله ها و کارگران (۳) از همه پرحرارت تر صحبت میدارد و میگوید دولت ما به هر وسیله هست گرچه به وسیله جنگ باید از تجاوزات روس در ایران جلوگیری نماید (۴)» ایران در بحرانی عظیم گرفتار آمده بود، به قول مورگان شوستر که به ادعای خودش قصد نداشت در مسائل سیاسی و داخلی ایران دخالت کند، اما برخی از ایرانیان او را به این کار واداشتند؛ «مگر جنگ بزرگی پیش بیاید که در اثر آن ایران نجات بیابد و گرنه خلاص آن بسیار مشکل است (۵)» بعد از هجوم روس ها به ایران، آنان میخواستند مسئله ایران را با طرف انگلیسی برای همیشه حل کنند. آنان با بریتانیاییها مشورت نمودند تا کشور را برای همیشه بین خود تقسیم کنند، اما دولت انگلیس بعد از مشورت با جرج پنجم پادشاه بریتانیا، این تصمیم گیری را رد کرد.

ص: ۵۹

۱- Sir Edward Grey: Twenty Five Years ۱۸۹۲-۱۹۱۶, Vol. ۲, (London, ۱۹۵۲), pp. ۱۶۶-۱۶۹

۲- آفتاب، ش ۲، مورخه یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «از مکتوبات فرنگ».

۳- منظور حزب کارگر انگلیس است، رمزی مک دونالد نخستین رهبر حزب کارگر بود که بعدها به نخست وزیر انگلستان رسید.

۴- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۵- همان، ص ۲۰۹.

آنها رضایت ندادند عملی بر خلاف مفاد و مضمون قرارداد ۱۹۰۷ انجام شود، به عبارت بهتر انگلیسی ها میخواستند به طور ظاهری استقلال ایران را حفظ نمایند. اما در عین حال طرف بریتانیایی بر این باور بود که باید در ایران دولتی مقتدر تشکیل شود تا منافع هر دو قدرت بزرگ جهانی را تأمین نماید^(۱).

برخی از روزنامه‌های انگلستان سیاست خارجی این کشور را در برابر ایران نکوهیدند؛ به طور مثال روزنامه دیلی کرونیکل در مطلبی که در مورد اعزام قشون انگلیسی به سواحل جنوبی ایران نوشت، نتیجه معاهده روس و انگلیس را بسیار تحقیرآمیز دانست و از رفتار دولت بریتانیا با ایران به شدت انتقاد کرد. این روزنامه رفتار بریتانیا با «یک مملکت قدیم را که پا در دایره تجدد گذاشته، فوراً شهید تضییقات و دزدی‌ها میشود»؛ مایه تأسف عنوان کرد. دیلی نیوز در شماره روز نهم ژانویه خود نوشت: «در سابق هیچ وزیر امور خارجه انگلیس با چنین قوت قلب بر ضد آزادی ملی که مجاهدت در ترقی میکنند جهد، و با چنین همتی برای انهدام منافع عظیمه دولت انگلیس شرکت نکرده، حال موقعی رسیده که با کمال وضوح اظهار بداریم که بقای سرادوارد گری در وزارت خارجه محال است^(۲)».

ص: ۶۰

۱- همان، ص ۲۱۹.

۲- آفتاب، ش ۱، «راجع به ایران».

یکی از دهشتناک ترین تراژدی های تاریخ ایران بعد از مشروطه جنگ و جدال های بی پایان سالار الدوله با دولت مرکزی در غرب کشور بود که به فجایع فراوانی منتهی شد. ابتدا بسینیم سالار الدوله کیست؟ ابوالفتح میرزا سالار الدوله (۱۳۳۸-۱۲۶۰ق) به طور قطع یکی از متحدین سیاست خارجی بریتانیا و یکی از کسانی بود که مورد حمایت شرکت نفت انگلیس و ایران واقع میشد، تا در موارد ضرور از او به نفع منافع امپراتوری بریتانیا بهره برداری نمایند. او فرزند سوم مظفرالدین شاه قاجار بود، به سال ۱۲۷۶ شمسی والی کرمانشاه شد؛ به مصادره اموال مردم پرداخت و باعث ایجاد نارضایتی گردید. به همین دلیل مظفرالدین شاه او را از کار برکنار ساخت. اندکی بعد بخشوده شد و دو سال بعد به سال ۱۲۷۸ حاکم زنجان گردید. به سال ۱۲۸۰ حاکم خوزستان و لرستان شد و شش سال بعد در بحبوحه مشروطه شورش علیه برادر ارشد خود محمدعلی شاه قاجار به راه انداخت. میرزا علی اصغر خان اتابک که بعدها قربانی توطئهای شد که انگلیسی ها از آن آگاه بودند، فتنه سالارالدوله را فروخوابانید و وی را به تهران آورد و محبوس ساخت. سالارالدوله خدماتی شایان به شرکت نفت انگلیس و ایران کرده بود، به همین دلیل وقتی دیگر که جانش در معرض تهدید واقع شد، کنسول بریتانیا در کرمانشاه او را پناه داد و اجازه گرفت خاک کشور را ترک گوید.

به سال ۱۲۹۰ محمدعلی شاه برای بازگشت به تخت سلطنت شورش به راه انداخت، این شورش البته به جایی نرسید اما سالارالدوله به ظاهر در حمایت از برادر و در باطن برای رسانیدن خود بر اورنگ پادشاهی؛ وارد همدان شد، رایت طغیان برافراشت و با سپاهی به سوی تهران رهسپار گردید. در همین حیص و بیص او خود را شاه ایران اعلام کرد، اما سپاهش در حدود ساوه از نیروی دولت مرکزی شکستی فاحش یافت. به دنبال این شکست او بار دیگر به خارج گریخت و این بار در سویس رحل اقامت افکند. سالارالدوله مردی قسی القلب بود و فقره زیر که به نقل از نشریه چهره نما چاپ مصر آورده میشود، تنها یکی از نمونه های بیدادگری اوست.

بعد از سقوط مشروطه او به منظور رسانیدن خویش بر سریر سلطنت، حملاتی را علیه قشون دولت مرکزی ایران سازماندهی کرد. در این درگیری او با یارمحمدخان کرمانشاهی و اعظم الدوله درگیر شد، اما شکست سختی خورد. یارمحمدخان فتحنامه های منتشر کرد و از آن سوی اعظم الدوله به خیال این که سالارالدوله گریخته است شروع به رتق و فتق امور شهر کرد، اما طولی نکشید که بار دیگر سالارالدوله وارد شهر شد. تا اعظم الدوله به خود آید، قوای مهاجم این شاهزاده شورش را وارد شهر شدند: «چشم کافر نبیند که این خونخوار وحشی چه کرد... زن ها و دخترها را یغما و بی سیرت (۱) و مردهای پیر را کشته و سخت دکان ها و مغازه ها را چپاول کردند؛ فریاد از ظلم این ظالم خونخوار دیوانه.» او رجال دیوانی شهر مثل اعظم الدوله و فخیم السلطنه و عیسی خان نامی را «هم خفه، هم قطعه قطعه [کرد]، هم بهدار [آویخت] و هم آتش زد.» اعتلاءالدوله کارگزار خوزستان را همراه با برادرزنش میرزا جعفرخان به واسطه نشر فتحنامه «با فضیحتی بسیار آورده بهدار کشیدند و او را تیرباران کردند. دو روز نعلش او بود تا همشیره های بیچاره و اقوامش نیمه شب آمده با پول گزاف او را پارچه شده (۲) بردند کفن کردند (۳) دیگر مالی و جانی باقی نماند، عجب آن که این شریر وحشی آروغ سلطنت هم میزند خوب است این را پادشاه خرابیها و بیمارستان ها بکنند چه این شخص به جز خراب کردن و

۱- اصل: بی بصیرت.

۲- یعنی قطعه قطعه شده.

۳- میرزا حسین اعتلاءالدوله که به دست سالارالدوله کشته شد؛ به سال ۱۲۷۹ در تهران متولد شد، او خدمت خود را در وزارتخارجه آغاز نمود، به سال ۱۳۲۵ ریاست عدلیه کرمان را عهده دار شد؛ اما به زودی عزل گردید و به اصفهان آمد. در اصفهان روزنامه‌های نقش جهان و اصفهان را منتشر میساخت. در محرم سال ۱۳۲۸ قمری کارگزار دولت در محمره شد، او شیخ خزعل را تشویق کرد تا مدرسهای به نام خزعلیه تاسیس کند، در سال ۱۳۳۰ زمانی که پنجاه و یکساله بود، در کرمانشاه به شرحی که دیدیم کشته شد، جنازه او را بهدار کشیدند و سپس تیرباران کردند.

در اثر فتنه سالارالدوله دو ایالت لرستان و خوزستان دچار افلاس شدند، در این دو ایالت تا بروجرد غیر از سالارالدوله، رؤسا و سرکردگان ایلات، امان مردم را بریده بودند: «اگر در آذربایجان بوی آدمیتی نمی آید اقلأ پست و تلگرافی، داد و ستدی، معامله و خرید و فروشی هست اینجا ابداً اینها وجود ندارد. تمام غارت است و چپاول و آدمکشی.» فقط سالارالدوله نبود که امان مردم را می برید، صمدخان والی جبار آذربایجان عملاً خود را به زیر بیرق روس و انگلیس برده بود، فارس و بنادر همراه با کرمان و سیستان و بلوچستان عملاً تحت نفوذ انگلستان بودند، اصفهان و یزد تحت اقتدار سران ایل بختیاری بود و عملاً تابع فرامین دولت مرکزی به حساب نمی آمد و از آن سوی استرآباد و گرگان عملاً تحت کنترل روس ها بود. خراسان «به واسطه استعمال شیر و تریاک از همه جا امن تر است و باید ممنون آن افیون بود»، خلاصه این که «ایران ما امروز خیلی تماشایی است. اما چون این نمایشات خورد خورد و اندک اندک عادت شده به نظرها غریب نمی آید و هیچ حس نمی کنیم که ما خودمان چطور خودمان را اسیر چنگال دیگران کردیم، یا چطور تیشه به ریشه خود زدیم و بنیاد این بنای محکم را ویران و سرنگون کردیم. امروز ما گذشته از آن که در تحت قیمومیت دو دولت قوی عالم درآمده ایم و هیچ مفری و گریزی نیست در داخله خودمان مبتلا به بلایی هستیم که به مراتب صدمات و لطماتش شدیدتر است!»(۲)

بعد از کودتای سوم اسفند و به سلطنت رسیدن رضاخان، دولت انگلستان ماهی هزار و پانصد تومان به وی مقرری میپرداخت، این مقرری تا سال ۱۳۱۲ به او پرداخت شد. نکته مهم این است که سالارالدوله در این زمان در شهر حيفا میزیست، جایی که جنبش صهیونیستی با شدت تمام رواج داشت؛ اقامت او در حيفا تا سال ۱۳۱۴ دوام یافت. وی چهارده سال آخر عمرش را در مصر به سر برد و در همان جا هم از دنیا رفت(۳)

سالارالدوله در ایام مشروطیت رقیب محمدعلی شاه به شمار میرفت، او با افراطی ترین جناح مشروطه خواهان در بدنام ساختن شاه همکاری داشت. به طور مثال روزنامه روح القدس مقالاتی از او چاپ میکرد که همه به نام مدیر آن یعنی سلطان العلمای خراسانی بود، حتی ظل السلطان هم در این مقطع تاریخی با این نشریات همکاری داشت. ظاهراً سالارالدوله برای درج این مقالات در روزنامه روح القدس، پنجاه تومان به سلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه پول میداد. او هم «به طمع این پول ها به کشتن رفت، نتیجه نبرد(۴)»

ص: ۶۲

۱- چهره نما (چاپ قاهره)، ش ۶، ۱۵ جمادی الاولى ۱۳۳۰، «سالارالدوله».

۲- عین السلطنه، ج ۵، صص ۴۰۶۸-۴۰۶۹.

۳- Sir Reader Bullard to Halifax, Tehran, FO, No. ۴۱۶/۹۸, February ۷/۱۹۴۷.

۴- کمره ای، همان، صص ۷۵۴-۷۵۵.

به هر حال فتنه سالارالدوله، ناصرالملک نایب السلطنه را وحشترده کرد، بحران های کشور فوق طاقت مردی جبون چون او بود روحیه نایب السلطنه ناصر الملک از این وضع به هم ریخته بود، از همان اواخر عمر مجلس دوم، او تلاش نمود بختیاری ها را قدرت بیشتری دهد تا بلکه به زور آنان بحران ها را از سر بگذرانند. صمصام السلطنه نجفقلی خان بختیاری رئیس الوزرا شد و سردار محتشم بختیاری وزیر جنگ، به این امید که بحران ها را مهار سازند. ناصرالملک با حيله و تزویر خواست سردار اسعد را به ایران بکشاند. در نامه های به او نوشت اگر وارد ایران شود خودش برای استراحت از کشور خارج خواهد شد. به عبارتی منظور ظاهری اش این بود اگر صمصام را که مقامی پایین تر از او دارد رئیس الوزرا کرده، سردار اسعد را به نیابت سلطنت انتخاب میکند(۱) او حس جاه طلبی خان بختیاری را تحریک کرد تا وی را به ایران بکشاند و مانع تحریکات او در خارج کشور علیه خود گردد.

از آن سوی مقارن با اواخر عمر مجلس دوم در فارس هم اغتشاش بیداد میکرد. در این زمان نظام السلطنه مافی بر فارس فرمان میراند، سردار اسعد از رؤسای ایل بختیاری و سرکرده حمله بختیاری ها به تهران در سال ۱۳۲۷ قمری؛ امیدوار بود نظام السلطنه با رقیب دیرینه او صولت الدوله قشقائی ضدیت نماید. اما نتیجه به عکس شد: نظام السلطنه با فرزندان قوام الملک شیرازی روابط حسنه برقرار ساخت، اما وضع صولت الدوله بیشتر مستحکم گردید. در نبردهایی که روی داد، اولاد قوام مقهور شدند و یکی از فرزندان او به قتل رسید. وقتی این وضع پیش آمد، سردار اسعد ملول از ایران خارج شد. همزمان محمد علی میرزا حملات خود را به ایران آغاز کرد. نیز حملات سالارالدوله در غرب کشور همزمان بود با این بحران بزرگ در فارس. یکی از مهمترین درگیری های اردوی دولتی با سالارالدوله در اسدآباد همدان روی داد. خبر میرسید که «اردوی منصور» دولتی به «طرف اشرار روباه صفتان» حمله برده و در جنگی تمام عیار اردوی سالارالدوله را فراری داده اند. نیز خبر رسید که «مجاهدین یفرم خان و بختیاری در قوش تپه میباشند و گویا شوریجه و آن دهات را هم آتش زده اند(۲)» یکی از شورشیان به نام عبدالباقی خان زنده دستگیر و بلافاصله تیرباران شد. حدود سیصد تن از مخالفین حکومت مرکزی و طرفداران سالارالدوله به قتل رسیدند. طبق یک خبر تلگرافی تعداد زیادی از اسرا را هم به قتل رسانیدند. قوای دولتی همراه با اردوی بختیاری نبرد علیه مجلل السلطان و سالارالدوله را ادامه دادند، در اطراف قریه شورجه وقتی میخواستند به قوای مجلل السلطان حمله برند، پیرم خان «با کمال بی احتیاطی در دامنه قلعه آن ده ایستاده بود، از پشت بام خانهای به طرف او شلیک کرده گلوله دشمن به پیشانی او خورده و فوراً جان داد.» اما با کشته شدن پیرم جنگ خاتمه نیافت، بلکه تا غروب به طول انجامید. در این لشکرکشی

ص: ۶۳

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲- آفتاب، ش ۴۰، چهارشنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، ص ۲، «شکست اردوی سالارالدوله».

که اردوی پیرم هشتصد نفر را شامل می شد، پانصد تن از بختیاری ها هم او را همراهی می کردند، بعلاوه هشتاد تن قزاق این اردو را کمک میکرد(۱). قتل پیرم در نخستین روزهای ماه جمادی الثانی سال ۱۳۳۰، دوم یا سوم آن ماه روی داد. به مناسبت کشته شدن پیرم خان، یکی از سرمقاله های آفتاب به این موضوع اختصاص یافت، در این مقاله آمده بود:

«اینک به تمام مفسدین و اشرار خاطر نشان میکنیم که به واسطه فقدان این رادمرد تاریخی از قدرت و فعالیت دولت چیزی نگاهیده احساسات ملی ضعیف نشده و عزم جوانان غیور وطن سست نگردیده با همان شجاعت، شهامت، حب آزادی و خون های گرم مانند اجل در دنباله مقصود رهسپارند. آتش های مقدسی که در سینه های مدافعین وطن در اشتعال است، هرگز به این پیش آمدها خاموش نخواهد شد، بلکه میتوان گفت که فتوحات پی در پی و ظفرمندیهای متعاقب تا یک اندازه شعله التهاب آنان را سست و افسرده نموده بود و این حادثه ناگهانی و واقعه فجیعه عزم جدیدی در آنان احداث و خون عصبیت و غیرت را در عروق و اعصاب آنها به حرکت در آورده با یک یورش مردانه و حمله دلیرانه تا آخرین نقطه اشرار را تعاقب و قلع و قمع خواهند نمود.»

وضعیت به هم ریخته کشور باعث شد، تنها روزنامه پایتخت یعنی آفتاب، از ضرورت استقرار مرد زورمند سخن به میان آورد. به عبارتی به مناسبت قتل پیرم روزنامه آفتاب بار دیگر ضرورت استقرار حکومت قدرتمند مرکزی را گوشزد ساخت. در دومین مقاله اساسی این روزنامه به تاریخ هفتم جمادی الثانی سال ۱۳۳۰، نوشته شد اقتدار دولت موكول به دو چیز است: «اول استكمال قوای نظامی، دوم توجه ملت و اقبال عمومی.» در مورد نخست گفته شد اشرار در نقاط مختلف کشور یا قلع و قمع شدهاند و یا به زودی نابود خواهند گردید، پس قوه نظامی به طور اساسی به کار خود مشغول است. در این ایام وزیر جنگ غلامحسین خان سردار محتشم بود، روزنامه آفتاب نوشت در این دوره تنظیمات و تنسیقات کافی در امر قشون مبذول شده و مردم نباید از این حیث نگرانی داشته باشند. مردم هم مطلع شدهاند که مایه آرامش آنان قوه نظامی است و لاغیر؛ به همین دلیل مردم در سرکوب شورش ها با دولت همکاری مینمایند و اخبار و اطلاعات هم گواهی است بر این موضوع. به دلیل «دولت پرستی اهالی عزیز وطن ما»، دولت میتواند «با کمال اقتدار» معایب و مفاسد را رفع سازد و در این زمینه موفقیت های بزرگی به دست آورد. مردم؛ «برعکس اشخاص کج بین که اقتدارات دولت را مضر به منافع شخصی خود تصور مینمایند، هر روزه دامن دامن دروغ و بهتان به سر این مردم بیچاره نثار کرده خلقی را دچار اضطراب و وحشت میسازند، خوشبختانه دیگر اهالی قدر و

ص: ۶۴

منزلت (۱) این کلمات بی اساس را دانسته به این گونه اشاعات اهمیت نداده حیثیت مقام دولت را منظور خواهند داشت (۲)» استقرار دولت مقتدر حقیقتی بود غیر قابل انکار، اما مسئله این است که این دولت چگونه باید استقرار می یافت و منع مشروعیت آن، چه بود؟ اگر این دولت قرار بود از منشاء دین مشروعیت گیرد که دیری بود نهادهای مرتبط با آن به شدت تضعیف شده بودند، و اگر قرار بود مبنای آن امری عرفی باشد که هنوز چنین مبنایی شکل نگرفته بود. به عبارت بهتر از درون مشروطه هیچ ساختار و نهادی که بتوان آن را تکیه گاه تشکیل دولت مقتدر قرار داد بیرون نیامده بود. مردم که نمی دانستند مشروطه چیست، طی مدت چند ساله بعد از استقرار صوری آن نظام سیاسی، چیزی جز هرج و مرج و کشتار و بی رحمی ندیده بودند؛ دیگر نه از نظم سابق خبری بود و نه نظم نوینی شکل گرفت، بیهوده نبود که در آن شرایط مبرم ترین نیاز مردم قوه نظامی دانسته می شد. به عبارت بهتر در خلاء و فقدان نهادهای مؤثر و هدایت کننده، به نیروی نظامی متوسل می شدند و گمان می بردند به صرف استفاده این نیرو می توان امنیت را به کشور بازگردانید و بار دیگر امید را به قلب های مردم تزریق کرد. نکته این است که علت بحران فقط امثال سالارالدوله نبود، او اندکی بعد شکست یافت اما بحران ها تداوم پیدا کرد، پس علت العلل بحران ها مقوله دیگری بود که به طور مبنایی مشروطه خواهان یا متعرض آن نشدند و یا اینکه دانش لازم را برای پرداختن به آن نداشتند، بحث این بود که جایگاه تاریخی ایران مقارن مشروط چه بود و این کشور در سلسله مراتب مناسبات جهانی چه نقشی می توانست داشته باشد و از این بالاتر منافع ملی کشور چیست و چگونه می توان آن را پاس داشت؟ اگر این منافع تعریف می شد، شاید جناح ها، احزاب و اشخاص دست از خصومت های شخصی با هم برمی داشتند و حول محوری مشخص به رقابت های سالم سیاسی دست می زدند، اما مسئله این بود که چنین چیزی در کشور وجود نداشت.

در اوایل رجب سال ۱۳۳۰ سالارالدوله به کلی شکست خورد، از بروجرد به صورت تلگرافی وزارت داخله را مطلع کردند که او بعد از شکست به پشتکوه فرار کرده تا به والی آنجا پناهنده شود، همان فردی که بنا بود بعدها به تحریک انگلستان دولت لرستان مستقل را تشکیل دهد. اما والی پشتکوه او را نپذیرفت، در نتیجه سالارالدوله به بروجرد رفت و به نزد جعفرقلیخان برادر سردار مکرم شتافت، اینجا هم به او اعتنایی نشد؛ خبر میرسید وی در اطراف بروجرد سرگردان است، نیز خبرها نشان دهنده دستگیری قریب الوقوع او بود (۳) البته چنین نشد و این مرد جبار به اعمال قساوت کارانه خود ادامه داد تا آن که انگلیسی ها برایش نقش جدیدی یافتند.

ص: ۶۵

۱- اصل: منزله.

۲- همان، شنبه هفتم جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۶ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت و مرکزیت قوی.»

۳- همان، ش ۵۵، چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۳۰، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۲، «سالارالدوله.»

در این هنگامه کبری بود که روزنامه آفتاب آسیب شناسی بحران مشروطیت ایران را سرلوحه کار خود قرار داد تا بتواند وضع موجود را تبیین نماید. آفتاب اقدامات مشروطه طلبان را به ویژه در دوره مجلس دوم مورد انتقاد قرار داد، از تندروی های آنان سخن گفت و آن اعمال را ریشه گرفتاری های فعلی عنوان ساخت. به دید این روزنامه «سوء اداره سابق که مستلزم آن بی ترتیبی امور، افراط و تفریط و عادات به تعدیات فاحش است»، ریشه تمام گرفتاری های ایران به حساب می آمد. اما از نظر این روزنامه این نکته فقط مقدمه‌های بود بر بحران ایران و لاغیر؛ ریشه اصلی گرفتاری تغییر وضع فوری ایران از وضع سابق به مشروطه بود. این تغییر از آن روی تأثیر ناگوار در وضع ایران به وجود آورد که «فوری و اساسی» بود؛ بعلاوه مشکل عمده این بود که «عاملین هم مردمانی باشند که ناگهانی پا به دایره مشروطیت گذارده هیچ قسم تجربه در این طریق قبلاً حاصل نکرده» باشند. نویسنده آورده بود ریشه این گرفتاری ها «اشکالات اخلاقی» است که «در رفع آن هیچ گونه دستوری فوری نمیتوان اتخاذ کرد.» راه حل چیست؟ از نظر نویسنده برای رفع این مشکل اخلاقی دو کار باید کرد: بسط معارف از یک طرف و اجرای قوانین «خصوصاً قوانین مجازات» از سوی دیگر. دولت و مجلس برای رفع معضلات تلاش زیادی مصروف داشتند اما، نمایندگان پارلمان در اقداماتی که انجام دادند «رعایت قوه و استعداد دولت و عادات و مقتضیات مملکت» را ملحوظ نداشتند؛ اصلاحاتی که در دوایر اداری صورت گرفت «سطحی و ظاهری» بود، بالا-تر اینکه «تجدد را به معنی لغوی دانسته هر چیز جدیدی را لازمه اصلاح» دانستند، به همین دلیل «در کلیه اعمال صورت را گرفته، معنی را رها کردیم!!»^(۱)

نویسنده خاطر نشان ساخت قوه مقننه افراط کرد، طرح هایش گاهی چنان افراطی یا به قول نویسنده «تند و سریع» بود که «اجرای آن قهراً تولید ارتجاع مینمود!» مهمتر اینکه در تأسیس ادارات «صرف تقلید» رواج داشت، بدون اینکه «مقتضیات مملکتی کاملاً رعایت گردد!!» مثل جناحی از حزب اعتدالی و افرادی مثل شیخ حسین یزدی، نویسنده میگفت «اقتباس از قوانین ممالک مختلف دیگر، نمیتواند مفید باشد و تا قانون از روی عادات و اخلاق همان مملکت اتخاذ نشود، قابل اجرا نخواهد بود!»^(۲) این سخنی بود قابل تأمل، اما مسئله این است که این مطالب را یکی از کارکنان سابق ایران نو، ارگان افراطی دمکرات ها یعنی کمال السلطان صبا می نوشت، مردی که بعدها به گستاخی شهره شد.

۱- همان، ش ۲، یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «حقایق امور»؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

۲- همان؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

به نظر نویسندگان مزبور یکی از مهم ترین علل بحران ایران در دوره مجلس دوم این بود که «بین الاحزاب» اختلافاتی وجود داشت که در واقع اختلافات «بین الاشخاص» بود. نکته جالبی که نویسندگان به آن اشاره کرده این است که البته در هر نظام مشروطه اختلاف نظر وجود دارد و نظریات گوناگون سیاسی و اجتماعی در تدوین قوانین ظهور میکند. اما مفهوم اختلاف نظر این نیست که «در وقتی که کلیه امور رو به اختلال و اوضاع مملکت در هرج و مرج است مفاد فصول کتب فلسفه اجتماعی یا سیاسی را در پیش گذاشته در مباحثات آن مشاجرات و مناقشات نماییم.» بدیهی است که در هر نظام مشروطه اختلاف نظر وجود دارد، اما وقتی هنوز مشروطه مستقر نشده و ادارات آن نظم و انسجام نیافته‌اند چگونه این اختلافات میتواند موضوعیت داشته باشد؟ باید در «مصلحت مشترکه» یعنی اصل استقرار مشروطه و نظام اداری آن متفق و متحد بود، دیگر اینکه باید در عزل و نصب های اداری صلاحیت ها را مورد توجه قرار داد.

شاید این نخستین بار بود که یک روزنامه از مصلحت مشترک یا مصلحت عمومی سخن به میان می آورد. صبا روی نکته مهمی انگشت نهاده بود، اینکه اختلافات بین مشروطه خواهان ایران منشاء و مبنایی بر اساس ضابطه یادشده ندارد، اینکه اختلافات شخصی به عنوان اختلافات حزبی قلمداد می شوند و بالاخره اینکه این اختلافات مانع نظم و انسجام کشور می گردند، نکات در خور توجهی بود که صبا به آنها اشاره نمود.

مسئله دیگر مقوله احزاب سیاسی بود. مشکل عمده احزاب سیاسی دوره مشروطه این بود که تلاش میکردند دوستان و اعضای حزب خود را وارد دواير اداری کنند، اما بسیاری از این اشخاص «به لیاقت، دارای آن شغل و رتبه نگشته بودند.» همین افراد به اندازه های مورد حمایت حزب خود بودند که دولت نمیتوانست وظایف خویش را به انجام رساند. گاهی وزیر دستوری میداد اما دستورش انجام نمیشد؛ در همان اداره مدیر یک دایره اداری فرمانی صادر مینمود که بلافاصله اجرا میگردد. اگر دولت میخواست وزارتخانه های را نظم و انسجام دهد، فریاد و فغان حزبی که از مأمور خود در همان وزارتخانه دفاع میکرد، به هوا بلند میشد و انواع و اقسام اتهامات رواج مییافت.

یکی از بدیهی ترین اصول مشروطه این است که کارمندان دواير اداری مصالح ملی را بر تعلق خاطر فردی و حزبی ترجیح دهند، به عبارتی این افراد باید کاملاً مصلحت عمومی و منافع ملی را بر جانبداری خود از حزب خاصی ترجیح دهند. اما این امر در مشروطه ایران اتفاق نیفتاد، از سوی دیگر سلسله مراتب اداری به هیچ انگاشته شد، بدیهی است که در هر ادارهای مادون باید از مافوق اطاعت کند؛ اگر غیر از این باشد «ممکن نیست هیچ هیئت اجتماعی زیست کند و مدار نظام عالم بر آن است»، اما این اصل ساده و بدیهی و ابتدایی رعایت نشد و ادارات دولتی متشتت بودند. از سویی به طور کلی دو چیز برای سعادت آتی

کشور مضر است: «تفسیر آزادی، صرف نظر از عادات و اخلاق مملکتی» در مناسبات داخلی و «دعوی استغنا و هم روشی بدون سنجیدن قوای مادی در روابط خارجی». چنین روشی «مملکت را به تهلکه های عظیم انداخته دچار مخاطرات داخلی و خارجی نموده است (۱)». به عبارت بهتر به دید نویسنده، آزادی در ایران باید طبق سنن بومی تعریف می شد و بالاتر اینکه در پرتو مفاهیم نو تعاریف و رسالت جدیدی از این رسوم و عادات ارائه می شد و از صرف تقلید از غرب پرهیز به عمل می آمد. دیگر این که ایرانیان نباید تصوّر می کردند چون نظام سیاسی شان مشروطه شده است، قدرت های غربی آنها را با خود مساوی تلقی می کنند. البته چنین نیست، بعد از مشروطه و به دنبال استقرار آن، باید روش های اجرایی آن را هم مد نظر قرار می دادند، بدیهی است برای این منظور نیازی ضروری به استقرار نهادهای نوین وجود داشت و بدون آن دعوی استغنا کردن و خود را بی نیاز از این ساختارها دانستن، عین اشتباه بود.

سرمقاله نویس آفتاب یا همان حسین صبا، نوشت عدهای در این شرایط به طور مستمر و مداوم اظهار یأس میکنند و میگویند «ممکن نیست راه نجاتی برای این مملکت پیدا شود، استقلال ما رفت و غیره.» ادامه مطلب ناقص است، اما منظور نویسنده این است اگر کسانی که میگویند استقلال کشور از دست رفت تغییر در روابط داخلی و خارجی را نقطه عزیمت تحلیل خود قرار داده اند که این سخن بی مبناست. زیرا در «در هذمه السنه ۱۳۳۰» روابط دولت انگلیس یا آلمان همان نیست که پیشتر بوده است. به عبارت آخری استقلال داخلی و خارجی در هر کشوری میزان استقلال تمام عیار است. در ایران تعیین روابط داخلی و خارجی با خود ایرانیان است، اگر منظور کسانی که استقلال کشور را بر باد رفته میبینند این است که روابط ایران با ممالک دنیا دستخوش تحول گشته؛ این تحول در کلیه کشورهای دیگر هم وقوع یافته است. اگر کشوری تحت قیمومیت واقع شد و ابتکار تصمیم گیری را از دست داد مثل لهستان و یا هندوستان؛ دیگر دارای استقلال نیست. با اینکه ایران بحران های زیادی را از سر گذرانیده، جنگ های خانگی فراوانی تجربه کرده و یا در حال گذراندن آن است، اما تصور نیرود این کشور در آیندهای نزدیک یا دور، استقلال داخلی و یا خارجی خود را از دست بدهد و تحت قیمومیت کشور دیگری قرار گیرد. اگر به فرض محال ایران به دلیل ضعف قوای ملی و دولتی تحتالحمایه واقع شد، باز هم جای نگرانی نیست؛ زیرا آن روز زد و خوردهای جدیدی به وقوع میپیوندد و بار دیگر «سلطنت ملی» و استقلال داخلی و خارجی کشور به دست خواهد آمد.

با این وصف «این منطق جنبش نکردن و اوقات را به بطالت گذراندن و اظهار یأس و

تأسف کردن طریقه دون همتان و تن پروران و سفلگان است؛ تعقیب این روش و معتقد شدن به این نظر شایسته هیچ انسانی نیست.» این یأس و نومیدی باعث میشود مردم از داشتن یک «حکومت ملی» محروم شوند. بالاتر اینکه «در موقع انتخابات اظهار یأس کردن و در خانه پنهان شدن و پس از انتخابات اعمال نمایندگان را تنقید کردن تقصیری است که در یک حکومت ملی قابل عفو نیست.» تجربه مشروطه تاکنون نشان میدهد که نمایندگان کشور باید «رعایت مقتضیات مذهب و اخلاق و عادات» مردم را بنمایند، این اصول را در قانونگذاری ملحوظ دارند، مراعات قوه و استعداد و توان موجود را در اجرای قوانین مورد نظر بنمایند؛ در آن صورت «بدون تردید میتوان امیدوار بود که در اندک مدتی اغتشاشات داخلی برطرف گشته، ادارات مملکت به جریان طبیعی افتاده و روابط خارجی دولت کاملاً مستحکم گردد.»

سرمقاله نویس آفتاب بر این باور بود که هرچه امنیت داخلی ایران بیشتر شود، قوای مادی دولت زیادتر میشود، دول خارجی بیشتر «طالب دوستی و همسری با ایران» میشوند و استقلال داخلی و خارجی این کشور را محترم میشمارند. دول عالم قبل از اینکه به کشوری تجاوز کنند یا با آن عقد دوستی منعقد سازند، موازنه نیروها را ارزیابی میکنند و بعد وارد اقدام میشوند: «بدیهی است دول اروپا استعداد ایران را میسنجند، اگر دیدند دارای حکومت مقتدری است و از حیث مالیه، بودجه منظمی دارد و استعداد نظامی برای حفظ حدود و ثغور خود در حین مدافعه یا تعدی به خاک دیگران در مورد حمله دارد، البته ملاحظه حیثیت حسیات او را کرده به خیال تجاوز و تعدی نسبت به او بر نمیآیند و الا در مقام هیچ یک از این اصلاحات برنیامدن، بلکه بالعکس در انهدام قوای مملکت ساعی بودن و آن وقت انتظار هرگونه احترامات داشتن، از طریقه عقل و فهم اصول مقدماتی به دور است (۱)»

در روزنامه آفتاب آمده بود عدهای را گمان بر این است که مفهوم مشروطه این است که اگر قانونی تصویب شد مردم باید مستقیماً در نحوه اجرای آن دخالت نمایند، عدهای دیگر تصور میکنند در نظام مشروطه «اقتدار حکومت مستقیماً به دست ملت بوده قدرت و عظمت دولت برخلاف دوره استبدادیه مُستقلانه حکمران و فرمانروا نیست و آحاد مردم حق دخالت در مجاری کارها داشته اختیار نقض یا ابرام احکام، رد یا قبول تکالیف هیئت دولت وظیفه اشخاص خواهد بود.» نویسنده این تصورات را «تعبیرات سوء و خیالات عامیانه، فقط ناشی از قصور اطلاع و قلت تأمل و روح مشروطیت در کمال بداهت» دانست و خاطر نشان کرد «همچو تفسیر موهومی را خبر ندارد (۲)» دلیل امر واضح است: اگر مردم مستقیماً دخالت در امور اجتماعی نمایند و هر یک برای اجرای مقصود خود با قوه شخصی در مقام برخورد با هیئت حاکمه برآیند؛ رشته انتظامات عمومی گسیخته خواهد شد و نهادی که متصدی امر سیاست

ص: ۶۹

۱- همان

۲- همان، ش ۹، سه شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «اقتدار حکومت در مشروطیت.»

است برقرار نخواهد ماند. در نظام مشروطه نظارت مردم مستقیم نیست، بلکه آنان کسانی را به عنوان نماینده وارد هیئت مقننه مینمایند و این هیئت بهوقایع نماینده ملت به شمار میرود و ضمانت کننده دخالت مردم در امر سیاست محسوب میشود. به دید نویسندگان خلط بحث از آنجا نشأت میگیرد که عدهای بر این باورند همان طور که در نظام استبدادی مردم برای احقاق حقوق خود مستقیم در برابر نظام جبار حاکم ایستادگی میکنند، در نظام مشروطه هم مردم باید به طور مستقیم حقوق خود را مطالبه نمایند. این عده از نکتههای غافلند و آن اینکه در نظام استبدادی قدرت به دست یک فعیال مایشاء است؛ تازه آن یک تن «غاصب سلطنت» است، مردم هر چه در برابر این حکومت مقاومت نمایند و با اوامر ظالمانه اش مقابله کنند؛ مورد مدح و ستایش واقع میشوند و مخالفت های آنان حاکی از حق طلبی و احساسات ملی محسوب میشود.

اما در مشروطه حکومت نماینده مردم است و «اقتدارات دولت فقط ناشی از قوای ملت و اتفاق عموم است.» در این نظام مردم باید با حمایت از نمایندگان خود بهوقایع از قوانین مشروطیت دفاع کنند؛ در این نظام سیاسی «اگر ذرهای بر خلاف نفوذ و اختیارات هیئت حاکمه سوء رفتاری شود، مثل آن است که ملت قوانین موضوعه خود را نقض و بر علیه جهت اساسی که خود در تأسیس آن فداکاری نموده قیام کرده باشد(۱)» به عبارتی «وجود حکومت مقتدر نافذالکلمه» در هر جای عالم که نوع بشر سکونت دارد، از «فرایض اولیه» است. گروه ها، جناح ها و احزاب سیاسی باید ضمن کشاکش های خود که از الزامات مشروطه است، به این نکته توجه داشته باشند که «مقداری از قوای خود را صرف قوت حکومت» نمایند. احزاب نباید هیئت حاکمه را به حال خود رها سازند و به این نکته توجه داشته باشند که «تزلزل و اضطراب حکومت باعث سلب حیثیت ملت و هرج و مرج داخلی، موجب زوال استقلال مملکت خواهد شد.»

نویسندگان به احوال چند ساله مشروطه ایران نظر افکنده و دریافته که این وضعیت ناشی از جهالت عدهای است نسبت به مشروطیت و الزامات آن. در این دوره «قوای مختلفه مملکت همیشه در تضعیف قوه دولت و سلب قدرت حکومت صرف همت نموده؛ هیچ وقت یک حکومت مقتدر قادری که از اختیارات قانونی خود استفاده کرده از حمله و تهدید محفوظ و به انتظام مملکت موفق آید؛ در ایران وجود نداشته(۲)» در این چند ساله مشروطه «مخالفت های بی موقع» باعث هرج و مرج شد و تبدیل «به ضدیت اشخاص» گردید؛ اساس حکومت متزلزل شد و اهمیت حکومت در نزد متمردين از بین رفت، فتنه جویی و شرارت به حد نهایی خود رسید و در نهایت ایران عرصه تاخت و تاز جمعی قطاع الطریق و مشتی دزدان ارتجاع پرست

ص: ۷۰

۱- همان

۲- همان

گردید. اختلافات داخلی و خطاکاری‌ها باعث شد هرج و مرج در کشور بروز و ظهور یابد، جان و مال مردم مورد تعرض واقع شود، عرض و ناموس مسلمین هتک گردد، «استقلال وطن» به خطر افتد، اجانب به دخالت در امور کشور دعوت شوند؛ با این وصف «هر قدر که این قبیل مناقشات موجب سلب امنیت و اعدام اقدام است، وجود یک حکومت نافذ مقتدر برای یک مملکت تازه آزاد، مفید و اطمینان بخش است»^(۱) این سخنان نشان می‌داد که با وصف یک تجربه شش ساله، هنوز زمامداران قوم نمی‌دانند مشروطه چیست و الزامات آن کدام است. هنوز روزنامه نگاران به پند و اندرز روی می‌آوردند و همچنان موعظه و خطابه نقش استدلال و برهان را ایفا می‌کرد. از مشروطه فقط سخن می‌گفتند زیرا هنوز امکانی برای تجلی و عملی شدن نیافته بود.

در شمارهای دیگر از روزنامه آفتاب به مقوله آزادی و حدود آن پرداخته شد. در این شماره آمده بود «غذای آزادی» باید «متناسب با قوه آلات هضم باشد». اگر حدود آزادی رعایت شود، نه تنها این نیاز ضروری بشر محدود نمی‌گردد، «بلکه به ثبات و دوام آن خدمت شده است»^(۲) از دید روزنامه آفتاب آنچه باعث تباهی کشور و قرار گرفتن آن در پرتگاه سقوط گردیده؛ «فقط بی‌مبالاتی در کارها، تندروی‌ها، جهالت، فساد اخلاق، خود غرضی متصدیان و اختلافات اشخاص» است که «کار مملکت را تباه و روزگار ملت را سیاه نمود»^(۳) از آن سوی به دنبال وقوع مشروطیت حامیان رژیم سابق در بسیاری موارد مجاری امور شدند و شروع به کارشکنی نمودند و یا عیب جویی، اینان تحریک‌اشرار و تشجیع دزدان مملکت نمودند، به دسیسه چینی مشغول شدند و فرصت زیادی از مشروطیت ایران را تلف کردند. مالیه کشور برای دفع حملات آنان و دسیسه هایشان صرف شد، خون جوانان وطن در دفع شر آنها به زمین ریخت، اموال رعایای ایرانی به دلیل فساد، نهب و غارت آنان به باد رفت، قوای دولتی در برابر آنان دچار ضعف و فتور گردید، این عوامل باعث شد «تنفر مردم و طبقات جاهل» نسبت به اساس مشروطیت شکل گیرد و وضع به شکلی درآید که مردم هم اکنون شاهد آن هستند. سؤال این است: «اگر مقاومت و فتنهانگیزی و خصومت آنها نبود جنگ داخلی چرا شروع میشد! چرا این همه خانه‌ها^(۴) ویران! و جان‌ها در معرض خطر می‌افتاد»^(۵)

به نظر نویسنده دخالت اجانب در امور داخلی ایران به دلیل همین اغتشاش‌ها، سلب امنیت‌ها و آدمکشیها بود. مسئله اصلی به دید نویسنده این است: «آری آری بدبختی و سیاه روزگاری

ص: ۷۱

۱- همان.

۲- همان، ش ۵، یکشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲، «تقویت دولت».

۳- همان، «خرابی ما را سبب چه بوده و ترمیم آن به چه ممکن است».

۴- اصل: خانها.

۵- همان؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

ما نه تنها از جهالت یک دسته و نادانی دسته دیگر است! بلکه همواره اکثر افراد ایرانی روز گذرانی و منافع یومیه موهوم را همیشه بر فواید نوعی و سعادت قومی ترجیح داده نه خود در مصالح کار داخل شده سهم گرامت و شریک غنیمت میشوند! و نه از منافع موقتی خود برای عوائد دائمی دست میکشند(۱)!» با این وضعیت برای رسیدن به مقصود چاره‌های جز اتحاد و اتفاق وجود ندارد، اگر مقصدی خیلی هم مقدس باشد، اما اتحاد و اتفاق بین مردم کشور برای نیل به آن وجود نداشته باشد، هدف مزبور دست نیافتنی خواهد بود.

اتحاد چیست؟ «اتحاد...جمع آوری یک ملت است تمام اقتدارات و قوای خود را در مرکز واحد و سپردن زمام آن مرکز به یک هیئت صالحه که عبارت است از دولت و درخواست تمام آسایش و راحت خود از همان هیئت صالحه و هر اقدامی که بر خلاف این رویه باشد به هر اسم و رسم که نامیده بشود ابداً اتحاد نیست و فی نفس الامر عین آشوب طلبی، انقلاب، یاغی‌گری و ایجاد فتنه و فساد است(۲)» به همین دلیل است که اعمال و حرکات مردم آمریکا، آلمان و ژاپن به اتحاد ملی تعبیر میشود اما اقدامات طوایف مراکش و عثمانی را به جز یاغی‌گری به چیزی دیگر تعبیر نمیکنند. اتحاد به این شکل حاصل میشود که مردم یک «مشیت ملی» را رقم زنند، به عبارتی مردم باید انتظارات سیاسی، اقتصاد و اجتماعی خود را از مرکزی واحد تقاضا کنند و البته برای انجام این درخواست باید «تمام اقتدارات به آن مرکز» محول شود(۳) به قول نویسنده روزنامه آفتاب «در ظرف ده سال انقلاب استمراری» به اندازه‌های افراد و اشخاص در مناصب اداری تغییر کرده‌اند «که هیچ کس نماند که مصدر هیچ کار نشود.» نوشته شد در تمام این ده سال عده‌های را به خواهش سرکار آوردند، اما وقتی این افراد مسئولیت پذیرفتند کسی با آنان همراهی نکرد و در عداد نازل ترین اشخاص محسوب شدند. به قول نویسنده هر کس به حل این معما نایل آمد اسرار انقلاب ده ساله ایران را در خواهد یافت. این موضوع نشان میدهد که اشخاص و افراد بخصوصی مقصر نیستند، زیرا نباید کسی از کسی توقعات بیش از حد داشته باشد، امور مملکت هم به شعبده و کرامات و معجزه مرتب نمیشود؛ اصل این است: «حکومت قدرت می‌خواهد و قدرت در دست ملت است.» این ملت است که باید بر «اقتدار حکومت» بیفزاید. اگر اقتدار نباشد اصلاحات لازمه صورت نخواهد گرفت. برای انجام اصلاحات اختیار لازم است. «اختیار بدون اقتدار» به جز نتایج ذهنی فایده‌های دیگر نخواهد داشت. قبل از اینکه وارد در بحث خوب و بد بودن افراد شویم، و قبل از اینکه به دیگران نقد روا داریم، باید «سعی در تحصیل اقتداراتی بنماییم که اشخاص خوب ما هم قربانی

ص: ۷۲

۱- همان؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

۲- همان، ش ۳۹، دو شنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۰ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت».

۳- همان.

بیچارگی نشوند(۱)» اما ملت چگونه می تواند اقتدار خود را عملی سازد؟ آیا غیر از تکیه به ساختارها و نهادهایی که مستلزم مردم سالاری است چنین مهمی ممکن بود؟ اگر آری آیا چنین نهادهایی شکل گرفته بودند؟ بدیهی است که پاسخ نویسنده روزنامه آفتاب منفی بود، پس با این وضعیت ملت چگونه می توانست نظر خود را در باب حکمرانی بیان دارد و حاکمیت خود را مسجل سازد؟ توجه داشته باشیم حتی مجلس که برآیند نظرات مردم بود، همچنان تعطیل بود و حتی خبری از بازگشایی آن شنیده نمی شد. وقتی مجلس که تجلی رأی جمعی مردم بود در محاق تعطیلی افتاده بود، ملت چگونه باید اعمال حاکمیت می کرد؟

مطالبی از آن دست که نقل کردیم متعلق به حسین خان صباست. گفتیم مسئول روزنامه آفتاب همین فرد بود، حال باید دید این صبا کیست؟ میرزا حسین خان عبدالوهاب زاده مشهور به کمال السلطان همان کسی است که بعدها نام خانوادگی صبا را برای خود برگزید. وی فرزند حاجی عبدالوهاب تاجر تهرانی و برادرزاده آقا عبدالباقی ارباب تاجر تهرانی بود. به سال ۱۳۳۶ قمری که اوج بحران ایران بود، وی سی و پنج سال داشت و از سه سال قبل روزنامه جنجالی ستاره ایران را منتشر می کرد. وی پیش از این به سال ۱۳۳۰ قمری زمانی که سنش حول و حوش سی بود، روزنامه نیمه رسمی و دولتی آفتاب را اداره می کرد و با نام حسین عبدالوهاب زاده امضا می نمود. در واقع او فعالیت مطبوعاتی خود را به سال ۱۳۲۸، زمانی که مخبر روزنامه تندرو ایران نو بود آغاز نمود(۲)، با این حساب سوابق او بر ناصرالملک نایب السلطنه پوشیده نبود، حال سؤال این است که چگونه ناصرالملک اجازه داد او مدیریت روزنامه ای را بر عهده گیرد که حداقل تا زمان شروع جنگ اول جهانی تنها روزنامه رسمی کشور به شمار می آمد؟ چگونه بود که کمال السلطان به یک باره از موضعی تندروانه در ایران نو به مشی میانه روی روزنامه آفتاب گرایش یافت و مقالاتی می نوشت که حاکی از اعتدال بود. به عبارت بهتر او چگونه با مشی تندروانه خود توانست مدیریت روزنامه ای را بر عهده گیرد که به واقع ادامه روزنامه مجلس بود. دیگر اینکه درست در زمان شروع جنگ صبا بار دیگر با تأسیس روزنامه ستاره ایران به همان مشی افراطی خود بازگشت. اگر اندکی در مفاد و مضمون مقالات اساسی روزنامه آفتاب که به قلم صبا منتشر می شد توجه کنیم، می بینیم او نظریه پرداز دوره ناصرالملکی است بعد از برافتادن مشروطه. در دوره یاد شده بود که احدی از پشت پرده های سیاست مطلع نمی شد، نایب السلطنه به شاه خردسال ایران یأس و بدبینی القاء می کرد. در عین حال کسانی مثل صبا از ضرورت حکومت زورمند سخن به میان می آوردند. ضرباهنگ مطالب آفتاب همان چیزی است که بعدها در ستاره ایران هم پیگیری شد، این روش

ص: ۷۳

۱- همان.

۲- علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی - ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳)، ص ۸۹.

سپس در جراید بعد از کودتای سوم اسفند هم تعقیب گردید. بنابر این حق است که بگوییم صبا از فرصت به دست آمده بهره جست تا نظریات خود را اشاعه دهد. در این نظریات می بینیم که وی طعن های خردکننده ای بر مشروطه طلبان وارد می کند، روشی که بعدها تا دوره بعد از کودتا ادامه داد. این حسین خان صبا بود که اندیشه ضرورت ظهور ابرمرد را ترویج می کرد، از میکادو و بیسمارک و ناپلئون و نادر شاه افشار سخن به میان می آورد و در یک کلام اندیشه دیکتاتوری موسوم به منور را اشاعه می داد. آفتاب، الگوی برخی روزنامه های بعدی دوره جنگ اول جهانی شد که تأثیری غیر قابل انکار بر فضای سیاسی ایران بر جای نهاد. در جای خود به طور مشروح به آن فرایندها خواهیم پرداخت، اما در اینجا تذکر این نکته را بی فایده نمی دانیم که از درون این اندیشه ها نه مشروطه شکل می گرفت و نه الزامات یک دولت دمکراتیک؛ برخلاف مضامین ظاهری این روزنامه، تنها چیزی که سرلوحه اندیشه های افرادی مثل صبا بود، شکل گیری یک دیکتاتوری نظامی بود با پوشش اقتدار حکومت مرکزی، تا به بهانه امنیت؛ امنیتی که توسط همراهان همین صبا طعمه بحران می شد، ضرورت استقرار دولتی سرکوب گر را توجیه کنند.

۵. نخستین تجربه دولت زورمند

روزنامه آفتاب به واقع سخنگوی مواضع نایب السلطنه بود، اما مسئله این بود که نایب السلطنه خود نخستین منفی باف و اولین شخص بی تفاوت نسبت به آینده ایران بود. به ذکر نمونه می پردازیم: اندکی بعد از حملات روس ها نایب السلطنه به سویس رفت و سپس به پاریس مسافرت نمود، او در آن شرایط بحرانی کشور را به حال خود رها نموده و زمام امور را به دست صمصام و بعد محمد علی خان علاءالسلطنه سپرد. علاءالسلطنه در این زمان پیرمردی فرتوت بود که توانایی اداره کشور را نداشت. بحث تشکیل قدرت مرکزی و دولت مقتدر در این مقطع تاریخی هیچ گاه سرانجام نیافت. هر از چندگاهی فردی پیدا میشد و بر اریکه صدارت اعظمی جلوس میکرد اما اندکی بعد فرو میافتاد بدون این که توانسته باشد گره از کار فروبسته ایران بگشاید. یکی از این افراد که ریاست وزرایی اش در بدو امر امیدهای فراوانی آفرید و در دوره های قبل و بعد هم به تفاریق قدرت را به دست داشت؛ میرزا محمد علی خان معین الوزاره، مشهور به علاءالسلطنه بود. قبل از این که به نمونه ای از امیدهای شکل گرفته در مورد ریاست وزرایی او اشاره ای کنیم، لازم است بدانیم وی کیست؟

او به سال ۱۸۴۰ میلادی به دنیا آمد، نام پدرش میرزا ابراهیم خان بود، نوزده ساله بود که سمت سرکنسول ایران در بمبئی یافت، این درست بعد از جنگ های ایران و انگلیس بود که به سال ۱۸۵۷ روی داد و منجر به جدا شدن افغانستان از ایران گردید. علاء السلطنه پیشتر با همین سمت در بغداد کار کرده بود. سال ۱۸۸۰ او نیابت حکومت گیلان را یافت، دو سال بعد سرکنسول ایران در شهر تفلیس شد، به سال ۱۸۸۹ یعنی به سن سی سالگی وزیر مختار ایران در لندن گردید. او با خواهر امین الدوله مهدیخان مجد السلطنه ازدواج کرد و حاصل این ازدواج چند فرزند شد که همگی در تحولات ایران مؤثر بودند.

علاء السلطنه سه فرزند داشت: بزرگ ترین آنها مشیرالملک بود که بعداً وزیر مختار ایران در لندن شد، او بعد از مرگ پدر به لقب علاء السلطنه مفتخر گردید. فرزند دوّم، دکتر محمدخان علانی بود که در انگلستان طبابت می کرد و بعداً به ایران آمد. سومین فرزند حسین علاء مشهور به معین الوزاره بود که ریاست کابینه وزارت خارجه را بر عهده داشت، او کوچک ترین پسر خانواده به شمار می آمد. بعدها حسین خان علاء دبیری سفارت ایران را در لندن عهده دار شد. سال ۱۹۰۴ علاء السلطنه را از لندن فراخواندند؛ علاء السلطنه همراه با پسرش حسین خان معین الوزاره وارد کشور شد. یک سال بعد ارتقاء مقام یافت و همراه با هدایای مظفرالدین شاه برای ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، به لندن رفت. در همین زمان شاه ایران به او لقب پرنس داد، حال آنکه وی شاهزاده نبود. نیز مفتخر به منصب امیرتومانی شد، در همین سفر با ادوارد هفتم ملاقات کرد و نشان سلطنتی ملکه ویکتوریا را دریافت نمود(۱).

به هر حال این دوره دورخیز وی به قدرت بود. بعد از این مرحله علاء السلطنه پس از اینکه در دوره مشروطیت در کابینه های مختلف، پنج بار وزیر خارجه، سه بار وزیر تجارت و فواید عامه، یک بار وزیر مالیه و چهار بار وزیر معارف شد، در ماه صفر ۱۳۳۱ قمری برای نخستین بار به ریاست وزرایی رسید و کابینه اش هم حدود هفت ماه دوام یافت. اسامی وزرای کابینه او عبارت بودند از: عبدالمجید میرزا عین الدوله وزیر داخله، میرزا حسنخان وثوق الدوله وزیر خارجه، میرزا حسنخان مستوفی الممالک وزیر جنگ، احمد خان قوام السلطنه وزیر مالیه، اسماعیل خان ممتازالدوله وزیر عدلیه، صادق خان مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و فواید عامه و میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر معارف. در این کابینه به تاریخ ۶ فوریه ۱۹۱۳ میلادی امتیاز راه آهن جلفا به تبریز به روس ها داده شد و پس از اعتراض دولت انگلستان به دولت ایران، همین کابینه سه روز بعد یعنی ۹ فوریه حق احداث خط آهنی از خرمشهر به خرم آباد را نیز به انگلستان اهداء نمود. علاء السلطنه در بغداد متولد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد(۲).

ص: ۷۶

۱- ج. پ. چرچیل: فرهنگ رجال دوره قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران، زرین، ۱۳۶۹)، ص ۱۲۵.

۲- همان.

کابینه علاءالسلطنه را برای این تشکیل دادند تا بلکه بتواند در کشور نوعی آرامش برقرار سازد. روزنامه آفتاب علاءالسلطنه را این گونه معرفی کرد: «پرنس علاءالسلطنه رئیس الوزرا یعنی مجسمه درستکاری و مرآت پاک دامنی تمام مدت عمر خویش را بدون آرایش عیب صرف خدمات عمومی نمود و همواره به واسطه نجابت و شرافت ذاتی در نزد خودی و بیگانه محترم و معزز بوده، مقصودی جز خیر و صلاح مملکت نداشته اند. عموم طبقات اطمینان به حسیات و وطن پرستانه ایشان دارند. مشاغل مهمه که سابقاً متصدی بوده اند عبارت است از سفارت دولت علیه در لندن و چند کورت(۱) وزارت امور خارجه و وزارت معارف(۲)»

اگر بحران های بعد از اولتیماتوم ادامه مییافت، شیرازه امور کشور به کلی از هم میپاشید. این بود که یک وزیر داخله قدرتمند یعنی عین الدوله را انتخاب کردند. عین الدوله این «مهمین وزیر آزموده»، همان کسی است که در دوره استبداد خدمات فراوانی به شاهان قاجار انجام داد. امروز در دوره بعد از مشروطه و زمانی که شعار دولت مقتدر ساز میشد، از او با این اوصاف یاد میشد: مردی که عزم ثابت، رأی وزین و حصافت عقل و درستی قول دارد؛ به نظر آفتاب، این «شاهزاده معظم» دارای خصائلی است که «متانت و وقار و اراده تزلزل ناپذیر» در زمره آن خصائل هستند. به گمان نویسنده آفتاب، عین الدوله این ویژگی ها را با «نام ارجمند و نفاذ کلمه» متحد کرده و «نمونه کاملی از مرد دولت در وجود وزیر داخله جدید ایران» به ودیعت نهاده است. در ادامه معرفی عین الدوله روزنامه یاد شده آورد: «از سی سال به این طرف همواره مصدر مشاغل بزرگ از قبیل حکومت آذربایجان و عربستان(۳) و مازندران و تهران بوده، یک چند نیز صدارت ایران به کف کفایت ایشان محول گشته و در تمام این مدت به هر نقطه که گام نهاده، به تنظیم امصار و آسایش اهالی موفق آمدهاند. در ایام صدارتشان با آن همه موانع عدیده و نقص و کسر مالیه بالاترین خدمتی که نمودند تطبیق میزان دخل و خرج دولت بود(۴)»

ای عجب که از دوره ریاست وزرایی عین الدوله، که همزمان با آن نخستین نغمه های مشروطه ایران اتفاق افتاد و کار تا سقوط او پیش رفت، به این لحن پر طمطراق یاد شده بود. گویی عین الدوله نخستین مرد مشروطه طلب و اول طالب آزادی بود که اینک بعد از مدت ها ملت باید بار دیگر از خدمات و نعمت وجود او بهره میبرد. واقع امر این است که تنها خصوصیت مهم عین الدوله که فکر میکردند به درد آن روز جامعه میخورد، تجربه اش در سرکوب مردم بود. او وزارت مهم داخله را به دست گرفت تا بار دیگر بخت خود را بیازماید.

ص: ۷۷

۱- یعنی چند بار.

۲- آفتاب، ش ۱۳۷، شنبه ده صفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید».

۳- خوزستان.

۴- همان.

در این زمان عین الدوله مورد حمایت بقایای حزب دمکرات بود، حمایتی که بعدها خواهیم دید در آن صداقتی نداشتند.

وزارت جنگ هم به مستوفی الممالک داده شد که مورد توجه دمکرات ها بود. از او و نیز وثوق الدوله وزیر امور خارجه هم به همین سیاق تعریف شد. قوام السلطنه وزیر مالیه، با عناوینی مثل «رب النوع قدرت و استقامت و سرمشق کفایت و فعالیت در تجدد پروری و ترقی خواهی و ادخال آثار تمدن غرب و تشکیل تأسیسات جدید»، مورد تمجید قرار گرفت. او مردی سازمان دهنده و اصلاح طلب تلقی شد و از خدمات او در ادوار سابق به ویژه وزارت جنگ و داخله تقدیر به عمل آمد. اسماعیل خان ممتازالدوله وزیر عدلیه، حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و فلاح، صادق خان مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و حسن خان مشیرالدوله هم به وزارت اوقاف و معارف نایل آمدند. همه این افراد از دید روزنامه آفتاب در کار خود «یگانه» بودند و هیچ ایرادی نمیتوانست به آنان وارد باشد. واقع امر این است که این کابینه بیش تر ائتلافی بود تا کابینه ای قدرتمند. به عبارت بهتر علاء السلطنه در نخستین تجربه ریاست وزرایی خود کوشید تا بهترین ها را فارغ از تعلقات سیاسی و گرایش های حزبی آنان دور هم گرد آورد. به همین دلیل مستشارالدوله را در کنار وثوق الدوله نشاند و قوام السلطنه را در کنار ممتازالدوله. عین الدوله و مشیرالدوله را با هم زیر یک سقف قرار داد و برادر مشیرالدوله یعنی مؤتمن الملک را هم بر آنان افزود. مستوفی الممالک را که از معمرین قوم شناخته می شد و با دمکرات ها بسیار محشور بود، وارد کابینه کرد تا نوعی تعادل برقرار نماید، اما این تمهیدات بی فایده بود. قبل از اینکه به کارنامه کابینه علاء السلطنه پردازیم، لازم است اندکی به معرفی این اشخاص مبادرت ورزیم.

صادق خان مستشارالدوله فرزند میرزا جوادخان و خواهر زاده محسن خان مشیرالدوله بود. پدرش میرزا جواد خان مدتی کارگزار تبریز بود، پدر بزرگ او میرزا کریم خان نام داشت که کدخدای محله خیابان در تبریز بود. صادقخان نزد پدر کار می کرد و در اوایل ملقب به صدیق حضرت بود(۱) نیز او از و کلاسی دوره اول و دوم مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه آذربایجان بود. میرزا جوادخان از کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه به شمار می آمد و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری مستشار سفارت ایران در اسلامبول بود و پس از فوت برادرش میرزا یوسف خان مستشارالدوله در سال ۱۳۱۳ ه.ق.، ملقب به لقب برادرش گردید و به مستشارالدوله شهره شد. پس صادق مستشارالدوله برادرزاده میرزا یوسف خان مستشارالدوله نویسنده مشهور رساله یک کلمه است. هنگامی که محسن خان مشیرالدوله دایی صادق مستشارالدوله که از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ ه.ق. سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود، تحت نظر وی در مکتب سلطانی

ص: ۷۸

اسلامبول تحصیل نمود و بعد در سفارت ایران مشغول به خدمت شد، پس از بازگشت به ایران در وزارت خارجه در تهران و در تبریز در کارگذاری نزد پدرش مشغول خدمت گردید(۱) و همان طور که بالاتر گفتیم، در این ایام ملقب به لقب صدیق حضرت بود و پس از فوت پدرش ملقب به مستشارالدوله گردید(۲).

صادق خان در سال ۱۳۲۴ق. مطابق با ۱۲۸۵ش. به وکالت مجلس از آذربایجان انتخاب شد و به تهران آمد و جزو رؤسای مشروطه طلبان بود. در تدوین متمم قانون اساسی به سال ۱۳۲۵ق. شرکت داشت و بعد رئیس مجلس گردید. در جلسه روز شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ق. برابر با ۵ اکتبر ۱۹۰۷ نامه ای از سفارت انگلیس که به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ برابر با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ نوشته شده بود؛ به عنوان وزارت خارجه ایران ارسال گردید. این نامه متضمن قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس منعقد شده در مورخه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بود، این قرارداد به امضای نیکولسون و ایزولسکی رسیده و شامل پنج فصل بود. مستشارالدوله که در این زمان رئیس مجلس بود، آن را قرارداد بین دولتین از لحاظ روابط تجاری دانست و گفت: «هیچ گونه اصطکاک کی به استقلال ایران ندارد و برای خودشان است و مربوط به ما نیست!». و از طرف نمایندگان، این وصف و تفسیر، با عبارات گوناگون تأیید گردید. پس از توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ق. هنگامی که صادق خان در مجلس بود گرفتار شد و مدتی در باغ شاه زندانی گردید. بعد که آزاد شد به طور اجبار یا اختیار منشی محمدعلی شاه و ملازم حضور همایونی گردید.

به دنبال فتح تهران به دست مشروطه طلبان در رجب سال ۱۳۲۷ق. وی عضو مجلس و کمیسیون عالی و هیأت مدیره ای بود که به طور موقتی کشور را اداره می نمود. او سپس مجدداً به وکالت مجلس از تهران و آذربایجان انتخاب شد و وکالت آذربایجان را قبول کرد. پس از حدود شانزده ماه از وکالت استعفا داد. در کابینه ای که به ریاست محمدولی خان تنکابنی سپهدار اعظم تشکیل یافت (۱۳۲۹ق.) وزیر داخله شد و پس از آن غالباً داخل در خدمات دولتی از جمله وزارت و سفارت و ریاست کمیسیون سرحدی بود. در سال ۱۲۹۸ش. (۱۹۱۹م.) که وثوق الدوله قرارداد مشهور ۱۹۱۹ را امضا نمود؛ مستشارالدوله با جمعی دیگر، از مخالفین قرارداد مزبور به شمار میرفتند.

وثوق الدوله برای پیشرفت کار خود تمام مخالفین قرارداد را دستگیر نمود و از آن جمله مستشارالدوله را با عده ای به کاشان تبعید کرد. در مجلس مؤسسان اول در آذرماه سال ۱۳۰۴ش. که برای تغییر بعضی اصول قانون اساسی انعقاد یافت وی رئیس آن مجلس بود. در سال ۱۳۱۳ش. سفیر کبیر ایران در آنکارا و در سال ۱۳۲۱ در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه)

ص: ۷۹

۱- رجال بامداد، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲- همان، ص ۱۶۷.

وزیر مشاور بود. به قول بامداد، مستشارالدوله از نطق و بیان بی بهره نبود، لکن انشا و حسن خطش بر معلومات دیگرش می چربید. وی در سال ۱۳۷۲ ق. در تهران درگذشت. از این شرح درمی یابیم که مستشارالدوله مردی بود مذبذب، گاهی در خدمت محمد علی شاه و گاه دیگر مدعی مشروطه خواهی و در خاتمه کار گزار رضا خان سردار سپه. مستشارالدوله مردی به شدت غوغاسالار بود. در بسیاری از بحران های ریز و درشت کشور مشارکت داشت و در این راستا با شقی ترین عناصر همکاری نمود و به طوری که خواهیم دید نقشی بسیار مؤثر در براندازی کابینه ها داشت و در زمره کسانی بود که زمینه را برای استقرار رضاخان بر سریر سلطنت هموار ساخت و مشروطه و الزامات آن را به طاق نسیان کوبید.

دیگر وزیر کابینه علاء السلطنه یعنی میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله، متولد ۱۲۵۸ ش. بود. وی فرزند میرزا علی اکبر مکرم السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ ش.) و نوه آقا صمد صراف تبریزی بود. برادرش صمدخان ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود، ممتاز السلطنه به قول ابوالحسن علوی «شهرت خوبی در حسن اخلاق ندارد»^(۱)

ممتازالدوله سابقاً در وزارت خارجه مشغول و مدت های مدید در اسلامبول در سفارت خانه ایران مشغول خدمت بود^(۲) در اوایل صدارت سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله به تهران آمد و در دستگاه عین الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ ق. برحسب دستور دولت وقت قانون عدلیه را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود. در دوره اول مجلس وکیل گردید و پس از میرزا محمود خان احتشام السلطنه، میرزا اسماعیل خان را که به ظاهر مردی بی آزار و بی اذیت بود به ریاست مجلس برگزیدند. در موقع توپ بستن مجلس او رئیس مجلس بود و پس از انحلال مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ق به تهران آمد و از طرف مردم آذربایجان وکیل گردید و در سال ۱۳۲۹ ق نیز رئیس مجلس شد. در کابینه محمد ولی خان سپهسالار اعظم در سال ۱۳۲۹ ق وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری وزیر عدلیه گردید و بعد مدت ها بی شغل بود تا در سال ۱۳۳۱ ق در کابینه میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه وزیر عدلیه شد. ممتاز الدوله در سال ۱۳۱۲ ش. در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت. سیمای سیاسی ممتازالملک در حوادث سال های آتی ایران به شدت تیره و تار می نماید، او هم با افراطی ترین جناح های درگیر این زمان همسویی داشت و در بحران سازی های تصنعی و همسویی با محافل غوغاسالار به شدت همکاری صمیمانه نشان داد. رجال دیگر کابینه یعنی مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، وثوق الدوله و احمد قوام به قدری مشهورند که ما را از هر نوع معرفی بی نیاز می سازند.

ص: ۸۰

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۱۴.

۲- رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۴۸.

اندکی بعد از اینکه کابینه علاءالسلطنه تشکیل شد، تنها روزنامه پایتخت خبر داد که امکان یک توافق بین آلمان و انگلیس وجود دارد، برخی محافل تهران ابراز امیدواری کردند این خبر صحت داشته باشد: «ممالکی که از تقرب آلمان و انگلیس میترسند خود میدانند، ولی نجات مملکت در ائتلاف این دو دولت است به همین جهت ما از این پیش آمدها قلباً خوشحالیم»^(۱) در همین حال خبری در مورد سیاست آتی انگلستان در مورد ایران توسط لرد اوکلند در پارلمان انگلستان به گوش میرسید که برای طرف ایرانی امیدبخش تلقی میگردد. طبق اظهارات اوکلند دولت انگلستان در صدد اشغال جنوب ایران نیست، به همین جهت اشراری که کاپیتان آکسفورد را به قتل رسانیده بودند باید توسط دولت ایران تعقیب شوند و دولت انگلستان یا حکومت هند بریتانیا برای این موضوع قوایی به جنوب ایران ارسال نخواهد کرد. انگلستان وعده داد با مساعدت حکومت هندوستان در برقراری آرامش در خطه فارس تلاش کند، نیز مقرر شد به قوه ژاندارمری ایران که زیر نظر صاحب منصبان سوئدی اداره میشد، ابراز اعتماد گردد و بریتانیا حتی از دخالت غیر مستقیم در امور جنوب ایران اجتناب ورزد. خبر داده شد که دولت انگلستان همراه با دولت روسیه مبلغی وام در اختیار ایران قرار خواهند داد و دولتین به کابینه علاءالسلطنه ابراز اعتماد کرده اند و اذعان نموده اند این دولت قادر به اعاده آرامش و امنیت در کشور است و به نظر دولتین وضعیت ایران به مراتب «درخشنده تر از ایامی که مستر شوستر در ایران بود» میباشد. نکته بعدی جالب بود، در یکی از بندهای گزارش اوکلند به پارلمان انگلستان آمده بود که دولتین «تشکیل مجلس را در این زودی ها نافع برای احوال مملکت ندانسته بالعکس برای حیثیت و اقتدار دولت خطرناک تصور میکنند ولی دولت انگلیس امیدوار است که بعد از اعاده امنیت بدون تأخیر منعقد شود»^(۲) بالاتر اینکه در بند بعدی آمده بود: «دولتین نمیخواهند فعلاً قشون خودشان را عودت دهند.» نیز دولت انگلستان باید فرصتی به دولت روسیه میداد تا «مطمئن از قدرت دولت ایران بر ابقای امنیت شود.» در عین حال وعده داده شد که گفتگویی بین روس و انگلیس در مورد تقسیم قطعی ایران در بین نیست، زیرا طبق بند بعدی «منافع فائقه انگلیس در خلیجفارس تأمین شده است»^(۳) جالب تر از همه این که سرمقاله نویس روزنامه آفتاب یعنی همین کمال السلطان صبا، نوشت این مطالب نشان دهنده «صحت احوال مملکت و استقامت حیات سیاسی ماست.» با اینکه نوشته شد دولت انگلستان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نموده است، اما از مطالبی که در خود این روزنامه آمده بود و ما آنها را نقل کردیم؛ چنین تضمینی بر نمیآمد. انگلستان در آن زمان به این دلیل در برابر قتل کاپیتان آکسفورد کوتاه آمد که گرفتاری هایی بزرگ تر در اروپا داشت،

ص: ۸۱

۱- آفتاب، ش ۱۵۰، چهارشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۱، ۱۹ فوریه ۱۹۱۳، «مودت انگلیس به آلمان.»

۲- همان.

۳- همان.

سایه های جنگی ویرانگر در افق اروپا مشاهده میشد و انگلستان تلاش میکرد خود را از این جنگ حتمی الوقوع برهاند. به همین علت عمده تلاش خود را مصروف حل مشکلات اروپایی خویش کرد و نمیخواست به این دلایل جزئی مسئولیتی مهم تر در ایران بر عهده گیرد. با اینکه وعده داده شد مساعدهای در اختیار ایران قرار دهند، اما میدانیم این وعده هرگز محقق نشد. میگفتند گزارش اوکلند نشان دهنده استقرار دولت مقتدر در ایران است و به همین دلیل انگلیس و آلمان تصمیم گرفته اند از رقابت در مسائل ایران چشم پوشی کنند؛ اما نویسنده روزنامه آفتاب در باب تصمیم دولتین در مورد ابقای قوای خود در ایران و تصمیم دیگر در مورد شکل نگرفتن پارلمان که دخالت آشکار در مسائل داخلی کشور و نیز نقض استقلال و حاکمیت ملی کشور به شمار میرفت؛ سکوت کرد. همین فقرات دوگانه یعنی باقی ماندن قوای بیگانه در ایران و ممانعت از تشکیل مجلس که اوکلند در پارلمان انگلیس توضیح داد خود مبین تحلیل غلط نویسنده از اوضاع کشور بود؛ اما صبا نوشت در این زمینه ها «رأی خودمان را علی العجالة محفوظ میداریم». به عبارت بهتر در همین دو مورد که از قضا مهم ترین موارد بود نویسنده روزنامه آفتاب سکوت کرد تا به تحلیل غلط او در مورد کابینه علماء السلطنه آسیبی وارد نشود. در مورد بحث حفظ منافع بریتانیا در خلیج فارس نوشته شد: «فقره نهم [یعنی فقره «منافع فائقه انگلیس در خلیج فارس تأمین شده است.»] برای اطمینان از احتیاطاتی است که دولت انگلیس در مقابل وضعیت روسیه و آلمان در خلیج فارس گرفته و شاید تذکر سربازان جدیدی است که هنوز کاملاً از زیر پرده های سیاست خودنمایی نکرده است (۱)» و در نهایت اینکه «برای تشکر از این مناسبات حسنه [!] که در باره ایران به لحن نیک بینانه [!] ادا شده مثل معروف هذا ایضاً من بركة البرامکه (۲) [!] را تکرار مینماییم و به هموطنان عزیز یادآوری میکنیم که از حسن موقع دولت حاضره خودمان استفاده ملی کرده فرصت را غنیمت بدانند (۳)»

نکته جالب تر این است که همان روزنامه در همان شماره خود در مورد قتل کاپیتان آکسفورد از قول همان اوکلند سابق الذکر آورد «قتل کاپیتان آکسفورد از یکی از واقعات مهمه میباشد ولی زمستان فصل مناسبی برای اتخاذ اقداماتی برای سیاست اشرار نمیشد.» عجب اینکه باز هم روزنامه از نطق اوکلند تشکر کرده و وعده داد در شماره های آتی هم در این زمینه با خوانندگان گفتگو کند (۴). سه روز بعد باز هم سرمقاله نویس آفتاب با یک دنیا شعف و شادی

ص: ۸۲

۱- همان.

۲- یعنی: اینهم از برکت وجود برامکه است.

۳- همان.

۴- همان، «راجع به ایران».

مطلبی در مورد این نطق که ارزش چندانی هم نداشت، چاپ کرد(۱) باز هم شرح کشفی در مورد پذیرش استقلال ایران توسط بریتانیا به رشته تحریر در آمد، اما آینده نشان داد که بریتانیا نه برای مشروطه، نه استقلال و تمامیت ارضی کشور و نه برای رجال مشروطه ارزشی قائل نیست.

تکیه گاه اصلی آرامش کشور در این ایام ژاندارمری بود که صاحب منصبان آن سوئدی بودند و ژنرال یالمارسن این قوه را فرماندهی میکرد. ژاندارمری گرچه باطناً تکیه به انگلستان داشت، اما با قوه قزاق که زیر سیطره روس ها بود مخالفتی نمیکرد؛ آنان جنوب کشور را در دست داشتند و همراه با بریتانیاییها تلاش میکردند آرامش را برقرار سازند.

ژاندارمری در شمال کشور و منطقه نفوذ روس ها هم بسیار فعال بود، پیش بینی میشد اگر اوضاع مناسب باشد؛ آنان میتوانند شمال کشور و امنیت آن را هم از دست روس ها خارج سازند.

همه این تحولات و اظهار نظرها نشان میداد بهوقوع انگلیسیها از مشروطه ایران حمایت نکردند، آنها میخواستند از قدرت شاهی که مورد حمایت روسیه بود کاسته شود، اما در مقابل، خود خواهان مسلط کردن برخی خوانین بختیاری و وابستگان خویش بر مقدرات امور ایران بودند؛ کسانی که از عهد ناصری در پیوندی ناگسستنی با منافع انگلستان قرار داشتند. برخی از این خوانین بهوقوع حامیان منافع انگلستان در جنوب ایران بودند و بیشتر به مصالح آن کشور میاندیشیدند و ابداً مفهومی به نام مصلحت ملی ایران برایشان شناخته شده نبود. اینان پاسداران منافع نفتی بریتانیا در خوزستان بودند، میدانیم که حتی بخشی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به آنان تعلق داشت. سه درصد از عواید شرکت نفت به آنان داده میشد و جالب اینکه این سه درصد از عواید و سهم دولت ایران کسر میگردد. مهم تر اینکه دولت ایران کوچکترین اطلاعی از این قرار و مدارها نداشت و در جهل و گمراهی مطلق به سر میبرد. این علاوه بر توافقی بود که به سال ۱۹۰۹ بین برخی خوانین بختیاری و انگلیسی ها منعقد شده بود و طبق آن به ازای اجازه حق عبور خطوط نفتی از منطقه بختیاری و تأمین امنیت حوزه های نفتی، سالی ۶۵۰ لیره به آنان پرداخت و وامی به مبلغ ۱۰/۰۰۰ لیره نیز در اختیار آنان گذاشته میشد.

دوره زمامداری علاء السلطنه واجد ویژگی های مهمی بود که بعدها در مقدرات امور کشور بسیار مؤثر واقع شد. یکی از این تحولات مهم به کارگیری عناصری در امر حکومت بود که متخصص بحران آفرینی بودند. علاء السلطنه البته نتوانست از خود اقتداری نشان دهد، تأیید دولت او به مثابه یک دولت مقتدر از سوی روس و انگلیس صرفاً به دلیل وجود تهدیدی عظیم از جانب آلمان بود که همه اروپا و قدرت های بزرگ آن قاره را به چالش می طلبید. برای استقرار یک دولت مقتدر در آن شرایط تاریخی وجود قوای منسجم نظامی و انتظامی از ضروریات و بدیهیات اولیه به شمار می آمد، حال بینیم وضعیت کشور از این نظر چگونه بود؟

ص: ۸۳

۱- همان، ش ۱۵۱، شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۱، ۲۲ فوریه ۱۹۱۳، «آثار امیدواری یا نطق رسمی مستر اوکلاند». R. W. Ferrier: The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, (London, ۱۹۸۲), pp. ۱۲۰-

۶. دولت‌علاءالسلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی

دوره ریاست وزرایی علاءالسلطنه یکی از دوران سازترین ادوار تاریخ ایران می‌باشد که به درستی مو شکافی نشده است. ما برخی از حوادث این دوره را که نقش بسیار عظیمی در تحولات آتی کشور داشت در جای دیگر به اجمال نشان داده ایم؛ اما در این فرصت می‌خواهیم واکنش محافل سیاسی ایران را در ارتباط با این انتصاب بازکاوی نماییم. شاید لازم به گفتن باشد که علاءالسلطنه با ناصرالملک بستگی سببی داشت. اهمیت نکته فوق در این است که شاید برای نخستین بار در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک دولتی شکل گرفت که به طور کامل با منویات و اهداف او همسویی داشت. این کابینه همان طور که بالاتر اشاره کردیم، امیدهای فراوانی آفرید، منشاء امیدواری‌ها هم این بود که علاءالسلطنه شاید با اتکا به نایب‌السلطنه و پیوند خویشی با او بتواند گره فروبسته ایران را بگشاید. انتصاب او روز دهم صفر سال ۱۳۳۱ روی داد، یعنی بیش از یک سال بعد از فاجعه حمله روسیه به ایران. همان روز روزنامه آفتاب مقاله‌ای را به این موضوع اختصاص داد.

آفتاب نوشت زمانی که قوه مجریه به بحران افتاده بود و درست در زمانی که به دلیل گسترش ناامیدی همه از «حکومت مقتدر و با دوام» سخن به میان می‌آوردند، با ظهور کابینه جدید امیدواری به کشور بازگشت نمود. نویسنده به این موضوع پرداخت که از مدت‌ها قبل بسیاری از دست‌اندرکاران مسائل سیاسی ایران اظهار می‌کردند که باید «دولت مختلط و جامعی» تشکیل شود و نام آن را (۱) Cabinet de Concentration.

نهاده بودند. همه آرزو می‌کردند این کابینه ائتلافی شکل گیرد و کلاف سردرگم مسائل سیاسی کشور را بگشاید. این دولت میبایست «به اصلاح و انجاح مقاصد کهنتر و مهتر کوشد و ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد را وجهه همت خود سازد» (۲). این اوصاف در مورد کابینه علاءالسلطنه به کار میرفت که قدرت را به دست گرفته بود. سرمقاله نویس آفتاب از «حسن انتخاب والاحضرت نایب‌السلطنه» تشکر و تمجید کرد. در کابینه علاءالسلطنه سه رئیس دولت پیشین، سه رئیس مجلس و کسانی حضور داشتند که همگی به تدبیر و سیاست شهره بودند. نوشته شد استقرار دولت علاءالسلطنه به این مفهوم است که بین دولت مقتدر و استبداد به درستی تفکیک و تمایز داده شده است و مردمی که از لغت اقتدار، استبداد را به ذهن متبادر می‌ساختند اینک به خوبی میدانند که بین این دو تفاوت‌های بنیادین وجود دارد. این روزنامه به حالتی ریشخند آمیز خطاب به دمکرات‌ها گوشزد کرد: «احزاب سیاسی راست که عجالتاً از اجرای (۳) Utopies های دور و دراز خود از قبیل تقسیم اراضی و اموال و بهبودی حال معدنچیان و حق رأی نسوان و غیره صرف نظر کرده بذل مساعدت نمایند که این هیئت حکومت جدید به استقرار امنیت شوارع و بلدان که کلید حفظ استقلال و محروسیت وطن است فائق آمده ملت را داخل خط ترقی و تمدن نموده آتیه ایران را تأمین داده اعتبارات از دست رفته را دوباره به دست آورد» (۴).

برخی از مطلعین این کابینه را «تام‌الاختیار» خواندند، و این «همان حکومتی است که از دیرباز وجهه آمال ارباب حل و عقد متوجه به زمامداری او و چشم امیدواری عموم ملت به طرف قدم‌گذاری یک چنین کابینه در صفحه سیاست این آب و خاک گشوده و در انتظار بودند» (۵). نویسنده کابینه علاءالسلطنه را دارای «جامعیت و استجماع شرایط» میدانست، کابینه‌ای که برای نخستین بار به صحنه سیاست ایران گام نهاده است. از ملت ایران خواسته شد از این دولت حمایت نمایند و بدانند که ضدیت با آن به مثابه ممانعت در راه سعادت ملت ایران است. نخستین وظیفه مهم کابینه مقدمات برگزاری انتخابات مجلس سوم

دانسته شد، دوّمین کار دولت جدید دریافت یک «قرضه هنگفت و مهم» به شمار آمد که در اولویت دوّم قرار داشت. سوّمین کار دولت جدید انجام تمهیدات لازم برای تأسیس راه آهن قلمداد گردید. این موضوعی است که «در محافل اقتصادی و سیاسی سرمایه داران و ارباب سیاست دول علاقه‌دار مطرح مذاکره و موضوع بحث گردیده است» (۶).

راه آهن بزرگ‌ترین وسیله ترقی و تربیت ملت به شمار آمد، دلیل امر این بود که هر ملتی نیازمند اختلاط و معاشرت با ملل دیگر است؛ برای این ارتباط وسیله لازم است و وسیله ارتباط هم راه آهن می‌باشد. هر قدر روابط بین ملل کمتر باشد، به همان میزان آنها از ترقی و تعالی به دور میمانند. به دلیل تسهیل وسایل مسافرت در دوره های اخیر، بسیاری از ملل نیم وحشی هم به اوج ترقی و تمدن دست یافته اند، «در عصر حاضر به واسطه تسهیل وسایل مسافرت و امکان سهولت اختلاط با یکدیگر چنان متصل و مربوط به هم شده است که گویی

ص: ۸۴

۱- واژه فرانسوی، به معنی دولت متمرکز.

۲- آفتاب، ش ۱۳۷، شنبه ۱۰ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید».

۳- آرمان، تخیل.

۴- همان.

۵- همان، ش ۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۲، «کابینه حاضر و وظایف مهمه او».

۶- همان.

کلیه عالم یک مملکت یا یک شهر بزرگ بیش نیست که فی المثل ممالک متعدده مختلفه مانند شهرهای کوچک آن مملکت و یا محلات یک شهر بزرگ محسوب میشوند(۱)»

اگر وسایل مسافرت و سهولت رفت و آمد مهیا نگردد، ملت از معنای تمدن و فوائد آن عقب میماند، صعوبت مسافرت نه تنها از نظر خارجی و وجه تمدنی باعث انحطاط کشور است، بلکه فقدان آن باعث میشود که ملت در مناسبات بین خود هم به شکل عقب مانده برخورد نمایند. به دلیل «وسایل تسهیلیه مسافرت» دو طرف کره خاکی آن قدر به هم ارتباط دارند و از آنچنان اختلاط و امتزاجی برخوردارند که «هرگز بالمثل اصفهانی و کرمانی را با هم آن آشنایی و اختلاط نیست تا چه رسد به مازندرانی و بلوچستانی(۲)!» در دنیای امروز میزان قدرت هر کشوری با میزان ثروت آن نسبت مستقیم دارد، منبع ثروت تجارت است و رکن مهم تجارت را وسایل حمل و نقل تشکیل میدهد. منازعات امروزی بشر «مسلماً از نقطه نظر تجارت و اقتصاد به جنگ های اکونومیک شبیه تر میباشند» تا هر چیز دیگر. اقتدار و توانایی هم در گرو حضور ایران در بازارهای خارجی است، هر کشوری که بتواند «متاع» خود را بهتر عرضه نماید، به تزئید ثروت خود بیش تر کوشیده است. «مبارزه اقتصادی» بدون بحث حمل و نقل برای هیچ ملتی امکان پذیر نیست. به دلیل مشکل حمل و نقل «وطن ما ایران با این ثروت های طبیعی خدادادی و چنین وسعت اراضی و حسن موقع جغرافیایی بدبختانه تجارتش پست تر از کوچک ترین ممالک اروپا و از نقطه نظر ثروت گرفتار فقر و فلاکت هایی میباشند». علت امر این است که به نخستین رکن تجارت یعنی سهولت حمل و نقل عنایت کافی نشده است. تجار ایران به همین دلیل نمیتوانند در بازار جهانی حضور یابند و حضور آنان حد اکثر چیزی است در حد شرکت در «بازار مکاره».

به همین دلیل دولت نمیتواند دایره نفوذ خود را به نواحی دور دست پایتخت اعمال کند، تا وقتی دولت برای استقرار امنیت نیرو اعزام کند، فلاں یاغی و سرکش کار خود کرده و به جای مطمئنی پناهنده شده است. خلاصه فوائد فراوانی از حیث اقتصادی و سیاسی و «استراتژی» بر حمل و نقل و به ویژه راه آهن مترتب است. خاطر نشان شد بسا دیده شده در گوشه ای از ایران قحط و غلام بیداد کرده و در گوشه ای دیگر ثروت نقاط دیگر از بین رفته و نابود شده است. با وسایل حمل و نقل و به طور خاص راه آهن هم از بروز قحطی در گوشه ای از کشور جلوگیری میشود و هم از کساد تجارت و نابودی ثروت ملی در جای دیگر ممانعت به عمل میآید: «عجبا سیستانی با داشتن محصولاتش که باعث حیات و استخلاص هموطنان اوست بر همان حال فقر و فلاکت باقی؛ و یزدی و قزوینی با داشتن پول یا چیزهای

ص: ۸۵

۱- همان، ش ۱۴۸، هشتم ربیع الاول ۱۳۳۱، ۱۵ فوریه ۱۹۱۳، «راه آهن».

۲- همان.

دیگر به نهایت استیصال و گرسنگی سال را به آخر رسانیده اند(۱)» به این ترتیب یکی از اولویت های کابینه علاءالسلطنه احداث خطوط راه آهن است تا هم فواید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن عاید کشور شود، هم «قسمتی از سرمایه سرمایه داران اروپا داخل ایران شود» و هم «این همه اشخاص بیکار به کار افتاده از دست رنج خود نفع و فایده بردارند(۲)» بعد از این که توضیح داده شد احداث خطوط آهن بدون مشارکت سرمایه خارجی غیر ممکن است، خاطر نشان گردید اخیراً یک شرکت ایرانی با سرمایه داخلی و خارجی احداث گردیده و تلاش دارد خطوط آهن جلغا را به تبریز و دریاچه ارومیه متصل سازد.

درست یک شماره بعد، سرمقاله نویس روزنامه آفتاب، ضمن نگارش مقالهای در مورد عدلیه، این بار «بقاء حیثیت و محفوظیت حدود و حقوق یک ملت و ترقی و عزت یک مملکت» را منوط به «اجرای اصول حقانیت و نشر قوانین تساوی و عدلت» دانست. این بار نوشته شد یگانه چیزی که انسان را از تجاوز به هم باز میدارد، مانع از تزلزل بنیادهای اجتماعی میشود و مانع از این میشود که انسان ها به یکدیگر تجاوز روا دارند؛ «همانا تأسیس دیوان عدالت و تشکیل اساس حقگذاری در مقام فصل دعاوی و خصومات» است. نوشته شد تا وقتی عدلیه نیست، هیچ اساس و بنایی هم قائم و پایدار نخواهد بود. «طرز محاکمه و قوانین قضائیه» نشان دهنده ذلت و یا عزت یک قوم است، فقدان عدلیه منظم، باعث «عدم امنیت، تجری و تجاوز، تمرد و سرکشی، اضرار و اذیت، قتل و غارت» میگردد، ریشه تمام مشکلات یاد شده از «فقدان اساس عدالت و عدم احقاق حق و ابطال باطل است(۳)»

نویسنده ریشه فقر و انحطاط و مسکنت در اهالی یک قوم را ناشی از ظلم میدانند، ظلم باعث میشود صعوبت زندگی به منتها درجه برسد و همه را به «طرفیت و ضدیت» با حکومت سوق دهد. عدل باعث مصون ماندن حکومت از «تغییر و تبدیل» میگردد و باعث میشود «قاطبه اهالی و ساکنین هر مملکت» از تعرضات مصون مانده و اجحافات ظالمانه جای خود را به «صیانت و امنیت» دهد. نخستین هدف مشروطه تأسیس یک «دیوان عدلت» بود، به گونهای که «موافق اقتضاء و تناسب وضع مملکت باشد.» وظیفه این دیوان قرار بود حمایت از ضعفها در برابر «تعدی و تجاوز و اغتصاب آقویا و ظلالم» باشد؛ به باور نویسنده «در این چند ساله زندگانی تازه ما اگر عدلیه منظمی تشکیل میشد، نفرت عمومی از اساس تجدد به این درجه نمیرسید(۴)»

ص: ۸۶

۱- همان؛ این مطلب نشان میدهد در این زمان حتی قزوین هم با مشکل و معضل گرسنگی و قحطی رو به رو بوده است.

۲- همان.

۳- همان، ش ۴۰، چهارشنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، «راجع به عدلیه.»

۴- همان.

مهمترین مسئله «رعایت و تطبیق اصول مقدسه اسلامی با قوانین معموله امروزه عالم» دانسته شد که «نهایت صعوبت و اشکال» را تولید میکند. عدم توانایی در این مهم و «موانع و مخاطیر» موجود، «عدم مظفریت دولت را در اصلاح عدلیه موجب بوده است.» مسئله قوه قضائیه ایران و رفع نقائص عدلیه که باعث پیدایش «مصیبت عظمی برای ایرانیان گردیده» به چند شکل قابل حل است: اولاً باید قوانینی وضع کرد که «کاملاً با قواعد اصلیه اسلامی مطابقت» داشته باشد، با این امر «عدلیه و شرعی» وظایفی کاملاً تعریف شده و مشخص خواهند یافت و از تعرض این دو در حریم یکدیگر جلوگیری به عمل خواهد آمد. ثانیاً باید «اشخاص صحیح عالم متدین» که مورد اعتماد و طرف توجه مردم باشند متکفل قوه قضائیه شوند. ثالثاً باید بودجه کافی در اختیار عدلیه و قوه قضائیه نهاده شود، باید «خاطر آحاد اعضا را از جهت معاش راحت و آسایش» تام بخشند تا کارکنان این قوه بتوانند به وظایف محوله به خوبی عمل نمایند. رابعاً باید قانون به طور مساوی در مورد همه اعم از عالی و دانی اجرا شود. «خامساً مساعدت تامه علمای اعلام با اساس عدلیه و نهایت مذاقه در حفظ روابط شرع که حقیقتاً با محاکم و دوائر قضائیه عدلیه دو برادر هستند(۱)»، از الزامات اولیه است. نویسنده آورده بود گام های اساسی در این زمینه برداشته شده، باید دولت اهتمام جدی تری در تنظیم و تنسیق امر عدلیه به خرج دهد تا اهمیت این قوه بیش از پیش در اذهان باقی بماند. نیز به مقامات عدلیه سفارش شده بود مجازات هایی برای متخلفین عدلیه در نظر گیرند. مهمترین مشکل عدلیه این دانسته شد که «هنوز موافق قانون تشکیلات که به امضای هیئت نظار رسیده محاضر شرعیه صورتاً تشکیل نیافته است.» از «هیئت محترم علما» درخواست شده بود تا همان گونه که در تشکیل اساس عدلیه کوشیده اند؛ در تشکیل محاکم شرعی یا همان «محضر شرعی» و «استحکام روابط آنها با عدلیه سعی بلیغ فرموده، بدین وسیله اجراء احکام مطاعه اسلامی را که سال های دراز آرزوی آن را داشتند صورت وقوع دهند.»

از علمایی که در تأسیس عدلیه تلاش کرده و عضویت آن را پذیرفته‌اند و «جنبه روحانیت عدلیه را محفوظ داشته اند» صمیمانه تشکر گردید و موفقیت آنان «در دوام خدمت اسلامی» از خداوند خواستار شد(۲). ضرورت اصلاح عدلیه مقوله ای بود که بعدها نیز از سوی گردانندگان روزنامه آفتاب پی گیری شد، همیشه تأکید بر این بود که بدون اصلاح عدلیه راه بر بسیاری اصلاحات دیگر بسته است(۳). به واقع روزنامه آفتاب در همان نخستین شماره های خود شروع به انتقاد از قانون اساسی و کیفیت تدوین آن کرد، نویسنده ای توضیح داد این قانون اساسی ترجمه ای است از قوانین اساسی اروپا و به حال ایران مفید نیست، باید آن را مطابق شرایط ایران بازنویسی کرد و قس علی هذا: «اما کدام قانون اساسی، و در کجا این قانون به غیر مواقعی که با شاه طرف بودند یا صرفه داشت چه و کجا استعمال شده و برقرار است، یا کدام مجلس باید جرح و تعدیل کند، لا معلوم است(۴)»

ص: ۸۷

۱- همان.

۲- همان.

۳- به طور نمونه نک: آفتاب، ش ۱۴۳، شنبه ۲۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، یک فوریه ۱۹۱۳، «یک نظر در اساس عدلیه.»

۴- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۷۶.

درست در ماه‌های اولیه بعد از هجوم روس‌ها به ایران و نهب و غارت و چپاول مهاجمین بود که در تنها روزنامه آن زمان یعنی آفتاب، از ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی توانمند سخن به میان آمد. این روزنامه «روح مملکت و حیات هر دولت» را متکی به قوه نظامی دانست، نیرویی که «از هرگونه اختلالات و اغتشاشات داخلی و تجاوزات خارجی ملوک و ملت را محفوظ داشته نایل سعادت و رفاهیت نماید»^(۱) به نظر نویسنده این مقاله، سعادت ملت به استقرار نظم بستگی دارد و «حصول سکون و امنیت هم بدون قوه نظامی ممکن و متصور نیست». از سویی «اجرای قوانین و انتظامات و مراعات قواعد سیاست و ایفای مجازات و مکافات» بدون این نیرو ممکن نیست. از این بالاتر «مرکز قوه اجرائیه عالم»، نیروی نظامی است. شاهان بزرگ از کوروش و شاپور ذوالاکتاف تا اسکندر کبیر و ناپلئون همه به کمک ارتش «به شرف جهانگیری نایل گشته، عزت و رفاهیت ملت و اتباع خودشان را تهیه و تحصیل نموده اند». نویسنده نتیجه می‌گیرد «اساس سیاسیات عالم و شالوده پولتیک حاضره اُمم، ثبوت حقانیت، اجرای عدالت، ترفیه حال ملت، قوام و بقای امنیت بدون استثناء، فرع داشتن قوای نظامی است». حسین خان صبا، از ناپلئون بناپارت مثال آورد که میگفت «زور» اثرات فراوانی دارد، نیز به «یکی از فلاسفه» که باید توماس هابز باشد، استناد نمود که می‌گفت تفاوت گرگ و میش در تیزی چنگال گرگ و چربی و نرمی گوشت میش است. به بیسمارک اشاره شد که «تعیین حدود و حقوق و اثبات حقانیت به واسطه سرنیزه متصور است».

خلاصه اینکه کسانی مثل صبا، اهمیت هر دولت و قدرت هر سلطنت را به اندازه اهمیت و قدرت نظامی آن کشور دانستند، امتیاز دول بزرگ آن روزگار را به داشتن قوای منظم و معظم جنگی تلقی کردند. به وفور از آلمان مثال آوردند که با توسل به قوه نظامی «در کعبه میزان سیاسیات عالم در حکم اوزان ترازو» محسوب میشد. «حشمت آفاق شکنانه»، «نفوذ و تسلط تامه» و ضرورت «تنسیقات عسکری» آلمان را نمونه‌های برای توجیه استدلالات خود ذکر کردند. از روسیه مثال زده شد: پتر کبیر توانست روسیه را قدرت مسلط آسیا و اروپا سازد، فقط به این دلیل که اصلاحات خود را از ارتش شروع کرد و قوای دائمی نظامی تشکیل داد.

دولت ایران عظمت و شوکت خود را از دست نداد مگر وقتی که قوای نظامیه اش تحلیل رفت و از داشتن اردوی منظم جنگی محروم شد. دولت های ایران به این دلیل که به صورت استبدادی اداره میشدند، به اهمیت داشتن قوای نظامی واقعی ننهادند. هر سال در یکی از مناطق کشور شورش و اغتشاشی روی میداد که باعث قتل نفوس و «عدم بنیان تمدن» میشد، این نبردها برای ایران بسیار گران تمام میگردد، به گونهای که «الآن یک ثلث ممالک متصرفی خویش را مالک نیست، قفقازیه و ترکستان و افغان و بلوچستان از دست دولت خارج نگردد مگر در سایه فقدان قشون و استعداد.»

با این مقدمه بنای امنیت، نظم امور مالیه، جلوگیری از قتل و خونریزی، حفظ وطن، صیانت استقلال کشور در ایجاد و تشکیل نیروی نظامی است. هیچ گاه اولیای امور ایران به این مهم پرداختند، به آن اهمیت ندادند «حتی در ایام مشروطیت سابقه». در دوره مشروطه مشاجرات و اختلافات به نحوی بود که دولت را از توجه به تشکیل این نیرو بازداشت. «لیکن این اوقات هیئت محترم دولت اهمیت شایان تقدیری به وزارت جنگ داده تشکیل قوای نظامی را مقدم بر تمام امور داشته این مسئله را جزء تاکتیک عملی خود قرار داده اند.» نوشته شد عدهای شایع کردهاند وزارت جنگ تحلیل رفته و ضعیف شده است، اما واقعیت این است که این وزارتخانه فقط ادارات زائد و غیر ضروری را منحل کرده و نیروهای مهم مثل پیاده نظام، سواره نظام و «توپخانه» را نگهداشته؛ نیز ادارات لازم را حفظ نموده است. در مخارج و مصارف این وزارتخانه صرفه جویی شده و وجوه اضافی به مصرف نیازهای ضروری رسیده است. ابراز امیدواری شده بود که با اصلاحات لازم که هم اکنون در وزارت جنگ انجام میگردد، «برای آتیه مملکت ما یک نظام مرتبی تحویل داده یک تکیه گاه اساسی موجود نماید(۱)» این سخنان به ظاهر بی اهمیت بعدها در اشکال گوناگون پی گرفته شد، از درون استدلالاتی از این دست بود که روشنفکرانی مثل علی اکبر خان داور بعدها به توجیه قدرت قزاقها پرداختند و یکی از سردسته های آنان، یعنی رضاخان را بیسمارک و پتر کبیر لقب دادند و قدرت نظامی او را ستودند و برایش کف زدند تا اینکه به قدرتش رسانیدند و بر هر چه مرده ریگ مشروطه بود، پشت پا زدند. آری، فرایندی که بعدها با کودتای سوم اسفند شکل گرفت، ریشه در این باورها داشت که با قوت و شدت تمام پی گرفته شد. به همین دلیل ما از پدیده ای به نام نظریه دولت زورمند یاد می کنیم، به واقع بین زورمندی و اقتدار تفاوت از زمین تا آسمان است. منشاء اقتدار، مردمند اما منشاء زورمندی قدرت فائقه حکومتگراند. دولت مقتدر در قلوب مردم ریشه دارد ولی دولت زورمند با اتکا به بازوی نظامی است که می تواند اراده خود را تحمیل نماید. به عبارت بهتر اقتدار پدیده ای است مثبت، اما زور آوری پدیده ای است منفی. نظام مقتدر با حمایت مردم طرح ها و تصمیم گیری های خود را به بوته اجرا می گذارد اما دولت زورمند نیازی به حمایت مردم ندارد و به زور اراده خود را محقق می سازد.

روزنامه آفتاب نخستین روزنامه ایران در دوره بعد از اولیتاتوم روس ها بود که نظریه دولت زورمند را تئوریزه کرد و درباره آن شروع به نظریه پردازی نمود. مدیر وقت این روزنامه یعنی حسین صبا، بعدها این نظر خود را پی گرفت و حتی زمانی که رضاخان وزارت جنگ را عهده دار بود، به او توصیه کرد نقش ناپلئون بناپارت و نادرشاه را ایفا کند، اما رضا خان بر این سخن که جنبه دستوری داشت خشم گرفت و دستور داد(۱) او را سیصد تازیانه زدند. گفتیم نخستین مدیر(۲) آفتاب، حسین عبدالوهاب زاده، یا همان کمال السلطان مشهور است، این منصب بعداً به ادیب الممالک فراهانی شاعر مشهور و عضو لژ بیداری ایران محول شد. خود مدیر روزنامه شرح تأسیس آن را مدت ها بعد تشریح کرده است. در شماره ۲۶۷ این روزنامه آمده بود که «در دو سال قبل هیئت دولت برای انتشار افکار و عقاید خود و وساطت و ترجمانی مابین دولت و ملت روزنامه آفتاب را تأسیس نمود و صفحات او را گرامافون اصوات و کلمات خود قرار داد.» این روزنامه از سویی «پیشنهادات خیرخواهانه و ترقی جویانه» به هیئت دولت میداد و از سویی دیگر «لزوم اطاعت و انقیاد اوامر دولت و مساعدت ارکان مملکت را خاطر نشان عام» مینمود. در همان شماره آمده بود: «دولت ایران که ناچار برای ترقیات و اداره کشور خویش باید تأسی به دول معظمه جسته و از آنها متابعت کند حس کرد که باید روزنامه دلپسند ملت و دارای عملیاتی که موافق صلاح و اقدامات دولت باشد دایر نماید.» در همین شماره آمده بود که روزنامه آفتاب بعد از یکسال و اندی انتشار از سوی دولت توقیف شد، زیرا برخی مقالات آن منافی اراده متولیان امر تلقی میشد، از این بالاتر نویسندگان روزنامه متهم به «مبطل ادیان و مخرب شرایع» شدند. به همین دلیل در مساجد و مجالس در مورد اهداف این روزنامه بحث شد و رویه آن منافی فرامین دولت عنوان گردید. با افتتاح مجلس سوم که روز ۱۶ محرم ۱۳۳۳ قمری انجام شد - اما نخستین جلسه رسمی آن روز نهم صفر آن سال تشکیل گردید و روزنامه ها باز هم منتشر شدند - آفتاب هم اجازه یافت مجدداً انتشار یابد، اما در آن آمده بود: «روزنامه امروز ربطی به سابق نداشته علاوه بر آنکه مقالات اساسی آن باید از نظر نمایندگان رسمی دولت بگذرد خود مدیر هم نهایت مذاقه و

۱- همان، ش ۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذی قعدة الحرام ۱۳۳۲، ۸ اکتبر ۱۹۱۴، «وضعیت کنونی روزنامه آفتاب».

۲- صاحب امتیاز و مدیر روزنامه در این زمان میرزا سید صادق خان ادیب الممالک بود که پیش تر روزنامه های ادب و عراق عجم را منتشر میساخت و یک سال اول انتشار روزنامه مجلس هم نویسنده آن بود. ادیب الممالک عضو لژ بیداری ایران بود. میرزا صادق خان فراهانی قائم مقام متخلص به امیری در ابتدا ملقب به امیرالشعراء و بعد ملقب به ادیب الممالک شد. به قول بامداد «نامبرده پسر حاج میرزا حسین پسر میرزا صادق پسر میرزا معصوم پسر میرزا عیسی قائم مقام اول بوده و در محرم سال ۱۲۷۷ هجری قمری در قریه کازران از توابع عراق (اراک) متولد شده و پس از رسیدن به سن بلوغ مدتی با حسنعلی خان گروسی امیرنظام در کرمانشاه و تبریز به سر می برد. سپس به مشهد رفت و بعد از آنجا به تهران آمد. در دوره مشروطیت چندی سردبیر روزنامه آفتاب و غیره بود و در سال ۱۳۳۶ ه.ق. در سن ۵۸ سالگی در تهران درگذشت. دیوان اشعار وی به طبع رسیده است.» پیش تر هم در سال ۱۳۱۶ قمری ادیب الممالک روزنامه ادب را بنا نهاد، از سال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۲۰ همان روزنامه را در مشهد منتشر ساخت، از سال ۱۳۲۱ قمری به دستور مظفرالدین شاه به تهران آمد و در شوال سال ۱۳۲۴ قمری

سردبیری روزنامه مجلس را به دست گرفت. او در عین حال مسئول بخش فارسی نشریه ارشاد بود که در باکو منتشر میگردید.

سعی در اصلاح و جلوگیری از طغیان قلم و پاره ای تعبیرات که باعث سوء تفاهم یا تصورات نامناسب بشود مینمایند(۱)»

اولین شماره این روزنامه به تاریخ شنبه ۲۹ محرم الحرام سال ۱۳۳۰، یعنی درست نوزده روز بعد از عاشورای خونین آن سال، مطابق با بیستم ژانویه ۱۹۱۲، بیش از دو سال قبل از وقوع جنگ اول جهانی منتشر گردید. این روزنامه به واقع مبین نظرات ناصرالملک نایب السلطنه بود، مردی که از این زمان تا وقوع جنگ، با اقتدار کودک خردسالی را که بر اورنگ سلطنت جلوس کرده بود؛ اداره میکرد. مردی که بذر ترس و یأس و حرمان در قلب شاه جوان میکاشت، از آینده ناامید بود و این ناامیدی را در ذهن شاه حک میکرد، نتیجه این وضعیت چیزی جز به هم ریختگی مضاعف وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران زمین در بلاخیزترین مقطع تاریخ معاصر خود نبود. مدیر مسئول این روزنامه ح. عبدالوهاب زاده امضا می کرد؛ با استناد به مجله چهره نما، روزنامه آفتاب «اثر کلک معانی سلک یگانه دانشمند سیاسی آقا میرزا محمد حسین خان کمال السلطان میباشد(۲)». محمد صدرهاشمی گمان کرده است این روزنامه تا اواسط جمادی الاولی سال ۱۳۳۱ منتشر شده(۳)، حال آنکه روزنامه حداقل درست سه سال منتشر گردیده و تاریخ انتشار آن تا شروع جنگ اول جهانی ادامه یافته است. آخرین صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه میرزا سید محمد صادق خان ادیب الممالک بود که شماره های معدودی در دوره مدیریت او منتشر گردید و ظاهراً مقارن وقوع جنگ اول جهانی تعطیل شد.

در همان نخستین شماره روزنامه آفتاب آمده بود: «یک مابه الامتیاز عمده که در قسمت های آخری، دوره آزادی ما را از جزءهای ابتدایی جدا میکند، نسیم حیات بخش امید در اولی و صرصر هلاکت یأس در دویمی است.» نویسنده با اینکه بازی با الفاظ کرده و از این بازی خواسته است علت العلل بحران مشروطه را ارزیابی نماید - و البته در نهایت بر خواننده معلوم

ص: ۹۱

۱- همان.

۲- چهره نما، ش ۶، سال دهم، مورخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۱.

۳- محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱ و ۲، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، صص ۲۱۴-۲۱۵.

نمیشود مقصود نویسنده چیست - میخواهد بگوید علت این بحران چیزی نبود جز تعجیل در رسیدن به هدف. مشروطه خواهان «برای تهییج و تحریک حواس ضخمه، روح های زنگار گرفته و افکار خشن معاصرین» به ناچار «حاصل مطلق آزادی را در نهضت مقصوده خود» وعده میدادند، میگفتند «انار و انگور ارض شام نتیجه لاکلام خلاصی از قید اسارت فرعون است»، در اینجا بود که عدهای باز هم به ناچار و برای اینکه مردم را به حرکت در آورند، و برای اینکه «دماغ حریص عامی» را برانگیزانند؛ شروع کردند به «تزیین و شاخ و برگ دادن» به وعده و وعیدهای خود. این وعده ها متضمن این مفهوم بود که «دیر یا زود این نهضت الهی» با طمطراق و شکوه به نتیجه میرسد، «یعنی پس از هزاران تلف جانی جانبازان راه آزادی، بربادی میلیون ها» امید و آرزو و خرابی صدها شهر و قریه و قصبه، مردم شاهد مقصود را در آغوش میگیرند. در این هنگام بود که «ملتی عجول با قلبی مطمئن» به امید رسیدن به مقصود و «به خیال اخذ نتیجه به اطراف خود نگاه میکنند، اما در این وقت اطراف را چه تشکیل میدهد؟ یتیم ها، بیوه زن ها، اراضی بایر، خانه های (۱) به غارت رفته، ازدیاد نفوذ اجانب، فقر و قحط و غلا. چه شد؟ چه شدیم؟ ارض موعود کجاست؟ مقصود داعیها چه بود؟» آری! اینها سؤالاتی بدون پاسخ بود، و «قضایایی به حد معما مجهول (۲)!!»

اینجا بود که فلسفه سیاسی ناصرالملکی یعنی همان یأس و حرمان نقد شد، اگر این گونه است که نویسنده توضیح داده، پس «زبان حال ملت در این حال چیست؟» خودش پاسخ میدهد به گمان عده ای: «یأس احدی الراحین است!!» یأس هم «داس ریشه های اخلاق، بوم بدخبر جهل و عبودیت و سنگ جلو پره های چرخ ترقی». نویسنده توضیح میدهد مبنای آسایش بشر و ترقی عالم دو چیز است: علم و عمل و یأس نه با علم مأنوس است و نه با عمل. یأس محصول چیست؟ و «آیا چنین بلای مبرمی را کی ایجاد کرد؟» پاسخ این است: «جهل و نادانی عوام به اصول تکامل و سعی عوام فریبان در صرف قوا و خسته کردن آنها در خارج مقصد». پس بهترین راه این است که پیشوایان قوم به ملت دو مقوله را بفهمانند: نخست اینکه «با تکاپوهای خارج از جاده قوای خود را صرف و خود را خسته نکنند» و دیگر اینکه «برای وصول به ارض موعود لزوم مرور سنین معدوده را گوشزد (۳) آنان نمایند». شاید طفل یک شبه در نزد شاعر ره صد ساله رود، اما «عقل، حکمت و قواعد تغییرناپذیر دنیای اسباب جز به سیر (۴) تکاملی و تدریجی اجازه نمیدهد».

ص: ۹۲

۱- اصل: خان های.

۲- علامت های تعجب در اصل مقاله آمده است.

۳- ۳. اصل: گوش زد.

۴- اصل: بسیر.

اگر کسی راه خلاف جاده تکامل پیماید، شاید سوء قصدی نداشته باشد، اما به طور قطع و یقین در اشتباه است و «حتماً مانع سیر طبیعی یک ملت ترقی خواه است». نویسنده گمنام مقاله نوشت، در دوره مشروطه به ویژه مجلس دوم، دو راهنما وجود داشت: یکی «از روی کمال صداقت» میگفت هنوز راه زیادی تا رسیدن به مقصود مانده است، اما دیگری برای «یک خیال نامعلوم» همواره میگفت: «چند قدم دیگر، رسیدیم». نویسنده خاطر نشان ساخت وقت آن رسیده به جای «القای اتوپی ها» و «اجرای افکار دماغوژی» به ملت فهمانید در روش تعجیل راه نجات مسدود است و در روش صبر و بردباری، همراه با تلاش مداوم و مستمر، به موقع و با «رعایت اصول تکامل و سیر در روشنایی چراغ امید، شاهراه های (۱) هدایت به روی شما باز خواهد شد.» خاطر نشان شد دین اسلام عجله را از شیطان و «یأس از روح خدا را از اعمال مهجورین ایمان می شمارد (۲)».

نویسنده یادآور شد هنوز ایران به هند و خلیج فارس و کوه های قفقاز متصل است، هنوز جوان های دلیر ایران مشغول جانبازی برای حفظ وطن هستند، «هنوز زبان فردوسی و سعدی که ممیز ملیت ماست» وجود دارد و هنوز شاه ایران هست و بالاتر اینکه هنوز «نهضت آخری ما به طرف آزادی خویش» وجود دارد. پس دلیلی برای یأس وجود ندارد، «امید، منشاء حرکت، حرکت مولد حرارت، و حرارت اصل حیات است.» بلی «امید منشاء و اصل هر پیشرفت مادی و معنوی بشر و تمام سرمایه های آن نیز در دسترس ماست. تنها با رعایت دو شرط: یکی از دست ندادن دامن خود امید، دیگری اقرار به لزوم پیروی اصول تدریج و تکامل (۳)»

تکامل چیست؟ تکامل ناموس لایتغیر طبیعت است و محوری است غیر قابل تغییر. اگر کسی غیر از این راه در پیش گیرد، چیزی جز دور شدن از مقصود به دست نخواهد آورد. در «مدارج اصلاحات، پله پله» باید بالا رفت. به طور مثال ابتدا باید «اصلاح ادبی و اخلاقی» کرد و آنگاه به اصلاح «علمی و فنی» روی آورد و سپس «اصلاح سیاسی» را سرلوحه کار قرار داد (۴) منظور از اصلاح ادبی چیست؟ منظور نویسنده از این اصلاحات، عبارت است از رها شدن اندیشه ها از قید خرافات و خروج افکار از «تنگناهای عادات زشت»؛ بدون این تحول «توقع ترقیات علمی و سیاسی از آن ملت مثل توانایی بینایی است از کور مادرزاد». نویسنده از اروپا

ص: ۹۳

۱- اصل: شاه راه های.

۲- اشارهای است به این آیه کریمه که خطاب است از حضرت یعقوب (ع) به فرزندان: يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. ای فرزندان، بروید و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جويا شوید و از رحمت بی منتهای خدا نومید مباشید که هرگز جز کافر هیچ کس از رحمت خدا نومید نیست. آیه ۸۷ از سوره یوسف (ع).

۳- آفتاب، شماره ۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۰، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «سرمقاله».

۴- همان، ش ۱۲۵، دوشنبه ۶ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۲، «تکامل تدریجی».

مثال زده بود که قرن هفدهم آن قرن اصلاح ادبی بود و قرن هیجدهم اصلاحات علمی را به ارمغان آورد و بالاخره در قرن نوزدهم بود که به اصلاح سیاسی روی آوردند. وقتی عادات زشت از میان رفت، «افکار آنها از تنگنای محدودیت در یک عالم روشن و وسیعی داخل شده علم که نتیجه افکار است بنای تنقیح و ارتقا را گذاشته قطعه تاریک غرب را از برکت انوار خود روشن و منور گردانید». شاید این یکی از نخستین اشاره های نویسندگان این عصر در مورد عصر روشنگری باشد، اما مهم این است که کمتر کسی در این ایام به لوازم و لواحق روشنگری وقوف داشت. باز هم شاید این نخستین بار باشد که در ادبیات سیاسی دوره مشروطه از کلیتی فلسفی به نام «غرب» سخن به میان می آید. در این ایام واژه های اروپا، یورپا و ممالک فرنگ و فرنگستان رواج بیش تری در بین ایرانیان داشت؛ به کار بردن مقوله فلسفی غرب در این دوره را باید یکی از نوادر اشارات سیاسی نویسان ایرانی دانست.

به قول نویسنده وقتی ملتی «مهدب الاخلاق» شد، و وقتی این ملت دماغ مستعد یافت و افکار عالیه پیدا کرد؛ «هرگز تحمل اسارت استبداد نکرده و به هیچ وجه به عبودیت یک جمع فاسد الاخلاقی راضی نخواهند شد و در این زمینه اصلاحات سیاسی بالطبع خودنمایی میکند (۱)» از «طریق تعلیمات فلاسفه و دانشمندان که چراغ های هدایت نوع بشراند» مثال آورده شد که محتوای تعالیم آنان روی همین شالوده طبیعی است. پس مثل فلاسفه غرب باید ابتدا «وجه همت خود را صرف اصلاحات ادبی کرده افکار جماعت را روشن و منور» ساخت. نویسنده مشهورترین فلاسفه قرن هفدهم غرب را «لوک (۲)» میدانند، که با کمال جدیت تعقیب این منظور را نموده اند. اما در این عصر حکمای فرانسه، «به واسطه فشار روحانین و دربار سلطنت استبداد در نشر تعلیمات خود آزاد نبوده مقاصد خود را در قالب افسانه و زمان در افکار جماعت رسوخ و نشر میداده اند». نویسنده از ولت (۳) مثال می آورد که «با شدت ترین حکمای اصلاح اواخر قرن هیجدهم است»، مردی که دعوت به انقلاب سیاسی میکرد و به همین دلیل اندیشه هایش مهجور بود. مونتسکیو هم فقط تلاش خود را مصروف مباحث «در اثبات حقوق ملیه و شراکت جماعت در سیاست گذرانیده است». به هر حال وقتی «در عالم ادب و اخلاق و علم» تحولاتی صورت گرفت و به هنگامی که «فلاسفه سلف» تلاشی عظیم مبذول داشتند و به مساعی آنان افکار مردم بیدار شد و همه قسم استبداد کمال مهیا گردید؛ «دانشمندان خلف» موقعیت را مناسب یافتند و «دعوت به انقلابات سیاسی کردند». نویسنده از رسو (۴) و دیدرو مثال آورد که نه تنها علیه استبداد سلطنتی قیام نمودند، بلکه تمدن جدید را هم

ص: ۹۴

۱- همان.

۲- منظور جان لاک است.

۳- ولت

۴- منظور ولتر است.

نقد کردند، «قلم تنقید را بر اجتماعیات حاضره کشیده و یک سره تنفر خود را از آلائش تمدن وقت اظهار داشتند». باز هم شاید این نخستین بار در ادبیات سیاسی ایران دوره معاصر بود که روشنفکران به نقدهای فلاسفه غرب بر تمدن جدید و مدرنیته اشاره نمودند. نکته مهم تر مورد اشاره نویسنده این است که افکار در غرب «هر یک بر دیگری تکیه کرده با یک جریان طبیعی سیر تکامل خود را امتداد» داده است: «این شد که قطعه مظلوم اروپا بهشت روی زمین و پست ترین قارات عالم از هر جهت سید دنیا گردید(۱)». اگر غریبان نخست به «اصلاح و انقلاب سیاسی» شروع کرده بودند، گذشته از اینکه به مقصود ن میرسیدند، لحظه به لحظه بر خرابی های سابق افزوده میشد و نظام اجتماعی تباہ تر از گذشته میگردد. نویسنده سال ها بعد از وقوع انقلاب مشروطیت، مخاطبان را دعوت به «اصلاحات عالم ادبی» نمود، گفته شد «نخست به معالجه این مرض اجتماعی» باید همت گمارد. نویسنده هشدار داد به تاریخ انقلاب های عالم نباید فقط از نقطه نظر سیاسی نگاه کرد، بلکه منشاء و علل این انقلاب ها را باید مورد توجه قرار داد. اگر این مهم صورت گیرد، «در مقام مقایسه و مناسبتش نسبت به وضع اجتماعی خودمان دچار غفلت و وقوع در مهلکه افراط و تفریط» در نخواهیم غلتید(۲).

به قول همان نویسنده «عجبا در یک ورق تاریخ می بینیم که ملت فرانسه از اطاعت سیاسی نسبت به دربار سلطنت گذشته تا به مقام عبودیت نیز سر تسلیم خم کرده اند. در چند صفحه بعد می خوانیم که همین ملت نه فقط زیر بار تحکیمات و اوامر سلطان مستبد خود نرفته در مقام مجازات جز به اعدامش به هیچ امری راضی نمیشوند، آن اطاعت کورکورانه چه بود و این جسارت ملی چیست؟ مندرجات فوق این معنی را واضح مینماید، پس ما راست که تاریخ ترقیات ملل را از روی یک فهم فلسفی دقت کرده اساس ترقیات اجتماعیه خود را روی همان روش مستقیم بگذاریم(۳)» این سخنان البته همه و همه توصیه بود، هرگز نه انقلابی به قول او ادبی شکل گرفت و نه دیدرو و مونتسکیو و ولتر و روسویی به ظهور پیوست، سرانجام توصیه هایی از این دست موجب ظهور کسانی شد که بر طبل دیکتاتوری کوبیدند، ملت ایران را تحقیر نمودند و گفتند این ملت را باید به زور متجدد ساخت و گرنه از خود آنان کاری ساخته نیست.

ص: ۹۵

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

هنوز چیزی از سقوط مشروطه دوم و هرج و مرج مضاعف برخاسته از آن نگذشته بود که ناصرالملک نایب السلطنه عزم سفر کرد تا از زیر بار مسئولیت بگریزد و بار دیگر به بهانه معالجه در اروپا سیاحت نماید و البته با مسئولین دولت های خارجی مذاکره کند. نیمه دوم جمادی الثانی سال ۱۳۳۰ در حالی که هنوز حتی شش ماه هم از به اصطلاح دیکتاتوری ناصرالملک نمیگذشت، «ضرورت معالجه مزاجی» را بهانه نمود و به «مسافرت موقتی» رفت که یک سال و نیم طول کشید! آری، اندکی بعد از اینکه روس ها کشور را اشغال کردند، ناصر الملک روانه پاریس شد، او حدود یک سال و نیم در پاریس ماند، در این مدت از راه دور و با نامه کشور را به اصطلاح اداره می کرد. به قول عین السلطنه او ماهی «پانزده هزار تومان گرفته و در پاریس تعیش می کند.» وثوق الدوله وزیر خارجه وقت کابینه هم در برلن بود، مستوفی الممالک وزیر جنگ هم در مسافرت پاریس به سر می برد، «هیچ همچو اوضاعی کسی سراغ ندارد که دولتی به این اغتشاش، نایب السلطنه و وزرایش همه در اروپا باشند. مثل اینکه مردم نذر کرده بودند ماهی فلان مبلغ به آنها داده بروند عیش کنند. و کلاهی ملت ناصرالملک را که مجرب و عاقل و عالم می دانستند که خود اشتباه بزرگی بود، به این مقام انتخاب کردند که از وجودش ایران منتفع شود و تمتع حاصل کند نه آنکه برود پاریس. کجا و در کدام مملکت نظیر این حکایت را نشان می دهد(۱)».

ناصرالملک در دوره اقامت در پاریس هم مطابق معمول ژست دمکراتیک گرفت، توضیح داد از «وزرای عظام» خواسته است نحوه اداره کشور در دوره غیبت او را به هرگونه که «صلاح میدانند» پیشنهاد کنند؛ اما به این مطلب توجهی نشده و او به ناچار نکاتی را گوشزد مینماید. او مطابق معمول باز هم نوشت «نیابت سلطنت را قانوناً هیچ اختیار و مسئولیتی نیست و تمام اختیار و مسئولیت با قوه مجریه است و تکالیف نیابت سلطنت فقط عبارت از امضای قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و فرامین و نشان و امتیازات و مناصب عالیه و نامهها و تلگرافات به سلاطین و رؤسا ملل و بالاخره پذیرایی سفرا است(۲)»

با این تفاصیل مسافرت رفتن او امری پیش پا افتاده تلقی شد که زیانی به روند امور نخواهد زد، او نوشت «بدیهی است که قلیل مدت غیبت این جانب فرقی در جریان امور نخواهد نمود»؛ اما بلافاصله دلیل اصلی این مسافرت به اصطلاح استعلاجی را توضیح داد. ناصرالملک با مطلبی که در ادامه نوشت ماهیت مسافرت خود را بروز داد، او خاطر نشان ساخت: «امید است که اغراضی که در این مدت متوجه این جانب بوده تسکین یافته ضرر آن بیش از این عاید مملکت نشود(۳)» به این شکل نایب السلطنه مثل مواردی از این دست از معرکه گریخت تا عافیت پیشه سازد و در سواحل سویس و فرانسه استراحت کند و در این مدت هر

ص: ۹۶

۱- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۸۹۹، نامه عمادالسلطنه.

۲- آفتاب، ش ۵۰، شنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۱۵ ژوئن ۱۹۱۲، «دستخط مبارک والاحضرت اقدس نایب السلطنه دامت عظمته در موقع عزیمت.»

۳- همان.

بلایی که می‌خواهد به سر ایران بیاید، و هر چه ممکن است اطراف شاه جوان و بی تجربه را گروه‌های مافیایی محاصره کنند. وقتی نایب السلطنه از کشور خارج شد و به سوی پاریس رفت، قوام السلطنه را برداشتند و به جایش محتشم السلطنه اسفندیاری را گذاشتند. نیز وثوق الدوله را از وزارت خارجه برداشتند و به جایش به قول عین السلطنه، «علاء السلطنه گاو» را وزیر خارجه نمودند^(۱) خواهیم دید که این محتشم السلطنه با همکاری گروهی خاص، بعدها در دوره ریاست وزرایی همین علاء السلطنه چه تیشه‌ای به ریشه استقلال و تمامیت ارضی ایران زدند.

ناصرالملک که گفتیم همیشه ژست آزادیخواهی و دمکراسی می‌گرفت، خود را غیر مسئول می‌خواند و مسئولیت را همه به دوش هیئت دولت میانداخت، اما نگفت اگر چنین است چرا انتخابات مجلس را به فوریت برگزار نمی‌کند تا کشور از حالت فوق العاده و هرج و مرج خارج گردد؟ این نکته را برای آن آوردیم که ناصرالملک می‌گفت «در باب امضای لوایح قانونی، میدانید موافق قانون اساسی نظر این جانب را مدخلیتی در آن نبوده» ولی از سوی دیگر «امضای آن حتمی است!» مجلس هم که افتتاح نشده، پس در صورتی که مجلسی هم منعقد شد «اگر لایحه قانونی فوری بگذرد ممکن است امضای آن را تلگرافاً!» از این جانب بخواهند تا عین نسخه هم بعد امضا شود^(۲) این روش ناصرالملک توهینی عظیم به شعور ملت و هیئت دولت و شاه کشور بود. آیا او را فقط برای این گماشته بودند که نامه امضا کند، آن هم به صورت تلگرافی؟! آیا در آن شرایط بحرانی لازم بود ایشان برای استراحت به مسافرت روند و عافیت پیشه کنند و کشور را در دستان مشت‌ی مردمان دسیسه‌گر و شاهی خردسال رها سازند؟ بالاتر اینکه او به هیئت دولت نوشت دستخط‌های فوری را به صورت تلگرافی اطلاع دهند تا جواب آنها را بدهد، آیا در آن شرایط تاریخی با شبی تاریک و بیم موج و گردابی که هر لحظه اروپا و جهان و البته ایران را به کام خود میکشید؛ قحط الرجال بود که حتی ناصرالملک برای اداره امور ضروری کشور و امضای نامه‌ها واقعی نگذارد و به این شکل نشان دهد ملت ایران شایسته چنان وضعیتی است؟ آیا در همان شرایط تاریخی امور کشورهای اروپایی به شکلی که ناصرالملک تجویز میکرد اداره میشد؟ امور کشور برای او آن قدر بی تفاوت بود که نوشت «خلاصه مدلول دستخط‌های فوری» را برای او تلگراف کنند، یعنی او حتی علاقه‌ای نداشت اصل دستخط را مشاهده کند یا از مضمون و محتوای کامل آن استحضار یابد.

از دید نایب السلطنه لازم نبود در مورد نامه‌های ارسالی بحث و مذاکرات صورت گیرد، او معتقد بود کافی است نامه‌ها را از طریق سفارت برای او ارسال نمایند تا امضا کند. تلگراف‌های

ص: ۹۷

۱- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۷۳۲.

۲- همان.

رسمی به خارج کشور در مورد مناسبت ها و تبریک و تهنیت ها را هم باید وزارت خارجه جواب میداد، در این زمینه هم خود وزارت خارجه مسئولیت داشت و نامه باید به «نام نامی اعلیحضرت قوی شوکت» [!] اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه» ارسال میگردد، اگر قرار بود امضای او پای نامه باشد، باید «قبل از وقت» به او اطلاع میدادند. جالب تر اینکه او نوشت: «در پذیراییهای رسمی نیز با حضور هیئت وزرا عظام و وزیر امور خارجه تشریف به حضور همایونی ممکن است [!] خطابه و نطقی هم اگر لازم باشد وزارت خارجه به مسئولیت خودش نوشته و رئیس الوزرا از جانب سنی الجوانب همایونی قرائت کند. به این ترتیب بدیهی است که امور فوری هیچ وقت به تعویق نیافتد» [!] این مطالب نه در شأن هیئت دولت ایران بود، نه شاه و نه مردم. این اظهارات شبیه توصیه های یک معلم سرخانه به کودکی خردسال بود، اگر وظایف هیئت دولت و نایب السلطنه همین بود که او توضیح میداد پس چرا ناصرالملک خود از منصب خویش استعفا نمیداد تا فردی دیگر این کارهای پیش پا افتاده را انجام دهد و ایشان برای همیشه به سفر و سیاحت و تفریح پردازد؟ بالاخره نایب السلطنه، این معلم سرخانه احمد شاه خردسال، مظهر یأس و مصداق بدبینی به ایران و ایرانی؛ منویات خود را چنین خاتمه داد:

«می ماند یک نکته [!] که اظهار آن لازم است. خیرخواهان این مسافرت را مبنی بر مقصد پلتیکی تصور کرده اند، وزرای عظام کاملاً مطلعند که قصد مسافرت این جانب فقط برای معالجه مزاجی و به امید تخفیف اغراض و حملات است، ولی محض استحضار خیرخواهان همین قدر اشاره مینماییم که هر قدر هم استفاده در این موقع برای صلاح و سعادت مملکت ممکن باشد، از آنجا که در مشروطه تمام اختیار و مسئولیت با وزرای عظام است، انتظار این قبیل خدمات در هر موقع منوط بر این است که اولاً وزرا عظام نقشه و طرحی در کلیه امور در نظر داشته باشند و همه را از آن اطلاع حاصل باشد و اقدامی را که به مصلحت مملکت میدانند بالاخره مطابقه و تطبیق با آن نقشه کلی نموده تصمیم و تصویب نمایند تا مطابق آن بتوان مساعدتی نمود. ثانیاً در این موارد باید یک نفر وزیر مسئول یا نماینده او همراهی و مشارکت نموده و الا چنان که معمول تمام ممالک مشروطه است شخص نیابت سلطنت منفرداً نمیتواند در امور دولتی مداخله کند. بدیهی است با حصول این شرایط اگر خدمتی از این جانب برآید به قدر قوه جد و جهد اهتمام خواهد شد. آنچه راجع به وظایف نیابت سلطنت بود، این است که لازم دانستم به اطلاع وزرای عظام برسد در جریان امور دولتی نیز جداگانه زحمت داده ام و امیدوارم مورد توجه و دقت شود.»

این نامه مشعشع در مورد وظایف نیابت سلطنت بود. ناصرالملک در نامه های دیگر به هیئت دولت وظایف آنان را هم توضیح داد، البته باز هم با این قید که «وزرای عظام بهتر میدانند... این جانب قانوناً اختیار و مسئولیتی ندارم.» او نوشت تاکنون هیئت

دولت «پروگرام های متعدد» نوشته است، اما هیچ کدام اجرا نشده، دلیل امر این است که «در همه آنها مرام و آرزو مخلوط به عملیات بوده و به تجربه دیده شده که بی نتیجه مانده است چون پروگرام همیشه برای حل مسائل فوری است نه برای صحبت در آرزو و مرام.» او به گمان خود به هیئت دولت نکاتی را یادآور شد که «عملاً متضمن اصلاحات فوریه امروزه» بود و برای «حفظ اساس مملکت» ضرورت داشت و «آرزوهای تجدد و تعالی آینده» را به فرصتی دیگر موکول ساخت. او از مطالبی سخن به میان آورد که با وجود اختلاف نظرها؛ وجه اشتراک احزاب، گروه ها و شخصیت های سیاسی را تشکیل میداد. ناصرالملک در آستانه خروج از کشور خطاب به هیئت دولت نوشت، اینکه تاکنون از مشروطه فایده های عاید ایران نشده به این دلیل است که «اشتغال به آرزو و آمال» باعث «غفلت از عملیات فوری» گردیده است. دیگر اینکه حدود وظایف و اختیارات مغشوش و نامشخص است. سومین مسئله اختلافات و حملات و افتراءات شخصیت ها و احزاب علیه یکدیگر است.

او مثل یک معلم مدرسه دقیق به مشروطه خواهانی که با گذشت شش سال تمام هنوز نمیدانستند مشروطه چیست و چرا آن همه برای چیزی که از آن آگاهی نداشتند خون ریخته و کشور را در معرض فروپاشی کامل قرار داده بودند؛ خاطر نشان ساخت در نظام مشروطه تفکیک قوای سه گانه وجود دارد، اما مفهوم تفکیک قوا این نیست که مابینتی بین نیروهای سه گانه وجود داشته باشد، بلکه منظور این است که وظایف تبیین و تعیین شوند. به عبارت بهتر او توضیح داد هدف مشروطه «سولیدارته (۱)» به معنی «تناسب کامل و ربط و اتفاق با یکدیگر» است به گونهای که «همگی متوجه یک مقصد واحد باشند تا... اثر قوه واحده حاصل شود»، نه اینکه نیروها به جان هم بیفتند. او نوشت با اینکه منصب نیابت سلطنت مسئولیتی ندارد، اما همیشه مورد حمله بوده و از او مسئولیت خواسته شده است، دیگر اینکه قوه مقننه در وظایف قوه مجریه دخالت کرده و همیشه «به واسطه سوءظن او را ضعیف نموده است (۲)».

از سویی قوه مجریه هم به وظایف خود آگاهی ندارد، به همین علت نتوانسته «قصور و تهاون» را از خود دور سازد، غافل از اینکه مهم ترین قوه همین قوه مجریه است و «ضعف و فتور آن اسباب فتور در تمامی قوای مملکتی است (۳)» قوه قضائیه هم مستقل است، هر چند به دلیل حضور وزیر عدلیه در هیئت دولت نوعی ربط و تعلق بین این قوه و قوه مجریه وجود

ص: ۹۹

۱- Solidarity همبستگی، تشریک مساعی، انسجام.

۲- همان، «ایضا دستخط مبارک والا حضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته در موقع عزیمت به هیئت وزرا عظام.»

۳- همان.

دارد. به قول او «باید دانست که اساس اهمیت قوه قضائیه بر علم و دیانت است و این دو صفت میتوانند قوه مزبوره را قائم بالذات بدارند، پس ناچار قبل از آنکه قوانین عرفی مدون شده و رؤسای محاکم اشخاص مجرب و عالم به احکام شرع و عرف باشند، باید دقت و نظارت مخصوص در آن بشود تا حقوق افراد به قدر امکان مصون مانده لامحاله از این بابت شکایات مردم کمتر شود.» به نظر ناصرالملک «چیزی که نگذاشته است کسی موفق به اصلاح شود همان اختلافات و دشمنی و حملات و مفتریات و تهدیدات به یکدیگر بوده که شغل شاغل مملکت شده هر خیرخواهی را از اظهار عقاید صحیحه مانع بوده و منصرف داشته است»^(۱)

توجه به معایب گام اول اصلاحات است، برای رفع این مسئله باید وزرا بدانند قانون در غیاب مجلس شورای ملی زمام امور کشور را به دست آنان سپرده است؛ در این راه باید «ضعف و فتوری را که بر قوه مجریه طاری بوده مرتفع و قدرت دولت در اطراف مملکت محسوس شود.» در این راه باید نکاتی را مورد توجه قرار داد که شخص نایب السلطنه به آنها اشاره کرده است: نخست اینکه باید «سولیدارته» دولت در کشور مستقر شود، دوم اختلافات رفع گردد و خودسری و هرج و مرج از کشور رخت بریندد. این مهم مانع وفاق ملی و منافی با مبانی آزادی است. سوم باید شعائر مذهبی و عادات و اخلاق و مقتضیات کشور حفظ گردد. چهارم به تمام لوازم در دسترس نظم و امنیت در کشور برقرار شود، پنجم باید در حسن جریان انتخابات مجلس دقت لازم صورت پذیرد. این انتخابات باید به دور از اغراض شخصی انجام شود تا متضمن خیر و صلاح ملت و نماینده افکار عمومی باشد. ششم اصلاحات در مالیه باید یکی از سرلوحه های برنامه دولت باشد، هفتم عدلیه میبایست اصلاح شود و در نخستین قدم محاکم عرفی شکل گیرد و الگویی برای محاکم دیگر شود. هشتم در امر تهیه نان و ارزاق عمومی توجه تام مبذول شود. نهم «سعی عاجل در تشکیل قوه نظامی و توجه به اینکه مفهوم دولت عبارت از قوت و قدرت است.» دهم با ژاندارمری و صاحب منصبان سوئدی همکاری شود تا امنیت در کشور مستقر گردد. یازدهم مستشارانی از خارج استخدام شوند تا ادارات را اصلاح کنند و نظامنامه های لازم برای این منظور تدوین گردد. این هیئت باید «هر یک علی قدر مراتبهم حس مسئولیت داشته امین و درستکار و کافی و آلت مطیع اراده دولت باشند نه مطیع اغراض مخصوصه.» این هیئت میتواند در تنظیم و تدوین «قوانین عرفی» که از ضروریات روز است اهتمام نمایند و به هنگام تشکیل مجلس به پیشنهاد دولت آنها را از تصویب مجلس هم بگذرانند^(۲) نایب السلطنه این مطالب را نوشت و خود روز بیست و ششم جمادی الثانی ۱۳۳۰ از ایران خارج شد. به عبارتی دستورالعمل های او بعد از خروجش از

ص: ۱۰۰

۱- همان

۲- همان.

کشور در تنها روزنامه چاپ تهران منتشر گردید. همین موضوع خود نشان می دهد که دوره نیابت سلطنت ناصرالملک را نمی توان دوره دیکتاتوری دانست، زیرا دیکتاتوری وجود نداشت تا اعمال قدرت کند. زمام مقدرات کشور به دست بی کفایت فردی سپرده شده بود که حتی از سایه خود می ترسید، به عنوان اینکه قانون به وی در نظام مشروطه مسئولیتی نداده است به آسانی از زیر بار تعهدات خود شانه خالی می کرد، زمانی که کشور غرق در آشوب بود به اروپا رفت و مشغول عیش و نوش شد؛ چنین مرد جبونی را چگونه می شد دیکتاتور نامید؟

یأس، بدبینی و حرمان نه فقط از سوی نایب السلطنه به شاه جوان تزریق میشد، بلکه دیگر اطرافیان او هم چیزی بالاتر از این در چپته نداشتند. به قول دولت آبادی «بدیهی است اگر اطرافیان شاه مردم وطن دوست دانشمند میبودند چه در دوره زندگانی مکتبی او و چه در دوره تاجداریش، او را به خیر و شر خود آگاه ساخته حب وطن و عشق مملکت داری با شهامت را در دل و دماغ او جای داده بودند، در آن صورت شاید اخلاقی غیر از این که هست از او دیده میشد. ولی اطرافیان بی لیاقت و عیاش و طماع به جای کار به طمعکاری و شهوترانی او خدمت کرده او را از ملت و مملکت و بلکه از خود دور ساختند»^(۱)

نکته جالب توجه موضع گیری سید ضیاء الدین طباطبائی در این مقطع تاریخی به نفع ناصرالملک است. سید ضیا که به هیچ اصلی باور نداشت و فرصت طلبی مذهب مختار او به شمار می رفت، اینک برخلاف دوره مشروطه مدعی میانه روی بود. او بعد از سفری نسبتاً طولانی به اروپا به کشور مراجعت کرد. دیدیم که پدرش نیز از بحران سازانی بود که به دستور صمصامالسلطنه تبعید شد. خود سید ضیا در زندگی سیاسی خویش انواع زیگزاگ زدن را تجربه کرد: گاهی انقلابی می شد، گاهی در لاک میانه روی فرومی رفت، اندکی بعد ژست سوسیالیست مآبانه می گرفت و دیگر روز با وثوق الدوله حشر و نشر می کرد. در این زمان روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی یکی از طرفداران پر و پا قرص ناصرالملک بود. محرم سال ۱۳۳۲، زمانی که او در پاریس به خوشگذرانی مشغول بود، رعد چنین نوشت: «در این موقع بی مناسبت نمی دانم که اهتمامات و مجاهدات کافیه والاحضرت ناصرالملک برگزیده ملت را در تسریع امر انتخابات گوشزد عامه نموده و برای پاس حقوق و ثبوت قدرشناسی خود تشکرات صمیمانه را از نیات حسنه و افکار خیرخواهانه آن حضرت معظم بیان داشته و مسرت قلبی خود را از داشتن یک چنین نایب السلطنه حق شناس که محافظت اصول مشروطیت را از وظایف وجدانی خود می شمارد اظهار بداریم و از روی حقیقت و صمیمیت مفاهیم لایحه ای [که] در یازدهم ذیحجه به عنوان هیئت وزرا دستخط فرموده بودند و در جلسه عمارت بادگیر قرائت شد تصدیق نموده و اعتراف می کنیم که دور نیست حسن

ص: ۱۰۱

عقیده و مساعی جمیله آن والاحضرت معظم مشوب و غیر مشکور بماند و لازم است این نکته را هم خاطر نشان کنیم که اگر ما در یک موقع بیان عقیده نموده ایم که شاید برخلاف انتظار حضرتشان شده نه از راه اعتراض و یا تنقید و یا ایراد بوده بلکه از آنجایی که ما وجود مبارک آقای ناصرالملک را سرپرست حقیقی و معنوی این ملت و مملکت دانسته و از والاحضرت اقدس ایشان انتظار هرگونه مراسم و سرپرستی های پدرانه را داشته ایم روا ندانستیم آرزو و انتظارات خود را از پدر و سرپرست معنوی خود کتمان بنماییم و از بیان نیات و توقعات فرزندان خود مضایقه کنیم. و الا بدیهی است که ما ذات بی الایش والاحضرت ناصرالملک را منزله و مبرای از هر تصوّر ناشایسته دانسته و افتخار داریم که ایران به داشتن یک چنین فرزند دانشمند و رادمرد ارجمندی موفق گردیده است(۱)» این فقرات آخر اشاره ای است به مواضع تندروانه سید ضیا در قبال ناصرالملک در دوره دوّم مشروطه، زمانی که روزنامه شرق را منتشر می کرد.

مجلس تا این زمان دو سال تمام تعطیل بود، حتی سخنی از آن گفته نمی شد. از اواخر سال ۱۳۳۱ و اوایل ۱۳۳۲ قمری، روزنامه های تهران مطالبی در مورد انتخابات مجلس سوّم منتشر ساختند اما هر بار این انتخابات به تعویق می افتاد. ناصرالملک بعد از قریب یک سال و نیم که در فرنگ بود به ایران بازگشت و با ورود او به کشور همه گمان می بردند به زودی دوره ادبار و نکبت مردم به پایان می رسد غافل از اینکه ناصرالملک خود عامل اصلی بسیاری از نابسامانی ها و بحران های کشور است. ناصرالملک برای این که مخالفین خود را ساکت نماید، در هشتم ذیحجه سال ۱۳۳۱، مجلسی متشکل از دویست تن از علما، شاهزادگان، تجار و کسبه بر پا ساخت، در این مجلس مطابق رسم معمول ابتدا چای و قلیان دادند و سپس لایحه ای از سوی رئیس الوزرای وقت یعنی علاء السلطنه خوانده شد. در نامه علاء السلطنه آمده بود او می خواسته انتخابات مجلس را برگزار کند لیکن پاره ای مشکلات مانع این مهم شد. او توضیح داد در اوایل ماه شعبان سال ۱۳۳۱ مقدمات انتخابات را فراهم آورده بود، «لیکن متأسفانه محظوراتی ظهور نمود که توضیح آن زائد است.» او چند دلیل عمده برای تعویق انتخابات برشمرد، نخست این که دسته بندی های غیرمترقبه در کشور ظهور کرد، دوم این که خرید و فروش آرا محتمل می نمود و سه دیگر آنکه عده ای کثیر برای انتخابات معرفی شده بودند که «در ضمن آن اشخاص نامناسب دیده می شد»، چهارم و مهم تر اینکه در دوره مشروطه «ترتیبات غیر مرضیه در پاره ای از ولایات که بعضی اشرار به وسیله تهدید و تطمیع به خیال و کالت افتادند و مسلم بود که اگر دولت غفلت می کرد چه نتایج ناگواری بر اساس مشروطیت و سعادت مملکت متوجه می گردید.» او نوشت اینک آن تاریکی ها مبدل به روشنایی شده

ص: ۱۰۲

و هیئت دولت امیدوار است و مردم هم باید کسانی را انتخاب کنند که «بصیر و با تقوی باشند، از اثرات سوء مخالفت ها و عدم مقتضیات وقت اجتناب نمایند. به عبارت الاخری انتخابات باید از نقطه لیاقت اشخاص باشد نه از نقطه نظر دسته بندی و روابط شخصی.» با توجه به مراتب بالا بود که به اطلاع عموم رسانیده شد انتخابات تهران روز اول صفر سال ۱۳۳۲ برگزار خواهد شد (۱).

اطلاعیه نایب السلطنه یعنی ناصرالملک جالب تر بود. او مدعی شد «در این مدت متمادی» هم او همیشه «متوجه اهمیت انعقاد مجلس شورا بوده»، او گفت چه قبل از سفر به اروپا و چه حین سفر این مهم را کراراً به قوه مجریه اطلاع داده است. او در بیانیه خود توضیح داد وقتی دولت نوشت انتخابات تهران اوایل شوال و انتخابات ولایات اوایل ذیقعدہ شروع می شود، او به کشور بازگشته است اما بعد از ورود به کشور خبری از انتخابات نبود. جراید می نوشتند قبل از اینکه ناصرالملک به کشور بازگردد، حرارتی برای انتخابات در بین رجال دولتی دیده می شد حال آنکه بعد از آمدن او این هیجان فروکش کرده است. نایب السلطنه در بیانیه خود توضیح داد که گویا آمدن او مانع از برگزاری انتخابات شده است، اما او در این زمینه هیچ مسئولیتی ندارد و وظیفه خود را به طور کامل ادا نموده است! او مثل همیشه از خود سلب مسئولیت کرد و کارها را به گردن قوه مجریه افکند: «مسئول اجرای امر انتخابات با رعایت ترتیب صحت آن به عهده قوه مجریه است و البته با توجه به اهمیت موقع و نظر به صلاح مملکت تکلیف خود را به فعلیت خواهند آورد. یک تکلیف واجب دیگر وزراء عظام هم این که از اذهان عامه رفع شبهه نموده روا ندانند که حسن عقیده و مساعی اینجانب [!] به این درجه مشوب و غیرمشکور بماند (۲)»

تنها کسی که در این مجلس به ضدیت با نایب السلطنه برخاست، مدرس بود. سید حسن مدرس با نایب السلطنه در آویخت که اگر علت تأخیر در انتخابات همین است، پس چرا مجلس تشکیل داده اند، به دید او به جای تشکیل آن مجلس بهتر بود اعلانی به در و دیوار می زدند و مردم را مطلع می کردند. بین مدرس و نایب السلطنه جدال لفظی در گرفت و ناصرالملک مطابق معمول سپر انداخت و از در دیگر دربار بیرون رفت. از آن سوی مطبوعات به نایب السلطنه انتقاد کردند که خود را غیر مسئول می داند، وزرا هم نه در برابر شاه و نه در برابر او احساس مسئولیت نمی کنند، مجلسی هم وجود ندارد که بر کارهای دولت نظارت کند، پس با این وضعیت مسئول کشور و مردم کیست؟ مطبوعات می نوشتند در گذشته و به هنگام استبداد، شاه مسئول اعمال همه بود، اگر کسی به وظیفه خود عمل نمی کرد یا ظلمی در حق رعیت می نمود؛ شاه او را مجازات می کرد، عزل می نمود و یا تبعید می کرد و حتی می کشت یا

ص: ۱۰۳

۱- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۹۶۶.

۲- همان، صص ۳۹۶۶-۳۹۶۷.

از نعمت بینایی محروم می ساخت. در حقیقت اخبار صحیح کشور را باید از مطبوعات خارجی درمی یافتند، آنان می نوشتند ناصرالملک منتظر فرصت است تا شاه به سن بلوغ رسد تا به هنگام انعقاد مجلس او باز هم از خود سلب مسئولیت کرده باشد(۱)

گفتیم روزنامه رعد مدافع ناصرالملک بود، اما برخلاف آن روزنامه، روزنامه های دیگر افق تیره ای را در برابر ایرانیان مجسم می ساختند. به طور مثال روزنامه ارشاد در ربیع الثانی سال ۱۳۳۲ اوضاع پیش آمده به دلیل مشروطه را به شدت مورد حمله قرار داد و استبداد دوره بعد از مشروطه را بسیار بدتر از دوره های گذشته دانست: «می بینیم تعدیات و اجحافات شنیده می شود که در هیچ دوره استبدادی شنیده و دیده نشده. انصافاً در کدام دوره استبداد کدام حاکم جابر قدرت داشت که از یک نفر کاه فروش هیجده هزار تومان به نام استبداد و مشروطه جریمه بگیرد. یا در هنگام عبور از یک خاک که موقتاً فقط مأموریت انتظام آن خاک را به عهده می گیرد هشتاد هزار تومان بچاپد و بگذرد؟ و به قول آن ادیب؛

به نام مشروطه قیامت کند چون همه شهر حجامت کند

کدام حاکم استبدادی قادر بود که روزی چهل و پنج تومان از یک میدان زغال فروشی و هیزم فروشی قزوین به رایگان بگیرد و پرسشی در کار نباشد؟ و کدام دوره استبدادی یک حاکم معروف به تعدی به مرکز می آمد و سگ توله در رختخواب و چوب بر طبل شکم او نمیستند و آنچه را که دینار دینار از رعیت گرفته بود خروار خروار تقدیم نمی کرد(۲) در کدام عصر ناصری که به قول ارباب جراید، عصر سلاخیش می نامند حاکم می توانست از کردستان در ظرف چند ماه حکومت چندین هزار تومان فایده ببرد و آن قدر بی عرضگی کند که ادارات را غارت کنند و شهر را بگذارد و بگذرد(۳) در کدام دوره بربریت در مدت شش ماه به مسافت چهل فرسنگی مرکز حکومتی که ابداً مداخله در مالیات و جنس و تیولات ندارد بیست و چهار هزار تومان مداخل کند(۴) در کدام دوره ناصری در بیست فرسنگی طهران به نام ضبط اسلحه و تفنگ بگیری خانه ها غارت می شد و به عنوان این که پدر من گرگ را نعل می کرد حاکم افتخار کند.... در کدام دوره استبدادی و بی قانونی گماشتگان رسمی حکومت سرگردنه را می بستند و بار مکاری(۵) و تاجر را علناً دزدیده و مال التجاره او را فاشافاش صرف می نمودند، با وجود آنکه مسئول مالیات نبوده در شش ماه دو سال مالیات را می گرفتند. در دوره ناصری و مظفری اگر عدلیه قانونی نبود اقلاً حبس، توسری، فحش، چوب حضوری، نقره داغ، جریمه پنجاه

ص: ۱۰۴

۱- یعنی اگر در دوره استبداد از مردم مال اضافی وصول می شد، حکومت مرکزی به هر نحو بود آن را از وی باز می ستاند.

۲- منظور اعمال ظفرالسلطنه حاکم این ولایت است.

۳- منظور اقدامات رکن الدوله حاکم مازندران است.

۴- پیشه ور.

۵- پیشه ور.

هزار تومانی در کار بود و آن قدرها حاکم مفت به در نمی رفت. حالا- می بینیم پیشکشی که نیست، تفاوت عمل نیست، موجب منظم هست. چاپیدن همان، رشوه گرفتن همان، بلکه هزار درجه بدتر و بالاتر!!! اولیای امور ما عدلاً و انصافاً بعد از این همه تظلمات اهالی قزوین با ضیاء الدوله چه کردند؟؟!....» در ادامه از برخی از حکام محلی نام برده شد که به مردم اجحاف می کردند و کسی را یارای مقاومت در برابرشان نبود. ارشاد نوشت یک دزد معمولی بیچاره «باید دو ماه حبس تاریک نظمی بماند و غالباً عملگی کند! و این محترمین آزاد آزاد در خیابان ها به تفرج و تفریح مشغول باشند و هر روز بر افتخارات آنها افزوده شود(۱)»

این بود بخشی از اجحافات که در دوره مشروطه بر مردم مظلوم ایران می رفت و کسی هم نبود به فریاد آنان گوش سپارد. مشاهده می کنیم که نویسندگان به صراحت آورده است در این دوره (مشروطه) ظلم و ستم مضاعف شد. کارکنان دولت که حقوق ماهانه گزاف می گرفتند، مثل ایامی پیش از مشروطه مردم را غارت می کردند با این تفاوت که در دوره های پیش از مشروطه این امکان وجود داشت که مال از دست رفته به زور دربار وصول شود، اما اینک دربار را هم قدری و احترامی و قدرتی باقی نمانده بود. ارشاد به صریح ترین وجه ممکن آورده بود که در دوره های گذشته اگر بی قانونی بود، حداقل مردم، محلی برای مراجعه و تظلم داشتند، اما در دوره مشروطه همان جاهایی که باید به فریاد مردم گوش می کردند، خود بانی و باعث ظلم شناخته می شدند.

به هر حال گروهی که مقدر بود در آینده نقش مؤثری در تحولات کشور ایفا کنند، از فرصت تاریخی به دست آمده بهره بردند و مواضع خود را تحکیم کردند. روز نهم نوامبر سال ۱۹۱۲، جوادخان سعدالدوله با توافق روس و انگلیس وارد ایران شد، دولتین می خواستند او را به ریاست وزرایی برکشند. در این زمان ناصرالملک در پاریس بود، اما سعدالدوله نتوانست به آرزوی خود نایل آید، روسیه و انگلیس بالاخره به این نتیجه رسیدند که از ریاست وزرایی علاء السلطنه حمایت کنند. اینان به سر فرانسیس برتی سفیر کبیر انگلستان که مقیم پاریس بود دستور دادند با ناصرالملک ملاقات کند و موافقت او را در این زمینه جلب نماید. از آن سوی سر والتر تونلی وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران که به جای سر جرج بارکلی آمده بود، خبر تشکیل کابینه جدید را به مقامات دولت خود اعلام کرد. در اوایل سال ۱۹۱۵، سر چارلز مارلینگ به جای تونلی به وزیر مختاری منصوب شد. به هر روی دیدیم که در این کابینه شخص علاء السلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله بود، مستوفی الممالک وزارت جنگ را عهده دار شد، وثوق الدوله وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر مالیه، حکیم الملک وزیر معارف، مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه، رضاخان ارفع الدوله وزیر عدلیه و ممتاز الدوله وزیر

ص: ۱۰۵

تجارت بودند. انگلیسی ها می خواستند کابینه های مقتدر تشکیل دهند تا روس ها که به عنوان ضعف دولت مرکزی ایران نیروهایشان را در آذربایجان نگهداشته بودند؛ از کشور خارج شوند و دست از حمایت صمدخان شجاع الدوله بردارند. این بود راز تشکیل دولت مقتدر مورد نظر روزنامه آفتاب. انگلیسی ها امیدوار بودند روس ها بعد از اینکه ایران را تاراج نمودند، قوای خود را از کشور خارج سازند، اما عملاً چنین کاری نکردند. آنان نه تنها نیروی خود را حفظ کردند بلکه به آشکارترین وجهی در امور داخلی ایران مداخله نمودند و به طور خاص صمدخان شجاع الدوله را زیر بال و پر خود قرار دادند. این موضوع انگلیسی ها را نگران ساخت، روس ها علت حضور خود را در ایران ضعف دولت مرکزی و عدم توان استقرار آرامش و امنیت عنوان کردند. انگلیس برای اینکه این بهانه را از روس ها بگیرد، تأسیس دولت مقتدر در ایران را سرلوحه برنامه های خود قرار داد و به این شکل بود که دولت علاء السلطنه که به شدت مورد حمایت آنان بود زاده شد. تجربه دولت علاء السلطنه بعد از آن بود که دولتین نتوانستند نیروی مورد اعتماد خود یعنی سعدالدوله را به ریاست وزرای رسانند.

علاء السلطنه برای اینکه روس ها را تشویق به خروج از ایران کند، در ششم فوریه ۱۹۱۳ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۱ امتیاز راه جلفا به تبریز را به آنان واگذار نمود، از آن سوی روز نهم فوریه همان سال امتیاز احداث راه خرمشهر به خرم آباد را به انگلیسی ها داد. مشیرالدوله و برادرش مؤتمن الملک در اعتراض به این امر از کابینه کناره گرفتند.

در همین زمان ناصرالملک در پاریس جاخوش کرده بود و به بهانه همیشگی بیماری فرزندش به ایران باز نمی گشت، حال آنکه مسئولیت بخش عظیمی از اتفاقات کشور با او بود. بالاخره هم به اصرار دولتین و استدعای کابینه علاء السلطنه بود که به کشور بازگشت (۱) اما ورود ناصرالملک به کشور هم نتوانست گرهی از مشکلات بگشاید؛ به جای مؤتمن الملک، اسماعیل خان ممتاز الدوله به وزارت تجارت رسید و حکیم الملک هم به جای مشیرالدوله وزیر معارف شد. از آن سوی ناصرالملک به دنبال این بود که به هر شکل ممکن دامن خود را از تحولات داخلی ایران رها سازد و بار دیگر به اروپا رود تا عیش و نوش خود را از سر گیرد. در این موقعیت خطیر او تدبیری اندیشید. سن شاه در این زمان بیش از هفده سال نبود، اما نایب السلطنه به استناد تاریخ قید شده در پشت یک قرآن، سال تولد او را ۱۳۱۴ قمری عنوان کرد که تا سال ۱۳۳۲ هیجده سال تمام می شد. این تاریخ مطابق با ۱۹۱۴ میلادی بود. اندکی پیش از این تحولات یعنی روز بیست و هشتم ذیحجه سال ۱۳۳۲ یکی از دلیرمردان ایران زمین یعنی ستارخان بعد از سال ها تحمل مرارت و سختی و خانه نشینی آن هم با زخمی التیام نیافتنی که روز فاجعه پارک اتابک برداشته بود؛ دار فانی را وداع گفت. حوادث جنگ اول

ص: ۱۰۶

۱- احمدعلی (مورخ الدوله) سپهر: ایران در جنگ بزرگ، (تهران، انتشارات بانک ملی، ۱۳۳۶)، ص ۱۷.

جهانی نشان داد که تا چه میزان به حضور مردان دلیر و بی باکی مثل ستارخان نیاز وجود داشت، اما فتنه های دوره مشروطه باعث خانه نشینی همیشگی او و یارانش گردید و درست به هنگام اوج گیری بحران ها وی جان به جان آفرین تسلیم کرد، مرگ او ناشی از جراحات عمیق وارد شده توسط دمکرات ها در فاجعه پارک اتابک بود که در بحران مشروطیت در ایران به آن اشاره کرده ایم.

هشت روز بعد از تاجگذاری احمد شاه، که مصادف با ۲۸ شعبان سال ۱۳۳۲ بود، یعنی روز پنجم رمضان همان سال، جنگ اول جهانی شروع شد. این جنگ خسارات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران بر جای نهاد. با اینکه دولت وقت کشور به دستور شاه اعلان بیطرفی کرده بود، اما ژنرال باراتف فرمانده قوای روسی تا اصفهان پیش آمد، عثمانی ها تا همدان را به تصرف خود درآوردند و انگلیسی ها هم از شرق تا قائنات پیشروی نمودند، از آن سوی برخی از نواحی جنوبی کشور را هم به تصرف خود درآوردند. در این ایام سازانوف وزیر امور خارجه روسیه بود. در فصلی جداگانه به وضعیت اسف بار ایران به هنگام وقوع جنگ اول جهانی خواهیم پرداخت.

ص: ۱۰۷

در این مقطع تاریخی برای اجرای اصول مورد نظر نایب السلطنه بود که روزنامه آفتاب سرمقاله های فراوانی را به مقوله امنیت، اقتدار دولت و مفهوم ملت منتشر ساخت. به دید نویسنده روزنامه آفتاب، ملت عبارت است از «عدهای از نفوس بشر که دارای منافع متناسبه هستند همینکه به طور اشتراک در صدد استفاده از آن منافع برآمدند یک هیئت جامعه و یک ملت مخصوص را تشکیل میدهند»^(۱) پس قائمه ملت که باعث شکل گیری ملیت میشود دو چیز است: نخست نوعی منافع برای عدهای از اشخاص و دوم اتفاق آن عده برای استفاده از آن منافع. بدون این دو رکن تحقق ملیت غیر ممکن است. به همین دلیل است که مثلاً چیزی به نام ملت یهود وجود ندارد «مگر یک روزی که ملت یهود بتوانند ایجاد یک قسم منافع متناسبه برای خود در عالم طبیعت بنمایند و آن موقوف به داشتن وطن و آب و خاک مخصوص است»^(۲) مردم برای رعایت اصول تعاون و تعاضد و ضمانت عدالت و حقانیت «محتاج به یک قوه مقتدرهای است که میزان تبادل و تعادل قوی را نگهداری بنماید.» برای جلوگیری از اجحاف مردم به هم دستگامی وجود دارد که آن را دولت نامند. دولت از میان همین ملت تشکیل میشود و «مجمع تمام اقتدارات و قوای آن خواهد بود با قوه فیزیکی قهاریت دولت این تحلیل و ترکیب های شیمیایی به طور محکم و متقن و با یک اسلوب عادلانه انجام میپذیرد و هر قدر این قوه فیزیکی شدید تر و با قوت تر باشد، عمل تحلیل و ترکیب سریعتر و بهتر صورت مییابد»^(۳) با این حساب تعریف دولت به این شکل است: «هیئت دولت عبارت از مجتمع قوی و اقتدارات و مظهر عظمت و شوکت یک ملت است که حافظ صورت نوعیه، نگهدارنده قوای ملت و حیثیت مملکت بوده بر تحصیل منافع متناسبه و [بر] تقسیم آن به طرز عادلانه و منصفانه مواظبت مینماید»^(۴)

نکته جالب مواضع آفتاب این است که به مقتضای وقت و بحث، گاهی مالیه، گاهی قشون و وقتی دیگر عدلیه را محور تحولات می‌شمارد. به طور مثال آنگاه که از اصلاح مالیه سخن به میان می‌آورد، «تمام انقلابات عالم و سیاست بنی آدم امروزه را «بر محور دارایی» تلقی میکنند و «حیات و ملمات دول و ملل، شکستها و فتحها، غالبیت و مغلوبیتها، قاهریتها و مقهوریتها» را ناشی از مالیه و تبعات اصلاح آن میدانند»^(۵) یک هفته بعد سرمقاله نویس آفتاب مینویسد: «دُرّه التاج... قوانین یک کلمه است: عدالت». در همین ارتباط از ضرورت راه اندازی «بعضی محکمه‌های عرفیه» سخن به میان آمده و بحثی مفصل صورت گرفته است^(۶) سه روز بعد نظم و ترتیب ادارات را محور تحول مینامد و مینویسد: «به طور تحقیق کلمه ارگانیزاسیون یا ترتیب و انتظام را حدفاصل تاریخ قدیم و جدید دول و فارق طرز حکومت های سابق و لاحق باید دانست»^(۷) به همین ترتیب در شماره های بعد وقتی از موضوعی سخن به میان می‌آورد، خیلی امور دیگر را «بدیهی» می‌شمرد.

به دید نویسنده روزنامه آفتاب مصلحت کشور بر هر امر دیگری مقدم است، برای این منظور چه باید کرد؟ سرمقاله نویس آفتاب بر این باور است که برای این منظور باید تشکیلاتی راه اندازی کرد که «کنسی دتا» نام دارد. همان طور که از نام آن بر می‌آید کنسی دتا شورای دولتی است، اما این تشکیلات با قوه مقننه تفاوت فراوان دارد. روزنامه آفتاب این واژه را «شورای خاص» نام نهاده است^(۸) پارلمان محل ظهور احزاب و میدان مبارزه آنان است، در پارلمان هر حزبی تلاش میکند اکثریت پارلمانی را به دست گیرد و در کشاکش بین فرقه های گوناگون قدرت بلامنازع را از آن خود سازد. اما کنسی دتا «یک مجمع فلسفی و عقلی به شمار آمده در طریق کشف حقایق از روی جهات عقلی و علل حقیقی تعقیب اسباب و مسببات نموده» و بدون پایبندی به مسائل حزبی و خصوصیات فرقه‌های آنچه را که مطابق منافع ملی

-
- ۱- آفتاب، ش ۶۰، چهارشنبه ۲۴ رجب المرجب ۱۳۳۰، ۱۰ ثویت ۱۹۱۲، «جامعه ملت و هیئت دولت آمیخته با بعضی نظرات فلسفی.»
 - ۲- همان.
 - ۳- همان، تأکید از ماست.
 - ۴- همان.
 - ۵- همان، ش ۶۲، مورخه چهارشنبه ۲ شعبان المعظم ۱۳۳۰، ۱۷ ثویت ۱۹۱۲، «اصلاح مالیه.»
 - ۶- همان، ش ۶۵، مورخه چهارشنبه ۹ شعبان المعظم ۱۳۳۰، ۲۴ ثویت ۱۹۱۲، «اصلاح عدلیه.»
 - ۷- همان، ش ۶۶، شنبه ۱۲ شعبان المعظم ۱۳۳۰، ۲۷ ثویت ۱۹۱۲، «اصلاح و ترتیب ادارات.»
 - ۸- همان، ش ۸۰، شنبه ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۳۰، ۲۱ اوت ۱۹۱۲، «وظایف کنسی دتا.»

کشور است و «موجبات اتحاد نظر را در میانه طبقات مختلفه ملت» مهیا می کند و فراهم می آورد: «لهذا نقطه نظر پارلمان جهات مسلکی، منافع احزاب و اکثریت فرق و نقطه نظر کنسی دتا جهات حقیقی و مصالح واقعی عموم ملت است» (۱). به عبارت بهتر در پارلمان پیشنهادها از نقطه نظر حزبی تلقی و بررسی میشود و در کنسی دتا از «نقطه نظر فلسفی» در پارلمان هر کس طرفدار مسلک حزبی خاص خود است اما در تشکیلات شورای خاص، اعضا باید بیطرف باشند و طرفدار اکثریت. پارلمان «منافع فرق» را مورد توجه قرار میدهد و کنسی دتا «مصالح ملت» را کانون توجه مینماید. با توضیحات بعدی معلوم میشود وظایف این تشکیلات جدید، قانونگذاری در مصالح عمومی جامعه است، «منافع حقیقی و مصالح عامه» شاه بیت غزل کنسی دتا است. در این راستاست که «رعایت عادات، اخلاق و دیانت رسمی از اهم فرایض قانون گذاری است.» پس بلافاصله باید نتیجه گرفت، «علی هذا وظیفه کنسی دتا در موقع حل و تفضیل قوانین این است که اساس ملت را کاملاً از هم تجزیه نموده درخواست های صنوف و طبقات مختلفه ملت را در نظر گرفته آنگاه به دقت ملاحظه مینماید که درخواستهای طبیعی هر یک از فرق چیست؟ پس از آن این درخواست را قیاس با منافع و مصالح حقیقی ملک و ملت نموده کشف و استنباط بنماید که چگونه این درخواستهای متخالف و متضاد را به هم ربط و مناسبت داده با یکدیگر ملایم (۲) ساخته و چگونه با مصالح واقعی و حقیقی تطبیق باید نمود، آنگاه نتایج حاصله را در قالب قانونگذاری میگذارد (۳)»

نزدیک پنج ماه بعد مقاله ای دیگر در روزنامه آفتاب نوشته شد و در آن ذکر شد که باید در تشکیل شورای مملکتی ایران، «بیش تر از همه چیز حوائج مملکتی را در نظر گرفت و از تقلید قوانین اروپایی اساساً پرهیز نمود، زیرا که شورای مملکتی ایران باید به قسمی مرتب شود که احتیاجات و لوازم مملکت ایران را اقناع نماید و به مصالح وقت و اوضاع مملکتی مناسب باشد (۴)» ماه ها بعد در روزنامه آفتاب از ضرورت تأسیس مجلس

ص: ۱۰۹

۱- همان.

۲- یعنی هماهنگ.

۳- همان.

۴- همان، ش ۱۳۶، مورخه چهارشنبه ۷ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۳، «وظایف شورای مملکتی ایران.»

سنا هم سخن به میان آوردند اینان نوشتند مجلس سنا و تأسیس آن یکی از اصول مسلم قانون اساسی است که مواد چهل و سوم تا چهل و هفتم را به خود اختصاص داده است. کسانی که مخالف تشکیل مجلس سنا بودند اشخاصی به شمار آمدند که «مفتون اقتدار و سلطه یک مجلس واحد» هستند و «از تجارب اسف انگیز اخیر بی خبر» مانده اند (۱). به عبارت بهتر طرفداران کنسی دتا بر این باور بودند که سه شورا و تشکیلات جمعی برای صیانت از مشروطه ایران باید شکل گیرد: مجلس شورای ملی، مجلس سنا و شورای کشوری یا همان کنسی دتا. اینها سخنان خوبی بودند، اما مسئله این بود که هرگز اجرا نشدند. به عبارت دقیق تر این طرح ها نمی توانستند در آن شرایط کشور اجرا گردند. مسئله ایران نه کنسی دتا بود و نه مجلس سنا. مسئله ایران گرسنگی بود که هر روز ابعاد وسیع تری می یافت. کسانی مثل نویسنده این مقاله تصور می کردند مشکل آنان مشکل همه مردم است، به عبارت دیگر اینان به کلی از خواسته ها و حوائج مردم پرت افتاده بودند و راه خود می رفتند، بدون این که به نیازهای ملموس توجهی داشته باشند. به واقع برای مردم بروجرد و همدان و ملایر که به دلیل فتنه سالارالدوله یا هجوم روسیه روز به روز مفلس تر می گردیدند، درک و فهم مسائل یاد شده به چه میزانی می توانست باشد؟ اصلاً آیا جز عده ای معدود در تهران کسی دیگر را می شد یافت که نیاز خود را شورای حکومتی یا امثال آن بدانند؟ بدیهی است هر کس تاریخ اجتماعی ایران را در این مقطع ارزیابی کرده باشد، به این پرسش پاسخ منفی خواهد داد. در این کتاب نشان خواهیم داد که درست در زمان طرح این مباحث بی ربط با مسائل ایران، چه فجایعی رخ می داد.

به همین دلیل و با وصف طرح مسائل پیش گفته، تحولی اساسی در کشور روی نداد، نه پارلمان تأسیس شد و نه کنسی دتا. هرج و مرج در کشور بیداد میکرد، امنیت بر خلاف تلگراف های رسمی مسئولین دوایر اداری کشور روز به روز بیشتر در معرض مخاطره واقع میشد. بر نویسندگان روزنامه آفتاب هم معلوم شد که «پیچیدگی امور» به اندازه های است که به این راحتی قابل حل و فصل نیست. رشته انتظام کشور از هم گسیخته شد، تفرقه و تلاشی در ارکان ملت و دولت راه یافت، حیات ملی و حیثیت قومیت ایرانی روز به روز بیشتر بر باد میرفت، با این وصف «یقیناً شیرازه ملیت در اندک زمان از هم پاشیده (۲)» خواهد شد و به صراحت گفته میشد:

«هیچ محتاج به شرح نیست که در ظرف مدت انقلاب ایران، مسائل تجارتي ما که اُس اساس معیشت و مایه هستی هر ملت محسوب میشود نکث و نقصان کلی یافته غالب تجار و سرمایه داران از هستی چندین صد ساله و اندوخته آبا و اجدادی خویش ساقط (۳) و به کتم عدم رهسپار شده اند. املاک خراب و ویران فزون از حد شمار، چندین هزار قریه آبادان نابود صرف و چندین کروم جریب اراضی مزروع لم یزرع، بلوک چندین هزار نفری به چند صد نفر یا عده های قلیل تر تناقص نموده، بسیاری از هموطنان عزیز به خارجه مسافرت کرده و آنهایی که تاب مسافرت نداشته خاک نشینی را به بیابان گردی ترجیح داده و به این رویه ممکن است

ص: ۱۱۰

۱- همان، ش ۱۴۰، شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۲۵ ژانویه ۱۹۱۳، «شورای مملکتی».

۲- همان، ش ۹۸، دو شنبه ۲ ذیقعه الحرام ۱۳۳۰، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۲، «پیچیدگی امور».

۳- دیار عدم، دیار نیستی.

عنقریب به توحش و صحرانوردی به طور قهقری برگردیم(۱)» با این وصف چگونه می شد به طرح های نویسندگان همین آفتاب جامه عمل پوشانید؟

آری، این بود سرنوشت مشروطه‌های که میخواست رفاه و آبادانی و عزت ایرانیان را به ارمغان آورد. اما این هنوز آغاز ماجرا به شمار میرفت؛ روابط مردم با هم سست گردیده و نیروها به شدت از هم پراکنده شدند و مرکزیت ضعیف و متنفذین محلی قدرت یافتند. در هر شهر و ده، عده‌های از قدرتمندان جلو افتاده و خود را مرجع رسمی امور نمودند. اینان به میل خود مالیات دریافت میکردند، هرگونه میخواستند با مردم رفتار مینمودند و بالاتر اینکه القاب و مناصب میدادند. «شکوه و جلال هیمنه و عظمت دولت» از هم فروپاشید، با تضعیف دولت، شرارت و خودسری هم به ارمغان آمد. هشدار داده میشد «با این ریختگی و پاشیدگی امور فرضاً هم دست غیبی در کار و تحریکات سرّی هم در میان نباشد(۲)»، اگر یکی دو سال حال بر این منوال بگذرد دیگر ابداً ملک و ملتی وجود نخواهد داشت، بلکه یک قسم ملوک الطوائفی شبیه به حالت اواسط آفریقا قبل از دخول استعمار اروپایی معمول و معتاد خواهد گردید.»(۳) ریشه این بحران در دوستان نادان، عقل‌های ناقص، عشق‌های بی اساس، اقدامات ناشی از فقدان تجربه و حرکات خودسرانه بود. اگر ملتی مشاهده کرد برای تنظیم امور خود اقداماتی انجام داده اما نتیجه به عکس گرفته است، باید سررشته را گرفته و تجزیه و تحلیل کند علت‌العلل این وضع چیست؟ بدون دست‌یابی به علت بحران رفع آن غیر ممکن است. به عبارتی نویسنده آفتاب آگاهان را به نوعی تأمل در علل انحطاط فرا میخواند، به تعبیر امروزی بر این باور بود که باید ریشه معضلات و انحطاط را شناخت و بدون این مهم که متضمن نوعی آسیب‌شناسی رفتار جمعی و احزاب سیاسی و شخصیت‌های متنفذ است؛ گرهی از مشکلات گشوده نخواهد شد. با این وصف تصریح کردند که:

«ما در موقع اظهار این عقیده شخصاً نقطه اختلاف و اشتباه را نشان

ص: ۱۱۱

۱- همان.

۲- یعنی تحریکات مخفیانه و سری برای سلب امنیت وجود دارد.

۳- همان.

نداده تعیین موضوع خبط های گذشته را به فهم نکته شناسان واگذار نموده منتظر بودیم که این قسمت مسائل کلی و فلسفی به واسطه شدت وضوح راه حل جزئیات را هم نشان داده و دیگر ما محتاج به توضیح واضحات نباشیم(۱)»

اما تکرار اشتباهات گذشته مشخص نمود که هنوز بسیاری از مشروطه خواهان به خبط های گذشته پی نبرده اند، اینان اصل و منشاء خرابی را هنوز درک نکرده اند و برای اصلاح خبط های گذشته عین همان خبط ها را تکرار میکنند. پس باید «منبع خبط ها و اصل اشتباهات را نشان داد، افکار و خیالات را از این سرگردانی راحت ساخته» و علل بنیادین را به نمایش گذاشت. مشکل عمده مشروطه به دید سرمقاله نویس آفتاب این بود که کار به دست مستی بی تجربه افتاد، اینان به جای اینکه ملت را با خود همراه سازند و آنچه را مصلحت آنان است به بوته اجرا گذارند، ذهنیات خود را محور قرار دادند و همان ذهنیات را «خیر و صلاح مملکت دانسته هیچ توجهی به درخواستهای ملی نمودند و شاید هم این وضع مغلطه آمیز در نزد ایشان فلسفی و منطقی آمده خیال نمودند که حسیات جمع تابع آرا و عقاید ایشان بوده مسائلی را که اینان خیر و صلاح ملت میدانند ملت هم همان را خواهد خواست و عقاید شخصی ایشان شرح آرزوهای ملی است.» اما مسئله این بود که ذهنیات این دسته، مطابق با خواسته های مردم نبود؛ به همین دلیل با آن همه جانفشانی، نتایج متضاد به ارمغان آمد. مشروطه به جای اینکه باعث «رضایت عامه» شود، «محل تنفر عامه» گردید و «هوای جدید آزادی مانند فشارهای استبداد و بارهای گران دولت ظالمه استشمام شد.» به همین دلیل «دسته قلیل خیرخواهان» با دو فشار روبرو شده اند: فشار دشمنان دانا و دوستان نادان. ریشه کلیه مشکلات این بود که «خیالات لیدرها و سران مشروطیت با احساسات عمومی» انطباق نداشت؛ و چنانچه «احساسات عمومی صف اندر صف پشت سر لیدرها میبود، هرگز این حوادث غیر مترقبه به ظهور نمی رسید.» اگر غیر از این بود، نه مجلس اول منحل میشد، نه «ارتجاع ثانی(۲)» پیش می آمد، نه این همه «کشتارها و خانه خرابی ها فضای(۳)» این مملکت را اشغال میکرد(۴)» راه حل چیست؟ باید بقیه سران مشروطه همت خود را در جمع و تألیف قوای ملی گذارند، «مشروطیت را به رنگی در بیاورند که متناسب با احساسات ملت و اداره امور را به قسمی مرتب نمایند که موجب رضایت عامه باشد(۵)» پیشنهاد روزنامه آفتاب این بود که کشور به ایالات و ولایات محدودتری تقسیم شود و هر کدام به گونهای منظم اداره گردد تا تشتت از کشور رخت بریند. از «داریوش شهریار عجم مملکت ایران» مثال آورده شد که کشور را به چند ساتراپ نشین تقسیم کرد تا اداره کشور سهولت یابد، نیز مثال هایی از برخی کشورهای اروپایی و نحوه اداره آنها ارائه شد(۶)

راه حل دیگر تشکیل حکومت مقتدر بود، مسئلهای که اینک در گوشه و کنار کشور زمزمه آن شنیده میشود. باید حکومتی شکل میگرفت که ویژگی بارز آن «سلطه و قدرت نافذی(۷)» باشد و در تمام کشور سیطره داشته باشد. مسئله تأسیس حکومت مقتدر به گفته سرمقاله نویس

ص: ۱۱۲

۱- همان.

۲- اشاره به دوره موسوم به استبداد صغیر است.

۳- اصل: فزای.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان، ش ۱۱۰، دو شنبه غره ذیحجه الحرام ۱۳۳۰، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲، «تقسيمات مملکتی».

۷- همان، ش ۱۲۳، چهارشنبه غره محرم الحرام ۱۳۳۱، ۱۱ دسامبر ۱۳۱۲، «حکومت مقتدره».

امری تازه نبود و «از ابتدای تجدد ایران» ورد زبان بود. در دوره مشروطه هرج و مرج بیداد میکرد و حکومت به کلی «مسلوب الاختیار» شد (۱) «آنا‌رشی و اغتشاشات مترایده ایالات» یکی از وجوه مشخصه ایران عصر مشروطه به شمار می‌آمد. در مشروطه اول عمده قوا صرف مجادله مشروطه خواهان با طرفداران محمد علی شاه شد، در دوره موسوم به استبداد صغیر هرج و مرج به اعلا- درجه خود رسید به گونهای که «وقتی که شورشیان و طرفداران کنستی توسیون طهران رسیدند کمترین اثری از باقی مانده قوه مرکزی نیز یافت نمیشد.» نخستین کابینه بعد از فتح تهران به همین دلیل تأسیس شد، هدف از تشکیل آن کابینه استقرار امنیت و آرامش در سراسر کشور بود (۲) اما هرگز تا زمان نگارش این مقاله مقوله یاد شده محقق نشد. اما به قول نویسنده در اینکه حکومت مقتدر چیست، هنوز ابهام وجود دارد، این دولت میتواند به طور موقتی نظم و آرامش برقرار سازد، اما احتمال بازگشت اغتشاش هم بعید نیست. پس؛ «در تمام مملکت مشروطه مانند ایران مراد از مسئله حکومت مقتدر این است که موافق قوانین اساسی مملکت و مشروطیت ایجاد گردد و الاً شکل دیگر ممکن بلکه متیقن است که بی اندازه خطرناک شده و نتایج می‌شومه و مخاطرات آن در اولین وهله احساس گردد. در اصطلاح و مفهوم ملت و مملکت حکومت مقتدر عبارت از حکومتی است که موجد صلح و مؤسس سکونت بوده باشد و شکل نقیض او یعنی در عکس این قضیه و مفهوم یک هیئت جابره جلوه گر میشود که مهیج اغتشاشات و موجد عدم امنیت و انتظامات خواهد بود.»

حکومت مقتدر باید بر اساس قوانین مشروطه تأسیس شود و از حدود خود تجاوز نکند. هدف این حکومت بر آوردن نیازهای مردم است، این حکومت در اجرای اصول خود موفق خواهد شد زیرا بر مرام مردم مبتنی است. ضمانت موفقیت این حکومت حمایت مردمی است. اما اگر منظور از حکومت مقتدر چیزی غیر از این باشد، «آن وقت به ارتجاع مراجعه نموده و در واقع دوره تهییج و اغتشاش شروع میگردد.» اما منظور سرمقاله نویس از حکومت مقتدر این نیست، منظور این است که چنین دولتی باید «فقط از جانب ملت و برای ملت» تأسیس شود. برای اینکه نشان داده شود حکومت مقتدر بر اساسی غیر از مشروطه مفید فایده نخواهد بود، نیازی به برهان و حجت نیست، «چرا که یک حکومت مقتدر و متجاوز می‌تواند بر خلاف میل و آرزوی ملت تشکیل شود، بدون شبهه اسباب ایجاد مشکلاتی خواهد شد که مجدداً تاریخ مصائب و انقلابات مملکت شروع شده و ملت را دچار فلاکت ها و بدبختیهای شدیدتری خواهد نمود (۳)» ارتقا و ازدیاد «سلطه حکومت» بسته است به این موضوع که پایه آن

ص: ۱۱۳

-
- ۱- همان.
 - ۲- همان.
 - ۳- همان.

بر مبنای رضایت عمومی نهاده شود و مانع از تکرار یادگارهای بدبختی ایران گردد. نویسنده نوشت:

«اگر دوره گذشته را دوره بحران نام بگذاریم چندان اغراق نگفته ایم، زیرا سرتاسر مملکت یک پارچه آتش بود و فقط استقامت و جدیت کابینه آقای صمصام السلطنه از هیچ مشقت و زحمتی نهراسیده مقابل مسئولیت وجدانی خود ایستاده با منتهای اقتدار به انقلابات مزمن ایران برآمده خاتمه داد، و اینک موقعی است که با یک نسق مشروطیت پرورانه آزادی‌بهایی که موقتاً از میان رفته بود عودت داده به انتخاب و کلای پارلمان و اقامه دارالشورای ملی کابینه ما اقدام نموده به همراهی حسنیات ملی افق سیاست مملکت را قرین سعادت بدارد و میتوان امیدوار بود که مانعی برای اجرای این پروگرام در جلو نیست و بهترین معاضد این نیت همان رغبت و تمایلات عمومی است که نسبت به این کابینه موجود است. و این کابینه دارای قوتی است حقیقی که مستظهر به رضایت یک ملت و در مواقع مشکله حیات عمومی ظهیر و نگهبان سلطه و اقتدار آن خواهد بود و این لطیفه است که مبنای ایجاد قدرت مرکزی و قوت هر حکومت میتواند نامید(۱)»

از این به بعد تا سال‌های فترت قدرت قاجار در دوره بعد از کودتای سؤم اسفند، نویسندگان از این دست مثل شخص حسین خان صبا، بارها و بارها درباره ضرورت استقرار حکومت مقتدر سخن راندند، اما مسئله این بود که هرگز این حکومت در چارچوب قوانین مشروطه شکل نگرفت. خود کسانی که از این ضرورت سخن به میان می‌آوردند، به واقع نخستین برابدهندگان امنیت و آرامش به شمار می‌آمدند. اینان وقتی قدرت دست خودشان بود، از ضرورت تشکیل حکومت مقتدر سخن می‌راندند و وقتی قدرت را به حریف واگذار می‌کردند چوب لای چرخ آن می‌گذاشتند و انواع بحران‌ها را تولید می‌کردند تا دولت حریف را ضعیف بنمایانند. برخلاف آن چه در مورد مصالح ملی می‌گفتند، کوچک‌ترین اعتنایی به این مقوله نداشتند، اینان کشور را به لبه پرتگاه سوق دادند، برجسته‌ترین زمانی که طرح‌های ویرانگر اینان آزموده شد، همزمان بود با وقوع جنگ اول جهانی.

ص: ۱۱۴

۱- همان.

۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ

در ماه رمضان سال ۱۳۳۲ق، ولیعهد اطریش با همسرش توسط عده ای کشته شدند؛ اندکی بعد معلوم شد دست صرب ها در این ماجرا دخیل بوده است. اطریش در صدد بر آمد تا با صربستان تسویه حساب کند، روسیه به حمایت صربستان قوای خود را در سرحدات اطریش جمع کرد. از سویی آلمان برای حمایت از اطریش وارد میدان شد، انگلیس و فرانسه هم به حمایت روسیه پرداختند. دیری نپایید که جنگ اطریش و صربستان در گرفت، روز نهم رمضان سال ۱۳۳۲ اطریش به صربستان اعلان جنگ داد و در عرض چند روز آلمان، روسیه، بلژیک، انگلستان، ژاپن و عثمانی وارد جنگی ویرانگر شدند. ظاهراً علت جنگ قتل ولیعهد اطریش بود، اما واقعیت امر این است کشورهای اروپایی برای تقسیم منابع خام جهان بین خود و به منظور تقسیم مجدد جهان با هم وارد جنگ گردیدند.

در واپسین روزهای عمر روسیه تزاری، در دسامبر ۱۹۱۶ صدراعظم روسیه نطقی عجیب و بسیار روشن ایراد نمود که نشان می داد نظریه تقسیم جهان تا چه اندازه واقعیت دارد و چگونه دنیای قدرتمند برای تقسیم منافع نامشروع اقتصادی خود دنیا را به کام جنگ کشیده است. صدراعظم روسیه گفت آرزوی دیرینه روس ها رسیدن به دریای آزاد بوده است، بهترین طریق ممکن در این راه اشغال تنگه های بسفر و داردانل می باشد که از آن راه می توان بر دریای مدیترانه تسلط یافت. او گفت روسیه توانسته است با انگلستان، فرانسه و ایتالیا قراردادی امضا نماید که طبق آن تنگه های بسفور و داردانل همراه با استانبول به دولت روسیه واگذار می شود. از دید وی اینک معلوم است روس ها برای چه ییتی می جنگند. صدراعظم از ملت روس خواست با رشادت و مردانگی دشمن را در این جبهه ها منکوب کنند و به مقصود خود نایل آیند، گرچه دشمن هنوز قوی است و ضربه های اساسی به روسیه می زند، اما فتح و ظفر

بالاخره نصیب روس ها خواهد شد و دشمن کاملاً مغلوب خواهد گردید(۱) این پیشگویی کاملاً غلط از آب درآمد، چند روزی بعد از این سخنان خیابان های سن پترزبورگ و مسکو شاهد تظاهرات زنان گرسنه ای بود که نانی برای خوردن نمی یافتند، حال آنکه مردان آنان در جبهه های جنگ برای آرزوهای دور و دراز تزار می جنگیدند.

از دید یک ایرانی، کشورهای اروپایی در یکی از مهم ترین مقاطع تاریخی این کشور به خود مشغول شدند. اگر حاکمیتی ملی در ایران وجود داشت، اگر رجال آگاه و بصیر به سیاست جهان در کشور موجود بود، اگر به راستی اصول مشروطه در کشور اجرا میشد و اگر مصالح ملی و منافع عمومی مردم مورد توجه زمامداران کشور واقع میگرددید، این یکی از بهترین فرصت های ایرانیان برای تضمین منافع کشور بود. کما اینکه ملت ایران اندکی به خود آمد، احساسات ملی بار دیگر در وجود آنان جوانه زد، مردم بار دیگر به جنبش درآمدند؛ اما با کمال تأسف این بار هم جز ناامیدی و رنج و حرمان نصیبی حاصل نشد. حکومت ایران تنها کاری که کرد این بود که از فرصت مشغولی روسیه در جنگ استفاده نمود و صمدخان، این مرد سفاک و جنایت پیشه را از والی گری آذربایجان برداشت. هم چنین مرنارد بلژیکی از ریاست خزانهداری ایران برکنار شد(۲). ظاهر قضیه این بود که برداشتن مرنارد هدفی ملی تعقیب می کند، اما به سرعت معلوم شد که پشت این قضیه هم اهداف شومی نهفته است که در ماجرای تاسیس کمیته مجازات از پرده بیرون افتاد. مرنارد در ژوئن ۱۹۱۲ به ریاست خزانه داری منصوب شده بود، وی روز بیستم سپتامبر ۱۹۱۴ از منصب خود برکنار شد اما از ایران خارج نشد، مرنارد روز بیستم اکتبر ۱۹۱۶ در تهران درگذشت.

در آغاز جنگ، آلمان کشور بلژیک را به تصرف خود در آورد، قدرت بلژیک فروکش کرد. دولت ایران از این فرصت تاریخی، یعنی مشغول شدن جهانخواران با هم، به میزان اندکی بهره برداری نمود. بهره برداری ایران در

ص: ۱۱۸

۱- شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار-کاوہ بیات، (تهران، شیراز، ۱۳۸۱)، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۲- حیات یحیی، ج ۳، صص ۲۷۱-۲۷۲.

همین حدی بود که بالا-تر توضیح دادیم. اما استفاه از موقعیت های بیشتر ممکن نشد، «افسوس که این کار در عهده مردان کارآگاه وطن پرست فعال است که در مملکت ما نایابند و اگر بیش و کمی یافت شوند دست آنها به دامان امور دولت نمیرسد، در این صورت وقت عزیزی از دست دولت و ملت می‌رود و وقت از دست رفته هرگز به دست نمی‌آید»^(۱)

وقتی نائره جنگ در اروپا مشتعل شد - اروپایی که قرار بود الگوی توسعه و تجدد ایران باشد - میهن ما در وضعیتی بسیار مخاطره آمیز واقع گردید. بلافاصله در زمینه بیطرفی ایران در این جنگ مصیبت بار، احمد شاه قاجار فرمانی به این شرح منتشر نمود:

«السلطان بن السلطان بن السلطان احمد شاه قاجار؛ نظر به اینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپا نائره جنگ مشتعل است و ممکن است این محاربه به حدود مملکت ما نزدیک شود، و نظر به اینکه روابط و دادیه ما بحمدالله با دول متخاصمه برقرار است، برای اینکه عموم اهالی از نئیات ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه نسبت به دول متحاربه مطلع باشند، امر و مقرر میفرماییم که جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم مهین دستور معظم مستوفی الممالک رئیس الوزرا و وزیر داخله فرمان ملوکانه را به فرمانفرمایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت ما در این موقع مسلک بیطرفی اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت مینماید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجهاً من الوجوه برآ و بحرأ کمک و همراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده و یا اسلحه و ادوات حربیه برای یکی از طرفین تدارک و یا حمل کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه پرهیز و احتراز نموده، مسلک بیطرفی دولت متبوعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بیطرفی و صیانت روابط حسنه باز آنچه هیئت دولت ما مصلحت دانند و به عرض برسد در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت. ۱۲ شهر ذیحجه الحرام ۱۳۳۲ (۲)»

با وصف اعلان بیطرفی ایران، گروهی که جنگ را موهبتی برای دست یابی به اهداف سیاسی خود تلقی کردند، شروع به تحریکات نمودند. زمینه های لازم هم مهیا بود: از ابتدای جنگ اول جهانی به بعد عوامل آلمانی گروه گروه وارد ایران میشدند، در بسیاری از نقاط کشور فعالیت آلمانی ها مشهود بود. هدف از این فعالیت ها به میدان کشاندن نیروی عشایر ایران به جنگ علیه متفقین بود، در عین حال آلمانی ها به خوبی از حربه احساسات ضد روسی حاکم بر ایران و نیز دسته بندیهای سیاسی کشور استفاده کردند^(۳)

از آن سوی، انگلیسی ها به بهانه نفوذ آلمان در ایران قوای خود را وارد کشور نمودند و بندر آبادان و سپس بندر بوشهر را به اشغال خود در آوردند، اشغال بوشهر روز ۲۲ اوت ۱۹۱۵ صورت گرفت. همزمان روس ها سپاهیان خود را در گیلان و نواحی غربی کشور مستقر کردند. بهوایع آلمان نمیتوانست در ایران هیچ خطری برای انگلستان ایجاد کند، آلمانی ها فقط توانستند از طریق برخی عشایر جنوبی کشور در دسرهایی مختصر برای حریف اروپایی خود به وجود آورند. هدف بریتانیا بیش از هر چیزی حفاظت از منافع نفتی اش در خوزستان بود، جایی که آلمانی ها آن را یکی از اهداف خرابکاری خود تعیین کرده بودند. چند ماه بعد - سال ۱۹۱۵ - آلمانی ها توانستند از رقابت های ایلی بین خوانین بختیاری استفاده نمایند و همراه با

۱- همان، ص ۲۷۲.

۲- عصر جدید، ش ۶، شنبه هیجدهم ذیحجه الحرام ۱۳۳۲، «فرمان همایونی راجع به بی طرفی دولت علیه.»

۳- جیمز فردریک ما برلی: عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹)، صص ۸۷-۸۸.

برخی نیروهای عثمانی به چند خط لوله انتقال نفت آسیب رسانند. به یاد آوریم که انگلیسی ها بدون اطلاع دولت ایران با برخی خوانین بختیاری قراردادی امضا کرده بودند که طبق آن امنیت خطوط انتقال نفت را به آنان محول نمودند؛ اما وقتی این اتفاقات روی داد، انگلیسی ها که همیشه دولت ایران را نادیده می‌گرفتند، این بار حکومت را مسئول خسارات وارده اعلام کردند و تقاضا نمودند مبلغ هفتصد هزار لیره به آنان بابت خسارات وارده بر لوله های انتقال نفت، غرامت پرداخت شود. انگلیسی ها به این موضوع بی اعتنا بودند که ایران در این جنگ اعلام بیطرفی کرده است، عملاً کاری نکرده و مسبب خسارات به‌واقع کسانی هستند که دولت انگلیس با آنان بدون اطلاع مقامات ایران قرارداد بسته بود، نه مسئولین وقت کشور^(۱)

وضعیت عمومی کشور علی رغم اعلان بیطرفی بسیار مایوس کننده بود. قدرت های بزرگ بخش های بزرگی از کشور را به اشغال خود در آوردند. اشغال کشور بحران های فراوانی بین اعضای احزاب سیاسی، پارلمان، کابینه و وضع عمومی کشور به ارمغان آورد. حتی روزنامه ای مثل عصر جدید که موضع محافظه کارانه داشت و مطالب صفحه اول خود را تماماً به وضع جبهه های جنگ و کشورهای اروپایی اختصاص میداد، به صدا در آمد. در این روزنامه ضمن درج مقاله ای نوشته شد: «آیا معنی بیطرفی این است که قشون روس قسمت شمالی مملکت ما را اشغال و انگلیسی ها جنوب را متصرف و عثمانی در مغرب قشون وارد کنند؟ پس اگر هم میخواستیم یا هنوز می‌خواهیم که بیطرف باشیم واضح و محسوس است که نمیگذارند که ما بیطرف باشیم...» متین السلطنه وضعیت کنونی را غیر قابل تحمل دانست، او نوشت دول متحارب استقلال ایران را نقض کرده اند، «جهت کدام است و تفوق ما چیست که به این درجه در حینی که داریم در آتش میسوزیم از عاقبت سوختن و کباب شدن احتیاط و پرهیز میکنیم؟» به قول نویسنده، دول متحارب «در مملکت ما با قوای مادی و معنوی ما دارند با یکدیگر می‌جنگند». در این ضمن قوای ایرانی تحلیل میرود، حکومت مرکزی به واسطه بیطرفی نمیتواند به کشوری استمداد رساند و کشوری دیگر را از مداخله در امور خود منع نماید. نویسنده پرسید در شرایطی که کشور عملاً به اشغال بیگانه در آمده است، دولت مستوفی «چرا این استمداد یا ممانعت را نکرد و از نتیجه این جنگ عمومی اعم از فتح یا شکست یک طرف یا طرف دیگر بهره مند نشد؟» لازم به یادآوری است که درست چند روز بعد از وقوع جنگ، علاء السلطنه استعفا کرد و احمد شاه مستوفی را مأمور تشکیل کابینه نمود، کابینه ای که باعث شد نیروهای بیگانه کشور را به اشغال خود در آورند.

به نظر متین السلطنه با این وضعیت بهترین راه، خروج از بلا تکلیفی است. او بر آن بود که «با وضعیت امروزه و در حالی که هیچ یک از دول متحارب رعایت بیطرفی ما را نمیکنند، اگر

ص: ۱۲۰

به این رویه مداومت نماییم به جز یک ملت بی حس، و ملتی که در وقت مردن آن تلاش آخری را نکرده، و ملتی که پس از مردن از دوست و دشمن به یک سان بر او خواهند خندید، مسلماً به طوری دیگر در تاریخ دنیا معرفی نخواهیم شد(۱)»

عصر جدید در شماره بعد یادآوری کرد: «باید حکومت حاضر(۲) مملکت را از این حالت معوقه بیرون آورده یکی از دو شق را اختیار کند و به اعتبار یکی از آن دو شق، سرنوشت حیات یا ممات ایران را مهر نموده به عالم ثابت کند، و در تاریخ ثبت نماید که اگر ایران مرده، به یک ذلت و پستی نمرده است(۳)!» پیش از این گفتیم این مقالات نوشته عبدالحمیدخان متین السلطنه بود که از پشت پرده های تحولات داخلی ایران به خوبی آگاهی داشت. متین السلطنه می دانست دست هایی در ایران به کار مشغولند تا کشور را به لبه پرتگاه سوق دهند و از این رهگذر به منافع آنی و زودگذر حزبی و بانندی خود دست یابند. نوک تیز حمله او متوجه برخی از نمایندگان مجلس و دولت مستوفی الممالک بود که در آن لحظات تاریخی از حفظ استقلال کشور عاجز بود و همسو با گروه بحران ساز داخلی، کشور را وارد گردونه ای کرد که خلاصی از آن محال به شمار می رفت.

ص: ۱۲۱

-
- ۱- عصر جدید، ش ۲۹، دوّم جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۷ آوریل ۱۹۱۵، «وقت از دست میرود.»
 - ۲- دولت مستوفی الممالک که عامدانه به استقبال بحران می رفت و از حمایت گروه هرج و مرج طلب برخوردار بود.
 - ۳- عصر جدید، ش ۳۰، نهم جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۲۴ آوریل ۱۹۵، «طریق استفاده.»

۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ

روز اول محرم سال ۱۳۳۴ قشون روس از قزوین به حرکت درآمد و به سوی تهران تاخت. مردم وحشت زده شدند، به ویژه اینکه نمایندگان سفارتخانه های عثمانی، آلمان و اتریش سفارتخانه های خود را تخلیه کردند و بیرق سفید برافراشتند. هر سه نمایندگی بدون اطلاع دیگران با شاه و دولت، قراردادی سّری امضا کردند که طبق آن از تهران خارج میشدند. به عبارت بهتر سفارتخانه های یادشده همین که قشون جرار روس و انگلیس را به ایران کشانیدند، گویی رسالت خود را خاتمه یافته تلقی کردند. آیا نمی شد قبل از این تهاجم موانع لازم را برای حفظ مصالح ملی فراهم ساخت؟ نکته این است که مستوفی دست به اقدامات عجیبی زد که با مقام و منصب او سنخیت نداشت. قرار شد پایتخت به اصفهان منتقل شود. اقدام مستوفی الممالک که مورد حمایت جناح افراطی دمکرات ها قرار داشت بی نهایت مشکوک بود. او به این عنوان که شاید فاجعه تبریز در تهران تجدید شود و رشته امور به کلی از هم بگسلد، روز اول محرم به طور محرمانه جمعی را واداشت که از تهران خارج شوند و در قم اقامت نمایند. مقرر شد آنان به عنوان دفاع ملی نیرویی جمع آورند و با مهاجمین مبارزه کنند. سلیمان میرزا اسکندری در زمره افرادی بود که به قم رفت. جالب تر اینکه کمیته مرکزی حزب دمکرات که آن همه بحران سازی کرد و قوای بیگانه را به حمله به تهران تحریک نمود؛ به سمت قم شتافت (۱) نخستین مهاجرت روز دّوم محرم سال ۱۳۳۴ صورت گرفت. در این روز وحیدالملک شیبانی همراه با سید محمدرضا مساوات، میرزا محمد علیخان کلوب، سید عبدالرحیم خلخالی و سید جلیل اردبیلی محرمانه به سوی قم عزیمت کردند. روز سوّم محرم ادیب السلطنه سمیعی در علی آباد به آنان ملحق گردید. روز چهارم محرم سلیمان میرزا اسکندری و میرزا سلیمان خان میکده در منظریه به آنها رسیدند که پنج تن ژاندارم آنها را همراهی می کردند. این دو تن گفتند عزیمت آنان با تصویب شاه و مستوفی الممالک بوده است و مجاز هستند دست به اقدام انقلابی بزنند و «مخالفت صوری با حکومت تهران» نمایند. به این شکل بود که در قم مرکزی به نام «کمیته دفاع ملی» تشکیل شد، اعضای هیئت مدیره آن عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، مساوات، میرزا محمد علیخان کلوب و وحیدالملک. مدیر کمیته اسکندری بود و کمیته های فرعی برای امور مالی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی شکل گرفت. اینان یازدهم صفر از قم به سوی کاشان حرکت کردند، این امر بی اطلاع دولت مرکزی صورت گرفت. در اصفهان آنان پول بانک شاهی را ضبط و میان ژاندارم ها تقسیم نمودند تا سناریوی مخالفت صوری با حکومت مرکزی را تحقق بخشند، کل مبلغ نود و هشت هزار تومان بود. سالار نظام طبق دستور کتبی سلیمان میرزا مسئول ضبط اموال بانک شاهی شد، محل اجتماع کمیته دفاع ملی در منزل شیخ الاسلام رئیس بلدیّه اصفهان بود (۲).

از سوّم تا سیزدهم محرم سال ۱۳۳۴، تعداد کثیری از نمایندگان، مشاهیر دولت، سیاستمداران و برخی روزنامه نگاران به قم مهاجرت کردند. ترکیب اصلی تصمیم گیرنده عبارت بودند از: میرزا کریم خان رشتی، سردار محیی، میرزا قاسم خان تبریزی، میرزا محمد صادق طباطبائی و مورخ الدوله سپهر. اینان مذاکره می کردند که آیا مهاجرین را باید در قم نگاه داشت یا اینکه از آنجا حرکت کرد، این در حالی بود که وزیر خارجه اطلاع داد قوای روسیه از ینگی امام واقع در کرج عقب نشسته اند و خطری مهاجرین را تهدید نمی کند. در این بین رئیس الوزرای وقت سیاستی دوگانه در پیش گرفت: مستوفی الممالک که خود عده ای را به مهاجرت تشویق کرده بود، در نامه ای خطاب به سید محمد طباطبائی از او خواست که همراه با دیگر مهاجرین به تهران بازگردند، زیرا قوای روسیه عقب نشسته اند (۳) این نامه روز چهاردهم محرم سال ۱۳۳۴ فرستاده شد روز بعد هم مؤتمن الملک رئیس مجلس در نامه ای جداگانه تقاضا کرد مهاجرین به پایتخت بازگردند، زیرا «لازم است در چنین

موقعی که دولت مشغول تصفیه مهم ترین مشکلات است با مراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دائر و به ایفای

ص: ۱۲۲

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲- ایران در جنگ بزرگ، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۳- همان، صص ۲۴۶-۲۴۷.

تکالیف مقررہ خود مشغول باشند(۱)» شانزدهم محرم سید محمد طباطبائی به مستوفی پاسخ داد که علت مهاجرت او هجوم قشون بیگانه و تصمیم شاه به تغییر پایتخت بوده است، او این را «تکلیف اسلامیت و ایرانیت» خود خواند؛ اما در عین حال نوشت: «فعلاً که هیئت دولت مشغول اقدامات دیپلوماسی شده و جریان مذاکرات امیدبخش است به اعتماد کاملی که داعی و عموم مردم به شخص حضرتعالی دارند هر ساعت که مژده ختم مذاکرات و اصلاح امور موافق صلاح مملکتی از طرف حضرتعالی داده شود در شرفیابی درنگ نخواهد کرد و البته عموم مردم از اطاعت اوامر دولت متبوع خود تخلف نخواهند نمود(۲)» با این تلگراف معلوم شد، انگیزه اصلی سید محمد طباطبائی از پیوستن به مهاجرین، حفظ مصالح دینی و ملی بوده است، به همین دلیل خاطر نشان ساخت اگر خطری این دو مقوله را تهدید نمی کند به تهران باز خواهد گشت. اما کمیته بحران ساز نظری دیگر داشتند، نکته مهم این است که نایب حسین کاشی و ظفر نظام دو راهزن مشهور به اردوی مهاجرین ملحق شدند، برخی خوانین بختیاری از اصفهان به سلیمان میرزا تلگراف کردند و از او خواستند «فوراً وسایل تأمین» این افراد و اردوی همراهشان را فراهم آورند و زمینه های «اتحادشان را با اردوی ملی فراهم» نمایند(۳).

شاید لازم به گفتن باشد که یکی از افراد دسته مهاجرین سردار مقتدر عبدالحمید خان کاشی بود. او در دوره ناصری در مدرسه ای نظامی در استانبول تحصیل کرد، سپس به ایران آمد و پس از تصدی برخی مناصب نظامی؛ در دوره مظفری رئیس کمیسیون تعیین سرحدات سیستان گردید. او «پول خیلی زیادی از انگلیسی ها گرفت و سی فرسنگ خاک ایران و رود هیرمند را به انگلیس برگذار کرد. در مشروطه اول و کمی از ثانی مردود ملت بود. چیزها در باره او گفتند و نوشتند. از آنجا که در ایران این مطالب باعث ترقی است نه تنزل، آقا روز به روز ترقی کرد تا معاون وزارت جنگ و سردار مقتدر شد(۴)» گفتیم این مرد یکی از افراد مهاجرین بود و فرماندهی اردوی عراق عجم را بر عهده داشت، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

اخبار پشت پرده نشان می داد که توطئه ای سازمان یافته علیه مصالح ایران در جریان است. یک روی این توطئه گروهی بودند که نام خود را با دسیسه های دوره مشروطه ماندگار ساخته و همینان اینک هم بر طبل ناامنی می کوبیدند و رهبران شان کسانی بودند که پیش از این از آنان نام بردیم و روی دیگر سفارتخانه های کشورهای خارجی در تهران از سفارت آلمان و اسپانیا و اطریش گرفته تا سفارتخانه های روسیه و انگلستان و امریکا. به طور مثال روز ششم محرم سال

ص: ۱۲۳

۱- همان، ص ۲۴۸.

۲- همان، ص ۲۴۹.

۳- همان، ص ۲۴۹.

۴- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۷۰۰.

۱۳۳۴ مصادف با چهاردهم نوامبر سال ۱۹۱۵، کالدول^(۱)، وزیر مختار امریکا به سفارت آلمان اطلاع داد که طبق اخبار قطعی، شب آن روز در تهران آشوب بروز خواهد کرد و پایتخت مورد تهدید واقع خواهد شد. وزیر مختار اصرار داشت این مطلب به اطلاع کارکنان سفارت آلمان رسانیده شود. همان شب پرنس رویس به سفارت امریکا منتقل گردید، فوراً او را در اتاقی جای دادند که از قبل آماده شده بود، ویلهلم لیتن نایب شرقی سفارت و دیگر کارکنان سفارت از جمله دکتر دریگر رئیس مدرسه صنعتی آلمان هم همان شب به سفارت امریکا برده شدند. این حرکت امریکایی های مقیم ایران بسیار شگفت انگیز بود، زیرا آنان به خوبی می دانستند سفارت آلمان تحریکاتی کرده است که مغایر منافع ملی ایران بود.

به طور مثال سفیر آلمان در تهران اسلحه وارد می کرد، تفنگ و فشنگ های سه تیر دولتی را از اهالی تهران می خرید و سواره نظام و پیاده نظام می گرفت. هر وقت سوار می شد و می خواست جایی برود، ده ها فرد مسلح اطراف کالسکه او را گرفته و در خیابان های تهران تاختوتاز می کردند. البته دولت مسئول جان و مال اتباع خارجی بود، باید امنیت او را تضمین می کردند و به او دستور می دادند دست از این اقدامات خود بردارد. به روایت یکی از معاصرین این تحولات، «از روس ها واهمه داشتیم [چون] قشون داشتند^(۲)، بانک داشتند، نفوذ سیصد ساله داشتند، طلبکار ما بودند، قیم ما بودند، مملکت ما رهن آنها بود. از آلمان و عثمانی و اطیش چه ترسی داشتیم^(۳) در صورتی که حرف حسابی بود تملق هم می گفتند، زور هم داشتیم.» مقامات سفارت آلمان با افراطی ترین جناح ها و شخصیت های سیاسی ایران مرتبط بودند، اینان در موارد زیادی از سفارت آلمان دستور می گرفتند، کارهای خود را با سفیر آلمان هماهنگ می کردند و در یک کلام اجازه می دادند این قدرت تازه وارد به عرصه های سیاسی ایران، به خاطر رقابت های امپریالیستی خود با انگلیس و روسیه در مسائل داخلی کشور دخالت کند. مورخ الدوله سپهر منشی سفارت، رابط این گروه های افراطی با سفیر بود، نیز زومر کاردار سفارت هم به منزل کمرهای رفت و آمد داشت. این روابط تا مدت های مدید بعد از وقوع جنگ هم ادامه داشت، رفت و آمد خانگی مقامات سفارت آلمان به نزد مقامات و شخصیت های ایرانی نشان دهنده روابط صمیمانه بین طرفین بود. به طور مثال در دی ماه سال ۱۲۹۸ زومر به منزل کمرهای رفت و چون او نبود کارتی گذاشته و بازگشت^(۴) در آن زمان جنگ اول جهانی خاتمه یافته بود.

ص: ۱۲۴

۱- Caldwell.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۳۸.

۳- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۳۶۶.

۴- روزنامه خاطرات سید محمد کمره ای، ج ۲ به کوشش محمد جواد مرادی نیا، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۸۸.

روز هفتم محرم ۱۳۳۴ شاه قصد آن کرد به مهاجرین پیوندد، «مهاجرین که انتظار این خبر را داشتند» شروع به تمهید مقدماتی برای ورود او کردند. شاهزاده معتمدالدوله حاکم قم که از نوادگان عباس میرزا قاجار بود، در زمره متحدین حزب دمکرات به شمار میرفت. او جمعی از بزرگان قم را به همکاری دعوت کرد، تولیت آستان حضرت معصومه (س) هم به این مجلس دعوت شد، به زودی روحانیان قم هم به این مراسم پیوستند. در این بین حوادث جالبی روی داد: «یکی از روحانیان قم ابتدا به منبر رفته عزم شاه را در تغییر پایتخت به مردم خبر داده مردم را به جهاد در راه دین و حفظ بیضه اسلام ترغیب نمود(۱)» این نخستین بار در دوره بعد از سقوط مشروطه بود که روحانیان بحث جهاد را به میان میآوردند. از سویی به طوری که خواهیم دید، حکم جهاد مراجع مقیم نجف، تأثیرات بلاواسطه‌ای در ایلات و عشایری به جای نهاد که در سرحدات عثمانی میزیستند. اما نفوذ قدرت های بزرگ بین ایلات و عشایر و اختلاف افکنی بین آنان، نیز «اختلاف دو دسته که به نام حزب سیاسی مداخله در امور میکردند و هر یک اقدامات دیگری و هر دو اقدامات دولت را بی اثر میگذارند به ملاحظات شخصی به نام حزب دمکرات و اعتدال»(۲) مانع از تفاهم ملی، برقراری وحدت و آشتی بین نیروهای موجود در راستای حفظ مصالح عمومی و منافع ملی کشور شد.

واضح است که انگیزه های روحانیان با گروهی که مورخ الدوله و سلیمان میرزا و مساوات و اتباع بیگانه مثل شیانی هدایتشان می کردند، از بنیاد تفاوت داشت. تحولات بعدی بیش تر نشان داد که نه روحانیان به این گروه اعتمادی داشتند و نه اینان در برخورد با روحانیان صداقتی نشان دادند. از این بالا-تر همه می دانستند که جناح افراطی حزب دمکرات با موضع گیریهای غریب خود در دوره مشروطه چه ضربه ای به اعتماد عمومی و از آن جمله اعتماد روحانیان به مشروطه وارد ساخت. آنان با اقدامات خود و طرح شعارهای خارج از موضوع و ضروریات ایران، خیانتی عظیم به ملک و ملت مرتکب شدند. اگر در دوره مشروطه روحانیان همگام با علمای بزرگ نجف و مراجع تقلید نقش غیر قابل انکاری در صیانت از تمامیت ارضی کشور ایفا کردند، این بار به دلیل تضعیف موقعیت آنان توسط همین گروه افراطی؛ آنان کمتر خود را درگیر مسائل می کردند. به عبارت بهتر بی اعتمادی به گروهی که سنگ مشروطه به سینه می زدند و آب به آسیاب دشمن می ریختند، ریشه مواضع مراجع و علمای بزرگ در ارتباط با مسائل ایران شده بود. با این وصف اینان این بار هم بیکار ننشستند و به طوری که خواهیم دید، از صدور فتاوی جهاد خودداری نکردند؛ فتاوی که باعث به غلیان آمدن احساسات دینی مردم شد و به ویژه در عراق جنبشی عظیم آفرید. به واقع قبل از اینکه حتی گروه بحران ساز دست به اقدامات نمایشی زند، بسیاری از علمای بزرگ مقیم ایران

ص: ۱۲۵

۱- همان، ص ۲۹۸.

۲- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۴.

و نجف فتاوی و احکام جهادیه خود را صادر کرده بودند، با آن فتاوی انگلستان را به عقب راندند، هم در ایران و هم در عراق. اما همین که گروه سابق الذکر راه افتادند و مجلس را تعطیل کردند، جنبش عشایر به ویژه عشایر جنوب که به پیروی از احکام علما دست به قیام زده بودند، تحت الشعاع واقع شد و در خون فروشسته شد. این گروه از باب مثال نه تنها کمکی به جنبش دشتستان - که با صدور احکام جهادی علما شکل گرفت - نکردند، بلکه با اعمال سخیفانه و آگاهانه خود که همه ضدملی بود، آب به آسیاب دشمن ریختند. ما به این موضوع در جای دیگر باز اشاره خواهیم کرد.

به هر حال مستوفی نامه ای مجدد خطاب به سران مهاجرین نوشت و توضیح داد که دولت مشغول گفتگو با متجاوزین است اما «تصدیق میفرمایید اگر اشخاص و دسته جات مختلف در نقاط مختلف برخلاف رای و مشی دولت اقدامات نمایند اشکالات زیاد شده و دولت نایل به مقصود نخواهد شد. از قرار راپورت های واصله در قم بعضی اقدامات می شود که به نظر مخالف مشی و عقاید دولت می آید، این مسئله یعنی تشکیل مرکزهای مختلفه باعث تفرقه قوای مملکت شده، ما را به طریق بدبختی سوق می نماید. تصوّر می کنم بر خاطر آقایان پوشیده نباشد که باید تمام قوی و عناصر مملکت در خط واحد مشی نمایند. فعلاً دولت لازم می داند که برای اصلاح حال و مآل مملکت آقایان علما اعلام و نمایندگان محترم چنان که سابقاً اطلاع داده شده به طرف طهران حرکت فرمایند و از هرگونه اقدام مخالف صلاح در قم جلوگیری فرمایند تا دولت با مساعدت آقایان محترم و موافقت نظر آنها تعقیب مذاکرات را برای اصلاح کلیه اوضاع نموده نتیجه قطعی را به تمام نقاط مملکت اطلاع دهند(۱)» ارباب کیخسرو شاهرخ برای بازگرداندن نمایندگان به قم آمد، اما بدون نتیجه به تهران بازگشت، فقط ملک الشعراء بهار نماینده مجلس که از درشکه به زمین افتاده و دستش شکسته بود، برای معالجه با ارباب کیخسرو به تهران مراجعت نمود(۲).

هیجانی در حضار ایجاد شد، بدون اینکه بدانند نقشه ها در تهران تغییر کرده، شاه از آمدن به قم منصرف شده و رابطه کمیته دفاع ملی با تهران قطع گردیده است. اما کمیته دفاع ملی مشغول کار خود بود، در این بین بروز اختلافات کار را بحرانی تر ساخت. به زودی بی اعتمادی روحانیان به گروه بحران ساز علنی شد، اعتدالیها میگفتند روحانیان قم با برخی اقدامات مخالفند، زیرا این اقدامات توسط دمکرات ها صورت میگیرد و «به صحت عمل آنها اعتمادی نیست(۳)» این بود که کمیته دفاع ملی مستقر در قم نتوانست کاری انجام دهد، شیرازه امور به شدت در حال تلاشی بود. دفاع ملی شعاری بدون پشتوانه بود، بهواقع «دفاع ملی به واسطه

ص: ۱۲۶

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۵۰.

۲- همان، ص ۲۹۴.

۳- همان.

مداخله آلمان ها و صاحب منصبان سوئدی صورت ملیت نداشت و نضجی نمیگرفت (۱)» بعد از اندک مدتی مهاجرین به سمت اصفهان و کاشان رفتند، اینان وقتی قشون وحشی روس را به مناطق مرکزی ایران کشانیدند، به غرب کشور رفتند، اما روحانیان مقیم اراک هم که «منورالفکرترین آنها آقا نورالدین و میرزا محمد علی خان بودند»؛ مساعدت چندانی به اینان نمودند. همین فقرات نشان از بی اعتمادی روحانیان به این دسته بود، اینان به واقع گرهی را که با دست قابل باز شدن بود، خواستند به دندان بکشایند، در این زمینه هم البته اهداف ضدملی و دینی را تعقیب می کردند. یکی از این اهداف کشانیدن دشمن به نواحی مرکزی کشور بود، به واقع این نخستین باری بود که روس ها پای به نواحی مرکزی ایران مثل کاشان و اصفهان می گذاشتند.

با وصف بی اعتمادی به دمکرات ها، روحانیان از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکردند، به طور مثال همان دو روحانی اراک که بالا-تر از آنان ذکری به میان آمد، وقتی روس ها را در خاک کشور دیدند و به محض ورود مهاجرین به اراک از شهر حرکت کردند. این امر «موجبات ترغیب و تحریص جنگجویان» را فراهم آورد: «اعلان حرکت آنها در شهر موجب هیجان شد، رجال متمول عراق [اراک] از قبیل سهم الملک و صمصام الملک و غیره برای مساعدت، به ظاهر حاضر گشتند و جمعی از مردم شهر خود را آماده کارزار کردند و عنوان دفاع ملی فی الجمله قوت گرفت.» از این قوا در برابر مهاجمین روس کاری ساخته نبود، «ولکن اقدام روحانیان در این کار برای تهییج قوای ایلامت و عشائر و برای اینکه دشمنان دین و دولت هیجان ایرانیان را تنها مستند به تحریکات آلمان ها و عثمانیان ندانند اثر نیکو داشت (۲)»

گفتیم ظاهراً مستوفی الممالک تلاش کرد مهاجرین را به تهران بازگرداند، اما آنان ابتدا به کاشان و سپس به اصفهان رفتند. شیبانی - که خود از بحران سازان بود - مدعی است مستوفی در این ایام با سفارت های روس و انگلیس مشغول گفتگو بود و بالا-خره هم زمانی که آنها در کاشان بودند نامه ای از مستوفی توسط عدل الملک دادگر، قاسم خان صوراسرافیل و ارباب کیخسرو ارسال گردید. در این نامه آمده بود او توانسته با روس ها معاهده ای منعقد نماید، اگر مهاجرین با این معاهده موافقت داشته باشند که او می ماند و گرنه استعفا خواهد کرد. معاهده مشتمل بر این مواد بود: نخست دولتین روس و انگلیس کلیه قروض ایران را می بخشند. دوّم دولتین در طول جنگ و تا یک ماه پس از خاتمه جنگ ماهی سیصد هزار لیره کمک بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار خواهند داد. سوّم کلیه امتیازات از قرارداد ۱۹۰۷ به بعد ملغی خواهد شد. چهارم عهدنامه ۱۹۰۷ هم ملغی اعلام خواهد شد. پنجم دولتین از حق کاپیتولاسیون در ایران صرف نظر خواهند کرد. ششم دولتین مخارج تأسیس و حفظ و نگهداری

ص: ۱۲۷

۱- همان، صص ۳۰۳-۳۰۴.

۲- همان، ص ۳۰۴.

پنجاه هزار قشون را به صورت بلا-عوض در اختیار ایران قرار خواهند داد. هفتم دولت انگلیس بحرین را به ایران واگذار خواهد کرد. هشتم دولت ایران حق خواهد داشت در دریای خزر کشتی های جنگی مستقر سازد. نهم دولت ایران باید دشمنان روس و انگلیس را از ایران اخراج کند. دهم دولت روسیه نیروی کافی به ایران اعزام خواهد کرد تا بتواند قوای آلمان و عثمانی را بیرون کند. فرماندهی این قشون با شاه ایران خواهد بود و پس از خاتمه جنگ قشون دولتی خاک ایران را ترک خواهند نمود. یازدهم کشورهای متفق روس و انگلیس یعنی فرانسه، ایتالیا، ژاپن صحت اجرای مواد عهد نامه را تضمین خواهند کرد(۱)

به استثنای بخشی از ماده دهم، کلیه مواد این عهدنامه به نفع ایران بود. همان طور که خواهیم دید بالا-خره هم روس و هم انگلیس بدون این که ضمانتی به دولت ایران داده باشند، قشون خود را وارد کشور کردند. علت این بود که نمایندگان مهاجرین به دفع الوقت گذرانیدند، آنان به عمد آن قدر وقت تلف کردند تا نیروهای بیگانه وارد کشور شدند، بدون اینکه در برابر دولت ایران تعهدی داشته باشند. نمایندگان مهاجرین پس از مذاکرات زیاد تصویب کردند «نیروی روسیه در مواضع خود اقامت داشته تجاوز جدیدی نکند تا آنکه تمام نمایندگان پراکنده شده در اصفهان جمع و رای قطعی اتخاذ کنند.» بلافاصله بعد از این مصوبه دولت مستوفی استعفا کرد(۲)

در این ایام راهزنان و آشوب طلبان لباس مبارزه پوشیده بودند، به طور مثال نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله که خلقی از دست آنان عذاب می کشیدند، به همراه راهزن دیگری به نام محمد حسن خان ظفر نظام وارد میدان جنگ شدند. اینان از سوی کمیته به اصطلاح ملی که رهبران آن سردسته های آشوب طلبان تهران بودند، تشویق شدند به جنگ علیه روسیه پردازند. این افراد در جنگ ساوه در کنار سربازان گمنام این مرز و بوم به جنگ علیه روسیه پرداختند و البته اعمال آنان باعث شد روس ها به مناطق مرکزی ایران مثل اصفهان کشانده شوند. از آن سوی هر چه روس ها به مناطق مرکزی کشور نزدیک تر می شدند، مردم تا حد توان خود اسلحه ای تهیه کرده و علیه آنان می جنگیدند. در یزد مردم مسلح شدند، از اطراف و اکناف این ولایت عده ای از مردم بی ادعا به آنان ملحق می شدند و حکومت هم نمی توانست شهر را کنترل کند. روز چهارم صفر مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۹۱۵، بین نیروهای روسیه و قوای نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان کاشی همراه با محمد حسن خان ظفر نظام که با برخی از رؤسای به اصطلاح مجاهدین ائتلاف کرده بودند؛ نبردی روی داد. در این نبرد قشون روسیه تعدادی تفنگ از دست دادند نیز در این نبرد که در ساوه در حال انجام بود از میزان تلفات

ص: ۱۲۸

۱- خاطرات مهاجرت، ص ۲۸.

۲- همان، ص ۲۹.

چه کسانی به نیروهای مهاجر اطلاعات غلط می دادند و آنان را از برگشتن به تهران و تشکیل جلسات مجلس می بازداشتند؟ چه کسانی عامدانه باعث تعطیل قوه مقننه شدند تا نتواند در باب پیشنهادهای متفقین بحث و مذاکره نماید؟ یکی از اینان مستشارالدوله بود. مستشارالدوله روز ۲۹ محرم سال ۱۳۳۴، نامه ای خطاب به سید محمد صادق طباطبائی نوشت و او را از آمدن به تهران برحذر داشت و گفت طباطبائی تلاش کند دیگران را هم از آمدن به تهران برحذر دارد. او نوشت مستوفی الممالک «تا امروز با زنجیر حُسن اعتمادی که نمی دانم چرا خودمان دایر کرده ایم همه را در حال بلا تکلیفی و تردید به سوی مقصود ناپاک خود کشیده است و هر وقت بنده و امثال بنده خواسته ایم آگاه شده دیگران را ملتفت و خود را مستخلص سازیم با پاره ای تدابیر یک نوع امیدواری مصنوعی القا نموده و باز مقداری مسافت ما را کشانده است و بالاخره مملکت را با مذهب و مصلحت و اشخاص تالپ پرتگاه رسانده است؛ یعنی برخلاف همه آرزو و آمال کار اتحاد با روس و انگلیس را به جایی رسانده است که اگر پاره ای عملیات و فداکاری ها نبود؛ کار اتحاد با روس و انگلیس عملی شده بود. او نوشت اگر رئیس الوزرا استعفا دهد، «این بار منحوس را که بر دوش خواهد کشید که او به اینجا رسانده است [؟]»، اگر هم استعفا ندهد به قدری «جلو رفته است که عقب رفتنش در حکم محال است.» او نوشت در تهران عده ای شب و روز علیه فرمانفرما مشغول کارند، و اگر هنوز (تا آن روز) اقدامات شدید علنی صورت نگرفته علت این است که هنوز بلا تکلیفی وجود دارد و نمی توانند اطمینان یابند که دولت و رئیس الوزرا به سمت خیانت پیش می روند. او نوشت طباطبائی با وزیر مختار آلمان که همراه مهاجرین بود، گرم گیرد تا اگر باز هم لازم شد عده ای به مهاجرین بپیوندند و «دولت تهران عبارت از شاه معصوم و چند نفر خائن و ترسو» باشد که «از باقی مملکت و ملت دور افتاده» باشند. او نوشت لازم است مدرس به تهران بازگردد زیرا «در اینجا از عناصر حقیقت گو و هیاهو کن خیلی کم داریم.» این توصیه ای زیرکانه بود، مدرس تنها فردی بود که در جمع مهاجرین توان رویارویی با بحران سازان را در صورت آفتابی شدن طرح های خائنانه آنان داشت. مستشارالدوله می خواست او را از دیگران جدا کند تا صدایش بین مهاجرین گوش شنوایی نداشته باشد.

او توصیه نمود لازم نیست طباطبائی و پدرش به تهران بازگردند، «فرمانفرما و بعضی از دوستان خودتان اهتمام دارند و خواهند داشت که شما را مراجعت دهند البته صلاح نیست اگر لازم شد حضرت آقا را با فامیل به طرف اصفهان بفرستید و خودتان با سایرین حتی الامکان متحدانه در تعقیب مقصود باشید.» بالاتر اینکه او توصیه کرد «به آقایان رفقای خودتان از قبیل

آقامیرزا محسن و کمپانی که گویا کاملاً به دسائس فرمانفرما متقاعد شده اند تلگرافاً تهدید مخابره شود(۱)»

نکته این است که هر چه این گروه به اصطلاح ملیون با طرح های مثبت مخالفت می کردند، کابینه های ضعیف تر روی کار می آمدند و دولتین شرایط سخت تری پیشنهاد می نمودند. به طور مثال با سقوط فرمانفرما که به جای مستوفی آمده بود، دولت سپهسالار تنکابنی تشکیل شد و با استقرار سپهسالار بر اریکه ریاست وزرایی، دولتین شرایط ایران بر باددهی را پیشنهاد نمودند که بلافاصله به تصویب رئیس الوزرای وقت رسید. به این موضوع در جای خود اشاره خواهیم کرد، اما لازم به یادآوری است که با رد تقاضاهای متفقین توسط مهاجرین و سقوط مستوفی، فرمانفرما قدرت را به دست گرفت. در دوره او پلیس جنوب ایران توسط انگلیسی ها تشکیل شد و به مداخله در امور داخلی کشور پرداخت. از آن سوی در همین دوره بود که روس ها بر دامنه تهاجم های خود افزودند. انگلیسی ها در بوشهر و بندر عباس نیرو پیاده کردند و همراه با روس ها استقلال ایران را نادیده گرفتند. در دوره سپهسالار، همچنان که خواهیم دید، تسلط روس و انگلیس را بر مالیه ایران تصویب کردند و آن را به گردن رئیس الوزرای بعدی یعنی وثوق الدوله انداختند. نیز همین سپهسالار عاقد اصلی امتیازنامه مشهور خوشتاریا بود که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ص: ۱۳۰

۳. متین السلطنه، افشاگری به قیمت جان

جنگ روز به روز ایران را بیشتر در کام خود فرو می برد بدون این که نتیجه ای از آن عاید شود. دست هایی در کار بود تا امنیت را به کلی از کشور سلب کنند و زمینه را برای عملیاتی کودتایی مهیا سازند. این موضوعی بود که از دید نکته بین متین السلطنه پوشیده نمی ماند. به مناسبت حلول سال ۱۲۹۵ش. روزنامه عصر جدید مقاله ای منتشر کرد که به قول مورخ الدوله بعداً به قیمت جانش تمام شد. متین السلطنه در این مقاله نوشت سال گذشته برای ایران سال مشثومی بوده است، «چه آنکه به واسطه سوءتدبیر و مسامحه و سست عنصری رجال سیاسی ایران و بی تجربگی اهالی مملکت و خیانت کاری نمایندگان افکار عمومی یا سازندگان عقاید و مخصوصاً نفوذ شدید طلای اجانب (۱) بدبختانه مملکت ما بدون اینکه ذره ای از جنگ بین المللی استفاده کند تمام مضرات آن را تحمل نمود.» متین السلطنه بر این باور بود که از همان بدو جنگ اگر زمام امور ایران در دست عناصر لایق و وطن دوست بود و اگر به جای تأکید بر احساسات «بی اساس مصنوعی» اندکی فکر، پشتوانه کارها قرار می گرفت حوادث سال گذشته می توانست اتفاق نیفتد؛ می شد خط سیر حوادث یک سال آینده را پیش بینی کرد و می شد سیاست بهتری در برابر تحولات اتخاذ نمود. اما به جای اینها وقت گرانبهای مردم صرف بحران های متوالی شد، بحران هایی که دست های خائنه آنها را هدایت می کردند، ملاحظات سطحی و «رواج بازار دماغوژی یا عوام فریبی» اساس تزلزل حکومت ها را روز به روز بیشتر کرد، بر شدت هرج و مرج افزود و ایران به بحرانی لاینحل فروغلتید.

متین السلطنه نوشت از ابتدای جنگ روشن بود که نیروهای درگیر ایران را به حال خود رها نمی نمایند و هرکدام بر اساس سیاست های خود از ایران انتظاری دارند. منفعت دولت های روس و انگلیس اقتضا می کرد در ایران امنیت کامل برقرار شود و حکومت ایران نسبت به وقایع دنیا بیطرف بماند و قوای مادی و معنوی خود را صرف حمایت از هیچ طرفی ننماید. چون این سیاست مطابق با منافع ملی ایران تلقی می شد، شاه رسماً بیطرفی دولت را در جنگ به کلیه دولت ها اعلام داشت. در این میان ایران انتظار داشت در قبال اتخاذ این سیاست، کشور از نیروهای اشغال گر تخلیه شود. در اجرای این سیاست اقدامات لازمه به هر دلیلی انجام نشد، در نتیجه یک حربه قوی به دست عثمانی و آلمان داده شد؛ اساس سیاست آلمان هم کشاندن ایران به کشمکش دنیا بود، پس با سیاست بیطرفی هم به صورت کاملاً علنی و هم سری مخالفت می کرد.

متین السلطنه توضیح داد هیچ یک از دولت های عالم بنای سیاست خود را بر احساساتی که ناشی از بی تجربگی باشد قرار نمی دهند، مگر اولیای امور ایران؛ آنها «جز منافع واقعی مملکت» چیز دیگری را در نظر نمی گیرند. او به درستی اساس سیاست مدرن را تشریح کرد و نوشت در «قرن بیستم هم نژادی، همسایگی، عداوت مشترک، محبت مشترک، دوستی دائمی، خریدار نداشته و جز منفعت محسوس مادی چیز دیگری در سیاست دخالت ندارد.» بر این اساس بود که روس و انگلیس ترجیح دادند در ایران امنیت و آرامش برقرار باشد و به جای اینکه سربازان خود را به این سمت گسیل دهند آنها را در جبهه های دیگر مشغول نمایند. اما آلمان و عثمانی برعکس ترجیح می دادند دولت های روس و انگلیس در ایران دچار مشکل شوند و بخشی از نیروهای این دو کشور مصروف عملیاتی شود تا نتوانند در نقاط دیگر عالم به فعالیت پردازند. بر این اساس با توجه به وسعت ارضی و شرایط جغرافیایی ایران، تصوّر می شد اگر این کشور درگیر جنگ شود، حداقل یکصد و پنجاه هزار تن نیرو لازم خواهد داشت، این نیرو علی القاعده باید از جبهه قفقاز وارد کشور شود، یعنی درست جایی که روسیه با عثمانی مشغول جنگ است، بدیهی است اگر چنین امری صورت می گرفت کاملاً به نفع عثمانی و آلمان بود. عثمانی می

خواست اختلافات خصوصی خود را با متفقین با کشانیدن ایران به جنگ، به صورت جنگ عالم اسلامی با متفقین بنمایاند و به این شکل مصر، هند، افغانستان، قفقاز و ترکستان را هم علیه روسیه تحریک کند و از این مطلب به نتایج مورد نظر

ص: ۱۳۱

۱- منظور توزیع پول آلمانی ها بین قوای نظام السلطنه بود.

خود برسد. به همین دلیل بود که آلمان و عثمانی تلاش کردند به هر نحو شده ایران را به جنگ کشانند و موجبات ورود قشون روس و انگلیس را فراهم آورند.

بر مبنای این تحلیل اگر می خواستند ایران وارد جنگ شود باید اولاً این کشور را راضی می کردند و ثانیاً تعهداتی در قبال آن در نظر می گرفتند. اما گفتگو با دولت های ایران به منظور یادشده غیر ممکن بود، از آن سوی آنها نمی توانستند تعهدات خاصی به دولت ایران دهند، پس ترجیح دادند «مقصود خود را به توسط افراد و عناصر غیر رسمی انجام دهند و در عوض تقاضاهای خصوصی افراد را انجام داده و به وسیله آنها احساسات مردم را به قدری تهییج نمایند که موجبات ورود قشون روس و انگلیس به ایران به سهولت فراهم گردد.» در این راستا احساسات به شدت تحریک شد، پول هایی داده شد تا قشون داوطلب در اغلب نقاط کشور تأسیس شود؛ حتی در مرکز کشور یعنی تهران به این تشبثات دامن زدند، مهمات جنگی وارد کشور کردند و «از طرف دیگر عناصر داخل در سیاست ایران را به وسایل مشروع و غیر مشروع به طرف خود جلب نموده و آنها را هادی نفوذ خود قرار می دادند و به همین ملاحظه رؤسای یک دسته مهم سیاسی ایران منافع واقعی مملکت و وطن خود را فراموش کرده و بدون عوض و نتیجه برای مملکت در مقابل حق الزحمه های شخصی مروج جدی پللیتیک آلمان و عثمانی شدند.»

کسانی که خود را مخالف حضور قشون اجنبی در ایران معرفی می کردند، «با تمام وسایل ممکنه موجبات اقامت قشون روس و انگلیس را فراهم کردند.» اینان اجازه دادند قشونی از نیروهای عثمانی به ریاست حسین رئوف بیگ «که تاریخ اسمش را با بدبختی های ایران توأم خواهد نمود»، وارد خاک ایران گردد. این حادثه، در زمانی روی داد که مشیرالدوله ریاست وزرایی را به دست داشت و وضع دولت او را سخت دشوار نمود. هم در آن زمان و هم در دوره کابینه مستوفی الممالک و کابینه قبلی مشیرالدوله و شاهزاده عین الدوله مشغول مذاکره بودند تا بقیه قشون روس را از ایران خارج نمایند «ولی سوء قصد نسبت به مأمورین انگلیس در اصفهان و در شیراز و ورود رئوف بیگ به خاک ایران و استیضاح معروف و منحوس ۱۳ شعبان اقدامات هر سه کابینه را خنثی و بلکه موجبات انحلال حکومت را فراهم نمود(۱)»

وقتی قشون عثمانی وارد ایران شد، ابتدا ایلات کرمانشاهان قویاً در صدد مخالفت برآمدند و به ویژه سنجابی ها کمال رشادت و وطن پرستی را از خود نشان دادند؛ بالاخره جنگی در کرد و واقع شد و قشون عثمانی شکست خورد و طبق معاهده ای که با دولت ایران امضا کرد قول داد قشون خود را از کشور خارج سازد و خسارات وارده به اهالی کنند را هم بپردازد. در این بین استیضاح صورت گرفت و مطبوعات ایران شروع به هیاهو کردند، عثمانی ها وعده

ص: ۱۳۲

پرداخت غرامت خود را فراموش نمودند و کنسول آلمان در کرمانشاهان در صدد اصلاح روابط ایلات با عثمانی ها برآمد.

در دوره کابینه مستوفی الممالک سیاست آلمان و عثمانی در مجلس شورای ملی و ادارات دولتی و حکومتی طرفداران بیشتری یافت، «تا اینکه بالاخره سیاست مزبور منجر به نتیجه شد و عاقبت الامر همان طور که قشون انگلیس در زمان بحران کبیر بوشهر را اشغال کرده بود قشون روس نیز به طرف ایران کشانده شد.» متین السلطنه به درستی نوشت: «چنانچه از خاطرها نرفته است اول محرم خبر حرکت قشون روس از قزوین به طرف ینگی امام منتشر شد و دو روز بعد مقدمه الجیش و سران سپاه سیاست جلب قشون روس به ایران به طرف قم رهسپار و به اصطلاح کمیته دفاع ملی... را تشکیل دادند.» مستوفی از حفظ سیاست بیطرفی ایران مأیوس شد، او معتقد شد باید با دولت های روس و انگلیس اتحاد پیدا کند، مدتی متمادی صرف مذاکره در این باب شد. اما دولت مستوفی هم هیچ گونه اقدام عملی انجام نداد و به دفع الوقت گذرانید؛ «ولی افسوس که از طرفی وقت عزیز صرف مذاکره شد از طرف دیگر اجیر شدگان به پول آلمان و ژاندارم های یاغی آخرین رشته های امید را قطع و مصادمه همدان واقع و دیگر کار از مجرای مذاکرات دیپلوماسی خارج و محول به شمشیر گردید.»

متین السلطنه نوشت استیضاح عین الدوله باعث شد نتایج وخیمی دامن ایران را بگیرد، بحران پنجاه و پنج روز ادامه یافت و کشور را فلج ساخت. سال گذشته در طول مدت یک سال کابینه های مشیرالدوله، عین الدوله، مستوفی، فرمانفرما و سپهسالار اعظم قدرت را به دست گرفتند. به عبارتی پنج کابینه در این مدت تشکیل شد، هیچ یک از کابینه ها نتوانستند در مقابل امواج حوادث مقاومت کنند و مجبور به کناره گیری شدند. از بین رجال ایران مستوفی و کابینه های او بیش از دیگران در مقدرات امور ایران مسئولیت داشته اند، در دوره کابینه اول او بود که جنگ بین الملل اول شروع گردید؛ در آن دوره می شد از شرایط جهانی به نفع ایران استفاده کرد، در دوره دوم ریاست وزرای مستوفی آن دوره تازه یکسره خاتمه یافت و یأس بر کشور چیره گردید. اگر کابینه اول مستوفی که به هنگام شروع جنگ قدرت را به دست داشت، «به قدر کفایت پیش بین می بود و می دانست که قهراً انقلاب بزرگ دنیا به مملکت ما هم سرایت خواهد کرد و در این صورت ماشین حکومت هر چه سهل تر باشد بهتر خواهد بود مسلماً مجلس را در موقع جنگ بین الملل منعقد نمی کرد و قطعاً یک قسمت از این بدبختی ها هم پیش نمی آمد.»

کابینه ای که در اول سال گذشته به ریاست وزرای مشیرالدوله تشکیل شد، فرصت نیافت امتحان خود را پس دهد؛ کابینه شاهزاده عین الدوله نسبتاً یکی از بهترین کابینه های ایران محسوب شده و تجربه و تدبیر و متانت او باعث شد از بخش اعظم حوادث و وقایع جلوگیری شود و «ممکن بود منافع کلی برای ایران جلب نماید.» اساس سیاست او بیطرفی

متمايل به متفقين بود، در همان زمان بود که حسين رئوف بيک در کړند شکست خورد و حاضر شد خاک ايران را ترک گويد. در زمان زمامداری او بود که دولت های روس و انگليس موافقت کردند به دولت ايران مساعدت های عملی بنمايند مثل پول، سلاح، استمهال(۱) و امثالهم. اما همين که نتايج در خور تأملی به دست می آمد استيضاح به حیات آن کابينه خاتمه داد. سياست مستوفی برخلاف عين الدوله دارای ايرادات مبنایی بود، او هم تلاش می کرد وانمود سازد بيطرفی ايران را حفظ خواهد کرد، اما از سوی ديگر در زمان کابينه دوّم او بود که طرفداران ظاهری سياست آلمان و عثمانی بر فعاليت خود افزودند و «عناصری که معظم له را از خود می شمردند مروج جدی سياست مزبوره بودند و حتی ميرزا سليمان خان [میکده] معاون يا کفيل وزارت داخله به نام ایشان مسند وزارت داخله را اشغال و حلقه های زنجير اسارت ايران را می ساخت...» در سياست های مستوفی قول بر فعل می چرييد، سياست او به طبيعت واگذار کردن امور بود، همين یک سياست کافی بود تا پيشرفت سياست های آلمان و عثمانی را در ايران کاملاً ضمانت کند و موجبات آن را فراهم آورد. بعد از او فرمانفرما تلاش کرد تا حدی اصلاحاتی انجام دهد، از خود ثبات قدم به نمايش گذارد و «وحشتی را که در طهران حکمفرما بود مرتفع» نمايد.

متين السلطنه توضيح داد مجلس سوّم «ظاهراً» متشکل از چهار دسته مختلف بود: اعتدالی ها، دمکرات ها، بيطرف ها و هيئت علميه. اما به واقع هيئت علميه و اعتدالی ها یک دسته و دمکرات ها و بيطرف ها دسته ديگری را تشکيل می دادند. اما دسته بندی واقعی تر اين بود که در یک سو هيئت علميه قرار داشت و در سوی ديگر ائتلاف اعتدالی ها و دمکرات ها و بيطرف ها. اما همين ائتلاف های سست بنياد به سرعت از بين رفت، علت را «به عقیده ما باز بايد در سياست خارجي کشف کرد، به اين معنی که دولتين آلمان و عثمانی برای پيشرفت پليتيک خود مجلس را یکی از ميدان های عمليات و استفاده خود ديده و چون حالت روحيه تمام عناصر ائتلاف مثل هم نبود و بعضی تندرو و جسور و حاضر برای همه نوع عمليات شديد بوده و عناصر ديگر بالعکس کندرو و ملايم و بی جرأت و لذا برای پليتيک مزبور کمتر مورد استفاده بودند بنا بر اين یک ماه قبل از استيضاح يعنی در ماه رجب گذشته باطناً ائتلاف منحل و اتحاديه محرمانه بين رؤسای دمکرات و چند نفری از بيطرف ها منعقد گرديد، تا اينکه در ماه شعبان گذشته در روز استيضاح ائتلاف مزبور رسماً منحل گرديد.»

دمکرات ها و بيطرف ها که اکثريت را در مجلس سوّم به دست داشتند، توانستند اقليت را به طرف خود کشانند و «عده قليل مخالفين از ترس تهمت مجبور به سکوت و مشاهده اضمحلال و فنا مملکت خود بودند.» از اين به بعد محيط سياست در ايران و به ویژه تهران

ص: ۱۳۴

۱- منظور از استمهال اين بود که دولتين پذيرفتند بدهی های ايران بعد از جنگ پرداخت شود و کمک های مادی هم به اين کشور صورت گيرد.

دچار حدت و حرارت شد، در سراسر کشور «دست‌های عامل به‌طور مصنوعی ساخته و عقاید یک‌مشت مردمی را که آب‌گل آلود را برای صید ماهی می‌خواستند قائم‌مقام افکار واقعی عمومی قرار داده بودند و از طرفی بازار تهمت و افترا را بالخصوص رواج داده بودند. تقریباً هیچ‌کس در آن موقع بسیار سخت‌تاریخی به‌استثنای [روزنامه] عصر جدید شاید تن‌به این فداکاری در نداده و علناً قدرت‌اظهار عقیدت نداشتند.» وقتی زمینه‌ها فراهم شد و عملیات اشتعال «آتش ایران سوز» تکمیل‌گردید، همین سیاستمداران و نمایندگان که زمینه‌های ورود روس و انگلیس را به‌کشور فراهم ساخته بودند، مجلسی را که خود در آن اکثریت داشتند مضر به‌حال خویش تشخیص دادند و در صدد تعطیلی آن برآمدند؛ «به‌همین ملاحظه و نه به‌بهانه ترس از ورود قشون روس روز دهم انتشار خبر حرکت قشون از قزوین به‌ینگی‌امام»، عده‌ای به‌طرف قم حرکت کردند، این عده عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، سلیمان خان میکده، محمدرضا مساوات، ادیب‌السلطنه سمیعی، وحیدالملک شیبانی، میرزا محمدعلی خان کلوب و یکی دو تن دیگر که با عده‌ای مستحفظ از ژاندارمری به‌حرکت در آمدند. اینان بودند که «به‌سایرین راهنمایی نمودند»، همینان کمیته دفاع ملی و یا دربار کلاه‌فرنگی قم را تشکیل دادند. سایرین هم مسلکان هم به‌اینان ملحق‌گردیدند، «عده‌ای از نمایندگان ملت بدبخت ایران خود عملاً انحلال مجلس را تصویب و سند عدم‌لیاقت ایرانی‌ها را در داشتن نعمت مشروطه امضا کردند.»

از آن سوی وقتی جنگ شروع شد، دولت سوئد صاحب‌منصبان خود را از ژاندارمری ایران فراخواند. از این به‌بعد عنان کار عملاً در دست کسانی قرار گرفت که با وظیفه‌شناسی به‌جای اینکه خود را مکلف به‌اجرای فرامین دولت ایران بدانند، یکی از عوامل پیشرفت سیاست آلمان و عثمانی در کشور گردیدند. اینان پس از حرکت «کمیته چپ‌های قم» علناً علم‌طغیان برافراشتند. به‌این شکل خیانت بزرگی شکل گرفت که مشکل ایران بتواند به‌سادگی از زیر بار آن خارج شود: «آری ایران بدبخت است زیرا که قوه مصلحه دولتی او که در تحت ریاست صاحب‌منصبان اروپایی یعنی صاحب‌منصبانی که باید به‌دیسپلین نظامی کاملاً آشنا بوده و پیرامون داخل شدن در سیاست نگردند و حقوق آن مملکتی را که جیره‌خوار آن مملکت بودند پایمال نمایند و خود را مکلف به‌اطاعت احکام حکومت رسمی مملکت بدانند، برخلاف اراده پادشاه و هیئت دولت و برخلاف منافع مملکتی که بر آنها حق نمک دارد اقدام نمایند به‌طوری که دیدیم یکی از وسایل مستقیم جلب قشون اجنبی به‌ایران گردیدند!»

امروز زمامدار مملکت سپهسالار است، او نمی‌تواند اوضاع دنیا را نادیده‌گیرد، «ایران حالیه ایران قدیم نیست که در یک گوشه از دنیا دوردست واقع شده و زمامدارانش بتوانند جریان عمومی اوضاع دنیا را مراعات نکنند.» ایران امروز در یک گوشه از دنیا واقع شده است که از قضا جلب توجه عالم را می‌کند، «بنابراین از آنچه که در این دنیای جدید می‌گذرد [و]

بی‌مورد

و مذموم است باید قویاً اجتناب نموده و در ضمن [باید] هم خود را مصروف به اصلاحات داخلی نمود.» باید به این نکته توجه داشت که «حتی در زندگی و اعمال خصوصی مصادر امور ایران هیچ چیز مخفی نمانده بسا می شود که قبایح اعمال یک نفر حق بزرگ یک مملکتی را پایمال و بر عکس صحت عمل و استغنا طبع یک نفر اسباب محفوظ ماندن همان حق بزرگ می شود»^(۱)

این مقاله ای بود آتشین، مقاله ای که برخلاف رویه متین السلطنه در عصر جدید ابعاد بحران ایران و بنیادهای آن را کاویده بود. متین السلطنه نشان داد که عوامل بحران چه کسانی اند و چه آینده شومی در انتظار کشور است؛ آینده ای که برای زندگی شخصی او هم شوم بود. متین السلطنه اندکی بعد به دلیل مواضعی از این دست و به جرم آن که «اسرار هویدا می کرد»، به دست بازوی اجرایی عوامل بحران ساز؛ یعنی کمیته مجازات به قتل رسید؛ حتی مورخ الدوله هم می نویسد «به عقیده نگارنده، متین السلطنه ثقفی بعدها سر خود را در سر این مقاله از دست داد»^(۲) پس مورخ الدوله هم که خود با جریان بحران ساز مربوط بود و اساساً خود یکی از هدایت گران بحران بود، تأیید می کند که قتل متین السلطنه به دلیل چیزهایی مثل خیانت که به او نسبت می دادند نبوده است بلکه علت این بوده که نظر شخصی خود را در ارتباط با کمیته های بحران ساز علنی کرده است.

ص: ۱۳۶

-
- ۱- عصر جدید، سه شنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۲۱ مارس ۱۹۱۶، «ایران در سال گذشته.» این مقاله عیناً در ایران در جنگ بزرگ صفحات ۳۳۷ تا ۳۴۲ چاپ شده است.
 - ۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۲.

۴. بحران کابینه ها در دوره جنگ

برای دریافت اهمیت مقاله متین السلطنه و تأیید صحت آن، به ناچار باید حوادثی را که منجر به تعمیق بحران ایران شد، مرور نماییم. درست در بحبوحه جنگ، روس و انگلیس بلافاصله در مورد منافع خویش در شرق به مذاکره پرداختند و نتیجه این مذاکرات عهدنامه قسطنطنیه (۱) بود. بین چهارم مارس تا دهم آوریل ۱۹۱۵ یک رشته موافقت های سیاسی شکل گرفت و مهمترین شان این بود که انگلیسی ها منطقه بیطرف قید شده در قرارداد ۱۹۰۷ را به اختیار گیرند و در برابر، روسیه تنگه داردانل و نیز بخش اروپایی عثمانی را به تصرف خود درآورد. تحولات بعدی بهانه های بیشتری برای تصرف مناطقی از کشور به دست انگلیسی ها داد. به طور مثال در اوایل سال ۱۲۹۷ ش. شایع شد چهار صد هزار آلمانی به سمت ایران در حال حرکتند. سیصد و پنجاه هزار تن از این عده بنا به شایعات، از راه رشت و پنجاه هزار تن از راه تبریز به ایران حمله ور خواهند شد. در این ایام قشون روسیه به فرماندهی ژنرال باراتوف به سمت رشت در حال عقب نشینی بود. شایع بود این ظاهر ماجراست، دسته باراتوف به عنوان خروج از ایران قصد حمله به جنگلیها را دارد که هسته مقاومتی علیه نیروهای مهاجم روسیه به وجود آورده بودند (۲) واقعیت امر این است که روس ها تمایل نداشتند در ایران بمانند، برای آنان بهتر این بود که نیروهایشان را از این کشور خارج کنند تا به کمک نیروهای دیگر در جبهه اروپا بشتابند. مذاکراتی هم در جریان بود که می شد از طریق آنها حداقل مانع ورود بی رویه قشون دشمن به خاک کشور شد، اما گروه آشوب طلب نگذاشت امور در مجاری عادی خود ادامه یابد.

از سویی خبر رسید در فارس دو سوم شهر به دست قشقائیا افتاده است. آنها هفت تن از صاحب منصبان انگلیسی را به قتل رسانیده بودند. جنگ بین انگلیسی ها و قشقائی ها به شدت ادامه داشت. در این حیص و بیص خبر رسید که دولت مستوفی می خواهد با دولت های مهاجم قرارداد امضا کند، اما از اصفهان که نمایندگان سابق مجلس سؤم در آن اسکان یافته بودند و دائماً در حال عقب نشینی بودند، خبر رسید که کمیته اجتماعیون اعتدالیون شهر تلگرافی صادر کرده و نوشته است: «آیا تصوّر نمی کنند که در صورت صحت این تصمیم احدی از افراد مملکت با عقیده دولت همراهی نخواهند کرد و در چنین موقعی که در تمام نقاط مملکت بر ضد عملیات خصمانه دولتین اقدامات متقابل می شود، این تصمیم دولت تا چه اندازه سوء اثر خواهد نمود.» اجتماعیون اعتدالیون اصفهان از شاه خواسته بودند «در این موقع باریک که حیات و بقای مملکت به مویی آویخته هیئت دولت را از مخالفت با عقاید ملت منع فرموده تکذیب این شایعه را به ولایات اعلان فرماید (۳)» به عبارت بهتر همان طور که متین السلطنه نوشته بود، اعتدالی ها اینک راهی را در پیش گرفته بودند که دمکرات ها آن را ترسیم می نمودند.

خبر دیگری هم از قم رسید. در این شهر جمعی از اهالی شهر تلگرافی به رئیس الوزرا ارسال کردند و از خبر منتشره ابراز تأسف کردند و نوشتند «عموم ملت قم از تمام طبقات هیجان و تعطیل عمومی کرده در تلگرافخانه متحصن که با وجود اینکه آنها با ما در جنگ و جدال هستند و احکام حجج اسلام بر جهاد و دفاع از دولتین صادر گردیده، چگونه چنین انتشاراتی از مرکز دولت اسلامی (۴) تراوش می نماید و از مقام ملوکانه استطلاع نموده اند که اگر چنین اقدامی بخواهند بر ملت ایران متوجه سازند، ما اهالی قم پیش قدم خواهیم شد و اقداماتی در رفع آن خواهیم نمود.» از عراق تلگرافی به امضای جمعی از اهالی و علما صادر شد که در آن آمده بود «از قراری که می گویند بعضی ها به دولت فشار آورده و می خواهند از

۱- Constantinople Convention.

۲- کمره ای، جلد ۱، ص ۲۴۷.

۳- رعد، سال هفتم، ش ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجع به تصمیم دولت.»

۴- یعنی دولت عثمانی.

بیطرفی خارج و بر علیه دولت اسلامی داخل جنگ شوند، اگرچه چنین چیزی باور کردنی نیست، لا-کن عرض می کنیم چگونه می شود که مسلمان ها به دست خود خانه خود را خراب و اسلام را از میان بردارند و کفار را بر مسلمین مسلط نمایند، مسلمین تا قدرت داشته باشند زیر بار نمی روند و امیدوارند که رؤسای اسلام از این گونه خیالات جلوگیری نمایند و نگذارند بین دو طایفه از مسلمان ها جنگ و خون ریزی شود(۱)» به واقع نبرد علیه قشون اشغال گر انگلیس و روسیه مدت ها پیش از این آغاز شده بود، این نبردها ربطی به عثمانی نداشت که اهداف خاص خود را در جنگ تعقیب می کرد. علما برای حفظ دین و دماء مسلمین احکام جهاد صادر کرده بودند و نه در حمایت از اقدامات عوام فریبانه سلیمان میرزا اسکندری و وحیدالملک شیبانی. اما رونود دست به کار شدند و به غلط نبردهای دلاورانه مردم ایران علیه اشغالگران را به حساب حمایت آنان از آلمان و عثمانی عنوان کردند، حال آن که ابداً منظور علما چنین چیزی نبود.

به هر حال دولت ایران در ازای اعلان بیطرفی خود در جنگ نتوانست امتیازی به دست آورد، در حالی که شرایط از هر نظر مهیا بود. توضیح اینکه اعلان بیطرفی ایران در دوره مستوفی الممالک روی داد، او در شرایطی که روسیه سرگرم جنگ بود توانست محمد حسن میرزای ولیعهد را به والی گری آذربایجان بگمارد. مستوفی زمانی این کار را انجام داد که روسیه و عثمانی در آذربایجان به جنگ اشتغال داشتند. بنابراین مستوفی تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که از نفوذ تاقه روسیه در منطقه و درست زمانی که حاکم آذربایجان دست نشانده آنان بود، اندکی بکاهد. اما این دستاورد خیلی بزرگی نبود: «مستوفی الممالک خطبی که کرد و دولت و ملت را دچار زحمت نمود و از استفاده نمودن از جنگ اروپا دور انداخت، این بود که اعلان بیطرفی را بی عوض داد، در صورتی که میتوانست از هر دو طرف عوض بگیرد(۲)»

به زودی در گیلان، همدان، فارس، کرمانشاه و برخی دیگر از نقاط کشور، زد و خورد علیه نیروهای روس و انگلیس شدت گرفت. هیچ کدام از این هسته های مقاومت با هم ارتباط نداشتند و همه آنها هم نمی توانستند بدون تشکیلاتی مدون و نظام یافته به نبرد مشروع خود ادامه دهند. از همه بالاتر اینان به هیچ وجه با گروه دمکرات ها مرتبط نبودند. آن چیزی که خط مشی ایشان را ترسیم می نمود اعلان جهاد علمای ایرانی مقیم عراق بود و نه سیاست های آتش افروزانه مشتی بلوایی و آشوب طلب. دولت مستوفی که مورد حمایت بحران سازان بود، عامدانه و آگاهانه نسبت به این تحرکات بی توجهی نشان داد، همان طور که در مسئله بحران های اجتماعی و از آن جمله بحران غله، عامدانه کم کاری کرد. از آن سوی، دولت های بعد از

ص: ۱۳۸

۱- همان.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۸۵.

مشروطه تا آنجا که توانسته بودند نهاد روحانیت را تضعیف نموده و با اعمال افراطی خود اکثر آنان را ناچار به سکوت کرده بودند. این زمان روحانیان در برابر حوادث جاری کمتر می توانستند تأثیرگذار باشند، زیرا زد و خورد های بیهوده و اتهامات بی اساس عصر مشروطه آنان را به کنج انزوا رانده بود، هیچ چیز دیگری هم نتوانست جایگزین این خلاء شود. نکته عجیب این است که دولت مستوفی به جای اطلاع رسانی به موقع و آگاه ساختن مردم از بحران های متوالی که تمامیت ارضی کشور را تهدید می کرد، مانع از انتشار اخبار ولایات در جراید شد. به وزارت پست و تلگراف دستور داده شد حتی اخبار معمولی را هم در اختیار رسانه ها قرار ندهد.

وقتی جنگ شروع شد و قشون مهاجم از هر طرف وارد ایران شدند، مستوفی نتوانست به حکومت خود ادامه دهد و جایش را به میرزا حسن خان مشیرالدوله رجل خوشنام کشور داد. او به سرعت کابینه اش را تشکیل داد، اما فشاری جدید به کشور وارد شد. توضیح اینکه روس ها قشون جدیدی به انزلی وارد کردند، در عین حال از سوی غرب کشور، عثمانی ها به خاک ایران هجوم آوردند. عثمانی ها از راه خانقین برای واپسین بار در دوره جنگ های این کشور با ایران، نیرو اعزام داشتند. روس ها برای مقابله با آنان قوایی به قصر شیرین فرستادند. مشیرالدوله تلاش کرد عثمانیها را بازگرداند، اما آنها برنگشتند. از آن گذشته نیروهای عثمانی قصدشان آن بود که به نیروهای آلمانی که در ایران ستون پنجم تشکیل داده بودند کمک رسانند. عثمانی ها بازگشت خود را مشروط به تخلیه شمال و جنوب ایران از قوای اشغالگر روس و انگلیس نمودند.

در اوایل جنگ نخست جهانی، زمانی که مشیرالدوله ریاست وزرایی کشور را عهده دار بود، از روس و انگلیس خواست نیروهای خود را از کشور خارج کنند، بپذیرند که تا زمان جنگ و تداوم بحران های اقتصادی ناشی از این بلیه، پرداخت قروض ایران به بعد از خاتمه جنگ موکول گردد و نیز پولی در اختیار ایران قرار داده شود تا بتواند معضلات عاجل اقتصادی خود را برطرف نماید. روس ها پاسخ دادند در صورت حصول اطمینان از تداوم امنیت در ایران، نیروهای خود را خارج خواهند ساخت. نیز پذیرفتند قروض ایران بعداً پرداخت شود، به عبارتی پیشنهاد استمهال ایران پذیرفته شد. روس ها قول دادند در امور مالیه ایران دخالتی نکنند، البته ظاهراً این تعهدات همه شفاهی بود. درست در همین زمان، صفحات آذربایجان غیر از شهر تبریز جولانگاه هجوم روس ها شد، فقط در این ایالت از تمام «مملکت بلژیک و صرب، بیشتر یغماگری و قتل و غارت شده (۱)»

ص: ۱۳۹

به واقع در کشاکش جنگ اول جهانی، دولت ایران پول خوبی بابت موراتوریوم یا همان استمهال دریافت می کرد، ماهانه یکصد و چهل و یک هزار تومان به دولت های ایران داده می شد. در آن شرایط قیمت لیره انگلیسی پنج تومان و هشت دینار، لیره عثمانی پنج تومان و سه ریال، منات طلا شش ریال، اشرفی ناصرالدین شاهی بیست و چهار ریال بود (۱). در این شرایط پول کاغذی بسیار تنزل کرد، اسکناس منات دو ریال و هفتصد دینار و فرانک کاغذی یک ریال و هشتصد و پنجاه دینار بود. پس جنگ اروپا فرصتی مناسب برای بازسازی اقتصادی ایران فراهم کرد، اما از این فرصت استفاده ای نشد. بنابراین مشیرالدوله هم نتوانست کاری انجام دهد، مدت حکومت او بیش از دو ماه نپایید، می خواستند به جای او سعدالدوله را بگمارند، اما سعدالدوله هم منفور بود و هم به وی اعتمادی وجود نداشت، پس تنها پس از یک شبانه روز استعفا داد.

انگلیسیها از همان ایام بعد از سقوط مشروطه که با اولتیماتوم روسیه همراه بود، به دنبال مرد قدرتمندی میگشتند تا کشور را اداره نماید. در همان اوایل بین سازانوف وزیر امور خارجه روسیه و گری وزیر امور خارجه انگلستان در لندن مذاکرات مفصلی جریان داشت، محور مذاکرات این بود که باید حکومت مقتدری در ایران تشکیل شود تا بتواند از عهده استقرار امنیت و آرامش در کشور برآید. روس ها به انگلیسی ها پیشنهاد کردند میرزا جوادخان سعدالدوله را از ژنو به ایران بفرستند، به این امید که او بتواند حکومت مورد نظر را تشکیل دهد. با موافقت انگلستان سعدالدوله را به ایران آوردند اما او نتوانست کاری از پیش برد و به نظر سفارت های روس و انگلیس تحرکات او خود باعث سلب آرامش کشور میشد (۲).

روز شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۱۵، وزرای مختار روس و انگلیس شاه را مجبور به برداشتن مشیرالدوله کردند و از او خواستند سعدالدوله را به ریاست وزرایی بگمارد. تقاضاهای این دو دولت عبارت بود از بستن مجلس شورای ملی، تعطیلی جراید، اخراج صاحب منصبان سوئدی، سپردن ژاندارمری به کلنل مریل امریکایی و اخراج دیپلمات های آلمان و عثمانی (۳). شاه سعدالدوله را احضار کرد و به او پیشنهاد ریاست وزرایی داد، او رفت تا کابینه خود را تشکیل دهد. شایع بود سفر او به شاه گفته بودند بهتر است مجلس سوّم بسته شود و جمعی تبعید گردند. نیز شایع بود روس و انگلیس پیشنهاد کرده اند سفرای آلمان و اطریش و عثمانی دستگیر شوند و «در حقیقت یک کودتایی بنمایند». خبر به مجلس رسید، مؤتمن الملک رئیس مجلس بلافاصله واکنش نشان داد، او به نزد شاه رفت و شاه را از انتصاب سعدالدوله برحذر داشت. سعدالدوله برای اینکه بتواند مشروعیتی به دست آورد، با سپهدار تنکابنی، عین الدوله

ص: ۱۴۰

۱- همان، ص ۴۴۹۰.

۲- حیات یحیی، ج ۳، صص ۲۳۸-۲۳۹.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۳.

و فرمانفرما وارد گفتگو شد، آنها قبول نکردند وارد کابینه او شوند^(۱) سفیر عثمانی بلافاصله واکنش نشان داد، او که می دید شاه در برابر تقاضاهای روس و انگلیس رام شده است و می خواهد نظرات آنها را از طریق انتصاب سعدالدوله به انجام رساند، برخلاف هرگونه آداب و رسوم دیپلماتیک بعد از نیمه‌های شب یکشنبه، یعنی شب همان روزی که سفارت های روس و انگلیس تقاضای نصب سعدالدوله را کرده بودند، در حالی که چندصد ژاندارم او را همراهی می کردند به کاخ فرح آباد رفت. سفیر عثمانی عاصم بیگ که کاردوف کاردار سفارت آلمان همراهی اش می کرد، شاه را از خواب بیدار نمود و او را از انتصاب سعدالدوله به ریاست وزرایی منصرف ساخت. به این شکل سعدالدوله تنها یک روز توانست رئیس الوزرا باشد. خبر عزل او و انتصاب عین الدوله از طریق یکی از نزدیکان احمد شاه که به قول مورخ الدوله با جمعیت سری آلمانی مربوط بود، به مورخ الدوله رسید. این جمعیت سری در بین کلیه مقامات مهم کشوری و لشکری، از دربار گرفته تا هیئت دولت و مجلس و سفارتخانه های خارجی و دوائر مختلف دولتی، نفوذ داشت. مورخ الدوله در وصف گروه سری خود می گوید حتی روس و انگلیس «از زور آزمایی با این حریفان غیر مرئی عاجز مانده اند»^(۲)

روزنامه عصر جدید در برابر مسئله ریاست وزرایی سعدالدوله چنین واکنش نشان داد: «مسئله ریاست وزرایی آقای سعدالدوله که تصور میرفت با یک نقشه و قرارداد محکمی شروع شده و چیزی نمانده بود کار را یکسره کرده به استقلال ایران خاتمه دهد بالاخره به یک رسوایی تامی منجر به فضیحت شد و این دومین سعی ایشان برای به دست گرفتن زمام امور ایران مضحک تر از ورود مظفرانه ایشان به ایران نبود. معلوم است از آقای سعدالدوله و امثال ایشان غیر از این انتظار نمی رود، ولی چیزی که خارج از انتظار عامه بود، شرکت معنوی اشخاصی در این نقشه بود که تا به امروز به گفته معمولی و جاهت ملی داشتند و به هر لباس اگر خود را تا به امروز در آورده بودند مسلماً در این آخرین لباس تا به حال نمایش نداده بودند. حقیقتاً ایران جای غریبی است. طبیعت ایران استتار بر نمیدارد، چیزی که هست برای هر یک کشف جدیدی یک مدتی وقت لازم است. ولی در این میانه مخفی نماند که کودتا را هم به مثل سایر چیزها در ایران مفتضح کردیم^(۳)!» از آن سوی گروه سری که مورخ الدوله از آن نام می برد، عرصه را بر عین الدوله هم تنگ کرد. همان گروه آشوب طلب، همان کسانی که نظم و ثبات و تشکیل دولت مقتدر را به زیان خود ارزیابی می کردند، همان گروه بحران ساز باز هم به تحرک درآمدند. با هدایت مورخ الدوله، این گروه متشکل از سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک شیبانی، علی محمد خان کلوب، سید جلیل اردبیلی تلاش کردند موقعیت

ص: ۱۴۱

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۵۸.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۳.

۳- عصر جدید، ش ۳۱، ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۳، غره مه ۱۹۱۵، «مفتضح نمودن کودتا».

عین الدوله را تضعیف نمایند. برای اینکه به اهمیت موضوع بیشتر وقوف حاصل شود باید توضیح داد اعضای کابینه عین الدوله عبارت بودند از: خودش به عنوان رئیس الوزرا و وزیر جنگ، شاهزاده فرمانفرما وزیر داخله، حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه، سردار منصور وزیر عدلیه، حکیم الملک وزیر معارف، دکتر اسماعیل خان مرزبان مؤدب السلطنه (امین الملک) وزیر پست و تلگراف و فوائده عامه و حاج امیرنظام وزیر مالیه. در بین این ترکیب ناهمگون وزیر خارجه همراه با دکتر مرزبان و سردار منصور به طور قطع با او میانه ای نداشتند. اینان همان بحران سازان دوره مشروطه بودند و اینکه به عملیات خصمانه خود ادامه می دادند. اینان هم در تضعیف دولت عین الدوله ذی سهم بودند و همراه با تیم بحران ساز خارج از کابینه تلاش می کردند دوباره کشور را غرق در آشوب سازند. به طور مثال سردار منصور وزیر عدلیه، «که مرد بسیار نجیب و صمیمی است و غالباً اسرار کابینه از بیانات عادی او کشف می شود»^(۱)، یکی از این افراد بود. سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی که به قول قوام السلطنه «دو عنصر آشوب طلب» به حساب می آمدند، از دیگر کسانی بودند که در تضعیف موقعیت دولت و ایجاد بحران از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند.

عین الدوله برای اینکه بتواند بحران ها را مهار نماید از مجلس تقاضای اختیارات تامه نمود، اما مجلسی که اکثر اعضای آن را دمکرات ها تشکیل می دادند با این تقاضا مخالفت نمود. بالاخره عده ای از نمایندگان مجلس با او وارد گفتگو شدند و خواستند واژه اختیارات تامه را با اقتدار عوض کنند، او همین کار را کرد و از استعفای خود هم منصرف شد. از سوی دیگر ارباب جراید به شدت تحت تأثیر شرایط و اوضاع و احوال به دو دسته تقسیم شده بودند، نوبهار، ستاره ایران، بامداد روشن، شهاب ثاقب روزنامه‌هایی بودند که «متمایلین به دست چپ» شناخته می شدند و مخالف عین الدوله بودند؛ از آن سوی روزنامه‌هایی مثل شوری، پروردین، عصر جدید و اطلاعات «متمایلین به دست راست» بودند و از عین الدوله حمایت می نمودند^(۲). روزنامه پروردین توسط مؤید الشریعه گیلانی و سید یعقوب شیرازی مشهور به انوار منتشر می شد. سید یعقوب انوار یکی از برجسته ترین تندروان عصر مشروطه به ویژه دوره اول مشروطه به حساب می آمد. نقطه مقابل این گروه مدرس بود که با دمکرات ها مخالفت می کرد و در آن شرایط به طور کلی با کابینه موافق بود^(۳). علت این که ملک الشعرا بهار در این مقطع با گروه یاد شده همسویی داشت این بود که او هم عضو فراکسیون دمکرات مجلس سوم بود و هنوز اختلافات از پرده برون نیفتاده بود. به هر حال عین الدوله هم نتوانست در برابر آن همه کارشکنی به فعالیت خود ادامه دهد و ناچار از استعفا شد.

ص: ۱۴۲

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۸۱.

۲- همان، ص ۱۸۶.

۳- همان، ص ۱۷۵.

عین الدوله تنها کسی بود که تلاش کرد بحران سازان را سر جای خود نشانند، او خواست مجلس را تعطیل کند یا حداقل اختیارات تام بگیرد تا بتواند از پس بحران ها بر آید. اما بحران سازان کاری کردند که مردی مثل عین الدوله هم نتوانست اقدامی کند. او خواست به هر نحو شده مانع از نفوذ بیشتر عثمانی به داخل کشور شود، کوشید به هر شکلی شده تراژدی قتل عام مردم بی گناه آذربایجان را خاتمه بخشد، او تلاش نمود از سمت کرمانشاهان مانع از اغتشاش آلمانی ها در ایران گردد، اما این بار هم حزب دمکرات و وکلای آن در مجلس سوّم دست به کار شدند تا «آن حکایت استیضاح [را] که در حقیقت افتضاح بود به عمل آورند کابینه قهراً ساقط شد.» آنگاه بحران را پنجاه روز ادامه دادند و در این مدت به کمک دموکرات ها و میرزا سلیمان خان میکده معاون وزارت داخله که بعد از هجوم متفقین به ایران در زمره نخستین کسانی بود که گریخت؛ تا آنجا که توانستند اسلحه وارد پایتخت کردند. عین السلطنه هوشیارانه نوشت: «اولاً جنگ داخله شروع شده، تا این ضدیت از میان برود خیلی طول دارد. ثانی مقصود آلمان ها این نبود که ما برویم تفلیس یا مسکو را بگیریم. مقصود آنها همین بود که آشوبی در مملکت بشود و بر گرفتاری روس بیفزاید و لااقل دویست هزار قشون او در اینجا معطل شود و مقداری اسلحه و پول بیهوده به مصرف برسد! به وجه اتم و اکمل به این مقصود به توسط ایلات و عشایر و مفسدین شهری ما نایل شده است.» اینک روس ها بهانه های بیشتری برای ماندن در ایران به دست آورده بودند، آنها به این آسانی از کشور خارج نمی شدند مگر اینکه حادثه ای غیر مترقبه اتفاق می افتاد. با این وضعیت «چه دولت ما اعلان جنگ با یکی از این دو دسته نماید و چه نمایم جنگ شروع شده و هیچ کدام هم اعتنایی و تشکری از ما ندارند. در موقع صلح هم اعتنایی به ما نمی کنند(۱) علی ای حال بد پلتیکی و بد روشی دولت ما اتخاذ کرد و همان است که روزنامه «جبل المتین» کلکته نوشته: «ایران در این محاربه بین المللی خسراالدنیا و الاخره شده است.» در مواقع استفاده، استفاده حاصل نمود و طوری داخل جنگ می شود که هیچ کدام ممنون نیستند. غنیمت نمی برد سهل است زیان هم خواهد برد. مگر آنکه یک مسائل غیر مترقبه و فوق العاده به میان بیاید که امروز بر ما پوشیده است و خدا می داند(۲) آن اتفاق غیر مترقبه و فوق العاده هم دو سالی بعد روی داد، اما باز هم مسئولین ایران نتوانستند از آن فرصت تاریخی بهره برند، آن اتفاق فوق العاده و ناگهانی انقلاب روسیه بود که باعث خروج قشون آن کشور از ایران شد، اما دولتی ملی وجود نداشت تا از آن بهره جوید.

ص: ۱۴۳

۱- عجب این که این پیش بینی عین السلطنه درست از آب در آمد، بعد از جنگ هیئت ایرانی را به کنفرانس صلح ورسای راه ندادند.

۲- عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۳۶۷-۴۳۶۸.

در اوایل سال ۱۹۱۷، حالت انقلابی در روسیه تشدید شد، زنان و کودکان خیابان‌های مسکو و سن پترزبورگ را به تصرف خود در آورده بودند؛ سپاه گرسنگان در شهرها به حرکت درآمدند و تزار نیکلای دوم را ناچار به استعفا نمودند. روز سی ام دسامبر ۱۹۱۶، گریگوری افیمویچ راسپوتین صدراعظم مقتدر و شخصیت کاریزماتیک دربار تزار کشته شد، اندکی بعد انقلاب اول ۱۹۱۷ شکل گرفت که منجر به عزل تزار در مارس ۱۹۱۷ یعنی کمتر از سه ماه بعد از قتل راسپوتین شد. هشتم مارس آن سال اعتصاب عمومی و شورش در پتروگراد روی داد که درست شش روز بعد منجر به استعفای تزار گردید. حکومت موقتی به ریاست پرنس ژرژ تشکیل شد و میلیوکوف وزیر خارجه و کرنسکی وزیر دادگستری آن بود. شاهزاده میلیوکوف یکی از نمایندگان حزب کادت روسیه که به وزرات امور خارجه منصوب شده بود، ضمن ارسال تلگرافی برای دولت ایران، ابراز امیدواری کرد که دور جدیدی در مناسبات دو کشور شکل گیرد. این اخبار به سرعت در فوق العاده روزنامه ایران منتشر شد، از این حادثه عظمی ابراز شگفتی گردید. انقلاب روسیه که البته تازه داشت مراحل مقدماتی خود را سپری می کرد به فال نیک گرفته شد و ابراز امیدواری گردید که این انقلاب بتواند در آینده روابط دو کشور تأثیر نیکویی بخشد. روزنامه ایران نوشت: «ما اعتماد داریم که ملت آزاد شده روس و زمامداران وی که اینک از زبده و خلاصه عناصر صالح و وطن پرست روس تشکیل شده اند، در مهر و محبت، در ازدیاد وسایل دوستی و حسن مناسبات با بدبخت ترین امم دنیا یعنی ملت ایران بیش از پیش کوشیده و سوء تفاهماتی که از نتیجه اصول سابقه و رویه خشونت آمیز حکومت بوروکراسی در مورد ایران بیچاره تظاهر می نمود مرتفع خواهد ساخت.» میلیوکوف نوشته بود دولت جدید مصمم است طبق اصول دموکراسی و احترام به ملل کوچک و بزرگ دنیا روابط خارجی خود را تنظیم نماید، همچنین از حسن ارتباط و ائتلاف بین ملل حمایت کرده بود. روزنامه ایران این نکات را به فال نیک گرفت: «ما کاملاً به صفات ممتازه و احساسات انسانیت پرورانه عناصر صالحه روس معتقد بوده ایم. ما پیوسته یقین داشته ایم که همان حجاب تاریکی که به واسطه اوضاع سابقه روسیه بین ملت و دولت روس برقرار بود همین که مرتفع گردد نه تنها آفتاب سعادت آن مملکت کوه پیکر از افق نمایان می شود بلکه در هم ریختن رژیم ارتجاع و استبداد آفاق مناسبات مملکت را با ممالک همجوار روشن تر ساخته و مظهر اقتدارات یک ملت آزادی خواه یعنی هیئت دولت همان ملت، کاملاً آزادی سایر ملل را محترم شمرده و به وسیله تکمیل مناسبات حسنه خارجی درخشنده ترین مقام عظمت و ابهت حقیقی را احراز خواهند نمود(۱)» اما این تحول عظیم هم نتوانست مورد استفاده رجال ایران

ص: ۱۴۴

۱- ایران، سه شنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۵، ۲۰ مارس ۱۹۱۷، «نهضت ملی روسیه - تغییر اصول حکومت.»

واقع شود، تنها برنده انقلاب روسیه در ایران انگلستان بود که بالاخره هم حکومت دست نشانده خود را روی کار آورد.

مشیرالدوله با دمکرات ها میانهای نداشت، از آن سوی از روس و انگلیس به دلیل اشکال تراشی واهمه داشت. پس برای اینکه آنان را راضی نماید، عین الدوله و مستوفی الممالک را هم دعوت به همکاری کرد. این بهترین سیاستی بود که در آن زمان میتوانست در پیش گرفته شود، اما کار مشیرالدوله باز هم نگرفت و او قبل از اینکه کابینهای تشکیل دهد، استعفا داد تا بار دیگر مستوفی بخت خود را بیازماید.

کابینه دوم مستوفی در دوره بعد از مشروطه به هنگامی تشکیل شد که بی پولی در دستگاه دولتی بیداد میکرد، ادارات سلطنتی حتی نمیتوانستند امور روزمره خود را بگردانند. کارمندان ادارات هر کدام شش تا هفت ماه حقوق طلبکار بودند، بسیاری از ادارات عملاً تعطیل بود یا در آستانه تعطیلی قرار داشت: «تمام امور مختل و معطل بود و سیاست خارجی در اشتعال فوق العاده، مخصوصاً از طرف روس و انگلیس که نگرانی شدید حاصل نموده بودند(۱)» مستوفی وزارت داخله را خود متقبل شد، معاونت خود را در آن وزارتخانه به سلیمان خان میکده داد، مردی از رهبران حزب دمکرات که متخصص در بحران سازی بود.

در همین دوره حوادث شگفت انگیزی روی داد که تأثیرات زایدالوصفی در تحولات آتی کشور به جای نهاد. به روایت دولت آبادی، «مستوفی الممالک و کسانی که در کابینه او محرم بودند»، یعنی صادق مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، ابراهیم خان حکیم الملک وزیر علوم، حسن خان محتشم السلطنه وزیر خارجه «سراً» در صدد بستن قراردادی با آلمانیها برآمدند. مضمون مذاکراتی که با وزرای مختار عثمانی و آلمان منعقد شد این بود که آنان استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران را ضمانت کنند. از آن طرف دولت ایران متعهد میشد کلیه قراردادهایی را که با دولت های روس و انگلیس داشت ملغی سازد، اما رئیس الوزرا از بیم روس و انگلیس جرأت نکرد محتوای مذاکرات خود را علنی سازد. مستوفی منتظر بود آلمان فتوحاتی به دست آورد و راه حمل اسلحه به ایران مهیا شود(۲)، اما روس و انگلیس از طریق عوامل خود در دستگاه دولتی ایران از قضیه مطلع شدند، پس آن کار ناتمام ماند. این بود راز لشکرکشی همه جانبه روس و انگلیس به ایران در دوره دولت دوم مستوفی الممالک. روس و انگلیس از کابینه مستوفی ناامید بودند، اما آن چیزی که مانع از اقدامات علنی شان علیه دولت میشد، یاسی بود که از ناحیه احمد شاه داشتند. شاه حاضر نبود به خواسته روس و انگلیس کابینه را تغییر دهد، در این احوال فرمانفرما و عین الدوله در نهان دسیسه میکردند تا مگر دولت را واژگون سازند و خود قدرت را به دست گیرند.

ص: ۱۴۵

۱- دولت آبادی، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- همان، صص ۳۱۲-۳۱۳.

مورخ الدوله مدعی است، در فعالیت علیه کابینه مستوفی، سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان به شدت ساعی بودند. حسین علاء مشهور به معین الوزاره رئیس کابینه وزارت خارجه، در مورد فعالیت این دو به مورخ الدوله گفته بود: «این عناصر مفسد متأسفانه اسرار کابینه را از محتشم السلطنه وزیر امور خارجه می فهمند و باید اقدامات شدیدی نسبت به آنها به عمل آید تا دست از این تحریکات خود بردارند(۱)» این روایت مورخ الدوله واقعیت ندارد، زیرا میرزا کریم خان و برادرانش در مقاطع بعدی هم با گروهی که از آنان نام برده شد، همسویی داشتند. همه اینان با مستوفی میانه بسیار خوبی داشتند، به عبارت بهتر کانون بحران ساز در خود کابینه بود: مستشارالدوله، محتشم السلطنه و عده ای دیگر برجسته ترین معماران هرج و مرج طلبی بودند. این گروه از طریق مورخ الدوله با شبکه ای دیگر هم مرتبط بودند که فعالیت سزای می کردند و فعالیت خود را به نام آلمان دوستی انجام می دادند. اینان همه با وثوق میانه ای نداشتند، به واقع بیشترین حساسیت در بین اعضای کابینه، روی وثوق الدوله وزیر مالیه متمرکز شده بود.

علا نقل می کرد رئیس الوزرا مایل است بدانند عقاید باطنی وثوق در مورد سیاست خارجی چیست؟ به زعم او آیا وثوق کما فی السابق به روس ها متمایل است یا آنچنان که مشهور است با سفارت آلمان ارتباط خصوصی پیدا کرده است؟ علا نقل می کرد وثوق در جلسه هیئت دولت صریحاً گفته بود ایران باید به اجبار تمایل خود را به روسیه و انگلستان نشان دهد، زیرا آلمان قادر نیست در آن شرایط به ایران کمکی کند. به قول مورخ الدوله «معین الوزاره با وجود قرابت، چندان رابطه خوبی با وثوق الدوله ندارد و اینکه انتشار یافته انگلیسی ها او را بر ضد وثوق الدوله برانگیختهند بی اساس است، معین الوزاره چون در انگلستان تحصیل کرده مردم او را انگلوفیل می دانند و حال آنکه به آلمان ها بیشتر سمپاتی دارد. مستوفی الممالک او را دوست می دارد اما می ترسد بدخواهان از سادگی او سوءاستفاده نمایند. تسلط معین الوزاره به السنه فرانسه و انگلیسی در میان سفارتخانه ها ضرب المثل است(۲)» تاریخ نشان داد که این حسین علا چندان هم طرفدار آلمان نیست و تمایل غربی نسبت به حریف این قدرت یعنی انگلستان دارد.

مورخ الدوله می نویسد، یکی از دسیسه چینان علیه دولت مستوفی، وزیر پست و تلگراف یعنی مستشار الدوله صادق بود. او تأیید کرد فرمانفرما و عین الدوله همراه با سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی با «چند نفر ارمنی کمیته ای تشکیل داده و بر ضد کابینه مستوفی الممالک مشغول اقدامات هستند؛ اولین شاهکار آنها تولید نفاق بین افراد کابینه است.» از آنجایی که به قول صادق «بهترین طریق بی اثر کردن آنتریک، افشا نقشه قبل از اجراست»، او در جلسه هیئت

ص: ۱۴۶

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۱۵.

۲- همان.

دولت فاش ساخت این گروه تبلیغ کرده اند کابینه دو جناح دارد: یکی که خود صادق همراه با وثوق و حکیم الملک هستند و دیگری متشکل از علاء السلطنه و شهاب الدوله و محتشم السلطنه می باشد^(۱) البته این دروغی واضح و روشن بود، زیرا صادق بیش تر با محتشم السلطنه همسویی داشت تا وثوق؛ او از دشمنان همیشگی و پابرجای وثوق بود، پس اینکه او را با وثوق در یک جبهه بدانیم به شوخی بیشتر شبیه است. اینها همه اطلاعات گمراه کننده ای است که توسط مورخ الدوله و برای تحریف تاریخ این دوره عنوان شده است تا خواننده از درک عمق فاجعه غافل بماند.

در این ایام آلمان فتوحات نمایانی در اروپا کرده بود، به واسطه این فتوحات راه برلن به اسلامبول و ممالک شرقی به واسطه نابود شدن دولت صربستان گشوده شد. اینک درست از میانه بالکان راه رسیدن قشون و تسلیحات به ایران هموار گردید، در عین حال آلمان در جنوب و غرب ایران مشغول تحریکات بود. به واسطه این تحریکات روس و انگلیس آماج حملات و تبلیغات قرار گرفتند، در همین زمان کمیته دمکرات ایران در برلن به ریاست سید حسن تقی زاده با آلمانیها «به ظاهر»^(۲) بند و بست کرد و اشخاصی را به ایران فرستاد تا به ضدیت علیه روس و انگلیس پردازند. روس و انگلیس هم واکنش نشان دادند، نخستین واکنش این بود که بر تعداد نفرات خود در ایران افزودند. به قول دولتی آبادی «در برلن سفارتخانه بی نام و نشانی» از ایران بود که وزیر مختارش حسینی خان نواب بود. نیز روزنامه کاوه «با یک مؤسسه کوچک ایرانی در ظاهر» به نام اداره کاوه و «در باطن دخیل کارهای سیاسی ایام جنگ مربوط به آلمان و ایران» فعالیت میکرد. تقی زاده مدیر کاوه، پیش از جنگ در امریکا و انگلستان زندگی میکرد، اما در اوایل جنگ به ناگاه وارد برلین شد. باز هم به روایت دولت آبادی، اقدامات او برای ایران تا اندازه‌های بود که برای طرف آلمانی مفید باشد یا حداقل برای مصالح درازمدت این کشور بی ضرر ارزیابی شود، به عبارت بهتر گروهی را که تقی زاده دور خود جمع آورده بود، در راستای مصالح آلمان فعالیت می کردند و هیچ کاری برای ایران انجام ندادند.

در اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه عصر جدید نخستین بار به نقل از جراید آلمانی از «معاهده سری انگلیس و روس راجع به تقسیم ممالک شرق نزدیک» سخن به میان آورد، یکی از کشورهایی که عملاً به دو حوزه نفوذ تقسیم شد، ایران بود. این تصمیم درست هشت سال بعد از قرارداد ۱۹۰۷ یعنی اوت ۱۹۱۵ علنی شد. در همین زمان اردوی روس ها که در قزوین مستقر بودند، به سوی تهران به حرکت در آمد، این عملیات بعد از نطق سازانوف وزیر امور

ص: ۱۴۷

۱- همان، ص ۲۱۶.

۲- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۹، نیز همان، ج ۴، ص ۳۲.

خارج روسیه علیه ایران صورت پذیرفت،^(۱) به دنبال این امر در محرم سال ۱۳۳۴ قمری قشون روسیه از قزوین به سوی تهران به حرکت درآمدند.

پیش از این در چهارم آوریل سال ۱۹۱۵ بدون اینکه هنوز خبری از رسیدن شعله های جنگ به ایران وجود داشته باشد، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف کابینه برای نخستین بار سخن از تغییر پایتخت به میان آورد. چند ماه بعد همان مضمون را به نقل از مشیرالملک، پسر علاء السلطنه و وزیر مختار ایران در لندن بر زبان جاری ساخت. در واقع بهانه امر را پرنس رویس وزیر مختار آلمان در ایران در اختیار متفقین نهاد، او با چمدان های مملو از سلاح وارد تهران شده بود؛ همزمان شایع بود مستوفی الممالک قراردادی سری با آلمان منعقد ساخته تا ایران را به نفع آلمان و علیه متفقین وارد جنگ سازد. مورخ الدوله می گوید این مذاکرات محرمانه واقعیت داشته است، به عبارت بهتر بین مستوفی و پرنس رویس محرمانه گفتگویی صورت گرفته بود که طبق آن مذاکرات، قراردادی نظامی بین دو کشور منعقد می گردید. آلمانی ها از اول سپتامبر ۱۹۱۵ تا اواسط نوامبر آن سال مذاکرات مستقیمی با رئیس الوزرا آغاز نمودند، عده ای از رجال ایران با این امر موافقت داشتند اما می گفتند نباید تعجیلی در انعقاد قرارداد به خرج داد، باید صبر کرد تا نیروهای آلمان همراه با تجهیزات این کشور به سرحدات ایران برسد و صاحب منصبان آلمانی برای آموزش نیروهای ایرانی وارد شوند. چه نتیجه ای از این مذاکرات پشت پرده می توانست عاید ایران شود؟ آیا نمی شد راه حلی دیگر یافت و بهانه تراشی های روس و انگلیس را مرتفع نمود؟ به طور قطع می شد، اما موضوع این بود که برای بحران سازان خروج نیروهای روسیه از ایران در درجه دوّم اهمیت قرار داشت، بهتر است بگوییم آنان ترجیح می دادند قوای بیگانه در کشور باشند تا امنیت و آرامش رخت بر بندد و آنان به آرزوهای دیرینه خود نایل آیند.

در این میان وضعیت سیاست بریتانیا در قبال بحران ایران بسیار جالب بود. دولت این کشور تصمیم گرفت کاری کند تا نیروهای روسی مقیم شمال غربی ایران را که از اولتیماتوم تا آن زمان در خاک ایران مستقر بودند و عملاً آنجا را در تصرف داشتند، تکیه گاه خود قرار دهد. هدف بریتانیا این بود تا به این وسیله دولت های ایران را مطیع سازد و از تصمیم احتمالی پیوند با آلمان بر حذر دارد. در این راستا نوامبر ۱۹۱۵ مصادف با آذر ماه ۱۲۸۴ بود که مارلینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران از ژنرال باراتوف فرمانده قوای روسیه خواست به سوی تهران پیشروی کند. قوای روسیه به سمت تهران به حرکت درآمدند و در کرج اردو زدند.^(۲) این دوّمین باری بود که در طول دوره بعد از مشروطه، انگلستان از قدرت میلیتاریستی روسیه برای پیشبرد منافع

ص: ۱۴۸

۱- عصر جدید، ش ۵۱، ۲۵ رمضان المبارک ۱۳۳۳، هفتم اوت ۱۹۱۵، «معاهده سری انگلیس و روس».

۲- W. J. Olson: Anglo-Iranian Relations during World War I, (London, Cass, ۱۹۸۴), pp. ۱۱۶-۱۱۵.

خود در ایران بهره می برد، بار اول به هنگام اولتیماتوم روسیه و سقوط مشروطه و اینک به هنگام فراگیر شدن جنگ در ایران. نکته این است که بسیاری از به اصطلاح ملیون آن زمان به دام این ترفند بریتانیا افتادند و البته به نظر می رسد خود مقدمات این سناریو را فراهم دیدند و به تکوین روند آن کمک کردند.

احمد شاه مستأصل بود و نمی دانست چه باید کرد. تحریکات گروهی به شدت مرموز و مشکوک، بالاخره نیروهای روس را وارد ایران ساخت، روز هفتم محرم سال ۱۳۳۴ به تحریک برخی از رجال کشور، شاه مصمم شد وضعیت موجود را بپذیرد، در برابر روس ها سیاست مماشات در پیش گیرد و آن سیاست را به ترک پایتخت ترجیح داد. به قول مورخ الدوله شاه پیش تر در گفتگو با او در مورد تغییر پایتخت رایزنی کرده بود، شاه اصفهان را از لحاظ قدمت تاریخی و اهمیت آن بر شهرهای دیگر ترجیح داد. مورخ الدوله آن زمان گفته بود کرمانشاه به دلیل اتصال به خاک عثمانی و اهمیت نظامی ارجحیت نخست آلمان را تشکیل (۱) می دهد. به طور قطع و یقین اگر شاه با این تصمیم موافقت کرده بود، سقوط خود را زودتر از آنچه در کتاب های تاریخ ثبت است، رقم می زد. مورخ الدوله و تیم همراه او هم چیزی جز این نمی خواستند.

همزمان قشون تازه های از روس ها در انزلی پیاده شدند، آنها هم گروه گروه به سمت قزوین به حرکت در آمدند. قشون روس و انگلیس عزم خود را جزم کرده بودند تا نیروهایشان را به تهران اعزام کنند و پایتخت را به تصرف خویش در آورند. همزمان انگلیسیها از باز شدن راه صربستان و ارسال تجهیزات و جنگ افزارهای آلمانی به ایران هراسناک شدند، آنان میترسیدند که با سرازیر شدن آلمانیها به ایران، راه هندوستان هم به روی آنان باز شود. از آن سوی عثمانیها و آلمانیها هم در مناطق جنوبی و غربی ایران عشایر و ایلات را مسلح میکردند و آنان را علیه روس و انگلیس تجهیز مینمودند.

انگلستان که حتی پیش از این ماجرا و درست به هنگام آغاز جنگ در اروپا، قشون خود را وارد بوشهر و آبادان کرده بود، در تنگستان شکست های سهمگینی متحمل شد. در این بین کنسول انگلستان در اصفهان مجروح گردید. روس ها و انگلیسیها مجبور شدند اصفهان را رها سازند، در همین احوال نایب کنسول انگلستان در فارس به قتل رسید، دیگر اینکه راه خانقین به دست آلمانیها افتاد، برای نخستین بار ژاندارمری و صاحب منصبان سوئدی آن علیه انگلستان به نوعی با آلمانی ها اتفاق نظر یافتند. در همین حال اختلافات داخلی بین رجال به اوج خود رسید، در این لحظات تاریخی آنان برای خارج ساختن حریف از میدان تلاش میکردند، هدفشان این بود که مستوفی را از میدان خارج سازند. با اینکه کشور عرصه

ص: ۱۴۹

تاختوتاز روس و انگلیس واقع شد، با اینکه پایتخت مورد تهدید واقع گردید و با اینکه استقلال میهن به مویی بند بود، اما کشاکش دو حزب اعتدالی و دمکرات همچنان ادامه یافت. مستوفی الممالک بالاخره نتوانست یا نخواست کاری از پیش برد، او حتی نتوانست کابینه اش را در موقع مقتضی معرفی نماید. میگفتند دلیل امر اختلافات حزبی بین جناح های مجلس است، اما «عدم موفقیت ایشان در تشکیل کابینه مسلماً معلل به همین یک مسئله یعنی انتخاب وزرا نیست، بلکه این پیش آمد نظریات سابق ما را که گفتیم طرفین یعنی دو دسته متخاصم نمیگذارند که تا چندی در ایران یک کابینه وزرایی داشته باشیم به خوبی تأیید میکند. با این پیش آمد اکثریت کرسی نشینان بهارستان را گویی دغدغه خاطر و اندیشه بزرگی نیست و ادامه بحران را یک چیز خیلی عادی تصور میکنند. مملکتی که بحران کابینه آن زیاده از یک ماه دوام پیدا کند و یک عده از همه جا بی خبر در مرکز تصور کنند که امور مملکت جریان طبیعی خود را دارد چگونه این مملکت میتواند کلیتاً در آتیه موفق به داشتن یک حکومت مقتدر بشود؟» (۱)

همزمان با هجوم روس ها به سمت پایتخت، جنوب کشور عرصه تاختوتاز نیروهای متجاوز انگلستان بود. اهمیت موضوع به اندازه های بود که روزنامه محافظه کار عصر جدید، برای نخستین بار صفحه اول خود را به اخبار و تحلیل مسائل ایران اختصاص داد، حال آنکه صفحه نخست که همه یادداشت عصر جدید، نام داشت؛ مسائل جنگ را پوشش میداد. عصر جدید حیرت میکرد که احزاب سیاسی و رجال متنفذ کشوری نسبت به نقض تمامیت ارضی کشور بی تفاوتند. دولت مسئله را به مجامله میگذراند و روزنامه ها هم آن گونه که باید و شاید اخبار فجایع جنگ ناخواسته و تحمیل شده به ملت ایران را پوشش نمیدهند؛ واضح است که خود عصر جدید هم یکی از بهترین مصادیق این روزنامه ها بود. عصر جدید نوشت: «حقیقتاً یک چیزی است که ما هیچ حکمت و دلیل آن را از هیچ نقطه نظر نمیتوانیم بفهمیم و آن اهمیت کمی است که اخیراً یک جمعی به حوادث فجیعه جنوب و شرق و شمال میدهند. این اهمیت ندادن اثر چیست؟ آیا از بی اطلاعی یا ساده گویی (۲) است، آیا مقصود کمک به دشمنان ایران است؟ آیا فقط اهمال و سهل انگاری است؟ چه چیز است؟ چطور یک انسان معقول در حال طبیعی، چگونه یک نفر ایرانی، چگونه یک نفر علاقه دار به این آب و خاک، یا بی علاقه ولی کسی که لااقل بر حسب ظاهر به عنوان همان علاقه خود را برای پیشرفت مقاصد آنهایی که قطعه قطعه از حدود وطن ما بریده و میبرند آلت قرار میدهد، این حوادث را به هیچ نشمرده و به این هم کفایت نموده سایرین را که خوب میبینند ایران به کجا میرود به مورد طعن و ملامت

ص: ۱۵۰

۱- عصر جدید، ش ۵۳، سلخ ماه رمضان المبارک ۱۳۳۳، ۱۲ اوت ۱۹۱۵، «ادامه بحران».

۲- کذا.

می‌آورند؟! این جا است که ما درست نمیتوانیم بفهمیم (۱)» این هم از مواردی است که متین السلطنه تلاش می کرد ماهیت و اهداف گروه آشوب گر را برملا سازد. او به درستی متوجه شد اگر این گروه به واقع دغدغه کشور دارند، چرا از قیام دلیران تنگستانی که با فتوای علما شکل گرفته و عشایر جنوب را به مبارزه علیه انگلیس کشانیده بود، حمایت نمی کنند؟

شاید به همین دلیل بود که عصر جدید برای نخستین بار در تاریخ انتشار خود، در مطالب مربوط به یادداشت عصر جدید در شماره ۵۴ روزنامه، مسائل مربوط به ایران را در صفحه اول درج کرد. عصر جدید به اختصار اخبار جنوب را پوشش داد، نبرد دلیران تنگستانی را گزارش نمود، هر چند با اختصار فراوان؛ از این مهم تر این روزنامه اخبار ابراز تنفر مردم از عملیات انگلیس در جنوب را منتشر کرد، از آن سوی به مخبر السلطنه هدایت والی وقت فارس توصیه نمود تلاش کند نیروهای انگلیسی را از جنوب کشور بیرون نماید.

در این شرایط بحرانی، شایع شد روز عاشورا نیروهای به اصطلاح ملی که در تهران به سر میبردند، قصد دارند به سفارتخانه های روس و انگلیس حمله برند. نخستین تبعات این شایعات افزایش نیروهای روس و انگلیس در تهران بود، آنان بر محافظین سفارتخانه های خود افزودند. این شایعات در حالی صورت می گرفت که روس و انگلیس پذیرفته بودند پرداخت بدهی های ایران به دولت های روس و انگلیس در طول دوره جنگ به تعویق افتد، یعنی اینکه پرداخت این وام ها به بعد از خاتمه جنگ موکول شد. مقرر شد دولتین اقساطی را هم که از بدو جنگ به ایران پرداخته اند مسترد نمایند، این کار در حال انجام شدن بود و قسط اولش را هم دولتین پرداخته بودند. این تمهیدات همه برای جلوگیری از نزدیکی ایران به آلمان و عثمانی صورت میگرفت، اما مسئله این بود که روس و انگلیس در ایران منفور بودند، مضافاً اینکه شورش فارس و قیام تنگستان، بعلاوه نفرت مردمی از روس و انگلیس؛ احمد شاه را در اتخاذ موضعی صریح به نفع دولتین مردد ساخت. روس و انگلیس در ازای تعویق پرداخت های ایران قول گرفته بودند دولت مرکزی از تحریکات علیه آنها و گرایش های ژرمانوفیل جلوگیری کند. دولت به ناچار این شرط را پذیرفت، اما دولتین به استناد همین امر دستگیری کسانی را که علیه آنان مشغول فعالیت بودند، آغاز کردند. در این حال شایع شد دولتین قصد دارند به تهران حمله ور شوند، مردم تهران از شایعه حمله روس و انگلیس به تهران وحشت زده شدند، آنان به یاد می‌آوردند که در عاشورای سال ۱۳۳۰ روس ها با مردم تبریز چه کردند. این شایعات توسط کسانی دامن زده می شد که می خواستند مجلس را تعطیل کنند و شرایط را به شکلی در آورند که ثبات از کشور رخت بربندد. از آن سوی «شخص شاه جوان هم که میدانست اشخاصی در خانواده خودش هستند که با روس ها همدست میباشند و شاید در این

ص: ۱۵۱

انقلاب آنها به طمع تاج و تخت بیفتند، از مقام سلطنت خود نگران ماند؛ ولی با استقامتی که زیاده از استعداد سن او بود، خودداری میکرد و گاهی سخنان درشت هم به نمایندگان روس و انگلیس میگفت (۱)»

هر چه زمان پیش تر می رفت، تلاش ها برای ایجاد شرایط بحرانی افزایش می یافت. جالب اینکه بحران سازان و گردانندگان جرایدی مثل بامداد روشن، ستاره ایران، عهد انقلاب و شهاب ثاقب، مدعی بودند مرکز فساد را کشف کرده اند که به وسیله آنتریک و شبنامه پراکنی می خواهند بین اعضای دولت و میان ژاندارمری و بختیاری ها ایجاد نفاق کنند و سفارتخانه های خارجی را نسبت به دولت ظنین نمایند. اینان مدعی شدند تیم بحران ساز عبارتند از: نصرت الدوله معاون وزارت عدلیه، منتصرالسلطان وکیل مجلس، سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی؛ و میرزایانس ارمنی (۲) در واقع برنامه ها از قبل چیده شده بود تا مجلس را منحل سازند، شب یکشنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵، مورخ الدوله همراه با پرنس رویس وزیر مختار دولت آلمان در تهران و مسیولیتن کنسول این کشور در تهران، به منزل وحیدالملک شیبانی رفت، سایر وکلای دمکرات هم در آنجا حضور داشتند و «مذاکرات محرمانه راجع به تعطیل مجلس به عمل آمد (۳)»

از سوی دیگر تیم بحران ساز متشکل از سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک شیبانی، سید محمدرضا مساوات همراه با مورخ الدوله به منزل مستشارالدوله شتافتند، شخصی که وزیر پست و تلگراف کابینه بود اما ساز خود را می نواخت. صادق فاش ساخت ظرف دو سه روزه اخیر هزار و پانصد سرباز روسی وارد انزلی شده اند، بالاتر اینکه توضیح داد تلگرافی از مشیرالملک وزیر مختار ایران مقیم لندن رسیده مبنی بر اینکه انگلیسی ها سرگرم تهیه اولتیماتومی علیه ایران هستند «و البته اگر چنین اولتیماتومی برسد دولت ایران رد خواهد کرد آن وقت شروع به مخاصمه می شود و دولت باید از تهران حرکت کرده از راه قم به اصفهان یا کرمانشاهان برود.» آری! سناریویی را که امثال سلیمان میرزا اجرا کردند، به واقع از لندن و توسط مشیرالملک دیکته شده بود، واسطه این کار هم مستشارالدوله بود، دیدیم که این سناریو طابق النعل بالنعل اجرا شد. نکته دیگری که مستشارالدوله گفت این بود که انگلیسی ها از معاهدات سری ایران و آلمان مطلع شده اند، منبع انگلیسی ها سفیر کبیر این کشور مقیم امریکا بود که گفته بود آلمان، بلغارستان را وارد جنگ کرده و به زودی با ایران هم عهدنامه منعقد خواهد کرد (۴) اندکی بعد از

ص: ۱۵۲

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۲۸.

۳- همان، ص ۲۲۹.

۴- همان، ص ۲۳۳.

این گفتگو بود که فرگوسن (۱) رئیس شعبه بانک شاهنشاهی در شیراز به دست یک دسته از ژاندارم های منطقه توقیف شد.

کسانی مثل مستشارالدوله صادق، ارکان اصلی بحران های کشور بودند. اظهارات او نشان می داد که اینان به دنبال کشاندن قشون بیگانه به داخل کشور هستند. از آن سوی مهدیخان مشیرالملک فرزند علاء السلطنه و برادر حسین علا که وزیر مختار ایران در لندن بود، اخبار لازم و اطلاعات مهم را در اختیار این گروه قرار می داد.

جنگ آغاز شده بود و ایران در وضعیتی بسیار متزلزل قرار داشت. در این زمان موج حملات برخی از نمایندگان مجلس فقط و فقط متوجه یک تن بود: حسن خان وثوق الدوله. حملات نمایندگان که جنبه کاملاً شخصی یافت، سلسله حوادث و مصیبت های فراوانی را رقم زد که تأثیر آن در آینده سیاسی کشور هم بر جای ماند. بحران مجلس و اقداماتی مثل استیضاح دولت عین الدوله، باعث شد قشون روسیه به طور روزافزونی در قزوین اردو بزنند، گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان تا شاهرود عرصه تاختوتاز قوای بیگانه شد. در دوایر دولتی بوشهر بیرق انگلیس برافراشتند، در قائن و سیستان آشوب بر پا شد، پایتخت توسط قوای روسیه تهدید گردید، درست در همین زمان روس ها اقساط وام های عقب افتاده خود را از دولت ایران طلب کردند. قوای روسیه و آلمان در کرمانشاه و حوالی آنجا با هم درگیر شدند، بدون اینکه منازعه آنان به دولت و ملت ایران ربطی داشته باشد.

روز جمعه بیستم اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه پروردین به تحریک سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی حملات شدیدی به وثوق الدوله کرد. روزنامه پروردین نوشت در آن شرایط تاریخی، چشم امید همه به کابینه مستوفی الممالک بود که باید به مجلس معرفی می گردید. کابینه های که به قول نویسنده «لااقل به ایرانیت علاقه مند بوده به سابقه های تاریک و خیانت به وطن در میان عام معرفی نشده باشد.» نویسنده خاطر نشان ساخت با اینکه به شخص مستوفی امیدواری وجود داشت، اما معلوم بود «تلقینات و تلاش های لیدرهای دمکرات» و اجازه ندادن آنها به رئیس الوزرا برای انتخاب اعضای دولت خود، کابینه های که «موافق با مصالح مملکت و مساعد با خواهشات جماعت باشد»، شکل گیرد. منظور نویسنده پروردین هم فقط حمله به وثوق بود: «بله وثوق الدوله در کابینه تشکیل داده فراکسیون دمکرات عضویت پیدا کرد و در مجلس شورای ملی معرفی شد و از طرف نمایندگان ملت که تأمین مصالح عمومی را با قید قسم به عهده گرفته اند مخالفتی ابراز نشد.» در ادامه مقاله آمده بود:

«ما بعضی از سردسته های دمکرات را خوب می شناسیم و به حالات و روحیه آنها خوب اطلاع داریم. نگاشتن این جملات برای آن است که عناصر بیطرف و طرفداران سعادت و

ص: ۱۵۳

استقلال ایران و رنجبران بیچاره که به امید حمایت طرفداران دروغی خود در بیابان عرق می ریزند تذکر بدهیم که در این پیشامدها منصفانه قضاوت نمایند. پس از سقوط کابینه عین الدوله و حدوث بحران با حصول اطلاعات عمیقه می دانستیم که وثوق الدوله و رفقای او در کابینه آینده عضو بوده و باقیمانده هستی ما از میان خواهد رفت. وثوق الدوله در خیانت به وطن و بدخواهی ایران ضرب المثل است و کمتر کسی است که او را نشناسد. بلی وثوق الدوله در مدت وزارت خارجه خود خیانتی نبود که نسبت به ملت و مملکت مرتکب نشد. هنوز نطق بیشرمانه او که آذربایجان را عضو فاسد ایران و قابل قطع دانست از خاطره ها محو نشده. هنوز مرکب امضای امتیازنامه و مقاولات نامه هایی که به اجانب داده خشک نگردیده. وثوق الدوله بود که وسایل التیماتوم معروف روس را فراهم کرد. وثوق الدوله بود که معاهده ۱۹۰۷ را تصدیق نمود. وثوق الدوله بود که برای منافع شخصی خود خون شهدای آذربایجان و گیلان را به گردن گرفت. وثوق الدوله بود که آزادی خواهان را تبعید کرد.....

با عضویت وثوق الدوله ها در کابینه چطور می توانیم به مقام مجلس و آزادی ایران مطمئن باشیم. از کجا فردا بوشهر را هم عضو شقاقلوسی (۱) ایران نخواند. با این تجارب کثیره فهمیده ایم که در ایران هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست. ابداً نمی توانیم باور کنیم که در زمان حیات مجلس شورای ملی وثوق الدوله مصدر خدمات واقع شود. باید اقرار کنیم که در موضوع تقصیری بر وثوق الدوله وارد نیست. مقصر آنهایی هستند که با بستن اسم دمکراسی و آزادی خواهی به خود از وثوق الدوله ها طرفداری کرده آنها را روی کار می آورند. تف باد بر آزادی خواهی ما که مفتضح کردیم تمام آزادی طلبان دنیا را. چقدر ننگین است چنین آزادی خواهی ما. ای و با، ای طاعون، ای زلزله بیائید خاک ایران را از لوث وجود ما فرزندان خائن پاک کنید. بیائید که حیف است شما غیر از محیط ایران حتی در مرکز افریقا نزول کنید. شما شایسته مایید و ما در خور شما. برویم آزادی طلبان مذذب که عالم حریت را ملوث کردیم. برویم دست وثوق الدوله را بوسیده طلب عفو کنیم. چرا [که] خائن مائیم نه او. ما اجنبی پرستیم نه او. ما مخرب مملکتیم نه او. از او بخواهیم که چرخ های آزادی و حریت را به کار اندازد. از او التماس کنیم که حیات سیاسی ایران را تأمین کند. از او بخواهیم که سعادت مملکت را فراهم سازد. در پیش او عدم رشد و لیاقت خودمان را اقرار کنیم. برویم و زمام اختیار مملکت را به دست او بسپاریم چنانچه سپردیم و بگوییم «گر بکشی حاکمی ورنه بنوازی خطاست.» ای عناصر لجوج، ای ذوات خودپرست که آبادی خویش را در همدستی خائنین مملکت دانسته اید شما که متهورانه با این مملکت شیرازه گسیخته بازی می کنید به احساسات عامه و قضاوت ملت بی اعتنا هستید بترسید از آن روزی که دیگ قهر پروردگار قهار بجوش

ص: ۱۵۴

۱- عضوی از بدن که فاسد است و باید قطع شود، اشاره است به بیماری جذام.

آمده کیفر اعمال شما را بدهد. بترسید از انتقام خدایی، اندیشه کنید از عدالت جاوید(۱)» روز بعد از چاپ این مقاله، پروردین به دستور رئیس الوزرا توقیف شد.

در این زمان وثوق وزیر مالیه کابینه مستوفی الممالک بود، وثوق به رئیس الوزرا پیغام داد چنانچه این روزنامه که توسط سید عبدالرحیم خلخالی چهره مشهور آشوب طلب اداره می شد؛ توقیف نشود، وی از وزارت مالیه استعفا خواهد داد. مستوفی الممالک هم مجبور شد دستور توقیف روزنامه پروردین را صادر نماید(۲) نکته جالب این است که خلخالی این عنصر غوغاسالار، با اینکه خود جزو رهبران حزب دمکرات بود، وثوق را به دروغ منتسب به آن تشکیلات می کرد. همه می دانند که دمکرات های دوره مجلس دوم دشمنان خونی وثوق بودند، حال چگونه است که او را منتسب به این تشکل می نمودند؟ پاسخ واضح است، کابینه مستوفی مورد حمایت دمکرات ها قرار داشت و برای آنان که ساقط کردن وزرا و مشوب کردن اذهان عمومی سرلوحه کار بود، فرقی نمی کرد حریف را چگونه سرنگون سازند، باید این کار انجام می شد حتی اگر فردی که هدف تیرهای بلای آنان واقع می شد به دروغ منتسب به تشکیلاتی کنند که متهم فرضی آنان نه تنها هیچ نسبتی با آن نداشت بلکه دقیقاً در جبهه مخالف آن حزب قرار می گرفت.

در این زمان به موازات گسترش جنگ، وضعیت ارزاق عمومی در کشور و حتی پایتخت روز به روز بدتر می شد، در تهران گندم کمیاب شد و کیفیت نان بسیار بد گردید. در عین حال کالای خارجی لحظه به لحظه گران می شد. سال ۱۳۳۳ قمری به پایان خود نزدیک می شد، اما هنوز بودجه سال آینده تقدیم مجلس نشده بود. وضعیت مالیه به هم ریخته و در خزانه داری هرج و مرجی بی سابقه حکمفرما بود. کارشکنی بیداد می کرد، نوک تیز این کارشکنی ها متوجه وثوق الدوله وزیر مالیه بود. روزنامه رعد که در دوره امضای قرارداد ۱۹۱۹، آن همه سنگ آن قرارداد را به سینه زد، پیش تر یعنی در همین سالی که از آن سخن می گوئیم، علیه وثوق مطالب شداد و غلاظی می نوشت. سید ضیا و گروه همکارش مثل اپیکیان، وثوق را متهم می کردند که همیشه طرف سوءظن مردم بوده است، می گفتند بهتر است وی اکنون اندیشه خود را مصروف حل بحران های مالیه کند تا بلکه حسن ظن مردم را جلب نماید(۳) واقعیات و حوادث بعدی نشان داد که چه کسانی در کار وثوق اشکال تراشی می کردند و چه دستهایی می خواستند به هر نحوی شده او را از سرراه خود بردارند. به واقع جبهه گیری خطرناکی در کشور به وقوع پیوسته بود، عده ای پشت سر وثوق راه

ص: ۱۵۵

۱- پروردین، ش ۳۰۰، جمعه هشتم شوال ۱۳۳۳، «خاتمه بحران و تشکیل کابینه».

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۹۸.

۳- عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۳۰۳-۴۳۰۴.

می رفتند، اینان می خواستند بر مهم ترین تشکیلات این زمان یعنی حزب دمکرات تسلط یابند و عده ای دیگر درست در جبهه ای مخالف و ثوق راه می پیمودند. اختلافات اینان که اغلب جنبه شخصی داشت، بالاخره کشور را به گردابی عظیم سوق داد، ما به این مهم در آینده خواهیم پرداخت.

به هر حال بحران ها ادامه داشت و دعوای شخصی جای خود را به حفاظت از منافع ملی ایران داده بود. این وضع تداوم یافت تا نوبت به سپهسالار تنکابنی رسید. وضعیت ایران در دوره زمامداری سپهسالار به تیرگی بیشتری گرایید. روز چهارم شوال سال ۱۳۳۴ یعنی ده ماه بعد از حمله سراسری به ایران، دولت های روس و انگلیس اولتیماتومی به دولت ایران تقدیم کردند و طبق آن خواستند امور نظامی و مالی ایران زیر نظر آنها اداره شود؛ این یادداشت تسلیم محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی رئیس الوزرای ایران شد. طبق این یادداشت به دولت ایران تذکر داده شده بود قشونی در جنوب کشور به فرماندهی انگلیسی ها به تعداد یازده هزار تن تشکیل دهد، عده فوج ایرانی در شمال کشور هم باید به همان میزان می شد. هر دو دولت به ایران تکلیف کرده بودند عده کافی از صاحب منصبان جنگی و اطبای نظامی و غیرنظامی وارد کشور کند و تعلیم این دو نیروی نظامی هم با آنان باشد. از نظر مالی به هیئتی مختلط که از یازده رجب ۱۳۳۴ تا اندازه ای مشغول نظارت بر مالیه ایران بود، اختیارات کامل داده می شد و بر قدرت آن افزوده می گردید. در انتخاب این هیئت مختلط باید نظرات دو سفارت در نظر گرفته می شد، هیئت مختلط در تمام مالیه ایران چه از نظر عایدات و چه مصارف و چه تصویب آنها حاکم مطلق به شمار می رفت. هیئت مذکور متشکل از اعضای ایرانی، روسی، انگلیسی و بلژیکی بود که عملاً زمام امور مالیه را به دست گرفت. روز ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ به سپهسالار اتمام حجت شد ظرف چهل و هشت ساعت مصوبه مذکور را به بوته اجرا گذارد. صدراعظم وقت بلافاصله بدون مشاوره با اعضای هیئت دولت و شاه، موافقت خود را با این فرمول اعلام داشت، این موضوع باعث ناراحتی و تکدر خاطر احمد شاه گردید.

اندکی پیش از این، روز نوزدهم صفر ماه ۱۳۳۵، روزنامه عصر جدید فوق العاده خود را منتشر ساخت، در این شماره که به نقل از خبرگزاری رویتر مورخه دوازدهم دسامبر ۱۹۱۶ چاپ شده بود؛ عصر جدید خبر می داد مجلس آلمان و سه دولت متحد آن به متفقین اطلاع داده اند برای مذاکره صلح حاضرند و البته اگر متفقین این پیشنهاد را قبول نکنند، دولت آلمان به جنگ تا سرحد امکان ادامه خواهد داد. همین روزنامه عصر جدید در فوق العاده دو روز بعد خود خبر داد متفقین این پیشنهاد را رد کرده اند، آنها گفتند آلمان مشغول نیرنگ بازی است و این خبر هم دامی است برای اینکه بین دولت های متفق اختلاف اندازد. گفته می شد آلمان عمر فتوحات خود را سرآمده می داند، اما به شکست خود اذعان نکرده است؛ به همین دلیل تا زمانی که این کشور خود را فاتح به شمار می آورد، هیچ گونه مذاکراتی قابل تصوّر نیست. معلوم بود انگلیسی ها هنوز به اهداف اصلی جنگی خود نرسیده بودند، آنان باید از تقسیم

جهان به واسطه جنگ، منافع بزرگ تری به دست می آوردند، به همین دلیل نگذاشتند جنگ خاتمه یابد.

درست در همین شرایط بود که نیروهای عثمانی وارد همدان شدند، این حوادث دست به دست هم داد و باعث سرنگونی دولت سپهسالار شد، بلافاصله بعد از وی حسن وثوق به ریاست وزرایی انتخاب گردید. هنوز دولت به درستی استقرار نیافته بود که سفارت انگلیس نامه ای نوشت و به استناد موافقت سپهسالار اعظم، سرپرسی سایکس را به ریاست قوایی که برای حفظ نظم و امنیت جنوب تشکیل داده بودند، معین نمود و از دولت ایران خواست به مأمورین محلی ولایات جنوبی دستور دهد با این نیرو همکاری کنند^(۱). سال ۱۲۹۴ شمسی رو به پایان بود و سال جدیدی آغاز می شد. در این سال برخلاف سال گذشته که مجلس دائر بود، خبری از این نهاد قانونگذاری دیده نمی شد. روزنامه های کشور منحصر بود به عصر جدید، رعد، ارشاد و اطلاعات. مقاله مهم متین السلطنه در عصر جدید که گفتیم به قیمت جاننش تمام شد، در همین زمان نوشته شد.

ص: ۱۵۷

۱- کاوه، یکشنبه ۸ آذر ۱۲۹۶، ۱۵ آوریل ۱۹۱۷، «باز اتمام حجت.»

۵. کارنامه نظام السلطنه مافی

قصد نداریم در اینجا در باب نحوه تشکیل دولت به اصطلاح ملی رضاقلی خان نظام السلطنه مافی سخن گوئیم، به این موضوع در منابع گوناگون اشارت رفته و البته همه به نوعی او را شخصیتی به اصطلاح ملی قلمداد کرده اند (۱) و واقعیت این است که نظام السلطنه مافی یکی از چهره های مهم دخیل در تحولات این مقطع ایران بود، اما همان طور که یحیی دولت آبادی نشان داده است، او هرگز فردی ملی به مفهوم مثبت کلمه نبود. وقتی جنگ شروع شد، او حاکم بروجرد و لرستان و خوزستان بود. رضاقلی خان فرزند حیدرقلی خان بیگلریگی مشهد و برادرزاده حسینقلی خان نظام السلطنه مافی والی سابق خوزستان بود که درست به هنگام بحبوحه مشروطه ایران در گذشت و لقبش به رضاقلی خان رسید. وقتی متفقین خاک کشور را اشغال کرده بودند، در اروپا اقامت داشت. بعد از این ماجرا به ایران آمد و به شرحی که در کتاب های تاریخ آمده است، دولت خود را در کرمانشاه تشکیل داد. با پیوندهای عمومی او با خزعل در جایی دیگر از این دفتر اشاره کرده ایم، اما اینجا همین قدر اشاره می کنیم که دختر عمومی او همسر شیخ خزعل بود و خزعل به طوری که همه می دانند یکی از برجسته ترین مدافعین منافع انگلیس در ایران بود. خطی مستقیم خزعل را به شرکت کشتیرانی لینچ و سرمایه گذاران آن مرتبط می ساخت. از این بالاتر در بصره لژ فراماسونری فعالیت می کرد که بستگان خزعل در آن عضویت داشتند، اینان از سوی گراند لژ انگلستان موظف بودند دامنه فعالیت خود را در جنوب ایران، سواحل عربستان سعودی، شیخ نشین های سواحل خلیج فارس و بسیاری نقاط دیگر گسترش دهند. لژ روشنایی ایران به واقع بخشی از ادامه فعالیت این لژ در دوره پهلوی دوم بود (۲).

به سال ۱۳۲۹ بین رضاقلی خان نظام السلطنه مافی فرمانفرمای وقت فارس با قوام الملک و برادرش نصرالدوله اختلاف بروز کرد، نظام السلطنه او و برادرش را دستگیر نمود و اغتشاشات چند ساله اخیر فارس را به گردن وی انداخت. در تهران عده ای مثل علاء الدوله، سهام الدوله، سردار اسعد و چند تن دیگر از بختیاری ها به وساطت برخاستند، بیم آن می رفت که این دو برادر را به قتل رسانند. عین السلطنه نوشت: «به عقیده من قتل آنها واجب است زیرا آن وقتی که شیراز بودم می دیدم اینها چه می کردند. اما قتل آنها یک عیب دارد که فارس بدون منازع یک باره در ید اقتدار صولت الدوله که حالا خودش را سردار عشایر لقب داده می افتد و دیگر احدی حریف او و قشقائی نیست. از حلب تا کاشغر میدان صولت الدوله می شود و شاید علاءالدوله و دیگران هم به واسطه بصیرتی که از امور فارس دارند به همین لحاظ شفاعت می کنند (۳)»

در دوره جنگ اول جهانی، نظام السلطنه (۴) تعداد زیادی از لرهای سگوند و حسونند را جمع آوری کرد که ظاهراً با متفقین بجنگد، اما «بعضی هم احتمال می دهند نظام السلطنه روابط باطنی خود را با انگلیسی ها قطع نکرده است و داخل شدن او در این کار از روی مصلحت بوده که ظاهراً دشمنان آنها را محدود نگاه دارد و عملیات آنها را خنثی کند تا پیش آمدها پرده را از روی حقیقت احوال بردارد (۵)» این جمله دولت آبادی به بهترین شکلی رسالت نظام السلطنه را نشان می دهد: او مأموریت داشت خود را ژرمانوفیل نشان دهد، برای این که به عنوان ضدیت با انگلیس، اعتمادها را جلب کند و به مثابه سوپاپ اطمینان بریتانیا عمل نماید. نظام السلطنه این رسالت را به بهترین نحو ممکن به انجام رسانید و ضربات اساسی بر اعتماد مردم وارد ساخت. در این ایام نظام السلطنه پایگاه عملیات خود را شهر الشتر دومین شهر بزرگ لرستان در آن روز قرار داد. عدهای هم به بروجرد رفته بودند، اما به قول دولت آبادی که برای تهیه قوای ملی به بروجرد عزیمت کرده بود: «به واسطه... بی اعتمادی که به عملیات نظام السلطنه داشتم، به حال یأس افتادم (۶)» او در بروجرد ماند و به انتظار نظام السلطنه نشست. این انتظار دو

-
- ۱- مثلاً بنگرید به: علیرضا ملائی توانی: ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸).
 - ۲- اسناد فراماسونری در ایران، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۰)، صص ۲۹۸، ۳۰۰-۳۰۱.
 - ۳- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۴۱۲.
 - ۴- در مورد زندگی حسینقلی خان نظام السلطنه و رضاقلی خان نظام السلطنه دوم، به ضمائم همین کتاب مراجعه کنید.
 - ۵- دولت آبادی، ج ۳، ص ۳۰۷.
 - ۶- همان.

سه هفته طول کشید، «هر چه توانستم کتبا او را ترغیب و تحریص به تعجیل نمودن در عملیات کردم»^(۱)

وقتی بعد از مدت ها انتظار اردوی نظام السلطنه هویدا شد، کاری از آن ساخته نبود، زیرا غرب کشور به دست روس ها سقوط کرد. سوارانی که او را همراهی میکردند بیش از سه هزار تن نبودند، تازه یک قسمت آن خانواده خود نظام السلطنه بود که به عراق عرب میرفتند. نظام السلطنه به فرمانده آلمانی مقیم غرب کشور قول داده بود چهار هزار سوار جنگی همراه داشته باشد، اما «اردوی مزبور آن مقدار که سوار لرستانی بود، به یک جمع غارتگر شبیه تر بودند تا به مدافعین از وطن، مهم ترین قسمت این سوار از طایفه حسنونند بودند در تحت ریاست سردار امجد حسنونند؛ مرد طماع غارتگر مزبور میریخت به دهات اطراف، و از هر گونه ستمگری درباره بیچارگان مکرر غارت شده دریغ نمیکرد، قسمت دیگرش سرباز سیلاخوری بود... باقی مانده یک قسمت که برای جنگ میرفتند و آن قسمت ژاندارمری بود»^(۲) همین موضوع خود ماهیت «حکومت موهوم موقتی نظام السلطنه در غرب ایران»^(۳) را بیش از پیش به نمایش میگذاشت.

نظام السلطنه مافی رئیس دولت مهاجر بود، «پیش از این روابط سیاسی خارجه این شخص با انگلیسیان بوده است و انگلیس ها او را یکی از هواخواهان خود میشمرده اند»، اما وقتی آلمان ها در جنوب و غرب کشور نفوذ یافتند و مردم را به ضد روس و انگلیس تحریک میکردند و از زمانی که عشایر و ایلات علیه قوای مهاجم مقاومت کردند، «ناچار یک تن از رجال معروف دولت باید این قوا را جمع آوری کند و فرمانده کل گردد، آلمان ها نظام السلطنه را برای این خدمت به هر وسیله بوده حاضر کرده اند»^(۴) چطور شد که نظام السلطنه به یک بار از انگلیسی ها روی گردانید و ژرمانوفیل شد؟ واقعیت این است که چنین چیزی حقیقت نداشت. نظام السلطنه در این مقطع تاریخی نقش بسیار مشکوک و مخربی بازی کرد. این فرد پیوندهای آشکاری با شیخ خزعل داشت، از سویی مافی، به طور خانوادگی به بریتانیا تعلق خاطر داشت و تا به آخر یک انگلوفیل صدیق باقی ماند.

یکی از اقدامات نظام السلطنه در دورانی که ریاست دولت مهاجر را بر عهده داشت دخالت او در تصرف بغداد به دست قوای انگلیسی بود. شرح ماجرا به این شکل است که به هنگام ورود قشون عثمانی به کوت العماره، نیز درست زمانی که این قشون فرماندهان انگلیسی را دستگیر کردند و آنان را شکست دادند؛ انگلیسی ها محرمانه با وی ارتباط برقرار کردند. بعد از

ص: ۱۵۹

۱- همان.

۲- همان، ص ۳۱۶.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۷.

۴- همان، ج ۳، ص ۳۰۶.

این، او نوشته هایی برای خزعل و والی پشتکوه ارسال کرد، طبق این نوشته ها عثمانی به تقاضای نظام السلطنه سی هزار تن از قشون خود در بین النهرین را باید به ایران اعزام می نمود. ظاهر قضیه این بود که او با این نیرو به مقابله با قوای متفقین می پردازد و زمانی که توانست سی هزار قشون ایرانی مهیا کند، آنان را باز خواهد گردانید. عثمانیها فریب این نقشه نظام السلطنه را خوردند که البته اصل نقشه هم متعلق به انگلیسی ها بود. قشون آنها مدت ها در ایران ماند، نظام السلطنه هم البته هیچ اقدامی نکرد. عثمانی ها در ایران معطل مانده بودند و از سویی قشون ایرانی که قول آن داده شده بود هرگز مهیا نگردید.

نظام السلطنه نه تنها این کار را نکرد، بلکه قوای ژاندارم ایرانی را هم نابود ساخت. او حتی از رسانیدن غذا و قوت لایموت به این نیرو خودداری نمود، شکایت ها هم البته به جایی نرسید. در این وضعیت بود که انگلیسی ها قشون خود را به بین النهرین فرستادند و به بغداد حمله ور گردیدند. ناظرین بر این باور بودند که اگر نظام السلطنه خیانت نمی کرد، بغداد به دست نیروهای انگلیسی نمیافتاد(۱).

قشون انگلیسی در اولین مرحله حملات خود، شهر بصره را به تصرف در آوردند و رو به سوی بغداد به حرکت در آمدند. در خوزستان عثمانیها به کمک اعراب ایرانی به معادن نفت انگلستان صدماتی وارد کردند. نقش شیخ خزعل در این زمان در صیانت از منابع نفتی بریتانیا بسیار زیاد بود، او با دسته ای از سپاهیان هندی مشغول نبرد علیه عثمانی ها شد؛ اما با این حال وضعیت محمره [خرمشهر] و ناصری [اهواز] و اطراف آن خیلی معشوش بود. انگلیسی ها شروع به احداث قلاع نظامی کردند، کشتی های جنگی آنان در دهانه اروندرود لنگر انداختند، توپخانه و قورخانه منظم نشان از این داشت که بریتانیایی ها نیامده اند که به این آسانی و به این زودی ها بروند. آنها به سردار ارفع یعنی شیخ خزعل انواع و اقسام سلاح ها تحویل دادند(۲) تا از منافع شان حمایت کند، این موضوع نشان می داد که بریتانیایی ها تا چه اندازه نسبت به اعلان بیطرفی ایران ارزش قائلند.

حساسیت انگلستان به نواحی غرب ایران دلیل مستحکمی داشت، لرستان دروازه خوزستان بود، پس انگلستان نمی توانست از دست رفتن منابع نفتی خوزستان را در آینده ای هر چند دور نظاره کند و بی تفاوت بنشیند. از یک سو خزعل به آشکارترین وجهی حمایت از منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران را تقبل کرده بود و از سوی دیگر نظام السلطنه نیروهای ایران را در غرب کشور بیهوده مشغول نگه می داشت. اگر رضاقلی خان می خواست به منافع انگلستان ضربه ای زند، علی القاعده باید نابودی منابع اقتصادی این قدرت را در خوزستان هدف قرار می داد؛ نه اینکه نیروها را در غرب کشور و بین ایلات و عشایر سرکش آن منطقه نابود سازد و

ص: ۱۶۰

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۹۷۶.

۲- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۱۸.

آنان را طعمه لشکر جرار روسیه نماید. به واقع حتی همان زمان هم کمتر کسی بود که از اهمیت مسئله نفت ایران در تحرکات انگلستان وقوفی نداشته باشد، این مسئله که سوخت نیروی دریایی بریتانیا از زغال سنگ به سوخت های فسیلی تبدیل یافته است، امری سَرّی به شمار نمی آمد، جراید داخلی به نقل از مطبوعات انگلیسی نقل می کردند که سیستم سوخت کشتی های جدید انگلیس به یمن نفت ایران تغییر یافته و با نفت کار می کند. همه می دانستند در وزارت دریاداری و پارلمان انگلستان در زمینه ضرورت تهیه نفت مباحث فراوانی وجود دارد، همه می دانستند چه بخشی از محافل بریتانیا با دولت این کشور بر سر تسلط بر نفت ایران با هم رقابت می کنند و منافع و مصالح ایران را قربانی سود نامشروع خود می نمایند. در مطبوعات ایران نوشته می شد که به واسطه تلاش های سر وینستون چرچیل وزیر دریاداری بریتانیا، دولت انگلستان عمده سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری کرده است؛ به نقل از مطبوعات خارجه نوشته می شد دولت انگلستان دو میلیون و دویست هزار لیره پرداخت کرده و اغلب سهام این شرکت را خریداری نموده است، «انبار و محل تصفیه و کارخانجات آن در جزیره عبادان یا آبادان در مصب رود کارون خاک ایران است و به این واسطه بحرّیه انگلیس از حیث نفت آسوده شد. نظر به معاهده ۱۹۰۷ میلادی تمام معادن بی شمار نفت ایران در منطقه بیطرف واقع شده و انگلیسی ها مشغول هستند این منطقه را هم از بیطرفی خارج نموده جزو منطقه خود داخل نمایند(۱)» آری، حتی عین السلطنه ای که در الموت نشسته بود، نسبت به مسئله نفت حساسیت نشان می داد، آنگاه چگونه ممکن بود رئیس به اصطلاح دولت مَلّی کرمانشاه به این مهم آگاهی نداشته باشد؟ به گمان ما نظام السلطنه مأموریت داشت صادق ترین نیروهای ایران را در غرب کشور مشغول دارد تا انگلستان با آرامش به غارت منابع نفتی کشور ادامه دهد، به عبارت بهتر او نیروهای ایران را از منطقه زرخیز خوزستان که به شدت توسط انگلیس استثمار می شد، به غرب کشور منحرف کرد. خزعزل هم که در خوزستان مشغول صیانت از منافع بریتانیا بود، آن طرفتر در پشتکوه لرستان هم بریتانیا متحدی نیرومند داشت؛ بنابراین هیچ خطر عاجلی منافعش را تهدید نمی کرد.

در این میان امیر مفخم همدانی «کشنده سید جمال الدین واعظ که از اشخاص پست فطرت روس پرست است»، با روس ها همدستان شد و آنها را وارد همدان کرد. حکومت همدان هم به این امیر مفخم داده شد(۲) حمله روس ها به همدان و قزوین باعث شد روابط پستی و تلگرافی ولایات جنوب و غرب کشور با مرکز قطع شود. در تهران به دلیل وضعیت پیش آمده، مستوفی الممالک استعفا داد و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما به ریاست وزرایی نایل آمد. وقتی فرمانفرما آمد، در تهران حکومت نظامی اعلام شد، قزاق ها بر شهر

ص: ۱۶۱

۱- همان، ص ۴۱۶۳.

۲- دولت آبادی، ج ۴، ص ۳۰۸.

تسلط یافتند، از آن سوی، شاه از شهر خارج شد و به فرح آباد رفت. در بیست و هفتم صفر سال ۱۳۳۵، درست دوازده روز بعد از تشکیل دولت فرمانفرما و همزمان با سیاست جلوگیری از گسترش بحران ها، علمای اصفهان تلگرافی به این مضمون خطاب به او فرستادند: «حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دام اقباله العالی؛ بعد از عرض تبریک و تشکر از این موهبت عظمی زحمت افزاست که تمام اقدامات و اهتمامات این جانبان و عموم اهالی اصفهان به ملاحظه همراهی و اطاعت دولت محبوب خودمان بوده و هست. چنانچه نظر دولت به اصلاح تعلق گرفته و حفظ استقلال را منوط به آن دانسته اید اهالی اصفهان هم در اطاعت حاضر و به بعضی ملاحظات که از نظر مبارک دور نیست، توجهی بفرمایید که قشون اجانب در هر نقطه هستند متوقف باشند و به طرف اصفهان حرکت نمایند تا کاملاً بتوان جلوگیری از کلیه هیجان ها نموده عموم ملت دعاگو باشند. شیخ نورالله [اصفهان‌نی]، شیخ جمال الدین کلباسی، محمد حسن موسوی(۱)»

دیگر اینکه روابط کمیته مرکزی حزب دمکرات با شعباتش قطع گردید، «بهت شدیدی کارکنان ملت را فراگرفت و روس ها در دهات اطراف راه، هر کجا صدای تیری شنیدند یا بهانه دیگر به دست آوردند از کشتن مردها و شکم دریدن زن ها و سربریدن اطفال و انواع بی رحمی دریغ نداشتند(۲)» انگلیسی ها هم در این جنایات مشارکت داشتند، می‌گفتند یک طفل چهارده ساله، انباری متعلق به انگلیسیها را آتش زده و صدها پیت بنزین و مهمات را نابود ساخته است. او را دستگیر و محاکمه کردند، متهم گفت این کار را خود کرده و تصمیم شخصی اش بوده است؛ زیرا آنان اجنبی اند و به ایرانیان صدمه میزنند. انگلیسی ها این نوجوان را تیرباران نمودند(۳) در همین اوضاع، فرمانفرما در نخستین اقدام تلگرافی به یکی از رؤسای اعتدالیون ارسال کرد و نوشت بیش از این فریب دمکرات ها را نخورد و به تهران مراجعت نماید(۴) فرمانفرما می خواست با بعضی تغییرات قراردادی را که در دوره مستوفی می خواستند با روس و انگلیس منعقد کنند و همه به نفع ایران بود، به مورد اجرا گذارد. اما این بار دیگر دولتین موافقت نکردند(۵)، بالا-تر اینکه گروه به اصطلاح ملیون با طرح او به شدت مخالفت ورزیدند و زمینه سقوط وی و استقرار سپهسالار را مهیا ساختند.

قبل از ادامه بحث باید گفت دولت ایران

ص: ۱۶۲

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۳۳، به نقل از روزنامه رعد.

۲- دولت آبادی، ج ۳، ص ۳۰۹.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴- خاطرات مهاجرت، ص ۲۷.

۵- همان، صص ۱۸۰-۱۸۱.

از ابتدای امر و به دنبال وقوع جنگ، روشی بسیار غلط در برابر ماجراجویان و بحران سازان داخلی و خارجی در پیش گرفت. دولت ایران خواست در بیطرفی خود هم رضایت روس و انگلیس را به دست آورد و هم عثمانی و آلمان را. اما غیر ممکن بود بتوان دو دشمن را در یک خانه نگهداشت به طوری که هیچ کدام رنجشی پیدا نکنند. دولت ایران بر این نکته وقوف نداشت که جنگ عبارت است از تقسیم مجدد مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی؛ ایران یکی از مهم ترین حلقه های اقتصاد سیاسی جهانی بود و امکان نداشت این کشور به حال خود رها شود. انگلیسی ها برای حفاظت از منابع نفتی خود در خوزستان با عثمانی ها درگیر بودند، به عبارت بهتر جنگ انگلیس و عثمانی بر سر نفت بود، جنگ بر سر نفت بصره که درست در نزدیکی خوزستان قرار داشت. از آن بالاتر بین النهرین کلید تسلط بر کویت بود، پس انگلستان باید بر آنجا تسلط می یافت. از آن سوی بین محافل سرمایه داری اروپا و کشور عثمانی در باب مقوله امتیازاتی در ایران مثل راه آهن، پیوند تنگاتنگی وجود داشت. پیش تر گفته ایم که به واقع خط راه آهن عثمانی به درون خاک ایران را کسانی می خواستند به انجام رسانند که با سرمایه مالی اروپا مثل دوپچه بانک مرتبط بودند، اکثر آنان یهودیان حلقه ادوارد هفتم بودند و البته انگلیسی (۱) هم به دلیل نفت و هم به دلیل موقعیت استراتژیک، روسیه و انگلستان و آلمان و عثمانی برای چنگ انداختن بر این کشور، با هم رقابت می کردند، اما این گونه به نظر می رسد که امپراتوری محض عثمانی آلت فعلی در دست سرمایه سالاران یهودی آلمان بود همان طور که امپراتوری فرتوت و رو به موت روسیه حداقل از دوره مشروطه به این طرف، در چاه ویل دسیسه های انگلستان در میغلتید. انگلستان از تضعیف موقعیت روسیه منافع فراوانی هم در ایران، هم در قفقاز و هم در اروپا می برد، همان طور که سایر قدرت های بزرگ سرمایه داری از تضعیف روزافزون عثمانی بهره برداری می کردند و به شدت از آن استقبال می نمودند. دولت های وقت ایران به این نکته توجه نداشتند که اعلان بیطرفی یا حمایت از فلاخن طرف جنگ؛ تأثیری در سرنوشت محتوم و از پیش خورده ایران نداشت، باید جنگ به نحوی از انحا به نفع یکی از قدرت های بزرگ امپریالیستی، یا روس و انگلیس و یا آلمان خاتمه می یافت، به عبارتی باید موقعیت ایران در شطرنج اقتصاد جهانی مشخص می گردید. باید معلوم می شد این کشور در مدار منافع کدام قدرت بزرگ سرمایه داری می گردد، با این حال رویه ای که دولت های ایران در پیش گرفته بودند، از کوچک ترین بصیرت سیاسی عاری بود.

بهترین راهی که در مقابل دولت ایران قرار داشت این بود که بحران سازان را از ادامه فعالیت خود ناامید سازد، اما نکته این بود که دولت وقت ایران مقارن شروع جنگ، یعنی دولت مستوفی را همینان اداره می کردند. همان زمان هم بسیاری از ناظرین می گفتند دولت ایران می بایست بعد از آنکه یقین کرد جنگ به این زودی ها خاتمه نمی یابد و وقتی می بیند آلمانی ها

ص: ۱۶۳

و عثمانی ها بنای دسیسه گذاشته اند و اقداماتی می کنند که مخالف مصالح بلند مدت ایران است، وقتی مجلس و حزب دمکرات و ارباب جراید به صف نخست بحران سازان پیوسته اند و مانع از استقرار ثبات و امنیت در کشور می شوند؛ در درجه نخست باید حالت فوق العاده اعلام می کرد و مجلس را تعطیل می نمود. به واقع هیچ کدام از دولت های ایران در صدد تعطیلی مجلس برنیامدند، این موضوعی است بسیار مهم. آنها اجازه دادند کسانی که به نام نماینده مردم در صحن بهارستان گرد آمده اند، آتش افروزی کنند و درست وقتی اقدامات ضدملی خود را به انجام رسانیدند، خود مجلس را هم تعطیل کردند؛ حال آنکه آن زمان دیگر وجود مجلس ضرورتی غیرقابل انکار به شمار می آمد. در خلاء مجلس بود که هیچ کس نتوانست اهمیت پیشنهادهای قدرت های بزرگ را دریابد، فقدان مجلس مهم ترین مانع تصمیم گیری در سطوح کلان کشور به شمار می رفت. عجب اینکه همان گروه اجازه ندادند مجلس چهارم هم به این آسانی ها تشکیل شود، آنان وقتی به این امر رضایت دادند که رضاخان میرپنج عملاً بر کشور تسلط یافت.

در همان زمان وقوع جنگ، بسیاری از کشورهای متخاصم، یا کشورهای بیطرف مجالس خود را منحل کرده بودند، از نمایندگان فقط به هنگام مشاوره دعوت به عمل می آمد و به عبارتی مجلس حالت مشورتی یافته بود که قوه مجریه را کمک کند و نه آن را تضعیف نماید. بسیاری از کشورها به این نکته وقوف داشتند که به هنگام بحران های فراگیر، اگر پارلمان به زیان منافع ملی وارد اقداماتی شد، باید آن را تعطیل کرد.

دیگر اینکه باید جراید تحت ضابطه و مقررات دقیق و لازم الاجرائی درمی آمد که تخطی از آن مستوجب عقوبت می بود. به قول عین السلطنه دولت نباید اجازه می داد مطبوعات «این طور [از بیگانه] پول بگیرند و مفسده بر پا نمایند، مردم را به هیجان بیاورند»^(۱) در همان زمان هم می گفتند یکی از مبرم ترین کارهای دولت این است که افراد و اشخاص مفسده جو و آشوب طلب را دستگیر کرده و حبس و توقیف نمایند. نیز «بعضی از اشرار را که علناً بر ضد پلتیک دولت و امنیت داخل [مرتکب] هرزگی و شرارت گردیده اند، برای حفظ سایر نفوس مملکت و نظام مملکتی و جلوگیری از اغتشاش ما بعد و بیطرفی عبرت الناظرین بهدار آویخته، اعدام نماید»^(۲)

مورخ الدوله در خاطرات خود به تصریح نوشته است که سفارتخانه آلمان محموله های مشکوک وارد تهران می کرد، این روایت از سوی برخی دیگر از معاصران هم تأیید شده است. وارد کردن محموله های مشکوک منحصر به سفارت آلمان نبود، بلکه سفارت اتریش هم در این زمینه اقدام می کرد. عین السلطنه نقل می کند سفیران آلمان و اتریش با یکصد و پنجاه صندوق

ص: ۱۶۴

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۳۶۵.

۲- همان.

اسلحه از بغداد وارد ایران شده بودند، همان زمان روس ها خبر دادند که باید جلو ورود این محموله گرفته شود. عملیات تحریک آمیز دیگری هم صورت می گرفت: به طور مثال دکتر پوژون نامی در اصفهان روی بازوی خود شهادتین نوشته بود و در شهر اصفهان میان مردم کوچه و بازار و منازل علما می گشت و به عوام فریبی و فتنه انگیزی مشغول بود. این مرد را باید دستگیر می کردند و تبعید می نمودند، اما ابداً کسی متعرض این شخص نشد. از سویی کنسول آلمان بدون اینکه به مصالح ایران کاری داشته باشد و فقط در راستای منازعات امپریالیستی کشور متبوعش با انگلستان، در کرمان شروع به هنگامه جویی کرد، اما به جای این که حکم شود این فرد از روش و رویه خود دست بردارد، یا به جای اینکه «آن چند نفری که باعث این هنگامه و هیجان شده بودند علناً سیاست نموده بهدار» کشیده شوند، اقدامات جانبدارانه هم صورت گرفت.

ایراد بزرگ این بود که عده ای در داخل کشور، قتل عام فجیع کردها و آذربایجانی ها به دست قشون عثمانی را با هلهله استقبال می کردند. وضعیت آن سامان از اوّل جنگ بیش تر رو به اغتشاش رفت، «هی عثمانی بیاید قتل عام کند برود. روس ها بیایند قتل عام کنند برگردند. باز نوبت عثمانی شود؛ کجا به سر ورشو، لیژ، آنتورپ این مصیبت آمد که ده مرتبه به دست این خصم افتاده به دست خصم دیگر دچار شود(۱)»

در این شرایط روزنامه های پایتخت مردم را از عواقب دسیسه آرای سفارت های خارجی و رجال داخلی مطلع نمی کردند. وضعیت روزنامه های تهران مثل روزنامه رعد، بعد از هجوم روس ها به کشور و نزدیک شدن به تهران به این شکل بود: «از پلتیک داخله هیچ نمیویسد. از تصمیم دولت و تکلیفات کابینه سخن نمی راند، نقادی نمی کند. فقط تلگرافات داخله است با واقعات جنگ. گویا سایر روزنامه های دیگر هم به همین مسلک باشند. پس از خرابی بصره جلوگیری از جراید می کنند. آن هم به قوت دیگری است، وّالّا باز غیر ممکن بود(۲) در همه جای دنیا اگر جراید باعث امنیت و بیداری و آبادی شد در مملکت ما که برخلاف واقع گردید. جز شر و فساد چیز دیگری از آنها تراوش نکرد(۳)»

تازه بیش از گذشت دو سال از جنگ، سید ضیاء الدین طباطبائی به سال ۱۳۳۶ سلسله مقالاتی در روزنامه رعد نوشت و گناه بحران ایران را به گردن مستوفی الممالک انداخت که در آغاز حمله روس ها به ایران، رئیس الوزرا بود. او نوشت شخصاً پیشنهادهایی در مورد عقد یک قرارداد با روس و انگلیس نوشته و روز ۱۹ محرم سال ۱۳۳۴ به رئیس الوزرا تقدیم داشته است، اما او توجهی نکرد و فرصت از دست رفت. سید ضیا مدعی شد طبق استنباط خودش و مذاکراتی که با مقامات روس و انگلیس داشته

ص: ۱۶۵

۱- همان.

۲- یعنی حتی تعطیلی روزنامه های ایران هم نه به اراده دولت و مقامات کشوری، بلکه بر اساس خواسته خارجی صورت می گرفت.

۳- همان، ص ۴۴۲۵.

است، دولتین به دلیل اضطراب از عاقبت وخیم اوضاع ایران، در آن زمان برای هرگونه مذاکرات آماده بودند و حاضر بودند با اولیای دولت ایران تبادل افکار نمایند. در آن زمان سید ضیا معتقد بود دولت ایران باید بیطرفی را ترک گوید و به جرگه متفقین پیوندد. دو سال بعد از آن مذاکرات، سید ضیا نوشت اگر در آن زمان این پیشنهاد پذیرفته شده بود، ایران به آن همه بدبختی و مصیبت دچار نمی شد^(۱) در واقع پیشنهاد مدیر رعد در آن زمان این بود که دولت وقت باید مطالعه و بررسی کند که آیا با شرایط و امکانات آن زمان، بهتر نیست با متفقین وارد مذاکره شود و در ازای پیوستن به متفقین سهمی از آنان در روزهای بعد از جنگ دریافت کند؟ آیا همکاری با متفقین و ستیز علیه عثمانی و آلمان به نفع ایران بود یا خیر و اگر جواب معلوم نبود باید جوانب موضوع مورد بررسی واقع می شد.

به هر حال هیچ اقدامی صورت نگرفت، در نتیجه در نقاطی که قشون روس عبور می کردند، همه غارت، چپاول، آدمکشی و حریق بر پا بود. با وجود اینکه دولت ایران تلاش می کرد در رفع تعديتات روس ها به مردم کمک کند، اما در هیچ شهری از شهرهای ایران کوچک ترین جنبشی به راه نیفتاد، هیچ کس «حتی یک سیلی به صورت یک نفر روس نزد.»^(۲) این در حالی بود که نظام السلطنه ادعا داشت علیه روس ها وارد نبردی نابرابر شده است، اما کسانی که با او بودند می دیدند که چگونه نیروها را تلف می کند بدون این که نتیجه ای عاید شده باشد.

با این وصف بودند کسانی که رویه دولت را در قبال جنگ نکوهش می کردند و البته برای این کار خود، جان خویش را از دست دادند. متین السلطنه یکی از اینان بود که در اوایل محرم سال ۱۳۳۴، خط مشی سیاسی خود را در مورد جنگ به رشته تحریر در آورد. او نوشت قشون روس در حال پیشروی به سوی تهران است، واقعیت امر این است که از دولت مرکزی هم کاری بر نمی آید. به نظر او سیاست این گونه اقتضا میکند که موضعگیری تند و بیهوده را نباید سرلوحه کار خود قرار داد، زیرا این موضوع دشمن را جری تر خواهد کرد. از این قضاوت به هیچ وجه طرفداری متین السلطنه از روس ها مستفاد نمیشود، او مردی بود آزموده و لحظات هجوم روس ها به کشور را حدود چهار سال پیش هم به چشم دیده بود. او شاهد بود که حتی در آن زمان که انسجام نیروها بیش از این ایام بود و زمانی که میشد با قدرت ها به نوعی بازی کرد تا مانع حمله روس ها به کشور شد، مشروطه خواهان و به ویژه طیف افراطی آن نتوانستند هیچ کاری انجام دهند؛ پس به طریق اولی اینکه که وضعیت به مراتب از آن زمان بدتر است

ص: ۱۶۶

۱- عین السلطنه، ج ۷، صص ۴۹۸۳-۴۹۸۴.

۲- همان، ص ۵۰۶۱.

و با امکانات کشور به هم ریخته‌های مثل ایران نمیشد با دشمن در آویخت. او به درستی نوشت دلیل این موضع‌گیری ترس و جبن و مرعوبیت نیست، به دید او باید با سیاست مانع ورود قوای دشمن به تهران شد، زیرا این موضوع لطمات فراوانی به «سلطنت کشور مستقل ایران» میزند(۱).

همان طور که پیش از این گفتیم متین السلطنه بر این باور بود تا زمانی که دولت سیاست بیطرفی را سرلوحه کار خود قرار داده نباید بهانه به دست دشمن داد و آب به آسیاب او ریخت، اما خطاست اگر تصور کنیم او بر این باور بود که باید کشور را دودستی به دشمن تقدیم کرد. متین السلطنه یک سیاستمدار بود و در سیاست البته عقلانیت در تصمیم‌گیری با ضابطه منافع و مصالح ملی کشور بر هر چیزی اولویت داشت. او ضمن اینکه منتقد سیاست بیطرفی ایران بود و میگفت حال که کشور عملاً به اشغال بیگانه درآمده، باید اندیشید حمایت از کدام اردوگاه به نفع مصالح کشور است، اما همیشه استدلال میکرد اگر بناست در این زمینه تصمیمی اتخاذ شود باید دولت آن را رسماً اعلام نماید و تخطی از سیاست رسمی دولت - درست یا غلط - زیان بیشتری در پی خواهد داشت.

در این ایام مظلوم خیز، برخی محافل افراطی تهران بار دیگر شروع به شعار دادن کردند، در مطبوعات خود عمداً مباحثی را مطرح می‌کردند تا دشمن را در خاک کشور نگاهدارند. هدف اصلی اینان بهره‌برداری از فرصت به دست آمده برای محو کردن حکومت قاجار بود، جلوگیری از برقراری ثبات و آرامش، ممانعت از تشکیل دولت قدرتمند مرکزی و تلاش برای انحلال مجلس عمده‌ترین اقدام خائنانه این گروه بود. بسیاری از بحران‌سازان، در کابینه مستوفی عضویت داشتند و به واقع او را اداره می‌کردند. این عده که همان غوغائیان دوره مشروطه بودند، نفع خود را در بی‌ثبات ساختن کشور می‌دانستند، از بحران استقبال می‌کردند و اگر بحرانی وجود نداشت آن را خلق می‌نمودند. شعارهای میان‌تهی این افراد که با لفافه‌ای از ملی‌گرایی دروغین پوشانیده شده بود، همانهایی بود که باعث آن همه بی‌ثباتی و ناآرامی در کشور گردید، همان عواملی که زمینه را برای نابودی مشروطه و هجوم روس و انگلیس به کشور مهیا کرد. متین السلطنه مطالب برخی از روزنامه‌های افراطی مثل ستاره ایران را «خودنمایی یا عوام‌فریبی» میدانست و میگفت حتی اگر ملاحظات وطن‌خواهانه هم در بین باشد و اگر اظهار دشمنی علنی با مهاجمین با علم به این که این اظهار مثرثمر نخواهد بود و بر مشکلات دولت میافزاید؛ در دستور کار گروه‌های سیاسی واقع شود، این موضع‌گیری «به

عقیده ما از مراتب وطن‌پرستی واقعی خارج است(۲)»

گفتیم که او منتقد اتخاذ سیاست بیطرفی، آن هم در زمانی بود که کشور عملاً به اشغال بیگانه درآمده بود. متین السلطنه میگفت تحولات داخلی و زد و خوردهای بیهوده کار را به جایی رسانید که تمام حدود غربی ایران عرصه تاخت و تاز قدرت‌های بیگانه شد، او میگفت حال باید دید آیا باید فقط تماشاچی بود یا اینکه سیاست درستی در عرصه‌های داخلی و خارجی کشور اتخاذ نمود(۳).

ص: ۱۶۷

- ۲- همان، ش ۲۵، ۱۵ محرم ۱۳۳۴، ص ۱.
- ۳- همان، ش ۵۱، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۴، ص ۱

برخلاف گروه بحران سازی که هیچ رسالتی جز بر باد دادن ایران در کارنامه خویش نداشت، علما در دوره جنگ اول جهانی نقش بسیار تعیین کننده ای در مبارزه علیه بیگانه ایفا کردند که به اختصار به آن اشاره می کنیم. در عهد مشروطه به طور کلی دو صف متمایز بین مراجع مقیم عتبات دیده میشد: عدهای به پیشوایی سید کاظم یزدی با مشروطه مخالفت میکردند و عدهای دیگر به رهبری آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی از این جنبش دفاع مینمودند؛ البته هر کدام دلایل فقهی خاص خود را داشتند که در جاهای دیگر به آن پرداخته شده و در این دفتر مجال بحث در این زمینه نیست (۱). بعد از دوره مشروطه، منسویین مراجع ثلاث البته بر همان نهج بودند و همان رویه را تعقیب میکردند، اما وضعیت ایران در دوره جنگ جهانی با زمان مشروطه حتی مشروطه دوم تفاوت داشت. در این مقطع روحانیان چندان در مقدرات امور دخالتی نمیکردند، بزرگان مراجع که از مشروطه حمایت مینمودند از دنیا رفته و بازماندگان آنها هم خیلی خود را درگیر مسائل نمیکردند؛ محافل افراطی هم از این امر استقبال می نمودند. به واقع آنان برخی از علما را خار راه خود می دانستند، پس تلاش می کردند از صحنه سیاسی ایران حذفشان کنند، این عمل را بدون کوچک ترین بصیرتی انجام دادند و نیروهای سیاسی را از منسجم ترین تشکیلات محروم ساختند. آثار این مهم در دوره جنگ اول جهانی بیش تر ملموس شد. در این مقطع شخص اول مرجعیت آقا سید کاظم یزدی بود که در نجف اقامت داشت. او رئیس مُسلم شیعیه محسوب میشد، با این وصف خود را دخیل در مسائل سیاسی نمیکرد، حتی مخالفین دیروزین او رویه اش را قابل تمجید میدانستند (۲).

عامل مهمی که باعث شد بار دیگر روحانیان خود را درگیر مسائل کنند، مسئله جنگ بود. آنان می دیدند دشمن خاک کشور را به اشغال خود درآورده و حرث و نسل مسلمانان را به باد فنا می دهد. در این ایام غمبار دولت های ایران کوچک ترین کاری نتوانستند انجام دهند. آنان

ص: ۱۶۸

۱- بنگرید به: حسین آبادیان: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۴).

۲- دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۴.

قادر نشدند جلو هجوم دشمن را بگیرند، نتوانستند استقلال ایران را پاس دارند و به طور کلی کشور را به سوی پرتگاهی عمیق سوق دادند؛ ایران تا سقوط نهایی و افتادن قطعی به دست استعمار فقط گامی فاصله داشت. در این شرایط بود که روحانیان بار دیگر گام به میدان نهادند، آنان برای حفظ کشور از شر تجاوز خارجی به طوری که خواهیم دید، اعلان جهاد کردند. با وصف کارشکنی دولتمردان و با وجود خیانت گروه افراطی سیاستمداران که عامدانه ایران را به سوی هرج و مرج سوق می دادند، مردم به فتاوی و احکام جهاد آنان گردن نهادند، موجی از شور و حماسه شکل گرفت؛ همان حماسه ها کشور را بیمه ساخت و استقلال آن را تأمین نمود. قیام مردم از بوشهر و دشتستان شکل گرفت و به سراسر ایران کشیده شد.

به هنگام آغاز جنگ و نقض تمامیت ارضی کشور، حتی قبل از آنکه دولت خودخوانده نظام السلطنه تشکیل شود، علمای ایرانی مقیم عتبات علیه روس و انگلیس اعلان جهاد کردند. سیدمحمد کاظم یزدی مرجع بزرگ شیعه، مساعدت های فراوانی به صدور اعلامیه ها و فتاوی جهادیه انجام داد، اما خود شخصاً به دلیل کهولت سن نتوانست به جبهه آید. لیکن علمای دیگری بودند که هم به صدور احکام و فتاوی جهادیه پرداختند و هم به جبهه آمدند، بارزترین نمونه های آنان عبارت بودند از: شیخ الشریعه اصفهانی، سید علی داماد، سید مصطفی مجتهد کاشانی، آیت الله خوانساری مرجع تقلید بعدی که به عنوان طلبه مسلح در جبهه حاضر شده بود و عده ای دیگر از طلاب. در اسلامبول هم به فتاوی شیخ الاسلام آنجا علیه انگلستان اعلام جهاد شد. وقتی انگلیسی ها بغداد را تصرف کردند - امری که دست نظام السلطنه هم به بدیهی ترین شکلی در آن دیده می شد و در همین رساله به این موضوع اشاره کردیم - یأس بر ایرانیان مستولی شد. درست در این هنگام بود که یک ایرانی به نام عباس خلیلی^(۱) قیامی بزرگ در شهر نجف به راه انداخت. او توانست حاکم نظامی انگلستان در این شهر به نام کاپیتان مارشال را به قتل رساند و به این شکل انقلاب اول بین النهرین را شکل دهد. انگلیسی ها به انتقام گیری برآمدند و پانزده تن را بهدار آویختند، چهار تن را تیرباران و یکصد و هشتاد و چهار تن را به سنگاپور تبعید نمودند. حکم اعدام خلیلی هم صادر شد، اما او در حالی که زخمی بود به ایران گریخت. متعاقب این اقدام، انقلاب بزرگ بین النهرین به رهبری میرزا محمدتقی شیرازی^(۲)، مشهور به میرزای دوّم شیرازی

روی داد. میرزا فتوا داد علیه انگلستان مقاومت شود و از مسلمانان خواست علیه اشغالگران جهاد نمایند. ماجرا از این قرار بود که عده ای از مردم ابتدا از ایشان استفتا کردند و میرزا حکم و جوب مطالبه حقوق مردم عراق از اشغالگران را صادر کرد. متن استفتا و جواب میرزای دوّم شیرازی به این شرح بود:

ص: ۱۶۹

۱- برای شمه ای از زندگی او به ضمائم رجوع کنید.

۲- در مورد زندگی او به ضمائم رجوع شود.

«حضور شریف حضرات علما اعلام و حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام الله برکات وجودهم العالی. محترماً عرض می شود چه میفرماید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافر برآمده سرّاً یا علناً، مالاً- یا حیاتاً، و جاناً یداً و لساناً، فکراً یا خیالاً رأیاً و یا اظهاراً، قلماً و یا قدمماً علی کُلّ الأحوال در سراء و ضراء به کفار حربی خدمت و به مقاصدشان اعانت می نمایند و درباره کسانی که به ذریع اعمال و اقوال یا به وسایل پاره ای نشریات مجعوله و انتشارات مضره به مرام و منویات اعداء دین مبین و دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالی و هر یک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقعد و امروز در مقابل مسلمانان به عداوت مشهور و به جنگ و خون ریزی مشغول اند، آنان را ترویج می کنند و به دول کافره محاربه ظاهراً و باطناً مساعدت می نمایند، چه حکم دارند و تکلیف مسلمانان با این گونه اشخاص چیست؟ مستدعی است به جهت تکلیف مسلمین نسبت به این نوع مردمان حکم الله را در صدور و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به آمهار(۱) و خواتیم(۲) شریف مهور و مختوم فرماید که عندالحاجه، حجت باشد. ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً.»

میرزای شیرازی دوّم به استفتای یادشده به این شکل پاسخ داد: «مطالبه الحقوق واجبه علی العراقیین و یستجب علیهم فی ضمن مطالباتهم، رعایه السلم و الامن و یجوز لهم التوسل بالقوه الدفاعیه، اذا امتنع الانگلیز عن قبول مطالبهم. الاحقر محمد تقی الحائری الشیرازی(۳) یعنی: مطالبه حقوق بر عراقی ها واجب است و واجب است آنان ضمن مطالبات خود، رعایت امنیت و آرامش را بنمایند. متوسل شدن به قوه دفاعی جایز است، اگر انگلیس با تقاضاهای آنان مخالفت کند.

متن فتوای آیت الله سید مصطفی کاشانی به این شرح بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، چنین کسی که به یکی از طرق مرقومه به کفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نماید، از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و ساعی در محو دین خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال الله تعالی: ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الازلین(۴) بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه به قلم و زبان، اشدّ باشد از اعانت آنان به سیف و سنان و واجب است بر هر مسلمانی که این طور اشخاص را در این اعمال شنیعه ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است که

ص: ۱۷۰

۱- به معنی مهرها.

۲- جمع مکسر خاتم، به معنی مهر.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۷۲.

۴- سوره مجادله آیه ۲۰: آنانکه با خدا و رسول عناد و مخالفت می کنند، آن ها در میان خلق خوار و ذلیل ترین مردمند.

ایشان تنفر و تبری کنند هر چند پدر و پسر یا برادر یا خویشاوندان باشند و چنان که خداوند حمید در قرآن مجید می فرماید: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ (۱) أَعَادْنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَمْثَالِ هَوْلَاءِ الْفَجْرَةِ الْمُفْسِدِينَ. الجانی السید مصطفی النجفی الکاشانی عفا الله عنه (۲)»

محمدحسین قمشهای (۳) هم فتوایی به این شرح صادر کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم، شبهه نیست در حرمت اعانت کفار که محارب با مسلمین هستند، بلکه اعظم از کبائر است. بر علما و ارباب منابر و سایر متدینین لازم است موعظه این گونه اشخاص و ردع آنها و اگر العیاذ بالله مرتدع نشدند، آن وقت آنچه تکلیف احقر است درباره آنها بیان می شود. حرره الاقل محمد حسین القمشه ای.»

بعد از این فتاوا اغلب روحانیان و عشایر عراق در نبرد علیه انگلستان مشارکت کردند، اینان ابتدا به فتح و ظفر دست یافتند اما بعد شکست خوردند؛ فرزند میرزای شیرازی دوّم دستگیر شد و به ایران تبعید گردید (۴) از آن سوی به دنبال این فتاوی، نبرد سهمگینی در شهر بوشهر علیه اشغالگران انگلیسی روی داد. رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان، ناصر دیوان کازرونی و صولت الدوله قشقایی دست به قیام علیه انگلیسی ها زدند. خبر این جنبش ها به زودی به تهران رسید، مدح و ثنای فراوانی از هر سو نصیب کسانی شد که علیه اشغالگران دست به نبرد زده بودند، حتی نقالان قهوهخانهها اشعار حماسی در مدح تنگستانیها سرودند.

به محض اینکه احکام جهادیه علمای عتبات منتشر شد، آنان تلگراف هایی هم به رؤسای ایلات و عشایر ایران زدند، اغلب سران عشایر به این تلگراف ها که در مورد وجوب جهاد علیه انگلیسی ها بود جواب مساعد دادند الا شیخ خزعل؛ بسیاری از علمای مقیم ایران هم این جهادیه ها را امضا کردند و از احمد شاه به عنوان پادشاه مسلمین خواستند از ثغور کشور حفاظت کند. طبق این احکام «انگلیس را باید از جنوب و روس را از شمال اخراج کرد.» به گزارش برخی ناظرین «شاید این جهادنامه اسباب انقلابی بشود. اگر هندوستان و افغانستان بلوایی بشود کار انگلیس خراب است (۵)»

روز هیجدهم شوال ۱۳۳۳، مشهدی علی اکبر، کلانتر طایفه ده بزرگی از طوایف بزرگ قشقایی، با سی چهل سوار داوطلبانه به سوی برازجان حرکت کرد تا به جنگ علیه انگلیسی ها

ص: ۱۷۱

۱- سوره مجادله، آیه ۲۲: (ای رسول) هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند، چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان و برادران و خویشاوندان آن ها باشند.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۷۳.

۳- همان.

۴- همان، ص ۷۰.

۵- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۲۲.

بپردازد. وی از سوی اهالی مشایعت شد، مردم سینه زنان و همراه با دسته موزیک او را بدرقه کردند. علمای فارس از حبیب الله قوام الملک شیرازی^(۱) خواستند در این زمینه به کمک مردم دشتستان بشتابند، اما او پاسخ داد:

«خدمت حضرات حجج اسلام، رقیمه شریفه شریعتمداران عالی زیارت شد، اینکه این بنده را نسبت به واقعه بوشهر و مدافعه و مقابله با متجاوزین دعوت فرموده اند، قبل از اینکه نامه مبارک برسد نظر به وظیفه وجدانی و ایمانی و نوکری خود تلگرافی به وکلای محترم فارس و دیگری به مقام ریاست وزرا عرض نموده و تکلیف خواسته ام که هنوز جوابی زیارت نشده است، ولی در این موقع چنانچه فرموده اند مراعات مقام نوکری و رسمی خود را نمی نمایم. بنده نیز خود را مقید نداشته اطاعت اوامر آن ذوات محترم را فرض و واجب می شمارم اما با این عجله که فرموده اند مگر خود بنده تنها با مختصر اجزا که دارم شرفیاب شوم و الا لازم است رؤسای ایلات را بخوادم و در مقام شور و مشورت و تدارکات امر برآیم و این هم دوستانه و من غیر تحکم خواهد بود زیرا که آن ساعت که بنده قید نوکری دولت و رعیت را از خودم بردارم تحکمی ندارم علی‌ای حال سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست؛ هر چه زودتر ممکن شود برای شهر حرکت می نمایم. حبیب الله^(۲)»

به این شکل حبیب الله قوام از پیوستن به مردم اجتناب کرد. همزمان در مسجد نو شیراز تجمعی بر پا شد، درست در آن روز بود که خبر رسید ناصر دیوان کازرونی صبح و عصر با مردم در مسجد نو حضور می یابد و اینان در تدارک تفنگچی هستند تا به برازجان روانه دارند.

برخلاف قوام الملک شیرازی، صولت الدوله قشقائی^(۳) آمادگی خود را برای پیوستن نیروهایش به جنبش تنگستانی ها اعلام کرد. او نوشت با اینکه اعلان بیطرفی ایران را دارای اشکال می دانسته اما در آن زمان به احترام حکم دولت مرکزی هیچ حرکتی نکرده است، اما امروز که احکام علما به مقاومت در برابر نیروهای انگلیس صادر شده، او هم آمادگی خود را اعلام می دارد:

«ساحت مقدس مجلس دارالشورای کبری شیدالله ارکانه، البته اوضاع بوشهر و دشتستان را به خوبی مستحضر می باشند. اول بهار که شروع به اوضاع جنوب شد هیجان خلق و احکام حجج اسلام را به ملت و دولت عرض نموده و برای خود تکلیف خواست، حکم و تأکید در حفظ بیطرفی فرمودند، با این که کمال اشکال را داشت به هر نحو بود اوامر دولت را به انجام رسانیده، حکم جهاد از عموم حجج اسلام رسیده و مردم همه در هیجان می باشند که امکان جلوگیری نیست، کابینه هم که مدت هاست منحل شده است و کلای محترم که زمام ملت را در دست داشته حالا که کابینه نیست البته زمام دولت و ملت را هر دو در دست دارند، استرحام

ص: ۱۷۲

۱- ر.ک ضمائم.

۲- رعد، سال ششم، ش ۱۶۹، چهارشنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۳، اول سپتامبر ۱۹۱۵، «تلگرافات مهمه داخله».

۳- همان، ش ۱۷۰، جمعه ۲۳ شوال ۱۳۳۳، ۳ سپتامبر ۱۹۱۵، «تلگراف آقای صولت الدوله».

می نماید که جواب فوری و تکلیف قطعی بنده را معین فرمایید و الا رشته امور بآمره از کف خواهد رفت. اسماعیل قشقائی.»

به واقع در این دوره تاریخی، قوام الملک شیرازی از انگلیسی ها حمایت می کرد، مقارن حمله روس ها به سوی پایتخت، بین قوام الملک شیرازی و ژاندارمری نزاع سختی روی داد. به زودی از کازرون کمک های فراوانی در اختیار ژاندارمری قرار گرفت، بعد از اینکه خون ریزی و آدمکشی از حد گذشت، قوام الملک از شیراز خارج شد (۱). قوام الملک بعد از خارج شدن از شیراز، در قطب آباد جهرم سکونت گزید، او از این منطقه شروع به جمع آوری نیرو برای بازگشت مجدد به شیراز کرد. دارایی های او در شیراز قرار داشت، نیز خانواده او عملاً محبوس شده بودند. همزمان برخی از محلات شیراز غارت شده و خسارات فراوانی به شهر وارد آمده بود. مردم در مساجد اسکان داده شده بودند، برخلاف سال های گذشته و علی رغم اوضاع جوی شیراز، در آن سال برف سنگینی باریده بود. مردم بیچاره از فرط سرما و کمبود مایحتاج زندگی روزگار بسیار دشواری را می گذرانیدند. مردم دسته دسته می مردند، بیم آن وجود داشت قوام با نیروهای خود بار دیگر به شهر بازگردد و محلات باقیمانده هم غارت شود (۲).

تلگراف های دیگری از زنجان با امضای اعیان و اشراف و علما و روحانیان آنجا خطاب به رئیس الوزرا ارسال شد. متن یکی از این تلگراف ها به این شرح بود:

«توسط حضرت اشرف شاهزاده رئیس الوزرا، حضور عدالت گنجور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه؛ با ازدیاد تقدیم دعاگویی و اطاعت و انقیاد اهالی به اوامر دولت ابد آیت در حفظ بیطرفی همواره فریضه ذمه دعاگویان است از اراده علیه همایونی در تجدید کابینه هیئت دولت و تصمیم و تمایلی که فرموده اند تشکر و این نیت مقدس را که عین صلاح ملت و باعث رفاه مملکت است تقدیس و تبعیت آن را لازم و ازدیاد شوکت و اقتدارات سلطنت همایونی خلدالله ملکه را از خداوند علی اعلی به اخلاص عقیدت مسئلت می داریم (۳)»

به دنبال این تحولات، خبر می رسد که جوانان در شیراز مشغول مشق نظامی هستند، داوطلبان روزهای جمعه و دوشنبه در مسجد نو در حضور علما نطق های بلیغ گوش می کردند. در این هنگام میرزا عبدالصمد نامی که منشی کنسول انگلیس در شیراز بود، به هنگام عبور از کوچه مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و مجروح گردید. نوکر او هم تیر خورد و زخمی شد، اما بعد از ساعاتی در گذشت. ایل قشقائی لحظه به لحظه به شیراز نزدیک تر می شد، اما طبق گزارش های واصله تا آن زمان مرتکب عمل خلافی نشده بود (۴). همزمان غلامعلی نواب، کارمند کنسولگری انگلیس در بوشهر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. نواب روز ۲۶ شوال ۱۳۳۳ مطابق

ص: ۱۷۳

۱- عین السلطنه، ص ۴۴۲۷، به نقل از روزنامه رعد.

۲- همان، صص ۴۴۴۹-۴۴۵۰، به نقل از جراید پایتخت.

۳- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۳۳، به نقل از روزنامه رعد.

۴- رعد، سال هفتم، ش ۲۸، ۴ شنبه ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «در شیراز.»

با هفتم سپتامبر ۱۹۱۵ به قتل رسید و در آن زمان نایب کنسول بریتانیا در بوشهر بود.

فرماندهی قیام دشتستان با رئیس علی دلواری بود. رئیس علی دلواری ضابط و کدخدای دلوار فرزند رئیس محمد دلواری مردی شجاع و بسیار دلاور بود و در سال ۱۳۰۳ قمری در دلوار زاده شد. در سال ۱۳۳۳ قمری در جنگ بین الملل اول پس از اینکه انگلیسی ها بوشهر را گرفتند نامبرده برای دفاع از وطن به اتفاق شیخ حسین خان چاکوتاهی سالار اسلام، ضابط و کدخدای چاکوتاه و زائر خضر خان امیر اسلام، ضابط و کدخدای آهرم برضد انگلیس ها قیام کردند و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشیدی با آنان مشغول به جنگ و زد و خورد بودند. رئیس علی از حیث شجاعت (۱) و دلاوری کم نظیر و در دیانت و وطن خواهی مردی متعصب و بانفوذ شناخته می شد و با سلطه بیگانگان در ایران سخت مخالف بود. او در سال ۱۳۳۳ قمری به تحریک بیگانه به دست غلامحسین تنگکی در سن ۳۰ سالگی شهید شد.

وقتی رئیس علی به شهادت رسید مراسم با شکوهی برای او در دشتستان برگزار گردید. شیخ حسین مجتهد و سایر اهالی برازجان مجلس فاتحهای برای او تشکیل دادند، «عموم اهالی برای فاتحه حاضر شدند.» در این حال واسموس جاسوس مشهور آلمانی به سمت بندر احمدی حرکت کرد، درست در چنین حال و احوالی بود که «دو ساعت و نیم به ظهر مانده در حالتی که غلامعلی خان نواب ویس کنسول انگلیس به طرف قونسولخانه میرفته است، چند تیر از طرف شخصی که هنوز معلوم نشده کیست، به طرف او خالی شده دو تیر به مشارالیه میخورد فعلاً او را به منزلش برده مشغول معالجه هستند.» در حالیکه نواب در بستر مرگ قرار داشت، «در بعضی از مساجد [شیراز] هم برای رئیسعلی دلباری (۲) ختم گذارده اند (۳)»

فاجعه در این بود که رجال سیاسی، احزاب و مطبوعات از حوادث خونباری که در جنوب کشور میگذشت اطلاعی نداشتند و یا اطلاعات خود را در اختیار توده های مردم قرار نمیدادند. این بود که مردم کازرون به جان آمده از ستم انگلیسی ها، تلگرافی خطاب به احمد شاه ارسال کردند، رونوشت آن را هم در اختیار مجلسی که اینک دیگر ظاهراً موجود بود و بهوقوع وجود خارجی نداشت، ارسال نمودند. رونوشت دیگری از این تلگراف به وزیر داخله، وزیر پست و تلگراف، وزیر عدلیه، حزب اعتدالی، حزب دمکرات، خزانه داری و روزنامه های

ص: ۱۷۴

۱- اصل: تجاعت.

۲- کذا: دلواری.

۳- عصر جدید، ش ۶۴، پنج شنبه ۲۸ شوال المکرم ۱۳۳۳، «از تلگرافات داخله.»

عصر جدید و رعد ارسال گردید. متن تلگراف که با امضای «عموم اهالی کازرون» ارسال شد به این شرح بود:

«آیا هیچ توجهی به سمت جنوب خصوصاً دشتی و دشتستان و بنادر خلیج [فارس] دارید و میدانید که دو ماه است اهالی دشتستان سینه خود را سپر تیر و توپ تعدیات اجانب نموده و یا به چه جهد و فداکاری جوانان رشید خود را قربان استقلال تاج و تخت کیانی و آب و خاک ایرانی مینمایند؟ آیا هیچ صدای رسای استغاثه مجاهدین که به اقطار و اصقاع ممالک عالم رسیده استماع فرموده اند که چه زبان حالی دارند؟ یا هیچ تصدیق میفرمایید که القای کلمه بیطرفی و اقدامات لازمه میشود و اغفال اولیای امور چه آتشی به خرمن بزرگواری ایرانیان زد، چه لکه تاریخی به عنصر غیرت و تاریخ شجاعت نیاکان ما فرود آورد؟ آیا هیچ خبر دارید که ده روز است اهالی کازرون با آن همه بی نوایی رجلاً و نساءً چه محشری اسف خیز و چه منظره غم انگیز در مصائبی که از انگلیسیان به بنادر فارس وارد آمده دائر کرده اند(۱)؟ هیچ شنیده اید که با چه بی حیایی دولت انگلیس پرچم دولت ایران را در بوشهر سرنگون، دوائر دولتی را ضبط، گمرکات را در تصرف، دست تعدی و تطاول به ناموس اهالی بنادر دراز، چه سوءاقدامات رقت انگیزی به برادران وطنی شما وارد آورده اند؟ آیا میدانید که از بنادر فارس تجاوز کرده و میخواهند به دستیاری خائن داخلی صفحه جنوب را بمبارده، شیراز را مرکز ایالت آسیائی بریطانیه قرار و بیرق(۲) دولت میثوم خود را بالای چهل ستون اصفهان نصب نمایند؟ آیا این است معنی بیطرفی؟ این بود فلسفه "اقدامات لازمه می شود؟" ای مبادی عالیه! ای اعضای مجلس مقدس! ای افراد ملت نجیب طهران! ای ارباب جراید! چه قدر جای شما خالی است که اهالی کازرون زیر سایه مساعدت روحانیان و حسن اقدامات محیر العقول سردار اسلامی آقای ناصر دیوان با چه جدی کافی و جهدی وافی خود را برای قربانی کردن در طریق استقلال وطن عازم میدان جنگ [شده] برای فوز شهادت بر یکدیگر تقدم میجویند. چه قدر جای تماشا است که مادران کفن به گردن خود میاندازند و نوعروسان پرده گی(۳)، سرود رزم برای دامادان میگویند، پیرمردان، علما، سادات، با قد خمیده و پای پیاده به شرف شهادت مشرف(۴) میشوند، وجدان کائنات تصدیق این حسن اقدام مینماید که اگر بذل مجاهدات فداکارانه دشتستان و کازرون به سرکردگی سرداران ملی آقای غضنفرالسلطنه، شیخ حسین خان [چاکوتاهی] و سرداران اسلامی ناصر دیوان، ضیغم دیوان، هژبر نظام نبود،

ص: ۱۷۵

۱- اصل: کرده اید.

۲- اصل: بیدق.

۳- کذا.

۴- اصل: تشرف.

حالا دولت انگلیس تجدید فجایع (۱) قفقاز و مسلمانان آنجا را در فارس معمول داشته بودند. ای مصادر بی غرض بی طمع ایران دوست! ای وکلای ملت! آیا هنوز وقت آن نرسیده که تغییر مسلک مرعوبیت داده به نام اسلامیت در مقام بقای استقلال مملکت بر آمده، بیش از این خود را مورد تهاجمات بی اساس اجانب نگذاریم. اهالی کازرون و توابع پس از ادراک مصائب حالیه و غربت ایران، با فتاوی مقدسه روحانیان، زندگانی امروزه زاید بر این [را] مردن بی شرفانه میدانند؛ از همت امام عصر و اقبال تاج و تخت کیانی شاهنشاه اسلام پناه آنچه را دیگران به قول و لفظ ملت بیچاره را منتظر کرده بودند، فدائیان به فعالیت آن نایل شده مستدعی از مقام مقدس آن ذوات مقدسه چنانیم (۲) که به خلاف آن همه مایوسیه‌های ایام گذشته بذل توجهی فرموده و اقدامات با موقع فدائیان [را] بی نتیجه نگذارند (۳)»

خواجه عبدالله ملقب به ناصر دیوان فرزند خواجه حسنعلی که سال ها خود و نیاکانش به طور موروثی به سمت کلانتری (۴) کازرون برقرار بودند، از رهبران قیام جنوب علیه انگلیسی ها به شمار می رفت. ناصر دیوان از خوانین و بزرگان ثابت قدم فارس بود که برای دفاع از وطن خود در مقابل بیگانگان همیشه آماده و مهیا بود، مکرر برای دفاع از وطن با بیگانگان نبرد کرد و آنان را تار و مار نمود. پس از قرارداد کنزایی ۱۹۰۷ که طبق آن روس و انگلیس ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، انگلیسی ها برای اجرای قرارداد مزبور و توسعه نفوذ خویش عده ای نظامی به بوشهر وارد کردند و تصمیم داشتند از آنجا رهسپار شیراز شوند. هنگامی که به نزدیکی کازرون رسیدند ناصر دیوان در مقابل آنها عرض اندام نمود و مانع رفتنشان به شیراز شد. در نبردی که میان او و سپاهیان انگلیس روی داد، ناصر دیوان آنان را سخت شکست داده و مانع رفتن آنان به شیراز گردید.

در جنگ بین الملل اول که انگلیسی ها به سال ۱۳۳۳ قمری بوشهر را اشغال کردند، تنگستانی ها (۵)، ناصر دیوان کازرونی و بعد هم اسماعیل خان صولت الدوله سردار عشایر رئیس ایل قشقائی برضد آنان قیام کردند و با سختی و از جان گذشتگی با انگلیسی ها و موافقین آنان وارد نبرد گردیدند. هر چند اینان از هستی ساقط شدند و دار و ندارشان به باد فنا رفت و به استثنای ناصر دیوان که به مرگ طبیعی درگذشت، دیگران یا در میدان جنگ، مثل رئیس علی دلواری و و یا در زندان قصر رضا خانی مثل صولت الدوله قشقائی کشته شدند. اینان نشان دادند که روح وطن پرستی و سلحشوری ایرانی با وجود بحران های ویرانگری که کشور

ص: ۱۷۶

۱- اصل: فجیعه.

۲- اصل: چنانم.

۳- عصر جدید، ش ۵۸، ۱۴ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۶ اوت ۱۹۱۵، «از تلگرافات داخله.»

۴- حکومت.

۵- شیخ حسین خان چاه کوتاهی - زائر خضر خان و رئیس علی دلواری.

را به خاک سیاه نشانده بود، نمرده و در صورت ضرورت در راه وطن خود از جان و مال می گذرند.

به قول کمره ای، یکی از افرادی که با ناصر دیوان همکاری می کرد، ناظم التجاری بود به نام آقا میرزا علی کازرونی. او مردی بود قد کوتاه «ولیکن شیکی در او نیست». وقتی نیروهای تنگستانی شکست خوردند وی گریخت و از بیابان خود را به تهران رسانید. دو فرزند او را فرمانفرما بعداً دستگیر کرد و زندانی نمود، خودش هم در زمان وثوق به حبس نظمی افتاد. کمره ای مدعی است وثوق الدوله صریحاً به او گفته است «انگلیسی ها تقاضای حبس او را نموده اند»^(۱).

جنبش ناصر دیوان تا سالیان بعد هم ادامه یافت، به طور مثال در سال ۱۳۳۶ که با ظهور انقلاب بلشویکی شورشیهای منطقهای علیه بریتانیا شدت گرفته بود، خیر میرسید «ناصر دیوان کمارجی» به بوشهر حمله برده تا آن را از دست انگلیسی ها خارج سازد؛ او حتی توانست شهر را تصرف کند، اما جهازات جنگی انگلیس شهر را مورد حمله قرار دادند و آن را بمباران نمودند^(۲). ناصر دیوان در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در کازرون درگذشت.

زائر خضر خان تنگستانی امیراسلام، ضابط و کدخدای آهرم^(۳) در جنگ بین الملل اول در سال ۱۳۳۳ قمری وقتی که انگلیسی ها بوشهر را تصرف کردند؛ دست به قیام علیه بیگانگان زد. او در دیانت و وطن خواهی مردی بود غیرتمند. به اتفاق شیخ حسین خان چا کوتاهی سالار اسلام، ضابط و کدخدای چا کوتاه^(۴) علیه انگلیسی ها قیام کرد و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشیدی با آنها مشغول به جنگ و زد و خورد بود و سرانجام در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق با ۱۳۰۱ خورشیدی به تحریک بیگانگان به وسیله یکی از اهالی تنگستان همراه با پسرش سام خان کشته شد.

این کمترین تفاوت نهضت جنوب بود با اصطلاح دولت ملی نظام السلطنه. اگر به واقع اینان ملی بودند، باید نیروهای خود را به کمک جنبشی که در حال وقوع بود، اعزام می کردند نه اینکه آنان را به میان آتش و دود ببرند و همه را به دم تیغ تیز قزاقان بی رحم بسپارند. علی القاعده باید جنبش در جایی روی می داد که هسته مرکزی آن شکل گرفته بود، جنبشی که قائم به دولت خودخوانده نظام السلطنه نبود و از مدت ها پیش زمان اشغال بوشهر به دست انگلیسی ها شکل گرفت. اما نظام السلطنه با اعزام نیرو به غرب کشور، سکون و عدم تحرک و تزریق نومیدی و یأس، بین نیروهای تحت امر خود و جنبش جنوب فاصله انداخت. تنها کاری که او توانست بکند این بود که هزاران نیرو را ناامید ساخت و بعد از آن خود و خانواده به استانبول کوچید و رهبران بحران هم به برلین رفتند. جنبش سراسری جنوب و مرکز ایران علیه انگلیس بی یار و یاور ماند و نظام السلطنه هم نیروهای خود را همه به کشتن داد بدون اینکه دستاوردی جز ناامیدی داشته باشد. به واقع نظام السلطنه توانست با ایجاد تفرقه بین نیروهای مبارز، خاطر انگلیس را از جنوب و مناطق نفت خیز آسوده دارد، خزعل - فامیل او - هم همراه با والی پشتکوه لرستان کمر به خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران بسته بودند. اینها همه دست به دست هم داد و موازنه قوا را به نفع اشغالگران انگلیسی خاتمه بخشید.

ص: ۱۷۷

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۹۴۲.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۰، ۵ شنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳ ژانویه ۱۹۱۸، «خبر تازه».

۳- اهرم مرکز تنگستان است.

۴- چاه کوتاه در ۴۲ کیلومتری بوشهر و اهرم واقع شده است.

نیروهای ایران چه از حیث نفرات و چه از نظر تجهیزات توان رویارویی با روس و انگلیس را نداشت، تا آنجایی که به نظام السلطنه مربوط می شد، قرار هم نبود رویارویی صورت گیرد. در آن ایام نیروهای ایران تجهیزات خود را با شتر حمل میکردند، این بود که در فصل سرما و شروع بارندگی این حیوانات زمین گیر میشدند. در چند فرسخی اردوگاه های ایرانیان در غرب کشور، اردوی روسیه نفرات و سلاح های خود را با اتوموبیل به سرعت حمل میکرد، و «ما نتوانستهایم مختصر قورخانه خود را لااقل به دوش اسب و استر بگذاریم که شب در میان صحرا و در آب و گل نماند. بلی این است نتیجه غفلت گذشتگان، این است ثمره خیانتکاری پیشینیان، این است اثر کشمکش حیدری و نعمتی کارکنان امروز ما، و این است نتیجه بی لیاقتی ذمهداران امور ما که وزر و وبالش دامنگیر ما شده است»^(۱)

روزنامه عصر جدید در تحلیلی علت العلل بحران لرستان را نه فقط به دلیل رقابت های روس و انگلیس و یا دخالت های بیجای آلمانی ها، بلکه ناشی از عدم کفایت شخص نظام السلطنه ارزیابی نمود:

«برای دانستن اسباب و عللی که انتظام لرستان را به این طور به یک وقت متلاشی نمود، خیلی راه دور نباید رفت و واقعات آنجا را نه از تحریکات آلمان ها و نه از تشبثات روس و انگلیس باید دانست. خلاصه مطلب به طوری که ما اطلاع حاصل کرده ایم این است که آقای نظام السلطنه که در حسن تدبیر معروفیت تام ندارند؛ در این مورد به رئیس ژاندارمری بروجرد دستور میدهند که در مقام وصول مالیات عقب افتاده چندین ساله الوار برآیند، محرک یک چنین بلیه هم معلوم است با بی پولی است. لرها با وجود این که به سادگی معروف اند مع هذا در این موقع عقل های خود را روی هم گذاشتند دیدند اگر بخواهند تمام مالیات عقب افتاده را بدهند بالغ بر چند صد هزار تومان خواهد شد. این بود که کردند آن اقداماتی را که جزئیاتش را در جراید خوانده ایم. هیئت معظمه دولت به طوری که میشنویم در مقام اتخاذ وسایل

ص: ۱۷۸

قاطعاً برای تسکین لرستان برآمده‌اند و ما مایوس نیستیم از اینکه در تسریع اعاده امنیت در تمام لرستان هیئت دولت به زود موفقیت حاصل نمایند(۱)»

داستان این بود که درست در بحبوحه جنگ، نظام السلطنه که پیشتر والی لرستان بود، دستور داد مالیات های مُعوقه مشتی مردم محروم را یکجا دریافت کنند. این امر فشار زیادی بر مردم وارد ساخت و نشان داد که ادعای ملی بودن نظام السلطنه تا چه اندازه بی پایه است. مردم لرستان یکپارچه علیه اقدامات مشکوک این مرد رایت طغیان برافراشتند و در نزاع بین نیروهای رئیس به اصطلاح دولت ملی و مردم لرستان، دو طرف بی گناه طعمه مرگ شدند.

این بحران و «داستان حیدری و نعمتی که اکنون بدبختانه به عنوان اختلاف مسلک سیاسی در تمام بلاد ایران جاری است(۲)» ، ریشه بسیاری از بحران های کشور بود. حال ببینیم ریشه این کشاکش چه بود؟ در ایامی که فرمانفرما والی کرمانشاهان بود، خود را به اعتدالیها بست، وی در ایام حکومت خود مردم را تشویق به عضویت در این حزب میکرد، بنا براین حزب اعتدالی در نواحی غرب کشور قدرت زیادی داشت(۳) از سویی عدهای دیگر به عنوان دمکرات علیه اعتدالیها موضع گیری میکردند. این دسته بندی ها در کرمانشاه اهمیت زیادی داشت، به دلیل اینکه ایلات و عشایر به ویژه رؤسای آنها به دلیل اختلافات شخصی به یکی از این احزاب وارد شده بودند. این دسته بندی ها و اختلافات شخصی باعث بروز رقابت های شدیدی بین مردم گردید، «مردم مسلحی که بیشتر آنها از اوضاع روزگار به کلی بی خبرند از روی طمع و یا به ملاحظه ها و خصوصیت ها در یکی از این دو دسته داخل گشته به جان یکدیگر افتاده اند(۴)»

حتی بعد از اینکه فرمانفرما از حکومت کرمانشاه معزول شد، رقابت های حزبی تأثیر مخربی بر وضعیت منطقه به جای نهاد. در این مقطع آلمانی ها به عنوان حمایت از دمکرات ها و روس ها به عنوان حمایت از اعتدالیها و انگلیسی ها تحت نام دفاع از گروهی دیگر از دمکرات ها بحران ها را به اوج خود رسانیده بودند. بهوقایع صحنه سیاسی ایران عرصه زد و خورد جریان های سیاسی خاصی بود که قدرت های بزرگ بین المللی برای پیشبرد اهداف استعماری خود از آنها در نهایت حد ممکن استفاده میکردند؛ ظاهر بحث درگیری احزاب سیاسی بود اما در پشت جدار احزاب، صدور بحران های قدرت های غربی به ایران را میشد مشاهده میکرد.

حین جنگ و به دنبال اشغال ایران توسط قدرت های بزرگ، دمکرات ها به دو دسته تقسیم شده بودند، گروهی از آنان که خویش را ضد تشکیلی میخواندند با نام دروغین ژرمانوفیلی؛

ص: ۱۷۹

۱- عصر جدید، ش ۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۸ اوت ۱۹۱۵، «لرستان».

۲- دولت آبادی، ج ۳، ص ۳۲۵.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۶۱۴.

۴- همان.

با مافیای اقتصادی و سیاسی انگلستان در ارتباط بودند، این تشکیلات با خشونت زایدالوصفی رقیب را از صحنه خارج میکرد و ترور مهم ترین ابزار تسلط آنها به شمار میرفت و کمیته مجازات بازوی عملیاتی آنها، با ایجاد رعب بین مردم مهم ترین و کاری ترین ضربات را بر امنیت کشور وارد ساخت. برخی از دمکرات ها هم به طور سنتی سر در آخور سیاستمداران انگلیسی داشتند و روس ها هم اعتدالیها را ابزار پیشبرد سیاست خود در کشور کرده بودند. گروه ضد تشکیلی به دست سید محمد کمرهای به دلیل ضدیت با وثوق تشکیل شد. در دوره مهاجرت و تشکیل کابینه نظام السلطنه، وثوق از نیروهای در صحنه دعوت کرد به میدان آیند و طبق موازین دمکراسی تشکیلات خود را بار دیگر سامان دهند، در این میان او از بقایای حزب دمکرات که در تهران بودند خواست تشکیلات حزب دمکرات را سازمان دهند. به نظر کمرهای هدف وثوق این بود که «دمکراسی را حقیقتاً از میان ببرد و صورتاً تا مدتی که [دمکرات های مورد نظر او] خراب نشده اند، انتفاعاتی ببرد.» او ادامه میدهد: «من هم ایجاد ضد تشکیل نمودم که اقلماً مقصدش خنثی بشود.» کمرهای نقل میکرد که وثوق در دوره اول نخست وزیری خود تلاش کرد بین دمکرات ها اختلاف اندازد، این امر میسر نشد، اما اندکی بعد باز هم رئیس الوزرا گردید، در این زمان به قول او کلیه دشمنان کمرهای را سر کار آورد و «آنچه احتمال دوستی و آشنایی با من داشتند آنها را تهدید به انفصال، اعدام، تبعید و در تبعید اعدام و قدری در حبس [نگاه داشت.]» این دوستان کمره ای که اعدام شدند، البته یا همانهایی اند که آدم کشته بودند و یا کسانی بودند که راهزنی می کردند؛ مثل نایب حسین کاشی. از سویی کسانی که تبعید شدند همانهایی بودند که با آدمکشان مرتبط بودند، به طوری که خواهیم دید، بسیاری از مشاهیر قوم با دسته جنایتکاران مرتبط بودند و به واقع به آنان رهنمود می دادند.

به هر حال عدهای از رجال نسل دوم مشروطه، با عنوان آلمان دوستی از همان دوره جنگ اول جهانی به تکاپو برآمدند تا اهداف بلند مدت خود را از طریق وسایل ممکن محقق سازند. در این بین عدهای از سوی کمیته ملی ایران مستقر در برلن و استانبول که اولی روزنامه کاوه را منتشر میکرد، به کرمانشاه آمدند و روزنامههای را راه اندازی کردند که سرمایه آن را آلمانی ها تقبل کرده بودند. این روزنامه را رستخیز نام نهادند، کسی که این روزنامه را منتشر میکرد جوانی بود به قول دولت آبادی «تحصیل کرده و حساس»^(۱) به نام ابراهیم پورداود گیلانی. ابراهیم پورداود این باستان گرای دو آتشف، از دوره جوانی کمک کننده به ایدئولوژی خاصی بود که بعدها بسترهای لازم را برای شکل گیری حکومت رضا شاه مهیا ساخت.

نیز درست در چنین ایامی بود که سرهنگ محمد تقی خان آذربایجانی مشهور به پسیان که

ص: ۱۸۰

یکی از افسران خوشنام و تحصیل کرده ژاندارمری بود و در این زمان در نزدیکی کرمانشاه در مرخصی به سر میبرد، به منصب حاکم نظامی شهر گماشته شد. پس از زمانی که نظام السلطنه در برابر حملات روس ها به مامشات رفتار میکرد و حتی رؤسای ایل سنجابی را که سنگر مقدم دفاع بودند به حال خود رها نموده بود، دویست تن از افراد سواره و پیاده ژاندارمری را انتخاب کرد و همراه با سلطان حبیب الله خان شیانی به قشون معظم روسیه حمله برد و آنها را وادار به عقب نشینی کرد. عملیات پس از آنکه در خانقین اتفاق افتاد باعث شد رهبران قوم و بزرگان شهر به نزد این سردار شجاع روند و از او تشکر نمایند(۱).

در این حال پرنس رویس وزیر مختار آلمان که همراه با مهاجرین به قم رفته بود، خود به سمت کرمانشاه حرکت کرد و قبل از عزیمت از لسان الملک سپهر مدیر کل وزارت جنگ خواست وقتی وارد تهران می شود «با نفوذی که در میان رجال آزادی خواه دارد مانع پیوستن دولت ایران به متفقین شود و به توسط دوست خودش شاهزاده نصرت السلطنه دربار و کابینه را از چنین اقدام ناصواب برحذر دارد و خود در طهران با مسیو زمیر(۲) دفتر دار سفارت آلمان تماس داشته باشد(۳)»

نیز در این ایام افراد زیر در کرمانشاه به سر میبردند که بهوقوع در زمره رهبران مهاجرین به شمار میآمدند: سید محمد رضا مساوات نماینده تهران و شوهر خواهر سید محمد کمرهای رهبر گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات، میرزا عبدالحسین وحید الملک نماینده تهران، میرزا محمد علی فرزین (کلوپ) نماینده همدان، مشارالدوله شیرازی نماینده فارس، سید حسن کزازی و عزالممالک اردلان نمایندگان کرمانشاه، میرزا احمد خان قزوینی نماینده یزد و شیخ رضا دهخوارقانی نماینده تهران(۴). اینان نمایندگان مجلس سوم و نیز اعضای حزب دمکرات به شمار میآمدند. در همین ایام نمایندگان حزب اعتدالی هم وارد کرمانشاه گردیدند، رجل روحانی مشروطه خواه سید محمد طباطبائی هم آنان را همراهی میکرد. اینان ضمن حفظ حرمت طباطبائی به دلیل کبر سن و پیشگامی اش در مشروطه ایران، وی را به سمت ریاست افتخاری خود برگزیدند، اما ریاست قوه مجریه را به نظام السلطنه مافی واگذار کردند. مهاجرین دو مسئله را در اولویت برنامههای کاری خود قرار دادند؛ نخست اینکه حقوق آنان چه مبلغ باشد و اینکه این پول را چگونه از آلمانی ها دریافت نمایند.

درست در چنین شرایطی بود که تلگراف های جانخراشی از غرب کشور به تهران میرسید. در شهر صحنه، متفقین مردم بی گناهی را که مشغول کسب و کار خود بودند و برخی به

ص: ۱۸۱

۱- همان، ج ۴، ص ۱۱.

۲- کذا: زومر.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۵۳.

۴- همان، ص ۳۳۱.

تجارت خویش مشغول؛ دستگیر کردند و با «کمال وحشی گری» به اسارت در آوردند. این مردم بی گناه را به محلی بردند که جای «آدم های شریر و بدکار» بود. زن و بچه ها را گرفتند و با «پای برهنه» از ایران خارج کردند؛ «چند صد نفر» از این مردم «در راه از کثرت زحمت و اذیت فوت شدند.» در اراک مردم شرح مظلومیت خود را به رشته تحریر در آوردند، اینان از تعدیات سهم الملک به دولت مرکزی تظلم کردند، دو سال بود که او به مردم ظلم میکرد و مردم استغاثه میکردند اما نتیجه ای به دست نمیآمد. این سهم الملک همان است که به کمک نیروی کذایی نظام السلطنه مافی شتافته بود. به هر حال اینان مبالغه گزافی را به زور از ضعف دریافت میکردند، آنان را غارت مینمودند؛ باز هم استدعا شده بود به فریاد این مظلومان گوش فراداده شود(۱)

موضوع دومی که مورد بحث واقع شد این بود که دولتی را به ریاست نظام السلطنه شکل دهند، همزمان با این حوادث بار دیگر کشاکش اعتدالی - دمکرات شروع شد. آنان بر سر «حکومت موقتی موهوم» با هم درگیری پیدا کردند. بحث این بود که چه کسانی به عضویت کابینه نظام السلطنه در آیند، دمکرات ها آشکارا از نظر نیروی لازم بر اعتدالیها برتری داشتند، پس اعتدالیها از مسئولین تشکیلات محلی کرمانشاه خواستند کسی را به نمایندگی آنان وارد هیئت مجریه نماید تا بلکه تعادل قوا یکسره به نفع حریف تمام نشود. نتیجه امر این شد که «ملاحظات شخصی و مراعات های حزبی و مسائلی که در برابر مصالح ملکی و در مقابل لزوم فوریت اتمام کارهای اساسی قابل هیچ اعتنا نبود؛ نگذاشت از وقت پر قیمت استفاده شده باشد.»(۲)

البته مقصر اصلی احزاب اعتدالی و دمکرات بودند، اما آنچه مسائل را بغرنج تر میکرد این بود که لیدرهای هر دو حزب یعنی سید صادق طباطبائی رهبر حزب اعتدالی و سلیمان میرزا اسکندری رهبر حزب دمکرات هنوز در همدان اقامت داشتند و وارد کرمانشاه نشده بودند. از سویی شخص نظام السلطنه در این بحران ها مقصر بود، «اگر نظام السلطنه شخص وطن پرست با جرئتی بود میتواند از اغراض خصوصی اشخاص در مقابل مصالح وقت جلوگیری کند، اما نبود و نکرد و وقت بسی پر قیمت به باطل گذشت(۳)»

نیرویی که در کرمانشاه جمع آورده بودند با روس ها درگیر شد، اما سوء تدبیر نظام السلطنه باعث شد بحرانی رقت انگیز بروز نماید. نیروهای موجود که با همراهی آلمانی ها و عثمانیها علیه روس ها میجنگیدند به سرعت شکست خوردند. نیروی شکست خورده وارد قصر شیرین شد، انتظار این بود که حداقل مواد غذایی برای این

ص: ۱۸۲

۱- عصر جدید، ش ۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۸ اوت ۱۹۴۵، «لرستان».

۲- ایران در جنگ بزرگ، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۳- همان، ص ۳۳۳.

گروه فراهم شود، اما حتی یک دلجویی از آنان به عمل نیامد. به قول دولت آبادی حتی یک «قهوه خانه عمومی» هم برای این مصیبت زدگان فراهم نیاوردند. زبان های فراریان و شکست خوردگان در کام خشکیده بود، در حالی که حتی یک پیاله آب گرم در اختیارشان قرار ندادند، «نه این است که به نظام السلطنه تذکر داده نشد، بلکه شد و هیچ اثر نمود؛ در صورتی که زندگی او و خانواده و بستگانش به رفاه بود»^(۱) این بود وضعیت اداره نیرویی که در غرب کشور میزیستند، ایلات و عشایری که با جان و دل برای دفاع از میهن خود از وجود خویش مایه میگذاشتند؛ و این بود نوع مدیریت نظام السلطنه.

در همین اوضاع و احوال تشمت بیداد میکرد. اعضای حزب دمکرات که در کمیته دفاع ملی عضویت داشتند، دست به اقداماتی میزدند که ظاهراً ضد نظام السلطنه بود، اما به واقع به نفع او تمام می شد. اندیشه خطرناک تأسیس جوخه های ترور در همین زمان شکل گرفت، عدهای از اینان مصمم شدند حیدرخان عمواوغلی را که در سابق هم با دمکرات ها پیوند داشت و اینک در بغداد میزیست وارد ایران سازند. هدف اصلی این بود که حیدرخان را که مردی متهور و بی باک به نظر میرسید، وارد کارهای نظامی کنند و علی الظاهر به جای نظام السلطنه مافی بگمارند. نظام السلطنه در برابر روس و انگلیس ملاحظه کاری میکرد، عدهای از مهاجرین حیدرخان را طلبیدند تا عکس او عمل کنند. فرماندهان قشون یعنی صمصام الملک سنجابی، ابوالقاسم خان بختیاری، محمد تقی خان پسیان سرهنگ ژاندارمری و اکبر میرزا فرمانده فوج نادری، نامه های خطاب به حیدرخان نوشتند و آن را به دست فرمانده آلمانی بوپ دادند تا به او برساند. بوپ هم نامه را به نظام السلطنه تحویل داد! به زودی معلوم شد که سید محمدرضا مساوات طراح این قضیه بوده و او در اندیشه تأسیس جوخه ترور پیشگام بوده است^(۲) مساوات همان کسی است که با روزنامه افراطی خود همسو با عده ای دیگر از همفکرانش، کار را به بحران مشروطه در دوره اوّل کشانید، دوره ای که با به توپ بستن مجلس خاتمه یافت. واضح بود طرح تأسیس دولت به دست حیدرخان عملی بود که به شوخی شباهت داشت، نه قحط الرجال بود که حیدرخان را از بغداد به ایران آورند و نه اساساً خود حیدر چنین تجربه یا داعیه ای داشت. هدف اصلی استفاده از تجربیات او برای تأسیس گروه های تروریستی بود، مساوات در این اندیشه خود بالاخره موفق شد، آنگاه که اندکی بعد گروهی از یاران او کمیته مجازات را تشکیل دادند.

کار به همین جا خاتمه نیافت، برخی از مهاجرین خود را آماده میکردند تا قبای وزارت به تن کنند، عدهای دیگر از نمایندگان مجلس سوم که بیست و یک نفر میشدند، پارلمان تشکیل دادند! این به اصطلاح مجلس تصویب میکرد که حقوق دریافتی از صندوق آلمانی ها را چگونه باید بین نظامیها و غیر نظامیها تقسیم کرد. جالب اینکه در آن صندوق پولی نبود تا

ص: ۱۸۳

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲- همان، ص ۳۵۴.

تقسیم شود، اگر هم اندکی پول وجود داشت برای مصارف نظامی بود و نه پرداخت حقوق به اصطلاح نمایندگان مجلس خود خوانده. خلاصه اینکه «بالجمله چند روزی نظام السلطنه و وزرا و وکلای او مشغول دولت سازی و سفیر فوق العاده به استانبول و به برلن فرستادن بودند و عملیات آنها در نظر اشخاص از آنها کم هوا و هوس تر؛ راستی خنده آور و تأسف انگیز بود»^(۱)

در همین شرایط بود که اردوی دیگری به این نیروها اضافه شد. بخشی از اینان نمایندگان مجلس شورای ملی بودند از حزب دمکرات که رهبر آنان سلیمان میرزا اسکندری بود عده ای به صف مهاجرین پیوستند. اسکندری در عین حال رئیس ایرانی کمیته دفاع ملی هم به شمار می‌آمد. سیدحسن مدرس نماینده تهران دیگر عضو این گروه بود. شیخ حسین استرآبادی نماینده استرآباد، میرزا محمد صادق طباطبائی نماینده تهران، میرزا قاسم خان تبریزی مشهور به صور اسرافیل که نماینده آذربایجان بود و نیز نظام الدین حکمت نماینده فارس هم بین اینان دیده می‌شدند. غیر از اینان که همه نماینده بودند، تعداد دیگری هم بینشان دیده می‌شد: میرزا سلیمان خان میکده معاون وزارت داخله، سردار سعید افشار، عبدالحسین خان گیلانی و برادرش سردار محیی گیلانی و از همه مهمتر میرزا کریم خان رشتی^(۲) در این زمان میرزا کریم خان سی و چند سالی سن داشت، پیشتر هم گفته‌ایم از خانوادهاى محتشم بود که در گیلان زندگی میکرد^(۳)، به هنگام حمله به تهران و خلع محمد علی شاه جزو رهبران اردوی گیلان بود، این بار هم با برادر بزرگ خود سردار محیی از تهران به اصفهان و از آنجا به قصر شیرین آمد. او از همراهان مهاجرینی بود که مسیر طولانی تهران تا آنجا را طی کرده بودند. میرزا کریم خان نه از آلمانی‌ها پول میگرفت و نه «مقهور عضویت دو حزب دمکرات و اعتدال و کشمکش‌های شخصی آنها» بود، میرزا کریم خان با مرکز مهمتری ارتباط داشت. او پیشنهاد کرد نیروی شکست خورده و متفرق را بار دیگر جمع آوری نمایند، اما به این شرط که تا پایان جنگ دیگر صحبت از دمکرات و اعتدالی در بین نباشد، این اندیشه میرزا کریم خان بود که در تهران پی گرفته شد و گروه ضدتشکیلی از آن بیرون آمد. نیز طبق پیشنهاد او و دولت آبادی باید کمیته دفاع ملی منحل میگردید، جمعیتی به نام مدافعین وطن تشکیل میشد و نظام السلطنه را مجبور میکردند از این جمعیت تبعیت کند^(۴).

میرزا کریم خان به سرعت ابتکار عمل را به دست گرفت، او تشکیلات جدید را سامان داد و نظام السلطنه هم با او همراهی کرد. قراردادی با همکاری دولت آبادی تنظیم کرد که طبق آن تشکیلات حزبی را در سراسر کشور به طور کلی برچیدند. قرار شد همه عناصر به اصطلاح

ص: ۱۸۴

۱- همان، ص ۲۵۶.

۲- همان، ص ۳۵۷.

۳- در مورد شمه ای از فعالیت های او نک: بحران مشروطیت در ایران، فصل چهارم.

۴- همان، ص ۳۶۳.

ملی در همان تشکیلات جمعیت مدافعین وطن دور هم گرد آیند و با هم همکاری نمایند. طبق ماده سوم قرارداد: «از تاریخ امضای این ورقه تا انقضای مدت این معاهده تشکیلات فرقتین اجتماعین اعتدالیون و دمکرات ایران متروک و تأسیس هر قسم فرقه و کمیته به هر اسم و عنوان از طرف آنها ممنوع بوده همچنین جمعیت ها و کمیته هایی که سابقاً تشکیل یافته است منحل شده تمام اعضای این دو فرقه و سایر دسته های متفرق آنها به نام جمعیت مدافعین وطن مجتمع و تشکیل خواهد شد»^(۱) این قرارداد در بیست و یکم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ در قصر شیرین تنظیم شد، اما اکثریت حاضرین با این طرح مخالفت کردند. از سویی نظام السلطنه هم نسبت به دولت آبادی و میرزا کریم خان بدگمان شد، او اندیشید که شاید این قرارداد نقشه‌های است برای کوتاه کردن دست او از امور. اعتدالی ها و دمکرات ها هم نگذاشتند این طرح انجام گیرد، در نتیجه همه چیز به هم خورد^(۲) با این وصف طرح یاد شده همان طور که گفتیم در تهران پیگیری گردید و چند ماهی بعد از این جلسه جوخه ترور گروه یاد شده موسوم به کمیته مجازات هم تأسیس شد.

جمع دیگری از اردو عبارت بودند از نظر علیخان سردار نصرت که از سرکردگان مشهور لرستان به شمار می‌آمد و خود را والی پیشکوه میخواند. او با والی پشتکوه یعنی غلامرضا خان رقابت داشت، کفایتش هم بیشتر بود اما با نظام السلطنه کدورت داشت. غلامرضاخان والی پشتکوه مورد حمایت بریتانیا هم قرار داشت، او با خزعل و شخص نظام السلطنه مناسباتی حسنه داشت. به هر حال به رغم رشادت های ایلات و عشایر در جنگ علیه روس و انگلیس، به دلیل رفتار مرموز و مشکوک نظام السلطنه همه نابود و یا پراکنده شدند. فقط برای تشکیل نیروی ژاندارمری قوای دفاع ملی «ملیون ها پول» صرف شده بود، تعداد نفرات آن هم بالغ بر ده هزار تن میشد، اما از اینان فقط دو سه هزار تن باقی ماندند که تازه ریاستشان هم بر عهده کلنل بوپ آلمانی بود، به عبارت بهتر جوانان ایرانی برای منافع نامشروع آلمان و به دلیل رقابت های امپریالیستی این کشور با متفقین بر سر تسلط بر منابع نفتی ایران، کشته می شدند. قوای مجاهد هم پراکنده گردیدند و دیری نپایید که باقی مانده هایشان به جانب سلیمانیه رفتند. اعمال خیانت بار نظام السلطنه و پراکنده شدن نیروهای به اصطلاح دفاع ملی، باعث سرخوردگی فراوان کسانی شد که واقعاً برای دفاع از کشور به آنان ملحق شده بودند. کسانی مثل حسین خان الله، احسان الله خان دوستدار و کریم دواتگر هم لابلای افراد این اردو دیده می شدند، اینان بعد از شکست اردوی مزبور به تهران آمدند و در اعمال جنایتکارانه شرکت جستند و احسان الله خان به طور خاص به صفوف انقلابیون جنگل نفوذ نمود و جنبش را از درون به شکست کشانید. به روایت دولت آبادی، ژاندارم هایی که از جبهه برگشته بودند «به

ص: ۱۸۵

۱- همان، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۲- همان، صص ۳۶۵-۳۶۶.

واسطه امراض و خستگی و نبودن معالج و لباس و دوا و غذا و عدم توجه دولت و ملت، دسته دسته تلف می شوند! بالاخره این است نتیجه روزگار ژاندارمری بدبخت و فداکاری در راه وطن، الحق ما ایرانیان در این باب خوب مشوقی هستیم... (۱)

مقارن همین احوال شبنامه‌های پخش شد که بعد معلوم گردید از سوی دسته مجاهدین آذربایجانی منتشر شده است، نویسنده این شبنامه هم اسماعیل یکانی بود. متن شبنامه را نظر به اهمیت آن به طور کامل به نقل از دولت آبادی نقل مینماییم:

«حرف های حساسی، به خاطر که و برای چه؟ مستی مردم بدبخت فلک زده از ایرانیان مدتی بود که آرزوی رسیدن موقع انتقامی از دشمنان دیرین و فرصت فکری برای آتیه مملکت خودشان مینمودند، جنگ فرنگ شروع شد سر دشمنان تا اندازهای که میبایست مشغول گردید، آلمان ها و اطیشیها و عثمانیها در صدد استفاده از هر شخص هیئت ملی دولتی برآمدند، این مردم صاف و صمیمی و ساده لوح و بدبخت هم خود را به میان انداخته خیال کردند که به مجرد هیاهویی، اغتشاشی، انقلابی، اختلالی دشمنان قوی پنجه شان مغلوب، گریبانشان خلاص و آتیه مملکتشان تأمین خواهد شد بدبختانه گول خورده اشتباه کرده غلط رفته بودند. چند دسته ژاندارمری که با هزاران خون دل ها تأسیس شده بود به روی دولت یاغی شد، طاغی شد منحل گردید. مقداری تفنگ و فشنگ و توپ شنیدر و غیره که داشتند به غارت رفت و چپاول گردید و در گرو ماند و به دست دزدان و یغماگران و قطاع الطریق افتاد و تلف گشت.

جان جوان های با احساس حرارت و فعال و رشید در دریا‌های ریگ، در دشت های پر از برف یا در زیر دان های شرنبل دشمن بی هیچ خدمت حقیقی به ملک و ملت خود و به محض هدر از میان رفت بقیه السیفشان با هزاران زحمت تحمل ناکردنی که نه سالدات روس در باطلاق های «مازوری» و نه عسکر عثمانی در شبه جزیره «سینا» امثال آن مشقت ها را دیده خود را به حدود مملکت خویش رسانیده با یک حالت اسفناک فلاکت آمیزی به انقراض ملک و ملت خود مبهوتانه تماشا مینمایند دولتشان ضعیف بوده از پا درآمد؛ ملتشان فلک زده بود به هلاکت رسید. از تهران تا کاشان و اصفهان و از قزوین تا همدان و کرمانشاهان از سلطان آباد عراق تا بروجرد و خرم آباد از شیراز تا کرمان و سیستان اول پایمال خودی بعد لگد کوب بیگانه گردید برای چه و به خاطر که.

همه این گروه بدبخت فلک زده گول خورده خانه خراب شده ویلان و سرگردان مانده حق همچه سؤالی را دارند از بد اخلاق ترین مجاهدین تا منزله ترین تربیت شدگان از وحشی ترین کرد تا متمدن ترین عالم از بی خبره ترین دهاتی تا متمدن ترین اعیان و اشراف مملکت حتی تا

ص: ۱۸۶

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۴، یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، سوم مارس ۱۹۱۸، «اتلاف ژاندارم».

اطفال نابالغ و زن های خانه نشین حق این سؤال را دارند که برای چه و به خاطر که؟ راحت ما بر هم خورد، امنیت ما سلب شد، حال ما منقلب، استقبال ما تیره و تاریک گردید؛ وضع زندگانی ما بد بود بدتر شد، ملیت ما در معرض تهدید بود دچار خطر گردید، اساس استقبال ما متزلزل بود زیر و زبر شد، دولت ما در مخاطره بود مستأصل و منقرض گردید، برای چه و به خاطر که؟

این همه فلاکت ها بر سر ما آمد چرا؟ ویلان شدیم چرا؟ سرگردان شدیم چرا؟ بی خانمان شدیم چرا؟ محروم و مأیوس به خرابه های قصر پناه آوردیم، از ملیت چندین هزار ساله جز اسمی و از ممالک محروسه جز رسمی باقی نماند، آن هم با وضعی مشوش و با آتیه تاریک و فی الجمله با هر فلاکت و سفالت طاقت شکن.

هیچ قوه قاهره، هیچ پنجه آهنین، هیچ قدرت شدادی، هیچ استبداد فرعونی نمیتواند حق این سؤال مشروع را از ایرانیها سلب نماید. موقع آن نیست که ایرانیان منتظر تفنن حضرت اشرف ها - ریا و تدلیس حجه الاسلام نماها، خودستایی اُمرا و سردارهای دروغی، حقه بازی های شارلاتان ها، منفعت پرستی اراذل، رجاله بازی اوباش، سست عنصری جوان های جبون و کم جرئت خاک نشین مذلت گزین بی همه نوع حقیقت و اخلاق و جسارت بنشینند. تا کی آلت دست این و آن باید شد، تا چند به گوساله های سامری باید پرستش کرد و آنها را به مقام معبودیت رسانید، برای چه و به خاطر که؟

هیچ ملت را همچو فلاکت رخ نداده که از حالت طبیعی در نیاید و دیوانه نشود همه ملاحظات را پشت سر نیندازد، گاوسال های [گوساله های] سامری، رؤسای ناقابل، پیشوایان دروغی را زیر پای خود نهد. این موقع است که حکمیت مشتی پا برهنه است، این موقع است که محکومیت نصیب حکام خود بین منفعت وجدان فروش است. در این موقع که ملت ها سلاطین خود را از اورنگ برمیاندازند، وزرای خود را از مسند بر میدارند، وکلای خود را کشتار میکنند، بر همه کس و بر همه چیز پشت پا میزنند و آن وقت گوشه گلیم خود را گرفته از آب در می آورند، ایرانیان حق دارند و باید پیرسند برای چه و به خاطر که به این روز سیاه افتادیم؟ آیا برای سلامت مملکت و استقلال قومیت خودمان. کو؟ به موجب کدام معاهده؟ آیا به امید مدافع از تجاوزات دشمن، کو؟ به موجب کدام معاونت مادی و معنوی؟ آیا به آرزوی حفظ تمامیت ملکی وطن، کو؟ به تأمین کدام ضمانت رسمی... آیا به خاطر آلمان ها و عثمانیها باز برای چه؟ کدامین معاهده را با دولت ما بستند؟ کدامین قوای رسمی را با هیئت های منتخبه ما گذاردند؟ کدامین وعده ها را دادند و وفا کردند؟ کدامین حرف را زدند و از عهده اش بر آمدند؟ با عین الدوله کدام قرار را دادند؟ با مستوفی الممالک کدام؟ با کمیته دفاع ملی کدام؟ با هیئت ایکس کدام؟ کمک مالیشان کو؟ صاحب منصبان کافی مقتدر توپ های شنیدر و ماکریم ملیون ها پول وافر آنها که وعده میدادند کو و کجاست؟ سیزده هزار تفنگشان

که شهرت دروغی در پنج ماه قبل به کرمانشاهان رسیده بود کجا شد؟ افراد ژاندارم ها چرا لخت و عور و گرسنه و بی فشنک هستند؟ چرا اسب های ژاندارم ها از بی نعلی چلاق شده؟ چرا اغلب از ژاندارم ها بی اسلحه هستند؟ چرا داوطلب ها که داخل نظام شده اند به واسطه نبودن اسلحه و اسباب جای اینکه به میدان جنگ بروند خاکروبه منزل کلنل بپ آلمانی را پاک میکنند و سنگریزهای روی راه قصر را بر میچینند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟ باز برای چه و به خاطر که؟ موقع آن است که ایرانیان بیست و پنج نفر از نمایندگان مجلس را که در قصر جمعند و هیئت مشاوره را که انتخاب کرده اند مجبور کنند این سؤالات را از مراجع لازمه بپرسند اگر چه جواب همه منفی است و حتماً منفی است ولی در نتیجه تکلیف آخری آنها معین خواهد شد و اگر چنانچه خدمتی به ملک و ملت خودشان نمیتوانند بکنند لاقلاً برای پر کردن جیب دو سه نفر منفعت پرست بیش از این آلت دست اجانب نشده و زیاده بر این متحمل این همه زحمت ها و مشقت ها و فلاکت ها سفالت ها نشوند(۱)

لازم به یادآوری است که نویسنده این شبنامه - اسماعیل یکانی - به گروه ضد تشکیلی تعلق داشت(۲) در این زمان در اصفهان و یزد مردم به شعبات بانک شاهی حمله کردند، در اوایل سال ۱۹۱۶ مطابق با زمستان سال ۱۲۹۴ ش. خبر رسید که اوراق تهدید آمیز ژلاتینی در عراق باعث وحشت عموم مردم شده است. در تهران از مضامین این نامه ها اظهار بی اطلاعی می کردند، اما در این اوراق خطاب به مردم می نوشتند از مهاجمین پذیرایی نکنید، یا اگر قادر به این کار نیستید، شهر را تخلیه کرده و زن و بچه خود را بیرون ببرید. می نوشتند شهر به زودی بمباران و خراب خواهد شد، این اخبار باعث وحشت مردم می گردید، در این زمان شاهزاده عضدالسلطان حاکم عراق بود(۳)

در اسفند سال ۱۲۹۶ «بدون بیان علت و مقصد» بین آرامنه تجهیز شده اورمیه و قزاق های آتریاد آنجا درگیری سختی روی داد، در این درگیری عده کثیری از قزاقها مقتول شدند، یک صاحب منصب روس به نام رودمیس کاماروف خود را به قتل رسانید، یک صاحب منصب روس دیگر و زن و دو طفل او هم به قتل رسیدند. به دنبال این ماجرا اداره قزاق خانه مرکزی یک روس را فرمانده آتریاد اورمیه کرد، اما فرمانده مذکور به دلیل این خبر مسافرت خود را به تعویق افکند(۴) در اوایل سال ۱۲۹۷ مردم اورمیه دو بار قتل عام شدند. بسیاری از مردم به کنسولگری ها پناهنده شدند، اما اینان از گرسنگی نیمه جان گردیدند. با اینکه جنگ در شرف

ص: ۱۸۸

۱- حیات یحیی، ج ۳، صص ۳۶۶-۳۶۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۳- رعد، سال هفتم، ش ۱۰۲، یکشنبه دوّم ربیع الاول ۱۳۳۴، ۶ فوریه ۱۹۱۶، «اوضاع عراق». ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر چهارم مظفرالدین شاه بود که این زمان حکومت اراک را به دست داشت.

۴- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۴، یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، سوّم مارس ۱۹۱۸، «مصادمه و تلفات قزاق».

اتمام بود اما هنوز آلمانی ها دست از سر مردم بر نمی داشتند. قشون عثمانی هنوز در خاک کشور ترکنازی می کرد، ارامنه ایران از ترس جان گریختند، ارمنیان متوحش میل داشتند اسلحه ای به دست آورند و مسلح گردند، در برخی جاها عملاً این امر صورت گرفت (۱).

در مرداد ماه ۱۲۹۷ قشون عثمانی به قول سید یعقوب شیرازی «فتوحات و تطهیرات خوبی از عساکر کفر و پلید ارامنه و طرفداران انگلیس در اورمیه و سلماس نموده و از هفتاد هزار نفر جمعیت طرف، بیشتر از بیست هزار نفر نتوانستند فرار نمایند و آنها را مخدول و منکوب نمودند...» (۲) به عبارتی عثمانی ها به قول انوار پنجاه هزار تن از ارامنه اورمیه را تار و مار کردند یا کشتند.

گروه ضدتشکیلی علی رغم شعارهای شداد و غلاظ علیه روس و انگلیس، به هنگام این نبردهای عظیم هیچ واکنشی نشان ندادند، هیچ قرینه ای که نشان دهد آنان از جنبش مردم جنوب علیه نیروهای انگلیس هم پشتیبانی کنند، دیده نشد. مردم دشتستان و فارس هر روز به خاک و خون می افتادند و روحانیون از ایشان به صریح ترین وجه ممکن حمایت می کردند، اما هیچ گروه و حزب و یا شخصیت سیاسی به طور جدی از این مقاومت حمایت نکرد. ماههای متوالی به این شکل سپری شد، درست در زمانی که مردم بین النهرین علیه اشغالگران انگلیسی دست به جهاد زده بودند، نظام السلطنه مافی به کمک انگلیسی ها شتافت و در اشغال بغداد آنان را مساعدت کرد. ارگان ضدتشکیلی خیلی دیر هنگام، زمانی که انگلیس جنوب کشور را عملاً تصرف کرده و جنبش دشتستان را سرکوب نموده بود، واکنش نشان داد. در این زمینه هم البته اینان صداقت نداشتند، علت واکنش آنان علیه تجاوزات انگلیس این بود که در آن زمان ریاست وزرایی در اختیار فردی از جناح مقابل آنان بود و لاغیر.

در محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران مقاله ای درج کرد و در آن نسبت به وضعیت عمومی ایران و به ویژه جنوب کشور هشدار داد. این روزنامه از سست عنصری و جبن و ترس و بی عملی بسیاری از ایرانیان ایراد گرفت و توصیه کرد مردم برای حفظ کشور و جان و مال و ناموس خود به پا خیزند و بار دیگر مجد و عظمت از دست رفته کشور را احیاء کنند:

«ای وزرا و متنفذین و بزرگان ایران، آیا نام بلند و شرافت تاریخی موهوم است؟ آیا اگر اندکی به خود آمده و ساعتی برای روز سیاه مملکت فکر کرده و یک رویه نجات بخشی برابر خود گذارده و در موقعی به این مهمی کشتی طوفان دیده این مملکت را از گرداب هولناک نجات و یک نقشه اساسی برای حفظ استقلال مملکت جم، طرح کنید نام شما میانه تمام ملل و دول به بلندی و عظمت مشهور نخواهد شد؟ آیا سائسین بزرگ که وطن خود را از مخاطرات نجات دادند، نام شان رطب اللسان هر خودی و بیگانه نیست؟ آیا بیزمارک و پطرکبیر و میکادو (۳) که فقط برای نجات مملکت خودشان رنج برده و بذل جهد نمودند، محبوبیت عامه را دارا نشده و ممدوح عالمیان نگشته اند؟ آیا سزاوار است که گفته شود این مملکت با داشتن مردمان کافی مانند مستوفی الممالک و مخبر السلطنه و مشیرالدوله و مؤتمن الملک استقلالش متزلزل و آنها با مخاطرات مقاومت ننموده و نجات جنوب ایران را از عهده برنیامدند؟»

به قول نویسنده مقاله «اینجاست که باید متنفذین جنوب را به نام خواننده و بالصراحه باید گفت که آقای سردار عشایر این ننگ را چگونه تحمل خواهند نمود که با بودن ایشان انگلیسی ها این گونه مردم جنوب یعنی آن ملت ستمدیده را در تحت

سلطه خود درآورده و با این فصاحت به آنها سلوک می کنند(۴)!!» این مقاله هم نمادی از فرییکاری گروه ضدتشکیلی بود، در این زمان وثوق الدوله قدرت را به دست داشت و آنان تلاش می کردند به هر نحو ممکن او را فروگیرند، برای این منظور بود که به اغتشاشات دامن می زدند.

ص: ۱۸۹

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۱۹.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۴۴۰.

۳- بعدها معلوم شد بیسمارک و میکادو و پترکیبر اینان، فردی است از قماش رضا خان؛ فردی که حتی سواد متعارفی نداشت.

۴- ستاره ایران، ش ۶۶، ۵ شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، «به نام جنوب ایران.»

بعد از سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله به ریاست وزرایی نایل آمد، دوره حکومت او شاهد یکی از خشن ترین مقاطع تاریخی کشور در دوره بعد از مشروطه بود که به دست مخالفینش رقم خورد. روزهای آخر سال ۱۹۱۶، وثوق الدوله تلگراف رمز مفصلی خطاب به سفارت ایران در برلین ارسال کرد، سفارتخانه ای که توسط مخالفین پابرجای او اداره می شد. در این تلگراف وثوق نوشته بود که دولتین در مورد اجرای قرار و مدارهای سپهسالار اعظم به او سخت گرفته اند، اما وثوق در برابر آن تقاضاها ایستادگی می کرد و در عوض دولتین تضییقات وارد می نمودند. وثوق خاطر نشان کرد دولت آلمان از ایران می خواهد بیطرفی خود را نقض کند و به نفع آن دولت علیه متفقین وارد جنگ شود، اما دولت ایران چگونه می تواند با این شرایط خاص خود وارد چنین جنگی گردد؟ از نواب (۱) وزیر مختار ایران در برلین خواسته شده بود به صورت جدی با آلمان ها وارد مذاکره شود و از آنها استفسار نماید که تا چه حد می توانند به دولت ایران کمک نمایند؟ (۲) نواب هم بدون اینکه با کنت زیمرمن وزیر امور خارجه آلمان ملاقات کند، و با اظهار اینکه از ابتدا نسبت به کمک آلمان به ایران خوش بین نبوده است، به قول وحیدالملک آب پاکی روی دست وثوق ریخت و نسبت به موضوع مورد درخواست او

ص: ۱۹۰

۱- ستاره ایران، ش ۶۶، ۵ شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، «به نام جنوب ایران».

۲- خاطرات مهاجرت، صص ۲۳۲-۲۳۳.

بعد از این هم وثوق الدوله از وحیدالملک و گروه همراهش در برلین خواست تا با دولت آلمان وارد مذاکره شوند و از آنان تضمین استقلال ایران را بطلبند. پاسخ آلمان ها نشان داد که آنان کوچک ترین اهمیتی به این موضوع نمی دهند و نزاع تقسیم حوزه های نفوذ اقتصادی در جهان برای آنان بر هر چیزی اولویت دارد. به نوشته وحید الملک آلمان ها گفتند در صورتی به استقلال ایران بها می دهند و تمامیت ارضی آن را تضمین می نمایند که ایران به آلمان و متحدین آن متمایل شود و علیه متفقین اعلام جنگ نماید(۲)

در ژوئن سال ۱۹۱۷ شخص نظام السلطنه مافی وقتی ضربات کاری بر کشور وارد کرد، وارد استانبول شد. در همین حین نواب وزیر مختار ایران در برلین نامه ای رمز از تهران دریافت کرد، طبق این نامه وثوق الدوله نوشته بود مأمون ایرانی مقیم تهران از وحیدالملک انتظار دارند در کنفرانس سوسیالیست ها در استکهلم شرکت نماید و خواسته های ایران را در آنجا مطرح سازد. نواب هم برای رسمیت بخشیدن به این مأموریت به وحیدالملک نامه ای رسمی نوشت و او را به عنوان نماینده رسمی دولت ایران روانه این کنفرانس کرد(۳) متن نامه به این شرح بود:

«خدمت آقای وحید الملک عضو مجلس شورای ملی ایران و نماینده آزادی خواهان در اروپا - افتخار دارم خاطر جنابعالی را مستحضر دارم که طبق خبری که از تهران دریافت داشته جنابعالی را در جلسه ای مرکب از رؤسای دسته جات سیاسی نماینده ملت ایران انتخاب نموده که به عنوان نماینده ملی ایران به کنفرانس بین المللی سوسیالیست ها به استکهلم تشریف برده در مجمع نامبرده تخطیاتی که به ایران وارد گردیده ذکر و از حقوق حقه و استقلال ایران مدافعه فرمایید. دوست جنابعالی، حسینقلی نواب وزیر مختار ایران در برلن(۴)» این نامه به دو زبان فارسی و فرانسه نوشته شده بود و تاریخ آن اول ژوئن ۱۹۱۷ بود.

در تابستان سال ۱۹۱۷، درست در زمانی که آلمان ها هر روز بر پیشروی خود شدت میبخشیدند، کنگره بین المللی سوسیالیستها در شهر استکهلم تشکیل شد. دو تن از ایرانیان مقیم برلین یعنی سیدحسن تقی زاده و وحیدالملک شیانی، نامه ای طولانی تهیه کردند و به این کنگره فرستادند. آنان وضعیت ایران را برای شرکت کنندگان تشریح نمودند، نیز شمّه ای از اوضاع تاریخی و اجتماعی را برای شرکت کنندگان در کنگره سوسیالیستها توضیح دادند.

ص: ۱۹۱

۱- همان، ص ۲۳۳؛ لازم به یادآوری است که به قول وحیدالملک، نواب با وزرات خارجه آلمان تماس گرفت، اما گفتند وزیر خارجه برای چند روزی به خارج شهر رفته است.

۲- همان، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۲۹۹.

۴- همان، ص ۷۲۵.

تقی زاده و همفکرش به قرارداد ۱۹۰۷ اعتراض نمودند و نوشتند روس و انگلیس با این قرارداد ضربه سهمگینی به ملت ایران وارد ساختند. سپس بحثی در مورد دخالت های ناروای روس و انگلیس در امور ایران به اطلاع شرکت کنندگان کنگره رسید، آنان نوشتند که قدرت های بزرگ در دوره شروع جنگ اول جهانی اعلان بیطرفی دولت و شاه ایران را در جنگ نادیده گرفتند و ایران را به اشغال خود در آوردند. از نطق ژان ژورس لیدر حزب سوسیالیست فرانسه که در اوایل جنگ کشته شد، یاد کردند که در جلسه ای در سال ۱۹۱۰ در مجلس فرانسه از ایران و تاریخ این کشور تمجید نموده و خواسته بود کشورهای قدرتمند و بزرگ این کشور را به حال خود رها سازند. تقی زاده و وحیدالملک تقاضا کردند معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس لغو گردد، آزادی سیاسی و اقتصادی ایران به رسمیت شناخته شود، به ایران حق داده شود تشکیلات مالیه خود را داشته باشد، بتواند هرگاه بخواهد بدون اعمال نظر قدرت های بزرگ مستشار استخدام نماید، از ثروت های خود بهره برداری کند و استقلال و تمامیت ارضی ایران به صراحت اعلام گردد. یکی از نکات مطروح در نامه مشترک تقی زاده و وحیدالملک این بود که «یکی از علل عمده جنگ که در ردیف اول قرار دارد، مسلک جهان گیری استعمار است؛ جنگ و خون ریزی هرگز محو نخواهد شد مگر آن که این حرص و طمع ورزی یک باره مرتفع گردد، چه همین رقابت است که چندین دولت بزرگ را وادار میکند که ملل ضعیف مشرق زمین را تحت عبودیت خود در آورده و سپس بدین وسیله در نزد ملل مظلومه برای استرداد آزادی مغضوبه به هیجان مفرط احداث و شعله های کین و خصومت های خطرناک مشتعل گشته و کوشش مینمایند که آتش حرارت خود را در خون ظالمین تجاوز پیشه خاموش نمایند.»

تقی زاده و شیبانی نوشتند ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود کانون برخورد قدرت هاست، «باید این نکته را در نظر آورد که چنانچه امروزه مسئله ایران به یک شکل قطعی که کاملاً برای ایران مساعد باشد حل و تصفیه نگردد، در یک آینده نزدیکی خاک ایران به طور حتم به نوعی که لهستان شد، میدان محاربات خونخوار و خونریز دیگری خواهد گشت.» به نظر اینان یگانه راه رضایت بخش «این است که ایران در آسیای مرکزی همان حالت و مقامی را داشته باشد که مملکت سویس در اروپای مرکزی دارد»^(۱)

کنگره های که نامه تقی زاده و شیبانی برای آن ارسال شد و ظاهراً خودشان هم در آن شرکت کردند، پیش از این از ۲۸ اوت تا سوم سپتامبر ۱۹۱۷ در کپنهاگ تشکیل جلسه داده بود؛ شرکت کنندگان در این کنگره تصمیم گرفتند کلیه احزاب سوسیالیست برای جلوگیری از تجاوزگری های روسیه اقدام کنند، به همین دلیل این دو هم فکر «به نام ملت ایران» از کنگره خواستند که تصمیم خود را در مورد شکایت این دو تن در باب تجاوزات روسیه به ایران

ص: ۱۹۲

مطرح سازند و از نتیجه جلسه خود آن دو را مطلع نمایند. این بیانیه توسط میرزا علی اکبر خراسانی نویسنده روزنامه ایران ترجمه شده بود، پیش از این مطلب یاد شده توسط وحیدالملک در اختیار محمد حسین صدرائی از اعضای حزب دمکرات قرار گرفت و او هم آن را در اختیار جراید قرار داد و خراسانی پیش از همه آن را ترجمه نمود.

کنگره سوسیالیستها برای این تشکیل شده بود تا به سران کشورهای اروپایی توصیه کند، هر چه زودتر به جنگ ویرانگر و خانمان سوز به هر شکل ممکن خاتمه داده شود. آندریو بونارلا رهبر حزب محافظه کار بریتانیا، در مجلس عوام مخالفت خود را با این تقاضا اعلام کرد؛ از آن سوی کرنسکی رئیس دولت وقت روسیه هم، مخالفت خود را با تصمیم سوسیالیستها ابراز داشت. کرنسکی اعلام کرد به این دلیل با تقاضای سوسیالیستها مخالفت می کند که بر این باور است آنان نماینده افکار عمومی کشورهای خود نیستند، بلکه این عده نماینده گروهی خاص از مردم به شمار می آیند.

صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه بود، به این شکل قدرتی سهمگین در حال متلاشی شدن بود و این می توانست به نفع ایران تمام شود. اما مقارن آن تحول، در وضعیت کشور هیچ تحول مثبتی روی نداد. اینک انگلیسی ها کارهای روس ها را هم اداره می کردند، پلیس جنوب تا اصفهان گسترش یافت، صاحب منصبان انگلیسی هر روز وارد ایران می شدند. اما «از همه گرفتاری ها بالاتر امرنان و قلت آذوقه و ارزاق است که در تمام ایران روز به روز بر شدت و وسعت خود می افزایشد. رحمت الهی هم قطع شد. در تمام شهرهای ایران از گرسنگی آدم تلف می شود و از هیچ ممری نمی توانند آذوقه برسانند. در خود طهران متصل آدم تلف می شود(۱)» با این که در روسیه انقلاب در گرفته بود، اما هفتاد هزار قشون تازه نفس روسی وارد شهر اورمیه شدند، دوازده هزار نیرو وارد رشت گردیدند، «همه قشون کشی آنها برای ما یک مشت عاجز مسکین است که از خود زوری نداریم. اهل ایران از گرسنگی متصل تلف می شوند باز آن قدرها از آذوقه ما باید به مصرف آن پدر سوخته ها برسد(۲)» وضعیت شهرهای ایران درست بعد از عزل نیکلای دوّم از سریر سلطنت بسیار وخیم تر شد. بازار قزوین به دست روس ها غارت گردید، همدان را دو بار غارت و چپاول نمودند، شهر اورمیه پس از چند روز نهب و غارت، به آتش کشیده شد. روس ها در سراسر بازارها نفت پاشیدند و کاروانسراها را آتش زدند. در این شهر خسارات فراوانی بر جای ماند، قریب دو بیست تن از مردم مال باخته‌ای که بدون دلیل به افلاس کشیده شده بودند، دیوانه شدند. تمام مردم شهر گرسنه و برهنه بودند، گفته می شد حتی یک ذرع چلوار و چیت برای دفن مردگان و پیراهن زنان یافت نمی شود: «این یغمای عاشر و عشرون است، زیرا چندین

ص: ۱۹۳

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۴۰.

۲- همان، ص ۴۹۴۱.

مرتبۀ اورمیۀ دست به دست افتاده. عثمانی آمد پول گرفت، اعانه گرفت، سگ گرفت، گربه گرفت، روس آمد همان طور. این هم آخرین مرحمت روس ها بود که پس از آزادی، پس از برهم خوردن رژیم قدیم، پس از سرودها و شعرها و دسته گل ها که به اتفاق ایرانی ها خوانده سر قبر شهدا گذاشتند به سر مردم فلک زده ایران می آورند. رشته نظم گسیخته شده، صاحب منصب ها قوه و قدرت جلوگیری ندارند. سالدات گدای گرسنه از حق بی خبر آنچه میل دارد می کند(۱)» در روزنامه ها فجایعی را که روس ها در اورمیۀ مرتکب می شدند به رشته تحریر در می آوردند، مطالب رقت انگیزی که انسان را به درد می آورد. می نوشتند اشخاصی که دارای مکتب فراوان بودند به نان شب محتاجند و با یک تومان سرمایۀ تخمه فروشی می کنند. بسیار از اشخاص متمول گدایی می نمودند، مردمان آبرومندی که مال و منال و خانواده از دست داده بودند، در کوچۀ ها سرگردان بودند، «خداوند لعنت کند روس را که در حال استبداد و آزادی هم به ما صدمه اش می رسد. اینها هستند که می گویند برای حمایت دول صغیره ضعیفه جنگ می کنیم. امپراتور بد آدمی بود کرنسکی هم برای ما از او بدتر است(۲)»

در قزوین هر شب مغازه ها غارت می شد، شبی نبود که مردم خواب راحت داشته باشند. به طور واضح و علنی می رفتند و از حکومت قزوین تقاضاهای شرم آور می کردند، زنان جرأت نداشتند از خانه بیرون آیند. دکان ها همه خالی بودند، کسی حتی جرأت نمی کرد با خود کالایی حمل نماید، یا در خیابان پول بشمارد. مردم دارایی خود را در خانه پنهان می کردند، روس ها باغ های انگور مردم را چپاول نمودند، احدی جرأت نداشت با آنان مقابله کند. ارزش منات به شدت در حال سقوط بود، وضع روز به روز بدتر می شد(۳) انگلستان از فرصت به دست آمده از انقلاب روسیه استفاده کرد و نفوذ خود را در ایران تحکیم نمود.

سال ۱۳۳۶ بالاخره دولت انگلستان نامه ای رسمی به دولت وقت ایران تقدیم کرد و علناً حضور نظامی خود را در ایران توجیه نمود. سفارت انگلستان از مدیر روزنامه رعد یعنی سید ضیاء الدین طباطبائی تقاضا کرد بیانیه آن سفارت را در ارتباط با این موضوع چاپ کند. متن بیانیه به این شرح بود:

«ثبوت مسلمۀ به دست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افتاد که تجدید عملیات عمال خصم در حدود غربی ایران به جایی رسیده که اوضاع اواخر ۱۹۱۵ در این مملکت تجدید یابد. بنابراین دولت مشارالیه خود را مجبور دیده اند برای حفظ منافع اهمه خود بعضی اقدامات نظامی به عمل آورند. این تصمیم به دولت ایران اطلاع داده و ضمناً این سفارت توضیح نموده است که اقدامات مزبور به هیچ وجه بر ضد استقلال و مصونیت ایران نمی باشد.

ص: ۱۹۴

۱- همان، ج ۶، ص ۴۸۶۹.

۲- همان، ص ۴۸۸۱.

۳- همان.

شناختن استقلال ایران و مصونیت مزبور یکی از نکات اهمه سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت به ایران می باشد و از این تصمیم حالیه همچو بر نخواهد آمد که دوستی قدیمی انگلستان نسبت به ایران تغییری حاصل شده باشد و دولت انگلیس در میل خود برای ترتیب دوستانه مسائل معوقه به طوری که حافظ مصالح مملکتین بوده باشد مداومت داشته و برای این منظور پیشنهادهایی به دولت علیه ایران نموده است (۱)»

چند روز بعد روزنامه رعد یادداشت سفارت انگلستان را که وزارت خارجه در اختیار مطبوعات نهاده بود به چاپ رسانید. سفارت به این موضوع اشاره کرده بود که دولت بریتانیا «در این اواخر علناً موافقت خود را در موضوع استقلال ایران اظهار داشته» است. دولت انگلستان از دولت وقت ایران خواست «مصالح انگلیس» را با نشان دادن احساسات دوستانه پاس دارد، هشدار داده شد ایران در معرض وضعیت آغاز جنگ جهانی اول است و امروز هم مخاطراتی شبیه آن؛ کشور را تهدید می کند و «نظر به مصالح فوق العاده دولت همجواری انگلستان در جنوب و به ملاحظه هرج و مرج که به واسطه فقدان قوای منظم ممکن است به ظهور رسد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی وافرایی به دولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متحدالشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب به آن منضم گردد در تحت صاحب منصبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین دولتین موافقت حاصل شود، کمک و مساعدت نمایند و قرارداد انگلیس و روس مورخه ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بدانند، تا پس از تشکیل دولت منظمی در روسیه برای الغاء آن رسماً با دولت ایران داخل مذاکره شوند.»

انگلستان پذیرفت که تعرفه گمرکی کالاهای خود را کاهش دهد، به میل دولت ایران در هر کنفرانسی که نمایندگان دول غیر متخاصم شرکت داشته باشند؛ نمایندگان ایران هم حضور داشته باشند. سفارت انگلستان نوشته بود وضعیت ایران حالت اغتشاش یافته است، عثمانی ها در مناطق غربی کشور وارد آذربایجان شده اند و «جنگلی ها تقریباً ارتباط فی مابین انزلی و پایتخت را قطع و ویس کنسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی را در رشت توقیف کرده اند و در واقع شمال غربی ایران از بحر خزر تا سرحدات عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است و این اقدامات که معابر شمالی را فرا گرفته و روز به روز نیز کسب شدت و وخامت می نماید پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است.» سفارت انگلستان توضیح داد اولیای دولت انگلستان «برخلاف میل خود در صدد برآمده اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمی تواند یا نمی خواهد جلوگیری نمایند خود شخصاً جلوگیری به عمل آورد و بنابراین تصمیم کرده اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند.» در خاتمه

ص: ۱۹۵

این یادداشت آمده بود که دولت انگلستان «با کمال صداقت اعتراف می نمایند که این ترتیب موقتی بوده و حتی القوه سعی و اهتمام خواهد شد از هر چیزی که مخالف استقلال و تمامیت ارضی ایران و مداخله در امور داخله مملکت باشد احتراز جویند و قشون انگلیس به محض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهند شد»^(۱) انگلیسی ها برای این منظور ژنرال دنسترویل را اعزام کردند تا به شمال ایران رود و از آنجا به ضدانقلاب روسیه کمک کند، اما قوای میرزا کوچک خان جنگلی در منجیل راه بر او بستند و گفتند هیچ بیگانه ای حق ندارد قدم به گیلان نهد، این اقدام با واکنش بسیار دهشتناک انگلیس مواجه شد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

در این حال سید محمد تدین ظاهراً با کوچک خان اعلام همبستگی کرد، او حتی به رشت هم رفت و مدتی در نزد جنگلیها زندگی نمود. اما جنگلیها «به واسطه بعضی حرکات» به او بدبین شدند و میخواستند نابودش سازند. اما فقط به «واسطه سیادت» او را از رشت اخراج کردند. در بازرسی از تدین و نوکرش، «بعضی نوشتجات» به دست آمد^(۲) تدین وقتی به قوای میرزا رسید، آنها را دعوت به همکاری کرد. جنگلیها از او پرسیدند از سوی چه کسی مأموریت دارد؟ پاسخ داد از سوی حزب دمکرات به او گفته شده است با جنگلیها همکاری نماید. جنگلیها از او پرسیدند که تاکنون چه خدمتی به کشور کرده است که به وکالت از فرقه به نزد آنها آمده است؟ در اینجا آنان به تدین مطلبی را گفتند که اهمیت فراوانی داشت، گرچه ظاهر مطلب این است که امر مهمی نیست. آنان گفتند با احزاب سیاسی کاری ندارند و معیار و ملاک آنها برای همکاری کردن فقط ایرانی بودن است و لاغیر. به عبارت بهتر آنان توضیح دادند که برایشان مهم نیست کسی که به آنان ملحق میشود چه مسلک و مرامی دارد، مهم این است که شخص او تا چه اندازه درد وطن دارد. چون به تدین از این حیث اعتمادی وجود نداشت دستور دادند به رشت برود. تدین در رشت ماهیت خود را نشان داد و معلوم شد که جنگلیها با بصیرت تقاضای همکاری او را رد کرده اند. او در رشت میخواست تظاهراتی علیه آنان به راه اندازد، لیکن موفق نشد؛ مردم خود جلو او ایستادند. سپس تدین به اردبیل رفت. در آنجا هم کسی به او اعتماد نکرد و در نتیجه بعد از چند روز به رشت بازگشت. به قول کمره ای «نمی فهمند چه طور شده بود که برگشته بود؛ آیا دیده بود پیش نمیرد، یا با یک دسته و کسی در آن نزدیکیها ملاقات [کرده] و بر میگردد به رشت.» تدین به تنهایی از رشت به قزوین آمد و یکی از افرادش را به سمت اردبیل فرستاد. جنگلیها به این شخص سوءظن پیدا کردند، در نتیجه او را بازرسی بدنی نمودند. بنا به همان روایت «نوشتهای از او دست میآید که تدین به بعضی نوشته بود که اسباب فساد و اخلال امور جنگلی ها را بنماید و از آن کاغذ همچو

ص: ۱۹۶

۱- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۸۲-۵۱۸۳، به نقل از روزنامه رعد.

۲- کمره ای، جلد ۱، ص ۱۴۱.

معلوم شد که تدین از مرکز مهمی مأموریت داشته که اسباب فساد و به هم زدن دستگاه جنگلیها را فراهم آورد. تا به حال معلوم نشده که آن مرکز کجاست؟!»^(۱) این ماجرا در اواخر سال ۱۲۹۶ و اوایل سال ۱۲۹۷ اتفاق افتاد. در اردیبهشت آن سال دیگر معلوم شده بود که تدین همراه با جلیل الملک ماهی دویت تومان از انگلیسی ها پول میگیرند^(۲).

اندکی بعد از این ماجراها سردار منصور گیلانی و سردار محیی «خیلی مصر و مایل» بودند که به رشت آیند و مشغول خدماتی به جنگلیها شوند. مردی به نام شیخ احمد رشتی میگفت «اصرار دارند که من زودتر بروم رشت و زمینه برای آمدن آنها تهیه نمایم.» او در عین حال از ملاقات خود با وثوق سخن گفت که در حیاط کاخ گلستان اتفاق افتاده بود. وثوق گفت: «بدون جهت جنگلیها را از من متنفر و دور کرده اند. من حاضریم که با آنها مساعدت نمایم؛ به این قسم که اجزای دولتی رشت را مناسب با میل آنها معین نمایم و من تا به حال ابداً اقدامی برای انگلیسی ها نکرده ام و تاکنون تقاضایی از من نکرده اند.» او گفت عدهای از «شارلاتان ها» به زومر سر کنسول سفارت آلمان گزارش دادهاند عنقریب با معاهدهای که وثوق با انگلیسی ها بسته، او سفیر عثمانی را تحویل متفقین خواهند داد. زومر هم نوشته های خود را سوزانیده بود، معلوم شد این اقدامات و «تفتینات» کار مستشارالدوله است که «دروغ سازی و نمایی» را پیشه خود ساخته است^(۳).

این سردار محیی با دسته کمیته مجازات مرتبط بود، وقتی شنید خانواده زندانیان، اعدام شدگان و دیگران از نظر مالی در مضیقه هستند، قول داد همراه با چند تن دیگر به اندازه توان شهریه تهیه کنند و به آنان بدهند^(۴) تابستان سال ۱۲۹۷ برای انگلیسی ها فصلی بسیار نامطلوب بود. در حالی که قحطی و کمبود نان و بیماریهای واگیر در تهران و سایر شهرستان ها بیداد میکرد، جنگلی ها شکستهای فاحشی بر اردوی آنان در گیلان وارد میساختند. مرداد آن سال ناظرین شاهد بودند که چهل و یک اتومبیل که نیروهای انگلیسی را حمل میکرد وارد شهر تهران شد. اینان از راه قزوین به تهران آمدند و همه فراریان واحدهای نظامی در زنجان، تبریز و یا رشت بودند، برخی از اینان از دست قوای عثمانی و آلمان میگریختند و عدهای دیگر را جنگلی ها وادار به عقب نشینی کرده بودند، «شکست فاحشی به آنها و چشم زخمی به وثوق الدوله ابن بریطانیه وارد شده و اتومبیل ها از راه شهر به قلعهک شمیران رفته اند.»^(۵) نیز شنیده میشد که روز قبل هم قریب صد اتومبیل از دروازه های تهران وارد شده اند. مردم

ص: ۱۹۷

۱- همان، ص ۱۴۳.

۲- همان، ص ۱۹۵.

۳- همان، ص ۴۳۳.

۴- همان، ص ۵۱۱.

۵- همان، ص ۵۴۲.

خراسان انگلیسی ها را از شهر بیرون می‌کردند، قوام السلطنه هم نتوانست مانع اینان شود. بلشویک های عشق آباد و ترکستان غلبه کرده و شکستهایی به نیروهای ژنرال مالسون وارد می‌ساختند، از این سوی هم مردم مشهد و سایر شهرستان ها و روستاهای خراسان با بریتانیاییها از در خصومت در آمدند، انگلیسی ها به ناچار گندم های خود را فروختند و گریختند. عدهای از تجار از این موقعیت استفاده کردند، آنان کسانی به قزوین فرستادند تا محصول گندم انگلیسی ها را خریداری کرده و «همان تضییق را که انگلیسی ها قصد داشتند، حال از دست طمع تجار ایرانی، به مردم وارد خواهد شد»^(۱)

روز بیست و چهارم ذیقعد خبر رسید که شیخ احمد رشتی عازم رشت است تا خصومت جنگلیها را از خود رفع نماید. او گفت حاجی آقا شیرازی را هم همراه او بفرستند تا با او بیاید و با سران جنبش جنگل ملاقات کند. شیخ احمد فرستاده شخص و ثوق بود. حاجی آقا شیرازی در این مقطع تاریخی با برنامه های و ثوق موافقت داشت، به همین دلیل مخالفینش از مدت ها قبل علیه او دسیسه چینی می‌کردند، از جمله اینکه ستاره ایران در شماره ۱۲۵ خود مطلبی نوشت و او را متهم به فساد اخلاق کرد. حاجی آقا به دفاع از خود برآمد و نامه‌های به مدیر روزنامه ایران نوشت و در آن چنین آورد:

«مدیر محترم، البته اعلان به عنوان دو وکیل پارلمان را در نمره ۱۲۵ ستاره ایران به امضای عذرا نام دختر محمودخان نوری خوانده اید، اگر چه در مملکتی که بی قدرترین چیزها شرافت است، در مملکتی که دولتش هیچ وقت در مقام حفظ و صیانت شرافت و ناموس اهالی نبوده و بالاخره در مملکتی که محکمه و مرجع برای دفاع شرافت نیست؛ دفاع از مقام شرافت بی فایده است، ولی چون بنده نه عذرا نام چهارده ساله و نه محمود نوری می‌شناسم و نه از مندرجات آن اعلان راجع به عملیات آقای آقا میرزا رضا خان و مدعی العموم اطلاعی دارم، مختصر عرض میکنم بنده را همه می‌شناسند و دامن شرافت بنده هم به این مزخرفات و نسبت های بی شرفانه یک نفر دزد که در تحت تعقیب است لکهدار نمیشود، حتی همین محیط بی شرف نیز مجبور به تصدیق صحت و شرافت من است»^(۲)

این حداقل دومی باری بود که مخالفین از دوره مشروطه به بعد به سلاح تهمت علیه حاجی آقا متوسل می شدند، بار اول در دوره مشروطه که او را تبعه عثمانی خواندند و اینک که به وی اتهامات اخلاقی روا می داشتند.

از آن سوی مردم شیراز علیه دخالت های نابجای انگلیسی ها در مقدرات امور خود بر آشفته شدند، نامه‌های به تهران نوشته شد که عمق بحران را نشان میداد: «ملت فارس دستگیر و اسیر،

ص: ۱۹۸

۱- همان، صص ۵۴۲-۵۴۳.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «حاجی آقای شیرازی را همه می‌شناسند

کسی قدرت نفس کشیدن ندارد، امید از همه جا قطع مگر ملت طهران کاری کند، به هر کس متوسل شده بگویند که رشته استقلال فارس گسیخته، حزب دمکرات امکان عرض وجود ندارد. دست قدرت خائنین وطن قوی است. فارس غریب است، جز حضرت آقای ناصر دیوان کازرونی ناصر ندارد، اگر علاقمند به استقلال جنوب عموماً و استقلال فارس خصوصاً هستند علاج فوری لازم است، کار از خیالات فیثاغورثی و افکار ارسطاطالیسی گذشته است، تهور، تجاسر لازم دارد، توجه خود را معطوف به فارس دارید و آلمان از استقلال فارس چشم پوشیده، خصم با قشون خود عملاً الحاق فارس را به هند معرفی مینماید (۱)»

اینک به وضوح دست آشکار و پنهان بریتانیا در مقدرات امور ایران دیده میشد و کمتر کسی بود که در این واقعیت تردیدی به خود راه دهد. نمایندگان از بین خیل عظیم مخالفین سیاستهای بریتانیا، «به نام عظمت و ابهت ملت ایران»، از توده های مردم تقاضا کردند روز شانزدهم جمادی الاولی در میدان توپخانه جمع شوند تا «علیه تجاوزات جابرانه و حق شکنانه دولت اسلام کش انگلیس که استقلال وطن و شرافت ملی ما را دست خوش هوا و هوس خود قرار داده» تظاهرات نمایند و مژده داده شد «یک میتینگ عالی با شکوه از طرف عموم طبقات و تمام احزاب سیاسی ایران داده خواهد شد». از مردم خواسته شد در این میتینگ با «یک متانت جبلی مقاومت اخلاقی خود را در مقابل این اقدامات جانیهانه ظاهر و آشکار» سازند. این بیانیه از سوی کلیه احزاب سیاسی و طبقات مختلف مردم با امضای «هیئت مدیره میتینگ»؛ امضا شده بود (۲).

از آن سوی آقا سید کمال الدین مجتهد از مدیران جراید دعوت کرد و شرحی از مظالم انگلستان اظهار نمود و لایحهای در حرمت خرید ارزاق و «سلف و سلم» قرائت کرد. در بخشی از این لایحه آمده بود: «انگلیس میخواهد عزت مسلمانی ما را به وسیله گرسنگی به ذلت بیشرافی تبدیل نموده رجال حامی اسلام را بنده و غلام و نوامیس مخدرات اسلامی را برده و کنیز ساکنین بریتانیا قرار دهد. این کلمه الهی با اینکه از احکام حقه الهیه است به واسطه عروض بعضی موجبات، این کلمه مباح مبدل به حرمت میشود، از جمله احزار [؟] بر مسلمین و ائتلاف نفوس محترمه از آنها و تسلیط کفر بر اسلام که بر احدی مخفی نیست و هر یک از اینها در شرع مقدس اسلام برای حرمت علت تامه است و رفع حکم الناس مسلطون علی اموالهم خواهد بود. علی هذا به لسان شرع صادع به صوت رسا میگوییم: معامله سلم و

ص: ۱۹۹

۱- زبان آزاد، ش ۱۱، ۹ ذیقعدہ ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «ندای فارس!»

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۳، پنجشنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «به نام عظمت و ابهت ملت ایران.»

سلف کلیه در این زمان به موجبات مذکوره به خارجه و داخله حرام و در حکم محاربه با حضرت ولی عصر عجل الله فرجه میباشند(۱)»

اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۳۳۶ قمری شیخ مرتضی محلاتی علیه تحرکات انگلیس در فارس نامه ای خطاب به رئیس الوزرای وقت ارسال کرد. متن نامه به این شرح بود:

«کیسه ستاره ایران، توسط حضرت اشرف ریاست جلیله وزرا دامت عظمته. ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه؛ تجاوزات حق شکنانه عساکر و مأمورین نظامی بریطانیا در خلیج [فارس] و مداخلات آنها به وسیله تأسیس پلیس در جنوب به قسمی عالم اسلام را جریح و استقلال ایران را متزلزل ساخته که تحمل آن از وظیفه اسلامیت خارج، مکرر از هیئت محترم وزرا تقاضای تصفیه جنوب را نموده نظر به بیطرفی و استقرار روابط اقدامی نشده، اینک تلگرافی از طرف هیئت اتحاد اسلام رشت(۲) به عنوان داعی و سایر مراجع(۳) رسید که علاوه از مداخلات جنوب و قیام بر ضد بیطرفی ایران در شمال هم به خیال افتاده و عده ای از طریق رشت عبور دادند. مستدعی از ساحت اقدس همایونی چنان است قبل از حدوث واقعات غیرمنتظره که جلوگیری آن از قوه مأمورین دولت خارج باشد، اخراج قشون اجنبی را مطلقاً از داخله ایران امر و مقرر فرمایند که کاملاً اصول بیطرفی محفوظ و اسباب اسکات مسلمین و هیجان عامه را توان فراهم نمود و الا تکلیف هر مسلمان ایرانی شرعاً معلوم؛ منتظر امر اقدس ملوکانه است(۴)»

در این ایام تنها نیرویی که در غرب کشور با اشغالگران مبارزه میکرد، ایل سنجابی بود. روس ها قصد داشتند این نیرو را در هم شکنند و بعد از آن به نیروهای ایرانی و عثمانی حمله برند و از راه کلهر خود را به قصرشیرین رسانند. علی اکبر خان سنجابی یکی از رؤسای ایل که مهمترین سنگر برای مقاومت علیه روسیه به او سپرده شده بود، از فقدان لوازم دفاعی و نرسیدن جنگ افزار شکوه میکرد، او اعلانی نوشت و به نزد پدرش صمصام الممالک فرستاد؛ این اعلان به دیوارهای قصرشیرین نصب شد، تا نه تنها نظام السلطنه مافی و فرماندهان نظامی بلکه همه مردم مطلع باشند که اگر تا ده روز دیگر به او جنگ افزار نرسد، بناچار عقب نشینی خواهد کرد و در کوه ها متواری خواهد گردید، در این حال هنوز معلوم نبود آیا قوای آلمانی با او همراهی خواهند کرد یا خیر؟(۵)

ص: ۲۰۰

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۳، پنجشنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «حکم تحریم».
۲- ریاست این هیئت با میرزا کوچک خان جنگلی بود، این نامه نشان می داد که بین شمال و جنوب ایران برای ضدیت با تجاوزات بریطانیا نوعی وحدت نظر پیدا شده بود، این وحدت نظر و اقدام دینی و ملی به دلیل بحران سازهایی برخی گروه های سیاسی و سرسپردگی دولت ها به قدرت های خارجی هرگز عملی نشد.

۳- اصل: مواقع.

۴- ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «تلگراف از فارس».

۵- دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۰.

با سقوط عراق عرب به دست انگلیسی ها، نیز خاتمه یافتن آخرین مقاومت های ایرانیان در غرب کشور، انگلیسی ها به آنجا لشکرکشی کردند. هدف اصلی انگلیسی ها سنگر مقدم نبرد یعنی ایل سنجابی بود. انگلیسی ها به ایل مزبور حمله بردند، در این حمله از هیچ گونه ستمگری خودداری نکردند. صدها زن و مرد و کودک بی گناه را به قتل رسانیدند و اموال اینان را به غارت بردند^(۱) به این ترتیب بحث مقابله نیروی دفاع ملی علیه تهاجم های روس و انگلیس برای همیشه از بین رفت. در همین زمان سلیمان میرزا اسکندری دستگیر و همراه عده ای دیگر به هندوستان فرستاده شد.

ستاره ایران به دلیل دستگیری سلیمان میرزا مقاله شدید اللحنی نوشت و در آن به انگلستان و سیاست خارجی آن حمله برد. ستاره ایران نوشت: «تحمل این مصیبت عظمی برای یک ملت با شرف مشکل است، تحمل این ضربتی که به استقلال و حق حاکمیت ما وارد آمده غیر ممکن است! باید علاج کرد، باید جبران نمود، باید نماینده محترم و وکیل با شرف ملت ایران را محترماً عودت دهند! اگر نکنند ملت ایران باید یک مقاومت اخلاقی به خرج داده روابط مادی و معنوی را کاملاً با انگلستان قطع کند مناسبات خود را با سفارت و با نماینده انگلیس تماماً ببرد، از خرید و فروش و داد و ستد به کلی احتراز کند تا دولت انگلیس مجبور شود مرتکبین این عمل شنیع را تادیب و سلیمان میرزا را به وطن خود سالمأ عودت دهد^(۲)!» ظاهراً در برابر این اقدام جنگلی ها کنسول انگلیس در رشت را به همراه دو صاحب منصب که از قفقاز وارد شده بودند دستگیر نمودند و شرط آزادی آنان را استخلاص سلیمان میرزا قرار دادند.

اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۳۶ ناصرالدین میرزا به ریاست کل اداره قزاق خانه منصوب شد. در همین ماه جنگلی ها کنسول و رئیس بانک شاهی شعبه رشت را به گروگان گرفتند. آزادی این دو تن منوط به آزادی سلیمان میرزا اسکندری و عیسی میرزا شد که توسط انگلیسی ها به گروگان گرفته و به هند تبعید شده بودند^(۳).

در این بین حادثه ای روی داد که اندکی امیدواری در محافل ایران تولید کرد، آن حادثه صدور اعلامیه مشهور چهارده ماده ای ویلسون بود. در ژانویه سال ۱۹۱۸ ویلسون رئیس جمهور امریکا بیانه ای منتشر کرد که در مطبوعات ایران هم بازتاب یافت. در این بیانه آمده بود که در موقع مذاکرات صلح همه چیز باید علنی و شفاف باشد، هیچ قرارداد سری و نهانی نباید وجود داشته باشد، حقوق کشورهای مختلف باید محفوظ بماند و کشورها از تجاوز به هم خودداری

ص: ۲۰۱

۱- همان، صص ۳۸-۳۹.

۲- ۲. ستاره ایران، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا وکیل دارالشورای ایران.»

۳- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس.

ورزند. کلیه آبراه‌ها در دریا و اقیانوس باید کاملاً آزاد باشد و عبور و مرور آن به روی کشتی‌ها باز باشد، مگر به حکم قوانین بین‌المللی که می‌تواند این موضوع را لغو نماید. باید در بین کلیه کشورها و ملت‌ها آزادی تجاری وجود داشته باشد، باید جلو تکثیر تسلیحات کشتار جمعی گرفته شود و تولید سلاح به اندازه حفظ امنیت داخلی کشورها محدود گردد. دعاوی بین دولت‌ها و کشورها در مورد مستملکات به هر نحوی حل و فصل گردد، کلیه اراضی روسیه از نیروهای خارجی تخلیه شود و اقداماتی که باعث ترقی و آزادی و استقلال این کشور می‌شود مطمح نظر واقع گردد. اراضی بلژیک، فرانسه، ایتالیا، اتریش - مجارستان، رومانی، صربستان و نقاط دیگر اشغالی تخلیه گردد، بخش‌های ترک نشین امپراتوری عثمانی دارای حق حاکمیت باشند، ملل جزو امپراتوری عثمانی آزاد باشند و بتوانند در مورد حق تعیین سرنوشت خود تصمیم گیرند، تنگه داردانل پیوسته باز و با ضمانت‌های بین‌المللی آزاد باشد. ممالک لهستان باید مستقل گردند و کسانی که لهستانی هستند در خود این سرزمین اسکان داده شوند. ضمانت‌های لازم برای استقلال سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی دول کوچک و بزرگ داده شود. ویلسون در پایان بیانیه مشهور چهارده ماده‌ای خود یادآور شد او بر عظمت و بزرگی آلمان رشک نمی‌برد اما بر این نکته مُصر است که آلمان باید برای خود حقی برابر با سایر کشورهای جهان طلب کند و طالب آقایی و سروری نباشد. او توضیح داد ایالات متحده نمی‌خواهد به آلمان بگوید در اساس کشورداری خود تغییری دهد، اما این را می‌گوید که باید معلوم شود نمایندگان رایشتاگ (۱) از سوی اکثریت سخن می‌گویند یا از سوی حزبی نظامی که به استیلا بر سرزمین‌های دیگران باور دارد. او یادآور شد دول متمایل به صلح باید تلاش کنند مقاصد یادشده عملی گردد حتی اگر نیازمند جنگ باشد (۲).

در عین حال ویلسون رئیس‌جمهور امریکا نامه‌ای به سران کشورهای درگیر جنگ و کشورهای بیطرف ارسال کرد. او نوشت دلیلی برای ادامه جنگ نمی‌بیند و برخی دول متخاصم آماده مذاکره هستند. او پیشنهاد کرد دولت‌های درگیر جنگ با هم گفتگو کنند تا راه حلی برای پایان دادن به آن بیابند. ویلسون نوشت وضعیت دولت‌های بیطرف بسیار مشقت‌بار شده است، این در حالی است که دول درگیر جنگ به درستی نگفتنهاند جنگ آنها برای چیست؟ رئیس‌جمهور امریکا از طریق وزیر خارجه خود یعنی لانسینگ، به دول آن روز جهان اعلام کرد باید راهی یافت که نه تنها جنگ خاتمه داده شود، بلکه باید تمهیدی اندیشید تا در آتیه هم جنگی روی ندهد. او اعلام کرد شاید شرایط طرفین برای حصول به صلح چندان با هم تفاوتی نداشته باشد، به همین دلیل باید نظرات طرفین را جویا شد و دیدگاه‌ها را به هم نزدیک

ص: ۲۰۲

۱- مجلس ملی آلمان.

۲- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۰۸۵-۵۰۸۷؛ به نقل از رعد؛ متن کامل بیانیه چهارده ماده‌ای ویلسون در همین کتاب صفحات ۵۴۳۶ تا ۵۴۳۹ قید شده است.

ساخت. ویلسون در یادداشت خود آورده بود دولت های بزرگ و کوچک باید از حقوق مساوی برخوردار باشند، دولت های بزرگ باید از تخطی و تجاوز به دول کوچک پرهیز کنند و حقوق همه ملل محترم شمرده شود.

این یادداشت در خود اروپا بیشترین رنجش را تولید کرد، سران اروپا تعجب کردند که با چه معیاری دولت امریکا؛ آلمان و متخاصمین آن را در یک صف قرار داده است، آنها پرسیدند دولت آلمان چه هنگام حقوق دول ضعیف را پاس داشته است؟ وزیر خارجه جدید روسیه گفته بود جنگ تا زمان فتح قطعی تداوم خواهد یافت، یادداشت ویلسون تغییری در اوضاع نخواهد داد و متفقین مصمم به ادامه جنگ هستند. بنا به نظر ویلسون تا زمانی که جنگ فاتح قطعی ندارد باید به آن خاتمه داد، زیرا در صورتی که یکی از طرفین غلبه کند؛ مغلوب از روی اجبار صلح خواهد کرد و چنین صلحی دوامی نخواهد داشت. آلمان از این یادداشت استقبال کرد و حاضر شد در هر نقطه بیطرفی مذاکره را آغاز کند، دولتین سوئد و سویس هم از این پیشنهاد استقبال کردند، دولت انگلیس ویلسون را متهم کرد از آلمان جانبداری می کند، نخست وزیر استرالیا گفت این یادداشت نیست بلکه اولتیماتوم است، خلاصه با این پیشنهاد برخورد سردی صورت گرفت.

از آن طرف لوید جرج دولت آلمان را متهم کرد برای اینکه افکار عمومی را با خود همراه نماید، پیشنهاد داده است تا عده ای بگویند این متفقین هستند که پیشنهاد صلح را رد کرده اند. او اعلام کرد افقی روشن برای صلح مشاهده نمی کند، در ادامه وی یادآور شد خواستار صلح است اما صلحی که واقعی باشد. لوید جرج خاطر نشان ساخت عزم دول متفق این است که عالم را برای همیشه از تهدید نظامی نژاد ژرمن رهایی دهند. نخست وزیر انگلیس گفت دول متفق تمام امید خود را به بریتانیا بسته اند، زیرا این بریتانیاست که با نیروی دریایی خود تجارت آلمان را متلاشی کرده است و مقارن همین احوال پیروزی های نظامی هم یکی بعد از دیگری به دست می آید. وی گفت به دولت امریکا اطلاع داده است جنگ بر صلحی که بر وفق آمل دولت آلمان باشد، ترجیح دارد لوید جرج در میان شور و هلهله حضار گفت ارتش انگلستان امروز از هر حیث چه از نظر نیروی انسانی و چه از نظر تجهیزات، در موقعیتی قرار دارد که هیچ قدرتی بعد از جنگ توانایی مقابله با آن را نخواهد داشت و نمی تواند به آن دست تجاوز دراز کند.

متعاقب این تحولات دولت ایران هم حاضر نشد پیشنهاد رسمی به ویلسون ارائه دهد، روزنامه صدای ایران از دولت ایران می خواست همراهی خود را با پیشنهاد ویلسون اعلام دارد، تجار و کسبه هم در تهران عریضهای مفصل تهیه کردند و برای احمد شاه ارسال نمودند، آنها

مایل بودند هر چه زودتر دولت ایران تمایل خود را به پیشنهاد ویلسون ابراز دارد(۱) و ثوق الدوله البته در این زمینه اقدام کرد: او برخلاف نظر سفرای دولتین نظر مساعد دولت ایران را به رئیس جمهور امریکا اطلاع داد، نیز با اینکه دولتین اولتیماتوم داده و از وثوق خواسته بودند نظارت آنها را بر مالیه تصویب کند، او این تقاضا را رد کرد(۲) متن نامه وثوق به دولت امریکا به این شرح بود:

«متحدالمآل(۳) جناب رئیس جمهوری دول متحده امریک که بر حسب احساسات عالیہ صلح طلبی و خیرخواهی راجع به جنگ کنونی به دول متحارب ارسال و به توسط آن جناب دوستانه استظهاری به دولت ایران نیز ابلاغ شده است واصل. دولت علیه ایران این اقدام عالی مقام و عنوان شایان جناب رئیس جمهوری را که ممکن است موجب آرامی عالم و حفظ تمدن و آسایش عالم باشد با کمال مسرت و امتنان تلقی و تقدیر نموده، امیدوار است تأثیرات کامل و حقیقی خود را ببخشد. ارباب سیاست و نامداران طرفین را به بلیاتی که از این جنگ طولانی به حیات ملی و اجتماعات بشری وارد آمده و به خطرات عظیمی که مستلزم دوام آن تواند گردید، متوجه سازد. دولت ایران که از ابتدای اشتعال نائره جنگ بیطرفی خود را با صدق نیت اعلام و در حفظ آن با وسایل ممکنه اهتمام نمود و متأسفانه اعتراضات خود را بی ثمر و قسمت های مهمی از اراضی خود را میدان مخاصمه دید، هنوز با نگرانی تمام دوام این کشمکش را با خسارت مادی و معنوی آن که نسبت به وسایل این دولت غیر قابل التحمل است مشاهده می نماید. یقین دارد که جبران تلفات نفوس و خرابی ممالک و خسارات وارده بر عموم طبقات فقط به وقوع صلح و رفع خصومت بین دول متحارب حاصل نگردیده بلکه نتیجه حقیقی و فایده عام آن در صورتی عاید تواند شد که علل و اسبابی که موجب این همه تلفات و خسارات گردیده تحقیق و معلوم و حصول تضمیناتی که میسر باشد که در آتیه نظیر اینگونه تعدیات و تجاوزات متروک [شود] و قوی و ضعیف در مقام حفظ حقوق و سیادت ملی و در مقابل قانون عدالت مساوی باشند. اظهار علاقه مندی رئیس ملت بزرگ امریک به تأمین صلح آتیه عالم و اصلاح حال دول بیطرف و حفظ اقوام و ملل ضعیفه، دولت ایران را امید و اطمینان می دهد که عموم دول بیطرف این اظهار را مغتنم شمرده با مساعدت دولت امریک در استقرار صلح آتیه شرکت یافته استقلال سیاسی و صیانت حدود و حقوق خود را تضمین نمایند و در حس تعاونی که از طرف جناب معظم له اظهار شده یک نوع تعهد گرانبهایی دائر به بذل مساعی برای حصول این مقصود مشروع مشاهده می نماید. دوستدار

ص: ۲۰۴

۱- همان، ج ۶، ص ۴۷۱۲.

۲- همان، ص ۴۷۱۸.

۳- بخشنامه، بیانیه

از آن جناب جلالت مآب متمنی است مراتب فوق را به اطلاع دولت متبوع معظم خود رسانیده احترامات فائده را قبول فرماید(۱)»

این پیام دولت ایران در بهترین شرایط ارسال شد، در این زمان رابطه دولت امریکا با آلمان قطع گردید و همین مقوله تأثیر زیادی در روابط دو کشور بر جای نهاد.

از آن سوی پیش از این رعد نوشت شعار دادن و میتینگ برگزار کردن باعث نابودی پلیس جنوب نخواهد شد، اگر این دسته افراد واقعاً به دنبال تخلیه کشور از قشون اجنبی بودند، حداقل می بایست قشونی فراهم می کردند که امنیت اطراف تهران را عهده دار شود؛ نه این که ماهها ولایات و ایالات کشور بی حکومت مانده و هرج و مرج و اغتشاش در تمام نقاط کشور مضاعف گردد و بهانه لازم برای قشون کشی بیگانه مهیا شود. نوشته شد چگونه می توان در مورد پیشرفت قشون انگلیس در خراسان و سیستان سخن به میان آورد حال آن که شش ماه است اهالی مشهد فریاد می زنند والی می خواهند و دولت مستوفی الممالک هنوز نتوانسته اند کسی را معرفی نمایند و می گویند همین دو روزه کسی را اعزام خواهند کرد؟ متجاوز از دو کرور تومان مال التجاره مردم بیچاره اصفهان در فاصله یک ماه غارت شد و اهالی از دو ماه قبل تعطیل عمومی کرده اند و در تلگرافخانه متحصن شده اند و تقاضای تغییر والی می کنند اما هنوز جواب مساعدی به آنها داده نشده است. در این شرایط چگونه می توان انتظار داشت پلیس جنوب تشکیلات خود را در آن سامان گسترش ندهد؟ رعد پرسید آیا این روزنامه که جز مقاله نوشتن کاری ندارد باعث بسط نفوذ اجانب شده است یا کسانی که جز استتار حقایق کاری ندارند؟ سؤال شد «چرا آن دسته های هنگامه طلب ماجراجو که به غیر از تعیین کابینه و نصب وزرا و دوندگی در کوچه های طهران برای جلب منافع شخصی شغلی ندارند مورد ملامت واقع نمی شوند.» جواب این است که مستوفی الممالک «برای هوس و تفنن بینش»(۲) جسارت ندارد وزیر مالیه تعیین کند؛ «اگر اهالی ماورای طهران ندانند ولی مطلعین این شهر به خوبی واقف هستند که مقالات هیجان آمیز بعضی جراید، میتینگ میدان توپخانه با تحریک کدام مقامات و چه سفارتخانه هایی است»(۳)

این مقاله در پاسخ مطلبی از روزنامه ستاره ایران نوشته شده بود، پس سید ضیا در پایان مقاله خود نوشت: «ای ورق پاره سیاه در شان و مقام تو همین بس و کفایت می کند که طرفدار آمدن بولشویک ها به شهر طهران بوده ای و کسانی که تو را برای اشاعه افکار خویش خریداری نموده اند با پول اجانب و قشون بیگانگان در صدد انقلابی هستی که بلکه آب را بیش از

ص: ۲۰۵

۱- همان، صص ۴۷۲۰-۴۷۲۱.

۲- تقی خان بینش (آق اولی) که از سران گروه ضدتشکیلی بود و در صفحات آتی مشروحاً در مورد او سخن خواهیم گفت. برای اطلاع از تبار خانوادگی او به ضمائم رجوع کنید.

۳- همان، صص ۵۱۷۸-۵۱۷۹.

این گل آلود نموده و از سرگرم شدن انگلستان در ایران دام ماهیگیری خود را از نو در دریای خون بی گناهان بگسترانید. ایران را یک مرتبه دیگر عرصه تطاول و مهاجمات اردوهای تازه تری قرار دهید تا بلکه بدین وسیله خویشتن استفاده نموده و تیر آمال را به هدف مقصود برسانند. ای ورق پاره سیاه در معرفی تو و صمیمیت تو نسبت به این مملکت همین قدر بس که با کمال بی حیایی، وقاحت و جنایتکاری های ده ماه کابینه امید و نجات(۱) را مداحی نموده و خویشتن را طرفدار نالایق ترین رجال این مملکت قرار داده ای. ای ورق پاره سیاه که جز ارتجاع وسیله پیشرفت مقاصد اجانب و برباد دادن ایران عنوان و شرافت دیگری نداری، آنچه نوشتیم شرمزه ای بود از داستان مصائب ایران و قطره ای بود از دریای بدبختی این مملکت که پیشوایان تو برای ساکنین این محیط تدارک دیدند. اکنون پیشوایان تو منتظر پاره شدن حجاب سایر حقایق باشند و بدان وقاحت تو ما [را] مجبور در این پرده دری می نمایم(۲)»

وقتی این مشاجرات قلمی رواج داشت، تحولی مهم که می توانست بسیار به نفع ایران تمام شود به وقوع پیوست، این تحول امضای قرارداد صلح جداگانه بین آلمان و روسیه بود، اما مطابق معمول دولت های ایران نتوانستند از آن بهره برداری نمایند. صلح جداگانه روسیه با آلمان بیش از هر چیز در اوضاع ایران تأثیر فوری بر جای نهاد، در ماده دهم معاهده صلح برست لیتوسک آمده بود: «فرماندهان کل قشون عثمانی و روس اساس آزادی و استقلال و تمامیت خاک ایران را مبنی قرار داده حاضرند قشون خود را از ایران بیرون ببرند. فرماندهان مذکور هر چه زودتر با دولت ایران داخل مذاکرات می شوند که جزئیات امر تخلیه را تصفیه و سایر اموری را که برای انجام اساس مزبور ضرور است مقرر دارند(۳)» ظاهراً در گنجاندن این ماده سیدحسن تقی زاده، حسینقلی خان نواب، رضاقلی خان نظام السلطنه مافی و وحیدالملک شیبانی مؤثر بودند. آنان با مقامات آلمان مذاکره کردند و نمایندگان تام الاختیار این کشور نتوانستند نظرات خود را در برست لیتوسک به مقامات روسیه بقبولانند. قرارداد متارکه آلمان و روسیه در کنگره روسیه با ۷۸۴ رأی موافق در برابر ۲۶۱ رأی مخالف که تروتسکی هم جزو آنها بود؛ به تصویب رسید و البته ماده دهم هم لازم الاجرا شد.

نمایندگان ایران در کنفرانس صلح برست لیتوسک میرزا محمدخان قزوینی، میرزا قاسم خان صوراسرافیل و سالار معظم خراسانی بودند. اینان از استانبول به عزم رفتن به برست خود را آماده کرده بودند. قرار بر این بود که اینان به برلین بروند و پس از مشاوره و مذاکره با نواب و وحیدالملک به سوی برست لیتوسک حرکت کنند. به واقع یکی از نخستین اقدامات بلشویک ها بعد از اینکه قدرت را در روسیه به دست گرفتند انجام یک رشته مذاکرات با

ص: ۲۰۶

۱- منظور کابینه مستوفی است که خود را به این عناوین معرفی می کرد.

۲- رعد، ش ۹۰، مورخه ۲۸ جمادی الاوّل ۱۳۳۶، «پاسخ گویی رعد، گوساله های زبان بسته.»

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۷۳.

آلمان ها به منظور خاتمه جنگ بود که در شانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ به نتیجه رسید. کمتر از یک هفته بعد نمایندگان از آلمان، اتریش، عثمانی، بلغارستان و اوکراین در شهر برست لیتوسک جمع آمدند و برای انعقاد پیمان صلحی با نمایندگان دولت بلشویک روسیه وارد مذاکره گردیدند. این مذاکرات بالاخره در سوم مارس ۱۹۱۸ منجر به امضای پیمانی از سوی طرفین شد که به قرارداد برست لیتوسک مشهور گردید.

نواب نامه ای به وزرات خارجه آلمان نوشت و تقاضا کرد نماینده ای رسمی از سوی ایران در جلسات صلح روسیه و آلمان شرکت جوید. در عثمانی کفیل وزرات خارجه این کشور به احتشام السلطنه وزیر مختار ایران در استانبول گفته بود تصمیم بر این است که نماینده ای از سوی ایران پذیرفته نشود، می گفتند این موضوع یعنی شرکت ایران در مذاکرات صلح، مغایر با بیطرفی ایران است! وزرات خارجه عثمانی پیشنهاد کرد دولت ایران تقاضاهای خود را با آنها مطرح سازد و آنان از سوی ایران تقاضاهای یادشده را در کنفرانس صلح مطرح نمایند. در وین هم گفته شد ایران نمی تواند به دلیل بیطرفی در کنفرانس صلح برست لیتوسک حضور داشته باشد. در پاسخ به نامه نواب وزرات خارجه آلمان هم خاطرنشان ساخت شرکت ایران در این کنفرانس باعث زیان دول بیطرف خواهد بود! هم اتریش و هم آلمان گفتند بهتر است ایران تقاضاهای خود را از طریق آنان مطرح سازد. گفتیم طبق ماده دهم صلح برست لیتوسک قدرت های خارجی باید نیروهای خود را از خاک ایران خارج می کردند. این قرارداد در ماه دسامبر ۱۹۱۷ بین روسیه و نمایندگان متحدین امضا شد و مذاکرات در مورد اجرایی کردن آن در ژانویه ۱۹۱۸ در برست لیتوسک آغاز گردید.

در این اوضاع و احوال از اوایل ژانویه سال ۱۹۱۹ حرکت انقلابی در آلمان به رهبری حزب اسپارتاکیست شروع شد. برلین یک هفته تمام در حال زد و خورد بین نیروهای این حزب و دولت مرکزی بود، بالاخره هم بعد از تلفات فراوان دولت بر قیام کنندگان فائق آمد، اما گفته می شد طرفداران آنها در شهرهای دیگر آلمان آتش انقلاب را روشن نگاه داشته اند و بالنسبه قوی هستند. حدود یک ماه بعد کارل رادک نماینده حکومت شوروی در آلمان و بنیادگذار واقعی حزب اسپارتاکیست در برلین دستگیر شد. می گفتند او از طرف دولت بلشویکی مأموریت دارد تا در آلمان مقدمات بروز یک انقلاب را فراهم آورد، نیز شایع بود دولت جدید روسیه مقادیر فراوانی پول خرج کرده تا این مهم را به انجام رساند. به واقع رادک تا حدی توانست موفقیت حاصل کند، در اوایل ژانویه آتش قیام در برخی شهرهای آلمان به ویژه برلین شعله ور شد، اما دیری نپایید که رهبران اسپارتاکیست ها یعنی کارل لیبکنخت و روزا لوگزامبورگ دستگیر و تیرباران شدند. بعد از این ماجرا رادک خود را در برلین مخفی کرد،

دولت آلمان بیست هزار مارک برای دستگیری او جایزه تعیین کرده بود(۱) با این وصف و علی رغم اعدام تعداد زیادی از اسپارتاکیست ها، شرق برلین هنوز در دست آنان بود و قیام کنندگان به عملیات انقلابی خود ادامه می دادند.

در مارس سال ۱۹۱۹ اسپارتاکیست ها شکست خوردند، آنان از برلین خارج گردیدند. برخی از اینان فرار کردند و عده ای هم توسط قوای نظامی توقیف شدند. حکومت نظامی در آلمان هنوز برقرار بود، شمال و شمال شرق برلین که در دست آنان بود، باز پس گرفته شد، اما وضعیت برخی از نقاط آلمان و به ویژه خود برلین، مثل آتش زیر خاکستر تلقی می شد که معلوم نبود چه هنگامی دوباره مشتعل خواهد گردید(۲).

اندکی بعد از این قیام در آلمان انتخابات پارلمانی برگزار شد، در این انتخابات موفقیت از آن احزاب دست چپ و سوسیالیست ها شد. احزاب راست شکست سختی متحمل شدند، یک هفته بعد انتخابات مجلس پروس هم صورت گرفت و باز هم موفقیت نصیب احزاب دست چپ شد. مقرر گردید محل انعقاد مجلس ملی آلمان شهر وایمار باشد. انتخاب شهر وایمار که شاعر مشهور گوته بخشی از عمر خود را در آن سپری کرده و در همان جا هم فوت کرده بود، به پیشنهاد سوسیالیست ها صورت گرفت، زیرا برلین پایگاه امپراتوری آلمان و نمادی از تسلط نظامیان بر این کشور به حساب می آمد. حامیان رژیم پیشین هنوز از نظم سابق حمایت می کردند به همین دلیل برای اینکه طرفداران حکومت جمهوری دور از دسترس آنان باشند، بعد از مذاکرات طولانی شهر وایمار را برای تشکیل جلسات پارلمان برگزیدند(۳).

مقارن این تحولات و درست در شرایطی که ایران می توانست از فرصت به دست آمده برای صیانت از منافع ملی خود دست به اقدامات جدی زند، وثوق رئیس الوزرای وقت، سیاستی دیگر در پیش گرفت. وثوق امیدوار بود ارتش انگلستان با همکاری نیروهای ضد انقلاب شوروی، این جمهوری نوپا را به زانو در آورد. این در حالی بود که روسیه در سوم مارس ۱۹۱۸ پیمان مشهور برست لیتوسک(۴) را امضا نمود و از جنگ کناره گرفت. بلافاصله نیروهای این کشور از ایران فراخوانده شدند. اینک شمال غرب ایران و مسیر قفقاز به خزر بدون مانعی به روی سپاهیان عثمانی گشوده شد. در تیرماه سال ۱۲۹۷ سپاهیان عثمانی وارد تبریز شدند، میگفتند قشون عثمانی تا پنجاه هزار نیرو وارد کشور کرده اند، مردم آن قدر از بحران هایی که از پس مشروطه آمده بود خسته شده بودند، که دیگر موضوعی مثل ارزان شدن نان برایشان اهمیت بیشتری یافته بود. در تبریز به دلیل ارزان شدن نان از منی سه تومان به

ص: ۲۰۸

۱- همان، صص ۵۶۳-۵۶۴.

۲- همان، صص ۶۳۰-۶۳۱.

۳- همان، صص ۵۵۱-۵۵۲.

۴- Brest Litovsk.

هشت ریال، جشن و سروری بر پا شد. به واقع عثمانی هم وقتی از جنگ کناره گرفت که همه سنگرها را به انگلستان واگذار کرده بود، اینک عثمانی بیش از یک امپراتوری رو به اضمحلال، چیزی بیشتر نبود. جنگ از هر نظر به نفع انگلستان تمام شد، اینک باید سیاستی دیگر به کار گرفته می شد، سیاستی که ایران را برای همیشه در مدار منافع بریتانیا حفظ کند. اما پیش از پرداختن به این مهم باید وضعیت اجتماعی ایران را در این مقطع تاریخی مورد ارزیابی قرار دهیم، مناسبات و توازن نیروها را بسنجیم و آنگاه قضاوت کنیم که چه اقداماتی می شد انجام گیرد ولی عملاً از اجرای آن سرپیچیدند. باید بینیم آیا افلاس ایران در دوره جنگ و نتیجه بحران سازی های گروهی آشوب طلب همین بود که در این فصل توضیح دادیم و یا اینکه ابعاد فاجعه گسترده تر از آن است. نیز باید بینیم تحولات بعدی ایران که منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ شد ریشه در کدام واقعیات اجتماعی داشت، درک توازن گروه های سیاسی آن زمان در گرو فهم بنیادین مسائل دوره ای است که با قرار گرفتن وثوق در منصب ریاست وزرایی آغاز شد و با سقوط محتوم او تداوم یافت.

ص: ۲۰۹

۱. طلیعه بحران نان

بدون تردید یکی از تراژدی های تاریخ معاصر ایران، و یکی از غم بارترین مقاطع حیات اجتماعی این مرز و بوم، شیوع قحطی مرگ باری است که از دوره مشروطه طلیعه آن به خوبی قابل مشاهده بود. در مورد این حادثه دهشتناک کوچک ترین اشاره ای در اکثر منابع ایرانی و خارجی که راجع به مشروطه مطلب نوشته اند، دیده نمی شود. علت امر کاملاً واضح است: ریشه بحران یادشده در مجامع، احزاب، گروه ها و شخصیت هایی بودند که به غلط از آنان به رجال ملی یادشده است، کسانی که با اعمال خود راه را برای صعود رضا خان بر اریکه قدرت هموار کردند؛ همان کسانی که عامدانه تیشه به ریشه ملیت ایرانی زدند و خود هم اغلب قربانی دیکتاتوری لجام گسیخته رضا خان شدند. اگر ریشه این بحران کشف شود، آنگاه معلوم می گردد رجالی که ردای وطن دوستی بر تن کرده بودند، در این وطن پرستی دروغین تا طرح شعارهای شوونیستی پیش رفتند، مبانی ایدئولوژیک آن را مهیا ساختند و در نهایت به چکمه دیکتاتور بوسه زدند، تا چه اندازه با گروه های مافیایی مرتبط بودند، چگونه حقوق اولیه انسان ها برایشان کوچک ترین ارزشی نداشت و چگونه آگاهانه راه را برای صعود دیکتاتور هموار کردند و میخ های آخر را بر تابوت مشروطه ایران کوبیدند. ماجرا از دوره دوم مشروطه شروع شد.

در این دوره جانسوز دو جا از آفت قحطی مَصون ماند: سیستان و بلوچستان و گیلان. ممانعت از بروز قحطی در سیستان را باید کار انگلیسی ها دانست، زیرا سیستان کلید و دروازه ورود به هندوستان بود. این گونه به نظر می رسد که انگلیسی ها تلاش کردند امنیت و آرامش آن ولایت را به هر نحو ممکن تأمین نمایند تا از آنجا خطری علیه منافع ایشان در هند شکل نگیرد. به طور مثال درست در شرایطی که سایه های شوم قحطی در اطراف و اکناف کشور دیده میشد، در اواخر سال ۱۲۹۶ یعنی همان سال قحطی، وزارت مالیه بیست و پنج هزار خروار جنس دولتی سیستان را که نصف گندم و نصف جو بود؛ به صورت مزایده در معرض

اما گیلان به دست با کفایت میرزا کوچک خان جنگلی اداره می شد. او کارکنان خیانت پیشه و مهمل دولت مرکزی را از ادارات بیرون راند و خود به اداره گیلان پرداخت. تا زمانی که بلواییان و آشوب آفرینان در جنبش جنگل رخنه نکرده بودند، گیلان یکی از امن ترین و مرفه ترین نقاط کشور در دوره پرمخاطره جنگ به حساب می آمد. خواهیم دید که میرزا در اوج قحطی چگونه به تهران برنج می فرستاد.

نخستین نگرانی ها در مورد کمبود نان، در همان دوره دوم مشروطه رخ نمود. هنوز چیزی از تشکیل مجلس دوم نگذشته بود که روزنامه شرق نوشت چند روزی است درب دکان های نانوائی مردم ازدحام می کنند و نان هم خیلی کمیاب شده است: «صرف نظر از قلت [نان] معلوم نیست که آیا [این نان] به غیر از گندم از چه قبیل مواد جمادی یا نباتی را داراست (۲) حتی اینکه دیروز نانی ملاحظه شد که ابداً ماکول نبود. چون که ما می دانیم هر چه بگوئیم به جایی نمی رسد و به واسطه کثرت مشاغل بلدیة بر این امر غیر مهم نمی توانند رسیدگی نمایند، لهذا می گوئیم بابا مردم نان نخورید، صلوات بفرستید (۳)» از این گذشته سال ۱۳۲۸ بیماری وبا شمال کشور را فراگرفت، این بیماری تا سه منزلی قزوین هم سرایت کرد: «ایران همین را کم داشت. در این ظرف چهار سال از جنگ (۴)، دعوا، گرسنگی، قتل، غارت خیلی مردم زیاد شدند. حالا محتاج یک وباست. در کرمانشاهان و آن سمت ها هم وبا هنگامه می کند (۵)»

در اوایل صفر سال ۱۳۲۹، سرما و گرسنگی به یک باره قزوین را مورد تهاجم قرار داد. تمام راه ها مسدود شد، آسیاها از کار افتاد، گندم به خرواری چهارده تومان ترقی کرد، آرد خرواری بیست تومان هم یافت نمی شد، هیزم خرواری سه تومان به فروش می رفت که آن هم یافت نمی گردید. به قول عین السلطنه «نصف مردم شب ها گرسنه می خوابند نصف دیگر اندکی نان به زحمت زیاد گیر آورده با آش و برنج و بلغور معیشت می کنند.» سرما در مدتی اندک چهارده طفل را در گهواره از پای درآورد، از آن سوی گرگ ها به مردم حمله ور شدند و چندین تن را پاره پاره کردند. کولاک هم چند تن قربانی گرفت، برف آن قدر زیاد باریده بود که «کوچه ها با بام خانه ها مساوی (۶) شده بود.

از ماه رمضان سال ۱۳۲۹ اندک اندک نغمه کمبود غله در برخی نقاط کشور شنیده شد، به این شکل دامنه بحران از تهران به مناطق دیگر کشور سرایت کرد. ریشه بحران مواد غذایی و

ص: ۲۱۴

- ۱- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «اعلان».
- ۲- یعنی چه چیزهای دیگری با آرد مخلوط شده و به صورت نان به مردم تحویل گردیده است.
- ۳- شرق، ش ۶۸، پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «نان پیدا نمی شود».
- ۴- منظور چهار سال بعد از مشروطه است تا زمان نگارش این مطلب.
- ۵- روزنامه خاطرات عین السلطنه ج ۵، ص ۳۲۳۰.
- ۶- همان، ص ۳۲۸۳.

به طور خاص کمبود نان، علتی جز این نداشت که احزاب سیاسی و گروه های درگیر در مسائل روزمره به هر چیزی بها می دادند جز رسیدگی به بدیهی ترین معضلات مردم. همه از مردم سخن می گفتند، اما توضیح نمی دادند مرادشان از مردم کیست؟ هرکس خود را طلایه دار رهبری مردم می دید، اما واقعیت امر این بود که همین مردم از فرط افلاس دیگر برایشان مهم نبود کشور از نظر سیاسی چه سمت و سوی دارد، برای آنان تهیه نان از هر چیزی مهم تر بود. به طور مثال عین السلطنه نقل می کند مردم فقیر الموت باید مزدوری و عملگی می کردند تا فقط بتوانند گندم تهیه نمایند. ممیزین مالیاتی از این مردم فقیر تقاضای غله می کردند، کمبود وسایل حمل و نقل یکی از عمده ترین عوامل بحران مواد غذایی در کشور شناخته می شد. بسیاری از نقاط کشور همزمان با این فقر و نکبت آن قدر غله داشتند که این محصول هیچ قیمتی نداشت، اما در برخی دیگر از نقاط، مردمان از فقدان نان می مردند(۱).

این وضعیت نقاطی بود که خود تولید کننده مواد غذایی و به ویژه گندم بودند، با این وصف وضعیت شهرهای پرجمعیت از آن جمله تهران بسیار بحرانی تر به نظر می رسید: «خدا به داد مردم طهران برسد همه خریدار و اگر یک روز اغتشاش شود نصف مردم گرسنه اند. اگر خبر راست باشد، دو روز هم نمی شود تهران را نگاه داشت. همان زن ها به واسطه عدم آذوقه بلوا می کنند و کار هم که به محصور شدن در شهر بکشد حال معلوم است. معلوم نیست خدا برای این خلق بیچاره ایران چه خواسته. امروز در تمام ربع مسکون این واقعات، این بدبختی، این مصیبات هیچ نیست مگر در مملکت بی صاحب ما و الآن شش سال است که روزبروز بدتر می شود.»(۲) در این دوره مردم مظلوم تهران بین چکش و سندان گیر کرده بودند، از سویی دعوی بی حاصل احزاب و گروه های سیاسی عرصه را بر آنان تنگ نمود و از سوی دیگر فتنه سالارالدوله، این مدعی قسی القلب تاج و تخت همه را وحشترده کرد. در این زمان بخشی از بحران نان به علت حملات وحشیانه این مرد بود، غرب کشور بیش از همه از این بلیه عظمی رنج می برد. مطلب عین السلطنه هم به واقع اشاره ای است به حملات سالارالدوله به تهران و اینکه مردم تلاش می کردند برای مصون ماندن از شر او زن و بچه خود را به دامنه کوه ها بکشاند. مردم مستأصل و در مانده، خانه و کاشانه خود را از ترس رها می کردند، هر چه داشتند یا به دست دزدان شهری می رسید و یا مهاجمین آن را غارت می نمودند.

اندکی بعد، روز بیست و چهارم شوال ۱۳۲۹ عین السلطنه نوشت الموت قحطی است، هیچ چیز پیدا نمی شود و همه به یک تکه نان محتاجند(۳) در تهران هم از کمبود نان گزارش هایی در دست بود. در زنجان زنان شهر چماق به دست گرفتند و به بازار ریختند، آنها سر و دست

ص: ۲۱۵

۱- همان، صص ۳۵۱۶-۳۵۱۷.

۲- همان، صص ۳۵۲۴-۳۵۲۵.

۳- همان، ص ۳۵۳۷.

بسیاری از نانوایان را شکستند، کلیه دکان‌ها بسته شد. روز دیگر باز مردم ازدحام کردند و باز هم سر و دست عده‌ای دیگر شکسته شد، بسیاری از دکان‌های شهر به آتش کشیده شد و خسارات عظیمی به کسبه وارد آمد^(۱) از قزوین گزارش می‌رسید همه چیز گران است، در این شهر هم نان به دست نمی‌آید، مردم در منتهای افلاس بودند. سیمون نام ارمنی گندم مردم را می‌خرید و احتکار می‌کرد، او حتی گاه و بونجه را به قیمت گزاف خریداری می‌کرد و احتکار می‌نمود، حتی قیمت هیزم به شدت افزایش یافته بود: «قحطی است نه گرانی^(۲)»

به این شکل درست در زمانی که مشروطه خواهان دروغین سرگرم مجادلات بی‌سرانجام و بیهوده خود بودند، نخستین زرمه‌های بحران مواد غذایی آن هم در تهران هویدا شد. به‌واقع در مجلس دوّم بود که هشدارهای مکرر یکی بعد از دیگری در باب مسئله قوت لایموت مردم یعنی نان، مطرح گردید. به‌طور مثال افتخارالواعظین نماینده عضو فرقه اعتدالی هشدار داد باید در باب مسئله گندم فکری کرد، به قول او این یکی از مسائلی است که اهمیت زایدالوصفی دارد: «به جهت اینکه وقتی که اسباب تنگی باشد برای مردم، و اسباب و اشکال نان فراهم باشد، ممکن است اسباب خیلی گرفتاری‌ها را برای اولیای امور فراهم آورد.»^(۳) اما این مطالب کمتر گوش شنوایی یافت. با اینکه افرادی مثل قوام السلطنه معاون وزارت داخله تلاش کردند تا حدی از تعمیق بحران جلوگیری کنند و حتی نوعی انحصار گندم را به وجود آورند، اما اینها همه به مثابه مسکنی بود که نمیتوانست به‌طور دراز مدت مشکل مردم را حل نماید. مناطقی که در آنها غلات تولید میشد، عرصه تاختوتاز سرکشان و راهزنان بود. بحران مواد غذایی بخشی از بحران تمام عیار کشور بود که کمتر راه حل عملی مییافت. در حالی که مردم از گرسنگی رنج میبردند، مشروطه خواهان سرگرم مباحث بی‌حاصلی بودند که بخشی از آن را در کتاب بحران مشروطیت در ایران به‌طور مشروح توضیح داده ایم. خلاصه اینکه درست در ایامی که جنگ مشروطه و استبداد در ایران جریان داشت و مقارن اوضاع و احوالی که طی آن نیروها به خود مشغول شده بودند، سایه‌های شوم گرسنگی و قحطی در افق مشروطه ایران به چشم می‌خورد. صورت مذاکرات مجلس دوّم به خوبی طلیعه این فاجعه بزرگ انسانی را مشخص می‌سازد. نخستین بار در دوره دوّم مشروطه بود که جیره بندی غلات و تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر انبارهای غله و خبازخانه‌ها موضوع بحث نمایندگان مجلس واقع شد. تازه این ابتکار هم از آن قوام السلطنه معاون وزارت داخله بود. او تلاش داشت مانع تعمیق بحران کمبود غلات؛ حداقل در تهران گردد. اما با سقوط مشروطه و به ویژه با آغاز جنگ اول جهانی، این بحران هرچه بیشتر خود را نمایان ساخت. در آن وضعیت تیره و تار، در آن شرایط

ص: ۲۱۶

۱- همان، ص ۳۵۵۸.

۲- همان، ص ۳۵۹۵.

۳- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه هفتم ذیحجه الحرام ۱۳۲۸.

نامنی و هرج و مرج یک مشکل دیگر هم بر مشکلات مردم افزوده شد و آن هم گرسنگی بود. این بحران درست مقارن هجوم روس های غارتگر به کشور سیمای کریمه خود را به زشت ترین وجهی نشان داد.

یکی از ناظرین وضعیت روحی مردم را این گونه توصیف می کند: «همه فحش می دهند، همه ناسزا می گویند، همه نفرین می کنند. اشد آنچه من به نظر داشتم و تصوّر می کردم. از دهان احدی اسم مشروطه شنیده نمی شود، حتی از دهان عزالممالک (۱) هم.» از سوی دیگر «بازارها کساد، ...تجارت هیچ نیست. گرانی، فلاکت. مثل مرده متحرک هستند و مثل قالب بی روح. درب دکان های خود نشسته اند، خودشان از خجالت اسم اوضاع گذشته را به زبان نمی آورند و متصل تف و لعنت به خودشان می فرستند که آلت اعتراض دیگران شدند و مملکت رفت، کسب رفت، تجارت رفت. فقر و پریشانی سرتاسر آنها را فرو گرفته و روز به روز بدتر می شود (۲)»

۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه

با پایان یافتن واپسین روزهای عمر مشروطه دوم، قحطی نان و بحران های دامنگیر دیگر در کنار بحران های عظیم بین المللی مثل اولتیماتوم روسیه، دامان مردم بی گناه ایران را چسبید و رها نکرد. هر چه به پایان عمر مجلس دوّم نزدیک تر میشد، مردم طعم تلخ گرسنگی را بیش از پیش احساس میکردند، سال ۱۳۳۰ یکی از بحرانی ترین سال های اقتصادی برای مردم ایران در دوره مشروطه بود. خشکسالی و کاهش نزولات جوی روز به روز بر نگرانی مردم بیشتر میافزود، مردم چشم به آسمان داشتند تا شاهد ظهور ابری باشند، اما گویی طبیعت هم با مردم سر ناسازگاری در پیش گرفته بود. حتی همان محصول اندکی هم که وجود داشت، به دلیل جنگ های داخلی و زد و خورد های گردنکشان به یغما میرفت. مردم حتی نمیتوانستند غذای روزانه خود را تأمین نمایند، اینک چهره کریمه قحطی و گرسنگی فراگیر در افق این دوره از زندگی مردم ایران بیش از پیش خودنمایی میکرد. کشور زیر فشار چکمه پوشان تزار نیکلای دوّم قرار داشت، این فشار فقط بحران سیاسی و نظامی برای ایران تولید نکرد، بلکه بحران اجتماعی آن از حکایات دلخراشی است که کمتر بدان توجه شده است، یکی از ابعاد این بحران اجتماعی بحث گندم بود. قشون روسیه در اطراف تهران اردو زده بودند و با خونسردی، مرگ گسترده مردم را در اثر گرسنگی نظاره میکردند. امکان حمل آذوقه و مواد غذایی به تهران عملاً ناممکن شد، نیروهای روسی هر محموله غلهای را که به سوی تهران روانه میشد،

ص: ۲۱۷

۱- منظور عزالممالک اردلان، رجل سیاسی آن عصر که در دوره پهلوی هم سناتور شد.

۲- عین السلطنه، ج ۵، صص ۳۸۳۰-۳۸۳۱.

بلافاصله توقیف میکردند(۱) مردم علیه این جنایت فجیعی که بر ضد آنها و فرزندانشان جریان داشت، دست به شکایت بردند. این شکایات تکرار شد، مردم گفتند روس ها اجازه نمیدهند قوت لایموت آنها به تهران برسد. با این وصف هیچ تحولی در زندگی مردم روی نداد؛ باز هم کماکان قزاق های بدتر از لشکر مغول، آذوقه مردم مظلوم تهران را مصادره میکردند و قحطی را دامن میزدند(۲) آنان با خونسردی داس قحطی و مرگ را بر فراز سر کودکان این مرز و بوم به حرکت در میآوردند. این وضع منحصر به تهران نبود، روس ها در ایالات و ولایات دیگر هم حکام را مجبور به تحویل محصول گندم نمودند،(۳) این امر باعث گسترش قحطی در مناطقی شد که به اشغال روس ها در آمده بود.

وضعیت یادشده منحصر به تهران نبود، بیست روزی بعد از اینکه قشون روس وارد ایران شد و آن همه فجایع آفرید، نخستین خبر از قحطی بی سابقه و گرسنگی مردم در روزنامه آفتاب منتشر شد. سردار اسعد بختیاری ضمن درج اعلانی که در زیر آمده است، اطلاع داد با اینکه نایب السلطنه، هیئت دولت، شاهزادگان و اعیان و تجار برای کمک به قحطی زدگان کمک کرده اند، اما این کمک کافی نیست و به همین دلیل اعلان مزبور را چاپ کرده است تا مگر مردم به فریاد گرسنگان بشتابند. بخشی از اعلان یادشده به این شرح بود:

«چون موافق اخبار تلگرافی در بروجرد قحطی سختی روی داده، به طوری که اهالی فلک زده آنجا از شدت جوع و گرسنگی، گوشت اطفال کوچک [مرده] خود را میخورند و در معرض تلف هستند، بر افراد مسلمانان و ایرانیان فرض و متحتم است که در این موقع به هر چه بتوانند و مقدورشان باشد کمک حالی و اعانه فرمایند که به اسرع وسیله به اهالی بروجرد رسانیده، شاید به اندازهای آنها را از این فلاکت و قحطسالی رهایی دهند. علی هذا با کمال جدیت و احترام اعلان میدارد کسانی که طالب به این شرکت خیریه و بذل اعانه برای هموطنان قحط زده خود هستند در این باب اعانه میفرمایند تحویل اداره طومانیانس داده قبض بگیرند(۴)»

دامنه قحطی به سرعت به ملایر و همدان گسترش یافت، کمیتهای که پیشتر برای کمک به قحطی زدگان بروجرد تأسیس شده بود، به «کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایر و همدان» تغییر نام داد. این کمیته کمک های نقدی و جنسی مردم را جمع آوری میکرد و برای سه منطقه یاد شده ارسال مینمود، حتی کمک هایی که پیش از این فقط به بروجردی ها اختصاص داده شده بود؛ تقسیم گردید و به همدان و ملایر هم فرستاده شد. طبق اعلان هایی که در روزنامه

ص: ۲۱۸

۱- سازمان اسناد ملی ایران، پوشه ۲۴۰، ردیف ۱۲۰، پ ۱، سند ش ۸۱.

۲- همان، سند شماره ۴.

۳- همان، ش ۴، پ ۱۵۷.

۴- آفتاب، ش ۲، یکشنبه غره صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «اعانه قحطی زده گان».

آفتاب درج شده؛ ظاهراً ریاست این کمیته با نصرت السلطان بود^(۱). یک سال بعد از این جریانات دامنه قحطی بیش از پیش به تهران سرایت کرد، مردم وحشترده شدند و اخبار قحطی آنان را نسبت به آینده به شدت بیمناک ساخت. در این شرایط بود که مرنارد بلژیکی رئیس خزانه داری که به جای شوستر آمده بود؛ اعلانی منتشر ساخت. طبق این اعلان، خزانه داری مکلف شناخته شد که در انبارهای تهران برای آذوقه^(۲) مردم جنس ذخیره کند. به دارندگان جو و گندم ابلاغ گردید برای حمل کلیه محموله های جو و گندم که از اطراف به تهران وارد میشوند، آزادند و مأمورین خزانه داری کل به هیچ وجه از آنها جلوگیری نخواهند کرد تا جنس خود را آزادانه به تهران آورند. اما اگر محموله های جو و گندم از تهران به قم، ساوه، سمنان و قزوین حمل شوند، این محموله ها توقیف و به تهران بازگردانده خواهند شد: «این اقدام برای تسکین خاطر اهالی طهران و برای این است که به ساکنین شهر ثابت شود که گندم فراوان و اشتها راتی که برخلاف این مسئله منتشر است به کلی بی اساس است^(۳)» نیز مسیو مرنارد خزانه دار کل اطلاع داد مقدار فراوانی آرد از حاجی طرخان خریداری شده و از این محصول روزی چهارصد کیسه وارد شهر میشود.

سال ۱۳۳۰ ق. همان سالی که روس ها با اولتیماتوم کذایی خود خاک کشور را اشغال کردند، سالی خشک بود. معلوم بود بهار سال بعد هم چندان رونقی نخواهد داشت. بعد از عید سال ۱۲۹۲ شمسی، که اندکی بعد فرارسید، نان به صورتی آشکار در دکان ها و خبازخانه ها کم شد. مردم بدون نان ماندند، دولت و اداره غله و خبازخانه های تهران نمیتوانستند قوت لایموت مردم را تهیه نمایند. اما این بحران در تهران یک روز بیشتر طول نکشید، ناصرالملک نایب السلطنه، فرمانی صادر کرد و کار حمل و نقل گندم و نان مردم را همان طور که گفتیم، به مسیو مرنارد بلژیکی واگذار نمود که به جای شوستر منصوب شده بود. نان تهران از همان اوایل دوره موسوم به دیکتاتوری ناصرالملک، مبدل به معضلی برای کشور شد. در واقع یک قحطی تمام عیار بر کشور حاکم بود که ریشه در مناقشات دوره دوم مشروطه و تعدیات بیگانگان به کشور داشت. بالاخره مرنارد بلژیکی خزانه دار کل، شروع به برخی اقدامات کرد. ارباب کیخسرو شاهرخ ریاست تهیه نان مردم را به عهده گرفت و به زور دکان ها را باز کرد، اما وضعیت آینده همچنان نامعلوم بود^(۴). در این ایام ارباب کیخسرو شاهرخ مسئول تأمین غلات تهران بود و ارباب جمشید جمشیدیان مسئولیت خرید و حمل گندم از نقاط اطراف را

ص: ۲۱۹

۱- همان، ش ۹، سه شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «از طرف کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملا-یر و همدان.»

۲- اصل: آذوغه.

۳- همان، ش ۱۳۲، مورخه دوشنبه ۲۷ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۶ ژانویه ۱۹۱۳، «اعلان.»

۴- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۷۶۱.

به تهران داشت. در کتاب بحران مشروطیت در ایران، با سیمای ارباب جمشید و پیوند او با بهائیان در دوره مشروطه آگاه شدیم و دانستیم که وی پارک خود را در اختیار مورگان شوستر قرارداد و به واقع خود یکی از عوامل بحران ایران دوره مشروطه بود. اینک سؤال این است که آیا بین ارباب جمشید و قحطی بزرگ می تواند ارتباطی وجود داشته باشد؟ این نکته ای است که نیاز به تأمل و تحقیق مجدد دارد، اما باید توجه کنیم که جمشیدیان همیشه با افراطی ترین جناح های مشروطه مرتبط بود، این ارتباط اینک هم به قوت خود باقی بود. برای کشف اهمیت موضوع باید شبکه ارتباطی ارباب جمشید را که در همان کتاب توضیح داده ایم، بار دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

به هر روی، مرنارد، متین السلطنه برادر دکتر خلیل خان ثقفی را که در مجلس دوم جزو هیئت رئیسه بود، برای اداره نان مردم تهران دعوت کرد و دفتری برای کار نان ترتیب داد. متین السلطنه هم دو تن نانوا باشی به نام های حاجی محمد حسین رزاز و مشهدی محمد حسین نانوا را به کار دعوت نمود و آنان هم به هر گرفتاری بود به طور مقطعی امور نان مردم را راه اندازی کردند (۱). مرنارد مورد بغض و عداوت گروهی از دمکرات های افراطی قرار داشت، آنان همان کسانی بودند که در دستگاه مورگان شوستر تقریبی حاصل کرده و عوامل او به حساب می آمدند. می دانیم که گروه افراطی با شخص متین السلطنه به شدت خصومت می ورزیدند، به واقع یکی از مهم ترین معضلات مهم معیشتی مردم تحت الشعاع اختلافات شخصی و حزبی واقع شد. مصالح ملی کشور و منافع توده های مردم به کناری نهاده شد، گروه افراطی که خود از دوره دوم مشروطه برای سرنگونی حریف، به بحران غله دامن می زدند و با سوءاستفاده از موقعیت اداری خود، گرسنگی را به مردم تحمیل می نمودند تا از آب گل آلوده به نفع خود بهره برداری کنند، فرصت را غنیمت شمردند. از این به بعد سلسله حوادثی روی داد که بالاخره به مرگ متین السلطنه خاتمه یافت.

متین السلطنه که در دوره دوم مجلس روشی معتدل در برابر تحولات داخلی و بین المللی در پیش گرفته بود، مورد بغض و عداوت اقلیت بحران ساز بود. او در خبازخانه بر کسانی ریاست می کرد که به طور سازمان یافته علیه نظم و نسق اجتماعی به مبارزه برخاسته بودند، کشور را در آشوب می پسندیدند تا از آن رهگذر به اهداف اصلی خود نایل آیند، اهدافی که با منافع ملی ایران به هیچ وجه انطباقی نداشت. کارکنان مالیه و خزانه داری که عمدتاً متشکل از افراطی ترین جناح حزب دمکرات بودند و توسط مورگان شوستر بر مقدرات امور مردم تسلط یافتند، مانع از انجام امور در مجاری طبیعی می شدند. آنان نه خود می توانستند کاری کنند و نه اجازه می دادند دیگران آستین همت بالا زنند. شوستر از ایران رفت، اما میراث شوم او منجر به

ص: ۲۲۰

به دلیل شرایط خاص ایران، مثل هجوم روسیه به کشور و سنگ اندازی مخالفین، متین السلطنه نتوانست کاری از پیش ببرد. کمتر کسی بود که در این شرایط تلخ حس مسئولیت داشته باشد و به حل مشکلات معیشتی مردم اندیشه کند. از آن سوی محترمان و سودجویان همگام با مأمورین دولتی و با کمک آنان آرد و گندم را احتکار کردند. این موضوع بر وخامت کار افزود(۱) چون متین السلطنه به شکل معقولانه ای در دوره دوم مشروطه و به طور خاص روزهای پایانی مجلس دوم، در برابر تحولات سیاسی کشور موضع گیری کرده بود و چون به دلیل وخامت اوضاع و مصلحت ایران گفته بود باید اولتیماتوم را پذیرفت و در این راستا با وثوق الدوله وزیر خارجه همسویی داشت، به آسانی او را متهم به جانبداری از روسیه کردند؛ اتهامی که بهانه قتل او شد. روز سیزدهم محرم سال ۱۳۳۱، بحرانی در شهر تهران به دلیل گرانی نان شکل گرفت. متین السلطنه که متصدی تحویل آرد به نانوایان بود، متهم شد با نانوایان برای گران کردن قیمت گندم تبانی کرده است(۲). این مقدمه دعوایی بود که گفتیم سرانجام بعدها به قیمت ترور متین السلطنه به دست کمیته مجازات به پایان خود رسید.

بعد از عزل متین السلطنه، زمام تصمیم گیری در مورد اصلی ترین ماده غذایی مردم ایران به دست افراطی ترین اشخاصی افتاد که سودهایی خاص در سر داشتند. اینان بعدها برای تسویه حساب های سیاسی خود، عمداً بر بحران نان دامن زدند، آنگاه خود در لباس دایه مهربان تر از مادر در آمدند و گناه فقدان غلات را به گردن کسانی انداختند که کمترین نقش را در این ماجراها داشتند، این موضوع بعدها از پرده بیرون افتاد که چگونه برخی از اعضای کابینه های دوره بعد از مشروطه همسو با این گروه ها قتل عام مردم را در اثر گرسنگی، با خونسردی نظاره کردند تا به آن وسیله حریف را از سر راه بردارند. این بحران کمابیش ادامه یافت تا جنگ اول جهانی آغاز گردید.

ص: ۲۲۱

۱- همان، صص ۳۸۶-۳۸۷.

۲- کتاب آبی، ج ۸، ص ۲۱۰۴.

ایران در دوره جنگ اول جهانی طبق گزارش مطبوعات حداقل حدود پانزده میلیون تن جمعیت داشت، یک چهارم این جمعیت را ایلات و عشایر تشکیل میدادند، اما دونالد ویلبر این جمعیت را ده میلیون تن ارزیابی می کند^(۱)، این آمار صحیح نیست و به احتمال زیاد وی آمار بعد از جنگ را ذکر کرده است. اما اگر این رقم صحیح باشد، به این نتیجه میرسیم که جمعیت ایران نسبت به شصت سال پیش از آن چندان افزایشی نداشته است، زیرا یکی از مبلغین مذهبی امریکایی به سال ۱۸۷۲ جمعیت ایران را پنج تا هشت میلیون تن تخمین میزد^(۲) می دانیم نرخ رشد جمعیت در ایران بسیار بالا بود، اگر نرخ مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیردار، زدوخوردها و حوادث غیر مترقبه مثل سیل و زلزله و امثالهم را به مرگ های طبیعی اضافه کنیم، باز هم بعید به نظر می رسد افزایش جمعیت نسبت به شصت سال پیش چنین گُند صورت گرفته باشد. با اینکه از آمار رسمی جمعیت ایران در این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست، اما روزنامه های دوره جنگ در ایام قحطی بزرگ، جمعیت تهران را پانصد هزار تن برآورد کرده اند. روزنامه ستاره ایران جمعیت ایران را به سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۹۶ شمسی ده میلیون نفر اعلام می کرد، که نسبت به جمعیت افغانستان دو برابر بود^(۳) این خبر نیز نمی تواند صحت داشته باشد، به واقع جمعیت ایران بعد از قحطی بزرگ ده میلیون تن شده بود. با این مقدمه کوتاه وارد موضوع اصلی می شویم.

بعد از سقوط مشروطه رقابتی زایدالوصف به منظور دست یابی به قدرت بین ایلات در گرفت. این رقابت ها «به واسطه تحریکات اجانب و تعلیمات مختلف که به آنها داده میشود و کمک های مادی و معنوی هر دسته از متخاصمین از ایلاتی که متمایل به آنهاست»^(۴)، منجر به تعمیق بحران ایران در این مقطع تاریخی گردید.

از آن سوی ایران ناخواسته وارد دوره ای تاریخی شد که کمترین تبعات آن قحطی فراگیر و قتل عام نفوس انسانی در اثر جنگ، خشکسالی و گرسنگی بود. در همدان و کرمانشاه مردم بیچاره برای نجات جان خود از محاربات واقعه بین عثمانیها و قوای روسیه به غارها پناه بردند^(۵) به راستی ابعاد فاجعه وحشت انگیز بود، هنوز تحقیق دقیقی در باره عمق فاجعه منتشر نشده است، تنها یک اثر با استناد به اسناد امریکایی ها در ایالات متحده منتشر شده، که تازه مقدمهای است بر تحقیق عمیق در این فاجعه انسانی^(۶) دکتر دونالد ویلبر مورخ سیا که نقش مهمی در کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ داشت و به طور قطع به اسناد معتبر دسترسی داشته است، بر اساس گزارش های رسمی مینویسد تنها در غرب کشور بیش از صد هزار تن از مردم ایران از فرط گرسنگی جان خود را از دست دادند و ده هزار دهکده خالی از سکنه شد^(۷) به عبارتی طبق این آمار در خوشبینانه ترین حالت، از هر دهکده ای حداقل ده تن به دلیل گرسنگی مردند، بدیهی است که این آمار نمی تواند صحیح باشد و عمق فاجعه را نشان دهد.

ص: ۲۲۲

۱- Donald. N Wilber,; Riza Shah Pahlavi, (New York, ۱۹۷۵), p. ۱۷

۲- James Bassett: The Land of Imams, (New York, ۱۸۸۶), p. ۲۵۵

۳- ستاره ایران، ش ۶۶، ۵ شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، در مقاله «مالیه خوان یغماست».

۴- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۵- M. H. Donohoe: With the Persian Expedition, (London, ۱۹۱۹), pp. ۱۱۸-۱۱۹.

۶- Mohammad Gholi Majd: The Great Famine and Genocide in Persia, ۱۹۱۷-۱۹۱۹;

(University Press of America, ۲۰۰۳).

۷- Donald N. Wilber: Riza Shah Pahlavi, (New York, ۱۹۷۵), p. ۱۷.

اگر به واقع ده هزار دهکده از سکنه خالی شدند، آمار مرگ باید بیشتر از آن باشد که ویلبر گزارش داده است.

به قول دولت آبادی در این ایام تهران هم به حال فلاکت آمیزی افتاده بود، به گونه ای که مختصر کمک امریکاییان در جمع آوری فقرای آن شهر بسیار بزرگ به نظر میرسید^(۱). به هنگام جنگ اول جهانی یکی از معتبرترین مراکز فرش بافی ایران در غرب کشور واقع بود که به کلی از میان رفت. دامنه مصیبت به اندازه‌های بود که حتی هارولد نیکلسون زندگینامه نویس رسمی لرد کرزن، نتوانست این حقیقت را کتمان سازد که در دوره جنگ اول جهانی، ایران در برابر چنان رنج و تعب و تجاوزی واقع شد که هیچ کشور بیطرف دیگری به این بلیه عظمی مبتلا نگشت^(۲).

از آذربایجان خبر می رسید روس ها هر قدر ممکن است گندم خریداری می کنند و به روسیه حمل می نمایند. به همین دلیل نرخ اجناس در آنجا به کلی ترقی نموده است، در تبریز قیمت گندم رو به افزایش بود^(۳). وزارت مالیه طبق دستور مستوفی به خزانه داری دستور داد گندم لازم را تهیه و به تهران ارسال نمایند^(۴). از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران به نزد وزیر مالیه رفت تا به هر نحو ممکن به منظور جلوگیری از گسترش فاجعه بحران نان و مرگ و میر ناشی از گرسنگی در تهران، فکری کنند. در این زمان وزارت داخله به این عنوان که حقوق کارمندان آن پرداخت نشده است، یکسره تعطیل بود^(۵). بحران در شهرستان ها شدیدتر بود، در تبریز و اطراف آن در اغلب دکان های خبازی مردم تجمع می کردند، نان ها عمدتاً غیر ماکول و کمیاب بود، گندم به خرواری دوازده تا بیست و پنج تومان فروخته می شد، در سلماس روس ها غلات مردم را می خریدند و احتکار می نمودند. در انزلی قیمت اجناس روز به روز بیشتر می شد، به طور کلی به مردم عادی بسیار سخت می گذشت. این وضع البته منحصر به ایران نبود، در روسیه مردم دچار کمبود نان بودند. در عثمانی هم مشکلات وجود داشت اما به هر نحوی که شده، می شد نانی پیدا کرد. این وضعیت در آلمان هم دیده می شد، به عبارتی در آلمان هم بحران آذوقه به چشم می خورد^(۶).

برای حل مسئله نان بارها رئیس اداره خبازخانه ها را برکنار کردند اما هیچ فایده ای نداشت. اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی روزنامه رعد خبر داد محمد خان رئیس خبازخانه که به جای

ص: ۲۲۳

۱- دولت آبادی، ج ۴، ص ۹۰.

۲- Harold Nicolson: Curzon, the Last Phase, (London, ۱۹۳۴), p. ۱۲۹: Persia, during the war, had been exposed to violations and sufferings not endured by any other neutral country.

۳- رعد، سال هفتم، ش ۲۵، یکشنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «اوضاع آذربایجان».

۴- همان، «تهیه جنس».

۵- همان، «راجع به امر نان».

۶- همان، «امر نان».

متین السلطنه منصوب شده بود، چند روزی است از سمت خود کناره گیری کرده و فعلاً امور اداره خبازخانه با خود رؤسای خبازخانه هاست تا در این خصوص از سوی حکومت اقدامی صورت گیرد^(۱). این موضوع به فاجعه قریب الوقوع کمک کرد، بسیاری از خبازخانه ها با افراطی ترین جناح سیاسی این زمان همسو بودند. آنان برای این که مرنارد را به زیر کشند، حاضر شدند در کشور و به ویژه تهران قحطی مصنوعی راه اندازند، عمق فاجعه بعدها در دوره بعد از جنگ و ریاست وزرایی مجدد وثوق الدوله از سوی برخی مطبوعات به اطلاع عموم مردم رسانیده شد، اما در آن زمان هم ترس و رعب مانع از افشاگری بیش تر گردید. همزمان از سوی خزانه داری تلگراف هایی به اطراف و اکناف کشور مخابره شد که هر قدر ممکن است گندم به تهران حمل نمایند، مأمورین مالیه هم شروع به ارسال گندم به سوی تهران کردند و گزارش می رسید که به همین دلیل اجناس دیگر کمتر به میدان وارد می شود^(۲).

زمستان سال ۱۲۹۴ خبر رسید به دستور وزارت مالیه حکومت تهران مقداری گندم از تجار خریده و قصد حمل آنها را از ولایات به سوی تهران دارد، اما مسئولین وزارت مالیه مانع شده و نمی گذارند جنس خریداری شده به تهران حمل گردد. در همان حین قیمت گندم از یک من بیست و شش شاهی به یک من بیست و هشت شاهی بالغ گردید؛ می گفتند افزایش قیمت نان به میل خبازها صورت می گیرد و احتمالاً به یک من سی شاهی هم خواهد رسید^(۳). با اینکه از مناطق اطراف تهران غله خریداری می شد و وارد شهر می گردید و طبق گزارش هایی که حتی در روزنامه های همان زمان چاپ می شد، انبارهای غله تهران پر بود، لیکن می گفتند تهران با بحران غله مواجه است. درست در زمانی که مردم با عفریت گرسنگی دست و پنجه نرم می کردند، در ایامی که آتش جنگ هر لحظه بیشتر در حال مشتعل شدن بود، فرمانفرما از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، او با سفیران روس و انگلیس هم ملاقات کرد. فرمانفرما به جای مستوفی آمده بود، همان شخصی که بحران سازان را میدان داد و باعث شد آتش جنگ تا نزدیکی های تهران برسد و برای نخستین بار نواحی مرکزی ایران مورد حمله روس ها واقع شود. به واقع گروه افراطی به فرمانفرما اجازه ندادند به حکومت خود ادامه دهد؛ ادامه خبر جالب است: «قبل از ظهر امروز شاهزاده فرمانفرما از پارک شهری خودشان به باغ فرمانیه تشریف خواهند برد و از آنجا هم برای یک مدت غیر معلومی به شکار خواهند رفت^(۴)» مردم به حال خود رها شدند.

ص: ۲۲۴

۱- همان، ش ۱۰، سه شنبه ۲۴ ذیقعده ۱۳۳۳، ۵ اکتبر ۱۹۱۵، «راجع به عمل نان.»

۲- همان، «حمل جنس.»

۳- همان، ش ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجع به حمل گندم.»

۴- همان، ش ۱۲۳، ۵ شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴، ۲ مارس ۱۹۱۶، «حرکت از شهر.»

به هر حال حکومت تهران پیش بینی کرده بود در آینده ای نه چندان دور، بحران غله در تهران شدت خواهد یافت، به همین دلیل برای جلوگیری از کمیاب شدن گندم در اوّل سال ۱۲۹۵ و قبل از اینکه محصول سال آینده برداشت شود، موجودی انبارهای دولتی را برآورد کرد و با احتساب میزان گندمی که به طور روزانه وارد میدان می شد، جنس مورد نیاز مردم را تا آخر سال شمسی جاری که فقط چند هفته ای از آن باقی مانده بود، تهیه نمود. حکومت تهران به مردم می گفت جای هیچ گونه نگرانی نیست و هیچ اسباب زحمتی برای مردم تولید نخواهد شد. خلاصه اینکه همه روزه مقادیر زیادی گندم برای فروش به میدان شهر تهران وارد می کردند، غله آن قدر در میدان انبار شده بود که محصول تا غروب ماند و کمتر خریداری یافت (۱).

این اخبار همه برای دلخوشی مردم بود. اما همان مطبوعاتی که این اخبار را برای دلخوشی مردم تهران منعکس می کردند، نوشتند در سمنان دکان های خبازی چند روزی است به واسطه نبودن جنس معشوش شده و از این جهت مردم مضطرب هستند. چند هفته بعد از اوایل سال ۱۲۹۵ خبر کمبود غلات به ویژه در شرق کشور به مطبوعات تهران درز کرد و نوشته شد در خراسان گندم احتکار می شود (۲).

در این شرایط وقتی سپهسالار جای فرمانفرما به ریاست وزرایی رسید، می خواست اداره نان تهران را به دست گیرد، «گفتند این هم یک اسباب کاری برای او می شود که فردا صد قسم حقه بازی درآورد. بعضی ها هم گفتند دستورالعمل سفارت انگلیس بود که روزی مردم را دست کسی بدهد که تابع میل آنهاست.» (۳) اعتماد نسبت به رجال کشور به کلی رخت بر بسته بود، هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت، مردم به حکومت بدبین بودند و حکومت به مردم. همه دنبال این بودند گلیم خود را از آب بکشند، مقدرات کشور و حقوق حقه مردم و قوت لایموت آنان اسباب فربهی عده ای قلیل و رنجوری، ضعف و مرگ گروهی کثیر می شد.

سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۶ میلادی که زمستانی با بارندگی بسیار اندک داشت گذشت. سال جدید یعنی ۱۲۹۶ شروع شد، اما برخی از ناظرین سال جدید را سالی بسیار نکبت بار ارزیابی کردند: «سال بدی به نظر می آید زمستان که آن شکل گذشت، تا امروز هم که بیست و هشت روز از بهار می گذرد قطره های باران نیامد. محض تسلی مردم یک دفعه آسمان صدا نکرد. چشمها هیچ آب ندارد. دره ها که همیشه در این موسم مبلغی آب از آنها جاری بود پاک، خشک است. مزرعه های گندم و باغ که همه ساله این موقع علف به قدر یک پا بلند شده بود، تمام خشک است و آنچه روییده از عطش پژمرده و نزدیک خشک شدن

ص: ۲۲۵

۱- همان، ش ۱۳۵، ۵ شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «امر نان».

۲- همان، ش ۱۳۵، ۵ شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «اغتشاش امر نان».

۳- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۹۸.

است. دیم زار که مردم با خون دل یک من یک تومان گندم زرع کرده اند، نزدیک [است] به کلی فاسد شود. آنچه جو بهاره کاشتهاند سبز نشده. آب شاهرود از حالا که باید رو به ازدیاد باشد رو به نقصان نهاده. کسی را خاطر نیست در این فصل از سال از تنگه دوروان به آب زده باشد(۱) اینک به خوبی از مال می گذرد که ابداً از راه قله عبور نمی کنند(۲) در تنکابون به واسطه نبودن آب آنچه برنج همه ساله کشت می شد، گویا ثلث و ربع نتوانند زراعت کنند(۳)»

به گزارش روزنامه رعد در اوایل سال نو، در تهران هفته ای پانصد و بیست تن از گرسنگی تلف می شدند، نرخ معمولی مرگ و میر در سال ۱۳۳۶ هفته ای سیصد تن بود و دویست و بیست مورد مرگ و میر باقیمانده را ناشی از قحطی و گرسنگی می دانستند. رعد به حزب دمکرات تاخت و نوشت تا زمانی که خبازخانه ها در دست آنها نبود، ستون های جرایدشان مملو از شکایت نان و عدم ترتیب صحیحی برای این معضل بود، اما حال که خبازخانه ها به دست خودشان افتاده است در روزنامه ها حتی کلمه های از موضوع صحبت نمی کنند(۴) سایه های تهدید و به خطر افتادن بیشتر امنیت اجتماعی احساس می شد. مورد زیر یکی از موارد بی شمار این تهدیدات بود. اواخر جمادی الاول سال ۱۳۳۶ از سوی هیئت اتحادیه جوانان دمکرات بیانیه ای در باب وضعیت نابسامان اقتصادی کشور و تبعات قحطی بزرگ منتشر شد، متن بیانیه به این شرح بود:

«محتکرین! متمولین! بیش از شش ماه است که در همه نقاط ایران خصوصاً پایتخت هر روز جمع کثیری از مردم ستمکش رنجبر از ظلم خانه برانداز شما تلف می شوند و شما هنوز شرم نکرده و آذوقه مردم را بیشرمانه حبس کرده اید! شکیبایی بیش از این باعث تجری شما خواهد شد و دیگر ما نمیتوانیم ببینیم که در هر روز بسیاری از هموطنان مظلوم ما از گرسنگی و سرما جان دهند! به شما اخطار میکنیم که اگر تا اول سال انبارهای خود را باز نکرده و آذوقه حبس شده را به فقرا ندهید، به موجب صورتی که در هیئت از انبارهای شما است، جوانان دمکرات را امر خواهیم کرد که انبارهای شما را غارت کنند! این را هم بدانید که ما مثل شما و سایر هم مسلکان سست عنصر خودمان نیستیم، ما هر چه که میگوییم میکنیم. نه از سیاه چال نظمیه و نه از خشم حضرت اشرف ها، بلکه از هیچ چیز نمیترسیم!»(۵)

نکته دیگر اینکه دولت آبادی وضع تهران را در دوره خاتمه جنگ اول چنین توضیح داده

ص: ۲۲۶

- ۱- یعنی همیشه در این موسم سال در این تنگه آن قدر آب بود که کسی نمی توانست از آن عبور کند.
- ۲- یعنی از درون تنگه که جاده مالرو است عبور می کنند، حال آن که پیشتر در این فصل سال، مردم برای عبور ناچار بودند از قله ها عبور نمایند.
- ۳- همان، ص ۲۷۷۱.
- ۴- همان، ج ۷، ص ۵۰۶۳.
- ۵- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «لایحه».

«به تهران در سال های آخرین، بزرگتر بدبختی که وارد شده، این است که روح حرص و آزی، روح نفاق و شقاقی، روح بدگمانی و بداندیشی شدیدی در کالبد وی حکمفرما شده است و گویی فرشته عاطفت و حقیقت از این شهر پرواز کرده به جای آن اهریمن بی رحمی و نادرستی به صورت وحشتناکی نشسته است. پیش از جنگ عمومی تهران جوان، تمدن اروپا را بالای سر خود مانند آفتاب بلندپایه میدید و میکوشید دست خود را به دامان آن برساند و تصوّر میکرد صفحه اروپا پر است از عاطفت و مملو است از محبت و مرحمت و بالجمله اروپا را مهد سعادت و انسانیت میدانست. جنگ عمومی بطلان این تصورات را مدلل داشت و فهمانید که اروپا هم قطعه ای از همین عالم و اروپاییان نیز پرورده یی از پروردگان همین آب و خاکند. جنگ عمومی پرده یی را از برابر روحيات اروپا برچید که جز با این دست قوی برچیدن آن پرده امکان نداشت و بالاخره محقق گشت که ترقیات علمی و صنعتی اروپا همان اندازه که آن مردم را به مادیات نزدیک و علاقه مند کرده از عواطف روحانی و مراحم انسانی دور نموده است. انعکاس این حقیقت در افکار اقوامی که تمدن اروپا را سرمشق تعالی خود میدانستند، بدیهی است چه اثر بدی مینماید. پس اگر بگوییم ایران و خصوصاً تهران جوان از بی پرده شدن احوال روحی و مدنی اروپا خود را در پرتاب گمراهی انداخته، باور کردنی است و در اثر این پیش آمد به ضمیمه فقر و فاقه عمومی که روی داده، یک بی امانتی و بی عاطفتی دیده میشود که از پیش مانندی نداشته است»^(۱) به واقع از اوایل سال ۱۳۳۲ ق. وضعیت کشور به وخامت بیشتری گرایید، با این که به دلیل بهبود وضع آب و هوا؛ برخلاف سال گذشته که سرما و برف و کولاک امان مردم را بریده بود، قیمت غلات تنزل فاحشی کرد؛ اما از نظر سیاسی و اجتماعی بحران ها روز به روز افزایش می یافت.

ص: ۲۲۷

۴. جنگ و بحران مواد غذایی در اروپا

بخشی از بحران نان در ایران، محصول جنگ بود، اما واقعیت این است که عوامل داخلی سهم مؤثرتری داشتند. در ذیحجه سال ۱۳۳۲، با وجود وقوع جنگ در اروپا، قیمت ارزاق هنوز در ایران ترقی نکرد، تجارت کشور به کلی سقوط نمود و همه چیز گران شد، آله غلات. گندم خرواری هفت تومان، جو چهار تومان، کشمش پنج تومان و پنبه یک تومان خریداری می شد (۱). چند ماهی بعد از وقوع جنگ بود که گزارش هایی ناشی از وقوع قحطی در اروپا، لابلای جراید ایران راه یافت. در سال ۱۹۱۶ مطابق با ۱۳۳۴ قمری، بحران مواد غذایی در اروپا شدت گرفت. قحطی فراگیری اتفاق افتاد که مردم را وحشتزده ساخت. در اروپا نه تنها مواد غذایی کمیاب شد و در این زمینه قحطی وجود داشت، بلکه بسیاری از مایحتاج عمومی یا نایاب بود و یا بسیار گران. به طور مثال عین السلطنه به نقل از مطبوعات پایتخت گزارش می دهد در برخی کشورها قیمت زغال سنگ به قیمت نقره رسیده است (۲).

قحطی سال ۱۹۱۷ یکی از وحشتناک ترین فاجعه های انسانی در برخی کشورهای اروپایی به ویژه آلمان بود که دامنه آن تا سال های بعد هم امتداد یافت. وحیدالملک شیبانی که در کنفرانس سوسیالیست ها در استکهلم شرکت نموده بود، نقل می کند جراید سوئد می نویسند از پنجاه سال پیش تاکنون چنین خشکسالی در شمال اروپا سابقه نداشته است: «در بعضی جاها مواشی از نبودن علف و خشک بودن مزارع و مراتع تلف شده اند. در همه جای شمال اروپا حاصل رنگ خوشی ندارد.» او نقل می کند که به هنگام اقامتش در سوئد، باران خوبی باریدن گرفت، اما این باران فقط برای سبز کردن اراضی و کشت سیب زمینی می توانست مفید باشد (۳) وحیدالملک که در این زمان در برلین اقامت داشت، نقل می کند در اوایل سال ۱۹۱۹ موضوع آذوقه یکی از بحرانی ترین معضلات آلمان بود. او نوشت وضعیت یاد شده «روز به روز بلکه ساعت به ساعت سخت تر می شود.» مواد لبنی مثل کره و پنیر و ماست دیگر اصلاً به دست نمی آمد، اقلام مصرفی مثل چای که از خارج وارد می گردید یا یافت نمی شد و یا اینکه «متجاوز از صد برابر قیمت معمولی آنها»، معامله می گردید. بنا به قول وحیدالملک «روزی صدها طفل شیرخوار» در شهر برلین به دلیل کمبود آذوقه می مردند. از آن سوی «طبق اخباری که از طرف دولت منتشر می شود، روزی متجاوز از هشتصد تا هزار نفر در آلمان از گرسنگی به مرگ می رسند (۴)»

همین جا باید گفت، همان طور که برخی مورخین نگاشته اند و لئوتروتسکی در جلد اول کتاب تاریخ انقلاب روسیه بر آن صحیحاً نهاده است، علت العلیل انقلاب روسیه، گرسنگی، قحطی و بحران نان بود. درست زمانی که سربازان در جبهه ها میجنگیدند، خانواده آنان از گرسنگی از پا در میآمدند. به واقع نخستین جرقه انقلاب را زنان روسی مقیم سن پترزبورگ و مسکو روشن کردند. آنان به دلیل بحران نان به میدان آمدند، در عرض چند ساعت تعداد زنان تظاهرکننده و گرسنه به نود هزار تن رسید و چند روز بعد با گسترش ناآرامی ها دولت تزاری سرنگون شد. اما با آمدن کرنسکی هم مشکلات تداوم یافت. بعد از وقوع انقلاب بلشویکی بود که عمق بحران روشن شد، وزارت خارجه روسیه بعد از انقلاب در کنار انتشار اسناد مربوط به تجاوزات استعماری تزارها و نیز رقابت های استعماری قدرت های بزرگ جهانی آن

١- عین السلطنه، ج ٦، ص ٤٢٠٧.

٢- همان، ص ٤٧٣٩.

٣- خاطرات مهاجرت، صص ٣٥٦-٣٥٧.

٤- همان، صص ٦١٣-٦١٤.

روزگار؛ دست به انتشار سلسله اسنادی در ارتباط با اوضاع روسیه مقارن جنگ زد. در یکی از اسناد از قول برخی مقامات نظامی روسیه حین جنگ چنین آمده است:

«دیگر هیچ گونه تأخیر جایز نیست، بیش از این غفلت و تعویق وقت روا ندارید، نگذارید ما از گرسنگی تلف بشویم. در اردوهای جبهه شمال چند روزی است که به کلی آذوقه نان تمام شده، یک لقمه نان پیدا نمیشود و آذوقه سوخاری که تاکنون دست نخورده به جهت احتیاط نگهداشته بودند، تا چند روز دیگر تمام خواهد شد و هیچ گونه امیدی باقی نمانده، زیرا که تمام این ذخیره های احتیاطی تمام شده است؛ نماینده گانی(۱) که از میدان جنگ آمده اند، انتقال بعضی از قطعات قشون را به عقب سر جبهه ها تقاضا کرده اند، زیرا که از نتیجه مبارزه سه ساله غالب افراد قشون در سنگرها گرسنه و برهنه مانده، از کثرت ناتوانی و زحمات قادر به مدافعه و محاربه نیستند و باید یک اقدام جدی به خرج داد که لامحاله سربازان از حیث زندگی و معاش در عسرت و استیصال نمانند(۲)»

از آن سوی خبرگزاری رویترا ابعاد فاجعه را در آلمان مخابره می نمود، این خبرگزاری از دولت انگلیس و سایر متفقین برای حل بحران مواد غذایی مردم آلمان استمداد کرد. رویترا گزارش داد اگر آلمان باعث و بانی برافروختن جنگ شده است، این ربطی به مردم و کودکان آلمان ندارد که امروز از گرسنگی تلف می شوند: «بروید قبرستان های آلمان را تماشا کنید که چطور نعش های کسانی که بر اثر قحطی و گرسنگی تلف شده و از میان رفته اند، به خصوص کودکان که از فقدان شیر تلف شده اند، به خاک سپرده می شوند. پس باید ترحم داشت و برای حفظ اینها فکر عاجلی نمود.» حتی بعدها با اینکه چهار ماه از بحث رسمی متارکه جنگ می گذشت، هنوز «مثقالی آذوقه و مواد اولیه» از خارج وارد آلمان نشده بود. این سیاست محاصره آلمان از طریق منع واردات مواد غذایی از آن انگلیسی ها بود، به همین دلیل مردمان بسیاری به دلیل گرسنگی دچار مرگ و میر شدند. ابعاد فاجعه به اندازه ای بود که بالاخره کشیش آکسفورد هم به صدا درآمد، او در مکتوبی به روزنامه تایمز تقاضای اکید کرد که به هر نحو شده به مردم آلمان آذوقه و مواد غذایی رسانیده شود(۳) احساسات بشردوستانه در بین مردم عادی انگلیس و امریکا به غلیان درآمد و همه تقاضا داشتند به این مردمان مفلوک که گناهی نداشتند کمک شود.

سیاست محاصره اقتصادی آلمان ابتکار لوید جرج بود. در مارس سال ۱۹۱۹ او نطقی ایراد کرد و گفت روسیه به واسطه حکومت بلشویکی شیرازه خود را از دست داده است و آلمان هم در همان خط سیر می کند. او گفت انگلستان باید ناجی تمدن امروزی باشد و نباید اجازه

ص: ۲۲۹

۱- اصل: نمایندگان.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۷۲، ۵ شنبه ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷، «اسناد روسیه».

۳- خاطرات مهاجرت، صص ۶۲۲-۶۲۳.

دهد این تمدن از بین برود! او در حالی این نطق را ایراد می کرد که کشتی های جنگی کشورش دائماً آلمان شکست خورده بعد از جنگ را در محاصره نگه می داشتند، خوراک و پوشاک و لوازم زندگی به مردم نمی رسید، سرما و گرسنگی مردم را از پای درمی آورد؛ در این شرایط چگونه می شد آلمان را بار دیگر سرپا نگاه داشت؟ انگلیس از محاصره اقتصادی آلمان اهداف خاص خود را تعقیب می کرد، در حالی که این کشور نظاره گر مرگ و میر کوچک و بزرگ و زن و مرد بر اثر سرما و گرسنگی بود، انگلیس تلاش می کرد آتش انقلاب اسپارتاکیست ها را که در آلمان ریشه می دوانید و امکان صدور آن به کشورهای دیگر وجود داشت، خنثی سازد. رهبری این جنبش با روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت بود، اندکی بعد این دو تن را دستگیر کردند و تیرباران نمودند.

ناظرین بر این باور بودند که «آتش بلشویکی که در آلمان برافروخته شده یقیناً به سایر ممالک اروپا و بلکه به امریکا سرایت خواهد کرد. روس ها امروز در آلمان به تبلیغات پرداخته و میلیون ها خرج کرده اند که آلمان دارای حکومت بلشویکی بشود. اگر آلمان ها حکومت بلشویکی برقرار کنند، یقیناً با آن نفوذی که در دنیا دارند دنیای خارج را بی اثر نخواهند گذاشت (۱)» از این به بعد بهانه ای از سوی انگلیسی ها برای دخالت در مسائل داخلی کشورهای دیگر به دست آمد: تأکید بیش از حد بر خطر سرخ. انگلیس به قول لویید جرج برای حفظ تمدن سرمایه داری باید به حرکت در می آمد و رهبری حرکت را به دست می گرفت، برای این منظور هر حرکت مخالفی را با برچسب بلشویکی در هم کوبیدند، سرکوب خونین جنبش جنگل که در همین دفتر به آن خواهیم پرداخت و می دانیم شعارش اتحاد اسلام بود، تنها یکی از این دست اقدامات در کشور ما بود.

ص: ۲۳۰

۵. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران

۱-۵. تهران

تقریباً از اوایل جنگ جهانی اول، بحران مواد غذایی و به طور خاص بحران نان در ایران فراگیر شد. این بحران چند دلیل داشت: هجوم خارجی و قتل عام مردم و نابودی حرث و نسل در اکثر نقاط کشور، خشکسالی به ویژه در سال ۱۳۳۵ قمری، بحران های مصنوعی به منظور دست یابی به اهداف سیاسی و احتکار غلات توسط اغنیا و کارکنان دولت. وضعیت قحطی و عوامل بحران مواد غذایی در تهران به مراتب بیش از دیگر شهرها پیچیده بود. یکی از عوامل ظاهری قحطی در این شهر، سن و ملخ بود که به جان محصول افتاده و بخش اعظم آن را نابود می ساخت. محصولات ناچیز تهران با این حشرات موذی از بین می رفت. همزمان آب در تهران کمیاب شد، «آن گرفتاری ها و خانه خرابی مشروطه و مستبد هشت ساله، این جنگ روس و عثمانی دو ساله، گرانی همه اجناس، این هم حالت محصول و زراعت و میاه. خداوند چه برای این ایران بدبخت خواسته است و ما چه کرده ایم که مستحق این بلاها شده ایم. تمام مکت ما، امر معیشت ما از یک مشت محصول به آن حال فلاکت می گذشت، آن هم دارد از دست ما می رود. در قزوین و این بلوکات یک حال وحشت و اضطرابی حکمفرماست که نظیر آن کسی خاطر ندارد. الموت یکی گرفتار خودش، یکی غصه تنکابون دارد. زیرا دو ثلث معیشت آنها از تنکابون است. خداوند مگر باز خودش ترحم کند(۱)»

در اوایل ماه شوال سال ۱۳۳۴ در تهران آشوبی به پا شد. در این ماه نان به گرانترین قیمت خود رسید، مردم گرسنه همه آغاز کردند، آنان عزل سپهسالار را می خواستند. سپهسالار که بعداً معلوم شد چه ضربات مهلکی بر پیکر فرتوت ایران وارد کرده است، ناچار به کناره گیری شد، اندکی بعد وثوق الدوله به جای وی به ریاست وزرایی منصوب گردید. در دوره ریاست وزرایی سپهسالار اعظم، بحران نان تهران به اوج خود رسید، در طول فقط دو روز عده ای از خبازها دکان های خود را بستند و دیگر پخت نمی کردند. همین مسئله باعث تولید نگرانی عظیمی بین مردم شد، این عمل کاملاً عمدی و برنامه ریزی شده بود، به همین دلیل حاکم تهران دستور داد محرکین تعطیلی خبازخانه ها را دستگیر کنند، تعدادی از خبازها بازداشت شده و در اداره حکومتی نگهداری گردیدند. این ایام درست مصادف بود با ماه رمضان سال ۱۳۳۴، آن هم روزهای اولیه این ماه. روز چهارم رمضان حکومت تهران برای رفع اختلاف با خبازها و مهیا ساختن زمینه برای باز شدن دکان های آنها، اقدامات لازم را انجام داد؛ مطبوعات نوشتند «ولی خبازها حاضر نشده اند که دکان های خود را باز و مشغول کسب خود شوند(۲)» دلیل این که چرا خبازها آن هم درست در ماه رمضان دست به اعتصاب زده اند معلوم نبود، اما هر چه بود بحران گندم تهران را تهدید نمی کرد. به طور مثال فقط میزان گندمی که از خالصجات اطراف تهران خریداری شد، هشتاد و دو هزار خروار بود، وزارت مالیه به اداره کل تشخیص عایدات دستور داد این میزان را از مستأجرین دریافت و به انبار دولتی حمل نماید. یک قزاق هم مأمور شد برای حمل جنس به انبارهای دولتی اقدامات حفاظتی را به انجام رساند(۳) لازم به گفتن است که رئیس اداره کل تشخیص عایدات عمیدالسلطنه بود که با گروه طرفداران وثوق و شخص او روابط نزدیکی داشت.

بحران ها ادامه یافت تا اینکه سپهسالار تنکابنی برافتاد. بعد از او وثوق الدوله ریاست وزرایی را به دست گرفت و درست در همین دوره بود که بحران ایران به اوج خود رسید. جالب اینکه

- ۱- عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۷۷۱-۴۷۷۲.
- ۲- رعد، سال هفتم، ش ۲۰۹، ۵ شنبه ۵ رمضان ۱۳۳۴، ۶ ژوئیه ۱۹۱۶، «راجع به امر نان.»
- ۳- همان، ش ۲۲۸، ۴ شنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۴، ۲۶ اوت ۱۹۱۶، «انبار برای حمل گندم.»

درست چهار روز بعد از انتشار خبری که به نقل از رعد آوردیم یعنی ارسال غله به تهران؛ و دو روز بعد از ریاست وزرایی وثوق، روزنامه رعد نوشت نظر به پاره ای شایعات قیمت ارزاق مخصوصاً برنج و روغن افزایش یافته؛ می گفتند عامل این افزایش کاروانسرادارها و دلال ها هستند. از این بالاتر با اینکه گندم مثل سابق وارد شهر می شد و خبازها سهم مورد نیاز خود را دریافت می کردند. امر نان بسیار مغشوش بود، «خبازها موقعی به دست آورده در هر دکان خبازی جمعیت زیاد اجتماع می کنند و از طرف حکومت طهران هم اقدامی که اسباب رفاهیت عامه باشد به عمل نیامده، فقرا و ضعفا دچار تضییق و فشار هستند(۱)» در دوره ریاست وزرایی وثوق هر روز با نظارت قراقها محصول خالصه جات دولتی به انبارهای دولتی ارسال می شد، اما بحران نان کماکان ادامه یافت. علت امر چه بود؟ واقعیت این است که در درون کابینه عده ای سد راه اجرای تصمیمات وثوق می شدند. اینان با اینکه عضو کابینه بودند، اخبار محرمانه را به صورت شایعه پخش می کردند، مردم را از آینده هراسناک می ساختند، جو بدبینی و نومیدی را دامن می زدند و در یک کلام مانع ثبات و آرامش می گردیدند. عوامل این اقدامات چه کسانی بودند؟ پاسخ قطعی به این پرسش ها در گرو تعقیب مسیر حوادث این زمان است.

در کابینه وثوق الدوله که روز هفتم شهریورماه سال ۱۲۹۵ مطابق با شوال ۱۳۳۴ اعضای دولت خود را معرفی کرد، سپهدار رشتی وزارت داخله را بر عهده داشت. وثوق روز سیزدهم شوال کابینه خود را تشکیل داد و ذیقعه آن سال گرانی نان بروز کرد، این امر کاملاً تصنعی بود زیرا از جمادی الثانی آن سال نان ارزان شده بود و در این زمان اساساً بحران نان وجود نداشت. سپهدار عنصر مورد اعتماد انگلستان و کسی که از آنان در دوره مظفرالدین شاه نشان دریافت کرده بود، نقشی بسیار مرموز در تحولات این زمان بازی کرد. به واقع در دوره ای که او وزارت داخله را عهده دار بود، بحران به اوج خود رسید. سپهدار رشتی سردار منصور با قوام الدوله وزیر فوائد عامه و تجارت، با رؤسای خبازخانه ها وارد گفتگو شد تا علت کمبود نان را دریابد. آنان علت امر را ترقی قیمت نان عنوان کردند، قرار شد فعلاً همان یک من سی شاهی بفروشد و بعداً با تحویل غله از انبار دولتی قیمت ها را پایین آورند(۲) اما هیچ کدام از این تمهیدات به نتیجه نرسید، یا اراده ای قاطع در پشت آن وجود نداشت و یا اینکه خود کارکنان وثوق عمده‌تاً بحران سازان بودند، کسانی که به قول معروف وثوق را هم دور زده بودند.

وثوق از بازی سنجیده ای که به قیمت افلاس مردم برای سرنگونی او کشیده بودند آگاهی داشت، پس روز سه شنبه ۱۸ ذی الحجه سال ۱۳۳۴، یعنی کمتر از دو ماه بعد از آنکه قدرت را به دست گرفت، دستور داد شاهزاده مشکوه الدوله، امین الوزاره و بهاءالسلطنه که متهم به

ص: ۲۳۲

۱- همان، «راجع به امر نان.»

۲- همان، ش ۲۴۳، یکشنبه ۱۸ ذیقعه ۱۳۳۴، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «ترتیب امر نان.»

اخلال در امر نان به منظور تولید مشکلات برای دولت بودند، دستگیر شوند^(۱) اینان از مرتب‌ترین با تشکیلات کمیته مجازات به شمار می‌رفتند که در ذیقعه آن سال و چند روزی بعد از تشکیل دولت و ثوق تشکیل شده و نوک تیز فعالیت خود را حمله به شخص رئیس الوزرا قرار داده بود و هر روز بحرانی ایجاد می‌کرد تا او را از سر راه بردارد. رئیس الوزرا حتی بعداً که این کمیته رسماً عملیات جنایتکارانه خود را آغاز نمود، تهدید به قتل شد و اندکی بعد از این تهدیدات استعفا کرد. در دستور و ثوق برای دستگیری افراد فوق الذکر، نکته ای نهفته است: او می‌دانست کسانی که به بحران مواد غذایی دامن می‌زنند چه کسانی اند و در کجا لانه کرده اند، اما مسئله این بود که او هم نمی‌توانست با این مافیای خشن و بی‌رحم برخورد کند، هیچ چیز از چنبره نفوذ این گروه خارج نبود و حتی برخی از اعضای هیئت دولت و ثوق هم یا به دلیل رعب و وحشت و یا به دلیل باور به راه گروه بحران ساز، با آنان همکاری می‌کردند.

طبق آمار نظمی و بنابر گزارش کمیساریاهای این تشکیلات، در کمیسری های دهگانه تهران، به طور کلی آمار ۲۳۶۰ فقیر که مطلقاً قادر به ادامه حیات نبودند ثبت شده بود، فقرای محدوده کمیسری ناحیه دو از همه بیشتر بودند که تعداد آنها ۵۰۴ تن بود، کمترین تعداد به کمیسری ناحیه سه تعلق داشت که تعداد فقرای منطقه را بیست و دو تن نوشته بودند^(۲) تا اواخر ماه ذیقعه سال ۱۳۳۵، بحران نان در تهران به اوج خود رسید، بحرانی که دستهای نامرئی گروه ضد تشکیلی در آن دیده می‌شد. با اینکه دولت در امر تهیه نان مردم جدّیت به خرج داد و مبالغی را صرف جبران خسارت و تحمیل آن به بودجه مملکت کرد، امر نان باز هم بسیار مغشوش بود. در جلو دکان های خبازی مردم اجتماع کرده و خلاصه وضعیت فوق العاده رقت باری به وجود آمده بود. در این بحران جانسوز خود خبازها هم دخالت داشتند، با وصف وضعیت تأثر انگیز مردم، «به هیچ وجه از دسایس و آنتریک رؤسای خبازی کاسته نشده روز به روز به هر وسیله باشد، موقع را برای انتفاع خود مناسب تر دیده و از هیچ قسم اجحاف فروگذار نمی‌کنند و ریاست خبازخانه هم گویا در مقابل رأی و پیشنهادهای ایشان خود را مجبور به تسلیم میدانند^(۳)» به عبارتی در دوره ای که و ثوق قدرت را به دست داشت، بر دامنه بحران به صورتی کاملاً مصنوعی افزوده شد. اما تا زمانی که و ثوق قدرت را به دست داشت، مانع از تعمیق فاجعه شد، او توانست جلو گسترش قحطی را بگیرد و تهران را از مرگ و میر نجات بخشد. اما با سقوط او و در دوره کابینه علاء السلطنه بود که نخستین اخبار از تجمع مردم در برابر نانوائی ها و مرگ و میر ناشی از قحطی نان به صفحات جراید راه یافت.

این خبر روزنامه زبان آزاد ابعاد فاجعه ملی قحطی نان را در تهران به خوبی نشان میدهد:

ص: ۲۳۳

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۰۰.

۲- همان، «عده فقرا».

۳- زبان آزاد، ش ۲۰، سلخ ذیقعه ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «اجتماع دکاکین خبازی».

«روز جمعه در دکان خبازی محله دروازه قزوین یک ضعیفه بیچاره بعد از چند ساعت معطلی با یک حالت رقت انگیزی ضعف نموده پس از این که زن های دیگر بیرونش آورده اند، به فاصله نیم ساعت تلف میشود. آیا مسئول این پیشامدها کی است و آیا پادشاه ایران از مرگ رعیت خود متأثر میشود یا نه؟»^(۱) لازم به یادآوری است که در این زمان کمال الوزاره عضو کمیته مجازات رئیس اداره مالیات مستقیم ایالت تهران و مسئول خبازخانه های تهران بود. از آن سوی در این زمان که مقارن اوج فعالیت و آدمکشی کمیته مجازات به شمار می آمد، وثوق از قدرت کناره گرفته بود و علاء السلطنه زمامدار امور جمهور شد؛ در کابینه علاء السلطنه گروه بحران سازی که اینک مقام وزارت به دست آورده بودند، بیش از هر زمانی عرصه بر مردم تنگ کردند.

به تدریج در تهران وضعیت نان بی نهایت بغرنج شد. یکی از مهمترین مشکلات نان تهران، تقلبات خبازخانه ها بود، اینان به بهانه های گوناگون از پخت روزانه خود کاسته بودند؛ مضافاً اینکه چیزهایی را با آرد مخلوط می کردند و «به مردم بدبخت» می فروختند «که حقیقتاً رقت انگیز» بود. به گفته مردم «چون متصدیان امور خبازخانه از نان های معمولی مصرف نمی نمایند، از حال بیچاره فقرا و ضعفا بی اطلاع میباشند که با هزاران زحمت و مشقت از صبح تا غروب زحمت کشیده و با خون جگر دو قران به دست آورده و با چند ساعت معطلی نانی گرفته که از شدت تلخی و شوری به هیچ وجه قابل خوردن نیست؛ ما توجه مخصوص هیئت وزرا و آقای وزیر مالیه را به این مسئله جلب نموده و رفع این عسرت را هر چه زودتر استرحام مینماییم»^(۲)

چند روز بعد خبر رسید خبازخانه ها به عنوان گران شدن غله و یا کمبود غلات، چهار شاهی به قیمت نان افزودند. خبازها میگفتند باز هم به این قیمت خواهند افزود، همزمان از اول تابستان سال ۱۲۹۶ شمسی، بسیاری از مناطق تهران از بحران بی آبی رنج می برد، عین الدوله برای حل موقتی بحران آب تهران، پنج رشته قنات خود را برای مشروب کردن خانه های اطراف اختصاص داد^(۳)؛ اما تمام علائم نشان دهنده بحرانی زجرآور در افق تاریخ ایران بود.

در این بین حقه بازی، شارلاتانی و دوز و کلک به اوج خود رسید. مردم به دلیل سوء تدبیر مدیران در کوچه و بازار به زمین می افتادند و از فرط گرسنگی میمردند، عدهای ظاهراً برای کمک به مردم اعانه جمع آوری میکردند، اما به قول کمرهای این افراد برای منافع شخصی خود

ص: ۲۳۴

۱- همان، ش ۱، یکشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۵، ۱۵ اوت ۱۹۱۷، «در یک دکان خبازی».

۲- همان، ش ۱۳، ۱۴ ذیقعدة ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «نان طهران».

۳- همان، ش ۱۴، سه شنبه ۱۶ ذیقعدة ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «قیمت نان».

و «اظهار شخصیت» دست به این اقدامات میزنند (۱). مردم در پایتخت کشور یعنی تهران، هر روز از گرسنگی تلف میشدند، لیکن اعیان و اشراف و رجال کشور سرگرم عیش و نوش خود بودند و به هیچ وجه به مصیبتی که بر مردم میگذشت توجهی نشان نمیدادند. همین سیدمحمد کمرهای بخش معتابهی از خاطراتش را به نقل پلو و خورش و اغذیه و اشربه هایی که میل کرده اختصاص داده است، خودش نقل میکند همین که از خانه بیرون میآمده با جنازه های پراکنده مردم مواجه میشده است که از گرسنگی قالب تهی کرده بودند. او از «بدی اوضاع و فقر و ذلت عمومی و نیست شدن مردم» صحبت میکرد.

کمره ای نقل میکند روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۳۶ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۶ شمسی، از تکیه رضاقلی خان تا درب مدرسه خان، ناله و گریه و ضجه اطفال و زن و مرد، شنیده میشد. همه توی کوچه ها ریخته بودند و از گرسنگی جان میدادند. حال قضاوت کمرهای را بنگرید: «من که خیلی قسی القلب در این امورم و چون این مردم را مستحق همه قسم بدبختی که از طرف خودشان از شدت بداخلاقی، همه قسم ذلت میکشند و به این ذلت میمیرند و هیچ کاری نمیکند و اگر انسان بر منافع آنها اقدامی نماید خود آنها بر علیه آدم اقدام میکنند. معذالک خیلی از این منظره منقلب شدم (۲)»

در جایی دیگر از خاطرات او آمده است: «ای خداوند ناظری به احوال ما که چقدر از نفهمی و فقر و شداید که بر عامه بدبخت وارد میشود خاصه به این فقرا. از عمل ها بدترین هلاکت را میکشیم. شاید وبا و طاعون صدماتش به عموم کمتر باشد؛ اعوذ بالله من الفقر المکب، که فقری که انسان را کافر میکند و به رو در آتش میاندازد.» او ادامه می دهد: «توی بازار بعضی چپاول قیسی و نان از هم میکردند. در بین زد و خورد و چپاول، توپ چیت یک نفر بزاز فقیر از میان رفت، نفهمید چه طور شد، بردند. اگرچه قریب دو ماه متجاوز است، این حال چپاول جریان دارد. رد شدم. یک طاس کوچک خوبی دست زنی بود، به مسگر میخواست بفروشد. مسگر گفت من به قیمت قراضه میخرم یک من هشت هزار [هشت ریال]. بیچاره ضعیفه ناچاراً داد. توی کوچه یک نفر جوان نشسته [دست] به سر خود کشیده صدا میزد پول یک کلاه کرک. دیدم کلاه خود را جلو خود گذاشته واقعاً میفروخت (۳)»

حتی مفتشین دولتی اسباب و لوازم خانه های خود را میفروختند تا نان تهیه کنند. به طور مثال فردی به نام میرزا محمد خان ساوجی نقل میکرد که دو جاجیم خانه اش را که شش تومان خریده، به سه تومان فروخته است تا نانی بخرد که هر من آن برای وی دو تومان و هیجده ریال تمام میشد، یعنی نانی که در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری هر من، بیست و شش تا

ص: ۲۳۵

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۶۸.

۲- همان، ج ۱، صص ۶۹-۷۰.

۳- همان، ج ۱، صص ۷۶-۷۷.

سی شاهی بود، چنین افزایش سرسام آوری یافت. آن مرد مینالید که دو سه روز دیگر حتی اسباب خانه هم ندارد که بفروشد و نان تهیه کند. به قول مردی ساوجی نام، روز بیست و ششم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری، عده‌های از مردم دولاب از گرسنگی مردند، عده‌های دیگر نیز نزدیک به موت بودند. او نقل کرد هر روز عده‌های از مردم دولاب به این شکل میمیرند. وثوق را متهم می‌کردند نان دولابی‌ها را به مصرف خود می‌رساند، یا به کارگران سلیمانیه می‌دهد که املاک او را آباد می‌سازند و یا این نان را به بستگان خود و کدخدای دولاب می‌دهد. لازم به یادآوری است که در آن زمان دولاب و سلیمانیه واقع در جنوب شرق تهران، املاک وثوق الدوله بود.

اما این واقعیت نداشت. وثوق تا زمانی که رئیس الوزرا بود، دستور داد گندم‌ها را از انبارها خارج سازند و ارزانتر از حد معمول بفروشند. دولت دویست هزار تومان پول برای خرید گندم به عراق عجم و ملایر فرستاد، کلیه ذخایر گندم این مناطق را به تهران فرستادند که یا رایگان و یا به قیمت ارزان در اختیار مردم گذاشته شود. عده‌های از محترمان به گمان اینکه به دلیل بروز قحطی، نان و گندم در تهران گران تر میشود، انبارهای خود را خالی کردند و به این شهر ارسال نمودند. به قول کمرهای بعضی از اغتشاشات شهر زیر سر «تحریکات خارجه و اجانب» صورت میگرفت، این وضع باعث به هم ریختگی بیش از پیش شهر شده بود. در هر حال بعد از سقوط وثوق بود که فاجعه ابعاد بیش تری یافت.

خبر زیر که توسط روزنامه نوبهار منتشر شد عمق فاجعه و رقت و دهشت گرسنگی را در مرکز سیاستگذاری کشور نشان میدهد: «به موجب یک خبر خصوصی که به اداره [روزنامه] رسید، پریروز قبل از ظهر میرزا ابوالقاسم خان درب دکان نانوائی جنب انبار گندم یک سینی مس را غفلتاً از در دکان نانوائی برداشته رو به فرار می‌گذارد، آژان پست (۱) او را دستگیر و پس از استرداد سینی جلب به کمیسری مینمایند، مشارالیه در ضمن استنطاق خود اقرار به دزدی‌های مهم میکند. لذا کمیسری ده نفر آژان با یک صاحب‌منصب برای تفتیش به خانه مشارالیه میفرستند، پس از ورود اشاره به گوشه اطاق کرده آژان وارد اطاق شده لحاف مندرسی را که در گوشه اطاق بوده بلند مینمایند میبند یک پسر و یک دختر کوچک از گرسنگی مرده و عیال مشارالیه هم در گوشه دیگر اطاق به واسطه گرسنگی در حال نزع است!» (۲)

در تهران اجساد روی زمین میماند و کسی نبود حتی آنها را دفن کند، غیر از مسائل ریز و درشت فراوان این موضوع در بحران‌های مشروطه و ظهور و سقوط پی در پی کابینه‌ها ریشه داشت «که نه تنها زندگان را بی تکلیف گذارده بلکه اموات را هم دچار محذور و بی تکلیفی

ص: ۲۳۶

۱- یعنی کشیک.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «گرسنگی».

نموده است! (۱) در برخی موارد مدارس تهران به دلیل شیوع بیماری های کشنده و واگیردار تعطیل شدند. تعداد زیادی از معمرین قوم به مرض اسهال مردند، یکی از آنان سیدحسین اردبیلی بود که مواضع او در دوره دوم مشروطه نقش بسیار مهمی در شکل گیری تنش های ایدئولوژیک بین مشروطه خواهان ایفا کرد (۲)، اردبیلی در تاریخ نوزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ به مرض اسهال در تهران درگذشت (۳) «فوت های اسهالی» (۴) یا همان وبا، وحشتی بین رجال تهران برانگیخت، بسیاری تصمیم گرفتند از خوردن میوه اجتناب نمایند. در اغلب شهرهای ایران وبا و حصبه بیداد می کرد، «حصبه که جزو اعضا رئیسه خانواده ها شده، نه زمستان دست برمی دارد نه تابستان و از قرار شرحی که در روزنامه نوشته بود دو کرور آدم از این امراض تلف در ایران شده است که اگر همان دوازده قران خرج دفن این اموات بی صاحب را که دولت می دهد در اول وهله خرج جلوگیری از این امراض شده بود آن قدر آدم تلف نمی شد... اغلب خانواده ها به قدری پول دوا و حق القدم طیب داده اند که دیگر نان شب و یک اسباب ندارند، فنای محض شده اند و گدایی باید بکنند» (۵)

بالاخره مردم تهران از شدت گرسنگی در مسجد شاه تحصن اختیار کردند، به واقع علت تحصن همین امر یعنی گرسنگی بود اما به سرعت به مسائل دیگر تغییر یافت. عین السلطنه نوشت: «اما این گرسنه ها که برای نان متحصن شده بودند این همه پلو گوشت، حلوا، شیرینی، قند، چای را از کجا آوردند. معلوم است که از همان جا که همیشه بلاهای ایران نازل می شود که اسمش سفارت سنیه انگلیس است» (۶) متحصنین به اشاره توطئه گران تجمع کرده بودند تا کاسه کوزه ها را سر و ثوق بشکنند و او را عامل قحطی معرفی نمایند و در نتیجه سرنگونش سازند؛ کاری که آخرالامر به آن موفق شدند.

همزمان زنان تهرانی به سفارت انگلیس مراجعه نمودند و نسبت به کمبود نان اعتراض کردند. این نشان میداد مردم تهران میدانند فاجعه از کجا سرچشمه میگیرد. در بازار آشوبی به پا گردید و دکان ها بسته شد. زن ها از گرسنگی به یک لبو فروش حمله برده و خوراکیهای او را به یغما بردند. پلیس وارد میدان شد و با مردم برخورد کرد. آنگاه زنان به سوی میدان ارگ حرکت کردند و سپس به سوی کاخ گلستان سرازیر شدند، آنها میخواستند از درب اندرونی وارد کاخ شوند، اما نگهبانان مانع ورودشان شدند. زنان سپس به سوی سفارت انگلیس به حرکت در آمدند، پلیس محرکین را دستگیر کرد و بقیه پراکنده شدند. کسانی که

ص: ۲۳۷

۱- همان، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی تکلیفی اموات».

۲- نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۸۵ به بعد.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴- همان، ص ۲۹۸.

۵- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۳.

۶- همان، صص ۵۱۰۹ و ۵۳۱۲.

پراکنده شده بودند بار دیگر به سمت بازار حرکت کردند، آنها از کسبه خواستند مغازه های خود را تعطیل نمایند. کسبه از ترس مغازه های خود را بستند، اما نظمی بار دیگر مداخله کرد و کسبه کار خود را از سر گرفتند (۱). سه روز بعد یعنی شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۳۵ مینگی علیه انگلیسیها در میدان توپخانه برگزار شد. مردم به حق عامل اصلی گرفتاری های خود را دولت انگلستان می دانستند. در این زمان که مقارن بعد از انقلاب روسیه بود، نیروهای این کشور اندک خاک ایران را ترک می کردند و انگلیسی ها به سرعت جای اینان را اشغال می نمودند. پلیس جنوب عملاً نواحی جنوبی را تا اصفهان و یزد اشغال کرده بود و نیروی شمال (North Persian Force) ایران هم نواحی وسیعی از همدان تا گیلان را جولانگاه عملیات خود نمود. به واقع درست در ایامی که انگلستان در ایران یکه تازی می کرد، بحران نان در کلیه نواحی کشور به اوج خود رسید، بدیهی است که مردم عامل این بحران را انگلستان دانستند. سفارت انگلیس به سرعت به تظاهرات زنان واکنش نشان داد، این سفارتخانه به وزارت داخله نامه فرستاد که حاضر است پلیس جنوب را منحل نماید و نیروهای شمال را هم احضار کند. این نامه برای تظاهر کنندگان خوانده شد (۲).

اما انگلیس فقط بخشی از مسئله بود، محترکان، خبازها، مسئولین اداری، برخی از وزرا و احزاب سیاسی و خلاصه عوامل متعدد دیگری در این بحران دخیل بودند. دامنه قحطی به اندازه ای وسعت یافت که دولت دستور داد کلیه شترها و قاطرها باید ارزاق به تهران حمل کنند. این موضوع باعث شکایت عموم شد، هر شتردار و قاطردار از هر کجا آمده بود، در شاهرود متوقف می شد تا جنس به تهران حمل کند. اما این امر مشکلی بر مشکلات افزود، به این شکل که گرانی ارزاق و نبودن علوفه و خسارات دیگری که به شترداران و قاطرچیان وارد می شد، باعث نارضایتی عمیق آنها می گردید. تجار به دلیل منع صادرات نفت به تهران، ضرر و زیان های فراوانی متحمل می شدند، از سویی دالان دارها به جهت نبودن علوفه و آذوقه، که باید همه آن را به توقیف شدگان می دادند، به این موضوع اعتراض داشتند. روزنامه رعد نوشت خلاصه اینکه به این دستوالعمل دولت همه اعتراض دارند و ظاهراً بخشنامه دولت فقط برای مازندران بوده است که برنج را به تهران حمل کنند؛ «نه برای جاهایی که خودشان به جهت نبودن ارزاق به عسرت می گذرانند» (۳).

در تهران در کنار قحطی، قتل و چپاول بیداد میکرد، این بود که عدهای یا به دستور وثوق و یا از سر ترس انبارهای خود را گشودند و گندم خود را به معرض فروش گذاشتند. از آن سوی خبر می رسید برخی کمیته های سری مسئولین را تهدید کرده اند که، «مردم همین دو سه

ص: ۲۳۸

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۵۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۶۱.

۳- رعد، شماره سی ام، دوشنبه ۱۶ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «مراسلات داخله».

روزه شاید انتقامی از آنها بکشند خاصه با تهدید بعضی کمیته های سری، حتی به شاه [دستور دادند] که از سلطنت استعفا باید بنمایی (۱)» این شاید اشاره ای به بیانیه ها و اعلامیه های گروه هایی مثل کمیته مجازات باشد که خود را برای عملیات آماده می کردند. از سویی وثوق برای اینکه تا حدی از حدت و وضعیت بکاهد، دستور داد از مازندران برنج به تهران آورند، این تدبیر دیگری بود برای مقابله با قحطی جانسوزی که در تهران در آستانه درو کردن صغیر و کبیر بود.

درست در ماه محرم سال ۱۳۳۶، عین السلطنه چنین نوشت: «هوا هیچ بارندگی نمی کند، زمین خشک مثل کبریت [است]. آنچه کاشته شده تشنه، آنچه دیم زار است بلاذرخ مانده و قصد مردم این است اگر بارندگی نکند، تخم را حرام نکرده ابداً دیم زار کشت نکنند. از قزوین و آن صفحات هم خبر دارم. ابداً قطره های باران نیامده. خداوند خودش ترحم کند. خیلی بد روزگاری شده است (۲)» در این حین سردار بهادر از چند روز قبل هزار من نان توسط اداره نظمی در اختیار فقرای تهران قرار میداد، به عبارتی او هر روز صد من نان خریداری میکرد و بین مساکین شهر توزیع مینمود. به قول نوبهار «این گونه دستگیری های به موقع فوق العاده لازم و قابل تحسین است، اگر سایر متمولین نیز به آقای سردار بهادر تاسی بجویند روز به روز به فلاکت فقرای تهران افزوده نمیگردد (۳)»

اینها همه مسکن بود، در تهران گرسنگی و قحطی رمقی برای مردم باقی نگذاشت. بنا به گزارش های مطبوعات «در کوچه ها غیر از گرسنه و مرده بی صاحب چیزی دیده نمیشود.» دکان های نانوائی حالتی «رقت خیز و وحشت انگیز» به خود گرفته بود. هر چه را نانوا پخت می کرد؛ قزاقها به زور میگرفتند، آنان «زن و بچه های فقیر را با لگد دور ساخته نان ها را به یغما» میبردند. از آن سوی انگلیسی ها سبب زمینی را باری سی و پنج تومان از اصفهان به اهواز میبردند. در این بین برخی از اعضای احزاب سیاسی بی توجه به درد و رنج و فقر و فاقه دهشتناک مردم همسو با انگلیسی ها، در تعمیق فشار به توده های مردم مؤثر بودند. به طور مثال در کارگزاری (۴) انگلیس «هر روز برای کسبه و تجار به اسم خارجه گربه رقصانی میکند، میرزا حسین معتمد و مترجم نظام رئیس معارف میگویند هر کس قبول مسلک اتفاق و ترقی را بکند ده تومان مخرج به او داده میشود...» (۵) این حسین خان معتمد یکی از عوامل برجسته انگلستان به شمار می رفت، او با میرزا کریم خان رشتی از سویی و سید ضیا از سوی دیگر

ص: ۲۳۹

۱- کمره ای، ج ۱، صص ۷۷-۷۸.

۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۸.

۳- نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «دستگیری فقرا».

۴- یعنی کنسولگری.

۵- همان، ش ۶۰، سه شنبه ۲۶ محرم.

مرتبط بود، بعدها به طوری که خواهیم دید در کمیته آهن عضویت یافت و بعدها با حضور در کمیته زرگنده زمینه های کودتای سوم اسفند را مهیا دید. این مرد وقتی مردم از گرسنگی تلف می شدند، شرط کمک خود را پیوستن گرسنگان به حزب اتفاق و ترقی عنوان می کرد.

روز سه شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ خبر رسید درست زمانی که مردم از گرسنگی میمردند، یک انبار بزرگ سیب زمینی یافت گردیده که به دلیل نگهداری طولانی مدت سبز شده اند. به قول کمره ای روزی بیست و پنج شش زن بهائی برای پاک کردن این محصول به انبار میآمدند و روزی سی شاهی حقوق میگرفتند، «اگر بفهمند زن مسلمان است جواب میدهند» پیام این مطلب واضح است، اگر مسلمانی تقاضای کار در این انبارها می نمود رد می کردند اما بهائیان به کار مشغول می شدند. علت چه بود؟ به روایت کمره ای این انباری بود دولتی که در اختیار ارباب کیخسرو شاهرخ قرار داشت. او این انبار را به نوبه خود به یک فرد بهائی داده بود تا از آن نگهداری کند، این محصول بزرگ در آن قحطی عظیم نگهداری شد و همین که در معرض خراب شدن واقع گردید برای عرضه عمومی به میدان فرستاده شد. سیب زمینی دولتی به جای اینکه به مردم کوچه و بازار داده شود، در اختیار امریکایی ها و سایر خارجیان قرار می گرفت. اما «حالا که ضایع شده و میشود و آذوقه قدری بهتر شده [به مردم داده میشود] عجب بدبخت و پردشمن است مسلمان ایرانی(۱)»

احمد شاه شاید خیلی دیرتر از مردم عادی از مسئله کمبود نان و درد و رنج مردم به نحوی مطلع شد، زیرا این مصیبت گریبان او را نگرفته بود. او روز دوم صفر سال ۱۳۳۶ «به محض این که خبر عسرت نان و آه و ناله بعضی مردم» را شنید، فوراً از اندرونی بیرون آمد و پیش از هر کار «مشغول تبلیغات و اوامر ملوکانه راجع به آسایش عمومی شده» و شروع به بروز «احساسات رقیقه» کرد و «مشغول تأکیدات بلیغه راجع به امر نان» شد و به هیئت دولت دستور داد در این باب تمهیدات لازم را صورت دهند. به قول نوبهار شاه به هیئت دولت «دستورات کافیه و ابلاغات و اوامر بلیغه صادر فرموده اند و همه روزه به درجه فوق العاده مواظب و جویای احوال عمومی بوده و بیش از حد لزوم در تهیه وسایل آسایش عامه خود را دستخوش احساسات و عواطف شدید قرار داده و میدهند.»(۲) اما دخالت شاه هم بی فایده بود، اصلاً در آن شرایط چه کسی برای فرامین احمد شاه که حتی از سایه خود می ترسید، اعتنایی می کرد؟ نکته در این است که شاه نمی دانست بخشی از بحران مواد غذایی برای این است تا او را فروگیرند و نظمی نوین را سرلوحه کار قرار دهند. شاه نمی دانست که بخشی از بحران مولود دست کسانی است که در زمره اطرافیان او بودند.

ص: ۲۴۰

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۷۹، اضافات گروه از نویسنده این دفتر است.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «اوضاع داخله، احساسات شاهانه.»

در این شرایط بود که عده‌های از ثروتمندان تهران دست به تشکیل خانه فقرا زدند. به طور مثال در پامنار رو به روی بازار، در دوازده اطاق و بالاخانه تعداد زیادی سائین و فقرا را جمع کرده بودند و از آنها پذیرایی مینمودند. بنیادگذار این نواخانه اعلم الدوله، منتصرالسلطان، دکتر حاج رضاخان و عده‌های دیگر بودند. این نواخانه اصلاً به کوشش دکتر اعلم الدوله راه اندازی شده بود که همین چندی قبل برادرش یعنی متین السلطنه قربانی گردید. اما مشکل اینجا هم این بود که افراد از زن و مرد و کودک جز خوردن و خوابیدن کاری نمیکردند، این امر البته به قول کمره ای باعث تنبلی افراد میشد (۱). اما کمره ای که خود کاری مثبت نمی کرد و فقط ایراد می گرفت، هرگز توضیح نداد آیا اساساً کاری بود که به این بینوایان محول سازند؟ به طور قطع پاسخ منفی بود.

زمستان آن سال بینوایان را در مساجد که با بخاری گرم میشد اسکان دادند و بین آنان دمی پختک رایگان توزیع کردند. بعداً تصمیم گرفته شد شام فقط در دارالمساکین داده شود، اما مساجد همچنان یکی از بهترین مکان ها برای اسکان فقرا تشخیص داده شد (۲). در همین زمان مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت، حقوق شش ماه خود را که جمعاً سه هزار تومان میشد برای کمک به فقرا اختصاص داد، امیر مفخم بختیاری پنج ماه حقوق خود را که جمعاً هفتصد تومان میشد به دارالعجزه داد، مرتضی قلیخان فرزند او هم بیست خروار جو و گندم به فقرا کمک کرد (۳). از سوی مهدی نجم آبادی از ثروتمندان محله حسن آباد کمک خواست، او تقاضا نمود این گروه کمیته‌های تشکیل دهند و به داد فقرای این محله که نسبت به ثروتمندانش اندک هستند؛ برسند (۴). از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران، در شهر نو، دارالمساکینی دایر کرد و در آن مردم فقیر را خوراک داد و لباس پوشانید و برایشان حمام تدارک دید (۵). دولت و تجار شروع به تأسیس دارالمساکین کردند، آنان برای «اقدامات خیریه و نگاهداری فقرا و مساکین که همه روزه گروه گروه زن و مرد از نقاط مختلفه بدین شهر وارد و در معابر و داکین مخروبه منزل مینمایند...» جا و غذا تهیه میکردند (۶).

در ربیع الثانی ۱۳۳۶ تجار و اصناف تهران عریضهای به شاه نوشتند و از او خواستند جلو فحشا را بگیرد، مانع گسترش مناهی و ملاحی شود. اینان بیشتر مصائب کشور را ناشی از کثرت مناهی، شرب مسکرات و فحشا می دانستند، «در طهران که مرکز مملکت اسلام است تمام داکین مسکرات فروشی و تمام خانه ها فاحشه خانه شده، احدی به خیال ممانعت

ص: ۲۴۱

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۸۱.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸.

۳- همان، ش ۹۱، سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «ابراز تشکر».

۴- همان، ش ۹۲، ۵ شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «استعانت».

۵- همان، ش ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «دارالمساکین».

۶- همان، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

نیست (۱)» علت امر را باید در همان فقر و افلاس خلاصه کرد، به عبارت بهتر وقتی فقر وارد شد، ایمان از در دیگر بیرون رفت. اما این گونه نیست که اکثریت مردم این گونه باشند، مشکل یادشده عمدتاً در مناطق محروم تهران روی داد، مضافاً اینکه در این زمان تعداد زیادی مهاجر از شهرستان های دیگر وارد تهران شده بودند، این موجودات مفلوک بدون اینکه جایی داشته باشند؛ در سرمای زمستان ناچار می شدند در کوچه و خیابان شب را به روز آورند. بسیاری از اینان تا صبح از سرما خشک می شدند. اینان برای اینکه حداقل چندروزی جان به سلامت برند، دست به هر کاری می زدند.

متعاقب این وضعیت، تجار برای رفع بحران نان، جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند اعاناتی در اختیار فقرا قرار دهند. در رأس تجار معین التجار بوشهری قرار داشت که پذیرفت مبلغ هنگفت ماهی پانصد تومان برای کمک به فقرا پردازد. اهمیت موضوع را وقتی در میابیم که توجه کنیم حقوق ماهانه یک وزیر در آن زمان ماهی یکصد و چهل تومان بود (۲) در این جلسه برادران بنکدار و حسین امین الضرب هم حاضر بودند، آنان هم برای کمک به فقرا پرداخت مبلغی به صورت ماهانه را تعهد کردند. اما اینان مبلغی به مراتب کمتر از معین التجار تقبل نمودند، کمترین میزان کمک پنج تومان به صورت ماهانه بود با تمام این اوصاف باز هم اینها همه چیزی نبود جز مُسَدِّکُنْ، به طوری که تابستان سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با ۱۲۹۷ شمسی، با اینکه محصول زیاد بود اما نان به دست مردم نمی رسید. حتی اغلب مردمی که پول هم داشتند شب ها بدون نان میماندند. برنج به خرواری یکصد و شصت و پنج تومان رسیده بود (۳) یک شب از شب های مرداد این سال مردم دست به اعتراض زدند. مردم و به ویژه زن ها علناً به وثوق و انگلیسی ها فحش میدادند، در اثر این اعتراض روز بعد نان زیاد شد، دیگر اینکه کمیسیون مرکب از میرزا رضا گرگانی، سید محمد تدین، دکتر حسن خان احیاء الملک، میرزا محمد نجات و عدهای دیگر تشکیل شد تا به ارزاق سر و سامانی بدهند. احیاء الملک و میرزا محمد نجات البته در زمره کسانی بودند که می دانستند منشاء و مبداء این مصیبت عظمی در کجاست، توضیح اینکه احیاء الملک همان کسی است که در مقام پزشک نظمی گواهی داد برخی از دستگیرشدگان کمیته مجازات بیمارند و با این گواهی خود باعث رهایی آنان شد. او را بعدها در دوره دوم ریاست وزرای وثوق همراه با عده ای دیگر به اتهام کمک به سران کمیته بازداشت کردند. در آن جلسه تدین همه را با خود قیاس کرد و فریاد زد: «ما ایرانیها همه دزد، طماع، رشوه خوار [هستیم] و هیچ کار نمیتوانیم اداره نماییم. باید به دست خارجه اداره امور ما بشود و مولیتر بلجیکی خوب از

ص: ۲۴۲

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۵۷.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۴۷۹.

عهده بر میآید(۱)» تدین البته به احتمال زیاد خوب می دانست، چرا امثال او حاضر بودند با مولیتر همکاری کنند، اما ریاست امثال منتخب الدوله بر خزانه داری را تحمل نمی کردند. اینجا همین قدر می گوئیم، این مرد بلژیکی تابع او امر انگلیسیها بود، وقتی اختیار نان را به او سپردند بناگاه نان زیاد شد. مردم این را میدیدند که به محض اینکه اختیار نان مردم به دست خارجی سپرده شد، ورق برگشت، علی القاعده همین نکته به ظاهر بی اهمیت باید مردم را هوشیار می کرد و می دانستند بحران نان از کدام سرچشمه نشأت می گیرد.

به تاریخ ذیحجه ۱۳۳۶ مصادف با سنبله ۱۲۹۷ میرزا احمد خان آذری مسئول ارزاق اداره مالیه را عزل کردند و مسیو مولیتر را به جای او نشانند تا مگر بتواند کاری انجام دهد. مردم از نحوه مدیریت این آذری بسیار شکایت داشتند. این آذری جزو گروه وثوق الدوله بود، در عزل آذری از منصب خود، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه و از اعضای کمیته مجازات نقش برجسته ای ایفا کرد.

همین وزارت مالیه خود منشاء فساد بود، کسی را یارای برخورد با این گروه نبود تا اینکه سال ۱۲۹۶ به پایان رسید. در ابتدای سال ۱۲۹۷ شمسی، مصدق السلطنه معاون وزارت مالیه تلاش کرد تا اندازه ای در مالیه اصلاحات انجام دهد. او توانست فهیم الملک رئیس وقت مالیات مستقیم وزارت مالیه و ترجمان الدوله خزانه دار را محکوم به یک سال محرومیت از تصدی مشاغل دولتی کند، ممتازهما یون و ابوالحسن بزرگ امید مشهور به مخبرهما یون که به خاندان مشهور هدایت تعلق داشت، از مشاغل دولتی برای همیشه کنار گذاشته شدند. اینان کسانی بودند که در روزنامه ها چه خودشان و چه کسانشان در ذم مصدق السلطنه معاون وقت وزارت مالیه مطلب می نوشتند، اما او سرانجام توانست خیانت های آنها را به اثبات رساند. یکی از این موارد اختلاس هفتصد هزار تومان از محل انحصار تریاک بود(۲)، روزنامه ایران نوشت دیگر اگر کسی تا پنجاه هزار تومان از مالیه دولت را به نفع خود حیف و میل کرده باشد، پشیمان است؛ زیرا در مقابل مبالغ هنگفتی از این دست، آن مبالغ بسیار ناچیز بودند.

اندکی بعد نظمیته تهران آمار مرگ و میر این شهر را منتشر کرد، معلوم شد فقط در سال ۱۲۹۶ یکصد و هشتاد و شش هزار تن از مردمان بی گناه تهران در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از همان گرسنگی از بین رفتهاند. عین السلطنه که خود در این زمان در تهران اقامت داشت نوشت: «درست در طهران قلت جمعیت محسوس است.» در کاشان سی هزار تن از گرسنگی مردند، در قم «غالب خانه ها همان طور درش قفل است که تمام ساکنین آن بدرود زندگانی گفته اند.» درست در این شرایط اسفناک عده ای از مردمان بی رحم و بی عاطفه، «صدها، دویست ها هزار تومان منافع بردند.» اسفناک تر اینکه «در طهران آدم سراغ داریم که از

ص: ۲۴۳

۱- همان، ص ۴۸۹.

۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۲۰.

پول کفن مرده‌ها مبلغی دخل نموده بود.» کسانی که مسئولیت داشتند نان مردم را تأمین کنند، نه تنها این کار را نکردند بلکه خود باعث افلاس مضاعف آنان شدند. به طور نمونه همین عین السلطنه خود واسطه حمل غله قزوین و اراک و نقاط دیگر بود در نزد میرزا احمد خان آذری؛ «چهل هزار تومان به او تعارف می‌دادیم، ارباب کیخسرو آن متقلب که عزیز کرده بی‌جهت شده روی دست ما برخاسته نمی‌دانم چه علاوه کرد که به او داد.» در اثر این تراژدی هولناک قحطی، کسانی که بیماری حصبه‌ای شناخته می‌شدند به آسانی قابل شناختن بودند؛ «هر کس کلاهش گشاد شده و سرش تراشیده، مریض بوده» (۱) حتی داروهای شفای حصبه هم احتکار می‌شد.

به هر حال در دوره مولیتر، قیمتی روی ارزاق مردم و به ویژه گندم گذاشتند که وارد کردن این محصول به شهر فایده‌های نداشت، به عبارت بهتر قیمت نان کاهش یافت و احتکار گندم بی‌فایده. این سیاست برای آن بود که «تجیبی از انگلیسی‌ها در قلوب ایرانی‌ها و طهرانی‌ها» بشود و به قولی در این سیاست هم نکته‌هایی وجود داشت که «لا یَعْلَمُهَا إِلَّا الرَّاسِخُونَ فِي عُلُومِ الْبَرِيطَانِيَا» (۲) در این میان یک موهبت بزرگ نصیب ایرانی‌ها شد، آن موضوع وقوع انقلاب روسیه بود. به واقع انگلیسی‌ها بعد از انقلاب روسیه تلاش کردند در بین ملت ایران محبوبیتی به دست آورند و به اقدامی که توضیح دادیم دست زدند. موهبت بزرگ برای ایران این بود که از اوایل سال ۱۹۱۷ میلادی، نیروهای روسیه از شرق ایران خارج شدند، اما به محض تخلیه قوای روس در این مناطق، انگلیسی‌ها جایشان را گرفتند. در تربت حیدریه انگلیسی‌ها پست‌های جدید نظامی تشکیل دادند. آنان تأسیساتی را که تا دیروز در دست روس‌ها بود به تصرف خود در می‌آوردند و در آنجا مستقر میشدند. در سیستان پست‌های ایست و بازرسی برقرار کردند و مناطق وسیعی را عملاً متصرف شدند (۳). این نقل و انتقالات درست زمانی صورت می‌گرفت که مردم از گرسنگی به خاک‌هلاکت می‌افتادند و کمتر کسی بود که به داد این بینوایان برسد. تعویض رئیس خبازخانه‌ها هم تأثیری در وضعیت نابسامان مردم به وجود نیاورد، زیرا بحران از جای دیگر آب می‌خورد. علت ضدیت با احمد خان آذری هم این بود که او از گروه وثوق به‌شمار می‌آمد، و گرنه همه کسانی که قدرتی داشتند در احتکار مواد غذایی دخیل بودند.

در بازار، معابر و کوچه‌ها مردم از شدت گرسنگی به زمین افتاده و جان می‌کنند. دولت آبادی که درست بعد از خاتمه جنگ اول جهانی به ایران بازگشت، روایت کرده که بعد از چند سال دوری از تهران، مشاهده کرده «قحط و غلای سال گذشته توارد بدبختی‌های

ص: ۲۴۴

۱- همان، صص ۵۳۷۲.

۲- کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «انگلیسی‌ها در مشرق».

بسیار، مرض های مسری گوناگون شاید ربع جمعیت تهران را کم کرده است، راستی تهران خلوت شده و کسر جمعیت آن نمایان است(۱)» دولت آبادی فقط بخشی از حقیقت را بازگو کرده است، به واقع رعد بر اساس آمار نظمیّه گزارش می داد، یک سوّم جمعیت تهران از گرسنگی مرده اند. رجالی مثل شیخ رضا دهخوارقانی در حالی که خود در مهاجرت بودند، زن و فرزندشان نان نداشتند بخورند. زن او حتی خرج خانه اش را نداشت، او پولی در بساط نداشت تا جایی را اجاره کند و فرزندش را به مدرسه بفرستد(۲) این در حالی بود که «آقا شیخ رضای دهخوارقانی هم در اسلامبول فکلی شده معلوم شد که شناگر قابلی است، سابقاً آب گیرش نیامده بود(۳)» مردم آن قدر فقیر شده بودند که بهداشت عمومی هم در معرض خطر واقع گردید. با اینکه جمع کثیری از مردم تهران از فرط گرسنگی و بیماری های واگیر دار مرده بودند، اما باز هم وضع فقرا در کوچه و معابر بسیار رقت انگیز بود، «آری فقیران مرده اند و اغنیا فقرا گشته اند(۴)» کمرهای در جایی نقل میکنند او چند ساعت در حمام بوده و دیده که فقط شش نفر مراجعه کننده به حمام وجود داشته است. تازه از این شش نفر چهار تن نسیه به حمام رفتند، یکی هم فقط سیصد دینار پرداخت و آن دیگری چاقوی خود را گرو گذاشت. حمامی حتی نمیتوانست خرج روزمره خود را در آورد، هزینه نگهداری حمام بسیار بیشتر از درآمد آن بود، بالاتر اینکه او وسایل خانه اش را میفروخت تا مخارج روزانه زندگی را تأمین کند. خانواده هشت نفری حمامی، غذای خود را از دمی پختک بازار به دست میآوردند و همیشه نیمه سیر بودند،(۵) به عبارتی این مرد با اینکه شغل داشت، اما صدقه دریافت می کرد.

در این شرایط افرادی مثل سید عبدالرحیم خلخالی که به دمکرات ها تعلق داشت و از بدو جنگ به مهاجرت رفته بود، بعد از آمدن به تهران نه تنها یک جا با تصویب هیئت دولت حقوق بیست و هشت ماهه غیبت خود را دریافت کرد، بلکه قرار شد شغلی هم به او بدهند: «گفتم چطور حقوقی که سر کار نبودید میدهند و شما دریافت مینمایید؟ فرمودند چون من منفصل نشده بودم و اخطار به من نکرده بودند یعنی اخطاریه آنها به من نرسیده بود، من حق حقوق دارم. البته هم جواب محکم را باید قبول نمود. دلیل هم آورد که محسن میرزا و منوچهر خان چطور گرفتند؟!»(۶) جالب اینکه همین سید عبدالرحیم خلخالی بعد از بازگشت از به اصطلاح مهاجرت یک زن عرب هم با خود آورده بود که باعث برپا شدن قشقرقی

ص: ۲۴۵

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۹۰.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۷۴.

۳- همان.

۴- دولت آبادی، ج ۴، ص ۹۰.

۵- کمره ای، ج ۱، ص ۸۳.

۶- همان، ص ۱۰۷.

در سطح کلان، هیچ سیاست ملی تدوین شده‌ای وجود نداشت، مصالح ملی دستخوش هواهای فردی و گروهی شد. در این شرایط هنوز برخی از طرفداران شخصیت‌ها و احزاب سیاسی به این موضوع می‌پرداختند که بالاخره دین و سیاست جداست یا با هم ارتباط دارد. همین کمرهای نقل میکند که مردی امین‌الوزاره نام که مقرب سپهدار تنکابنی بوده است، می‌گفته «هر کار با خداست و سیاسی نداریم، هر چه هست دیانتی است.» او ادامه می‌دهد: «من رفتم که او را ملتفت بنمایم، دیدم نیش‌های سابقین را به کار می‌برد؛ مثل اینکه من بابی هستم و اعتقاد به دیانت ندارم و منکر خدا و قرآن هستم. خیلی دلم سوخت. هر چه به ملائمت خواستم حالیش نمایم که افعال ما مربوط به خدا نیست و سیاست غیر از دیانت است، باز نیش‌های خود را می‌زد.»^(۱)

ایران در وضعی به شدت بحرانی در غلتیده بود، به قول دولت‌آبادی کسانی که مقدرات امور را بر عهده داشتند «نه تجربه کافی داشتند و نه مزاج مملکت را درست می‌شناختند و نمیتوانستند اغراض شخصی را دخیل امور نوعی مملکت نمایند.» به نام «ترقیخواهی و وطن پرستی» یک «قوه ارتجاعی» به وجود آوردند. به طور کلی وضعیت کشور از دید دولت‌آبادی به این شرح بود:

«...اکثریت بی‌خبر و با استمدادی که قوه مرتجع از بیگانگان میکرد در مقابل قوه تجدیدپرور خودنمایی کرده طفل نوزاد آزادی را در مهد شیرخوارگی سربریدند، جمعی از خودپرستان سبب شدند و جمعی از بی‌مروتان مباشر این گناه عظیم گشتند، اینک چند سال است قاتلان خونخوار با دستهای آلوده به خون بر سر و مغز یکدیگر می‌زنند و هر دسته این جنایت را به دیگری نسبت می‌دهد، در صورتی که همه شرکت نموده و دست همه خون آلود است. به هر حال آیا بعد از حوادث اخیر کار ما به کجا بکشد و مهره غلطان ایران بدبخت در کدام خانه استقرار یابد و از برابر صحنه مملکت داریوش به دست نادانی ما مردم کودک صفت از همه جا بی‌خبر، چه پرده موحشی بالا برود و آیا این پرده از روی جنازه ایران بلند میشود، آیا در پس این پرده قبر مملکت کیان است یا آنکه دست غیب و روحانیت ملت ستم‌دیده و حرمت خون شهیدان راه وطن، این پرده موحش را به یک صفحه نورانی که با خط طلا رقم استقلال ابدی و آزادی ایران در پیشانی آن ثبت باشد مبدل خواهد نمود. اگر به تاریخ ایران نظر کنیم خواهیم دید که ایرانی روزهای از این سخت تر را هم به خود دیده است و موجودیت خویش را از دست نداده.»^(۲)

غیر از قحطی، بیماریهای گوناگون هم مردم را درو می‌کرد. به نوشته دکتر امیر اعلم ثقفی، برادر متین السلطنه، در ایران سالیانه متجاوز از دویست هزار طفل به مرض آبله جان می‌دادند. صد هزار تن به محض گرفتن آبله می‌مردند، حدود پنجاه هزار تن کر و کور می‌شدند و بعد بدروود زندگی می‌گفتند و پنجاه هزار تن دیگر هم که مستعد بیماری‌های دیگر بودند، اگر به آبله مبتلا می‌شدند بلافاصله می‌مردند.^(۳)

۲- دولت آبادی، ج ۴، صص ۲۸-۲۹.

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۴.

بحران یاد شده منحصر به تهران نبود، هیچ آبادی نبود که از شرّ این مصیبت ویرانگر رهایی یابد. کُلیه شهرهای بزرگ کشور دستخوش قحطی بود و گرسنگی و مرگ. تهران چون مرکزیت داشت و عمده روزنامه های کشور در آنجا منتشر می شدند، اخبار موحد گرسنگی را بازتاب می داد، اما شهرستان ها کمتر پوشش خبری می یافت. آنچه از شهرستان ها در مطبوعات چاپ می شد، عمدتاً عریضه هایی بود که نگون بختی شهرستان های کشور را منعکس می کرد. تلاش خواهیم کرد به بخشی از این تباهی در شهرستان ها اشاره کنیم؛ که البته تنها بخشی از واقعیات جامعه ایران در این برهه حساس است.

همدان یکی از شهرهایی بود که به دلیل فتنه سالارالدوله، هجوم قشون بیگانه و سست عنصری زمامداران در مرکز، بیش ترین آسیب را از قحطی بزرگ مقارن جنگ اول جهانی متحمل گردید. به بخشی از مشکلات طاقت فرسای همدان و برخی دیگر از نواحی غرب کشور اشاره کردیم، اینجا لازم به تذکر است که هنوز ماههایی چند از عمر مشروطه باقی مانده بود که درست در اواخر سال ۱۳۳۰ قمری قحطی نان شدت یافت. گرانی به اوج خود رسید و قیمت گندم به ناگاه ترقی کرد. همزمان در قزوین قیمت گندم هر خروار از هفت تومان به سی تومان رسید. در همدان این قیمت به چهل و شش تومان بالغ شد، خلاصه اینکه به قول برخی راویان در همدان «متصل آدم می میرد». دزدان و راهزنان در همدان بار دیگر جان و مال و ناموس مردم را مورد هجوم قرار دادند، روستاها پی در پی غارت می شد، ژاندارم های بی گناه به قتل می رسیدند و تفنگشان به سرقت می رفت، «خیلی خیلی همدان مغشوش است. از دزدی و غارتگری و گرانی و قحط(۱)»

وضعیت روستاهای همدان بسیار رقت آور شد، بسیاری از روستاها قربانی جنگ ویرانگر روس و عثمانی گردیدند، گلوله های طرفین جنگ دائم به این روستاها اصابت می کرد و مردم را به هلاکت می رسانید. درخت های منطقه قطع شد، باغ ها ویران گردید، در پایان جنگ فقط خندقی عمیق و یک پل بر روی یک رودخانه باقی ماند. در یکی از روستاهای همدان به نام کوریجان، وقتی قشون روس و عثمانی عقب نشینی کردند، از جمعیت هفتصد خانواری آن تلی

ص: ۲۴۷

از خاک که مملو از نعش های متعفن و سگ های هار بود، باقی ماند. وقتی مباحثی به نام علی مردان خان معتضدالممالک وارد این روستای سابق شد، چندین روز با عوامل خود فقط سگ های هار را می کشت و نعش دفن می کرد. همه چیز سوخت و غارت شد و پایمال گردید(۱).

همدان در کنار قزوین دو مرکز از مهم ترین مراکز اسکان نیروهای روسیه بودند. اینان به کمک خشکسالی و کمبود مواد غذایی شتافتند تا مردم را هر چه بیشتر آماج حملات بی رحمانه خود قرار دهند. در همدان نظامیان روس نسبت به کسبه و اهالی تعدی آغاز کردند. آنها در خرید اجناس بیش از اندازه به مردم اجحاف می نمودند، کسبه از این همه ظلم و ستم به تنگ آمدند، بازارها را بستند و «بعلاوه به واسطه تنگی ارزاق عده زیادی از فقرا و مردم متفرقه اجتماع کرده چندین دکان را غارت نموده مقداری تریاک بی باندرول و مبلغی منات و پول و جنس به غارت برده اند؛ حکومت و نظمی در اسکات مردم و باز کردن بازارها جدیت کرده و مجلسی از عموم ترتیب داده و برای خوراک یک ماه اهالی و قشون، گندم و آذوقه حاضر کرده و رفع تشویش اهالی شده و بازارها را باز کردند.»(۲) در این شهر قیمت گندم به سرعت ترقی کرد و به خرواری یکصد تومان رسید، جو نود تومان بود و برنج نایاب. بنابر گزارش های دولتی در همدان نصف مردم شهر به دلیل گرسنگی از بین رفتند.

در اواخر پاییز یا اوایل زمستان سال ۱۲۹۶ بود که یکی از روحانیان همدان به نام مجتهدزاده همدانی، نامه ای به مرکز ارسال کرد و در آن به گوشه ای از فلاکت و بیچارگی مردم همدان اشاره نمود. او نوشت وضعیت دلخراش همدان باعث شده دل سنگ آب شود، «آیا عاشورای همدان به سمع مبارکتان رسیده که هزارها پردگیان آنجا در مقابل نامحرمان، درب دکاکین خبازی از صبح تا عصر گرسنه و نالاین، اطفال خوردسال بی طاقت مثل جوجه مرغ لرزان، ضعف و بیچارگانی که حاصل دسترنج آنها در چند جا جمع شده و مرکزیت پیدا کرده در میان کوچه و محله مرده و بیجان؛ هزارها زن و بچه، پیر و جوان، دهقانان، در این سرمای زمستان، در شهر و بیابان، گرسنه و عریان؛ علاوه بر اینها همه روزه حریق و غارت یغماگران داخلی و خارجی در جریان، گندم و سایر ارزاق این گرسنگان به قیمت جان، و خرواری یکصد و ده تومان، یاللعجب سبحان الله خبر دارید؟» به قول او یک سال بود که مردم به نغمه های دلخراش، صدای خود را به «گوش عالمیان» رسانیده بودند، مردم از یک سال گذشته وضعیت آن روز را پیش بینی می کردند، آنان خواستار عزل رئیس عدلیه و نظمی شده بودند، اما احدی به صدایشان گوش نداد و مستدعیات این بینوایان به دل احدی رحم نیاورد. به نوشته این فرد، مسئولین ادارات به وظایف خود عمل نمی کردند، آنها فقط در این اندیشه بودند

ص: ۲۴۸

۱- همان، ج ۶، ص ۴۸۹۵.

۲- ستاره ایران، ش ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «همدان».

چگونه با کمترین هزینه ای و در کمترین فرصتی جیب خود را پر نمایند: «خدایا این چه داستان و چه ترتیبی است؟ چرا اینا بشر این طور بی رحم شده اند؟ چرا این قدر هرج و مرج است؟ بحران کابینه چه وقت رفع می شود؟ تزلزل کی خاتمه پیدا می کند؟» در خاتمه نامه آمده بود: «ای ملت ایران مایوس باشید، از کسی انتظار رحم و مروت نداشته باشید، اشخاصی که امید همراهی از آنها دارید غیر از بردن هستی و گدا کردن و به فرعونیت معامله کردن با شما کاری ندارند، شما را دستخوش اغراض خود کرده و خودشان هم دستخوش اغراض دیگران هستند. ارزاق شما را به قیمت جان شما هم نمی فروشند، و جُهای (۱) شما غیر از استفاده از شما و تحمیل منت بی جهت بر شما خیالی ندارند، بیدار و مایوس باشید؛ من که بعد از دوازده سال (۲) تحملات فوق التصور و انتظار بهودی به کلی مایوس شده ام.» (۳) بالاخره هم در این شهر کمیسیونی متشکل از متمولین، به نام کمیسیون توکل تشکیل شد و از دو هزار تن از فقرا پذیرایی نمودند (۴) لیکن بحران عمیق تر از آن بود که با این مسکن ها حل و فصل شود.

از آن سوی در کردستان فقر و وحشت بیداد میکرد، ساوجبلاغ «حکم مسلخی وحشتناک و خرابه دهشتناک» پیدا کرد. گرسنگان «بیچاره گان (۵) و درماندگان که مادام این مدت [جنگ] در صحاری و جبال و بیغوله های جنگلات (۶) و غیره مثل حیوانات وحشی به سر میبردند، جرئت و جسارتی پیدا کرده با حال رقت آمیز و هیولای وحشت انگیز که هر بیننده را دچار حیرت و حسرت مینماید، با پای برهنه و عورات مکشوفه هجوم آورده به دهات و شهرها ریخته» بودند. در ادامه نامه ای که این وضع اسفناک را گزارش میداد آمده بود: «این جماعتی که مینویسم عبارت از زن ها و اطفال یتیمی است که صاحبان و پدران و سرپرستان آنها مقتول و خودشان که متواری شده و در این مدت مدید در بیابان ها به سر برده با حال قحطی و غلا که هیچ آذوقه پیدا نمی شود، با علف و در زمستان با پوست (۷) درخت ها... زندگی کرده بدبختانه تا حال زنده مانده» اند. از آن سوی «البته همه یتیم و فقیر و بینوا و بدبخت دیده اند ولی نه به این حال فلاکت و بیچارگی که غالباً از فرط خوردن علف و شدت مصائب دوچار امراض صعبه [شده اند]، در این قحطی که گندم هفتاد تومان گیر نیاید و متمولین برای پیدا کردن نان خود معطل هستند، این اطفال معصوم در زیر دیوارهای خرابه های شهر با حالت وحشت انگیزی هر روزه چند نفرشان چشم امید از ما بسته و جان به جان آفرین میسپارند.»

ص: ۲۴۹

۱- جمع مکسر وجیه: بزرگان.

۲- منظور دوازده سال عمر مشروطه تا آن تاریخ است.

۳- همان، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، «اخبار داخله».

۴- همان، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «کمیسیون توکل».

۵- کذا.

۶- کذا: جنگل ها.

۷- اصل: پوت

در سراسر ایران و به ویژه در منطقه کردستان که مورد هجوم سپاه روس و عثمانی شده بود، زنان و کودکان از گرسنگی میمردند، زن هایی که بچه شیرخواره داشتند، «همین طور مرده و اطفال بی صاحب میافتند.» دخترهایی که زنده مانده بودند، به دست ده و یا بیست سرباز اجنبی دست به دست میشدند. مکرم الملک والی کردستان نوشت: «فریاد استغاثه خود و بزرگان اسلام» را به گوش ایرانیان مقیم تفلیس و باکو رسانیده، با حمایت آنان یک «دارالعجزه» تأسیس کرده تا برای «سکونت آوارگان اسلام» پناهگاهی فراهم شود. مکرم الملک نوشت این وضع «ستمیدگان ظلم اجانب» و «ثمرات غفلت و سهل انگاری (۱) خودمان است». او در ادامه آماری وحشتناک ارائه داد: طبق این آمار فقط حوزه حکومت او چهل هزار گرسنه و آواره دارد که عمدتاً بیوه زنان و اطفال یک تا ده دوازده ساله را در بر می گیرد، این افراد غالباً مریض بودند. به نوشته مکرم الملک «بالفرض تا زمستان اگر نوعی خودداری نمایند، علی التحقیق در زمستان کسی خلاص نخواهد شد»، (۲) یعنی همگی خواهند مرد. به سرعت در ایالت کردستان قیمت گندم خرواری صد تومان شد، برنج سیصد تومان، در سایر نقاط ایران هم گندم به همین اندازه بود، حتی در تهران که زیر نظارت ظاهری دولت مرکزی قرار داشت، قیمت نان به خرواری یکصد تومان بالغ گردید (۳).

اگر کردستان آماج حملات روس و عثمانی بود، جنوب کشور و به طور خاص فارس عرصه تطاول بریتانیا گردید. در طول جنگ اول جهانی بریتانیا به موازات نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور، کمترین رحمی در حق ملت ایران روا نداشت. شهرها و دهکده ها خراب شدند، اهالی بی گناه جنوب کشور را غارت نمودند، تمامی قراء و بلوک حساس جنوب را با توپ ویران ساختند، مراتع و کشتزارهای حاصل خیز را با قوای خود و همدمستی برخی نیروهای ایرانی چابیدند و به قول گروهی از اهالی فارس، به این شکل انگلستان «سر تا سر این مملکت را با هیولای رعب آور قحط و غلامواجه ساخت.» در جنوب کشور پلیس جنوب دامنه نفوذ خود را تا اصفهان و یزد امتداد داد، به این شکل انگلستان «نقاطی که سالیان دراز تمامت آذوقه ایران را فراهم می نمود با یک دنیا بیشرمی و وقاحت غصب کرد، آنچه محصول از غله و حبوبات و ارزاق دیگر در این امکنه سراغ داشتند، ضبط و متدرجاً از راه اهواز و محمره و ناصری (۴) و عباسی (۵) برای اعاشه قشون خویشتن در بین النهرین فرستادند.» وضعیت بی اندازه بغرنج شد، «فریاد و فغان الجوع» سکنه این بخش ها از نواحی ایران، «به عیوق (۶)

ص: ۲۵۰

۱- اصل: سهلاً کاری.

۲- زبان آزاد، یکشنبه ۲۱ ذیقعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «بدبخت ساوجبلاغ».

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۶۱.

۴- ناصری همان اهواز است.

۵- بندر عباس.

۶- فلک و آسمان.

می رسید». از سوی دیگر «تلفات یومیه اصفهان و کاشان از یکصد و یکصد و پنجاه نفر [در روز] تجاوز کرده است.»

آلمان‌ها به عنوان دروغین حفظ بیطرفی ایران دیگر حاضر نشدند از نیروهای مورد حمایتشان در غرب کشور بیش از این پشتیبانی نمایند، سلاح‌های اینان را در اختیارشان قرار دادند و از آنان خواستند به اعماق خاک کشور مراجعت کنند. این قشون وقتی بازمی‌گشتند «مع التأسف در ورود به سرحد تمام آن توپ‌ها و مترالیوزها و مهمات را تا نقدینه‌ای که با آنها بوده، نظامیان روس و انگلیس انتزاع کرده و آنان را در این سختی و مجاعه که خود موجب شده، با وضع بس اندوهگین عریان و برهنه نمودند.»^(۱) این عملیات وقتی واقع می‌شد که هیچ‌کس از این نیروهای غارت شده حمایت نکرد، هیچ‌کس در صدد استرداد سلاح‌های مصادره شده بر نیامد، و احدی را یارای ایستادگی در برابر قوای روس و انگلیس نبود. روزنامه ستاره ایران نوشت این اعلامیه را «هیئت سری آزادی خواهان فارس» به اداره آن روزنامه فرستاده‌اند و آنها هم آن را درج نموده‌اند. تا آنجایی که ما می‌دانیم و تا آنجایی که منابع اشاره کرده‌اند این هیئت باید متشکل از افراد زیر باشد که در شیراز اقامت داشتند و توسط مخبرالسلطنه که زمانی در آن سامان هیجان عامه را تحریک می‌کرد؛ شکل گرفته بودند: فاخرالسلطنه مشهور به سردار فاخر حکمت، سیف‌الله نواب، دکتر مهدی ملک‌زاده. افرادی مثل آقا شیخ عبدالحسین ذوالریاستین و آقا سید محمدتقی گلستان. فرزندان شیخ الاسلام و ثقه الاسلام هم از سویی دیگر با کمیته دمکرات شیراز همکاری می‌کردند؛^(۲) این تشکیلات البته از زمان قیام تنگستانی‌ها شکل گرفت که کشته و اسیران زیادی در فارس و دشتستان بر جای گذاشت. از اینان سردار فاخر حکمت به ویژه در جریان جنبش جنگلی‌ها نقش بسیار مخربی ایفا کرد، سیف‌الله نواب متعلق به خانواده مشهور نواب بود که در کتاب بحران مشروطیت در ایران، خاندان آنها را تبارشناسی کرده‌ایم، دکتر مهدی ملک‌زاده که در دوره پهلوی‌ها هم مناصب مهمی به دست آورد و از جمله مقام سناتور انتصابی داشت، فرزند ملک‌المتکلمین و در زمره بستگان گروه بحران ساز بود. جالب اینکه همه اینان اینک شعار ضدانگلیسی سر می‌دادند.

قزوین و توابع آن دیگر ناحیه‌ای بود که به شدت تحت تأثیر قحطی، حمله بیگانه و سوءمدیریت روز به روز مفلس‌تر می‌شد. روستاهای قزوین به سال ۱۳۳۵ گرفتار قحط و غلای وحشتناکی شدند، مردم از فرط فقر و بیچارگی تمام احشام خود را سربریده و خوردند و یا به ثمن بخش فروختند. عده‌ای از آنان از روستاهای الموت که عین السلطنه شاهد آن بود، به دلیل

ص: ۲۵۱

۱- ستاره ایران، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، اعلامیه «هیئت آزادی خواهان ایران.»

۲- ایران در جنگ بزرگ، صص ۷۹-۸۰.

استیصال و گرسنگی به تهران می رفتند به این امید که در پایتخت جان به سلامت برند، لیکن وقتی وارد تهران می شدند می دیدند اگر وضعیت روستای آنها فقط به دلیل قحطی آشفته شده بود، این شهر را معضلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از پای درمی آورد. مهم تر اینکه بحران تهران بود که شهرها و روستاهای کشور را هم دستخوش عذاب و نابودی کرد. به قول عین السلطنه روستاهای دیگر هم وضع بهتری نداشت (۱). مسئله مهم در قحطی سال ۱۲۹۶/۱۹۱۷ این نبود که غلات وجود نداشت، برعکس غلات فراوان بود، به دلیل گرانی اینک دیگر مردم قدرت خرید نداشتند. عین السلطنه نقل می کند از میزان غلات انبار شده محدود او که سال گذشته تا نیمه‌های سال دو ثلث فروش می رفت، آن سال یک ثلث هم فروش نرفته بود. شخص او با این که مقادیر زیادی غلات و به طور خاص گندم را به میزان پانصد خروار می توانست به آسانی خریداری کند، از این امر منصرف شد، زیرا می ترسید که همین غله جزیی خودش هم بماند تا چه رسد به این که مقادیر دیگری هم خریداری کند. مطلب عین السلطنه نکته ای مهم را افشا می کند: اینکه غلات به اندازه کافی وجود داشت، اینکه با وجود خشکسالی مقادیر معتناهی ارزاق در انبارها نگهداری می گردید و اگر همین محصول در اختیار مردم قرار می گرفت، تا حد زیادی مانع مرگ و میر می شد. به واقع محصول بود، اما محتکران قیمت ها را آنچنان بالا برده بودند که کسی قدرت خرید نداشت. مردم قزوین و حومه به دلیل گرانی غلات به تنکابن می رفتند، اما فقط می توانستند مقداری برنج و ارزن تهیه نمایند (۲).

باز هم از قزوین گزارش می رسید که بالغ بر چهارصد هزار تومان اموال نقد مردم توسط سالدات های روس به غارت رفته است. سالدات ها در شرارت خود بسیار مُصر بوده و دائماً اذیت و آزارهای خود را به گونهای تکرار میکردند. اینان هر روز به وسیلهای آسایش را از مردم سلب کرده و مغازه ها را غارت می نمودند، بنا به گزارش یک شاهد عینی «در بازارها هیچ چیز پیدا نمی شود، تمام دکاکین عبارت است از یک سلسله قفسه های خالی که اجناس آن را هر قدر خوب بود آنها به غارت رفته و باقیمانده را هم بدبخت کسبه از ترس خود در نقطه‌های مدفون و پنهان کرده اند. در چنین سالی که شدت استیصال و گرانی طاقت فرسای ارزاق عموم را مضطر کرده است، بیچاره [مردم] به واسطه عدم امنیت از تحصیل معاش محروم مانده اند.» در همین شکوائیه آمده بود باغات اطراف قزوین توسط روس ها تاراج شده است، بالاتر اینکه هر روز اینان چندین فقره جنایت مرتکب میشدند و هر کس را از باغبان و یا دیگران در باغ ها پیدا میکردند، به شدت کتک می زدند و یا به آنان زخم های مهلک وارد مینمودند «که شاید از زندگانی محروم و به فاصله کمی از این زندگی آمیخته به ننگ فارغ میشوند، مردم در انتها درجه پریشانی و بدبختی، دادخواه نیست؛ ادارات صدمرتبه بدتر از زمان استبداد، مالیه

ص: ۲۵۲

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۹۵.

۲- همان، ج ۷، ص ۴۹۱۹.

دولت معرض یک دسته چپاولگر که از طرفی رعایا و از جانبی مالیه مملکت را میچاپند، اداره حکومت با دوره ناصری (۱) بی تفاوت است، باز همان فراش ها و نایب الحکومه و نرسیدن به کارها و سرکیسه کردن مردم و قلق و خدمتانه (۲) و غیره بهتر از زمان ناصری رواج دارد. (۳)

در این شهر روس ها به تجار و کسبه حمله ور شدند و دکان ها و حجره های آنان را غارت نمودند. به سوی مردم معترض تیراندازی شد، حجره آقا سیدمحمد رضوی زاده را شبانه غارت کردند، محل این حجره در نزدیکی عمارت بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیسی ها واقع بود، اما نگهبانان این بانک از حمله مهاجمین جلوگیری نکردند. از این حجره قریب یکهزار و پانصد تومان دزدیدند، به دنبال این حادثه کلیه تجار قزوین حجره های خود را بستند و در تلگرافخانه پناهنده شدند، اما پناهندگان خود میگفتند که میدانند این امر هم فایده ای در بر ندارد. تجار به مقامات مسئول در تهران تلگراف کردند و خاطر نشان نمودند مردم قزوین و تجار از تهران مأیوس شده اند، به همین دلیل تکلیف خود را نمیدانند. تجار نوشتند اگر این یأس ادامه یابد، بیم آن میرود که مردم «ملتجی به قونسول انگلیس آن هم به انگشت کارکنان آنان [گردند]؛ یا در بانک انگلیس پناهنده شوند.» (۴)

در اوایل سال ۱۲۹۷ در قزوین گندم خرواری یکصد و سی تومان شد، یعنی حداقل حدود بیست برابر قیمت معمول. جو خرواری یکصد تومان و حتی محصول بی ارزشی مثل ارزن خرواری شصت و هفت تومان به فروش می رفت، بالاتر اینکه حبوبات مثل نخود و لوبیا خرواری صد تومان شده بود. مردم گرسنه الموت به تنکابن می رفتند تا برنج خریداری کنند، اما مأمورین دولتی حمل برنج را قدغن کرده بودند، «این مردم گرسنه دست خالی مراجعت می کنند، نفرین و ناسزا می گویند.» (۵) در شهر قزوین که از مهم ترین مناطق کشاورزی ایران بوده و هست، مردم از گرسنگی جان می دادند. بنا به گزارش های شاهدان عینی «توی کوچه و خیابان نفوس زکیه از گرسنگی نیمه جان و جان داده افتاده است.» مرض وبا و حصبه هم به نوبه خود مردم را درو می کرد، کسانی که زنده مانده بودند همه رنگ پریده، چهره ها زرد، بدن ها تکیده و نحیف و گردن ها بسیار باریک شده بود، مردم حتی نای راه رفتن نداشتند. در بسیاری از مناطق حال و روز مردم از این هم بدتر بود، اغلب مردم گرسنه و در حال غش و ضعف بودند، «بدتر از همه درویشعلی همدانی با برادرش، پسرش، زن و بچه اینجا [الموت]

ص: ۲۵۳

۱- منظور دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است.

۲- قلق و خدمتانه دو نوع از رشوه گیری بوده است.

۳- زبان آزاد، ش ۱۲، ۵ شنبه ۱۱ ذیقعدة ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «بدبخت قزوین.»

۴- همان، ش ۱۴، سه شنبه ۱۶ ذیقعدة ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس ها در قزوین.»

۵- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۱۱.

آمده‌اند، لوت، عریان... این آدم کاسب بود همه ساله متاع می آورد، بعد پوست خریداری می کرد. حالیه این قسم شده. می گوید روس ها تمام مال ما و اهل آبادی ما را بردند.»^(۱)

در ولایت معمور و سبز و خرم مازندران، همه جا خشکی بود، همه جا کمبود آب نگرانی جدی ایجاد کرد، روز به روز بر نرخ اجناس و امتعه افزوده می شد. مصیبت بزرگ تر روس ها بودند، آنها از هر نقطه ای که توانستند غله و برنج جمع آوری کردند و به روسیه حمل نمودند. این وضع باعث شد مردم بیچاره به ویژه در مناطق شمالی کشور به فقر و افلاسی وصف ناپذیر مبتلا شوند. دیگر اینکه در آمل آتش سوزی مهیبی روی داد که خانه و کاشانه مردم را ویران ساخت، ده هزار تن بی خانمان بیرون شهر گرسنه و عریان جمع شده و منتظر کمک دولت مرکزی بودند. دویست هزار کیسه برنج و مقدار معتابهی مال التجاره و اثاث البیت آنها طعمه آتش گردید^(۲) انگلیسی ها وعده دادند به نیروهای نظامی خود دستور داده اند در این شرایط غلامت ایران را جمع آوری و احتکار نکنند، نیز قول دادند در رفع بحران به دولت ایران کمک کنند تا خاطر مردم آسوده باشد. این نکته خود مبین این موضوع است که انگلیسی ها در احتکار غلات و شیوع قحطی در سراسر کشور نقش مهمی داشته اند.

در گیلان وضع بهتر بود، میرزا کوچک خان جنگلی که مانع ورود بیگانه به گیلان می شد، خدمات بزرگی به مردم این منطقه انجام داد، گیلان یکی از مهم ترین نقاطی است که هیچ گزارشی از قحطی در آن مخابره نشده است. به دستور میرزا، دویست خروار برنج از رشت به تهران ارسال کردند تا توسط معین الوزاره یعنی حسین خان علاء بین مردم تقسیم شود. نیز میرزا مساعدت کامل کرد تا چهار هزار خروار برنج خریداری شده توسط دولت، در اسرع وقت به تهران فرستاده شود^(۳)

کرمانشاه از دیگر نواحی غرب کشور بود که از جنگ و قحطی بزرگ به شدت آسیب دید. به گزارش حکومت کرمانشاه، چون اتباع خارجه و کنترات چی های روسیه غله را انبار نموده بودند، اهالی به جهت کمی جنس در عسرت زندگی می کردند. مجلسی برای بررسی بحران در دارالحکومه متشکل از کار گزار و سایر مأمورین دولت، علما، اعیان، تجار و اصناف با حضور کنسول های روس و انگلیس تشکیل گردید. مذاکرات حول این موضوع بود که کنسول های روس و انگلیس مانع از احتکار غله توسط مأمورین خود شوند. آنان قول دادند تا در این زمینه اقدامات مساعد انجام دهند، ضمناً قرار شد برای خرید غله از لرستان سی هزار تومان جمع آوری نمایند و مأموری را برای خرید جنس به آن ولایت بفرستند. در همان جلسه مقرر گردید دو کمیسیون برای مبارزه با بحران غله وارد کار شود: یک کمیسیون پول و اعانه

ص: ۲۵۴

۱- همان، ص ۵۲۲۷.

۲- همان، ج ۶، ص ۴۷۷۷.

۳- ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «فتوت و مردانگی».

جمع کند و کمیسیون دیگر انبارهای محترکین را شناسایی و مصادره نماید. این کمیسیون، همچنین وظیفه داشت غله را بین خبازها توزیع کند(۱).

همزمان در اصفهان آذوقه نایاب بود، در این شهر بلوایی به پا شد. در اصفهان برادران کازرونی که تجار معتبر این شهر بودند، شروع به توزیع نان بین مردم کردند. این برادران فرزندان محمد حسین کازرونی بودند، حاج محمدحسین کازرونی معروف به حاجی کاکا حسین ساکن اصفهان از تجار معروف آنجا بلکه ایران بود شرکت مسعودیه و شرکت اسلامی و کارخانه بافندگی کازرونی در اصفهان از تأسیسات او به شمار می آمد. آقا میرزا محمود کازرونی همراه با برادرانش یعنی میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد علی کازرونی روزی یک خروار نان به تهی دستان میدادند. اینان «دست از تجارت و کارهای خود کشیده از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته دامن بر کمر زده پشت دکان نانوايي ايستاده، بلیط از فقرا گرفته و نان مجانی میدهند.»(۲) در کرمان، خراسان، یزد، آذربایجان و خود تهران و توابع، کار روز به روز دشوارتر می شد،(۳) هیچ امیدی به آینده وجود نداشت.

در نواحی مرکزی ایران مثل اراک، گلپایگان، خوانسار و کاشان وضعیت مشابهی وجود داشت. به عبارت بهتر هر جا پای قشون انگلیس و روس رسید، امان مردم بریده شد. قشون روسی مقیم اراک، از مردم محروم چهار هزار خروار غله خواستند، در گلپایگان این میزان تهیه شد، اما روس ها بدون پرداخت قیمت؛ جنس را بردند. خبر میرسید که مجدداً «قشون روس از انبارهای غله گلپایگان جنس می برند و به هیچ وجه قیمت آن را هم تأدیه نمی نمایند!»(۴) در همین حال خبر میرسید قشون روسیه، وارد زنجان شده اند، در این شهر هم مثل سایر شهرهای ایران، غلات و آذوقه کمیاب شده بود؛ بالاتر اینکه در اغلب موارد، غلات نایاب و جغد قحطی بر فراز سر مردم به پرواز در آمده بود. مردم که خود با درد بی درمان خویش به هر طریقی زندگی را میگذرانیدند، اینک با اعلان خبر ورود قشون روس به شهرشان به شدت وحشترده شدند،(۵) آنان مضطربانه به این میاندیشیدند که با آن وضع فلاکت و افلاس، چگونه باید غله مورد نیاز روس ها را تأمین نمایند؟

در زنجان زنان گرسنه به دارالحکومه مراجعه کردند، اما مشاهده کردند در بسته است. زنان در دارالحکومه را سنگسار نمودند و سپس به خانه فردی به نام حاجی سید نعمت مراجعه کردند، آنان خانه این مرد را به آتش کشیدند و مردی به نام حاجی مهدی تاجر را که آرد به

ص: ۲۵۵

-
- ۱- رعد، سال دهم، ش ۲۱، سه شنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ قوس ۱۲۹۵، «در ولایات.»
 - ۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوّم ربيع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان.»
 - ۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۷۲.
 - ۴- زبان آزاد، ش ۱۴، ۱۶ ذیقعه ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «راجع به جنس برای قشون روس.»
 - ۵- همان، «ورود قشون روس به زنجان.»

رشت حمل می کرد کتک زدند که «بنابر گزارش های واصله «مشرف به موت است.» این مرد را به خانه حاجی سید محمد آقای مجتهد بردند، در آنجا از او قبض یکصد خروار گندم را گرفتند و رهایش کردند. والی شهر قول داد مسئله نان مردم را شش روزه حل کند و این مهم را سامان دهی نماید(۱) او از مردم خواست دکان های خود را بگشایند، در همین اوضاع و احوال «آقا مشهدی حسن حلاج رنجبر نطقی علمی و اجتماعی دایر بر مرام و روش دمکراسی و تهییج عموم به مناسبت این مرام» در مسجد شاه ایراد کرد! نیز سید محمد تدین «نطق بلیغی که حاوی اصول عقاید اسلامی و مطابقه آن با مرام دمکراسی بود، بیان فرمود.»

اما درست زیر همان خبر آمده بود: «به قرار اطلاعات واصله مسئله کمیابی غله از نقاط، اسباب زحمت برای اهالی فراهم نموده؛ در یزد و قزوین و کاشان و سمنان اغلب دکانین بسته شده اهالی بی اندازه مضطرب میباشند و آنچه خبر می رسد بیم اغتشاش از این جهت می رود.» بعد از این خبر، گزارش مشابهی از کرمانشاه رسیده بود، در این گزارش هم ذکر شد که وضع نان در کرمانشاه بی اندازه وخیم و جان و مال و ناموس مردم در خطر قرار دارد، کسب مردم به احتمال قریب به یقین تعطیل خواهد گردید، در ساوه هم مردم در تلگرافخانه اجتماع کردند و به واسطه گرانی نان سر و صدا به راه انداختند(۲).

گرسنگی در یزد هم بیداد میکرد، تجار یزدی مقداری جنس از کرمان و رفسنجان خریداری کردند تا آن را برای کمک به مردم به یزد حمل نمایند. حاکم کرمان «صلاح ندیده که جنس خریداری خود یزدی ها برای تأمین حیات اهالی گرسنه یزد حمل شود.» تجار یزدی قصد داشتند دوازده هزار خروار غله خریداری نمایند، اما مسئولین شهر کرمان اجازه ندادند، تجار راضی شدند حد اکثر سه تا چهار هزار خروار خریداری کنند، باز هم مخالفت شد؛ بالاخره دولت دستور داد یک هزار خروار غله به یزد حمل گردد، اما باز هم اجازه ندادند(۳).

از آن سوی در یزد به واسطه کمی غله، گرانی بیداد می کرد، در این ولایت بارانی نمی بارید و اوضاع جوی نشان می داد به این زودی ها خبری از نزولات جوی نخواهد بود. مردم نگران بودند و اضطراب از سر و روی آنان می بارید(۴) در سمنان از اول طلوع آفتاب لا-ینقطع عموم مردم به تلگرافخانه سرازیر شدند و «نالاه الجوع الجوع» آنها به آسمان می رفت. بنا بر یک گزارش تلگرافی «تمام دکانین بسته شده، عمل خبازخانه هم رشته آن گسیخته شده، هنگامه غریبی است. علما و تجار و اعیان تماماً تلگرافخانه هستند، آن قدر فریاد یا محمد[ص] بلند

ص: ۲۵۶

- ۱- همان، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی امر نان در زنجان».
- ۲- همان، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی آذوقه در ولایات».
- ۳- نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «راجع به حمل جنس برای یزد».
- ۴- همان، «یزد».

است که ممکن نیست کار کرد، خوبست توجه عاجلی برای این اهالی بشود.»^(۱) به والی کرمان دستور داده شده بود به تجار یزدی اجازه دهد برای نجات مردم یزد از گرسنگی، غله حمل کنند. والی به وزیر داخله تلگراف کرد که محصول کرمان آفت دارد و حمل آن غیر ممکن است^(۲) مشاهده می کنیم که در این ایام کرمان هم با مشکل قحطی مواجه نبود، البته خود شهر کرمان. دلیل امر واضح است: این زمان در این شهر سرپرسی سایکس زندگی می کرد که تشکیلات پلیس جنوب را راه اندازی کرد، نیز کرمان کلید رسیدن به سیستان بود؛ سیستان هم دروازه رویایی هند. به عبارت بهتر در کرمان هم خود انگلیسی ها برای جلوگیری از شورش مردم مانع تعمیق قحطی شدند. در این شهر همان طور که دیدیم هزاران خروار غله انبار شده بود اما مردم مناطق همجوار مثل یزد، از گرسنگی می مردند. لیکن این امر هم مقطعی بود، درست به هنگام انقلاب روسیه و درست زمانی که معلوم شده بود روس ها از ایران رفتنی هستند، کرمان هم به وضعیت سایر شهرهای کشور مبتلا شد.

عین السلطنه به نقل از روزنامه رعد می نویسد: «قحط و غلا- در تمام مملکت حکمفرماست. مسلمانان و ودایع الهی از گرسنگی تلف می شوند. در شهر قم روزی پنجاه نفر عجالتاً تلف می شود. در همدان سی هزار نفر فقیر اسم نویسی شده است. در طهران خبرنگار رعد به چشم دیده که جمعی زن و پیرمرد از سلاح خانه خون گوسفند برای تغذیه خود و اطفالشان می بردند. شتر مردهای در خندق افتاده بوده گوشت و پوست حتی استخوان های آن را مردم شبانه برای خود برده اند. رعد می نویسد با یک نفر از دمکرات های جدی ملاقات کردم و گفتم این چه ترتیب است که شما و رئیس کمیته آقای مخبرالسلطنه رفتار می کنید. گفت من چند مرتبه به آنها گفتم که داخل عمل نان نشوید از عهده مخبرالسلطنه خارج است، قبول نکرده مرا مردود نمودند. حتی صفت ارتجاع به من دادند. حالیه به این ترتیب است که می بینید. می گویند دولت دو کرور تا حال برای نان پول داده و هیچ تفاوتی به حال مردم نکرده است.»^(۳) آری! این کرورها به جیب کسانی سرازیر می شد که بی رحمانه قتل عام مردم گرسنه را نظاره می کردند، اما جنازه های آنان را پلکان ثروتمند شدن خود قرار دادند. پولی که برای رفع گرسنگی مردم اختصاص داشت حیف و میل می شد و در این حال هیچ فریادرسی نبود. سال ۱۳۳۶ ریاست ارزاق تهران با مخبر السلطنه هدایت بود، روزنامه رعد وضعیت نان تهران و ائتلاف نفوس پایتخت را کار حزب دمکرات می دانست که می گفت ریاست آنها با هدایت است. در مقاله ای با عنوان «دمکرات ها بخوانند» نوشت در این هفته پنجاه و یک نفر از گرسنگی در تهران مردند، در محبس نظمیه تهران چهارصد و پنجاه نفر محبوسند و اطفالی وجود دارند که والدینشان

ص: ۲۵۷

۱- همان، «تلگرافات داخله».

۲- زبان آزاد، ش ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «تلگراف از کرمان».

۳- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۱۱-۵۱۱۲.

معلوم نیست و در محبس به سر می برند. اکثر این افراد هنوز محاکمه نشده اند و تقصیر یا بی گناهی آنان اثبات نشده است (۱).

خراسان در زمره دیگر ولایاتی بود که در آتش بیداد و قحطی می سوخت. در اواسط ذیقعده سال ۱۳۳۵، نامه ای با امضای عبدالحسین خراسانی به روزنامه زبان آزاد رسید، در این نامه آمده بود: «خراسان در آتش قحطی، وبا، عدم امنیت می سوزد. هر یک از این علل منفرداً برای تهییج افکار و منقلب کردن یک مردمان مطیع تری کافی است. فقط نظم دوستی خراسان است که باعث تحمل بدبختی شده است.» از آن سوی زبان آزاد به نقل از روزنامه بهار چاپ خراسان نوشت: «عده ای اهالی ستمدیده قوچان که [حاکم] ایالت به عرض آنها نرسیده بود، به صحن امام [رضا (ع)] پناه آورده و نطف روی خود ریخته و آتش زده اند و مردم جمع شده آنها را نیم سوخته خلاص کرده اند، این است حال خراسان...» (۲) در مشهد دکان های خبازی به دلیل قحطی بسته شدند، جمعیت گرسنه در کنار خبازی ها تجمع کردند و فریاد و فغانشان به هوا رفت، احتمال بروز شورش هر لحظه در شهر قوت میگرفت. وزارت داخله به وزارت مالیه نوشت برای جلوگیری از تعمیق بحران هر چه سریعتر غلات به این منطقه ارسال گردد (۳).

در ساوه قریب چهار هزار نفر به اداره های مختلف دولتی ریختند و به قول گزارشگران «فریادشان از بی نانی بلند است و به نان جو محتاجند.» (۴) از منجیل خبر می رسید مأمورین مخصوص روسیه به طارم رفته اند و مشغول جمع آوری غلات هستند. آنان مقادیر فراوانی گندم و جو را به طرف زنجان برده و در آنجا انبار نموده بودند (۵).

از مرداد سال ۱۲۹۶ به تدریج مردم در برابر خبازخانه ها تجمع کردند، به گزارش روزنامه نوبهار مردم پنج شش ساعت در مقابل نانواییهای سنگک معطل می شدند و دست آخر هم بدون نان به خانه می رفتند. فقرای تهران و کسانی که به طبقات فرودست اجتماع تعلق داشتند، جلو نانواییهایی که نان جو می فروختند صف می کشیدند، اما باز هم چیزی به دست آنان نمی رسید. این موضوعی شگفت انگیز بود، زیرا مرداد ماه فصل برداشت محصول گندم و سایر غلات بود، پس چرا وضعیت به این شکل درآمده بود؟ بخشی از موضوع مربوط به فقدان بارندگی زمستان سال ۱۲۹۵ می شد، اما واقعیت امر این بود که این موضوع حداقل در تهران نباید به این سهولت تأثیر مخرب بر جای گذارد، تهران هرگز تا کنون وضعیتی به این شکل را مشاهده نکرده و به خود ندیده بود.

ص: ۲۵۸

۱- همان، ج ۷، ص ۵۰۵۷؛ به نقل از رعد.

۲- زبان آزاد، ش ۱۶، یکشنبه ۲۱ ذیقعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «خراسان میسوزد.»

۳- همان، ش ۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «سختی نان در مشهد.»

۴- همان، ش ۲۰، سلخ ذیقعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «در ساوه.»

۵- همان، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذیقعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «احتکار از طرف نظامیان.»

شوال سال ۱۳۳۵ مطابق با تیر و مردادماه سال ۱۲۹۶، ابتدا اخبار نگران کننده تری در مورد مسئله نان از سراسر کشور به گوش می رسید. نان روز به روز کمتر می شد، این موضوع اسباب زحمات فراوانی برای مردم فراهم ساخت، «فقرای بیچاره با نهایت سختی گذران می نمایند و با اینکه از طرف بعضی ها پیشنهادهایی راجع به اداره کردن امر نان و تنزل قیمت آن شده است، مقامات مربوطه توجهی ننموده و معلوم نیست برای آسایش اهالی چه تصمیمی اتخاذ خواهند نمود.» (۱) در حالی که در آن روزها گندم به اندازه کافی وارد شهر تهران می شد، اما برخی از ملاکین و خبازها گندم را احتکار کرده «منافع عمده را برای خود پیش بینی نموده اند.» دولت نتوانست برای جلوگیری از حرکات ضدانسانی خبازها و محتکرین اقدامی صورت دهد؛ در نتیجه موضوع نان به مشکلی لاینحل مبدل گردیده و روز به روز سخت تر می شد، درست در این وضعیت مردم از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب مقابل نانوائی ها تجمع می کردند (۲) به امید اینکه نانی به دست آورند و به خانه برند، اما همیشه ناکام می ماندند. در عین حال گزارش می رسید که همه روزه از شهرها و ولایات دیگر هم تلگراف های نگران کننده می رسد، همه این تلگراف ها یک مضمون داشت: قحطی. از سرزمین آذربایجان و اردبیل گرفته تا فارس و کرمان و یزد و خراسان؛ خبر اصلی قحطی بود. به طور مثال گزارش می رسید: «خراسان بدبخت پنج ماه است سختی آتیه خود را پیش بینی کرده و تلگرافات عدیده به دولت مخابره نمود و تقاضا کرد که گندم دولتی را به خود رعیت بفروشند... هنوز از ولایت خراسان فریاد استغاثه بلند است. در عین حال از تمام سرحدات ایران جنس به خارج حمل می شود و محتکرین سفته نیز در هر محل حتی در تهران به احتکار مشغول و ادارهای که بتواند در امر آذوقه عمومی ایران بالاخص نظری داشته باشد موجود نیست.» (۳)

در تبریز هم قحطی بیداد میکرد، برنج خرواری هزار تومان و یک من ده تومان شده بود که با معیارهای زندگی آن زمان بسیار سرسام آور تلقی میشد. روسیه خود در گیر مسائل داخلی خود بود و محصولی از آنجا به آذربایجان نمیرسید، از آن سوی «از طرف طهران هم که انگلیسی ها نمیگذارند آذوقه به سرمزل تبریز از این طرف برود»؛ (۴) نتیجه مرگ و میر دهشتناکی بود که هر روز از مردم قربانی میگرفت. در اورمیه مردم هر روز از گرسنگی میمردند، «سی هزار اشرار» از هیچ گونه قتل و غارت مردم فلک زده خودداری نمیکردند، قشون روس با این راهزنان همراه و رعیت بیچاره متواری بود. تقاضا شده بود دولت مرکزی

ص: ۲۵۹

۱- نوبهار، ش ۱۹، سه شنبه ۱۱ شوال ۱۳۳۵، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «امر نان.»

۲- همان، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۷، «نان گران و کمیاب شد.»

۳- همان، ش ۲۰، ۵ شنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۵، ۲ اوت ۱۹۱۷، «مسائل جاریه.»

۴- همان، ص ۵۸۱.

ده هزار خروار غله برای نجات مردم از گرسنگی به آنجا فرستد، پنج هزار خروار را مطابق نرخ معمول بفروشند و نصف دیگر را به رایگان بین فقرا توزیع نمایند^(۱).

وضع کمبود ارزاق و قحطی در اورمیه دست کمی از سایر شهرهای ایران نداشت. طبق گزارش های واصله به مطبوعات، وضع شهر بسیار اسفناک و رقت انگیز بود. گفته میشد «سختی ارزاق و قحطی بعلاوه گرسنگی به حدی مستولی شده که از قرار راپورت، روزی نیست چندین نفر از گرسنگی تلف نشوند»^(۲). این وضعیت اسفناک توسط محمد حسن نظم السلطنه افشار ارومی هم گزارش شد، او نیمی از حقوق خود را برای کمک به مردم فلک زده اختصاص داد، این موضوع با عنوان «بذل نصف حقوق» در روزنامه زبان آزاد منتشر شد.

همچنین در اورمیه آفات و خسارات وارده بر مردم باعث شد بازاریان و تجار و اصناف و کسبه از هستی ساقط شوند، این معضل به روستاها هم سرایت کرد، «اهالی فلک زده در کمال عسرت و پریشانی و در ماه رمضان روزها که روزه بودند و برای شب؛ نان خالی هم پیدا نمیکردند»^(۳).

در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با نوامبر ۱۹۱۷ و آبان ماه ۱۲۹۶ از تبریز خبر میرسید این شهر از حالت طبیعی خود خارج شده است و «پیداست که دستهای نامبارکی در کار آشفتگی آن ایالت داخل است. محرک کیست و مقصودش چیست؟ هنوز به ثبوت نرسیده، ولی تا این اندازه میتوان تخمین نمود که از یک ماه و نیم به این طرف پس از ورود بعضی عناصر بدان ناحیه یک حالت ناشایستهای در اینجا پدیدار شده است! بعضی عناصر مخفیاً به نام شعبه کمیته مجازات آن شهر از اهالی شهر و مردم متفرقه بدون یک پرنسیپ و اساس حزبی مجتمع و شروع به قتل اشخاص نموده و در ظرف چند هفته متجاوز از شش هفت نفر را به اقسام مختلفه به قتل رسانیده و از طرف نظمی و حکومت آنجا نیز اقدام روشن به عمل نیامده است»^(۴).

معضل نان ایران ریشه ای هم در خیانت های برخی سران قبایل و عشایر داشت. با این که وزارت مالیه دستور داده بود غلات به خارج کشور حمل نشود، خوانین ماکو اقدام به صدور گندم ایران به روسیه می کردند. آنها مأمورین گمرک را تهدید و یا تطمیع کرده و کار خود را انجام می دادند، در رأس همه اینان اقبال السلطنه ماکویی قرار داشت، به وی دستور داده شد

ص: ۲۶۰

۱- زبان آزاد، ش ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «غله برای اورمیه».

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «ارومیه».

۳- زبان آزاد، ش ۱۲، ۵ شنبه ۱۱ ذیقعد ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «در تبریز».

۴- نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تبریز».

تصمیم دولت را محترم شمارد و از حمل غله به خارج کشور خودداری کند^(۱) به دلیل اقداماتی از این دست، همراه با تجاوزطلبی های روس و عثمانی و آلمان، وضعیت مناطق غربی ایران به شدت بحرانی شد. به واقع از رمضان سال ۱۳۳۶ مطابق با سیزدهم سرطان ۱۲۹۷ وضعیت به وخامت گرائیده بود: «هیچ چیز برای خوردن نداریم. من همچو رمضان در عمرم ندیده بودم که افطار و سحری هیچ نباشد و گرسنه بلند شویم. اصلاً میوه هم کم است.»^(۲) با اینکه در این دوره در برخی مقاطع ارزاق و به ویژه گندم فراوان بود، اما از دکان های نانوائی فقط صدای ضجه مردم شنیده میشد. مردم از گرسنگی رمق راه رفتن نداشتند، «زن ها و اطفال در کوچه ها از بی نانی و بی چیزی [می میرند و این مطلب] دل هر قسی قلبی را آب میکند.»^(۳) با اینکه هر از چند گاهی مقداری گندم به نانوائیها داده میشد و آنها هم البته نانی به دست مردم میدادند، اما در سراسر این دوره نانوائیها بسیار شلوغ بود؛ هیچ گاه نانوائی ها از جمعیت انبوه خالی نشد. وضعیت تهران هم بیش از جاهای دیگر رقت بار بود.

روزنامه نوبهار وضعیت کشور را در این مقطع تاریخی این گونه گزارش داد:

«احوال عمومیه چندان خوش نیست، اخبار ناهنجار از همه طرف می رسد، تأثیرات نفوذ خارجی، لاابالیگری هیئت های حکومت، عدم مساعدت طبیعت و خشکسالیهای عمومی، ملخ خوارگی، حمل جنس از هر سو به خارجه، جور و اعتساف حکام، تجاوز راهزنان، مسدود شدن طرق تجارت از خارج و داخل، اینها همه با وجود عساکر اجنبی در قطعات مملکت و تجاوزات آنها و عدم مراعات نظم و دیسیپلین قشون روس توأم شده و یک سال پر خوف و خطری را بر سنین حیات تیره ما علاوه می نماید. گرسنگی و فقر چیزی نیست که بتوان آن را جزو سایر بدبختیها تحمل نمود و یا ملت را به تحمل آن وادار ساخت، یک ملت هر قدر فداکار و هر قدر بردبار باشد در برابر فقر و احتیاج نمی تواند تسلیم نشود.»^(۴)

در ماه های تیر و مرداد سال ۱۲۹۶ بحران ایران شدت یافت. با اینکه در روسیه انقلابی به وقوع پیوسته و تزار از قدرت خلع شده و کرنسکی زمامدار امور گردیده بود، اما قشون روس از وحشیگری های همیشگی خود دریغ نمی کردند. کشور همچنان آماج حملات آنها بود و مردم فقیر ایران قربانی تهاجمات بلاوقفه روس ها بودند، مسئله این بود که روسیه در آستانه خروج نیروهایش از کشور بود؛ اما سربازان این کشور حتی به هنگام خروج هم مردم ایران را مورد حملات خود قرار می دادند. در همین وضعیت بود که کمیته مجازات همچنان به عملیات خود ادامه می داد، جنگی روانی با توزیع شبنامه ها شکل گرفته بود که مردم را نسبت به آینده

ص: ۲۶۱

۱- رعد، سال دهم، ش ۱۲۱، ۵ ذیحجه ۱۳۳۷، ۱ سپتامبر ۱۹۱۹، «جلوگیری از حمل غله».

۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۷۱.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۴۷۴.

۴- نوبهار، سال ششم، ش ۱، یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵، ۱۰ ژوئن ۱۹۱۶، «احوال عمومی».

ناامید می کرد. همزمان فقر، قحطی، گرسنگی و سایه های وحشتناک مرگ و میر ناشی از این بحران؛ سیمای کشور به ویژه تهران را هر چه بیشتر کدر کرد. در این شرایط بود که بهار نسبت به وضعیت کشور باز هم هشدار داد.

بهار نوشت: «لازم نیست تکرار شود، نوحه نباید خواند بلکه در موقع خشم و فشار بدبختی باید فکر کرد و باز هم فکر کرد. قشون روس یا بالطبع یا با تحریک مشغول یغمای شهرهای ایران و تاراج بازارهای ما شده اند و بیم آن است که حوزه تاراجکاری آن اهریمنان توسعه یابد، درین هنگامه بدبختی، در ایران هم بحران مثل یک دیو سیاه دندان های زرد گنبدیده خود را به ما نشان می دهد! کسی به فکر نیست! وزرا بیچاره اند! مردم بد اخلاق در فکر استفاده های شخصی و تنزل دیگرانند! فرزند وطن الحق که ناخلف و نالایق و شهر تهران مرکز فساد اخلاق و بدبختی مثل سیل از هر طرف به ما هجوم آورده است! روزگار ما چنین است! آیا شاه در چه خیال است؟ آیا شهنشاه ایران پسر اردشیر بابکان نمی داند در کشورش چه هنگامه های است؟ در خارج طهران، در این صحراهای بی سایبان و درین شهرهای بی صاحب، چه خبر است؟ این آتش ها از چه جا روشن شده است؟ از پطروگراد و یا از لندن؟ از برلن و یا از قسطنطنیه؟ خیر شاه می داند، ما هم می دانیم که از تهران... دشمن در تهران است (۱) که نمی گذارد ما روی سعادت را زیارت کنیم، همیشه در تهران بوده و حالا هم در تهران است!» بعد از نگارش مقالاتی از این دست بود که شاه دستور داد نوبهار را توقیف کنند. بهار شاه را متهم کرده بود از ابعاد دسیسه آگاه است، اما کوچک ترین حرکتی نمی کند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که تنی چند به عنوان نمایندگان اصناف به دربار صاحبقرانیه رفتند و به عنوان کمبود نان تحصن اختیار کردند. از طرف دولت دو تن آنان را احضار کردند و گفتند متحصنین تقاضای خود را بنویسند تا به کمیسیون ارزاق رود و دستور رسیدگی داده شود، اما این گروه دست از تحصن خود نکشیدند. در تهران «به تحریک و پول سفارت انگلیس اهالی طهران می خواستند برای نان بلوایی بکنند یا بروند صاحبقرانیه چادر زده متحصن شوند. به هزار ماجرا جلوگیری شد. به بعضی هم پول داده اند روضه خوانی می کنند.» (۲) بالاخره هم این امر محقق شد: «به تحریک انگلیسی ها انقلابی جهت نان در طهران روی داده مثل روسیه. انقلاب نان منجر به تغییر کابینه شد.» حسین صبا ترسناک از تغییر کابینه اینک از اتحاد نیروها حمایت می کرد (۳) اینک قدرت به دست عین الدوله افتاد، کابینه از نیروهای بحران ساز خالی می شد و به جای آنها رجال معمر در وزارتخانه ها جای گرفتند: مستوفی الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر خارجه، وثوق الدوله وزیر معارف،

ص: ۲۶۲

۱- همان، ش ۱۷، ۵ شنبه ۶ شوال ۱۳۳۵، ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۷، «مخاطرات قشون روس!»

۲- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۹۹.

۳- همان، ج ۷، ص ۴۹۴۱.

قوام السلطنه وزیر داخله، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن الملک وزیر فوائد عامه، امین الملک مرزبان وزیر پست و تلگراف و مشارالملک وزیر مالیه گردیدند: «چون در هر کابینه هم باید یک نفر طیب باشد در این کابینه هم به جای حکیم الملک، دکتر اسماعیل خان امین الملک برقرار شده است. مملکت مریض است و وزیر ما مریض تر، ناچار از عضویت طیب هستند.»^(۱) اما درست بعد از بیست و چهار ساعت بار دیگر بحران طلوع کرد. عین الدوله استعفا داد اما شاه آن را نپذیرفت. وزرا همه مشغول این فکر بودند که برای تهیه نان مردم چه باید کرد؟ نتیجه مذاکرات این بود که راهی نیست، در نتیجه همه استعفا دادند، «دردهای بی درمان ایران زیاد است. این حکایت قحطی هم مزید علت شده از هیچ نقطه هم نمی توانند تهیه روزی کنند. در تمام شهرهای ایران آدم از گرسنگی تلف می شود.»^(۲) در تهران به آن بزرگی فقط سی باب دکان نانوائی باز بود، ده تایی آنها دولتی و بیست تایی دیگر به اختیار خود نانوایان بودند. عین السلطنه به نقل از میرزا علی اکبرخان قزوینی از محبوسین باغشاه در زمان محمدعلی شاه که اخبار موثقی از تهران داشت نقل می کند در این شهر، «قحط نان است و روزی اقلًا یکصد نفر آدم از گرسنگی تلف می شود در معابر و روز به روز هم در تزیاید است. سایر ولایات هم قحط و غلام اغتشاش، دزدی، سرقت حکمفرماست.»^(۳)

به واقع دوره اوج قحطی زمانی بود که دولت علاء السلطنه به جای وثوق قدرت را به دست گرفت، این دوره طلائی نفوذ گروه های مافیایی در تشکیلات اداری کشور بود. نیز این دوره مصادف بود با ادامه عملیات کمیته مجازات. بالاخره دولت علاء السلطنه اعلام داشت مسئله گرانی ارزاق که نتیجه عدم بارندگی، خشکسالی و سن زدگی است، از عمده ترین دلمشغولی های کابینه به شمار می آید. وی اعلام نمود برنج از مازندران وارد تهران می کند تا با بحران مقابله شود. از سویی به انبارداران گندم و جو گفته شد محصول خود را به مردم عرضه نمایند، اگر انبارداران به میل خود این کار را انجام دهند، دولت به قیمت عادلانه از آنان گندم و سایر غلات خریداری خواهد کرد، اما اگر دولت آنان را مجبور به گشودن انبارهای خود کند؛ بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد^(۴).

ص: ۲۶۳

۱- همان، ص ۴۹۴۲.

۲- همان، ص ۴۹۴۲.

۳- همان، ص ۴۹۵۷.

۴- زبان آزاد، ش ۳۱، سه شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «اخطاریه از طرف دولت.»

۶. دست‌های پشت پرده بحران نان

وضعیت نان و قحطی بزرگی که تهران را روز به روز بیشتر مورد تهدید قرار می‌داد، بسیار مشکوک به نظر می‌رسید، این وضع از نظر بسیاری از دست‌اندرکاران دور نماند و به صراحت به مصنوعی بودن بسیاری از تنش‌های کشور اشاره می‌شد. بدون تردید ملک الشعرا بهار شجاع‌ترین این افراد بود که می‌نوشت: «چه خبر است؟ امروزه دولت روزی دویست و چهل پنجاه خروار گندم به خبازخانه می‌دهد و معذالک کار نان به درجه‌ای سخت و خراب است که بدینی‌های ما را تا این درجه قوت می‌دهد، در صورتی که میزان نان روزانه تهران همه وقت کمتر از این بوده و هیچ وقت نان به این عسرت و خرابی نبوده است!» بهار از دست‌اندرکاران می‌پرسید این گندم‌ها، آردها و نان‌ها به کجا می‌رود، «کدامین دست است که گندم و آرد را از دولت گرفته و در زیرزمین‌ها، انبارها برای تهیه مرگ سیاسی ما ذخیره و انبار می‌نماید؟» (۱) این نکته‌ای مهم بود که از دید بصیرت‌آمیز امثال بهار دور نمی‌ماند، او توضیح می‌داد تمام این بحران برای این است تا با مخالفین تسویه حساب سیاسی شود و کار ایران به اغتشاشی ختم گردد تا از درون آن با یک کودتا به هر چه میراث مشروطه است، پشت پا زده شود.

او نوشت وزرای کابینه علاء السلطنه خود بهتر میدانند که خبازها آردهای احتکار شده را به محترکین می‌فروشند، به جای نان معمولی؛ نان قندی و روغنی تولید شده و انبار می‌گردد تا با گسترش قحطی به قیمت گرانتر به مردم گرسنه فروخته شود؛ آری دولت و وزرا این سناریو را خوانده اند اما شگفت اینکه در صدد برخورد با «این خائنین» بر نمی‌آیند. بهار فریاد کشید: «اغفال تا کی؟ صبر و بردباری تا چند! و تا چه وقت باید مثنی مردم بدبخت ندای لاقیدی جمعی و آنتریک خائنانه جمعی دیگر شده و خانمان رعیت بر باد رود؟» او ادامه داد: «مگر نمی‌بینید که دشمنان مشروطیت و مجلس به وسیله نان، هوس داران دیکتاتوری و وزارت و غیره به وسیله نان، طرفداران نفوذ خارجه و بی‌پا کردن استقلال مملکت به وسیله نان و بالاخره تمام دزدان و شیادان و مفسدین بدین وسیله شب و روز مشغول دوندگی و احتکار و اغفال مقامات عالی‌برآمده و می‌خواهند ازین راه انتخابات را معوق ساخته، کابینه را بی‌پا کرده، نفوذ خارجه را شدید نموده، افکار عمومی را به طرف هیجان و فساد سوق داده و بالنتیجه در آخر کار با دو لقمه نان عموم مردم را صید کرده و آخرین مقصود نامقدس و نابکارترین رولی (۲) را که یک بار در وسط بازی بر هم خورد، بار دیگر از سر گرفته و آن را در بالای تختگاه کیان و در پشت میز میرزا تقی خان امیر کبیر بدبختانه بازی کنند؟!» (۳)

این نکات نشان‌دهنده این است که بهار در زمره معدود افرادی بود که پشت پرده سیاست‌های جاری کشور را کشف کرده و در صدد افشای آن برآمده بود. اما همان‌طور که از مقاله پیداست بهار هم بناچار، از نوعی مصلحت‌اندیشی ناگزیر بود و یا در نشان دادن

ص: ۲۶۴

۱- همان.

۲- کذا: رل، نقش.

۳- همان، منظور بهار کمیته مجازات بود که به قول او می خواست در کشور کودتا کند اما موفق نشد، این بار به گمان او دست اندرکاران مرتبط با آن گروه، می خواستند از راه بحران نان شرایط را کودتایی کنند.

دست های پشت پرده از خود محافظه کاری نشان می داد. بهار در زمره نخستین افرادی بود که از شیادانی یاد کرد که نه به مشروطیت و الزامات آن وفادارند و نه به استقلال و تمامیت ارضی کشور. او بحران سازان را کسانی می دانست که سر در آخور بیگانه دارند و تلاش دارند به نام مشروطه، به نام آزادی و به نام هر آن چیزی که وجهی مثبت داشت و آنان به دروغ از آن دم می زدند، فاتحه مشروطه و آزادی را بخوانند و دیکتاتوری مورد نظر خود را بر کشور تحمیل نمایند. او کشف کرد که بحران سازان به عمد مردم را در قحطی و گرسنگی نگه می دارند، هر روز آشوبی به پا می کنند و کمیته مجازات و جوخه های ترور تشکیل می دهند تا روزی که مردم به کلی ناامید و مأیوس شدند، تیر خلاص را بر فرق مشروطه شلیک کنند و آنگاه دست از کارهای خود بردارند و سپس همین دو لقمه نان را به مردم اعطا کنند تا توده ها را مدیون خویش نمایند و خویشان را عامل ثبات و آرامش و رونق اقتصادی معرفی سازند. او نشان داد که هدف اصلی بحران سازان این است که در دربار و دولت نفوذی تام به دست آورند، به همین دلیل بهار دست اندرکاران دولت را نهیب داد که «چرا خود را به کوری می زنید و چرا دیده و دانسته به سکوت می گذرانید و برای چه دشمن را آن قدر مهلت داده و دلیر می کنید که فردا از عهده او نه شما و نه دیگران نتوانند برآمد؟!» او وضعیت آن دوره پرمخافت و مهابت را سنگلاخی دانست که باید با کفش آهنین در آن راه پیمود.

بهار در مقاله ای دیگر باز هم بصیرت و هوشیاری خود را در مورد تحولات آن زمان به نمایش گذاشت. او نوشت «یگانه شاهکار دشمنان بزرگ این کابینه و تمام کابینه های ملی، امروزه احتکار گندم است که در تمام نقاط ایران بدین وسیله غلات و ارزاق عمومی احتکار شده و در یک روز معین برای بر هم زدن؛ چه مجلس، چه کابینه و چه هر چیزی که دلشان بخواهد، دو وسیله قوی یعنی هم درد و هم درمان در دست خودشان باشد؟!»^(۱) به عبارتی بهار به بهترین وجهی نشان داد مسئله قحطی بحرانی است که دو وجه دارد: داخلی و خارجی. دشمنان داخلی و خارجی که با هم همسو و هم جهت هستند، مسئله بحران نان و قحطی را به وسیله ای برای تسلط بر کشور مبدل کرده اند. اینان در موقعی که کابینه مورد نظر آنان قدرت را به دست ندارد، از این عامل برای سقوط دولت استفاده می کنند؛ و وقتی خود قدرت را به دست گرفتند، بحران را به گونه ای حل می کنند تا نشان دهند کابینه های قبلی به دلیل ضعف و یا عمد بوده که نتوانسته اند موضوع نان مردم را حل نمایند؛ به عبارتی در هر موقعیتی اینان از این ابزار برای پیشبرد کار خود استفاده می کنند. البته بهار بارها توضیح داد که گروه یاد شده در صدد این هستند تا با بحرانی ساختن فضای کشور کودتایی سازمان دهند و بنیاد مشروطه و

ص: ۲۶۵

۱- زبان آزاد، ش ۲۹، ۵ شنبه ۲۳ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷، «کابوس غفلت!»

بهار نوشت زمانی در تهران قوهای ملی تشکیل شد، به دلیل وجود آن نیرو، کلیه آزادی خواهان، تجار، بزرگان، شاهزادگان، دیپلمات ها، متنفذین و رؤسای عشایر با هم همکاری می کردند؛ به عبارت بهتر نوعی دولت مقتدر شکل گرفته بود که می توانست کشور را زیر چتر خود اداره کند. او توضیح داد این کابینه تحت ریاست وثوق الدوله تشکیل شده بود، در آن زمان شاه با دولت موافقت داشت. اندکی بعد انقلاب روسیه ظهور کرد، این انقلاب می توانست بزرگ ترین خدمت به مردم ایران باشد، زیرا یکی از قدرت های مهاجم دیرین که هیچ گاه به استقلال و تمامیت ارضی ایران اهمیتی نمی داد، از عرصه گیتی محو شده بود. نیز میدان مناسبی برای ظهور دموکراسی شکل گرفت، اما با وصف مهیا بودن کلیه ابزارها برای استقرار مشروطیت در ایران؛ این هم هرگز محقق نشد: «سبحان الله، یک کابینه ملی در بنبوحه این یگانگی و تجمع قوی به روی کار آمده و می بایست ایران را مستخلص سازد، ولی چه شد که حالا آن قوی متشکست شده و مثل اینکه در میان آنها توپ بسته باشند، هر یک به طرفی و به سمتی رفته و بعضی از آن عوامل مستقیماً بر علیه یکدیگر کار کرده و زحمتی را که بایستی دشمنان این قوی متحمل شوند؛ ارکان این جمعیت خود متحمل می شوند؟» (۱)

بهار توضیح داد بسیاری از افراد همدل، اینک با هم بد شده اند، روابط آنان از هم گسیخته است، روح معاضدت و همکاری جای خود را به کدورت و دشمنی داده است. اشخاصی که به شاه وفادارند از چشم او افتاده اند، «اینها از چیست! تمام از این است که دشمن بسی زیرک و هوشیار است و ما بس غافل و جهول و از آن نمره اشخاص هستیم که بدبختی و علل و چاره آن را می دانیم و باز آن را تقویت می کنیم!» به عبارتی بین دمکرات ها «دوئیت و عداوت» بروز کرده که این هم یکی از «شاهکارهایی بوده است که آنتریک چیان معروف و دشمنان بی اراده یا با اراده ملیون به کار برده و به هزاران وسایل خیلی مهمل میان جمعیت را به هم زده و قوای آنها [را] به توپ بسته اند؟» بهار نوشت شاید مشروطه طلبان و دمکرات ها، «مبداء فساد» را هم شناخته باشند، اما سؤال این است پس چرا مجدداً با هم متحد نمی شوند؟ بهار ادامه داد: «سلاسل و اغلال عادت و زنجیر غفلت و جهالت» را باید پاره کرد، «زنجیر روس از ما باز شده، ولی ما خودمان زنجیر غفلت و جهل را به خود آویخته و بر بدبختی خودمان ادامه داده ایم!» (۲) بهار نوشت روس ها هم می گویند گرسنه اند اما به نام آنان اموال ایرانی ها احتکار می شود و به قیمت گران به ایشان فروخته می شود. او از زبان روس ها خاطر نشان کرد بیابید بررسی نمائید و محترکین را از اداره امور غلات دور کنید، ارزاق را بین مردم و قشون مستقر در قزوین توزیع نموده و کار را به انجام رسانید. توضیح داده شد دولت از مسئله بحران نان و دستهای پشت پرده آن مطلع است اما اداره ارزاق عمومی در این زمینه تفتیش لازم انجام

نمی دهد، بهار از دستهای مرموز انگلیسی ها در احتکار غلات سخن به میان آورد و نوشت «تدبیر مشئوم احتکار جنوب عنقریب در شمال هم سرایت خواهد کرد»، در آن روز به دلیل وخامت اوضاع مردم هیاهو به راه خواهند انداخت و روس ها بر شرارت خود خواهند افزود^(۱) لازم به یادآوری است که درست متعاقب انقلاب روسیه، انگلستان تلاش داشت راه خود را به سوی شمال کشور باز کند. بهار هشدار می داد اگر این امر محقق شود، همان قحطی که جنوب را به ستوه آورده است؛ گیلان را هم متلاشی خواهد ساخت.

نکته مهم این است که در احتکار جنس مورد نیاز مردم فقط این محترکین داخلی نبودند که تیشه به ریشه کشور می زدند، بلکه انگلیسی ها با قدرت تمام در ایجاد این مصیبت بزرگ مداخله داشتند. روزنامه زبان آزاد نوشت به موجب اطلاعات متواتری که به اداره آن روزنامه رسیده است، مأمورین انگلیسی چه مستقیم و چه به «دستیاری دلالان مظلومه»، مشغول خرید جنس در جنوب کشور شده و هر جا جنسی می یابند، به قیمت گزاف می خرند و انبار می کنند. اینان به هیچ وجه رعایت حال فلاکت بار مردم را نمی کردند و کمی غله در آن حدود که باعث گرسنگی روز افزون مردم می شد، برایشان کوچک ترین اهمیتی نداشت. این عملیات باعث گرانی غله و سختی ارزاق عمومی می شد، این وضعیت در اصفهان، یزد، کرمان، فارس و سایر نقاط جنوبی کشور توسعه یافته و «تولید یک نوع وحشت برای اهالی بیچاره و بی بضاعت فراهم شده است.»^(۲)

درست در این شرایط و دقیقاً به هنگام تصدی علاء السلطنه به عنوان رئیس الوزرا، یعنی در ماه ذیحجه سال ۱۳۳۵ انتخابات تهران انجام شد. برخی از اعضای کمیسیون انتخابات که روز هفتم شعبان ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد، کسانی بودند که مخالف تشکیل مجلس به شمار می رفتند، اعضای این کمیسیون عبارت بود از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله،^(۳) مؤتمن الملک، محتشم السلطنه، مستشارالدوله، حکیم الملک و ممتازالدوله. از بین اینان به طور قطع محتشم السلطنه، مستشارالدوله و ممتازالدوله مخالف تشکیل مجلس بودند.

در شهر بزرگی مثل تهران فقط توانستند سیزده هزار تن را به پای صندوق های رأی بکشانند. شهر تهران در آن زمان «اقلاً یک کرور جمعیت» داشت، یعنی پانصد هزار تن. از این جمعیت بنابر گزارش های رسمی حداقل ۱۸۶۰۰۰ تن در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از آن در سال ۱۳۳۶ قمری بدرود حیات گفتند. خلاصه اینکه این انتخابات مشکلی بر مشکلات افزود: «انگلیس ها می گفتند عدم میل مردم به انعقاد مجلس از همین تعرفه گرفتن معلوم است. در حقیقت برای اهل طهران و عدم میل آنها مستمسک خوبی به دست انگلیس ها و مرتجعین

ص: ۲۶۷

۱- همان.

۲- همان، ش ۲۳، ۷ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «خرید و احتکار جنس».

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۴.

افتاد.» اکثریت نمایندگان از آن دمکرات‌ها بود، گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی منحل شد، از اعتدالی‌ها تنها دو تن به نمایندگی انتخاب شدند(۱) به عبارت واضح‌تر، انگلیس با برگزاری انتخابات ایران موافقت نداشت.

از آن سوی با اینکه دسایس بیگانگان، شیادان داخلی و تهی بودن خزانه باعث بحران نان شده بود، اما به قول برخی ناظرین، این معضلات نمی‌توانست مانع از اصلاح امر شود. به‌واقع تأمین نان تهران، موضوعی بود پیش‌پا افتاده، کابینه‌های بعد از مشروطه شاید هیچ‌گاه از دغدغه بحران نان آسوده نبوده‌اند، حتی از دوره فتحعلی‌شاه قاجار این موضوع همیشه یکی از دلمشغولی‌های حکومت ایران بود. دولت‌ها و حکومت ایران هیچ‌گاه از زیر بار معضل یادشده شانه‌تهی نکردند و تا آنجا که توانستند مانع از بروز قحطی شدند، هر چند در مواردی مثل قحطی بزرگ دوره سپهسالار خطری جدی کشور را تهدید نمود؛ اما ابعاد فاجعه در این زمان بسیار فراتر از آن چیزی می‌شد که به‌تصور می‌آمد. دولت‌های دوره مشروطه تمهیدات و اقدامات لازم برای جلوگیری از قحطی را حداقل در تهران اندیشیده بودند، از جمله اینکه اعتباری در اختیار قوام‌السلطنه معاون وقت وزیر داخله قرار داده شد، او هم بر همان اساس انبارهای دولتی را سر و سامانی داد، به‌واقع این انبارها در آستانه انباشته شدن از مایحتاج مردم و قوت‌لایموت اکثریت جمعیت تهران بود، کارها به مجاری طبیعی بازمی‌گشت؛ لیکن ناگاه وضع تغییر یافت.

بهار پرده‌ای دیگر از دست‌های نهانی برای تولید وحشت در بین مردم را آشکار کرد. او نوشت وقتی حاج‌محتشم‌السلطنه به وزارت مالیه برگزیده شد، ورق برگشت. به‌واقع وزیر به امور دیگر اشتغال داشت، بی‌خبری و سوءتدبیر عامدانه او باعث شد «آنتریک‌های فراوان در امور انبار و خبازخانه‌ها جریان یافت». وزارت مالیه، اداره انبار و خبازخانه‌ها در تأمین نان مردم عامدانه سستی کردند، وسایل حمل‌آذوقه به تهران مهیا نشد. «اطاق‌های وزارت خانه و اداره انبار و خبازخانه، مجمع آنتریک و نشر شبنامه شده و رئیس انبار دولت عوض اینکه در این موقع باریک سرخرمن یا راه‌کار را نشان داده و کار کند و یا استعفا بدهد، بدبختانه» به‌دسته بندی پرداخت. به قول زبان‌آزاد، «آقای وزیر در روزهایی که بایستی در امور انبار و خبازخانه رسیدگی نموده و حساب انباردار را کشیده و او را به کار وادارد یا منفصل سازد، مشغول تفنن در شمیرانات یا روزه گرفتن و غش کردن در اطاق شهری وزارتخانه خود بوده و دولت نیز مثل اینکه بوذرجمهر را در رأس امور مالیه و انبار گذارده است، ابداً مهملی وزیر و خرابی اداره انبار را حس نکرده و یک باره در موقع برچیده شدن خرمن دیده شد که ذره‌های گندم و جو در انبار موجود نیست و یک شتر یا قاطر برای حمل غلات خالصه و غیره در شهر

ص: ۲۶۸

وجود ندارد و حتی مستأجرین را نیز به واسطه بی تکلیفی از جمع آوری خرمن های خالصه مانع شده و از خرمن های مزبور شاید هنوز هم در بیابان ها موجود و دستخوش دزدی و نهب باشد!» (۱)

برای بسیاری از مطلعین جای شگفتی بود که چگونه وزیر مالیه نمی تواند از نزدیکی تهران غله به این شهر وارد کند: «عجبا! وزیر مالیهای که از هشت فرسنگی تهران نتواند غله دولت را وارد انبار کند، چطور می تواند از سرخس، ناصری (۲) و یا قصرشیرین خبر گرفته و در صورتی که وزیر مزبور از عملیات یک انباردار مقیم تهران تا این حد غافل و یا با او شرکت داشته باشد، (۳) چگونه قادر است که از حالات پیشکار مالیه کرمان یا اصفهان اطلاع داشته باشد؟» محشتم السلطنه پنج ماه بحرانی وزیر مالیه بود، دوره مسئولیت او دزدی، خرابکاری، عدم بصیرت، آنتریک و دسیسه به اوج خود رسید. دسایسی که هیچ گاه در آن مقیاس شکل نگرفته و به واقع بی سابقه بود. تحولات این دوره نشان می داد که شخص محشتم السلطنه در ایجاد بحران مصنوعی نان و مرگ و میر دهشتناک مردم بی گناه تهران دخیل بوده است، به عبارت بهتر بحث قحطی نان تهران به مراتب از نقش کسانی مثل کمال الوزاره فراتر می رود و دخالت شخص وزیر در این بحران جانسوز به خوبی قابل مشاهده و درک بوده است.

به یاد آوریم گروه ضد تشکیلی تا چه اندازه در راه تشکیل مجلس سنگ اندازی کرد، انتخابات مجلس در زیر طوفان بحران های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به ویژه بحران نان برگزار شد؛ این گونه به نظر می رسید که عاملین بحران تلاش داشتند با این اقدام یعنی ایجاد قحطی مانع از برگزاری انتخابات شوند، اما انتخابات به هر نحو ممکن برگزار شد. اینک درست به هنگامی که هیئت نظار مشغول خواندن نتیجه آرای مردم بودند؛ گروه از انسان های بی گناه در کوچه و خیابان از گرسنگی می مردند. مطبوعات نوشتند: «اینک در موقعی نظار مشغول خواندن آرای و کلای تهرانند که مردم از گرسنگی دست و پا زده و مفسدین و مخالفین مجلس برای بر هم زدن اساس ملتی ما که مجلس و انتخابات در ضمن آن مستتر است، در کار تهیه وسایل و درندگیهای شئامت کارانه بوده و هر روز نیرنگی به کار می برند و معلوم نیست با این وضع شرب الیهود که سستی و اهمال کاری بعضی موجد آن است، بتوانیم انتخابات خوار و ورامین را نیز صورت بدهیم!» به واقع با سقوط و ثوق پیش بینی ها و تحلیل های بهار درست از آب درآمد: در اوایل سال ۱۲۹۷ تصمیم بر این شد تا در تهران برای تمیشت وضع عمومی مردم، بلدییه یا همان شهرداری تأسیس

ص: ۲۶۹

۱- زبان آزاد، ش ۲۴، ۵ شنبه ۹ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «ترمیم کابینه».

۲- اهواز.

۳- این جملات نشان می دهد که برخی از اعضای هیئت دولت تعمداً در کار قحطی نان فعال بودند.

کنند، امری که هرگز سر نگرفت و تا دوره حکومت نود روزه سید ضیا به تأخیر افتاد. علت اینکه دولت تصمیم به تأسیس شهرداری گرفت این بود که هیئت دولت بخش عمده تلاش خود را معطوف به تهیه ارزاق برای مردم کرده بود، اما با همه پولی که دولت داد نتیجه ای عاید نشد. از آن سوی «با همه اعانه گزافی که مردم دادند از فقرا پرستاری نشد. ناچار شدند بلدیة را در طهران دائر کنند و مشغول هستند. حالا آن، چه بلدیة ای باشد، بتواند یا نتواند معلوم نیست. اما از قرار دستوری کلی که به دست ماست از آن هم مشکل کاری ساخته شود مگر محصول مثل سنوات گذشته باشد و ارزاق بالطبع وافر و ارزان شود.»^(۱)

مدت ها بعد، روزنامه رعد هم برای نخستین بار در نیمه های سال ۱۲۹۸ شمسی، زمانی که وثوق الدوله باز هم قدرت را به دست داشت و تب مخالفت با او بالا گرفته بود، مقاله ای مهم به رشته تحریر درآورد که ضمن آن علل و عوامل اصلی بحران مواد غذایی و قحطی سال ۱۲۹۶ شمسی را توضیح می داد. به واقع آنچه باعث شد رعد بخشی از حقیقت را با تأخیر غیر قابل توجیه به اطلاع مردم برساند، کشاکشی بود که بر سر قرارداد ۱۹۱۹ در گرفت. سید ضیا در این مقاله بسیار مهم نشان داد کسانی که اینک باز هم در صدد سرنگونی وثوق هستند، همانهایی اند که قحطی تهران و سراسر کشور را به وجود آوردند، کسانی که دشمنان خارجی را به کشور کشانیدند، بحران سازانی که آرامش را مصادف با خاتمه حیات خود تلقی می کنند، همانهایی که مانع از تشکیل مجلس می گردند و با نعل وارونه زدن همه را خائن تلقی می کنند، آلا دارودسته خویش را. در این موضع گیری ها ملک الشعراء بهار هم مقالات آتشینی به رشته تحریر در می آورد و نشان می داد که چگونه این بحران سازان در پشت تأسیس کمیته مجازات بوده اند و در آدمکشی های آن تشکیلات نقشی مؤثر و غیر قابل انکار دارند و در برابر آن حوادث جنایتکارانه دارای مسئولیت هستند.

در مقاله رعد آمده بود همه فکر می کنند قحطی سال ۱۲۹۶، ناشی از خشکسالی و علت العلل بحران، کمبود نزولات جوی بوده است، اما؛ «اساس آن فقط و فقط بی مبالائی و سهل انگاری و تغافل اولیای امور وقت بوده، زیرا که در حمل مقدار جنس موجود در محل به واسطه منافع شخصی تعلل نموده، از دزدی های مستأجرین خالصه به هیچ وجه جلوگیری نکردند، چشم ها را روی هم گذارده وقتی به اداره نمودن امور مرجوعه نگذاشتند، هیچ بازخواستی از مأمورین خائن ننمودند و نتیجه این شد که برای اندوختن مبلغی فایده، خون هزاران مردم بدبخت به شیشه شد و احتکار یگانه وسیله تجارت قرار گرفت. محترک جان دادن هم جنس خود را در کنار دیوار یا نزدیک درب مسجدی می دید و بدون اینکه حس ترحمی در او پیدا شود، هلاکت آن بیچاره را مایه ازدیاد ثروت خود می دانست، لهذا روز به روز بر ترقی جنس افزوده شد تا به خرواری صد و پنجاه و دو بیست تومان رسید و میلیون ها از بیت المال

ص: ۲۷۰

ملت به هدر رفت، بدون آن که ذره ای تخفیف در قحطی داده شود. اداره ای به اسم خبازخانه با تابلو و اجزا لاتعد و لاتحصی موجود بود، آنارشی چنان همه را احاطه کرده بود که مأمورین اتصالاً برای نفع شخصی با یکدیگر در منازعه و دائماً مشغول آنتریک و دسیسه بودند.»^(۱)

به واقع رعد هم خیلی دیر موضع گیری کرد، علت این موضع گیری هم البته نه مسئله نان مردم، بلکه مناقشه ای بود که بر سر قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفت. در این مناقشه به طوری که خواهیم دید، گروه ضدتشکیلی به شدت علیه وثوق موضع گیری کردند، اینجا بود که رعد برای نشان دادن فجاج کسانی که ردای ملت دوستی پوشیده بودند، دست به افشاگری دیر هنگام خود زد. رعد و شخص سیدضیا نشان دادند که از عمق فاجعه و عوامل آن آگاه بوده اند، اما به هر دلیلی؛ یا از جبن و ترس و یا به دلیل مصلحت اندیشی از ذکر علل و عوامل قحطی سال ۱۲۹۶ خودداری کرده اند. به واقع همین مخالفت های شخصی و حزبی بود که گاهی اوقات تا اندازه ای پرده ها را بالا می زد، آیا چه اراده ای برتر در پشت سر گروه افراطی قرار داشت که مانع از برخورد دولت با آن می گردید؟ چرا با اینکه همه می دانستند مسئله چیست و ریشه قضایا به کجا برمی گردد، هیچ کس نتوانست کاری انجام دهد؟ چرا به اینان اجازه داده شد آن قدر به اعمال ضدملی خود ادامه دهند تا قدرت را دو دستی به رضا خان تقدیم نمایند؟

برخلاف روزنامه رعد، جناح افراطی دوره مورد بحث ما که در گروه ضدتشکیلی جمع شده و ستاره ایران را بلندگوی خود کرده بودند، نظری دیگر داشتند. آنان باعث و بانی بحران نان را خارجی ها می دانستند که البته سخنی بود صحیح، اما بدون در نظر گرفتن عواملی که با این دشمنان خارجی مرتبط بودند، تحلیل یاد شده ناقص به شمار می آمد. کمال السلطان صبا، مدیر ستاره ایران در یکی از شماره های روزنامه خود، وقتی انگلیسی ها سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب دمکرات را بازداشت کردند، خطاب به مردم نوشت: «حال فهمیدید گنبد امام رضا [ع] به خواهش کی بمباردمان شد! حال استنباط کردید شوستر را کی از ایران بیرون کرد؟ همان دولت که سلیمان میرزا را اسیر نمود، همان دولت که شما را گدا کرد، همان دولت که پول شما را در بانک توقیف کرد، همان دولت که غله شما را خرید و انبار کرد و ملت بدبخت را به این تنگی و قحطی دچار نمود؟... در این قحط و غلا که دشمن قوی پنجه شما برای شما پیش آورده، روزی هزارها جوان و پیر راه عدم را در پیش گرفته شتابان می روند؛ چه می شود اگر یک مرتبه خود را حاضر جانبازی کرده به این زندگی سرتاسر ننگین خاتمه دهند!»^(۲)

ص: ۲۷۱

۱- رعد، سال یازدهم، ش ۱۴۷، ۷ محرم ۱۳۳۸، ۳ اکتبر ۱۹۱۹، «عملیات اداره ارزاق.» توجه داشته باشیم که این حملات متوجه محتشم السلطنه اسفندیاری است که در آن زمان وزارت مالیه را به عهده داشت. ۱. منظور گلوله باران گنبد مرقد مطهر حضرت رضا (ع) به هنگام هجوم روس ها به خراسان بعد از اولتیماتوم است که با همگامی انگلیسی ها انجام شد.

۲- ستاره ایران، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا و کیل دارالشورای ایران.»

در اواخر سال ۱۲۹۶ دیگر ایران بر لبه پرتگاه قرار گرفته بود، کابینه های این زمان با چند مشکل مواجه بودند: نخست قحط و غلا و فقر عمومی که ناشی از خشکسالی، قشون کشی بیگانگان، سوءاداره کشور و آنتریک های گروه هایی بود که به بحران و ناامنی دامن می زدند تا از این رهگذر به آمال خود نایل آیند. دوّم فقدان امنیت، دزدی، راهزنی، غارت گری و عدم وجود یک نیروی نظامی ثابت و مشخص، سوّم و بالاتر از همه تهی بودن خزانه بود که مشکلی لاینحل به شمار می آمد. به همین سیاق مالیه نظم و ترتیب مشخصی نداشت و بحران مالی به صورت همه جانبه ای کشور را مورد تهدید قرار داده بود. چهارم تشتت سیاسی و عدم هماهنگی بین رجال و گروه های سیاسی موجود بود که بحران را به اوج خود می رسانید. پیشنهاد ستاره ایران این بود که دولت مورد حمایت آنان در آن زمان یعنی دولت مستوفی الممالک این «کابینه محبوب ما»، حکام صالح به نقاط کشور فرستد، مالیه را اصلاح نماید، قشون متحدالشکل از نیروی قزاق و سایر قوای موجود تشکیل دهد، به مسئله ارزاق رسیدگی نماید و «کوشش در استفاده سیاسی به وسیله تعیین و اعزام فوری یک سفیر وطن پرست و فعال به پتروگراد و هیئت های سیاسی به پایتخت های اروپا و سعی در انحلال پلیس جنوب و نسخ معاهدات و امتیازات مضره»^(۱).

اما مستوفی الممالک یا نخواست و یا نتوانست از پس حل بحران ها برآید و جای خود را به عین الدوله داد، اینجا بود که کمال السلطان یا همان حسین صبا مدیر ستاره ایران، گناه همه ناکامی ها را به گردن رجال قاجار انداخت که هر کدام لقب دوله و سلطنه و ملک و ممالک را از آن خود نموده اند و به تناوب قدرت را به دست می گیرند و به دلیل قدرت داشتن همین «صاحبان القاب پر سطوت» است که هر کدام در وزارتخانه ای صاحب نفوذ شده اند و زمام امور را به دست می گیرند. چون در این زمان عین الدوله قدرت را به دست داشت، منظور صبا از این طعنه ها حمله به او بود. به نظر ستاره ایران، مسئول وضعیت نابسامان کشور کسانی مثل عین الدوله هستند، کسانی که از ابتدای مشروطه ادارات را تحت سیطره خود در آورده و بارها صاحب منصب و عنوان شده اند: «گمان می کنید هر یک از آقایان که مقام وزارت را اشغال کرده یا مصدر یکی از امور مهمه مملکتی شدند در خرابی امروزه که مملکت گرفتار آن است شریک نیستند؟ حکومت و کابینه های متعدد ما که در عرض سال چندین بار تغییر لون داده و هر یک اعضای سابق آن مقام و صندلی تازه ای را اشغال کرده اند مسئول اوضاع اسفناک امروزی هستند که حال شان از زیر مسئولیت خالی کرده هر یک در پارک و قصر خود آرمیده اند.»

راه حل چیست؟ باید دایره حکمرانی را توسعه داد، دیگر نباید «در پیرامون این عزیزان

ص: ۲۷۲

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش ۹۷، ۳ شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «آمال ملی - عملیات مهم».

بی جهت گشته» و نباید مقدرات آینده کشور را به دست آنان سپرد. امروز با وقوع انقلاب روسیه وقت را باید مغتنم شمرد، «ولی ما به درد بحران مبتلا- و ابداً به فریاد آزادی خواهان روسیه که می گویند مقدرات آتیه هر ملت و مملکت به دست ساکنین همان سرزمین گذاشته شده، گوش نمی دهیم و نشسته منتظریم که آنان مساعی به کار برده و روس تضمینات بدهد که استقلال و تمامیت ایران محفوظ بماند.» به قول صبا دیگر نباید سراغ سیاستمدارانی رفت که سیاست آنها تعلق است و تسامح؛ «به نظر ما موقع مناسب است که یک کابینه جوان و جدی و وطن دوست از طبقه ای که در صحت عمل ایشان تردیدی نیست و در صمیمیت آنها برای خدمت به مملکت سخنی نمی رود، در تحت ریاست وزرای مجرب و صاحب وجه روی کار آورد و آن کابینه را آزاد گذاشت که شروع به کار کرده از این بی تکلیفی ها ما را نجات دهند.» به نوشته صبا ضعیف ترین کشورهایی که تا دیروز از آنها اسمی برده نمی شد، امروز اعلان استقلال می دهند و «از زمین خوردن هیکل استبداد روس استفاده می کنند.»

اما ایران هنوز به خود مشغول است و نتوانسته دامان خود را از چنگال بحران نجات دهد^(۱). می بینیم هر کدام از روزنامه ها که سخنگویان گروه خاصی بودند، سخنان حقی می گفتند اما از آن سخنان حق مراد باطلی را طلب می کردند. این سخنان اگر برای حفظ منافع و مصالح ملی کشور بود، بسیار ارزش داشت؛ اما تاریخ نشان داد نه صبا و نه سید ضیا به تنها چیزی که اهمیت نمی دهند همین مقوله است، اگر غیر از این بود آنان که هر کدام بخشی از حقیقت را برملا می کردند، باید حول محوری خاص که ضامن بقا و دوام کشور بود، متحد می شدند و منافع عمومی را پاس می داشتند.

در مقاله ای دیگر که در ستاره ایران آمده و فردی با عنوان «سیاح تازه وارد» آن را امضا نموده است، نوشته شده قحطی کار انگلیسی هاست، او نقل می کند انگلیسی ها همین رویه را پیشتر در هند به کار گرفته بودند، به طوری که وقت ورود آنان به قول او «هر گدای هندی چند سبد جواهر داشت و در زیر دست این دولت طرفدار ملل ضعیفه، امروز بیست نفر هندی با یک دیزی سفالین گذران می کنند.»^(۲) در همین مقاله آمده است که در شوشتر که زمانی «از محصولش نصف جهان را گذران می داد»، امروز «ساکناش از گرسنگی صدصد می میرند.» نویسنده این وضعیت را ناشی از اعمال انگلیسی ها در خوزستان می دانست، خلاصه اینکه «آنچه بختانصر به اورشلیم کرد انگلیسی ها به خوزستان کردند.»^(۳)

شاید جالب باشد که بدانیم این سیاح تازه وارد، اردشیر ریپورتر بود که اندکی قبل رضا خان را شناسایی کرده و کودتای موفق او را علیه کلرژ و برکشیدن استاروسلسکی نظاره نموده

ص: ۲۷۳

۱- همان، ش ۸۸، سه شنبه ۱۷ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، اوّل ژانویه ۱۹۱۸، «تکلیف چیست؟ چه باید کرد؟»

۲- همان، ش ۹۷، ۳ شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «خوزستان و انگلیس.»

۳- همان.

بود. حال باید در اصالت این شعارهای به اصطلاح ضدانگلیسی بیشتر تأمل کرد و ملاحظه نمود که این شعارها چه اهدافی را تعقیب می کرده است؟

در اوایل جمادی الثانی سال ۱۳۳۶، اداره نظمیۀ آمار مرگ و میر آن سال را منتشر ساخت. در واقع آمار تلفات تا پنج روز مانده به نوروز سال ۱۲۹۷، چهل و هشت هزار تن ثبت شده بود؛ «حالیۀ هم روزی یک هزار نفر چه از گرسنگی چه به واسطه ناخوشی حصبه تلف می شوند.»

اینک نان فراوان بود اما برای مردم پولی باقی نمانده بود که خرید کنند؛ «در خیابان می گذری می بینی مردم ایستاده اند. در مراجعت از همان راه یکی یکی به خاک هلاکت افتاده اند.» به گزارش عین السلطنه نان در قزوین کمتر از تهران بود، اما «به قدر طهران آدم نمی میرد.»^(۱) به گزارش روزنامه ستاره ایران، هر روز گرسنگان و غارت زدگان مانند سیل از اطراف روی به تهران می آوردند؛ اینک «در روی توده های مزبله هر کوجه جنازه سرمازدگان با حالت فجیعی مشاهده» می شد. این روزنامه پیشنهاد کرد یکصد و پنجاه کوپن ده تومانی جمعاً به ارزش یکهزار و پانصد تومان تهیه شود و از محل آن در پنج باب مسجد بزرگ زیلو و حصیر وقفی بین سرمازدگان توزیع گردد و در آنها بخاری گذارند تا این دسته در آن اماکن مقدس اقامت گزینند^(۲).

زمستان سال ۱۲۹۶ بحران بیداد می کرد، خیابان های تهران منظره ای رقت انگیز به خود گرفته بود، به قول ستاره ایران همین خیابان ها خود «نشانه اضمحلال و فنای یک قوم و ملت را اثبات می کنند.» به قول همان روزنامه «یک ملت سی کروری»^(۳) با بهت و حیرت مثل یک جمعیت مسخ شده «مات و حیران و تماشاجی است، در حالتی که قحط و غلا در تمام نقاط مملکت حکمفرما و در حالی که نفوذ و قدرت بلکه وجود یک حکومت مرکزی فاقد و ناپیدا است!» روز و شبی نمی گذشت که جمعی از این ملت از گرسنگی تلف نشوند، خانه و کاشانه همین مردم آماج تاختوتاز بیگانگان و یا متجاوزین داخلی و اشرار واقع می شد. ستاره ایران می پرسید: «خون این مظلومین بی گناه که جسدشان در گوشه و کنار هر خیابان مناظر حزن انگیز را در این روزها تشکیل داده به گردن کیست؟»^(۴)

بنا بر همان مقاله «قسمت اعظم سکنه پایتخت» از گرسنگی رنج می بردند. در تهران کمک های مالی و جنسی در اختیار بینوایان قرار داده می شد، اما وضع به حالتی بسیار خطرناک

ص: ۲۷۴

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۱۹۵.

۲- ستاره ایران، ش ۶۴، سه شنبه ۱۹ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۶ نوامبر ۱۹۱۷، «پیشنهاد ستاره ایران.»

۳- بنابراین به روایت ستاره ایران، جمعیت کشور در آن زمان پانزده میلیون تن بوده است، این آمار با داده های دونالد ویلبر بسیار تفاوت دارد. در ابتدای این فصل آوردیم که ویلبر معتقد است جمعیت ایران در دوره جنگ اول جهانی بین هشت تا ده میلیون تن بوده است.

۴- ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۵، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸، «عاقبت خطرناک بحران.»

رسیده بود و هیچ امیدی به مَهار گرسنگی وجود نداشت، با این وصف حال و روز نقاط دور از مرکز به خودی خود قابل درک است. هشدار داده می شد به دلیل بی تکلیفی مردم و حکام کار به جایی خواهد رسید که «هیچ دست قوی و پنجه آهنین نتواند آن را به هم بندد!» به صورت تهدید آمیزی نوشته شد «ممکن است از این بی تکلیفی ها ملت خسته شده به هوش آید انتقام خود را از اشخاصی که این ملک و ملت را به این سیاه روزی نشانده اند بخواهد!» ستاره ایران از مردم خواست از مسندنشینان سستی بعد از مشروطه، از اعیان زادگان و شاهزادگان قطع امید نمایند و بدانند که امکان ندارد با وجود آنان بهبودی عاید کشور شود.

دوره حکومت این دسته افراد دوره لاابالیگری، دوره وطن فروشی، دوره چپاول و غارت مالیه عنوان شد. خطاب به حکمرانان نوشته شد: «عاقبت این بحران پر عرض و طول خطرناک است، یک شب تاریکی را برای شما در دنبال دارد و یک صبح روشن را برای ملت، بدون شک تهیه و آماده می کند!» از فرارسیدن «روز انتقام» یاد شد، و اینکه «ما امروز حس می کنیم این ملت محتاج امنیت است، امنیت مالی و جانی، این امنیت مالی و جانی ممکن نیست مگر با داشتن یک حکومت مقتدر ملی.» تنها کسی که می توانست این حکومت را تشکیل دهد خود ملت بود، «ملت! فرصت فوت می شود عده تلفات هموطنان شما از گرسنگی، از بی حکومتی، از عدم امنیت مالی و جانی هر روز و هر ساعت رو به ازدیاد است!» در خاتمه باز هم هشدار داده شد شرایط بحرانی کشور نه تنها برای خائنین و وطن فروشان بلکه برای همه ملت ایران خطرناک خواهد بود و ممکن است به دلیل امتداد بحران «رشته باریک حیات سیاسی» ملت هم پاره شود(۱).

ستاره ایران به خوبی می دانست خون مردم بی گناه تهران به گردن کیست، شخص صبا مدیر روزنامه از عمق تحولات آگاه بود؛ اما چه شد که به ناگاه چنین مطالب آتشینی به رشته تحریر درآورد؟ آیا بحران مواد غذایی و قحطی نان مربوط به این دوره بود یا سابقه داشت؟ همان طور که رعد نوشته بود تا زمانی که کابینه مورد حمایت این روزنامه یعنی کابینه مستوفی الممالک قدرت را به دست داشت، ستاره ایران؛ کشور را بهشت برین تصویر می کرد، حال چه اتفاقی افتاده بود که این گونه نسبت به آینده تیره و تار هشدار داده می شد؟ چه شد که باز هم زبان تهدید به کار گرفته می شد و مثل ماه های اولیه جنگ، از انتقام سخن به میان می آورد؟ آری! چند روزی بود که عین الدوله ریاست وزرایی را به جای مستوفی به دست گرفته بود، این امر خشم و غضب گروه ضدتشکیلی و ارگان آن یعنی ستاره ایران را برانگیخت و باز هم مطابق معمول شعارهای شداد و غلاظ سرداده شد و از خاتمه دوره حکومت اعیانی سخن به میان آمد. همه می دانستند بسیاری از رجال کشور که از قضا متحدین ستاره ایران و

ص: ۲۷۵

گروه ضدتشکیلی بودند، بارها و بارها مناصب وزارت و وکالت و معاونت وزارتخانه های مهمی مثل وزارت خارجه، مالیه، عدلیه و البته خزانه داری را به دست داشتند، بسیاری از اینان که تبار اشرافی داشتند، خود در زمره اعیان به شمار می رفتند؛ اما هرگز حساسیت ستاره ایران را تحریک نکردند چون با آن روزنامه همسو بودند. این بار هم در لفافه شعارهای عوام فریبانه، گروه یادشده به میدان آمد تا به بهای قتل عام نفوس انسانی بی گناه، حریفی سیاسی را از سر راه بیرون کند. برای گروه ضدتشکیلی و ارگان های آن بهایی که باید ملت بابت این حقد و حسدها و باندبازی ها می داد، اهمیت نداشت.

به هر حال فاجعه انسانی ناشی از قحطی ریشه دار بود، همان طور که نشان دادیم این معضل به دوره دوم مشروطه بازمی گشت و تا دوره بعد از جنگ ادامه یافت. دولت آبادی نقل میکند اگر مساعدت یکی دو تن از دوستانش در ایام اقامت او در اروپای زمان جنگ نبود و از سوی آنها نانی به خانواده اش نمی رسید؛ اینان در ایام قحطی سال ۱۳۳۵ قمری «شاید از چنگال مرگ از گرسنگی» رها نمیشدند^(۱) نشریات مینوشتند «کثرت عسرت مساکین و غربا شکل رقت انگیزی به خود گرفته»، در این زمان تعداد زیادی از مسافری که به هر دلیلی به تهران آمده بودند، از فرط فقر مردند و کسی هم از مردن آنان اطلاعی نیافت. به قول نوبهار «اموات غربا در معابر و مساجد زیاد شده و یومیه چندین جسد میت بی کفن [و] دفن در غسالخانه ها باقی می ماند.»^(۲)

مشکل عظیم تر، نیروهای خارجی بودند که هنوز در کشور اقامت داشتند و به این بحران ها دامن می زدند. در مهرماه سال ۱۲۹۷، خبر رسید قوای ژنرال دنیکن، یکی از فرماندهان ضدانقلاب روسیه که به ایران گریخته بود و در انزلی اقامت داشت و توسط انگلیسی ها حمایت می شد، در مقادیر انبوه، برنج خریداری می کند و به روسیه ارسال می دارد. چون این اقدام مخالف تصویب نامه دولت بود، تلاش کردند از این روند جلوگیری کنند، اما نتوانستند کاری از پیش برند. مسئولین خواستند بر اساس گزارش گمرک انزلی در این زمینه، وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت شخصاً دستور دهد مانع از حمل برنج انزلی به خارج از مرزها شوند^(۳) این حوادث و وقایع مشابه، در حالی صورت می گرفت که دولت مورد حمایت انگلیسی ها قدرت را به دست داشت و علی القاعده مقامات بریتانیا باید مانع از تعمیق بحران این دولت می شدند.

درست در شرایطی که ایران در آتش قحطی می سوخت، انگلیس از تأدیه وجوه استمهال خودداری کرد، عواید گمرک های ایران را که در خزانه داری نگهداری می شد ضبط کرد و ایران

ص: ۲۷۶

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی تکلیفی اموات.»

۳- رعد، سال یازدهم، ش ۱۴۵، ۵ محرم ۱۳۳۸، ۱ اکتبر ۱۹۱۹، «حمل برنج به روسیه.»

را در تنگدستی مضاعف خود رها ساخت (۱) ستاره ایران بر این باور بود اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، باید روابط بین دو کشور قطع گردد و «با فداکاری ملی به رغم دشمن اثبات کنیم که ملت ایران زنده است و به جای اینکه از فشار خارجی به ستوه آمده تسلیم شود، همان فشار را وسیله رفع تشنگی قرار داده و راه نجات خود را خواهد جست.» (۲) عید سال ۱۲۹۷ در راه بود، اما فقر و فاقه، دیو گرسنگی و مرگ و میر دهشتناک ناشی از آن مجالی برای برگزاری مراسم عید نمی داد. به همین دلیل گروه های مختلف ضمن انتشار اطلاعیه هایی از مردم می خواستند به جای مخارج عید، به فقرا رسیدگی کنند. مجمع آذربایجانیان مقیم تهران اطلاعیه ای به شرح زیر در همین ارتباط صادر کرد:

«هرکس فقرای پریشان حال و اطفال گرسنه لرزان و مادران جان داده در کنار آنها را دیده و ببیند تصدیق خواهد نمود که عید امسال عزاست، بدین نظر مجمع آذربایجانیان به عموم برادران آذربایجانی خود اعلام می دارد که مراسم معموله عید را متروک و مخارج معموله را برای اعانت فقراء ستمدیده تخصیص دهند.» (۳)

حاج سید محمد صراف طهرانی از طرف هیئت خیریه تهران خواست مردم مراسم عید سال ۱۲۹۷ را برگزار نکنند و در عوض به فقرا رسیدگی نمایند، همزمان چهار هزار خروار برنج از رشت به مقصد تهران حمل میشد، این معموله تا سه ماه آتی به تدریج باید وارد تهران میگردد. وزارت مالیه قیمت گذاری اجناس به جز نان را لغو کرد، خبازخانه ها باید به مردم نان تازه میدادند (۴)

تمام ایالات و ولایات ایران به دلیل قحطی سال ۱۲۹۶ غرق در بحران و آشوب بود. بیشتر اوقات وزرا به بحث در مورد راه حلی برای این مسئله بازمی گشت، اما وزرا موفق به حل آن نمی شدند. در خود تهران به دلیل مرکزیت، قیمت گندم از خرواری هفت تا دوازده تومان به سی و پنج تومان بالغ شد که تازه از سایر نقاط کشور کمتر بود، در ولایات این نرخ به هفتاد تومان بالغ می شد. از این بالاتر «ادارات قشونی روس از یکطرف، انگلیس از طرف دیگر متصل ارزاق ما را گرفته برای خود قشون خود انبار می کنند. بلکه دولت انگلیس برای تضییق ما، گرفتاری ما حکم کرده است بانک شاهنشاهی هم غله خریده انبار کند. چنانچه در قزوین که با مرکز قشون او به اسم پلیس ایران فرسنگ ها فاصله است بانک، گندم خریداری و انبار می کند. این هم پلتیک جدیدی است که انگلیس ها تعقیب می کنند.» (۵)

بالاخره اینکه در مرداد و شهریور سال ۱۲۹۷، هنوز بحث عمده روزنامه ها درباره نان بود. مردم از قحطی سال گذشته به شدت ترسیده بودند، هر قدر غله وارد تهران می شد، تجار و صاحبان مال و منال برای سودجویی آنها را خریداری می کردند و احتکار می نمودند و یا اینکه مردم آنها را خریداری می کردند و در انبارهای منازل خود انبار می نمودند تا مبادا مثل سال گذشته دچار گرسنگی شوند. دیگر همه می دانستند که «مباشترین مالیه و ارزاق سال قبل که صاحب آلف و الوف شدند» (۶) از چه راه به آن ثروت هنگفت دست یافتند.

ص: ۲۷۷

۱- ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «امیدواری».

۲- همان، «امیدواری».

۳- همان، «عید نیست، عزاست.»

۴- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «دستگیری فقرا.»

۵- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۹۰۴.

۶- همان، ج ۷، ص ۵۳۸۲.

یکی از مهم ترین عوامل بروز قحطی در کشور محترکان بودند. تجار و محترکین خود ایران، دست روس و انگلیس را در این قضیه از پشت بسته بودند. هرجایی که دست روس و انگلیس به مردم نمی رسید، سر و کله محترکین پیدا می شد، اینان غلات و مایحتاج مردم را می خریدند و انبار می نمودند. کالاهای مورد نیاز و ضروری خارجی هم روز به روز کمیاب تر می شد: «همه چیز در ترقی است. با این گرفتاری مردم برای شکم و ملبوس، اشرار و مفسدین مملکت هم دست از کارهای خویش برنداشته متصل مشغول چپاول و غارت دهات و مزارع و شهرها هستند. سارقین ایل قشقائی تا ورامین و شهریار طهران آمده[اند] و سرقت می کنند. از همین یک مسئله گرفتاری مردم این مملکت خوب معلوم می شود.»^(۱)

در ربیع الاوّل سال ۱۳۳۶ عماد السلطنه از تهران به برادرش عین السلطنه که در الموت اقامت داشت، نوشت: «از بابت قحطی و نیامدن باران و هنگامهای که برپاست دیگر نوشتن ندارد. در طهران نمی شود نوشت که به مردم چه می گذرد و چه وحشتی حکمفرماست. اما کسانی که غله دارند دیگر یقین گله نباید داشته باشند زیرا قیمت از این بالاتر نمی شود و آنچه نوشته بودید یقین است اصلاح می شود، یعنی به قیمت اعلی خواهند خرید و برای سرکار بد نیست.»^(۲) همین عین السلطنه ای که این همه از قحط و غلامی نالید، بر اساس خاطرات خودش از محترکان سرشناس بود، برادرش از تهران به او می نوشت درست است که قحطی و گرسنگی بیداد می کند، اما برای او که غلات فراوان انبار کرده است، موقعیتی است بسیار مناسب برای گرانتر فروختن غلات! این نمونه ای از بیرحمی ملاکین و متمولین در برابر مردم عادی بود.

درست زمانی که مردم ایران از گرسنگی میمردند، تعدادی از سوداگران و تجار، برای پر کردن کیسه خود به قیمت افلاس هر چه بیشتر مردم، غلات را به روسیه حمل می کردند، متن

ص: ۲۷۸

۱- همان، ج ۶، ص ۴۹۰۴.

۲- همان، ج ۷، ص ۴۹۷۱.

یک خبر به خوبی گویاست: «به واسطه اینکه چند نفر از تجار بنی اسرائیل اخیراً در انزلی شروع به خرید برنج نموده و محرمانه به روسیه حمل مینمایند، از طرف وزارت داخله ثانیاً^(۱) تعلیمات لازمه برای جلوگیری از حمل آذوقه به خارج داده شده و به وزارت مالیه هم نوشته شد که به رؤسای گمرک دستورالعمل اکید بدهند که از حمل آذوقه و خشکه بار جداً جلوگیری کنند.»^(۲) این هم از سهم یهودیان در قحطی ایران.

علاوه بر همه اینها، در بحبوحه جنگ اول جهانی، فقر، فلاکت، قحطی و مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیر بیداد می کرد. فلاکت های سیاسی و اقتصادی ایران ریشه در چند عامل ظاهراً منفک از هم داشت که به طور کاملاً مرتبط با هم در تحولات این زمان منشاء اثر بود. نخستین و مهم ترین عامل تأثیرگذار در این فلاکت ها، نقض بیطرفی ایران در خلال جنگ اول جهانی و قشون کشی بیگانه به درون کشور بود. عامل دوم سمت و سوی تحولات مشروطه ایران بود که ملک الشعراى بهار از آن به «نهیضت های ناقص» یاد می کرد. این نهیضت های ناقص عمده‌تاً تحولات اجتماعی و سیاسی در درون کشور بود که یا از اهداف از پیش تعیین شده خود خارج میشد و به عبارتی به ضد خویش تبدیل می گردید و عامل دیگر سلسله اقدامات اصلاحی بود که نیمه تمام به حال خود رها می شد. بهترین مصداق برای مورد نخست، تأسیس احزاب سیاسی بود که به جای اینکه باعث تنظیم و تنسيق روابط اجتماعی و سیاسی و تعریف مشخصی از حقوق ایرانی در پرتو مشروطه باشد؛ به سرعت باعث ناهنجاری های اجتماعی و نابسامانی سیاسی در کشور گردید. برای مثالی از مورد دوم، یعنی نیمه کاره نهادن اقدامات مهم اجتماعی باید از رها ساختن تصمیمات مثبت دوره مشروطه دوم در مورد نظم دادن به امور خبازخانه ها و تأمین گندم و آرد مورد نیاز شهروندان تهرانی یاد کرد. پیشتر گفتیم در دوره مجلس دوم، حتی پیش از حمله روس به ایران به دنبال اولیئیماتوم؛ قحطی به کریه ترین وجه ممکن سیمای خود را نشان داده بود. زمانی که قوام السلطنه معاون وزیر داخله بود، تلاش های زیادی مصروف سامان دادن به وضعیت انبارهای گندم و خبازخانه ها شد، اما همه بی نتیجه ماند. به عبارتی اوضاع و احوال سیاسی و تنشهای اجتماعی آن قدر شدت یافته بود که کمتر مسئولی در اندیشه تأمین مایحتاج مردم بود، جالب اینکه درست در همین زمان احزاب و دسته های سیاسی به عنوان مردم و به نام مشروطه؛ کاری ترین ضربات را بر پیکر حقوق انسان ها و مشروطیت وارد می ساختند.

از سوی دیگر رمق مردم به کلی زدوده شد، آنها از این همه قیل و قال بیهوده خسته شدند، بر این وضعیت باید مسدود شدن باب تجارت و فقر و بی پولی و خسارت های پیاپی ناشی از کسادى بازار داخلی را افزود. در دوره مشروطه و به ویژه بعد از اولیئیماتوم روسیه، مزارع پامال

ص: ۲۷۹

۱- یعنی برای دومین بار.

۲- زبان آزاد، سه شنبه ۲۳ ذیقعد ۱۳۳۵، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «قدغن حمل آذوقه.»

و غارت شد، قصبات فراوانی متحمل صدمات جبران ناپذیر گردیدند، شهرهای زیادی سوخت و از بین رفت، خانمان های مردم به تاراج رفت، از آن بالاتر چپاولگران، دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند. حکمرانان مطلق العنان و مأموران مالیه و یاغیان دولتی؛ از دیگر گروه هایی بودند که مردم را به ستوده آوردند. بسیاری از مأموران دولتی خود بانی و باعث بحران های فراوانی شدند که هیچ کس از عهده رفع آنها بر نمی آمد. بر این معضلات باید احتکار ملاکین و به قول بهار «سرمایه داران» را افزود، این انسان های «بی وجدان» دست در دست سهل انگاری های اولیای امور و عدم بصیرت کارکنان دولتی به قیمت خون مردم بی گناه، روز به روز بر ثروت و مکننت خود میافزودند. مهم ترین و فاجعه بارترین پدیده در این دوره تاریخی، خشکسالی و کمیابی ارزاق عمومی بود که غیر از مسئله احتکار ریشه عمده گرفتاری های مردم بود. مردم گرسنه بودند، بر این بلیه عظمی روز به روز بیشتر افزوده می شد، هیچ کس راه حلی ارائه نمی داد که چگونه می توان این دیو مهیب را سرکوب کرد، بالا-تر اینکه گروهی آشوب طلب خود بر این فقر و فاقه دامن می زدند تا از آب گل آلوده ماهی گیرند، شرایط را کودتایی کنند و به نیت دیرینه خود نایل آیند. این اوضاع و احوال دست به دست هم داده و به قول بهار «ما را به یک قضایای حتمی اندوهناک بیم داده و در بالای تمام وسایل و بهانه های تیره و تار، دست تحریک اجانب و اولاد ناخلف جاهل ایران است که مشغول دامن زدن آتش ها و فراهم ساختن زمینه های بدفرجام اختلال و بدبختی است.»^(۱)

شیوه عمل این اولاد ناخلف ایران به این شکل بود که حتی در سر خرمن به دلیل احتکار مایحتاج مردم، باعث به آسمان رفتن فریاد مردم می شد. نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام نواحی ایران «فریاد الجوع الجوع» مردم بلند بود، هیچ کس نبود سؤال کند علت این بی انتظامی از کجاست، و «آن دستهایی که در سر خرمن ارزاق را پنهان کرده و مایه قحطی را فراهم ساخته اند، از کیست و سکوت دولت در قبال این همه بدبختی برای چیست؟»^(۲) عجب این بود که سر خرمن هایی که محصول خالصجات دولتی بود هم این وضع کاملاً مشاهده می شد. دیگر این که در کار اداره های انبار و خبازخانه اهمال می شد، وضع به طوری بود که «از چند ماه تا موقع سر خرمن امور آن اداره متعمداً در زیر دستهای خائنانه این و آن متلاشی و عایدات آن خرج کمیته مجازات» می شد.^(۳)

ص: ۲۸۰

۱- همان، یکشنبه ۵ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «قحطی، گرسنگی!»

۲- همان.

۳- همان

۸. سیمای اجتماعی ایران در دوره جنگ

اگر چه سایه شوم قحطی و بختک گرسنگی هرگز مردم ایران را رها نکرد، اما مشکلات مهم دیگری هم وجود داشت که باعث نگون بختی این ملت تاریخی شده بود. در بهمن و اسفند سال ۱۲۹۷ مطابق با ۱۹۱۸ میلادی، بار دیگر قحطی وحشتناکی سراسر آذربایجان را در خود غرق ساخت. این بار هم وثوق که برای بار دوم رئیس الوزرا شده بود، به امید این که بتواند با بحران مقابله کند، دستور داد برای قحطی زدگان کمک های فوری ارسال شود و غلات از تهران و سایر نقاط کشور به آن سوی صادر گردد.

به این ترتیب وقتی هم جنگ خاتمه یافت آثار و عواقب قحطی بزرگ باز هم هویدا بود و بلکه بیش از پیش خود را نشان داد. روستاها به ویژه در غرب کشور از سکنه خالی شده بود، مردم فقیر و بیچاره میمردند و حتی از فرط گرسنگی، «لاشه حیوانات بارکش که به واسطه قحطی سال پیش و ناامنی و غیره» مرده بودند، در گوشه و کنار راه ها افتاده بود^(۱) در نزدیکی روستاها و قصبات، گورستان های جدید درست شد، مردم در رنج و تعب و وصف ناپذیر زندگی میگذرانیدند. دولت آبادی که از اروپا به ایران باز میگشت در راه تبریز و زنجان با روستاهایی مواجه شد که نعش اموات در اطاق های ویرانه آنها بر جای مانده و طعمه خوراک جانوران درنده شده بود. بالاتر اینکه «اگر نظر عمومی به نقاط مختلف مملکت انداخته شود دیده میشود که همه جای مملکت بیطرف ما در سایه جنگ اروپا و بی لیاقتی حکومت خود به صورت راه تبریز در آمده است.»^(۲) بی لیاقتی حکومت فقط در این موضوعات نبود، زمامداران کشور حتی توان مهار بحران های سطحی را هم نداشتند. حکومتگران به جای رسیدگی به وضعیت مردم دست به اقدامات تحریک آمیز می زدند، یکی از این اقدامات تبعید سید نعمت الله افتخارالتجار؛ تاجر مشهور اصفهانی بود. او را در بجنوبه قحطی بزرگ کشور «یا به اشاره قونسول خانه انگلیس و یا به اراده خود در هر حال به طرف شیراز تبعید» نمودند. از آن سوی چند تن از صاحب منصبان نظمی اصفهان را «بدون جهت و سبب به محبس تاریک و یا انبار حکومتی انداخته» و مدت ها گرفتار ساختند. بالاتر آنکه حکومت اصفهان و کنسولگری بریتانیا از مردم خواستند «گرد سیاست نگردند و فقط دنبال کسب باشند و الّا مأمورین حکومتی آنها را به بدترین عقوبات عذاب میدهند.»^(۳)

وضعیت به حدی بغرنج بود که صدای وزیر مختار آمریکا را هم درآورد. او شکوه کرد مدت هاست تقاضا کرده برای درب سفارت نگهبان مسلح بگذارند، اما دولت مدت هاست این تقاضا را به مسامحه گذرانیده و بعد از گذشت مدتی مدید، فقط سه نگهبان برای این منظور در نظر گرفته است. وزیرمختار آمریکا یعنی کالدول گفت او خواسته است برای خود و کارمندان

ص: ۲۸۱

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۸۹.

۲- همان.

۳- همان.

سفارت از دولت مقداری اندک گندم بخرد، اما دولت از این کار طفره رفته، حال آنکه خانم مارلینگ همسر سرچارلز مارلینگ وزیرمختار بریتانیا در تهران، هر روز از دولت برنج و گندم رایگان دریافت میدارد.

در مذاکرات لژ بیداری ایران که کمرهای هم از شرکت کنندگانش بود، میگفتند خانم مارلینگ روزی چهار هزار تن از فقرا را اطعام میکند، همچنین اظهار شد که سفارت آلمان هم این روزها مبلغی به فقرا پول میدهد، این مبلغ هفته‌های شانزده تا هفده قران میشد^(۱) در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی مصادف با اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی وضعیت مردم تا حدی بهبود یافت. در این مقطع ارزاق و توزیع آن اندکی بهتر شد، غلات ارزان شدند و حتی تا نصف قیمت به فروش میرفتند. به طور نمونه در اصفهان برخلاف چند هفته پیش که «فقرا خیلی در مضیقه و فشار بودند و روزی سی نفر از گرسنگی تلف میشد»، شرکت‌های خیریه‌ای که در محلات تأسیس شده بود؛ برای رفع بحران نان پیشگام شدند. دمکرات‌هایی که همسو با ملک الشعرا بهار و طیف میانه رو جناح‌های سیاسی این زمان فعالیت می‌کردند در فروکش نمودن بحران یاد شده بسیار ساعی بودند. اینان روزانه هفتصد تا هشتصد تن انسان بینوایان را نان میدادند. در حالی که برخی متولین و تجار و مردم عادی نان رایگان بین مردم توزیع میکردند، «حکومت در این موقع به قدر سرسوزنی به حال ارزاق اقدامی نکرده و یا نتوانست بنماید. فقط به جلب منافع خصوصی قناعت کرده و حتی از اغتشاش اطراف و سرقت‌های متوالی در راه‌ها هم ذره‌ای جلوگیری نکرده و نمینماید.»^(۲) این زمان دولت در دست علاء السلطنه بود.

خلاصه اینکه سال ۱۲۹۶ شمسی / ۱۳۳۶ قمری، از هر جهت سالی نحوست بار بود، در این سال ابعاد بحران‌های فراگیر روز به روز بیشتر مشخص می‌شد. آثار کمبود باران سال قبل اینک به مرور خود را نشان می‌داد، اخبار هراس‌انگیز که نشان از بروز قحطی فراگیر داشت فراوان شنیده می‌شد، در عین حال فضای رعب‌انگیزی بر کشور حاکم بود، هیچ کس اطلاعی از قتل‌های انجام شده توسط کمیته مجازات نداشت، انگیزه‌ها نامعلوم بود. در عین حال کشور همچنان عرصه تاختوتاز سپاهیان مهاجم روس و انگلیس بود، اما خبری دیگر هم در برخی از مجامع کشور شنیده می‌شد، خبر این بود که در روسیه به دلیل شرایط جنگی و قحطی طاقت فرسا، حالت انقلابی شکل گرفته است و مردم علیه تزار به شورش برخاسته‌اند.

وضع زراعت در فارس به بدترین وجه ممکن رسیده بود، در فارس محصول آن سال دچار آفت شد، ملخ‌ها گندم را نابود کردند و مردم با آرد ذرت زندگی می‌گذرانیدند. در خوزستان و قلمرو بختیاری‌ها، خشکسالی به اندازه‌ای بود که چارپایان از فرط گرسنگی و تشنگی به زمین میافتادند و می‌مردند. در یزد و کرمان ملخ، محصولات را نابود کرده بود، بالا-تر و وحشتناکتر

ص: ۲۸۲

۱- کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۸، سه شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان».

اینکه «حدود غرب از سرحد عثمانی تا پشت دروازه های تهران و قزوین به کلی پامال شده» بود. در کرمانشاه گندم و جو نایاب شد، خشم طبیعت با هجوم قشون بیگانه توأم گردید، به دلیل هجوم عثمانی به خاک ایران و نیز خشکسالی، وضع تبریز هم به هم ریخت. درست در چنین شرایطی روس ها در کرمانشاه اتباع آزادی خواه ایران را اعدام می کردند، به قول بهار «فجایع عمومی بدتر از سابق» شده بود، در این اوضاع و احوال خراسان تنها نقطه ای بود که کمتر دچار هجوم سربازان روسیه گردید، اما در اینجا معضلی دیگر بروز کرد: روس ها هزاران خروار از غلات این منطقه را به کشور خود ارسال کردند، این در حالی بود که مردم سایه های تیره قحطی را به خوبی مشاهده می نمودند. ناگاه ولولهای غریب سر بر آورد، تجار عشق آباد که هنوز تعلق خاطری به وطن کهن خود داشتند، به اهالی مشهد و تجار این شهر نوشتند «اگر دولت جلو حمل غله را به روسیه نگیرد، تا دو ماه دیگر تمام غله خراسان به این طرف حمل خواهد شد.»^(۱)

خبر می رسد سودجویان و طمع کاران به قیمت مرگ و میر مردم و برای «فایده شخصی»، گندم دولتی را که بیست هزار خروار بود، از قرار خرواری یازده تومان و نیم فروخته اند تا از هر خروار یک تومان یعنی به طور کلی بیست هزار تومان سود ببرند. این در حالی بود که قیمت هر خروار گندم در خوشبینانه ترین حالت حداقل سی و پنج تا پنجاه تومان بود، حتی در اوج بحران نان و مرگ و میر مردم در شهری مثل تهران؛ دولت اخطار کرده بود اگر انبارداران غله محصول خود را به میل و رغبت عرضه نکنند، دولت آن را کشف کرده و خواهد فروخت و بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد. به عبارتی در اوج قحطی اگر دولت غلات احتکار شده را مصادره می کرد، تازه حدود سه برابر آن چیزی را پرداخت می کرد که سودجویان از بیگانه دریافت می نمودند.

تازه در اینکه این سودجویان محصول را به همین قیمت فروخته باشند، تردید جدی وجود داشت. اگر هم راست می گفتند و یازده تومان و نیم را به حساب دولت وازیر کرده بودند، باز هم موافق نرخ های آن روز حداقل و در خوشبینانه ترین حالت، دویست هزار تومان به دولت ضرر زده بودند؛ تازه این در صورتی است که قیمت محصول را خرواری بیست تومان بدانیم. نتیجه این افعال ضد ملی چه بود؟ به قول نوبهار نتیجه این وضعیت «حصول یک قحطی سرتاسری در خاک خراسان» بود. این معامله توسط برادران تومانیانس انجام می شد، اما جالب اینکه حتی تومانیانس که قاعدتاً باید در اندیشه سود شخصی خود بوده باشد، به عنوان خریدار این قرارداد را فسخ کرد. با وجود فسخ معامله از سوی خریدار، باز هم محصول خراسان به روسیه حمل می شد، معلوم نبود این محصول را به که می فروشند و این محصول به کجا حمل

می شد. به هر حال برای جلوگیری از تعمیق بحران، پیشنهاد شده بود غله را به قیمتی که به تومانیانس می فروشند به طرف ایرانی هم بفروشند تا به خبازخانه ها بدهند و مردم از قحطی و گرسنگی محتوم رهایی یابند: «اما که باید این کار را بکند، باید حکام محل این کار را انجام دهند»؛ اما مسئله این است که این افراد «همه مرتجع، همه لایبالی در اصلاح امور و همه در فکر پرکردن جیب خود و کسان خود و آنچه ابداً در خیال این اشخاص نمی گذرد فکر و آسایش رعیت و اصلاح معیشت عمومی است.»^(۱)

بهار نوشت در دوره مظفری وضع این گونه بود که فردی پیشکش می داد و شاه او را حاکم می کرد، اما اگر تعدی می نمود و یا در حق مردم اجحاف می کرد، مؤاخذه می شد و یا اگر اموال مردم را می برد املاکش را مصادره می کردند. اما امروز مسئله این است که اجحاف و تعدی از سوی حاکم صورت می گیرد، «بعلاوه هر اداره علی حده جیب مردم را خالی می کند و به عرض احدی هم چه در ادارات و چه در دوایر حکومتی رسیدگی نمی شود.» این در حالی است که هر حاکمی و هر اداره‌ای جداگانه از خزانه ملت «حقوق دستی» هم دریافت می کند، در این شرایط «احدی نیست که به فریاد اهالی گوش بدهد.» در چنین وضعیتی چه اطلاقی باید بر رژیم کشور کرد و رفتار سران قوم را چگونه باید ارزیابی نمود؟ سؤال بهار هم این است: «البته با چنین حکام نابکار و با چنین ادارات ناهنجار و با این حالت دزد بازار، ما می خواهیم نام خود را یک ملت مشروطه و یک قوم زنده و یک دولت عادل بگذاریم؟»^(۲)

ملک الشعراى بهار مردی بود خویشتندار و صبور؛ او در مقالات و کتاب هایش کمتر متعرض اشخاص شد و کمتر موردی اتفاق افتاد که مناسبات شخصی خود را معیار قضاوت در مورد مسائل سیاسی افراد و گرایش های خاص آنان قرار دهد. شاید یکی از نادر مواردی که او به شدت بر آشفت و علیه یک تن قلم به دست گرفت و به گزنده ترین شکل ممکن او را آماج حملات ویرانگر خود قرار داد، زمانی بود که مستوفی الممالک در اواخر سال ۱۲۹۶ قدرت را به دست داشت. ظاهر امر این بود که فردی از گروه ضد تشکیلی ضمن یک سخنرانی بهار را مورد حمله قرارداد و او را حقوق بگیر انگلیسی ها قلمداد نمود. این اتهام ناجوانمردانه او را به شدت آشفته ساخت پس قلم به دست گرفت و مطلبی در نوبهار به رشته تحریر در آورد. در این مقاله - که شدیدترین مطلب علیه ضدتشکیلیها بود - بهار خطاب به این دسته افراد نوشت:

«اینها لیاقت ترقی و اعتلا- ندارند، به حدود و مراتبی هم که طبیعت به حکم لیاقت به آنها عطا کرده است، قانع نیستند، این است که برای اینکه اعتلای خود را ثابت بنمایند به تنزل دیگران پرداخته میخواهند حالا- که خودشان عرضه ارتقا ندارند، دیگران را پایین آورده و با

ص: ۲۸۴

۱- همان.

۲- همان.

خود همدوش سازند! اینها ترقی خود را در تنزل دیگران میدانند، اینها خود قابل هیچ گونه ارتقا و عزت نبوده، ذلت و پستی دیگران را برای خود تشفی بخش و وسیله یکسانی و همسری خود با دیگری میپندارند!»

به نوشته بهار اینان همیشه آشوب به پا میکنند، مردم را در خانه های خود دعوت و تحریک به بحران سازی میکنند، به هیچ «پرنسیب و اصلی» باور ندارند، فقط ناسزا و فحش و بهتان بلدند، به آسانی آلت فعل و بازوی اجرایی مسند خواهان و وزارت طلبان واقع میشوند، هر دستهای که بیکار است اینان را جلو میاندازد تا پست بگیرد و دیگری را متزلزل سازد: «مگر نمیبینید اینها هستند که نه به یک مسلکی پایبند شده، نه به یک فرد یا شخصی علاقه صمیمی پیدا کرده و نه به یک اصول و پرنسیب معینی اعتراف نموده اند، روزی اعتدالی، روزی دمکرات، روزی تشکیلی، روزی ضدتشکیلی، روزی اصلاح طلب، روزی دمکرات اسلامی، روزی طرفدار آلمان، روزی هوادار ترک و یک روز بلشویک و بالاخره هیچ و هیچ و هیچ؛ مثل یک عفریت عصبانی به نوع بشر حمله کرده و همه را بد دانسته و به جز شخص خودشان و آن بیکارانی که در آن ساعت دور او را گرفته و او را آلت دست قرار داده اند، باقی مردم را خائن، دزد، روسفیل(۱)، انگلوفیل، فاسد و غیره میخوانند.» بهار مخاطب خود را «شما آریستوکرات های پوسیده و اعیان گندیده که از اعیانیت یک درشکچه شکسته با چرخ های آهنی و از آزادی طلبی همان حس تنقید و تحریک بر علیه حکومت و شاه برایتان مانده است»؛ نامید(۲). بهار هرگز نام این شخص را ذکر نکرد، او نوشت شأن قلم بالاتر از آن است که حتی نام چنین اشخاصی به رشته تحریر درآید؛ بهار خطاب به این فرد خاطر نشان کرد حتی نامش را هم ذکر نمی کند تا تصوّر نماید کسی است و این آرزو را به دل او خواهد نهاد که نامش در نوبهار ذکر شود.

ص: ۲۸۵

۱- کذا: روسوفیل.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۹۱، سه شنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «زنبوران اجتماعی!»

همانطور که گفتیم سال‌های بین اولتیماتوم روسیه و آغاز جنگ اول جهانی یکی از نکبت‌بارترین ادوار زندگی مردم ایران بود که هیچ تحقیقی در آن باره صورت نگرفته است. به واقع از همان دوره دوّم مشروطه ظلم و اجحاف به مردم شدت یافت. به سخن دیگر با اینکه مشروطه برای استقرار عدالت و بسط موازین مردم‌سالاری شکل گرفته بود، اما عملاً وضع به صورتی دیگر درآمد. مصادیق تعدی و ستم اجتماعی به مردم بیش از آن است که در صفحات محدود این بخش بگنجد و برای اشاره ای هر چند مختصر از روزنامه‌های آن دوره شواهدی ذکر می‌کنیم تا مقدمه‌ای باشد بر تحولات مورد بحث رساله حاضر.

در همان دوره دوّم مشروطه روزنامه شرق نامه‌ای از مردم گلپایگان و خوانسار به چاپ رسانید که در آن از تعدیات ناصر لشکر حکمران آن نواحی شکایت کرده بودند: «ما مدتی است از ظلم و تعدی خوانین این سامان به اولیا دولت شکایت کردیم منجر به هیچ‌جا نشد، سهل است بلکه دوچار یک ظالم متعدی دیگری نیز گردیدیم و اغلب به وزارت داخله و وزارت جنگ شکایات خود را عرض نمودیم مثمر نشد و این ناصر لشکر تا حال بالغ بر پنج هزار تومان از مردم جریمه و رشوه اجباری گرفته است اگر مشروطه این است و مشروطه طلب اینها، پس وای اگر از پس امروز بود فردایی» (۱).

جراید پایتخت مثل روزنامه رعد، گاهی عریضه‌های مردم بی‌گناهی را به چاپ می‌رسانیدند که زیر بار رنج و ستم خرد می‌شدند. به طور مثال رعایای رودهن از توابع دماوند تظلم می‌کردند که بعد از این چند سال نهب و قتل و غارت، «مقصود این بود شاید سلطنت مستقله استبدادی را به حکومت ملی تغییر داده که در تحت قانون هیچ زبردستی نتواند به حقوق زیردستان تجاوز نماید، ولی افسوس افسوس که این روغن بادام در دماغ خودسران بیش از پیش تولید خشکی نمود و این سرکه انگبین در بدن مریض مملکت صفرا بر صفرا فزود» (۲) تظلم از سوی طوایف کردبچه بود که قبل از شکل‌گیری حکومت قاجار از آذربایجان به تهران تبعید شده بودند و سپس در کنار سیاهرود در صحرای دماوند اسکان داده شدند. اینان به عنوان چادرنشینان بدوی در این منطقه اسکان یافتند، نویسندگان عریضه خواستار احقاق حقوق از دست رفته خود بودند (۳).

گرسنگی و قحطی تنها یکی از هزاران مشکل لاعلاج مردم مظلوم ایران در این دوره تاریخی بود. همزمان با داس مرگ قحطی، حکام محلی هم ظلم و اجحاف را به مردمی که هیچ فریادرسی نداشتند از حد گذرانیدند. در اردبیل ظلم و ستم مضاعف مردم را به کلی از زندگی سیر کرده بود. از آن سوی گزارش میرسید که زارعین و اهالی فلک زده شهر اردبیل با وجود قحطی، توسط امیر مظفر نصرالله خان یکی از گردنکشان آنجا غارت میشوند، گفته میشود این مرد روز به روز بر دامنه شرارت خود میافزاید در نتیجه «زارع و رنجبران دست زن و بچه خود گرفته پیاده و گرسنه و برهنه به روسیه مهاجرت مینمایند، شصت پارچه قراء را متصرف مالک الرقاب شده به حدی جسارت ورزیده فوق ندارد؛ چنانچه مالیات دو ساله

ص: ۲۸۶

۱- شرق، ش ۶۸، پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «گلپایگان و خوانسار».

۲- اشاره ای است به این بیت از مولانا: از قضا سرکنگین صفرا فزود روغن بادام خشکی می فزود.

۳- رعد، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «اعلان».

دولت را ضبط و به حکومت جلیله هم یاغی است اولیای امور چرا توجهی نمیفرمایند که در آتیه اشکالات فوق تصور و زحمات مالانهایت ملحوظ است.»^(۱)

وضع در ابهر هم تفاوتی با سایر نقاط کشور نداشت. مردم شهر به دولت مرکزی شکایت بردند که به دلیل نیامدن باران اوضاع زندگی آنان بسیار دشوار و مشقت بار است. تگرگ جزیی هم آمده است که همه محصول را خراب نموده، با وصف این اوضاع و احوال، نایب الحکومه ابهر عدهای سوار کاکاوند را با فرزند حاجی آقا محمد بايقرا به جان رعیت فقیر انداخته و «به ضرب چوب پول میگیرند، یک زن را با لگد زده نیم جان ساخته اند و دیگری را با گلوله مقتول؛ از گرفتن بیست و چهار من ارزن که آذوقه یک مشت بیچاره است کوتاهی ندارند، استدعا از اولیای دولت که عطف توجهی فرمایند.»^(۲)

مردم شهر گلپایگان هم «با یک لهجه مظلومانهای از مظالم عموم متنفذین گلپایگان اظهار میدارند که امنیت جانی و مالی سلب، زراعات را به یغما برده اند، هستی و مایملک رعیت [را] از خود میدانند.»^(۳)

در کاشان و نطنز هم مردم و عرض و مال و ناموس آنان عرصه چپاولگری های دزدان و راهزنان به ویژه نایب حسین کاشی و فرزندان او بود. مردم این منطقه شکوه کردند: «در این خشکسالی و عدم محل گندم، از محلی به محلی رعایای بی چاره دچار سختی و قحطی گشته و حکومت هم که خود جزو محتکرین است، هر قدر هم بر گرانی غله افزوده شود، ایشان را خوشتر است.»^(۴) به عبارت بهتر حاکم کاشان مرگ و میر مردم را می دید، اما غله را احتکار می کرد تا از این راه به ثروت و مکت دست یابد.

در ولایت کوچک ایوانکی، حاکم آنجا موثق حضور نام، مردم را زیر فشار قرار داد. مردم در تلگرافخانه متحصن شدند، به تهران تلگراف زدند و تظلم نمودند، اما فایدهای نداشت. حاکم بیش از ششصد تومان از مردم بیچاره و قحطی زده دریافت کرد و این مبلغ را با جور و عدوان دریافت نمود. وقتی مردم در تلگرافخانه متحصن بودند، او دستور داد به سوی آنان آتش بکشایند، عدهای از مردم را چوب و فلک کرد که چرا از او شکایت کرده اند. بین کسانی که کتک خورده و فلک شدند، کودکان هم دیده میشدند. مردم ملتمسانه تقاضا کردند «اینک از حکومت طهران متمنی است موثق حضور مزبور را به طهران خواسته مجلس تحقیقی تشکیل داده و چنانچه تقصیر او ثابت شد، بر حسب قانون مجازات شود تا اینکه یک مشت رعایای

ص: ۲۸۷

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۷۳، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از اردبیل».

۲- همان، ش ۷۴، ۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، «خلاصه شکایات».

۳- همان، «از متنفذین گلپایگان».

۴- همان، «از حکومت نطنز».

بدبخت که اینک در کوچه های طهران متواری میباشند بتوانند به آسوده گی (۱) مشغول زراعت گشته و به خانه های خود برگردند.» (۲)

از آن سوی گزارش میشد پنجاه هزار خانواده «مال و ناموس به باد رفته» در شهرهای خوانسار، گلپایگان و فریدن، پس از یک ماه فریادهای جگرخراش، به وزارت داخله «عرض مظلومانه» نموده بودند که اگر این فریادها در صفحات جراید بازتاب پیدا نمیکند، صمصامالسلطنه را که مورد قبول آنان است شاهد و گواه خود می گیرند. از «اعمال قسیانه» و «شنایع بیست ساله» میرزا مهدی خوانساری و فرزند و برادرزاده اش سخن به میان آوردند که «جزیبی ترین آنها را هیچ وقت نایب حسین کاشی و رضای جوزانی» (۳) مرتکب نشده و حتی به انجام آن رضایت نداشتند. به قول عریضه نویسان این عده «اخیراً چهار هزار خونخوار را به دور خود جمع به مال و ناموس و جان پنجاه هزار خانوار گلپایگان و فریدن و خوانسار ابقا نکرده چقدر از زن ها را کشته و چقدر ناموس زن ها و دخترهای مردم به دست پسر و پسر برادر و نوکر های خونخوارش به باد رفته چندین نفر از سادات بیچارگان دیگر را در مقابلش شکم پاره کرده» اند. میگفتند برخی از بزرگان شهرها از دست اینان در به در شده اند، دویست هزار تومان از پول آنان به یغما رفته، همه خانه خراب شده اند. میگفتند سید احمد نامی برای مطالبه هزار تومان فردی را زیر ضربات چوب کشته است، برادر مقتول را هم به بدترین وضع ممکن زجر و حبس نموده اند، رئیس پست و تحدید و سایر رؤسای دوایر را با زنجیر سوار خر کردن و از خوانسار بیرون کردن و هزارها بی رحمی دیگر»، از جمله شنایع اعمال امثال اینان ذکر شد. در ادامه آمده بود: «هنوز هیچ قسی القلب و وحشی اعمال رذیلانه این ... را مرتکب نشده حالیه نیز یک نفر ... که بزرگ ترین وسایل و حماه کار چاق کن او است برای گل مالی سیئات خود به طهران با مبلغی اعتبار فرستاده، البته وظیفه وزارت جلیله داخله است که اول خود این شخص را که وکیل اوست به هزار سابقه شرارت که دارد جلب به نظمیة نموده، تا منتظر شویم شخص دیگری مثل آقای صمصامالسلطنه داد ما را گرفته و او را گوشمال دهند.» (۴)

بسیاری از مردم درمانده از این همه ظلم و ستم، منشاء بیداد را انگلیسی ها دانستند، علت امر این بود که بیگانگان دست در دست راهزنان داخلی به چپاول مردم می پرداختند. به همین دلیل به طور مثال در قم اعتراضی عمیق نسبت به اعمال و رفتار کارکنان شرکت لینچ شکل گرفت. اعمال این شرکت باعث خشم و نارضایتی وسیع مردم و مسافریان این شهر شد که برای زیارت به آنجا رفت و آمد میکردند. چهل و یک تن از دمکرات های قم نامه ای به وزارت

ص: ۲۸۸

۱- کذا.

۲- همان، ش ۷۷، ۵ شنبه ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۲۷ دسامبر ۱۹۱۷، «تظلم».

۳- رضا جوزانی از راهزنان مشهور اصفهان بود که در دوره دوّم ریاست وزرائی وثوق الدوله به دار آویخته شد.

۴- همان، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «استغاثه».

فوائد عامه نوشتند که «برای خدمت به عابرین و کاروان های بدبخت و گرسنه که چندین سال است در تحت فشار بی رحمانه مأمورین بی انصاف اداره لینیج» قرار دارند، شاکی هستند. اینان نوشته بودند که این شرکت «به نام باج خط شوسه» از مردم پول میگیرد، از دولت خواسته شد «هر چه زودتر به غارت گری این کمپانی متمدن» خاتمه دهند. شکایت این بود که لینیج بر «تاکس (۱) باج راه افزوده»، در زمان تشکیل دولت خود خوانده نظام السلطنه، حداکثر پانصد تومان به دستور کمیته دفاع ملی به ژاندارمری داده شد که از مالیات راهداری پرداخت شد، این راهداری در اختیار شرکت یاد شده بود. اما لینیج بعد از سی ماه از آن تاریخ مالیات ها و عوارض راهداری را افزوده بود، «خوب ملاحظه فرمایید، تقریباً سی ماه است که این اداره متمدن برای پانصد تومان خسارت؛ تخمیناً پنجاه هزار تومان از مال رنجبران حقیقی این مملکت بیچاره اخذ و دریافت نموده در صورتی که از مسافرین ایرانی باید پرسید که وضع راه شوسه قم چگونه است.» معترضین خواسته بودند هیئتی اعزام گردد تا «تفتیش نموده راپرت برای هیئت محترم دولت بفرستند» (۲) در صورت صدق با عنوان و دست آویز صحیحی رفع شر این کمپانی بشود. (۳) در کرمان نصرت السلطنه و در قزوین مدحت السلطنه حکام وقت این دو شهر، ظلم فراوانی به مردم میکردند. عریضه های فراوانی در تظلم خواهی از بیداد این دو جبار به مقامات کشوری در تهران فرستاده شد، اما سودی نبخشید (۴)

از این بالاتر گفته می شد، «تلفات انسانی ما در حال بیطرفی از عدم توجه پادشاه و رجال و وزرا و لیدرهای احزاب سیاسی ما به مراتب بیش از دول متحارب بوده. گرسنگی و امراض و سهل انگاری رجال ما از توپ های هوت زر و بمب های آسمان پیمایان و تریپل های تحت البحری و گازهای خفه کننده و شعله های سوزان تلفاتش بیش بوده است.» (۵) از نظر اقتصادی برای ایران و ایرانی دیگر چیزی باقی نماند، فقر و مسکنت سرتاسر خاک کشور را فراگرفت، زندگانی مردم روز به روز بدتر می شد، وضعیت محصول به شدت بحرانی؛ کالاهای دیگر هم معلوم نبود از کجا باید تأمین شود. وضع به گونه ای دهشتناک به هم ریخته بود به طوری که «هر ایرانی در ترتیب امر معیشت خود دچار هزارها مشکلات شده که یکی از آن در ایام عادی سال های قبل از جنگ برای فزونی هر خانواده کافی بود.» (۶)

در سال ۱۲۹۶ شمسی که یکی از منحوس ترین سال های ایران بود، مردم چشم به آسمان داشتند تا مگر نزول قطره های باران را نظاره کنند، اما طبیعت هم گویی با مردم بر سر قهر آمده

ص: ۲۸۹

۱- مالیات: Tax.

۲- کذا: بفرستند.

۳- همان، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «از قم.»

۴- برای نمونه بنگرید به: نوبهار، سال ششم، ش ۹۰، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸.

۵- همان.

۶- همان.

بود. در آذرماه این سال حتی پیروان اقلیت های دینی برای نزول باران دعا کردند. کلیمیان با کتب مقدسه خود به خارج شهر تهران رفتند و برای نزول باران دعا نمودند. مسیحیان هم در کلیسای دروازه قزوین اجتماع کردند و شمایل حضرت عیسی (ع) را حرکت دادند، آنان سپس با خضوع و خشوع از خیابان ها حرکت کردند و در حسن آباد که نمازخانه های دیگر داشتند، به دعای خود ادامه دادند. مسیحیان هم در دعا های خود از خداوند تقاضای باران نمودند. زرتشتی ها هم دکان ها و محل کسب خود را تعطیل کرده و دعای باران خواندند (۱).

از سمنان هم تلگراف رسید که عده های در تلگرافخانه شهر تحصن کرده اند، از اوّل طلوع آفتاب لاینقطع مردم به تلگرافخانه می آمدند «نالہ الجوع» آنها به آسمان بلند بود. تمام دکان های شهر بسته شد، «رشته عمل خبازخانه ها به کلی گسیخته» گردید، خلاصه به قول مخبرین «هنگامه غریبی است». علما، تجار و اعیان همه در تلگرافخانه جمع شده بودند، «آن قدر فریاد یا محمدا بلند است که ممکن نیست کار کرد.» (۲)

مخبرین وضعیت قزوین را به لحاظ شیوع گرسنگی «ناگوار و خراب» گزارش میکردند. از یکسو اهالی شهر دچار گرانی و کمبود آذوقه شدند، نان نایاب بود و هر روز بر گرسنگی مردم افزوده میشد. وضع شهر قزوین به این صورت بود: «بیچاره فقرا و ضعفا از عسرت در تضییقات میباشند و از طرف دیگر صدماتی که از طرف نظامیان روس به آنها وارد و سرقت های متوالیه در کاروانسرا و دکانین که متوالیاً واقع شده و میشود [از طاقت فزون است.]» دزدی و راهزنی بیداد میکرد، اوضاع ادارات عموماً اعم از دوائر حکومتی یا مالیه و عدلیه نامنظم بود، «اشخاص منافع خواه دخیل در کار و ابدلاً بازپرسی هم نیست.» (۳)

در کرمان دویست و نود و پنج تن از اهالی شهر از سردار نصرت و ظلم و ستم او شکایت کردند، حاکم شاکیان را حبس و تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد و املاک مردم را به یغما برد. کلیه املاک مهم بلوکات کرمان که خبازخانه شهر هم از عواید و محصولات آن اداره میشد، در دست سردار نصرت قرار داشت. وی «اجناس و ارزاق عمومی را احتکار میکرد و روز به روز بر قیمت ارزاق افزوده اهالی بدبخت را گرفتار مجاعه (۴) و عسرت ساخته» (۵) و خلاصه امان مردم را بریده بود. مردم از دولت مرکزی خواستند سردار نصرت را احضار کند و خلقی را از شر او آسوده گرداند.

ص: ۲۹۰

۱- همان، ش ۶۹، بیستم صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۶ دسامبر ۱۹۱۷، «دعای باران».

۲- همان، ش ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «متظلمین تلگرافخانه».

۳- همان، «وضعیت قزوین».

۴- گرسنگی.

۵- همان، «کرمان».

اصفهان هم با گام های بلند به سوی وخامت اوضاع سیر میکرد. از بدو حکمرانی «حضرت والا اعتضادالسلطنه نایره قحطی در اصفهان مشتعل و فقر و بیچاره گان(۱) دسته دسته در میانه این آتش روان سوز بدرود جان» میگفتند. به نظر ناظرین در این وضعیت «دست های پلستیکی در این کار دخالت دارد، نا امنی طرق و شوارع آن آتش فتنه را دامن میزند، سرنوشت روزگار به فلاکت عمومی مدد می نماید، قطره های باران تاکنون از ابر نچکیده ولی سرشک دیده فقرا و قحطی زدگان سیل آسا از هر طرف جویباری تشکیل داده به جای غرش رعد فریاد الجوع الجوع صماخ(۲) گوش ها را میدرد.» اهالی اصفهان مبدل به «کالبدی بی روح و نقش بر دیوار گردیده» بودند. بازوان ناتوان، کسب و کار فلج و فریاد و فغان به آسمان بلند بود، «عجب غوغا و مصیبتی است.» در این شرایط اسفناک و در این برهوت بی آبی و گرسنگی و مرگ و میر دائم التزاید، «ملاکین از خون دل فقرا ساغر خود را سرشار نموده، کسبه و اصناف و بیچاره گان را قوت لایموت لخت جگر و شراب اشک بصر است.» اطفال فریاد «الجوع» میکشیدند، والدین اطفال از این ناله های حزن انگیز خواب و آرام و قرار نداشتند. در این حالت «محتکر در رقص و سماع و فقرا در آه و ناله؛ یکی در بستر خانه و گرسنه در معبر از گرسنگی جان میسپارد، یکی از گندم خرواری هفتاد تومان بدان خوشحال و به سلامتی ملاکین و مرگ فقرا فریاد نوشانشش به فلک میرسد.»(۳)

در دامغان هم وضع به همین حالت بود. عده های از معاریف شهر دامغان توسط جریده نوبهار تلگرافی برای «حضرت آقای بصیرالملک دام اجلاله» ارسال کردند، در این تلگراف چنین آمده بود: «اینک که تنگی و سختی آذوقه دچار عامه ملت ایران، خاصه اهالی دامغان شده، باید لطف خودتان را درباره بنندگان گرسنه بیچاره ساکنین دامغان و زوار سلطان سلاطین ایران، حضرت ثامن الائمه [ع] اظهار و مبذول داشته معادل دویست خروار از گندم ملکی مختص خودتان که در انبار است غدغن فرمائید مباشرین حضرت عالی به خبازخانه دامغان داده و نرخ امروزه قیمت دریافت دارند. در این موقع مساعدت و همراهی یگانه لسان ملت حضرت آقای ملک الشعرا دامت تأییداته را؛ عموم ملت این صفحه خواهانند.»(۴)

بسیاری از ناظرین ایرانی، دست پنهان بریتانیا را در پس قحطیهای این زمان میدیدند، به دید آنان انگلیسی ها خود قحطی به وجود آورده اند و بعد هم وفور نعمت به ارمغان خواهند آورد تا مردم آنان را منجی و رهایی بخش خود بدانند: «امروز ما در سفالت کمی نان از گرسنگی خشکیدیم؛ گرچه خشکسالی در این حالت بی تأثیر نیست، ولی نه به این درجه. از دو

ص: ۲۹۱

۱- کذا: بیچارگان.

۲- پرده صماخ، پرده ای است در گوش.

۳- همان، ش ۷۲، ۵ شنبه ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما.»

۴- همان، «تلگرافات خصوصی از دامغان.»

ماه و نیم به این طرف این انگلیسیان خیرخواه اجناس موجود را در ایران هر جا که یافتند گران و ارزان نگفتند، خریدند، تا که ما این روزها را ببینیم. وقتی که گرسنگی به غایت رسید، انگلیس ها همان روز ما را بغتاً در سیل فراوانی خواهند انداخت تا که بعد از این قحطی و کمیابی غریق فرح و شادی تر و تازه شویم!»^(۱)

از آن سوی از نقاط کمتر شناخته شده کشور، نامهایی به مرکز میرسید که نشان دهنده ظلم و ستم مضاعف در حق رعایای بی گناه بود. در منطقهای در اراک به نام خلیجستان، مردی ستمکار به نام اسدخان شاهسونند به مردم تعدی روا میداشت، متظلمین نوشته بودند اگر برای امرار معاش و گرفتن ده من جو یا گندم به اطراف ولایت خود روند، باید از دست «اسدخان و اولاد و نوکر او لخت و عریان مراجعت کنیم.» این مرد گوسفند و احشام مردم را در بیابان به سرقت میرد، مردم هر چه تظلم میکردند احقاق حق نمیشد، این مرد هر روز که میگذشت جری تر میگردد، چند زن و مرد را به تیر کشت، خانه های مردم را آتش زد، تمام داراییهای روستاییان بیچاره را به غارت برد، این ستمدیدگان نوشته بودند «محض رضای خدا به ملاحظه روز جزا احقاق حق ماها را از اولیای امور خواستار شوید.»^(۲)

بلی! این بود شمه ای از وضعیت اجتماعی ایران در دوره بعد از مشروطه. هنوز همه به یاد می آوردند که مشروطیت برای آن شکل گرفت تا عدالت را در جامعه مستقر سازد و همه را از نعمت آن بهره مند گرداند. لیکن این تجربه هرگز میسر نشد، مردم از ظلم مضاعف حکام دوره بعد از مشروطه، آرزوی بازگشت به دوره ناصری و مظفیری داشتند. توده های مردم به یاد می آوردند که حتی در زمان استبداد ناصرالدین شاهی این همه ظلم و اجحاف وجود خارجی نداشت. اینک مردم از چند سو آماج حمله واقع می شدند: یکی از سوی قحطی که ایران را چون هامون خشک و تکیده نمود و دیگری ظلم و ستم اجتماعی که از حد گذشت. از سویی حکام محلی عرصه را بر مردم تنگ کردند و از سوی دیگر کشورهای متجاوز انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان عرض و جان و مال و ناموس مردم را به باد تاراج سپردند. در دوره پیش از مشروطه حداقل تظلمی صورت می گرفت و اگر حاکمی به مردم اجحاف می کرد، حداقل حکومت مرکزی وجود داشت تا از او نسق کشد، اما اینک نه دولت مرکزی به فریاد مردم می رسید و نه مبنایی استوار شکل گرفته بود تا شکایات توده ها را از مجرای قانونی پیگیری کند. تا این زمان آنچه از مشروطه عاید کشور شده بود، در مقام عمل رنج بود و درد و نومیدی. در مقام عمل اما، احزاب و دسته های سیاسی هنوز از مشروطه سخن می گفتند و الزامات آن. به واقع یکی از عوامل بحران سیاسی و اجتماعی کشور در این مقطع تاریخی

همین احزاب سیاسی بودند که دست در دست گروه های تروریستی راه را برای ظهور دیکتاتور هموار ساختند.

ص: ۲۹۲

۱- همان، ش ۷۳، یکشنبه غزّه ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از مقالات وارده.»

۲- زبان آزاد، ش ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۹ اوت ۱۹۱۷، «تظلم.»

۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اول جهانی

پیشتر در کتاب بحران مشروطیت در ایران، درباره احزاب سیاسی عصر مشروطه به تفصیل بحث کرده ایم (۱)، همان جا از این موضوع سخن گفتیم که آیا می توان آن تشکل ها را حزب نامید یا خیر؟ دیدیم که دو حزب بزرگ در دوره بعد از مشروطه فعال بودند: حزب اعتدالی و حزب دمکرات. در کنار اینان از حزب اتفاق و ترقی و نیز انجمن های گوناگون این عصر بحث کردیم. دیدیم مواضع افراطی حزب دمکرات چگونه مانع ثبات و آرامش در کشور شد و مشاهده کردیم چگونه اینان بحران سازی را به جایی رسانیدند که کشور را آماج هجوم دشمن ساختند. در صفحات قبل به اجمال اشاره کردیم که حزب دمکرات در حین جنگ و بعد از دوره موسوم به مهاجرت، به دو شعبه بزرگ تقسیم شد: گروه دمکرات های تشکیلی و گروه دمکرات های ضد تشکیلی. در مورد گروه های تشکیلی و ضد تشکیلی و همچنین دعوی احزاب سیاسی از اولتیماتوم روسیه به بعد کار اساسی چندانی صورت نگرفته است، حال آنکه مبداء و منشاء بسیاری از تحولات بعدی ریشه در مناقشات این دوره دارد. فقط ملک الشعراى بهار در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی خود، اشاره ای بسیار مختصر به این موضوع کرده که چندان گویا نیست (۲) حال آن که او خود از فعالان در صحنه حوادث آن روزگار بود. در این فصل تلاش می کنیم تا حدی این مهم را در پرتو منابع معتبر مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم و آنگاه در مباحث بعدی از ارتباط برخی از این تشکل ها با گروه های مافیایی سخن به میان خواهیم آورد.

در ابتدای بحث باید گفت در این دوره احزاب سیاسی با مشکلات بزرگی مواجه بودند، حزب اعتدالی دستخوش بحران بود و انشعابات مهمی در آن صورت می گرفت. اینک بسیاری از مطبوعات و رجال ایران تصدیق می کردند آنچه در ایران از سالیان پیش محقق شده، هیچ

ص: ۲۹۷

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۸۳ به بعد.

۲- محمدتقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

نسبتی با نظام های مشروطه ندارد. به طور مثال چند ماهی بعد از وقوع جنگ اول جهانی بود که رعد نوشت: «باید کاملاً تصدیق و اعتراف نمود که در مملکت ما ایران، از مشروطیت و اساس حکومت شوروی، بیش از یک اسم بی مسمی چیز دیگری وجود ندارد و راستی بسیار مشکل است تصور کرد که وضع تشکیلات سیاسی و طرز اداره شدن امور در ایران می تواند با اصول و قواعد یک مملکت مشروطه تطابق و تناسبی داشته باشد.» سید ضیا نوشت رجال ایران به اصول و قواعد و ضوابط مشروطه آگاهی ندارند، به همین دلیل هم مشروطه نتوانسته در ایران قوام مادی و موقعیت معنوی به دست آورد. علت العلیل این است که با وجود اینکه مبنای تشکیل حکومت و اساس دولت از مردم است، اما مردم از جریان تصمیم گیری ها مطلع نیستند. مخفی نگاه داشتن جریان امور و استتار احوال سیاسی کشور که «از اخلاق میثوم دوره استبدادی» است، باعث این وضعیت است. دولت باید این نکته را بداند که زمانی می تواند کاملاً از عهده حفظ موقعیت و حیثیت خود برآمده و موفق به انجام مقاصدش گردد، که قوای مطبوعات را به وسیله مستور نگه نداشتن وقایع با خود مساعد سازد و در حقیقت راهنمای سیاسی و هادی مطبوعات و افکار عمومی گردد(۱).

در این شرایط البته بحران احزاب بار دیگر بعد از دوره مشروطه به اوج خود رسید، شاید یکی از نخستین اخبار در این مورد در عصر جدید چاپ شد. از سال ۱۳۳۳ قمری برخی از اعتدالی های سابق از این تشکیلات کناره گیری کردند. دانش علی نصرتالسلطان، معاضد السلطنه پیرنیا، اسدالله خان کردستانی، علی اکبر دهخدا، یوسف اعتصام الملک(۲) و محسن انصاری در زمره افرادی بودند که ضمن انتشار اطلاعیه ای خروج خود را از حزب اعتدالی اعلام کردند:

«خدمت ذی شرافت مدیر محترم روزنامه عصر جدید دامت تأییداته. این بندگان به وسیله این ذریعه خواطر شریفه عموم رفقا و آشنایان خود را مسبوق مینماییم که چون نظریات ما تا امروز در دخول حزب متوجه به خدمات عمومی بوده و امروزه مع التأسف نظریات احزاب حاضره را به خصوصیات و شخصیات معطوف تر مبینیم، از این رو عدم انتساب خودمان را به فرقه اعتدال که سابقاً منسوب به آن بودهایم اعلان و از مدیر محترم آن جریده فریده درج این مختصر را تمنا مینماییم.»(۳)

دلیل استعفای این عده از حزب اعتدالی هرگز روشن نشد. پیش از این روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۳، مطابق با پنجم دسامبر ۱۹۱۳، مجلس سوم افتتاح شد. اکثریت اعضای این مجلس از آن حزب دمکرات بود، اما اینک معضلات بنیادین این حزب و اختلافات گرایش ها و

ص: ۲۹۸

۱- رعد، سال ششم، ش ۱۱، یکشنبه ۲۷ ذیقعدة ۱۳۳۲، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۴، «یادآوری به دولت».

۲- پدر شاعره مشهور پروین اعتصامی.

۳- عصر جدید، ش ۴۴، سه شنبه ۷ رمضان المبارک ۱۳۳۳، «اطلاع».

گروه های تشکیل دهنده آن؛ خود را نشان می داد. در این حزب دو طیف افراطی و معتدل ظهور کرده بودند، معتدل ها به نوعی از میراث بحران های عصر مشروطه عبرت گرفتند، اما در مقابل عده ای که اقلیت حزبی را تشکیل می دادند و عمدتاً از اعضای جوان و غیر مشهور به شمار می آمدند، بر طبل تندروی می کوبیدند. حزب دمکرات بعد از وقوع جنگ اول جهانی به دو دسته تقسیم شد: گروه دمکرات های تشکیلی و تشکیلات دمکرات های ضد تشکیلی. رهبری گروه نخست با میانه روان این دوره مثل ملک الشعرا ی بهار بود و رهبری دسته دوم با سید محمد کمره ای. به عبارتی گردانندگان مهم دمکرات های تشکیلی عبارت بودند از محمد حسین صدرائی^(۱) و ملک الشعرا ی بهار.

در نقطه مقابل کمره های از اعضای لژی بیداری ایران بود که نقش ناشناخته های در تحولات معاصر کشور داشت. خواهر او فاطمه سادات همسر سید محمدرضا مساوات بود، مساوات^(۲) در این ایام در مهاجرت به سر میبرد. در این زمان عده های میخواستند حزب اتحاد و ترقی را تشکیل دهند، بین کسانی که در این اندیشه بودند نام شیخ حسین یزدی، میرزا حسن خان مشیرالدوله و حسین خان مؤتمن الملک دیده میشد، اینان هم میانه روان این دوره بودند. به طور مشخص حسن خان مشیرالدوله رجلی بود خوشنام، شیخ حسین یزدی نیز با گروه تندرو سال های بعد از فتح تهران تا اولتیماتوم روسیه در آویخته بود؛ بنا بر این اگر تشکیلات مورد نظر آنها سازمان می یافت وزنه تعادل به سوی گروه معتدل سنگینی می کرد. کمره های این رجل گمنام اما بسیار مهم سیاسی این دوره، تلاش کرد در اینان نفوذ کند، او سپرده بود از اخبار درونی آنها اطلاعاتی به وی داده شود^(۳).

اوایل سال ۱۲۹۴ شمسی مصادف با مه ۱۹۱۵، بین نمایندگان مجلس و هیئت دولت اختلاف بروز کرد. با اینکه ایران درگیر جنگی ناخواسته شده بود، اما مجلس که اکثریت آن را دموکرات ها تشکیل می دادند، مانع از تشکیل یک دولت مقتدر می گردید. سید ضیا نوشت این اقدامات «دور از منافع عمومی» است و «مقاصد خصوصی یا عوام فریبی» را تعقیب می نماید: «آری اهریمن مرگ و اضمحلال با منظره عبوس و نظر تهدید آمیز چشمان شرربار خود را بر ما دوخته، لکن هنوز اعمال مقاصد شخصی از افکار ما خارج نشده ما را به وخامت نتایج این رویه های ایران فناکن آگاه نمی سازد.» تا آن زمان اداره کنندگان مجلس در طول حدود چهار ماه، چهار کابینه را زمامدار مقدرات مملکت کرده بودند، به قول رعد «دیگر سزاوار نیست در این

ص: ۲۹۹

۱- میرزا محمد حسین صدرائی فرزند میرزا محمد علی تاجر اصفهان بود، پدر بزرگ او حاجی صدرائی از تجار بزرگ اصفهان به شمار می رفت. میرزا محمد علی در امر داد و ستد و تجارت تنباکوی شیراز فعال بود، خود میرزا محمد حسین از عناصر حزب دمکرات بود و تا دوره های بعد هم در این حزب به فعالیت پرداخت.

۲- برای آشنایی با سیمای سیاسی مساوات نک: بحران مشروطیت در ایران، صفحات متعدد.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۲۳.

موقع از موافقت با رئیس الوزرای [عین الدوله] که به اتفاق آرا وی را لایق اداره کردن امور مملکت دانسته اند مسامحه را روا ندارند.»^(۱)

به نوشته رعد از زمانی که مجلس سوّم تأسیس شده بود، کشور به جای اینکه صاحبی پیدا کند کاملاً بی صاحب مانده است. از نتیجه تجمع وکلا در ساختمان بهارستان، کشور دچار نوعی بی تکلیفی شده و مردم به شدت سردر گم بودند. بی سر و سامانی از در و دیوار می بارید، «نمی توان باور کرد که مؤسّسین بحران های پنج ماهه صدماتی را که به دست خود نسبت به هستی و حیات موکلین خود وارد می نماید از روی عمد و اراده است، زیرا که تصوّر و تحمل این نکته خیلی مشکل است که برگزیدگان ملت غیر از طریق منافع حقیقی مملکت راه دیگری پیمایند.» رعد هشدار داد نه تنها کشور با مخاطره مواجه شده است، بلکه در گرداب مخاطرات غوطه ور گشته ایم، و الا با این حال تا کی وکلا نباید به وضعیات از هم پاشیده ایران خاتمه بدهند.»^(۲)

در اوایل نیمه دوّم سال ۱۲۹۴ شمسی، به دلیل وخامت اوضاع، وزارت داخله دیگر تعطیل شده بود، کسری بودجه بیداد می کرد و کنترات مسیو وستداهل رئیس نظمیّه تجدید نشده بود، مورخ الدوله به شکل تحقیر آمیزی می نویسد که وستداهل سابقاً در استکهلم کفیل یکی از کلانتری های شهر بود^(۳)

وضع نابسامان نظمیّه فقط ناشی از کمبود بودجه یا مثلاً نرسیدن حقوق نبود، رعد نوشت: «بلی به سبب هرج و مرج وزارت داخله که ناشی از نادانی معاون آن و تسامحات عمدی مشارالیه در ادای وظایفی که بر عهده گرفته است این نتایج را انتظار داشتیم.» به عبارت بهتر رعد پرده را بالا زد و نشان داد که بحران تهران و سرتاسر کشور تا اندازه زیادی عمدی است و ربطی به مسئله بودجه ندارد. به هر حال قرار بود وستداهل روز بیست و دوّم ذیحجه برود، این خود نشان دهنده بحران دیگری بود که در انتظار کشور بود. از سویی رعد نوشت: «عدم آشنایی و فقدان بصیرت معاون مالیه به وظایف خود و امور مرجوعه به وزارت داخله به حدی فصاحت آمیز و ثمرات ناگواری را برای ما تهیه کرده که نه وزارت داخله باقی مانده و نه مرکز و دایره ای وجود دارد که در صدد تصفیّه کارها و رفع حوائج ضروری و حل مشکلات قوای تامینیّه برآید. از بدو ایجاد وزارت داخله هیچ دوره ای یاد نمی آید که جریان امور و حکمروایی بی تکلیفی و لاابالیگری تا این حد در سیما و منظره مهم ترین دوائر کشوری ما حکومت نماید.»

سید ضیا ادامه داد باید معاون وزیر را عزل کرد، نباید به طرفداری از کسی برآمد که «اساس مملکتی یک مملکتی را متزلزل و پاره شدن شیرازه یک دولت را رضایت بدهند.» رعد

ص: ۳۰۰

۱- رعد، سال ششم، ش ۱۱۳، چهارشنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۲ مه ۱۹۱۵، «مجلس و رئیس الوزرا.»

۲- همان، ش ۱۱۴، پنجشنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۳ مه ۱۹۱۵، «وقت تنگ است.»

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۱۶.

خاطر نشان ساخت که تهران «در مقابل یک پیش آمد تهدید کننده، یک تهلکه غیر قابل جبران و بالاخره یک رشته مخاطرات سهمناکی که پس از رفتن رئیس تشکیلات آن و تأمین نگشتن مصارف نظمی به بیان خواهد آمد، نگرسته می گوئیم: چنانچه به فوریت کنترات مسیو وستداهل تجدید نگردد و شرایط ایشان که عبارت از تخصیص منابع عایداتی است بر اساس مخارج نظمی پذیرفته نگردد، هر آینه امنیت فعلی و آسایش حاضره (۱) طهران را که از پرتو نظمی برای ما به دست آمده باید بدرود گفت، خود را حاضر برای مواجه شدن با هر نوع حادثه ناگواری بنماییم.» (۲)

در آن ایام تنها حافظ امنیت پایتخت نظمی بود که به کوشش وستداهل بعداً توانست کمیته های ترور و جوخه های مرگ را شناسایی و دستگیر نماید. در زمانی که مستوفی کابینه را در دست داشت، متحدان و یاران همیشگی تروریست ها و مرگ آفرینان در صدد برآمدند از فرصت به دست آمده ناشی از کابینه مستوفی که همیشه مورد حمایت آنان بود استفاده کنند و با تمهید مقدماتی رئیس نظمی را وادار به خروج از کشور کنند تا بحران سازان عصر مشروطه بتوانند بار دیگر به عملیات خشونت آمیز خود متوسل گردند. اینکه وزارت داخله با عملیات مرموز این گروه به کلی تعطیل شده بود، این که وزارت مالیه حاضر نبود هزینه برقراری امنیت تهران را پردازد و نهایتاً اینکه همزمان علیه وستداهل شایعه پراکنی و خصومت به اوج خود رسید، ریشه در این واقعیت داشت. کسانی که از عمق ماجرا با خبر بودند دائماً هشدار می دادند، آنها می گفتند با عملیات وزارت داخله و مالیه، کشور روز به روز بیشتر به سوی سقوط سوق داده خواهد شد. در این مقطع تاریخی سید ضیا، این یار غار وزرای مختار بریتانیا در راستای سیاست رسمی بریتانیا در طول جنگ اول جهانی، سیاستی که از بدو مشروطه برای حفظ تعادل قوا در برابر روسیه در پیش گرفته شده بود، تلاش می کرد مانع از تعمیق بحرانی شود که البته عواقب آن معلوم نبود. به عبارت بهتر در این دوره اختلافات داخلی بریتانیا و حکومت هند انگلیس در قالب بروز اختلاف بین گروه های مختلف داخلی تجلی می یافت، اختلافاتی که به هر حال به نفع سیاست رسمی بریتانیا در ایران بود.

این موضوع و موضوعات مشابه مقوله هایی نبودند که از دید تیزبین ناظرین سیاسی به دور مانده باشند. به طور مثال همین سید ضیا از شایعاتی خبر داد که «اغلب آنها شاید موافق حقیقت و واقع باشد»، اما این شایعات به اندازه ای هراس انگیز بودند که «خواطر ما را متوجه ساخته» و «نمی توانیم کتمان مسموعات و اطلاعات خود را مقتضی دانیم.» اما موضوع دیگر این بود که «برای کشف حقایق جز ازدیاد تشویش اذهان و تزلزل خواطرها نتیجه نمی یابیم.» سید ضیا هم تصمیم گرفت لب فروبندد، او نوشت: «پس از جلب توجه دولت به وظیفه و

ص: ۳۰۱

۱- اصل: حاضر.

۲- همان، سال هفتم، ش ۲۸، ۴ شنبه ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «حرکت مسیو وستداهل.»

مسئولیت عظیمی که برعهده گرفته ناگزیر از آنیم که نظر مقامات ملی را نیز به وضعیات حاضره معطوف و تعیین تکلیف قطعی را به فوریت استرحام نماییم.»^(۱) رعد نوشت فعلاً از «کشف بعضی حقایقی که اخیراً واقف گشته ایم خودداری می نمایم.»

حدود یک ماه بعد باز هم روزنامه رعد از تیرگی افق و تاریکی آسمان سیاست و احوال عمومی مملکت سخن به میان آورد. از نظر این روزنامه وضعیت به اندازه ای مغشوش است و بحران به اندازه ای رشد یافته و «به نقطه ای رسیده که دیگر امید پیدایش یک روزنه روشنایی هم در این فضای پهناور نمی رود و بدبختانه هر چه بخواهیم راجع به وضعیات کنونی بسط مقالی دهیم، جز تزلزل افکار و ازدیاد تشویش اذهان نتیجه دیگری نخواهیم گرفت. بنابراین آیا بهتر نیست به درج گزارشات^(۲) روزانه تا حدی که مصالح مملکت به ما اجازه می دهد اکتفا نموده مشاهده مناظر خونین صحنه سیاست مبارزات مستحدثه را به پرده هایی که در شرف بالا رفتن است حواله دهیم.»^(۳)

حداقل یکی از ماجراها بحران سازی های گروهی بود که به دنبال این بودند کشور را طعمه آتش جنگ نمایند، گروهی که برای آنان مصلحت کشور و بقای ایران هیچ بود و علی رغم شعارهای شداد و غلاظ در صدد آن بودند تا ارتش بیگانه را به کشور بکشانند تا مگر بحران های عدیده، کار حکومت قاجار را یکسره نماید و به این وسیله کار را خاتمه دهند. حرکات مشکوک فراوانی صورت می گرفت، اسلحه هایی از مرزهای غربی کشور وارد ایران می شد و عنوان می گردید که این سلاح ها را دولت آلمان به کسانی داده است که می خواهند علیه روس و انگلیس بجنگند. برخی از این اسلحه ها به تهران رسید، کار به جایی ختم شد که مستوفی الممالک که خود مورد حمایت همین بحران سازان بود، دستور داد وزارت داخله به نظمیة اطلاع دهد از این به بعد دکان های اسلحه فروشی و فشنگ فروشی باید بسته شود و اجناس آنان مصادره گردد، نظمیة هم آگهی داد که در هر نقطه اسلحه دیده شود، توقیف و ضبط خواهد شد.^(۴)

در همین ایام در کرمان کفیل کنسولگری انگلستان مورد حمله واقع شد و به شدت زخمی گردید، این فرد بعداً به دلیل جراحات وارده درگذشت. مجاهدین کرمان روز به روز رو به افزایش بودند، والی کرمان رسماً به دولت مرکزی اطلاع داد نمی تواند کاری انجام دهد و اگر دولت نتواند نیروی کمکی ارسال کند او استعفا خواهد داد.^(۵) به این شکل هسته های مقاومت

ص: ۳۰۲

۱- همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۳، ۳۰ اکتبر ۱۹۱۵، «تیره گی وضعیات.»

۲- اصل: گزارشات.

۳- همان، ش ۴۵، ۵ شنبه ۱۷ محرم ۱۳۳۴، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵، «وخامت اوضاع.»

۴- همان، «اخذ اسلحه.»

۵- همان، ش ۵۸، جمعه ۲ صفر ۱۳۳۴، ۱۰ دسامبر ۱۹۱۵، «در کرمان.»

علیه انگلیسی ها در جای جای کشور به صورت خودجوش شکل گرفت، اما مشکل این بود که این دسته ها از فقدان رهبری رنج می بردند، آنان فقط می توانستند زدوخوردهای پراکنده ای با مأمورین دولت مرکزی ایران انجام دهند و از مقاومت طولانی مدت عاجز بودند، هم به دلیل مشکل رهبری مردم و هم به دلیل فقر و قحط و غلا که باعث می شد آنان از دست یابی به ضروری ترین نیازهای خود بازمانند.

ص: ۳۰۳

در این زمان اختلاف بزرگی بین اعضای حزب دمکرات در گرفت. عده‌های بر این باور بودند باید تشکیلات فرقه را بار دیگر راه انداخت، عده‌های دیگر با آن مخالفت میکردند. کمرهای میگفت اگر کمیته فرقه را تشکیل دهند، یا باید با چپ‌های روسیه همکاری نمایند و یا تشکیل دهندگان قادر به عملیات باشند، برای این کار هم پول نیاز است. منظور از عملیات اقداماتی عینی بود تا قدرت حزب را به رخ حریفان کشند. از سویی روش نفوذ در گروه حریف منحصر به گروه ضدتشکیلی نبود، بلکه وثوق الدوله هم که توانسته بود کریم دواتگر را اجیر کند، وی را برای تطمیع یا تهدید گروه ضدتشکیلی مورد استفاده قرار داد؛ بازی خطرناکی که سرانجام به قیمت قتل کریم تمام شد. کریم دواتگر در این ایام به شدت فعال بود، این مرد با کمره‌ای جلساتی منظم داشت، حال آنکه هیچ وجه تشابهی بین وی و کمره‌ای دیده نمی‌شد. کمره‌ای می‌خواست از نیروهایی مثل کریم برای رسیدن به اهداف سیاسی بهره‌برداری کند، او بر این باور بود که اگر فرقه تشکیل نشود، احتمال همکاری امثال کریم با روس‌ها بیشتر است و به قول او فساد زیادتر میشود. کریم دواتگر در این ایام به شدت زیر نفوذ گروه وثوق قرار داشت، این گروه از طریق وی می‌خواستند تشکیل مجدد حزب را به گروه کمره‌ای تحمیل نمایند. کریم بر این اعتقاد بود که باید فرقه را تشکیل داد تا نقطه اتکای کابینه‌های شود که می‌بایست به دست دمکرات‌ها اداره میگردد، از سویی او میگفت باید به صورت سازمان یافته در انتخابات مجلس که در اثر جنگ تعطیل شده بود شرکت جست، او میگفت اگر فرقه بین مردم فعالیت نکند مفتضح خواهد شد (۱).

گروه ضدتشکیلی برای اینکه حریف را از میدان به در کند، به روش‌های به شدت ضداخلاقی دست می‌زد. به طور مثال روزنامه ستاره ایران در یکی از شماره‌های خود، دروغی را درج کرد که ضمن آن مدعی شد کارکنان روزنامه نوبهار، در محل این روزنامه مرتکب سرقت شده‌اند. ستاره ایران به واقع ارگان ضدتشکیلی بود و نوبهار ارگان تشکیلی. این شماره از روزنامه به دست روزنامه فروشی داده شد و او این مضمون را با صدای بلند فریاد می‌کرد. جمعی این شخص را گرفتند و به آژان تحویل دادند، این شخص رها شد و بار دیگر کار خود را از سر گرفت. روزنامه فروش گفت: «به من دو قران داده‌اند که جار بزنم، شما هم دو قران بدهید تا ساکت شوم!» (۲).

درست زمانی که قحطی بیداد می‌کرد و اختلافات حزبی به اوج خود رسیده بود، می‌خواست انتخابات مجلس چهارم برگزار شود. در این دوره علاء السلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. آنچه می‌توانست به روند انتخابات سرعت بخشد، دستگیری سران کمیته مجازات بود، لیکن دست‌های هدایت‌کننده این کمیته، همچنان فعال بود و مانع از برگزاری انتخابات می‌شد. درست در این شرایط حزب دمکرات ایران و کمیته ایالتی تهران این حزب، در نیمه‌های ذیقعه سال ۱۳۳۵ بیانیه‌ای منتشر کرد و بحران ایران را در این مقطع تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. آنان در بیانیه خود نوشتند: «در چنین موقع تاریخی، افکار مشوش و آمال نابکار گوناگون و حتی ناستوده به وسیله عناصر لجام‌گسیخته، بحران را مغتنم شمرده و میخواهند دوام این تیره بختی و بی‌تکلیفی را آلت استفاده‌های نکوهیده خود قرار دهند.» اکثریت حزبی بر این باور بود که برای غلبه بر بحران باید مجلس را تشکیل داد، به همین جهت کمیته تهران حزب دمکرات ایران که مواضع اکثریت را بازتاب میداد، اسامی کاندیداهای خود را برای چهارمین دوره مجلس شورای ملی به این شرح منتشر کرد: مخبرالسلطنه هدایت، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، سید حسن تقی زاده که در برلین به سر میبرد، سلیمان میرزا اسکندری که در استانبول زندگی

میکرد، دکتر مهدی ملک زاده، ابراهیم خان حکیم الملک، سید محمد تدین، سید حسین اردبیلی، ملک الشعرا بهار، میرزا حسن خان مشیرالدوله و شیخ ابراهیم زنجانی^(۳) در لیست حزب دمکرات چهره هایی دیده میشد که در زمان انعقاد مجلس دوم خود در زمره تندروان به شمار میرفتند. دو تن از برجسته ترین اینان سید حسین اردبیلی و شیخ ابراهیم زنجانی بودند، اما اینک در برابر گروه ضد تشکیلی، میانه رو محسوب می شدند. بعد از سقوط مشروطه دوم با اولتیماتوم روسیه، سید حسین اردبیلی در سال ۱۳۳۱ به استخدام خزانه داری درآمد، بعد از یک سال به دلیل ناسازگاری با رئیس اداره یعنی مرنارد بلژیکی استعفا داد. سال ۱۳۳۳ وقتی روزنامه افراطی ستاره ایران منتشر شد، اردبیلی سردبیر آن بود و بعداً مدیر روزنامه نیمه دولتی ایران شد^(۴).

فرقه، اسامی سید حسن تقی زاده و سلیمان میرزا را به این دلیل در لیست خود گنجانیده بود تا مخالفین ضد تشکیلی خود را گامی به عقب راند؛ گرچه اکثریت دمکرات ها بر این باور بودند که کاندیدای نمایندگی پارلمان باید در کشور حضور داشته باشد.

ص: ۳۰۴

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۲۶.

۲- زبان آزاد، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «نمایش های اخلاقی».

۳- همان، ش ۱۴، ۱۶ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «ذکر بحران ها».

۴- رجال عصر مشروطیت، ص ۲۰.

حزب اعتدالی هم بیان نامه ای منتشر کرد و کاندیداهای حزب خود را معرفی نمود، کاندیداهای اینان عبارت بودند از: سید حسن مدرس، سید محمد صادق طباطبائی، میرزا هاشم، مؤتمن الملک، حاجی امام جمعه خوئی، سردار معتمد رشتی، قوام السلطنه، حاجی آقا شیرازی، قوام الدوله، حاجی معین التجار بوشهری، حاجی حسین امین الضرب و حاجی محمد تقی بنکدار(۱) با این وصف گروه ضدتشکیلی دست از تحریکات خود برنداشت، این گروه با مخالفت تشکیل مجلس، به واقع مانع از انجام اقدامات قانونی می شد و کشور را در هرج و مرج و بحران و بی قانونی نگه می داشت تا از آب گل آلوده ماهی بگیرد. این موضوع باعث شد، بهار تاریخچه ای از تشکیل گروه مزبور را برای خوانندگان بنویسد و آنتریک بازی و شیادی اینان را با ذکر مثال واضح سازد. این نخستین باری بود که بهار با شجاعت بی نظیر و به شدیدترین لحنی این تشکیلات را آماج حمله قرار می داد.

مثل دوره دوم مجلس، حاجی آقا به شدت مورد نفرت گروه افراطی بود، اینان حاجی آقا شیرازی را متهم کردند که از مسیو مرنارد بلژیکی حمایت می کند. از سویی به روایت مورخ الدوله، میرزا قاسم خان صوراسرافیل عضو تیم افراطی این زمان، قول داده بود اعتبارنامه حاجی آقا را در مجلس رد کنند، همین طور هم شد، بعد از این ماجرا حاجی آقا به فارس رفت و در آنجا زندگی کرد تا اینکه بار دیگر در مجلس چهارم به نمایندگی انتخاب شد. اما این بار وی وقتی در آغاز مجلس، نطق مهمی علیه افراطیون ایراد کرد، از سمت نمایندگی استعفا داد و بار دیگر به فارس عزیمت نمود. از این تاریخ تا هنگام کشته شدن به سال ۱۳۰۸، حاجی آقا مقیم املاک پدری اش در روستایی به نام فاروق بود که نزدیکی های مرودشت قرار داشت.

به روایت بهار، ماجرای گروه ضد تشکیلی به این صورت بود که حین جنگ، گروهی از دمکرات های سابق تصمیم گرفتند این حزب را احیا کنند و مبارزات سیاسی را به صورت سازمان یافته هدایت نمایند. در این ایام چند تن از رهبران دمکرات ها در خارج به سر می بردند، عده ای مثل سلیمان میرزا اسکندری و یا سید حسن تقی زاده در این زمره بودند. گروه دیگری از آنان در نقاط مختلف ایران و جهان پراکنده شده بودند، به همین جهت برخی از افرادی که در تهران اقامت داشتند، با تشکیل حزب مخالفت می ورزیدند. سید مهدی افجه ای، شاهزاده محسن میرزای تلگرافچی، سید محمد کمره ای، میرزا تقی بینش، حسین پرویز و سه تن دیگر که مجموعاً هشت نفر می شدند، با تشکیل کمیته دمکرات مخالفت می ورزیدند. سید مهدی افجه ای از اعضای مؤثر حزب دمکرات ایران در دوره دوم مشروطه به حساب می آمد، قاضی و مستشار دیوان استیناف بود، وقتی روزنامه ایران نو که بعد از رسول زاده او سردبیرش بود در

ص: ۳۰۵

۱- زبان آزاد، ش ۱۵، پنج شنبه ۱۸ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷، «بیان نامه».

جریان اولتیماتوم روسیه توقیف شد، وی تنها شماره ایران نوین را به جای آن منتشر ساخت که آن هم توقیف شد. افجهای روز ۲۷ مرداد ۱۳۲۵ شمسی از دنیا رفت. حسین پرویز از همراهان سید محمدرضا مساوات بود، به قول ابوالحسن علوی در دوره اوّل مشروطه نشریه مساوات در واقع به کوشش او منتشر می شد (۱). دیگر همکار گروه ضدتشکیلی سید عبدالرحیم خلخالی بود. سید عبدالرحیم خلخالی به هنگام انتشار مساوات از همکاران آن بود، (۲). بعد از فتح تهران رئیس دیوان محاسبات وزارت مالیه بود، به سال ۱۳۳۳ ریاست مالیه غار و فشافویه را تصدی کرد. خلخالی جزو مهاجرینی بود که به هنگام آغاز جنگ خاک کشور را ترک کرد و به کمیته به اصطلاح دفاع ملی پیوست.

به هر حال تیم مذاکره کننده برای راه اندازی مجدد حزب، هیجده تن بودند، قرار بود مذاکرات این گروه به خارج درز نکند؛ اما افجهای به نزد شعاع السلطنه می رفت و گزارش جلسات را می داد، از آن سوی سید محمد کمره ای، به «دیگری» که نام او نوشته نشده است، مذاکرات درونی گروه را برملا می ساخت و آن «دیگری» مستقیماً به سفارت بریتانیا گزارش می داد. به زودی از این کمیسیون هیجده نفره، هشت نفر استعفا دادند، اینان همان کسانی بودند که به تشکیلات و تجدید آن اعتقادی نداشتند. ظاهر امر این بود که گفتگوها به همین جا خاتمه یافته است، اما «در پرده دو دسته خود سرانه کار می کردند، یک دسته به نام تشکیلات حزبی دمکرات و دسته دیگر به نام یک کمیته که عبارت از چند نفر عضو حالیه ضد تشکیل باشند.» ملک الشعراى بهار این گروه را «عوامفریبان برادرکش» نام می نهاد، همان طور که گفته شد در بین این افراد «بینش» نام دیده میشد که در تحولات مشروطه به بعد هیچ گونه سهمی نداشت. به گفته بهار این عده از سوی ملک منصور میرزا شعاع السلطنه تحریک می شدند و فعالیت های تخریبی خود را شکل می دادند. در این بین بود که روزنامه ستاره ایران شکل گرفت، این روزنامه به زودی «آلت دست بینش مذکور و سید محمد کمره ای و پرویز مه‌رساز شد.» مهم ترین کانون فعالیت آنان مخالفت با تشکیل مجلس شورای ملی بود. این عده وقتی دیدند تلاش هایشان برای عدم برگزاری انتخابات مجلس به جایی نرسید، شروع به تحریکات دیگر کردند. گروه یاد شده پای مهاجرین جنگ را به میان کشیدند، جالب این که گروه یاد شده، تا پیش از این به همین مهاجرین انواع و اقسام ناسزاها را نثار می کردند و اینک تلاش می نمودند تا آنان را به مثابه حربه ای برنده علیه حریف خود به کار گیرند.

ملک الشعراى بهار در ارتباط با این موضع گیری ها نوشت: «بینید تردستی و دورویی تا کجا و آن کسی که به اینها درس می دهد چه ها را پاییده است!» او ادامه داد نکته این است که روسوفیل های سابق مثل قائم مقام الملک رفیع و سپهسالار تنکابنی به اینان پول می دهند تا علیه

ص: ۳۰۶

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۷۴.

دمکرات های میانه رو مبارزه کنند. به این ترتیب «یک دسته تشکیل شد از شاهزادگان مرتجع، از تروریستهای کوتاه نظر، از سپهسالارهای معلوم الحال و از کمال السطان ها و کمرهایها و پرویزها و بینش ها، همه با هم متحد و پول های سپهسالار و شعاع السلطنه بود که در بین جراید منتشر و فحش بود که از سر تا قدم کسانی را که با این دسته یا با یکی از این دسته ها طرف بود فرامی گرفت.»

به قول ملک الشعراء، اوج رسالت این تشکیلات این بود که در تهران بنای فساد گذارند، هیاهو و آشوب به راه اندازند و بحران سازی کنند، آنگاه «کودتای سختی شروع نموده و اساس مشروطیت را به یک دیکتاتوری غیر معلومی مبدل سازند.» او نوشت مسئله نان که هنوز سامانی نیافته است «زیر سر اینان بوده و هست و حالا هم دولت دو مقابل قاعده معمول گندم به خبازخانه ها می دهد و همین تشکیلات خائنه است که گندم را مخفی نموده و نان را به این شکل در آورده و اگر روزهای خواندن رأی حس شود که افراد صالح دارای اکثریت خواهند بود، همین نان را وسیله قرار داده و یک آشوبی به پا خواهند کرد.» نکته مهم تر این بود که افراد «اخیراً با یک قسمت از یکی از احزاب هم عهد شده و به نام طرفداری از یک رژیم دیگر که بر بادی ملک و ملت را شامل خواهد بود، در مازندران اجتماعاتی بر پا کرده و در این زمینه نیرنگ ها ساخته اند!» او نوشت دولت هم این افراد را می شناسد و از اهدافشان نیز مطلع است، اما معلوم نیست چرا با آنان برخورد نمی کند. تشکیلات مورد نظر بهار به ریاست امیر مؤید سوادکوهی در مازندران فعالیت داشت و اینان از طریق فردی به نام شیخ عبدالعلی لاریجانی مدیر مجله اسلام با آن همکاری می کردند.

در این مقاله از شیخ ابراهیم زنجانی و مخبرالسلطنه هدایت، تمجید شده و یادآوری گردیده بود که با وجود اینکه این افراد هنوز در قید حیاتند؛ عده ای با ادعای دمکرات بودن، راهی دیگر در پیش گرفته اند: «باید مرد در آن ملکی که امثال این مردمان بزرگ تاریخی را که هنوز خسته نشده و شب و روز برای ایجاد یگانگی، برای ایجاد قوت ملی، برای ایجاد مرکزیت و برای جلب اکثریت دمکرات ها کار می کنند، به قول سفله مدیر ستاره و نویسنده بی شرف او (۱) غیر خادم نامیده شده و آنگاه سید محمد کمره ای، حسین آقا [پرویز]، میرزا تقی خان [بینش] که به قدر سرمویی به این مملکت خدمت نکرده و تمام حرکاتشان از اول تا کنون حقیقتاً خیانت بوده است، فرقه گردان و لایق اداره کردن جمعیت و عضو مرغوب باشند؟!» ملک الشعراء نوشت غایت آرزوی اینان به تعویق انداختن انتخابات مجلس و جلوگیری از تشکیل مجلس چهارم است، اما «محال است مجلس ملی به تأخیر افتاده و بدین وسیله شهر

ص: ۳۰۷

۱- منظور حسین صبا مشهور به کمال السلطان است، این مرد زمانی که آفتاب منتشر می شد نخستین مدیر آن بود و به نام ح. عبدالوهاب زاده امضا می کرد، عبدالوهاب پدر حسین صبا بود.

آشوب شده و کابینه سیاهی که شما می خواهید بر روی کار بیاید.»^(۱) اما نظر بهار محقق نشد، با اینکه انتخابات برگزار شد، اما تشکیل مجلس وقتی صورت گرفت که اینان به مراد خود رسیدند؛ آن روز دیگر رضا خان سردار سپه در عرصه سیاسی ایران یکه تازی می کرد.

آری! این گروه شهر آشوب و غوغاسالار که از سویی دست در دست کمیته مجازات داشتند و از سویی خود در بحران های عدیده این دوره مثل قحطی نان آن هم در تهران؛ ذی سهم بودند، به تلاش و تکاپوی خود ادامه دادند. گروه ضد تشکیلی اقلیتی بیش نبود، اقلیتی که فریادش از همه بلندتر بود. اینان تربیون های روزنامه ای خود را بهترین ابزار غوغاسالاری قرار داده بودند، همان طور که بهار گفته بود؛ هدفشان کودتای سیاهی بود تا بنیاد مشروطه را براندازند و یک رژیم دیکتاتوری برقرار سازند؛ بالاخره هم به مقصود خود رسیدند البته زمانی که با همین بحران سازیها راه را بر کودتای سیاه سوم اسفند سال ۱۲۹۹ هموار ساختند. بهار این افراد را به این شکل طرف خطاب قرار داد: «هان ای شیدان خدانشناس، ای مؤسسین اختلاف خانمان سوز حزبی که خاک بر سر شما و و اعمال شما.»^(۲)

درست در حالی که سایه های نفرت انگیز قحطی از هر سو دیده می شد و درست در ایامی که مردم در مقابل دکان های نانوایی تجمع می کردند و از گرسنگی حتی نای فریاد کشیدن نداشتند؛ مناقشات حزبی به اوج خود رسید. هر روز سر و صدای گروه ضد تشکیلی و ارگان آنها یعنی ستاره ایران به هوا بلند بود. در این حال و هوا بود که اکثریت دمکرات ها برای جلوگیری از تعمیق بحران راه چاره ای اندیشیدند: آنان از طرفداران خود و نیز روزنامه های همسوی با خود خواستند در مقابل حملات مخالفین سکوت کنند و «موقع حاضره مملکت را در نظر گرفته از هر گونه تظاهرات طرفیت آمیزی اجتناب کنند.»^(۳)

بعد از اینکه کمیته مجازات لو رفت و بعد از اینکه معلوم شد دمکرات های ضد تشکیلی با آنان مرتبط بوده و حتی هدایت آنها را بر عهده داشته اند، روز دوشنبه سیزدهم ذیحجه سال ۱۳۳۵ مطابق با یکم اکتبر ۱۹۱۷، روزنامه ایران اعلانی منتشر کرد و انحلال دمکرات های ضد تشکیلی را اعلام داشت. به مناسبت این حادثه ملک الشعراء بهار مقاله ای نوشت که از مضمون آن این گونه مستفاد می شود که یکی از محورهای اختلافات در صفوف حزب دمکرات و تقسیم آن به تشکیلی و ضد تشکیلی موضوع کیفیت برخورد با انقلاب روسیه است که از زمان جنگ اول جهانی وجود داشت. شاید برای هر خواننده عجیب به نظر آید که بین انحلال تشکیلات گروه ضد تشکیلی و بحث بهار در مورد انقلاب روسیه چه نسبتی می تواند وجود داشته باشد. بهار نوشت: «ما نهضت روسیه را نه تنها در ایران بلکه در تمام عالم مؤثر

ص: ۳۰۸

۱- زبان آزاد، ش ۲۰، سلخ ذیقعه ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «از روی ناچاری.»

۲- همان.

۳- همان، ش ۲۱، ۵ شنبه ۲ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «اخطار.»

می دانستیم، آیا می شود منکر شد که نهضت انقلابی روسیه تعهد تزاریزم را یک باره از گردن خواهان نصف آسیا برداشت؟ و آیا این تأثیرات حی را که در دنیا از این نهضت حادث شده بود، بایستی ما تنها انکار کرده و باز در زاویه خمول خزیده و می گفتیم دروغ است! هرگز، بلکه وظیفه ما بود که از جریان حوادث عظیمه دنیا مطابق ناموس هر حزب حامی استفاده نماییم و شروع به استفاده نمودیم، ولی مخالفت حزبی مانع از سرعت حصول نتیجه شده و مثل لنگری که به پای یک شناور گیر کند، ما را به ته دریا و زیر موج های خروشان می کشانید.»^(۱) بهار از گروه دمکرات های ضد تشکیلی دعوت کرد رو به سوی اتحاد آورند، بار دیگر با هم یکدل و یکزبان شوند و با هم در راستای رسیدن به اهداف ملی در چارچوب مشروطه تلاش کنند. اما این دعوتی بیهوده بود، زیرا گروه مذکور به این آسانی دست از بحران سازی نمی کشید، به عبارت بهتر این گروه در صدد فعالیت برای اجرای اصول مشروطه نبودند که به این آسانی تن به اتحاد دهند؛ آینده نشان داد که گروه ضد تشکیلی همچنان در راه اجرای اهداف خود مصر است.

حتی مدتی بعد که باز هم وثوق کابینه مجدد خود را تشکیل داد، بالصراحه کمره ای را مورد خطاب قرار داد و خاطر نشان ساخت گروه او جز تهمت و بهتان چیزی در چپته نداشته و همان را هنوز ادامه می دهد. کمره ای که وانمود می کرد به خون و ثوق تشنه است، در این زمان مبالغی از او برای تأمین معاش بازماندگان کمیته مجازات دریافت می کرد، او توانست مبلغی برای کمک به گروه برلنی ها دریافت دارد و خلاصه اینکه از مواضع قبلی خود علی رغم شعارهای شداد و غلاظ خاطر اتش، عدول کند.

آبان ماه سال ۱۲۹۸، وثوق الدوله بخشی از اختلافات دیرینه گروه ضد تشکیلی را با خود به سید محمد کمره ای رهبر این تشکیلات بازگفت. او خاطر نشان کرد در ابتدای فعالیت سیاسی خود و نیز دوره بعد از مشروطه، برخلاف تبلیغات مخالفین، چندان مناسباتی با انگلیسی ها نداشته و به عبارتی رابطه اش با آنان خوب نبوده است. او گفت نخستین گام ها برای انعقاد قراردادی از نوع قرارداد ۱۹۱۹ در دوره صدارت سپهسالار برداشته شد. وثوق توضیح داد که آن زمان او موفق شد این تلاش ها را خنثی سازد، این امر در دوره نخست ریاست وزرایی او صورت گرفت. او ادامه داد در آن زمان روس ها بخشی از کشور را رسماً به اشغال خود در آورده بودند، عده های از تهران مهاجرت کردند، «حالا من میدانم از چه نقطه نظر رفتند؛ آیا خدمت یا خیانت» بود، به هر حال وضعیت کشور مغشوش بود. وثوق ادامه داد در آن شرایط محسن نجم آبادی از او پرسیده است آیا تشکیل احزاب لازم و برای کشور مفید است یا نه؟ «من گفتم البته ملت در حالت بیداری [باشد] و یک پشتیبان هم دولت از آنها داشته باشد بهتر

ص: ۳۰۹

۱- همان، ش ۲۶، سه شنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲ اکتبر ۱۹۱۷، «به مناسبت اعلان انحلال مؤسسات دمکرات ضد تشکیلات.»

است.» نجم آبادی پرسید آیا دمکرات ها هم میتوانند تشکیلات خود را مجدداً راه اندازی کنند؟ پاسخ وثوق مثبت بود. دمکرات ها تشکیلات خود را راه اندازی کردند، اما به قول وثوق «بعد یک دسته پیدا شدند و بنای معارضه را گذاردند و کار به جایی رسید که ضد تشکیل چه نسبت ها به من داد و در ستاره ایران چه به من نوشت و آن قضیه کمیته مجازات و آن هنگامها که برای من در آوردند تا آنکه من از کار کناره کرده و در این اواخر که دیگر نزدیک بود رشته کلیه امور بالکلیه از میان برود و من خودم ابداً خیال و میل به دخول در کار نداشتم؛ سایرین یا وجدان خودم یا شاه و فکر مملکت و ملت مرا وادار به تکفل این کار و قبول این بار نمود. اگر چه شما(۱) مرا فاسد و خائن به مملکت و ملت به نظر تان میآید، اما به مقدسات و سایر محترمت آئین و مذهب که ابداً جز حفظ و ترتیب امور مملکتی چیزی در خیال نداشته.»(۲) اینها همه شرح گفتگوی کمره ای است با وثوق در دوره دوّم ریاست وزرایی او.

پیش از این مشاجرات قلمی بین ستاره ایران و نوبهار، منجر به تعطیلی نوبهار شد، این حادثه در دوره ریاست وزرایی علاء السلطنه روی داد که مورد حمایت گروه بحران ساز بود. از این زمان تا مدتی بعد، روزنامه زبان آزاد به جای نوبهار منتشر می شد، این زمان درست مصادف بود با لو رفتن اعضای کمیته مجازات. زبان آزاد تحولات این زمان را به بهترین وجهی بازتاب می داد. مدیر زبان آزاد معاون السلطنه یکی از برادران دکتر محمد مصدق بود(۳) بالاخره به تقاضای بهار و به دستور احمد شاه از چهاردهم محرم سال ۱۳۳۶ از روزنامه نوبهار رفع توقیف شد و بار دیگر انتشار خود را از سر گرفت، چند روزی قبل از این موضوع، روزنامه کوب ایران که مدتی به جای ستاره ایران منتشر می شد، توقیف شده بود، این روزنامه در ابتدای امر با کمیته مجازات همسو بود و از عملیات آن دفاع می کرد.

ص: ۳۱۰

۱- منظور گروه ضد تشکیلی و به طور مشخص شخص کمره ای است.

۲- کمره ای، ج ۲، صص ۱۱۹۳-۱۱۹۴.

۳- جواد خان معاون السلطنه فرزند میرزا هدایت وزیر دفتر بود و نوه میرزا حسین خان مستوفی معروف به آشتیانی. جواد خان مدت های مدید پیشکار مالیه گیلان بود، سپس به کارمندی وزارت مالیه و مستوفی گری کرمانشاه و صندوق خانه سلطنتی منصوب شد. به سال ۱۳۲۳ قمری از مالیه کناره گرفت. چون در وزارت خارجه شغل مناسبی به او داده نشد، از تهران مهاجرت کرد و در ملک خود واقع در خمسه کرمانشاه توطن گزید. وقتی جنگ اوّل جهانی به ایران کشیده شد، به اردوی مهاجرین پیوست و در همین زمان خساراتی به املاکش وارد آمد. در همین اوضاع و احوال بیمار گردید، پس به بروجرد رفت و سال ۱۳۳۵ به تهران بازگشت. در همین سال روزنامه زبان آزاد را منتشر ساخت. آخرین شماره روزنامه زبان آزاد روز چهارشنبه ۱۳ محرم الحرام سال ۱۳۳۶ منتشر گردید، این سی و پنجمین شماره این روزنامه بود. آخرین شماره زبان آزاد به جای چهار صفحه معمول، فقط دو صفحه داشت.

۳. مجادله های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار

روزنامه ها در این دوره از تاریخ ایران نقش بسیار مهمی در مشوش کردن فضای فرهنگی و سیاسی - اجتماعی جامعه داشتند. از نظر فرهنگی اشاره به یکی از مطالب روزنامه ارشاد خود گویاست. روزنامه ارشاد یکی از روزنامه های افراطی پایتخت بود که ادعا داشت حامی آلمان و علیه دولتین روس و انگلیس است، روزنامه یادشده در این موضع خود بی نهایت افراط می کرد. در این روزنامه ملک المورخین فرزند لسان الملک سپهر نویسنده ناسخ التواریخ برخی مطالب کوتاه و ادبی می نوشت و برخی از اغلاط مصطلح فارسی را تصحیح می کرد. از این مهم تر حاجی میرزا ابوالقاسم خان مراغی در پاورقی این روزنامه مطالبی می نوشت با عنوان «گفتار پارسی». سلسله مقالات گفتار پارسی مسبق به سابقه بود و از زمان انتشار روزنامه ایران نو، تلاش داشت سره نویسی را در ادبیات ایران ترویج کند و زبان و ادبیات فارسی را از لغات عربی بپیراید. در آن زمان ابراهیم پورداوود در این زمینه پیشگام بود. اما یک نکته پورداوود را از مراغی متمایز می ساخت، مراغی تلاش داشت لغات جعلی را که در دساتیر(۱) وجود داشت، به جای لغات مرسوم نشانند و در این میان پیشنهادهای مضحکی می داد.

مراغی در این کوشش خود از لغات مجعول دساتیری فراوان بهره می برد، لغاتی که هیچ ریشه ای در تاریخ ایران نداشتند و تعداد زیادی از آنها بسیار خنده آور به حساب می آمدند. مراغی به طور مثال به جای لغت کتاب از واژه مهرک استفاده می کرد، چاغ را به جای وقت می نشانید، می گفت نام فارسی لغت بشر، رنگین است! به جای واژه کلمه که عربی بود، از لغت نوله استفاده می کرد، می گفت به جای نتیجه بگویید: ورزه؛ به جای لغت نطق از کردیز و به جای قوه متفکره از توش نیرنود و به جای مباحثه از نوسیره باید استفاده کرد. البته واژه هایی مثل وخشور به جای نبی و منش به جای طبع در آثار کهن ایرانی وجود داشتند، اما بقیه لغات از جعلیات دساتیری بود که حتی واکنش محمد قزوینی و بالاتر ابراهیم پورداوود را در پی داشت. خلاصه اینکه «خیلی از این لغات دور از ذهن می نویسد که به زبان وحشیهای امریکا و افریقا شبیه تر است تا به زبان فارسی ما» (۲) این ابوالقاسم آزاد مراغی درست در سال ۱۳۳۴ قمری خودش هم مجله ای به نام «نامه پارسی» منتشر می کرد، این نشریه حدود یک سالی منتشر شد و مجموعاً بیست و سه شماره را در اختیار خوانندگان قرار داد. ظاهراً او بر همین مبانی جعلی خود، فرهنگ نامه ای هم نوشت که البته به چاپ نرسیده است (۳).

ص: ۳۱۱

۱- مجعول کتابی در دوران سلطنت اکبرشاه در قرن دهم هجری بدست شخصی به نام آذر کیوان فراهم شده است و آن را به پیغمبری مجعول از ایران باستان به نام ساسان پنجم نسبت داده و خود آن را ترجمه و تفسیر کرده است. این کتاب بعدها به طبع رسید و مایه گمراهی فرهنگی نویسان شد و لغات ساختگی آن از راه فرهنگ ها در شعرهای شاعرانی مانند شبیبانی و ادیب الممالک و فرصت راه یافت و غلط های تاریخی آن نیز وارد تاریخ دوران قاجار شد. بعضی از لغات دساتیری امروز در میان فارسی زبانان رواج دارد. لغت نامه دهخدا، ج ۷، دوره جدید، بهار ۱۳۷۳، ص ۹۴۷۴.

۲- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۵۷.

۳- آینده، سال هیجدهم (۱۳۷۱)، صص ۴۰۵-۴۰۸.

در اوایل محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران از احتمال سقوط کابینه علاء السلطنه که به دنبال سقوط و ثوق روی کار آمده و «عملیات وطن پرستانه اش مخصوصاً از حیث روابط خارجی آن را محبوب وطن پرستان و مورد خصم دشمنان خارجی و منفعت پرستان داخلی ساخته» یاد کرد. ستاره ایران در سرمقاله خود نوشت کابینه علاء السلطنه با حملاتی از «طرف گرگ های مملکتدار بیگانه و موشان مفت خوار خانگی» مواجه بود. به طوری که می دانیم این امر حادث نشد، کابینه سقوط نکرد اما ترمیم شد، اما این ترمیم مورد پسند گردانندگان ستاره ایران و جناح تندرو همسوی با آنان نبود. ستاره ایران ابراز تأسف کرد از اینکه در ایران مدارس لازم برای تربیت مردانی که می خواهند مدیریت کشور را به دست گیرند وجود ندارد، و به جای آن پاتوق هایی «برای چهره شدن...یاوه گوها در میدان سیاست موجود است.» روزنامه مزبور گلایه داشت که در دوره استبداد رجالی در کلاس های مقدماتی برای ایران تربیت کردند، اما چه رجالی؟ به گمان نویسنده این رجال هیچ فایده ای به حال کشور ندارند و «اگر روشنی از آنها به ظهور رسد، چون نور صاعقه است که آتش به خرمن هستی وطن می زند و اگر برای تجدید هوای سیاست اهترازی از آنان مشهود گردد، خاک مذلت بر فرق وطن می ریزد.» به نوشته ستاره ایران رجال قدیم نمی توانند پرچم دار تجدد شوند، «رجال قدیم که استخوان های پوسیده هیکل استبداد و اسکلت کرم خورده اداره دلخواهیند، ممکن نیست چهارچوب کشتی نجات و چوب بندی عمارت تجدد شوند.»

ادارات جدیدالتأسیس به دست کسانی اداره می شود که همان «رجال محافظه کار» قدیمند. اینان خشتی کج را بنا نهاده اند که تا ثریا کج بالا می رود، این رجال حالت سدی را پیدا کرده اند که به دست معمار ناشی ساخته شده و نتیجه این سد بازگردانیدن آب به کویر و شوره زار است. مثل ادارات ایران «مثل مسجدی است که برای ترویج دین اسلام بنا شده و مغان و هیربدان و کشیشان در گوشه های آن آتشکده ساخته و زُنار به گردن مؤمنین بندند.» این ادارات مثل حمامی هستند که جامه معصومیت از تن مراجعین به در آورده و آنان را به کثافت آلوده می کند و با جامه خیانت از حمام بیرون می برد. نویسنده آورده بود: «در ادارات و وزارتخانه های ما به جای اینکه به وسیله ترقی تدریجی و اجرای اصول مجازات و مکافات رفته رفته رئیس و حاکم و نماینده پارلمان و وزیر تربیت کند به واسطه ترویج اصول هواداری و لابلالگری؛» خائن به ظهور می رسد و اصول «پارتی بازی و توسل به متنفذین را معمول ساخته» و حس خدمت و فعالیت را کشته اند.

از وزارت داخله و مالیه و سایر اداراتی که به نحوی از انحا زیر نفوذ آنها بود، سخن به میان آمد، اداراتی که مثل «ترتیب قدیم هندوستان طبقات مختلفه» در آنها وجود دارد، عده ای هرچند هم مصدر خدمات درخشان شوند، نمی توانند حداکثر از مقام منشی اول ترقی کنند و «دسته دیگر اگر مرتکب هزار خیانت گردند همیشه مسند حکومت و ایالت و امانت و

چرا وضع چنین است و امیدی هم به نسخ آن نیست؟ «برای اینکه وزرا عهد [گذشته] مایل بوده اند اقوام و بستگان نالایق آنها همیشه مسندهای عالی را اشغال کنند و کبر و نخوت آنها اجازه نمی داده است پسر یا برادرزاده خود را در رتبه ملازمت خدمت یا ثباتی (۱) ببینند.» رجال کهنه نسبت به تجدّد بغض دارند، آنان «شهوة زمامداری» دارند و برای خود و طبقه خود برتری قائلند و این امر هرگز اجازه نمی دهد در تربیت بهتر از خود، قدمی بردارند. این رجال محافظه کار تا دم آخر و «نفس واپسین برای خفه کردن نطفه ترقی در رحم مشروطیت می کوشند و هرگز راضی نمی شوند نفوذ دولت و هیئت جامعه جانشین قدرت و نفوذ شخصی آنها شود.» این رجال که نسل اندر نسل به رشوه خواری خو گرفته اند و از پرتو تصدی پدرانشان در یک منصب دولتی جلال و شکوه برای خود درست کرده اند، به حقوق مشروع اداری خود رضایت نمی دهند و خرج خود را میزان دخل معین نمی کنند و «محال است جز این اصول دیانت کش و مملکت ویران کن را رواج دهند.» اینان به تدابیر گوناگون، دیگران را هم‌رنگ خود می سازند، اشخاص درست کار را تنزل می دهند و یا منکوب ساخته و گوشمالی می نمایند.

سرمقاله نویس ستاره ایران رجال قدیمی ایران را پروردگان دامن استبداد و یادگارهای عهد آتیلا و چنگیز نام نهاد که بقای آنها به مفهوم بقای فساد اخلاق اداری و رشوه خواری است: «این است نظریات اساسی که صرف نظر از سازش رجال قدیمی با اجانب، علاقه مندان به ترقی ملت و تهذیب اخلاق اداری مملکت را در مقابل بعضی پیشامدها سراسیمه و دیوانه می کند و این دیوانگان را در خرابه اخلاق عمومی دچار سنگ طعن کودکان ناهل و ولگرد وطن می سازد.»

به نظر نویسنده که کسی جز صبا نیست، برای اصلاح امور باید مسلک محافظه کاری را رها ساخت، نباید مرهم زخم مملکت را فقط استخوان بدانند و «بخوانند شغل وزارت را به طبقات دویم و سیم که از ارتباط با اجانب دورتر و به مجازات نزدیکترند تفویض کنند، قحط الرجال کمتر محسوس گشته و اکل میته مباح نشود.» نوشته شد ملت باید کابینه علاء السلطنه را حمایت کند، از هر قسم اقدامی که هیئت دولت را از نظر مسائل داخلی و خارجی دچار محذور کند بپرهیزد، لختی صبوری و متانت پیشه نماید و با هوشیاری و بیداری که به قول آنها لازمه یک ملت آزاد است عملیات دو عضو جدید کابینه را تعقیب نماید. در خاتمه آمده بود: «ما امیدواریم رفتار دو عضو جدید به نفع مملکت ما را از بدبینی پشیمان و عقاید ما را به برهان حسی تکذیب کند.» (۲)

ص: ۳۱۳

۱- به تشدید ث و ب، به معنی اندیکاتور نویس یا کارمند دبیرخانه.

۲- ستاره ایران، سال سوم، ش ۶۰، یکشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتوبر ۱۹۱۷، «تأسفات ما.»

دو عضو جدید کابینه، شاهزاده عین الدوله و احمد قوام السلطنه بودند که از داوطلبی وزارت منصرف شدند. ستاره ایران این موضوع را به فال نیک گرفت و نوشت: «خوشبختانه اقتضای عصر تجدد که به وسیله تمایلات افکار پاک و بی آرایش وطن پرستان و انعکاس آنها در جراید ملی نمایش داده شد از یک پیش آمد ارتجاعی که عضویت دو عنصر غیرمعمد در هیئت وزرا باشد جلوگیری نمود و شاهزاده عین الدوله و آقای قوام السلطنه موافق اطلاعات واصله از داوطلبی وزارت منصرف گشتند.» ستاره ایران این مسئله را «مظفریت قابل تبریک تجددپروری بر ارتجاع و یک غلبه شایان تقدیر وطن خواهی بر بیگانه پرستی» دانست. نیز به گمان او این مسئله به منزله غلبه ترقی بر ارتجاع و ممانعت از «متابعت فرمان بازگشت فرمانده محافظه کاری» است. نویسنده ادامه داد: «پیش قراول محافظه کاری و ارتجاع شکست یافت، اما قلع و قمع نشد و اردوی شقاوت از عدم موفقیت طلایه [دار] خود قدری متحیر و مأیوس گشت، بدون اینکه متلاشی و منهزم گردد.»

صبا ادامه داد این اردو که «سیاهی لشکر ذلت ملی» بود و به «جهل و غفلت عمومی متکی است»، پس از یأس از غلبه با وسایل موجود، در صدد تکمیل تجهیزات خود برآمده «مهمات خدعه و نیرنگ از خارجه تحصیل و از عناصر جیون یا اشرار بی لگام تهیه عده خواهد کرد.» از ابرام غول محافظه کاری و لجاج دیو ارتجاع سخن به میان آمد که هیچگاه اجازه نمی دهد عناصر ناپاک آسوده نشسته و مملکت را آسوده گذارند. به نوشته ستاره ایران اعیان و اشراف، پرورده عهد استبدادند و «ممکن نیست عادت را که طبیعت ثانوی آنها شده با تغییر زمان یا تبدیل اسم طرز حکومت عوض کنند.» این «عنصر خبیث» همان است که «برای سوار شدن بر خر آرزو، عیسی را به دار آویخته» و «دجال را به رتبه سرداری می رساند.» این عنصر متنفذ باعث به چاه افتادن «یوسف و جاهت ملی» شده و نیز باعث می شود تا فرعون نخوت و غرور در وطن ریشه بدواند. اعیان و اشرافند که برای پاشاندن خاک به چشم مخالفان خود، طوفان به پا می کنند، باعث قتل امیرکبیر می شوند و زمانی که دنیا در موقعیتی بسیار خوب قرار دارد، ایران را از برکت افکار عالیله محروم می سازند. اگر خدعه و دسیسه این اعیان و اشراف نبود در زمان ناصرالدین شاه که بهترین موقعیت برای کشورهای آسیای مرکزی بود، کشور به صورت قانونی اداره می شد، افغانستان و بلوچستان و جزایر خلیج فارس از دست نمی رفت، نفوذ خارجی در کشور بسط نمی یافت، فقر عمومی و بیکاری و بیکارگی شایع نمی شد و از مشروطه به نحو درستی استفاده می گردید: «متأسفانه هفتاد سال عمر عزیز مملکت ایران به کشمکش هوسناکانه درباریان و رقابت دسیسه کارانه رجال و متنفذین گذشت و قدم به قدم ایران را که از اثر بهار ترقی عالم میبایستی به جنبش آمده باشد به بستر فلج و گورستان اضمحلال نزدیک کردند.»

ستاره ایران توضیح داد همین عنصر اعیانیت و اشرافیت است که می خواست «دوره

درخشان عهد احمدی (۱) را به ننگ کنترل مالیه به دست اجانب و تسلط نظامی بیگانه بر مملکت سیاه و تاریک کند (۲) و تا اندازه ای این مقصود خبیث را از پیش برده و هنوز شاهکار وطن فروشی خود را ناتمام و کارنامه خلافتکاری و نمک نشناسی خود را نیمه کاره تصوّر کرده برای ختم آن بی خجالت، موقع مناسب می طلبد. شدت و ضعف ظهور این دسته افراد با درجه فراموش کاری ملت تناسب دارد، اگر در کشور در مقابل مشاهده اعمال این دسته افراد به استدلالات آنها که با صفت «خاطی و جانی» نام برده شده بودند، گوش فراداده نشود و منطق «انشاءالله گربه است» مبنای اخذ نتیجه از قیاس ها باشد، «حس خجالت و شرمساری معدوم خواهد شد.» نویسنده خود را «هوادر صمیمی مقام سلطنت عظمی» معرفی کرد، او خود را فردی از گروهی دانست که «شاه پرستی را با وطن پرستی» مترادف می داند، به همین دلیل خطرات ناشی از تفویض امور به «دست چین خورده اعیان و رجال و اشراف نادرست عهد مشروطیت برای ملک و ملت متصور است و بالطبع نتیجه اش صفحات روشن این عهد سلطنت ملی را لکه دار خواهد کرد.» از شاه خواسته شد امور را به دست اشخاص تحصیل کرده ای دهد که معروف به درستی اند و در همان طبقه اشراف و «محترمین» هم یافت می شوند، امّا نویسنده توضیح داد از «بیم انتساب به طرفداری؛ از ذکر اسم آنها» خودداری می کند. او نوشت همان طور که هیچ زارع و یا باغبانی تا روزهای آخر عمر از تلاش معاش و سعی در تقلیل زحمت اولاد و غرس اشجار و دائر کردن اراضی خودداری نمی کند، لازم است در عرصه سیاسی هم برای آینده کشور فکری شود. اما درست زیر همان مطالبی که نوشته بود بهتر است قدرت را به دست اشخاص تحصیل کرده ای که در طبقه اشراف وجود دارند سپرد، این بار نوشت: «بلی طبقات رنجبر که از کیش خودپرستی بیگانه اند بهتر وظایف طبیعی خود را حس کرده یا از حسّیات خود، که احکام الهی و نازل بر نبی باطن است، بهتر پیروی می کنند. ولی طبقاتی که اداره امور و آبادانی مزرعه مشترک سیاست به عهده آنهاست برای اثبات لزوم وجود خود حاضر نیستند بگذارند یک نفر مرد کار یا وزیر و حاکم برای آینده تربیت شود.» (۳)

در همین شماره احمد متین الدوله دفتری مقاله ای در صفحه اول روزنامه چاپ کرد و در آن مقاله نوشت از بدو مشروطیت تاکنون طرح ها و شالوده های مختلفی برای ایجاد اساس اصلاحات در کشور دنبال شده است، یکی اصلاح معارف را بر هر چیزی مقدم می داند، آن دیگری می گوید باید مالیه را اصلاح کرد، سومی بر این باور است که فلاح را باید توسعه داد، دیگری از تأمین قوای تأمیته سخن به میان می آورد و قس علی هذا. همه این پیشنهادها درست است زیرا بالاخره همه راه ها به رم ختم می شود. به طور کلی منظور از تمام این

ص: ۳۱۵

۱- یعنی دوره سلطنت احمد شاه قاجار.

۲- اشاره به قرارداد سپهسالار تنکابنی در مورد تسلط دادن روس و انگلیس بر مالیه ایران.

۳- همان، ش ۶۱، پنجم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۳ اکتوبر ۱۹۱۷، «امید حس ترمیم».

راه حل‌ها اصلاح کشور بود، اما اینک سؤال این است که چرا بعد از دوازده سال از گذشت مشروطه، هیچ یک از اصلاحات پیشنهادی انجام نشد؟ چرا حتی یک گام در اصلاح اداره امور برداشته نشد؟ چرا طرح‌های ارائه شده در کشورهای دیگر باعث سعادت و ترقی می‌شود اما در ایران عقیم و خنثی می‌ماند؟ به نظر متین‌دفتری تجربه‌های تلخ و ناگوار به اندازه‌ای است که صاحبان فکر را مأیوس کرده و «دیگر هیچ کس امید اصلاح در این مملکت ندارد.» متین‌دفتری خاطر نشان ساخت هر کاری کارکن نیاز دارد، به عبارتی باید برای هر کار اشخاص مناسب را پیدا کرد نه اینکه برای اشخاص به فکر یافتن کار بود. وی نوشت در صحنه سیاست ایران افراد معدودی هستند که هر کدام نقش خاص خود را بازی می‌کنند، چشم تماشایی هم به ظاهر است و دارای عقیده راسخی نیست، به همین دلیل تحت تأثیر ظواهر قرار می‌گیرد. صحنه نمایش سیاست ایران «به دست یک دسته مقلدین افتاده است که به واسطه نفوذهای سویی که دارند این صحنه را مونوپول [انحصار] خود قرار داده اند.» اداره کنندگان امور افراد معدودی هستند که نمی‌توان آنها را مظهر ملت ایران دانست. این افراد محدود و معدود دائماً سرگرم نمایش دادن هستند و لباس عوض می‌کنند، مردم هم که تماشایی هستند به آسانی فریب می‌خورند. در ایران این دسته شیاد، کارها را بدون استحقاق ربوده اند و اجازه نمی‌دهند کار به دست کارکن بیفتد. علت اینکه طرح‌های اصلاحی در کشور پیش نرفته است، به دلیل وجود «مونوپولچیان» است. اینان نمی‌گذارند کار اصلاحات پیش رود، زیرا در آن صورت وجود آنان زائد خواهد بود. بنابراین برای هرگونه اصلاحی باید اصلاح طلب پیدا کرد، «اصلاح طلب کسی است که دماغش (۱) نایل به اصلاح و تجدد باشد و اصلاح را محل هستی خود نداند.» برای ترقی کشور باید آمال بلند داشت، آمال بلند هم در جوانان وجود دارد. در ایران چون جوانان عملاً کاری مهم به دست ندارند، کشور مرده است. باید ایران زنده شود و در کالبد آن روح جوانی حلول نماید، «اگر می‌خواهید اصلاح پیشرفت کند کار را باید به جوان‌ها واگذار کنید.» باید در آینده کار را به جوان‌ها سپرد تا محافظه‌کاران؛ در آن صورت پیشرفت اصلاحات تضمین خواهد شد (۲).

اشکال اصلی متین‌دفتری این بود که تصوّر می‌کرد هر که جوان است الزاماً از محافظه‌کاری فاصله دارد، حال آنکه ضرورتاً چنین موضوعی از نظر منطقی صحیح نیست. دوم اینکه او توجه نداشت همین جوانان هم برای انجام هرگونه اصلاح نیازمند برنامه و نظریه راهنمای عمل هستند، حال آن که هیچ طرح، برنامه و نظریه بخصوصی که قابلیت اجرایی داشته باشد، پیشنهاد نمی‌شد. فقدان نظر بود که راه را بر بحران‌های عملی هموار می‌ساخت، به طور مشخص همین شعار و هیاهو راجع به محافظه‌کاران را می‌توان مثال زد. گروهی که در

ص: ۳۱۶

۱- یعنی اندیشه اش.

۲- همان، ش ۶۰، یکشنبه سوّم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتوبر ۱۹۱۷، «کار را باید به جوان‌ها واگذار کرد.»

ایران گردش قدرت را هدایت می کردند و زمام امور به دست آنان اداره می شد با چه تعریفی محافظه کار خوانده می شدند؟ با کدامین تعریف جوانان مورد نظر متین الدوله اصلاح طلب بودند؟ آیا کوییدن بر طبل شعارهای پر سروصدا و دست یازیدن به قتل و یا جلوگیری از تشکیل مجلس را می شد اصلاح طلبی نامید؟ به طور قطع چنین نبود، اما شگفت آنکه همین گروه، خود را مصداق اصلاح طلبی می خواندند حال آنکه هیچ کدام از افعال و رفتار آنان با اصلاحات که برنامه ای است گام به گام، مصداق نداشت، اعمال آنان به آنارشی و هرج و مرج پهلوی زد و نه اصلاحات.

خود متین الدوله هم به این نکته به زودی وقوف یافت، او در شماره بعدی ستاره ایران نوشت درست است که مقاله او باعث شادی جوانان شده است، اما جوانان نباید فقط به صرف شادی کردن بسنده نمایند بلکه باید صدای خود را از طریق مطبوعات بلند کنند. تازه درست است که جوانان ایرانی مغلول و از کار برکنارند، اما اینان دو دسته اند: نخست کسانی که به شرایط کنونی وقوف دارند و تحصیل کرده اند و دیگر کسانی اند که اگر هم درسی خوانده اند درس شیادی و عوام فریبی است.

متین الدوله نوشت «ما نمی خواهیم جوان های بد سابقه روی کار بیایند.» باید جوان هایی که سابقه خوب دارند و تعلیمات آموزگاران را با نیت نیکوی خود توأم ساخته اند مقدرات امور کشور را به دست گیرند: «اگر چه دست طبیعت دیر یا زود مرامی را که ما امروزه پیروی می کنیم فردا از قوه به فعل خواهد رساند و حق به حقدار خواهد رسید ولی ما می ترسیم تا مرام ما به دست طبیعت صورت فعلیت بگیرد جوان های ما در نتیجه مؤانست با پیران فاسد العقیده، قلب ماهیت بکنند و آرزوها و حسیات آنها در نطفه خفه بشوند.» وی نوشت برخی جوان ها مسمومند و اگر پیر شوند مسموم تر می شوند و شاید سایر نونهالان وطن را هم مسموم سازند، «گیاه مسموم را باید هر چه زودتر از صفحه این بوستان محو و برطرف کرد!»^(۱)

در اوایل صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با نوامبر ۱۹۱۷، بالاخره کابینه علاء السلطنه سقوط کرد. ستاره ایران سقوط کابینه را «از نتیجه تحریکات مصرّانه مبادی خارجی و دسایس عناصر ارتجاعی و منفعت پرست و به فشار موانعی که همین عوامل و عناصر ایجاد کرده بودند»، دانست. از «حشرات لانه محافظه کاری» سخن به میان آمد؛ کسانی که «چشم طمع خود را به باقی مانده هستی مملکت بیچاره ایران دوخته اند و جرایدی که به سرمایه اشراف و مرسوم خارجی اداره می شوند.» این افراد از سقوط کابینه به وجد آمده‌اند، «این بدبختان که بقا[ی] یک ملت تاریخی و استقلال یک مملکت قدیمی را فدای زندگانی دو روزه خود می خواهند به خیال اینکه مقاصد ایران بر باددهشان با زمامداری این کابینه یا کابینه کامل الفسادی که مقدمه

ص: ۳۱۷

۱- همان، ش ۶۱، سه شنبه ۵ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۳ اکتوبر ۱۹۱۷، «هر جوانی هم شایسته نیست.»

تشکیل آن را فراهم کنند، صورت می گیرد، رویی گشاده و لبی خندان دارند؛ عده ای دیگر زهرخند می زنند و «به لهجه یک شماتت مستهزئانه که اثر فساد اخلاق محافظه کاری و منفعت پرستی است ما را تسلیت می دهند.» ستاره ایران نوشت اگر با تفویض مشاغل مهم به اشخاص معلوم الحال مخالفت می کند به دلیل خصومت شخصی نیست، بلکه برای جلوگیری از تکرار نظیر عملیات سابق آنهاست. نوشته شد اینان نسبت به فرد فرد اعضای کابینه علاء السلطنه اعتماد کامل نداشته اند و به همین دلیل در صفحات روزنامه خود از انتقاد هم دریغ نکرده اند. اما «آنچه حسن ظن ما را نسبت به کابینه سابق سبب می شد وجود چند نفر عضو وطن پرست و دولت خواه و امین بود که این کابینه را نیز به افتخار عضویت خود نایل ساخته و ما را از عدم اجرای اموری که برخلاف مصالح مملکت اطمینان داده و [به] حفظ مصالح ملت امیدوار می سازند.»

نوشته شد به طور قطع محافظه کاری رهسپار ورطه ملمات و تجدّد پروری مسافر عرصه حیات است؛ پیشرفت ارتجاع موقتی است، پس «با یک اطمینان قلبی به موفقیت آتیه نزدیک و مشاهده اینکه شعله وری هیمه کهنه پرستی مایه سوزش و فناء آن ماده قابل احتراق است، با یک متانت عاقلانه به تماشای آن شعله پرداخته و از نور نیرانی آن برای تشخیص باطن ظلمانیست استفاده حکیمانه کرده و با هوشیاری و بیداری از عدم تجاوز این شعله به خرمن هستی ملت ممانعت می نمایم.»

نویسنده توضیح داد فعلاً در برابر وقایع و حوادث سکوت می کند، اما نه «سکوت متوحشانه»، بلکه «با سکوت فیلسوفانه» که منتهی به گفتار نغز و بیان حقایق غیرقابل انکار می شود. ستاره ایران تهدید کرد: «ما امیدواریم صاحبان سوابق ناپسندیده مقتضای زمان را در نظر گرفته و به رفع بدبختی های مملکت که وجود آنها علت العلل آنها بوده بکوشند و لختی از شدت انتقام ملی که دیر یا زود دامنگیر آنها خواهد شد، بکاهند.» در پایان نوشته شد: «ضمناً نظر دقت حزب مقدس دمکرات را به مخاطراتی که به واسطه غفلت و اختلاط این حزب با عناصر غیر متجانس متوجه روح دمکراسی شده معطوف داشته و این حزب را به شدت فعالیت و تیقظ (۱) و فداکاری دعوت می کنیم و مطمئنیم که دمکراسی جوان ایران با حرارت و وطن پرستی خود چراغ عظمت ایران را افروخته و ریش پیر کهنه پرستی و محافظه کاری را با ریشخند جوانی خود خواهد سوخت.» (۲)

یک شماره بعد ستاره ایران با شعف و شادی از بحران در کابینه عین الدوله خبر داد، این روزنامه نوشت علاء السلطنه از پذیرفتن منصبی در کابینه خودداری ورزیده و یکی دو تن دیگر هم به او تأسی کرده اند. روزنامه مزبور نوشت کابینه ائتلافی که در کشورهای دیگر به هنگام

ص: ۳۱۸

۱- بیداری.

۲- ستاره ایران، ش ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «نگرانی و انتظار.» سسس

شدت بحران باعث تشفی خاطر و آرامش اهالی کشور است، در ایران همیشه بنا بر تجربیات نتیجه عکس به بار آورده است. علت امر این است که «اخلاق ملی ما هیچ وقت اجازه نمی دهد اشخاص غیر متجانس و مختلف العقیده در منویات شخصی گذشت پیشه کرده و به واسطه مماشات بین اثنین از عهده ایفای یک مسئولیت مشترکی برآیند.» اینک سؤال این است که با استنکاف علاء السلطنه از پذیرفتن وزارت امور خارجه، «آیا کیف وزارت امور خارجه که به منزله پرده داری و ناموس ملیت است به کدام دست پاک یا آلوده و مرتعش تفویض خواهد شد؟» اما نباید ناامید شد، اگر بصیرتی وجود داشته باشد، معلوم خواهد شد که آینده چندان مأیوس کننده نیست، «و حال حالیه را باید آخرین درجه قوس نزول دموکراسی دانست نه اولین درجه قوس صعود آریستوکراسی...» از لحن برخی مطبوعات تهران ایراد گرفته شد که با داعیه دموکراسی، پیشرفت آریستوکراسی را تهنیت گفته اند و ستاره ایران را شماتت می کنند، «و یکی از ورق پاره های پایتخت ما را به دماغوژی (۱) نسبت داده و مخالف امنیت و نظم و طالب گرسنگی عامه معرفی می نماید.» (۲)

ستاره ایران نوشت دیدن این به قول خودش مفتریات برای آنها ناگوار نیست، زیرا نظیر آن را بارها در تاریخ مطبوعات دوره مشروطه ثبت کرده اند. مطالب این نشریات کپیه جراید اعتدالی اواخر کابینه مستوفی معروف به کابینه فعال دانسته شد، دوره ای که با اوایل زمامداری سپهدار اعظم قرین شد. با این وصف برای بسط اطلاعات نویسنده ای که ستاره ایران را متهم به دماغوژی کرده است می نویسند، که «دماغوگ (۳) به اشخاصی اطلاق می شود که در لباس تجددپروری برای استفاده شخصی مؤید استقرار محافظه کاری شوند یا به اسم رفاهیت عامه نفوذ متنفذین را ترویج نمایند.» ستاره ایران نوشت باید به جای حکومت متنفذین، به نفوذ اقتدار دولت کمک کرد، زیرا حکومت متنفذین دیر یا زود رخت برخواهد بست و در آتیه آنچه برای حتی فرزندان همین افراد مفید خواهد بود، نفوذ دولت است که می تواند پشتیبانی عادل برای همین دسته افراد باشد (۴)

از نظر ستاره ایران بهترین راه حل چنین موضوعی تشکیل کابینه حزبی است و تنها حزبی هم که صلاحیت تشکیل کابینه دارد، حزب دموکرات است. اما مسئله ای وجود دارد و آن اینکه حزب دچار تفرقه و تشتت است و از سویی متنفذین در آن ریشه دوانیده اند. از نظر ستاره ایران باید ابتدا حزب را از نیروهای غیر صالح تصفیه کرد و آنگاه کمیته های آن را تشکیل داد تا این حزب بتواند بار دیگر روی پای خود بایستد. ستاره ایران به این نتیجه رسید که

ص: ۳۱۹

۱- عوام فریبی.

۲- اشاره ای است به مطالب روزنامه های نوبهار و رعد.

۳- عوام فریب.

۴- ستاره ایران، ش ۷۳، یکشنبه ۹ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷، «کابینه - دموکراسی».

احساسات ضدتشکیلی دیگر از بین رفته است و باید بار دیگر تشکیلات را احیا نمود. این مطالب درست در شرایطی نوشته می شد که کابینه عین الدوله مستقر شده بود، در این شرایط ستاره ایران از خطر محافظه کاری و اشرافیت سخن به میان آورد، از اینکه دمکراسی به واسطه اشراف در معرض تهدید واقع شده بحث کرد و البته منظورش از تمام این تعریضات حمله به شخص عین الدوله بود(۱)

در شماره های بعدی ستاره ایران باز هم همین رویه ادامه یافت، از «خورشید تجدد» سخن به میان آمد که «پرده ظلمت شب را با تیرهای اشعه فعالیت بخش خود سوراخ و بالاخره همان چشم های مخمور را بیدار خواهد کرد.» از اینکه «محافظه کاری پیر است و تجدد جوان»، بحث شد، اینکه «پیر محافظه کاری هر قدر به وسیله ترکیبات خارجی بقای ناچیز خود را ادامه دهد، دو سه روز بیش نیست؛ جوان تجدد جای وی را خواهد گرفت و از تصرف آنچه به دست لرزان او بی مصرف مانده متمتع خواهد گشت.» به کسانی که «در مقابل مزد ناقابلی پیر ارتجاع را تر و خشک» می کنند طعن زده شد که اینان با عبارات چاپلوسانه این ارتجاع را به حیات ابدی امیدوار می سازند. ستاره ایران به شدیدترین وجه ممکن عین الدوله را که به گمان خودش مظهر این عبارات بود به باد حمله گرفت: «رقبای ما چه می گویند؟ می گویند باید راه سخت سعادت را با پای سست پیری پیمود. می گویند باید قصر عزت را به دست عمله خرابکار محافظه کار بنا کرد. می گویند استقرار امانت را باید به دست دزد محول نمود. می گویند سجل مالکیت ملی را باید با قلم دلال فروش وطن رقم زد. می گویند نقشه رفع نفوذ اجانب را باید به دست جاسوس اجنبی رسم کرد و برای تأیید عقاید خود یک دلیل می آورند: لزوم استقرار امنیت!» در خاتمه این مقاله نویسنده مطلب که خود میرزا حسین خان صبا بود نوشت: «ما می خواهیم اشخاصی مصدر امور باشند که اصول مجازات را برقرار کنند و چنین اشخاصی کسانی هستند که خودشان حقاً مستحق مجازات نباشند.»(۲) این لحن تهدید کننده و این عبارات خشونت آمیز بود که اندکی بعد منجر به تعطیلی کلیه جراید پایتخت توسط عین الدوله شد.

نمونه ای از لحن تهدید آمیز و خشونت زای حسین خان صبا اندکی بعد به رشته تحریر در آمد. در یکی از شماره های ستاره ایران، صبا از خشم و تنفر و بروز حالت شدید عصبانیت سخن به میان آورد و ادامه داد: «در مقابل تراکم این گرفتگی و انزجارها که برای سوختن توده کثافات فساد رویه و منفعت پرستی [ایجاد شده] به یک جرقه کوچک بیش تر احتیاج ندارد.» وضعیت جاری کشور از آثار محافظه کاری خواننده شد، از «تعزیه گردان های فساد و ارتجاع که به ظاهر خود را خسته و منصرف نشان می دهند» یاد شد، کسانی که با تمام قوا به حرکت در آمده اند تا دمکراسی را مضحک سازند: «ملت ایران که امروز غلبه و نصرت حکومت

ص: ۳۲۰

۱- همان، ش ۷۶، یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۳۶، ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷، «دمکراسی ایران».

۲- همان، ش ۸۰، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «ما می گوئیم».

دمکراسی را در همه ممالک بالعیان مشاهده می کند و از طرفی خود را تا گلو غرق لجن و کثافت حکمرانی یک مشت شرفای (۱) پوسیده می بیند، حق دارد با کمال روبازی با کمال شجاعت بلکه با کمال سختی عذر مسبین فلاکت های سابقه خود را خواسته و از سریر سلطنت عظمی؛ زمامداری تنی چند از اصحاب وطن پرست و شاه دوست را تمنا کند.» نوشته شد «طهران که آلوده به ابخره کثیف منفعت پرستی و سست خیالی است»، مانع از این است تا وخامت اوضاع مشخص شود؛ باید «قدری به فضای خارج طهران متوجه گردید و خطرات نهضه های انقلاب را در اطراف تماشا کرد.» از جنبش خیابانی با عنوان «پروتست تبریز» یاد شد، به توسعه تشکیلات جنگل اشاره گردید، وضعیت خراسان شاهد مثال آورده شد، همه اینها در کنار «بهت مرکز»، نشان از طوفان می داد. به شکلی طعنه وار به عین الدوله و امثال او توصیه شد بهتر است مدتی «در قصرهای مزین رفع خستگی بفرمایند و مملکت را از سرپرستی شناخت آور خویش معاف نموده مسبب طوفان نگردند.» صبا در بخش آخر مقاله خود نوشت:

«آخر ای بزرگان محترم! مگر نمی بینید ابرخون بار بی شکیبایی در افق مترکم شده است؟ مگر نمی دانید جریان حوادث استعدادهای خفیه را تهیه می کنند؟ مگر ملتفت نیستید ملت بیدار و بی مانع است؟ و اوضاع عالم ایران را به نهضت ها و سیرهای عالی تر و والاتری دعوت می نماید؟ ای آقایان مدعی تولیت! بگذارید این تن ناتوان ایران را طیب های حاذقی که مشتاق سلامت او هستند معالجه کنند. آخر ای بیطارهای نالایق! مریض کشی بس است قدری دور بشوید و آلا دیگران اما نه آن دیگران منفور و مهیبی که پروپاگانداچی های شما می گویند، (۲) می آیند و با سیخ های قرمز شده که برای کباب کردن آخرین تیکه بدن این مردار به دست گرفته اید، پشت گردن شماها را داغ خواهند کرد. و ما علینا الالبلاغ.» (۳)

در کلیه این موارد، هم دمکرات های ضدتشکیلی، هم ستاره ایران و هم کمیته مجازات عملیات خود را در حفظ مقام و موقعیت شاه عنوان می کردند، آنان هرگز به شخص احمد شاه حمله ای نبردند و به عکس همیشه در تلاش بودند تا خود را حامی او وانمود سازند. یکی از این دست مواضع ستاره ایران در صفر ۱۳۳۶ روی داد، یعنی زمانی که عین الدوله زمام قدرت را به دست داشت و اعضای کمیته مجازات هنوز در زندان به سر می بردند. در این زمان اعلامیه ها و شبنامه هایی علیه احمد شاه منتشر می شد، ستاره ایران این موضوع را به بهانه ای برای حمله علیه نظمیه و حمایت از احمد شاه قرار داد:

«این روزها چند فقره شبنامه های ژلاتینی به اداره ما رسیده که به وزیر دربار حمله آورده و

ص: ۳۲۱

۱- کذا: اشراف.

۲- تأکید از صباست.

۳- همان، ش ۸۲، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «طوفان عظیمی در افق نمایان است.»

حتی از اسائه ادب نسبت به مقام مقدس اعلیحضرت پادشاه محبوب ملت هم خودداری نکرده اند! ما طرفدار شاهزاده وزیر دربار نیستیم. و به خفاشان سیاسی هم که این گونه اوراق را منتشر می کنند ایرادی نداریم. ایراد ما فقط به اداره نظمی است، نظمی بودجه کافی و مرتب دارد، نظمی رئیس اروپایی دارد. دولت برای مستشاران نظمی مخارج گزاف متحمل شده و گذشته از حقوقات گزاف تمام مخارج آنها را می پردازد. با این حال علت سهل انگاری های اداره نظمی چیست؟ اگر دولت می خواست هر روزه این گونه اتفاقات بیفتد و مردم به واسطه عدم فعالیت و اهمال کارکنان نظمی جری شده و به اطاله لسان نسبت به ذات اقدس ملوکانه هم یگانه مایه امیدواری تمام ایران است مبادرت نمایند دلیل نداشت با این ضیق مالی این گونه تحمیلات گزاف مستشاران نظمی را بپذیرد. می گویند تشکیلات نظمی منظم است. ولی ما ملاحظه می کنیم آنچه در امور نظمی دیده نمی شود، همان نظم است. افراد آژان ها مطلق العنان هستند و آنچه می خواهند می کنند و چون مراقبت و مواظبت در شهر نمی شود البته نتیجه اش همین است که می بینیم و هر روز باید از قبیل شبنامه ها و غیره بخوانیم.

ما توجه ذات اقدس ملوکانه و هیئت محترم دولت را به این بی ترتیبی اداره نظمی که کم کم و رفته رفته موجب عدم رضایت تمام اهالی شهر را فراهم می آورد و بالمزّه سلب امنیت از همه خواهد کرد جلب نموده و امیدواریم هر چه زودتر قرار عاجلی در این وضعیت اسف آور داده شود.»^(۱)

برای نشان دادن این که ستاره ایران در این موضع گیری خود صداقت نداشت، کافی است اشاره کنیم زمانی که کمیته مجازات به عملیات جنایتکارانه مبادرت می ورزید، کوچک ترین بحثی به میان نیامد؛ حتی از این گروه هم به صریح ترین وجه ممکن دفاع کرد. اینک اعضای کمیته مجازات در زندان بودند و عامل بازداشت آنها هم نظمی بود، از سویی در این ایام معاونت وزارت داخله با احمد قوام السلطنه بود، ترس ستاره ایران این بود که به یک بار همه چیز علنی شود. پس مراد ستاره ایران از حمله به کابینه به بهانه توزیع شبنامه و نیز حملات این روزنامه علیه نظمی، برای رد گم کردن بود، و گرنه کمتر کسی بود که نداند ستاره ایران دست به دست جوخه های ترور چه نقشی در بحران های این زمان داشت. در این ایام که گروه های بحران ساز ایران را در آستانه سقوط قرار داده بودند، روزنامه افراطی ستاره ایران که خود از عوامل عدم ثبات و آرامش در کشور بود و با جوخه های ترور رابطه داشت، از لزوم تشکیل حکومت مقتدر سخن به میان آورد^(۲).

در آن روز درست در اوضاعی که بهترین شرایط جهانی برای ایران مساعد بود و به دلیل اوضاع بین الملل شاید می شد به نحوی منافع ملی و مصالح عمومی کشور را پاس داشت، صبا

ص: ۳۲۲

۱- همان، ش ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «نظمی چه می کند؟»

۲- همان، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، «لزوم تشکیل یک حکومت مقتدر.»

نوشت هیچ زمانی «تیره تر و سیاه تر از این روزهای پر از یأس و ناامیدی» نبوده است؛ روزهایی که «مقدرات آتیه ملت و وطن ما را، یا پیش آمد، یا طبیعت به اختیار ما گذاشته است.»^(۱) دیدیم و خواهیم دید که تشکیلات مورد حمایت این حسین خان صبا، که افراطی ترین جناح این دوره را شامل می شد، خود از عوامل عدم ثبات و بحران ایران از زمان مشروطه تا خاتمه جنگ اول جهانی و حتی سال های بعد از آن تا کودتای سوم اسفند و صعود رضا خان بر منصب وزارت جنگ، بود؛ اما نکته این است که صبا و همفکرانش طلبکارانه احزاب و دسته های سیاسی دیگر را مورد انتقاد قرار می دادند، و می نوشتند: «این همه دسته های سیاسی و این همه احزاب که سنگ دلسوزی و غمخواری ملت و وطن را به سینه می زنند چه می گویند؟ و چه فکر می کنند که هیچ علائم و آثاری از آنها برای بهبودی ملت و وطن در پیشگاه عموم ظاهر و آشکار نمی شود؟»

حسین صبا احزاب و دسته های سیاسی را متهم به تعلل و تسامح می نمود و می نوشت به همین دلیل خرابی ها و بی تکلیفی های فراوان به ارمغان آمده است، و خود استدلال می کرد: «مملکت حکومت می خواهد، در مملکت مشروطه برای اینکه هر ساعت کابینه متزلزل نشود یک دسته قوی و یک حزب سیاسی حامی و پشتیبان آن کابینه و حکومت خواهد بود که از آن نگهداری کرده در مواقع لازمه از حملات مخالفین جلوگیری و دفاع نماید.»

صبا نوشت این شیوه حکومت کردن حتی در افریقا وجود ندارد؛ درست در دوره ریاست وزرایی عین الدوله که استقرار امنیت را شعار خود قرار داده بود، ستاره ایران می نوشت با وضع عدم امنیت هیچ آینده ای برای کشور متصور نیست. از بحران های متوالی سخن به میان آمد که باعث و بانی آن سستی و ضعف حکومت مرکزی است، این وضع باعث شده ایران به تیره روزی مبتلا شود، وضعیتی که در آن «باید هزارها بلکه صد هزارها اطفال معصوم بی شام به سر برند!» در ادامه آمده بود:

«ما نمی توانیم تصدیق کنیم که در همه جای ایران قحطی و کم یابی ارزاق است، فقط محل و جاهایی که میدان تاختوتاز قشون همسایگان شده کم یابی ارزاق بلکه قحطی حکمفرماست، آن هم نه به این شدت که تصور کنید ولی نقاط دیگر که معاینه شده حاصل امساله بهتر از سنوات قبل بوده است ولی عدم توجه حکومت مرکزی به خصوص ضعف و سستی آن و بحران های متوالی یک فرصت و مجال به محتکرین و ملا-کین و صاحب نفوذهای ایالات و ولایات داده است که نتیجه آن همین است که ملا-حظه می کنید. صدها هزار زارع و کاسب و عمله شب ها با عیال و اطفال خود گرسنه سر به بالین می گذارند!»^(۲)

ص: ۳۲۳

۱- همان.

۲- همان.

سال نکبت بار ۱۳۳۶ قمری که مصادف با قحط و غلا بود، داس مرگ را در سراسر نقاط کشور بین مردم به اهتزاز در آورده بود، نظم و انسجام جامعه از هم گسیخته و کسی نه یآوری می یافت و نه همدمی. بحران های سیاسی هم مزید علت گردید، به عبارت بهتر بحران های اجتماعی و سیاسی به گونه ای متداخل با هم ارتباط منطقی داشتند و از درون این بحران ها کسانی که متحمل بیش ترین خسارات می شدند توده های مردم بودند. در این هنگامه کبری، سید ضیا مقاله ای در روزنامه خود نوشت و ریشه «بحران های متوالی و حکومت بی تکلیفی» را دسته های چند نفری خواند که خود را «مالک الرقاب ایران معرفی ساخته اند.» او این دسته افراد را «سبب تمام بلایا و مصائب» شناخت، زیرا به قول او اینان هستند که «خود مشکلات را مسبب، موانع را موجد، و محظورات را به عرصه وجود می آورند.» سید ضیا نوشت این دسته افراد «در عین آنکه وجود دولت مقتدری را قائل و لازم می دانند مساعد و یا تماشاچی انحلال و ضعف حکومت گشته، با آنکه رسماً از قبول مسئولیت استنکاف، ولی معنأ هیولای خود را مظهر حکومت های غیرمسئول نمایان ساخته، از شرکت اسمی مستنکف ولی از ضربه وارد آوردن به دولت رسمی مضایقت نمی ورزند.»

آشکار است که نوک تیز حمله سید ضیا، متوجه گروهی افراطی بود که بحران آفرینی و سوار شدن بر موج حوادث را تنها کار ممکن پیش روی خود می دانست. واضح است که سیدضیا هم به چیزی جز ارضای حس جاه طلبی خود بها نمی داد، اما واقعیت این است که در این مقطع تاریخی روزنامه او که به شدت مورد حمایت سفارت بریتانیا هم بود، نکاتی را منتشر می کرد که برای تحلیل آرایش سیاسی نیروهای این زمان واجد اهمیت به شمار می آیند. به قول رعد اینان از دوازده سال قبل، یعنی درست از زمان صدور فرمان مشروطه، نه خود مصمم به تشکیل دولت ثابت برای مقاومت در برابر حوادث بودند و نه «از روی راستی خود را دور و از صحنه سیاست خارج می سازند تا دیگران آمده بارهای زمین افتاده این کاروان های وامانده را به مقصد برسانند.» اینان کسانی اند که از هیچ حادثه مخاطره آمیزی برای کشور نگران نیستند، این «خارهای بوستان سعادت ایرانی»، به قدری «قسی القلب» هستند و «عقیده به جهالت ملت» دارند و از «سیاست اهمال کارانه» خود مطمئن می باشند، که «به ادامه دوره رب النوعی و فرعونیت خود یقین دارند.» اینان ناظر و تماشاچی زوال یک ملتند، اما قدمی از «دایره خودپرستی و خودخواهی» فراتر نمی نهند و «در مقام جمع آوری شیرازه متلاشی گشته زنده گانی(۱) مردم برآمده گامی برای نجات قبرستان پدران و مأوای اولیای خود بردارند!» اینان می دانند که پرسش و حساب و کتابی در کار نیست، به همین دلیل «فعال مایشاء ولی غیر مسئول و وجیه شناخته شده اند.» وزرا، رجال، امرا، امنا، و کلا، همه در کل خرابی ها و تمام

ص: ۳۲۴

مصیبت‌ها و فلاکت‌ها مساعدت کرده‌اند. اینان «اصرار در لجاجت با مصالح حقیقی مملکت» دارند، «اتلاف وقت را شعار و با این رویه خود را ارباب انواع مردم سیاه روزگار قرار داده‌اند.» سید ضیا نوشت «در نتیجه ادامه حیات سیاسی همین مجسمه‌های متحرک است که هر درجه اوضاع بین‌المللی مساعد با ایران و موافق در حصول مقاصد ملی ما گردیده به همان درجه از سعایت در کشتن وقت مطلوب برخلاف منظور مشهود، سیر قهقرایی را از دست نداده، با مقدمات و موجبات اطمینان و امیدبخش نتایج ناگوار و مهلکی جلوه گر گردیده.» (۱)

اینجا بود که حسین صبا با بدترین لحن ممکن به سید ضیا پاسخ داد. بارها گفته‌ایم که روزنامه ستاره ایران در این مقطع تاریخی ارگان گروه ضد تشکیلی بود که کمال‌السلطان صبا آن را اداره می‌کرد. این روزنامه با ملک‌الشعراى بهار و روزنامه او یعنی نوبهار خصومت می‌ورزید، از آن سوی این روزنامه با رعد که توسط سید ضیاء‌الدین طباطبائی منتشر میشد مرزبندی مشخص خود را داشت. به طور مثال ستاره ایران در اواخر سال ۱۲۹۶ با رعد که از وثوق حمایت می‌کرد در آویخت. سید ضیا نوشته بود برای اینکه معلوم شود در کشور چه خبر است باید محکمه‌های تشکیل گردد و به وضعیت کسانی که عامل برخی نابسامانی‌ها هستند رسیدگی گردد. ستاره ایران به درستی این مقاله را به خود گرفت، حسین صبا این مطلب رعد را بهانه کرد و آن را دستمایه حملات شدید‌اللحن به سید ضیا قرار داد. جالب اینکه خود صبا نام مقاله اش را «امروز مشت فردا دلیل» نهاد، صبا در این مقاله نوشت در مواردی از نوع پاسخ به رعد «باید با مشت گره کرده لب هرزه گرد این ژاژخیان بی‌آبرو و یاوه‌گویان رسوا را به دندان طمعشان دوخت و با سنگ سنگین تأدیب مغز سبکشان را پریشان کرد.» این زمان هم صبا مستظهر به حمایت مستوفی‌الممالک بود و گرنه جرأت نمی‌کرد در آن شرایط به این سادگی فردی را علناً تهدید به قتل نماید. صبا با بدترین لحن ممکن ادامه داد: «وقتی یک روزنامه مزدور اجانب، یک جریده دائر به سرمایه‌خائنین که به منزله فاحشه و دزد عالم مطبوعاتست به تنقید رجال خادم پرداخته و یاوه‌سرایی نماید، جواب او مشاجره قلمی و جدل منطقی نیست؛ چه منطقی در اینجا زائد است: روشنایی روز انسان را از وجود چراغ بی‌نیاز می‌کند بزرگ‌ترین و روشن‌ترین رد نگارشات این قبیل جراید همان است که این تنقیدات در ستون این جراید نوشته شده.» صبا، رعد را مصداقی از روزنامه‌هایی خواند که «فواحش مطبوعاتی‌اند برای اینکه هر روز در دامان یک خائن و هر شب در آغوش یک اجنبی‌اند.» از مدیر این روزنامه «سید ضیاء‌الدین معلوم‌الحال پسر سید علی یزدی برادرزاده سید محمد طالب‌الحق» (۲)

ص: ۳۲۵

۱- رعد، شماره سی ام، دوشنبه ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «دیگر بس است.»

۲- در ادامه مقاله به مناسبتی دیگر نوشته است: سید محمد طالب‌الحق (طالب‌الباطل: برعکس نهند نام زنگی کافور). کنایه از این که زنگی بسیار سیاه و کافور بسیار سفید است، پس طالب‌الحق هم به غلط به این عنوان مشهور شده است.

معلوم الفساد» نام برده شد و این که «خانواده سید ضیاء الدین... ننگ انسانیتند» و از بدو مشروطیت «مگس زخم حکومت ملی و پشه دماغ آزادی بوده اند.» از نقش مخرب سید علی یزدی در دوره مشروطه یاد شد، کسی که «میایستی به مجازات مقرر در شرع اسلام راجع به مفسد رسیده باشد»، کسی که اکنون هم که «منزوی است کمترین ضرر وجودش دریافت ماهی دویست تومان از مالیه فقیر دولت در ازای خیانتکاری خود و پسر اوست.» صبا این حقوق را مسبب اصلی جری تر شدن سیدضیا می دانست، زیرا «آب و هوای ایران طوری است که هر قدر به سگ لقمه دهند گیرنده تر و گزنده تر می شود.» در ادامه نوشته شد: «همین سید ضیاءالدین بود که در دوره اول مشروطیت برای بدنام کردن مشروطیت اوراق ژلاتینی به اسم معتقدین مذهب مخصوصی (۱) منتشر کرد و گرفتار شد.» همو بود که با «یک مسلک بوقلمونی» در دوره دوم مشروطه رنگ عوض کرد و «با سرمایه غیرمعلومی روزنامه های شرق، برق و رعد را دائر کرد» و به مشوب ساختن اذهان مشغول گردید. به مصداق «الاسما تنزل من السماء (۲)» نشریات سید ضیاء الدین که زاده یک افق تیره و ابر ظلمت خیز است، صاعقه خرمن استقلال و آزادی است.»

حسین صبا به درستی نوشت «روزنامه های منتشره به مدیریت سید ضیاء الدین کلکسیون از افکار متناقضه و مقاصد متباینه است.» از طالب الحق عموی سید ضیا نام برده شد که «مرتجعین بومی و گریخته از طهران و متوطن مشهد را به فتنه اسلام سوز» تحریک کرد و «به واسطه بمباردمان مرقد مطهر رضوی بزرگ ترین داغ جانسوز را بر جگر مسلمین گذاشت.» او بود که به هنگام تعطیل کلیه جراید بعد از اولتیماتوم روسیه با پشتیبانی اجانب روزنامه خود را منتشر می ساخت و آزادانه به نفع اجانب قلمفرسایی می کرد: «بلی اجانب برای تضییق آزادی خواهان و محو آزادی و استقلال ایران تنها متشبث به شمشیر صمدخان [شجاع الدوله] نمی شدند، قلم متین السلطنه و سید ضیاءالدین هم لازم بود.» کنار هم نهادن نام متین السلطنه و سید ضیا هم یک تهدید بود، زیرا متین السلطنه به دلیل همین اتهاماتی که امثال صبا بر او وارد می ساختند کشته شد. به قول صبا روزنامه رعد خار مطبوعات دوره مشروطه بود، تندبادهای سهمگین که نخل های برومند آزادی را از پای در آورد، به وجود ناچیز رعد اثری نمی نمود. اما «اکنون این روزنامه و مدیر بی شرم آن صفحات سیاه تاریخ ننگ و خیانت خود و خانواده خود را پشت سر گذاشته به عیب جوئی دیگران به تحریف حقایق می پردازد. ما در شماره گذشته (۳) نقاب از گوشه چهره این شاهد هر جایی برداشته بودیم در این نمره هم لازم دیدیم پرده اش بدریم تا معلوم شود گردش روزگار قلم پاک ما را با چه قلم های پلیدی مواجه می کند. الدهر

ص: ۳۲۶

۱- منظور صبا پخش بیانیه حمایت از مشروطه به عنوان بهائیان است تا مشروطه خواهان را لکه دار نماید.

۲- اسامی از آسمان نازل می شوند.

۳- به شماره ۸۱ دسترسی نیافتیم.

ستاره ایران در همان شماره نوشت: «عجب این است که سید ضیاءالدین اسم از محکمه میرد در صورتی که وقتی محکمه دائر شود، او و وثوق الدوله و سپهسالار و محررین رعد؛ سردار معظم و نصرت الدوله و ... دست یکدیگر را گرفته برای تفرج مثل موقع هجوم عثمانی ها مسافرت اختیار خواهند کرد.» (۲)

مقاله رعد واکنش شدیدی در تهران برانگیخت به طوری که هیئت مدیره حزب دمکرات تهران، مبادرت به انتشار تنفرنامه علیه آن نمود. از «روزنامه معلوم الحال رعد» یاد شد که شروع به انتشار مطالبی کرده است که باعث «اعاده ارتجاع و تولید فتنه و فساد و نفاق در ملت و مصائب عظمی برای مملکت می گردد.» از این روزنامه و «هر ورق پاره ای که با آن همزبان شود» ابراز تنفر شد و آن را تحقیر نمودند. کارکنان رعد معاند آزادی و استقلال ایران و مشروطیت خوانده شدند که باعث می شوند «جمعیت دمکرات... با این جراید و کارکنان آنها به طوری که با یک معاند آزادی و دشمن وطن به حکم مسلک و وطن پرستی باید معامله نمود، رفتار نمایند.» در همان شماره اعلانی دیگر به این شرح از سوی کمیته حزب دمکرات تهران چاپ شده بود: «در این اواخر پاره ای از جراید که هویت کارکنان آنها به قدر کفایت معلوم و روابطشان با مخالفین سعادت مملکت محتاج توضیح نیست، مقتضیات از منته متفاوت را منظور نداشته با قلم های وقیح خود یک سلسله نشریات مغرضانه بر ضد عناصر صالحه ملی انتشار داده به مغلظه در توهین مقامات و عناصر ملی جسارت ورزیده و در صدد مسموم کردن افکار عمومی برآمده اند. کمیته تهران از این نشریات مفسده انگیز اظهار تنفر می نماید.» (۳)

آن مقاله رعد به دستگیر شدگان کمیته مجازات بی ربط نبود و سید ضیا گردانندگان ستاره ایران را با آن گروه مرتبط میدید که البته سخنی بود درست. سردار معظم که پیشتر توسط کمیته مجازات تهدید شده بود نخستین کسی بود که در مورد این مقاله زبان به اعتراض گشود. او نوشت تا کنون حتی یک کلمه در روزنامه رعد نوشته است و نیز موقع هجوم عثمانی ها فرار نکرده و در تهران میزیسته است. او ادامه داد: «با وجود این که من در گوشه های نشسته مداخله به کار کسی نمیکنم، باز هم مُصر هستم که در هر موقع اسم مرا ببرید، مختارید!» (۴)

اندکی بعد فیروز میرزا نصرت الدوله با همان لحن اشرافی و تحقیرآمیز خود، ستاره ایران را به باد انتقاد گرفت. او نوشت: «مدیر محترم ستاره ایران، محرری رعد، حمله به مستوفی الممالک، جن و فرار به من نمیچسبد! قلم و فکر خودم را شریف تر از این می دانم که

ص: ۳۲۷

۱- ستاره ایران، ش ۸۲، یکشنبه غزه ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مهملات رعد، امروز مشت فردا دلیل».

۲- همان.

۳- همان، «اظهار تنفر».

۴- نوبهار، سال ششم، ش ۷۴، ۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، «اعلان و تکذیب».

داخل این قبیل معارضات بشوم. مستوفی الممالک را تقدیس میکنم. امتحان تهور و عدم گریزپایی را هم داده‌ام، مرد مبارزه و جنگ هستم، مدتی است با کمال بی صبری در انتظار ایجاد محکمه مانده‌ام و اگر بتوانید آن موقع را تسریع کنید نهایت امتنان را خواهم داشت»^(۱).

بحث به همین جا خاتمه نیافت، ستاره ایران دنبال موضوع را گرفت و مقاله ای دنباله دار با عنوان «رد مندرجات رعد» چاپ کرد. در بخش اول این مقاله آمده بود که عده ای از خوانندگان و ارباب جراید لحن تند مقاله گذشته ستاره ایران را مورد انتقاد قرار داده اند، اما روزنامه یادشده از موضع خود دفاع نمود. او مندرجات رعد را توطئه ای حساب شده دانست، «همان توطئه است که در چند ماه اخیر گاه گاه اندک موفقیتی یافته آثارش به دخول و ثوق الدوله ها در کابینه و حوادث دیگر، بر چشم خواب آلود ملت نمودار می گردد و فقط یک عده عناصر حساس و وطن پرست بی آلایش را در مرکز و ولایات به هیجان می آورد.» پس حمله به سید ضیا بهانه ای بود برای هجوم به وثوق و ممانعت از تشکیل مجدد کابینه او، کابینه ای که اگر تشکیل می شد، نخستین قربانیانش گروه ضدتشکیلی بودند.

صبا شرحی از وضعیت مشروطه ایران و کابینه های آن نوشت و اینکه هرگاه دولتی ملی روی کار آمد دسائس شروع شد و هرگاه همسایگان شمالی و جنوبی دولت مورد نظر خود را روی کار می آوردند وضع شکلی دیگر می گرفت. نویسنده مقاله ستاره ایران بر این باور بود که روزنامههایی مثل رعد می خواهند وجهه عناصر ملی را خدشه دار سازند، پس حرکت رعد حرکتی کاملاً سنجیده و برنامه ریزی شده است^(۲).

در شماره ای دیگر باز هم ستاره ایران موضوع را پیگیری کرد و از اینکه سید ضیا کسانی مثل مستوفی الممالک و سلیمان میرزا اسکندری را به باد انتقاد گرفته به شدت واکنش نشان داد. ستاره ایران از کارنامه مستوفی دفاع کرد و تنها قصور او را عدم انتشار به موقع کتاب سبز دانست که شرح مکاتبات مربوط به بیطرفی ایران بود و ابراز امیدواری کرد این کتاب در آینده نزدیک منتشر شود و وعده داد که خود هم بخش هایی از آن را منتشر خواهد ساخت^(۳) اما این همه موضوع نبود، ستاره ایران در همان شماره باز هم مقاله ای شدید اللحن علیه رعد چاپ کرد. در این مقاله نوشته شد که برخی از دمکرات ها به محض انتشار مقاله رعد، با عین الدوله رئیس الوزرای وقت ملاقات کرده و خواستار توقیف این روزنامه شدند. اما عین الدوله می گفت برخی از روزنامه ها بیهوده خود را منتسب به احزاب سیاسی می کنند تا تولید هیجان نمایند، یکی از آنان ستاره ایران است که خود را ارگان حزب دمکرات می داند و باید مثل رعد توقیف شود. بالاخره با اینکه مستوفی الممالک مخالف توقیف رعد بود و می گفت چون عضو هیئت

ص: ۳۲۸

۱- همان، ش ۷۵، شنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «واردات اداری».

۲- ستاره ایران، ش ۸۴، شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مندرجات رعد».

۳- همان، ش ۸۵، ۳ شنبه ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۵ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مندرجات رعد، عطف به شماره ۸۴».

دولت است و انتقادات رعد مستقیماً متوجه اوست، این توقیف اثر بدی علیه او در اذهان خواهد داشت، لیکن به اصرار برخی از اعضای تندرو حزب و نیز با وساطت مخبرالسلطنه و صمصامالسلطنه، آن جریده توقیف شد، سهم مهم در این باب از آن مخبرالسلطنه بود(۱).

فحاشی های بی محابا و تهدیدات آشکار ستاره ایران، ملک الشعراى بهار را به واکنش واداشت. او که خود از روزنامه نگاران با سابقه بود و اینک یکی از بهترین نشریات تهران یعنی نوبهار را اداره می کرد، سبک نگارش حسین صبا و اخلاق روزنامه نگاری او را به باد انتقاد گرفت. او ضمن نقد مواضع جراید، توضیح داد مطبوعات اخلاقیات مردم را تنزل داده اند، وضع به گونه ای شده است که تا کسی فحاشی نکند، روزنامه اش را نمی خرند؛ به قول او مطبوعات «مروج و ناشر اخلاق رذیله» شده اند، مندرجات آنان بهترین معرف روح اداره کنندگان این نشریات است، مطبوعات خود نشان دهنده این واقعیت هستند که انقلاب مشروطیت فقط توانسته لباس های مردم را عوض کند و مغزهای آنها هنوز به حال سابق باقی است. بهار به صراحت نوشت: «جای تحیر نیست، ناموس انقلاب، ما را بزرگ نکرد، ما را عوض نساخت. شاید لباس های ما مقصرند، ولی اندام ما همان است که بود، همان تاریک بشره و همان کورپشت و همان سیاه روی.» به قول بهار مطبوعات به جای اینکه مربی اخلاق مردم باشند، «مفسد اخلاق و مهیج زشتی و بداندیشی عموم شده اند.»

این دسته از روزنامه ها و جراید، «داعی شر و اخلاق یأس و خیانت و مروج تنفر و انزجارند»، این گونه جراید به خادم و خائن فحش می دهند، کلیه حملات معطوف است به اغراض شخصی، خوب و بد به هم آمیخته شده؛ «این سیستم و رویه که نقطه مقابل تشویق است، قهراً موجه خائن و مهیج خیانت واقع شده، خادم متهم یا مایوس شده و معلوم می شود او یا در عداد خائنین داخل شده و احساسات خود را از فشار و جگر خود را از سوختن نجات می دهد!»

به نوشته بهار مطبوعات آن قدر تهمت می زنند که اگر واقعاً انتقادی کنند، دیگر کسی به انتقاد اهمیت نمی دهد. البته این وضع هم تقصیر جریده نگار نیست، محیط فاسد است و اخلاق عمومی این گونه گردیده، اینک کار به جایی رسیده که میان روزنامه نویسان این گونه شهرت یافته «اگر فحش ندهی کسی نمی خرد!» حال آنکه روزنامه مربی اخلاق عمومی است، «من به آواز بلند می گویم فلان روزنامه که با دست مشتى مردم نالایق دروغ گو و جهال جنایت کار اداره شده (۲) و دست تهمت و دروغ آن پیراهن احرار و بزرگان یک قوم را تا به دامان می درد، مقصر نیست، زیرا او برای این اداره شده است که پیکر ملیت و اتحاد یک قوم را به میل دشمنان ایران شقه کند، ولی دولت مقصر است. آن دولتی که می بیند و می داند این سیاه کاری ها

ص: ۳۲۹

۱- همان، «بروز حسیات دمکراسی، در تعقیب یک نامه سیاه.»

۲- منظور ستاره ایران است.

از کجاست و حس می کند که این کجج روشیها برای سعادت وطن و حتی اداره حکومت چقدر مضر است و معذالک یک محکمه صلاحیت داری ایجاد نمی کند که از بیم محاکمه، انگشت مفتری و قلم دروغ گو جرئت حرکت نداشته باشد!»

بهار نوشت اگر دادگاهی برای مطبوعات تشکیل می شد، یک روزنامه یا سلسله جنبانان آن نمی توانستند همه چیز خود را در راه خراب کردن یک جمعیت خرج کنند و نمی توانستند به این همه «سیاه کاری و بیدادگری و ظلم و فحشا» اصرار ورزند، «و از هیچ قسم شناعة و حتی وقاحتی در اجرای نیات خانمان سوز خود مضایقه نوززند.» بهار تقاضا کرد در مورد این افراد محکمه‌های تشکیل شود و این دسته از خاطیان مجازات گردند، باید این دسته از «مردم بد اخلاق بیکار و مفتخوران دروغ گو» را به پای میز محاکمه کشانید و نباید در کیفر جنایتکاران لاقیدی به خرج داد و به امید اصلاح ساکت نشست (۱). آخر الامر هم کلیه روزنامه ها توقیف شدند.

نوروز سال ۱۲۹۷ پیام های تبریک سلاطین عثمانی و آلمان به احمد شاه مخبره شد، اینان اشاره کرده بودند که در صلح با روسیه شرط و شروطی برای استقلال ایران در نظر گرفته شده است، «منتی گذاشته اند، در حالی که درست ملاحظه شود روسیه دیگر قادر به تجاوزات ایران نیست و تمام مملکت خودش قطعه قطعه و متلاشی شده.» روزنامه ایران درست در این ایام که علی القاعده مردم باید خوشحال و خندان باشند اخبار قحط، مرگ و میر و فقر مردم تهران را درج می کرد. عدم امنیت از دیگر خبرهای این روزنامه بود، اما خبر جدید، توقیف کلیه نشریات و جراید پایتخت به استثنای روزنامه رسمی ایران بود. وزارت داخله ضمن انتشار اطلاعیه ای به این شرح که در روزنامه ایران چاپ شد ضمن انتقاد از روند فعالیت مطبوعات، توقیف آنها را اعلام داشت. در این بیانیه آمده بود به درستی بهترین ثمره حکومت های مشروطه آزادی قلم و افکار است، «اما کدام فکر و کدام قلم؟» فکری که در تمشیت امور اجتماعی و تنسیق سیاست مملکت به کار رود. قلمی آزاد است که هادی راه سعادت و ترقی و مروج اتحاد مردم باشد. آزادی به مفهوم حقیقی خود یگانه داروی دردهای اجتماعی است، اما این آزادی در محدوده قانون معنا و مفهوم دارد. اگر آزادی مقید به قانون نباشد، سم مهلکی است که حیثیات اجتماعی را فاسد می کند، حیات جمعیت را به خطر می اندازد و در یک کلام مصالح ملی را تهدید می نماید. وزارت داخله اعلام کرد آزادی مطبوعات در شهر تهران نمونه ای است از مضرات و آفات این نوع آزادی لجام گسیخته، به این دلیل است که هر روز مفسد جدیدی در حال افزایش است.

طبق این گزارش در هر کشور آزاد، روزنامه نگاری شیوه ای دارد و روزنامه نگار متولی

ص: ۳۳۰

وظایفی است. اما در تهران دیده می شود که به جای تنویر افکار و هدایت عامه مردم؛ فحاشی، هتاک و بی شرمی ترویج می گردد، «در عوض اصلاح اخلاق عمومی و تذکار فوائد امور اجتماعی به القای نفاق و تدارک هرج و مرج و تکثیر فحشا و منکر می پردازند و این طرز روزنامه نگاری را آزادترین ملل تجویز نموده و آزادی خواه ترین اجتماعات تصدیق نمی کنند، از طرفی ملا-حظه می شود که متأسفانه به واسطه فقدان وسایل اجرای قانون مطبوعات به روی اصول محاکماتی، موجبات جلوگیری از نشر [مطالب] مضره و هرج و مرج هایی که به مناسبت این قبیل انتشارات تولید می گردند فعلاً در حد امکان نیست.»

به همین دلیل بود که دولت برای دفع این زیان ها و صدمات و هرج و مرج و منع از زیاده روی که مفسد فراوانی داشت، «و بالاخره به نام حفظ و مصالح مملکت که مافوق تمام ملاحظات است»، تصمیم گرفت از نشر کلیه جراید جلوگیری کند و فقط روزنامه ایران «که قلم خود را محفوظ داشته است»، اجازه دارد اخبار مفید و واقعیات روزمره را به اطلاع عموم مردم برساند تا «ان شاء الله پس از افتتاح مجلس شورای ملی و اتخاذ وسایل موثره در جلوگیری از مفسد جراید خودسر و نشریات بی نفع پر ضرر، قرار قاطعی داده شود.» در پایان تذکر داده شد شاید تا آن زمان اجازه انتشار به نشریات توقیف شده داده شود، اما مشروط به شرایطی که دولت مقرر می کند. نیز یادآوری شد که طبع هرگونه جریده ای از هر قبیل بدون تحصیل و اجازه مقامات و اجرای ضوابط مقرره ممنوع است (۱) دوازده سال بود که جراید آزاد بودند اما هنوز محکمه ای صالحه برای رسیدگی به تخلفات مطبوعاتی دائر نشده بود، قانون مطبوعات در مجلس اوّل نوشته شد، اما کسی آن را اجرا نمی کرد.

ص: ۳۳۱

۱- ایران، مورخه ۲۶ حوت ۱۲۹۶، ۱۷ مارس ۱۹۱۸، «اعلان توقیف جراید به امضای وزارت داخله.»

اختلافات تشکیلی و ضدتشکیلی، رواج بازار تهمت زنی و عوام فریبی مطبوعات به جایی رسید که حدود هشتصد تن از این دو تشکیلات انشعاب کردند، پانصد تن از اینان از گروه تشکیلی بودند و سیصد تا از گروه ضدتشکیلی. منشعبین به هر دو گروه معترض بودند و با قرار دادن روزنامه خورشید به عنوان ارگان خود به هر دو گروه حمله می بردند (۱) مدیر روزنامه خورشید مردی بود دبیر خلوت نام، این روزنامه اسامی منشعبین را منتشر ساخت (۲)

از آن سوی سید ضیا هم در برابر حسین صبا نه تنها سکوت نکرد، بلکه مقالات شدیدالحن او را به سبک خود صبا پاسخ گفت. او به کسانی که زیر نام و مفهوم دمکرات و دمکراسی؛ «این دو اسم مقدس، این دو سرمایه سعادت هیئت اجتماعی بشری خودنمایی و خویشتن ستایی می کنند»، به شدت حمله برد و ادامه داد: «آیا یک مسلمان متدین، یک مؤمن خدانشناس، یک موحد واقف به فلسفه خلقت و بالاخره یک خداپرست آشنا به علت حقیقی بعثت رسل و انزال کتب و وضع شرایع آسمانی یافت می شود که خود را دمکرات نداند و برای رفاهیت و آسایش دمکراسی عمومی عالم کوشش و مجاهده نکند؟! از نظر سید ضیا دمکرات و انسان در معنی غیرقابل تفکیک و مفهوم هر دو یک روح مقدس نشاط بخشی است که در قالب دو کلمه انسان و دمکرات متجسد شده است، هر انسان دارای شرایط انسانیت و واقف به صفات آدمیت، خواهی نخواهی دمکرات خواهد بود. او نوشت دمکراسی لغتی است جدید اما همیشه در بین ابنا بشر وجود داشته است. دو هزار سال قبل متعاقب ظهور عیسی مسیح (ع)، «پیروان این پیغمبر اولوالامر دمکرات های عصر خود محسوب و شناخته می شدند چه که با جهال و ظالمین عصر معاصر مبارزه کرده و هیئت اجتماعی را به طریق فلاح و نجات هدایت می نمودند.» همان طور که پیروان حضرت موسی (ع) «بت پرستی و اصول باطله را مایه خسران و فلاکت اولاد بشر معرفی می کردند.»

با این وصف «متعاقب ظهور بزرگ ترین اصلاح کننده نظام اجتماعی عمومی عالم حضرت پیغمبر عرب صلی الله، مسلمین هزار و سیصد و اندی سال قبل دمکرات های عصر خود شناخته می شدند.» پس یک مسلمان واقعی دمکرات واقعی هم هست و یک دمکرات آشنا به معنای دمکرات و دمکراسی، خواهی نخواهی مسلمان خواهد بود. همین طور یک مسیحی واقف به اسرار دستورات اخلاقی حضرت مسیح، نیز دمکرات و طرفدار سعادت بشر و البته طرفدار دمکراسی خواهد بود. به صرف ادعای دمکراسی و دموکرات بودن، «بدون هیچ اثر مترتبه، بدون اجرای هیچ یک از اعمال مشروطه، گوینده و مدعی را دمکرات می شناساند؟! اگر به این اصل قائل شویم، خوارج، ملاحده، کفاری که برای غارت بیت المال مسلمین، برای نهب اموال مسلمین نام اسلام بر خود نهاده اند، می بایست مسلمان شناخته شوند. اما «چنین نیست! اسلام، آئین و مسلمانی شرایط دارد. همین طور دمکراسی دستور و دمکرات بودن هم صفات ممیزه و اعمال پسندیده لازم دارد. هر دزد غارتگر، هر قسی القلب نهب کننده راهزن، نمی تواند طرفدار سعادت دمکراسی شده و از انتساب خود به یک کلمه داخل حوزه مقدس دموکرات ها بشود.»

سید ضیا نوشت چه بسا راهزنانی که همه راه ها را آزموده و اینک به نام دمکراسی به دنبال اجرای «نیات سیئه، افکار خبیثه، اعمال معلونه» خویش هستند. اگر هر مسلمانی شرایط مسلمان بودن را اجرا کند، وضع مسلمین و «احوال ممالک اسلامی» این گونه نمی شد. اگر هر ایرانی مدعی دمکرات بودن به الزامات دمکراسی عمل می کرد، «روزگار دمکراسی ایران، یعنی فقرا،

ضعفا، مساكين، زارعين، نوكرها و بالاخره اكثريت جامعه اين هيئت اجتماعيه به اين

ص: ۳۳۲

۱- رعد، ش ۶۳، ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۹ برج دلو، «دموکرات و دمکراسی در ایران.»

۲- اسامی یادشده را می توان در روزنامه خورشید مورخه یکشنبه ۱۵ ربیع الاول، ۲۲ ربیع الاول، ۲۵ ربیع الاول، سلخ ربیع الثانی و پنجم ربیع الثانی سال ۱۳۳۶ ملاحظه کرد.

درجه الم افزا و حزن آور نمی شد!» معیار دمکرات بودن عمل انسان است، حال آنکه دموکرات ها این عنوان را حق انحصاری خود می دانند، اعضای این تشکیلات آلت اجرایی مقاصد فتنه انگیزان و جاه طلبان شده اند؛ در عرض ده سال حتی یک ماده از مرامنامه خود را نتوانستند اجرا کنند، «امثال و دلایل فراوان است، ولی عجالتاً به واقعه توقیف روزنامه رعد و مساعی و مجاهدات کمیته تشکیلیون و هیئت مدیره ضدتشکیلیون و یک دسته بی کارهای ولگرد طهران که برای تعطیل اوراق رعد از بذل هرگونه مجاهده مضایقت نورزیدند و حتی خود را برای غارت و چپاول اداره و مطبعه ما حاضر ساخته بودند قناعت می ورزیم!»

سید ضیا نوشت این دسته افراد حزب دموکرات را نردبان جاه طلبی های خود کرده اند، اینان آزادی خواهان واقعی را تکفیر و تویخ نمودند، «با مساعدت رنجبران و افراد اغفال شده، حزب دموکرات ایران را قوه ای برای نفوذ و موفقیت ارتجاع، اشراف و تأمین منافع ظالمانه سرمایه داران قرار دادند.» همین بی اعتدالی های کمیته محلی تشکیلیون و تخم اختلاف افکندن و نفاق ورزیدن چند نفر خودخواه که از دیر زمانی به نام تشکیلی و ضدتشکیلی بین دموکرات ها افکنده اند، «یک تفرقه و اختلاف شرم آوری برای ریاست و خودخواهی چند تن عیار پیش آمد، عناصر صالح و افراد فداکار این فرقه که همواره پیکر خود را سپر بلایا و مصائب دمکراسی ایران قرار داده اند، با عزم مردانه و تصمیم مقدس از تشکیلات تشکیلیون و دسته های ضدتشکیلیون خود را خارج و مصمم شدند که تشکیلات تازه موافق مقررات نظام نامه داخلی ایجاد و دست مزورین مفتن و ارتجاعیون و اشراف پرستان را از دامن پاک دمکراسی ایران کوتاه نمایند.» به همین دلیل عده ای انشعاب کردند و «الغای کمیته محلی تشکیلی و هیئت مدیره ضدتشکیلی را رسماً اعلان نمودند!» منشعبین «می گویند کسانی هستند که با کد یمین و عرق جبین از نتیجه دسترنج و مساعی خود امرار حیات نموده از مفت خوری و جنبه عزیز بلاجهتی مبرا و منزه هستند.» اینان در روزنامه خورشید ارگان خود می گفتند، مخالف اشرافیت هستند، «می گویند تربیت شده گان(۱) دامان اتابک ها، پرورش یافتگان سرسفره درباریان پست فطرت ناصری و مظفری نمی باید پیشوا و زمامدار مقدرات دمکراسی ایران شناخته شوند.»(۲) بین اعضای منشعب اکثر افراد بودند که مشاغل پایین اجتماعی را عهده دار بودند مثل شاطر، کفاش، چرمساز، علاف، باغبان، فراش، پالان دوز، طباخ، توتون فروش، رعیت، حمامی، آهنگر، خباز و امثالهم. در کنار اینان البته تعدادی صراف، سقط فروش و مشاغلی از این دست دیده می شدند، میرزا حسین خان عدالت، نقیب زاده کرمانی، دکتر حسن خان احیاءالملک و حاج محمدباقر صراف هم در بین این منشعبین به چشم می خوردند.

ص: ۳۳۳

۱- کذا: شدگان.

۲- همان، «دمکرات و دمکراسی در ایران.»

به این شکل حزب دمکرات به شعبات ریز و درشت فراوانی تقسیم شد، از حزب اعتدالی هم جز اسمی بی مسما باقی نماند. به واقع در این مقطع موازنه نیروها را مطبوعات تعیین می کردند و نه احزاب سیاسی. سه روزنامه مهم این زمان تا مقطع کودتای سؤم اسفند نقش بسیار مؤثری در جهت گیری افکار عمومی ایفا کردند که عبارت بودند از رعد، ستاره ایران و نوبهار. به واقع غیرممکن است اگر بخواهیم فضای سیاسی ایران دوره جنگ جهانی اول تا کودتا را در ذهن خود ترسیم نماییم مگر اینکه چشم انداز مشخصی از مواضع مطبوعات داشته باشیم. با این وصف حلقه های گوناگون سیاسی که به محفل سیاسی بیشتر شباهت داشتند تا یک تشکیلات حزبی، باز هم دیده می شد. در آستانه کودتای سؤم اسفند بدون تردید کمیته آهن مهم ترین تشکیلات آن زمان به شمار می رفت، در بخش های بعدی به این کمیته و نقش هماهنگ کننده آن برای ائتلاف گروه های متعارض دیروزین اشاره خواهیم کرد، اما در اینجا باید به اختصار یادآوری نماییم که البته حلقه سید محمد کمره ای همچنان فعال بود و با وجود ارگانی مثل ستاره ایران، تأثیر غیرقابل انکاری بر تحولات کشور بر جای نهاد.

این حلقه عمدتاً در منزل مورخ الدوله سپهر تشکیل جلسه می داد و متشکل بود از: میرزا سالار ظفر از بستگان صادق مستشارالدوله، ذکاءالدوله، فتح السلطنه، آقا شیخ محمد علی قزوینی، دبیر همایون منشی سفارت امریکا و شخص کمره ای. کمره ای از شخصی به نام پارسا یاد میکند و فقط یک جا آورده که نام کوچک او میرزا اسدالله خان بوده، این شخص هم از شرکت کنندگان جلسات منزل مورخ الدوله بودند^(۱). دبیر همایون رابط آنان بود با سفارت امریکا، شخص مورخ الدوله هم به ظاهر برای آلمانیها کار میکرد، او پیش تر و قبل از دستگیری به اتهام همکاری با کمیته مجازات، منشی سفارت آلمان بود. بین این گروه یکی از چهره های مرتبط با کمیته مجازات هم دیده میشد، او شیخ عابدین حمامی بود که مدتی را به دلیل این ارتباطات در حبس گذرانید. نیز ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از محشورین این جلسات به شمار می آمد. مورخ الدوله به دلیل مراوده با اعضای کمیته مجازات مورد سوءظن و ثوق واقع بود، به واقع با اینکه مورخ الدوله آزاد شده بود، اما پرونده اش مفتوح بود. به همین دلیل او ضمن ملاقات با رئیس الوزرا و مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه و ثوق که از دوستانش به شمار می رفت، تلاش میکرد راهی پیدا کند تا پرونده خود را مختومه نماید.

شروع مجدد فعالیت سیاسی منحصر به گروه های شناخته شده نبود، بلکه اینک حتی بهائیان به طور علنی و آشکار به فعالیت روی آورده بودند. نکته مهم این بود که بهائیهها جلسات خود را با اطلاع قبلی تشکیل میدادند و دو نفر آژان نظمیه مراقبت اوضاع را بر عهده داشتند. بحث انتخابات مجلس در همین زمان بسیار داغ بود، بالاخره به پیشنهاد و ثوق هفت تن به عضویت

ص: ۳۳۴

انجمن نظارت بر انتخابات معین شدند، این افراد کسانی بودند مثل حاجی آقای شیرازی، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، حاج سید نصرالله تقوی، میر سید احمد بهبهانی، حاج سید محمد صراف و میرزا محمود اصفهانی.

سید محمد صراف تهرانی در دوره اول مجلس نماینده تهران بود، وقتی استبداد صغیر روی داد او به سفارت عثمانی پناهنده شد. او همچنین مخارج تحصن در سفارت عثمانی را هم پرداخت می کرد، فرزندان او عبارت بودند از: عبدالعلی، ابوالفتح، فدائی علوی، ابوالحسن علوی، عبدالحمید، حسین و پرتو علوی. بزرگ علوی نویسنده مشهور ایرانی فرزند سید ابوالحسن علوی و نوه سید محمد صراف تهرانی بود^(۱).

بالاخره در انتخاباتی که برگزار شد، سی تن به مجلس راه یافتند، اینان همه طرفدار قرارداد ۱۹۱۹ بودند اما به قول دولت آبادی «آن هم معلوم نیست بعد از رسیدن به مقام نمایندگی و گذشتن اعتبارنامه آنها از مجلس با ملاحظات بسیار که در کار است تا چه اندازه بتوانند با دوستان بیگانه خود با وفا بمانند، چه ما ایرانیان به حکم تاریخ شتر هیچ بیگانه ای را (به گفته عوام) تا ظهر نمیچرانیم.»^(۲) اما نکته این است که مجلسی که انتخابات آن با هر گرفتاری توسط وثوق انجام شده بود، تشکیل جلسه نداد. گروه ضدتشکیلی به درستی می گفتند وثوق می خواهد مجلس را تشکیل دهد تا قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب رساند. اما اینان برای تشکیل این مجلس آن قدر کارشکنی کردند تا کودتای سوم اسفند روی داد و رضا خان مقدرات امور ایران را گام به گام به دست گرفت و این بار که مجلس با همان ترکیب دوره ریاست وزرایی وثوق تشکیل شد؛ با آن مخالفتی نکردند، یعنی اینکه از تشکیل آن ممانعتی به عمل نیامد. تشکیل مجلس چهارم در دوره ریاست وزرایی قوام السلطنه برادر وثوق که بلافاصله بعد از سید ضیا به این منصب دست یافته بود، صورت گرفت.

ص: ۳۳۵

۱- آینده، سال ششم، ۱۳۵۹، صص ۴۴۸-۴۵۴.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۰۲.

۱. مدخل

دست یازیدن به سلاح موزر برای پیشبرد اهداف سیاسی، باج ستانی و حق السکوت گیری؛ امری بود که در دوره مشروطه آزموده شد و در دوره های بعد تا رسیدن رضا خان به اریکه سلطنت تداوم یافت. موزر بندی و شلیک گلوله برای اسکات حریف یا اسقاط او، موضوعی است مهم که در مورد آن هم تحقیق جدی صورت نگرفته است. بنیادگذار این روش در دوره مشروطه انجمن هایی مثل انجمن آذربایجان بود که می دانیم حتی کمیته ای به نام دهشت داشت و دست به ترور می زد. به یاد آوریم چگونه اعمال و رفتار اینان منجر به تعطیلی مشروطه در دوره اول مجلس، تشدید بحران در دوره دوم مجلس و سپس هجوم دشمن به خاک کشور با اولتیماتوم روسیه گردید. این روش بعدها هم ادامه یافت و نقطه اوج آن تشکیل کمیته مجازات در ذیقعد ۱۳۳۴ بود. این گروه را عده ای به غلط یک گروه انقلابی نام نهاده اند، حال آنکه واقعیت امر این است که اینان همان بحران سازان دوره مشروطه بودند که از گروه سیاسی خاصی هم خط و ربط دریافت می کردند. همان طور که در دوره مشروطه تروریسم ابزار به فعلیت رساندن اهداف سیاسی احزابی مثل حزب دمکرات بود، اینک کمیته مجازات ابزار اجرایی و نظامی محقق ساختن دیدگاه های گروه دمکرات های ضدتشکیلی یا محفل بحران سازان بود، کسانی که آرامش را منافی با حیات خود تلقی می کردند. کمیته مجازات به واقع نقطه تلاقی ماجراجویانی مثل منشی زاده، اوباشی مثل کریم دوانگر و سیاستمدارانی مثل مستشارالدوله و محشتم السلطنه اسفندیاری بود، رهبر گروه دمکرات های ضد تشکیلی یعنی سید محمد کمره ای، به تصریح خودش، از این گروه ماجراجو و خون ریز حمایت می کرد.

قتل و جنایت البته با انگیزه های خاص همیشه صورت می گرفت اما جنایت سازمان یافته امری بود که با اعمال و رفتار گروه های مافیایی در هم تنیده شده بود. چند ماهی بعد از آغاز جنگ اول جهانی جنایت و قتل در ایران به شکل آشکاری ابعاد سیاسی یافت. یکی از این قتل ها، کشتن میرزا مهدی نوری فرزند شیخ فضل الله نوری بود. شیخ مهدی نوری در اواخر زمستان ۱۲۹۳، درست اندکی بعد از حمله نیروهای روسیه تزاری به شمال ایران به قتل رسید.

ظاهر امر این بود که وی در این زمان علیه تهاجم روسیه در خیابان لاله زار سخنرانی کرده بود. شیخ مهدی نوری یکی از فعالین دوره مشروطه و از اعضای انجمن مخفی پیش از مشروطه بود. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، به دفعات از تلاش های او برای استقرار مشروطه یاد کرده است^(۱). به روایت عبدالله خان بهرامی، که در تأمینات دارای مقامی بود و پیگیری پرونده را بر عهده داشت، قاتل شیخ مهدی نوری مردی بود آقا جان نام، او بعد از گذشت یک سال از وقوع قتل در قزاق خانه منصبی به دست آورد. بهرامی حتی نقل می کند که او شاید بعدها نام خود را عوض کرده و صاحب مقام مهمی شده باشد^(۲). رعد به مناسبت قتل شیخ مهدی نوری نوشت: «جنایت و آدمکشی هایی که در این مدت اخیر رخ داده خصوصاً واقعه فاجعه آقا میرزا مهدی نوری نظر خورده بینان را جلب و عقاید مختلفی در این باب اظهار می شود. پاره اشخاصی که نظریات کوتاه و فکری ساده دارند وقوع این جنایات را به عدم مراقبت نظمیه منسوب می نمایند و بعضی علت وقوع آن نوع حادثات را خرابی عدلیه تصور می کنند. به عقیده ما علت حقیقی تکرار و وقوع این نوع حوادث، نبودن مجازات و تسامح اولیای امور در قصاص و وضع نظامات لازمه است.» از نظر رعد این مطلب به قدری بدیهی است که ذکر ادله و شواهد لازم ندارد. تا زمانی که امور از ریشه و پایه اصلاح نشود، بیش از این تکرار مطالب خلاف اخلاق را باید منتظر بود: «و حقیقتاً اگر مراقبت شدید نظمیه و اهتمام صاحب منصبان محبوب سوئدی ما در حفظ امنیت داخلی و تأمین آسایش عامه نبود، هر آینه بیش از این حوادث ناگواری رخ می داد و اگر وضع امنیت بخش حاضر را با اوضاع سال های قبل ملاحظه و مطابقت بنماییم، هر آینه درجه کفایت و لیاقت صاحب منصبان سوئدی مکشوف خواهد گشت. اگر حقیقتاً اولیای دولت و وکلای ملت می خواهند جلوگیری از وقوع این واقعات بنمایند، باید هر چه زودتر قوانین جزایی را طبق شرع انور تشخیص و اختیارات لازمه را به مراکز حائزه در مجازات جنایت کاران واگذار نمایند.»^(۳) از مطلب رعد این گونه مستفاد می شود که عده ای این قتل و نمونه های دیگر را بهانه ای برای حمله به نظمیه و رئیس سوئدی آن قرار داده اند. واژه مجازات، بیت الغزل اکثر نشریات کشور شد، در طول ماه های آتی روند حوادث شتاب بیشتری یافت.

اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی وحشت عمومی بار دیگر سراسر تهران را فراگرفت، شبنامه هایی منتشر می شد و شایعاتی به گوش می رسید که گویا کمیته هایی فعال شده اند و به زودی

ص: ۳۴۰

۱- نک: ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، صص ۱۵۶-۱۵۷، ۳۱۳-۳۱۴، نیز در جلد اول همین اثر به ویژه در صفحات ۵۶۵ و ۵۶۷ از این موضوع بحث نموده است.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۱.

۳- رعد، سال ششم، ش ۷۴، دوشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳، ۲۲ فوریه ۱۹۱۵، «نظمیه و جنایات».

عملیاتی را آغاز خواهند کرد. رعد نوشت: «اخیراً شایعات متضادی مبنی بر تشکیل کمیته های مختلف برای پیشرفت مقاصد خائنانه و یا ضدیت با دولت و یا تولید شبهات در افکار عامه انتشار یافته و تدریجاً مسئله به مطبوعات رسیده و حتی بعضی از جراید محلی در این زمینه نظریاتی اظهار داشته اند. به دنبال این شایعات سید ضیا با مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت ملاقات کرد و گفت با توجه به اشراف نظمی و اقتدار در کشف فتنه جویان آیا واقعیت دارد که چنین کمیته هایی تشکیل شده اند؟ رئیس الوزرا پاسخ داد: «در شهر شایعاتی انتشار دارد ولی نظمی در صحت آن تردید دارد. بنابراین تصوّر نمی فرمایند که این شایعات مطابق با واقع باشد.» سیدضیا پرسید اگر چه نمی توان انکار کرد در هر عصر و دوره ای که گروهی خاص حکمرانی می کنند، اشخاص و اجتماعاتی یافت می شوند که از وضعیت حاضر ناراضی بوده اند و یا برای تأمین منافع شخصی خود متشبث به عملیاتی شده اند تا در مقام تغییر اوضاع برآیند، و یا هیئت دولت را تغییر دهند، ولی باید اعتراف کرد به اینکه ممکن است افراد فاسدالعقیده و کمیته های مفسده جویانه یافت شوند: «ولی با این حال باورکردن وجود یک کمیته را با چنین مواد حیرت انگیزی که شهرت یافته خیلی مشکل به نظر می آید... ممکن است با سابقه شناخت دسته های مختلف طهران و آشنایی به شاهکارهایی که برای متخصصین در فن فساد و تهمت حاصل شده، این عقیده به میان آید که شاید بعضی مراکز محض پیشرفت مقاصد خود به تولید نفاق و ازدیاد شقاق، القاء شبهه و خلط مبحث متشبث گشته و از این انتشارات مطبوعات و افکار عامه را دوچار اشتباه نمایند... در صورت صحت وجود چنین نقشه ها جز شکایت از فساد اخلاق و توصیه در پرهیز از توسعه دایره اختلافات، گویا بیان دیگری در این موضوع مقتضی نباشد.» او توصیه کرد گروه های سیاسی قدر مستوفی را بدانند و «از نو یک رشته بلایای دیگری برای خانه خراب خود تهیه نماییم.» (۱) رعد یا اشتباه می کرد و یا تجاهل العارف می نمود، زیرا مستوفی خود با این کمیته ها به نوعی هم آوازی داشت. تحولات بعدی نشان داد که رعد در تحلیل خود که گویا شایعه تشکیل کمیته های ترور، کار شایعه سازان است؛ اشتباهی بزرگ مرتکب شده است. دیگر اینکه برخلاف نظر رعد، تشکیل کمیته های تروریستی ریشه در اختلافات سیاسی جناح های مختلف کشور داشت، اینک باز هم افراطی ترین جناح این دوره، تلاش داشت با حربه سلاح حریف را از میدان به در کند. تشکیل کمیته مجازات نقطه اوج این تلاش بود.

عملیات کمیته مجازات که درست در دوّمین سال جنگ اوّل جهانی تشکیل شد، به تفاریق در برخی منابع تاریخ عمومی ایران این عصر نگاشته شده، اما بهواقعی هیچ کار جدی در مورد آن انجام نشده است. عملیات کمیته مجازات در زمره آن حوادث تاریخی است که هر کسی از ظن خود به آن پرداخته، هیچکس عمق آن را نکاویده و بهواقعی آنچه همچنان در اذهان وجود دارد اطلاعاتی است که ساخته و پرداخته چهره های پشت پرده این جریان مثل مورخ الدوله سپهر است. برای شناخت ماهیت این کمیته باید به طور همه جانبه تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این عصر را مورد کنکاش مجدد قرار داد، هزار توی روابط مافیایی این عصر را برملا ساخت، چهره های آشکار و نهان این جریان را تبارشناسی کرد، پیوند آن را با بحران سازان بین المللی واضح ساخت و به طور کلی روایتی مجدد از آن ارائه نمود.

ص: ۳۴۱

ظاهراً نخستین جرقه برای تشکیل کمیته ترور، در ذی القعدة سال ۱۳۳۴ زده شد. ظاهر امر این است که منشی زاده و ابوالفتح زاده، دو ماجراجوی شناخته شده عصر مشروطه که پیش تر به اجمال در مورد آنها سخن گفته ایم (۱) بانی و باعث تشکیل این گروه بوده اند. خود منشی زاده در بازجوییهایش بعد از دستگیری گفته است در ملاقاتی که با ابوالفتح زاده داشته، هر دو در مورد مرارت ها و مصائبی که بعد از مشروطه متحمل شده اند با هم درد دل کردند. آنان به این نتیجه رسیدند که برای مجازات خائنین وطن، رفع ظلم و بی عدالتی، گروهی را تشکیل دهند تا به این وضع خاتمه بخشند (۲) این ظاهر ماجراست. با شناختی که از این دو تن وجود دارد، با علم به شبکه ارتباطی آنان که یک سویش به اقامتگاه تابستانی سفارت بریتانیا در قلعهک مربوط میشد و سوی دیگرش به انجمن های تندرو عصر مشروطه که سلاح کشیدن و قتل مخالفین، مذهب مختارشان بود؛ در این روایت باید تردید کرد، به واقع دستهای قدرتمندتری این دو را که به اندازه کافی هم انگیزه قتل داشتند، به این وادی کشانیده بود.

منشی زاده در این زمان انگیزه های شخصی فراوانی برای تشکیل جوخه ترور داشت. او کارمند مالیه بود، وقتی وثوق کابینه نخست خود را تشکیل داد، به هر دلیلی وی از این وزارتخانه رانده شد، خودش میگوید تلاش کرده باز هم به کار خود بازگردد، اما اقداماتش بدون نتیجه ماند. منشی زاده با اینکه سرتیپ قزاق خانه بود و در دوره مشروطه از این تشکیلات استعفا داد تا در خدمت تندروترین و خشن ترین رجال سیاسی که جامه مشروطه خواهی به تن کرده بودند در آید، اما او یک فرد متعارفی بود. بعید است منشی زاده اهل اندیشه و تفکر بوده باشد، تفکر او موزرش بود که به اشاره دست های پشت پرده آن را از غلاف بیرون میکشید. به واقع نفس تشکیل این کمیته با جریان های موازی اما به شدت متنافر با هم گره خورده است: از دوره مشروطه دو جناح، رویاروی هم صف آرای میگردند، گروهی که بر خود نام اعتدالی

ص: ۳۴۲

۱- نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۷۵ به بعد.

۲- جواد تبریزی: اسرار تاریخی کمیته مجازات، (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲)، صص ۱۴-۱۵.

نهادند و گروهی دیگر که به دمکرات شهره شدند. رقابت این دو گروه با هم، تشکیل جوخه های آدمکشی و ایجاد بحران های عدیده، کشور را به لبه پرتگاه سوق داد. منشی زاده از همان اوایل با تندروترین گروه موجود مرتبط بود، او انگیزه هایی فراتر از آنچه گفت داشت، بحث تشکیل کمیته مجازات را باید با تشکیل کابینه و ثوق پیوند داد.

در این دوره غیر از اعتدالیهای سابق که اینک از وثوق حمایت میکردند، بین خود دمکرات ها هم انشعابی نانبشته روی داد: عدهای از دمکرات های سابق اینک به مشی میانه روی روی آورده بودند که یکی از مهم ترین آنان ملک الشعراى بهار بود، اینان طرفدار تشکیل مجدد حزب دمکرات بودند و به همین دلیل در منابع تاریخی از این دسته به عنوان دمکرات های تشکیلی یاد شده است. عدهای دیگر با این تصمیم مخالف بودند، آنان میگفتند باید صبر کرد تا دمکرات هایی که از تهران به هر دلیلی خارج شده اند به پایتخت بازگردند و با وجود آنان حزب دوباره فعال شود. این افراد از قضا همان تندروان دوره های اول و دوم مشروطه بودند، سلیمان میرزا اسکندری، وحید الملک شیبانی و حلقهای که به دور سیدحسن تقی زاده در برلین گرد آمده بودند در زمره رهبران این دسته به شمار میآمدند، به این افراد باید سید محمدرضا مساوات را هم افزود. دو چهره برجسته کابینه که بعدها در دوره رضا شاه نقش مهمی در تحولات آن زمان ایفا کردند، یعنی صادق خان مستشارالدوله و حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری، که بارها به وزارت و وکالت دست یافتند، در زمره رهبران این گروه به شمار می رفتند. نیز بر اینان باید نام دکتر اسماعیل مرزبان و ممتازالملک و ممتاز السلطنه را افزود، ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود و با هم مسلک خود یعنی مشیرالملک فرزند علاء السلطنه؛ و وزیر مختار ایران در لندن ارتباط داشت. دیدیم که همه اینان چه بلوایی در دوره بعد از سقوط مشروطه ایجاد کردند و چگونه ایران را وارد جنگی ویرانگر ساختند که کمترین تبعات آن قحطی و ویرانی گسترده در کشور بود. همه اینان به نحوی از انحا با گروه دمکرات های ضدتشکیلی مرتبط بودند. از سویی محتشم السلطنه در مدرسه سپهر دارای منصب بود، به احتمال زیاد این مدرسه به نوعی زیر نظر وی اداره می گردید. نام اصلی مدرسه، سپهر داوود بود که به یهودیان تعلق داشت. میرزا مهدیخان تقی زاده از اعضای تشکیل دهنده این مدرسه به شمار می رفت، این شخص خود فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی وزارت امور خارجه بود و البته نسبتی با سیدحسن تقی زاده ندارد.

پیش تر گفته ایم، مخالفین تشکیل حزب دمکرات را دمکرات های ضد تشکیلی میخواندند، رهبر این دسته در تهران سیدمحمد کمرهای بود. سید محمد کمرهای چهرهای مهم اما ناشناخته در تاریخ معاصر ایران است و حتی روزنامه خاطراتش هم ابعاد و ماهیت اندیشه ها و فعالیت هایش را به وضوح نشان نمیدهد. نوک تیز حملات ضد تشکیلی ها متوجه وثوق بود، وثوق که سیاستمداری متبحر بود، اینک بین دمکرات ها شکاف ایجاد کرد، او میخواست خود بر این حزب تسلط یابد. درست در همین زمان بود که ضدتشکیلی ها به میدان آمدند و باز هم درست در همین زمان بود که هسته های اولیه کمیته مجازات برای ایجاد بحران سازی به منظور سقوط وثوق شکل گرفت. خود منشی زاده این موضوع را به مسئلهای شخصی، یعنی اخراجش از مالیه تقلیل میدهد، او میگوید: «در حقیقت خشونت غیر قابل تحمل دولت و ثوق الدوله در ما احساسات عجیب انتقام جویانهای به وجود آورد.»^(۱) مهدی بامداد هم اندیشه تأسیس کمیته مجازات را به منشی زاده نسبت میدهد. او حتی مینویسد گرداننده کمیته خود منشی زاده بود و دیگران به دستور او عمل میکردند^(۲) واضح است که اطلاعات بامداد از این جریان ابتدایی و در اغلب موارد مبتنی بر شایعات است.

۱- ترقی، شماره ۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۹.

۲- رجال بامداد، ج ۱، صص ۲۹-۳۱.

میرزا ابراهیم خان منشی زاده، فرزند کریم بیگ یا کریم خان منشی اوف ایروانی، از افسران سابق قزاق خانه بود. او شیرازی الاصل و از خانواده ای بود که در دوره صفوی از شیراز به ایروان رفت. در سال ۱۳۰۷ قمری که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا بازمی گشت کریم بیگ منشی اوف پدر منشی زاده درخواست تابعیت و مهاجرت به ایران را کرد و شاه هم با درخواست وی موافقت نمود. چون جد منشی زاده میرزا محمد منشی بوده از این جهت خانواده اش در ایروان معروف به منشی اوف می شوند و پس از اینکه به ایران مهاجرت کرده به تابعیت ایران درمی آیند، کلمه منشی اوف را به منشی زاده تبدیل می نمایند.

میرزا محمد منشی از سران سپاه ایران طی جنگ های ایران و روس بود، او در ملازمت امیر خان یکی از ندیمان عباس میرزا قرار داشت. میرزا محمد منشی به سال ۱۲۴۲ قمری در جنگ های دوّم ایران و روس به قتل رسید. فرزند او به نام کریم بیگ تا سال ۱۲۶۶ قمری در قید حیات بود، فرزند کریم بیگ میرزا محمد آقا نام داشت، او هم تا سال ۱۳۰۱ قمری زندگی کرد. با زبان های فارسی، روسی و ترکی آشنایی داشت، در نزد حاکم روسی ایروان منزلتی یافته بود و سمت مترجم و منشی گری او را داشت. فرزند او نام پدر بزرگ یعنی کریم بیگ داشت، او به سال ۱۲۷۲ قمری در ایروان به دنیا آمد، پس از طی تحصیلات متعارف در نزد حاکم روسی ایروان به کار پرداخت و مترجم او شد. درجه کریم بیگ سرهنگ بود، در این سمت به عنوان ایل بیگی ایلات و عشایری منصوب شد که در سرحدات شمال غرب ایران و در خاک قفقاز به سر میبردند. کریم بیگ در این سمت به مدت ده سال کار کرد.

وقتی در سال ۱۳۰۷ ناصرالدین شاه قاجار از آخرین مسافرت اروپایی خود به ایران

مراجعت میکرد، کریم بیگ از طریق تیمور پاشا خان امیر تومان ماکویی ابراز علاقه کرد به ایران بازگردد و به خدمت شاه درآید. گفتیم در آن زمان کریم بیگ درجه سرهنگی داشت و سالی هشتصد تومان حقوق سالیانه داشت که با معیارهای آن زمان مبلغ قابل توجهی به حساب میآمد. اما وی از مناصب خود استعفا داد و با شاه به ایران آمد. کریم بیگ در اواسط سال ۱۳۰۷ ق. به اتفاق ابراهیم فرزند ۱۱ ساله خود وارد تهران شد. میرزا کریم بعد از ورود به ایران تا مدتی بلا تکلیف بود، تا اینکه کامران میرزا نایب السلطنه، نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت و برای وی کسب تکلیف کرد. او نوشت کریم خان ایروانی که در مراجعت شاه از فرنگ در مرند به نزد او رفته اکنون بی کار است، حال آنکه خود شاه قول داده بود اول از تبعیت دولت روسیه خارج شود و بعد به نزد او آید. کامران میرزا نوشت او اینک هشت ماه است که در قزاق خانه به کار اشتغال دارد اما منصبش معلوم نیست و مواجبی هم دریافت نمیکند. نایب السلطنه پیشنهاد کرد اول به او انعامی داده شود تا مشکلات عاجل خود را حل نماید و سپس محلی برای پرداخت مواجب به وی تعیین گردد. شاه پاسخ داد: «قزاق خانه اداره وسیعی است. یک نفر کریم خان را شما هر طور است در آنجا بگنجانید. پانصد تومان محل پیدا کنید. در قزاق خانه منصب سرهنگی به او بدهید.»^(۱)

خلاصه اینکه کریم بیگ در قزاق خانه مانند سایر مهاجرین مشغول به خدمت گردید؛ پس از وی میرزا ابراهیم خان پسرش نیز داخل خدمت قزاق خانه شد یادگار، ش ۶-۷، ص ۱۴۸. (۲) ترقی، ش ۱۱۴۵، دی ماه ۱۳۴۳، ص ۱۲. (۳) او هم مثل پدر در خارج ساختن روس ها از قزاق خانه ایران بسیار تلاش کرد. ابراهیم، کار انجمن غیرت را پی گرفت، شبنامه و اعلامیه علیه روس ها مینوشت و برای جراید ارسال میکرد، وی بر این باور بود که

ص: ۳۴۵

۱- عبدالحسین نوائی، ورقی از تاریخ مشروطه ایران، مجله یادگار، ۱۳۲۶، صص ۱۴۵-۱۴۶..

۲- او و یارانش شبنامههایی علیه روس ها توزیع میکردند و از مردم میخواستند علیه آنان به پا خیزند. کلنل کاساکوفسکی فرمانده وقت قزاق خانه، به محض آگاهی از این تشکیلات، حقوق اعضای آن را قطع کرد. به دنبال این اقدام حدود هفتاد تن از دوستان کریم از قزاق خانه استعفا دادند. با وساطت کامران میرزا مستعفیان به کار خود بازگشتند، اما در ۱۶ محرم سال ۱۳۱۳ میرزا کریم خان مسموم شد و شایع گردید که در اثر سگته قلبی در گذشته است. فرزند او ابراهیم به سال ۱۲۹۶ قمری در ایروان به دنیا آمد، گفتیم که تا یازده سالگی در آنجا زیست و بعد همراه پدر به ایران آمد. وقتی پدرش در قزاق خانه به کار مشغول بود، او در دارالفنون نزد میرزا علیخان ناظم العلوم و هژبرالسلطنه معلومات خویش را تکمیل کرد و به سال ۱۳۱۴ یعنی حدود یک سال بعد از فوت پدر وارد قزاق خانه شد

۳- پدر و پسر در مدت خدمت خود همیشه از رفتار افسران روسی ناراضی بودند و علیه آنها فعالیت میکردند. برای نخستین بار کریم بیگ در قزاق خانه کمیته ای به نام حمیت و غیرت پایه گذاری کرد

برای قطع نفوذ روس ها در ایران باید کاری کرد تا صاحب منصبان روس قزاق خانه از ایران بروند. منشی زاده به طور قاطع در این زمینه سعی بود و برای تشکیلات خود عضوگیری میکرد.

روس ها پی به رفتار منشی زاده برده و سرانجام نامبرده، در کمال نارضایتی، در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری، به همراه رفیق خود سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده از خدمت قزاق خانه کناره گیری کرد و به مشروطه خواهان پیوست. پس از استقرار مشروطیت، منشی زاده وارد خدمات کشوری شده و سمت های گوناگونی از قبیل ریاست نظمی شیراز (۱۳۲۸ قمری)، ریاست تحدید تریاک یزد و کرمان و ریاست دارایی غار و فشافویه را چندی عهده دار بود و سپس در سال ۱۳۳۲ قمری رئیس مالیه خوار و فیروزکوه شد^(۱). پیش تر گفته ایم که منشی زاده در حوادث فتح تهران و تحولات مربوط به اردو کشی از رشت به تهران به همراه دوست خود چه نقش قابل ملاحظه ای داشت. بنابراین منشی زاده یک فرد متعارفی نبود، او با افراطی ترین جناح های مشروطه تماس داشت و برای آنان کار می کرد؛ چون به دلیل سوابق شغلی به اسلحه آشنایی داشت، از عوامل مؤثر در شکل گیری تروریسم گروه های افراطی دوره مشروطه به شمار می آمد. در این مقطع هم البته او از اوضاع اداری و اجتماعی ایران این عصر بسیار ناراضی و متأثر بود، در کابینه اول حسن وثوق و وزارت مالیه حسن مشار، مسئولین وقت به دلیل آشنایی با اعمال خطرناک او به کلی از کار برکنارش کردند.

به اجمال گفتیم ابراهیم منشی زاده به تبعیت از پدر به دنبال تشکیل گروهی بود که هم پدر و هم پسر، نام آن را انجمن غیرت نهادند. رایین مدعی است انجمن غیرت یکی از انجمن های فرعی فراماسونری در ایران بود، مدیریت این تشکیلات با حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل افراطی تبریز بود، این شخص از اعضای لژ بیداری ایران به شمار میرفت. به قول رایین انجمن غیرت توسط ابراهیم آقا تبریزی و با حضور ابوالفتح زاده به عنوان نایب اول انجمن، منشی زاده نایب دوم، محمد نظر خان مشکوه الممالک صندوقدار لژ بیداری ایران تشکیل شد^(۲). منشی زاده، مشکوه الممالک را «جوانی با احساسات و با حرارت، پخته و با ذوق» معرفی میکرد و میگفت او را با «افکار آزادی» آشنا نموده و «افکارش دست پروده من است.»^(۳)

در دوره جنگ اول جهانی، گروه یادشده از طریق لژ بیداری ایران، با رهبر دمکرات های ضدتشکیلی یعنی کمره ای هم مرتبط می شدند. کمره ای عضو لژ مزبور بود، او بارها و بارها وقتی اینان بعد از دستگیری در بازداشت به سر می بردند توانست با ایشان ملاقات کند. بنا بر

ص: ۳۴۶

۱- همان، ص ۲۹.

۲- اسماعیل رائین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۳.

۳- الفباء، ش ۳۹، سال چهارم، خرداد ۱۳۲۷، ص ۹.

این یک تشکیلات مخفی در دوره مشروطه به بعد اینان را به هم مرتبط می ساخت، به واقع حلقه های ارتباطی گروه ضدتشکیلی و به عبارتی جناح افراطی آن با کمیته مجازات به اندازه ای است که انکار ناشدنی است، به همین دلیل و با توجه به شواهد مسلم تاریخی است که کمیته را بازوی عملیاتی گروه ضدتشکیلی خوانده ایم. اما روابط اینان به همین موضوع خلاصه نمی شود، یکی از حلقه های ارتباط رهبران نظامی کمیته مجازات بعدی و سیاستمداران این زمان، انجمنی سری بود به نام انجمن بین الطلوعین. در این تشکیلات چند چهره برجسته دیده می شدند که عبارت بودند از: سید محمد کمره ای، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، میرزا سلیمان خان میکده، حاج میرزا ابراهیم تبریزی، سیدحسن تقی زاده و حیدرخان عمواغلی^(۱) می دانیم که همگی این افراد عضو انجمن های تندور دوره نخست مشروطه بودند و همینان بعداً افراطی ترین جریان های سیاسی را از درون آن انجمن ها که مسلح به بازوی اجرایی نظامی هم بودند، شکل دادند. سه رهبر اصلی کمیته مجازات یعنی منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک از اعضای این انجمن هم بودند. باز هم اکثر اعضای انجمن مزبور در لژ بیداری ایران عضویت داشتند. عملیات تروریستی اینان در دوره مشروطه کمتر توانست حساسیت اکثر رجال را برانگیزد، به طور مثال حتی ملک الشعراى بهار که بعدها از مخالفین پابرجای عملیات کمیته مجازات بود، بعد از ترور بهبهانی نامهای به شیخ محمدجواد تهرانی نوشت و توصیه کرد تا حیدرخان عمواغلی و ابوالفتح زاده را مخفی نماید و برای خروج آنان از کشور گذرنامه تهیه کند^(۲) لازم به یادآوری است که ابوالفتح زاده عضو دادگاهی بود که حکم محکومیت شیخ فضل الله نوری را صادر کرد، او یکی از مستنطقین یا بازجویان شیخ بود^(۳).

به روایت مشکوه الممالک، منشی زاده و ابوالفتح زاده در دوره جنگ پذیرفته بودند مکاتبات سفارت عثمانی را در تهران، از طریق میرزا حسین خان کارمند سفارت اتریش و بهادرالسلطنه دریافت کنند و به جبهه های جنگ ببرند. اینان باید نتیجه مکاتبات را به تهران میآوردند، ویژگی کارشان این بود که بعد از آوردن جواب حقوق خود را دریافت میکردند. از روایت مکتوب مشکوه الممالک این گونه بر میآید که ورود ابوالفتح زاده به عملیات تروریستی در ایام بعد از مشروطه صرفاً انگیزه های شخصی داشته است. وی از اینکه حقوق دیوانی اش چند سالی است به تعویق افتاده گله میکرد، از تعديات و چپاول های اجزای مالیه سخن به میان میآورد، میگفت روستایش را دولتیان از دستش بیرون آورده اند و خلاصه مطالبی از این دست عنوان مینمود. او حتی تصمیم گرفته بود رأساً به منزل و ثوق الدوله رود و او را به قتل رساند،

اما مشکوه الممالک از این تصمیم منصرفش کرد. نکته مهم این است که این گروه به واقع رابط بحران سازان مرکز کشور با دولت خودخوانده نظام السلطنه و برخی از نیروهای همسو بودند. به یاد آوریم در آن زمان افرادی مثل مساوات، شیبانی، سلیمان خان میکده، سلیمان میرزا اسکندری و تعداد کثیری از دمکرات ها در غرب کشور زندگی می کردند.

ص: ۳۴۷

۱- اسماعیل راین: حیدرخان عمواغلی، ص ۴۸.

۲- رحیم رضازاده ملک، ص ۲۰۳.

۳- تاریخ مشروطه ملک زاده، ج ۷، ص ۱۲۶۹.

اسدالله خان ابوالفتح زاده تا سال ۱۳۲۶ قمری یعنی حداقل تا دو سال بعد از صدور فرمان مشروطه، با عالم سیاست بی ارتباط بود^(۱) او بعداً یکی از اعضای انجمن غیرت شد که توسط میرزا ابراهیم آقا وکیل تبریز در دوره حیات مجلس اول تشکیل گردید^(۲) گفتیم به دنبال صدور فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه، به ظاهر تشکیلاتی برای صیانت از آن شکل گرفت که نام «انجمن بین الطلوعین» به آن دادند. وجه تسمیه انجمن یاد شده این بود که جلساتشان سحرگاهان تشکیل میشد، جلسات وقتی خاتمه مییافت که مردم هنوز از خانه خود بیرون نیامده بودند.

ظاهر امر این است که اندیشه اصلی تأسیس کمیته مجازات از آن منشی زاده بود، اما بعداً ابوالفتح زاده و مشکوه‌الممالک هم به او پیوستند. به نوشته ابوالحسن علوی، که خود در کمیته برلین با تقی زاده و نواب همکاری می کرد و به نحوی با گروه های تندرو تهران محصور بود، ابوالفتح زاده هنگامی که مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار بود، به دلیل بدرفتاری با رعایا عزل شد. بالاتر اینکه «در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی ها شده است و شب و روز برای پیشرفت کار آن دسته کار می کرد.»^(۳) در کتاب علوی که اصل آن به سال ۱۳۳۶ قمری یعنی دوره اوج بحران ایران و قحطی های مرگبار کشور و بازداشت عناصر کمیته مجازات در برلین منتشر شده بود، از تشکیلات تروریستی این زمان به عنوان «کمیته مجازات، کمیته مجهولی در طهران» یاد شده است.

اسدالله خان ابوالفتح زاده فرزند ابوالفتح خان میرپنج اصلاً از مهاجرین و از طایفه شیریلوی قفقاز بود^(۴) که پس از دوره دوم جنگ های روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ق.) و امضاء معاهده ترکمن چای، مانند عده زیادی دیگر از قفقاز به ایران مراجعت کردند. شخص ابوالفتح زاده پیشتر افسر قزاق خانه و درجه سرتیپی داشت. در دوره اول مشروطیت که عده ای از افسران قزاق خانه برای همراهی با مشروطه و ضدیت با محمدعلی شاه از قزاق خانه استعفا دادند، او

ص: ۳۴۸

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

۲- اسماعیل رانین: انجمن های سّری در انقلاب مشروطیت، (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵)، ص ۱۶۲.

۳- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

۴- رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۱۱.

هم از جمله آن افسران بود. نامبرده از فعالان مشروطیت و از مدافعین مجلس در شب به توپ بستن آن در بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ بود. از این به بعد وی به ابوالفتح زاده شهرت یافت. وی هم با کثیری دیگر از مشروطه خواهان بعد از این ماجرا به قلعه رفت؛ از آنجا به رشت عزیمت نمود و قوای مسلح در اختیار کمیته ستار قرار داد. او در ورود مهاجمین به تهران در ۱۳۲۷ ق. برای سهولت کار آنان، در تهران و قزوین فعالیت زیادی کرد.

ابوالفتح زاده بعد از فتح تهران از طرف هیئت مدیره، مأمور وصول وجه از شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان گردید. در حدود سال ۱۳۲۸ ق. سفری به اروپا کرد، او به کجا رفت؟ با چه کسانی ملاقات کرد؟ انگیزه این سفر چه بود؟ اینها همه سؤالاتی است که در پرده ابهام قرار دارد. او بعد از مراجعت، در ۱۳۳۰ که مرنارد بلژیکی به جای مرگان شوستر امریکایی رئیس خزانه داری کل گردید، مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار شد. بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری نسبت به رعایا از منصب خود معزول گردید. بالاتر، از قول علوی نقل کردیم که ابوالفتح زاده به مسلک بهائیت گرویده بود، اما عده ای دیگر می گویند چون خانواده و بستگانش پیرو طریقه بهائیت بودند رقابیش به او نسبت دادند که در مأموریت به ساوجبلاغ و شهریار برای پیشرفت دسته مزبور کار می کرده است. بامداد می نویسد: «به نظر نگارنده افکار و نظریات ابوالفتح زاده بالاتر از این حرف ها بوده و اگر خانواده اش بر فرض متهم به بهائیت بوده اند مربوط به خود او نبوده، زیرا در این ایام از طرف رئیس فرقه بهائی اکیداً منع شده بود که بهائیان نباید دخالت در سیاست نمایند در صورتی که ابوالفتح زاده کاملاً وارد در سیاست بوده و عملیاتش با دستورات مرکز بهائیت کاملاً متباین و منافات کلی داشته است.» (۱)

ظاهر موضوع همین است که پیشوای فرقه بهائی پیروان خود را از دخالت در مسائل سیاسی برحذر داشته است، اما واقعیت این است که بهائیان در دوره بعد از مشروطه مناصب بسیاری به دست آوردند. برادران باقراوف، مسئولین راهداری انزلی به تهران نقش مهمی در فتح تهران داشتند. بعد از مشروطه البته اینان بسیار فعال شدند و نقش مهمی در تحولات ایران تا مقطع کودتای سوم اسفند ایفا نمودند. توجه داشته باشیم که هم ابوالفتح زاده، هم منشی زاده و هم عده کثیری از کسانی که با کمیته مرتبط بودند و یا از تصمیم گیرندگان اصلی آن به شمار می رفتند، کارمندان شوستر در خزانه داری به شمار می آمدند. اگر به یادآوریم که به تصریح خود شوستر، بسیاری از کارکنان او بهائیان بودند، آنگاه در خواهیم یافت که تأمل در ماهیت این گروه و تأسیس جوخه ترور تا چه اندازه اهمیت دارد؛ اهمیت موضوع در این است که اگر پیشوای آنان از دخالت در مسائل سیاسی منعشان کرده بود، چگونه اسلحه به دست می گرفتند و آدم می کشتند؟ غیر از علوی و بامداد، در برخی از منابع دیگر مثل نشریه یغما هم از

ص: ۳۴۹

ابوالفتح زاده و هم منشی زاده به عنوان بهائی نام برده شده است. در اهمیت موضوع و نقش این عده در تحولات منجر به کودتای سوم اسفند، در صفحات آتی باز هم سخن خواهیم گفت.

به هر حال ابوالفتح زاده به هنگام حمله روس ها در سال ۱۳۳۳ ق. به تهران، از این شهر حرکت کرد و تا کرمانشاه هم رفت. در ذیقعدة سال ۱۳۳۴ با رفیق صمیمی خود ابراهیم خان منشی زاده که او هم سابقاً افسر قزاق خانه و از مهاجرین بود، کمیته مجازات را تشکیل دادند. کمی بعد محمد نظرخان مشکوه الممالک را هم داخل در جرگه خود کردند و ظاهراً کمیته مجازات به همت این سه نفر تشکیل یافت. تا اینجا دیدیم که برخی از مهم ترین گردانندگان کمیته مجازات مثل مشکوه الممالک و حتی پدر منشی زاده یا در دستگاه کامران میرزا نایب السلطنه بودند و یا به نحوی از سوی او حمایت میشدند. این هم نکته ای است مهم. چه پیوندی بین شاهزاده کامران میرزا و این عده وجود داشت؟ آیا ارتباط آنان صرفاً نوعی رابطه اداری معمول بود؟

خانه منشی زاده در نزدیکی بازارچه آقا شیخ هادی قرار داشت، به عبارتی در نزدیکی منزل ابوالفتح زاده واقع بود. هر روز غروب یکی دو تن دلال اسلحه با عبای کلفت وارد منزل منشی زاده می شدند. اینان در زیر عبا تفنگ موزر را مانند رختی که به رخت آویز آویخته باشند مخفی می کردند، وارد خانه منشی زاده شده و بعد از تحویل محموله و دریافت پول آن خارج می گردیدند. به این طریق منشی زاده در خانه خود زرادخانه کوچکی تشکیل داده بود که انواع سلاح های سرد و گرم از شمشیر تا موزر و پنج تیر، و از صندوق های فشنگ تا اسلحه های گرم فرانسوی مثل سه تیر را نگه میداشت (۱).

محمد نظرخان مشکوه الممالک فرزند مردی بود به همین لقب. پدر بعدها لقب اعتماد نظام یافت، وی هم فراش باشی کامران میرزا نایب السلطنه بود. پدر و پسر تا سال ۱۳۲۶ قمری در خدمت کامران میرزا بودند، محمد نظرخان به سال ۱۳۲۹ قمری رئیس اجرای مالیه تهران شد؛ به عبارتی او هم کارمند مورگان شوستر بود. محمد نظر خان تا سال ۱۳۳۵ در اداره خزانه داری استخدام بود، (۲) در همین سال بود که وارد عملیات تروریستی کمیته مجازات شد که همین چندی قبل تشکیل شده بود و دستگیر گردید. انگیزه مشکوه الممالک را هم از عملیات تروریستی، مخالفت او با حسن مشار یا همان مشارالملک عضو گروه یاران و ثوق الدوله می دانند. حسن مشار زمانی که در دوره وثوق به وزارت مالیه نایل آمد، ظاهراً مشکوه الممالک را اخراج کرد. چرا مشکوه الممالک از شغل خود برکنار گردید؟ به طور قطع و یقین علتی وجود داشته و البته انگیزه مشکوه الممالک هم خیلی بالاتر از این موضوع بوده است، سؤال این است آیا هر کس را از شغل خود برکنار سازند دست به آدمکشی می زند؟ قطعاً خیر، پس باید انگیزه ای مهم تر را در پس بسیاری از اقدات این گروه مشاهده کرد. اما باید گفت هر سه تن بنیادگذاران اصلی کمیته مجازات به اندازه کافی انگیزه جنایت داشتند، بخشی از انگیزه ها هم البته شخصی بود.

ص: ۳۵۰

۱- الفبا، ش ۴۰، سال ۴، خرداد ۱۳۲۷، ص ۷.

۲- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

بدون تردید قابل تأمل ترین عضو کمیته مجازات کریم دواتگر بود؛ مردی آشوب طلب و ماجراجویی - به قول ویکتور هوگو- از طبقه سوم زیرین اجتماع. کریم لمپنی بود که منطقش اسلحه بود و تهدید و ارعاب. این پادوی بازار وارد در ماجراهایی شد که به قیمت جانش تمام شد. کریم دواتگر اصلاً اهل زنجان بود(۱) در تهران با محافل افراطی مرتبط شد و همین گروه ها او را تشویق به ترور شیخ فضل الله نوری کردند. او بعد از مضروب و مجروح ساختن شیخ، گلوله‌های هم به خود زد، اما از مرگ نجات یافت و شیخ هم او را بخشید. در دوره به اصطلاح مهاجرت، او هم تفنگی به دست گرفت و به جمع مهاجرین پیوست. بعد از سقوط دولت موقت کرمانشاه به ریاست نظام السلطنه، همراه عده‌های دیگر از ماجراجویان به تهران بازگشت. در این زمان بود که به عضویت کمیته مجازات در آمد.

به واقع هیچ سنخیتی بین سه تن یادشده و کریم وجود نداشت، کریم نه مثل آنان از تحصیلات متعارف بهره ای داشت، نه به شغلی مشغول بود و نه مردی قدرتمند مثل کامران میرزا از او حمایت نموده بود. به واقع کریم توسط جوخه های تروریستی دوره مشروطه استخدام شد، کارش ایجاد رعب و هراس بود و وظیفه اصلی اش آشوب گری. او شاید خود هم نمی دانست چرا باید به این اقدامات مبادرت ورزد، همان طور که یارمحمد کرمانشاهی نمی دانست و همان طور که بسیاری از دیگر اسلحه به دستان درک نمی کردند اصلاً مشروطه و فعالیت سیاسی یعنی چه؟ پیش تر به برخی از اقدامات شرارت آمیز او مثل ترور شیخ فضل الله نوری و آشوب در بازار تهران اشاره کرده ایم و خواننده را به آن ارجاع می دهیم،(۲) و اینجا به تحولات ادوار بعدی زندگی او می پردازیم.

اندکی بعد از تشکیل کمیته مجازات، کریم دواتگر به معرفی ابوالفتح زاده وارد آن تشکیلات شد. وظیفه او مشخص بود: قتل. همه دست اندرکاران با او و اعمالش در دوره مشروطه آگاهی داشتند، او ضارب شیخ فضل الله نوری و یکی از عوامل کمیته جهانگیر بود که توسط مستعان الملک اداره میشد. زمانی که به کمیته ملحق گردید، تازه از منطقه غرب کشور وارد

ص: ۳۵۱

۱- اسماعیل امیرخیزی: قیام آذربایجان و ستار خان، ج ۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ، (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰)، ص ۳۵۵.

۲- برای نمونه نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۳۳۶-۳۳۸.

تهران شده بود، در آن زمان اردوی نظام السلطنه از هم متلاشی گردیده بود. کریم در دوره یادشده بیکار بود، پس حاضر شد «از هر جهت مورد استفاده قرار گیرد.»^(۱) واضح است که منشی زاده و دیگران از تأسیس کمیته اهداف خاص خود را داشتند، اما افرادی مثل کریم که جز ماجراجویی از امور سررشته‌های نداشتند، خواسته و یا ناخواسته وارد بازی مرگباری شدند که سرانجامی جز معدوم ساختن آنها توسط همان تصمیم گیرندگان اصلی جوخه ترور وجود نداشت. کریم فقط برای پول به این گروه پیوسته بود. چون از اهمیت موضوع آگاهی نداشت، به خاطر پول و باج گیری شروع به افشاگری در مورد تشکیلاتی کرد که این شوخی‌ها را بر نمی تافت و جان خود را بر سر این راه گذاشت. کریم جوانی عامی بود، پس به راه و رسم تشکیلات وقوفی نداشت. او خودسرانه برای کمیته عضوگیری می کرد، یکی از این موارد ورود مردی بود به نام بهادرالسلطنه. او را کریم عضوگیری کرده بود، حال آنکه اعضای اصلی به این مرد اعتمادی نداشتند. کریم که جوانی عیاش بود، در می گساری های شبانه شرکت می جست و آنگاه که از خود بیخود می گردید، شروع به سخن گفتن می کرد و ناخواسته اسرار کمیته مجازات را فاش می نمود. در همین حال بهادرالسلطنه را از وجود تشکیلات آگاه کرد. برای تیم اصلی، عضوگیری بهادرالسلطنه و عده‌های دیگر از سر ناچاری بود، علت اصلی کنار آمدن با آنان این بود که به هر حال از کم و کیف جریان اطلاع یافته بودند، پس بهتر بود آنان را در امور دخیل میساختند. بین حاج زمان خان بانه ای مشهور به بهادرالسلطنه کردستانی با سردار محیی معزالسلطان پیوند دوستی وجود داشت و اینان بعدها با رضاخان ماکزیم رفاقتی به هم زدند. بهادرالسلطنه کسی است که از ترس کشته شدن، تشکیلات کمیته مجازات را لو داد، خودش بعدها به کردستان رفت و حتی به ریاست نظمیة آنجا نایل آمد؛ در آن دوره هم هنوز زورگیری و رشوه ستانی می کرد.

بهادرالسلطنه به روایت قاسم غنی و به نقل از ناصرالملک دارای تبار اشرافی بود، او به خانوادہای معتبر تعلق داشت، به همین دلیل ناصرالملک وقتی والی کردستان بود اظهار داشت به دلیل تبار اشرافی بهادرالسلطنه، نمیتواند شغلی را که در شأن وی است به او پیشنهاد نماید. در این زمان بهادرالسلطنه فقیر و تهیدست شده بود، از سویی نمیشد کاری مهم به او داد زیرا مستلزم اعتبار لازم اقتصادی و داشتن تمول بود؛ ناصرالملک پیشنهاد کرد به او ماهی سی تومان مواجب دهند اما بدون شغل بماند، به نظر او راه حل مورد نظر بهتر از این است که شغل درخور شأنی به وی داده نشود. قاسم غنی میگوید ناصرالملک گفته بود بهادرالسلطنه «حکم جواهری را دارد به درشتی

ص: ۳۵۲

تخم مرغ که نه میتوان به انگشت کرد و نه سنجاق کرد و به سینه زد. بهادرالسلطنه هم وقتی این را شنید گفت بلی ناصرالملک هم میکروبی است به درستی خرس.» (۱) اگر این موضوع صحت داشته باشد این گونه به نظر میرسد که ناصرالملک میخواست خود را از او برهاند، بین آن دو هیچ گونه حُسن ظنی وجود نداشت و این موضوع نشان دهنده اختلافات دیدگاه های دو طرف است. بهادرالسلطنه کسی بود که تشکیلات کمیته مجازات را در دوره کابینه دوّم وثوق الدوله لو داد، او در ازای گرفتن تأمین از دولت این عمل را انجام داد. بهادرالسلطنه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در بانه کردستان به دست طایفه گورک و مامش کشته شد.

اندکی بعد کریم، عمادالکتاب و علی اکبر قاضی ارداقی را هم از کم و کیف موضوع مطلع ساخت. با مطالبی که گفته شد درمی یابیم چند چیز خصلت های جدایی ناپذیر شخصیتی کریم بودند: زورگیری به هر قیمتی، آن هم از کسانی که خود بانی و باعث شکل گیری یک تشکیلات تروریستی بودند، باده گساری در حد افراط و سخن گفتن بی رویه در مسائلی که مخفی نگاه داشتن آنها از ضروریات بود و نکته آخر عضوگیری نیروهای جدید بدون طرح آن با گروه اصلی تشکیلات. اینها البته همه برای یک تشکیلات سرّی موضوعاتی بود بس مهم، اما خواهیم دید علت اصلی به قتل رساندن او چیزی دیگر بود.

همین جا باید گفت این دوره از حیث ناامنی اجتماعی یکی از سیاه ترین ادوار تاریخ کشور به شمار می آمد. در این دوره داس مرگ از آستین قحطی بیرون می آمد و مردم را درو می کرد. فقط اعیان و اشراف و شاهزادگان و اشخاص متمول توانستند از مهلکه بگریزند، تشکیل جوخه ترور برای زورگیری از نقطه نظر افرادی مثل کریم به درد ادامه حیات هم می خورد. لازم به یادآوری است تأسیس جوخه های ترور فقط متعلق به کمیته مجازات نبود، بسیاری اشخاص دیگر هم برای پیشبرد منظور خود از اسلحه استفاده میکردند، اما هیچ کدام تشکیلاتی مثل کمیته مجازات نداشتند. این جوخه ها همه آلت فعل رجال سیاسی بودند، به عبارتی، بسیاری از تروریست ها آدم می کشتند بدون اینکه علت آن را بدانند و عده ای دیگر نظاره گر بودند و از پشت صحنه تحولات را اداره می کردند، حال آنکه علت آن عملیات را به خوبی می دانستند. جالب اینکه حتی وثوق تلاش میکرد در انجمن های ترور نفوذ کند. کمره ای از «انجمن های ترور» (۲) نام می برد، به عبارتی می خواهد بگوید تعداد آنها بیش از حداقل یک مورد بوده است. اینان برای پیشبرد اهداف خود به دنبال افراد جسور میگشتند. در یکی از این موارد که آنان نیروی جدید جذب میکردند، متوجه شدند یکی از افرادی که تصور میشد وابسته به وثوق است، وارد انجمن خود نموده اند (۳) تحولات بعدی نشان داد که شاید این مرد همان

ص: ۳۵۳

۱- خاطرات قاسم غنی: ج ۱، به کوشش محمد علی صوفی، (تهران، کاوش، ۱۳۶۱)، ص ۱۰۴.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳- همان، ص ۳۴۴.

بهادر السلطنه باشد، اما واقعیت امر این است که بهادر السلطنه هم بیشتر با گروه افراطی محشور بود تا وثوق الدوله.

نصرت الدوله فیروز یکی از مهمترین کسانی بود که مورد تهدید کمیته مجازات قرار داشت. او در مقابل تهدیدهای مخالفین خود نه تنها سپر نینداخت بلکه واقع امر این است که گارد مسلحی تشکیل داد تا از جان خود محافظت نماید. او افرادی را به دور خود جمع آورد، به هر کدام آنها یک اسلحه و مقداری مواجب ماهانه داد تا جانش را محافظت نمایند. برخی از این افراد کسانی بودند که از جبهه غرب به تهران بازگشته بودند. جالب این است که خفیه نویسان پلیس مخفی این عملیات نصرت الدوله را «آنتریک» میدانستند و اینکه او در این آنتریک بازی‌ها مداومت میکند (۱). نصرت الدوله بر این باور بود که باید سران کمیته مجازات را شناسایی نمود و ترور کرد، به ادعای خبرچین نظمیه اینان میگفتند باید نظم شهر را به کلی از هم گسیخت و هرج و مرج را بر آن حاکم کرد (۲). البته این گزارش پلیس مخفی است که معلوم بود با کمیته و عملیات آن همدلی دارد و گرنه بعید به نظر میرسد چنین سخنی از زبان فردی مثل نصرت الدوله گفته شده باشد. با این وصف کمرهای نقل میکند غلامحسین خان کمیسری شهرنو که با سران کمیته مجازات مرتبط و به همین دلیل از کار خود منفصل شده بود؛ گفته است برادر سالار فاتح مازندرانی و برادر حسین فشنگچی تروریستهای وثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز بوده اند (۳).

نکته مهم، پیوند رجال سیاسی قدرتمند ایران با کسانی مثل کریم دواتگر است. یکی از این اشخاص مورخ الدوله سپهر بود. مورخ الدوله این برجسته ترین چهره پشت پرده، مقامی بسی بالاتر از کریم دواتگر داشت، لیکن با او محشور بود. علت این حشر و نشر نمی توانست چیزی جز بهره برداری از این موجود مفلوک باشد. مورخ الدوله نقل میکند کریم دواتگر برایش توضیح داده مردی به نام کنت ریچ از طرف کمیته انقلابیون روسیه در رشت به تهران آمده و به او گفته است حاضر به هر نوع همکاری است. به صحت و سقم سخن مورخ الدوله کاری نداریم، مهم این است که کریم چه موقعیتی داشت که طرف مذاکره انقلابیون روس واقع شود؟ بالاتر اینکه مورخ الدوله میگوید شاید کریم وارد تشکیلات مورد نظر روس ها شده باشد، او از سید محمد کمرهای میخواهد که با هم به مساعدت روس های انقلابی برخیزند، کمرهای قبول نکرد. ما از میزان واقعیت این اظهارات آگاهی نداریم، اما می دانیم که مورخ الدوله هر چه بود؛ انقلابی نبود. او همراه با تیمی از رجال قاجار به طور همسو علیه وثوق به کار مشغول بود. به عبارت بهتر ظاهر قضیه این بود که عدهای آدمکش در کمیته مجازات دور هم گرد آمده اند تا به قول خودشان با خائینی که باعث برباد رفتن کشور و قحطی بودند، مبارزه نمایند، اما واقعیت این است در پشت این ماجرا سیمای یک مافیای سیاسی به وضوح قابل تشخیص بود. مورخ الدوله هم با اعزاز السلطنه فرزند کامران میرزا نایب السلطنه محشور بود. پیش تر گفتیم حداقل یکی از گردانندگان کمیته مجازات یعنی میرزا نظرخان مشکوه الممالک در دستگاه کامران میرزا بالید، پدر او اعتمادالملک یا اعتماد نظام هم نوکر کامران میرزا نایب السلطنه به شمار می آمد (۴).

ص: ۳۵۴

۱- راپرت های پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، طلایه، ۱۳۶۷)، ص ۹۲.

۲- همان، ص ۹۱.

۳- کمره ای، ج ۲، صص ۱۲۴۵-۱۲۴۶.

۴- همان، ص ۱۱۷۲.

۲-۴. دیگر چهره های شاخص کمیته مجازات

دیگر عضو کمیته مجازات مردی بود رشید السلطان نام. رشید السلطان مردی بود از اهالی خلخال، او فرزند حسینقلی خلخالی بود. رشیدالسلطان برخلاف آنچه شاید به نظر برسد، مردی از طبقات معمولی جامعه نبود؛ پدر او ظاهراً در دوره مشروطه حاکم خلخال بود، وقتی پدر به سال ۱۳۳۱ قمری درگذشت منصب او را به رشیدالسلطان - فرزندش - دادند. در این دوره تاریخی خلخال جزو مناطقی بود که به تصرف نیروهای روسیه درآمد، از آن سوی بحران ها و هرج و مرج های فراوان این سال دامن حکومت خلخال را هم گرفت. در منطقه درگیری های شدید داخلی راه را بر استقرار نظم و آرامش مسدود ساخت، رشیدالسلطان نتوانست این بحران ها را مهار کند(۱) به همین دلیل به تهران آمد، به هنگام وقوع جنگ اول جهانی او هم همراه با اردوی مهاجرین به قم و اصفهان و کرمانشاه رفت. بعد از ناکام ماندن دولت موقت کرمانشاه، او هم مثل بسیاری دیگر وارد تهران شد. رشیدالسلطان یک جانی تمام عیار و عامل اصلی ترور اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود، قتلی که آن را به گردن کریم انداختند، نیز او به دستور ابوالفتح زاده، کریم دواتگر را از پای درآورد. رشیدالسلطان به حد افراط مشروب مینوشید، وقتی کریم را کشت، کاملاً مست بود(۲).

احمد محمودی مشهور به کمال الوزاره، دیگر عضو مؤثر و تعیین کننده کمیته مجازات بود. او فرزند محمودخان مشاورالملک قمی بود. محمودخان در دوره ناصری و درست در دوره حکومت ناپلئون سوم در فرانسه، همراه با تنی چند از دیگر جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت، حسنعلی خان امیرنظام گروسی تا فرانسه آنان را همراهی کرد. وی در فرانسه نجوم خواند، اما به روایت عین السلطنه تلگرافیچی شد. به روایت مسعود سالور فرزند عین السلطنه، ستاره ای هم کشف کرد که مشهور به ستاره محمودی شد(۳) عمده دوره کار

ص: ۳۵۵

۱- روزنامه ارشاد، ش ۵، ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۱، ص ۷.

۲- ترقی، ش ۱۱۵۱، بهمن ۱۳۴۳، صص ۱۵ و ۴۱.

۳- خاطرات عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۱۳ پ.

محمودخان در وزارت خارجه گذشت، بنابراین کمال الوزاره در خانواده ای تحصیل کرده و متشخص بالیده بود.

کمال الوزاره به سال ۱۲۹۳ قمری در تهران به دنیا آمد، تحصیلات خود را در دارالفنون خاتمه داد و زمانی که نوز در اداره گمرک های ایران کار میکرد، ریاست گمرک های اغلب بنادر بحرخر را به دست آورد. در سال ۱۳۳۰ زمانی که مسیو مرنارد بلژیکی ریاست خزانه داری را عهده دار بود، او وارد این تشکیلات شد. مدت های مدید معاونت اداره مالیات های مستقیم و نیز مفتشی اداره وظایف را تصدی کرد، اندکی بعد از عزل مرنارد به ریاست اداره مالیات های مستقیم منصوب گردید و در همین سمت بود که با کمیته مجازات همکاری کرد. به سال ۱۳۳۶ وی ریاست انبار گندم تهران را به دست داشت، (۱) یعنی همان سالی که مردم از قحطی در کوچه و خیابان جان می دادند، سالی که ده ها هزار خروار گندم از اداره خالصجات دولتی به انبارهای دولتی تهران فرستاده می شد؛ اما نه تأثیری در کاهش قیمت ها داشت و نه توانست بحران نان پایتخت را مرتفع سازد. کمال الوزاره قبل از اینکه مسئولیت اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه را بر عهده گیرد، مأموریت هایی به نقاط مختلف کشور انجام داد، از جمله اینکه به مناقشهای مالی که بین عین السلطنه و احمدخان آذری مسئول مالیات های قزوین وزارت مالیه وجود داشت؛ رسیدگی کرد (۲) ماهیت ماجرا هر چه بود، بالاخره کمال الوزاره توانست کاری کند تا احمدخان آذری از منصب خود عزل گردد و به تهران رود، «کمال الوزاره تصدیق به حرکات زشت بی قاعده میرزا احمد خان داده است. حالا در تهران می گویند محاکمه می شود.» (۳) میرزا احمدخان آذری جزو گروه وثوق الدوله بود.

به هر حال بعد از عزل آذری، مردی ایتالیایی را که کارمند گمرک و مالیه ایران بود، به جایش منصوب کردند. کمال الوزاره تا سال ۱۳۰۹ شمسی زنده بود. عضو دیگر کمیته، سیدشکرالله روحانی بود که اعلامیه های کمیته مجازات را توزیع میکرد. او منشی مخصوص کامران میرزا نایب السلطنه بود، بعدها در مالیه به خدمت اشتغال داشت که وارد کمیته مجازات شد.

بدون تردید عضو مهم کمیته مجازات حسین خان الله بود. حسین خان شاگرد آبدارخانه آقابالاخان سردار، ملقب به سردار افخم بود. وقتی الله فرزند آقابالاخان از دنیا رفت، این منصب را به او سپردند و از این به بعد ملقب به الله شد. این حسین خان هم به نوعی با دستگاہ کامران میرزا نایب السلطنه مرتبط بود، زیرا سردار افخم از کارکنان کامران میرزا بود و به هنگام جنبش علیه امتیازنامه تنباکو، همین سردار افخم بود که به سوی مردم دستور تیراندازی داد و عده ای

ص: ۳۵۶

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۹۰.

۲- خاطرات عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۲۱۳-۴۲۱۴.

۳- همان، ص ۴۲۲۸.

مقتول شدند. این سردار افخم بعدها در دوره مظفرالدین شاه به ریاست نظمیہ منصوب شد. بعد از اینکه مظفرالدین شاه از دنیا رفت، والی گیلان شد. پیش تر او با خانواده میرزا حسن آشتیانی رهبر قیام تهران علیه امتیاز تنباکو، فامیل شده بود؛ یعنی این که میرزا هاشم آشتیانی فرزند میرزا حسن، خواهر همسر او را به عقد ازدواج خود در آورد.

زمانی که سردار افخم والی گیلان بود، روزی در باغ مدیر الملک خارج از شهر رشت به ناهار دعوت شد، به ادعای محمدرضا آشتیانی زاده (۱) بدون اطلاع او حسین خان الله به محافظانش پیام داد که والی گفته است تا شب آنجا خواهد ماند و آنان می توانند به اداره ایالتی بازگردند. وقتی محافظان رفتند، گروه سردار محیی وارد شدند و والی را به ضرب هیجده گلوله کشتند. بنا بر همین ادعا، بعد از این ماجرا مفتخر السلطنه همسر سردار افخم در معیت عده ای قزاق به تهران آمد، از این به بعد همه کاره او حسین خان الله بود، در واقع وی مباشر اموال و املاک او به حساب می آمد و چون ادعای مجاهد بودن هم داشت، می توانست از بازماندگان سردار افخم حمایت کند. به گفته آشتیانی زاده، از این به بعد موقعیت مالی حسین خان هم رو به ترقی نهاد، در دوره مشروطه او یکی از قاتلین سید عبدالله بهبهانی بود (۲).

اندکی قبل از تشکیل کمیته مجازات، در غرب کشور همزمان با جنگ اول جهانی و ایام تشکیل دولت ملی کرمانشاه، هرج و مرج بیداد میکرد. در آن زمان حیدرخان عمواغلی در بغداد میزیست، عدهای با او از در مکاتبه وارد شدند و تصمیم بر این شد تا چند تن را ترور کنند، نخستین فرد نظام السلطنه مافی بود که باید به قتل میرسید. برای قتل او انگیزه های لازم وجود داشت، تقریباً هیچکس از عملکرد نظام السلطنه رضایت نداشت و به نوعی اکثر نیروها او را فردی مطیع اوامر دولت بریتانیا ارزیابی میکردند. حسین خان الله در کمیته مهاجرت با کریم دواتگر و احسان الله خان همراه بود، او به دستور حیدرخان عمواغلی قصد ترور نظام السلطنه مافی را داشت اما در این زمینه توفیقی نیافت (۳) این توطئه به هر دلیلی لو رفت، منازل توطئه گران محاصره شد، احسان الله خان دوستدار، کریم دواتگر و ابوالفتح زاده از معرکه گریختند. حسین خان الله دستگیر شد و با دستبند به محبس بغداد فرستاده شد، اما ایامی که او زندانی بود؛ به روایت حسن اعظام قدسی که خود از دسیسه مطلع بود، عده ای وساطت کردند و او آزاد شد. بعد از این ماجرا همه کسانی که در توطئه مداخله داشتند، به تهران آمدند و برنامه های خود را به شکلی دیگر پی گرفتند (۴).

دیگر عضو کمیته مجازات، علی اکبر ارداقی برادر قاضی ارداقی بود که در زمان استبداد

ص: ۳۵۷

- ۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴)، صص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۲- همان، ص ۱۴۹.
- ۳- حسین جودت: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت، (تهران، نشر درخشان، ۲۵۳۶)، ص ۶۰۷.
- ۴- حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا تاریخ صد ساله، (تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲)، ص ۴۱۴.

صغیر به فرمان محمد علی شاه در باغشاه به قتل رسید. پدر او شیخ محمدتقی نام داشت، علی اکبر به سال ۱۲۶۱ شمسی در ارداق قزوین به دنیا آمد. سه ساله بود که پدرش را از دست داد، در پانزده سالگی از ارداق به قزوین آمد و از آنجا به تهران مسافرت کرد و در این شهر به تحصیل پرداخت. بعدها همراه برادر به صفوف مشروطه خواهان پیوست، (۱) بعد از سقوط مشروطه اول این دو برادر دستگیر شدند و در باغشاه زندانی گردیدند. برادر کشته شد، اما علی اکبر به دستور شاه به رشت تبعید گردید. او در آنجا باز هم به فعالیت های خود ادامه داد، در نتیجه به دستور آقابالاخان سردار افخم از رشت اخراج و به باکو و ترکیه مهاجرت کرد. وقتی در رشت آقابالاخان کشته شد، او به این شهر مراجعت نمود (۲) هنگامی که مشروطه دوم شکل گرفت، ارداقی به عضویت وزارت عدلیه در آمد که توسط محمدرضا مساوات اداره میشد. وی وقتی توسط کریم دواتگر به کمیته مجازات مربوط شد، هنوز منصب اداری خود را حفظ کرده بود.

ظاهراً قاضی ارداقی مردی بود از نظر اخلاقی دمدمی مزاج، در مورد دمدمی مزاج بودن قاضی به نقل قولی از عین السلطنه که بعد از بازداشت او در دوره دوم ریاست وزرای و ثوق الدوله ابراز شده است، بسنده می کنیم. عین السلطنه از میرزا علی اکبرخان قزوینی که زمانی بعد از کوبیده شدن مجلس اول توسط محمدعلی شاه از محبوسین باغشاه بود، می پرسد آیا او با قاضی ارداقی دوستی داشته است؟ پاسخ می شنود بلی با او رفاقت صمیمانه ای داشته و هم ولایتی هستند. عین السلطنه پرسید آیا قاضی ارداقی مسلمان و متشرع بود یا خیر؟ جواب شنید قسم می خورد که او مسلمان و متشرع بود و خیلی هم متشرع بوده است: «لیکن یک عیب داشت. با هر کس به مذاق او حرف می زد؛ با بابی، بابی بود؛ با طبیعی، طبیعی بود؛ گفتم این رفع یک شبهه از من شد. زیرا ما همه او را بابی می دانستیم.» او گفت میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل هم مردی مسلمان و پاک اعتقاد بود، «اما ملک المتکلمین لامذهب لامذهب بود. به هیچ چیز عقیده نداشت.» (۳)

یکی دیگر از اعضای مهم کمیته مجازات، میرزا محمد حسین عمادالکتاب سیفی قزوینی بود که به سال ۱۲۸۵ قمری به دنیا آمد. او مردی هنرمند بود و به خطاطی و کتابت اشتغال داشت. پیش از مشروطه در زمره کاتبان وزارت انطباعات بود، این شغل را از سال ۱۳۱۷ قمری به دست آورد. در دوره سلطنت احمد شاه قاجار، در وزارت داخله منشی گری می کرد، همان زمان معلم مشق خط شاه نیز بود (۴) هم عمادالکتاب و هم ابوالفتح زاده از همان اوان مشروطه از

ص: ۳۵۸

۱- حسن مرسلوند: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، (تهران، الهام، ۱۳۶۹)، ص ۱۲۵.

۲- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹)، ص ۸۳۲.

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۶۱.

۴- مهدی بیانی: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ص ۶۹۷.

یاران پابرجای حیدرخان عمو اوغلی بودند. هنگام ترور اتابک، عمادالکتاب با حیدرخان بسیار محشور بود، نیز وقتی حیدرخان به سوی کالسکه محمد علی شاه که عازم دوشان تپه بود نارنجک پرتاب کرد، به خانه ابوالفتح زاده آمد.

عمادالکتاب در دوره مشروطه خوش نویسی می کرد و آن را به کسانی که مایل بودند می آموخت. منزل او در خیابان الماسیه کوچه پشت قورخانه واقع بود و شماره پلاک منزلش هم سیزده. او بیست و دو کتابچه رسم الخط نوشت و در کتابفروشی های معتبر تهران آنها را به معرض فروش گذاشت (۱). در دوره مورد بحث، عمادالکتاب چون خوشنویس بود، مسئولیت تهیه مهر کمیته را عهده دار شد. به قول خودش او به گراورسازی آلمان رفته و دستور داده است یک لغت کمیته و یک لغت مخابرات برای او بسازند. او «ب» لغت مخابرات را برداشت و مخابرات را تبدیل به مجازات کرد، مهر تهیه شده را به منشی زاده تحویل داد و به ادعای خودش تا آخرین روزی که اعضای کمیته را دستگیر کردند، این مهر در دست منشی زاده بود و او «مسئول امضا و مهر تمام مانیفست ها و مراسلاتی بود که از طرف کمیته مجازات صادر میشد.» (۲) این روایت مشهور است، اما واقعیت امر این است که مهر کمیته مجازات را حسین پرویز به قول بهار «مهرساز» (۳) درست کرده بود. از سویی کمره ای مقالات خود را به میرزا نورالله کلیمی مسئول مطبوعه کلیمیان می داد تا چاپ کند (۴)، شاید اعلامیه های کمیته مجازات را هم همین فرد منتشر می کرد.

اینها همه ظاهر ماجراست، به واقع این گروه نقشه های کسانی را اجرا می کردند که در پشت صحنه حوادث قرار داشتند. ما در همین فصل به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت اما در اینجا ضرورت دارد توضیح دهیم کمیته مجازات به واقع بازوی اجرای گروه افراطی و بحران سازی به شمار می رفت که اینک در تشکیلات دمکرات های ضدتشکیلی لانه کرده بود. برجسته ترین افراد این گروه عبارت بودند از سید محمد کمره ای، محمدتقی بینش (آق اولی)، محمودخان پهلوی، مورخ الدوله سپهر، احمد متین الدوله دفتری، عین الممالک یا همان میرزا محمودخان دفتری، حسین پرویز و گروهی دیگر که در همین بخش با آنان بیشتر آشنا خواهیم شد. مهم ترین بلندگوی تبلیغاتی اینان روزنامه ستاره ایران بود که گرداننده آن یعنی کمال السلطان صبا، از دوره مشروطه با گروه افراطی محشور و حتی خود یکی از تصمیم گیرندگان آن بود. صبا مردی بود درشت گوی و بی باک، این بی باکی را هم به واسطه پشت گرمی اش به محافلی مشخص به دست آورد. از مقامات عالی رتبه دولتی حسن خان

ص: ۳۵۹

۱- شرق، ش ۶۹، سه شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «رسم المشق عمادالکتاب».

۲- ترقی، ش ۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص ۳۸.

۳- زبان آزاد، ش ۲۰، سلخ ذیقعدہ ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «از روی ناچاری».

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۰۶.

محشتم السلطنه اسفندیاری، صادق خان مستشارالدوله و دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) با اینان محشور بودند. به جز اینان فهرست بلندبالایی از برخی دیگر از رجال ایران از مشاورالممالک انصاری تا گروه برلنی ها یعنی وحیدالملک شیبانی و حسنیقلی خان نواب و تیم همراهشان را باید به این لیست افزود. در عین حال این گروه با میرزا کریم خان رشتی و برادران او مرتبط بودند، احسان الله خان دوستدار حلقه ارتباطی کمیته مجازات بود با میرزا کریم خان و برادرانش. روش گروه ضدتشکیلی نفوذ و فروپاشی از درون بود، یکی از مهم ترین تجارب اینان در ارتباط با جنبش جنگل آزموده شد. بدون تردید برجسته ترین چهره پشت پرده کمیته مجازات اردشیر ریپورتر بود، او به شدیدترین لحن ممکن از این گروه در برابر تیم وثوق حمایت می کرد. خطاست اگر تصوّر کنیم کلیه کسانی که در کمیته مجازات جمع آمده بودند، سوءنیت داشتند و یا اهل دسیسه بودند. واقعیت این است که اکثر افراد فرودست آلت فعل واقع شدند، هدف به میدان آوردن اینان هم در طول همین فصل روشن خواهد شد، اما در اینجا باید بگوییم که هدف اصلی کمیته مجازات به مراتب از کشتن تعدادی افراد فراتر می رفت و اهدافی مهم تر را در بر می گرفت؛ این اهداف از دید تیزبین ملک الشعراى بهار مخفی نماند و به هر نحوی شده آنها را در روزنامه های زبان آزاد و نوبهار برملا ساخت.

نقطه مقابل این گروه طیفی از رجال سیاسی و روزنامه نگاران و جناح میانه این زمان، از وثوق الدوله تا ملک الشعراى بهار و از آن سوی دمکرات های معتدل و بقایای اعتدالی ها را در بر می گرفت. برجسته ترین رجل مخالف این گروه متین السلطنه ثقفی بود که اینان دشمنی دیرینه ای با او داشتند. سید ضیاءالدین طباطبایی بسته به موقعیت گاهی به اینان نزدیک می شد و گاهی به وثوق. بالاخره هم در آستانه کودتای سوم اسفند با این گروه به همگرایی رسید و به طوری که خواهیم دید او هم آلت فعل منویات چهره های پشت پرده این گروه واقع شد، اما او هم آجل معلومی داشت که درست بعد از نود روز بعد از کودتا فرارسید و در اثر آن از قدرت فروافتاد. هدف اصلی گردانندگان کمیته مجازات گسترش ناامنی، ایجاد فضای رعب و وحشت، ترسانیدن رجال از به دست گرفتن مسئولیت و در یک کلام بحران سازی بود تا از این طریق راه را برای عملیاتی کودتایی به منظور رسیدن به اهداف هموار سازند. یک سر طیف این بحران سازی دامن زدن به بحران های اقتصادی و از آن جمله بحران نان بود و سوی دیگر این طیف، بحران سازی سیاسی بود به منظور ناامید ساختن مردم از هرگونه تحول مثبت اجتماعی. اینان به طور مثال تلاشی زایدالوصف در سرنگونی کابینه ها از خود به خرج می دادند، دیگر اینکه مانع تشکیل مجلس می شدند، زمانی هم که مجلسی وجود داشت، با کشانیدن دشمن به خاک کشور آن را تعطیل کردند و اجازه ندادند دوباره مجلس شکل گیرد. با اینکه بعداً انتخابات این مجلس برگزار هم گردید و برخی نمایندگان در همان سال قحطی برگزیده شده بودند، اینان اجازه ندادند مجلس عملاً شکل گیرد تا اینکه کودتای سوم اسفند به وقوع پیوست و رضاخان سردمدار جریان ها گردید. در آن زمان یعنی بیش از سه سال بعد از برگزاری انتخابات بود که مجلس چهارم شکل گرفت، مجلسی که به قول برخی شعرا ننگ وطن بود.

سیاست بحران سازی به منظور دست یابی به اهداف مشخصی که از آنها به اجمال ذکری به میان آمد، در دوره اول ریاست وزرای وثوق از دو راه صورت گرفت: دامن زدن به بحران نان که در فصل قبل به عمق آن پی بردیم و دست یازیدن به ترور برخی اشخاص برای نا امن کردن فضای سیاسی کشور که در همین فصل به آن خواهیم پرداخت. بهانه امر هم مجازات خائنین بود، حال آنکه کسانی که به قتل رسیدند بیشتر قربانی اختلافات شخصی شدند تا چیز دیگر، حتی در یک مورد خیانت

مقتولین اثبات نشد. حال به موضوع عملیات کمیته مجازات می پردازیم و آنگاه تحلیل های لازم را در این زمینه ارائه خواهیم کرد.

ص: ۳۶۰

۳. قائم مقام الملک رفیع، نخستین هدف

کمیته مجازات برای شروع بحران سازی باید حتماً یک نفر را به قتل می رسانید، حال مهم نبود این یک نفر چه کسی باشد. از مطالب مشکوه الممالک این گونه مستفاد میشود که اعضای کمیته تصمیم گرفته بودند نخست قائم مقام الملک رفیع را به قتل رسانند، مأمور این عملیات کریم دواتگر بود که با همه تلاش خود به این کار موفق نشد و حتی در محل او را شناسایی کردند و عملیات لو رفت. قائم مقام الملک کیست و چرا می خواستند او را بکشند؟

نام اصلی قائم مقام الملک، آقا رضا رفیع بود که قبلاً معروف به حاج میرزا محمدرضا شریعت زاده گیلانی و تا دوره سلطنت رضا شاه معمم بود. او در سال ۱۳۰۴ قمری مصادف با ۱۲۶۵ خورشیدی متولد شد. به سال ۱۳۳۴ق. (۱۹۱۶ م.) از طرف دولت امپراطوری روسیه تزاری به سمت آتاشه (وابسته) افتخاری سفارت روس در تهران انتخاب و به دولت ایران رسماً معرفی گردید و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سمت مزبور باقی و برقرار بود. در اواخر پادشاهی احمد شاه قاجار ملقب به قائم مقام الملک شد. حاج آقا رضا نه دوره (۱) نماینده مجلس شورای ملی از گرگان رود و بندرانزلی بود و یک دوره هم سناتور شد. به قول بامداد، رفیع مردی بود بسیار زرننگ، باهوش، باحافظه، همه فن حریف و خیلی اجتماعی. او در آذرماه ۱۳۴۲ خورشیدی که متجاوز از هشتاد سال داشت در تهران در گذشت (۲).

پدرش حاج محمدمهدی گیلانی نام داشت که ابتدا با لقب بحرالعلوم شناخته می شد و بعد ملقب به شریعتمدار گردید، او پسر دوم حاج ملارفع شریعتمدار بود. عین السلطنه می نویسد:

«این قائم مقام الملک پسر شریعتمدار مرحوم رشتی است، صاحب ملک و مال بسیار. پس از

ص: ۳۶۱

۱- دوره های ۵ و ۶ و ۷ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.

۲- رجال بامداد، ج ۲، ص ۴۳.

آن همه بلاهایی که سر شریعتمدار درآوردند پناهنده روس شد. بعد هم این پسر آتاشه سفارت طهران گردید، با همان عمامه. بعد استعفا داد. یکی از اشخاصی است که مکرر می نوشتند و می گفتند باید کشته شود. اما اینها در پناهندگی تقصیر نداشتند، زیرا بلایی نبود که در بدو مشروطه و هنگام ضبط رشت به سر پدر و پسر نیاوردند، حتی به پای کشتن هم رسید. ناچار شدند و پناهندگی اختیار نمودند، مثل این که خلیها از مشروطه طلبان در سفارت [بریتانیا] پناهنده می شدند.»^(۱)

به یادآوریم که میرزا کریم خان رشتی و برادرانش نخستین جرقه را در مشروطه رشت زدند، در آن زمان بنا به روایتی حسین خان الله، که اینک خود یکی از اعضای کمیته مجازات بود، افخم الدوله حاکم رشت را کشت و به این شکل راه برای جمع آوری نیرو و حمله به تهران مهیا شد. ظاهراً از همان زمان قائم مقام الملک و خانواده اش متحمل صدماتی شدند و برای اینکه اموال خود را حفظ کنند به روس ها پناهنده گردیدند. این سابقه ای بود که طبق آن می خواستند بار دیگر از طریق کمیته مجازات، با او تسویه حساب کنند.

در اوایل فوریه سال ۱۹۱۶ خبر رسید که حاجی میرزا محمدرضا شریعت زاده مشهور به قائم مقام الملک رفیع، از طرف امپراتور روسیه به سمت آتاشه افتخاری سفارت منصوب گردیده و به دولت ایران معرفی شده است. این شخص توانست در آتیه فشار سفارت روس را در موارد عدیده تعدیل کند و چند تن از هموطنان خود را از حبس و تبعید نجات بخشد و بعدها هم در دربار پهلوی به مقام شامخی دست یابد و همان طور که گفتیم مقاماتی چون نمایندگی مجلس و سناتوری را احراز نماید^(۲)

به واقع قائم مقام الملک از مدت ها پیش تلاش کرده بود خود را تبعه روسیه کند، او حتی توانست توسط کنسول روسیه در رشت ورقه تابعیت اخذ نماید، اما این گونه به نظر می رسد که در آستانه انقلاب روسیه از او لغو تابعیت به عمل آمده باشد، بالاخره هم سفارت روسیه در تهران، ورقه تابعیت او را مسترد کرد و به این شکل از تبعیت دولت روسیه خارج گردید، از آن به بعد او جزو اتباع ایران به شمار می رفت^(۳) کمیته مجازات که مدعی کشتن خائنین بود، نخستین هدف خود را به قتل رساندن قائم مقام الملک قرار داد، لیکن موفق نشد. با این وصف حتی بعدها هم بقایای کمیته مجازات دست از سر او برنداشتند، به این موضوع در جای خود اشاره خواهیم کرد.

ص: ۳۶۲

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۱۳۹.

۲- ایران در جنگ بزرگ، صص ۳۲۱-۳۲۲.

۳- زبان آزاد، ش ۳۳، یکشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۳۵، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «رد تبعیت».

۴. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله

دومین کسی که برای قتل در نظر گرفته شد، اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود. انجام قتل برای جوخه ترور، به منزله بیانیه اعلام موجودیت به شمار می رفت، به همین دلیل حتماً باید کسی را می کشتند. وقتی از قتل قائم مقام الملک ناامید شدند و حتی بیم آن می رفت که تشکیلات آنان قبل از هرگونه اقدامی لو رود، سراغ رئیس انبار غله رفتند. میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله، در اصل فرزند میرزا ابوالحسن شیرازی بود. او معروف به بانکی بود؛ علت این امر اشتغال این فرد در بانک شاهنشاهی بود^(۱) اسماعیل خان در دستگاه مرنارد بلژیکی، ریاست مالیه سیستان را عهده دار بود، میگویند وقتی به تهران بازگشت ثروت هنگفتی با خود به همراه آورد^(۲) وقتی وثوق الدوله برای بار نخست به ریاست وزرای رسید، اسماعیل خان از سوی مشارالملک وزیر وقت مالیه ریاست انبار گندم را عهده دار گردید، او به شدت مورد نقرت روزنامه ستاره ایران و مدیر آن کمال السلطان صبا قرار داشت. ستاره ایران به شدت علیه مشارالملک تبلیغ می کرد. اسماعیل خان از محشورین و نزدیکان وثوق به شمار می آمد، می گفتند با سفارت بریتانیا رفت و آمد دارد و به طور مشخص با چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا رفاقت و روابط خانوادگی برقرار نموده است. اینها همه بهانه بود، به واقع اسماعیل خان قربانی قحطی دوره جنگ اول جهانی شد. به عبارت بهتر قتل اسماعیل خان در آن شرایط مرگ و میر ناشی از گرسنگی هیچ واکنش خاصی به طرفداری از او در توده های مردم باعث نشد، بلکه کسانی که از عمق ماجرا خبر نداشتند، از این قضیه خوشحال هم شدند.

واقعیت امر این است که گروه ضدتشکیلی و برخی دیگر آن قدر علیه وثوق تبلیغات کرده بودند که کمتر کسی به واقعیت امر توجه می کرد. کسانی که خارج از مرکز بودند به شدت تحت تأثیر این تبلیغات واقع می شدند. بنا به روایتی که در تهران به تواتر شنیده می شد، وثوق انسانی است که به هر حال می تواند کاری را که به عهده می گیرد انجام دهد. دومین مسئله در مورد مرنارد بود، «مرنارد هم مالیه ایران را مالیه کرد و خیلی خوبتر از آن می شد که بود، نگذاشتند و فقط برای آنکه جلوی دخل و رشوه را گرفته بود و نمی گذاشت مال دولت را به عناوین مختلفه اجزا و غیر اجزا بخورند این باعث کینه و عداوت جماعتی شده. آن بود که آن قدر بد گفتند و بد نوشتند تا برای همه کس شبهه حاصل شد و تحقیق و رسیدگی نکرده عزلش نمودند.»^(۳)

به هر حال بعد از اینکه کمیته مجازات از ترور قائم مقام الملک ناامید شد، به سراغ اسماعیل خان رئیس انبار غله رفت، کریم دواتگر گفته بود: «خوب است او را تعقیب نموده،

ص: ۳۶۳

۱- یغما، ش ۵، سال ۱۳۳۱، ص ۱۶۹.

۲- رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۳۹.

شکاری کرده، زودتر برویم.» منشی زاده و ابوالفتح زاده بر این باور بودند که «قائم مقام الملک کارکن روس ها و مفسدتر است»، بنا بر این باید قتل او را در اولویت قرار داد. جالب است که اینان میخواستند به هر حال فردی را بکشند و برایشان فرقی نمیکرد طعمه چه کسی باشد: «کریم گفت چون باید برویم و بی شکار هم خوب نیست اگر قائم مقام الملک به دست نیامد، اسماعیل خان هم خوب است که زودتر کاری انجام داده، برویم. بعد بلند شده که برود، منشی زاده و ابوالفتح زاده به او گفتند که همان قائم مقام الملک را تعقیب کنید.»^(۱) مشکوه الممالک مدعی است، بعد از رفتن کریم به کارهای منشی زاده و ابوالفتح زاده اعتراض کرده است. به او گفتند کریم و دوستانش واسطه رسانیدن مکاتیب صادره از تهران به جبهه هستند، به همین دلیل «خودشان داوطلب شده اند که کاری کرده، بروند و قائم مقام الملک چون رسماً خادم روس ها و خائن به وطن است، این قصد را نموده اند.» مشکوه الممالک میگوید به طور کلی این اعمال را تقییح کرده اما دو روز بعد شنیده که رئیس انبار غله را به قتل رسانیده اند.

بر اساس گزارش کمیساریای نمره شش محمدیه، این نخستین ترور کمیته مجازات روز ۱۷ فوریه ۱۹۱۷ مطابق با ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۵ اتفاق افتاد که ساعت چهار و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر در نزدیکی ایستگاه راه آهن حضرت عبدالعظیم میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله در درشکه خود هدف قرار گرفت و کشته شد. زمان وقوع این حادثه درست بعد از وقوع شورش روسیه علیه تزار نیکلای دوم بود که باعث شد او از تخت سلطنت به زیر افتد و به جای او موقتاً پرنس لووف قدرت را به دست گیرد.

قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به این دلیل صورت گرفت که گفته میشد در آن شرایط قحطی و گرسنگی و فقر و افلاس عمومی توده های مردم به ویژه در تهران؛ مقادیر فراوانی غله به سربازان انگلیسی و هواداران بریتانیا رسانیده است، اتهامی که هرگز اثبات نشد. وقتی هم او را به قتل رسانیدند، چند شبنامه تهیه کردند و آنها را برای هیئت دولت، اداره کل نظمیه و میرزا باقرخان پدر کمیسر تأمینات نظمیه ارسال نمودند و در آن توضیح دادند که قتل رئیس انبار غله به دست کمیته مجازات صورت گرفته است^(۲) میرزا باقرخان حاضر نشد پرونده قتل را بررسی کند و آن را مورد پیگیری قرار دهد، زیرا با کمیته مجازات و دست های پشت پرده هدایت کننده آن مرتبط بود. بالاخره هم او به دلیل همکاری با کمیته مجازات از منصب خود معزول شد، توضیح اینکه بعداً ابتدا او را دستگیر نمودند ولی به دلیل تهدیدات کمیته رهایش ساختند. هنگامی که بعداً بار دیگر این اشخاص دستگیر شدند، میرزا باقرخان هم مجدداً بازداشت گردید. او به گزارش روزنامه ها از اعضای منفصل نظمیه بود که همراه با حاجی بابا نام تبریزی که او هم عضو نظمیه بود؛ به اتفاق ناصرخلوت توسط نظمیه جلب و توقیف

ص: ۳۶۴

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۰۳۰-۱۰۳۱.

۲- ترقی، ش ۱۱۵۰، بهمن ۱۳۴۳، ص ۳۸.

گردید. گزارش می شد که علاوه بر افراد مذکور؛ عده ای دیگر هم بازداشت شدند. در آن زمان هنوز علت توقیف این افراد به درستی معلوم نبود^(۱). به عبارت بهتر کسی از انگیزه ها و علت قتل میرزا اسماعیل خان مطلع نبود و کمیته مجازات هم اعلانی صادر ننموده بود.

اما معلوم بود دلیل قتل صرفاً مسائل شخصی نبوده و انگیزه های آن فراتر از یک کینه جویی معمولی است. میرزا باقرخان پدر که گفتیم نخستین مأمور رسیدگی به پرونده سران کمیته مجازات بود، محرمانه به عبدالله خان بهرامی رئیس اداره تأمینات پیام داد قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله جنبه سیاسی دارد و یک قتل شخصی نیست. او توضیح داد این قتل توسط مخالفین و ثوق الدوله به عمل آمده است و به بهرامی توصیه کرد در کشف ماهیت آن جدیت نکند و در این امر مداخله ننماید^(۲). بعدها معلوم شد کمیته مجازات به کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه وعده داده بود به محض به دست گرفتن قدرت، او را به جای اسماعیل خان، رئیس انبار غله خواهند کرد^(۳).

سکوت نظمیه و توان کمیته در مرعوب ساختن مقامات دولتی، تروریست ها را جری تر ساخت. بعد از قتل میرزا اسماعیل خان، شورای کمیته تصمیمی خطرناک اتخاذ کرد. آنان تصمیم گرفتند و ثوق الدوله رئیس الوزرا را به قتل رسانند، برای این کار ابوالفتح زاده را معین کردند که خود فرماندهی عملیات کمیته را به دست داشت^(۴). این عملیات البته هرگز اجرا نشد، اما صرف همین تصمیم گیری نشان می داد که اهداف کمیته بسیار فراتر از آن چیزی است که تصور می رود. در همین حال کمیته اعضای جدیدی را جذب کرد: دو تن از اینان علی اکبر قاضی ارداقی و عمادالکتاب بودند که توسط کریم دواتگر به گروه توطئه گر ملحق شدند. عمادالکتاب درست زمانی که اسماعیل خان رئیس انبار غله به قتل رسید، به عضویت شورای کمیته مجازات برگزیده شد. در آن ایام تصمیم بر این بود که کلیه اعضای کمیته مبلغی به تشکیلات کمک کنند. قاضی ارداقی شخصی پولدار نبود، به همین دلیل او را از پرداخت کمک نقدی معاف کردند. به قول شخص ارداقی او ماهیانه پنجاه تومان درآمد داشت و این مبلغ به زحمت کفاف مخارجش را میداد. اما عمادالکتاب ماهی هفتاد الی هشتاد تومان به کمیته پرداخت می کرد^(۵).

ص: ۳۶۵

۱- زبان آزاد، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «جلب و توقیف در نظمیه.»

۲- خاطرات بهرامی، ص ۴۹۲.

۳- ترقی، ش ۱۱۷۰، تیر ۱۳۴۴، ص ۳۶.

۴- الفباء، سال چهارم، ش ۴۵، ۱۲ تیرماه ۱۳۲۷، ص ۵.

۵- ترقی، ش ۱۱۶۶، خرداد ماه ۱۳۴۴، ص ۳۳، به نقل از بازجوئی های قاضی ارداقی.

۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی

وقتی اسماعیل خان به قتل رسید، چند حادثه روی داد که به قیمت قتل کریم دواتگر تمام شد. در درجه نخست او در حالت مستی اسرار کمیته را فاش می ساخت، دوم اینکه بدون مشورت با سران کمیته عده ای را به عضویت کمیته درآورد و رهبران را در برابر کار انجام شده قرار داد. سوم اینکه کریم که می دانست رهبران کمیته یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده از کسانی پول دریافت می دارند، سطح انتظار خود را بالا برد. او از اینان همیشه پول تقاضا می کرد و با آنکه در مراحل اولیه پول هایی به او پرداختند، اما کریم حاضر نبود عقب نشینی کند. ظاهر امر این است که در درجه نخست بین رهبران کمیته در مورد قتل رئیس انبار غله اختلاف بروز کرد.

مشکوه الممالک مدعی است که بعد از قتل به منزل منشی زاده رفته و گفته است اینکار «مبادا از طرف کریم دیوانه شده باشد». او آشنایی منشی زاده و ابوالفتح زاده را با کریم نکوهید. دو روز بعد منشی زاده، مشکوه الممالک را ملاقات کرد. او گفت کریم قتل اسماعیل خان را انکار کرده است، به قول او «این بد جنس می خواهد ما را آلت کرده، از ما پولی بگیرد و بعضی عملیات را به اغراض دیگران اجرا نماید. تصوّر میکنیم این شخص محرکی غیر از ماها داشته باشد و به این کارها مشغول میشود و طفره از رفتن [به جبهه] می زند و هم خیال شدن با این اشخاص نتیجه خوبی ندارد.»^(۱) اینکه کمیته آلت فعل دیگران واقع شده بود امری است که در منابع گوناگون از آن سخن به میان آمده است، اما مهم این است که این دیگران چه کسانی هستند؟ نکته دوّم این است که منشی زاده ظاهراً سخن کریم را که مسئولیت قتل را نمی پذیرفت، باور نمی کرد. اما تحولات بعدی نشان داد حق با کریم بوده است؛ او رشید السلطان را برای قتل رئیس انبار غله بدون اجازه رهبران اجیر کرده بود.

کریم در زمره آن دسته از افرادی بود که فقط برای پول گرفتن کار می کرد، رشید السلطان هم در زمره افرادی بود که به دلایل مالی دست به اعمال جنایتکارانه می زد. این که کریم سخن منشی زاده را باور نمی کرد، ریشه در این واقعیت داشت که او می دانست رهبران کمیته از رجال متمول پول دریافت می دارند، حداقل بعد از قتل های اولیه این راز از پرده برون افتاده بود. عبدالله خان بهرامی که در زمان دستگیری سران کمیته مجازات ریاست تأمینات نظمیته تهران را بر عهده داشت نقل میکند کمیته مجازات به طور خاص در اواخر دوره فعالیت خود دچار مزیقه مالی شده بود. اینان یک عده از «مجاهدین گرسنه را که از مهاجرت برگشته بودند»، دور خود جمع می کردند و حتی وسایل نگهداری اینان را هم نداشتند^(۲). سران کمیته با توجه به این امر، شروع به زورستانی و باج گیری از رجال کشور نمودند؛ البته ظاهراً در عین حال از کسانی که آنان را در زمره آزادیخواهان میدانستند مختصری اعانه دریافت میداشتند. اینکه

ص: ۳۶۶

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۳۲.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۵۱۴.

کمیته مجازات تلاش میکرد با ایجاد جو رعب و وحشت از رجال کشور «باج» دریافت کند، نکته‌های است که در اعترافات عمادالکتاب هم به آن اشارت رفته است. او میگوید کمیته میخواست از سران کشور باج دریافت کند، اما با تمام تلاش و کوشش نتوانستند از مشیراعظم، مجدالسلطنه و یمین لملک مبلغی دریافت کنند^(۱) به یاد آوریم کمال السلطان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران، همین اشخاص را به نام مورد حمله قرار داد و از قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به نوعی ابراز خوشنودی کرد.

روایت منشی زاده با این روایت تفاوت دارد. به گفته او کریم دواتگر بعد از مراجعت از جبهه با وساطت ابوالفتح زاده با او آشنا شده است. به گفته او کریم پذیرفت که «مورد استفاده» آنان قرار گیرد. آنان به نام «حفظ مصالح و منافع کشور و ترقی و تعالی ایران» کمیته‌های تشکیل دادند تا قدرت «خائنین و بیگانه پرستان» را از کشور قطع کنند. کریم گفت هرگاه ماهی صد تومان به او دهند، او میتواند سه تن از دوستان مورد اعتماد خود را انتخاب کند تا دستورات کمیته را اجرا نمایند^(۲).

طبق اظهارات مشکوه‌الممالک به نقل از منشی زاده یکی از کارهای کریم این بود که سلاح‌هایی را که منشی زاده تهیه میکرد به جبهه میبرد. منشی زاده بعد از قتل اسماعیل خان، حتی به کریم گفت حاضر است سلاح‌های داده شده را به خود او بدهد اما او از سر آنان دست بردارد. به هر حال منشی زاده از اینکه کریم برخلاف قولی که داده بود، بعد از قتل اسماعیل خان حاضر نشد به جبهه رود و به هم مسلکان خبر تشکیل کمیته را برساند و هر روز از کمیته مجازات پول طلب میکرد؛ در صدد برآمد او را از سر راه بردارد. منشی زاده باز هم گفت آنان نه پولی دارند که به کریم بدهند و «نه به اعمال خودسرانه او که شاید هم از طرف غیر، دستور باشد» مایلند. منشی زاده باز هم این بار گفت باید کاری کرد که کریم به دنبال کار خود رود. کریم میخواست عماد و ارداقی که خود جذب کرده بود، بین او و منشی زاده آشتی برقرار نمایند. هیچکس نمیدانست در اعماق قلب این مرد چه میگذرد؛ به همین سیاق کسی نمیدانست او چرا اسرار کمیته را لو میدهد؟^(۳)

به عبارت بهتر نوعی سوءظن بین کریم و منشی زاده وجود داشت. کریم تصور میکرد پشت سر فعالیت‌های کمیته کسانی هستند که آن را حمایت مالی میکنند، به ظن او منشی زاده پولها را اغلب خود برمی داشت اما او را که عملیات اصلی را انجام می داد با اندکی وجه سرکیسه می کرد. بالاخره جلسه‌ای در منزل مشکوه‌الممالک تشکیل شد، در این جلسه منشی زاده، ابوالفتح زاده، عمادالکتاب، قاضی ارداقی و کریم هم حضور داشتند. حاضرین از

ص: ۳۶۷

۱- ترقی، ش ۱۱۶۹، خرداد ۱۳۴۴، ص ۲۲، به نقل از بازجویی‌های عمادالکتاب.

۲- همان، ش ۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۳۵.

۳- همان، ش ۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص ۳۶.

کریم خواستند به دلیل کاری که انجام داده است، یعنی ارتکاب قتل؛ باید فوراً از تهران خارج گردد. کریم نه تنها از اجرای این دستور استنکاف ورزید، بلکه کار خود را به بهادرالسلطنه و عده ای دیگر هم توضیح داد؛ یعنی گفت قاتل اصلی رشیدالسلطان است. بهوقوع این نخستین جلسه ای بود که عماد و ارداقی با سران کمیته مجازات داشتند، واسطه این کار هم البته کریم بود. کریم به عمد راز کمیته را به ارداقی، عمادالکتاب و بهادرالسلطنه توضیح داد. او تصوّر می کرد اگر عده ای از این موضوع مطلع باشند، رهبران کمیته از قتل او منصرف خواهند شد. به عبارت بهتر کریم پرده دری از اسرار کمیته را تنها ضامن بقای جان خود ارزیابی می کرد.

به هر حال منشی زاده وجهی برای او فراهم آورد، از مشکوه الممالک هم خواست مقداری به آن بیفزاید تا «بلکه از شر این پسر طماع شهوی بی مغز» خود را خلاص نماید^(۱) جالب اینکه کریم به مشکوه الممالک گفته بود عدل الملک را دیده و او شغلی در ژاندارمری برایش یافته است، اما رفقاییش نمیگذاشتند او به سر این کار رود. حق السکوت ستانی کریم ادامه یافت، بالاخره قاضی ارداقی و میرزا محمد حسین عمادالکتاب خوشنویس که کریم برای حفظ جان خود آنها را وارد کمیته کرده بود، نتوانستند او را قانع سازند که دست از اقدامات جنون آمیز خود بردارد. اینان رأی دادند او باید کشته شود. نکته مهم در ارتباط با قتل کریم، اطلاع و دخالت سید محمد کمره ای در آن است. کمره ای خطاب به منشی زاده میگفت امثال کریم را باید با پول نگاه داشت، اگر پولی در بساط نباشد او را نمیتوان حفظ کرد. کمره ای رازی را برملا می کند که برای شناخت تاریخ تحولات این زمان واجد اهمیت بسیار است. بنابر خاطرات او، کریم دواتگر، او و سایر اعضای گروه ضدتشکیلی را واداشته بود تا تشکیلات حزب دمکرات را دوباره راه اندازی نمایند. به نظر کمره ای در آن شرایط راه اندازی تشکیلات حزب دمکرات کاری بود نسنجیده: «اگر تشکیلات بدهیم شاید [به دلیل]^(۲) عملیات مملکت خراب کن کمیته چپ ها کاسه و کوزه را گردن ما بشکنند و دولت آن فسادها را به اینکه شماها با آن ها مربوط هستید از ما انتقام بکشند.» منظور از آن فسادها چیست؟ چه اقدام مملکت خراب کنی انجام شده بود؟ اصلاً این کمیته چپ ها که مورخ الدوله و کمره ای از آن یاد می کنند متشکل از چه نیروهایی بود؟ پاسخ این سؤالات در کتاب خاطرات کمره ای و مورخ الدوله مشخص نیست.

با این وصف کریم، کمره ای را زیر فشار قرار داد تا تشکیلات حزب را بار دیگر سروسامان دهد و مانع از تداوم تشتت در این حزب گردد. این ملاقات شب پنجشنبه یازدهم رجب ۱۳۳۵ مطابق با سیزدهم فروردین ۱۲۹۶ روی داد. صبح روز بعد کریم دواتگر باز هم به ملاقات کمره ای آمد. او تهدید کرد اگر وی همچنان مانع تشکیل فرقه شود، موجی از افشاگری

ص: ۳۶۸

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۳۳.

۲- لغات درون کروش از ماست.

علیه او در مطبوعات به راه خواهد انداخت و اعضای فرقه او را بایکوت خواهند کرد. این بار کریم از کمیته چپ های روسیه گفت که به تهران آمده و خواستار همکاری او شده اند، همان مطلبی که به مورخ الدوله هم گفته بود و ما پیش تر به آن اشاره کردیم. کمرهای از برخورد کریم با خود افسرده شد، او نوشت: «اخلاق ما خیلی بد است و فقط لباس دمکراسی را پوشیده ایم.» (۱)

بعدها عدل الملک داد گر که با کمیته مرتبط بود، به دنبال دور دوم دستگیری اعضای این تشکیلات در کابینه و ثوق به سال ۱۲۹۷، توضیح داد از تشکیل کمیته مجازات خبر نداشته؛ کریم دواتگر اصرار کرده به او مأموریتی بدهند تا به خارج رود و گفته است: «وقت رفتن بعضی اسرار خیلی بزرگ میگویم.» عدل الملک می گوید وقتی کمیته شروع به عملیات کرد، تازه او دانسته عمادالکتاب و قاضی ارداقی هم با آن مرتبطند. خود عمادالکتاب در بازجوییهای خویش در نظمیۀ توضیح داد کریم دواتگر با او و قاضی ارداقی جلسهای تشکیل داد، او تأسیس کمیته را برای اینان افشا کرد و از آن دو تن خواست برای کمک به این تشکیلات تلاش نمایند. به روایت او، کریم بسیار بدلحن سخن گفت و در پاسخ ارداقی که گفته بود نمیتواند وارد تشکیلاتی شود که از ماهیت آن اطلاعی ندارد، شروع به پرخاش کرد (۲).

در این دوره روابط کریم و عدل الملک به اندازه ای صمیمانه بود که حتی عده ای بعدها گمان بردند او نویسنده اعلامیه های کمیته مجازات است. شاید هم این گونه بوده باشد، اما عدل الملک به شدت در برابر کسانی که فکر می کردند او اعلامیه های کمیته را می نویسد، واکنش نشان داد: «یک روز قاضی [ارداقی] در خیابان به من رسید و گفت واقعاً عجب قلمی دارید و این بیان نامه کمیته مجازات را که شب مهتاب است خوب نوشته اید» (۳) من خُلقم تنگ شده و گفتم تو ريقو ميخواهی به من رنگ بزنی و مرا به کار خودت تهدید نمایی و رد گم کنی؟ یکی دو مرتبه هم عماد و قاضی دیدند که کریم آمده بود و با من در وزارت داخله خلوت کرده بود، آنها همچو حدس زدند که به من مطالب را گفته.» (۴) مطالب این گزارش واضح است، کریم دواتگر از عدل الملک معاون وزارت داخله که ظاهراً جزو تیم و ثوق بوده می خواهد به او شغلی در خارج کشور بدهند و آنگاه او هم اسرار مهمی در اختیار او قرار خواهد داد. دیگر اینکه به دلیل تماس عدل الملک با کریم، افرادی مثل قاضی ارداقی تصوّر می کردند بیانیه های کمیته را که بعداً منتشر شد، او می نویسد. شاید به واسطه تماس های او با کریم و اینکه احتمالاً او را برای و ثوق خریده بود، می خواستند به این شکل از این عدل الملک حق السکوت بگیرند، اما وی به شدت با آنان برخورد کرد. نکته مهم تر این است که قاضی و

ص: ۳۶۹

۱- همان، ص ۱۵.

۲- همان، ش ۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، صص ۱۲ و ۳۶.

۳- این بیانیه بعد از قتل میرزا محسن مجتهد نوشته شد.

۴- کمره ای، ج ۱، ص ۴۱۶.

عماد تصوّر می کردند کریم به دلیل ارتباطات خود با او و حتی تشکیل جلسه در وزارت داخله؛ اسرار کمیته را به گروه تشکیلی لو داده است. به یاد آوریم در این زمان هنوز وثوق الدوله ریاست وزرایی را به عهده داشت. می توان تصوّر کرد که گروه وثوق توسط عدل الملک، گروه تشکیلی را واسطه قرار داده بودند تا کریم را وادارد که سیدمحمد کمره ای را مجبور به تمکین از اراده وثوق کند و گروه ضدتشکیلی را منحل سازد. باز هم پذیرفتی است که کریم بابت این تهدیدات مبلغ بیشتری پول دریافت کرده باشد، او هم درست سراغ کمره ای رفت و در طول کمتر از یک شبانه روز، دو بار او را تهدید کرد و از وی خواست مانع تشکیل مجدد حزب دمکرات نشود. این تهدید به بهای جان او تمام شد، بنابراین درست تر این است که قتل کریم نه به دلایلی که تاکنون در برخی منابع آمده است، بلکه به دلیلی دیگر صورت گرفت. این دلیل تحت فشار قرار دادن کمره ای برای انحلال گروه ضدتشکیلی اش بوده است.

صبح روز جمعه دوازدهم رجب سال ۱۳۳۵، یعنی حدود بیست و چهار ساعت بعد از ملاقات کریم با کمره ای، خبر رسید او به قتل رسیده است. آن روز یعنی سؤم آوریل ۱۹۱۷ مطابق با ۱۴ فروردین ۱۲۹۶ طبق گزارش کمیساریای نمره چهار سنگلج، کریم دواتگر در مجاورت کلیسای ارامنه به قتل رسید. روز بعد رشید السلطان، سید مرتضی و میرزا عبدالحسین ساعت ساز که مظنون به دست داشتن در توطئه بودند دستگیر شدند، اینان به قتل دو تن یاد شده اعتراف کردند. با این وصف کمیسری مدعی شد اینان از نشانی کمیته و اعضای آن اطلاع دقیقی به پلیس ندادند و این موضوع که دستور قتل را چه افرادی صادر کرده اند، مبهم مانده است. این ظاهر ماجراست، به واقع قاتلین به پشتگرمی عوامل ضدتشکیلی و کمیته مجازات در وزارت داخله، نظمی و عدلیه مرتکب این جنایت شده بودند، به صراحت به قتل اعتراف نمودند، بازجویان هم از خود آنان بودند، به همین دلیل با وصف محرز بودن بزه انتسابی و وقوع جنایت توسط افراد دستگیر شده؛ اندکی بعد آنان را آزاد کردند.

کمره‌های خطاب به میرزا محسن نجم آبادی که خبر قتل کریم را آورده بود اظهار داشت: «دیروز همین اوقات آمد و مرا از طرف تشکیلیون امر به ورود به تشکیلات نمود، ابا نمودم. مرا تهدید سخت نمود. واقعاً خیلی تعجب نمودم. اگر مرشد بودم یا حقه باز، از کشته شدن کریم ادعای تقرب به خدا مینمودم.»^(۱)

این موضوع دلیلی است بر اینکه افرادی مثل کمره‌های نه تنها با کمیته مجازات بی ارتباط نبودند، بلکه خط مشی اصلی عملیات آن را اعضای این گروه ترسیم می نمودند. حوادث بعدی نشان داد که این داوری تا چه اندازه مقرون به صحت است. کریم کشته شد، چندی بعد رشید السلطان و سیدمرتضی به اتهام مشارکت در قتل دستگیر شدند و در نظمیه بازداشت گردیدند. ترتیب ترور کریم را خود منشی زاده داده بود. تلاش شد تا اینان آزاد شوند، وقتی کار آزاد سازی این دو به نتیجه نرسید، رسماً کمیته را به مردم معرفی نمودند و مهری هم برای آن ساختند. از این به بعد بود که نام کمیته مجازات بر سر زبان ها افتاد.

این ایام روزهایی به غایت تعیین کننده به شمار می‌آید، از سویی حوادث این روزها در هاله‌ای از ابهام پوشیده است. درست در ایام عملیات کمیته مجازات و دعوی تشکیلی و ضدتشکیلی و دقیقاً روز بعد از قتل کریم دواتگر، جلسهای در منزل شاهزاده شیخ رئیس قاجار تشکیل شد. در این جلسه که اعضای لژ بیداری ایران حضور داشتند، سخن از ضرورت استقرار نظام جمهوری در ایران به میان آمد. عده‌ای می‌گفتند کشور در حال هرج و مرج است، باید از این فرصت استفاده کرد و

جمهوری اعلان نمود. شیخ رئیس از این امر استقبال نمود، کاندیدای ریاست جمهوری او ناصرالملک بود. درست در همین ضمن فردی از سفارت انگلستان به نزد شیخ رئیس آمد، به قول کمرهای قاصد بستهای به او داد که احتمالاً اسکناس بود. شیخ رئیس از مسئولین سفارت بریتانیا تشکر کرد و پاسخ تبریک عید آنها را هم گفت (۲).

ص: ۳۷۰

۱- همان، ص ۴۱۷.

۲- همان، ص ۲۲.

۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات

وقتی اعضای کمیته مجازات مورد سوءظن واقع شدند، دولت علاءالسلطنه، عبدالله خان بهرامی را از رشت احضار کرد و به او ریاست تأمینات تهران را داد تا مظلومین را تحت تعقیب قرار دهد و آنان را به جزای اعمال خود برساند. برخی از مطبوعات نسبت به ورود بهرامی ابراز شادمانی کردند، اینکه رئیس نظمیۀ او را به ریاست تأمینات منصوب کرده به فال نیک گرفته شد، او را وجودی صالح و فعال معرفی کردند، خلاصه نوعی امیدواری به حل و فصل سریع قضایا وجود داشت (۱). خود بهرامی نقل میکند که وستداهل به او بسیار امید بسته بود تا بلکه «این دسته آدمکش» را دستگیر کند و به سزای عمل خود برساند، (۲). سیر تحولات نشان داد این انتظار تا چه میزان بیهوده است. به واقع عبدالله خان بهرامی با عملیات کمیته مجازات به ضرس قاطع همدلی نشان میداد. به همین دلیل وقتی او به منصب ریاست تأمینات تهران نایل آمد؛ سران کمیته او را به خانه ابوالفتح زاده دعوت کردند. در ملاقاتی که بین او و منشی زاده و ابوالفتح زاده اتفاق افتاد و واسطه آن مردی بود به نام حاجی باباخان اردبیلی، آنان تشکیلات خود را برای وی شرح دادند و به واقع همه چیز را با او در میان نهادند، بهرامی بعد از این ملاقات از شغل خود استعفا داد. مورخ الدوله سپهر که خود در زمره بازداشت شدگان بود، نقل میکند کمیته در تلاش بود تا احسان الله خان و حاجی علی اصغر تبریزی دو تن از متهمین

ص: ۳۷۱

۱- بامداد روشن، سال دوم، ۲۴ رمضان سال ۱۳۳۵، ص ۱.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۴۸۴.

را آزاد کند. او مینویسد: «از جمله حاجی باباخان اردبیلی از مردان بی باک آذربایجان مستقیماً با عبدالله خان بهرامی وارد مذاکره شد، مأموریت خود را از طرف کمیته ابلاغ و آزادی دستگیر شدگان را خواستار و نتیجه اینکه در روز ۲۷ رمضان ۱۳۳۵ مرخص گردیدند.»^(۱) جالب اینکه خود بهرامی به این موضوع اعتراف و اقرار دارد: او نقل میکند بعد از ملاقات با سران کمیته مجازات، فردای آن روز به نزد میرزا باقرخان پدر رفته و گفته است در پرونده بازداشت شدگان «ما دلایل محکمی نداریم.» او اظهار عقیده کرد که آنان را فعلاً رها نمایند، «میرزا باقرخان مترصد چنین دستوری بود، همان روز آنها را از محبس آزاد ساخت.»^(۲)

روایتی دیگر هم وجود دارد که البته در اصل ماجرا تغییری ایجاد نمی کند، وقتی قاتلین کریم دواتگر را دستگیر نمودند، میرزا باقرخان پدر مسئول بازجویی آنان بود. سران کمیته برای روشن کردن ذهن وی، نامهای به توسط مشکوه الممالک مستقیماً برای پدر ارسال نمودند و علی القاعده او را از ادامه پی گیری موضوع بر حذر داشتند. میرزا باقر خان به هنگام اطلاع از موضوع، تلاشی پی گیر برای رهایی محبوسین و قاتلین کریم دواتگر آغاز کرد، او توانست زندانیان را از حبس نظمیته رهایی بخشد^(۳) به این شکل بود که جنایات کمیته مجازات تداوم یافت. پس یکی از عوامل اصلی آزادی محبوسین، عبدالله خان بهرامی بود که در این زمان ریاست تأمینات نظمیته را بر عهده داشت.

نکته مهم این است که همین بهرامی که از بازجویی سران کمیته مجازات استنکاف ورزید، اندکی بعد به ریاست نظمیته آذربایجان یعنی یکی از مهم ترین کانون های بحرانی کشور اعزام شد. این حادثه مقارن بود با اعلام صوری انحلال گروه ضدتشکیلی و نیز درست در این زمان بود که بیش از چهل روز از بازداشت سران کمیته مجازات می گذشت. وقتی این خبر

منتشر شد، برخی از مطبوعات زبان به اعتراض گشودند و از وزارت داخله در مورد کم و کیف موضوع سؤال کردند. به طور مثال زبان آزاد نوشت میرزا عبدالله نامی آن هم با معرفی وستداهل به وزارت داخله و با معرفی این وزارتخانه که مستشارالدوله صادق ریاست آن را بر عهده داشت، به ریاست نظمیته آذربایجان منصوب شده است. این روزنامه نوشت این فرد کاملاً با کمیته مجازات مرتبط بوده و به آنان بستگی دارد، تازه شخص وستداهل او را به دلیل همکاری با کمیته مجازات از ریاست تأمینات تهران برکنار کرده بود؛ بعد از انفصال باز هم این فرد علیه شخص وستداهل فعالیت کرده است، حال سؤال این است اگر این اخبار و نیز خبر

ص: ۳۷۲

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۵۰۷.

۳- ترقی، ش ۱۱۶۳، سال ۱۳۴۴، ص ۳۶.

انتصاب بهرامی به ریاست نظمیۀ آذربایجان صحت دارد، چرا چنین شخصی را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می سازند؟^(۱)

و استداهل نه تنها اخبار مزبور را تکذیب نکرد بلکه آن را تأیید هم نمود، عجیب تر اینکه او از کارنامه بهرامی در مورد کمیته مجازات انتقاد کرد، با این وصف خبر انتصاب او را تأیید نمود:

«عبدالله خان مشارالیه برای کشف کمیته مجازات از طرف این جانب مأمور گردیده ولی پس از چندی احساس نمودم آن طوری که باید در کشف کمیته مجازات جدّیت به عمل نمی آورند، به همین جهت به مشارالیه چندی مرخصی داده شده و در همان ایام کمیته کشف شده و چون بر من معلوم شد که او اقدامات لازمه به عمل نیاورده بود او را منفصل نمودم. به موجب مراسلات خصوصی که به این جانب رسیده و بعضی از اعضا کمیته معرفی شده بودند، صورتی به آقای عبدالله خان داده شد که تعقیب نمایند، لیکن مشاهده گردید که در دستگیری و تعقیب آنها اقدامی به عمل نیاورده دیگر عدم اقدام ایشان از ترس بوده یا طرفداری، بنده اطلاعی ندارم، در باب اعزام ایشان هم به نظمیۀ آذربایجان پیشنهاد این مأموریت از طرف این جانب نشده و اداره نظمیۀ آذربایجان در تحت اوامر مستقیم وزارت جلیله داخله خواهد بود.»^(۲)

نکته جالب این است با اینکه شخص رئیس نظمیۀ ارتباط عبدالله خان بهرامی را با کمیته مجازات تأیید کرد، اما شخصی با امضای ا. د. م، این ارتباط و همکاری را اتهام دانست و تکذیب نمود. روند استعفای کسانی که با پرونده کمیته مجازات در ارتباط بودند منحصر به اشخاصی مثل عبدالله خان بهرامی نبود، بلکه صدراالاشراف هم از ترس ناگزیر به استعفا شد. صدراالاشراف بعدها زمانی که اعضای کمیته مجازات دستگیر شده بودند، توضیح داد در زمان اجرای عملیات اعضای کمیته، او رئیس اول محاکم استیناف تهران بوده است. در آن زمان او از منصب خود استعفا داد، علت امر را خودش به این شکل توضیح داد: «البته خاطر همه مستحضر است که کناره جویی بنده از شغل رسمی خود به واسطه تهدید شدید کمیته مجازات بود که در آن موقع هیچ عقلی اجازه تردید و توقف در اوامر کمیته مزبوره را نمی داد.» او ادامه داد در آن زمان وی استعفای خود را تقدیم ممتازالدوله وزیر وقت عدلیه نمود، اما وزیر با استعفای او مخالفت کرد. صدراالاشراف توضیح داد علت مخالفت ممتازالدوله با استعفای او این بود که وزیر «مخالف قدرت دولت و مصالح عدلیه» بود؛ صدراالاشراف در توضیح این مطلب صریحاً نوشت «مثل این است که دولت تصمیمات کمیته مجازات را تعقیب و رسمیت داده باشد.» ادامه مطلب جالب تر است: صدراالاشراف توضیح داد در آن زمان نصیرالدوله معاون وزارت عدلیه به منزل او آمد، مذاکرات مفصلی صورت گرفت و به او قول داد برایش کاری درخور توجه در خراسان دست و پا کند. صدراالاشراف هم پذیرفت اگر با رفتن او به خراسان موافقت شود، موقتاً آن را قبول می کند، «ولی پس از آن که به فاصله یک روز از مذاکرات مزبوره به بنده رسماً اعلام شد که استعفای سابق شما قبول شد و یقین کردم که مقصود از این مذاکره جز تمهید مقدمه برای استعفای اجباری نبوده، دیگر قبول ریاست استیناف خراسان با این مقدمه اسباب افتخار نیست، سهل است که موجب وهن بنده و پیشرفت نکردن کار عدلیه خراسان است به این جهت قبول این خدمت را نکردم.»^(۳) پیام نامه صدراالاشراف واضح است: نصیرالدوله معاون وزارت عدلیه برای اینکه پرونده کمیته را لایوشانی کند، به او وعده داد در ازای استعفا از کارش ریاست استیناف خراسان را بپذیرد، در این امر ظاهرسازی کردند، یعنی اینکه ابتدا با استعفای او مخالفت نمودند زیرا باید علت استعفا روشن می شد، اما وقتی به او وعده پستی دیگر دادند، بلافاصله استعفایش را هم قبول و اعلام کردند، یعنی اینکه نامبرده به میل و

علاقه خود استعفا کرده و به خراسان رفته است و اجباری در کار نبوده است.

ص: ۳۷۳

۱- زبان آزاد، ش ۲۷، ۵ شنبه ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «یک سؤال از اداره جلیله نظمیه.»

۲- همان، ش ۲۸، ۳ شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷، «جواب از نظمیه.»

۳- همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

۷. قتل متین السلطنه و استعفای وثوق الدوله

عبدالحمید خان متین السلطنه فرزند میر عبدالباقی طیب، مشهور به اعتضاد الحکما و برادر دکتر خلیل خان اعلم الدوله در تهران به سال ۱۲۹۶ قمری به دنیا آمد. وی که میگفتند نسب به مختار بن ابوعبید ثقفی میرد، در مدرسه امریکایی تهران زبان انگلیسی آموخت، به سال ۱۳۰۸ قمری زمانی که حدود سیزده سال داشت، به فرنگ عزیمت کرد، ابتدا به پاریس رفت و بعد در لندن تحصیل حقوق نمود و بعد از نه سال در ۱۳۱۷ به ایران بازگشت. در سن بیست سالگی سمت مترجمی سفارت ایران را در استانبول متقبل شد، به عربی، ترکی، انگلیسی و فرانسه تسلط داشت و تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد خاتمه داده بود. او بعد از بازگشت به کشور، معاون رئیس گمرک های بنادر خلیجفارس گردید و در عین حال امیرالبحری و ریاست کشتی مشهور پرسپولیس را عهدهدار شد. متین السلطنه به واسطه شغل خود در بوشهر اقامت داشت، در همین شهر نخستین نشریه کاریکاتور را با نام طلوع منتشر کرد. انتشار طلوع به سال ۱۳۱۸ اتفاق افتاد، بعد از مدتی او روزنامه مظفری را منتشر کرد. انتشار روزنامه مظفری یک سالی بعد از انتشار طلوع در هفتم شوال ۱۳۱۹ شکل گرفت، بعد از مدتی متین السلطنه به تهران رفت و آقا میرزا علی آقا لیب الملک شیرازی تصدی آن را بر عهده گرفت. اندکی بعد از رفتن به تهران، متین السلطنه معاون رئیس گمرک های خراسان شد. او در این منطقه، شروع به تأسیس مدارس جدید نمود، انجمن های خیریه بنا نهاد و خلاصه اقدامات خیرخواهانه انجام داد(۱).

ص: ۳۷۴

روزنامه مظفری اخبار بمبئی و زرتشتیان آن سامان را به خوبی پوشش میداد، در مسافرتی به بمبئی، لیب چاپخانه‌های خرید و وارد بوشهر کرد. بعد از انحلال مجلس اول، لیب به هند رفت، در بمبئی مدبرالممالک هرنندی مدیر روزنامه تمدن، با او ملاقات کرد و هر دو به مصر رفتند. آنان وارد منزل حاج میرزا عبدالجواد مشکی اصفهانی تاجر اصفهانی شدند، طبق برخی اسناد موجود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، عبدالجواد مشکی بهائی بود و با عین الملک هویدا پدر امیرعباس هویدا، تماس داشت و بعدها از مداحین رضا خان به شمار می آمد. لیب بعد از مصر به مکه رفت، در مکه او یک شماره از روزنامه اش را منتشر کرد، این خبر در روزنامه فارسی زبان حکمت چاپ مصر (۱) و نیز روزنامه چهره نما (۲) بازتاب یافت. به واقع بعد از توقیف و تبعید لیب الملک شیرازی به سال ۱۳۳۲ق. نشریه اش هم تعطیل گردید، وی به سال ۱۳۳۳ قمری در کربلا، نشریه انتقام را منتشر ساخت. در این نشریه او فتوحات آلمان و عثمانی و شکست انگلیسی ها در جنگ اول جهانی را پوشش میداد، نیز انتشار نشریاتی به نام حقایق، انتباه و غیرت هم از دیگر اقدامات او در این زمان بود؛ لیب الملک در سال ۱۳۳۷ قمری در کربلا فوت کرد. متین السلطنه در دوره دوم، نماینده مجلس از حوزه انتخابیه خراسان شد، او نه به دمکرات ها وابستگی نشان داد و نه به اعتدالی ها، بلکه به تشکیلات مستقلی که نام هیئت مؤتلفه بر خود نهاده بود؛ تعلق داشت. هیئت مؤتلفه تشکیلاتی بود از اعضای مستقل مجلس که برای وحدت رویه، در عین اختلاف دیدگاه این عنوان را بر خود نهاده بودند. متین السلطنه بعد از خاتمه مجلس دوم، دو سالی را در خزانهداری گذراند، سپس روزنامه عصر جدید را بنا نهاد. مشهور بود متین السلطنه در دوره وقوع جنگ اول جهانی که عده‌های از متفقین و عده‌های دیگر از دول محور حمایت میکردند، به حمایت از روس و انگلیس میپرداخت. بنا به مندرجات عصر جدید، متین السلطنه مثل بسیاری از دیگر رجال آن دوره، سیاستهای روس و انگلیس را به باد انتقاد میگرفت و از این بالاتر اشغال کشور توسط بیگانه را بر نمیتابید و میگفت دولت باید دست از سیاست بیطرفی خود به این شکل رایج و در شرایطی که این سیاست نفعی عاید ایران نمی کند، بردارد. او شخصی وطن فروش نبود، به کشور خود علاقه داشت اما چون مردی بود میانه رو و این میانه روی در دوره بعد از مشروطه به محافظه کاری پهلو میزد، بر این باور بود که تا وقتی دولت به سیاست بیطرفی خود ادامه میدهد، نباید علیه آن سیاست کاری انجام داد. به عبارتی او به فعالیت سیاسی در چارچوب برنامه‌های دولت های وقت باور داشت، هرچند خود با خط مشی این دولت ها مخالف بود. کسروی که

متین السلطنه

ص: ۳۷۵

۱- حکمت، ش ۹۲۶، ۱۵ محرم الحرام ۱۳۲۷، «صوت حق یا بانگ مظفری از مکه».

۲- چهره نما، ش ۳، غره صفر ۱۳۲۷، «نقل از روزنامه شریفه مظفری».

را مردی اندیشمند، آگاه و ایران خواه میدانند، در قضاوت درباره او مرتکب اشتباه رایج زمان خود شده است:

«...در آن هنگام شور و خروش ایران که دو دستگی به میان افتاده و دسته انبوهی از آزادیخواهان و دیگران، خواهان پیوستن به آلمان و عثمانی و جنگ با روس بودند و یک دسته همدستی با روس و انگلیس را بهتر دانستند، این [یعنی متین السلطنه] از دسته دوّم بوده است و در روزنامه خود هواداری از این اندیشه نشان داده؛ از اینجا مردم او را به هواخواهی روس و انگلیس بدنام گردانیدند.»^(۱)

واقعیت هم این است که او را به این عنوان بدنام کردند و گرنه متین السلطنه طرفدار سیاستهایی بود که از سوی دولت وقت ترویج میشد؛ اما او نظرات خود را هم بیان میداشت و به طور مشخص از آن نوع بیطرفی که کشور را آماج حملات دشمنان جورواجور کرده بود، به شدت انتقاد مینمود. او می گفت این چه بیطرفی است که روس و انگلیس و عثمانی و آلمان همزمان بخش هایی از کشور را به اشغال خود در آورده اند؟ مفهوم بیطرفی این است که دولت ایران در برابر قوای متخاصم در چارچوب منافع ملی ایران عمل کند و مانع از بر باد رفتن استقلال کشور شود، اما وقتی هیچ قدرتی این سیاست را به رسمیت نمی شناسد و به آن احترام نمی نهد، آیا نباید چاره ای دیگر اندیشید؟ با این وصف باز هم واقعیت این است که متین السلطنه در روزنامه خود اخبار آلمان را بیشتر پوشش میداد، بالاتر آنکه وقتی در اوان جنگ، آلمان ها فتوحات نمایان میکردند، او این فتوحات را در روزنامه خود منعکس میساخت و از آن تمجید می کرد.

نخستین شماره روزنامه عصر جدید روز شنبه دوازدهم ذی قعدة ۱۳۳۲ منتشر شد، این تاریخ مصادف با سوم اکتبر ۱۹۱۴ بود. از شماره چهل و ششم این روزنامه یک پاورقی به ترجمه حبیب الله عین الملک - پدر امیر عباس هویدا - ترجمه و منتشر شد. در شماره بیست و پنجم مورخه چهارم جمادی الاولی ۱۳۳۳ مطابق با بیستم مارس ۱۹۱۵، حبیب الله عین الملک، مطلبی با عنوان «افراد و طبقات هیئت اجتماعیه»، در عصر جدید چاپ کرد، در این مقاله او تعاریفی از واژه های آریستوکراسی، سوسیالیسم و دمکراسی ارائه نمود و دمکراسی را بر بقیه انواع حکومت ها ترجیح داد. از شماره بیست و هشت به بعد، عین الملک مطالبی در مورد «ملت آلمان و وضع زندگی و حالات او»، به رشته تحریر در آورد. از شماره سی ام به بعد بود که عین الملک مباحثی در مورد معارف نوشت و به طور مثال در همین شماره با درج مقاله ای با عنوان «اؤل معارف»، تأکید نمود فرهنگ و آموزش و پرورش، نخستین پله تجدد و ترقی است. عین الملک در شماره های ۳۹ و ۴۰ عصر جدید مطالبی در مورد سکنه و اهالی افریقای شرقی

ص: ۳۷۶

۱- احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱)، ص ۷۶۹.

نوشت، نیز در مورد مقوله «انسان و انسانیت و وضعیت آتی آن» مطلبی تحریر نمود و از شماره ۴۶ به بعد بود که ترجمه خود از کتاب آدولف دانری را با عنوان مهر فرزندی به صورت پاورقی در همان روزنامه منتشر نمود.

عصر جدید تا شماره نود و نه منتشر شد و متین السلطنه برای شماره صدم، مقالهای به نام «طوطی و طوطی قاضی» نوشته بود، اما نتوانست آن را چاپ کند، زیرا در اول شعبان سال ۱۳۳۵ در دفتر خود به دست جوخه ترور کمیته مجازات به قتل رسید. بعدها اعلم الدوله ثقفی برادر متین السلطنه این مقاله را در کتابی با عنوان یکصد و پنجاه مقاله منتشر نمود. از متین السلطنه چهار فرزند، دو دختر و دو پسر باقی ماند، موقع قتل متین السلطنه، کوچکترین فرزند او یک سال و بزرگترینش هشت یا نه سال سن داشت. متین السلطنه را در قبرستان ابن بابویه دفن نمودند (۱).

سابقه اختلاف گردانندگان کمیته مجازات و متین السلطنه قدیمی بود. این اختلافات به واقع قبل از مشروطه شکل گرفت و در دوره مجلس دوم به اوج خود رسید. متین السلطنه در مجلس دوم به فراکسیون اعتدالی پیوست، او موضعی نرم اتخاذ میکرد و به هنگام ماجرای اولتیماتوم در زمره کسانی بود که میگفت برای ممانعت از حمله روس ها به کشور باید بخشی از اولتیماتوم را پذیرفت. او با مورگان شوستر و عملیاتش مخالف بود، می گفت باید به این تقاضا که به خدمت شوستر در ایران پایان داده شود؛ گوش کرد و به آن عمل نمود. او با وزیر خارجه وقت یعنی وثوق همسو بود، در آن سوی، افراطی ترین جناح های مشروطه قرار داشتند که کار را بالاخره به آشوب کشانیدند. تقی زاده هم زمانی که در استانبول میزیست، نامهای به شیخ ابراهیم زنجانی ارسال کرد و در آن نوشت «هیئت رئیسه را وجود متین السلطنه فاسد کرده؛ بلکه مجلس را و مملکت را نیز» (۲). بعد از اولتیماتوم، متین السلطنه در خزانهداری به کار مشغول شد، در این مقطع اداره امور خبازخانه های تهران به او محول گردید. در باب کارشکنی های گروه بحران ساز در سر راه متین السلطنه پیش تر بحث کرده ایم، اما اینجا لازم است توضیح دهیم که همان مدت کوتاه تصدی خبازخانه های تهران توسط او، بهانه قتلش شد.

با تمام این اوصاف واقعیت امر فراتر از اینهاست: متین السلطنه با وجود روحیه محافظه کارانه خاص خود، از پشت پرده های تحولات کشور آگاهی داشت. او پیش تر مقاله ای بس مهم در روزنامه خود نوشت و به طوری که که قبلاً در باب آن سخن گفتیم؛ عوامل بحران ساز مثل محتشم السلطنه و مستشارالدوله را به مردم معرفی کرد. مورخ الدوله گمان برده است آن مقاله باعث قتل متین السلطنه در این دوره شد، واقعیت امر این است که این بار هم او

ص: ۳۷۷

۱- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، صص ۱۵۴-۱۵۷.

۲- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹)، ص ۳۴۴.

می دانست دست کمیته مجازات از آستین چه کسانی بیرون می آید، پس او را به قتل رسانیدند قبل از اینکه بار دیگر مثل دوره وقوع جنگ و سرایت آن به ایران، دست به افشاگری زند.

بعد از قتل متین السلطنه، کمیته مجازات برای نخستین بار دست به انتشار اعلامیه زد. نخستین بیانیه کمیته مجازات که بعد از قتل متین السلطنه منتشر شد به این شرح بود:

«هموطنان! متین السلطنه کشته شد در حالیکه با خود بار سنگینی از خیانت و بی شرافتی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی حیثیت پاک کردیم تا سرمشق برای سایر اشخاص خیانت پیشه باشد که شاید رویه خود را عوض نمایند. حقیقتاً کمال سرافکنندگی و شرمساری برای ملتی است که پایه مملکت فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و هم بد خدمات ایران بر بادده خود را انتقاد میکنند و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام دستجات و عناصر میهن پرست را تخطئه مینمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس (مثل امروز) که ملل دنیا با ملیون ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع میکنند، بدبختانه در ایران سرشکسته و آشفته، افراد و اشخاص فقط از طریق جاسوسی، مملکت فروشی و خیانت و جنایت پیش میروند و ترقی میکنند و کسانی که جاه طلبی و مقام دوستی چشمشان را کور کرده است تا میتوانند بیشتر ایران را در قید اسارت و مذلت و بردگی اجانب محصور و مقید میسازند. متأسفانه این اوصاف رذیله که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات مترقی علامت کمال پستی و دنائت افراد است، در مملکت ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار به شمار میرود. هموطنان! عشق به وطن یک موهبت طبیعی و خدادادی است و حتی دیده شده است که حیوانات و چهارپایان نیز بدون توجه به مخاطرات عظیم از مسکن و مأوای خود تا پای جان دفاع کرده اند. ما در جلو چشم خود میبینیم که مصادر امور و افرادی که با هزاران حيله و نیرنگ صندلی های صدارت و وزارت را به چنگ میآورند، کمترین علاقه به سرنوشت ملت، چگونگی اوضاع و احوال مملکت ندارند. به محض اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا با توسل به جهات مذهبی زمام امور را به دست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن فروشی خود را به خوبی بازی کند. هموطنان! با این ترتیب، ما ناچاریم ملاک لیاقت و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی رتبه دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن فروشی آنان به دست آوریم و مدتی است که ما در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هر یک از افراد را به خوبی تشخیص داده ایم که با انجام چه نوع خیانت و جاسوسی و با چه دستهایی به مقاصد پلید خود رسیده اند.

هموطنان! مجرب ترین و پخته ترین دیپلمات ها در مملکت ما کسانی هستند که به بهترین وجهی بتوانند نظریات جاه طلبانه و مغرضانه و خلاف حق و عدالت و انسانیت مأمورین

خارجی و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمارطلب را اجرا نموده و رضایت خاطر آنها را جلب کنند. این قبیل افراد خود را حتی قهرمان صحنه سیاست و بزرگترین نجات دهنده مملکت معرفی میکنند. محل تردید نیست که وجود یک چنین عناصر عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دسته خائن و وطن فروش، از لحاظ سیاسی هر روز اوضاع ایران را وخیم تر میکند و از لحاظ اجتماعی نیز به شماره و تعداد وطن فروشان و جاسوسان میافزاید. هموطنان! ساعت کار و عمل فرارسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن فروشان ذلت و سرافکنندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم به فداکاری عظیمی گرفته اند. سعی خواهند کرد برای رهایی هموطنان عزیز از بدبختی و مذلت با خطر و ناکامی و بدبختی رو برو شده و حتی جان خود را در این راه فدا نمایند. به این جهت به نام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت، ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام، کمیته مجازات میرزا اسماعیل خان اولین اکتور تأثر وطن فروشی و جاسوسی و خیانت به خاک و خون در غلتید؛ زیرا این مرد انبار غله پایتخت را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تأمین نظریات جاه طلبانه خود، با ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عده‌های از اهالی پایتخت شد پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنانه اش با خود او در دل خاک مدفون گردد و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هموطنان و قدرت و شوکت اجانب ببیند. اکنون برای دومین بار مأموریت خود را اجرا کرده اند. کمیته مجازات با هیچ یک از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد (۱) و اولین تشکیلات در ایران است که با یک پروگرام صحیح و مقدس دور از تمام اغراض و نظریات شخصی شروع به کار و عمل کرده است. کمیته مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین و جاسوس ها و خدمتگذاران دستگاه های خارجی است، بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته بندی آنها توجه داشته باشد. کمیته مجازات مصمم است انتقام خون بی گناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوس ها بازستاند و باید همه مردم اصلاح طلب و علاقه مند به بقای ایران عزیز این کمیته را به مثابه دستی که از آستین منتقم حقیقی بیرون آورده تا ریشه جاسوسی و وطن فروشی را از ایران بکند، تلقی نماید. کمیته مجازات از عموم هم وطنان درخواست میکند که خیانت کاران را در هر لباس و شغلی که میباشند، معرفی نمایند. در پایان، کمیته مجازات با صدای بلند این جمله آسمانی و ملکوتی را به گوش خیانتکاران فرومی خواند:

«سرزمینی که محل سکونت و آقایی ایرانیان با فر و افتخار بوده، بیش از این نباید مرکز

ص: ۳۷۹

۱- تذکر این موضوع نشان می دهد عده ای می دانستند کمیته مجازات با برخی محافل سیاسی داخلی و خارجی مرتبط است.

جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد»^(۱) هر گاه شما نمیخواهید به مادر و فرزندان و همسر خود رحم نمایید، بدانید در قرن بیستم دیگر نمیشود به خیانت و جاسوسی ادامه داد. در این قرن، جاسوسی و بی شرافتی و وطن فروشی به اجانب محکوم به مرگ و زوال است.

کمیته مرکزی مجازات.»^(۲)

وقتی متین السلطنه به قتل رسید، عین السلطنه که آن هنگام در تهران اقامت داشت نوشت: «این آدم انگلوفیل بود، وکیل در دوره دوم بود. بعد مرنارد نانوآخانه طهران را به او داد. هفتاد هزار تومان از نانوآخانه خورد رفت فرنگستان.»^(۳) این ادعاها هیچ گاه اثبات نشد، اگر منظور از کسی که هفتاد هزار تومان را حیف و میل کرد و به فرنگ رفت، متین السلطنه باشد، این سخن دروغ است؛ زیرا او هرگز از زمانی که وارد ایران شد تا آن زمان به خارج کشور نرفت. به هر روی، وقتی تروریست‌ها توانستند این قتل را انجام دهند، جری تر شدند.

این بار وثوق دانست که هدف اصلی کمیته قتل اوست، وی روز یکشنبه پنجم شعبان سال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ یعنی درست چهار روز بعد از قتل متین السلطنه، هیئت دولت را در منزل خود دعوت کرد و اطلاع داد تصمیم گرفته است استعفا نماید. روز هفتم آن ماه، شاه استعفای وثوق را پذیرفت. به قول مستشارالدوله وقتی این قتل‌ها روی دادند، رعب و وحشت عمومی سراسر تهران و رجال و دیوانسالاران شهر را در خود فروبرد، وثوق الدوله رئیس الوزرا از منصب ریاست وزرایی استعفا داد و در منزل ییلاقی خود واقع در باغ فردوس شمیران، با ترس زندگی میکرد^(۴) طرفداران وثوق هم مرعوب شدند، آنان غالباً از منازل خود خارج نمیشدند، شایع شد عده‌ای از وزرای دولت و وثوق با توطئه گران همکاری میکردند، نیز عده‌ای از وزرای دولت‌های بعدی هم با آنان مرتبط بوده اند، به همین دلیل دولت‌ها نمیتوانستند این عده را تحت تعقیب قرار دهند^(۵)

روزنامه نوبهار استعفای وثوق را به این شکل بازتاب داد: «کابینه وثوق الدوله میدید که در شهر دسایسی بر علیه او تهیه شده و او را به زمین خواهند زد. از طرف دیگر میدانست که اگر کابینه او بیفتد، قضایای فوری فوتی که تهیه شده است، در تلو بحران، فوت و خنثی شده و به مملکت ضرر وارد میسازد، مَعْدَالِک از بیم ازدیاد حمله و حس محافظه کاری خود را به دست عمال بحران سپرده و استعفا داد، در صورتی که میبایستی موافق مسئولیتی که دارد،

ص: ۳۸۰

۱- گیومه در اصل بیانیه است.

۲- شیخ محمد مردوخ کردستانی: تاریخ کرد و کردستان، ج ۱ و ۲، (سنندج، کتابفروشی غریقی، بی تا)، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۳- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۰۰.

۴- خاطرات و اسناد مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، آینده، ش ۲۷، سال ۱۳۶۰، ص ۵۳.

۵- خاطرات بهرامی، ص ۴۹۲.

حقایق را به شاه عرض نموده و برای جلوگیری از خطر خود را در میان خطر میانداخت!»^(۱)

موضع گیری دیگری هم انجام شد. دو روز بعد از استعفا، روزنامه ستاره ایران ارگان گروه ضدتشکیلی در مقاله ای به قلم کمال السلطان صبا نوشت: «کابینه وثوق الدوله بعد از ده ماه زمامداری سقوط کرد. هیچ کابینه ای را به خاطر نداریم در این مدت و این زمان مشروطیت ایران با چنین فراغتی حکمرانی کرده باشد، این کابینه ده ماهه در عرض این مدت هیچ وقت مخالفت از طرف ملیون به خود ندیده و برای جلوگیری از مقاصد و خیالات این کابینه هیچ وقت عارض و مانعی از افراد ملت در جلو ایشان عرض اندام ننموده.» واضح است که این سخن کذب محض بود، گروه ضدتشکیلی برای سقوط او تا آنجا پیش رفتند که می خواستند به قتلش رسانند.

ستاره ایران نوشت وثوق رفت، اما چهار چیز بر جای گذاشت که به قول صبا در اندیشه ایران خواهان حقیقی یک دنیا بدبختی به همراه دارد: نخست مسئله امتیاز خوشتاریاست که به گمان ستاره ایران به امضای وثوق رسیده است. نویسنده توضیح داد با اینکه مفاد و مضمون این قرارداد به گوش مردم رسیده است، اما از مواد آن اطلاعی در دست نیست، همین قدر باید گفت که ظاهراً امتیاز منابع نفت شمال ایران در کنار امتیاز بهره برداری از معادن قراچه داغ به خوشتاریا داده شده است. دوم اجازه دادن به پلیس جنوب و پذیرفتن رسمیت آن است، البته ستاره ایران این نیرو را با عنوان «ژاندارمری جنوب» معرفی کرده بود. سومین مسئله انتصابات وثوق الدوله در ولایات است و چهارمین مسئله اجازه تحدید تریاک است، که در همین رساله آنجایی که به زندگینامه حسن مشار اشاره خواهیم کرد در مورد آن توضیح خواهیم داد. ستاره ایران نوشت دولت وثوق اجازه تحدید تریاک را به تجارخانه تومانیانس داده است. اینها همه دروغ بود، نه وثوق الدوله عامل انعقاد قرارداد خوشتاریا بود و نه او پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. عامل امتیاز خوشتاریا، سپهسالار تنکابنی بود که قبل از وثوق قدرت را به دست داشت و همو بود که به روس و انگلیس اجازه داد بر مالیه ایران تسلط داشته باشند. به این موضوع در جایی دیگر از همین دفتر اشاره کرده ایم.

بعد از استعفای وثوق، احمد شاه بار دیگر به علاء السلطنه فرمان ریاست وزرای داد، مردی که با اقدامات گروه ضدتشکیلی همسویی نشان می داد. ستاره ایران انتصاب علاء السلطنه را که بعد از استعفای وثوق انجام شده بود، به فال نیک گرفت اما توضیح داد شرایط کشور به گونه ای است که «این شخص محترم مسن» به تنهایی نمی تواند از عهده مسئولیت برآید ولی امیدواری زیادی به این کابینه هست؛ زیرا اشخاصی مثل مستوفی الممالک و مشیرالدوله در آن عضویت دارند^(۲) خلاصه اینکه با استعفای وثوق الدوله گروه ضدتشکیلی به یکی از مهم ترین اهداف خود دست یافت. کمیته مجازات اینک خود را برای عملیاتی دیگر آماده می کرد، دیری نپایید که خبر رسید میرزا محسن مجتهد توسط جوخه ترور یاد شده به قتل رسیده است.

ص: ۳۸۱

۱- خاطرات بهرامی، ص ۴۹۲.

۲- ستاره ایران، پنجشنبه ۹ شعبان ۱۳۳۵، ۳۰ مه ۱۹۱۷، «کابینه وزرا».

۸. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رعب

روز شانزدهم شعبان سال ۱۳۳۵ در حالیکه چند روزی از سقوط کابینه وثوق می گذشت و درست روزی که کابینه علاء السلطنه به شاه معرفی می گردید، میرزا محسن مجتهد اراکی به دست کمیته مجازات ترور گردید، به قول عین السلطنه «معلوم شد روز جلوس وزرا نمایش داده اند.» نحوه ترور هم به نمایش شبیه بود: میرزا محسن سوار بر قاطر می آمد، کنار در خانهاش میان بازار حلبی سازها در حالیکه مملو از جمعیت بود پیاده شد، در همین حال دو تن به او نزدیک شدند و پنج تیر پی در پی به او خالی کردند، یکی از گلوله ها به قاطر خورد، گلوله های هم به یکی از کسانی که همراه ایشان بود اصابت کرد و سه گلوله هم به خود وی اصابت نمود. نکته دیگر این که «قاتل ها فرار می کنند از پشت مسجد جامع. نه این جمعیت بازار، نه پلیس احدی جرأت تعاقب نمی کند. در صورتی که بجوحه شهر و کمیساریا هم نزدیک بوده است.»^(۱)

در واقع کمیته مجازات برای اینکه رعب و وحشت را به خوبی بین مردم و رجال کشور پراکنده سازد، روز روشن در وسط بازار تهران و مقابل دیدگان متحیر ده ها عابر، میرزا محسن مجتهد برادر صدرالعلما را در حالیکه سوار بر قاطر به طرف منزل خود میرفت، کشت: «این بی باکی و جلادت عاملین قتل، تولید وحشت فوق العاده در میان مردم و باعث زحمت زیادی برای هیئت دولت شد.»^(۲) یکی از روحانیان مهم تهران را روز روشن جلو چشم «صدها نفر» به قتل رسانیدند تا رعب و وحشت را به اوج خود رسانند^(۳) با قتل میرزا محسن مجتهد ضمن اینکه رعب به اوج خود رسید، مردم نسبت به منویات کمیته مجازات و اینکه قصد ترور خائنین به کشور را دارد، مشکوک شدند^(۴) قاتلین مجتهد، احسان الله خان و رشید السلطان بودند، اما آن را به نام حسین خان الله ثبت کردند تا احسان الله خان را که مهم تر بود نجات دهند. چند روزی بعد از این ترور، حسین خان الله که از منزل ضیاء السلطان و ملاقات اسکندر خان قفقازی از سردسته های تروریست های قفقاز خارج میشد، ترور شد. گلوله های به ران او اصابت کرد اما جان سالم به در برد. حسین خان در این زمان کارمند اداره تحدید تریاک بود، خودش میگفت که ترور او کار ضیاء السلطان و اسکندر خان قفقازی و فردی است بهمن

ص: ۳۸۲

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۱۳.

۲- مستشارالدوله، همان، ص ۵۴.

۳- ترقی، ش ۱۱۵۳، اسفند ۱۳۴۳، ص ۶.

۴- همان، ش ۱۱۵۶، فروردین ۱۳۴۴، ص ۸.

نام(۱) در این ایام به طور مشخص قاضی ارداقی ماهی پنجاه تومان برای گذران معاش از جنگل کمک دریافت میکرد،(۲) از سویی ضیاءالسلطان با برخی از اعضای جناح رخنه کننده در جنبش جنگلیها مرتبط بود، به طور مثال فردی از جوخه ترور او به نام سید یوسف مهاجر ارتباط مستقیمی با احسان الله خان داشت. کمرهای از قول معتمدالدوله، این یوسف خان را «نیزه باز و شارلاتان و اجزاء ترور ضیاءالسلطان» میخواند، و به کمرهای گفت: «خودت را مواظب باش.»(۳) البته خود کمرهای هم او را به خوبی میشناخت. به هر حال این سید یوسف با کمیته مجازات مرتبط بود و از سویی با احسان الله خان هم ارتباط داشت. احسان الله خان عامل اصلی قتل میرزا محسن مجتهد بود(۴) که تقصیر آن را به گردن حسین خان الله انداختند و خودش هم بعداً به نیروی جنگلیها پیوست. در ارتباط با قتل میرزا محسن مجتهد، حسین خان الله تحت تعقیب قرار گرفت. کمیته در تمام مدتی که او از ترس نظمیه مخفی بود، مخارجش را تأمین می کرد(۵) یکی از دلایلی که نشان می داد گروه ضدتشکیلی در پس عملیات کمیته مجازات قرار دارد، همین قتل میرزا محسن است. میرزا محسن مجتهد اندکی قبل از ترور خود «چند مرتبه» قاصدانی به نزد کمرهای فرستاد و از او تأمین خواست، به عبارتی او از کمرهای خواست به اعضای کمیته بگوید او را نکشند. بدیهی است که وقتی کمره ای دریافت مجتهد از ارتباط گروه او با کمیته ترور مطلع است، ناپودی او را سرلوحه کار خود قرار داد.

به قول صدرالاشراف، میرزا محسن گرچه عالمی مبرز نبود، اما «تمام اوقات شب و روز او مصروف رفع حاجت مردم بود. چندین منشی مانند یک وزارتخانه در خانه او نشسته و برای هر کس که متوسل به او میشد، از هر طبقه از مردم توصیه به وزارتخانه ها و ادارات دولتی یا اشخاص متنفذ مینوشتند و هر قدر در قوه داشت، نسبت به فقرا رعایت میکرد. از خودش تمولی زیاد نداشت، بلکه حواله به متمولین میکرد و از این جهت محبوبیت زیاد در عامه و مردم پیدا کرده بود.»(۶) گفتیم حسین خان متهم بود میرزا محسن مجتهد را به قتل رسانیده، اما واقع امر این بود که او روز بیست و ششم شعبان وارد تهران شد و قتل هنگامی روی داد که وی در تهران حضور نداشت، قتل، کار احسان الله خان بود که متواری بود و در جنگل به سر میرد. اما عصر روزی که مجتهد به قتل رسید

ص: ۳۸۳

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- همان، ص ۳۶۸.

۳- همان، ص ۲۷۰.

۴- همان، ص ۴۱۶.

۵- ترقی، ش ۱۱۶۰، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص ۴۴، به نقل از بازجوییهای منشی زاده.

۶- باز هم به قول صدرالاشراف، کمیته مجازات شایع کرده بود او از انگلیسی ها پول گرفته است؛ «در صورتی که دروغ صرف بود.» خاطرات صدرالاشراف، (تهران، وحید، ۱۳۶۴)، ص ۲۲۳.

در این مرحله بود که رشوه ستانی کمیته مجازات علنی تر شد. به طور مثال ماجرای وساطت مشکوه الممالک در مسئله دریافت کمک برای کمیته را خودش این گونه توضیح داده است که روزی به نزد مؤتمن لشکر حسابداری سابق وزارت جنگ رفته و او گفته است میرزا علی تاجر اظهار داشته یکی از آشنایانش مبلغ دویست تومان برای کمک به ترورکنندگان آقا میرزا محسن پرداخته و او میخواهد بداند چگونه میتواند این پول را به آن اشخاص برساند. ظاهراً مشکوه الممالک میگوید ارتباط غیرمستقیمی با ترورکنندگان آقا میرزا محسن دارد و میتواند نظر کمک کننده را تأمین نماید(۲)

از آن سوی کمیته مجازات دومین بیانیه خود را به مناسبت قتل میرزا محسن منتشر ساخت. این بیانیه به آشکارترین وجهی رگه هایی از طرز تفکرات باستان گرایانه را مجسم می ساخت. در این بیانیه که ما آن را برای نخستین بار از ارگان ضدتشکیلی استخراج کرده ایم، از ضعف و فتور کشوری سخن به میان آمد که زمانی برای جنگ با یونان چهارده کرور لشکر تهیه میکرد. از «اریکه شهریاری» ایران سخن به میان آمد که آلت دست سیاست بازی های بیگانه شده است، از کشوری که روزگاری «جایگاه سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی به نام سیروس» بود، سخن گفته شد که «با کمال شوکت و عظمت بر شرق و غرب عالم فرمانروایی مینمود». از «دوره پاسبانی داریوش» بحث شد که همسایگان را «با یک مرعوبیت شگفت آوری مجبور تعظیم و تکریم مینمود». افسوس خورده میشد که «اینک آن بیرق اقتدار سرنگون و داخله این مملکت میدان تاختوتاز قشون خارجی شده و سینه های نازپرور همین خاک از سم ستوران لشکر اجنبی خورد میشود.» از «کاوه آهنگر و نادر شاه افشار» یاد شد که در دامان «مادر کهنسال ایران» پرورش یافتند، این گونه اعلام شد که اندیشه مجد و عظمت ایران و احیای این عظمت «در خاطر یک هیئتی که در محفل مخفی و در تابش مهتاب جلسه داشتند»، شکل خواهد گرفت. بدون اینکه نامی از میرزا محسن مجتهد برده شود، نوشتند «این شخص مجسمه خیانت و بی عصمتی» است، شب های دراز «توطئه های شرم آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارک» میدید، او را متهم ساختند «نقشه های هول انگیزی» در سر دارد، نقشه هایی که «پشت وطن را مترزل و کمر ایران را در کار شکستن است.» به این دلایل! بود که آنان تصمیم گرفتند آقا محسن مجتهد را به قتل رسانند و رابط اجرایی خود را عامل این کار قرار دادند(۳) مضمون و محتوای این بیانیه با مقالاتی که پیش تر در حبل المتین چاپ تهران منتشر می شد و نیز مقاله اردشیر ریپورتر در پاسخ به نقد متین السلطنه که در روزنامه تربیت

۱- همان، ص ۳۸۹.

۲- ترقی، ش ۱۱۶۱، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص ۳۱.

۳- ستاره ایران، سال سوم، ش ۶، ۲۱ شعبان ۱۳۳۵، ص ۱.

چاپ شده بود، هم چنین مقاله او در روزنامه پرورش چاپ مصر؛ شباهت غریبی دارد نوع نثر و هم چنین سبک نگارش این مقالات و بیانیه کمیته مجازات به مناسبت قتل میرزا محسن مجتهد شباهت فراوان دارد. (۱)

همین جا لازم به توضیح است که یکی از روش های ارسال نامه ها و یا بیانیه های کمیته مجازات به نقاط مختلف شهر تهران، استفاده از پستخانه دولتی بود. این نامه ها برای رجال سیاسی و ارباب جراید ارسال میگردید، روزنامه ستاره ایران که خود با گروه دسیسه گر مرتبط بود، مدعی است دومین بیانیه کمیته مجازات در ارتباط با قتل میرزا محسن مجتهد را از طریق پست شهری دریافت کرده است، البته چون صادرکنندگان بیانیه تقاضای درج آن را نموده بودند، کمیته مجازات هم به چاپ کامل آن اقدام نمود (۲) اهمیت نکته در این است که میرزا محمودخان پهلوی (محمود محمود) دمکرات افراطی سابق در چاپخانه دولتی به کار مشغول بود، محل کار او هم در میدان خراسان قرار داشت. این مرد بعداً به اتهام دخالت در اقدامات کمیته مجازات در دوره دوّم ریاست وزرایی و ثوق الدوله مدتی بسیار کوتاه بازداشت شد، اما به زودی از بازداشت رهایی یافت و به سرکار خود بازگشت. محمود از معاشرین مورد اعتماد سیدمحمد کمرهای رئیس گروه ضدتشکیلیها بود و بحث بازداشت و رهایی و روابط این دو با هم در صفحات متعدد خاطرات کمره ای گنجانیده شده است.

بعد از قتل میرزا محسن که درست روز معرفی کابینه علاء السلطنه انجام شد، وستداهل رئیس نظمی را احضار کردند؛ در کاخ صاحبقرانیه نزاعی لفظی بین حسین علاء فرزند رئیس الوزرا و او در گرفت. وستداهل گفته بود همه نظمی را سرزنش می کنند که چرا قاتل را نمی تواند پیدا کند، حال آنکه وسط بازار همه ایستاده بودند و تماشا می کردند که قاتل فرار کرد، میان بازار معمور شهر تهران و با آن همه جمعیت یک نفر نتوانست جلو قاتل فراری را بگیرد (۳)

از سویی به دنبال این حادثه روز هفدهم شعبان سپهسالار تنکابنی صبح زود باغ فردوس را ترک گفت و با اتوموبیل به سمت قزوین گریخت. شایع بود چند روز قبل دو تن در خانه او رفته بودند و گفته بودند از سفارت روسیه نامه دارند. او هم برای کشف صحت و سقم موضوع، با سفارت مزبور تماس گرفت، اما وقتی مراجعه کنندگان دیده بودند ورودشان به ساختمان طول کشید، گریختند. شایع بود کمیته مجازات چند تن را تهدید به مرگ کرده است، یکی همین سپهسالار بود و دیگران عبارت بودند از ظل السلطان، فرمانفرما، نصرت الدوله فیروز، عباس میرزا سالار لشکر، و ثوق الدوله، عمید السلطنه رئیس اداره مالیات های مستقیم که

ص: ۳۸۵

- ۱- برای مطالعه مقالات پیش گفته، نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۵۳-۱۵۹.
- ۲- این بیانیه در صفحه اول روزنامه ستاره ایران، سال سوّم، ش ۶، ۲۱ شعبان ۱۳۳۷، چاپ شده است.
- ۳- عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۸۱۳-۴۸۱۴.

به دنبال استعفای کمال الوزاره به این مقام منصوب شده بود، مجدالسلطنه فرزند مقتدرالملک رئیس تشریفات وزارت امور خارجه، کمیسر بانک شاهنشاهی و عده ای دیگر^(۱) سپهسالار ابتدا خود از تهران گریخت و به قزوین رفت و سپس اسباب و اثاثیه او را از باغ فردوس به قزوین بردند، «خیلیها واهمه کرده اند. کمیته مجازات ورقه ژلاتینی بعضی خانه ها انداخته» و عده ای را تهدید به مرگ کرده بود^(۲).

به دنبال این حوادث ملک الشعراى بهار مقاله ای برای درج در روزنامه خود نوشت که ما از مضمون و مفاد آن اطلاعی نداریم، زیرا این مقاله اصلاً چاپ نشد. تنها توضیحی در این ارتباط داده شده است، یکی از نویسندگان نوبهار نوشت مقاله ای به قلم بهار نوشته شده اما «به دلیل پاره ای ملاحظات» چاپ نشد. نیز نوشته شد چون بهار کسالت داشته، نگارش مقاله جدید هم ممکن و میسر نشده است، در این زمینه از خوانندگان معذرت خواهی شده بود.

همزمان روزنامه ستاره ایران، وثوق را آماج حمله قرار داد، او را عاقد امتیازنامه خوشتاریا دانست، گفته شد وثوق مالیه کشور را به روس و انگلیس تقدیم داشته و به عبارتی کشور را به بیگانه فروخته است. اینها همه توجیهاتی بود برای قتل او، حال آنکه کلیه این مطالب دروغ بود؛ مسائلی که ستاره ایران از آنها نام برده بود، همه در دوره رئیس الوزرای پیش از او یعنی سپهسالار تنکابنی اتفاق افتاده بود و از قضا وثوق آنها را به هم زد.

حقیقت این است که در دوره کابینه سپهسالار اعظم قراردادهایی منعقد شد که بعداً همه دامن وثوق را گرفتند. در درجه نخست یک کمیسیون مختلط مالی تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از: امین الدوله شوهر خانم فخرالدوله، سردار معظم خراسانی مشهور به عبدالحسین تیمورتاش، هوسن^(۳) مفتش بانک شاهنشاهی، مسیو مدل^(۴) رییس بانک استقراضی روسیه و مسیو هنسنس^(۵) رییس خزانه داری که مردی بود بلژیکی. یک هفته قبل از این که کابینه سپهدار اعظم سقوط کند، او قرارداد دیگری هم منعقد نمود که طبق آن ایران تا پایان جنگ بیطرفی خود را حفظ خواهد کرد، اما متمایل به روس و انگلیس باقی خواهد ماند. ثانیاً کلیه امور مالیه ایران در اختیار کمیسیون فوق واقع خواهد شد. ثالثاً به دولت ایران در تأدیه قروض خود مهلت داده خواهد شد؛ به عبارتی اصل و فرع قروضی که از محل عایدات گمرک های ایران داده می شود، به خود دولت ایران برمی گردد. رابعاً دولت ایران راضی شد نیروی قزاق و ژاندارم در شمال و جنوب کشور تحت کنترل مأموران روسی و انگلیسی باشد^(۶) و وثوق الدوله

ص: ۳۸۶

۱- همان، ص ۴۸۱۴.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۵، شنبه غره ماه رمضان ۱۳۳۵، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۷، «معذرت از این شماره».

۳- C. Husson.

۴- Model.

۵- J. B. Heynssens.

۶- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۶۶۸.

«این ارث گرانبهایی را که سپهسالار اعظم باقی گذاشته»^(۱) بود، می خواست بر هم زند. دلیل وثوق این بود که قراردادهای آن دوره فقط به امضای سپهسالار رسیده و حتی امضای صارمالدوله وزیر امور خارجه را ندارد. از آن سوی این قراردادها وقتی مشروعیت پیدا می کند که به امضای مجلس رسیده باشد و البته مجلس ایران هم تعطیل بود. جالب اینکه مخالفین وثوق شبنامه های فراوانی علیه او منتشر می کردند و مسئولیت این قراردادها را به گردن او می انداختند. شبنامه ها لحن تهدید آمیزی داشت و به نحو بی سابقه ای دولت وقت و اعضای کابینه را مورد حمله قرار می داد. وزرات مالیه در این شرایط بدون وزیر مانده بود، منتخب الدوله کفالت این وزارتخانه را به عهده گرفت.

وثوق تصمیم گرفت از کارنامه دولتش در ده ماه حکومت خود، دفاع کند؛ این بود که جوابیهای تهیه نمود و برای نوبهار ارسال کرد. در این نامه وثوق ضمن دفاع از دولت ده ماهه خود- دولتی که آماج حمله کمیته مجازات بود و نزدیک بود رئیس الوزرا جان خود را هم از دست بدهد - توضیح داد برخلاف نظر ستاره ایران او عاقد امتیازنامه خوشتاریا نبود، نیز برخلاف اتهامات ستاره ایران، قراردادی که در سال ۱۹۱۶ با روسیه منعقد شده و طبق آن مالیه ایران زیر سیطره روس ها واقع می شد، با مخالفت او مواجه بود. او توضیح داد در آن زمان مطبوعات فرنگ از وابسته شدن ایران به روسیه سخن به میان می آوردند، اما وی هرگز زیر بار قراردادی که ایران را تحت الحمايه روسیه می کرد نرفته است.

وثوق الدوله به درستی نوشت قبل از اینکه وی قدرت را به دست گیرد، افق قحطی در تهران به خوبی دیده می شد، این میراثی بود که از دولت های قبل به ارث رسیده بود؛ اما وی توانست مانع بروز فاجعه شود و از بروز معضلی فراگیر که می توانست نفوس فراوانی را به هلاکت رساند، جلوگیری کرد. وثوق نوشت در زمانی که او دولت را ریاست می کرد، هنوز شرایط به طور کامل علیه ایران بود، زیرا هنوز روسیه قدرت مطلق نواحی عظیمی از کشور به شمار می رفت و هنوز انقلاب آن کشور شروع نشده بود. در آن شرایط بود که وی توانست معاهده سپهسالار را با روس ها رد کند، مذاکراتی برای شرکت ایران در کنفرانس صلح آتی که بعد از جنگ شکل می گرفت، آغاز کرد؛ او در آن شرایط از فرانسه و امریکا مستشار خواست، نیروهای جدیدی را از سوئد برای استخدام در نظمیة جذب کرد؛ از این بالا-تر مانع بروز قحطی در تهران شد در حالیکه کمترین آذوقه های در اطراف این شهر وجود نداشت. در آن زمان نیروهای اشغال گر مانع از ورود غلات به پایتخت بودند، در عین حال او توانست آفاتی مثل ملخ و سن را دفع کند، اقدامات اساسی مثل سبج احوال و غیره در دستور کار دولت او قرار داشت. وثوق از مردم نیز انتقاد کرد که چرا در برابر اتهاماتی که به او وارد می شود سکوت

ص: ۳۸۷

کرده اند، اگر او خائن است چرا مجازاتش نمی کنند و اگر خادم است چرا با اتهام زندگان برخورد نمی نمایند؟ او نوشت اگر خود مردم با این گونه مطالب و اتهامات برخورد نمایند، خدمتگزاران مایوس می شوند و دیگر کسی یافت نمیشود تا به کشور و آنان خدمت کند: «آیا اثر مستقیم این امور جز این که خائنین را تشویق کرده و خادمین را مایوس کند چیست؟» وثوق نامه سراپا فحش و ناسزا و اتهام کمال السلطان مدیر روزنامه ستاره ایران را برای چاپ ضمیمه نامه خود کرد و به دفتر روزنامه نوبهار فرستاد تا چاپ شود و مردم خود قضاوت نمایند، اما نوبهار توضیح داد: «ما عین مراسله مدیر ستاره ایران را به نام عفت روزنامه نگاری درج نمی نماییم.»^(۱)

وثوق در این نامه حقایقی را مطرح کرده بود. بنا به شهادت روزنامه های آن روزگار، تا زمانی که او قدرت را به دست داشت، هیچ خبری از قحطی نان در تهران دیده نشد؛ اما همین که وی مستعفی شد و علاء السلطنه قدرت را به دست گرفت، مرگ و میر ناشی از گرسنگی گزارش می گردید. سخن در این نیست که کمبود مواد غذایی و به طور خاص نان در تهران مشهود نبود، سخن در این است که این کمبود هرگز به قحطی منجر نگردید. اگر به روزنامه های نوبهار، زبان آزاد، رعد و خود ستاره ایران مراجعه کنیم، مشاهده می نماییم که قحطی بزرگ از دوره علاء السلطنه شروع شد و تا صعود مجدد وثوق به ریاست وزرایی ادامه یافت. حقیقت این است که دوره قحطی بزرگ ایران، در فاصله بین دو دوره ریاست وزرایی وثوق روی داد که عوامل گروه ضدتشکیلی مشغول جولان دادن بودند. او در هر دو دوره ریاست وزرایی خود یا مانع بروز قحطی در تهران شد و یا اینکه آن را مهار نمود. دیگر اینکه هیچ مسئولیتی از جانب قرارداد خوشتاریا متوجه وثوق نبود، او حتی این قرارداد را که در دوره رئیس الوزرای قبل از او یعنی سپهسالار تنکابنی امضا شده بود، به رسمیت شناخت. بالاتر اینکه وثوق هرگز کنترل مالیه توسط روس و انگلیس را قبول نکرد، اینها همه اتهاماتی بود که از سوی گروه ضدتشکیلی علیه او ساز می شد تا به گمان خود دلیلی برای خیانت کاریش بتراشند و به عبارتی توجیهی برای قتل او بیابند. حملات علیه وثوق حتی بعد از استعفای او نشان داد که کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به چه میزان با وی عداوت می ورزد. آنها اگر نتوانستند شخص وثوق را از پای در آورند، اما با قتل یکی از بستگان وی، عمق کینه خود را در مورد او به نمایش گذاشتند.

ص: ۳۸۸

۱- نوبهار، ش ۶، یکشنبه ۴ رمضان ۱۳۳۵، ۲۴ ژوئن ۱۹۱۷، «لایحه دفاعیه از طرف آقای وثوق الدوله.»

مواضع روزنامه ستاره ایران بعد از قتل مجتهد گزنده تر شد، این بود که دولت ابتدا به حسین صبا مدیر روزنامه اخطار شفاهی داد تا دست از رویه خود بردارد، اما او به روش خود ادامه داد، تا اینکه در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۳۵ این روزنامه توقیف شد. برخی از ناظرین بر این باور بودند برای جلوگیری از تکرار مطالبی شبیه به آنچه ستاره ایران درج می کرد، لازم است دقت و هوشیاری لازم در احراز شرایط و صلاحیت و هویت کسی که می خواهد امتیاز روزنامه دریافت کند، به عمل آید. دیگر اینکه باید محکمه‌های صلاحیت دار تشکیل گردد که دارای هیئت منصفه باشد، این هیئت هم باید مدافع آزادی و هم مراقب مطبوعات باشد تا از حدود قانونی خود تخطی ننمایند (۱).

نکته مهم این بود که هر چه موضوع کمیته مجازات به سوی روشن شدن سیر می کرد و هر چه این پرونده به نتیجه نزدیک تر می شد، بحران ها شدت بیشتری می یافت. وقتی ستاره ایران، بلندگوی تروریستها توقیف شد، بازار توزیع شبنامه داغ گردید. نوبهار در این ارتباط نوشت: «اخیراً باز بازار ژلاتین رواج یافته است، هر چه مملکت ما بیشتر به طرف آزادی سیر می کند، اخلاق عقب تر می رود. جمعی که معلوم نیست تا چه درجه بیکار و خبیث الفطره و بداخلاق اند، به تازگی ژلاتین به امضای جعلی کمیته مجازات منتشر نموده و در آنجا برای رد گم کردن شرح ها راجع به چند نفر از خائنین نگاشته سپس روح مقصود خودشان را که عبارت از توهین به اشخاص خدمتگزار و فداکار مملکت است، بروز داده و جمعی از این قبیل اشخاص را طرف تعرضات سخیفانه خویش قرار داده اند و از ترس اینکه مبدا خود به مجازات دچار شوند؛ آن را با کمال احتیاط فقط چند نسخه به بعضی جاها فرستاده اند. ما تقریباً از سیاق کلام استنباط کرده ایم که این ورقه سیاه از چه ناحیه و با دست های نالایق کدامین اشخاص مغرض نوشته شده است (۲) ولی وظیفه دولت است که از این قبیل انتشارات سوء که نتیجه اش اغفال بعضی مردم بی خبر و مایوسیت خدام صمیمی مملکت است جداً جلوگیری نموده و مرتکبین آن را قهراً مجازات دهد. مجازات این گونه میکروب های مسموم کننده افکار از جلوگیری سایر نشریات لازم تر است، زیرا به نام یک کمیته، ژلاتین نوشتن و سپس جمعی به نام آن ژلاتین به مردم مکتوب نوشتن و پول خواستن، یک سلسله عملیاتی است که هرج و مرج واقعی یک پایتختی را به عموم ثابت می نماید و بدیهی است که نتیجه این هرج و مرج ها برای ما در حال حاضر و آتیه چندان سودمند نخواهد بود.» (۳)

برخلاف تصوّر کسانی مثل بهار که گمان می کردند این اعلامیه ها توخالی است، حادثه ای نشان داد که کمیته همچنان فعال است و تهدیدات آن هم بیهوده نیست. در آستانه غروب روز شنبه دهم رمضان سال ۱۳۳۵، منتخب الدوله خزانه دار کل که چندی پیش به جای مرنارد

ص: ۳۸۹

۱- همان، سال ششم، ش ۷، سه شنبه ۶ رمضان ۱۳۳۵، ۲۶ ژوئن ۱۹۱۷، «توقیف ستاره ایران».

۲- اشاره بهار به گروه ضدتشکیلی بود که بعداً به آنان حمله کرد.

۳- همان، «ژلاتین و هرج و مرج».

بلژیکی به کار خود مشغول شده بود، هدف گلوله مهاجمین کمیته مجازات واقع شد و در دم جان سپرد. او درست در کنار خانه باقراوف به قتل رسید. یکی از نوکرهای صباح السلطنه همسر سعدالملک به گمان اینکه ضاربین دزدند آنها را تعقیب کرد. این فرد بود که روپوش یکی از قاتلین را گرفت و قاتل آن را انداخت، سپس کت خود را هم که به دست این نوکر افتاده بود انداخت و گریخت. افخم الدوله برادر عین السلطنه نقل می کند که ابتدا به او تلفن کرده اند و گفته اند وزیر مالیه او را می خواهد در خانه خود ملاقات کند.

منتخب الدوله از منزل خود با درشکه کرایهای به قصد ملاقات با وزیر مالیه حرکت کرد، درشکه حامل او از چهار راه خیابان امیریه عبور نمود و درست در همین لحظه دو نفر از عقب درشکه دو تیر به سوی او خالی کردند، مهمتر اینکه سپس این افراد جلو درشکه آمدند و با خونسردی تمام از دو طرف در رکاب درشکه ایستادند و با موزر به سوی منتخب الدوله شلیک نمودند. هشت گلوله هم به این شکل به او شلیک کردند و سپس پا به فرار نهادند. منتخب الدوله از درشکه به زمین درغلتید و در دم جان سپرد. درشکه چی به عوض کمک و یا حداقل ایجاد سر و صدا، از معرکه گریخت، قاتلین به سوی خیابان امیریه فرار کردند، دو تن از عابریین که شاهد جنایت آنان بودند؛ ایشان را تعقیب کردند، حتی یکی از قاتلین به دست یکی از این دو تن افتاد که مانع فرار او شد. قاتل، دستگیر کننده خود را تهدید به قتل نمود و تلاش کرد از دست او بگریزد، اما عابر مذکور او را رها نساخت، اما قاتل به هر نحوی شده روپوش خود را از تن خارج کرد و خویشتن را از دست این مرد رها نمود و به فرار خود ادامه داد. در این بین آژانی سواره سر رسید و به تعقیب فراریان پرداخت. آژان های کمیسری هم از اطراف سر رسیدند و شروع به تفتیش منازل و محل های کسب اطراف کردند، اما با همه این احوال و با وصف اینکه تا پاسی از شب تجسس ادامه داشت، قاتلین دستگیر نشدند^(۱) کلیه ادارات وزارتخانه مالیه و خزانه داری کل به این مناسبت تعطیل شد و همه در مراسم ختم منتخب الدوله که هنوز کسی نمی دانست به دست چه کسانی کشته شده است، گرد آمدند.

عصر یکشنبه یازدهم رمضان، وستداهل از سوی مستشارالدوله وزیر داخله احضار شد، او شخصاً همراه با معاونش عدل الملک دادگر با رئیس نظمیه گفتگو کرد، مطبوعات نوشتند وستداهل «راجع به کشف جنایت ها تعلیماتی گرفت»^(۲) این موضوع به طنز بیشتر شباهت داشت، هم وزیر و هم معاونش می دانستند ریشه قتل ها در کجاست و نیازی به امر و نهی نبود. به واقع این شخص وزیر داخله بود که تا آن هنگام همراه با برخی دیگر از وزرای کابینه مثل وزیر عدلیه و نیز برخی رؤسای ادارات مانع از رسیدن پرونده به نتیجه ای در خور اهمیت شده بودند. همان روزی که جنازه منتخب الدوله در میان بهت و حیرت خانواده اش تشییع می شد،

ص: ۳۹۰

۱- همان، ش ۹، یکشنبه ۱۱ رمضان ۱۳۳۵، ۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «جنایت».

۲- همان، ش ۱۰، سه شنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۵، ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، «احضار رئیس تشکیلات».

ملاقات مستشارالدوله و وستداهل صورت گرفت، نیز همان روز ترجمان الدوله از سوی وزیر مالیه موقتاً به جای مقتول به ریاست خزانه داری منصوب گردید. برادر منتخب الدوله دکتر امیر اعلم سردار انتصار بود که ریاست بریگاد مرکزی را به دست داشت، وی بعد از قتل برادر، از شغل خود استعفا داد و منصب او به شاهزاده عضدالسلطنه رسید. این عضدالسلطنه با کمرهای رفاقت و رفت و آمد داشت. بعد از این اتفاقات، دکتر امیر اعلم رئیس مجلس حفظ الصحه دولتی شد، لازم به یادآوری است که خانه منتخب الدوله در چهار راه شیخ هادی نزدیک خانه های فرمانفرما واقع بود، به یاد آوریم منزل منشی زاده هم در همان حوالی قرار داشت. چند روز بعد از ترور منتخب الدوله، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات مستقیم تهران از منصب خود استعفا داد، بعد از این موضوع بود که نانوایان را گرانتر کردند. بدیهی است نخستین سؤالی که به ذهن متبادر می شد این بود که چه ربطی بین قتل منتخب الدوله و استعفای کمال الوزاره می توانست وجود داشته باشد؟

میرزا محمدخان منتخب الدوله به سال ۱۲۹۷ قمری در تهران به دنیا آمد، بنا براین موقع قتل تنها سی و هفت سال داشت. پدرش میرزا علی اکبر خان معتمدالوزاره بود، او تحصیلات خود را در بیروت سپری کرد، پس جوانی تحصیل کرده به شمار میآمد. منتخب الدوله یکی از هفت پسر معتمدالوزاره بود که مدت ها در برخی کشورهای عربی مثل حجاز و سوریه، سمت کنسولی داشت. مادر اینان اهل دمشق بود، همه فرزندان معتمدالوزاره تحصیل کرده و صاحب کمالات بودند. شخص منتخب الدوله فردی با صلاحیت شمرده می شد، او چند زبان بلد بود و در کار خویش بسیار ساعی و سخت کوش؛ «در وزارت مالیه چهار نفر مثل او نداشتند. در میان اداره از هر حیث امتیاز داشت. تقصیری هم علی الظاهر برای او نمی توان فرض کرد مگر عداوت و هم چشمی»^(۱). در همین فضای بحرانی، اندکی بعد از این قتل، سردار رشید پیشکار کل آذربایجان در راه سفر به تهران در عمارت حکومتی زنجان به ضرب گلوله به قتل رسید، نیز خبر رسید معین همایون در رشت به قتل رسیده است.

منتخب الدوله از نزدیکان وثوق الدوله بود، در کابینه اول او کفالت وزارت مالیه را بر عهده داشت. طبق مضمون یک سند، وقتی مشارالملک وزیر مالیه از کار خود کناره گرفت، وثوق طبق حکمی او را مأمور کفالت وزارت خانه مزبور کرد. وثوق به منتخب الدوله اجازه داد تا به هر نحوی که خود میداند ادارات بلاتصدی خزانهداری و محاسبات کل را اداره کند و به او خاطر نشان کرد پیشنهادهای خود را در این زمینه ها با او در میان گذارد^(۲).

گفتیم منتخب الدوله روز دهم رمضان سال ۱۳۳۵ به قتل رسید. سومین اعلامیه کمیته مجازات هم بعد از این ترور منتشر گردید. در این اعلامیه غیر از بحث قتل او، اشاره ای هم به

ص: ۳۹۱

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۴۷.

۲- وثوق الدوله به منتخب الدوله، ۱۲ برج جدی ۱۳۳۵ قمری، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۱۲-۸۴۲۵.

میرزا محسن کرده بودند تا قتل او را باز هم توجیه نمایند، اما در این اعلامیه جز مستی کلی گویی بدون مدرک و سند، هیچ برهانی بر ضرورت قتل او بیان نکردند. آنان مدعی شدند از مجتهد که به ادعای آنان محرکینی داشته، خواسته اند به راه و روش خود خاتمه دهد، اما او به این تهدید اعتنایی نکرده است. نیز آورده بودند «ما ممنون هستیم بعضی از کارگرهای او از این عمل متنبه شده و به کلی انزوا اختیار کردند و نیز خوشوقتیم عده دیگر مقام جسارت و طرفداری از او را به حدی نرسانیدند که دست ما به خون آنان رنگین شود.» هیچ دلیلی جز این مطالب بر قتل مجتهد ارائه نشد، تنها چیزی که بسیار گویاست اعتراف کمره ای است به اینکه میرزا محسن قبل از ترور؛ چندین بار با او مکاتبه کرده و خواسته بود مانع قتل وی به دست کمیته مجازات شود. بدیهی است هر کس کشف می کرد عملیات کمیته از کدام سرچشمه آب می خورد، به قتل می رسید، هم متین السلطنه و هم مجتهد به این دلیل کشته شدند.

اعلامیه ای که از آن یاد شد، به واقع بعد از ترور بی دلیل منتخب الدوله منتشر گردید. آنان که این جوان را به قتل رسانیده بودند، نوشتند تا «حدی که مجاز به افشا و انتشار» دلایل این قتل هستند به آن میپردازند. در این بیانیه از شوستر و اقدامات او در ایران حمایت شد و اینکه «یک مستشار وظیفه شناسی را که با یک روح پاک و نیت مقدس در صدد ایفای مأموریت بود، از ایران بیرون کردند. هنوز از خاطره ها فراموش نشده که بیرون کنندگان شوستر با چه قدرت غیرمحدودی یک نفر دیگر را به نام مرنارد در مسند خزانهداری برقرار و با اختیارات مطلقه مقدرات ایران را به او محول داشتند.» نویسندگان بیانیه این موضوع را که مرنارد که بود و چه کرد، موضوعی عرضی دانستند و بدون اینکه بین قتل منتخب الدوله و این اظهارات به مردم توضیحی دهند، نوشتند: «این مستخدم با لیاقت دولت کاملاً ملتفت شد که کدامین مقصود شوستر را از ایران خارج و غرض اصلی از این تغییرات چه میباشد.» این بود که منتخب الدوله به زعم گردانندگان کمیته مجازات، خود را کمتر از همکاران مرنارد تلقی نکرد و «دید میتواند هواخواهان او را به اقامه دلیل متقاعد نماید که: من اولی تر از آنها هستم. حالا با چه وسایل مستقیم و غیرمستقیم مدعای خود را عملاً ثابت کرده جانشین مرنارد(۱) شد، کاری نداریم و مجازات او را به واسطه افشای مواد کنترل(۲) و راهنمایی دیگری که جزء به جزء در نامه اعمالش ثبت است، نبوده بلکه به واسطه عملیات و اقدامات تازه‌ای بود که از ده روز به این طرف شروع کرده بود. پس، مجازات او از نقطه نظر ال‌اهم فالاهم [بود] و بار دیگر میگوییم خوب است همکاران مشارالیه این سودای خام را از سر به در کرده، خود را دچار مهلکه

ص: ۳۹۲

۱- کذا.

۲- یعنی مذاکرات سپهسالار در مورد سپردن کنترل مالیه ایران به روس و انگلیس.

می بینیم که هیچ دلیلی برای این جنایت عنوان نشده بود، تنها دلیل موضوع را جانشینی منتخب الدوله به جای مرنارد عنوان کرده اند، اصلاً توضیح نداده اند از ده روز به این طرف؛ او چه اقدامی انجام داده بود که مستوجب مرگ بود. دلیل دیگری هم البته وجود داشت: منتخب الدوله از بستگان وثوق الدوله به شمار می رفت، تصدی خزانه توسط بستگان وثوق امری نبود که گروه ضدتشکیلی و جوخه ترور آن را خوش آید.

همین جا باید گفت بعد از هر ترور ظاهراً بیانیه ها را علی اکبر ارداقی تهیه میکرد، عمادالکتاب این بیانیه ها را خوشنویسی مینمود و عبدالحسین شفائی مشهور به شفاءالملک هم آنها را با ژلاتین تکثیر می کرد؛ این اعلامیه ها توسط اعضای کمیته در دل شب در نقاط از پیش تعیین شده پخش میگردد و یا توسط پست تهران در کمال آرامش توزیع می شد، عامل اصلی این کار هم محمودخان پهلوی بود، همان که با نام محمود محمود تاریخ هشت جلدی روابط ایران و انگلیس را بعدها نوشت. به طور کلی کمیته مجازات چهار اعلامیه منتشر کرد، سه تای آنها بعد از ترور متین السلنه، میرزا محسن مجتهد و منتخب الدوله پخش گردید و یکی از آنها به واقع بیانیهای بود در پاسخ به یک اعلامیه دولتی. در هیچ کدام از این بیانیه ها، به دلیل واقعی ترور افراد اشارهای نشد؛ آنچه نوشته شد بیشتر نوعی انشا نویسی بود تا اقامه برهان برای توجیه کشتن افراد. مقتولین به خیانت متهم میشدند اما هرگز نوشته نشد خیانت آنان چه بوده است؟ تهدید و تطمیع از این بیانیه ها به خوبی قابل فهم بود، آنان بدون نام بردن از فردی خاص یا جریانی ویژه، میخواستند برخی افراد راه و رسم خود را تغییر دهند و دست از خیانت بردارند تا در زمره مقتولین آتی قرار نگیرند. به قول منشی زاده آنها تصمیم گرفته بودند با این روش نظر خود را به اطلاع عموم برسانند و به نقشه های خود حالت جدی تری بدهند (۲).

ص: ۳۹۳

۱- جواد تبریزی، صص ۱۳۶-۱۳۸.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۳.

بعد از قتل منتخب الدوله بود که برخی روزنامه های پایتخت به تکاپو افتادند، آنان دانستند عملیات و جنایات کمیته مجازات را هیچ حدی محدود نمی کند، بنابراین دست به کار شدند و شروع به نگارش مقالات انتقادی کردند. آتشین ترین مقالات به قلم ملک الشعراى بهار، این ناظر تیزبین حوادث منتشر شد. در این ایام بهار دل به دریا زد و شجاعانه، مقالاتی در ارتباط با قتل های اخیر منتشر ساخت، بهار درست نقطه مقابل حسین صبا بود. به عبارت بهتر در این دوره روزنامه نوبهار سخنگوی جناح میانه دمکرات ها و ستاره ایران سخنگوی جناح افراطی آن بود. نیمه های اول ماه رمضان سال ۱۳۳۵، بار دیگر ملک الشعراى بهار انتخابات مجلس و ضرورت انجام هر چه سریع تر آن را کانون توجه خود قرار داد. در آن زمان کمیته مجازات به خیال خود عملیاتی مهم انجام داد تا اثبات کند هنوز از پای نیفتاده است. تمام این عملیات همراه با بحران های مصنوعی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی؛ برای آن صورت می گرفت تا نظم و انسجام جامعه را متلاشی سازند و زمینه های استقرار حکومتی دیکتاتوری را فراهم آورند. این نکته ای بود که یکی از عمده ترین دل مشغولی های برخی مشروطه طلبان میانه رو و اصلاح طلبان واقعی مثل همین بهار را تشکیل می داد. هدف اصلی کمیته این بود تا مانع تشکیل مجلس شود، زیرا به طور قطع مشخص شده بود اکثریت پارلمانی در اختیار حریف خواهد بود. نیز تشکیل مجلس به مفهوم استقرار نظم و امنیت و آرامش در کشور به شمار می رفت، بحران سازان درست به همین دلیل تلاش می کردند مانع برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس چهارم شوند؛ عملاً هم مجلس زمانی تشکیل شد که رضا خان یکه تاز عرصه میدان سیاست ایران شده بود. بهار در مقاله ای اساسی در روزنامه اش این مهم را مورد توجه قرار داد، او بحث بحران های ایجاد شده توسط کمیته مجازات را با تشکیل مجلس مرتبط دانست و نوشت:

«بیش از این نمی شود در عین بی تکلیفی زندگانی کرد، زیاده از این توانایی آن نیست که در برابر هجوم یک آنارشی افکاری دست روی دست هم گذارده تماشا کرد و افزون تر از این ممکن نیست یک مملکت در زیر آوار پریشانی حواس و تشتت افکار و تحزبات خودسرانه زیست نماید. مملکت شبیه به اواخر انقلاب فرانسه شده است، دسته جات بر ضد یکدیگر برخاسته اند، هر دسته دسته دیگر را خائن می داند، فحش و تهمت مثل گلوله در ریزش، شبنامه های بهت آور مثل کبوتران نامه در پرواز، خادم و خائن مخلوط. اغراض شخصی دست اندرکار و محرک افکار عمومی، پیغامات تهدید آمیز و گرفتن پول در کار مداومت و خلاصه یک هرج و مرج عظیمی است، سوءظن و بددلی در سینه های پر انتقام انباشته، فقط چیزی که کسر داریم تهیه دسته جات مسلح و جنگ در وسط خیابان ها و کار گذاشتن یک دستگاه گیوتین در وسط میدان توپخانه!!!... این است حال مرکز مملکت ما و این است عاقبت آن مملکتی که نه با قانون استبداد اداره می شود و نه با قانون مشروطیت و احساس این ناملایمات است که ما را به نگارش این سطور مجبور می نماید و به ما می گوید که به شما بگوییم مجلس ملی لازم است تا هر کس خودش را بشناسد و تعویق در امر انتخابات نیست مگر یک خیانت فاحش...» (۱)

به عبارت بهتر بهار بدون اینکه مستقیماً سراغ کمیته مجازات رود، نشان داد بحران سازان هدفی جز ناامن کردن کشور ندارند و نخستین هدف آنان این است که از تشکیل قوه مقننه

۱- نوبهار، سال ششم، سه شنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۵، ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، «طرفدار سرعت انتخابات بوده ایم.»

جلوگیری کنند، زیرا این موضوع را مغایر منویات خود می دانند. بالاتر اینکه بهار پشت پرده های عملیات کمیته مجازات را هم نشان داد و بدون اینکه از کسی نام برد، از دست های قدرتمندی که کمیته را هدایت می کردند سخن به میان آورد.

روز هیجدهم رمضان سال ۱۳۳۵، روزنامه ها خبر دادند اداره نظمیه ظرف دو روز اخیر چهار پنج تن را دستگیر کرده است، بنا به اطلاعات داده شده، این افراد مظنون به دخالت در عملیات هایی بودند که منجر به کشته شدن عده ای شده بود که تاکنون از آنان یاد کرده ایم. دستگیرشدگان به زودی مورد استنطاق قرار گرفتند، اما بنا به همان گزارش نتیجه تحقیقات اداره نظمیه تا آن زمان روشن نبود. در همین حال مأموران نظمیه و آژان ها به طور بیست و چهار ساعته مشغول گشت زنی در خیابان های تهران شدند، اینان مسلحانه کلیه حرکات مشکوک را زیر نظر گرفتند^(۱).

از نام و نشان دستگیرشدگان کوچک ترین اطلاعی به بیرون درز نکرد، اما چند روز بعد خبری مهم و کوتاه در جراید انتشار یافت که کمتر کسی از اهمیت آن باخبر بود: «آقای مورخ الدوله منشی اول سفارت آلمان که به اتهام مربوط بودن با کمیته مجازات از طرف نظمیه جلب شده بودند، اخیراً نظر به رفع این سوءظن و اقدامات سفارتخانه های متحدین و سفارت اسپانی مستخلص شده و به قراری که شنیده شد از طرف سفارت اسپانی تقاضا شده است که جبران این مسئله فراهم آید.»^(۲) در متن این خبر چند نکته گفته و ناگفته وجود دارد: نخست اینکه در همان ساعات و شاید دقیقاً اولیه بازداشت های نخستین کمیته مجازات، معلوم شده مورخ الدوله با کمیته مجازات مرتبط بوده است، به همین دلیل او را دستگیر کردند. ثانیاً نکته مهم دیگر این خبر آن است که معلوم نشد میزان ارتباط مورخ الدوله با سران کمیته به چه اندازه بوده است؛ بالاتر اینکه اگر این موضوع اتهام بود، چرا مورخ الدوله و جراید مدافع او به نحوی این موضوع را موشکافی نکردند و دلایل عدم ارتباط او را با کمیته توضیح ندادند؟ سوم این موضوع چه ربطی به سفارتخانه های قدرت های خارجی و به قول نشریات، سفارتخانه های متحدین و سفارت اسپانیا داشت؟ چرا سفارت اسپانیا به این شکل آشکار در مسائل داخلی ایران دخالت کرد و از دولت ایران خواست مسئله دستگیری مورخ الدوله را به شکلی جبران نماید؟ رابعاً خود مورخ الدوله در خاطراتش آورده است که بعد از این ماجرا از سفارت آلمان استعفا داد، اگر اتهام یادشده دروغ بود چرا وی از منصب خود مستعفی شد؟ نکته مهم تر این است که یکی از همکاران کمیته مجازات یعنی تقی بینش بعداً با وساطت کمرهای منصب مورخ الدوله را به دست آورد، این خود نکته ای است پر اهمیت.

ص: ۳۹۵

۱- همان، یکشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۳۵، ۸ ژوئیه ۱۹۱۷، «دستگیری و توقیف.»

۲- همان، یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۳۵، ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۷، «استخلاص.»

گفتیم یکی از دستگیرشدگان مورخ الدوله سپهر منشی سفارت آلمان بود که درست زمانی که سرکار خود می رفت، در میدان توپخانه توسط نظمیہ بازداشت شد. برای آزادی او تلاش های فراوانی صورت گرفت، سفارتخانه های آلمان، اطیش و اسپانیا به دستگیری او اعتراض کردند و بالاخره با وساطت های دیگر، او را رها نمودند بدون اینکه توضیح دهند مورخ الدوله را چرا گرفتند و چرا آزادش ساختند؟ خود مورخ الدوله علت را این می داند که دولت تصوّر می کرده توطئه گران با سفارت آلمان مرتبط بوده اند به همین دلیل او را بازداشت کرده اند. روز پانزدهم رمضان سال ۱۳۳۴ زمانی که وی از میدان توپخانه به سوی سفارت آلمان می رفت، یعنی پنج روز بعد از قتل منتخب الدوله، توسط پلیس مخفی بازداشت شد و به نظمیہ تحویل گردید. بلافاصله زومر(۱) کاردار سفارت آلمان همراه با وزیرمختار اطیش و کاردار سفارت عثمانی دست به کار شدند تا او را آزاد نمایند، اینان به منزل رئیس الوزرا رفتند و از موضوع جويا شدند، اما او اظهار بی اطلاعی کرد. در این ماجرا مسیو درومرو وزیرمختار دولت اسپانیا که حافظ منافع دولت آلمان در ایران بود، نقش بسیار فعالی داشت؛ در آن زمان پرچم دولت آلمان از سر در سفارت برداشته شد و به جای آن پرچم دولت اسپانیا در اهتزاز بود، روزنامه کوب ایران نوشت «ما با سابقه اطلاعی که به حال آقای مورخ الدوله داریم این اقدام نظمیہ را بیمورد می دانیم.»(۲) روزنامه وطن هم این امر را خارج از نزاکت و شئون دیپلماتیک دانست و خبر داد که وزیرمختار اسپانیا جداً به این رفتار اعتراض کرده است. به هر حال در نتیجه هیاهویی که از سوی وزیران مختار دول بیگانه و سر و صدای مطبوعات به راه افتاد، مورخ الدوله بعد از چهار روز آزاد شد. برای اینکه دولت ایران مجبور به عذرخواهی رسمی از سفارت آلمان نشود، احمد شاه نشان درجه اول شیروخورشید را با حمایل سرخ به مورخ الدوله اعطا کرد و او از هم از تعقیب قضیه و مطالبه خسارت صرفنظر نمود. همان روزی که مورخ الدوله توقیف شد، دو تن از اعضای کمیته یعنی احسان الله خان و حاجی علی اصغر تبریزی هم بازداشت شده بودند، به دلیل تهدیدات کمیته مجازات این دو هم درست همان روزی که مورخ الدوله آزاد شد، مرخص گردیدند(۳) حاجی بابا خان اردبیلی مستقیماً با عبدالله خان بهرامی گفتگو کرد و مأموریت خود را به صریح ترین وجهی از سوی کمیته به او ابلاغ نمود و تقاضای استخلاص دسیگیشدگان را نمود؛ روز بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۳۵ این دو تن آزاد شدند. اما بعد از این ماجرا در بیست و سوم شوال ۱۳۳۵ در اثر اعترافات بهادرالسلطنه کلیه اعضای کمیته مجازات مجدداً دستگیر گردیدند.

درست مصادف با دستگیری اعضای کمیته، هواداران اینان می گفتند برای اینکه به فضای

ص: ۳۹۶

۱- Summer.

۲- کوب ایران، ۲۴ سرطان ۱۲۹۶، به نقل از ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۱۹-۴۲۰.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰، مورخ الدوله به غلط تاریخ دستگیری ها را سوم شوال آن سال نوشته است.

موجود خاتمه داده شود باید عده ای از کارمندان دواير اداري را كه از نظر كمیته متهم به خیانت هستند، اخراج كرد. بامداد روشن، در برابر تروریستها سر تسلیم فرود آورد. این روزنامه با پیشنهاد مزبور موافقت نمود و نوشت سران کمیته مجازات اسامی اشخاص مظنون و بدسابقه را به هیئت دولت تقدیم کند و انفصال آنان را مطالبه نماید، به دید این روزنامه به طور قطع دولت با این امر همدلی نشان خواهد داد^(۱). این مقاله درست یک روز بعد از دستگیری اعضای کمیته منتشر شد. حال سؤال این است اگر اعضای کمیته همگی دستگیر شده بودند، اولاً چه کسی و یا کسانی خطاب به بهار و سایر کسانی که با عملیات تروریستی مخالف بودند نامه مینوشتند؟ ثانیاً چرا مطبوعات آن روز و همین بامداد روشن از اعضای کمیته احساس ترس می کردند؟ آیا مسئله غیر از این بود که همه میدانستند گردانندگان اصلی کمیته مجازات کسانی هستند که از هرگونه تعقیب و امکان دستگیری مصون هستند و امکان تجدید فعالیت آنان به گونهای دیگر وجود دارد؟

نخستین باری که روزنامه نوبهار به شکلی واضح و آشکار به تحلیل کمیته مجازات پرداخت، اواخر ماه رمضان و البته بعد از قتل منتخب الدوله بود، بهار در آن تاریخ شاید تصور می کرد دولت عزم جزم کرده تا با کمیته برخورد کند؛ پس تحلیل مستدل خود را ارائه نمود. اما جالب اینکه درست همان روزی که این تحلیل منتشر شد، نخستین دستگیر شدگان مثل احسان الله خان مجدداً آزاد گردیدند. در این مقاله کمیته دارای «افکار متشسته» دانسته شد، گروهی که «برخی آن را به بعضی از فرق سیاسی منتسب می دانند و گروهی برعکس آن را نتیجه فکر یکی دو نفر از متنفذین متمدول و یک یا چند نفر از آزادی طلبان بدون بستگی به حزب و جمعیتی تصور می نمایند»^(۲). تا همین جای بحث بهار بدون اشاره صریح دو نکته را روشن ساخته است: کمیته مجازات با برخی احزاب و فرق سیاسی مرتبط است، بدون تردید این گروه نه گروه دمکرات های تشکیلی بودند و نه اعتدالی ها و نه گروه اتفاق و ترقی. این سه مطرح ترین احزاب سیاسی آن زمان بودند، غیر از اینان تنها گروه مهمی که وجود داشت، گروه دمکرات های ضدتشکیلی بود، به طور قطع منظور بهار از انتساب کمیته مجازات به گروهی خاص، می تواند این گروه باشد. دوّمین نکته این است که بهار اشاره کرده یک یا چند تن از متمدولین پشت عملیات کمیته مجازات هستند، این متمدولین بهوق تشکیلات یاد شده را آلت فعل خود برای رسیدن به اهدافی مشخص کرده بودند. این متمدولین چه کسانی بودند؟ بهار به این موضوع اشاره ای نکرده است، اما مسئله از این هم مهم تر است، ظاهر قضیه همان بود که بهار مورد اشاره قرار داد؛ اما واقعیتی دیگر در پشت تکاپوهای کمیته مجازات قرار داشت که به آن در آینده اشاره خواهیم کرد.

ص: ۳۹۷

۱- بامداد روشن، ش ۱۲، ۲۴ رمضان ۱۳۳۵، ص ۱.

۲- نوبهار، سال ششم، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۷، «راجع به کمیته مجازات».

بهار در ادامه مقاله خود نوشت، فکر مجازات خائنین از ابتدای مشروطه وجود داشت؛ اما «چون افکار عمومی در زیر تهدیدات شدید اجانب تروریزه شده بود»، دولت نمی توانست و ملت هم قادر نبود با ترور، مجازات را عملی سازد. انقلاب روسیه باعث شد فشار امپراتوری تزاری از دوش ملت ایران برداشته شود، اهمیت قضیه در این بود که روسیه همیشه در ایران عده ای را زیر چتر حمایتی خود قرار داده و آنها را به هر شکل ممکن زیر نفوذ خود می گرفت. وقتی این وضع حادث شد دو راه حل در برابر ایرانیان قرار داشت، یکی از این راه حل ها بر اساس «ناموس تکامل» بود و دیگری بر اساس «ناموس انقلاب». مراد بهار از به کار بردن واژه ناموس، همان قانون بود؛ به عبارت بهتر بهار در این مقطع تاریخی همان دعوی کهنه اعتدال یا انقلاب، را به نحوی دیگر تکرار کرد. دقیق تر بگوییم او در این زمینه بحث کرد که برای کشوری مثل ایران چه شرایطی مناسب تر است، ایجاد تحول بنیادین و انقلابی یا گام نهادن در مسیر اصلاحات به صورت پله به پله. حرکت پلکانی اصلاحات امری بود که امثال بهار آن را ناموس تکامل می نامیدند و حمایت از تحول انقلابی بدون در نظر داشتن زمینه ها و بسترهای عینی و ذهنی؛ مقوله ای بود که از آن به انقلاب تعبیر می کردند. به عبارت بهتر، در آن زمان هنوز از واژه انقلاب، هرج و مرج و تندروی و بی نظمی به ذهن متبادر می شد، به همین علت عده ای با این مفهوم مخالفت می کردند.

بهار از چیزی حمایت می کرد که خود آن را ناموس تکامل نام نهاد، منظور از ناموس تکامل؛ اجرای مواردی مثل تأسیس مجلس، دوایر اداری منظم، تأسیس محکمه صلاحیت دار و امثال آن بود تا به صورت قانونی و بدون دست یازیدن به خشونت، ریشه خیانت که اجانب بودند، از بن کنده شود و از سویی خائنین هم مجازات شوند. اما ناموس انقلاب «عجول تر» است. بهواق بهار هم مثل عده ای دیگر انقلاب را مترادف با ترور و آدمکشی تلقی کرد، او نوشت «ترور در سیاست داخلی همان قدر که مؤثر و سریع نتیجه است، به همان درجه در تعیین مشی سیاست خارجی و جبران خطاهای سیاسی گذشتگان ممکن است بی نتیجه و بلکه مضر واقع شود.»^(۱) بهار تحت تأثیر شرایط کشور و زیر فشار تبلیغاتی و سیاسی ناشی از عملیات کمیته مجازات نوشت با مجازات فوری خائنین موافق است، اما به بیانیه دولت و اطلاعاتی که از «زامسداران جمهور» در اختیار مردم قرار دارد، اشاره کرد این اطلاعات و اخبار «به ما می گوید که برای جلب نفع بزرگ می توان موقتاً از منافع درجه دوّم صرف نظر نمود.»^(۲) اما او نگفت این منافع بزرگ چیست و منافع درجه دوّم کدام است؟ بهار به صراحت عملیات کمیته مجازات را محکوم نکرد، زیرا رعب و هراس بر همه از جمله او سایه افکنده بود. به عبارتی، تعابیر بهار در مورد کمیته بسیار ملایم بود، اگر کسی مواضع او را نمی دانست این گونه به

ص: ۳۹۸

۱- همان.

۲- همان.

نظرش می‌رسید که شاید وی با این گونه عملیات موافق است؛ حال آنکه با منطق و تفکر سیاسی بهار هرگونه آدمکشی با هر نامی محکوم بود.

در این مرحله وقتی اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند هیچ روزنامه‌های از ترس بدان نپرداخت. تنها موردی که به عملیات کمیته اشاره شد، مربوط به مقاله‌ای از ملک‌الشعراى بهار بود که فقدان امنیت و وجود کمیته مجازات را عامل تشدیدکننده بحران اجتماعى ایران دانست. با اینکه در آن زمان اعضای کمیته بازداشت بودند، اما نامه‌های شدیداللقن خطاب به مدیر نوبهار نوشته شد که اولاً امضای کمیته مجازات داشت و ثانیاً درست چهار روز قبل از آزادی آنان به دست کمیسر تأمینات، نوشته شده بود. اصل نامه در پاسخ به بیانیه هیئت دولت نوشته شده بود که اعضای کمیته را از عملیات وحشت و ترور برحذر می‌داشت و توصیه می‌کرد دست از این اعمال بردارند تا دولت بتواند اصلاحاتی را که مورد نظر است در پیش گیرد^(۱) کمیته مجازات ضمن پاسخی مفصل و مطوّل که نثر آن برخلاف بیانیه‌های سابق آن پخته تر بود و معلوم بود به دست فردی با قریحه بالا- نوشته شده است؛ نوشت اگر روزی خود دولت خائنین را مجازات کند، همان دقیقه که خائنی به دار مجازات آویخته شود، همان دقیقه خود را منحل خواهد ساخت و آن روز، روز سعادت ملت ایران و بزرگترین قدمی خواهد بود که کابینه حاضر برای افتخارات خود تدارک دیده است^(۲) بخشی از متن نامه آنان به روایت شیخ مردوخ کردستانی به این شرح بود:

«...در پایان مقاله با یک نظر تحقیر و یک لهجه تند، مدیر نوبهار را به واسطه مندرجات مغرضانه او سرزنش کرده، می‌گوییم: همان مقصود و منظور خصوصی که شما را وادار به این اعتراضات کرده است، دیگر نمیگذارد با چشم حقیقت حقایق اشیاء را ادراک نماید. کمیته مجازات با آن نیت پاک و محبت مخصوص که نسبت به تمام هموطنان خود دارد، عجالاً همین ملامت و توبیخ را در حق یک نفر هموطنی که تازه زبان حقیقت‌گویی را بسته و متأسفانه جامه دیگری به تن کرده است، کافی دانسته، امیدوار است بعد از این، حقایق احوال را بهتر از این استنباط نماید.»^(۳)

از آن سوی بامداد روشن به فیروز میرزا نصرت‌الدوله حمله برد و او را متهم به خیانت نمود. از فیروز با عناوینی مثل «لیدر خائنین» نام برده شد، اما فیروز که نشان داد مرعوب جو ساخته شده توسط کمیته و ارگان‌های مطبوعاتی آن نشده است، پاسخ داد اگر در کشور مرکزی وجود داشت که به اتهامات رسیدگی می‌نمود و از اتهام زندگان مؤاخذهای می‌کرد، او

ص: ۳۹۹

۱- متن بیانیه در: ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۷.

۲- متن بیانیه در همان، صص ۴۲۷-۴۲۹.

۳- تاریخ کرد و کردستان، ص ۳۴۴، نیز ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۹.

خوشوقت می شد صدق و کذب این ادعاها را معلوم سازد(۱)

از همه بالاتر دولت در همان ابتدای امر به خوبی دانسته بود چه روزنامه ها، احزاب، شخصیت ها و احیاناً سفارتخانه هایی در دسیسه های کمیته مجازات دخالت داشته اند، اما از کنار همه چیز به سادگی گذشتند، دلیل امر واضح بود: یا برخی از اعضای کابینه با دسیسه گران مرتبط بودند و یا اینکه مرعوب وضعیت و شرایط شدند. به طور مثال روزنامه صدای ایران که همسو با ستاره ایران، با افراطی ترین جناح های درگیر تحولات این زمان ارتباط داشت، بلافاصله بعد از دستگیری سران کمیته مجازات توقیف شد. اما همین روزنامه بدون اینکه دلیل توقیفش را صریحاً گفته باشند، روز سی ام رمضان همان سال باز هم بدون توضیحی دوباره منتشر گردید و به عبارتی از آن رفع توقیف به عمل آمد. مؤسس روزنامه مزبور نیرالسلطان بود و سردبیری آن برعهده آقا میرزا حبیب الله خان شیرازی پدر دکتر جمشید آموزگار بود. مدتی هم اجلال السلطان مدیریت این روزنامه را به دست گرفت. مصطفی خان نوایی مشهور به نیرالسلطان در یکی از دوره ها، نماینده مجلس شورای ملی بود، بعدها او چندی کفیل وزارت داخله شد، مدتی در وزارت فوائد عامه به کار پرداخت و بعداً مدتی حکومت گیلان را به دست او سپردند. در این زمان بود که روزنامه طوفان به مدیریت فرخی یزدی به شدت علیه او فعالیت می کرد(۲) نیرالسلطان بنیادگذار مدرسه سیروس بود، درس های این مدرسه به زبان های فارسی و فرانسه تدریس می شد و شاید نخستین مدرسه شبانه روزی ایران بود؛ مدرسه سیروس جزو معدود مدارس بود که در کنار مدرسه آلیانس اسرائیلی، آموزش دختران در سطح دبیرستان را آغاز کرد. زمانی که وثوق الدوله کابینه دوم خود را تشکیل داد، او را همراه عده ای دیگر به قزوین تبعید کرد، او سه ماهی در قزوین اقامت داشت و سپس به اروپا رفت. علت دستگیری نیرالسلطان در واقع نقش وی در برپایی تجمعات و تظاهرات علیه قرارداد ۱۹۱۹ بود، ضمن اینکه او هم به گونه ای با کمیته مجازات مرتبط بود. نیرالسلطان در سوم فروردین ۱۳۲۰ از دنیا رفت.

حدود چهل و پنج روز بعد از ترور منتخب الدوله، این بار نظمی دست به کار شد، کلیه متهمین در یک روز مشخص دستگیر شدند، می گفتند اینان را بهادرالسلطنه لو داده و نظمی موفق به کشف شبکه آنها شده است. اما این ظاهر ماجرا بود، نظمی از قبل می دانست عوامل قتل چه کسانی اند و به کدامین محافل مرتبند. به نظر می رسد چون همه اینک از ماهیت موضوع مطلع شده بودند، مستشارالدوله از وستداهل رئیس نظمی خواست آنان را بازداشت کند تا اولاً از تنش جامعه کاسته شود، ثانیاً اقتدار دولت علاء السلطنه زیر سؤال نرود و ثالثاً اعضای کمیته مجازات با آسودگی در جایی به طور موقت اسکان یابند که هیچ جایی بهتر از

ص: ۴۰۰

۱- نوبهار، ش ۱۴، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۷، «اعلان و تکذیب».

۲- مثلاً نک: طوفان، سال دوم، ش ۱۶، ۱۸ میزان ۱۳۰۱.

زندان برای این منظور وجود نداشت.

به دلیل نقش بهادرالسلطنه در لو رفتن تشکیلات کمیته مجازات، او مورد پیگرد واقع نشد، وی آزادانه به کردستان رفت اما در آنجا به دلیلی که بر ما شناخته نیست بازداشت و در سال ۱۲۹۹ شمسی خانواده اش از دولت مشیرالدوله که به جای وثوق آمده بود، تقاضای مخارج کردند. بالاخره وی در جنگ با اسماعیل آقا سمیتقو به سال ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ در آذربایجان کشته شد و ظاهراً تا مدت ها کسی از این واقعه خبر نداشت.

نکته دیگر اینکه در ارتباط با قتل منتخب الدوله، در شماره اول نشریه تاریخ معاصر ایران (۱) نقل قولی از محمدرضا آشتیانی زاده آمده است که صحیح نیست. در این گفتگو آمده است ابوالفتح زاده به کریم دواتگر گفت کمیته حکم قتل منتخب الدوله را داده است و او باید او را به قتل رساند. کریم هم فریب خورد و در مصاحبت ابوالفتح زاده؛ منتخب الدوله را بدون اینکه کمیته در مورد او رأی صادر کرده باشد، به قتل رسانید و کمیته هم به دلیل سرپیچی از فرمان، کریم را به مرگ محکوم کرد. عامل قتل منتخب الدوله هم حسین خان الله که روایت از قول او نقل شده، احسان الله خان و رشیدالسلطان دانسته شده است. این روایت صحیح نیست. در آن زمان کریم دواتگر کشته شده و احسان الله خان متواری بود. دیگر اینکه آشتیانی زاده؛ متین السلطنه را نخستین قربانی کمیته دانسته است که چنین نیست، نخستین قربانی اسماعیل خان، رئیس انبار غله و دومین آنها کریم دواتگر بود و متین السلطنه سومین قربانی به شمار می آید.

ص: ۴۰۱

۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، (تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ۱۴۳ به بعد.

کمیته ای که ظاهراً برای مبارزه با غارتگران و خائنین تشکیل شده بود، به سرعت بستری مناسب برای رشوه خواری یافت. اینان با تهدید، از ثروتمندان و بزرگان قوم پول دریافت می کردند، ظاهراً همین موضوع علت اصلی دستگیری آنان بود. در صفر سال ۱۳۳۶ خلاصه استنطاق های اعضای کمیته مجازات در ششصد صفحه به هیئت دولت تقدیم شد. ملک الشعراى بهار تقاضا داشت این استنطاق ها علنی شود، در روزنامه نوبهار نوشته شد این امر برای پی بردن به ماهیت و مقاصد کمیته ضرورت دارد. نوشته شد باید معلوم شود وجوه لازم برای عملیات کمیته مجازات از کجا میآمده است، توضیح داده شد فقط چند مورد از این موارد روشن شده است که به این شرح است: از سپهسالار اعظم توسط سالار منصور دویست تومان گرفته اند، مرآت الممالک چهل تومان داده است، میرزا علی تاجر شالفروش یکصد تومان به کمیته مجازات پول پرداخت کرده است، سردار معظم خراسانی اول سیصد تومان و بعد در مرتبه دوم دویست تومان داده است. عمادالکتاب در دستنوشته های خود آورده که وقتی کمیته شروع به عملیات کرد، سردار معظم خراسانی مشهور به تیمورتاش به خانه همه کسانی که میشناخت رفت تا جان خود را نجات بخشد. مهمترین ملاقات او با مشاورالممالک انصاری بود که حاضر شد پنج هزار تومان برای نجات جانش بدهد. اینکه چرا تیمورتاش به خانه مشاورالممالک رفت و این پیشنهاد را به او نمود، خود به خود واجد اهمیت است. این موضوع نشان میداد که مشاورالممالک نمیتواند با گروه توطئه گر بی ارتباط باشد، اگر غیر از این بود چرا تیمورتاش در خانه او را کویید؟ عمادالکتاب خود میگوید در آن زمان علیقلی خان مشاورالممالک انصاری مصدر کاری نبود، پس چرا تیمورتاش به نزد او رفت؟ عماد نقل میکند تیمورتاش تصور میکرد انصاری در این تشکیلات دخالتی دارد، به همین دلیل به وی نزدیک شده بود. دیگر اینکه برخی از متصدیان اجرایی کشور از بیم جان خود دست نیاز به سوی نصیرالسلطنه دراز کردند. به دستور او تیمورتاش عریضه مفصلی از خدمات خود خطاب به کمیته مجازات نوشت و مبلغی هم جوف پاکت گذاشت و به نصیرالسلطنه تسلیم نمود «و در موقع تسلیم چند قطره اشک هم از دیدگان محزون خود جاری نموده بودند.» (۱)

از وثوق الدوله هم ابتدا سیصد تومان و بعد در مرحله دوم هشتصد تومان پول گرفتند، کمال الوزاره یکصد و سی و پنج تومان داده و وثوق السلطنه هم مقداری پول داده، بعلاوه روغن و سایر مایحتاج آنان را فراهم کرده بود. نوبهار فاش ساخت واسطه دریافت پول بهادرالسلطنه بوده و دیگری هم واسطه بوده که «مقام رسمیت ایشان فعلاً مانع از افشای نام ایشان است!» در ادامه نوشته شد: «ملت باید این استنطاقات را از دولت مطالبه نماید و بر بسی حقایق واقف شود و خیلی از اشخاص را بشناسد!... اینها بوده اند کسانی که از آزادی طلبان اظهار نفرت مینمودند و خود را چکیده احساسات و اخلاق دانسته و میگفتند که ما برای اصلاح میان بستهایم و میخواهیم خائنین و رشوه خواران را مجازات دهیم! اینها بوده اند که به نام ترسانیدن دولت و گرفتن ریاست بریگاد مرکزی (۲) برای یک نفر از اعضای خودشان مبادرت به قتل بدبخت منتخب الدوله نموده و جان چنان جوان بی گناهی را دستاویز ترسانیدن دولت و گرفتن مقام نموده اند!» (۳)

بعد از چاپ این خبر مرآت الممالک که نامش در لیست رشوه دهندگان بود، پرداخت وجه به کمیته را تکذیب کرد. او نوشت نه از مؤسسين کمیته بوده و نه از تهدیدشدگان؛ بلکه عمادالکتاب به فرزندان او درس خطاطی میداده و در ازای این کار هم حقوق دریافت میکرده

-
- ۱- دست نوشته های عمادالکتاب در: بررسی های تاریخی، سال یکم، ش ۲، مهر ۱۳۷۳، ص ۶۹.
 - ۲- به یاد آوریم برادر منتخب الدوله یعنی دکتر امیر اعلم سردار انتصار ریاست بریگاد مرکزی را داشت که درست بعد از قتل منتخب الدوله استعفا داد.
 - ۳- نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، « کمیته مجازات ».

است، گاهی هم به رسم قرض مبلغی از او دریافت مینموده که بازپس داده است؛ حال اگر عمادالکتاب این پولها را به کمیته مجازات میداده او خبر نداشته و البته در این زمینه مسئولیتی ندارد(۱) لازم به یادآوری است که منتخب الدوله جانشین مرنارد بلژیکی به عنوان رئیس خزانه داری ایران شده بود، مرنارد هم به نوبه خود پیش تر جانشین مورگان شوستر گردیده بود. منتخب الدوله از محشورین وثوق و در عین حال برادر داماد او بود.

معلوم شد سردار معظم خراسانی مشهور به تیمورتاش که بر جان خود از ناحیه کمیته مجازات بیمناک بود، نصیرالسلطنه را واسطه کرد تا از آنان بخواهد کاری به او نداشته باشند. به قول منشی زاده کمیته مجازات تشکیلاتی سری بود با اهداف نظامی، به همین دلیل باید برای تأمین مخارج عملیات خود پول دریافت میکرد. این پول نه از طرق متعارف و معمول، بلکه از راه رعبی که آنان در دل ها افکنده بودند به دست میآمد. این نکتهای است که مورد تأکید خود منشی زاده هم واقع شده است. او در بازجوییهای خود نقل میکند که «هزینه های لازم از ترور و دهشتی که بر اثر عملیات تروریستی در اذهان پراکنده شده بود» به دست میآمد. آنان از طریق ایجاد رعب و وحشت پول هایی از اشخاص مختلف دریافت میکردند، به طور مثال از طریق قاضی ارداقی دویست تومان از سالار منصور گرفتند. در ازای دریافت این وجه به او قبضی هم نشان دادند و بعد از رؤیت او آن را آتش زدند. سیصد تومان به واسطه بهادرالسلطنه از سردار معظم خراسانی گرفتند، مبلغ یکصد تومان از میرزا علی تاجر دریافت کردند که واسطه امر هم مشکوه الممالک بود. آنان حتی توانستند به واسطه بهادرالسلطنه از شخص وثوق مبلغ چهارصد تومان دریافت دارند. در برابر این وجه یک قبض ساختگی با مهر و امضای جعلی تهیه و توسط بهادرالسلطنه به وثوق داده شد(۲).

سردار معظم همراه با سیدمحمد تدین و حاجی آقا شیرازی سه تن از کسانی بودند که مورد حمایت وثوق بوده و بعدها از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت مینمودند(۳) حاجی آقا شیرازی به سال ۱۳۰۸ شمسی در دوره سلطنت رضا شاه در روستایش به طور مشکوکی کشته شد، سردار معظم وزیر مقتدر دربار رضا شاه هم بعدها قربانی دسیسه ای شد که همین بحران سازان برایش فراهم آوردند؛ خلاصه اینکه این باند تا تکوین حکومت پهلوی همچنان فعال بود. سردار معظم در هشت صفحه به طور مفصل شرح زندگی خود را نوشته و همراه آن سیصد تومان وجه نقد به دست نصیرالسلطنه داد تا از کمیته برای او تأمین بگیرد. به روایت عمادالکتاب که اندکی با روایت کمرهای تفاوت دارد؛ سردار معظم مبلغ سیصد تومان به انضمام یک پاکت لاک و مهر شده به واسطه بهادرالسلطنه برای سران کمیته ارسال نمود تا از مرگ رهایی یابد. در این نامه او

ص: ۴۰۳

۱- همان، ش ۶۵، یکشنبه ۹ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تکذیب».

۲- ترقی، ش ۱۱۵۸، فروردین ماه ۱۳۴۴، ص ۱۱، به نقل از بازجویی های منشی زاده.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۹۴.

شرح خدمات خود را نسبت به ایران توضیح داد، او خواسته بود نشان دهد برای اعتلای ایران تلاش کرده و از نام بیگانه و عمال اجانب هم نفرت دارد. در جریان تحقیقات معلوم شد بهادر السلطنه این نامه را از نصیرالسلطنه دریافت داشته است. به روایت عمادالکتاب «قسمت آخر نامه حاکی بود که کمیته این پول ناچیز را قبول کند و اگر زندگی سردار معظم را تضمین کرد و اجازه داد که بدون قید و شرط تهران را ترک گوید، مبلغ بیشتری در اختیار کمیته قرار خواهد داد.»^(۱) این بود روش به شدت ضداخلاقی کمیته برای جمع آوری پول.

دیگر این که مشکوه الممالک مدعی است بهادرالسلطنه «خائن بی شرف که غیر از دروغ گویی و اخذ پول و خیانت به اشخاص هیچ چیزی در او نیست با اسدالله خان دوستی و آشنایی داشته، او را آلت کمیته سازی قرار داده و خود مشغول پول گرفتن شده به وثوق الدوله رئیس الوزرا هم خیانت کرده و سبب قتل منتخب الدوله هم او شده بود و به تقلب خود را دوست و ثوق الدوله قرار داده بود.»^(۲) مسئله پول گرفتن از این و آن برای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی امری بود که مورد تأکید خود منشی زاده هم واقع شد. به قول او تشکیلاتی مثل کمیته مجازات با وظایف سرّی و عملیات خطرناک، البته به منبع مالی نیاز داشت، اما کمیته از روش های معمول و متعارف برای جلب کمک به اهداف خود بهره نبرد؛ این تشکیلات برای تأمین هزینه های خود از ترور و دهشتی که در اثر عملیات خود بین مردم پراکنده بود، استفاده نمود. اینان پول هایی را از افراد مختلف و متشخص دریافت داشتند و صرف اهداف نظامی خود نمودند. به واقع علت اصلی دستگیری اعضای کمیته مجازات این مسئله بود.

ص: ۴۰۴

۱- ترقی، ش ۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص ۳۸، به نقل از بازجوییهای عمادالکتاب.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۳۴.

در شوال سال ۱۳۳۵، برای دومین بار احسان الله خان دوستدار، مورد تعقیب قرار گرفت. او همراه با حاجی علی اصغر ابتدا شرحی از آوارگی خود در جبهه نوشتند و اینکه در آن ایام متحمل صدمات و لطمات شدیدی شده اند. اینان مدعی شدند که یک ماه و نیم تا دو ماه قبل وارد تهران شده اند، شنیده‌اند کمیته ای با نام مجازات تشکیل شده، اما اظهار کردند «ما هنوز نمیدانیم این کمیته چیست و اشخاص آن مرکب از چه قبیل مردم است و همچنین بر ما ثابت نشده که عملیات و اقدامات این کمیته برای مملکت نافع است یا نه؟» احسان الله خان و دوست هم مسلکش مدعی شدند که تاکنون وارد عملیات تروریستی نشده اند و گفتند «با وصف این احوال نمیدانیم به چه مناسبت و از روی چه دلیل ما بدبخت ها گوساله بسته ملانصرالدین شده و اداره محترم نظمی هر وقت که اتفاقی واقع میشود فوراً ما بیچاره ها را تعقیب میکنند؟!» آنان نوشتند بهترین دلیل بر تبرئه آنان این است که یک ماه و نیم تا دو ماه بیشتر نیست وارد تهران شده اند و مدعی شدند «در صورتی که قبل از ورود ما چند اقداماتی که نمیدانیم از کیست و برای چه مقصودی است از طرف یک جمعیت مجهولی صورت گرفته است.»

آنان توضیح دادند که گویا کمیته مجازات هشت ماه قبل تأسیس شده و «صرف نظر از اینکه مسلک و عقیده ما به کلی مخالف اصول ترور است از کجا یک چنین جمعیتی که نمیدانیم برای چه مقصودی تشکیل شده است، [باید] به ما مراجعه نمایند.» اینان مدعی شدند با کمیته مربوط نیستند و از نظر اعتقادی هم «مخالف این عملیات هستیم.» احسان الله خان و حاجی علی اصغر از نظمی خواستند بی دلیل مزاحم آنان نشود، در خاتمه نوشتند پیش تر هم آنان را به دلایل مشابه دستگیر کرده و پانزده روز زندانی نموده اند (۱) حتی اگر این سخن که احسان الله خان و دوستش دو ماه قبل وارد تهران شده اند صحت داشته باشد، دلیلی بر عدم دخالت احسان الله در قتل های کمیته مجازات نیست. به یاد آوریم نخستین قتل در ماه رجب اتفاق افتاد که قتل اسماعیل خان بود، با محاسبه خود احسان الله خان؛ آن زمان او در تهران حضور داشته است. قتل های دیگر هم بعد از آن تاریخ روی داده است، پس احسان الله خان می توانست با آنها مرتبط باشد که مشخصاً در مورد قتل میرزا محسن، او مسئولیت آشکاری داشت.

گردانندگان کمیته مجازات به طور همزمان قبل از ظهر روز ۲۳ شوال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۱ مرداد ۱۲۹۶ دستگیر شدند. ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک در منزل ابوالفتح زاده واقع در دربند شمیران بازداشت شدند. علی اکبر ارداقی و عمادالکتاب هم در اداره مالیه محل کار خود دستگیر گردیدند. حسین خان لله و احسان الله خان گریختند، اما بالاخره حسین خان را در رشت دستگیر کردند و به تهران اعزام نمودند (۲). بهار نوشت باید دولت علت دستگیری این دسته افراد را مشخص نماید و به مردم اطلاع دهد. در این زمان کمال الوزاره رئیس مالیات های مستقیم تهران هم بازداشت شد. مأمورین تأمینات به اداره مالیات های مستقیم رفتند و کمال الوزاره را در اداره اش بازداشت کردند، نوشته های او هم توقیف شد. بعد از دستگیری متهمین، مأمورین به منازل آنان رفتند و برخی اسناد و نوشته ها را کشف کردند (۳). عین السلطنه به نقل از افخم الدوله برادرش،

۲- ایران، سال دوم، ش ۱۷۴، ۳ جمادی الاوّل ۱۳۳۶، ص ۱.

۳- زبان آزاد، ش ۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «به مناسبت دستگیری ها» و «دستگیری و توقیف.»

اعضای دستگیر شده کمیته مجازات را به این شرح نام می برد: کمال الوزاره، میرزا عبدالله خان بهاء السلطنه کردستانی، اسدالله خان ابوالفتح زاده، برادرش حاجی خان مآثر که ریاست ایلات قزوین را داشت و گویا از این شهر فراری شده بود، منشی زاده، عمادالکتاب، ملک زاده فرزند ملک المتکلمین و چند تن دیگر که اسامی شان ذکر نشده بود: «از همه غریب تر کمال الوزاره است که خود او را هم جزو مقتولین اسامی داده بودند. یک مرتبه استعفا داد و قبول نشد. پس می خواستند به اصطلاح «ایز» گم کنند. البته آن ترور و آدمکشی ها به واسطه کشف کمیته و دستگیری قائدین و رؤسا فراری شده اند و اینها را هم پس از استنطاق یا «تو به تو» می کنند یا بالاخره مرخص. این حاجی خان مآثر و برادرش اسدالله خان از اول جزو ترور[یست]ها و اشرار مشروطه بودند. هیچ وقت دیده نشد که این دو نفر راه سلامت پیمایند.»^(۱) مهم ترین دستگیر شده ها طبق فهرست عین السلطنه، دکتر ملک زاده است، او فرزند نصرالله ملک المتکلمین و نویسنده مشهور کتاب تاریخ مشروطیت ایران است که بعدها به سناتوری هم دست یافت.

به دنبال دستگیری اعضای کمیته مجازات، بین اعضای نظمی در مورد نحوه برخورد با آنان اختلاف نظر بروز کرد، روز بیست و پنجم شوال کمیسری های تأمینات از شغل خود استعفا کردند، رؤسای شعبات هم از استنطاق محبوسین خودداری نمودند^(۲) مسئله دیگر این بود که برخی اعضای کمیته مجازات برای ایجاد رعب و وحشت و ممانعت بازجویان از انجام وظیفه خود، در محیط زندان هم دست به ترور زدند. روز سه شنبه بیست و پنجم شوال، درست همان روزی که اعضای تأمینات از ترس از شغل خود کناره گیری کردند، یک سرباز نگهبان در حیاط وزارت جنگ کشته شد. در آنجا غیر از چهار تن از محبوسین کمیته مجازات کسی نبود، مقتول قبل از فوت خود گفته بود ضارب او فردی است به نام مرتضی که یکی از زندانیان است؛ بلافاصله این مرتضی توقیف شد و در همان وزارت جنگ محاکمه گردید،^(۳) اما هیچکس از محتوای پرونده مطلع نشد، با این ماجرا فضای رعب به اوج خود رسید.

روز آخر شوال آن سال، وستداهل رئیس نظمی، یک مصاحبه مطبوعاتی برگزار کرد، او در این مصاحبه به ارباب جراید گفت کسانی که از شغل خود استعفا کرده اند در استعفانامه خویش نوشته اند: «چون نسبت ارتباط با کمیته مجازات به اینجانب داده شده فلذا از شغل خود استعفا مینمایم.»^(۴) وستداهل بار دیگر ملاقاتی با مدیران زبان آزاد، ایران و وطن ترتیب داد. او گفت یکی از مطبوعات نوشته است او اعضای کمیته مجازات را میشناخته و از عملیات آنان آگاه بوده است، اما چون متهمین اخیراً با تهدید از عدهای پول میگرفته اند، آنان را دستگیر کرده است. رئیس نظمی این مطلب را تکذیب کرد و گفت یکی از محبوسین سابق

ص: ۴۰۶

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۷۵.

۲- زبان آزاد، ش ۶، ۵ شنبه ۲۷ شوال ۱۳۳۵، ۱۶ اوت ۱۹۱۷، «استعفا».

۳- همان، «قتل سرباز گارد».

۴- همان، ش ۷، یکشنبه سلخ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «در دایره تشکیلات نظمی».

که قاتل بوده و رشید السلطان نام دارد، چندی قبل به او اطلاع داده است که اعضای کمیته مجازات «مورخ الدوله و سایرین» هستند، اما رئیس نظمیہ نگفت این «سایرین» چه کسانی اند؟ او توضیح داد مطابق با اعترافات رشید السلطان بود که مورخ الدوله را دستگیر کرده است، اما پس از ثبوت بی گناهی، او را رها نموده و حتی از وی عذرخواهی هم کرده است. وی سپس ادامه داد اینک «کشفیات جدیدتری» هم کرده که آن را به هیئت دولت هم گزارش نموده و به زودی به مطبوعات هم خبر خواهد داد (۱). مورخ الدوله که در زمره نخستین دستگیرشدگان بود رها گردید، اما رشید السلطان به دلیل قتل و احتمالاً به دلیل این افشاگری های خود به سردار رفت و کشته شد. رئیس نظمیہ هرگز از کشفیات جدید خود هم با مطبوعات سخن به میان نیاورد، ماهیت این دسته و دست های پشت پرده آن، برای همیشه مکتوم ماند.

روند دستگیری ها روزهای بعد هم ادامه یافت. روز چهارم ذیقعدہ روزنامه زبان آزاد نوشت در این دو روزه از طرف اداره نظمیہ مردی به نام میرزا عبدالحسین ساعت ساز، دستگیر شده است، اتهام او همکاری با کمیته مجازات بود. ساعت ساز سابقاً در عدلیہ کار میکرد، همزمان با دستگیری او مردی دیگر به نام حاجی بابا مجاهد هم بازداشت شد، (۲) فرد سومی هم دستگیر شده بود که نام او در روزنامه نیامد، اما از حوادث بعدی معلوم شد این فرد علی اصغر نام دارد؛ همان که با احسان الله خان به نظمیہ نامه نوشته و تظلم کرده بود. احسان الله خان هم به جنگل گریخت تا این بار در صفوف آن جنبش رخنه ایجاد کند، وی در این کار خود هم موفق بود. ذکر یکی از این موارد شاید تا حدی به اهمیت موضوع کمک کند: در جریان جنبش جنگل غلامحسین ابتهاج به اتهام جاسوسی برای انگلیسی ها محاکمه و محکوم شد. احسان الله خان با اجرای حکم در مورد او مخالفت کرد، در این زمان رضا افشار رئیس مالیه گیلان و یکی از اعضای مؤثر کمیته برلین؛ با احسان الله خان هم آواز شد و در نتیجه محاکمه سرنگرفت. رضا افشار همکار تقی زاده در کمیته برلن بود، افشار که بعدها در دوره رضا شاه مناصب مهمی به دست آورد، در دوره نهضت جنگل مسئول مالی کمیته اتحاد اسلام شد. در همین منصب او چهارصد و هشتاد هزار تومان از پول جمع آوری شده توسط جنگلی ها را دزدید و به تهران گریخت (۳) به قول ابراهیم فخرایی «گفته میشد مخالفت احسان الله خان از نظر همکیش بودن و انتساب هر دو نفر به فرقه بهائی صورت گرفته است؛ گو آنکه هیچ یک از دو نفر مزبور اعتقاد دینی نداشته اند، لیکن اشتهاار خانوادگیشان به این فرقه چیزی از تعصباتشان نمیگاست.» (۴)

ص: ۴۰۷

۱- همان، ش ۹، ۵ شنبه ۴ ذیقعدہ ۱۳۳۵، ۲۳ اوت ۱۹۱۷، «ملاقات با کلنل وستداهل».

۲- همان، «دستگیری».

۳- ابراهیم فخرایی: سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)، ص ۹۷.

۴- همان، صص ۱۴۰-۱۴۱.

شاید تذکر این نکته ضروری باشد که کمیته برلن در ابتدای امر توسط حسین کاظم زاده ایرانشهر از کمبریج، ابراهیم پورداوود، اشرف زاده و محمد خان قزوینی از پاریس؛ محمدعلی جمال زاده و نصرالله خان جهانگیر و سعدالله درویش راوندی از سویس؛ میرزا اسماعیل نوبری، اسماعیل امیرخیزی، و میرزا آقا ناله ملت و اسماعیل یکانی از اسلامبول تشکیل شده بود. از بین اینان کاظم زاده و افشار به تهران آمدند، اشرف زاده و یکی دو تن دیگر به شیراز عزیمت نمودند، جمال زاده و امیرخیزی و پورداوود به بغداد و سپس به کرمانشاه رفتند. در همین زمان بود که پورداوود انتشار روزنامه رستاخیز را آغاز کرد. با تلاش تقی زاده، حسینقلی خان نواب از مونتر و سویس به برلن آمد و به مقام وزیر مختاری ایران در برلن ارتقا یافت. در این دوره بود که تقی زاده شروع به انتشار کاوه نمود، تلاش های مورخ الدوله به قول خودش در شکل گیری این کانون بسیار مؤثر بود^(۱). یکی از اعضای کمیته برلن، محمد بن عبدالوهاب قزوینی بود که میرزا محمدخان نامیده میشد، او یکی از برجسته ترین متخصصین تاریخ ایران به ویژه تاریخ عصر مغول به شمار می رفت. به قول دولت آبادی «اعضای این سوسیته سیاسی همه مرد سیاست نیستند و اجتماع آنها در این مرکز از روی ضرورت بوده است که در این حال بتوانند امرار حیات نمایند»^(۲). از سویی به روایت کمرهای در یکی از روزهای اسفند ۱۲۹۷، میرزا کریم خان رشتی در ملاقاتی با او به هنگام صحبت از تقی زاده، بنای فحاشی نمود، «معلوم شد که آقای تقی زاده در مرقومه سابق به مهاجرین اسمی از او نبرده، یا او را جزو مدعوین برلن قرار نداده»^(۳).

همین جا ذکر نکته ای خالی از فایده نیست. در زمان جنبش جنگل، فخرالدوله مادر دکتر علی امینی علیه میرزا یوسف خان مشاراعظم، فعالیت می کرد. برخلاف یوسف مشار، روابط فخرالدوله با میرزا کوچک خان خوب بود. کوچک خان رفتار محترمانه و شرافتمندانه ای نسبت به امین الدوله داشت، نامه فخرالدوله در حمایت از شوهرش با عنوان اعلان در روزنامه نوبهار چاپ شد^(۴). در این زمان جنگلی ها، امین الدوله را دستگیر کرده بودند. امین الدوله عضو کمیسیونی بود که در دوره سپهسالار تشکیل شد و اختیار مالیه ایران را به انگلیسی ها سپرد. عین السلطنه ماجرای دستگیری امین الدوله را به این اختصار توضیح داده است: «جنگلی ها امین الدوله را از لشت نشا گرفته نزد خودشان برده اند. می گویند یکصد هزار تومان پول می خواهند تا مرخص کنند. فخرالدوله عیالش دختر خوب مظفرالدین شاه متصل این در و آن در می دود، واسطه پیدا می کند. امورات امین الدوله را کُلیتاً این زن اداره می کند. خودش داخل

ص: ۴۰۸

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۵۶.

۲- دولت آبادی، ج ۴، ص ۴۶.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۸۴۹.

۴- نوبهار، ش ۱۲، مورخه ۱۸ رمضان ۱۳۳۵، ۸ ژوئیه ۱۹۱۷.

آدم نیست، چنانچه تا او بود کسی نیامد امین الدوله را ببرد. تا به طهران آمد دستگیر شد.»^(۱) به واقع در پشت مسئله دستگیری می توان رد پای خاندان محتشم گیلان یعنی آل امشه را مشاهده کرد، به واقع ملاکین گیلان به دو دسته تقسیم می شدند: گروهی مثل همین امین الدوله و گروهی دیگر مثل میرزا کریم خان رشتی و برادران. بین اینان کدورت ها و اختلافات زیادی وجود داشت، علت امر فقط منحصر در بحث مسائل ارضی نبود، بلکه این اختلافات ریشه ای پایدار در اختلافات سیاسی هم داشت.

در اوایل صفر سال ۱۳۳۶ جراید از نظمیخواستند نتیجه تحقیقات خود را در اختیار رسانه های جمعی قرار دهد. رئیس الوزرای وقت یعنی علاء السلطنه، توضیح داد به علت عدم تشکیل جلسه هیئت دولت فعلاً نمیتوان پاسخی داد، وعده داده شد در موقع مقتضی نظمی مطلع خواهد شد^(۲) در اثر فشار افکار عمومی، وستداهل باز هم مصاحبه ای مطبوعاتی ترتیب داد و نتایج پرونده را با خبرنگاران در میان نهاد. او توضیح داد دو ماه قبل پرونده کمیته به هیئت دولت داده شده تا تقاضای اجازه نشر مفاد آن را توسط جراید صادر نمایند، اما به قول او این دستور تاکنون داده نشده است. وستداهل عاملین اصلی کمیته مجازات را منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک معرفی کرد که کریم دواتگر هم مجری اوامر و دستوره های آنان بوده است. او در حضور خبرنگاران اعلام کرد عاملین قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله رشید السلطان و سیدمرتضی هستند؛ قتل کریم به واسطه رأی سه تن تصمیم گیرندگان اصلی اجرا شده و در مورد قتل متین السلطنه رأی قطعی در جلسات کمیته گرفته شده اما قاتل حقیقی تا کنون دستگیر نشده است. با این وصف او مأمور اجرا را ابوالفتح زاده دانست. در مورد قتل میرزا محسن مجتهد اعلام داشت عمادالکتاب و ارداقی خود تصمیم به این قتل گرفته اند و حسین خان لله و احسان الله خان هم دستور را اجرا کرده اند. به واقع اینان پس از ترور مجتهد سران کمیته را در برابر عمل انجام شده قرار دادند، سران کمیته هم پس از اطلاع از مواقع ناچار گردیدند اطلاعاتی صادر نمایند. در مورد قتل منتخب الدوله هم همه مخالف بوده اند، اما منشی زاده و ابوالفتح زاده از ماجرا آگاه بوده اند. قاتل حقیقی منتخب الدوله هم دستگیر نشده است. همکاران کمیته مجازات که دستگیر شده بودند عبارت بودند از: کمال الوزاره، که به دلیل بروز جنون در زندان به قید کفالت دو هزار تومان آزاد شد، میرزا علیخان زنجانی، حاجی بابای اردبیلی، حاجی علی اصغر و عدهای دیگر که این سه تن هم به قید کفالت آزاد شدند^(۳) این مصاحبه مطبوعاتی زمانی صورت گرفت که عین الدوله قدرت را به دست داشت، مردی که به شدت مورد نفرت گروه های افراطی واقع بود. مسئله این نیست که سوابق عین الدوله چه بود و

ص: ۴۰۹

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۲۵.

۲- رئیس الوزرا به ریاست نظمی، سازمان اسناد ملی، ش ۱۸/۱۰۴/۱-۲۹۳.

۳- نوبهار، سال ششم، ش ۸۱، یکشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۶ ژانویه ۱۹۱۸، «راجع به کمیته مجازات.»

آیا به واقع او می باید برآیند نیروهای مشروطه باشد یا خیر؛ مهم این بود که امثال عین الدوله تنها کسانی بودند که می توانستند آرامش را برقرار کنند. این هم از ابعاد طنزآمیز تاریخ ایران است که عین الدوله ای که مشروطه علیه امثال او روی داد، اینک ردای اصلاحات به تن کرده بود. بالاتر اینکه افراط گرایان مشروطه کار را به جایی رسانیدند که تنها ضامن بقای امنیت، عین الدوله ها به شمار می آمدند. با تمام این اوصاف درست است که وستداهل در مصاحبه مطبوعاتی خود اندکی به اطلاع رسانی مبادرت کرد، اما او باز هم چهره های اصلی کمیته مجازات را معرفی نکرد. وی افرادی دست چندم را نام برد که همه به نوعی در عملیات کمیته مباشرت داشتند و چون جرم سنگینی نداشتند به سرعت آزاد شدند.

این ایام با عملیات کمیته ای دیگر در کرمان مصادف بود. به واقع این گروه نقطه مقابل کمیته مجازات بودند، اعضای این کمیته دست به ترور کسانی می زدند که عمدتاً از زرتشتیان بودند و یا زرتشتیان بهائی شده. بر اساس منابع، تا حدی ابعاد موضوع را در کتاب بحران مشروطه بررسی کرده ایم و خواننده را به آن ارجاع می دهیم (۱). غیر از این تشکیلات، درست در زمان بازداشت اعضای کمیته مجازات، خبر رسید اعضای یک گروه مخفی در کرمان که «کمیته انتقام» نام دارد به جرم توزیع شبنامه و فعالیت علیه دخالت انگلیسی ها در جنوب کشور بازداشت شده اند، طبق این خبر دستگیر شدگان به هند تبعید گردیدند (۲).

ص: ۴۱۰

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۰۸ به بعد.

۲- زبان آزاد، ش ۹، ۵ شنبه ۴ ذیقعدة ۱۳۳۵، ۲۳ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری».

جمعه شب بیست و چهارم ذیحجه سال ۱۳۳۵، مطابق با دوازدهم اکتبر ۱۹۱۷، محمد علی خان علاء السلطنه از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، اما این استعفا پذیرفته نشد. در دوره ریاست وزرایی او مستشار الدوله همیشه به عنوان وزیر داخله مانع از رسیدن اخبار وزارتخانه مزبور به جراید می شد. به عبارتی او وزارت تحت امر خود را از دادن هرگونه خبری در باره تحولات کشور به مطبوعات برحذر داشته بود. در این دوره دو بحران مرتبط با هم در کشور وجود داشت: نخست قحطی طاقت فرسایی که تهران را هم از پای در می آورد و دوم بحث کمیته مجازات. علی القاعده وزارت داخله بیشترین اطلاع را از دامنه بحران و قحطی فراگیر کشور داشت که ابعاد این فاجعه جانسوز انسانی را از مردم مخفی نگه می داشت و با سانسور اخبار، اجازه نمی داد مردم از کیفیت احوال هموطنان خود مطلع شوند. دیگر اینکه نظمیته زیر نظر وزارت داخله بود، پس وزارت داخله بهترین جایی بود که می توانست اخبار صحیح را در مورد روند رسیدگی به پرونده کمیته در اختیار مردم قرار دهد، اما واقع امر این است که هیچ خبری از دیوارهای ستبر وزارت داخله به بیرون درز نکرد. هر چه بود همه حدس و گمان بود و این مطبوعات بودند که با برخی پیگیری های شخصی خود به اطلاعاتی دست یافته بودند. اینها، همه نشان از همسویی وزیر داخله یعنی مستشارالدوله صادق با بحران سازان داشت.

به دنبال مخالفت شاه با استعفای علاء السلطنه، قرار شد کابینه ترمیم شود. اینک به دلیل فضای سنگین افکار عمومی، گروه بحران ساز به منظور نیل به آمال خود با دشواری های بیشتری مواجه شد، این بود که تصمیم گرفتند عملیات خشونت آمیز خود را بار دیگر از سر گیرند. این موضوعی نبود که از چشم تیز بین امثال ملک الشعراء بهار به دور مانده باشد. او نوشت: «نظر به اطلاعاتی که از دسایس بعضی اشخاص مجهول الآمال و عناصر خطرناک بد سابقه داریم و می دانیم، اگر بحران دوام یابد، تشکیل کابینه به اراده دیگران خواهد بود.» بهار از شاه تقاضا کرد نگذارد امثال مشیرالدوله، مؤتمن الملک و مستوفی الممالک خسته شوند و از کار کناره گیری جویند. او توضیح داد مردم عادی زود خسته می شوند و می خواهند سوژه جدیدی برای سرگرمی بیابند، «طرفداران بحران هیئت های دولت نیز از همین قبیل عناصر عادی محسوب شده و پیروی از نیات این اطفال سیاسی و یا لابلایان اجتماعی در حکم بازی کردن با مملکت است.» بهار از شاه خواست از افراد نترس، شجاع و کاردان دعوت کند تا در کابینه قبول عضویت کنند(۱).

به هر حال هدف کلیه این اقدامات تنها یک چیز بود: بحران سازی برای روی کار آوردن دولت مقبول گروه های مافیای سیاسی - اقتصادی بریتانیا و حکومت هند انگلیس در ایران. این نکته ای است که در روزنامه زبان آزاد و به قلم بهار عیناً نوشته شده است: «اینها که گفته شد از یکطرف و از طرف دیگر اقدامات دسته جات معلوم الحال که به تحریک همسایگان بی مهر و برای بر روی کار آوردن عناصر معلومه و بر هم زدن انتخابات و تولید بحران، شب و روز در دوندگی و آنتریک و آنی از تهیه وسایل یک فساد و آشوبی که متأسفانه بهانه را خود وزرا به دست آنان داده اند فارغ ننشسته و در تعقیب همان نیاتی که به شکل یک کودتا می خواستند نمایش دهند،(۲) حالا هم کار کرده ولی به قدری کارشان سهل شده است که تصور می کنند محتاج به چندان زحمت و مرارت نباشند.»

به هر حال هر چه بود، یک سر ماجرا «وزیر مالیه خرابکار» بود که به بحران ها دامن می زد. بهار نوشت این خرابکاران باید از

کابینه اخراج کردند، کابینه ترمیم شود، جلو بحران سازان گرفته شود، امنیت و ثبات و آرامش به کشور بازگردد تا توطئه چینان و بداندیشانی که در راستای منافع بیگانه قدم برمی دارند، سر جای خود نشینند. با این وصف نباید دوستی و خصوصیت ها باعث شود سیاستمداران و آگاهان قوم از «ملاحظه حفظ منافع مملکت» باز

ص: ۴۱۱

۱- همان، ش ۳۱، سه شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «ترمیم کابینه».

۲- منظور عملیات کمیته مجازات است.

داشته شوند. به عبارت بهتر «منفعت عمومی را بر منفعت خصوصی» باید ترجیح داد. اما کسانی مثل بهار که به این موضوع اساسی بها می دادند، اگر نگوییم وجود نداشتند، حداقل از انگشتان یک دست تجاوز نمی کردند. در واقع بهار دولتی را آماج حمله قرار داد که وزیر داخله اش مستشار الدوله صادق بود و وزیر مالیه اش محتشم السلطنه؛ دو فردی که آشکارا و نهان با گروه تروریستی کمیته مجازات پیوند داشتند، اما طرفه این که این همه هشدار و بیدارباش، کسی را از خواب غفلت بیدار نساخت و نیروهای سیاسی را هشیار ننمود. البته دستهایی در کار بود تا این فریاد به گوش کسی نرسد، تعمداً جریان های بحران ساز گوش خود را بر این ندهای رسا بستند و چشمان خود را بر حقایق نگشودند، این البته درست در راستای سناریوی از پیش طراحی شده مافیای قدرت و ثروت بود که نهایت آرزوی خود را استقرار دولتی دست نشانده می دانست.

ترمیم کابینه، امری بود ضروری و مورد نیاز جامعه؛ اینک در مجامع گوناگون صحبت از همدستی برخی از اعضای هیئت دولت با کمیته مجازات بود، همه می گفتند به طور مشخص وزیر داخله و وزیر مالیه در بحران سازی نقش آفرینی می کنند، باید تمهیدی اندیشیده می شد تا افکار عمومی از این فضای التهاب آمیز آسوده گردد، اما در کمال تعجب اعتلاء السلطنه رئیس کابینه وزرا، ترمیم کابینه را تکذیب کرد و به عبارتی آب پاکی روی دستهای کسانی ریخت که در صدد بهبود وضعیت کشور و به وجود آمدن فضای آشتی و تفاهم ملی بودند. بهار که خود در زمره طرفداران ترمیم کابینه بود، نوشت هدف او «جلوگیری از هجوم بحران و پیشرفت نیات سوء مشتی هرج و مرج طلب» بوده است. او توضیح داد «در این موقع که بدخواهان از هر سو دهان برای بلعیدن هستی ما گشوده اند، به قدر قوه باید از بحران جلوگیری کرده و با مشت آهنین و قدمی محکمتر» امور جاری کشور را رتق و فتق نمایند و «جلو تعرضات مختلفه را با یک گذشت عالیجنابانه» یعنی کنار گذاشتن وزیر داخله و مالیه جبران نمایند(۱). به یادآوریم در این زمان عدل الملک دادگر معاون وزیر داخله بود و نصیر السلطنه معاونت وزارت عدلیه را بر عهده داشت، این دو تن به طور آشکار و نهان با سران کمیته مجازات مرتبط بودند و به عبارتی در عملیات آنان ذی مدخل.

چند روز بعد یعنی روز سوّم محرم ۱۳۳۶ برخی مطبوعات تهران از خاتمه بازجویی اعضای کمیته مجازات خبر دادند، طبق این اخبار استنطاق بیست و دو محبوس خاتمه یافت،(۲) اما باز هم هیچ خبری به بیرون درز نکرد. معلوم نشد متهمین اصلی چه کسانی اند، عاملین ترور کسانی که کشته شده اند کیانند، نیز چه ارتباطی بین این افراد و اتباع خارجه از سویی و مدیران و مسئولین کشوری و لشکری از دیگر سو و ارباب جراید از سوی دیگر موجود بوده است(۳) در

ص: ۴۱۲

۱- همان، ش ۲۵، دو شنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۵، ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «یک مراسله».

۲- همان، ش ۳۳، یکشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «خاتمه استنطاق محبوسین».

۳- ستاره ایران، ش ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «مکاتیب و تلگرافات تبریز».

همین اوضاع و احوال اخباری دال بر شکل گیری مجدد جوخه های ترور منتشر شد، یکی از این اخبار مربوط به تبریز بود، این شاید نخستین باری بود که خبر می رسید در شهرستان ها هم کمیته مجازات تشکیل شده است.

در اوایل سال ۱۳۳۶ مطابق با مهر و آبان سال ۱۲۹۶، تشکیلاتی به نام کمیته مجازات در تبریز شروع به فعالیت کرد. این گروه ظاهراً به عملیاتی هم دست زده بود، در شماره ۶۴ روزنامه ستاره ایران مطلبی در این مورد چاپ شده و اعلام گردید که فردی به نام حاجی میرزا علی نقی گنجه ای عضو این کمیته است. در ارتباط با این موضوع مکتوبی از تبریز به دفتر ستاره ایران رسید که به این شرح بود: «در نمره ۶۴ به استناد مکتوبی ممضای تبریز نوشته شده است آقای حاجی میرزا علی نقی گنجه ای در کمیته مجازات تبریز عضویت حاصل کرده اند موافق مکاتیب و تلگرافات اخیر این مسئله خلاف واقع بوده دامان ایشان از لوٹ این گونه اعمال فضاحت آور بری است. بنابر این می نویسیم که ایشان در این گونه عملیات که اخیراً در تبریز عرض وجود نموده شرکت ندارند و اخلاق ایشان مبرا از این گونه شناعت کاریهاست و معلوم می شود نویسنده نسبت به ایشان مغرض بوده است.»

با تمام این اوصاف نخستین دلیل موجه برای از سرگیری عملیات ترور، سوءقصد نافرجام به قائم مقام الملک بود که در ابتدای همین فصل به آن اشاره کردیم و اینک تفصیل آن را می آوریم. این عملیات در اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۳۶ روی داد که منجر به کشته شدن همراه قائم مقام الملک رفیع گردید ولی خودش مجروح شد. در آن زمان بلافاصله بعد از ترور رفیع، اعلامیه ای که با پست به دفتر روزنامه رعد رسیده بود، چاپ شد. از شواهد این گونه برمی آمد که باز هم کمیته مجازات یا چیزی شبیه آن هنوز وجود دارد و به فعالیت خود ادامه می دهد. رعد نوشت این ورقه ژلا-تینی را به نام «حریت مطبوعات» درج می کند. عین اعلامیه مزبور به این شرح است:

«اداره جریده رعد- به نام آزادی مطبوعات درج شود؛ تازیانه عبرت؛ ضربات متوالی هنوز اثری در هیئت دولت و مسئولین مقدرات مملکت ننموده. هر چه روز می گذرد بدبختی و ذلت شدیدتر و خطر انقراض و اضمحلال ایران قریب تر می شود. در مواقع خطر حتی در حیوانات هم حس اتحاد و اجتماع برای دفاع پدیدار، ولی گویا حس حیوانات را هم فاقد شده ایم. بسیار خوب هر چه حکومت بی اعتنایی کند خطر را به خود قریب تر می نماید. خائنین ولو از هر طبقه باشند به جزای اعمال خود می رسند. قائم مقام الملک که یک روزی خود و پدرش... چندین ده هزار تومان مال مملکت را چاپیدند و ذخیره نمودند اکتفا ننموده به حمایت استبداد روس آزادیخواهان را در تحت شکنجه و عذاب قرار داده و به قضاوت سری خود

یوسف

خان و عده ای از آزادیخواهان را بهمدار آویخت. سپس شرم نکرده با کمال وقاحت با عمامه و لباس اسلام آتاشه میلیتر(۱) سفارت روس شده بود و پس از اضمحلال رژیم روسیه مجدد به حرکات ارتجاع کارانه و تحریک به تشکیل هیئت علمیه و بسط اقتدار و سلطنت مفت خواران اشتغال یافته بود. اکنون برای تنبیه دولت و احزاب که به جدّیت در صدد اتحاد و دفع خرابی ها برآیند حکم اعدام این خائن صادر و امر به اجرا شد و مجدد دولت را تذکر می دهیم که اگر به فوریت این اساس پوسیده را مبدل به یک ترتیب جدیدی نسازند مسئول و خیانتکار است. در خاتمه هیچ یک از احزاب و افراد حق ندارند استفاده از فداکاری های دیگران نموده عملیات شجیعانه ترقی طلبان را به خود نسبت دهند. شعبه اجراییه مرکزی.»(۲)

جالب است اعلامیه قبل از عملیات ترور صادر شد، به عبارتی آنان قتل رفیع را حتمی می دانستند. دو شماره بعد رفیع در همان روزنامه رعد به این بیانیه پاسخ داد. او خیلی مفصل توضیح داد که اولاً نه او و نه پدر و نه جدش در کارهای اداری دخالتی نداشته اند تا مال ملت را خورده و یا جمع نموده باشند. دوم اینکه یوسف خان و دیگران را روس ها بهمدار زدند و این عمل فقط در رشت صورت نگرفت و در اغلب جاها وقوع یافت. رفیع نوشت در آن ماجرا او هم جزو تماشاچیان بوده است، اگر کسانی که تماشاچی بوده اند و یا فقط این ماجراها را دیده اند مقصر تلقی می شوند، پس همه مردم مقصرند. سوم «قضیه سه روز قبل شما ثابت می کند که ما برای چه پناه به روس ها برده بودیم. اگر به شما ذره‌های [از آن خشونت ها] نشان می دادند در هفت سوراخ مخفی می شدید. هنگامی که مرا شکار خود قرار دادید، دیدید مشغول چه کار بودم که همان کارهاست که باعث نجات و فلاح من و دیگران می شود. در پناهندگی خودم هم به هزار قسم خدمت نموده. هستند جماعت دموکرات ها و دیگران که به واسطه زحمات من ایمن شده و از دست تعدی و قتل [روس ها] نجات یافتند.»(۳) لازم به یادآوری است وقتی قائم مقام الملک هدف واقع شد، داشت به یک مرد فقیر پول می داد.

از این به بعد ظاهراً تصمیم بر این بود تا اختلافات سیاسی با گلوله حل و فصل شود. زیرا اینک کسانی از گروه همسوی با کمیته مجازات هم ترور شدند. رجب سال ۱۳۳۶ مصادف با اواخر سال ۱۲۹۶ خبر رسید مدیر روزنامه کوکب ایران ترور شده است، نیز به سوی تقی بینش تیری انداخته شد که باعث مجروح شدن وی گردید. بینش از رهبران گروه دمکرات های ضدتشکیلی بود. به سوی فردی اسکندریگ نام از اهالی قفقاز هم تیراندازی شد؛ تیر از پشت به او اصابت نمود و باعث مجروح شدن وی گردید. در این هنگام سردار محیی شبنامه ای منتشر کرد و از این مرد دفاع نمود و او را به کسانی که عنوان سردار بر خود نهاده بودند

ص: ۴۱۴

۱- یعنی وابسته نظامی.

۲- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۴۱-۵۱۴۲، به نقل از رعد.

۳- همان، صص ۵۱۴۲-۵۱۴۳.

ترجیح داد(۱) همزمان در برخی شهرهای ایران مثل قزوین هم تروریسم مجدداً شکل گرفت. به سوی دو تن به نام های موثق دیوان و یمین خاقان تیراندازی شد که این دومی مجروح گردید، اما به اولی تیری اصابت نکرد. دو عکاس سربریده شدند، «می گویند برای روس ها قوادی می کردند.» رئیس نظمی قزوین که علی القاعده خود متولی نظم و امنیت شهر بود مضروب گردید، اندکی بعد وی از آثار جراحات وارده درگذشت. از طرفی بینوایان در شهر هنگامه ای به پا کردند، هیچکس جرأت نداشت دکان خود را باز کند، «کسی از ترس فقرا و گرسنه ها نمی تواند عبور کند.» می گفتند تروریسم جدید کار آنهاست(۲) به تحریک گروه افراطی دمکرات ها، فقرای شهر به شورش و بلوا دست زدند، چند خانه غارت شد، شکم کمیسر بازار را پاره کردند، حکومت قزوین هم سه هزار تن از بینوایان را از شهر اخراج کرد، جمعی از دمکرات ها دستگیر شدند، ایلات مسلح گردیدند و با کمک نظمی تلاش نمودند امنیت را به شهر بازگردانند(۳)

اندکی بعد در زمستان سال ۱۲۹۶ بار دیگر قبل از اینکه مستوفی الممالک، شخصیت مورد حمایت گروه افراطی، به ریاست وزرایی نایل آید، حملات روزنامه های افراطی به مخالفین شدت یافت. در این دوره باز گروه های افراطی و ارگان های آنها به میدان آمدند و با بدترین تعابیر مخالفین را به باد ناسزا گرفتند. از محاکمه، مجازات و نظایر آنها سخن به میان آوردند، رجال مشهور را متهم به خیانت، اجنبی پرستی، فقدان شرافت ملی، وطن فروشی و امثالهم کردند و خطاب به مردم گفتند اگر این دسته افراد از سوی آنها بازپرسی می شدند، اگر به مجازات می رسیدند و اگر خوفی در دل آنها کاشته می شد، دیگر به فکر اشغال مقام وزارت بر نمی آمدند. روزنامه ستاره ایران خطاب به مردم نوشت: «ملت مملکت آتش گرفت! ملت شهرهای عمده شما طعمه غارت شد! ملت، نصف بیشتر سکنه این سرزمین که به اسم ایران معروف است، گدا، پریشان، گرسنه، آواره از مسکن و هستی شان به یغما رفت اینک ویلان و سرگردانند!»(۴) لازم به یادآوری است که این حملات علیه شاهزاده عین الدوله صورت می گرفت که از چندی قبل به جای علاء السلطنه مقام ریاست وزرایی را به دست گرفته بود.

ص: ۴۱۵

۱- همان، ص ۵۱۹۹.

۲- همان، صص ۵۲۰۰-۵۲۰۱.

۳- همان، ص ۵۲۱۱.

۴- ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «مسئول کیست؟»

۱۴. قتل احمد خان صفا و استعفای عین الدوله

وقتی برخی از اعضای تأمینات از پیگیری پرونده خودداری کردند و استعفا دادند، وستداهل احمد خان صفا را به ریاست تأمینات برگزید. احمد خان صفا به تاریخ ۱۲۹۴ قمری در شهر تبریز به دنیا آمد. پس از مدتی عازم استانبول شد، به سال ۱۳۲۶ در دوره موسوم به استبداد صغیر در انجمن سعادت استانبول فعالیت میکرد، در همان جا وارد یک مدرسه نظامی گردید و بعد از ورود به ایران متصدی مشاغل نظامی گردید. وقتی اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند او از سوی وستداهل رئیس نظمی، کمیسر اداره تأمینات گردید، بازجویی از افراد دستگیر شده به عهده او بود. او بازجویی اعضای بازداشت شده کمیته را پیگیری کرد و به نتایجی در خور اهمیت دست یافت و درست به همین دلیل کشته شد. قتل احمد خان صفا وقتی روی داد که متهمین کمیته مجازات در حبس بودند. نوبهار این جنایت را به این شکل بازتاب داد: «هفت و نیم بعد از ظهر دیروز شخص مجهولی آقا میرزا احمد خان صفا مستنطق تأمینات نظمی را در دم منزل خودش کشته اند. هنوز قاتل دستگیر نشده و آژان پست هم در آن موقع حاضر نبوده و قاتل فرار میکند.»^(۱) قتل احمد خان روز آخر صفر ۱۳۳۶ روی داد، روزنامه ایران این خبر را به این شکل منعکس ساخت:

«شب یکشنبه قریب سه ساعت از شب گذشته، میرزا احمدخان صفا که یکی از اعضای عامله و رئیس شعب اداره تأمینات بود، در خیابان قرب منزل سپهدار اعظم موقعی که به منزل خود میرفته مورد اصابت شخص مجهولی واقع و هدف گلوله موزر واقع گردیده، به واسطه اصابت گلوله فوت میشود. پس از وصول خبر به کمیساریا، مأمورین اعزام و او را برای معاینه به مطب نظمی آورده و برای دستگیری مرتکبین اقداماتی شد. همان شب و روز بعد چند نفری دستگیر و تحت استنطاق میباشند.»^(۲)

سندی منحصر به فرد در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران وجود دارد که به دنبال قتل احمدخان صفا رئیس اداره تأمینات نظمی خطاب به رئیس الوزرا نوشته شده است. به روایت این سند، قتل احمدخان «جزای طرفداری بود که در موقع استنطاق بهائی ها که به اسم کمیته مجازات سلب آسایش و امنیت را از عموم نموده و مایه اختلال اوضاع زندگی شده اند؛ دانسته شد. در این سند آمده است که غیر از دو تن بهائی یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده، اسامی اشخاص دیگری را که با این فرقه ارتباط دارند ذکر نکرده اند. نامه خاطر نشان میسازد که نام ابوالفتح زاده و منشی زاده را هم در دوسیه استنطاقات، احمد خان صفا به این دلیل آورده است که دستگیری آنان به اراده او نبوده است. سند مدعی است احمد خان بقیه قاتلین را فراری داده است، احسان الله خان قاتل منتخب الدوله؛ احمد آقای روحی و میرزا ضیاء الله که اعضای عمده کمیته مجازات تلقی شدند، در زمره این فراریان بودند که «هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش میباشند.» در این نامه که با نام «کمیته سیمرخ» نوشته شده آمده است که «تا حال نوبت دشمنان دین بود، حال موقع عملیات ما است.» در ادامه نامه آمده است این نخستین

ص: ۴۱۶

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۷۳، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «جنایت».

۲- ایران، سال دوم، ش ۱۵۰، دوم ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۷، ص ۱.

عملیات آنهاست که ادامه خواهد یافت: «به موجب استناد همین ورقه اگر جزای مرتکبین جنایات که تاکنون محرم اسرار تمام اوضاع مملکت بوده و با مواجب های عمده پرورش داده اید و از زهر قتالشان غفلت داشته اید شروع شد فیه المراد و الا ما که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود؛ زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند منتخب الدوله را کشتند که مقامش به کمال الوزاره برسد. همچنین به شما وزرا هم خواهند پرداخت، این رشته سر دراز دارد...» (۱) ماجرا هر چه بود، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم تهران وزارت مالیه و رئیس اداره خبازخانه از منصب خود استعفا کرد، احتمال داده شد استعفای او قبول و فردی دیگر به جایش منصوب گردد (۲).

نکته مهم این است که روزنامه ستاره ایران این استعفا را بر کمال الوزاره نبخشید، این روزنامه در یکی از شماره های خود شدیداً به وثوق الدوله حمله کرد، حال آنکه در این زمان او هیچ گونه مسئولیتی نداشت. از این بالاتر این روزنامه منتخب الدوله را خائن تلقی کرد و بالاتر اینکه کمال الوزاره را هم خائن عنوان نمود. این در حالی بود که کمال الوزاره با کمیته مجازات همکاری می کرد و این لحن سخن در مورد او بسیار عجیب می نمود. اما مسئله مهم تر این بود که با استعفای کمال الوزاره موافقت نشد، او خود نوشت به دلیل مشکلات خبازخانه ها از شغل خود استعفا کرده اما پذیرفته نشده است (۳) نامه محتشم السلطنه وزیر داخله وقت هم در مورد مخالفت با استعفای او چاپ شد. این مرد خود از حامیان کمیته مجازات بود.

به واقع استعفای کمال الوزاره، انتقاد ستاره ایران از او، بحث قتل صفا و شایعات و مطالب متفاوت و متناقض برای این بود تا به قول عین السلطنه «ایز» گم کنند، این تلاش ها در یک زمینه به نتیجه رسید، قتل احمد خان هرگز پیگیری نشد، هیچ کس نگفت آخر به چه دلیل این مرد را کشتند و بالاتر این که بعدها هم هیچ سخنی در ارتباط با آن به میان نیامد. اما کمال الوزاره نتوانست از این جنگ زرگری رهایی یابد، او را دستگیر کردند، اما وی در بازداشتگاه نظمی خود را به دیوانگی زد و با قرار وثیقه آزاد شد.

بعد از قتل صفا، بازی شگفت انگیزی رخ داد تا اصل پرونده را تحت الشعاع قرار دهند، کمیته مجازات در حالیکه عمده گردانندگان آن در حبس بودند، اعلامیه های منتشر کرد و به ستاره ایران حمله برد. ستاره ایران بر این باور بود که احمد خان صفا به دست نیروهای کمیته مجازات کشته نشده است، اما کمیته در یکی از اعلامیه های خود نوشت مواضع این روزنامه «فوق العاده موجب تعجب واقع شده.» اظهارات ستاره ایران «پوچ» دانسته شد، که جعلیات

ص: ۴۱۷

۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کمیته سیمرخ به رئیس الوزرا، ش ۴۳۸۵۹-ن.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۴، یکشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئن ۱۹۱۷، «استعفای آقای کمال الوزاره.»

۳- همان، ش ۵، شنبه غزه ماه رمضان ۱۳۳۵، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

هستند، نیز پرسیده شده بود از این جعلیات و انتشار آنها چه فایده‌های نصیب می‌شود و گرانندگان آن روزنامه به چه دلیل «یاوه سرایی» کرده‌اند. سرتاسر قضاوت و مطالب ستاره ایران «بی‌اساس و غیر قابل قبول» دانسته شد، دلیل امر این بود: «آیا هیئتی غیر از ما وجود خارجی دارد؟ اظهارات بی‌معنی یعنی چه!» نویسنده مقاله ستاره ایران مطلب خود را با امضای م‌خ ف، امضا کرده بود، بیانیه نویسان نوشتند از حرف م‌جز مزخرف، خ‌خیانت و ف‌فضولی چیزی دیگر نمیتوان استنتاج کرد. در ادامه آمده بود: «شعبه اجراییه از طرف ماست، اعمال و افعالش مطبوع و مقبول است، بدگویی تا کی، یاوه سرایی تا چند؟ مرتجعین مملکت بر باد ده به کیفر کردارشان دچار خواهید شد عنقریب است انتقام از آستین عدالت بیرون خواهد شد و داد مظلوم را از ظالم خواهد گرفت منتظر سوء رفتارشان باشید، از حرکات جاهلانه خود دست بردارید، همیشه حق حکمفرماست. کمیته مجازات.»^(۱)

ستاره ایران قتل احمد خان صفا را به باد انتقاد گرفت و علیه عاملین آن برآشفست. این موضوعی است که نشان میدهد قاتل یا قاتلین احمدخان صفا با کمیته مجازات اختلاف نظر اساسی داشته‌اند و به قول مشهور از دو سرچشمه متفاوت سیراب می‌شده‌اند. همان‌طور که بارها تکرار کرده‌ایم، بین مواضع ستاره ایران و کمیته مجازات قرابت بسیار وجود داشت، بالاتر آنکه بزرگترین مدافع مطبوعاتی کمیته، گردانندگان ستاره ایران بودند؛ بین ستاره ایران و گروه ضد تشکیلی هم مناسبات تنگاتنگی وجود داشت، محکومیت قتل صفا توسط این روزنامه را باید در این راستا مورد ارزیابی قرار داد و این نشان میدهد که سند مورد اشاره واقعیتی را نشان میدهد. اما در عین حال، همان‌زمان که ستاره ایران تروریستهای قاتل احمد خان را به باد انتقاد گرفت، فردی گمنام نامهای نگاشت و در آن مدیر این روزنامه را مورد حمله قرار داد، در این نامه که به هر انگیزه‌های نوشته شده بود، کمیته مجازات را به دروغ مخالف ستاره ایران دانست؛ «زیرا پس از استفاده‌های بسیار، قتل صفا را که از طرف کمیته به عمل آمد، این عمل را استهزا نمود و به عنوان "پیغام" در روزنامه خیانت پیشه خود توهین نمود.» کشندگان صفا بیانیهای منتشر کرده بودند که در آن آمده بود: «و شما روزنامه نویسان وطن فروش که یکی به عنوان پیغام و دیگری صفا مُرد عملیات قهرمانان ایران را استهزا کردید، به کیفر خواهید رسید.»^(۲)

می‌بینیم کمیته مجازات مسئولیت قتل صفا را به گردن گرفت، علت این بود که در این زمان باز هم مستوفی قدرت را به دست داشت، حال آن‌که قتل صفا در دوره ریاست وزرایی عین الدوله روی داده بود. به واقع چند روزی بعد از اینکه عین الدوله به ریاست وزرایی دست یافت، صفا کشته شد، چند روز بعد از این قتل هم او استعفا داد. علت جنگ زرگری کمیته

ص: ۴۱۸

۱- همان، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «باز هم تکذیب.»

۲- همان، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «حقیقت.»

موسوم به سیمرغ و کمیته مجازات چیست؟ چرا ستاره ایران مسئولیت قتل را از گردن کمیته مجازات برداشت ولی کمیته بعداً مسئولیت را پذیرفت؟ شاید کمیته می خواست رعب خود را باز هم به نمایش گذارد و نشان دهد با اینکه اعضای اصلی اش در بازداشت به سر می برند، همچنان فعال است. می دانیم که بعد از این قتل و بعد از استعفای مستوفی الممالک؛ صمصامالسلطنه بختیاری قدرت را به دست گرفت و اعضای بازداشت شده کمیته را آزاد کرد. دیگر اینکه کمیته سیمرغ علت قتل احمد خان را این می دانست که وی به ارتباط تشکیلات کمیته مجازات با محفلی از بهائیان پی برده بود، صفا فقط نام منشی زاده و ابوالفتح زاده را اعلام کرد که البته به قول این اعلامیه بهائی بودند، لیکن وی از افشای اسرار بیش تر خودداری نمود و به طور خاص از ضیاءالله و احسان الله خان که آنها هم بهائی بودند، سخنی به میان نیاورد. اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ به این موضوع اشاره دارد که هدف متهمین کمیته مجازات صرفاً قتل چند تن نبود، بلکه آنان اهداف مهمتری را در دستور کار قرار داده بودند. از آن سوی، ستاره ایران قتل یاد شده را منسوب به کمیته ندانست، اما کمیته خود مسئولیت یاد شده را به گردن گرفت. در هر حال هم از مطالب ستاره ایران، هم اعلامیه کمیته مجازات که به دست بقایای آنان منتشر شده بود و هم از اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ این گونه استنباط می شود که صفا به راز مهمی دست پیدا کرده بود که باید کشته می شد. نکته دیگر اینکه هرگز توضیح داده نشد، با اینکه سران کمیته بازداشتند، چه کسانی در قتل صفا مداخله کردند و او را نابود نمودند؟ به این سؤال پاسخی داده نشد کما اینکه به پرونده قتل صفا هم هرگز رسیدگی نشد.

به دليل هرج و مرج و فضاي رعب و وحشت، کم نبودند روشنفکرانی که از استقرار نوعی استبداد حمايت می کردند. روشنفکری مثل ملک الشعراى بهار به صراحت در کتاب تاريخ احزاب سياسی به مناسبت بحث انتخابات مجلس چهارم می نویسد: «تنها انتخابات تهران در همان اوقات به جريان افتاد و هر دو دسته دمکرات به شرکت، اکثریت [را] بردند و اگر یک دسته می بودند و انتخابات را به تعویق نینداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود به وجود می آمد، نظیر دولتی که به دست آتاتورک و بعدها در آلمان به دست نازی ها به وجود آمد.» (۱) در جای دیگری از همان کتاب باز هم بهار وثوق الدوله را در دوره دوم ریاست وزرای اش مورد نقد قرار می دهد که چرا «نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار آتاتورک یا موسولینی را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت... ولی به دست عده ای قزاق نه به دست عده ای عالم و آزادی خواه!» (۲) به این موضوع کاری نداریم که آیا با در پیش گرفتن روش هیتلر و موسولینی جایی برای آزادی باقی می ماند یا خیر و یا اینکه اصلاً به لحاظ شرایط تاریخی و وضعیت خاص ایران امکان ظهور جنبش های فاشیستی می توانست وجود داشته باشد یا نه؛ مهم این است که کار مشروطه به جایی رسیده بود که امثال بهار هم فاشیسم را بر هرج و مرج ترجیح دادند.

به هر حال بهار چند روزی بعد از دستگیری سران کمیته مجازات، این بار هم مقاله ای نوشت و از بی قانونی، هرج و مرج و بی نظمی کشور به شدت انتقاد کرد. در این مقاله بهار دیوانسالاران کشور را توصیه کرد که برای اجرای قانون روشی استبدادی در پیش گیرند. وی نوشت میبند هیچ کاری در کشور صورت نمیگیرد، «هیچکس از هیچکس نمیترسد»، اما نباید تصور کرد اگر کمیته مجازات بود مسئولین احساس ترس میکردند، به نظر او این دیدگاه هم اشتباه است. به نظر بهار ترس از کمیته مجازات «ترس رسمی» نبوده، این ترس «مثل ترسی است که مردم از حریق یا فرود آمدن سقف یا غرق کشتی داشته باشند، او ترس نیست.» (۳) بهار استدلال کرد ترور قادر نیست طرز رفتار و اخلاقیات قومی را دگرگون سازد و این حربه قادر نیست برای تمام احوال منشاء اثر باشد. بهار نوشت: «بیم نیست، چرا؟ چون قانون نیست. قانون نیست برای چه؟ چون استبداد نیست!»

حال که چنین است چه باید کرد؟ به نظر بهار باید اندر ضرورت استبداد سخن گفت، اما استبدادی که برای اجرای قانون به کار گرفته میشود، «دولتی که استبداد نداشته باشد، هیچکس به او اعتنایی نخواهد داشت، هر چه استبداد یک دولت بیشتر است، نظم آن دولت زیادتر است.» او ادامه داد ایران قانون دارد، اما برای اجرای قانون «آدم مستبد لازم است.» به نظر او وقتی یک وزیر ملاحظه کار و مردم و دودل شد، قانون فاسد میشود. باید وزیر قانون را مقابل خود بنهد و هرچه قانون میگوید «با کمال استبداد و خونسردی به موقع اجرا بگذارد.» مردم از ناپلئون میترسیدند زیرا اول قانونگذاری کرد و بعد با استبداد آن را اجرا نمود: «بیم نیست، امید نیست، خائن از مجازات نمیترسد، خادم هم امیدوار به ترفیع رتبه نیست و بدون این دو اصل کلی نظام اجتماعی - بیم و امید - محال است یک مملکت اداره شود.»

به نظر بهار بدبختی این است که ایران «مرد قانون» ندارد. اگر این مرد وجود داشته باشد، قانون وجود ندارد: «ما قانون نداریم و نمیخواهیم داشته باشیم، ما مجالس ملی را دوست نداریم، ما برای تعویق مجلس قانونگذار خودکشی میکنیم» (۴) و ما میل

۱- تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۲۸.

۲- همان، ص ۲۹.

۳- علامت! از خود بهار است.

۴- منظورش گروه ضدتشکیلی به رهبری سید محمد کمرهای بود که با تشکیل مجلس مخالفت میکرد.

باشیم. ما می‌خواهیم مملکت به هرج و مرج اداره شود تا به همه کس بتازیم و به همه کس فحش بدهیم و از همه کس رشوه و تعارف و اعانه و قرض بستانیم!»^(۱)

او نوشت در ایران عده‌های حکومت ضعیف می‌خواهند تا قوانین را زیر پا نهند و کشور را آشفته سازند. علت امر این است که این دسته افراد از قانون می‌ترسند، «برای اینکه ما را با بودن قانون به هیچ جا راه نمیدهند»، این است که این عده در برابر قانون و مجلس ملی «جست و خیزها» کرده، جلسات پیاپی برگزار میکنند تا انتخابات مجلس و یا تشکیل آن را به تعویق اندازند: «نه! این نمیشود، دولت راست که تمام قد برخیزد. تا زود است و کار از کار نگذشته به اطراف خود مثل پلنگ گرسنه نگاه کند و ببیند این سفله گان بیرحم چه میکنند و چه می‌خواهند و هر کس مفسد است بی درنگ دستگیر کنند و تفاوت نگذارند!» بهار از مردم خواست برای تشکیل مجلس به پا خیزند^(۲)

مخالفین تشکیل مجلس کسانی نبودند جز دار و دسته کمرهای و گروه ضدتشکیلی او؛ اینان روزنامه افراطی ستاره ایران و البته کوکب ایران و صدای ایران را بلندگوی تندروی های خود کرده بودند، اجازه نمیدادند نظم و آرامش به کشور بازگردد، هر تلاشی به این منظور صورت می‌گرفت با مخالفت جدی آنان مواجه می‌شد. گروه ضد تشکیلی همگام با جراید تحت نفوذ خود؛ تلاش می‌کرد فضای هرج و مرج را همچنان زنده نگهدارد، سقوط کابینه‌ها را سرلوحه کار خود قرار دهد و از تشدید فضای رعب و وحشت استقبال نماید. بازوی عملیاتی آنان یعنی اعضای کمیته مجازات به زندان افتاده بودند، اما عجب اینکه این گروه همچنان بر طبل بحران سازی میکوبیدند و تشتت و بی‌نظمی را تبلیغ میکردند. آنان نمی‌گذاشتند مجلس تشکیل شود، گروه ضدتشکیلی به هر نحوی شده مانع از گردآمدن نمایندگان پارلمان در صحن بهارستان میشد. صدای ملک الشعراء بهار در این زمان از همه بلندتر بود که به شدت به این اعمال میتاخت و عوام فریبان را رسوا می‌ساخت.

شاید بهار نخستین کسی بود که از واژه تروریزه کردن برای تفسیر اعمال این دسته افراد استفاده کرد. او در اعتراض به مخالفین برگزاری انتخابات، شجاعانه نوشت: «ما از کسی نمیترسیم، افکار را نمیشود تروریزه کرد.» او به شکلی منطقی استدلال کرد باید قبل از خاتمه جنگ مجلس ایران تشکیل شود، این موضوع از آنجا اهمیت بیشتری می‌یافت که لازم بود بعد از جنگ نهادی زمینه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح فراهم می‌ساخت، به واقع حق با بهار بود؛ وقتی جنگ خاتمه یافت و کسانی که تا همین دیروز مخالف تشکیل مجلس بودند، به دولت فشار آوردند نمایندگان به کنفرانس صلح اعزام دارد، دولت به خواسته آنان تن داد،

ص: ۴۲۱

۱- اشاره به همان گروه است که باعث شدند گروهی مثل کمیته مجازات شکل گیرد که به شکل غیرقانونی فعالیت میکرد و رشوه میستاند.

۲- زبان آزاد، ش ۱۱، ۹ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «استبداد یا روح قانون.»

دولتی که باز هم در دست وثوق قرار گرفته بود. اما همان طور که از چند سال قبل پیش بینی میشد این گروه را حتی به جلسات کنفرانس صلح راه ندادند. بهار در افشای روش های این گروه نوشت: «عجبا! هر منطقی را میخواهند به زور تروریزه کردن افکار و در سایه کلمات «دشمن»، «اجنبی»^(۱) فلان و بهمان در دماغ ها فرو ببرند!» او که از رفتار و اعمال گروه مخالف تشکیلات خود به شدت برآشفته بود، ادامه داد: «مگر نمیبینید که هجوم بلایا و محن چگونه اطراف شما را گرفته است؟ مگر ناله ولایات، خانمان خراب شد و شهرهای ویران و عائله های دربدر ایران را نمیشنوید؟ مگر ویرانی سرتاسر ایران دل های شما را به درد نمیآورد؟ مگر قحطی، گرسنگی، بی صاحبی و عدم امنیت عمومی که در زیر ملیون ها مظالم سیاه حکام نابکار، کوی و برزن این مملکت بدبخت [را] احاطه کرده است، احساسات شفقت آمیز شما را حرکت نمیدهد؟ مگر از دست رفتن اقتدار و مرکز و هرج و مرج سیاه که هر روز به دست این خائنین و دست نشاندگان اجانب در اطراف و پیرامون مقامات ملکی ما حلقه میزند، شما را متنبه نمیسازد؟ دیگر منتظر چه هستید؟ چرا نمیگذارید مجلس ملی زودتر افتتاح یافته و خط مشی معینی که بتواند زحمات سائرین را نیز منجر به یک نتیجه بنماید در مملکت ایجاد شود!»

گروه ضدتشکیلی و ارگان های مطبوعاتی آنها به عنوان اینکه هنوز مهاجرین از مهاجرت بازنگشته اند، مانع از تشکیل مجلس می شدند، اینان میگفتند باید همه دمکرات های قبل از جنگ در تهران حضور یابند و آنگاه انتخابات مجلس برگزار گردد و آنها هم وارد پارلمان شوند. اما مسئله این بود که این عده به اصطلاح مهاجرین یا در آلمان در اطراف تقی زاده جا خوش کرده و به ایران نمیآمدند و با وصف مخالف خوانی خود؛ از دولت های ایران هم پول میگرفتند و یا اینکه به نقاط دیگر جهان رفته بودند. همه در اطراف و اکناف عالم پراکنده شده و به کشور باز نمیگشتند. بهار نوشت اینان به نام مهاجرین در کشور بحران سازی میکنند، اما «...چه باید کرد که به نام مهاجر و انصار هر روز عوایقی است که در جلو سرعت افتتاح پارلمان تهیه شده و میترسیم که به همین عناوین سیاه که همه به دستور و نقشه اجانب و مطابق آسایش روح دشمنان این آب و خاک است، افتتاح چهارمین کمیته آمال ملت دستخوش این قبیل عوایق شده و پس از چندی هجوم حوادث و انقلابات دیگر به ما اجازه دعوی حیات و رشد سیاسی هم ندهد.»^(۲) همین طور هم شد، مجلس چهارم وقتی شکل گرفت که رضا خان یکه تازی می کرد، رضا خان را همین دسته بحران سازان به رضا شاه تبدیل کردند.

باز می گردیم به بحث کمیته مجازات: به دنبال دستگیری حاجی بابای اردبیلی اشخاص دیگری هم از طرف اداره نظمیہ بازداشت شدند، مطبوعات گزارش میدادند این افراد هر روز

ص: ۴۲۲

۱- بهار خود این دو لغت را در گیومه گذاشته است.

۲- همان، ش ۱۳، ۱۴ ذیقعدہ ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «مهم ترین پارلمان ها.»

استنطاق میشوند، نیز می گفتند از قرار معلوم راپورت استنطاق و کشفیات اداره نظمی به زودی تقدیم هیئت دولت می شود تا تکلیف نهایی معلوم گردد(۱). نیمه اول ذی‌قعدة سال ۱۳۳۵ شمسی درست بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات و نیز تکمیل پرونده آنان، به گزارش زبان آزاد، «آقا میرزا حبیب الله خان آموزگار شیرازی» که به نوشته این روزنامه از دانشمندان به حساب می‌آمد و در روزنامه صدای ایران به مدیریت نیرالسلطان نوائی سمت «سرمحرری» داشت، از کار خود استعفا داد، آموزگار از این روزنامه خواسته بود کناره گیری او را انتشار دهد(۲). روزنامه مزبور یکی از جراید افراطی تهران و از سخنگویان کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به شمار می‌آمد که نیرالسلطان آن را اداره می‌نمود. همین زمان در اواسط ذی‌قعدة سال ۱۳۳۵ دکتر ابراهیم شفیع زاده که جزو محبوسین کمیته مجازات بود، تبرئه و آزاد شد(۳). با این وصف روند بررسی اتهامات اعضای دستگیر شده کمیته مجازات به کندی پیش می‌رفت.

نیمه دوم ذی‌قعدة سال ۱۳۳۵، اولیای دم منتخب الدوله، تظلم کردند و در نامه ای به رئیس الوزرا نسبت به اهمال در بررسی پرونده دستگیرشدگان کمیته مجازات هشدار دادند. بازماندگان منتخب الدوله در نامه خود از دولت و وستداهل تشکر کردند که کمیته مجازات را کشف کرده و قصد «مجازات دادن این دسته مردمان آدمکش تاریخی» را دارند. در همین نامه ابراز تأسف شده بود که از «گوشه و کنار بعضی از اشخاصی حمایت از این دسته مردمان آدمکش» میکنند تا شاید در مجازات آنان تخفیفی داده شود و «شاید بتوانند بعضی را که مانند سائرین جز کشته شدن سیاست دیگری ندارند»، به مثلاً حبس ابد محکوم نمایند. آنان نوشتند تلاش بر این است تا با تخفیف مجازات از اعدام به حبس ابد، «روزنه استخلاص» همیشه وجود داشته باشد، با این روش ترس و وحشت استمرار مییافت و وحشت سازان فرصت مییافتند «کمیته مجازات دیگری را شایع و هرج(۴) و مرج را در مملکت برقرار سازند». در ادامه نوشته شد: «هیئت دولت ابدمدت عادلانه بهتر از ماهها مسبوق است که مباشر قتل، خون خود را به همان صد تومان یا پانصد تومان که از پول دهنده دریافت میدارد فروخته و دیگر خون او برای اولیا دم قیمت نداشته؛ قاتلین حقیقی [قربانیان] ما آمرین کمیته مجازات بوده و آنها هستند که دولت عادلانه باید امر به قتل آنها بدهد... تا به مراتب عدالت پروری دولت واقف و آن را حافظ جان و مال خود شناسند». ابراز امیدواری شده بود که «دولت ابدمدت قاهره طوری جزای این مردمان آدمکش را بدهد که همان قسم که در تواریخ اسم این کمیته باقی خواهد بود، سیاست واقعه نیز تاریخی و ضرب المثل و اسباب عبرت شده، دیگر احدی به خیال

ص: ۴۲۳

۱- همان، ش ۱۲، ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری مظنونین».

۲- همان، ش ۱۳، ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «کناره جوئی».

۳- همان، ش ۱۶، یکشنبه ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «استخلاص».

۴- در اصل: حرج.

تأسیس این قبیل کمیته های آدمکش برنیاید.» در خاتمه یادآوری شد بقیه اعضای کمیته مجازات هم باید دستگیر شوند و به مکافات عمل برسند، از سویی چون جنایات انجام شده از سوی کمیته «پلیتیکی» بود، حکم آنها هم مستقیماً باید از طرف هیئت دولت داده میشد. این نامه به امضای اعلم الدوله سردار انتصار، صحت الدوله، و دکتر غلامحسین خان بستگان منتخب الدوله رسیده بود (۱). این کمیته پلیتیکی چه کمیته ای بود؟ آیا غیر از کمیته دمکرات های ضدتشکیلی کمیته ای دیگر وجود داشت که از اعمال جنایتکارانه اعضای کمیته مجازات حمایت کند و این حمایت خود را به صریح ترین وجهی در ارگان های خود بازتاب دهد؟ آمرین چه کسانی بودند؟ معلوم است که به دید اولیای دم منتخب الدوله، اینان کسانی اند که در ادارات دولتی جا خوش کرده اند و دیگران را جلو انداخته اند تا خود جان به سلامت برند.

از این سوی متجاوز از چهل روز بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات، خانواده های آنان نامهایی به شاه و هیئت دولت و مطبوعات نوشتند. در این نامه آمده بود که برخی از اعضای خانواده های آنان بیش از چهل روز است که زندانی هستند؛ در این نامه از محبوسین دفاع شده و آمده بود که اینان قاتل نیستند. تقاضا شده بود پرونده این عده به عدلیه ارسال شود تا گروه دستگیر شده سریع تر محاکمه شوند (۲). در پاسخ به این نامه زنی از خانواده مقتولین نامه ای نگاشت و ضمن ابراز همدردی با آنان توضیح داد اگر خانواده آنها چهل روز است بازداشت هستند، جوان او با گلوله موزر سوراخ سوراخ و مدفون شده است. به عبارتی وی که مادر آن جوان است دیگر امیدی به بازگشت فرزند خود ندارد، حال آنکه خانواده های یاد شده می توانند امیدوار باشند روزی همسر و یا فرزند آنان به خانه باز خواهد گشت. آن زن که از قرائن و شواهد پیداست باید مادر منتخب الدوله باشد، ادامه داد با این وصف او خانواده های محبوسین را از خود بدبخت تر می داند، زیرا او منشاء بدبختی را می شناسد اما ظاهراً خانواده زندانیان کمیته این موضوع را هنوز در نیافته اند. به عبارت بهتر این گونه به نظر می رسد که این خانواده را از حقیقت امر ناآگاه نگه داشته اند و این خانواده را از عواقبی که در انتظار اعضای خانواده شان است، بی خبر گذاشته اند: «بیچاره همدردهای من، خیال می کنم اطرافیهای شما در دوستی و صمیمیت نسبت به شما خیانت کرده تاکنون نگذاشته اند به سمع شما برسد و دانسته باشید که همین محبوسین شما هستند که اعضای کمیته مجازات اند! همین محبوسین هستند که مفتن فی الارض و مجازات ایشان در شرع معین شده است، همین محبوسین هستند که مقصرین دولتند... همین محبوسین هستند که دود آتش آنها صفحات تاریخ رشد و تربیت را سیاه و لکه دار نموده و اگر آن لکه ها برداشته نشود، اسباب ننگ ایران و ایرانیان فراهم خواهد بود.» زن یاد شده در ادامه یادآوری کرد با اینکه همسران بازداشت شده زنان متظلم، از اجزا

ص: ۴۲۴

۱- همان، ش ۱۷، سه شنبه ۲۳ ذیقعدہ ۱۳۳۷، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «تظلم اولیای دم منتخب الدوله».

۲- همان، ش ۲۴، ۵ شنبه ۹ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «واردات اداری».

و کارمندان دواير اداري هستند و با اينکه ده سال است از مشروطه ايران مي گذرد، اما اين عريضه نويسان هنوز الفباي مشروطه را نمي دانند. توضيح اينکه طبق قوانين مشروطه، محکومين عادي را به عدليه اعزام مي کنند، اما محکومين نظامي به دادگاه نظامي و محکومين دولتي در دادگاه ويژه کارکنان دولت محاکمه مي شوند، به اين دادگاه «محکمه دولتي» مي گویند (۱) اين نامه با امضاي جميله به دفتر روزنامه زبان آزاد رسیده بود.

چند روز بعد همسر اسماعيل خان رئيس مقتول انبار غله شکوائيهاي براي هيئت دولت و مطبوعات ارسال کرد. او از سوي فرزندان يک، چهار و هفت ساله خود نوشت بعد از قتل همسرش پرونده مربوطه به عدليه رفته است، اما اين امر وقتي روي داد که هنوز قاتلين و آمرين دستگير نشده بودند؛ يعني همان کساني که به تعبير او «به خيال نفع شخصي و اداري» به اين جنائت دست زده بودند. اينک شبکه کميته مجازات کشف شده، عاملين و آمرين همه دستگير گرديده، پرونده ناقص تکميل شده و همه مي دانند کميته مجازات عامل آن وضعيت بحراني و قتل و رعب و وحشت بوده، بنا بر اين پرونده ياد شده بايد از عدليه به مقامات مسئول تحويل داده شود تا متهمين در محکمه دولتي محاکمه شوند (۲).

از سويي، درست زماني که بحران هاي فراگير به اوج خود مي رسيد و زماني که اعضاي کميته مجازات در بازداشت به سر مي بردند، سروصدای ديگري هم بلند شد. اين سروصدا از جانب برخي زرتشتيان صورت گرفت که عده اي از همکيشان خود را به قتل مي رسانيدند. قتل اين عده به اين دليل صورت مي گرفت که جوانان زرتشتي را تشويق به گروش به بهائي گري مي کردند، اينکه اين عده زير سيطره اردشير ريپورتر قرار دارند و اين ريپورتر با فعاليت هاي خود به کيش زرتشتي و وحدت جماعت لطمه مي زد. به طور مثال فريدون زرتشتي عريضههاي به دولت و جرايد ارسال داشت و نوشت يک هفته است «از راه غرض راني و طرفيت ورزي برخي از همکيشان خود، بدون هيچ تقصيري به دسايس آنتريک چي هاي بي انصاف و اسباب چيني ها در نظيه قم» بازداشت است. اتهام وي قتل ماستر خدابخش عنوان شد، فريدون نوشت حاضر است محاکمه گردد تا نتيجه معلوم شود، اما واقعيت اين است که زمان قتل خدابخش او در منزل بستري بوده است. فريدون توضيح داد يک زرتشتي است که لباس نظامي پوشيده و مشغول سربازي است. اما «ساير برادران همکيشم که بايد به من تاسي نمايند بدبختانه از اين اقدام مقدس من اغلب خوشوقت نميباشند و مرا يک نفر آدم بد تصور ميکنند و علت غفلت آنهاست که نمي دانند چه بايد کرد.» وي نوشت هر چه زودتر محاکمه اش کنند تا بي تقصيري اش اثبات و اتهام زندگان را هم محاکمه نمايند تا نتيجه تحقيقات بهتر معلوم گردد. در ادامه آمده بود: «اي برادران عزيزيراني، اين نکته را هم نگفته

ص: ۴۲۵

۱- همان، ش ۲۷، ۵ شنبه ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردات اداري».

۲- همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «اعلان و تظلم عاجزانه».

نمی گذارم [که] هیچ تأسف ندارم از این پیشامدها، به علت اینکه اشخاص مغرض می خواهند به این گونه دسایس یک عده از جوانان زرتشتی که خود را حاضر کرده اند برای سربازی برنجانند.» سپس یاد آوری کرد با این اقدامات او «دست از عقاید مقدس» خود بر نمی دارد و «گول آنتریک های مغرضین» را نخواهد خورد و زرتشتی ها به سربازی خود افتخار می کنند(۱).

از آن سوی سی و سه تن مسلمان و زرتشتی، ضمن نگارش نامه ای توضیح دادند وقتی خدابخش کشته شد، «جمعی از مغرضین نظر به رقابتی که به اداره جلیله ژاندارمری داشته به تحریک و دسیسه نسبت این ارتکاب را به فریدون نام»؛ دادند. ماژور فضل الله خان [زاهدی] به فریدون اطمینان داد هیچ خطری او را تهدید نمی کند و نباید از این موضوع ترسی به دل راه دهد. اندکی بعد به دستور وزارت داخله وی همراه با پیاده نظام یزد، از اصفهان به تهران فراخوانده شد. اما در قم «به موجب تلگرافات تحریک آمیز یزد»، فریدون را خلع لباس کردند و در نظمیۀ توقیف نمودند. عریضه نویسان سؤال کردند با اینکه مرکز کشور تهران است و فریدون خود در راه تهران بود، چرا وی را در قم بازداشت کرده اند؟ نیز گفته شد قرار است فریدون به یزد اعزام شود و در آنجا محاکمه گردد، اینجا بود که عریضه نویسان ابراز نگرانی کردند و از دولت خواستند این فرد را به تهران آورند و در پایتخت محاکمه نمایند. علت امر هم واضح بود: تنها محکمه جنایی کشور در تهران قرار داشت، اما اگر فریدون به یزد عودت داده می شد، «مسلم است که اشخاص مغرض در یزد همان معامله استبدادی را نسبت به چنین آدمی معمول خواهند داشت.» خواسته شد اقدامات لازم صورت گیرد تا «تضییع حق یک مظلومی به دسیسه و آنتریک نشود»، نامه نویسان سؤال کردند به راستی چرا ماژور لمبرگ رئیس اداره ژاندارمری در این زمینه ساکت و هیچ اظهار نظری نمیکنند(۲). علت این ترورها را در کتاب بحران مشروطیت در ایران توضیح داده ایم و نیازی به تکرار آنها نمی بینیم، اما آنچه را در اینجا به ناگزیر باید تذکر دهیم این است که جوخه تروری که در کرمان به فعالیت مشغول بود، به واقع همکاران اردشیر ریپورتر را به ضرب گلوله از پای درمی آورد. غیر از ماستر خدابخش افراد دیگری از همفکران ریپورتر هم کشته شدند که ما همان جا بر اساس منابع اصلی خود زرتشتی ها و بهائی ها به آنها اشاره کرده ایم. نکته قابل تأمل این است که ریپورتر یکی از چهره های پشت پرده کمیته مجازات بود، مردی بیگانه که حتی وثوق رئیس الوزرای ایران را با نامه نگاری های خود تهدید می نمود(۳).

ص: ۴۲۶

۱- همان، ش ۲۹، ۵ شنبه ۲۳ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷، «عرض حال».

۲- همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «قابل توجه وزارت جلیله داخله».

۳- در مورد تکاپوهای ریپورتر و نامه نگاری او در ارتباط با کمیته مجازات نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۴۷ به بعد.

برخلاف روزنامه نوبهار، ستاره ایران رسماً به حمایت از کسانی برخاست که به اتهام قتل در زندان به سر می بردند. در این روزنامه اخباری در مورد شایعه شکنجه متهمین کمیته مجازات در افواه راه یافت، طبق این شایعات «کمال الوزاره قریب یک هفته است مبتلا به مالیخولیا شده و در تحت معالجه دکتر نظمی و عدلیه است. کسان و بستگان مشارالیه از وزارت داخله تقاضا نموده اند که معالجه او به دکتر احیاء الدوله رجوع شود.»^(۱) البته قبل از این جریان ها اخباری دال بر شکنجه آن هم در دوره مشروطه شنیده می شد. به گزارش شرق - که در دوره دوم مشروطه منتشر می شد - خلیفه حسن نامی را از نظمی به عدلیه بردند، او در عدلیه فریاد می کشید: «از بس مرا در نظمی اشکلک کردند و تنگ قجر گذاشتند دیگر از عمر سیر شدم.»^(۲) در همان شماره، شرق از «شکنجه های دوره توحش» مطلب نوشت^(۳)

این بار هم معرکه گردان شایعه شکنجه زندانیان کمیته مجازات، روزنامه ستاره ایران بود، خبرهای اولیه حاکی بود حاجی باباخان اردبیلی و محمد علیخان برادر حسین خان الله که در اداره نظمی حبس بودند، پس از تحقیقات لازم و احراز اینکه مظنون بودن آنها خلاف واقع بوده است، مرخص شدند^(۴) اما از آن سوی در این میان تحولات دیگری هم به وقوع پیوست. ماجرا از این قرار بود که قاضی ارداقی شرح مفصلی در مورد شکنجه هایی که به دستگیرشدگان اعمال شده بود بیان میداشت. ارداقی «از اوضاع محبس و رفقای مختلف و خبط های بدوی» مطالبی نقل میکرد. جزئیات توضیحات او دانسته نیست، اما هر چه بود توضیحات او «باعث حیرت شد.» قرار شد عدهای به منزل مرآت الممالک بروند تا «صدمات محبس را قاضی من البدو الی الختم بیان نماید.»^(۵) این شایعه به اندازه های قوت داشت که حتی روزنامه نوبهار را به واکنش واداشت، این روزنامه نوشت خبر میرسد که محمودخان رئیس محبس نظمی با محبوسین «خاصه متهمین کمیته مجازات سوء سلوک میکنند»، توصیه شد به او دستور داده شود دست از این رویه خود بردارد^(۶)

حسین صبا که اعمال خلاف قانونش زبانزد خاص و عام بود، این بار برای اینکه استدلالات خود را قانونی بنمایاند از اصول قانون اساسی و آئین دادرسی مدد جست. در روزنامه ستاره ایران به اصل نهم قانون اساسی اشاره شد که اشعار می داشت جان و مال

ص: ۴۲۷

- ۱- رعد، سال دهم، ش ۲۱، سه شنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ برج قوس ۱۲۹۵، «مالی خولیا.»
- ۲- شرق، ش ۶۵، شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۱۹ مارس ۱۹۱۰، «اشکلک.»
- ۳- همان، نیز مطلبی با عنوان «امان تنگ قجر مرا کشت»، در این روزنامه به چاپ رسیده بود.
- ۴- ستاره ایران، ش ۸۴، شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «استخلاص.»
- ۵- کمره ای، ج ۱، صص ۳۵۷-۳۵۸.
- ۶- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «در محبس.»

و ناموس مردم مصون از هر نوع تعرض است و نمی توان متعرض کسی شد مگر به حکم قانون. به ماده بیستم قانون محاکمات جزایی اشاره شد که مقرر می داشت اگر کسی مرتکب جنایت شد باید مراتب فوراً به مدعی العموم و یا معاون او اطلاع داده شود و اگر جنحه باشد مثل دزدی؛ باید باز هم به نزد مقامات مسئول عدلیه فرستاده شود: «لیکن اداره نظمیه قانونی ما چند ماه است چند نفر را به تقصیر جنایت در ه های ویل محبس تاریک خود زجر کش می کند و ابدأً به مدعی العموم قانونی اجازه دخالت و ورود در تحقیق مسئله نمی دهد و بیچاره متهمین را به شکنجه های بی خواب نگاهداشتن و توقیف متمادی در یک قطعه تنگ و تاریک زجر می دهد.»^(۱) نویسنده ستاره ایران به ماده هیجدهم از قوانین محاکمات جزایی ارجاع داد که نظمیه در جنحه و جنایت نقش ضابط عدلیه را ایفا می کند و کلیه مراحل محاکمه مثل کشف جرم و تحقیقات مقدماتی و استنطاق باید زیر نظر عدلیه انجام گیرد: «ولی اداره نظمیه قانونی (!)»^(۲) ما بعد از توقیف متهمین کمیته مجازات خود شروع به تحقیقات مقدماتی و حتی رسیدگی های انتهایی با آن وضع موحش و مهیب نمود و با انگشت اقدامات خودسرانه این ماده از قانون مملکتی را محو و سیاه کرد و هنوز متوقع منزلت یک اداره قانون شناس صدیق در قلب و نظر ملت می باشد.» طبق اصل یازدهم قانون اساسی نمی توان هیچکس را از محکمه ای که باید او را محاکمه کند منصرف کرد و او را به اجبار به محکمه ای دیگر رجوع داد: «و اداره نظمیه قانونی (!) ما علی رغم تمنای متهمین کمیته مجازات برای محاکمه در محکمه قانونی عدلیه دوسیه اظهارات بی چاره ها را که در سلول های وحشت افزای نظمیه در حالت غیرطبیعی و بلکه جنون [مبتلا] کرده اند، به هیئت وزرا می فرستد و بیچاره محبوسین دیوانه شده مشرف به موت را در چنگال شکنجه ایام بحران می اندازد و قانون اساسی را با این اقدام عجیب خود پاره می کند.»

به ماده سوّم قوانین محاکمات جزایی اشاره شد که مقرر می داشت اقامه دعوی و تعقیب متهم یا مجرم از حیث حقوق عمومی به عهده مدعی العموم است و اقامه دعوی از حیث ضرر و زیان شخصی با مدعی خصوصی است. ستاره ایران نوشت با وجود این ماده قانونی، مثل وکیل اداره مدعی العمومی و مدعی خصوصی متهمین را به خلاف قانون «در محکمه تازه درآمد و نوظهور غیر قانونی هیئت وزرا تعقیب نموده است»، و برخلاف قوانین کشور و دنیای آزاد اجازه نمی دهد در محاکم جزایی به مسئله متهمین رسیدگی شود: «ما نمی گوئیم که متهمین کمیته مجازات در محکمه افکار عمومی مقصر نیستند، ما نمی گوئیم این بیچاره ها بر طبق احساسات مقدس وطن خواهی اقداماتی کرده یا نکرده اند، ما نمی گوئیم متین السلطنه ها و میرزا اسماعیل خان ها در پیشگاه وطن و استقلال مملکت کشتنی بوده یا نبوده اند و بالاخره ما

ص: ۴۲۸

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «قانون کشی های نظمیه.»

۲- کلیه علامت های ! که نقل قول مستقیم اند از متن اصلی است.

نمی‌گوییم سختی‌ها و زجرهایی که در محبس‌های تاریک نظمی به متهمین می‌شود در خور یک جانی و خائن وطن است نه فدایی وطن، بلکه ما می‌خواهیم با صدای رسا فریاد بزنیم که قانون‌کشی‌های نظمی بیش از این قابل تحمل نیست و روح مشروطیت را یک اداره خودسر حق ندارد تا این درجه متألم کند.»

ستاره ایران نوشت به صدای بلند می‌گوید قانون اساسی و سایر قوانین کشور حتمی‌الاجرا هستند، هیچ اداره دولتی حق ندارد خون‌بهای چندین هزار نفوس را که صرف تدوین این قوانین شده است، پایمال سازد: «ما به نام قانون و به نام حریت و وطن، به قانون‌کشی‌های اداره نظمی جداً پروتست نموده و نفرت خود را از زجر و شکنجه کردن متهمین به وسیله توقیف متمادی آنها و دخالت ندادن اداره مدعی‌العمومی و مراجعه ندادن رسیدگی قضیه آنها را به محاکم جزایی عدلیه اظهار می‌داریم.» ستاره ایران «عقیده صریح» خود را چنین عنوان کرد که چون تعیین تکلیف محبوسین معلوم نیست کی انجام خواهد شد، باید برای آنان کفیل معتبر گرفت تا «عموم متهمین را از سیاه‌چال‌های محبس خلاص کنند که بیچاره‌ها مثل کمال‌الوزاره بدبخت دیوانه زنجیری و فلج‌نشوند و قبل از محاکمه قانونی و صدور حکم به زشت‌ترین صورتی تلف‌نگردند اجرای این پیشنهاد خود را هم از شخص اول دولت تمنا داریم.»^(۱)

در شماره بعد ستاره ایران با صراحت بیشتری مطالب خود را در این زمینه عنوان نمود. نویسنده در پاسخ به کسانی که معترض مطلب بالا بودند نوشت در هیچ‌جای دنیا مرسوم نیست کسی را به صرف اتهام در حبس نگاه دارند و آن قدر او را شکنجه نمایند تا عقلش زایل شود، کاری که با کمال‌الوزاره کرده‌اند: «کمال‌الوزاره دیوانه شد و با حالت جنون به قید کفیل و دوهزار تومان تأمین به عیالاتش مسترد گردید. باید دید تکلیف منشی زاده و ابوالفتح زاده و مشکوه‌الممالک و میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب و میرزا عبدالحسین خان و دیگران چیست؟ اینها به چه روز خواهند افتاد؟»^(۲)

کمال‌السلطان صبا‌مدیر ستاره ایران پرسید چرا پرونده استنطاقات را به جراید نمی‌دهند، تا آنگاه قضاوت شود که «آیا این استنطاقات با این فشارها و این سختی‌ها و این زجرها که به وسیله این رئیس تشکیلات و روح‌متحد آن مرحوم صفا‌مدون شده، چه حالی دارد و با کدام اختیارات قانونی این نوع استنطاقات نهانی از این بدبختان شده است.» ستاره ایران، متهمین و محبوسین کمیته مجازات را افرادی دانست که «محرک آنها حس آزادی» بوده و «برای تغییر محیط برای ضد عفونی کردن اوضاع داخل یک رشته عملیاتی» انجام داده‌اند، نیز اشاره کرد که منشی زاده و یکی دو نفر دیگر هم مریض شده‌اند و آثار جنون در آنها دیده می‌شود. در ادامه این مطلب نویسنده ستاره ایران به شدت و ستداهل رئیس نظمی را آماج حمله قرار داد و علیه

ص: ۴۲۹

۱- همان.

۲- همان، ش ۹۳، یکشنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۱۳ ژانویه ۱۹۱۸، «نظمیه و متهمین کمیته مجازات.»

اقدامات او انتقاد نمود. اما این نویسنده که این همه از فرایند قانونی محاکمه بحث می کرد و در باب ضرورت اجرای موازین قانونی در حق متهمین سخن می گفت، هرگز توضیح نداد خود به چه مجوزی پیش از بررسی قانونی، اتهام خیانت به رجال کشور وارد می کند و از قتل امثال متین السلطنه حمایت می نماید؟ مقتولین در کدام محکمه محاکمه شده بودند و بعد از گذشت چندین ماه چرا نمی گفتند به واقع خیانت آنها چه بوده است؟ آیا اگر کسی به تشخیص خود و گروه مورد اعتمادش حکم خیانت به کسی وارد کرد و او را متهم نمود مجاز است آن شخص را به قتل رساند قبل از اینکه حداقل افکار عمومی را در مورد خیانت آن فرد و مصادیق جرم آگاه نموده باشد؟ پاسخ همه این سؤال ها منفی بود و ستاره ایران صرفاً به پشتگرمی مستوفی الممالک با چنین صراحتی از مثنی قاتل دفاع می کرد.

ستاره ایران به طور واضح و مشخص از دستگیرشدگان و عملیات تروریستی آنان حمایت کرد. مقالات فراوانی توسط گردانندگان این روزنامه در حمایت از محبوسین نوشته شد، نظمیۀ آماج حملات بلاوقفه قرار گرفت، خط اصلی ستاره ایران بسیار جالب بود: این روزنامه این خط را تعقیب میکرد که از کجا معلوم گردانندگان کمیته مجازات اینان هستند؟ این روزنامه به شکلی واضح و آشکار حقایق را واژگونه کرد، تلاش بر این بود تا دستگیرشدگان را از اتهام قتل مبرا سازند، به نظمیۀ دولت اتهام زده شد که زندانیان را برای گرفتن اعتراف تحت شکنجه قرار داده اند، این روزنامه به میزان زیادی در آنتریک های خود موفق شد، مردم به جای پرداختن به اصل موضوع به این مسئله حساسیت یافتند که زندانیان مظلوم واقع شده اند، اتهامی بی اساس به آنان زده شده است، نامههای بستگان بازداشت شدگان را چاپ کردند که همه و همه رنگ تظلم داشت، مسیر پرونده به یک بار از بررسی اتهامات محبوسین به سوی متهم ساختن دوائر دولتی و نظمیۀ تغییر جهت داده شد.

روزنامه ستاره ایران نوشت به نام قانون و حریت و وطن به قانون کشی های نظمیۀ اعتراض میکند و «نفرت خود را از زجر و شکنجه کردن متهمین به وسیله توقیف های متمادی آنها و دخالت ندادن اداره مدعی العمومی و مراجعه ندادن رسیدگی قضیۀ آنها را به محاکم جزایی عدلیۀ اظهار میداریم.»^(۱) در شمارهای دیگر رئیس نظمیۀ مستقیماً مورد حمله قرار گرفت و نوشته شد: «ای دنیای متمدن، از دیده خون ببار! ای روح آزادی بنال! و ای جهان حرّیت بسوز!»^(۲)

این موضوعی جدید نبود، به واقع از همان دوره اوّل دستگیری متهمین، روزنامههای صدای ایران و ستاره ایران این خط را سرلوحه تبلیغات خود قرار داده بودند. حتی پیشتر مدیر صدای ایران در روز اوّل ذیقعدۀ ۱۳۳۵ با رئیس نظمیۀ ملاقات کرد، در این ملاقات او تلاش کرد

ص: ۴۳۰

۱- همان، ش ۹۲، ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۱.

۲- همان، ش ۹۳، ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۲.

وستداهل را قانع سازد که دستگیرشدگان اعضای کمیته نیستند و به خطا گرفتار آمده‌اند. این تلاش به طور مشخص در شماره چهل و چهار این روزنامه بازتاب یافت. صدای ایران از وضعیت مخوف سلول های بازداشت شدگان یاد کرد، اینکه آنان را به نام کمیته مجازات در «سلول های انفرادی در وضعیتی سخت و دشوار» نگهداشته اند، مدیر صدای ایران به صراحت نوشت گمان نمی‌کند هیئت دولت به وستداهل اختیار داده باشد که مظنونین را در «تاریکخانه» حبس کند(۱).

این بار ستاره ایران بود که با قدرت به میدان آمد، این روزنامه تلاش کرد مسیر پرونده را به هر نحو ممکن تغییر دهد و آن را به ابزاری برای طرح ادعای علیه دولت عین الدوله در آورد. ستاره ایران به خوبی از روانشناسی خاص خویش بهره برد، این روزنامه با لحنی بسیار تأثرآور وضعیت روحی محبوسین را تشریح کرد، وضعیت روحی کمال الوزاره که مبتلا به جنون شده بود تشریح گردید، از مهدی خان سلمانی و علی اکبر ارداقی یاد شد که در وضعیت بسیار نابسامانی هستند؛ نکته این بود که این اطلاعات را ستاره ایران چگونه از محبس به دست می‌آورد؟ زیرا بخشی از مقالات و گزارش های آن واقعیت داشت: کمال الوزاره روحیه خود را به شدت باخته و به جنون مبتلا شده بود به گونه‌ای که ناچار شدند او را به قید کفالت و وثیقه آزاد سازند. این موضوعی بود که ستاره ایران از آن اطلاع داشت، به همین دلیل نوشت:

«کمال الوزاره دیوانه شده، باز با وجود ثبوت بی‌تقصیری، او را رها نمی‌کنند. میرزا علی اکبر خان قاضی در شرف ابتلا به مرض کمال الوزاره است. ابداً نظمی در فکر نیست. میرزا مهدی خان سلمانی با حال کسالت محبوس است. نظمی اهمیت نمی‌دهد. بلی، می‌خواهند اینها را محاکمه کنند. به عقیده ما، نظمی که برخلاف کل قوانین عالم مجنون را در حبس نگاه میدارد و محبوس در آنجا مریض و دیوانه میشود، بیشتر قابل محاکمه است.»(۲)

ستاره ایران با ادعای مشروطه خواهی و قانون طلبی، از مشتکی افراد که متهم به قتل بودند حمایت میکرد و نوک تیز حملات را متوجه کسانی مینمود که آنان را محاکمه میکردند. ستاره ایران نوشت: «ما قانون را مقدس می‌شماریم، ما به حیات بشریت اهمیت میدهیم، شماها می‌گویید باید با این مغالطه و سفسطه حق را پایمال کرد. باید هر که را که به این اسم به سیاهچال نظمی برده اند، زارکش کرد. خیر! آقایان این طور نیست. مملکت از این نوع هرج و مرج های اداری بیشتر رو به هلاکت میرود.»(۳)

در شماره بعدی روزنامه، بار دیگر مقاله ای با امضا محفوظ به چاپ رسید که نحوه برخورد نظمی را با کمال الوزاره ترسیم کرده بود(۴) این

ص: ۴۳۱

۱- صدای ایران، ش ۴۴، ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ص ۱.

۲- ستاره ایران، سال سوم، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۲.

۳- همان، ش ۹۴، اول ربیع الثانی ۱۳۳۶، صص ۳ و ۴.

۴- همان، ش ۱۰۰، ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ص ۴.

مقاله به نحوی نگاشته شد که عواطف و احساسات را از مقتولین به سوی قاتلین هدایت میکرد. به طور قطع نمی دانیم که نویسنده این نامه یا مقاله چه کسی است، اما به طور قطع و یقین میدانیم که سید محمد کمرهای رئیس گروه ضدتشکیلی حزب دمکرات، در آن مقطع تاریخی، تنها فردی از غیر بستگان متهمین بود که دائماً با آنان ملاقات میکرد.

شاید کوب ایران تنها روزنامه‌های بود که با شجاعت تمام به نقد مواضع ستاره ایران و کسانی پرداخت که در مرکز مملکت آشکارا از مثنی جانی حمایت میکردند و برای آنان اشک تمساح میریختند. در این مقاله از اینکه عده‌های در تهران یعنی مرکز کشور نشسته و «با کمال وقاحت و بی شرمی استخلاص یک مثنی جانی را خواهانند» نکوهیده شد و سؤال شد کسی نیست از این افراد پرسد «این حمایت و طرفداری مبنی بر چیست؟» نویسنده مقاله کسانی را که علیه دستگیری این جانان اعتراض میکردند ماجراجویانی خواند که نمیگذارند پرونده مسیر عادی خود را طی نماید و انواع اتهامات را در حق دستگیرکنندگان این قاتلین وارد میسازند(۱).

به واقع با روی کار آمدن مجدد مستوفی، پرونده اعضای بازداشت شده کمیته مجازات به جریان افتاد، و استداهل نامه ای به وزارت داخله نوشت و توضیح داد که متهمین مزبور از چندی به این طرف بازداشت شده اند و پرونده استنطاق آنها به وزارت داخله تقدیم گردیده؛ اما تاکنون این پرونده به وزارت عدلیه ارجاع نشده است. طبق گزارش ستاره ایران نظمی به دلیل نامعلوم بودن وضعیت زندانیان از وزارت داخله در مورد کیفیت رسیدگی به این پرونده کسب تکلیف کرد(۲) وزارت داخله مدعی شد اداره نظمی تاکنون اولیای آن وزارتخانه را از جریان پرونده و استنطاق محبوسین کمیته مجازات بی اطلاع نگهداشته و تاکنون هیچ پرونده ای از سوی نظمی به وزارت داخله فرستاده نشده است؛ خبری که مطلقاً دروغ بود.

پیش تر یادآوری کرده ایم که مستشارالدوله از عوامل بحران ساز این مقطع تاریخ کشور بود، خبری که همان زمان در تهران منتشر شده بود، عمق موضوع را بهتر نشان می دهد: شایع بود در خانه مستشارالدوله دو دفعه مواد آتش زا پرتاب کردند اما کسی کشته نشد. اما میزان انفجار به اندازه ای بود که بخشی از خانه او و خانه های همجوار تخریب شد. ظاهراً این نخستین باری بود که از مواد آتش زا و انفجاری برای ترور اشخاص استفاده می شد. به همین دلیل از شب بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۳۶، شهر تهران و چهار فرسنگ اطراف آن تحت حکومت نظامی در آمد(۳) اندکی بعد خبر شگفت انگیزی منتشر گردید: مستشارالدوله به واقع در منزل خود یک کارگاه تولید مواد انفجاری داشت و داشته اند مواد انفجاری را آزمایش می کردند تا احتمالاً از

ص: ۴۳۲

۱- کوب ایران، سال اول، ش ۳۵، ۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۱.

۲- ستاره ایران، «مراسله رسمی نظمی».

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۴.

قدرت انفجار آن آگاه گردند. نکته این است که بعد خود کسانی که این اعمال را مرتکب می شدند شایعه می کردند در خانه مستشارالدوله بمب انداخته اند. این موضوع را نظمیہ کشف کرد و به همین دلیل در شهر حکومت نظامی برقرار کردند، «لیکن نمی دانم به چه جهت شد که خود مستشارالدوله را تعقیب نکردند. لیکن تمام مردم فهمیدند و این یکی از محبوبین ملت ما بود.»^(۱)

۱۷. ضدتشکیلی و کمیته مجازات

تاکنون بارها اشاره کرده ایم که بین سران گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات ارتباطات تنگاتنگی وجود داشت. مثال های روشنی می تواند ثابت کننده این موضوع باشد. زمانی که حسین خان الله یکی از اعضای کمیته مجازات قرار بود به قید کفالت آزاد شود، کمرهای رهبر اصلی گروه ضدتشکیلی یکی از ضامن های او شد. در این راه عدل الملک دادگر یکی از فعالین به شمار میرفت. عدل الملک در نزد کمرهای «متعهد شد که یا استخلاص با کفیل یا [با] تکفل دولت، مخارج [آزادی دستگیر شدگان] را از هیئت کابینه بگذراند.»^(۲) این عدل الملک در کابینه اول وثوق الدوله به دلیل همکاری با سران کمیته مجازات به زندان افتاد، اما در دوره صمصام السلطنه او را رها ساختند. زمانی که وی زندانی بود، تلاش فراوانی کرد تا با کمرهای تماس گیرد، حتی نامه های هم به او نوشت، اما این نامه لو رفت. جالب اینکه او نامه را برای آن نوشته بود تا از مسائل و مذاکرات درون کابینه وی را مطلع سازند. خودش میگفت در زندان به او و دوستانش از کمیته مجازات لقب «دسته کمره ای» داده و به این نام معروف بودند^(۳) از آن به بعد عدل الملک از بیم اینکه مبادا کمرهای دستگیر شود، حتی نامش را بر زبان نمیآورد.

صدرایی، محمود محمود و مشهدی حسین فشنگچی از دیگر ضامن های حسین خان بودند^(۴) وقتی هم حسین خان از زندان آزاد شد، او همراه با عده های دیگر به ملاقاتش رفت. اندکی بعد در رجب سال ۱۳۳۶ مطابق با فروردین ۱۲۹۷ قاضی ارداقی یکی دیگر از اعضای جوخه ترور کمیته مجازات از بند رست. او بلافاصله به منزل ابوالفتح زاده واقع در درخونگاه رفت و همان جا اسکان گزید^(۵) ابوالفتح زاده که به گفته مجله یغما بهائی شده بود و «شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار میکرد»^(۶) با سلطنت احمد شاه قاجار خصومت میورزید،

ص: ۴۳۳

۱- همان، ص ۵۳۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی. این مرد مأمور وصول مالیات های آن حدود از نقدی و جنسی بود که از تهران روانه شده بود.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳- همان.

۴- همان، ص ۸۵.

۵- همان، ص ۱۶۹.

۶- یغما، سال ۵، ۱۳۳۱، ص ۱۳۴.

او بر این باور بود که باید وی را از اریکه سلطنت به زیر کشید زیرا وی مردی «بی حال و بی علم است.» ابوالفتح زاده بر این نظر بود که باید به جای احمد شاه فردی دیگر از رجال قاجار را که به امور جهانی وقوف داشته باشد منصوب نمود^(۱).

در همین ماه محمد نظر خان مشکوه الممالک، ابراهیم خان منشی زاده و عمادالکتاب را هم به بهانه بدی جای آنها در نظمی به خانه ابوالفتح زاده آوردند!^(۲) کمرهای به طور مرتب به این افراد سر میزد، حسین پرویز و سید عبدالرحیم خلخالی از دیگر رابطین اعضای محبوس کمیته مجازات با خارج بودند، البته همان طور که پیش تر آمد همه اینان را در منزل ابوالفتح زاده جمع کرده بودند. اینک از منزل ابوالفتح زاده عده ای باز هم در صدد منسجم کردن نیروهای پراکنده کمیته مجازات بودند. در خانه ابوالفتح زاده، اعضای کمیته به آسانی با بسیاری از رجال و عوامل بحران ملاقات می کردند. در این دوره ترور و آدمکشی در تهران بسیار رواج یافت، اگر کسی جلو این وضع را نمی گرفت اوضاع بسیار وخیم تر می شد. عین السلطنه نقل می کند «یک روزی با دو نفر خانه ابوالفتح زاده رفتم که اجزا کمیته مجازات آنجا محبوس بودند. از ابوالفتح زاده یک نفر ترور[یست] خواستیم. دست روی دست زده گفت بسیار داشتم اما افسوس که همه پراکنده شدند.»^(۳)

پیش از این هم کمرهای چند بار از عدل الملک خواست تا اقدامی کند که یا دستگیرشدگان را آزاد سازند و یا مخارجشان را تقبل کنند. عدل الملک پاسخ داد برای مخارج میتوان کاری کرد اما استخلاص آنان دشوار است. بیم عدل الملک این بود که محبوسین به محض آزادی ترور شوند، این نکته ای است که به صراحت در خاطرات کمره ای آمده است و مدعی ما را در این مورد که اعضای کمیته را برای آن دستگیر کردند تا در زندان محیطی امن برایشان فراهم آورند، تأیید می کند. عدل الملک بر این باور بود که باید اعضای کمیته مجازات به محض آزادی، از تهران به سوی مهاجرت نمایند، چون ترور و هرج و مرج فراوان است، اما کمرهای گفت بعد از آزادی زندانیان باید این فکرها را کرد^(۴) کمرهای خودش میگفت «مستشار الدوله مرا هیئت درجه اول کمیته مجازات میداند»^(۵) به عبارتی همه آشنایان به تفکر کمره ای و روش و سلوک او، چهره وی را در پشت عملیات کمیته مجازات می دیدند. در این زمان کسانی مثل مورخ الدوله و کمره ای هم مستقیماً دست به تأسیس جوخه های ترور زده بودند. یکی از افراد نزدیک به مورخ الدوله به نام حسین خان اطروش با گروه جنگلیها همکاری داشت، در عین

ص: ۴۳۴

۱- خاطرات و اسناد مستشار الدوله، آینده، سال هفتم، ۱۳۶۰، صص ۵۶-۵۷.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۷۴؛ به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

۴- کمره ای، ج ۱، ص ۲۶۶.

۵- همان، ص ۲۷۸.

حال او با گروهی از ماجراجویان قفقاز مرتبط بود. بحث تشکیل هسته های مسلحانه مخفی منحصر به مورخ الدوله نبود، حتی کمرهای هم به دنبال دستگیری سران کمیته مجازات دست به چنین اقدامی زد. ماهیت این اقدامات چندان روشن نیست، اما اهمیت موضوع از آنجا مشخص میشود که کمرهای حتی در یادداشت های خصوصی خود فقط نام مستعار آنان را ذکر کرده است: دکتر مقیاس، کوهی، فلاح و عیار(۱).

مورد دیگر مذاکره شخص کمره ای است با وثوق در دوره دوم ریاست وزرای او؛ در این مذاکره که کمرهای برای وساطت آزادی محبوسین رفته بود، وثوق گفت: «...من ابدأ اطلاعی نداشتم تا اینکه شبنامها را دیده و جزو لیست خودشان مرا هم نموده بودند. بهادرالسلطنه نزد من آمد و به من اشخاص آنها را نگفت و لیکن از من هر چه بود رفت و به آنها گفت و سر و سر خودشان با وزرای دیگر اظهار میکردند و به من چیزی نمیگفتند. و در این مدت هم غیر از دسته شما که آن همه فحاشی و حرف های ناهنجار به من میزدند حتی من یک وقتی فوق العاده در اندیشه افتادم بعضی به من گفتند که از کمرهای تأمین بگیر، اگر او تأمین داد مطمئن باش. تا آنکه اوضاع آنها به هم خورد. آن هم از ناحیه همان وزرای بود که با آنها اسرار داشتند.»(۲) وثوق نکته مهمی را فاش ساخت، او گفت کمیته مجازات به دست همان وزرای بر باد رفت که از اسرار آنان آگاه بودند. به یاد آوریم اعضای کمیته مجازات در دوره دوم ریاست وزرای علاء السلطنه دستگیر شدند، بعد از آن هم نتوانستند عملیاتی مهم انجام دهند به استثنای قتل احمد خان صفا. می دانیم که این وزرا هم مستشارالدوله، ممتازالدوله و محتشم السلطنه اسفندیاری بودند. به عبارت بهتر وثوق می خواست بگوید همان کسانی که عده ای را به قتل تشویق می کردند و حامی آنان بودند، وقتی به مقصود نایل آمدند و او را سرنگون کردند، خود این گروه را لو دادند. به عبارت بهتر دیگر عملیات کمیته مجازات خار راه آنان بود و نه کمک کننده برای پیشبرد اهداف.

وثوق با وجود تکذیب کمرهای به حالتی نیمه شوخی و نیمه جدی گفت، شاید او جزو رهبران کمیته بوده باشد؛ حتی به شکلی تهدید آمیز گفت پرونده آنها را میخواند و معلوم میکند. کمرهای ترسید و گفت: «شما رفاقت سابقه را اقلأ در این مورد ملاحظه خواهید فرمود و اسم مرا قسمی میکنید که حک شده معلوم نشود.»(۳) یعنی اینکه او خواست وثوق به ملاحظه سابقه رفاقت نام او را از پرونده کمیته مجازات حذف کند. البته هم وثوق همین کار را کرد، با اینکه بعداً در جریان اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ حتی کسانی مثل بینش را دستگیر کردند، اما هرگز کسی متعرض کمره ای نشد. او خود از نظمیخواست برای حمایت از دوستانش

ص: ۴۳۵

۱- همان، ص ۸۳۲.

۲- همان، ص ۴۰۴.

۳- همان، ص ۴۰۴.

بازداشتش کنند که این بازداشت هم البته شبی بیش تر طول نکشید و روز بعد رهایش ساختند. و ثوق با اینکه به شدت به دنبال معدوم ساختن کمیته مجازات بود، اما دستور داد پنجاه تومان کمک هزینه زندگی به خانواده برخی محبوسین داده شود. کمرهای پنجاه تومان را به همسر ارداقی داد، این پول باید سه قسمت میشد: شانزده تومان و شش ریال و سیزده شاهی آن به خانواده ارداقی، یک سهم برای همسر اسدالله خان منشی زاده و یک سهم هم به همسر عمادالکتاب میرسید. باید در برابر پرداخت وجه از آنها رسید دریافت میشد. این در حالی بود که عمادالکتاب با معیارهای آن دوره و قبل از دستگیری شخصی متمول به حساب میآمد.

به واقع از دوره صدارت عین الدوله مردم می خواستند تکلیف پرونده کمیته مجازات روشن شود، اما با فروافتادن او استقرار مجدد مستوفی بر منصب صدارت و به دست گرفتن قدرت توسط صمصامالسلطنه بعد از وی؛ پرونده مسیری دیگر طی کرد و در نهایت در دوره صمصام همان طور که دیدیم منجر به آزادی متهمین شد. با این وصف افکار عمومی میخواست تکلیف نهایی این افراد روشن شود و احکامی که در مورد آنان باید صادر گردد به اطلاع عموم مردم رسانیده شود. اندک اندک دوره حبس متهمین کمیته مجازات طول کشید، این بود که روز بیست و ششم ربیع الثانی وستداهل بار دیگر نامهای خطاب به وزیر داخله نوشت و کسب تکلیف کرد که با بازداشت شدگان چه باید کند. او ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها را مورد تذکر قرار داد و این که این وضع مانع از آن شده است تا محبوسین تکلیف قطعی خود را بدانند و نیز نظمی از وظایف آتی خود آگاهی داشته باشد^(۱) رئیس نظمی در عین حال زیر فشار افکار عمومی و مطبوعات و البته یاران محبوسین، نامهای به اداره مدعی العمومی عدلیه نوشت و از آنها خواست پرونده اعضای کمیته مجازات را بررسی نمایند و نظر به اینکه بازداشت محبوسین بدون تعیین تکلیف قانونی دیگر غیر ممکن است، دستور دهند تا پرونده مزبور به مقامات مربوطه احاله شود^(۲) درست زمانی که کابینه عین الدوله با خطر سقوط مواجه بود، وزارت داخله جوابیههای در حاشیه نامه رئیس نظمی نوشت و برای او ارسال کرد. در جوابیه آمده بود که اساساً پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارسال نشده است و کارکنان آن وزارتخانه به کلی از وجود پرونده بی اطلاع هستند و اطلاعات آنان در حد مطالبی است که از روزنامه ها به دست آورده اند!^(۳) در همین زمینه اسناد دیگری هم وجود دارد که مدعی است پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارجاع نشده و شاید هنوز در هیئت دولت مانده باشد. اما وستداهل به کار خود آشنا بود: او نامهای به رئیس الوزرای جدید یعنی مستوفی الممالک نوشت که در عین حال منصب وزارت داخله را تصدی میکرد. در این نامه او نوشت در تاریخ

ص: ۴۳۶

۱- وستداهل به وزیر داخله، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۲۱/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

۲- همان.

۳- وزارت داخله به رئیس نظمی، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۲۱/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

دهم نوامبر گذشته پرونده کمیته مجازات را با نامهای که رونوشتش مجدداً ارسال میشود؛ شخصاً به قوام السلطنه داده است، او نوشت اگر این مراسله به وزارت داخله نرسیده باشد باید آن را از قوام مطالبه کرد^(۱) در آن تاریخ وستداهل ضمن اشاره به نامهای که به وزارت داخله نوشته بود، اسامی مقتولین و بازداشت شدگان را قید کرده بود. وزارت داخله نامهای به قوام نوشت و توضیحات نظمیه را بیان داشت که پرونده مزبور شخصاً به دست او داده شده است، تاریخ موضوع هم دقیقاً بیست و چهارم محرم سال ۱۳۳۶ بود. از قوام خواسته شد اگر پرونده مزبور در اختیار اوست، آن را به وزارت داخله ارسال کند تا این وزارتخانه به وظایف قانونی خود عمل نماید^(۲) قوام پاسخ داد که درست است، وستداهل پرونده را به او داده است اما او هم بعد از مطالعه اجمالی پرونده، آن را به هیئت دولت تقدیم کرده^(۳)، یعنی به وظیفه قانونی خود عمل نموده است.

وستداهل برای اینکه خود را از شر کمیته مجازات و یاران آنها و رهاند، نامهای به روزنامه ستاره ایران نوشت و توضیح داد که بعد از بازداشت متهمین در دوره علاءالسلطنه، طبق دستور مستشارالدوله پرونده باید به وزارت داخله ارجاع میشد، اما در این بین کابینه سقوط کرد و عین الدوله زمام امور را به دست گرفت و قوام السلطنه به وزارت داخله نایل آمد. زمانی که مستشارالدوله وزارت داخله را تصدی می کرد، یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و به پرسش های مدیران جراید پاسخ گفت و خود هم مطالبی را عنوان کرد؛ اما مهم این است که وی ابدأً سخنی از کمیته مجازات و پرونده آن به میان نیاورد^(۴) بعد از تغییر کابینه، مستشارالدوله پرونده را در اختیار قوام نهاد، او از آن تاریخ تا مدت ها بعد هم با قوام و هم با عین الدوله رئیس الوزرا گفتگو کرد و اصرار نمود تکلیف اعضای کمیته را مشخص نمایند؛ چون اقدامی انجام نشد؛ کمال الوزاره و چند تن دیگر را که استخلاص شان بدون اشکال بود به قید کفالت آزاد کردند. به اداره مدعی العمومی عدلیه هم اطلاع داده شد که پرونده را مطالبه نماید و تکلیف سایر زندانیان را از مجاری قانونی مشخص سازند، اما به ادعای ستاره ایران این کار صورت نگرفت^(۵) هدف ستاره ایران این بود تا مستشارالدوله را تبرئه نماید و قوام را مقصر به تعویق افتادن پرونده جلوه دهد، به یاد آوریم قوام برادر و ثوق بود. گردانندگان واقعی کمیته مجازات همراه با ارگان مطبوعاتی شان یعنی روزنامه ستاره ایران توپ را به میدان قوام انداختند تا او را متهم سازند، قوامی که برادرش یعنی و ثوق الدوله از سوی همین کمیته مجازات تهدید

ص: ۴۳۷

- ۱- رئیس نظمیه به مستوفی الممالک رئیس الوزرا و وزیر داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۱۰۴/۳۲-۲۹۳.
- ۲- مستوفی الممالک به قوام السلطنه، ۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۱۰۴/۱۹-۲۹۳.
- ۳- قوام السلطنه به مستوفی الممالک، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۱۰۴/۶-۲۹۳.
- ۴- نوبهار، ش ۸، پنجشنبه ۸ رمضان المبارک ۱۳۳۵، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۷، «ملاقات با آقای وزیر داخله».
- ۵- ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۴، ۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ص ۳.

به مرگ شده بود.

نقشه هر چه بود، کار با موفقیت پیش رفت، فراز و نشیب پرونده استمرار یافت، عین الدوله برافتاد و بار دیگر مستوفی ریاست وزرای را به دست گرفت. اردیبهشت سال ۱۲۹۷ صمصامالسلطنه جای او را گرفت، این بار اعضای کمیته از حبس خارج شدند، اینان در منزل ابوالفتح زاده تحت نظر قرار گرفتند.

جمادی الثانی ۱۳۳۶ عدلیه از وزارت داخله خواست هرچه سریعتر پرونده متهمین کمیته مجازات به مقامات ذی ربط ارسال شود تا در مورد حسین خان الله مشهور به سردار افخمی مرتبط با کمیته مجازات که هنوز در بازداشت به سر می برد، تعیین تکلیف نهایی انجام گیرد^(۱). جواب وزارت داخله باز هم سربالا بود: پاسخ داده شد پرونده متهمین کمیته مجازات در هیئت دولت است و امروز هم روز دوشنبه و تعطیل است، بنابراین امکان تشکیل جلسه هیئت دولت و گفتگو راجع به این موضوع وجود ندارد^(۲). در همین اوضاع و احوال مدعی العموم دادگاه بدوی از اداره نظمیّه خواست فعلاً تا تعیین تکلیف بازداشت شدگان کمیته مجازات، از طرف دولت مکانی تهیه و در اختیار آنان قرار داده شود تا «رفع شکایت آنها از حیث وضعیت تحمل ناپذیر محبس نظمیّه شده باشد تا تصمیم دولت معلوم گردد.»^(۳) مبینیم که حتی قبل از اینکه مکاتبات وزارتخانه های عدلیه و داخله صورت گرفته شده باشد، محبوسین را به جای بهتری انتقال دادند که همان خانه ابوالفتح زاده بود.

۱۸. ریاست وزرای مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته

در شهریور ۱۲۹۶ برخی از مرتبطين با کمیته مجازات مثل دکتر احیاءالسلطنه در ملاقات های خصوصی با امثال کمرهای صریحاً از تغییر رژیم سخن به میان می آوردند. افرادی مثل احیاءالسلطنه بر این باور بودند که باید بین تهران و رشت و تبریز ارتباط برقرار گردد و با گسترش شورش حکومت قاجار را برانداخت^(۴) حتی شخصی مثل صمصامالسلطنه هم به این نتیجه رسیده بود باید رژیم قاجار را تغییر داد، اما مسئله این بود که سردار ظفر با او معارض بود^(۵). باز هم در شهریور ۱۲۹۶ شایع شد اعضای باقی مانده کمیته مجازات در بازداشت نظمیّه، یعنی ارداقی، عمادالکتاب، مشکوه الممالک، محمد علی خان برادر حسین خان الله و مهدیخان مرخص خواهند شد. کمرهای به ملاقات اینان شتافت، محبوسین «گفتند ما نمی خواهیم با این

ص: ۴۳۸

۱- وزارت عدلیه به وزارت داخله، جمادی الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۱۰۴/۳۳-۲۹۳.

۲- وزارت داخله به وزارت عدلیه، سی ام جمادی الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۱۰۴/۱۴-۲۹۳.

۳- ایران، سال دوم، ش ۱۹۵، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۶، ص ۳.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۵۵.

۵- همان، ص ۱۵۸۴.

افتضاح مرخص شویم، ما را با جانیها و قطاع الطریق ها یکسان، بلکه پست تر» کرده اند. کمرهای نوشت بعد از این سخنان «واقعاً دلم باز تجدید احتراق را نمود.» بازداشت شدگان گفتند کار آنان مربوط به دادگاه نظامی است و بعید به نظر می رسد به این زودی ها و آسانی ها اینان را آزاد نمایند(۱).

برای آزاد ساختن اعضای کمیته مجازات دست به دامان نصرت الدوله هم شدند. نصرت الدوله به دعوت کمرهای به خانه اش آمد، در حالیکه «خیلی مسرور شد که من اظهار میل به ملاقات او نمودم.» از نصرت الدوله خواسته شد «می خواهم آنها مرخص و به دست شما مرخص شوند.» نصرت الدوله پاسخ داد احمد شاه شخصاً با این افراد طرف است، شاه فارغ از عضویت افرادی در کمیته مجازات، به دلیل اینکه آنها را طرفدار جمهوری و مخالف خودش میدید، با آنان خصومت میورزید. او در ادامه توضیح داد:

«من مدت ها زحمت کشیدم و به شاه عرض نمودم که من به واسطه رفت و آمد با شما مورد حملات و نسبت های افترا آنه مردم به واسطه رقابت یا حسادت شده ام و از شما هم هیچ منتفع نشده ام و اگر چیزی برای شما ضرر نداشته باشد و برای ما نفع داشته باشد شما هم نباید مضایقه نمایید و او عمل محبوسین است، چون آنها که مجازات نمیشوند، پس بهتر این است آنها را عفو عمومی بدهید. این قدر شد که با مجالس متعدده شاه را حاضر نمودم که ضدیت نمایند. بعد شاه گفتند که من نباید آنها را مجازات یا مستخلص نمایم. هر چه باید بشوند با عدلیه و هیئت دولت است. آنها باید بکنند.»(۲)

تحلیل نصرت الدوله این بود که به هر حال شاه شاگرد ناصرالملک بوده، پس نمیخواهد مسئولیت کاری را عهدهدار شود که در مورد آن تردید دارد، شخص نصرت الدوله هم بر همین باور بود. اما شاه را راضی کرده بود اگر دولت در مورد آزادی محبوسین پیشنهادی داد، او هم مخالفت نکند: «این قدر کار بیشتر از من بر نمیآید.» او توضیح داد شاه آن قدر با سران کمیته مجازات بد بود که وستداهل رئیس نظمی را بدون اطلاع دولت میخواست و از او در مورد روند بازجویی دستگیر شدگان استفسار میکرد. شاه تمام پرونده اعضای کمیته مجازات را خودش شخصاً خوانده بود، «هیچ استبعادی نداشت که به وستداهل بگوید آنها را در محبس تلف نمایند.» نصرت الدوله توضیح داد به واسطه اقدامات او شاه اندکی از ضدیت با دستگیر شدگان منصرف شده اما به طور قطع خودش ابتکار عمل عفو و بخشودگی را به دست نخواهد گرفت. باید در هیئت دولت پیشنهاد شود و سپس او هم در این زمینه دستخطی صادر نماید: «حال اگر این وزرا سر کار خواهند بود کاری بکنید که آنها این پیشنهاد را نمایند، اما اسم من برده نشود که او نزد شاه کاری میکند»، دلیل امر از نظر نصرت الدوله این بود که اگر

ص: ۴۳۹

۱- همان، ص ۱۵۵۵.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۲۸۸.

بدانند او در این زمینه وساطت میکند، اقدامی صورت نخواهند داد و «اگر کابینه منحل شود صبر نمایید تا کابینه دیگر بیاید سر کار.»^(۱)

وثوق علی رغم میل ضدتشکیلی ها و گروه هوادار کمیته مجازات بار دیگر به ریاست وزرایی نایل آمد، وی این بار دستور داد کسانی از اعضای کمیته مجازات که آزاد شده اند مجدداً دستگیر شوند و برای کسانی که در منزل ابوالفتح زاده هستند پرونده تشکیل گردد و متهمین بار دیگر تحت بازجویی قرار گیرند. این بار پرونده به سرعت به جریان افتاد، وستداهل خود را از ماجرا کنار کشید و کار را یکسره به عدلیه سپرد. به قول بهرامی پرونده کمیته تا دوره دوم ریاست وزرایی وثوق معطل مانده بود، تا این که «دوباره وثوق الدوله زمامدار و رئیس الوزرا شد، این دوسیه در محاکم عدلیه بی تکلیف مانده بود و قضات جرأت رسیدگی و صدور رأی نمی کردند.»^(۲)

به واقع اعضای کمیته مجازات سه بار دستگیر شدند: بار اول که میرزا باقر خان پدر و عبدالله خان بهرامی آنان را نجات دادند، در آن زمان علاءالسلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. بار دوم ماه شوال ۱۳۳۵ بود که نه ماهی را هم در بازداشت به سر بردند، اما بالاخره در دوره صمصامالسلطنه آزاد گردیدند. بار سوم وقتی بود که وثوق قدرت را مجدداً به دست گرفت.

به دنبال دستگیری مجدد اعضای کمیته مجازات، چند تن از اجزای عدلیه هم توقیف گردیدند. سید محمد نامی که رئیس محکمه استیناف بود به جرم صدور حکم استخلاص رشید السلطان و سید مرتضی؛ بازداشت شد. فیلسوف السلطنه طبیب قانونی عدلیه به جرم اینکه گواهی بیماری این دو را به دروغ صادر کرده بود، نیز شیخ علی اصغر گرگانی مدعی العموم که حکم استخلاص چند تن از قاتلان را صادر کرد، محمود خان یاور نظمی به جرم تسهیل مرآوده اعضای کمیته مجازات و به جرم اینکه پول های رشید السلطان را به امانت نگهداشته بود، در زمره دستگیرشدگان بودند.^(۳) با اینکه رشیدالسلطان و حسین خان لله به چند فقره قتل اعتراف کرده بودند، اما «اجزا عدلیه و رئیس محکمه استیناف و مدعی العموم حکم به استخلاص صادر نموده بودند.»^(۴)

درست به هنگام سومین دوره دستگیری سران کمیته مجازات که با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق همزمان بود، صف بندی مطبوعات شکل نوینی به خود گرفت و اینان حداقل در این ارتباط مواضع شفافی ارائه کردند. روزنامه ستاره ایران و صدای ایران به حمایت از کمیته؛

ص: ۴۴۰

۱- همان.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۵۲۱.

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۸۲.

۴- همان، ص ۵۳۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

نظمیه را آماج حمله قرار دادند، کوکب ایران علیه کمیته موضع گیری کرد و دستگیرشدگان را قاتل و مجرم دانست، به عبارتی از دید کوکب ایران جرم دستگیرشدگان محرز بود. روزنامه رعد که در این زمان از عملیات دولت وثوق حمایت میکرد، مقاله ای منتشر کرد که هم شکایات بازماندگان قتل های کمیته را منعکس میکرد و هم بخشی را به بازداشت تأثر آور متهمین اختصاص می داد، در این مقاله وضعیت بههم ریخته خانواده های دستگیر شدگان تشریح شده بود؛ رعد تقاضا کرد سرنوشت هر دو طرف دعوی مشخص گردد و به این پرونده خاتمه داده شود(۱).

وقتی وثوق به جای صمصام قدرت را به دست گرفت، نخستین اولویت او تأمین امنیت و آرامش داخلی و مبارزه با برهم زنندگان نظم عمومی بود، پس تعیین تکلیف نهایی با اعضای گروه مزبور به سرعت در دستور کار او قرار گرفت. وثوق در دوره نخست رئیس الوزرای خود مورد تهدید کمیته واقع شده بود، او در مقطعی حتی بعد از اینکه از منصب خود استعفا داد از بیم این تهدیدها نمیتوانست از خانه بیرون آید. اما این بار تصمیم گرفته بود امنیت را مستقر کند.

روز آخر شوال آن سال، بالاخره مشخص شد بار دیگر محاکمه اعضای کمیته در دستور کار واقع شده است، ظاهراً وستداهل؛ یهودی انگلیسی نژاد سوئدی الاصل طهرانی المسکن(۲)، رئیس نظمیه به وثوق گفته بود برخی از بزرگان قوم مثل مستشار الدوله صادق، ممتاز الدوله و حکیم الملک با آنان مرتبط بوده اند(۳) اینان را دستگیر کردند تا سرنخ های جدیدی به دست آورند. همزمان برخی از دمکرات ها مثل ملک الشعراى بهار، میرزا محمد نجات، دکتر حسن خان احیاءالملک و عدهای دیگر در صدد برآمدن بار دیگر حزب را فعال سازند، اینان از ریاست وزرای وثوق حمایت میکردند(۴) این هم خود از عجایب روزگار بود که چگونه دکتر احیاءالملک و میرزا محمد نجات، دو فردی که با گروه ضدتشکیلی مرادوه داشتند و از عملیات افراطی حمایت می کردند، اینک از وثوق دفاع می نمودند(۵).

در دوره صمصام عدهای از تظاهرکنندگان که مسجد شاه را کانون فعالیت های خود کرده و برای روی کار آمدن مجدد وثوق تلاش میکردند بازداشت شده بودند، این بار بلافاصله آنان را رها ساختند و در مقابل کلیه متهمین کمیته مجازات را دستگیر ساختند. برای به قدرت رسانیدن وثوق، عده ای در مساجد تهران و صحن حضرت عبدالعظیم تظاهرات به پا کردند

و از روی کار آمدن او حمایت نمودند. این تحرک به نتیجه رسید، صمصام فرو افتاد و وثوق به جایش به ریاست وزرای رسید. در این ایام بار دیگر جوخه های ترور فعال شدند، درست مقارن همین احوال، فتح السلطنه در شمیران با سه گلوله ترور شد، این ترورها برای این انجام میشد تا بحث کمیته مجازات و محاکمه مجدد آنان تحت الشعاع واقع شود. بهوقوع ضاربین میخواستند به وثوق ضرب شستی نشان داده باشند. فتح السلطنه جان به در برد، اما گفت زمان وقوع ترور بیمار بوده و دکتر یونس خان حکیم برای معالجه او آمده بود. وی به طبیب خود مظنون بود، زیرا او بی موقع و بدون دلیل به نزد فتح السلطنه رفت و «در موقع خالی شدن تیر ابداً وحشتی نکرد»(۶) با اینکه پرونده قتل اعضای کمیته در عدلیه گم شد، اما رئیس نظمیه وستداهل بر این باور بود که اینان با همدستی مستوفی و حکام و قضات عدلیه آزاد شده اند(۷) نکته جالب این است که کمیته های ترور وقتی فعال می شدند که گروه مخالفین تشکیلی قدرت را به دست داشتند: در دوره وثوق اینان کمیته خود را فعال کردند، در دوره عین الدوله احمد خان صفا و عده ای دیگر را کشتند و این بار هم باز در زمینه ترور فعال شده بودند، ترور فتح السلطنه تنها یکی از این موارد بود.

١- رعد، سال نهم، سوّم ربيع الثانی ١٣٣٦، «ورثه مقتولين...»

٢- كمره ای، ج ١، ص ٥٤٢.

٣- ٥. همان، ص ٣٨٢.

٤- همان، ص ٣٨٤.

٥- حیات یحیی، ج ٤، ص ٩٨.

٦- كمره ای، ج ١، ص ٣٩٧.

٧- همان، ص ٣٨٩.

بالاخره در دوره وثوق بار دیگر اعضای از بند رسته کمیته مجازات را دستگیر کردند. کمره ای هرچه تلاش کرد مانع قدرت یابی مجدد وثوق شود موفق نشد، او می دانست اگر وی باز هم رئیس الوزرا شود، در وهله نخست اعضای کمیته را مجازات می کند. کمره ای تنها کاری که توانست بکند این بود که اعضای کمیته را در دوره صمصام رها کرد. اما این امر موقتی بود.

به تاریخ دوّم سنبله ۱۲۹۷، محکمه فوق العاده، حکم محکومیت اعضای کمیته مجازات را به این شرح صادر کرد: منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوهایمالک به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شدند، دو تن نخست را به کلات نادری تبعید نمودند. رشید السلطان و حسین خان الله که به چند فقره قتل اعتراف نموده بودند، به اعدام محکوم شدند و میرزا علی اکبر خان ارداقی و عمادالکتاب به پنج سال حبس (۱) میرزا عبدالحسین ساعت ساز، به اتهام مشارکت در قتل اسماعیل خان و همراهی با کریم دواتگر، رشید السلطان و سید مرتضی، به پانزده سال زندان محکوم شد. میرزا علی زنجانی و محمدعلی خان برادر حسین خان الله و حاجی علی اصغر متهم شدند که جزو تروریستهای کمیته بوده اند، اما با اینکه برای انجام قتل آماده بودند، فرصت

ص: ۴۴۲

لازم را برای این کار نیافته اند. این سه تن به ده سال حبس محکوم گردیدند^(۱).

روز شنبه شانزدهم ذیقعده ۱۳۳۶ کمرهای به ملاقات ارداقی رفت، او از قول وستداهل رئیس نظمیہ نقل کرد که سه روز قبل یعنی سیزدهم آن ماه، گفته است در امر گرفتاری اعضای کمیته دخالتی نداشته و این امر به دستور و ثوق صورت گرفته. نیز وعده داد با رئیس الوزرا و وزیر عدلیه گفتگو کند تا آنها را آزاد نمایند و یا تکلیفشان را مشخص سازند. اما روز دوشنبه هیجدهم ذی قعده آن سال حسین خان الله را در میدان توپخانه بهدار آویختند. کمرهای که جنازه او را بر سر دار دیده بود، نوشت: «دیدم قلبم در حال تموج و انقلاب. نفهمیدم از انبساط و مسرت است یا از حزن.... گفتم ای حسین، ای دارای اسامی مختلفه، ای کسی که مدتی به اسم الله و بعد لؤلؤ^(۲) و حالا- لالا شدی، تو چه لؤلؤ ناسفته بودی که حالا سفته و درخشانی طبیعی تو معلوم شد. تو اگر قاتل آقا میرزا محسن بودی چون لابد با نیت پاک این اقدام را کردی خیلی مقام عالی داشتی، منتها ما نمیدانستیم و اگر به شبهه و افترا و تهمت و اغراض تو را به این مقام عالی رساندند، پس باز مظلوم هستی. چقدر کوچک و پست در انظار ما بودی و چقدر بزرگ شدی.»^(۳) سید عبدالرحیم خلخالی نقل میکرد که در محبس رشید السلطان گفته است دلم میخواهد سر مرا ببرند تا از هر قطره خون من یک رشید السلطان تولید شود، نیز اگر میخواهند بهدارم کشند، تنفسی کنم تا نفسم روحی به آزادی طلبان بدهد^(۴).

قبل از حسین الله، رشیدالسلطان را بهدار آویخته بودند. کمرهای که وثوق الدوله را «رئیس الاشقیاء»^(۵) میدانست، از قول رشیدالسلطان در پای چوبه دار نوشت: «ای مردم تقصیر من این بود که وثوق الدوله پول هم به من داد که من صمصام السلطنه را ترور نمایم، من قبول نکردم و گفتم کسی که خیانت به ایران نکند، من او را دشمن نیستم. از این جهت مرا میکشند. مرده باد بریتانیا و کارکنان او. زنده باد ایران و جوانان با غیرتش.» ظاهراً شرح ماجرا به این شکل بوده که صد تومان از سوی وثوق الدوله به توسط مشهدی حسین فشنگچی به رشیدالسلطان داده بود و مبلغی هم به سید مرتضی؛ وظیفه آنان این بوده که صمصام را ترور نمایند. رشید پول را پس داده بود. اما درست روز بهدار زدن این دو «شنیدم حسین فشنگچی و سید مرتضی که در قلعهک هستند، فرار آنها و تحصن در آنجا دستورالعمل و تصنعی برای رد گم کردن است.»^(۶) آن روز روزنامه نیمه رسمی ایران به مدیریت برادر ملک الشعرا بهار بعد از اعدام این دو تن منتشر

ص: ۴۴۳

۱- حکم محکمه فوق العاده در مورد کمیته مجازات، ۲۴ ذیقعده ۱۳۳۶، مؤسسه مطالعات

۲- یعنی جواهر و مروارید.

۳- کمره ای، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵.

۴- همان، ص ۴۷۳.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۰۸۳.

۶- همان، ج ۱، ص ۴۴۵.

شد، حال آنکه معمولاً قبل از طلوع آفتاب و سحر توزیع میگردید، در روزنامه آمده بود این دو به اعدام محکوم و دو تن دیگر یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شده اند. این در حالی بود که هنوز میگفتند پرونده حسین خان لله یافت نشده و معلوم نیست او قاتل باشد، اما اتهام رشیدالسلطان مشخص بوده و معلوم شده او قاتل است؛ از همه مهم تر اینکه این افراد محاکمه نشده بودند، به عبارتی به ادعای کمره ای حکم بدون تشکیل محکمه صادر شده بود، این سخن واقعیت نداشت. این حسین خان لله به قول کمره‌های «دمکرات اسمی» بود، او میگفت به همین دلیل به تشکیلات آنان صدمه خورده است و «ما را میخواهند بترسانند که تمکین تشکیلیون را بنماییم»^(۱).

واقعیت قضیه این است که حتی صمصام هم مثل بسیاری از رجال سیاسی دیگر از تشکیل کمیته مجازات و گردانندگان آن مطلع بود و بالاتر اینکه با آنان تماس داشت. خود صمصام بعد از قتل حسین لله و رشیدالسلطان گفت آنها یک بار تک تک به نزد او آمده اند، او به آنان گفته است رئیس نظمی در کمینشان نشسته و قبل از اینکه او اینان را دستگیر سازد؛ فکری کنند تا دستگیر نشوند. نیز صمصام گفت سال گذشته بهادرالسلطنه به شمیران آمد و به او گفت به شاه بگویند کمیته مجازات در خدمت اوست. شاه گفته بود آنان را تعقیب مینمایید ولی لازم نیست آنها هم بگویند حاضرند به شاه کمک کنند و «خیلی تکذیب از بهادرالسلطنه نمود»^(۲).

سید عبدالرحیم خلخالی جزو معدود افرادی بود که از پشت پرده بسیاری مسائل اطلاع داشت، او در ملاقاتی که با کمره‌های در راه رفتن به مجلس ترحیم ابوالفتح زاده داشت نکات مهمی افشا کرد. طبق این اطلاعات، شاید ساده ترین نیروی کمیته همین حسین خان لله بود، مردی از طبقه معمولی جامعه که فریب مثنی شعارهای رنده‌های به ظاهر خیراندیش را خورد و جان خود را در این راه گذاشت. شاید اندکی بیش از دو ماه قبل از بهدار آویخته شدن حسین خان، او همراه با عده‌های دیگر در جلسهای واقع در خانه دکتر امیرخان طبیب نظمی دعوت داشت. در این میهمانی بیست تن شرکت داشتند و به شکلی شایان پذیرایی شدند، در این میهمانی مشروبات الکلی هم وجود داشت که حسین خان لله به افراط نوشید. حسین فشنگچی، میرزا احمدخان برادر سالار فاتح مازندرانی، میرزا علیخان زنجانی، میرزا عبدالحسین شفاءالملک و چند تن از اجزای تأمینات از دیگر میهمانان این جلسه بودند. در آن روز دو سه تن برای اینکه مخبرالسلطنه را به قتل برسانند، معین میشوند. صدرایی و فشنگچی با مرکز اصلی چنین تصمیم گیری مرتبط بودند، صدرایی که با «مقامات عالی ترورها یکی بود»، به حسین لله این گونه وانمود کرد که با مخبرالسلطنه دوست است و بر عکس با وثوق،

ص: ۴۴۴

۱- همان، صص ۴۴۷-۴۴۸.

۲- همان، ص ۴۹۵.

نصرت الدوله و عدل الملک باطناً دشمن است، صدرایی ظاهراً در آن جلسه نبود و این گونه وانمود ساخت که طراح ترور را که حسین فشنگچی است لو داده است و از اصل ماجرا خبر ندارد. حسین لله که مردی بود ساده لوح، به گمان اینکه صدرایی از ماجرا بی اطلاع است و به راستی با مخبرالسلطنه رفاقت دارد، شرح نقشه را به او میگوید. صدرایی هم خبر را به مخبرالسلطنه رسانید، او صد تومان هم به صدرایی داد تا به حسین لله بدهد و خرج نماید. وقتی در جلسه منزل دکتر امیرخان همه مست شدند؛ حسین لله بسیاری از اسرار را لو داد، او گفت باید نصرت الدوله و وثوق و سید ضیا و عدل الملک را به قتل رسانید و خودش هم زمینه های آن را فراهم ساخته است. او از این مسئله غافل بود که حسین فشنگچی با خود وثوق مرتبط است، به عبارت بهتر وثوق در کمیته مجازات نفوذ کرده بود. اینک همه فهمیدند حسین خان نجات دهنده مخبرالسلطنه است و میخواهد وثوق و نصرت الدوله را به قتل رساند. این ماجرا قبل از ریاست وزرایی وثوق روی داد. همین که وثوق اندکی بعد قدرت را به دست گرفت، زمان خان بهادر السلطنه یکی از اجزای نظمی را واسطه خود با این تشکیلات قرار داد. او به زمان خان دستور داد به نزد نصرت الدوله برود و فهرستی را که او میدهد دستگیر نماید. در این لیست نام سیدمرتضی هم آمده بود، اما وی اینک به قلهک رفته بود. عده ای هنوز نمیدانستند که در واقع او هم برای وثوق کار میکند، رفتن او به قلهک هم برای رد گم کردن بود. با هماهنگی نظمی، دولت وقت و سفارت بریتانیا سید مرتضی را فراری دادند. میرزا علی خان زنجانی هم تروریستی بود که تدین - زمانی که در رشت به سر میرد - او را مزدور خود کرد. او را جزو تروریستها دستگیر کردند و به نظمی آوردند تا اسرار محبوسین را برملا سازد. این زنجانی را مثل عدهای دیگر از اعضای کمیته نظیر محمد علی خان برادر حسین خان لله و حاج علی عسگر به ده سال حبس و تبعید محکوم ساختند. زنجانی بعد از اعلان حکم به وثوق نامه ای خصوصی نوشت و رئیس الوزرا هم دستور داد در حکم این سه تن تجدید نظر شود.

درست هنگامی که متحصنین در مسجد شاه بست نشسته و برای صدارت وثوق تلاش می کردند، قتلی اتفاق افتاد که راز آن نامکشوف ماند. فردی از اعضای نظمی به نام ماژور احمدخان استوار به قتل رسید. عوامل قتل همه اجزای نظمی بودند. علی الظاهر هیچ ارتباطی بین این قتل و کمیته مجازات وجود نداشت، اما روایتی خلاف این را اثبات می کند. سید عبدالرحیم خلخالی فاش ساخت استوار به دست سید مرتضی از عوامل کمیته به قتل رسیده است، علت قتل هم این بود که وی راز مهمی را افشا کرده بود. ماجرا از این قرار بود که نصرت الدوله و وثوق الدوله مسجد شاه را سنگر کرده بودند تا به قدرت دست یابند. آنها میخواستند با نیروی قزاق ها، ژاندارم و نظمی قدرت را قبضه نمایند. استوار این نقشه را میدانست به همین دلیل تلاش کرد آن را خنثی سازد، به همین دلیل او را کشتند. دیدیم

که سید مرتضی اینک آلت فعل منویات و ثوق الدوله شده بود، از سویی و ثوق تلاش کرد رشیدالسلطان را هم عامل خود سازد. ظاهراً به رشیدالسلطان گفته بودند صمصام را به قتل رساند، اما او گفته بود دیگر وارد کارهای تروریستی نمیشود. اشتباه رشیدالسلطان این بود که ماجرا را به وستاهل که خود درگیر ماجرا بود اطلاع داد. ظاهراً اندکی بعد که و ثوق قدرت را به دست گرفت، او به همین دلیل بهدار مجازات آویخته شد. و ثوق تلاش داشت با تشویق اعضای کمیته مجازات، سران گروه ضدتشکیلی را هم به قتل رساند، به طور مثال نام سید محمد کمرهای و میرزا تقی خان بینش را جزو گروهی آورده بودند که باید ترور می شدند، اینان رهبران گروه ضد تشکیلی بودند (۱). بعد از این ماجراها بینش که وسایل رفاه خود را فراهم آورده بود تا به طور عادی زندگی کند، مجبور شد زندگی مخفی پیشه کند. بینش هم در زمره افرادی بود که به نحوی از انحا با سران کمیته مجازات محشور بود، به همین دلیل او از شبکه مرتبط با این تشکیلات مطلع بود و میدانست همه از سوی نظمیۀ مظنون تلقی میشوند، بینش از نتیجه تحقیقات خود، دوستان و همفکرانش را مطلع ساخت، در حالی که از ترس مخفی شده بود. به همین سیاق سایرین هم اطلاعات خود را به کمره ای می رسانیدند، به طور نمونه مرآت الممالک یکی از مظنونین روز پانزدهم صفر ۱۳۳۷، کمرهای را مطلع ساخت که «کاغذی خطی به بینش رسیده بود که تو (۲) و کمرهای و مرآت [الممالک] و [محمود] پهلوی و عدل الملک [دادگر] و دو سه نفر دیگر که مشغول بعضی کارها شده اید، شب ها باید خودتان را حفظ نمایید که محل خطر هستید و اگر به شما تکلیف بیرون رفتن را بنمایند، صلاح این است بروید. مرآت گفت گمانم خط عدل الملک بود.» (۳)

کمرهای برای کمک به خانواده محبوسین باقی مانده حتی سراغ سردار جنگ هم رفت، «بعد از ملاقات و قدری صحبت و چایی و سیگار بلند شده چون خود او منتظر شدم اظهاری نماید و نکرد، متذکر شدم، قبول نمود که به قدر قوه مساعدت نماید، اما به گرمی و میل به این مساعدت ندیدمش.» توضیحات بعدی کمرهای از حیث نشان دادن روانشناسی تاریخی رجال ایران در این مقطع بسیار جالب است: «البته همچۀ مملکتی که این اشخاص با این اخلاق، خوب ترین اهالی باشند و تمام توجه آنها به این باشد که نمایش عمارت، لباس و اسباب خود را به مردم بدهند و ابداً از روی طبیعت، فکر اشخاص فداکار بزرگ نباشند و شاید این مقدار مساعدت هم به رودرواسی باشد، البته آن مملکت باید به اسارت رود.» (۴)

در عین حال کمره ای روابط خود را با سفارت آلمان حفظ کرده بود. یکی از رابطان

ص: ۴۴۶

۱- همان، صص ۵۶۰-۵۶۱.

۲- یعنی تقی بینش.

۳- همان، ص ۷۰۷.

۴- همان، ص ۶۲۶.

کمرهای با زومر، احمد خان متین الدوله بود. به طور نمونه وقتی احمد علی سپهر به دنبال اتهام همکاری با کمیته مجازات، از منصب منشی گری سفارت آلمان کنار رفت، کمرهای به زومر پیام داد محمد تقی بینش را جای مورخ الدوله منصوب نمایند. زومر از طریق متین الدوله پاسخ داد از اینکه کمرهای به چشم دشمنی او را نمینگرد، خوشحال است. او گفت فعلاً برای بینش نمی تواند کاری کند؛ اما توضیح داد تلگرافی به آلمان میزند و در این زمینه کسب تکلیف میکند. او گفت باید: «قسمی نمایش بدهم که یک نفر منشی برای سفارتخانه لازم است. تا یک ماه دیگر امیدوارم جواب مساعد از برلن بیاید.»^(۱)

به هر حال وقتی وثوق بقایای کمیته مجازات را تحت تعقیب قرار داد، عدهای از تروریستها به قلهک گریختند، سفارت بریتانیا به دولت وثوق اطلاع داد مانع گرفتاری آنان نیست. دولت هم چند تن را مأمور ساخت تا فراریان را دستگیر سازند، اما کدخدای قلهک آنان را فراری داد. نظمیته عدهای سوار را برای دستگیری آنان تا شهرستانک اعزام کرد، «سوارها هم بر میگردند و میگویند ما نتوانستیم پیدا نماییم و خود آن سوارها گفته بودند ما آنها را هم اگر میدیدیم اغماض میکردیم.» کمرهای بر این باور بود که «تمام اینها تصنعی است، چه که خود وثوق الدوله و نصرت الدوله ترور [ریست] تهیه کرده بودند و ترور [ریست]های آنها هم مثل حسین فشنگچی و غیره گیر افتاده بودند، خود دولت به مساعدت و ستداهل که آنها را به جهت رد گم کردن میگیرد و میگریزند به آنها دستور میدهد بروند قلهک. بعد از شدت قلب و گول زدن عامه که دولت چقدر با ترور [ریست]ها ضد است و خودش ترور [ریست] ندارد سوار میفرستد، از آن طرف آنها را از قلهک میگریزند. از آن طرف عدهای آژان که عقب آنها مأمور میکند، آژان هایی میفرستد که صرف نظر از آنها بکند. تمام اینها حقه بازی است.»^(۲)

با این وصف اعدام حسین خان الله معمایی شده بود. کمرهای برای اینکه موضوع را کشف کند، به وزارت دربار رفت و در آنجا نصرت الدوله را در حال خروج در حیاط دربار ملاقات کرد. کمرهای گفت در پرونده حسین خان الله چیزی که نشان دهد او مجرم بوده وجود نداشته و دلیلی بر محکومیت او موجود نبوده است. او پرسید محکمه او کی تشکیل شده و چه کسانی در این امر دخیل بوده اند؟ معلوم شد شب قبل شیخ علی اصغر مدعی العموم و آقا میر سید محمد قمی را نظمیته جلب کرده است. قرار بر این بوده که میرزا عبدالرحیم خان مدعی العموم را هم بگیرند که نصرت الدوله مانع شده است. نصرت الدوله گفت محکومین به هنگام اعدام بیمار بوده اند، نیز با مطالعه پرونده حکم برائتشان صادر شده بود. کمرهای به نصرت الدوله

ص: ۴۴۷

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲- همان، ص ۴۸۰.

توپید که «به این اندازه اسب دوانی لازم نیست. قدری قاچ زین را هم نگهدارید.»^(۱) همان روز او به ملاقات وثوق رفت، اما به قول خودش به علت شلوغی صف ملاقات کنندگان به انتظار نشست و بعد هم فقط یادداشتی گذاشت و بیرون رفت. نوشته های کمرهای در باب این ماجرا خواندنی است، او نوشت:

«من نمیدانستم که در نظمی به زور ته تفنگ و کشیده و بی خوابی محبوسین را به اقرار میآورند. من نمیدانستم که قضات محاکم باید در تحت اوامر و اراده وستداهل باشند. من نمیدانستم که وستداهل میتواند به هیئت وزرا تشکی و اعتراض به عدلیه نماید که چون مستوفی الممالک ارتباط با قضات عدلیه دارد و او مورد سوءظن است با خیلی از وزرا باید قضات عدلیه [هم] محاکمه شوند. من نمیدانستم نظمی حکومت بر عدلیه دارد. حالا- که محکمه اجزانش قاعدتاً چرچیل و وستداهل و ارادات وثوق الدوله و نصرت الدوله یا امثالهم باشد و این بیچاره ها که معروف است دوسیه آنها این قسم که به سر آنها میآورند، نیست و از این اتفاق جدید آذوقه عیال و اطفال آنها از خوردن خون دل و غصه و وحشت و خوف از هر جهت دیگر وسعت را آقای وثوق الدوله و آذوقه را کاملاً برای آنها فراهم کرد، دیگر چه لزوم تشریف من است به حضور محترم مقدس آقای وثوق الدوله رئیس الوزرا؟!»^(۲)

این یادداشتی بس مهم بود، کمره ای آورده است که وثوق بر این باور بوده مستوفی الممالک با کمیته مجازات مرتبط بوده، وزرای او هم همین طور؛ اینکه قضات عدلیه متهم بودند با کمیته مجازات همکاری دارند، به همین دلیل همان طور که بالاتر از قول نصرت الدوله دیدیم، عده ای از ایشان را دستگیر کردند. کمره ای می گوید چرا باید با وثوق ملاقات کند، وقتی احکام از پیش داده شده است؟ نیز اینکه حسین خان و رشیدالسلطان کشته شده اند، چه فایده ای از ملاقات با رئیس الوزرا می تواند عاید خانواده معدومین شود؟

با این وصف کمره ای و دسته او از کار باز نماندند، روز بیست و یکم ذیقعده عدهای از ضدتشکیلی ها جلسه خود را مجدداً تشکیل دادند. میرزا محمد نجات گفت باید کاری کرد تا ابوالفتح زاده و منشی زاده که به کلات تبعید شده بودند به آنجا فرستاده نشوند. بیم این وجود داشت آنها را به قتل رسانند. همزمان خبر رسید که بستگان ارداقی به ملاقات او رفتهاند و اجازه ملاقات نیافته اند. میگفتند او وحشت زده است، اما کمرهای گفت مطمئن باشید او را اعدام نمیکنند، «حبس و تبعید هم عیبی ندارد. چه باید کرد؟»^(۳) روز بیستم ذیقعده خبر رسید ابوالفتح زاده و منشی زاده را در باغشاه خواستهایند که وصیت نامه بنویسند. میپرسند قرار بوده آنان را تبعید و حبس نمایند، اما جواب این بود که «همین قسم است که گفتیم.» شایع شد آنان

ص: ۴۴۸

۱- همان، ص ۴۵۲.

۲- همان، ص ۴۵۲.

۳- همان، صص ۴۶۰-۴۶۱.

را تیرباران کرده اند، رخت خواب و اسباب های آنها را هم به خانواده شان داده بودند. سؤال این بود اگر اینان را به کلات برده اند، پس چرا وسایلشان را به خانه تحویل داده اند؟ به دلیل این اخبار بود که کمرهای در یادداشت های این روز خود نوشت:

«آخ از آزادی طلبان که چقدر تنگی و سختی به مردم روا میدارند. آقای وثوق الدوله آزادی طلب! تو همان نبودی که در زمان استبداد صغیر محمد علی میرزا بعد از بمباردمان مجلس چه قدر داخل در خدمات جدی حقیقی برای استخلاص مملکت و ملت از تزییقات محمد علی میرزا بودی. آیا خودت گمان میکردی که آن سعادت را به این شقاوت تبدیل نمایی؟ و محمد علی میرزا را یگانه ولیعهد اخلاقی و شئامت و قساوت قلب شوی (۱) آیا سزاوار است آن لبان با تبسم ملیح خودت را که چنان محبت و آب حیات سعادت ملت از او امید ترشح و جریان داشت، یک باره دریا های سم عداوت نوع خودت در تحت او مکین و دفین نمایی و برای انتقام خون اسماعیل خان که مستحق [قتل بود چون] خائن بود، جوانان آزادیخواه را به این قسم، دو نفر سر دار و دو نفر [را به شکلی که گفته شد، نابود سازی؟]» (۲)

روز بعد معلوم شد خبر تیرباران ابوالفتح زاده و منشی زاده حقیقت نداشته و آنان را در ایوانکی دیده اند که به سوی تبعیدگاه میروند. از آن سوی درست بعد از اعدام حسین خان لله و رشید السلطان بود که شایع شد احسان الله خان به تهران بازگشته است. او همراه با سید مرتضی، حسین خان لله و رشید السلطان به اعدام محکوم شده بود و اگر در تهران دیده میشد بلافاصله دستگیر و اعدام میگردد. از آن سوی دو قاصد با شتاب به مازندران رفتند تا به مشکوه الممالک که آنجا به سر میرد اطلاع دهند خود را مخفی سازد، زیرا مأمورین دولتی برای دستگیری اش رفته اند. کمرهای از قول جعفرقلی خان برادر مشکوه الممالک نقل می کند او ابتدا در لواسان مخفی بود، برادرش او را آگاه ساخت که نظمی در تعقیب اوست و دستگیرش خواهند کرد. مشکوه الممالک از لواسان گریخت اما بالاخره در محمود آباد که ملک امین الضرب بود، دستگیرش کردند. صاحبمنصب ژاندارمری که برای دستگیری وی رفته بود، به نزدش رفت و از او خواست بگریزد. اما ظاهراً مشکوه الممالک بیمار بود، به همین دلیل خود را بیرون خانه لای درخت ها مخفی کرد. اما ژاندارم ها او را یافتند و دستگیرش کردند. ژاندارم ها مشکوه الممالک را در املاک امین الضرب واقع در مازندران دستگیر کردند، او را به تهران فرستادند و در باغ یوسف آباد محبوس ساختند. به روایت جعفرقلی خان، خواهرش که در دماوند بود از شنیدن این خبر فرزندش را سقط کرد و بعد بیمار شد و از دنیا رفت (۳) پدر مشکوه الممالک به دلیل دستگیری فرزند سگته کرد و فوت نمود، فرزند خود نظرعلیخان هم

ص: ۴۴۹

۱- یعنی محمد علی شاه سلطان شقاوت بود و وثوق الدوله اینک ولیعهد او در شقاوت شده است.

۲- همان، صص ۴۶۵-۴۶۶؛ گروه از نویسندگان این سطور است تا جمله کامل شود

۳- همان، ج ۲، صص ۱۱۷۱-۱۱۷۲.

از بیم اینکه پدرش را اعدام خواهند کرد از دنیا رفت.

از آن سوی از سمنان اطلاع رسید که ابوالفتح زاده و منشی زاده را مغیث الدوله از سمنان به سوی کلات حرکت داده است. همزمان عده‌های از رجال مثل مرتضی نجم آبادی فرزند شیخ هادی نجم آبادی نویسنده شهیر تحریرالعقلاء، شیخ محمدعلی کرمانی و مردی به نام حاج سید هادی متهم شدند با کمیته مجازات ارتباط داشته اند. اینان محکوم شدند ثلث حقوقشان را در عدلیه به مدت سه ماه کسر کنند و این بابت همکاری آنان با کمیته بود. کلیه افراد یاد شده کارمندان عدلیه و دست اندرکاران این تشکیلات به شمار میرفتند که با سران کمیته مرتبط بودند. کمرهای خطاب به اینان گفت: «شرافت شماها باشد که برای اتهام به مساعدت متهمین به کمیته مجازات این صدمه را زده اند.» کمره ای در خاطراتش نوشت کسانی مثل مبشرالسلطان معاون تلگرافخانه ماهی یکصد و پنجاه تومان حقوق میگیرند چون به انگلیسی ها خدمت میکنند، خیانت مینمایند و گزارش های کشور را به انگلیسی ها میدهند. میگفتند او مواجب قطع شده پانزده ساله فرزندان خود را از تلگرافخانه دریافت میدارد و حقوق جاهای دیگری را که خدمت میکند از تلگرافخانه میگیرد چون «خادم خارجه است. اما این بیچاره ها حقوقشان قطع میشود که دشمن آزادیخواهان نیستند.»^(۱)

روز دوشنبه دوم ذیحجه سال ۱۳۳۶ خبر رسید مغیث الدوله پسر ناظم الدوله و برادر موقرالسلطنه که در دوره مشروطه به دست مشروطه خواهان اعدام شده بود، از راه خراسان تلگراف کرده که ابوالفتح زاده و منشی زاده فرار کردند و او طبق قانون به آنان اخطار داده و تعقیبشان نموده، اما آنها نایستادند و بناچار هدف گلوله او واقع شده اند. معلوم شد این دو را از نظمی به امنیه تحویل داده و دستور مجازاتشان هم صادر گردیده بود. این حوادث باعث خشم فراوان افرادی مثل کمرهای شد، به طور مثال بخشی از خاطرات روز دوازدهم ذیحجه او خطاب به وثوق الدوله، به این شرح است:

«واقعاً ابن مرجانه، ابن بریطانیه به این قسم در نظرم رذل و پست جلوه نکرده بود. خیلی حقیر و پست و رذل است این اولاد ناخلف انگلیس، بلکه خیانتکار به پدرخوانده خودش که این همه آن دولت را شرف را در نظر ما ایرانیان، بی شرف و مبعوض نمود. دشمن با اجانب بودیم، این قسم دشمنی ایرانی را با انگلیس او باعث شد؛ رفت ابرویش را درست کند، چشم را کور کرد. مخبرالسلطنه در دمکرات شدن و وثوق الدوله در ایران مدار شدن خودشان، خودشان را معرفی به بی مغزی فوق العاده نمودند.»^(۲)

مقارن این خبر گفته شد بیست و یک تن از محبوسین کمیته مجازات احکام خود را

ص: ۴۵۰

۱- همان، ج ۱، ص ۵۰۱.

۲- همان، ص ۵۳۹.

دریافت کرده اند، عدهای حبس، عدهای تبعید و برخی آزاد شده اند؛ با این وصف هنوز حکم ارداقی و عمادالکتاب را صادر نکرده بودند. عدهای از نزدیکان اعضای کمیته باز هم تلاش کردند برای باز ماندگان آنان حقوقی دست و پا کنند. دبیرالملک وزیر فواید عامه گفت او از وزرا خواسته در این زمینه گام هایی بردارند، برخی از وزرا مخالفت کردند و گفتند این باعث می‌گردد که عدهای جرأت به انجام جنایت پیدا کنند، دیگر اینکه «ملاحظه صرفه دولت در این موقع بی پولی بشود.» با این وصف ماهی بیست و پنج تومان حقوق ماهانه برای خانواده ارداقی و بیست تومان برای خانواده عمادالکتاب تصویب شد. منشی زاده و ابوالفتح زاده هم چون «دارا» بودند از این کمک مستثنی گردیدند، «هر چه خواستم بفهمانم که در این قحطی و گرانی و ناخوشی زیاد این مخارج کم است، آقای دبیر به دلسوزی از برای دولت و مبدا اساس سیاست از مرتکبین جنایات به هم بخورد، [پرداخت حقوق] بیشتر را جایز ندانستند.» در مورد بقیه هم گفته شد فهرستی تهیه گردد تا هر کدام بی چیز هستند، مقداری از سوی دولت به آنان کمک شود(۱) مردی به نام شیخ عابدین حمامی را هم در ارتباط با این گروه دستگیر کردند. او متهم بود به اینکه بازار را علیه وثوق تحریک کرده است، اما با وساطت مشاورالممالک انصاری و نامه‌های از میر سیدمحمد بهبهانی، او از «حبس تاریک» که به آن محکوم گردیده بود، نجات یافت و بالاخره هم آزاد گردید.

با تمام این اوصاف بسیاری از احکام اجرا نشد: حاجی علی اصغر به ضمانت مدیر الصنایع مرخص شد(۲)، این امر البته سه سال بعد از محکومیت او یعنی روز ۲۱ رجب سال ۱۳۳۹ روی داد. چهار روز بعد از آزادی حاجی علی اصغر، برادر حسین الله یعنی محمد علی نامه‌های به رئیس الوزرای وقت نوشت و

ص: ۴۵۱

۱- همان، ص ۵۵۰.

۲- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۰۲۶۷-ن.

از اینکه سه سال تمام «در گودال بی تکلیفی خفته» است، شکایت نمود و گلایه کرد و تذکر داد تنها کسی که از آن جمعیت هنوز زندانی است او میباشد (۱) اندکی بعد از این مکاتبه دستور داده شد نظمی او را هم از زندان مرخص نماید. عمادالکتاب بعد از رهایی از زندان، مدتی در مجلس شورای ملی به کار قانون نویسی مجلس مشغول بود و بعدها در دفتر مخصوص رضا شاه به عنوان نویسنده فرامین منصوب گردید، او تا سال ۱۳۱۵ زنده بود (۲).

در آذر ۱۲۹۹، زمانی که سپهدار کابینه خود را تشکیل داده بود و به هنگامی که لرد آبرونساید و نورمن گام های نهایی را برای کودتا برمی داشتند، ارداقی نامه ای به دولت نوشت و توضیح داد که نزدیک سه سال است او و دوستانش را بدون رسیدگی قانونی زندانی کرده اند، او نوشت اگر جانی است چرا در زندان عادی نگهداری می شود و اگر مقصر سیاسی است، چرا وی را در این مدت با بی احترامی نگهداشته اند و مدت سه سال است به وی نان جو می دهند. او تهدید کرد از بیست و ششم ماه ربیع الاول به اعتصاب غذا دست خواهد زد و چیزی نخواهد خورد تا بمیرد. مشکوه الممالک و عمادالکتاب و محمدعلی خان و حاج علی اصغر هم متعاقب ارداقی دست به اعتصاب غذا زدند، آنها هم در نامه ای به رئیس الوزرا نوشتند دیگر چیزی نخواهند خورد. قرار شد سید مهدی افجهای با وحید الملک، اردبیلی با ممتاز الدوله، حسین پرویز و عبدالرحیم خلخالی با دکتر اسماعیل خان امین الملک گفتگو کنند و خود کمره ای هم شخصاً میرزا سلیمان خان میکده را ملاقات کند تا با سپهدار در این زمینه گفتگو کنند و خواهش کنند محبوسین کمیته مجازات را مرخص نمایند (۳).

کمره‌های بار دیگر تلاش کرد در نیمه‌های سال ۱۲۹۹، محبوسین کمیته مجازات را نجات دهد، او فاضل عراقی را به عنوان وکیل محبوسین معرفی کرد، قرار شد مستشارالدوله؛ ابتدا با مشیرالدوله رئیس الوزرای وقت گفتگو کند تا وقتی کمره‌های فاضل به نزد او می روند، موضوع دارای زمینهای باشد (۴) این مهم انجام نشد تا اینکه مشیرالدوله سقوط کرد. باقر پدر که زمانی مجرمین کمیته مجازات را از زندان رها کرده بود، اینک در دوره ریاست وزرای سپهدار و در آستانه کودتای رضا خان، یکسره با کمره‌های کدورت حاصل کرد، کمره‌های او را متهم به این نمود که به دوستان او در کمیته مجازات خیانت کرده است، او هم به کمره‌های پرخاش نمود که از وثوق الدوله و نصرت الدوله پول گرفته است و نه هزار تومان ملک در شهریار خریداری نموده است: «واقعاً چقدر آدم بیشرمی است که ما به سر وقت خیانت او نرفته، حرفی نمیزنیم او افترا بسته به من می گوید پول از وثوق و نصرت الدوله گرفته ای. بالاخره قدری سکوت نمودم.» (۵)

سرنوشتی شوم هم در انتظار یکی از اعضای جوخه ترور نصرت الدوله فیروز بود. به واقع تنها فردی که متهم بود به نفع نصرت الدوله وارد عملیات تروریستی شده است مردی بود به نام اکبرخان ژاندارم؛ احتمالاً این مرد همان اکبر نخجوان است که سرنوشتی غم انگیز یافت. در حالیکه محبوسین اصلی کمیته مجازات رها شدند و در دستگاه رضاشاهی هم بعضاً به مناصبی دست یافتند، این مرد را تا ۱۳۲۲ شمسی در زندان نگهداشتند و در این سال به شکل مشکوکی در همدان به قتل رسانیدند. اکبر نخجوان طبق سندی متهم به ارتباط با کمیته مجازات بود، او مدت های مدید زندانی بود و بعد به تبریز تبعید شد. سپس او را از تبریز به کرمانشاه منتقل نمودند،

- ۱- محمدعلی خان به رئیس الوزراء، ۲۵ رجب ۱۳۳۹، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۰۳۵۷-ن ؛ و ۶۰۲۵۶-ن.
- ۲- علی راهجیری: زندگانی و آثار عمادالکتاب، ج ۲، (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲)، ص ۶۲.
- ۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۵۴.
- ۴- همان، ج ۲، ص ۱۵۶۹.
- ۵- همان، ج ۲، ص ۱۶۳۵.

او عریضه های فراوانی برای مقامات کشور نوشت و خواستار آزادی خود شد. ظاهراً در همدان بود که به بیماری روحی مبتلا گردید، در پانزده آذر ۱۳۲۲ به بیمارستان منتقل شد و به دلیل سقوط از پشت بام بیمارستان، بعد از بیست و پنج سال حبس و تبعید به قتل رسید.

ص: ۴۵۳

۱. طلعه مناسبات جدید

بدون تردید یکی از بهترین ادوار تاریخ معاصر ایران که فرصت های فراوانی در اختیار دولتمردان ایرانی قرار گرفت - و البته آنان همه را برباد دادند - دوره بعد از انقلاب روسیه بود. اگر در ایران زمامداران تیزبین و با کفایتی وجود داشتند، می توانستند از تحولات آن زمان و فرصت های به دست آمده، به مثابه اهرمی برای گرفتن امتیاز از انگلستان بهره جویند، خسارات دوره جنگ اول جهانی را مطالبه نمایند و برای حفظ مصالح ملی و منافع عمومی کشور گام های بلندی بردارند. اما این مهم محقق نشد، زیرا رجال ایران تصمیم گیری های کلان سیاسی خود را با طرف های انگلیسی خود هماهنگ می کردند. انگلستان هم نمی خواست از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه به سادگی بگذرد؛ به عبارت دیگر این بهترین دوره ای بود که بریتانیا می توانست بدون رقیبی قدرتمند مثل روسیه تزاری در ایران یکه تازی کند و بعد از سال های متمادی بحران سازی و ایجاد هرج و مرج؛ دولت دست نشانده خود را روی کار آورد و هم اینکه از فرصت هرج و مرج داخلی روسیه بعد از انقلاب بهره برداری کند و دولت های کوچک و دست نشانده دیگری را در قفقاز و ماوراء النهر به قدرت رساند. اگر این مهم محقق می شد، انگلستان از سویی با چین و از سوی دیگر با عثمانی همسایه می شد.

در این دوره، زمام ریاست وزرایی ایران به دست مستوفی الممالک یا وثوق الدوله بود که محور مناسبات خود را با تکیه بر انگلستان سازماندهی می کردند. مستوفی با همه انقلابی نمایی اطرافیان خود، نتوانست از موقعیت بهره برداری کند، او و همدستانش نشان دادند چیزی جز هرج و مرج و بی ثباتی را در ذهن ندارند تا حکومت مورد نظر خود را به قدرت رسانند. وثوق الدوله در سیاست خارجی خود چندان موفق نبود، او بنا بر اعتقاد شخصی یا به دلیل القائات انگلیس، در هراس و وحشتی پایان ناپذیر از خطر کمونیسم قرار داشت. به همین دلیل اتکای خود را بر سیاستهای انگلستان قرار داد و در این راه ضربات سختی بر مصالح ملی کشور وارد آورد. او چنان به روسیه بعد از انقلاب بدبین بود که در سراسر دوره دوساله نخست وزیری اش هیچ سفیری به آن سوی نفرستاد. بالاتر اینکه دستور داد سفارت ایران را در

مسکو تعطیل کنند(۱) با اینکه در ماه های نخستین بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، روس ها مفاد قرارداد محرمانه ۱۸ مارس ۱۹۱۵ روسیه تزاری و انگلیس را منتشر کردند و نشان دادند که طبق آن عهدنامه، قرار بوده است منطقه بیطرف مندرج در قرارداد ۱۹۰۷ از آن انگلستان شود و در برابر روسیه در شمال کشور آزادی عمل کامل بیابد و با اینکه در سراسر سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ علائم آشکاری از امکان بهره برداری ایران از فضای به دست آمده در راستای منافع ملی کشور وجود داشت؛ اما وثوق حاضر نشد ابتکار عمل را به دست گیرد و در عوض به وعده و وعیدهای انگلیسی ها دل خوش کرد و آخر الامر هم وقتی تعهدات خود را انجام داد، انگلیسی ها نسبت به انجام وعده های خویش بی اعتنایی نشان دادند، همان روشی که از دوره فتحعلی شاه دنبال می کردند. به واقع وثوق توجه نداشت که انگلیسی ها با همان معیارها و موازین استعمار قرن نوزدهمی با ایران برخورد می کنند. وثوق مشکلات و هرج و مرج ها و قحطی ها را بهانه ای برای انعقاد قرارداد مشهور خود با انگلستان قرار داد. سخن در این نیست که همان قرارداد می توانست منافع کوتاه مدت ایران را تأمین کند یا خیر؛ سخن در این است که راه حل های دیگر هرگز آزموده نشد تا معلوم گردد غیر از انعقاد قرارداد با انگلیسی ها، کارهای دیگری هم می شد برای خروج از بحران انجام داد. با این اوصاف نگاهی کوتاه به فرصتی که از دست رفت می افکنیم و آنگاه زمینه ها، بسترها و عواقب قرارداد ۱۹۱۹ را در فصلی دیگر پیگیری می کنیم.

نخستین علامت تغییر رویه روسیه بعد از انقلاب این کشور، با یادداشت لئوتروتسکی(۲) نخستین کمیساریای خارجی این کشور در دوره بعد از انقلاب آغاز شد. در تاریخ ششم دسامبر ۱۹۱۷ مطابق با چهاردهم آذر ۱۲۹۶ یعنی دوره صدارت عین الدوله، او خطاب به کاردار ایران در مسکو نوشت دولت جدید روسیه بر اساس اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها آماده مذاکره با دولت ایران است(۳). روسیه به دنبال خارج ساختن ایران از زیر نفوذ انگلستان بود، اما بهووقع با پیروزی انقلاب اکتبر بر نفوذ انگلستان در ایران هر چه بیشتر افزوده شد، حال آنکه قاعدتاً باید ایران می توانست سیاستی مستقل در برابر دو قدرت بزرگ دیرینه در پیش گیرد. بهووقع حتی قبل از اینکه روسیه قراردادهای استعماری خود را به طور یک جانبه با ایران لغو کند و حتی پیش از اینکه انقلاب روسیه به پیروزی قطعی نائل آید؛ در بین برخی از روشنفکران ایرانی نوعی احساس مثبت نسبت به تحولات آن سامان روی داد. یکی از برجسته ترین این اشخاص ملک الشعراى بهار بود. بهار چند ماه قبل از پیروزی انقلاب روسیه و در زمان حکومت کرنسکی، مقاله ای در روزنامه زبان آزاد نوشت و احساس خود را در برابر تحولات روسیه به رشته تحریر در آورد.

بهار بر آن بود که برخلاف گذشته که روسیه و انگلستان ایران را بین خود تقسیم کرده و

ص: ۴۵۸

M. R. Ghods: Iran in The Twentieth Century, (USA, ۱۹۸۹), p.۶۹-۱

L. Trotsky -۲

Harish Kapur: Soviet Russia and Asia ۱۹۱۷-۱۹۲۷, (Geneva, Humanities Press, ۱۹۶۶), -۳

p.۱۵۴

مشروطیت ایران را قربانی ساختند؛ دولت روس دولتی آزادی خواه است که احساسات و عواطف انسانی، آن را راه می برد. به عبارتی، او و کثیری از ایرانیان «دمکراسی روس را نظر به جوان بودن و خوی نوین آن، برخلاف دمکراسی لندن، یک عنصر قابل تقدیر و یک پیکر الیف رحیمی» می پنداشتند. او با یادآوری گذشته استعماری روسیه نوشت: «اینک وقتی دمکراسی بیچاره ایران نعره آزادی همسایه اش را می شنود، فریاد آشنا به گوشش می رسد.» ایران این «بدبخت ستمدیده»، از سویی یک دست خود را به دعا برداشته و برای پیروزی این دمکراسی دعا می کند و از سوی دیگر با دستی به طرف این دمکراسی جدیدالتأسیس آغوش گشوده و «با یک دل خرم ولی سوراخ سوراخ به طرف او می دود و در همین حین خنجر قدیمی - خنجر زنگ زده خشونت و بیدادگری، از کمر دمکراسی برق زده سینه دمکراسی ایران را تا ناف می شکافد!»^(۱)

منظور بهار از ذکر این جملات اشاره به تداوم سیاست استعماری بریتانیا در ایران بود. او نوشت: «دیگر از حرکات انسان کُشانه دمکراسی لندن ناله نمی کنیم زیرا بر ما یقین شده است که روح انسانیت پرورانه کمتر از اقیانوس ها عبور می کند، آنها نصف مملکت ما را ر بوده اند، ما هنوز به معاهده ۱۹۰۷ سر فرود نیاورده ایم و منطقه موهومه را نشناخته ایم، تازه دیپلوماسی انگلیس می خواهد ما را در برابر معاهده ۱۹۱۶^(۲) خاضع ساخته و اشتغال منطقه بیطرف را نیز رسمیت بدهد!» مضمون حرف بهار این بود که انگلیسی ها نه تنها نصف کشور را تصرف کرده اند، بلکه مصارف اداره آن را هم از ایرانی ها مطالبه می کنند. انگلیسی ها از ترس اینکه مبادا فردا یکی از اهالی یزد به آنها تعظیم نکنند، امروز اهالی تمام ایران را اسیر و «خانمان آنها را با توپ آتش زده و غارت می کنند، آنها غلات جنوب را انبار کرده و می خواهند از این راه نیز از دمکراسی ایران انتقام بگیرند!» بهار می گفت البته از رفتار روس و انگلیس هیچ گونه تعجبی نیست، «تعجب از خود ماهاست، بدبختی در این است که ما زود فریب می خوریم و فریاد ما در اینجاست که خود ما در ادای تکالیف خود به قدری قصور می ورزیم که دیگران موقع به دست آورده و سر ما را به تخماق بی رحمی خود هر ساعت خورد می کنند!» او هشدار می داد با اینکه در روسیه تحولاتی به وقوع پیوسته و از ظواهر امر پیداست این تحولات به نفع مصالح ایران خواهد بود، اما نباید به آسانی فریب خورد، «این روس و این انگلیس، آن آلمان و آن اتریش؛ جاهل و نادان ملتی که بخواهد در سایه رأفت دیگری زیست کرده و یا با قوه همسایه، بزرگی و آقایی کند!»^(۳)

در عین حال بدیهی بود که روسیه نیز به دنبال منافع خود باشد، به همین دلیل وقتی عهد نامههای استعماری دوره تزارها باطل اعلام شد، نظام جدید از دولت ایران خواست علیه حکومت حریص انگلستان به روسیه بپیوندد. این دعوت از سوی کارل براون نخستین سفیر اعزامی دولت شوروی به ایران صورت گرفت و واضح است که با بی اعتنایی روبه رو گردید. ملک الشعرا بهار به روایتی که در روزنامه خاطرات کمرهای نقل شده است بر این باور بود که از فرصت به دست آمده باید استفاده کرد و به بلشویک ها نزدیک شد. کمرهای گفت: «من به [مثل] از مسلمان حرف کفر یا از ابلیس حرف اسلام خیلی تعجب مینمایم. چه نیرنگی است که آقایان از مبادی عالی خودشان تعلیم گرفته اند؟ من هنوز حقیقت مرام و عقاید بلشویکی را نفهمیدم تا از روی عقیده حرفی بزنم. الان به جهت ظلمی که انگلیسی ها به ما معمول میدارند ما لا لُحْبَ عَلٰی بَلِّ لُبْغُصْ مُعَاوِیَه تمجید از بلشویکی میکنیم. من که متحیرم از دسایس.»^(۴)

۱- زبان آزاد، ش ۲۳، ۷ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران.»

۲- ۱۹۱۵ صحیح است.

۳- همان.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۳۱۴.

براوین روز شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ مطابق با ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸ وارد تهران شد و به گراند هتل رفت. او اندکی بعد از ورود به تهران، اطلاعاتی به این شرح صادر کرد:

«این بنده چند روز است وارد تهران شده و تا اندازه‌های دید و بازدید خود را انجام داده‌ام. اینک به موجب این ورقه اعلام مینماید که من حاضریم برای الغا معاهدات نامشروع که به زور سرنیزه دولت سرنگون شده تساری [تزاری] از دولت ضعیف و نجیب ایران گرفته شده است، با هیئت دولت ایران داخل در مذاکره شوم و من حاضریم بعد از فسخ امتیازات یک معاهده با شرفانه با دولتین علیه و دولت جوان متبوع خودم امضا و برقرار نمایم.»^(۱)

این بیانیه در صفحه اول روزنامه ستاره ایران هم چاپ شد. از آن سوی نیروهای روسی مقیم ایران بلافاصله بعد از انقلاب فراخوانده شدند، فراخواندن نیروهای روسی بر خلاف انتظار حاکمان جدید این کشور به سود انگلیسی‌ها نتیجه داد. این امر نه تنها باعث گردید انگلستان تسلط سیاسی بیشتری بر دولت‌های وقت ایران به دست آورد، بلکه تسلط نظامی زایدالوصفی هم بر کشور پیدا کرد. نیروهای انگلیسی در شمالشرق ایران و در مرزهای شرقی روسیه سابق آرایش نظامی گرفتند، از این سوی نیروهای نظامی بریتانیا در حمایت از گروه‌های ناسیونالیست قفقاز وارد کار شدند و نتیجه این امر به تأسیس جمهوری‌های سه‌گانه گرجستان، آذربایجان و ارمنستان انجامید. تقویت نیروهای نظامی انگلستان در ایران و در مرزهای روسیه، حساسیت بیش از پیش این کشور را به دنبال آورد. به قول بازایل نیکیتین این امر در معادلات آتی مناسبات قدرت‌های بزرگ جهانی آن روز با ایران سهم تعیین‌کننده‌ای داشت^(۲) رهبران شوروی از طرق گوناگون به ویژه از راه الغای عهدنامه‌های استعماری دوره تزارها در صدد برآمدند معادله قوا را تا حدی به هم زنند، اما این امر هرگز ممکن نشد.

سفارت روسیه در تهران هنوز در دست عوامل

ص: ۴۶۰

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «ابلاغیه از طرف مسیو براوین وزیرمختار روس (بالشویک‌ها) در تهران.»

۲- ب. نیکیتین: ایرانی که من شناخته‌ام، ترجمه علی محمد فره‌وشی، (تهران، کانون معرفت)، ص ۲۸۹.

حکومت تزارها بود؛ اینان همراه با عوامل بریتانیا نقش بسیار مهمی در تولید وحشت (۱) از حکومت جدید روسیه برعهده داشتند. اینان تبلیغ می کردند که عنقریب بلشویک ها به سوی تهران لشکرکشی خواهند کرد و تمامیت ارضی، استقلال و مبانی باورهای مردم را مورد هجوم قرار خواهند داد. هنوز هیچ کشور خارجی موجودیت رژیم جدید را در روسیه نپذیرفته بود، بسیاری از قدرت های بزرگ جهان از جمله انگلستان امیدوار بودند که به زودی این دولت نوظهور سقوط کند، زمامداران ایران هم که عمدتاً ادامه دهنده سیاستهای دولت های وقت بریتانیا بودند، در این خوشبینی شریک بودند. به واقع بریتانیا هراسی نداشت که بلشویسم به ایران راه پیدا کند، زیرا چنین امری محال می نمود. به واقع عمده ترین دل مشغولی بریتانیا و سایر قدرت های غربی از آرایش جدید نیروهای سیاسی در اروپا بود، درست مقارن همین ایام بود که می گفتند بلشویسم در ایتالیا و آلمان پیشرفت قابل توجهی داشته است، این اخبار به صورت گسترده در روزنامه رعد بازتاب می یافت.

ملک الشعراى بهار در زمره نخستین کسانی بود که سیاست انفعال در برابر دولت جدید روسیه را مورد نقد قرار داد. او رژیم جدید را به دلیل لغو قراردادهای استعماری ستود و نوشت «برای پیشرفت مرام دموکراسی و پاس استقلال ایران بهترین حکومتی است که تاکنون در اروپا قیام نموده است.» ... «چرا از طرف دولت ایران به این حکومت ایران دوست که قیود و سلاسل دیرینه اسارت ما را که یکسرش به دست دربار تزار و سر دیگرش در دست دروغگویان لندن بوده و برای اختناق ما کشیده میشد، پاره کرده است و آن سلاسل را در زیر پای افکنده و لگدمال میکند، تبریک گفته نمیشود؟ و چرا دولت ایران حکومت له نین (۲) را طرف شناسایی و تقدیر قرار نمیدهد؟» بهار حملات شدیدالحنی متوجه دولت ایران کرد و از تمکین این دولت در برابر اراده دولت انگلستان به شدت انتقاد نمود. او نوشت: «عجبا! باید ایرانیان نیز به تقلید انگلیس ها و مارلینگ ها و اتر (۳) ها و باراتوف (۴) ها صبر کنند تا روزی که دوباره کرنسکی (۵) ها بر روی کار آمده و دوباره سیاست تاریک انگلیس، یعنی بقای قشون روس در منطقه شمال و پلیس جنوب در منطقه جنوب و مفاد معاهده ۱۹۱۵ تکمیل گردد؟» (۶)

معیار بهار در این اظهارنظرها و این گونه اتخاذ مواضع سیاسی، «حفظ منافع و مصالح ملی ایران» بود. بهار از بدو فعالیت سیاسی خود و به ویژه این مقطع تاریخی - به دلیل مواضعی که مصالح ملی ایران را سرلوحه کار قرار می داد - سخت مورد طعن و ناسزاگوییهای رقیبان خود در گروه ضد تشکیلی قرار داشت. دفاع او از نزدیکی به دولت جدید روسیه به این دلیل نبود

ص: ۴۶۱

۱- Panic.

۲- کذا: لنین.

۳- آخرین وزیرمختار دولت تزاری در ایران.

۴- فرمانده قشون مهاجم روسی مستقر در ایران.

۵- نخست وزیر لیبرال دولت روسیه بعد از سرنگونی دولت تزارها در سال ۱۹۱۷.

۶- نوبهار، سال ششم، ش ۸۰، پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و پتروگراد».

که از نظر ایدئولوژیک این دولت را به رسمیت می‌شناخت. برای او مهم این بود که مواضع دولت جدید روسیه باعث تضمین استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌شود. او نوشت: «ما صریح می‌گوییم که دولت جمهوری بالشویک روس بهترین دولت است که عقایدش اساساً با منافع ملی ما توأم بوده و عملاً به درد ما می‌خورد. ما نباید منتظر بشویم که سایر دول بیطرف او را [به رسمیت] بشناسند تا ما هم بشناسیم، بلکه باید به نام جلب منافع و تأمین مصالح ملیه ایران، ما قبل از هر کسی دولت بالشویک را به رسمیت شناخته و سفیر آن دولت را که عنقریب وارد مرکز خواهد شد، پذیرفته و رسماً مناسبات خودمان را با دولت مزبور مستحکم نماییم.» (۱)

از فقرهای که نقل شد، به خوبی مواضع بهار را در می‌یابیم. برای او مهم این بود که ایران بتواند از فرصت به دست آمده برای حفظ شئون سیاسی خود بهره برداری نماید. به واقع ملک الشعراء بهار مردی سیاسی به طور دقیق کلمه بود، سیاستمداری که مصالح ایران برایش بر هر چیز دیگر رجحان داشت. او بر این باور بود که باید از اختلافات اردوگاه غرب به نحو احسن بهره برداری کرد و هیچ امری نباید مانع از این امر شود. او می‌گفت نباید منتظر وعده و وعیدهای انگلیسی‌ها بود، زیرا دولت دیگری وجود دارد که عملاً اقداماتی سرلوحه قرار داده که به نفع منافع بلندمدت ایران خواهد بود. به دید دیگر، برای بهار دوست دائمی موضوعیت نداشت؛ به دید او مسئله اصلی و موضوع دائمی باید حفظ مصالح کشور باشد. او معتقد بود دولت ایران نباید نقد را رها کند و به نسیه روی آورد، نباید به وعده و وعید بریتانیا دلخوش کند؛ سیاستمدار کسی است که امکانات موجود را بررسی کند و نحوه تعامل خود را با شرایط جهانی در پرتو این امکانات مورد تأمل مجدد قرار دهد: «... و نیز باید دولت ایران بیدار باشد و به مواعید عرقوبی مأمور انگلیس (۲) تن در ندهد و به آنها بنماید که وقتی ملت و دولت ایران از نیات انگلستان درباره ایران مطمئن خواهد شد که برخلاف سابق عملاً بیطرفی و احترام شهنشاهی ایران را منظور نظر قرار بدهند.» (۳) دیدگاه‌های ملک الشعراء به بهترین نحو ممکن در این فرازها متجلی شده است. با معیارهای کنونی شاید این سخنان بدیهی تلقی شود، اما واقع امر این است که در آن شرایط کمتر کسی بصیرتی از این دست داشت.

گفتیم دولت روسیه بلافاصله بعد از انقلاب منزوی بود. رهبران دولت جدید برای مقابله با این انزوای سیاسی بین‌المللی به دنبال متحدانی می‌گشتند تا بلکه معادله قوا را تا حدی ترمیم نمایند. این بود که دولت وقت نماینده‌ای برای طرح دیدگاه‌های خود به ایران اعزام داشت. به این دلیل شخصی به نام کارل براوین (۴) به ایران اعزام شد. براوین پیشتر کنسول روسیه تزاری در شهر خوی بود. او بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی به انقلابیون پیوست و اندکی بعد به تهران فرستاده شد. نوبهار نوشت «نماینده دولت بالشکویک در ایران به موجب اطلاعی که به ما

ص: ۴۶۲

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۸۵، سه شنبه غزه ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها».

۲- منظور سرچارلز مارلینگ وزیرمختار وقت انگلیس در ایران است.

۳- همان.

۴- Karl Bravin.

رسیده است مسیو براوین ویس قنصل روس در خوی به تاریخ هفتم ژانویه تلگرافی به دولت مخابره نموده و مأموریت خویش را از طرف دولت جمهوری کارگران و دهاقین روسیه (بالشویک) به سمت نمایندگی سیاسی در پایتخت ایران به دولت اطلاع داده و می گوید در همین روزها از خوی عزیمت نموده از راه تبریز عازم طهران خواهد بود که زمام امور سفارت را به دست بگیرد. (۱)

به قول مهدی فرخ، براوین در دوره تزارها و حکومت کرنسکی کنسول روسیه در قزوین بود (۲) گفته می شود وقتی انقلاب اکتبر پیروز شد، او در زمره معدود کارکنان رژیم سابق تزاری بود که پیام تبریکی خطاب به رهبران دولت جدید مخابره کرد. در پاسخ به این امر لنین او را به سمت فرستاده ویژه دولت شوروی در ایران منصوب ساخت. هدایت مدعی است براوین حکم انتصاب خود را در یکی از روزنامهها دید و متعاقب آن به ایران آمد (۳) این اظهار نظر که امری خلاف عرف معمول است نمی تواند صحیح باشد، به ویژه اینکه حکم انتصاب براوین با امضای لنین وجود دارد و نقل شده است. این نامه در عین حال پیامی به دولت وقت ایران هم تلقی می شود. در نامه لنین آمده است که به براوین دستور داده شده با دولت پادشاهی ایران وارد مذاکره گردد و عهد نامه ای تجاری همراه با موافقت نامه های دوستانه با این کشور منعقد سازد. در این پیام آمده بود که هدف از این قراردادها نه تنها حمایت از حسن روابط دو جانبه، بلکه همراهی کردن با ملت ایران به منظور ایجاد جنگی مشترک علیه متجاوزترین دولت روی زمین یعنی انگلستان است. نیز در همین نامه آمده بود دولت شوروی مایل است دسیسه های بریتانیا را علیه مردم صلح دوست ایران، که باعث تخریب و آشفته گی کشورشان شده است؛ خنثی نماید. در این پیام ذکر شده بود که دولت شوروی آماده الغای کلیه معاهدات استعماری روسیه تزاری با ایران است، نیز اعلام شده بود روابط دو جانبه بر اساس احترام متقابل به استقلال و تمامیت ارضی و ملت های طرفین می باشد (۴) براوین روز بیست و هفتم ژانویه ۱۹۱۸ مطابق با هشتم بهمن ۱۲۹۶ یعنی چند روز بعد از تشکیل دولت مستوفی الممالک وارد ایران شد. براوین قصد داشت ماهیت و اهداف دولت جدید روسیه را به مردم ایران بنمایاند. به همین دلیل از طریق روزنامهها و نوشتن نامه های رسمی، دولت وقت ایران را از الغای عهدنامه های استعماری عصر تزارها مطلع ساخت و تلاش کرد بین برخی از احزاب سیاسی مانند حزب دمکرات از گروه تشکیلی به رهبری ملک الشعرا بهار یارانی بیابد (۵)

نفس نحوه تماس براوین با مسئولین وقت دولت ایران نشان دهنده ابعاد موضوع است: او از طریق روزنامه و نامه های دیپلماتیک و از طریق غیر حضوری، منویات دولت جدید را به

ص: ۴۶۳

۱- نوبهار، سال ششم، ش ۸۵، سه شنبه غزه ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها».

۲- مهدی فرخ: خاطرات سیاسی فرخ، (تهران، جاویدان، بی تا)، ص ۴۳.

۳- مهدیقلی (مخبر السلطنه) هدایت: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۶۳)، ص ۳۱۲.

۴- Kapur, op. cit, p. ۱۵۴.

۵- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج ۳، (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۱۳۱.

ایرانیان اطلاع داد؛ دلیل امر این بود که اولاً سفارت روسیه هنوز در دست مقامات سابق روسیه تزاری قرار داشت و ثانیاً این امر نشان می داد دولت ایران هم رسمیت حکومت جدید روسیه را نپذیرفته است و منتظر وقایع آتی است. چند ماه بعد روزنامه کاهوه که در آن ایام در برلین منتشر می شد، اعلام داشت که براوین به دولت ایران اعلام کرده دولت جدید مایل است در ازای الغای عهدنامه‌های استعماری سابق، با دولت ایران یک «معاهده با شرفانه» منعقد سازد(۱).

براوین که به سفارت کشور خود راهی نداشت، محل اقامت خویش را گراند هتل تهران قرار داد که در همان نزدیکی در خیابان علاءالدوله (فردوسی امروزی) واقع بود. او در مدت اقامت خود در این هتل، از سوی برخی از ایرانیان استقبال شد، نکته مهم این است که برخی از اعضای حزب دمکرات به دیدن او رفتند. مطبوعات طرفدار دمکرات ها با خوشحالی زایدالوصفی الغای معاهدات ظالمانه تزارها با دولت ایران را به فال نیک گرفتند(۲) اندکی پس از ورود براوین به تهران، فرقه دمکرات از او دعوت کرد تا در جمع آنان شرکت جوید. یک هزار و پانصد دمکرات در مجمعی که به پا کرده بودند، از براوین تقدیر و استقبال کردند(۳) به قول دولت آبادی «بیش از آنچه سفیر و نماینده مزبور انتظار دارد به او می‌گروند و از آمدنش اظهار خوشحالی میکنند»(۴).

ملک الشعراى بهار نطق براوین را در این محفل که به زبان فارسی ایراد شد، در روزنامه خود منعکس ساخت. او گفت برای برقراری وحدت بین دمکراتهای ایران و روسیه به مأموریت ایران آمده است. براوین آرزو کرد دولت ایران در همسایگی روسیه به تمدن و آبادی نائل آید، او تذکر داد که دست مأمورین روس تزاری را از ایران کوتاه خواهد کرد و ادامه داد دولت ایران هم باید یک مأمور دیپلماتیک در پتروگراد داشته باشد تا این مأمورین به کمک هم دو کشور ایران و روسیه را به آبادانی نائل گردانند. سخنرانی براوین بارها با شعارهای زنده باد مورد استقبال و تأیید واقع شد(۵) روزنامه نوبهار که به گرایشی میانه از دمکرات ها تعلق داشت توضیح داد در ادامه این جلسه چند تن از حضار، نطق ایراد کردند و بر اتحاد ملل ایران و روسیه و دوستی و مودت بین آنان تأکید نمودند. در پایان، این مجلس با شور و هلهله و دست زدن های متوالی خاتمه یافت. کار به همین جا خاتمه پیدا نکرد. براوین با بسیاری از رجال ملی ایران گرم گرفت، او سخنرانی های هیجان انگیزی علیه انگلستان ایراد می کرد، می گفت روسیه از سال ۱۹۰۷ به بعد با الهام از دیپلماسی انگلستان روابط خود را با ایران تنظیم کرده است، اما اینک که از زیر یوغ این سیاست خارج شده می خواهد کشورهای شرق را هم از این ستم

ص: ۴۶۴

۱- روزنامه کاهوه، چاپ برلین، ش ۲۸، مورخه ۱۵ مه ۱۹۱۸، ص ۶.

۲- پیتراوری: تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۷۳)، ص ۳۷۵.

۳- ابوالقاسم کحال زاده: دیده ها و شنیده ها، به کوشش مرتضی کامران، (تهران، فرهنگ، ۱۳۶۳)، ص ۳۲۰.

۴- دولت آبادی، ج ۴، ص ۹۵

۵- نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو) ۱۲۹۶، ص ۳.

وضعیت انگلستان مقارن این ایام، به این شرح بود: «بدیهی است انگلیسیان یک عده دوستان ایرانی از پیش داشته اند که در مقابل دوستان روس برای سیاست خصوصی آنها کار میکرده اند، اکنون هم تقرب ایشان در درجه اول است و دوستان تازه در درجه دوم تقرب دارند و میکوشند با بروز دادن صداقت، خود را به مقام دوستان قدیمی انگلیس برسانند و مسلم است اینها معدودی از عنصرهای فاسد ملت هستند که در تمام مجامع بشری نوع آنها محفوظ است و گرنه ملت حقیقی ایران قرن ها در این عالم امتحان وطن پرستی خود را داده است و به اصطلاح عوام؛ شتر هیچ بیگانه را تا ظهر نچرانیده.» (۲)

به عبارت دقیق تر دو گروه از حامیان انگلستان در ایران قابل مشاهده بود: گروهی که از سیاستهای رسمی دولت بریتانیا حمایت میکردند و گروهی دیگر که با حکومت هند انگلیس پیوند داشتند. هر کدام از اینان هم طیف های گوناگونی تشکیل میدادند، به عبارتی هر یک از دو جناح به نوبه خود جناح های کوچکتری در دل خود نهفته داشت. هر کدام از اینان هم البته انگیزه های فردی و سیاسی خاص خود را داشتند، نمیتوان به طور کلی یکی از این جناح ها را در بست مورد حمله قرار داد، قضاوت در این زمینه ظرافت های خاص خود را میطلبد. هر چه بود واقعیت این است که بسترها برای سیاستهای بریتانیا بیشتر مهیا بود. در این زمان روزنامه رعد بلندگوی سیاست رسمی بریتانیا بود که مدیر آن سید ضیاءالدین طباطبائی، این سیاست را برای ایرانیان تشریح می کرد. ستاره ایران موضعی خاص خود داشت، این روزنامه از تحرکات براوین در ایران حمایت می کرد. همزمان روزنامه نوبهار هم از گسترش روابط با رژیم جدید شوروی حمایت می نمود. اتخاذ این مواضع، البته هر کدام دلیل خاص خود را داشت، خواهیم دید که حتی اردشیر ریپورتر در آن مقطع، خود را طرفدار بلشویک ها نشان می داد.

با تمام این اوصاف، براوین امیدی به پیشرفت کار خود نداشت، او در نامه ای خطاب به وزارت خارجه دولت متبوع خود آورد بریتانیا اجازه نمی دهد دولت ایران او را به رسمیت بشناسد. آنها حتی پیشنهاد داده اند که او خاک کشور را ترک کند (۳) سیاست استفاده از وضعیت جدید برای تأمین منافع ملی کشور در بین دولتمردان گوش شنوایی نیافت، اما جناحی از دمکرات ها و مردم عادی بیش از پیش علیه انگلستان به حرکت در آمدند. در کلیه این مراسم براوین میهمان افتخاری بود. وضع به گونه ای بود که تعداد زیادی از رجال انگلوفیل از تهران گریختند تا از تظاهرات مردم جان به سلامت برند (۴)

اندکی بعد از تشکیل این جلسات، براوین اعلامیه ای صادر کرد. در این اعلامیه بار دیگر

ص: ۴۶۵

۱- میروشنیکف، ص ۲۹۴.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۹۷.

۳- میروشنیکف، ص ۲۹۴.

۴- N. S. Fatemi: Diplomatic History of Persia ۱۹۱۷-۱۹۲۳, (NY, ۱۹۵۲), p.۱۳۸.

یادآور شد حاضر است کلیه معاهدات استعماری را ملغی سازد و عهدنامه ای شرافتمندانه با دولت ایران منعقد کند^(۱) با این وصف دولت مستوفی به براوین اعتنایی نکرد. از نظر دولت ایران هنوز فون اتر^(۲) وزیرمختار دولت تزاری، نماینده رسمی و قانونی روسیه در ایران به شمار می رفت. اتر حاضر نشد سفارت را به براوین تحویل دهد، براوین هم بعد از مدتی اقامت در گراند هتل ناچار شد محلی را اجاره کند و پرچم سرخ را بر فراز آن به اهتزاز درآورد. دولت ایران هم با اینکه از رفتار مبتنی بر حسن همجواری دولت جدید استقبال کرد، اما با دنباله روی از دیپلماسی بریتانیا حاضر نشد نماینده دولت جدید را به رسمیت بشناسد^(۳) اینها همه در حالی بود که حامیان مطبوعاتی و حزبی مستوفی مثل روزنامه ستاره ایران و گروه دمکرات های ضد تشکیلی هنوز به سردادن شعارهای افراطی خود مشغول بودند و همه را خائن تلقی می کردند الا دار و دسته خویش را. بعد از مستوفی، صمصام هم همین سیاست را ادامه داد.

این وضع ادامه یافت تا آن که وثوق قدرت را به دست گرفت. بدیهی است که او هم حاضر نشد با براوین ملاقات نماید؛ اما وثوق برای این کار خود دلیلی معقول تراشید: مدارک و اسنادی که نشان دهنده مأموریت رسمی براوین باشد وجود ندارد و او رسماً به سفارت ایران فرستاده نشده است^(۴) به قول فرخ اینها همه بهانه بود؛ دلیل اصلی امر این بود که سفارت انگلستان اجازه نمی داد دولت ایران موجودیت رژیم جدید روسیه را به رسمیت بشناسد و بحث مدارک براوین بهانه ای بیش نبود^(۵) با این وصف به گزارش ملک الشعرا بهار، بسیاری از رجال ملی و نیز اعضای حزب دمکرات از سخنان و وعده های براوین استقبال کردند. در روزنامه نوبهار آمده بود؛ براوین تلاش کرد به هر نحو ممکن با مقامات ایران ملاقات نماید، اما این امر به دشواری انجام شد؛ دشواری از این نظر که او پس از تلاش های فراوان بالاخره توانست فقط با مشاور الممالک انصاری ملاقات کند^(۶) در آن زمان مشاور الممالک وزیر امور خارجه ایران بود. این دیدار باز هم بر خلاف عرف معمول دیپلماتیک در منزل شخصی انصاری روی داد. در این ملاقات انصاری در مورد اصول سیاست جدید دولت روسیه سؤالاتی مطرح ساخت و در این زمینه گفتگوهایی غیررسمی انجام گردید^(۷)

خرداد ۱۲۹۷ با اینکه نزدیک پنج ماه از اقامت براوین در تهران می گذشت، هنوز هیچ مذاکره رسمی صورت نگرفته بود. فرستاده لنین روز ۲۵ خرداد این سال نامه ای به دولت ایران نوشت و تذکر داد سرمایه داران و شاهزادگان روسی مقیم ایران مورد حمایت دولت جدید

ص: ۴۶۶

۱- کحال زاده، ص ۳۲۷.

۲- Von Etter.

۳- ل. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، (تهران، فرزانه، ۱۳۵۷)، ص ۹۳.

۴- خاطرات سیاسی فرخ، ص ۴۳.

۵- همان.

۶- نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو) ۱۲۹۶، ص ۳.

۷- عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج ۱، (تهران، ابن سینا، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۹.

روسیه نیستند و با کلیه شهروندان روسی مقیم ایران رفتاری مشابه شهروندان خود ایران خواهد شد^(۱) به عبارت بهتر او حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون را که از دوره عهدنامه ترکمانچای به ملت ایران تحمیل شده بود، ملغی ساخت. پس منظور براوین این بود که این افراد دیگر از هیچ امتیاز ویژه ای برخوردار نیستند و شهروندان عادی به شمار می روند. اندکی، بعد روز بیست و هفتم این ماه براوین اعلام داشت دریای خزر متعلق به ایران است و ایران بر آن حاکمیت تاریخی دارد و می تواند از این به بعد کشتی های خود را آزادانه در این دریا به حرکت در آورد^(۲) روز بیست و نهم این ماه براوین نامه ای دیگر خطاب به وزارت امور خارجه ایران نوشت و ضمن تذکر ضعف دولت مرکزی ایران، علت امر را به یغما رفتن ثروت ملی و حقوق قانونی ملت ایران به دست نظام سرمایه داری و استعمار انگلستان دانست. او خاطرنشان کرد دولت روسیه مصمم است ملت ایران را از زیر یوغ نظام سرمایه داری نجات بخشد. این است که دولت جدید روسیه باز هم اعلام می دارد کلیه امتیازات اخذ شده از سوی تزارها را که گاهی با سرنیزه انجام شده است؛ ملغی اعلام می کند و از ایرانیان می خواهد که از این به بعد امور خود را به دست سرمایه داران خارجی نسپارند^(۳)

در تابستان ۱۲۹۷ با اینکه دولت روسیه کلیه قراردادهای استعماری دولت تزاری را یک جانبه لغو کرده بود، اما دولت ایران در روزنامه ها اعلام کرد کلیه امتیازاتی که روس ها از ایران گرفته اند ملغی اعلام می شود، که این مقوله از عهدنامه ترکمانچای تا زمان حال را در بر می گرفت. فوراً کمیسیونی به ریاست ذکاءالملک فروغی منعقد شد که مسیو پرنی مستشار عدلیه هم در این کمیسیون از افراد تأثیر گذار بود. اینان باید وضعیت مناسبات ایران و روسیه و الغای عهدنامه های استعماری تزارها را مورد مطالعه قرار می دادند. می گفتند این نخستین قدمی است که در راه استقلال ایران برداشته می شود، به شرط اینکه دول خارجه مداخله نکنند و وزرا و مقامات ایران هم کار خود را به درستی انجام دهند. اما مسئله این بود که آیا ایران می توانست کنسول های دولت های بیگانه را در آن شرایط محاکمه کند یا خیر، این هم مهم ترین بخش از تصمیم دولت بود «والا سایر امتیازات با این وضع روسیه به خودی خود الغا شده است.»^(۴)

گفتیم دولت صمصام

ص: ۴۶۷

۱- Kapur, pp.۱۵۵-۱۵۶.

۲- Ibid. p.۱۵۶.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۵۷.

۴- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۹.

السلطنه هم مثل دولت مستوفی حاضر نشد رسمیت براوین را بپذیرد، تا اینکه روزهای آخر تیر ۱۲۹۷ و ثوق الدوله برای بار دوم به ریاست وزرایی نائل آمد. با آمدن دولت و ثوق سیاست خصمانه علیه براوین و دولت جدید روسیه بیش از پیش لوحه کار قرار گرفت. اما از این تاریخ تا پانزدهم مرداد که او کابینه خود را رسماً معرفی کرد، صمصام همچنان قدرت را به دست داشت.

روز چهارم مرداد ۱۲۹۷ وزارت امور خارجه دولت صمصام، یعنی مشاورالممالک انصاری، این برجسته ترین متحد گروه ضدتشکیلی، نامه ای به وزارت داخله نوشت و در آن از تحریکات بلشویک ها در انزلی سخن به میان آورد. متن نامه به این شرح بود:

«از چندی به این طرف بالشویک ها در انزلی و حدود آستارا شروع به شرارت و اعمال خودسرانه و تعرض به ایرانی ها نموده و روز به روز بر سوء رفتار و حرکات شرارت آمیز خود می افزایند و چون بالشویک های مقیم این نقاط تابع حکومت بالشویک مرکزی روسیه نمی باشند، اقدام از طرف نماینده بالشویک مقیم تهران نیز مثمر ثمر نمی شود. نظر به اینکه اولیای آن وزارت جلیله وظیفه مخصوصی در حفظ انتظام و آسایش عمومی دارند، این است که لزوماً خاطر نشان می نماید که به وسیله تهیه و اعزام قوا و استعداد کافی، اقدامات لازم در حفظ و حراست مال و جان عموم ایرانیان این نقاط فرموده، نتیجه اقدامات خود را نیز به وزارت امور خارجه مرقوم نمایند.» (۱)

از آن سوی انگلیسی ها نمی توانستند موجودیت رژیم جدید را به رسمیت بشناسند، زیرا اندکی بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، در تاشکند شورشی علیه منافع انگلستان رهبری کرده بودند. رهبر این شورش ها مردی بود سوسیتز (۲) نام که مرزهای افغانستان، خراسان و سیستان را علیه منافع انگلستان بحرانی ساخت (۳). روزنامه کاوه نوشت بلشویک ها در سراسر مرزهای ایران تحریک و اغتشاش را آغاز کرده اند. این روزنامه ادامه داد اشخاص راهزن و غارتگری مثل خداوردی مشهور به خدو به تحریک بلشویک ها علیه سرحدات ایران شورانیده شده اند (۴). استرآباد، عشق آباد، آستارا، مرو، تاشکند، اردبیل و بسیاری از مناطق هم جوار روسیه علیه سیاست دولت های انگلستان و ایران برانگیخته شده بودند، همزمان تبلیغات بلشویکی با شدت تمام انجام می شد.

در اوایل سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با اواخر سال ۱۲۹۸ شمسی به یک باره همه جا علیه نفوذ بلشویسم هشدار داده می شد، روزنامه رعد یکی از نشریاتی بود که همیشه به نحوی از انحا در باب این موضوع مطلب می نوشت و از میزان نفوذ بلشویک ها در کشورهای دیگر سخن به میان می آورد. به واقع این گونه به اذهان متبادر می شد که گویا بلشویسم تمام اروپا را درنوردیده و ایران به مثابه نخستین سنگر این ایدئولوژی عنقریب سقوط خواهد کرد. اخبار ذی ربط آلمان، ایتالیا، مجارستان، اوکراین، لهستان و بسیاری دیگر از کشورهای اروپای غربی و شرقی در جراید ایران به چاپ می رسید، از نفوذ بلشویسم در ایران هم اخبار گوناگونی منتشر می شد. مردم به سرعت از این تبلیغات وحشتزده شدند به ویژه اینکه اخبار ضد و نقیضی از فجایعی که در گیلان روی می داد و به بلشویک ها نسبت داده می شد به تهران می رسید. اما نکته

۱- وزارت خارجه به وزارت داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۵۴۸۳۱ ب/آ ۳۷۹۸/۰۳۷۹۳۰۲۹۳۰.

۲- Soutsitz.

۳- Fatemi, p. ۱۳۸.

۴- کاوه، سال پنجم، ش ۱۰، مورخه ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰، ص ۱۶.

جالب تر این بود که شخص سیدضیا بعد از آن همه حملات آتشین به مخالفین و ثوق و حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ به یک باره ساکت شد، سکوتی معنی دار که تا سقوط و ثوق و برآمدن مشیرالدوله پیرنیا ادامه یافت. سید ضیا، یکی از عجیب ترین پدیده های این زمان بود. او همیشه تلاش می کرد به هر نحوی شده جایی در سفارت انگلستان بیابد. به همین دلیل از هر نیرویی که در راستای تحکیم رابطه با این کشور تلاش می کرد، حمایت می نمود. سید ضیا به ظاهر مردی بود جاه طلب، بی اصول و بدون پرنسیپ های یک رجل سیاسی، وی همکاری بسیار صمیمانه ای با ارامنه داشت: ایکیان یکی از یاران پابرجای او بود، گاسپار ایکیان با امضای ک.ا. سرمقاله های رعد را که عنوان کلی «از مسائل خارجی» داشتند، منتشر می کرد. نیز وی در روزنامه اش آگهی های مربوط به انجمن های یهودی و سازمان های صهیونیستی را چاپ می کرد، به واقع همان طور که پیش تر گفته ایم (۱) علقه ها و حلقه های ارتباطی فراوانی، سید ضیا را با یهودیان پیوند می داد. وقتی گروه ضدتشکیلی به حضيض ذلت خود رسیده بود و وقتی دیگر کمتر کسی تردید داشت که آنان دست های پشت پرده بحران های متوالی کشور هستند و می خواهند با کودتا قدرت را به دست گیرند و با آدمکشی کار خود را ادامه دهند؛ انگلیسی ها بیش از پیش به سوی سید ضیا روی آوردند. سید ضیا برخلاف گروه ضد تشکیلی با انگلیسی ها رودربایستی نداشت، هیچ گونه حمله ای علیه آنان نمی کرد و بالاتر اینکه تلاش می کرد خود را بیش از آن چیزی که بود، مدافع منافع این دولت اعلام دارد. این دوره با حوادث ریز و درشت فراوانی همزمان است که یکی از آنها تأسیس کمیته آهن و به دنبال آن شکل گیری کمیته زرگنده است. آن روز بود که سید ضیا چهره واقعی خود را نشان داد و با بحران سازان به طور کلی همداستان شد. آیا سید ضیا بعد از آن افشاگری ها در مورد کمیته مجازات، از سوی گروه بحران ساز، پیامی ترسناک دریافت داشته بود که سکوت کرد، یا اینکه بحران سازان وقتی دیدند او از پشت پرده آگاه است و بدون هیچ پرده پوشی اطلاعات خود را چاپ می کند و بالاتر اینکه مستظهر به حمایت سفارت انگلیس است به استراتژی جذب و همکاری او روی آوردند و البته در رسانه اصلی خود یعنی روزنامه ستاره ایران فحاشی و حمله به او را هم ادامه دادند؟ ماجرا هر چه بود به موازات سیر نزولی کابینه و ثوق، ستاره اقبال سید ضیا بیش از پیش درخشیدن می گرفت.

نیروهای انگلیسی تلاش می کردند از خلاء حضور روسیه در گیلان استفاده کنند و موقعیت خود را در آنجا مستحکم سازند، این تلاش دو هدف داشت: اعزام نیرو به باکو برای حمایت از جمهوری مساوات و دیگر تسلط بر مناطق شمالی ایران. اما قدرت فائقه در گیلان را قوای میرزا کوچک خان جنگلی تشکیل می داد، به همین دلیل تحرکات نیروهای انگلستان در شمال ایران باعث بروز نفرت و انزجار عمومی مردم شد. مردم رشت «برای نفرت از تجاوزات و اقدامات استقلال شکن دولت انگلیس نسبت به اکثر قسمت ایران و بالاخره در قسمت شمال»،

روز جمعه دهم جمادی الاول سال ۱۳۳۶ در سبزه میدان رشت تجمع کردند. طومارهای فراوانی نوشته شد که حاکی از عزم مردم در ایستادگی علیه قوای انگلستان است، اما همچنین نوشته شد از دولت مرکزی انتظار دارند به وسایل مقتضی اعتراضات خود را علیه تجاوزات بریتانیا به اطلاع جهانیان برسانند، مانع تعدیات انگلستان شود و پلیس جنوب را منحل سازد. نیز «استدعا چنان است جناب مسیو براوین سفیر محترم دولت بهیته روس را که همه نوع از طرف دولت خود در جراید اظهار مساعدت و حسن موافقت نموده اند به رسمیت بشناسند و گویا به رسمیت نشاخن وزیرمختار مزبور فقط رضامندی دولت انگلیس حاصل والا- مانعی در پیش نبوده و مأموری که عملیات خود را به صرفه ملت ایران معرفی می کند واجب است عقلاً پذیرفتن آن و

البته این نکته نزد هیئت معظم دولت پوشیده نخواهد بود.» (۲)

ص: ۴۶۹

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۶۳ به بعد.

۲- ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «رشت».

حتی پیش از اینکه در بهار ۱۲۹۸ روس‌ها در انزلی نیرو پیاده کنند، روزنامه‌ها خبر می‌دادند دوستان تن از «گارد احمر» به معاونت براوین وارد قزوین شده‌اند، وزیر خارجه و ملیون با براوین گفتگو کردند تا مانع تجاوز این نیروها به تهران گردند. یکی از کارکنان سفارت روسیه به براوین اطلاع داد اگر این خبر واقعیت داشته باشد، آرامنه تهدید کرده‌اند به حمایت از اتر وارد جنگ مسلحانه خواهند شد. براوین از عموم کمیته‌ها، احزاب و جمعیت‌های ارمنی چه روسی و چه ایرانی خواست، اگر از این شایعه اطلاعی دارند و برای آنان سوء تفاهمی ایجاد شده است، این مسئله را به واسطه جریده ستاره ایران تکذیب نمایند(۱).

ملک الشعراى بهار نوشت: «ما برای چندمین دفعه دولت را متذکر شده و به پذیرفتن جدی سفیر بلشویک آن را توصیه مینماییم.»(۲) اندکی بعد که نوشته شد ارتش سرخ به انزلی نیرو اعزام داشته است، سید ضیا برآشفتم و نوشت کسانی مثل تقی بینهش که ظاهراً با گروه براوین حشر و نشر دارند، هدفی جز کشاندن نیروهای انگلیس به تهران ندارند. اینان بهانه‌های لازم را در اختیار قشون انگلیس قرار می‌دهند تا بریتانیا به عنوان مبارزه با کمونیسم، به کشور قشون کشی کند؛ همان طور که اینان در دوره جنگ اول جهانی با ژست آلمان دوستی قشون روس و انگلیس را به ایران کشاندند. این تحلیلی بود در خور تأمل و لازم است به اصل مطلب رعد اشاره کنیم.

در روزنامه رعد نوشته شد بعد از انقلاب بلشویکی هر چه شنیده شد حاکی از خودمختاری و آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود بود، این گونه می‌گفتند که دوره میلیتاریسم و سرمایه‌داری به سر رسیده و اصول نوینی جایگزین آن خواهد گردید، اراضی بین مردم

ص: ۴۷۰

۱- ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «آقای مدیر ستاره ایران.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «گارد احمر.»

تقسیم خواهد شد و مقاصد خونخوارانه نظامیان جای خود را به صلح و دوستی خواهد داد. اما «چه دیدیم. باز هم همان تلگرافات و جراید خارجه که بین و موزع مرام های بالشویکی بودند، غیر از سفک دماء، قتل نفوس، اعدام بی گناهان، رعایت نکردن اصول مختاریت ملل در تعیین مقدرات خود از قبیل حمله و هجوم به فنلاند و اوکرانی و غیره و غیره. قائل نشدن به احترام آزادی ملت به وسیله ضربه زدن و از میان بردن مجلس مؤسسان روسیه که وکلا و نمایندگان تمام اهالی آن کشور بودند و سایر فجایع و مظالم دیگری را به ما خبر دادند؟» اما آنچه به ایران مربوط می شود چیست؟ «هر چه دایره آزادی در روسیه وسیع تر و هر اندازه ریشه اقتدار تزاری منهدم تر گردید بر وحشت، دهشت، غارت و سفاکی قشون روس در ایران افزود. مخصوصاً متعاقب استقرار لنین اعلامیه تقسیم اموال و املاک وی اشاعه یافت. افواج و اردوهای روسیه جمهوری، روسیه بالشویک ها افسار خود گسیخته و پاره یافتند. اورمیه، ساویج بلاغ^(۱)، کرمانشاه، همدان، زنجان، قزوین [را] طعمه حریق، حرص و آز خود قرار داده از هیچ گونه بی وجدانی و بی شرمی مضایقت نمودند.» بعد می نویسد «حالا این بلشویک ها می آیند چه کنند، به زور بر اوین را به جای اتر بگذارند این مسئله با دولت ایران است که هر یک را بخواهد بپذیرد، نمی خواهد نپذیرد.»^(۲)

بعد از انتشار این مقاله، روزنامه ستاره ایران به رعد حمله برد و با بدترین کلمات این روزنامه را به باد استهزا گرفت. روزنامه رعد هم به این مقاله با شدیدترین لحن ممکن پاسخ گفت. نویسنده رعد؛ ستاره ایران را متهم به لجاجت و سفاهت کرد و از وقاحت آن سخن به میان آورد. از «اوراق سیاه بیشرم» سخن به میان آمد که با «قلم های ناپاک دور از آزر» نوشته می شوند. گردانندگان ستاره ایران جمعیتی «لجوج و عنود» دانسته شدند که «ظلمت شب سیاه و نور روز روشن را انکار می نمایند» و به همین دلیل اهلیت و لیاقت داشتن روزنامه ای چون رعد و «دبیر دلاور متفکری چون نویسنده وی را دارا نیستند.» از «بی حیایی و چشم دریدگی» معدودی از طرفداران مستوفی الممالک سخن به میان آمد که «با آنکه ایران را به دهلیز مرگ و فنا رسانده نه تنها اعتراف به خطایای غیر قابل عفو معاصی جبران ناپذیر خود نمی کنند، بلکه برای خلط مبحث و اغفال عوام کالانعام حقایق را در حجاب افترا و تهمت مستور داشته به جای ارائه طریق در نجات از گرداب فلاکتی که خودشان تهیه نموده اند رعد را متوالیاً مورد مهاجمه و فحاشی قرار داده از هیچ نسبتی که لایق خود و جمعیت و شایسته پیشوایانشان می باشد فروگذاری نمی نمایند.»^(۳)

نویسنده روزنامه رعد خاطر نشان ساخت که ننگ طلب ترین اشخاص و فحاش ترین اوراق مدافع مستوفی الممالک هستند، همان فردی که «ایران را کشت، ایران را خفه کرد، ایران را بر باد داد، روح این مملکت را از قالب و پیکر وی پرواز داد.» نوشته شد تاکنون صبر و مدارا

ص: ۴۷۱

۱- کذا: ساوجبلاغ.

۲- رعد، ش ۸۵، ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۶، «خطر بلشویک.»

۳- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۷۳-۵۱۷۴، به نقل از روزنامه رعد.

پیشه کرده اند اما اینک لازم است پرده دری کرد و حقایق را بازگفت. این حقیقت که جرایدی مثل ستاره ایران مدافع مستوفی الممالک هستند، «همان مستوفی الممالکی که سه سال قبل در نتیجه ریاست وزرایی شانزده ماهه خود مملکت را تسلیم قشون روس و اورنگ حکمرانی ایران را تفویض به ژنرال باراتف نمود و خویشتن به شکارگاه تشریف بردند»، امروز هم او و وزرای همراه او ایران را تسلیم قشون انگلیس و سپاهیان هندی نموده است، او این بار هم «ناچار راه جاجرود و شکار بزهای کوهی را در پیش خواهد گرفت». نویسندگان و گردانندگان روزنامه‌هایی مثل ستاره ایران، «گوساله های عناد کاری» دانسته شدند که نظرات گردانندگان رعد را مورد انکار قرار می دادند و اینک حقایق تلخ و دهشتناک را ملاحظه می نمایند.

ستاره ایران در زمره روزنامه هایی دانسته شد که نویسنده مقاله اش علیه رعد، «جانور کاغذ سیاه کنی» است که قلم فحاشی به دست گرفته و این روزنامه را به دلیل مقاله ای که در مورد خطر بلشویسم نوشته است مورد تهمت و افترا قرار می دهد. طرح حمله به رعد به دلیل عقیم گذاشتن نقشه براوین - بینش (آق اولی) دانسته شد که همراه با عده ای دیگر با «طلاهای عقاب پیکر آن سفارتخانه معروف طرح ریزی» (۱) شده است. علت حمله چه بود؟ «ما گفتیم دویت نفر بالشویک برای چه به طهران می آیند. اگر مقصود استقرار براوین و اخراج اتر است این از حدود و اختیارات دویت نفر سرباز افسار گسیخته روسی خارج می باشد و باز گفتیم که شناختن براوین و اتر مربوط به سیاست خارجی حکومت و حلقه ای از سلسله روابط بین المللی دولت ماست و باز گفتیم همان طوری که مسیو اتر حق ندارد تشبثاتی برای طرد و تبعید مسیو براوین اتخاذ کند، به همین نحو مسیو براوین را نمی رسد که در صدد تشبث به اقداماتی بر علیه سفارت روس برآید.» (۲)

نویسنده توضیح داد رعد در مقاله خود نوشته است ورود بلشویک ها به تهران آتش هرج و مرج را روشن نگاه می دارد، بهانه به دست انگلیسی ها می دهد که او را دشمن ایران تلقی کنند و «آنان را مجبور و وادار به معامله متقابل و اقدامات تازهتری خواهد نمود.» به نوشته نویسنده رعد این مطلب بود که باعث «این همه هنگامه و غوغای ورق پاره سیاه گردیده.» چرا؟ «برای اینکه مأمور بودند وسایلی فراهم نمایند که قشون انگلیس را به طهران وارد کنند و عقیم ماندن نقشه آنها یعنی در نتیجه اضطراب عمومی نیامدن گارد سرخ به طهران، اسباب کسالت و کدورت این دون فطرتان لئیم و خاطر اربابان سخاو پیشهشان را فراهم آورد.» در سه سال قبل هم به عشق طلاهای عقاب پیکر آلمانی بود که مقالات تیز و تند و فحاشانه نوشتند و پنجاه هزار تن قشون روس را به ایران آوردند؛ «اینک باز هم به عشق دریافت مارک های آلمانی از هرگونه بهانه حتی آوردن قشون بالشویک به طهران برای اینکه یک وضعیات نامساعدی بر علیه انگلیسی ها ایجاد نموده، اسباب آوردن قشون انگلیس را به طهران فراهم

ص: ۴۷۲

۱- منظور کمک های سفارت آلمان به گروه ضدتشکیلی است، آرم پرچم آلمان شکل عقاب است.

۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۱۷۵، به نقل از روزنامه رعد.

[سازند] و بالاخره یک مملکتی را برای جلب منافع ننگین خود بر باد دهند چه مقصد و مرام دیگری را تعقیب می نمایند.»

ستاره ایران نوشته بود روزنامه رعد چرا از تعدیات قشون انگلیس در کرمان، فارس و تجاوزات قشون این کشور در سیستان سخن به میان نمی آورد و از توقیف مالیه ایران در بانک شاهنشاهی مطلبی ننویسد یا از الغای پلیس جنوب کلمه‌های بر زبان نمی آورد و در عوض از حرکت دویت تن بلشویک به تهران این همه شیوه و فغان سر می دهد. رعد توضیح داد برعکس نوشته های این روزنامه به نکات فوق هم اشاره کرده است. از جمله نوشت در زمان وثوق الدوله منطقه نفوذ پلیس جنوب منحصر به شیراز و نواحی آن بود اما در دوره ده ماهه دولت مستوفی الممالک این نفوذ شرق و غرب ایران را فراگرفته است: «هیئات! ای خوانندگان رعد اگر در فهم و ادراک با گوساله های زبان بسته فرق و امتیازی دارید در این قضیه روشن حکمیت نمایید. بالمثل اگر به جای مستوفی الممالک یک نفر فدایی انگلیس، یک نفر معبود طلا، یک نفر ستایش کننده لیره، وزیر مشاور و رئیس الوزرای ایران می بود، در این مدت ده ماهه آیا بیش از مستوفی الممالک می توانست شرایط و اسباب نفوذ و رسوخ انگلستان و بالاخره موجبات استیلا و اشغال نظامی ایران را فراهم بیاورد.»

نوشته شد تعیین مناسبات ایران و انگلستان بسیار سهل و ساده است، «یعنی اگر مصالح ایران را در موافقت با نظر آنان می دانستیم ناچار مانند یک تاجر معامله کرده و همان طوری که در صدد جلب استفاده بودیم می بایست استفاده نیز بدهیم و اگر منافع حال و مال را در موافقت با آنان نمیپنداشتیم، باید مقاومت کرده و حتی تا مقام قطع روابط سیاسی حاضر میشدیم.» در ادامه نوشته شد شاید نویسنده ستاره ایران به رعد خرده گیرد که چرا نسبت به انگلیس فحاشی و هتاک می کند، در پاسخ باید توضیح داد علت این است که رعد روزنامه ای فحاش نیست: «ای وقیح یاوه سرا که شرافت خود را در وقاحت می دانی، فحاشی و هتاک برای پر شدن جیب تو و کسانی که تو را آلت مطیع فرمانبردار قرار داده اند نافع است. ولی جواب بده و بگو بینم از فحاشی و هتاک می تو نسبت به اجانب چه نتیجه و ثمره عاید ایران گشته جز آنکه همین هتاک می ها، فحاشی ها، بهانه تیرگی مناسبات خارجه ایران [شده] و امروز عنوان سرازیر شدن قشون از بغداد به طرف کرمانشاهان و همدان را تهیه ساخته. برای آنکه تعهدات بینش ها ... و سایرین که نام ننگینشان [را] عنقریب اشاعت خواهیم داد، در طرح نقشه غارت و چپاول طهران عقیم ماند. آن سیاست اغتشاش جویانه که برای آوردن قشون انگلیس به مرکز ایران طرح ریزی شده بود به موقع اجرا گذاشته نشده.» (۱)

این تحلیلی بود بسیار جالب توجه. سید ضیا استدلال کرده بود حمایت گروه ضدتشکیلی و رهبران آن مثل تقی بینش از براوین، نباید به منزله حمایت آنان از انقلاب روسیه تلقی شود. به نظر او دیدگاه های افراطی ستاره ایران برای این است تا انگلیسی ها را نسبت به خطر سرخ

ص: ۴۷۳

بیشتر هشیار سازد، بیش از حد لازم به آن بها دهد و به بهانه مبارزه با کمونیسم نیروهای خود را به تهران بکشاند. سید ضیا از تجربه جنگ اول جهانی سخن به میان آورد، اینکه در آن زمان هم امثال بینش ها با اقدامات افراطی خود و بها دادن بیش از اندازه به آلمان، به واقع مسبب لشکرکشی انگلستان و روسیه به ایران شدند. به نظر او اینان باز هم نقشه ای مشابه کشیده اند تا به عنوان حمایت از رژیم جدید روسیه، انگلستان را بترسانند و قشون این کشور را بیش از پیش به اعماق کشور بکشانند. سید ضیا این را نقشه ای زیرکانه می دانست که آب به آسیاب انگلیس می ریزد. اما خود وی صریحاً مدافع گسترش روابط با انگلستان بود، زیرا این را به نفع کشور ارزیابی می کرد و بر این باور بود در این زمینه نباید رودربایستی کرد. اندکی بعد از این تحولات بالاخره براوین به روسیه بازگشت. دولت وثوق او را به رسمیت نشناخت، البته صمصام هم حاضر به پذیرش او نشده بود.

به واقع دولت بلشویکی روسیه از وی خواست به کشور خود بازگردد، براوین «رنجیده خاطر» از ایران رفت (۱) جالب اینکه نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینه وثوق که بعد از مشاور الممالک به این منصب منصوب شده بود، به دنبال رفتن براوین از ایران و زمانی که در اروپا اقامت داشت با تلگراف رمز از وثوق الدوله خواست متن پیشنهادهای او را به اطلاعش رسانند و یادآوری کنند «روس بلشویک به ایران چه می داده است و از او چه می خواسته.» به قول دولت آبادی، نصرت الدوله این تقاضا را یا «به صرافت طبع خود و یا به خواست دیگران» مطرح کرده بود (۲) اما نقشه هر چه بود، دیگر خیلی دیر شده بود.

به هر حال براوین در ایران به نتیجه ای در خور نرسید، علت امر هر چه بود او در مأموریت خود ناکام ماند. کاپور می گوید دولت ایران نمی توانست قبول کند مردی که سال ها خدمتگزار دستگاه دیپلماتیک تزارها بوده، با این سرعت تحول یافته باشد (۳) ایرانی بر این باور است که براوین به دلیل دوری اش از روسیه به هنگام وقوع انقلاب، تصویر مناسبی از دولت جدید نداشت و به همین دلیل نتوانست با آن شناخت ناچیز خود سیاستهای جدید روسیه را به دولت ایران تفهیم نماید (۴) دولت جدید بر این باور است که دستاورد براوین این بود که تنفر عمیق مردم ایران را از روسیه به دلیل سیاستهای تزارها مبدل به نوعی احساس رضایت نسبی نماید (۵) براوین به هر حال در ایران ناکام ماند و به دنبال وی کولومیتسوف (۶) را به ایران فرستادند. مأموریت جدید براوین در افغانستان تعیین شد، اما این بار زمانی که همه اقدامات مقدماتی برای انجام یک کودتا در ایران به نتیجه رسیده و منتظر یک فرصت تاریخی بود، براوین روز بیست و نهم دی ۱۲۹۹، در حالی که از غزنین به بالاحصار می رفت توسط دو مرد افغان به قتل رسید (۷)

ص: ۴۷۴

۱- کمره ای، جلد ۱، ص ۲۶۲.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۷.

۳- Kapur, p. ۱۵۶.

۴- ام. پاولویچ، و. تریا و س. ایرانسکی: سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، (تهران، کتاب های جیبی،

۱۳۵۷)، ص ۱۸۴.

۵- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج ۴، (تهران، عطار، ۱۳۷۱)، ص ۹۶.

۶- I. Kolomitsov.

۷- محمدعلی منشور گرگانی: رقابت روسیه و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۶۸)، ص ۴۶.

برخورد وثوق با دولت جدید روسیه حتی بعد از رفتن براوین تغییری نکرد، به واقع تحلیل‌هایی که بالاتر آمد، هیچ کدام واقعیت نداشت، تنها واقعیت این بود که بریتانیا منتظر بود دولت جدید روسیه از هم فروپاشد و آنگاه سیاستی جدید در مرزهای شمالی کشور اتخاذ گردد. انگلیس که به آن همه زحمت، روس‌های تزاری را به حاشیه رانده بود، نمیتوانست رقیبی را تحمل کند که تا حدی در برخی محافل ایران طرفدارانی یافته بود. به همین دلیل وقتی دومین سفیر شوروی یعنی کولومیتسوف در تابستان ۱۹۱۸ وارد کشور شد، وثوق حتی حاضر نشد با او ملاقات کند. این روال تا سال بعد هم ادامه یافت. ژوئن ۱۹۱۹ بار دیگر روس‌ها تلاش نافرجایی صورت دادند، آنان از کلیه بدهیهای ایران به روسیه تزاری چشم پوشیدند. لئو کاراخان(۱) که از سوی وزارت امور خارجه دولت متبوعش به ایران آمده بود، اعلام کرد کلیه وام‌ها، همه امتیازات داده شده به تزارها، حقوق کاپیتولاسیون، بانک استقراضی روسیه و امتیاز خطوط آهن غیرقانونی است و توسط دولت جدید روسیه ملغی اعلام می‌شود.

در اهمیت موضوع همین بس که قروض ایران به روسیه در نخستین سال جنگ یعنی ۱۹۱۴، فوق‌العاده سنگین بود و در زمان مزبور البته سنگین تر هم شده بود. در دوره صمصام یک بار روزنامه دولتی ایران، در نیمه‌های تیر ۱۲۹۷ الغای این امتیازات را به طور رسمی به اطلاع مردم ایران رسانید. برخی از رجال ایران دستور هیئت وزرا به روزنامه ایران برای مطلع نمودن مردم از الغای امتیازهای استعماری، دسیسه میدانستند. استدلالشان این بود که دولت ایران از چند ماه قبل تا کنون دولت بلشویکی را به رسمیت نشناخته؛ زیرا ملاحظه دولت انگلستان و نفوذ آن کشور را در ایران کرده است. از سویی دولت ایران چون از نفوذ استعماری انگلستان در ایران اطلاع کامل دارد، ذرهای مخالف میل این دولت عمل ننمایند، حال چگونه است که دولت ایران الغای این امتیازات را به طور آشکار «اظهار نموده که در حقیقت موافق میل دولت بلشویک و ضدیت با انگلیس است؟»(۲) وقتی وثوق به

ص: ۴۷۵

۱- Leo Karakhan.

۲- کمره‌ای، ج ۱، صص ۳۶۰-۳۶۱.

این پیام‌ها پاسخی نداد، خشم شوروری‌ها را علیه خود برانگیخت و از این زمان به بعد بود که آنها برای پیشبرد اهداف خود در منطقه و مبارزه با سیطره بریتانیا بر ایران و سایر کشورهای منطقه شدت عمل به خرج دادند و همان‌طور که خواهیم دید نیروی نظامی هم به شمال کشور اعزام نمودند. اینکه وثوق به پیام‌های طرف شوروی بی‌اعتنایی کرد، در راستای سیاست وزارت امور خارجه بریتانیا بود که تشکیل دولت جدید را به رسمیت نمی‌شناخت. بدیهی است که بریتانیا برای تسلط همه‌جانبه خود بر ایران و سایر مناطق جهان به این سیاست مبادرت می‌ورزید. اما واکنش دولت وثوق طبیعی نبود؛ او هم تشکیل دولت جدید را به رسمیت نمی‌شناخت و در این راستا دنباله‌رو سیاست بریتانیا بود، در زمانی که او می‌توانست از اوضاع جدید به نفع منافع ملی ایران بهره‌برداری کند و مانع تسلط تمام عیار انگلیس بر کشور شود؛ با بی‌اعتنایی خود زمینه تسلط همه‌جانبه بریتانیا را بر کشور مهیا ساخت بدون اینکه طرف انگلیسی که اینک به مراد خود رسیده بود، به وعده‌های خود حتی در همان چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ عمل کند. گفتیم وثوق دولت جدید روسیه را به رسمیت نمی‌شناخت، اما شگفت اینک در راستای سیاست‌های بریتانیا از تأسیس دولت خودخوانده آذربایجان حمایت نمود.

در این زمینه نوشته‌رعد که به قلم گریگور ایپکیان نوشته شده، بسیار گویاست: بعد از اینکه گرجستان و ارمنستان اعلام استقلال کردند، منطقه ترک نشین قفقاز هم نام خود را به آذربایجان تغییر داد و به این شکل جمهوری خودخوانده آذربایجان یا همان جمهوری مساوات زاده شد^(۱). نکته جالب این است با اینکه ایپکیان خود ارمنی بود، اما مقاله زیر را نوشت و در رعد منتشر کرد:

«با یک مسرت مخصوصی است که ما برادران اسلامی خویش را سلام و تبریک می‌گوییم. آری در این ایام که دول اسلامی ضعیف می‌گردند حیات یک ملت جوان اسلامی تسلیت بخش است، ما یقین داریم این برادران ما سهم و شرکت مخصوصی در امور خیریه خواهند داشت و مأموریت جدیدی خواهند نمود یعنی افکار جدیدی انتشار خواهند داد... جنبه پلیتیکی شناخته شدن آنان به رسمیت خیلی مهم است، زیرا ثابت می‌نماید سیاستی که لوید جرج اعلام می‌داشت حقیقت دارد. مقصود ما سیاست عدم مداخله در امور داخلی روسیه است. به وسیله رسمیت دادن این دو جمهوری جدید، شورای عالی تحت ریاست و راهنمایی انگلستان که قطعاً عامل بزرگ ایجاد این معنی بوده سیاست گذشته را که عبارت از مشارکت و معاضدت با قوای ضدبولشویکی باشد خاتمه می‌دهند. این مسئله معلوم می‌دارد که در عقاید و افکار متفکرین راجع به سیاست آنها نسبت به روسیه یک تغییر بزرگ اساسی به ظهور پیوسته.»^(۲)

پیش از دولت وثوق در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی و اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی بود که مشکلی دیگر بر مشکلات ایران اضافه شد. در این هنگام جمهوری مساوات نیت خاصی در مورد ایران داشت به گونه‌ای که حتی صدای روزنامه‌های افراطی ایران را در آورد. ستاره ایران از قفقاز به عنوان عموزاده یاد کرد و نوشت ایرانیان به دلیل حوادث و وقایع مشروطه به آن

ص: ۴۷۶

۱- برای اطلاع از نحوه تشکیل جمهوری مساوات نک: حسین آبادیان: رسول زاده، حزب دمکرات و تحولات معاصر ایران، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶).

۲- رعد، سال دهم، ش ۲۲۶، ۵ شنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۸، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰، «مظفریت حق و عدالت، استقلال آذربایجان و گرجستان».

سامان بدهکارند، اما حاضرند این بدهکاری را به گونه ای مناسب بپردازند، به همین دلیل از این جمهوری خودخوانده خواستند دست از تشبثات خصم آلود بردارند: «در اینجا معروف شده است که حزب محترم مساوات قفقاز نیات خوبی نسبت به ایران ندارد و گویا ودیعه مهر عموهای والامقام قفقازی ما را یک دسته از عموزاده ها از قلب خود رانده و بیرون کرده اند. در اینجا می گویند حزب محترم مساوات تفکیک مهد زرتشت را از مملکت زرتشت تصمیم نموده و در راه اغوای برادران غیور آذربایجانی ما تشبثات می کند(۱) در اینجا می گویند به راهنمایی دشمن بی امان ایران و اسلام،(۲) حزب محترم مساوات در مقام اقدامات بدتری است و علی رغم منافع عالیه ما و برادران عثمانی ما به وسیله رؤسای سابق قشون روس در ایران با یک چنین دولت اجنبی مشغول روابط مخصوصی است(۳) و خیلی چیزهای دیگر...!»(۴)

ستاره ایران بهترین شاهد مدعا را مقالات و اخبار روزنامه آچیق سوز دانست که از اعزام نماینده و هیئت مخصوص جمهوری مساوات به تبریز و رشت خبر داده بود، بدون اینکه دولت مرکزی ایران اطلاعی داشته باشد. نویسنده این اعمال و اخبار را باعث خشم و یأس مردم ایران از قفقاز دانست و توصیه کرد بهتر است جمهوری مساوات هیئت های خود را از تبریز و رشت فراخواند و در عوض هیئتی به تهران گسیل نماید، مثل دولت ایران که عنقریب یک هیئت فوق العاده روانه باکو خواهد کرد: «برادران! جامعه ایران دوست پشتیبان و برادر دائمی شما خواهد بود و در این موقع تاریخی هر چه بتواند در طریق نجات مرام عمومی آن برادران فداکاری خواهد کرد و از طرف شما هم جز صمیمیت و صداقت انتظاری نمی تواند داشته باشد.»(۵)

بعداً در دوره وثوق درست در این موقعیت بحرانی بود که هیئت دولت گروهی را به ریاست سید ضیاءالدین طباطبائی به سمت روسیه گسیل داشت، اینان بعداً در باکو با رهبران جمهوری مساوات هم ملاقات کردند و قرار و مدارهایی نیز بین خود منعقد نمودند، اما بر افتادن جمهوری مساوات به دست بلشویک ها باعث بازگشت گروه سید ضیا به ایران شد. بعد از سقوط وثوق و به قدرت رسیدن مشیرالدوله، بحث گسترش روابط ایران و شوروی در دستور کار قرار گرفت، همین طرح بعدها در کابینه سپهدار رشتی پیگیری شد و بالاخره منجر به امضای عهدنامه موّدت شد که چند روزی بعد از کودتای سوم اسفند انجام گرفت. عهدنامه موّدت را عملاً سید ضیا امضا کرد، کسی که همین چندماه پیش به شدت علیه برائین و اقدامات او برآشوبیده بود.

در دوره مشیرالدوله که بعد از وثوق قدرت را به دست گرفت، مذاکرات با روس ها به

ص: ۴۷۷

۱- یعنی می خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند.

۲- یعنی انگلستان.

۳- منظور انگلستان است.

۴- ستاره ایران، سال سوّم، ش ۹۸، ۵ شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸، «پیام برادرانه.»

۵- همان.

صورت جدی صورت گرفت، این مذاکرات در دوره سپهدار هم پی گرفته شد. درست زمانی که آبرونساید و نورمن، ایران و دنیای خارج را از هجوم قریب الوقوع ارتش بلشویک میترسانیدند تا به مراد خود که همان استقرار دولت دست نشانده بود نایل آیند، هیئت نمایندگی ایران در نیمه‌های دی ۱۲۹۹، پیش نویس نهایی پیمان دوجانبه ایران - شوروی را تهیه میکرد. در بسیاری از موارد بین طرفین توافق به عمل آمده بود. شوروی متعهد شد کلیه پیمان‌ها و قراردادهای استعماری دوره تزارها را با ایران ملغی کند و حتی قراردادهای استعماری دیگری را که با قدرتی دیگر درباره ایران وضع شده کان لم یکن سازد. کلیه بدهیهای ایران به روسیه بخشیده شد، نیز کلیه وثیقه‌ها، تعهدات و اموال گرفته شده از ایران بازگردانیده شود. مقرر شد بانک استقراضی روسیه و کلیه اموال غیرمنقول آن به طرف ایرانی داده شود. کلیه جاده‌ها، خطوط تلگراف، املاک و مستغلات روسیه تزاری در ایران به جز ساختمان‌های سفارتخانه و کنسولگری‌ها به ایران داده شد. در باب دریانوردی دریای خزر حقوق متساوی برای طرفین در نظر گرفته شد، مقررات کاپیتولاسیون باطل اعلام گردید، مذاکرات برای تأسیس یک کمیسیون مشترک برای تثبیت تعرفه‌های گمرکی صادرات و واردات بین دو کشور شکل گرفت و سرانجام موافقت شد نمایندگی کنسولی دو کشور در شهرستان‌های مختلف به وجود آید (۱) از این زمان به بعد انگلیسی‌ها روز و شب کار کردند تا پیش از رسیدن خبر توافق‌های مسکو و پیش از معلوم شدن همراهی دولت جدید روسیه با افکار ملیون ایران، «امضایی از ملت و دولت ایران بگیرند که مالیه و قشون اختیارش در دست آنهاست.» (۲) مقامات بریتانیا به سرعت از این مذاکرات اطلاع حاصل کردند و مهم‌تر از همه دانستند که هیچ شرط و شروطی مثل الغای قرارداد ۱۹۱۹ یا عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال ایران در بین نبوده است. فقط خواسته بودند فرستاده ویژه آنان به ایران یعنی تئودور روتشتین را به مقام وزیرمختاری شوروی در تهران بپذیرند. با این وصف طرف شوروی نیز عقب نشینی نیروهای خود از ایران و عدم پشتیبانی از جنبش جنگل را حل نشده باقی نهاد. آنها میگفتند نیرویی در ایران ندارند که خواستار عقب نشینی آن شوند (۳)

از مسکو خبر میرسید که مشاورالممالک به طور رضایت بخشی با روس‌ها به توافق رسیده است، گفته میشد این مذاکرات به زودی نتیجه خواهد داد. اما در همین حال از نشر این اخبار در داخل کشور به شدت جلوگیری میشد، با این وصف آگاهان از این مذاکرات اطلاعاتی به دست آوردند. این اخبار توسط سفارتخانه‌های دیگر هم به درون جامعه راه یافت، اما خود انگلیسی‌ها در برابر این اخبار سکوت پیشه کردند (۴) در عین حال «گاهی دیده میشود که تلگراف‌های مسکو که از راه ترکستان به ایران میشود، چند روز در تلگرافخانه‌های سرحدی

ص: ۴۷۸

۱- Ghani, p. ۱۳۳.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۴.

۳- Ghani, p. ۱۳۳.

۴- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۵.

به بهانه حاضر نبودن تلگرافچی که حروف لاتین بخواند و یا به بهانه خوانا نبودن حروف و حاجت به مطالعه و دقت، چند روز در سرحد نگاهداشته میشود که دیرتر به مقصد برسد.»^(۱) وقتی زمزمه موافقت با شوروی به گوش نورمن وزیرمختار وقت انگلیس در ایران رسید سخت برآشفته شد. او به سپهدار توپید که قدرت اداره کشور را ندارد، او گفت اگر نیروی بریتانیا یعنی یگانه قدرتی که در برابر بلشویک ها قد برافراشته است از ایران خارج شوند، سپهدار بیش از پیش به عوام فریبانی روی خواهد آورد که نجات ایران را در گرو رابطه با شوروی ارزیابی میکنند. نورمن گفت اگر چه سپهدار به مذاکرات مسکو دلخوش داشته، اما اعتماد طبقات بالای جامعه را از دست داده است. سپهدار متهم به ناتوانی شد، نورمن که خود در روی کار آوردن این مهره دخالت تام داشت اینک دست به عوام فریبی زد: او از کرزن پرسید آیا میخواهد سپهدار را از کار بر کنار سازد و به قول خودش یک رئیس الوزرای مرتجع اما قدرتمند^(۲) را به جایش نشانند^(۳) کرزن از این اندیشه استقبال کرد و توصیه نمود که در این راه از نصرت الدوله فیروز استفاده شود. روز نوزدهم دی ۱۲۹۹ کاکس از بغداد به کرزن اطلاع داد که فیروز را دیده است، او توضیح داد که فیروز به زیارت عتبات عالیات رفته و توانسته در آنجا فتوایی از علما بگیرد که طبق آن بلشویسم با اسلام مغایرت دارد. او ادامه داد که فیروز در زمره افرادی است که هنوز مایل است از سیاستهای بریتانیا در ایران حمایت نماید و اراده او میتواند در این برهه مدد رسان سپهدار باشد^(۴). این بود آن دست قوی پنجه و پولادینی که نورمن میطلبید. با این وصف فیروز در بازگشت به ایران در غرب کشور به املاک خود رسیدگی کرد، او مسافرت خود را به تهران به این دلیل به تأخیر افکنده بود. کرزن شکایت کرد که این نشان میدهد حتی سیاسی ترین ایرانیان هم ارزش وقت را درک نمیکنند، در این بین نورمن متوجه شد که فیروز خود را برای ریاست وزرایی آماده میکند و حاضر نیست در کابینه سپهدار پستی قبول نماید^(۵) به عبارتی فیروز میخواست بر موج احساسات سوار شود و از موضعی بالادست قدرت را قبضه نماید. اما او ظاهراً نمیدانست در اوضاع ایران و مناسبات این کشور با دول خارج، نوعی تحول شکل گرفته است، مضافاً اینکه مردم هم سلاقی و علاقی جدیدی به دست آورده اند. به عبارتی «نصرت الدوله در عالم خیال همه چیز را میدیده است مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران؛ که در غیاب او در سرتاسر مملکت طنین انداز شده افکار عمومی را به خود جلب نموده است و عقیده ضد اشرافی و مخالفت سرمایه داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را به شدت پریشان ساخته؛ برای جلوگیری از آن به هر وسیله باشد متوسل میشوند بی آنکه توجهی به خصوصیت وزیر خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سرپرستی کاکس با شخصی داشته باشند.»^(۶) اما برای اینکه طرح جدید انگلستان را بررسی کنیم، لازم است ابتدا زمینه های آن و در درجه نخست تجربه قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق را تجزیه و تحلیل نماییم.

ص: ۴۷۹

۱- همان.

۲- A strong reactionary prim minister.

۳- Ghani, p. ۱۳۵.

۴- Cox to Curzon, Baghdad, ۹ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۳۹۹.

۵- Norman to Curzon, Tehran, ۲۳ January ۱۹۲۱, Ibid.

۶- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۵، توضیح اینکه کاکس حاکم وقت بین النهرین و وزیرمختار پیشین انگلستان در ایران دوست

نصرت الدوله به شمار میآمد و نصرت الدوله انتظار داشت دوستش از او برای رسیدن به ریاست وزرای حمایت نماید.

۱. مدخل

بدون تردید انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از اسف بارترین تصمیمات و ثوق الدوله به شمار می آید، این قرارداد بدون توجه به موازنه بین المللی که در دوره بعد از خاتمه جنگ اول جهانی اول شکل گرفته بود، انعقاد یافت. با وصف اینکه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ مطالب زیادی نوشته شده، اما واقعیت این است که پشت پرده های سیاست انگلستان آن روز با تحولات داخلی ایران در ربط با این قرارداد به درستی روشن نشده است. باید دید چه کسانی ماجرای جنبش علیه قرارداد را هدایت می کردند؟ انگیزه های آنان چه بود؟ آیا کلیه نیروهایی که علیه قرارداد وارد میدان شدند از هویتی یکسان برخوردار بودند؟ اگر خیر باید به درستی مشخص کرد طیف های مختلف ذی مدخل در این جریان متشکل از کدامین نیروهای سیاسی بود. نیز باید نشان داد مخالفین انگلیسی این قرارداد چه کسانی بودند؟ اهداف اینان از مخالفت با قرارداد چه بود؟ آیا می توان بین اینان و برخی نیروهای داخلی نوعی همسویی از پیش اندیشیده شده متصور شد؟ اینان همه سؤالیهای بدون پاسخی است که تلاش می کنیم در این فصل به آنها پاسخ گوئیم. قبل از هر چیز لازم است توازن نیروهای انگلیسی را بعد از جنگ در ایران مجدداً ارزیابی کنیم تا بهتر دریابیم که قرارداد ۱۹۱۹ در چه فضایی امضا شد.

زمانی که جنگ اول جهانی خاتمه یافت، بریتانیا چهار منطقه ایران را عملاً به اشغال خود درآورده بود: در بخشی از کشور تفنگداران جنوب ایران (۱) مستقر بودند، اینان نیروهای مزدور بریتانیا و تحت امر فرماندهان انگلیسی به شمار میرفتند. پلیس جنوب ایران پیش تر در دوره جنگ اول جهانی برای صیانت از منافع تجاری امپراتوری بریتانیا در جنوب کشور به وجود آمده بود، سرپرسی سایکس بنیادگذار واقعی این نیرو به شمار می آمد. جمادی الاولی ۱۳۳۵ استعفای نیکلای دوم از امپراتوری روسیه و شاهزاده میشل به عنوان نیابت سلطنت انجام شد، درست در همین ایام دولت ایران پلیس جنوب را به فرماندهی سایکس به رسمیت شناخت.

این نیرو بلافاصله بعد از وقوع انقلاب در روسیه راه خود را به سوی نواحی مرکزی کشور

ص: ۴۸۳

گشود، دیری نیاید که قلمرو نفوذ این نیرو تا اصفهان، یزد و کاشان هم بسط یافت. در اوایل سال ۱۹۱۶ میلادی بود که روس ها تلاش کردند بر تعداد نفرات بریگاد قزاق بیفزایند و آن را به دیویزیون تبدیل کنند. بریگاد به واقع معادل تیپ و دیویزیون معادل لشکر در زبان فارسی بود. در آن زمان مارلینگ وزیر مختار وقت انگلستان در ایران گفته بود باید در مقابل این نیرو، انگلیس هم قوایی در جنوب کشور سازمان دهد تا بتواند با قدرت قزاقها برابری کند، مارلینگ بر این باور بود اگر طرح او اجرا شود، مناطق نفوذ روس و انگلیس طبق قرارداد ۱۹۰۷ عینیت بیشتر خواهد یافت و خود او اعتراف می کرد که این طرح با تجزیه ایران چندان فاصله ای ندارد (۱). این طرح هم مورد استقبال وزارت جنگ، هم وزارت خارجه و هم وزارت امور هند واقع گردید. فروردین سال ۱۲۹۵، مطابق با مارس ۱۹۱۶ ژنرال سرپرسی سایکس وارد ایران شد تا این نیرو را که به نام تفنگداران جنوب ایران شهرت یافت سازمان دهد. به واقع با این نیرو بود که انگلستان حضور نظامی خود را در جنوب کشور تحکیم کرد. با این نیرو مقاومت های عشایری در هم شکسته شد و محافظت از مال التجاره های تجار بریتانیا میسر شد. به هر حال در بوشهر و خلیج فارس، چندین واحد از نیروهای هندی مستقر بودند.

در شرق کشور سر ویلفرد مالسون (۲) قدرت را به دست داشت. او با نیروی نظامی خود کمربندی به دور خراسان و سیستان کشیده بود و از آنجا به عشق آباد و سایر نقاط آسیای مرکزی نفوذ می کرد تا مگر دولت های دست نشانده انگلیسی را با توجه به فضای بعد از انقلاب روسیه روی کار آورد. در همدان، کرمانشاه، قصرشیرین و قزوین نیرویی به نام دنسترفورس (۳) مستقر بود، فرماندهی آنان برعهده ژنرال لیونل دنسترویل (۴) بود. او در ابتدای امر برای پر کردن جبهه بین النهرین و ترمیم شکافی که با خروج نیروهای روسی از این منطقه بعد از جنگ بروز کرده بود؛ به ایران آمد و در نهایت امر قرارگاه خود را شهر همدان انتخاب نمود. دنسترفورس بعد از وقوع انقلاب بلشویکی روسیه تشکیل شد، به واسطه حلاء حضور روسیه در نواحی شمالی و شمال غربی ایران بعد از انقلاب این کشور، انگلستان تلاش کرد اولاً- تحرکات عثمانی و آلمان را در این مناطق خنثی سازد و ثانیاً تحرکاتی علیه قوای جنگل سازمان بخشید. علت این که دنسترویل قرارگاه خود را در همدان مستقر ساخت این بود که وقتی می خواست از راه گیلان به قفقاز نیرو اعزام کند، در درجه اول قوای میرزا کوچک خان مانع او شدند و دیگر اینکه کمیته سربازان انقلابی روسیه که بندرانزلی را کنترل می کردند، جلو پیشروی او را گرفتند. در این زمان جاده قزوین به انزلی تحت کنترل نیروهای میرزا کوچک خان بود. اینان تهدید کردند اگر دنسترویل از موضع خود عقب نشینی نکند، مورد حمله قرار خواهد گرفت. او هم ناچار شد به همدان عقب نشیند. عقب نشینی قوای دنسترویل به همدان باعث یک

ص: ۴۸۴

۱- هوشنگ صباحی: سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ترجمه پروانه ستاری، (تهران، گفتار، ۱۳۷۹)، ص ۶۲.

۲- Sir Wilfred Malleson.

۳- Dunesterforce.

۴- Gen. Lionel C. Dunsterville.

سلسله تحرکاتی شد که به کودتای سوم اسفند انجامید.

باز هم لازم به توضیح است که تنها راه ارتباطی انگلیسی ها به قفقاز و دستیابی به نفت باکو از راه گیلان بود. گیلان در دست نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی قرار داشت، پس بدون دفع جنبش جنگل دستیابی به نفت باکو غیرممکن بود. در کتاب بحران مشروطیت در ایران نشان دادیم که هزینه های بخشی از عملیات گروه های افراطی قفقاز را صاحبان سهام کمپانی های نفتی باکو می پرداختند، به یاد آوریم که حتی سر سیسیل اسپرینگ ریس از اینکه انگلیسی ها در خاک روسیه هزینه های عملیات خرابکارانه علیه تزار را می پرداختند تا چه اندازه شگفت زده بود. به واقع در باکو تیمی از صاحبان سرمایه همراه با گروه های آنارشویستی در تضعیف موقعیت تزار می کوشیدند. این امر فی نفسه واجد اهمیت نیست، به نظر ما اهمیت موضوع آنجاست که دریابیم بین نیروهای گریز از مرکز باکو و برخی از جناح های سیاسی و رجال ایران همسویی وجود داشت. واضح تر بگوییم اهداف این گروه ها برخلاف آنچه شاید به نظر آید، به هیچ وجه انقلابی نبود، اینان با مافیای اقتصادی انگلستان که در دست محافل خاصی از الیگارشی مالی آن کشور بود؛ همسو بودند و هر دو آنها با مافیای سیاسی ایران ارتباط داشتند، میرزا کریم خان رشتی یکی از این حلقه ها بود. محافل باکو در بحران سازی های رایج در ایران نقش بسزایی داشتند. خطی ظریف آنان را از گروه های سیاسی مسکو و سن پترزبورگ جدا می کرد. به عبارت بهتر تحولات بعدی نشان داد که جریان های باکو خطی بحران ساز را تعقیب می کردند و در این مسیر، سازی ناکوک و جدا از ارکستر عظیمی می نواختند که در مسکو نواخته می شد. انگلستان و محافل اقتصادی آن برای تسلط بر نفت باکو که شاهرگ تسلط بر قفقاز و شمال ایران به شمار می رفت، به چند رشته عملیات دست زدند: نخست اینکه از جمهوری خودخوانده مساواتیست های قفقاز حمایت کردند و تأسیس دولت های سه گانه ارمنستان و گرجستان و آذربایجان را به رسمیت شناختند. دوم بین گروه های به شدت مرموز و مشکوک باکو و برخی شخصیت های سیاسی ایران، درست مثل عصر مشروطه، ارتباط و تماس برقرار نمودند که گفتیم یکی از اینان میرزا کریم خان رشتی بود. سوم، بحرانی عظیم در صفوف جنبش جنگل به وجود آوردند که سرنخ اصلی آن به صاحبان صنایع نفت باکو بازمی گشت. سردمدار بحران در نیروهای جنگل احسان الله خان دوستدار بود.

همدان از دیرباز عرصه تکاپوی انگلیسیها شده بود. به طور مثال کمرهای از قول نظام السلطان نقل میکنند که در اوایل سال ۱۲۹۷ شمسی، «آزانی» انگلیسی را دیده که به همدان آمده و سن و سال او هم به قول گوینده پایین بوده است. این شخص در دوره مهاجرت مشروطه خواهان و تشکیل دولت در تبعید هم در همان نواحی دیده شده بود. در این ایام نظر علی خان مشکوه الممالک هم با مهاجرین بود، همان مردی که بعداً از عناصر تشکیل دهنده کمیته مجازات شد. انگلیسی مزبور را به او سپردند تا «توجه نموده به طهران بفرستد.» این شخص چندی بعد باز هم در همدان دیده شد. به قول نظام السلطان بعدها با این انگلیسی

محرمانه صحبت کرد. نظام السلطان مدعی است بعد از اینکه برای اغفال این انگلیسی، اظهار عقیده کرده که ایران باید با انگلیسی ها بسازد تا آسوده و مستقل شود، اسرار او را چون بیجه بود «به قیمت مفت» گرفته و اشخاصی را که اظهار می داشته با سفارت رفت و آمد دارند معرفی کرده «که عقل حیران میماند و از آن وقت هر کس بیشتر به انگلیسی ها بد میگوید من بیشتر از او ظنین هستم.» کمرهای نوشته است میدانسته آن جوان انگلیسی کیست، اما نامش را ذکر نمیکند.

از آنجایی که نبرد علیه قوای جنگل اولویت مهم انگلستان بود، تشکیلاتی دیگر در کنار نورپرفورس تشکیل دادند. این جبهه چهارم به دست دریادار نوریس^(۱) ایجاد شد. او مأموریت داشت تا در شمال کشور در برابر نیروهای جنگلی و قوای بلشویک مقاومت نماید، از سوی دیگر او با ضد انقلاب روسیه همکاری مینمود و برای تشکیل دولت های دست نشانده در قفقاز فعالیت می کرد، در این ایام جنگلیها به انگلیسی ها اولتیماتوم داده بودند باید پلیس جنوب را منحل نمایند^(۲) و قتی آلمان و عثمانی در جنگ شکست خوردند، از نظر افکار عمومی که با استقرار نیروی خارجی در کشور خود مخالف بودند؛ دیگر توجیهی برای حضور قوای بیگانه وجود نداشت.

اگر هدف اصلی شکست دول محور بود، این قضیه انجام شد؛ از این به بعد نیروهای بریتانیایی در ایران نمیتوانستند هدف دیگری جز برقراری جبهه های در برابر نیروهای سرخ داشته باشند؛ اما مسئله این بود که ایران یک کشور بیطرف بود و بریتانیا حق نداشت برای مقابله با یک دولت ثالث که با ایران هم طرف جنگ نبود، نیرو نگهداری کند. جالب اینکه همان کرزنی که در کتاب خود شعار میداد هدف بریتانیا استقلال ایران است، اینک در برابر استدلال های کسانی که میگفتند بریتانیا باید نیروهای خود را از ایران خارج سازد، میگفت سیاست تخلیه بدون قید و شرط ایران «کاری غیراخلاقی، از روی عجز و مصیبت بار» خواهد بود^(۳).

وضعیت ایران این دوره را به خوبی می توانیم از روایت یحیی دولت آبادی دریابیم: به قول یحیی دولت آبادی در سال های بعد از مشروطه، وضعیت عمومی کشور روز به روز بدتر میشد. به قول او: «زامداران امور همان ها هستند که بودند، خالی بودن خزانه همان بود که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی؛ و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجانب مقهور، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند.»^(۴) در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

ص: ۴۸۶

۱- D. T. Norris

۲- کمره ای، جلد ۱، ص ۸۲.

۳- Immoral, feeble and disastrous, Curzon: The Last Phase, p. ۱۳۲.

۴- یحیی دولت آبادی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲. کرزن؛ امپریالیست تمام عیار

می دانیم عامل اصلی و طراح قرارداد ۱۹۱۹ شخص لرد کرزن رئیس کمیته شرق وزارت خارجه انگلستان در دوره لرد جیمز بالفور و وزیر بعدی خارجه این کشور بود. لرد کرزن. کیست و چه اندیشه هایی در سر می پروراند؟ بدون تردید یکی از مهم ترین عناصر تعیین کننده در روابط ایران و بریتانیا در دوران بعد از جنگ، انتصاب لرد کرزن به مقام وزارت خارجه بعد از کناره گیری لرد جیمز بالفور(۱) در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹ بود. جرج ناتانیل کرزن(۲) که به قول لرد دابرنون(۳) با ایمان یک اشرافی سده هیجدهم به دنیا آمد و با همان ایمان مرد؛ در یازدهم ژانویه ۱۸۵۹ در کدلستون هال(۴) واقع در دربی شایر(۵) به دنیا آمد و در بیستم مارس ۱۹۲۵ در لندن درگذشت. کرزن یکی از مهمترین سیاستمداران بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و دو دهه اوایل سده بیستم میلادی بود. نخستین و مهمترین شغل او نیابت سلطنت هندوستان بود که از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ به درازا انجامید. پست مهم دیگر وی تصدی منصب وزارت خارجه بریتانیا به سال ۱۹۱۹ بود که تا حدود یک سال قبل از مرگ وی دوام داشت. پدر ناتانیل، کشیش بود ولی در عین حال عنوان اشرافی بارون چهارم اسکارسدیل(۶) را داشت. زندگی کودکی ناتانیل بر تکوین شخصیت او نقش بسیار چشم گیری داشت. به روایت دانشنامه بریتانیکا، او دایه‌های داشت به غایت سختگیر؛ خود کرزن از او به عنوان «دشمن بی ترحم و سخت گیر» نام میبرد. نخستین مدیر دبستان او که اعتقادی راسخ به تنبیه بدنی کودکان برای تربیت اطفال داشت، دومین عنصر تعیین کننده در تکوین شخصیت کرزن بود.

کرزن در ایتون(۷) با معلمین خود درگیر میشد. او شاگردی خودسر، خودخواه و متکبر بود. با این وجود کرزن از همان دوره کودکی اهل مطالعه بود، وی با علاقه کتاب میخواند، امری که باعث گردید بعدها محقق سخت کوشی شود و مقدر بود که مهم ترین کتاب دوره خود را در ارتباط با مسائل ایران به رشته تحریر در آورد. او زبان های فرانسه و ایتالیایی را به سرعت فراگرفت و یکی از رشته های مورد علاقه اش تاریخ بود. این میل و کشش وصف ناپذیر به سوی تاریخ، باعث شد مطالعاتی عمیق در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران انجام دهد. زمانی که نایب السلطنه هند بود، این مطالعات جهت گیری سیاسی او را در ارتباط با آنچه خود «مسئله ایران»(۸) می خواند، روشن ساخت. کرزن زمانی که نوجوانی پانزده ساله بود، به سال ۱۸۷۴ از اسب به زمین افتاد و ستون فقراتش آسیب جدی دید. از آن به بعد او همیشه از کمربند طبی

ص: ۴۸۷

۱- Arthur James Balfour

۲- George Nathaniel Curzon

۳- Lord D'abernon

۴- Kedleston Hall

۵- Derbyshire

۶- ۴th Baron Scarsdale

۷- Eton

۸- The question of Iran

استفاده میکرد، این کمر بند یار همیشگی کرزن تا آخر عمرش بود. این امر باعث کسالت بیش از اندازه او میشد و گاهی به دلیل درد ستون فقرات به شدت از کوره در میرفت و تعادل روحی اش به هم میریخت. با این وصف مشکل جسمی هرگز از توانایی و خلاقیت ذهنی او نکاست، کرزن با همین درد خود توانست پست های مهمی به دست آورد و در این راه خدمات فراوانی به امپراتوری بریتانیا عرضه نماید. سال ۱۸۷۸ زمانی که نوزده ساله بود، وارد دانشگاه آکسفورد شد، دو سال بعد به ریاست «اتحادیه آکسفورد»^(۱) رسید و به سال ۱۸۸۳ وارد کالج مذهبی آل سولز^(۲) گردید. از همین ایام دانشجویی، روحیه اشرافی اش به شکل مضاعفی تبلور عینی یافت. به گزارش بریتانیکا در این ایام اشعاری میسرود که در آن خود را مردی بلند مرتبه و والاتبار میخواند، مردی که خودشیفتگی^(۳) اش در قالب توصیف خود به عنوان جوانی که گونه های سرخ دارد و موهایش آراسته است و هفته های یک بار در بلنهایم^(۴) اقامتگاه دوک های مارلبورو غذا صرف میکند، متجلی میشد. دوک های مارلبورو، خانواده چرچیل بودند که در دوران بعد از مشروطه یکی از آنان یعنی سر وینستون چرچیل عمیقاً با مسئله ایران مرتبط بود. تفاخر کرزن، این اشراف زاده متکبر به رفت و آمد به کاخ خاندان مارلبورو، حکایت از جایگاه رفیع این خاندان در تکوین شخصیت او دارد. کرزن بیست و شش ساله بود که سر و کله اش در کاخ هتفیلد^(۵) اقامتگاه اجدادی لرد سالیسبوری دیده شد. این ملاقات ها نقش زایدالوصفی در رشد سیاسی و ارتقای موقعیت او ایفا نمود.

در آن ایام سالیسبوری رهبر حزب محافظه کار و نماینده مجلس لردها بود. کار کرزن چیزی بود که با مطالعات و علائق وی در ارتباطی موزون قرار داشت: نوشتن متن نطق های لرد سالیسبوری. این خدمت بی پاداش نماند، لرد سالیسبوری او را به محافظه کاران ساوت پورت^(۶) واقع در لانکشاير^(۷) معرفی کرد و آنها پذیرفتند او را به عنوان نامزد خود در انتخابات آتی معرفی نمایند. کرزن بیست و هفت ساله بود که به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد. اما نمایندگی پارلمان برای ماجراجویی مثل کرزن ارزشی نداشت، به همین دلیل پارلمان را رها کرد و به سفری دور دنیا رفت؛ در این مسافرت ها بود که وی به آسیا و مسائل آن دل بست. رهاورد این مسافرت ها نگارش تک نگاری ها و تحلیل های فراوانی بود. که بدون تردید در سیاستهای مستعمراتی بریتانیای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار نافع به شمار می آمد. نخستین کتاب او به سال ۱۸۸۹ زمانی که سی سال داشت با نام روسیه در آسیای

ص: ۴۸۸

۱- Oxford Union.

۲- All Souls College.

۳- Narcism.

۴- Blenheim.

۵- Hatfield House.

۶- Southport.

۷- Lancashire.

مرکزی منتشر شد (۱) سه سال بعد مهمترین اثر خود را با نام ایران و قضیه ایران (۲) در دو جلد قطور منتشر ساخت. سال ۱۸۹۴ هم کتاب مسائل خاور دور (۳) را نگاشت.

بعد از این مطالعات، نخستین پست رسمی سیاسی او معاونت وزارت امور هندوستان در دولت محافظه کار بود که باز هم به دعوت لرد سالیسبوری متصدی آن گردید. این شغل، یکسال قبل از انتشار کتاب ایران و قضیه ایران به او داده شد. در بیست و دوم آوریل سال ۱۸۹۵ او با مری ویکتوریا لایتر (۴) دختری یهودی، فرزند میلیونر مشهور شیکاگو آدولفوس (لوی) لایتر (۵) ازدواج کرد. به نوشته بریتانیکا این ازدواج در واشنگتن دی سی برگزار شد و «میلیون ها دلار» خرج مراسم عروسی گردید که البته همه از جیب پدر عروس پرداخت شد. وقتی این مراسم خاتمه یافت، لرد سالیسبوری که تازه به وزارت امور خارجه برگزیده شده بود، او را معاون خود نمود. بیست و نهم ژوئن همین سال کرزن به عضویت شورای سلطنتی بریتانیا برگزیده شد، در حالی که سی و شش سال بیشتر نداشت. او در برابر ملکه ویکتوریا در کاخ ویندسور سوگند یاد کرد و از این مرحله بود که به شکلی برق آسا پله های صعود به مدارج قدرت را پیمود.

کرزن سی و نه ساله بود که به جای لرد الگین (۶) (۱۸۴۹-۱۹۱۷) به مقام نیابت سلطنت هندوستان نائل آمد، سپتامبر همان سال او ملقب به لقب «بارون کرزن کدلستون» شد. کرزن جوانترین نایب السلطنه هندوستان در سراسر تاریخ استعمار این کشور به دست قدرت های غربی بود. در هندوستان این «گرانبهاترین جواهر سلطنت ملکه ویکتوریا» بود که او تفرعن خود را بیش از پیش به نمایش گذاشت. کرزن به تاریخ سوم ژانویه ۱۸۹۹ به کلکته رسید. او از اشراف هندوستان یعنی راجه ها و مهاراجه ها خواست در برابرش زانو زنند و مطیع و منقاد او باشند. پنج سال در هند بود، دولت بریتانیا خواست مأموریتش را تمدید نماید. اما مشکل عظیمی سر راه او وجود داشت. لرد کیچنر (۷) (۱۸۵۰-۱۹۱۶) فاتح سودان و فرمانده کل ارتش امپراتوری در هندوستان، با کرزن درگیر شد. کرزن در مقابل کیچنر ضعیف بود و به گریه افتاد. او به دربار لندن تلگراف زد که هند یا جای اوست یا کیچنر؛ روز شانزدهم اگوست ۱۹۰۵ ادوارد هفتم (۸) تلگرافی برایش فرستاد که در آن نوشته شده بود

ص: ۴۸۹

۱- Russia in Centran Asia

۲- Persia and Persian Question

۳- Problem of the Far East

۴- Mary Victoria Leiter

۵- Adolphus (Levi) Leiter

۶- Lord Elgin

۷- Lord Herbert Kitchener

۸- Anthony Allfery: Edward VII and his Jewish court, (London, Weidenfeld and
(Nicolson, ۱۹۹۱).

استعفای کرزن قبول شده است. اینک دولت انگلستان به دست لیبرال‌ها افتاده بود. آنان کیچنر را به کرزن ترجیح دادند. کرزن به عمد بازگشت خود را به تعویق افکند شاید اوضاع تغییر کند، اما دیگر خیلی دیر شده بود. او به لندن بازگشت اما لقب اشرافی ارل (۱) که به نایب‌السلطنه‌های مستعفی هندوستان داده میشد، از او دریغ گردید. چه مشکلی بین کرزن و دربار یهودی ادوارد هفتم پیش آمده بود که چنین مورد بی‌مهری واقع شد؟ این نکته بر ما دانسته نیست، اما این را می‌دانیم که تیم مورد نظر تا واپسین روزهای عمر کرزن، با سیاست‌ها و روش‌های او مخالفت کردند. یکی از نقاط اوج این درگیری بر سر قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران بود که به آن خواهیم پرداخت. از این بالا-تر، تیم یادشده بود که علی‌رغم سیاست‌های کرزن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را سازماندهی کردند.

به هر حال بعد از این ماجراها، شش سال پست مهمی به کرزن داده نشد. اما به دنبال تاجگذاری جرج پنجم، کرزن ملقب به القاب ارل، ویسکونت و بارونی شد. چهار سال بعد به سال ۱۹۱۵ به دولت ائتلافی هربرت اسکویت (۲) پیوست. بعد از اسکویت (۱۹۲۸-۱۸۵۲)، لوید جرج نخست وزیر شد و کرزن ریاست مجلس اعیان بریتانیا را به عهده گرفت. کرزن در دوم ژانویه ۱۹۱۷ پس از سال‌ها که از مرگ همسر اولش می‌گذشت، با خانمی به نام آلفرد (گریس) دوگن (۳) بیوه دامدار بزرگ و ثروتمند آرژانتینی و دختر جی. مونروئه هیندز (۴) دیپلمات امریکایی ازدواج نمود؛ نکته قابل توجه این که هر دو همسر او امریکایی بودند. کرزن از همسر اولش سه دختر داشت. او امیدوار بود همسر دوم برای او پسری به دنیا آورد تا صاحب‌القابش شود، اما این بار هرگز صاحب‌فرزند نشد. یکی از اجداد کرزن هم با دختری امریکایی ازدواج کرده بود، به واقع منشاء ثروت این خانواده در آن ازدواج ریشه داشت. این فرد با سارا، دختر ویلیام پن بنیادگذار ایالت پنسیلوانیای امریکا ازدواج کرد، این مرد به زودی سرمایه‌گذاری‌های زیادی در کمپانی هند شرقی نمود. نوه او بعدها به بارون اول اسکارسدیل شهره شد (۵) پدر کرزن بارون چهارم اسکارسدیل و خودش نخستین بارون کدلستون شد.

کرزن به سال ۱۹۲۱ به لقب مارکیز دست یافت. در دولت لوید جرج (۶) که بعد از خاتمه جنگ اول جهانی تشکیل شد، وزیر خارجه بود. لوید جرج با بسیاری از سیاستهای کرزن مخالف بود، این بود که وی از منصب وزارت کنار نهاده شد.

لوید جرج کیست؟ دیوید لوید جرج (۱۸۶۳-۱۹۴۵) یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی انگلستان است که نامش با تحولات ایران از عهد مشروطه تا کودتای سوم اسفند در هم تنیده است. لوید جرج از رهبران حزب لیبرال انگلستان به شمار می‌آمد. او تلاش میکرد تا

ص: ۴۹۰

۱- Earl.

۲- Herbert Henry Asquith.

۳- Alfred (Grace) Duggen.

۴- J. Monroe Hinds.

۵- Leonard Mosley: Curzon, the End of Epoch, (London, Longman, ۱۹۶۰), p. ۳.

برای بریتانیا از راه های قانونی، دولت رفاه را به ارمغان آورد. مشهور بود مردی صلح طلب است، اما او در عهد جنگ جهانی اول ریاست دولت ائتلافی یا همان کابینه جنگ را بر عهده داشت.

بیست و هفت ساله بود که وارد پارلمان گردید. از همان سال یعنی ۱۸۹۰ تا پنجاه و پنج سال بعد عضو پارلمان بود و در مجلس عوام ریاست فراکسیون رادیکال های حزب را عهده دار بود. او از کسانی بود که با جنگ بوئرها که در افریقای جنوبی رواج داشت به شدت مخالفت میکرد. در آن زمان لرد سالیسبوری رهبر حزب محافظه کار نخست وزیر بود و وزیر مستعمراتش هم مردی بود محافظه کار به نام جوزف چمبرلین. در دسامبر ۱۹۰۵ آرتور. جی. بالفور از نخست وزیری استعفا داد و سر هنری کمپبل بنرمن دولت ائتلافی لیبرال ها را تشکیل داد. در این دولت لوید جرج ریاست کمیته تجارت را به دست گرفت. سه سال بعد زمانی که هربرت هنری اسکوایت به نخست وزیری دست یافت، لوید جرج را به سمت وزارت خزانهداری معرفی کرد. در این زمان اقدامات اقتصادی او باعث خشم مجلس اعیان شد. توضیح اینکه به سال ۱۹۰۹ لوید جرج مالیات بر فروش زمین ها و نیز مالیات بر ارث را وضع نمود، نیز در همین سال مقرر کرد کسانی که بیش از سه هزار پوند در سال درآمد دارند باید مالیات مضاعف پردازند. از سوی دیگر او به بیمه های اجتماعی به منظور پاسخ گفتن به مشکلات رو به تزاید مردم بریتانیا روی آورد. این طرح ها علیرغم مخالفت محافظه کاران و تیمی از نمایندگان مجلس اعیان در سال های پیش از جنگ با موفقیت به انجام رسید.

لوید جرج به سال ۱۹۱۵، دومین سال جنگ، از سوی اسکویت به وزارت مهمات منصوب شد. به سال ۱۹۱۶ وزیر جنگ گردید. او در این ایام ریاست کمیته های را عهده دار بود که جزئیات اخبار جنگ را به اطلاع نخست وزیر میرسانید. وقتی اسکویت از نخست وزیری کناره گیری کرد، لوید جرج به جای او به شماره ده داونینگ استریت وارد شد. در این ایام آندریو بونار لا، رهبر حزب محافظه کار به وزارت خزانهداری و بالفور دیگر عضو محافظه کار پارلمان به وزارت امور خارجه دست یافت. وقتی لوید جرج نخست وزیر شد، اعضای کابینه جنگی را که پنج تن بودند به بیست و سه تن رسانید. این سال، سال جنگ زیر دریاییها بود. آلمانی ها حملات شدیدی علیه انگلیسی ها به راه انداختند و این امر باعث شد بریتانیا با کمبود مواد غذایی مواجه شود. وقتی در نوامبر سال ۱۹۱۸ جنگ خاتمه یافت، لوید جرج بین یک دو راهی گیر کرد: آیا باید دولت حزبی مانند قبل از دوره جنگ تشکیل میشد و یا کابینه ائتلافی باید به حیات خود ادامه میداد؟

از بونار لا، رهبر حزب محافظه کار نام بردیم، مردی که با حوادث ایران بعد از مشروطه به کرات درگیر بود. بونار لا (۱۹۲۳-۱۸۵۸) مردی بود با تبار ایرلندی و نخستین فردی که با تبار غیربریتانیایی به منصب نخست وزیری انگلستان رسید. وی به سال ۱۹۰۰ به نمایندگی پارلمان انتخاب شد، مشهور به حمایت از جناح امپریالیستهای حزب محافظه کار به رهبری جوزف چمبرلین بود. او همراه با فرزند چمبرلین به نام اوستین متحداً در پارلمان عمل میکردند و با

هم کاملاً همسو بودند. در اواخر ۱۹۱۱ زمانی که آرتور جیمز بالفور از رهبری حزب محافظه کار کناره گیری کرد، جانشینان احتمالی او اوستین چمبرلین و والتر لانگ بودند، اما آنها از پذیرش این سمت خودداری کردند و در نتیجه لا به اتفاق آرا به نخست وزیری رسید. لا از این سال تا ده سال بعد یعنی ۱۹۲۱ به طور پیوسته رهبری حزب محافظه کار را تصدی کرد و بار دیگر از ۱۹۲۲ تا پایان عمر این وظیفه را ادامه داد. به سال ۱۹۱۵ او عضو کابینه ائتلافی به رهبری دیوید لوید جرج شد. در این کابینه، وزارت مستعمرات را به عهده گرفت. وقتی در دسامبر ۱۹۱۶ به دسیسه بونار لا، اسکویت فرو افتاد، جرج پنجم پادشاه انگلستان به خودش پیشنهاد نخست وزیری داد، لیکن وی لوید جرج را معرفی کرد و او هم روز بعد به عنوان نخست وزیر معرفی گردید. در این دوره لا، رهبر حزب محافظه کار، رئیس مجلس عوام و وزیر خزانهداری کابینه جنگ بود. به سال ۱۹۲۲ به پیشنهاد او محافظه کاران از دولت ائتلافی خارج شدند، لوید جرج استعفا کرد و لا یک دولت محافظه کار تشکیل داد. او سال بعد درست در ژانویه ۱۹۲۳ از منصب خود کناره گیری نمود.

بعد از این توضیحات ضروری، حال باز می گردیم به دوره لوید جرج. مهمترین مسئله بریتانیا در دوره بعد از جنگ مسئله ایرلند بود. حزب شین فین تشکیلات طرفدار استقلال ایرلندی ها حاضر نبود پارلمان بریتانیا را به رسمیت شناسد. سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ یکی از دشوارترین سال های حکومت بریتانیا بود. در این سه سال جنگ داخلی باعث کشتار و ویرانی های فراوانی در ایرلند و خود انگلستان شد. پاییز ۱۹۲۱ بود که لوید جرج با موافقت حزب محافظه کار، سیاست سرکوب ایرلندی ها را رها ساخت و باب مذاکره را با آنان گشود. این مذاکرات در نهایت به استقلال ایرلند جنوبی در دسامبر ۱۹۲۱ منجر شد. از این زمان به بعد بود که محافظه کاران بحرانی عظیم را برای دولت او فراهم آوردند. ماجرا از این قرار بود که دولت وقت بریتانیا با ترکیه وارد جنگ شد. این جنگ باعث وارد شدن سیل انتقادات علیه دولت لوید جرج گردید و برای همیشه او را از صحنه سیاسی خارج ساخت. بونار لا رهبر محافظه کاران، به صحنه سیاسی بریتانیا بازگشت و با حمایت اکثریت پارلمان و حمایت استنلی بالدوین (۱) (۱۸۶۷-۱۹۴۷)، به قدرت دست یافت و رقیب لیبرال را کنار زد. آخرین باری که از لوید جرج دعوت به عمل آمد در کابینه شرکت جوید، سال ۱۹۴۰ و زمانی بود که وینستون چرچیل نخست وزیری را به دست گرفته بود. اما لوید جرج اینک پیر شده بود، به همین دلیل آن پیشنهاد را رد کرد، سرانجام وی در ۲۶ مارس ۱۹۴۵ درگذشت.

سال ۱۹۲۲ محافظه کاران بار دیگر به قدرت دست یافتند و این بار کرزن وزارت خارجه را به کف آورد. کرزن تا سال ۱۹۲۳ در وزارت خارجه ماند. در این سال نخست وزیر محافظه کار بونار لا که مردی رنجور بود از نخست وزیری کناره گرفت. کرزن امیدوار بود خودش را به نخست وزیری منصوب نمایند، اما این گونه نشد. اینک یکی از نمایندگان مجلس عوام به

ص: ۴۹۲

نام استنلی بالدوین به نخست وزیری دست یافته بود. کرزن تا سال ۱۹۲۴ در منصب وزارت خارجه فعالیت کرد، اما در این سال بالدوین؛ محافظه کار افراطی اوستین چمبرلین^(۱) فرزند جوزف را به وزارت خارجه گماشت، دوره فعالیت کرزن دیگر خاتمه یافته بود. شاید لازم به گفتن باشد که صعود رضاخان بر سریر سلطنت در دوره وزارت همین چمبرلین اتفاق افتاد. روز نهم مارس ۱۹۲۵ کرزن تن به یک عمل جراحی داد، اما عوارض جراحی باعث مرگ او در دو هفته بعد شد. القاب مارکیز و ارل با مرگ کرزن از بین رفتند، اما لقب ویسکونتی بعدها به برادرزاده اش رسید و دخترش ایرنه^(۲) کرزن هم لقب بارونی او را به ارث برد.

گفتیم زمانی که بالفور^(۳) وزیر خارجه بود، کرزن سمت ریاست کمیته شرق وزارت خارجه را در دست داشت و بعد از او هم وزیر امور خارجه بریتانیا شد، نظر به اینکه بین این دو در نوع نگاه به شرق، تفاوت و تمایز وجود داشت، بد نیست اندکی هم به زندگی بالفور اشاره کنیم. آرتور جیمز بالفور برادرزاده لرد سالیسبوری، در سال ۱۸۴۸ میلادی تقریباً همزمان با رسیدن ناصرالدین شاه به اورنگ شاهی به دنیا آمد و پس از گذراندن عمری طولانی به سال ۱۹۳۰ یعنی یکی از پرآشوب ترین سال های حکومت رضاشاه از دنیا رفت. بالفور صهیونیستی تمام عیار و پیرو مکتب لرد دیزرائیلی^(۴) بود. او در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵، یعنی درست تا آستانه مشروطه ایران نخست وزیر بریتانیا بود و بعد هم از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ وزیر امور خارجه کشور خود شد. وعده مشهور او به لرد روچیلد مبنی بر تشکیل یک دولت یهود در ارض فلسطین یکی از مهمترین اقدامات اوست. بالفور سیاستمداری چیره دست بود و نمونه گویای اجرای سیاست خارجی بریتانیا یعنی تفرقه بینداز و حکومت کن برای تسلط بر کشورهای دیگر به شمار میآید. او هم به شریف مکه وعده تشکیل دولت مستقل میداد، هم به یهودیان و هم به ترک ها. در دوره وزارت خارجه او بود که ژنرال آلبی^(۵) (۱۹۳۶-۱۸۶۱) با حمایت شریف مکه بر حجاز تسلط یافت، باز هم طراح اصلی و رسمی دولت وقت انگلیس برای تشکیل دولت یهود در سرزمین فلسطین، همین بالفور بود. در مورد ایران، بالفور بر این باور بود که باید با ایرانیان با شدت عمل برخورد نمود، زیرا به گفته او تنها چیزی که ایرانیان را وادار به اطاعت میکند، قدرت است و البته این قدرت هم قدرت نظامی است^(۶) پیروزی آلبی در فلسطین تسلط بریتانیا را در خاورمیانه ضمانت کرد. اینک بالفور با حمایت کمیته شرق، به وزیرمختارش در تهران دستور داد باید کاری کند و راه حلی اتخاذ نماید که طبق آن نفوذ

ص: ۴۹۳

۱- Austen Chamberlain.

۲- Irene Curzon.

۳- Arthur James Balfour.

۴- در مورد تحولات بریتانیا در دوره دیزرائیلی بنگرید به کتاب جامعی که سال ها پیش با این مشخصات منتشر شده است:

(Robert Blake: Disraeli, (London, Eyre Spottiswoode, ۱۹۶۷)

۵- Lord Alenby (Edward Henry Heynman).

۶- Ghani, p.۶۶.

بریتانیا بر ایران همیشگی باشد(۱) این سیاست باید توسط کرزن اجرا میشد.

کرزن میراث دار نسلی از سیاستمداران انگلیسی بود که باور داشتند برای تسلط و نفوذ بیشتر بر حکومت ایران باید آن را هر چه بیشتر بدهکار کرد(۲) این سیاستی بود که به نظر سر آرتور هاردینگ وزیرمختار وقت بریتانیا در ایران پیش از مشروطه به لرد لنداون(۳) وزیر خارجه وقت انگلستان ارائه شده و با موافقت او رو به رو گردیده بود. کرزن جنگ را ادامه سیاست میدانست و به همین دلیل نیروی نظامی را ابزار پیشبرد دیپلماسی تلقی میکرد. او بر این باور بود که سیاستمدار کسی است که همیشه امکان بهره گیری از نیروی نظامی را به هنگامی که راه حل دیپلماتیک سودی در بر ندارد؛ مد نظر قرار دهد. در غیر این صورت کسانی که این امکان را مورد عنایت قرار نمیدهند شایسته اطلاق عنوان سیاستمدار نیستند(۴)

این سیاستی استعماری بود که با قدرت هر چه بیشتر از سوی رجال بریتانیایی بر مقدرات امور ایران تحمیل میشد؛ سیاستی کهنه که به درد شرایط استعمار کهن و عهد رقابت با روسیه میخورد. پیشتر هم گفته‌ایم که امپریالیسم روسیه مبتنی بر ماشین جنگی بود، حال آنکه انگلیسی ها از طریق اقتصادی، مرحله به مرحله راه خود را برای تسلط همه جانبه بر ایران می‌گشودند(۵) این سیاست در دوره مشروطه به اوج خود رسید و در جریان تحولاتی که موضوع کاوش این دفتر هستند به نهایت خود رسید، زیرا در این زمان دیگر روسیه تزاری وجود نداشت تا انگلستان همان سیاست را تعقیب کند. این بار دولتمردان انگلیسی به چیزی کمتر از استقرار یک دولت دست نشانده و تسلط همه جانبه بر ایران رضایت نمیدادند. کرزن بر این باور بود که کارمندان اداره هندوستان بیش از دیگران به درد سروکله زدن با شرقیها میخورند به همین دلیل سرپرسی کاکس را برای اجرای سیاست خود روانه ایران کرد. او حتی پیش از اینکه به وزارت خارجه برسد، معمار سیاست ایران به شمار میرفت.

ص: ۴۹۴

-
- ۱- صباحی ص ۲۵، به نقل از: Balfour to Cox, ۲۴ October ۱۹۱۸, Appendix to ۳۶th Minutes of Eastern Committee, CAB, ۲۷/۲۴.
۲- Sabahi, p.۱۳.
۳- Lord Lansdowne.
۴- Ronaldshay, Earl: The Life of Lord Curzon, vol.۲, (London, ۱۹۲۶), p. ۲۰۶.
۵- بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۰۷ به بعد.

کرزن مردی بود به معنای واقعی کلمه امپریالیست، او سیاستمداری چیره دست و کارشناس مسائل ایران به شمار میرفت که با ریاست بر کمیته‌های بس مهم، طراحی و معماری سیاست بریتانیا را در ایران تصدی میکرد. کمیته ایران که درست در سومین سال جنگ اول جهانی تأسیس شد، کمیته بین‌وزارتی بود که لرد کرزن بر آن ریاست مینمود. این کمیته در ژوئیه سال ۱۹۱۷ تشکیل شد. در این کمیته باید مسئله ایران مورد بررسی قرار میگرفت و استراتژی بریتانیا در ارتباط با موضوع این کشور تدوین میشد. در این زمان لرد جیمز بالفور وزارت امور خارجه بریتانیا را تصدی میکرد و کرزن خط مشی سیاسی بریتانیا در ارتباط با ایران را طراحی مینمود. در مارس ۱۹۱۸ چند ماهی بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، کمیته‌های دیگر تشکیل شد که کمیته شرق نام داشت. این کمیته باز هم زیر نظر کرزن قرار داشت و کمیته ایران تنها یکی از شعبات آن به شمار میرفت. تشکیل این کمیته باعث نفوذ زایدالوصف کرزن بر سیاست‌های وزارت امور خارجه در ارتباط با ایران شد. پیشنهاددهنده تشکیل کمیته شرق، فیلدمارشال سر هنری ویلسون بود که ریاست کل ستاد ارتش امپراتوری بریتانیا را برعهده داشت. اینک دامنه وظایف این کمیته غیر از ایران سراسر جبهه شرق بود که تا شمال ایران و قفقاز گسترش مییافت.

ویلسون به دلیل هرج و مرج داخلی روسیه بعد از انقلاب، خواهان عملیات مستقیم نظامی در این مناطق بود تا آنها را برای همیشه سپر بلای منافع امپراتوری در هندوستان و مناطق نفت خیز ایران نماید (۱). به عبارت بهتر این کمیته موظف بود قلمرو عملیات نظامی بریتانیا را در شرق کانال سوئز، ایران، قفقاز، ماوراء النهر و افغانستان تدوین و ترسیم نماید. مسئله ایران در صدر اولویت‌های سیاست خارجی انگلستان در دوره جنگ اول جهانی قرار داشت. ناوگان نیروی دریایی انگلستان کاملاً به نفت ایران متکی بود. از سوی دیگر همان‌طور که پیشتر در بحران مشروطیت در ایران آورده ایم، ایران دروازه هندوستان به شمار میرفت بنا بر این کمر بند امنیتی (۲) منافع انگلستان در شبه قاره به شمار می‌آمد. پس از آنکه انقلاب اکتبر روسیه در گرفت و منجر به سرنگونی دولت لیبرال کرنسکی و البته سلطنت تزارها شد؛ دولت انگلستان کمیته‌های تشکیل داد که منظور از آن حل قضیه ایران یک بار و برای همیشه بود. به عبارت بهتر هدف کمیته این بود که هژمونی بریتانیا را در غیاب حریف روسی بر ایران تحمیل کند و برای همیشه تسلط همه جانبه خود را بر این مهم‌ترین کشور خاورمیانه مسجل نماید. بعلاوه همان‌طور که بالاتر آوردیم در مارس ۱۹۱۸ دولت انگلستان یک کمیته شرقی تشکیل داد. حوزه عمل این کمیته سرزمین‌های عربی واقع در شرق کانال سوئز، گرجستان، ارمنستان، اران، ترکستان و افغانستان بود.

اعضای تشکیل دهنده این کمیته افراد بسیار مهمی بودند که از بین آنان میتوان به فیلد مارشال سر هنری ویلسون (۳) رئیس ستاد ارتش بریتانیا، لرد بالفور وزیر امور

ص: ۴۹۵

۱- صباحی، ص ۱۹.

۲- Security Cordon.

۳- Sir Henry Wilson.

خارجه وقت، لرد رابرت سیسیل (۱) قائم مقام بالفور، لرد ادوین مونتگاک (۲) دبیر کابینه جنگ لوید جرج و وزیر امور هندوستان، (۳) و نیز برخی دیگر از مقام های سایر وزارت خانه هایی که با موضوع شرق ارتباط داشتند؛ اشاره کرد. لرد کرزن عضو ارشد کابینه جنگ، رئیس این کمیته شد. کرزن ابایی نداشت از اینکه صریحاً کشورهایی چون افغانستان، سرحدات ماوراء النهر و ایران را با تحقیر مورد بررسی قرار دهد. او این مناطق را صرفاً مهره های شطرنجی میدید که فقط ارزش آن را دارند که برای تسلط بر جهان با آنها «بازی» شود (۴) زمانی که کرزن کتابش را در ارتباط با مسئله ایران نوشت، هنوز از نفت خاورمیانه خبری نبود، پس بی دلیل نبود که او فرمانروایی بر عالم را از طریق کلید هند میسر میدید. کرزن بر این باور بود که امپراتوری هند را باید به هر نحو ممکن حفظ کند، زیرا بدون هند امپراتوری بریتانیا زوال یافتنی است. برای او مهم نبود که چه بر سر ایران و هند و سایر کشورهای دیگر شرق می آید. مهم این بود که انگلستان همچنان قدرت بلارقیب و حاکم بلامنازع درجه اول دنیا باشد، بدون هند، انگلستان به قدرتی درجه سوم تنزل میکرد (۵) برای کرزن بریتانیا و شکوه آن اهمیت داشت و در این راه از سخیف ترین ابزارهای «تسلط قرن نوزدهمی بهره میبرد. در مورد ایران بر این باور بود که باید سیاست خود را به مردم این کشور تحمیل کرد، اگر آنان مقاومت ورزیدند، باید مشت آهنین را از دستکش مخملین خارج ساخت و بر سر آنان کوبید (۶)

غیر از هند مهم ترین اولویت کرزن در ایران، مسئله نفت بود. از قضا درست در همین سال ۱۹۱۹ میزان درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت ترقی کرد، کمپانی های فرعی و پالایشگاه های متعددی ساخته شد و به این شکل نفت ایران مهم ترین مؤلفه برای بازسازی اقتصاد جنگی بریتانیا شد. اواخر سال ۱۹۱۹ جراید ایران از ترقی سهام کمپانی نفت انگلیس و ایران خبر دادند. هیئت مدیره شرکت به اتفاق چند تن از سهامداران جلسه ای تشکیل دادند و به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که بر سرمایه شرکت افزوده شود تا بالغ بر بیست میلیون لیره شود. مطبوعات ایران نوشتند اینک معادل سه میلیون از سهام یک لیره ای که دائماً در تزیاید است و میزان سود آن شش درصد می باشد، به مبلغ بیست و سه شلینگ فروخته می شود. معادل چهار میلیون لیره از سهام جدید هم به فروش می رسید. دو ثلث این سهام را دولت انگلستان و یک ثلث دیگر را کمپانی نفت برمه خریداری کرد. وقتی این سهام هم به فروش رفت، شرکت دو میلیون و ششصد سهم یکصد لیره ای دیگر را به معرض فروش گذاشت. به این سهام هم ربحی معادل پنج در صد تعلق می گرفت. این عملیات برای توسعه بیشتر اقدامات کمپانی نفت در ایران بود، بعلاوه هدف تأسیس پالایشگاه های جدید بود؛ هدف دیگر تهیه جا و مکانی برای ذخیره کردن نفت بود در کلیه بنادر مهم بین المللی و نیز خرید کشتی های حمل و نقل نفت. به

ص: ۴۹۶

۱- Robert Cecil.

۲- Edwin Montague.

۳- India Office.

۴- Iran and the Question of Iran, vol. ۱, p. ۳.

۵- S. Gopal: British Policy in India ۱۸۵۸-۱۹۰۵, (Cambridge, ۱۹۸۴), p. ۲۲۴.

۶- صباحي، ص ۲۴، به نقل از: CAB, ۲۷/۲۴, ۱۹۱۸, Eastern Committee, ۴۸th Meeting, ۳۰ December

گزارش رعد منافع کمپانی در ظرف سال ۱۹۱۹ متجاوز از دو میلیون لیره استرلینگ برآورد می شد (۱).

از بین اعضای کمیته شرق، لرد مونتآگ به شدت از کرزن و رفتار نخوت آمیزش نفرت داشت. مونتآگ که قائل به اقتصاد آزاد جهانی بود و خواستار گسترش روزافزون نفوذ بریتانیا بر ایران؛ از نظر سنی و تجربه کاری از کرزن به مراتب کوچکتر بود. او فقط چهل و یکسال داشت، اما مردی بود راسخ که در برابر کرزن این محافظه کار افراطی به شدت میایستاد، مردی که در آن زمان بیست سال از او بزرگتر بود و در کارنامه خود منصب نیابت سلطنت بریتانیا بر هندوستان را داشت. زندگینامه نویس مونتآگ با توجه به اندیشه های او، کرزن را مردی مزاحم میدانست که رسوبات اندیشه های عهد سالیسبوری (۲) (۱۸۳۰-۱۹۰۳) هنوز در او زودوده نشده است (۳). اما هارولد نیکلسون زندگی نامه نویس و مداح کرزن، مونتآگ را شخصیتی باهوش، قوی فکر و تنومند، با اعتقاداتی عمیق اما پریشان معرفی میکند. نیکلسون با تحقیر نوشت مونتآگ دارای ذوق و سلیقه های ساده، نظیر تماشای پرندگان و ملت های ستمدیده بود (۴). حقیقت هم همین بود، کرزن ادامه دهنده راه سالیسبوری این امپریالیست به معنای واقعی کلمه بود. به روایت بریتانیکا وی بر این باور بود که حاکمیت بریتانیا برای پیشرفت اقوام «وایس گرا»ست، و «این تسلط را باید با زور اعمال کرد». سیاست سالیسبوری در گسترش مرزهای مستعمراتی بریتانیا خلاصه میشد. در دوره او بود که سودان به دست انگلیسی ها افتاد، نیز او به شدت از دستگاه خلافت عثمانی نفرت داشت. سالیسبوری مردی جنگ سالار بود، به قول بریتانیکا در تمام دوره زندگی خود با دموکراسی مخالفت کرد و از ترس اینکه اتحادیه های جهانی مانع ورود بریتانیا به جنگ شوند، از شرکت در آنها اجتناب ورزید. او متهم به در پیش گرفتن «دیپلماسی سرّی» بود، در سال های پایانی عمر به دلیل پیری و بیماری ناچار فقط پست نخست وزیری را حفظ کرد و وزارت خارجه را به لرد لنسداون داد (۵). سالیسبوری طبقه اشراف انگلیس را دارای مأموریتی الهی میدانست که وظیفه دارند مردم عالم را «متمدن» سازند (۶). بالاتر اینکه او استعمار و استثمار وحشیانه ملت هند را اطاعت بریتانیاییها از حکم پروردگار میدانست (۷). این اظهارات درست مشابه سخنانی بود که صلیبیون به هنگام حمله به سرزمین های اسلامی بر زبان جاری میساختند، آنها هم خود را دارای مأموریتی الهی برای سرکوب مسلمین میدانستند که به زعم آنان کافر تلقی میشدند. طنز تاریخ این بود که از نه

ص: ۴۹۷

۱- رعد، سال یازدهم، ش ۱۹۷، ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۸، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۹، «ترقی سهام کمپانی نفت ایران».

۲- Arthur Cecil Salisbury.

۳- D. S. Waley: Edwin Montague, (London, ۱۹۶۴), pp. ۶۴-۱۶۳, Also, Nicolson, p. ۳۳.

۴- Nicolson, op. Cit. P. ۳۳.

۵- Lord Lansdowne.

۶- Nicolson, p. ۱۶.

۷- Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, vol. ۲, (London, ۱۹۲۸), p. ۴۱۸.

جنگ صلیبی فقط تهاجم نخستین چنین عنوان پرطمطراقی داشت. از جنگ های دوم به بعد طشت رسوایی صلیبیون از پشت بام الیگارشی مالی یهودی به زمین افتاد، معلوم شد که مذهب آلتی برای جهانگشاییهای زورمدارانه اقتصادی بوده است و گرنه بعد از اینکه شکوه شرق چشمان صلیبیها را خیره ساخت، دیگر کمتر اشارهای از مأموریت الهی ادعا شده به میان آمد.

اما کرزن هنوز به استحمار مردم بریتانیا سرگرم بود. او جهانگشایی امپریالیستی بریتانیا را برای تحمیق مردم خود، در لفافهای از ادعای مأموریت الهی میپوشانید، اما اینک حتی در بین مقامات خود حکومت هند انگلیس، کمتر کسی بود که به این مدعیات متفرعانه گوش سپارد، همه میدانستند مأموریت یاد شده غارت ثروت مردم مظلوم هند و سایر کشورهای شرق بوده، در این راه آنها حتی از معتاد ساختن مردم چین برای انباشتن کیسه هایی که هرگز پر نمیشد، ابایی نمیکردند. ایدئولوژی کرزن چنین اقتضا میکرد که مثل صلیبیون برای رسیدن به هدف، خود را درگیر محظورات اخلاقی نسازد، مثل آنان، ارباب به مثابه برنده ترین حربه تسلط به شمار میرفت. نسل کشی و امحای حرث و نسل، مذهب مختار صلیبیون و امپریالیستها بود. دیپلماسی ارباب به منظور تسلط، یکی از برجسته ترین وجوه سرمایهداری است (۱).

به این شکل کرزن اداره عملیات انگلیسی ها را در ایران رسماً عهدهدار شد. او بر این باور بود که باید به هر شکل ممکن در امور داخلی ایران دخالت کرد، دخالتی بیش از آنچه تا کنون صورت گرفته است. به شیوه خاص خود میگفت سیاست عدم دخالت در امور داخلی ایران البته باعث رضایت مردم این کشور خواهد بود، اما به زعم او این سیاست «غیر اخلاقی» است همان طور که بسیار فاجعه بار است (۲) اخلاقی که او از آن یاد میکرد اخلاقیات ماکیاولیستی بود که کلیه وسایل ممکنه برای دست یابی به هدف «مقدس» خویش را که استعمار نام داشت توجیه میکرد. به تعبیر زیبای ثورنتون، با سیاست کرزن ایران به خودی خود رسمیتی نداشت، ایران مهرهای بود که باید با آن «سر و کار» داشت و باید با آن بازی کرد (۳) خود کرزن ابایی نداشت از اینکه خویشان را با تمام وجود «امپریالیست» بنامد (۴)، مردی متفرعن از بازمانده های اواخر دوره ملکه ویکتوریا که خوش داشت او را به همین عنوان خطاب نمایند (۵). این باور بنیادین دستورالعمل های لازم را برای تدوین سیاستهای جهان گشایانه در اختیار کرزن قرار میداد، بهوق «عقاید» سهم تعیین کنندهای در خط مشی دیپلمات ها دارند، این عقایدند که آنها را در تصمیم گیری های آتی کمک میکنند، عقاید در سیاست خارجی نقش ایدئولوژی را ایفا میکنند؛ ایدئولوژی کرزن به راستی امپریالیستی، آن هم از نوع کهنه آن بود و خودش هم به این ایدئولوژی مباهات میکرد. بهوق کرزن از دوره ناصرالدین شاه ضمن مسافرتی به ایران،

ص: ۴۹۸

۱- A. P. Thornton: Imperialism in the Twentieth Century, (London, ۱۹۷۸), p.۷۳

۲- Curzon the Last Phase, p.۱۳۲

۳- A. P. Thornton: The Imperial Idea and its Enemies, (London. ۱۹۵۹), p.۱۷۸

۴- Gopal, p.۲۲۴

۵- A. P. Thornton: Doctrines of Imperialism, (London, ۱۹۶۵), p.۷

در سال های ۱۸۸۹-۱۸۹۰، مواد و مصالح لازم در باب مهم ترین ابعاد حیات ایرانیان را که به درد دستگاه دیپلماسی کشورش میخورد فراهم آورده بود. دیدیم که بعد از همین مسافرت بود که او کتاب مشهورش را با عنوان ایران و قضیه ایران^(۱) نوشت. کتاب، دو سال بعد از خاتمه مسافرت کرزن نوشته شد، یعنی به سال ۱۸۹۲، کرزن در این زمان تنها سی و سه سال داشت. در این سال هنوز ناصرالدین شاه در قید حیات بود و سال های آخر عمر خود را سپری میکرد. کتاب که در نوع خود بی نظیر بود، در دو جلد ۱۳۰۰ صفحه ای نوشته شد. به هر حال او از سال ۱۸۵۹ تا ۱۹۲۵ زیست^(۲).

باز گردیم به اختلاف نظرهای موجود در کمیته شرق. دو طرز تفکر بارز بین اعضای کمیته شرق به وضوح قابل شناسایی بود: در یک سو کرزن قرار داشت که میخواست به هر نحو ممکن از لندن امور ایران را قبضه نماید و در سوی دیگر ادوین مونتگگ قرار داشت که بر این باور بود کنترل امور ایران باید به دهلی و بمبئی منتقل گردد. مونتگگ برای قبضه امور ایران به شدت با کرزن رقابت میکرد. او به عنوان وزیر امور هندوستان سپردن پول و نفقات حکومت هند را به دست افرادی که از لندن در صدد تسلط بر ایران بودند و اجازه نمیدادند این حکومت هیچ گونه اعمال نظری در نحوه اداره ایران داشته باشد؛ برنمیتابید. در این راه او تعصبات فراوانی به خرج میداد و به عنوان یک لیبرال، خواستار نفوذ الیگارشی مالی بریتانیا بر ایران بود که یکی از مهم ترین مراکز آن در سیملا پایتخت تابستانی حکومت هند بریتانیا و همچنین دهلی و بمبئی قرار داشت. کرزن بر این نکته وقوف داشت که برخی از سیاستهای حکومت هند انگلیس با سیاستهای دولت مرکزی انگلستان در لندن هماهنگی ندارد، پس بر این باور بود که باید وزیر مختار ایران از لندن اعزام گردد تا سیاستهای دیکته شده از سوی داونینگ استریت را به اجرا گذارد^(۳). اینکه عمده سیاست های مرتبط با ایران در هند رقم می خورد، نکته ای است که در برخی منابع همان زمان آمده است، مهم تر اینکه قانون این سیاست ها در پایتخت های تابستانی و زمستانی حکومت هند، یعنی دهلی و سیملا رقم می خورد. کاشف السلطنه که جنرال کنسول ایران در هندوستان بود، اهمیت این کشور را در سیاست های ایرانی این گونه ترسیم می کند: «در واقع جمیع پولیتیک دولت ایران راجع به این مرکز است نه لندن و باید دولت علیه ایران خیلی با شأن و قدرت ردّ این محل نموده گردد.»^(۴) بدیهی است وقتی در دوره قبل از مشروطه جایگاه هند تا آن اندازه در سیاست های ایران اهمیت داشت، در دوره مورد بحث ما به طور قطع و یقین افزایش یافته بود.

کرزن به دلیل خصایص خاص اشرافی اش که توأم با برخوردهای نخوت آمیز بود، در نزد

ص: ۴۹۹

۱- Persia and the Persian Question

۲- کتاب کرزن با این مشخصات به زبان فارسی ترجمه شده است: ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳).

۳- صباچی، ص ۲۱.

۴- ثریا کاظمی: حاج محمد میرزا کاشف السلطنه، پدر چای ایران، (تهران، سایه، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۴.

سایر اعضای کمیته شرق از کمترین محبوبیت برخوردار بود(۱) رفتار کرزن رفتاری استعماری از نوع قرن نوزدهمی آن بود. او نه تنها برای کشورهای مستعمره حقی قائل نبود، بلکه با اطرافیان خود هم به شکلی موهن برخورد میکرد. مردی غیرقابل تحمل که معجونی از تکبر، منش دیکتاتوری و خودخواهی اعجاب انگیز، عناصر و مؤلفه های آن را تشکیل میداد(۲) از سویی کرزن برای استقلال و حاکمیت ملی ایران هیچ گونه ارزشی قائل نبود. او ادامه دهنده استعمار کهن بریتانیا در این گوشه از عالم بود. تفکر او به اندازه های استعماری بود که وقتی وثوق الدوله که آن همه کرزن مدعی حمایت از وی بود، خواست چهارده قاضی فرانسوی برای اشتغال در عدلیه ایران استخدام کند؛ کرزن بلافاصله به کاکس تلگراف زد و وثوق را متهم به سوء نیت کرد و گفت باید شدیداً به او اعتراض شود(۳) این نگرانی ها و تهدیدات حتی بعد از انعقاد قرارداد هم ادامه یافت. کاکس همیشه نگران تهدید فرانسه بود، روز سیزده اوت ۱۹۱۹ او خطاب به کرزن نوشت که بونن(۴) وزیرمختار فرانسه در تهران علیه منافع بریتانیا سرگرم فعالیت است. او از کرزن خواست کاری کند تا سفیر فرانسه به کشورش بازگردد!(۵) بعد از انعقاد قرارداد هم با آنکه کاکس وعده داده بود مشکلات مرزی ایران را حل خواهد کرد، وقتی وثوق پیشنهاد کرد اصلاحات ناچیزی در مرزهای غربی ایران انجام گیرد، کاکس و کرزن هر دو متفقاً حتی طرح این موضوع را به فرصتی دیگر محول کردند. وقتی قرارداد امضا شد، دیگر به خواسته های وثوق کمترین اعتنایی صورت نگرفت(۶) کاکس وعده داده بود انگلیسی ها مسئله خسارت های دوره جنگ ایران را نیز مورد بررسی قرار خواهند داد؛ اما وقتی قرارداد امضا شد هرگز حتی اجازه ندادند از این مقوله سخنی به میان آید.

پیش از این هم وقتی وثوق از دولت انگلستان خواست همراه با امریکا اعلامیه های در مورد استقلال ایران و تضمینی بین المللی برای تمامیت ارضی کشور صادر کند، کرزن باز هم با سردی و تحکم پاسخ داد دولت متبوع او میل ندارد در این گونه تعهدات با کشورهای دیگر مشارکت جوید(۷) نحوه تفکر کرزن را در باب ایران، روزنامه ساندی سان(۸) به خوبی تشریح کرده است، آنجا که میگوید، کرزن گویی ایران را خود کشف کرده است؛ به همین دلیل خود را مالک این کشور میدانند(۹).

ص: ۵۰۰

۱- Curzon; the Last Phase, pp.۳۲-۳۵.

۲- S. Roskill: Hankey; Man of Secrets, (London, ۱۹۷۰), vol.۱, pp.۲۷۱-۲۷۲.

۳- Curzon to Cox, London, June ۱/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۴- Bonin.

۵- Cox to Curzon, Tehran, August ۱۳/۱۹۱۹, FO, No. ۳۷۱/۳۸۰۲.

۶- Cox to Curzon, Tehran, May ۸/۱۹۱۹, F. o. No. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۷- Curzon to Cox, London, March ۱۹۱۹, FO, No. ۳۷۱/۳۸۵۹.

۸- Sunday Sun.

۹- Sunday Sun, ۵ June ۱۸۹۲, Quoted in: Earl of Ronal shay: The Life of Lord Curzon, -

(London, ۱۹۲۸), Vol.۱, p.۱۵۶.

به اختصار توضیح دادیم لرد ادوین مونتگ یکی از پابرجاترین مخالفان سیاست های لرد کرزن بود. با توجه به اینکه اختلافات این دو بر سر قرارداد ۱۹۱۹، باب تازه ای در تحولات معاصر ایران گشود، لازم است اندکی هم به زندگی مونتگ و تفاوت دیدگاه های او با کرزن اشاره کنیم. مونتگ کیست؟

به طور کلی، مونتگ ها برادران بانکدار انگلیسی بودند. اینان به مرور با مسائل سیاسی و زندگی اجتماعی هم درگیر شدند. ساموئل مونتگ (۱) نخستین بارون سوایتلینگ (۲) (۱۸۳۲-۱۹۱۱) یکی از بزرگترین بانکداران بریتانیا بود، در عین حال یک فرد خیر به شمار می آمد. او در شهر لیورپول به دنیا آمد. خانواده او مونتگ ساموئل نام داشتند، اما وقتی او کودکی بیش نبود جای نام فامیل و نام اصلی با هم عوض شد و به شکل ساموئل مونتگ درآمد. شم تجاری ساموئل باعث گردید وقتی فقط بیست و یک سال بیشتر نداشت، - ۱۸۵۳ - به بانکداری بزرگ تبدیل شود. در این سال او بانک ساموئل مونتگ و برادران را تشکیل داد. وی در عین حال به شغل صرافی هم روی آورد که مقتضی کار بانکداری اش بود. به مرور به مسائل سیاسی هم علاقمند گردید، از سال ۱۸۸۵ تا پانزده سال بعد او از حوزه انتخابیه ویتچپل (۳) نماینده مجلس عوام بود. ساموئل مونتگ به سال ۱۸۹۴ بارونت شد و سال ۱۹۰۷ به مقام بارونی نایل آمد. از فعالیت های اجتماعی ساموئل مونتگ می توان رهبری انتقال مهاجرین یهودی روسی را به بریتانیا ذکر کرد. در سال ۱۸۸۷ فدراسیون کنیسه ها (۴) را برای برقراری وحدت بین گروه های کوچک یهودی مقیم انگلستان به وجود آورد. او خود عضو شورای کنیسه متحده (۵) بود. مونتگ با نخستین رئیس این شورا یعنی لرد روچیلد اول (۶) اختلاف نظر یافت و به همین دلیل فعالیت چندانی در این تشکیلات نکرد. با این وجود او به عنوان یک رجل برجسته سیاسی به فلسطین، روسیه و ایالات متحده امریکا سفر کرد تا به مسائل یهودیان رسیدگی کند. ویژگی مونتگ این بود که با اندیشه صهیونیسم مخالفت می کرد. این عمده ترین دلیل اختلاف او با لرد روچیلد بود.

فرزند بزرگ ساموئل (۷) مونتگ، لوئیس ساموئل (۱۸۶۹-۱۹۲۷) نام داشت. او دومین بارون سوایتلینگ بود (۸) لوئیس ساموئل، رئیس فدراسیون کنیسه های انگلستان به شمار می رفت، او هم

ص: ۵۰۱

۱- Samuel Montague

۲- First Baron Swaythling

۳- Whitechappel

۴- Federation of Synagogues

۵- United Synagogue Council

۶- First Lord Rothschild

۷- Louis Samuel

۸- Second Baron Swaythling

مثل پدر با ایدئولوژی صهیونیسم مخالفت می کرد. لوئیس همیشه می گفت: «یهودیت برای من فقط یک مذهب است.» (۱)
وی با گلادیس (۲) دختر کنل آ. ای. دبلیو. گلداسمید (۳) ازدواج کرد. فرزند دوم لوئیس مونتآگ، اون ادوارد (۴) نام داشت
که به سال ۱۹۰۱ به دنیا آمد و در سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ رئیس اتحادیه کنیسه های انگلستان بود.

ادوارد در دوره جنگ دوم جهانی در بخش اطلاعات نیروی دریایی انگلستان کار کرد. تاکتیکهای اطلاعاتی سرویس امنیتی
انگلستان بعدها با نام مشهور «مردی که هرگز نبود» (۵) و به قلم این شخص شهره آفاق شد. به عبارتی از این بعد نام مونتآگ
ها در پیوند با سرویس اطلاعاتی انگلستان معنا و مفهوم می یافت.

دومین فرزند ساموئل مونتآگ، ادوین (۶) مونتآگ (۱۸۷۹-۱۹۲۴) نام داشت که در جریان تحولات دوره بعد از قرارداد ۱۹۱۹
و ثوق با مسائل ایران گره خورد. او هم مثل پدر سیاستمداری لیبرال بود. به سال ۱۹۰۶ به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد،
یکی از مهم ترین مشاغل وی تصدی منشی گری خصوصی هربرت اسکویت (۷) نخست وزیر لیبرال انگلستان در این مقطع
تاریخی بود که همزمان با دوره نخست وزیری او نخستین زممههای مشروطیت در ایران بر سر زبان ها افتاد. از سال ۱۹۱۰ تا
۱۹۱۴ معاون پارلمانی وزارت امور هندوستان بود، در همین سال ها بود که از برخی تقاضاهای استقلال طلبانه مردم هند
حمایت کرد. به سال ۱۹۱۴ درست مصادف با آغاز جنگ اول جهانی یکی از مسئولین اصلی خزانهداری بریتانیا شد. در ۱۹۱۵
مقامی شامخ در دوک نشین لانکاستر (۸) یافت. به سال ۱۹۱۶ برای نخستین بار در کابینه لوید جرج به وزارت دست یافت و از
سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ یعنی در بحبوحه تحولات بعد از انقلاب روسیه، وزیر امور هندوستان شد. مونتآگ به سال ۱۹۲۲ از کابینه
استعفا داد، زیرا با سیاستهای اهانت بار دولت متبوع خود در ارتباط با مسلمانان هند، مخالفت می کرد. در همان سال او کرسی
نماینده را هم از دست داد. ادوین مونتآگ یکی از مخالفین آشتی ناپذیر صهیونیسم بود، نیز با اعلامیه بالفور در مورد وعده
تشکیل یک دولت مستقل یهودی در سرزمین فلسطین مخالفت می کرد.

خواهر ادوین به نام لیلیان هلن (۹) (۱۸۷۳-۱۹۶۳) در امور اجتماعی فعال بود. باشگاه مرکزی

ص: ۵۰۲

۱- Judaism is to me only a religion

۲- Gladys

۳- A. E. W. Goldsmid

۴- Ewen Edward

۵- The man who was never was

۶- Edwin

۷- Herbert Asquith

۸- Lancaster

۹- Lillian Helen

دختران غرب (۱) را به سال ۱۸۹۳ بنا نهاد، به سال ۱۹۰۲ همراه با کلود گلداسمید مونته فیوره (۲) اتحادیه مذهب یهود (۳) را بنا نهاد که از کنیسه های لیبرال یهودی حمایت مالی می کرد. به سال ۱۹۲۶ اتحادیه جهانی یهودیت مترقی (۴) را تشکیل داد، وی نیز به یهودیان لیبرال خدمات ارائه می نمود و درباره مذهب یهود (۵) و زندگی نامه پدرش لرد سوایتلینگ اول کتاب هایی منتشر ساخت (۶)

در کتابی رسمی که سال ها پیش منتشر شده و مشتمل بر یکی از حساس ترین مقاطع زندگی ادوین مونتگگ یعنی سال های ۱۹۱۷-۱۹۲۲ می باشد، یادداشت های روزانه او چاپ شده اند. با اینکه در این سال ها او مکرر به دهلی، سیملا، کلکته و بمبئی مسافرت کرد و با اینکه این سال ها مقارن با دوره تصدی وزارت امور هند توسط اوست، کوچکترین سخن مهمی درباره ایران و اختلافاتش با کرزن به میان نمی آورد. این امری شگفت انگیز است، چگونه ممکن است یکی از محوری ترین و تعیین کننده ترین مسائل سیاست خارجی بریتانیا که شخص مونتگگ به شدت با آن درگیر بود، در یادداشت های او منعکس نگردیده باشد؟ اما در این کتاب اشارات بی اهمیتی نسبت به برخی موضوعات شده است که نشان می دهد گویا او از تحولات ایران آگاهی ندارد. به طور مثال جایی بدون نام بردن از بایبان و بهائیان، از آنان به عنوان «دمکرات های ایران» یاد میکند که حکومت هند انگلیس با آنان پیوند یافته است. او به نقل از دابس (۷) یکی از دست اندرکاران حکومت هند انگلیس، ادعا میکند هفتاد درصد ایرانیان «آشکارا یا نهانی» به «مذهب جدید» یعنی بهائی گری، باور دارند! در ادامه بدون نام بردن صریح، او به باب اشاره میکند که به سال ۱۸۵۷ «توسط ایرانیان» کشته شد! مونتگگ که تظاهر میکند شناختی از این فرقه ندارد، مدعی است باب شبیه به جان بپتیست (۸) انگلیسی ها بوده است، کسی که نوعی انترناسیونالیسم یا به عبارتی جهان وطنی را به ارمغان آورد و علیه اسلام وارد میدان شد. او اینان را همان دمکرات هایی میدانند که بریتانیا در حال از دست دادنشان است. جنرال کنسول ایران در هند به مونتگگ گفت داستان رشد «مذهب جدید» در ایران که دابس برای او شرح داده است، افسانه است و واقعیت ندارد. او خاطر نشان ساخت در ایران جایی برای رشد این به اصطلاح مذاهب موجود نیست و صریحاً گفت حتی اگر مذهب خود را رها سازد، باز هم حاضر نیست این مذهب ادعایی را بپذیرد. جالب اینکه مونتگگ به جنبش

ص: ۵۰۳

۱- West Central Girl's Club

۲- Claude Goldsid Montefiore

۳- Jewish Religious Union

۴- Encyclopedia Judaica, vol. ۱۲, (Jerusalem, Israel), pp. ۲۶۳-۲۶۴

۵- World Union for Progressive Judaism

۶- Dobbs

۷- John the Baptist

۸- "These are the democrats whom we are losing", Edwin S. Montague: An Indian"

.Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine I.T.D, ۱۹۳۰), p. ۶۴

آنارشیستی که طبق شنیده های او بین مسلمانان در حال رشد بود، علاقه نشان میداد(۱)

دیگر اشارات او به مسائل ایران که کاشف از علایق باطنی اوست اشاره به همکاری دیپلماتیک انگلستان و روسیه بود که به قول او باعث میشد بریتانیا مثل روسیه به مقابله با «دمکرات های ایران» پردازد. در این جا او تصریح میکند کنترل ایران باید بازتابی از دیدگاه های حکومت هند باشد و لاغیر. در این اظهار نظر که به طور غیرمستقیم سیاست نگاه کرزن را به ایران نقد میکند، مینویسد طبق این دیدگاه بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران خارج سازد. مونتاگ نوشت سیاست کنونی آلمان مبتنی بر حفظ استقلال ایران است، پس نیازی به حضور نظامی در این کشور نیست، اگر هم آلمان سیاست خود را در ارتباط با ایران تغییر داد؛ برای بریتانیا بازگردانیدن نیرو به این کشور بسیار سهل و آسان است. از سویی او به حمایت و کمک مالی بریتانیا از ضدانقلاب روسیه اعتراض داشت. مونتاگ به دیپلماسی کرزن می‌تاخت که به ضد انقلاب مزبور در نواحی جنوب شرق روسیه کمک میرسانید و نسبت به همکاری کشورش با این گروه معترض بود. به دید او این سیاست است که خروج تفنگداران بریتانیایی از ایران را غیر ممکن ساخته، زیرا ایران و بین النهرین حلقه های مرتبط این تلاش ها هستند، اما این تلاش ها هم در صورتی موجه است که برای این پیوندها امکان موفقیتی وجود داشته باشد؛ حال آنکه احتمال موفق بودن این سیاست در ایران بسیار کم است(۲)

اینها تنها موضوعاتی هستند که در خاطرات یک دوره مهم و اساسی زندگی لرد مونتاگ دیده میشوند. بدیهی است یا مسائل دیگر را از کتاب یادداشت های روزانه او حذف کرده‌اند و یا اینکه خود لرد مونتاگ به آنها اشاره‌ای نکرده است؛ به نظر می رسد احتمال نخست صحیح تر باشد. این احتمال را برای آن بیشتر قریب به ذهن میدانیم که سانسور خاطرات رجال بریتانیا در ارتباط با تحولات ایران امری مرسوم بود. بهترین نمونه آن سانسور کتاب «شاهراه فرماندهی» به قلم لرد آیرونساید اول است که بخشی از آن چند ده سال بعد منتشر شد. دغدغه ذهنی مونتاگ و راهبرد سیاسی او در ارتباط با مسئله ایران، مقوله‌های بود که خود آن را سیاست «هندی کردن»(۳) نام می نهاد، یعنی سرنوشت ایران باید با حکومت هند انگلیس رقم می خورد؛ این تفاوت دیدگاه ظاهراً بی اهمیت، بعدها نقش مهمی در فرایندهای سیاسی ایران ایفا کرد که با کودتای رضا خان به اوج رسید.

ص: ۵۰۴

۱- Ibid, op. Cit, pp.۹۸-۹۹

۲- Ibid, p.۱۴۶

۳- Indianisation

قبل از پرداختن به تحولات بعد از روی کار آمدن دولت و ثوق، باید گفت بدون تردید نقش سرپرسی کاکس وزیرمختار وقت بریتانیا در ایران که از مدافعان پابرجای سیاست های کرزن بود، در روی کار آمدن مجدد و ثوق الدوله غیرقابل انکار است.

کاکس در خانواده های متوسط به دنیا آمد، تحصیلات خود را در مدرسه مشهور هرو(۱) و کالج نظامی سلطنتی سنت هرست(۲) انجام داد و خدمات دولتی را در وزارت امور خارجه انگلستان در اداره هندوستان(۳) آغاز کرد. لرد کرزن که به کاکس تعلق خاطر داشت، به سال ۱۸۹۹ سمت کنسولی مسقط را به او واگذار کرد. به سال ۱۹۰۳ زمانی که لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان بود، به همراه همسرش و نیز سر آرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در تهران، سفری به خلیج فارس آغاز کردند؛ همان سفری که با بی اعتنائی علاءالدوله حاکم فارس و بنادر مواجه شد و در کتاب بحران مشروطیت در ایران در باب آن سخن گفته ایم. درست در بحبوحه جنگ به سال ۱۹۱۵، کاکس نماینده بریتانیا در خلیج فارس شد. این منصبی مهم بود که کاکس تا زمان انتصاب به وزیرمختاری کشورش در ایران آن را تصدی کرد. نمایندگی بریتانیا به واقع عالی ترین منصب دولتی انگلستان در این گوشه از دنیا بود. کاکس با این منصب بر شیخ نشین های خلیج فارس تسلط داشت.

بوشهر مرکز استقرار نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به شمار می آمد، پرچم انگلستان بر فراز مقر کاکس همیشه در اهتزاز بود. به واقع بریتانیا حداقل آن بخش از بوشهر را ملک طلق خود محسوب میکرد و در همین ایام شخص کاکس با بسیاری از رجال ایرانی ارتباط و مراوده داشت. بعد از اینکه مأموریتش در ایران خاتمه یافت، مأمور عالی رتبه کشورش در عراق گردید. گرترو بل(۴) که مستشرقی با تجربه به حساب می آمد و در آن ایام در خدمت سرویس اطلاعاتی بریتانیا بود، منشی کاکس به شمار می آمد. گرترو بل در تحولات عراق که منجر به استقرار رژیم سلطنتی شد نقش بسیار اساسی ایفا کرد. از سویی درست در همین ایام سر آرنولد ویلسون(۵) از مدیران ارشد شرکت نفت انگلیس و ایران که کتابی برای استفاده های اطلاعاتی در باب تاریخ ایران بعد از مشروطه و تحولات خطه های جنوب و غرب کشور به رشته تحریر در آورده بود؛ معاون ارشد کاکس به شمار می آمد. هم گرترو بل و هم ویلسون با تحولات ایران ارتباطی دیرینه داشتند، به دلیل تجربیاتشان در مسائل ایران، بعدها منصب مشاورت در امور ایران را در وزارت خارجه بریتانیا عهده دار شدند(۶) از سویی کاکس به شدت از روی کار آمدن و ثوق الدوله حمایت میکرد.

روی آوردن به دولت و ثوق را باید در چارچوب همان نظریه استقرار مرد قدرتمند ارزیابی

ص: ۵۰۵

۱- Harrow.

۲- Sand Hurst

۳- India Office

۴- Gertrude Bell

۵- Sir Arnold Wilson.

۶- برای اطلاع بیشتر در مورد زندگی کاکس و حلقه های ارتباطی او بنگرید به: Philip Graves: The Life of Sir (Percy Cox, London, ۱۹۴۱).

کرد. برای وقوف به اهمیت موضوع طرح نکاتی را ضرور میدانیم. تا اینجای این دفتر دیده‌ایم که چگونه مشروطه و دموکراسی ملعبه دست بازیگران سیاسی و جناح‌های مختلفی بود که در ماهیت امر کوچکترین باوری به مشروطه و الزامات آن نداشتند. مشروطه باعث شد حکومت ایران در خلاء و فضایی تهی معلق شود. آنچه در کشور ساری و جاری بود نه نسبتی با نظام‌های مشروطه داشت و نه حتی با «رژیم پیشین» قاجار و به طور مشخص حکومت ناصرالدین‌شاه. در دوره سلطنت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه که مهمترین و در عین حال طولانی‌ترین سالهای سلطنت شاهان قاجار بود (۱) قدرت به دو شعبه تقسیم میشد: بخشی از قدرت به دست روحانیان بود و بخش دیگر آن به دست سلاطین و اقشار دیوانسالار. اما در دوره مشروطه ساختار قدرت به هم ریخت و هیچ مبنای قابل قبولی هم جای آن را نگرفت. نه برای سلطنت شأنی مانده بود و نه برای روحانیت. تازه یک مشکل جدید هم اضافه شد: «اکنون قوه اجنبی اسباب دست ستمگران شده هر کجا در مانده شوند، هر کجا رسیدن به آرزوهای خود را مشکل تصور نمایند به زبان مأمورین اجنبی مقاصد نامشروع خود را بر دوش ملت بار مینمایند. ملت بی‌خبر، ملت بیچاره هم چاه را از راه نشناخته متنفذین در وجود خود را که همه گرگان در لباس میشند، تقویت نموده به دست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌آورد.» (۲)

به هر حال وضعیت سیاسی ایران بعد از مشروطه به کلی با دوره قبل تفاوت و تمایز داشت. نظم کهن از بین رفته بود و جز هرج و مرج و ناامنی و وحشت؛ جای‌گزینی برای رژیم پیشین به ارمان نیاورده بود، الامشتی شعار میان تھی.

به قول میرزا یحیی دولت‌آبادی که خود از مشروطه خواهان بود؛ در دوره‌های قبل، قدرت ناشی از سلطنت مقتدری بود که پادشاه مالک‌الرقاب شناخته میشد. اما بدنه این قدرت انسان‌های سرد و گرم چشیده و مردم دنیا دیده‌های بودند که تجربه داشتند و اغلب، هر چند به طور ظاهری، خود را پای بند دیانت میدانستند. از آن سوی قوای دولتی برای حفظ امنیت و آرامش کفایت میکرد، حکام از مرکز قدرت واهمه داشتند و درباریان همیشه به دو دسته تقسیم میشدند و یک دسته همیشه علیه دستهای دیگر در حال دسیسه‌چینی بود. هر گاه به کسی ستمی میشد میتوانست به گروه رقیب نزدیک شود و تا اندازه‌های مورد حمایت واقع گردد. از سویی روحانیان در بین مردم از احترام برخوردار بودند. روحانیان بزرگ، خود قدرتی عظیم تشکیل میدادند که این قدرت، قلمرویی وسیع در شهرها و روستاهای ایران تا عراق عرب در بر میگرفت. از روحانیان «خداپرستان آنها وجودشان برکت بود و موجودیتشان گرچه در گوشه‌های انزوا بود، موجب هزار گونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند.» (۳)

ص: ۵۰۶

۱- فتحعلی شاه حدود سی و هشت سال و ناصرالدین شاه نزدیک پنجاه سال سلطنت کردند.

۲- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۳- همان، ص ۲۶۳.

به قول دولت آبادی حتی روحانی نمایان آن عهد نیز «اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور میتواندست از بسیاری تجاوزات آنها جلوگیری نماید و سدی در برابر هوسناکیهای ایشان بوده باشد. بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند، این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آنها هم بسته نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره پذیر بود.»^(۱)

بعد از مشروطه نهاد سلطنت و نهاد روحانیت از رسالت تاریخی خود فروماند، زیرا هر دو به نوعی به شدت تضعیف شده بودند. هیچ کدام از این دو قوه به صورتی که در قبل بود استمرار نیافتند و به طور موقتی در وظایف تاریخی آنان خللی روی داد. قوه دولت از احمد شاه ناشی میشد، فردی بی تجربه و اسیر دستان سیاستمداران جهاننیده‌های مثل ناصرالملک. احمد شاه مدت چهار سال منتظر تاجگذاری بود، زمانی هم که به این آرزو نایل آمد، «بی آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از نیابت سلطنت کسانی که به دست صاحبان هوا و هوسهای گوناگون اسیر بوده، مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست‌ناشناس؛ و یا مانند ناصرالملک عالم سیاست‌شناسی که نمیتوانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارایی خود مقدم بدارد و از وزرای که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده اند»^(۲)، او را اداره می کردند. بسیاری از رجال این دوره اهلیت شغلی را که به دست داشتند حائز نبودند، به طور مداوم اشخاص نا اهلی قدرت را به دست می گرفتند، «بعلاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده قوه مستقیمی برای دولت در دفع آنها موجود نبوده است.» حکومت ناچار میشد قدرت را مثلاً به دست رهبران ایل بختیاری بدهد، آنان هم بهوقع اقتداری نداشتند، بلکه قدرتی عریان را به نمایش می گذاشتند، قدرتی که نهادینه نشده بود. به عبارتی اعمال قدرت در این مقطع تاریخی با توسل به اراده شخصی بود، هرگز نهادهای لازم برای استمرار و دوام قدرت دولت، وجود نداشت و هرگز هم پا نگرفت. به همین دلیل وقتی صاحب قدرتی سقوط میکرد هرج و مرج هم شدت می یافت. قانون هرگز نهادینه نشد، هرگز مردم و دولت به حقوق و وظایف متقابل خود وقوف نیافتند، نهادهای مدنی که در زمره الزامات یک نظام مشروطه بود، پا نگرفت و حتی همان میراث سنتی گذشته هم تداوم نیافت، به همین دلیل حقوق موضوعه در جامعه هم مبنایی حقیقی نیافت.

در عصر مشروطه رهبران قوم به طور مثال از قبایل و عشایر بختیاری تشکیل میشدند. نظام عشیره‌های خود را به کشور تحمیل میکرد، تحت لوای مشروطه اتفاقاتی می افتاد که نه تنها نسبتی با این نظام سیاسی نداشت، بلکه از اساس نسبت به «رژیم پیشین» هم منحط تر بود: «بدیهی است حکومت ایلاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که در آنها

ص: ۵۰۷

۱- همان.

۲- همان.

هست چه اثر میکند و هم در حکومتی که قوه ایلاتی او محتاج الیه دولت باشد چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع را یگانه مقصد خویش بشمارد حال زیر دستان او پیدا است به کجا میکشد.»^(۱) به قول دولت آبادی کار به جایی رسید که در عصر مشروطه، «کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایلاتی بود، شدیدتر از دوره های استبدادی شد و مردم ناچار میشدند به قوای اجنبی متوسل گردند. سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال میکرد، بلکه خود وسایل آن را نیز فراهم میآورد.»^(۲)

با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، کنسول های دو دولت در شمال و جنوب رشته امور کشور را به دست گرفتند. «کنسول های دو دولت در جنوب و شمال رشته امور سیاست داخلی و خارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته کار به جایی رسیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سران و سروران قوم، همه دیده باطن و ظاهر را به جانب دربار پطرسبورغ و لندن افکنده منتظرند مقدرات آنها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد. قوه نظامی دولت هم صفر شده، دو قوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مستند است به روس و انگلیس و قوه اجنبی شمرده میشود، گرچه ژاندارمری به ایرانی بودن نزدیکتر است تا به قزاق.»^(۳)

به قول دولت آبادی قوه روحانی هم بعد از مشروطه دچار ضعف و فتور شد، که البته علت این ضعف را باید در افراط کاری های دوره مشروطه دانست. رؤسای بزرگ آنان مثل آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی یا از دنیا رفته و یا افراد در قید حیات آنان مثل علامه نائینی در ایران و عراق عرب انگشت شمار بودند. خلاصه اینکه «نامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته با هر کس سخنی از اصلاحات ملکی گفته شود به غیر از نمیشود و کار گذشته، یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است جوابی شنیده نمیشود.»^(۴) تازه این وضعیت کشور بود در آستانه تاجگذاری احمد شاه قاجار، وضعیت بعد از آن، از این هم بدتر شد. این وضعیت با فراز و نشیب های فراوان ادامه یافت تا نوبت به ریاست وزرایی مجدد وثوق به سال ۱۲۹۷ شمسی مصادف با ۱۹۱۸ میلادی رسید. دوره اول ریاست وزرایی او اندک زمانی قبل از تأسیس کمیته مجازات بود و از بیم ترورهای آنان بود که استعفا داد. این بار وثوق که از حمایت بریتانیا و شخص کرزن برخوردار بود، به میدان آمد.

در مرداد ۱۲۹۷ میگفتند بین انگلیسی های مقیم ایران بر سر نوع حمایت از رجال ایرانی طرفدار آنها اختلاف بروز کرده است. یک دسته به رهبری مارلینگ که از وثوق، تدین، صدرائی و ملک الشعرا حمایت کردند و دیگری دار و دسته استوکس، کاکس و سر پرسی سایکس که با سردار منصور گیلانی، سردار محیی و دکتر اسماعیل مرزبان مشهور به امین الملک مرتبط بودند. از همان زمان احتمال داده میشد که این دسته دوم موفق تر باشند. وثوق برای اینکه

ص: ۵۰۸

۱- همان، صص ۲۶۳-۲۶۴.

۲- همان، ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- همان.

رضایت هر دو طرف را به دست آورد، از فتح الله اکبر سردار منصور دعوت کرد وارد کابینه شود و وزارت داخله را تصدی نماید، او حاضر به قبول این دعوت نشد؛ «این علامت پیش بودن دسته ساکس (۱) است.» وقتی سردار منصور از پذیرفتن این پیشنهاد طفره رفت، وثوق، مستشارالدوله صادق را دعوت به همکاری کرد تا شاید «آذربایجانیه‌ها با او همراه و از آن‌تریک مستشارالدوله و دسته بندی او آسوده شوند.» (۲) سردار منصور که میدانست غلبه با طرفداران اوست، تلاش میکرد خود را به کرسی ریاست وزرایی نزدیک سازد. در عین حال احمد شاه به دلیل نطقی که رشیدالسلطان قبل از اعدام کرده بود، با وثوق به تغییر رفتار کرد. شاه گفته بود اعدام این افراد باعث مفتضح شدن او هم شده است. کابینه دچار بحران شد، نصرت الدوله وزیر عدلیه به دلیل اینکه افراد وزارت خانه او نتوانسته بودند جلو تعرضات غیر قانونی و ستداهل رئیس‌نظمیه را در باب پرونده کمیته مجازات بگیرند، از عدلیه به وزارت جنگ رفت و مشارالملک هم جای او را گرفت. قرار بر این شد که وثوق هم وزارت داخله را به کسی دیگر دهد و خود تصدی وزارت مالیه را در عین ریاست وزرایی عهده‌دار گردد (۳).

با تمام این اوصاف برای بریتانیا نه نظم ایران فی نفسه اهمیت داشت و نه استقرار حکومت قانون. بسیاری از رجالی که از دوره مشروطه تا آن زمان از هر گونه بحران سازی ابایی نداشتند، پیوندهایی ناگستنی با مقامات امپراتوری برقرار نموده و یا قبل از آن هم با برخی مقامات بریتانیا مرتبط بودند. بریتانیا تا زمانی که روسیه تزاری وجود داشت، تلاش می کرد در ایران بحران برانگیزد، هرج و مرج را دامن زند و از استقرار ثبات جلوگیری کند، زیرا منافع بلند مدت خود را از این راه ممکن الحصول می دید. دیده ایم که در مقام عمل انگلستان در ایران یکه تازی کرد، همراه با روسیه چند بار استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره افکند و هر گاه اراده کرد، مشروطه را به بوته تعطیل افکند. اما اینک وضعیت فرق می کرد، رقیب قدیمی از سر راه خارج شده بود، بی ثباتی و تزلزل در قلمرو سابق تزار بیداد می کرد، انگلستان هرگز تصوّر نمی کرد گروه‌هایی که بعد از انقلاب قدرت را به دست گرفته بودند، بتوانند از پس مهار بحران‌ها برآیند. آنان همان طور که کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار نصرت الدوله تشکیل داده بود اظهار داشت، تصوّر می کردند تزاریسم باز هم به تاج و تخت دست خواهد یافت و نظم جدید موقتی است؛ اما تزاریسم احیا شده، آسیای مرکزی و قفقاز را از دست خواهد داد و این مناطق زیر نفوذ بریتانیا در خواهد آمد. اگر این امر محقق می شد انگلستان به آرزوهای دور و دراز خود که از ابتدای قرن نوزدهم برای رسیدن به آنها تلاش کرده بود، نایل می شد.

انگلستان تصمیم گرفت از این فرصت تاریخی استفاده کند و این بار به جای هرج و مرج، دولتی وابسته را سرکار نگه دارد. منافع بریتانیا اینک این گونه اقتضا می کرد، ادامه هرج و مرج به

ص: ۵۰۹

۱- منظور سر پرسی سایکس میباشد.

۲- کمره ای، ج ۱، صص ۴۷۶-۴۷۷.

۳- همان، ص ۴۷۸.

نظر آنان در درازمدت به نفع بلشویسم تمام می شد. در این راستا دو سناریو مطرح بود: طبق یکی از این سناریوها انگلستان خود باید دولتی وابسته را سازمان می داد، در کوتاه مدت آن را سرپا نگه می داشت و بخشی از هزینه های آن را متقبل می شد تا نظم و امنیت به منظور سرمایه گذاری های بلند مدت شرکت های انگلیسی هموار گردد. طبق سناریوی دوم، انگلستان نباید برای این منظور از خزانه داری بریتانیا هزینه کند، باید هزینه استقرار امنیت در ایران توسط خود ایرانی ها پرداخت می شد و از تحمیل بودجه اضافی بر بودجه دولتی که تازه از جنگی ویرانگر خارج شده بود، ممانعت می شد. اینان همان گروهی بودند که دور مونتآگ و نایب السلطنه هند جمع آمده بودند، طبق این سیاست باید دولتی دست نشانده را روی کار می آوردند تا با استقرار نظم خشن نظامی، امنیت لازم برای سرمایه گذاری های شرکت های انگلیسی را هموار سازد. بنابر این اختلاف فقط در نحوه استقرار دولت مزبور خلاصه می شد و به طور اساسی در ضرورت روی کار آوردن دولت مقتدر تفاوتی بین محافل حاکمه بریتانیا دیده نمی شد. در این راستا سیاست رسمی انگلستان از روی کار آوردن و ثوق حمایت می نمود.

اینک مارلینگ تلاش می کرد طبق رهنمود کرزن، بار دیگر وثوق را به ریاست وزرایی برساند. اما این بار مسئله ای جدید ظهور نمود: احمد شاه در ازای پذیرش نخست وزیری وثوق از دولت انگلیس تقاضای مستمری کرد. در بهار ۱۲۹۷ یعنی درست زمانی که صمصام السلطنه بختیاری قدرت را به دست داشت، دولت انگلیس پذیرفت ماهانه مبلغ پانزده هزار تومان مستمری برای شاه در نظر گیرد. حدود یکسال بعد احمد شاه خواست میزان مستمری اش به بیست هزار تومان افزایش یابد و این پرداخت مادام العمر باشد، وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، اما سرپرسی کاکس (۱) وزیر مختار جدید انگلیس که آن زمان به جای مارلینگ آمده بود گفت باید این تقاضا را پذیرفت، زیرا شاه ایران به دلیل چاقی بیش از اندازه عمر چندان درازی نخواهد داشت! وقتی باز هم وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، کاکس توضیح داد حد اقل پرداخت مبلغ مزبور به ده سال محدود شود، زیرا احمد شاه «نمی تواند» بیش از این زنده باشد! (۲) درست است که احمد شاه بسیار چاق بود، اما وزیر مختار چگونه توانست این پیشگویی پزشکی را با ضرس قاطع به اطلاع وزارت امور خارجه دولت متبوع خود برساند؟ او از کجا میدانست شاه ایران بیش از ده سال زنده نخواهد ماند؟ جالب این است که عملاً هم چنین شد: در سال ۱۳۰۹ شمسی، یازده سال بعد از گزارش کاکس احمد شاه در پاریس ازدنیا رفت. آیا کاکس از پزشکی سررشتهای داشت؟ البته این گونه نیست و حتی اگر چنین بود باز هم پیشگویی مرگ شاه با امکانات و دستاوردهای پزشکی آن روزگار کاری بود غیر ممکن.

همسو با برخی جریان های خارج از کشور، در ایران تلاش های زیادی برای روی کار

ص: ۵۱۰

۱- Sir Percy Cox.

۲- Ghani, pp. ۲۶-۲۷.

آوردن وثوق صورت گرفت. هم رجال خوشنامی مثل مدرس و ملک الشعراى بهار و هم گروهی که در صدد دست یابی به امکانات بیش تر دولتی بودند، از وثوق حمایت می کردند. جمعیت های انبوهی در مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم تجمع کرده و برای ریاست وزرایی وثوق تظاهرات می کردند؛ آنان می خواستند دولت صمصامالسلطنه را واژگون سازند. به هر روی قبل از این که کاکس وارد ایران شود، سر چارلز مارلینگ در راستای اجرای سیاست رسمی دولت متبوعش تلاش کرد، احمد شاه را قانع سازد با ریاست وزرایی وثوق موافقت کند. بالاخره هم تلاشهای مارلینگ نتیجه داد. روز ششم مرداد ۱۲۹۷ وثوق الدوله به نخست وزیری رسید و وزارت امور خارجه بریتانیا هم پذیرفت مقرری مورد نظر را به شاه ایران پرداخت کند. بلافاصله دستور داده شد وام های قبلی دولت های ایران استمهال شود و نیز بدون وقفه مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان به صورت ماهانه برای گردش امور دولت در نظر گرفته شد. انگلیسیها نمیخواستند غیر از این مبلغ که به عنوان «میلیتاریوم»^(۱) می دادند چیز دیگری به وثوق پردازند. انگلیسی ها ترجیح میدادند دولت ایران را برای مقاصد سیاسی خود در تنگدستی نگه دارند تا این دولت هر چه را طرف انگلیسی بگوید، بر خود لازم الاجرا بدانند. به سایر تقاضاهای وثوق یا اعتنایی نشد و یا بررسی آنها به مذاکرات بعدی موکول گردید. این سناریو درست همان عقیده و نظر کرزن بود که می گفت باید ایرانیان را همیشه بدهکار نگه داشت تا مجبور باشند به بریتانیا تکیه کنند.

عملاً وثوق از اوایل آن سال یعنی ۱۲۹۷، خود را برای تصدی منصب ریاست وزرایی آماده میکرد. او از چند ماه قبل از به دست گرفتن قدرت میگفت این بار مثل گذشته نخواهد بود و دو سه سالی دوام خواهد یافت. هدف وثوق تشکیل دولت مقتدر با ضریب استحکام بالا بود. واقعاً هم وثوق این بار دو سالی قدرت را به دست داشت، اما البته تیم مخالف او نگذاشتند دولت مورد نظر وی شکل نهایی به خود گیرد. وثوق خود را مهیا ساخته بود تا به محض دست یابی به قدرت، احزاب سیاسی را تعطیل و مجامع را موقوف سازد. عدهای از همان دوره نخست وزیری صمصام تلاش میکردند او را وارد کابینه نمایند، زیرا می دانستند وثوق در صدد اجرای چه طرحی است، بالاتر اینکه می دانستند سیاست رسمی بریتانیا از وی حمایت می کند. با این وصف وثوق برای رسیدن به قدرت مجدد، باید با دو دشمن مهم در آن واحد نزار میکرد: بقایای کمیته مجازات و گروه دمکرات های ضد تشکیلی به رهبری کمره ای. می دانیم که این گروه با کمیته مجازات ارتباطات عمیق و حساب شدهای داشت. به قول فتح السلطنه، گروه دمکرات های تشکیلی که به قول او «اصلاً با انگلیسی ها از اول مربوط بوده اند»، میخواهند وثوق را برکشند. اینان میگفتند اگر این منظور انجام گیرد، کار انگلیسی ها از طریق گروه تشکیلی حزب دمکرات پیش خواهد رفت. کمرهای مینویسد: «من گفتم چنان رشته ها را انگلیسی ها به خود جلب نموده اند که شما [ضد تشکیلیون] باشید یا نباشید کمیته را آنها

ص: ۵۱۱

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۰۰، واژه صحیح موراتوریوم است که استمهال ترجمه شده است.

تشکیل و مقاصد خود را که از حلقوم کمیته دمکرات باشد، بیرون خواهند آورد.»^(۱)

روز بیست و نهم شوال ۱۳۳۶ مطابق با ۲۹ اوت ۱۹۱۷ بالاخره وثوق الدوله بعد از شانزده روز فکر کردن، کابینه خود را در کاخ صاحبقرانیه به شاه معرفی کرد. در این کابینه هم آشکارا دو دستگی دیده می شد، در یکسو کسانی دیده می شدند که همسو با رئیس الوزرا بودند مثل فیروز میرزا نصرت الدوله و در سوی دیگر افرادی مثل فتح الله خان سردار منصور رشتی که وزارت داخله را به دست داشت و نیز کسانی مثل دکتر اسماعیل خان امین الملک، مشهور به مرزبان وزیر پست و تلگراف و یا مرتضی خان ممتاز الملک وزیر معارف و اوقاف دیده می شدند که در زمره اشخاص توطئه گر به شمار می رفتند.

آرایش نیروهای سیاسی در آستانه روی کار آمدن وثوق به این شکل بود: گروه دمکرات های ضدتشکیلی وحشترده از تحریکات وثوق تلاش می کردند با تهدید یا تطمیع مانع از به قدرت رسیدن مجدد وی گردند. آنان می دانستند وثوق این بار سیاست مشت آهنین را به کار خواهد گرفت و در میدان کارزار علیه او، کار آنان زار خواهد بود. انواع و اقسام دسیسه ها به راه انداختند تا مگر او را از دست یابی به ریاست وزرایی منع کنند، اما وثوق که این بار شمشیر را از رو بسته بود؛ نگران تهدیدهای گروه ضدتشکیلی و جوخه های ترور آنان نبود. از آن سوی طیف میانه رو این زمان متشکل از ملک الشعراى بهار و به طور کلی طیف تشکیلی حزب دمکرات از روی کار آمدن وثوق حمایت می کردند. کسانی مثل سید ضیاء الدین طباطبائی هم در این راستا تلاش می کردند. سید ضیا در این مقطع یکی از پابرجاترین حامیان وثوق بود. او روزنامه خود، رعد را بلندگوی سیاست های وثوق قرار داد.

درست در چنین احوالی، دعوای تشکیلی و ضد تشکیلی از سویی و منازعه اعتدالی و دمکرات از سوی دیگر به اوج خود رسید. مدیر مجمع دمکرات های تشکیلی خطیب الملک بود و گرداننده ضد تشکیلی ها هم سید محمد کمره ای. اعتدالی ها جمعیتی را در میدان توپخانه و نیز شاه عبدالعظیم جمع آوری کردند، بین آنان پول توزیع نمودند و تلاش کردند دولتی از حزب خود را روی کار آورند. شاه، نصرت السلطنه را مأمور کرد با متحصنین حضرت عبدالعظیم گفتگو نماید، اما او کاری از پیش نبرد. مدرس یکی از مخالفین وضع موجود، بر این باور بود تنها کسی که میتواند امروزه کشور را اداره کند و میتواند با دول خارجی در حال جنگ با یکدیگر، طرف قراردادی واقع شود، وثوق الدوله است. اگر وثوق الدوله به قدرت برسد، آنگاه میتوان بحث کرد که رسالت دولت در این وضع خطیر چیست و با کدامین قدرت خارجی - آلمان یا انگلیس - بهتر میتوان کنار آمد: «غیر از این قسم مملکت محل خطر است.»^(۲) مدرس در اواخر دولت صمصام و آستانه شکل گیری دولت دوم وثوق، به شمیران، منزل نصرت الدوله فیروز میرفت و از روی کار آمدن دولت وثوق حمایت میکرد^(۳) مدرس

ص: ۵۱۲

۱- کمره ای، جلد ۱، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳- همان، ص ۳۲۷.

رجلی مستقل به حساب می‌آمد که مصلحت ایران را بر هر چیزی ترجیح می‌داد، او بر این باور بود که وثوق می‌تواند کشور را از هرج و مرج‌رهایی بخشد و قدرتی تشکیل دهد که ضامن دوام و بقای حیات ایران باشد. او هرگز اختلافات شخصی خود را به اختلاف سیاسی تبدیل نکرد و به هیچ وجه پا از دایره مدارا و عدالت حتی در مورد مخالفان خود بیرون ننهاده. مدرس همان طور که در دوره دوم مجلس هم گفته بود، اساسش بر ائتلاف و همدلی نیروها بود، او از تفرقه و تشتت بیزار بود و آن را عامل سوءنیت و شکست مشروطه ارزیابی می‌کرد^(۱) او همیشه می‌گفت باید نیروها را حفظ کرد و از تفرقه بین آنان خودداری ورزید، مدرس حتی در برابر دشمنان خود هم پا از دایره عدالت بیرون ننهاده.

از آن سوی برخی از افراد که کمرهای از آنها با عنوان «بی‌حیاهای دمکرات‌های تشکیلی از قبیل ملک‌الشعرا و غیره» نام می‌برد، از تحصن حضرت عبدالعظیم حمایت می‌کردند^(۲) می‌گفتند ملک‌الشعرا علناً طرفدار وثوق‌الدوله است^(۳) بهار هم مصالح کشور را بر اختلافات مسلکی و شخصی رجحان می‌داد. اما از آن طرف سید اسدالله خرقانی از کابینه صمصام دفاع می‌کرد، او به صمصام گفت «در طرد و سیاست عبدالعظیم‌ها جدی باش و ابداً از میدان انگلیس پرست‌ها فرار نکن.»^(۴) همین خرقانی که جای دیگر به طور تفصیل از او صحبت کرده ایم،^(۵) یکی از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بود. مشارالسلطنه وزیر امور خارجه هم از طرف مارلینگک پیام آورد که کابینه صمصام باید استعفا کند. می‌گفتند صمصام تهدید شده است اگر استعفا نکند به ایران قشون وارد خواهند کرد و به «قوه فرس‌ماژور» کابینه را مضمحل خواهند ساخت^(۶) اینها همه شایعاتی بود بی‌اساس، به واقع امثال صمصام و دمکرات‌های ضدتشکیلی بودند که باعث تحکیم نفوذ بریتانیا در مرکز و پایتخت شدند؛ هیچ دلیلی برای توسل به زور برای سرنگونی صمصام وجود نداشت. در بهار ۱۲۹۷ انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که بهترین گزینه برای تصدی منصب ریاست وزرایی حسن خان وثوق‌الدوله است^(۷) به تعبیر سید محمد کمرهای وثوق‌پهلوان میدان دیپلماسی بود،^(۸) مردی سرد و گرم‌چشیده که به این آسانی نمیشد از ما فی الضمیر او اطلاع به دست آورد. خود این کمرهای همراه با یاران نزدیکش در لژ بیداری ایران، از افراطیان دوره مشروطه به شمار می‌رفتند، اینان دشمنان پابرجای وثوق و برادرش احمد خان قوام‌السلطنه بودند. وثوق به این آسانی حاضر نبود مسئولیت بپذیرد، او در وهله نخست با مخالفت احمد

ص: ۵۱۳

-
- ۱- بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۵۱-۲۵۲.
 - ۲- کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۰۳.
 - ۳- همان، ص ۳۴۶.
 - ۴- همان، ص ۳۰۸.
 - ۵- بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۰-۲۱ و ۱۰۷-۱۱۰.
 - ۶- کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۰۸.
 - ۷- کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۹۶.
 - ۸- کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۲.

شاه مواجه بود و دیگر اینکه در آن شرایط برای تصدی مسئولیت از انگلیسی ها امتیازاتی میخواست و تا به وی جواب مساعد داده نمیشد، انتظار قبول نخست وزیری از سوی او بیهوده به نظر میرسید. وثوق با سر چارلز مارلینگ^(۱) وزیر مختار بریتانیا در تهران وارد گفتگو شد، او تقاضا کرد اطمینان داده شود احمد شاه در برنامه های دولت او دخالت نخواهد کرد. شروط دیگر بسیار جالب توجه بود: وثوق خواست کلیه نیروهای خارجی از ایران خارج شوند، حقوق کاپیتولاسیون برای کلیه اتباع کشورهای خارجی مقیم ایران برداشته شود، سپاه تفنگداران جنوب ایران منحل گردد، لشکر قزاق توسعه یابد و فرماندهی آن به افسران بی طرف خارجی و یا مسئولین ایرانی محول گردد، نماینده های از ایران به کنفرانس صلح ورسای اعزام گردد و دولت های خارجی متعهد گردند غرامت خسارات دوره جنگ را به ایران بپردازند و بالاتر اینکه قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ملغی گردند. این بود راز حمایت مدرس و بهار از وثوق. نکته های که وجود دارد این است که میگویند کاپیتولاسیون در دوره ریاست وزرایی صمصام السطنه برداشته شد. صمصام «خیلی حظ داشت از این خدمت به مملکت. واقعاً هم جای حظ بوده است»، اما این مذاکرات نشان میداد ابطال کاپیتولاسیون در آن زمان چندان جدی نبوده است. جالب اینکه وثوق تقاضا داشت هزینه های جاری بریگاد قزاق را از قرار ماهی سیصد هزار تومان در ماه به شکل موقتی انگلیسیها بپردازند^(۲) به هر حال این ماهی سیصد هزار تومان پرداخت شد. تلاش انگلیسیها این بود که دولت وثوق بتواند خود را اداره کند: «وثوق الدوله و رفقای او هم دل خود را خوش کرده این پول را مائده آسمانی برای خود فرض مینمایند.»^(۳)

معلوم بود طرف انگلیسی در درازمدت به این تقاضاها عمل نخواهد کرد، اما مارلینگ جواب مساعد داد. علت امر این بود که اساساً دولت نوپای شوروی در همان نوامبر ۱۹۱۷ و بعد هم در سال ۱۹۱۸ کلیه امتیازهای استعماری تزارها در ایران از جمله قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را ملغی کرده بود و حتی برای اینکه انگلیسیها را رسوا سازد، مفاد عهدنامه محرمانه سال ۱۹۱۵ تزار و امپراتوری بریتانیا را هم در مورد ایران منتشر ساخت. قرارداد مزبور بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ تنظیم شد بدون اینکه دولت وقت ایران از آن اطلاعی داشته باشد. به عبارتی دو قدرت بزرگ مخفیانه بین خود توافق کردند منطقه بی طرف ذکر شده در قرارداد ۱۹۰۷ را که شامل بخش های میانی ایران میشد، بین خود تقسیم نمایند «برای روزی که بخواهند حساب مملکت کیان را به کلی مابین خود تسویه نمایند.»

در آن زمان درهای امیدواری به روی ایرانیان بسته شده بود، روس و انگلیس گمان میبردند کشور برای همیشه بین آنان تقسیم شده است: «تنها امیدی که در دل امیدواران باقی

ص: ۵۱۴

۱- Sir Charles Marling.

۲- Syrus Ghani: Iran and the Rise of Reza Shah, (London, I. B. Tauris, ۱۹۹۸), pp. ۲۴-۲۵.

۳- دولت آبادی، ج ۴، ص ۳۹.

میماند این است که تصور میکنند درهای آسمانی به روی آنها هنوز بسته نشده، ممکن است حوادثی پیش آید که عهدنامه‌های علنی و مخفی روس و انگلیس در ایران حکم کاغذ پاره پیدا کند و گریبان مملکت ما از پنجه این دو رقیب ستیزه [جو] رهایی بیابد.»^(۱) این امیدواری با ظهور انقلاب در روسیه به دست آمد، روسیه کلیه قراردادهای استعماری با ایران را یک طرفه لغو کرد. با لغو این قراردادها دیگر بهانه ای برای انگلستان وجود نداشت تا همچنان از قراردادهای ظالمانه قبل حمایت کند.

بنابر این در ظاهر امر انگلیس موافقت خود را با تقاضاهای وثوق اعلام داشت، اما بهواقع انگلیسی ها با آن بخش از تقاضاهای او موافقت کرده بودند که مخالفت با آنها نمیتوانست مفهومی داشته باشد، مثل همین الغای عهدنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵. در محافل تهران شایعات زیادی در مورد تحولات آتی وجود داشت، مهدی نجم آبادی به برخی از اعضای گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات خبر داد، مارلینگک احضار گردیده و سفیر بریتانیا در چین شده و به زودی سر پرسى کاکس جنرال کنسول بریتانیا در بوشهر وزیر مختار جدید این کشور در تهران خواهد شد. میگفتند مذاکراتی در بین است تا انگلیسی ها «چهل کرو» به دولت ایران وام دهند و یک قشون متحدالشکل چهل هزار نفری تشکیل شود. بنا بر این بود که نیروی قزاق و پلیس جنوب منحل شود و این ارتش شکل گیرد. شایع بود صاحب منصبان امریکایی یا سوئدی برای حفظ بیطرفی ایران به عنوان فرمانده در رأس این نیرو گماشته خواهند شد: «واقعاً چشم باز و گوش باز و این عما - حیرتم از چشم بندی خدا. دولت انگلیس پول میدهد که دولت ایران برای خود قشون متحدالشکل برای جلوگیری از قشون اجانب ترتیب بدهد. آن وقت آقایان وزرا اظهار میدارند که باید ریاست تعلیم با صاحب منصبان سوئدی باشد نه امریکایی، چون امریکاییها داخل در جرگه متخاصم هستند.»^(۲)

واقعیت هم همین بود، سر پرسى کاکس به زودی به وزیر مختاری بریتانیا در ایران تعیین شد. کاکس برای این آمده بود تا در درجه نخست امنیت متزلزل شده ایران را به دست دولت وثوق برقرار سازد، «در صورتی که اگر به دقت نظر کنیم، خواهیم دید پاره ای از اغتشاش ها که به دست عنصرهای فاسد در اطراف مملکت موجود است؛ به اسباب خارجی و تحریکات بیگانه بیش تر مربوط میباشد تا به اسباب داخلی و البته ناتوانی دولت هم به آنها مجال مداومت داده است و ثانیاً قراردادی با این دولت میندد که از این به بعد اساس سیاست انگلیس در ایران بوده باشد و مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها را کاملاً تأمین نماید.»^(۳)

مارلینگک اواسط شهریور ۱۲۹۷ از ایران رفت. علت احتمالی احضار او و انتصاب کاکس را این دانسته‌اند که مارلینگک، بیست و پنج هزار لیره خرج کرد تا حمایت پارهای از محافل و تجار را برای انتصاب وثوق از جانب احمد شاه جلب نماید. در تهران تظاهراتی بر پا کردند

ص: ۵۱۵

۱- همان، کروش از ماست.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۴۲۷.

و این تلاش بد فرجام منجر به شورشی در پایتخت شد و دولت عده‌های از تظاهر کنندگان را بازداشت کرد(۱) از آن سوی شیخ محمد حسین یزدی، نصرت الدوله فیروز، امین الملک و عده‌های دیگر من جمله مؤید الاسلام برای روی کار آمدن وثوق کار می‌کردند(۲)

وثوق الدوله در نخستین ماه‌های زمامداری اش، سیاست مشت آهنین را به کار برد. او توانست ژاندارمری را در موقعیتی استوار قرار دهد، تعدادی از اراذل را در تهران بازداشت کرد و اعدام نمود، محترکین را به زور واداشت تا در انبارهای غله خود را بکشایند و آذوقه مورد نیاز مردم را به قیمت عادلانه بفروشند و به این شکل قحطی را مهار کرد. سرکشان اطراف اصفهان مانند رضا جوزانی و جعفر قلی را به شدت تنبیه کرد،(۳) نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان را که در زمره بیرحم‌ترین راهزنان کشور بودند و دستهای مخوف تشکیل داده بودند و در قم و ساوه به یاغی‌گری اشتغال داشتند، در شهریور ۱۲۹۸ دستگیر کرد و بهدار آویخت. کننل گلروپ رئیس کل ژاندارمری ایران اسامی یکصد و چهارده تن را در روزنامه‌ها منتشر کرد که همه از اعوان و انصار ماشاءالله کاشی بودند، او از مردم خواست برای کمک به کشف جرائم و اتهامات این افراد و تسریع در مجازات آنان، اطلاعات لازم را در اختیار وی قرار دهند(۴) روزنامه رعد به مناسبت اعدام ماشاءالله کاشی نوشت:

«جنایات و جنایتکاران بزرگ از حوادث و موجودات اتفاقی نیستند بلکه وقوع جنایت و پیدایش جنایتکار، تمام به واسطه نظامات و وضعیات مخصوصه اجتماعی است که باید در اصلاح آن کوشش نمود. این‌ها معلولیهایی هستند و برای شناختن و فهم معلول باید علل را تحت مطالعه قرار داد. این اشرار... آیا تنها قادر بودند به این شنایع و حرکات قساوت کارانه اقدام ورزند؟ آیا بدون تشویق و کمک دیگران ممکن بود تا این اندازه توانا و مقتدر گردند؟ البته خیر! بنابر این لازم است به اخلاق عمومی نظری افکند و به وسیله اتخاذ تدابیری کوشش نمود تا دیگر این گونه حوادث بروز ننماید.»

به نظر سید ضیا راه رسیدن به مقصود فوق این است که عامه مردم با دولت مساعدت و همراهی نمایند و «دولت نیز به طرز دلیرانه و قاطعانه عدالت را اجرا نماید تا دارای آن مقام و اقتدار باشد و الا هیچ هیئت اجتماعی نمی‌تواند حیات سعادت مندانه برای خود قائل گردد.»(۵) این ماشاءالله خان، پیش‌تر به سال ۱۳۳۲ قمری طی نامه‌ای خطاب به مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت کشور، نوشته بود: «اظهار انقیاد و اطاعت از اوامر دولت و تقاضای رجوع خدمت در حفظ امنیت و هر نوع خدمتی که اولیای امور رجوع فرمایند که برای شرف و

ص: ۵۱۶

۱- Ghani, p.۲۷

۲- کمره‌ای، جلد ۱، ص ۲۴۰

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۹۹.

۴- رعد، سال یازدهم، ش ۱۳۴، ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹، «اعلان از طرف ریاست کل ژاندارمری.»

۵- رعد، سال دهم، ش ۱۲۰، ۴ ذیحجه ۱۳۳۷، ۳۱ اوت ۱۹۱۹، «مجازات.»

خدمتگذاری و خدمت به آن آب و خاک و افتخار فامیلی خود واجب میدانند.»^(۱) با این وصف او دست از راه و رسم خود برداشت تا اینکه در دوره دوم ریاست وزرایی و ثوق به دار مجازات آویخته شد.

و ثوق نیروی ژاندارمری را بسیج کرده بود تا راهزنان را به مجازات رسانند، دار و دسته نایب حسین کاشی با بیست تن دیگر توسط قوای ژاندارمری دستگیر و اعدام گردیدند. کمرهای به مناسبت اعدام ماشاءالله خان نوشت: «خیلی از یک جهت خوشحال [هستم] که قطاع الطریق سنواتی و بر هم زن آسایش یک قطعه از مملکت را بهدار و به جزای مختصری رسانند، اما افسوس خوردم که به دست انگلیسی ها شده که برای بدی او و امنیت مملکت ایرانی نکرده اند، بلکه خود اینها تا کنون مساعدت میکردند که همچو اشخاصی باشند و امور ایران را مختل نمایند و حالا که کارشان را گذرانند دیگر ابدأ اعتنا به خدمات او و قولهای خودشان به او ندارند و رفع احتیاج که از او کردند یک دوست خادم خودشان را به دار میزنند.»^(۲) و ثوق توانست در فاصله یکساله اردیبهشت ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۲۹۹ حدود دویست راهزن را دستگیر و اعدام نماید. این موضوع باعث محبوبیت زاید الوصف او بین توده های مردم شد^(۳) با این وصف یک مشکل اساسی در پیش روی و ثوق قرار داشت: قوای جنگل که «پیرایه چپاولگری هم به آن بسته نمیشود.»^(۴)

حدود یک ماه بعد از اینکه و ثوق قدرت را به دست گرفت، مورخ الدوله با وی گفتگو کرد و پرسید آیا روس ها به دولت او فشاری وارد کرده اند تا تعهدات سپهسالار را قبول کند؟ او تأیید کرد که از جانب روس و انگلیس زیر فشار است اما انگلیسی ها ملا-یم تر هستند. او گفت زیر بار کنترل مالیه ایران به دست روس و انگلیس نرفته است زیرا افکار عامه آماده نیست، نیز تأکید کرد اگر باز هم قدرت های بزرگ در این زمینه به او فشار آورند استعفا خواهد کرد. او حتی موافقت انگلیسی ها را برای عدم تحویل محبوسین آلمانی که در فارس اسیر بودند، به صاحب منصبان انگلیسی، به دست آورد^(۵) و ثوق به جمعی از تجار که برای تشکر از عدم تأیید کنترل مالیه ایران به دست قوای بیگانه و نیز بهبود امر نان اقداماتی کرده بود به نزد وی رفته بودند گفت، از روزی که کابینه را تشکیل داده است مشغول ترمیم اعمال بی رویه کابینه قبل است.

مطلب بالا- را برای این گفتیم تا نشان دهیم در دوره نخست، و ثوق در یکی از مهم ترین ادوار تاریخی ایران به ریاست وزرایی رسید. در این زمان قشون عثمانی به جانب همدان به حرکت درآمده بود. در تهران طرفداران روس و انگلیس و حتی ارامنه متوحش شدند، آنان

ص: ۵۱۷

۱- عصر جدید، ش ۸، ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۳، «پایتخت».

۲- همان، ص ۱۰۸۹.

۳- Ghani, p. ۳۱.

۴- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۰۰.

۵- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۹۹.

نگران بودند از اینکه قشون عثمانی به تهران حمله آورند؛ این بود که دسته دسته از شهر خارج میشدند. اینان یا به شرق و یا به شمال کشور میرفتند، شاه هم مضطرب بود که اگر قشون مزبور به تهران سرازیر شوند تکلیف او چه خواهد شد؟ شایع بود اگر چنین امری محقق شود، روس ها و انگلیسی ها شاه را به استرآباد یا همان گرگان امروزی خواهند برد و آنجا را پایتخت خواهند نمود. وثوق در صدد راه چاره برآمد، او ابتدا به عثمانیها پیام داد به تهدید روس و انگلیس که میخواستند ایران به عثمانی اعلان جنگ دهد توجهی نخواهد کرد. او از عثمانیها خواست حملات خود به اعماق کشور را خاتمه بخشند، زیرا ایران به هیچ وجه با این کشور وارد جنگ نخواهد شد. روس و انگلیس دولت ایران را تهدید کرده بودند اگر به عثمانی اعلان جنگ ندهد، روابط خود را قطع خواهند کرد. وثوق از این دولتها خواست از این تهدید خود دست بردارند. عثمانیها به دنبال استقرار وثوق بر منصب ریاست وزرایی، از پیشروی به سوی تهران خودداری کردند؛ تهران و به طور کلی تمام کشور رو به آرامی میرفت. درست در چنین شرایطی بود که روزنامههای لندن و پتروگراد نوشتند دولت ایران تحت الحمايه روس و انگلیس شده است.

ادعا شد سپهدار تنکابنی در زمان ریاست وزرایی خود نوشتههای داده و ایران را تحت الحمايه دولتی نموده است. شاه و وزیر امور خارجه از قضیه اظهار بی اطلاعی کردند. «آیا مطلب به این سادگی است که شنیده میشود، آیا ولیخان سپهدار این قدر دیوانه بوده که به چنین خیانتی اقدام کرده باشد، یا اینکه این مطلب پردهای است که دیگران روی خیانتکاری خود میکشند، معلوم نیست.»^(۱) درست در همین زمان بود که کمیته مجازات تشکیل شد، نوک تیز حمله این کمیته متوجه شخص وثوق بود و این تشکیلات مخوف تروریستی ابائی نداشت از اینکه رئیس الوزرا را رسماً تهدید به مرگ کند. این تهدیدها باعث کناره گیری او از قدرت شد، اما این بار وضعیت فرق می کرد. به واقع وضعیت ایران در دوره جنگ اول جهانی به این شکل بود که آلمان تقاضا داشت ایران علیه متفقین وارد جنگ شود تا از حمایت دولت آن کشور بهره مند گردد. از آن سوی روس و انگلیس تقاضا داشتند قرارداد با سپهدار پذیرفته شود تا دولت ایران بتواند از حمایت آنان استفاده کند. به واقع قدرت های بزرگ ایران را ابزار پیشبرد دیپلماسی خود قرار داده بودند.

اینک چون وثوق شمشیر را از رو بسته بود، حامیان کمیته مجازات به تکاپو افتادند تا آنها را که پیشتر دستگیر کرده بودند، آزاد سازند. کمرهای از اردیبهشت ۱۲۹۷ نگران این موضوع بود. وی همان زمان به منزل امیر مفخم بختیاری رفت و تقاضای استخلاص زندانیان کمیته مجازات را کرد. او هشدار داد «اگر وثوق الدوله سر کار بیاید احتمال اتلاف آنها میرود.»^(۲) همین طور هم شد، وثوق کمیته مجازات و تشکیلات و رابطان آن را برای همیشه از صحنه

ص: ۵۱۸

۱- دولت آبادی، ج ۴، صص ۳۷-۳۸.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۲۳۷.

تاریخ ایران محو کرد. وثوق به این بسنده نکرد. او عده ای از سران ضدتشکیلی مثل محمد تقی بینش، نیرالسلطان و عده ای دیگر را به جرم همکاری با کمیته مجازات به قزوین تبعید کرد. تلاشها برای رهایی آنان به نتیجه نرسید. میرزا طاهر تنکابنی هم که برای استخلاص آنان با وثوق مذاکره کرد، چنین شنید: «فقط شما یک نفر دمکرات بیشتر نیستید، حق نداری اشخاصی که مرتکب جنایات شده‌اند آنها را بدون رسیدگی شدن تقاضای استخلاص نمایید؛ بینش و صبا در کمیته مجازات شرکت داشتند و نیرالسلطان در معاونت وزارت داخله [دوره علاء السلطنه] جنایاتی کرده و آنها را مرخص نموده. میرزا سید مصطفی خان در کرمان که بود به انگلیسی ها خساراتی وارد کرده، اگر شما حاضرید که آنها را در محکمه نظامی محاکمه نمایند و هر چه حکم شد اجرا شود، من آنها را از قزوین بگویم بیاورند و الا بدون محاکمه آنها را نمیتوانم مرخص نمایم.» (۱) تنکابنی هر چه به طور ملائمت آمیز سخن گفت نتوانست وثوق را قانع نماید. نکته این بود که شیخ محمد حسین یزدی که در زمان مشروطه خود از اعتدالیها بود و با آنان چالش های عدیده فکری داشت، اینک برای استخلاص متهمین به وثوق نامه مینوشت و تقاضای آزادی آنان میکرد. دیگر اینکه این دسته افراد با کسانی مثل خان ملک ساسانی که کتابهای ضد انگلیسی او مشهور هستند رابطه داشتند، برخی از جلسات اینان در منزل سیف الاطباء تشکیل میشد و در آن جلسات کسانی مثل دکتر سعید مالک هم حضور داشت. روابط اینان با هم بسیار صمیمانه بود. نکته مهم این است که وثوق صریحاً مدیر ستاره ایران یعنی حسین صبا و یکی از رهبران گروه ضدتشکیلی یعنی تقی بینش را همکار کمیته مجازات دانست و اصرار داشت اینان حتماً باید به دلیل شرکت در جنایات کمیته مجازات محاکمه شوند.

به هر حال همان طور که بالاتر گفتیم، با وجود سنگ اندازیهای گروه دمکرات های ضد تشکیلی و رابطان کمیته مجازات، وثوق در مرداد ۱۲۹۷ به ریاست وزاری دست یافت، اندکی بعد مارلینگ از ایران رفت و جای خود را به سرپرسی کاکس داد. کاکس در یکی از نخستین نامه های رسمی خود به وثوق که در سیزدهم ذی القعدة ۱۳۳۷ در روزنامه های دولتی رعد و ایران منتشر شد، اعلام کرد دولت بریتانیا مایل است در موارد زیر با دولت ایران وارد مذاکره شود: «۱- تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین، ۲- جبران خسارات مادی وارده مملکت ایران به واسطه دول متخاصم دیگر، ۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند.» (۲) این نامه نگاری ها و مذاکرات متعاقب آن، منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ شد.

همزمان با روی کار آمدن وثوق، انگلیسی ها موافقت کردند تنخواه موراتوریم را بار دیگر پردازند. قرار بود بیست کرور تومان هم به ادارات دولتی ایران وام بدهند. در ازای این تعهدات، انگلیسی ها به سرعت مشغول کار شدند. آنها پی در پی قشون خود را وارد ایران می کردند و به باکو و عشق آباد می فرستادند؛ این دو شهر عملاً به دست آنها افتاد. برای جلب رضایت عامه مردم، همین انگلیسی هایی که در دوره قحطی بی رحمانه نظاره گر وضع بودند، غلات را احتکار می کردند و اجازه نمی دادند غلات هند وارد ایران شود، دست به کار شدند، اینان کالاهای زیادی وارد کشور کردند و در عوض آن تومانی یک عباسی از تجار دریافت نمودند تا راه ها را امن سازند. برخی از ناظرین دیده بودند که «سیصد شتر با جعبه های پول با نظم و ترتیب که فاصله به فاصله سرباز شمشیر کشیده ایستاده بود، پول وارد بانک شاهنشاهی قزوین شد. چشم همه مردم به این همه پول خیره شده بود.» (۳)

١- همان، ص ٧٩٨.

٢- حیات یحیی، ج ٤، ص ١٢٦.

٣- عین السلطنه، ج ٧، ص ٥٣٧٣.

به طوری که در این رساله نشان داده ایم، سیاست بریتانیا در ایران به دو طریق و به موازات هم اعمال می شد. یک سوی این سیاست در راستای منافع مستقیم صاحبان سرمایه و شرکت های فراملیتی قرار داشت و سوی دیگر آن در راستای دیپلماسی رسمی بریتانیا معنا و مفهوم می یافت. این دو سیاست به واقع پشت و روی یک سکه به شمار می آمدند، اما واقعیت این است که گاهی بین صاحبان سرمایه و دیپلماسی رسمی بریتانیا به شدت اختلاف بروز می کرد و تنش های آشکار و نهان محافل اقتصادی و سیاسی بریتانیا علنی تر می شد. این اختلافات از دوره ملکه ویکتوریا هر از چندی علنی می شد، اما یکی از نقاط اوج این اختلاف نظرها، به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ از پرده برون افتاد. روز نهم اوت ۱۹۱۹ مصادف با هیجدهم مردادماه ۱۲۹۸، یعنی درست زمانی که یک سال از استقرار کابینه وثوق می گذشت، لرد کرزن ضمن ارسال یادداشتی برای اعضای کابینه لوید جرج، مذاکرات خود را با دولت ایران به منظور عقد قرارداد سیاسی، نظامی و بازرگانی برای همکاران خویش تشریح نمود. تا این زمان وثوق توانسته بود نشان دهد دیگر مرعوب جوخه های ترور و تحریکات گروه دمکرات های ضدتشکیلی واقع نخواهد شد.

او راهزنانی مثل نایب حسین کاشی و ماشاءالله فرزند او را به دار مجازات آویخت، زندانیان کمیته مجازات را گوشمالی داد و برای اینکه از آنان زهر چشمی بگیرد، دو نفرشان را در ملأعام به دار آویخت و دو تن از سرکردگانشان یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده را با دسیسه ای حساب شده از بین برد. عده ای از دمکرات های ضدتشکیلی هوادار آنان مثل نیرالسلطان، تقی بینش و ممتازالدوله را تبعید کرد، گروهی دیگر را بازداشت نمود، برخی روزنامه های افراطی را تعطیل کرد و خلاصه اینکه نوعی اقتدار را بعد از سال ها هرج و مرج سیاسی و اجتماعی نشان داد.

وقتی موفقیت نسبی وثوق مشاهده شد، کرزن به دلیل علاقه ویژه خود به هندوستان، بار

ص:

ص: ۵۲۰

دیگر به موضوع کهنه ضرورت استقرار دولت حائل در ایران اشاره نمود. او به اهمیت سوق الجیشی ایران اشاره کرد، نقش ایران در حفاظت هند را به طور مشروح گوشزد ساخت، از هرج و مرج داخلی ایران بعد از مشروطه بحث کرد و اینکه آلمان ها و عثمانی ها در دوره جنگ برای بهره برداری از وضع موجود به تحریک احساسات مسلمانان دست زده و جهاد علیه منافع بریتانیا در خاورمیانه را سرلوحه کار قرار داده بودند؛ با این طول و تفصیل او بالاخره موضوع اصلی خود یعنی بحث منافع بلند مدت بریتانیا در ایران را مطرح ساخت.

کرزن خاطر نشان نمود دیگر تهدیدی از سوی آلمان متوجه ایران نیست، بریتانیا از جنگ پیروز خارج شده است و دور جدیدی باید در مناسبات این کشور با ایران شکل گیرد. به واقع این سیاست جدید با مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ شکل نهایی یافت، کرزن از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه بهره برد و تلاش نمود پایه های نفوذ اقتصادی و سیاسی بریتانیا را در این کشور محنت زده و رو به تلاشی مستحکم سازد. به عبارت بهتر کرزن سعی وافری مبذول داشت تا از رهگذر فقر و افلاس، گرسنگی و قحطی و مرگ و میر و در یک کلام اوضاع بحرانی ایران؛ که کشور متبوعش خود به آن دامن زده بود، بهره گیرد و برای همیشه ایران را در مدار منافع اقتصادی و سیاسی بریتانیا هدایت نماید. کرزن که خود بهتر می دانست کشور متبوعش تا چه اندازه در انحطاط همه جانبه ایران تأثیر گذار بوده است، این بار در صدد برآمد تا نقش دایه مهربان تر از مادر را ایفا کند و این گونه بنمایاند که بریتانیا مایل است ایران را از بحران و هرج و مرج برهاند. لرد جیمز بالفور که نقش عظیمی در بحران های ایران داشت، اینکه به کنفرانس صلح ورسای رفته بود و در غیاب وی لرد کرزن عملاً نقش وزیر امور خارجه را ایفا می نمود.

پیش تر گفته ایم که در قرن نوزدهم ایران به واقع کمر بند امنیتی منافع بریتانیا در هند به شمار می رفت. ایران برای زمامداران سیاسی بریتانیا نقش مهره شطرنجی داشت که باید به هر نحو ممکن از هندوستان حفاظت می کرد. قائل شدن به نقش مزبور ستون فقرات سیاست گذاری بریتانیا را در ایران تشکیل می داد. به واقع انگلستان از اوایل سده نوزدهم به دنبال یافتن جای پای برای اعمال نفوذ در ایران می گشت. زمانی که ایران هنوز استقلالی داشت تلاش می کرد با انعقاد پیمانهای از این کشور برای حراست از منافع خود در هند بهره جوید و زمانی که دیگر از استقلال چیزی جز نام برای ایران باقی نماند، سیاست تازه بریتانیا شکل گرفت که در دوره مشروطه و بعد از آن محقق شد. در سده نوزدهم و درست مصادف با سلطنت ناصرالدین شاه دولتمردانی نظیر لرد سالیسبوری می خواستند استراتژی نگاه به ایران خود را از طریق اخذ امتیازات اقتصادی پیش برند. در همین دوره طلایی بود که امتیاز مهمی مثل بانک شاهنشاهی را از آن خود کردند. هر چه تاریخ به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نزدیک تر می شد، این سیاست با قدرت بیش تری اجرا می گردید، در این میان نقش صاحبان سرمایه و محافلی از اصحاب ثروت را نباید از یاد برد که همه و همه به دور ولیعهد ملکه ویکتوریا یعنی ادوارد هفتم جمع آمده بودند و از قضا اکثریت قریب به اتفاق آنان یهودی

بودند. در دوره ای که لرد دیزرائیلی نخست وزیر یهودی تبار بریتانیا قدرت را به دست داشت، نفوذ هر چه بیش تر اینان در ارکان تصمیم گیری های بریتانیا شدت یافت و تمایل سرکش آنان برای سرمایه گذاری و اخذ امتیازات در ایران به نقطه اوج خود رسید. انگلیسی ها برای مهار نفوذ روسیه در ایران از دو ابزار به نحو مطلوبی بهره جستند: ابزار امتیازات اقتصادی برای تکوین وابستگی ایران به محافل خاصی در انگلیس و هند و دیگر استفاده از خاندان هایی بخصوص برای پیشبرد این طرح. در کتاب بحران مشروطیت در ایران نشان داده ایم که چگونه بریتانیا توانست از این دو ابزار برای مات ساختن روسیه در شطرنج سیاست ایران بهره جوید.

به واقع از آن زمان دو سیاست به موازات هم در پیش گرفته شد: عده ای بر این باور بودند که باید از طریق سرمایه گذاری اقتصادی در ایران و با پیوند برقرار کردن بازار داخلی ایران به شرکت های فراملیتی، مقدرات امور این کشور را رقم زد و عده ای دیگر معتقد به نوعی مصالحه با روسیه بودند تا میلیتاریزم روسی را که در دوره نیکلای اول و با فرماندهی ژنرال میلیوتین به اوج شکوفایی خود رسیده بود، از دسترسی به دروازه های هند برحذر دارند. تیغ دو لبه دیپلماسی و سرمایه گذاری اقتصادی و هدایت برخی خاندان ها در راستای منافع بریتانیا بالاخره به نتیجه محتوم خود رسید: روس از ژاپن به سال ۱۹۰۵ شکست خورد و نشان داد که ماشین نظامی اش تا چه اندازه فرسوده شده است؛ درست در این زمان بود که زمزمه های مشروطیت ایران بر سر زبان ها بود. بریتانیا از این دو فرصت تاریخی برای بسط قلمرو نفوذ خود در ایران بهره برد و این بار در لباس قانونخواهی و حمایت از تجدّد وارد میدان گردید تا رقیب کهنه کار را از صحنه خارج سازد. به زودی بریتانیا نشان داد کوچک ترین باوری به دموکراسی، حقوق بشر و پارلمانتاریسم ندارد. این موضوع هنگام امضای قرارداد ۱۹۰۷ به اوج خود رسید. صاحبان صنایع و تیم سرمایه داران بریتانیا و به طور خاص حکومت هند انگلیس به سرعت متوجه شدند که این پیمان تا چه حد می تواند به منافع آنان لطمه وارد کند، به همین دلیل مجلس لردها علیه این امتیازنامه به پا خاست. صاحبان سرمایه زبان به انتقاد و گلایه گشودند و خلاصه اینکه آنان از سر ادوارد گری انتقاد کردند که چگونه فرصت به دست آمده برای تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا بر ایران را به باد فنا داد. اما باید گفت آنان منویات حقیقی خود را عیان نساختند، بلکه انتقاد از آن قرارداد را به بهانه حمایت از مشروطه انجام دادند. هر چند هر کس صورت مذاکرات مجالس عوام و لردها را در اختیار داشت، می دانست دعوا نه بر سر مشروطیت و آزادی؛ بلکه بر سر این است که چگونه می توان پایه های نفوذ انگلستان را در ایران تحکیم نمود.

منتقدین می دیدند این پیمان نتوانسته است روسیه را از نزدیک شدن به هند بازدارد، مضافاً اینکه این بار نفت ایران به نحو خیره کننده ای ذهن و ضمیر بخش خصوصی بریتانیا را به خود

مشغول داشته بود و در پس نقد سیاست خارجی، صاحبان سرمایه به دنبال یافتن جای پایی در صنایع نفتی ایران بودند. وقتی جنگ اول جهانی آغاز شد، بریتانیا ترجیح می داد ایران سیاستی اتخاذ کند تا امکانات آن به دست مثلاً آلمان و عثمانی نیفتد، دلیل امر واضح بود: به دلیل مداخلات لجام گسیخته روس ها در ایران و حمایت انگلیسی ها از میلیتاریزم روسیه برای حفظ منافع خود در هند و جنوب ایران، توده های مردم و بسیاری از روشنفکران نسبت به مطامع آتی انگلیسی ها بدبین بودند و اعتمادی هم اگر وجود داشت در حال رخت بر بستن بود. در این هنگام همان طور که مشاهده کردیم اختلافات و درگیری های نهان و آشکار فراوانی بروز کرد. سهل انگاری ها و خیانت های عظیمی ظهور و بروز یافت و از این رهگذر کشور عرصه آشوب و فتنه شد. اما خطاست اگر تصوّر کنیم این اختلافات به خودی خود روی می داد، به واقع این صحنه آشکار نمایش سیاست ایران در آن مقطع حساس تاریخی بود. درست این است که بگوئیم اختلافات درونی محافل اقتصادی و سیاسی بریتانیا بود که در ایران بازتاب می یافت، یا اینکه پشت پرده نمایش سیاست ایران در انگلستان رقم می خورد. حکومت هند، وزارت امور هند، وزارت امور خارجه، وزارت جنگ، وزارت خزانه داری، وزارت مستعمرات، انواع و اقسام کمیته ها و متخصصان در بریتانیا با هم گلاویز شدند تا نظر خود را در مورد سیاستی در راستای منافع بلند مدت بریتانیا، در ایران به کرسی نشانند. همه و همه به دنبال این بودند تا منافع خود را در ایران حفاظت کنند. ایران را به طور کامل و یک بار برای همیشه وارد گردونه ای کنند تا در مدار منافع حکومت هند و خزانه داری بریتانیا بگردد اما روش ها با هم تفاوت داشت.

انقلاب روسیه اگر برای ایران موهبتی محسوب می شد، برای بریتانیا موهبتی بالاتر به شمار می آمد، زیرا توازن و معادله قوا را در درون کشور علی رغم لغو امتیازات غاصبانه دوره تزارها توسط دولت بعد از انقلاب، به نفع بریتانیا رقم زد. دولت ایران همان طور که دیدیم حتی حاضر نشد فرستاده دولت جدید روسیه را به رسمیت شناسد، این بود که از فرصت به دست آمده به نحو بهتری بهره بردند. از سویی جنگ باعث شد آلمان، این دشمن همیشگی و رقیب دائمی انگلستان از صحنه خارج شود، انگلیس نه تنها در نبرد نظامی و اطلاعاتی علیه آلمان موفق شده بود، بلکه با محاصره دریایی و زمینی آلمان بعد از جنگ، قدرت خود را بیش از پیش به رخ مردم این کشور کشید. در دوره بعد از جنگ، انگلستان موفقیتی دیگر هم حاصل کرد: عثمانی برای همیشه در حال محو شدن از صحنه تاریخ بود، انگلستان بر بین النهرین تسلط یافت و دولت دست نشانده عراق را هم بالاخره تشکیل داد، حوزه های جدید نفتی در این کشور تازه تأسیس کشف شد، به علاوه در امیرنشین های حاشیه خلیج فارس هم منابع نفتی فراوانی وجود داشت که ضرورت ایجاب می کرد بریتانیا برای دست یافتن و تسلط بر آنها از طریق ایران عمل نماید. محو سه قدرت بزرگ جهانی روسیه، عثمانی و آلمان، در کنار هرج و مرج و بحران های داخلی ایران فرصت استثنایی و تاریخی برای انگلیسی ها به وجود آورد تا قدرت خود را در مناطق عظیمی از جهان تحکیم بخشند، به زودی انگلیسی ها در قفقاز

و ماوراء النهر هم دیده شدند که در تکاپوی استقرار دولت های وابسته در آن نواحی بودند. مقارن همین اوضاع و احوال بود که در اوت ۱۹۱۹ برخی از جراید تهران نوشتند شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر شده است برای خرید پنج باب کارخانه بزرگ که برای تصفیه نفت ورودی به انگلستان است، یک کمپانی جدید با سرمایه چهار میلیون لیره تشکیل دهد^(۱).

ایران بعد از جنگ هم به خوبی می توانست به کمک سیاست های رسمی بریتانیا بشتابد: یک دوره قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی، ناامنی راه ها و شهرها، سر برآوردن دزدان و غارتگران و اشرار، فساد و ارتشا و ورشکستگی اقتصادی و بالاتر از همه هراسانیدن مردم از شیخ سرخ، ابزارهای لازم را به دست بریتانیا داد تا برای این کشور که خود نقش عظیم و غیرقابل انکاری در انحطاط آن داشت؛ نقش ناجی ایفا کند و به بهانه نجات مردم ایران از افلاس وارد میدان گردد و سناریوی جدید خود را به معرض اجرا گذارد. کرزن، نخستین مارکیز کدلستون^(۲)، نایب السطنه سابق هند و یک تحقیر کننده انسان های شرقی به طور عام و ایرانی به طور خاص؛ ردای منجی ایران را پوشید تا طرح استعماری خود را به بوته اجرا گذارد. کرزن از فرصت به دست آمده استفاده کرد تا مشکل امنیت هند را حل کند، آرزویی که سال ها در سر می پروراند^(۳). کرزن بر این باور بود که اگر قرار است ایران سر پا ایستد و بتواند منافع امپراتوری بریتانیا را در هند حفاظت کند، باید بتواند از نظر اقتصادی بار دیگر خود را احیا نماید، بتواند بار دیگر سرمایه های خود را به کار اندازد و از این فقر و افلاس کشنده خلاصی یابد. بدون تردید این مرد اشرافی متکبر در صدد بود تا موقعیت جهانی بریتانیا را ارتقا بخشد و ایران را یکی از حلقه های مهم این موقعیت می دانست. گفتیم او وارث مردانی چون لرد سالیسبوری بود و می خواست همان سیاست های امثال او را که توسط ادوارد گری هم به نحوی اعمال شده بود، سرلوحه کار قرار دهد؛ اما اینک در درون کابینه جنگی لوید جرج مخالفان برجسته ای وجود داشت که ادامه سیاست های عصر سالیسبوری را نه تنها غیر مفید بلکه زیانبار ارزیابی می کردند. آنان تیمی ویژه بودند که ریشه در محفل یهودی ادوارد هفتم داشتند و می خواستند سیاست نوینی در قبال مسئله ایران عرضه نمایند؛ به دید آنان زمینه هم برای اجرای آن سیاست مهیا بود. جالب اینکه درست در همین ایام، انگلیس تلاش داشت به دولت ایران تفهیم نماید فقط این کشور است که می تواند به کمک ایران بشتابد، به واقع هراس انگلیس این بود مبدا حضور ایران در کنفرانس صلح ورسای چشمان نکته بین قدرت های بزرگی مثل امریکا را متوجه ایران نماید و ورق را یک باره علیه آنان برگرداند.

انگلیس اعزام هیئت نمایندگی ایران را به این کنفرانس غیر لازم دانست و وقتی متوجه شد دولت ایران به هر حال میخواهد دعاوی خود را با نمایندگان حاضر در میان گذارد، تلاش کرد تا در ترکیب هیئت اعزامی اعمال نفوذ نماید. این تلاش هم ناکام ماند، پس انگلستان در

ص: ۵۲۴

۱- رعد، سال دهم، ش ۱۱۹، ۲ ذیحجه ۱۳۳۷، ۲۹ اوت ۱۹۱۹، «کمپانی نفت ایران و انگلیس».

۲- First Marquis of Kedleston.

۳- Curzon; the Last Phase, pp. ۱۲۰-۱۲۱.

صدد بر آمد تا مانع ورود نمایندگان کشور به کنفرانس صلح شود. لارنس جان کالدول(۱) وزیر مختار امریکا در تهران به وزارت خارجه دولت متبوعش نوشت شکایات ایران بیش از هر کشور بی طرف دیگر در جنگ اول جهانی است اما با این وصف دولت بریتانیا مانع از طرح در خواست های هیئت ایرانی در کنفرانس صلح ورسای میشود(۲) هیئت ایرانی هم البته عملاً طرحی برای ارائه نداشت، آنان طرحهایی ارائه می دادند که اجرای آنها امکان پذیر نبود، می خواستند سرزمین های ماوراء النهر را از ایران بازپس گیرند، بار دیگر قفقاز را به ایران ملحق سازند، از کشورهای مهاجم به ایران غرامت ستانند بدون اینکه راه ملموسی ارائه دهند، از این بالا-تر اینان می خواستند از کشورهایی مثل روسیه و عثمانی که دیگر عملاً دور جدیدی در تاریخشان شکل گرفته بود، غرامت ستانند. هرگز هم نگفتند کشوری مثل ایران که هنوز از قحطی، بیماری های واگیر، هرج و مرج، دزدی و راهزنی، تشنگی نیروهای سیاسی و امثالهم رنج می برد، کشوری که هیچ متحد قدرتمندی نداشت و تزلزل کابینه ها بیماری همیشگی آن بود؛ چگونه می توانست آن تقاضاهای بزرگ را پیش برد؟ به عبارت بهتر طرح دعاوی، با امکانات هیچ تناسبی نداشت، سیاستمدار کسی است که می تواند از امکانات در دسترس به بهترین شکلی برای تأمین منافع ملی کشور بهره جوید، نه آنکه دعاوی را طرح کند که امکان عملی شدن آن در حد صفر است.

روزنامه رعد نوشت لندن تقاضاهای هیئت ایرانی را در کنفرانس صلح رد کرده است، بخشی از تقاضای مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه کابینه وثوق و رئیس هیئت نمایندگی ایران، این بود که ماوراءقفقاز تا موصل و خیره جزو ایران است و باید به این کشور بازگردانده شود. انگلیسی ها به هیئت ایرانی توپیدند که چرا از باراتوف و سرپرسی سایکس که ایران را حفظ کرده اند تشکر و قدردانی ننموده اند!(۳) حسین پیرنیا مشهور به موتمن الملک به کالدول گفت میخواهد به امریکا رود و شکایات ایران را به گوش جهانیان برساند. سفارت انگلستان در تهران آن قدر سنگ اندازی کرد تا مانع این مسافرت شد.

هیئت مشاورالممالک به نحوی با سیاست های مونتاگ همسویی داشت، توضیح اینکه سیاست مونتاگ سیاستی استمالت آمیز بود(۴) به عبارتی او اهداف امپریالیستی خود را در لفافهای از عوامفریبی مخفی میکرد؛ همان روشی که همفکران او در عصر مشروطه به آن مبادرت کردند و بسیاری از مشروطه خواهان را فریب دادند. اما کرزن روشی خشن و خشک در پیش گرفته بود. او با سیاست دادن رشوه، رجال سیاسی ایران را می خرید و اهداف سیاسی و اقتصادی دولت متبوع خود را پیش میبرد. کرزن برای تسلط کشورش بر ایران سیاست منزوی ساختن ایران را در کنفرانس صلح طراحی و اجرا کرد. او میگفت باید رجال ایرانی را متقاعد

ص: ۵۲۵

۱- Lawrence John Caldwell.

۲ - United States Department of State, Papers on Foreign Relations, Caldwell to Secretary of State, ۱۲ September and ۱ October ۱۹۱۹.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۹۵۳.

۴- Minutes of Foreign Office Meeting, London, February ۲۰/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۵۹.

ساخت که دولت انگلستان میتواند مشکلات ایران را حل و فصل نماید و نیازی به رجوع به کنفرانس صلح ورسای نیست. در اتخاذ این سیاست سر پرسی کاکس بسیار مؤثر بود. چرا بریتانیا مایل نبود مسئله ایران به کنفرانس صلح کشیده شود؟ علت این بود که کرزن می خواست مانع از بین المللی شدن مسئله این کشور شود، از دخالت قدرت های دیگر مثل فرانسه و امریکا در مسائل ایران جلوگیری کند، در این کشور دولتی را سرپا نگهدارد که حافظ منافع انگلیس باشد و خلاصه اینکه دست قدرت های دیگر را از رسیدن به هند و منابع نفتی ایران کوتاه سازد.

در این بین علیقلی خان نبیل الدوله از سران جامعه بهایی هم در کنار فروغی و انصاری در کنفرانس صلح پاریس دیده می شد. نبیل الدوله همان کسی است که مورگان شوستر را به ایران آورد و باعث آن همه گرفتاری برای کشور گردید. در این زمان وی در کنار حسین علاء، مشاورالممالک انصاری و محمد علی فروغی ظاهراً سرگرم رتق و فتق دعوای ایران بود. فروغی می نویسد: «علیقلی خان شارژدافر ما در امریکا که به پاریس آمده بود، نظر به ارتباطی که با امریکایی ها داشت، مهمانی مفصلی به افتخار وزیر امور خارجه امریکا ترتیب داد که در آن اکثر رجال مهم امریکا که در فرانسه بودند شرکت داشتند. وزیر امور خارجه امریکا (مستر لنسینگ Lansing) نطق مهمی سر میز شام ایراد کرد و به حقیقت وعده صریح مساعدت از جانب رئیس جمهور امریکا را به ما داد و تمام امریکایی هایی که با آنها ملاقات خصوصی داشتم، همین قوت قلب را به ما دادند و اظهار مساعدت کردند.»^(۱) می دانیم که امریکائیهی هیچ کمکی به تیم مذاکره کننده ایرانی نکردند و این تیم هم البته قرار نبود کاری از پیش ببرد، اگر غیر از این بود باید به جای آنان تیمی اعزام می شد که حداقل تقاضاهای معقولی از کنفرانس صلح می کرد.

بالاخره هم کاکس موفق شد نظر موافق وثوق را در ارتباط با عدم حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح و موضوع غرامت ها و خسارات وارده به کشور در خلال جنگ و نقض بی طرفی ایران؛ جلب نماید^(۲). واقعیت این است که وثوق راه دیگر برای خود مشاهده نمی کرد. او هرگز حاضر نشد از اهرم دولت جدید روسیه برای مهار انگلیس سود جوید، زیرا این امر با منظومه فکری او متباین بود. در اندیشه وثوق، دولت شوروی هیچ محلی از اعراب نداشت. او این قدرت تازه وارد را به حساب نیاورد و عملاً به چاه ویلی در غلتید که انگلیس جلو پای دولتش احداث کرده بود. وثوق رقیب قدرتمند خود را که سمت وزارت خارجه داشت یعنی مشاورالممالک انصاری؛ به پاریس فرستاد تا در کنفرانس صلح ورسای شرکت کند، او با این کار دو حرکت مهم انجام داد: نخست وانمود کرد با اعزام نمایندهای به کنفرانس صلح موافق است و دوم اینکه خود را از شر مشاورالممالک راحت کرد، او به عنوان وزیر خارجه تنها

ص: ۵۲۶

۱- در مورد این ملاقات بنگرید به: مقالات فروغی، ج ۱، صص ۶۱-۸۰.

۲- Cox to Curzon, Tehran, February ۲۵/۱۹۱۹, Ibid

مخالف مهم وثوق در هیئت دولت بود. اما انصاری نتوانست در کنفرانس صلح شرکت کند، انگلیسیها مانع از این کار شدند و حتی وساطت دوستان امریکایی و فرانسوی اش هم نتوانست کاری از پیش ببرد. درست زمانی که هیئت ایرانی در پاریس سرگردان بود، وثوق، مشاورالممالک رئیس هیئت را از وزارت خارجه برداشت و نصرت الدوله فیروز را جایگزین او کرد. انصاری از این حرکت وثوق آزرده شد و خواست بقیه عمر را در اروپا بگذرانند. تصمیم او بر این بود که از کلیه کارهای دولتی کناره گیرد و گوشه نشینی اختیار نماید، اما وثوق او را نامزد سفارت کبرای دولت ایران در عثمانی کرد و مشاورالممالک بعد از مدتی استنکاف بالاخره راضی شد و به استانبول رفت (۱).

در این مقطع تاریخی ملک الشعراى بهار از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع می کرد و دلیل حمایت خود را «احتیاج شدید دولت به وضع این قرارداد برای موفق شدن به اصلاحات داخلی میدانست» (۲). مشاورالممالک انصاری از مرتبترین گروه ضدتشکیلی و از کسانی که به نوعی با عملیات کمیته مجازات موافق و مرتبط بود و در آن زمان سمت وزیر امور خارجه را داشت. قبل از عزیمت به ورسای، انصاری وزیر خارجه بود، تنها رقیب وثوق به شمار میآمد، (۳) وثوق خود را از او آسوده ساخت تا همراه با نصرت الدوله کار اصلی خود را پیش برد.

غیر از موضوعاتی مثل بحران های داخلی، خطری دیگر هم کشور را تهدید می کرد. انگلستان اینک قیومیت خود را در فلسطین و بین النهرین محقق کرده بود. برخی از محافل انگلیس بر این باور بودند که باید از بحران های داخلی کشور استفاده کرد و قیومیت انگلیس را بر ایران هم تحمیل نمود. این طرح مقارن با دولت صمصام در دستور کار قرار گرفت و در سراسر دوره ریاست وزرای وثوق یکی از گزینه های عده ای از سیاستمداران بریتانیایی در برابر ایران بود، خطر تجزیه کشور را تهدید می کرد، از آن بالاتر خطر تسلط همه جانبه بریتانیا بر ایران و تشکیل یک دولت دست نشانده موضوعی بود جدی. در آن شرایط، بهترین راه حل برای مسئله ایران از نظر بسیاری از مقامات بریتانیایی این بود که به نحوی از انحا قیومیت خود را بر آن تحمیل نمایند. انگلیس می خواست اینک بدون رقیب بر ایران چنگ اندازد و خود را از مشغله حریفانی مثل روسیه راحت و آسوده گرداند. کنفرانس صلح ورسای می توانست به عاملی جهت جلب توجه مجدد قدرتی دیگر مثل امریکا تبدیل شود، این بود که انگلیسی ها تصمیم گرفتند مانع حضور هیئت ایرانی در جلسات کنفرانس صلح شوند با این بهانه که اساساً ایران جزو دول متخاصم نبوده است (۴). هیئت نمایندگی ایران که البته صلاحیت چنین مأموریت خطیری را هم نداشت، با تلاش کمرز منزوی شد. در مقابل او پیشنهاد کرد ایران کمک بریتانیا را غنیمت شمرد و به این شکل گفتگوی صریحی بین هیئت نمایندگی ایران و بریتانیا بگشاید.

ص: ۵۲۷

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۳۰.

۳- همان، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۴- Curzon to Cox, London, January ۱۴/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۵۸.

در این مقطع در بین جناح های سیاسی ایران دو خط کاملاً متمایز به چشم می خورد: نخست کسانی که در راستای دیپلماسی رسمی بریتانیا قدم می نهادند و دوم گروهی که نام خود را با تند روی و افراط کاری در صفحات تاریخ ایران رقم زده بودند. به واقع گروه هیئت نمایندگی ایران به این طیف دوم وابسته بودند، گروهی که ساز و کار و روش و منش آنها را مرور کردیم و به مناسبت های دیگر باز هم با آنان کار خواهیم داشت. گروه نخست هسمو بودند با سیاست رسمی دولت بریتانیا، سیاستی که نمایندگانش لرد کرزن، سر چارلز مارلینگ و سر پرسی کاکس بودند. گروهی که با هیئت نمایندگی ایران همسویی داشتند عبارت بودند از ادوین مونتگگ وزیر امور هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر خزانه داری و لرد فردریک جان ناپیر تسیگر (۱) (۱۸۶۸-۱۹۳۳) مشهور به ویسکونت چلمسفورد (۲) نایب السلطنه هندوستان. به عبارت بهتر، صاحبان سرمایه و تیم یهودیان با گروه نمایندگی ایران که به واقع نماینده طیف افراطی جریان های سیاسی ایران بودند همسویی نشان می دادند.

مارلینگ می گفت حتی متعصب ترین دمکرات های ایران می دانند که آنان دوست ایران هستند (۳) می دانیم گروه مونتگگ-چلمسفورد بر این باور بودند که کرزن حق ندارد از جیب حکومت هند و مالیات دهندگان انگلیس برای ایران خرج کند. اینان به دنبال استقرار دولتی در ایران بودند که ظاهری ملی داشته باشد و با داعیه های خاص خود با پول مردم ایران، امنیت هند را تضمین کند و راه سرمایه گذاری امن شرکت های بزرگ را در ایران مهیا سازد. هیئت نمایندگی ایران به واقع با این گروه همسو بودند، اما مسئله این بود که کرزن نمی توانست خارج از چیزی که به آن خو گرفته بود با ایران برخورد نماید، به همین علت برخوردهای او معجونی از تکبر ذاتی همراه با تحقیر موجود ایرانی به شمار می رفت. هیئت ایرانی با اینکه خود را نماینده دولت ایران می شمرد، اما دیگر همه می دانستند که بین آن گروه و دولت و ثوق اختلاف نظر وجود دارد، اختلاف نظری که ریشه در اختلافات موجود در بریتانیا داشت. کرزن با علم به این موضوع تصمیم گرفت با هیئت ایرانی سخت برخورد کند تا آنان چاره ای جز مذاکره با او را در پیش روی خود نبینند (۴).

به واقع نوع برخورد با هیئت نمایندگی ایران بازتابی از اختلاف نظر بین مقامات بریتانیا و حکومت هند انگلیس بود. حکومت هند بر این باور بود که باید هسمو با افراطی ترین جناح های سیاسی ایران پیش رفت، گروهی که تجربه کافی در بحران سازی و ظهور و سقوط کابینه ها داشتند، گروهی که با تأسیس جوخه های ترور مثل کمیته مجازات نشان داده بودند از عملیات کودتایی برای ایجاد نظم نوین حمایت می نمایند. حکومت هند به خوبی جهت گیری و مسیر مشخص این جریان را ردیابی کرده بود و به این نتیجه دست یافت که حمایت از این

ص: ۵۲۸

۱- Frederick John Napier Thesiger.

۲- Chelmsford.

۳- Memorandum by Charles Marling, Tehran, December ۲۰/۱۹۱۸, Fo, ۳۷۱/۳۲۶۳.

۴- Courzon to Balfour, London, March ۱/۱۹۱۹, Fo. ۳۷۱/۳۸۵۹.

گروه برای منافع بلند مدت بریتانیا و حکومت هند انگلیس بسیار مفید خواهد بود. مقامات حکومت هند بر این باور بودند که نفرت از عملیات انگلستان در ایران فراگیر است، اما باید این نفرت را جهت داد؛ به عبارت بهتر باید اندکی از تفرعن ذاتی امثال کرزن کاست تا بتوان احساسات ضد انگلیسی را در بستری هدایت نمود که در نهایت امر باز هم به نفع منافع بلند مدت بریتانیا تمام شود. در این راستا سر هامیلتون گرانت وزیر امور خارجه حکومت هند در سال های جنگ که اینک در لندن فعالیت می کرد، در جلسات کمیته شرق نظرات دولت هند را منعکس نمود. گرانت هم البته ایرانیان را به حقارت و سبک مغزی متهم کرد و آن را خصلت عمومی ایرانیان دانست. او بر این باور بود که همین ایرانیان اینک به شدت ضد انگلیسی شده اند، پس به نظر او صرف قول و قرار کرزن برای تضمین تمامیت ارضی ایران نمی تواند مفید واقع شود و باید به هر نحو ممکن افکار عمومی ایران را به نفع بریتانیا جهت داد. او می گفت البته نباید به احساسات گروه تندرو ایران بیش از حد بها داد، اما باید توجه داشت بخشی از این احساسات واقعی است و نمی توان آن را خرید. حداقل دو تن بودند که این ویژگی را داشتند، این دو فرد هم البته به هیچ روی با عملیات گروه افراطی همسویی نشان نمی دادند، یعنی احساسات واقعی به منظور تأمین منافع ملی ایران داشتند: سید حسن مدرس و ملک الشعراى بهار. گرانت خطاب به کرزن می گفت باید در ارتباط با این گروه صداقت و صراحت را در نظر داشت، باید توجه کرد لحن گفتار باعث تجری آنان نشود. به گمان او لحن کرزن و رفتار سیاسی اش در آن شرایط نه تنها باعث حفظ منافع بریتانیا نخواهد شد، بلکه ضربات اساسی متوجه این منافع خواهد ساخت.

گرانت گفت از نظر حکومت هند تحمیل قیمومیت بریتانیا بر ایران نه از نظر سیاسی و نه از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست، از سویی نباید اجازه داد قدرت دیگری این قیمومیت را به دست آورد، زیرا این امر به مفهوم حفظ حق مداخله قدرتی دیگر به جای انگلستان در ایران است که با منافع بریتانیا در این کشور و هند مغایرت دارد. پس آیا باید ایران را به حال هرج و مرج خود رها ساخت؟ منظور گروه منتقد در حکومت هند به هیچ وجه رها ساختن ایران به حال خود نبود، آنان می گفتند در ارتباط با ایران باید اعتمادسازی کرد تا این کشور خود در چارچوب منافع بریتانیا حرکت کند. برای این منظور باید پلیس جنوب ایران منحل می شد، نیروهای انگلیسی از راه بوشهر به شیراز و تمام فارس خارج می شدند، معاهده ۱۹۰۷ که دیگر با انقلاب روسیه اهمیت خود را به کلی از دست داده بود ملغی می شد و در نهایت این که در تعرفه های گمرکی ایران تجدید نظر می شد تا به این وسیله اعتماد گروه های مختلف ایرانی جلب شود. گرانت بر این باور بود در قبال این اقدامات باید از ایران خواست مستشاران مالی انگلیسی را بپذیرد، کمک های مالی در اختیار دولت ایران قرار داده شود و البته شرایط بازپرداخت آن هم ملایم و منطقی باشد تا احساسات ضد انگلیسی را بیش از این دامن نزنند. او می گفت باید در این راستا بیانیه ای تهیه کرد، بیانیه ای که او خود پیش نویس آن را آماده کرده است. به گمان گرانت به این شکل اعتماد کلیه اقشار ایرانیان به دست می آید

و این اعتمادسازی بسترهای لازم را برای اجرای قراردادی از نوع ۱۹۱۹ فراهم می سازد(۱).

گرایش‌ها به ظاهر ملی‌گرایانه گروه‌های افراطی ایران، موضوعی ناشناخته از نظر مقامات بریتانیا نبود، کاکس می‌دانست اکثر اینان هنوز چشم به حمایت انگلستان دوخته‌اند و به عبارت بهتر در تحلیل‌هایی سرنخ آنان به لندن می‌رسد، اما به نظر کاکس گروهی اندک که او آنان را افراد هوچی و عوام‌فریب می‌دانست فکر می‌کنند ایران می‌تواند از کمک خارجی چشم‌پوشی کند؛ کمکی که به زعم او حتماً باید از جانب انگلستان تأمین و تضمین شود(۲). کاکس و کرزن به واقع با هم مشترک‌الرأی بودند، به همین دلیل هر دو مصمم بودند قراردادی که متضمن منافع بریتانیا باشد، بدون توجه به احساسات ایرانیان تنظیم گردد و به‌بوته اجرا گذاشته شود. روز یازدهم ژانویه ۱۹۱۹ بر اساس گزارش‌های کاکس، کرزن به او اطلاع داد که می‌خواهد مانع از ورود هیئت ایرانی به کنفرانس صلح ورسای شود. در عین حال توضیح داد نظر به این که ایران هیچ‌گونه مدافعی نخواهد داشت، می‌خواهد به نحوی باب گفتگو را با آنان باز کند تا نقطه نظراتشان را دریابد. او نوشت می‌خواهد قرارداد ۱۹۰۷ را ملغی سازد، قراردادی که روس‌ها ماه‌ها قبل از این یک‌جانبه لغوش کرده بودند. دیگر اینکه توضیح داد می‌خواهد بدون قید و شرط احترام بریتانیا را نسبت به تمامیت ارضی ایران اعلام دارد، امری که البته فی‌نفسه واجد اهمیت بود، زیرا گروهی دیگر بودند که طرح قیومیت بر ایران را مطرح می‌ساختند. با این وصف طرح کرزن نسبت به طرح قیومیت گامی مثبت ارزیابی می‌شد. در ادامه کرزن خاطرنشان ساخت می‌خواهد ارتشی متحد‌الشکل در ایران تشکیل دهد، ارتشی که ستون فقرات آن در جنوب، پلیس جنوب ایران باشد و در شمال نیروی قزاقی که اینک عملاً آلت اجرائی سیاست‌های بریتانیا شده بود. انتصاب یک مستشار مالی انگلیسی بر مالیه ایران و خروج نیروهای نظامی بریتانیا از تمام نقاط کشور در موقع مقتضی، دیگر نیت کرزن در عقد قرارداد با ایران بود.

کرزن به کاکس مأموریت داد در درجه نخست این طرح را با مقامات ایران در میان نگذارد. او باید زمینه‌های لازم را برای انعقاد قرارداد با دولت ایران فراهم می‌ساخت و تلاش می‌کرد پیشنهادهای کمیته شرق وزارت خارجه را به دولت ایران اطلاع دهد، اگر هم ایران در قبول این پیشنهادها تعلل می‌ورزید، کلیه کمک‌های بریتانیا به این کشور قطع می‌شد(۳). کاکس بلافاصله با وثوق، اکبر میرزا صارمالدوله وزیر مالیه و نصرت‌الدوله فیروز وزیر عدلیه گفتگو کرد. اینان اعتماد خود را به بریتانیا ابراز داشتند. کاکس نوشت به‌طور مشخص فیروز میرزا و اکبر میرزا کمک‌های مشخصی به منافع بریتانیا کرده‌اند همان‌طور که پدران آنها یعنی فرمانفرما و ظل‌السلطان در گذشته اقداماتی در جهت منافع انگلستان انجام داده بودند. بدنام‌ترین فرد این گروه اکبر میرزا بود، وثوق و فیروز میرزا هم در زمره کسانی بود که از قبل مورد تهدید

ص: ۵۳۰

۱- Memorandum by Sir Hamilton Grant, London, December ۱۰/۱۹۱۸, FO.۳۷۱/۳۸۵۸

۲- Cox to Balfour, Tehran, November ۲۷/۱۹۱۸, FO. ۳۷۱/۳۲۶۳

۳- Curzon to Cox, London, January ۱۱/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۵۸

گروه های افراطی و تندرو و ارگان عملیاتی آن یعنی کمیته مجازات واقع شده بودند. گروه یاد شده هراس داشتند تا پیشنهاد کمک مالی انگلستان را مطرح سازند، زیرا با طرح این موضوع در مظان اتهام قرار می گرفتند که رشوه ستانده اند. با این وصف گفته شد اگر این گروه از کمک مالی بریتانیا مطمئن شوند و اگر قراردادی اولیه آماده شود، می توانند در زمینه پیشبرد آن تبلیغات کنند. از بین اینان صارمالدوله پیش تر با کابینه صمصام همکاری کرده بود.

کرزن مثل پاره های از اسلاف خود، پرداخت رشوه به دیوانسالاران و سیاستمداران ایرانی را بهترین راه پیشبرد سیاست خارجی کشورش تلقی میکرد. انگلیسی ها در انحطاط اخلاقی رجال ایرانی و سنت رشوه ستانی آنان بسیار مؤثر بودند. آنها این روش را از همان سالهای آغازین قرن نوزدهم و حین جنگ های روسیه علیه ایران تجربه کردند و بارها آن را به کار گرفتند. شاید نخستین بار انگلیسی ها به میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهر زاده میرزا ابراهیم خان کلانتر برای پیشبرد اهداف خود در ایران رشوه داده باشند. ابوالحسن خان ایلچی که دیپلمات و فرستاده شاه ایران به دربارهای روسیه و انگلستان بود؛ پس از بازگشت از مأموریت خود، از کمپانی هند شرقی ماهی یکهزار و پانصد تومان حقوق دریافت میکرد. سفرنامه نویسان و افسران ارتش انگلستان و کارمندان کمپانی هند شرقی، در وفاداری او به امپراتوری انگلستان تردیدی به خود راه نمیدادند؛ همو بود که در مقام وزیر امور خارجه ایران، عهدنامه های گلستان و ترکمانچای را به گردن ملت ایران انداخت و این را به تحریک وزرای مختار انگلیس به ویژه سر گور اوزلی و به منظور خدمت به منافع امپراتوری بریتانیا انجام داد^(۱). این سنت زشت رشوه دادن به اتباع یک کشور خارجی، صریحاً برای دفاع از منافع امپراتوری عنوان میشد و به این شکل انگلیسیها توانستند متحدین استواری در بین برخی خاندان و رجال ایرانی بیابند. آنان حتی برای احمد شاه قاجار مقرری ماهانه تعیین کردند تا قرارداد ۱۹۱۹ را بپذیرد. سردار ظفر ایلخان بختیاری ماهی هزار و پانصد تومان میگرفت و قول داده بود رئیس ایل باقی بماند و از هر جهت به میل انگلیسی ها رفتار کند. فرمانفرما هم که رجل بسیار ثروتمند و محتشم ایران بود ماهی شش هزار تومان از انگلیسیها پول میگرفت، این پول تا زمانی داده میشد که او حاکم فارس باقی بماند و از منافع انگلیس حمایت کند. رئیس ایل خمسه یعنی قوام الملک شیرازی هم به همین سیاق از انگلیسیها رشوه میستاند تا برایشان کار کند^(۲).

سر رابرت سیسیل، در همان ماه نخست سال ۱۹۱۹ در جلسه کمیته شرقی گفته بود به

ص: ۵۳۱

-
- ۱- در این باره نک: حسین آبادیان: روایت ایرانی جنگ های ایران و روس، (تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰)،
 - ۲- نک: صباحی، ص ۳۱-۳۲. نیز بنگرید به: سر دنیس رایت: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۳۹ پ. دنیس رایت میگوید که قوام الملک و فرمانفرما در طول جنگ مستمریهای مرتبی از انگلیسیها دریافت میکردند.

کسانی که ارزش رشوه گرفتن دارند پول پرداخت شود تا قرارداد به تصویب برسد. وینسنت شیان(۱) روزنامه نگار امریکایی مقیم ایران میگفت، انگلیسی ها بر این باورند که در تهران نیازی به جاسوس ندارند؛ زیرا این کار با پرداخت رشوه که کاری متمدنانه تر است، میسر می‌باشد(۲) شاید ضد اخلاقی ترین اقدام دیپلماسی انگلستان به هنگام تصویب قرارداد ۱۹۱۹ روی داد. در آن زمان سر پرسی کاکس گفته بود برای تصویب قرارداد رشوه پرداخت گردد و این رشوه به مثابه بخشی از وام ایران در نظر گرفته شود(۳)

ترس عمده این بود که مبادا هیئت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح ورسای با دیگر قدرت های اروپایی گفتگو نمایند و اوضاع بدتر از آن چیزی شود که به تصوّر می آید(۴) هم وثوق و هم دو همکارش فکر استخدام مستشار مالی از انگلیس را پذیرفتند، حال آن که همین وثوق در اواخر جنگ، خود کنترل مالی انگلیس و روسیه بر مالیه ایران را که طبق قراردادی توسط سپهسالار اعظم منعقد شده، رد نموده بود. به واقع در آن شرایط وثوق از نظر سیاسی مرتکب خبط بزرگی شد: وی ظاهراً راهی جز این در پیش پای خود نمی دید، به نظر او ایران یا باید زیر نفوذ کمونیسم می رفت و یا اینکه هر چه بیش تر خود را به انگلستان نزدیک تر می ساخت؛ بیم او از کمونیسم ریشه در تبلیغات رعب آور انگلیسی ها داشت و وثوق هم البته آن را با منظومه فکری خود سازگار می یافت. در این شرایط که هیچ کورسویی برای نجات ایران دیده نمی شد، شقّ سومی هم وجود داشت: ایران برای همیشه زیر بار مشکلات داخلی و خارجی از نقشه جغرافیا حذف می شد. با سوءاستفاده از بحران ایران بود که بریتانیا مصمم شد به توصیه کاکس طرح خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد، بحران هایی که به طور آشکار دست عوامل داخلی و خارجی انگلیس قابل مشاهده بود.

اما مهم این نبود که رئیس الوزرای ایران یعنی وثوق، با روند گفتگو برای انعقاد یک قرارداد موافق بود، مهم این بود که همزمان گروهی از ایرانیان در پاریس در تلاش برای راهیابی به کنفرانس صلح پاریس بودند، بنابراین معلوم نبود افق سیاسی آینده ایران چگونه است، آیا در ایران خط مشی سیاسی واحدی در پیش گرفته خواهد شد یا خیر؟ کرزن در صدد برآمد تا با این هیئت نمایندگی وارد گفتگو شود، او با بالفور مشورت می کرد که چگونه می توان این هیئت را متقاعد ساخت تا از شرکت در کنفرانس صلح پاریس صرف نظر کنند و به لندن روند تا با مقامات بریتانیایی ملاقات نمایند و به تفاهم رسند(۵) در عین حال مشکلی مهم تر در کابینه انگلستان و حکومت هند به وجود آمد. حکومت هند اساساً در مورد ضرورت اصلاحات مالی زیر نظر مستشاران انگلیسی تردیدی به خود راه نمی داد، اما مسئله این بود که طرح کاکس

ص: ۵۳۲

۱- Vincent Sheean

۲- Vincent Sheean: The New Persia, (New York, ۱۹۲۷), pp.۲۷-۲۸

۳- Cox to Curzon, Tehran, May ۸/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰

۴- Cox to Curzon, Tehran, January ۱۳/۱۹۱۹, Fo. ۳۷۱ /۳۸۵۸

۵- Curzon to Cox, London, January ۲۳/۱۹۱۹, Ibid

باعث می شد سراسر ایران زیر سیطره نفوذ مقامات انگلیس رود، امری که واکنش های تندی را در ایران آن روز باعث می شد. طبق طرح کاکس، مالیه، وزارت داخله، وزارت فوائد عامه، وزارت معارف و خلاصه تمام دولت باید دارای مستشار مالی می شد، از این بالا-تر کلیه ایالات و ولایات هم باید مستشار مالی انگلیسی می داشتند، این حجم از کنترل مالی ایران نه ضرورت داشت، نه مقرون به صرفه بود و نه می توانست رضایت طیفهای گوناگون سیاسی کشور را در پی داشته باشد. دیگر اینکه طبق طرح کاکس، فرمانده انگلیسی قوای متحدالشکل ایرانی، باید اختیار تام و تمامی می داشت که باز هم در تحلیل نهایی مغایر منافع بریتانیا بود. حکومت هند با طرح یادشده به این دلیل مخالف بود که نمی توانست ضمانتی برای تداوم منافع بریتانیا در ایران باشد. مقامات هند گفتند به محض اینکه وثوق پلیس جنوب را به رسمیت شناخت، سقوط او را در دوره نخست ریاست وزرایی اش رقم زد، همین موضوع باعث شد کابینه های بعدی شناسایی این نیرو را نپذیرند و این امر مشکلات فراوانی برای انگلستان فراهم آورد. از نظر حکومت هند این که وثوق قرارداد را بپذیرد مهم نیست، مهم این است که مواد قرارداد باید به گونه ای باشد که هر کس جز وثوق هم آن را تأیید کند. مقامات مزبور بر این باور بودند که بعید است طرح کاکس واجد چنین خصوصیتی باشد. آنان می خواستند این طرح تا حدی تعدیل شود تا بتواند جلو موج فزاینده ضدانگلیسی را در ایران بگیرد. گروه مخالفان کرزن و کاکس، به جای استفاده از تعداد کثیری مستشار از وجود یک مستشار حمایت می کردند، فردی که بتواند در مواقع ضروری به ادارات و وزارتخانه های مختلف سرکشی کند. در مورد تشکیل ارتش متحد الشکل هم بر این باور بودند که فرماندهی چنین ارتشی باید به دست خود ایرانیان باشد، ایرانیانی که مدافع منافع بریتانیا هستند و انگلستان باید از پذیرش چنین مسئولیت مهمی خودداری ورزد. به نظر حکومت هند این تنها راه کمک به ایران است به گونه ای که بتواند منافع خود را هم حفظ نماید.

دلیل امر کاملاً واضح بود، مقامات حکومت هند نه برای مصالح ایران و دل بستگی به استقلال کشور این پیشنهاد را ارائه می دادند، بلکه دلیل موضوع، امری اقتصادی به شمار می آمد. به واقع در اواخر سال ۱۹۱۸ یکی از کارشناسان وزارت خزانة داری به نام جی. ام. کینز از طراحان نحوه کاستن از هزینه های جاری بریتانیا، به کمیته شرق که کرزن در رأس آن قرار داشت اطلاع داد اعتباری که در آغاز جنگ برای مصرف در ایران به تصویب پارلمان رسیده است در مارس ۱۹۱۹ پایان می یابد و برای اینکه خزانه داری باز هم بتواند وجهی پرداخت کند باید پارلمان آن را تصویب نماید. کینز هزینه های صرف شده در ایران را سرسام آور دانست و توصیه کرد باید در آتیه برای کاهش این هزینه ها سیاست اقتصادی مناسبی وضع شود؛ به ویژه این که هزینه های صورت گرفته هیچ تناسبی با نتایج به دست آمده

ندارد(۱) به نظر کینز این مصارف عمدتاً صرف مأموریت های نظامی می شد. به عبارت بهتر بریتانیا برای حضور نظامی خود در ایران مبالغی کلان خرج می کرد و نتایجی که با این مصارف تطابق داشته باشد، به دست نمی آمد. خزانه داری بر این اعتقاد بود که بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران به ویژه بخش شمالی آن خارج سازد، به جز حوزه های نفتی، در نقاط دیگر مسئولیتی نپذیرد و خلاصه اینکه ایران را با بحران های خود تنها گذارد، بحران هایی که محصول مستقیم سیاست انگلیس در ایران بود. کرزن و کاکس با این طرح مخالف بودند. آنان می گفتند نباید این تنها نیروی مورد اعتماد را از ایران خارج کرد، زیرا این نیرو می تواند در برابر هرج و مرج داخلی و نفوذ بلشویسم عرض اندام کند.

کرزن روز سی ام دسامبر در جلسه کمیته شرق، این سیاست و تمایل اداره هند به اجرای آن را غیر اخلاقی، ضعیف و فاجعه آمیز دانست(۲) از نظر کرزن این سیاست باعث می شود دستاوردهای بریتانیا در جنگ نابود شود، موقعیت سنتی بریتانیا در ایران از دست برود و این کشور در برابر خطر بلشویسم رها گردد. به این شکل کرزن راه خود را ادامه داد. او بر این باور بود که باید یک جدول زمانی برای خروج نیروهای بریتانیا از ایران در نظر گرفت و طبق آن جدول، حداقل عقب نشینی نیروهای نظامی را به تعویق افکند. مونتگ با طرح کرزن موافق نبود، او بر این باور بود که نباید حکومت هند را متعهد ساخت تا نیمی از هزینه های جنگی بریتانیا در ایران پرداخت کند. اما کرزن به اقدامات خود ادامه می داد.

کرزن بر موضع خود پای فشرد، به ویژه اینکه موقعیت بهتری هم پیدا کرد، در کنفرانس صلح پاریس از مطرح شدن دعاوی کشورهای غیر متخاصم در جنگ جلوگیری کردند و این امر به نفع سیاست کرزن تمام شد، این موضوع باعث شد رعد مقاله ای شدیدالحن علیه امریکا و بیانیه چهارده ماده ای ویلسون منتشر کند و سیاست امریکا را در قبال ملل ضعیف چیزی جز عوام فریبی نداند. از نظر سید ضیا دیگر برای ایران راهی باقی نمانده بود جز اینکه بتواند در چارچوب یک قرارداد همکاری با انگلستان منافع و استقلال خود را تضمین کند، زیرا معلوم شده است هیچ قدرتی از ایران حمایت نخواهد کرد. در ضمن قرائن و شواهدی وجود داشت که شاه از طرح این قرارداد حمایت خواهد کرد(۳) ماجرا از این قرار بود که شاه در فوریه سال ۱۹۱۹ ابراز تمایل کرد به اروپا رود، کاکس تلاش نمود او را منصرف سازد اما بی فایده بود. شاه به ناگاه اعلام کرد تمایل دارد از اصلاحاتی چند به هزینه انگلیس حمایت کند. او گفت ابتدا باید به سفر اروپا رود، در غیاب او دولت زمینه های لازم را برای جلب موافقت عمومی با قرارداد مبذول خواهد داشت و خود او هم در اروپا از طرح حمایت خواهد کرد.

کرزن با سفر شاه به اروپا مخالفت کرد. او بر این باور بود که احتمال پشیمان شدن شاه وجود دارد بنا بر این تا در کشور اقامت دارد باید قرارداد را امضا کند. از سوی دولت ایران

ص: ۵۳۴

۱- Memorandum by J. M. Kenes, London, December ۳۱/۱۹۱۸, FO. ۳۷۱/۳۸۶۳

۲- Immoral, Feeble and disastrous; quoted in: Curzon the Last Phase, p. ۱۳۲

۳- Cox to Curzon, Tehran, February ۶/۱۹۱۹, Ibid

توصیه کرد انگلستان با نمایندگان اعزامی ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس به تفاهم برسد، اما بخشی از تقاضاهای هیئت از نظر اجرایی غیر ممکن بود. هیئت ایرانی خواسته بود اولاً متفقین استقلال و تمامیت ارضی کشورشان را تضمین کند که این تقاضا بسیار معقول بود. ثانیاً زیان های ناشی از جنگ از سوی عثمانی و روسیه ترمیم گردد، ثالثاً انگلستان با تجدید نظر در تعرفه های گمرکی موافقت نماید و رابعاً سرزمین های از دست رفته ایران در جنگ های ایران و روس باز پس گرفته شوند. انگلستان در مورد موارد دوم و سوم حرفی نداشت، اما در مورد بند اول به شدت با دعوت دیگران به تضمین استقلال ایران مخالفت کرد. در مورد بند چهارم هم ابراز تمایلی به اظهار نظر به عمل نیامد، انگلستان می ترسید با اعلام نظر خود در این زمینه راه را برای ورود ایران به کنفرانس صلح هموار سازد^(۱) در واقع شواهدی به دست آمده بود که نشان می داد نظرات دولت انگلیس که به دولت ایران ارائه می شود، به نحوی به اطلاع هیئت ایرانی در کنفرانس صلح رسانیده می شود حال آنکه شخص وثوق مخالف این هیئت بود؛ به واقع وزرایی از درون کابینه اطلاعات لازم را در اختیار هیئت مزبور قرار می دادند؛ نیز گروهی در سفارت بریتانیا در مخالفت با سیاست رسمی دولت متبوع خود و همسو با حکومت هند انگلیس بر تنش ها دامن می زدند.

درست در این شرایط بود که احمد شاه برای خروج از ایران از کرزن «اجازه» می گرفت و وزیر امور خارجه بریتانیا هم تعمداً در دادن پاسخ تعلل می ورزید^(۲) اما کاکس گزارش داد شاه با منویات انگلیسی ها به شدت موافقت می کند و لازم است تا نوعی حسن نیت به او نشان داده شود، در اینجا کرزن تصمیم گرفت از مخالفت با سفر شاه به اروپا دست بردارد مشروط به اینکه قول دهد از تماس با کسانی که او عنصر نامطلوب می نامید خودداری ورزد. نیز شاه باید قول دهد تا وقتی مذاکرات صلح در پاریس جریان دارد به آن شهر نرود. از او خواستند قبل از ترک کشور به رئیس الوزرا اختیار تام دهد تا قرارداد را امضا کند، از این بالا-تر احمد شاه باید قول می داد تا قبل از رسیدن به توافقی قابل قبول در مورد قرارداد، کشور را ترک نکند^(۳) بدیهی است شاه به زشت ترین وجهی با این تقاضاهای تحقیر آمیز موافقت کرد.

در آوریل سال ۱۹۱۹ خبر رسید دولت ایران با انعقاد قرارداد موافق است و گفته است وقتی قرارداد به امضا رسید به مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه و رئیس هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس، اطلاع داده خواهد شد که مأموریت او خاتمه یافته است و به این شکل او را در برابر عمل انجام شده قرار خواهند داد. دیری نپائید که قراردادی که مشهور به قرارداد وثوق الدوله یا قرارداد ۱۹۱۹ شد به امضای وزیر مختار بریتانیا و دولت ایران رسید. طبق ماده یکم این قرارداد دولت انگلستان، تعهدات سابق خود را در مورد احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران تکرار کرد. طبق ماده دوم دولت انگلستان به خرج ایران مستشار به کشور

ص: ۵۳۵

۱- Corzun to Cox, London, March ۵/۱۹۱۹, Fo. ۳۷۱/۳۸۵۹

۲- Same to Same, London, March ۱۷/۱۹۱۹, Ibid

۳- Same to Same, March ۲۸/۱۹۱۹, Ibid

اعزام می کرد، طبق بند سوم دولت ایران به خرج خود صاحب منصبان و ذخایر و مهمات انگلستان را برای تشکیل ارتش متحدالشکل مورد استفاده قرار می داد. باید کمیسیونی از دو طرف تشکیل می شد تا تعداد این صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مورد نیاز را اعلام می داشت. طبق بند چهارم دولت انگلستان قرضه لازم برای اصلاحات لازم در بندهای دوم و سوم را در اختیار دولت ایران قرار می داد. بابت بازپرداخت این قرضه باید تضمین های لازم از محل عایدات گمرک های کشور و یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران است داده می شد. واضح است منظور از عایداتی که در اختیار دولت ایران است، نفت نبود؛ زیرا اساساً تصمیم گیری در مورد نفت با طرف ایرانی نبود و انگلیسی ها به میل خود هر گونه می خواستند در آن دخل و تصرف می کردند. تا زمانی که مذاکره در این زمینه ادامه داشت، دولت انگلیس برای انجام اصلاحات مذکور، جوهی به طور مساعده در اختیار ایران می گذاشت.

طبق ماده پنجم دولتین انگلیس و ایران در مورد راه اندازی خطوط آهن موافقت کردند. انگلیسی ها این موضوع را برای توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در کشور عنوان می نمودند. ماده ششم به این موضوع اشاره می کرد که دولت بریتانیا به طور اصولی و تا آنجایی که به او مربوط است، پیمان های موجود بین دو کشور را مورد تجدید نظر قرار دهد و آنان را با مقتضیات زمان حال بررسی نماید. این تجدید نظر باید در کوتاه ترین مدتی که هر دو دولت روی آن توافق می کردند انجام می شد. بر اساس ماده هفتم دولتین باید کمیته ای را برای تعیین تعرفه جدید گمرکی معین می کردند، ماده هشتم مقرر می داشت که بریتانیا حمایت کامل خود را از دولت ایران برای عضویت در جامعه ملل به کار بندد^(۱) غیر از این پیش نویس، دولت ایران قرارداد محرمانه ای را با بریتانیا امضا کرد. طبق این قرارداد طرفین موافقت کردند هیچ گونه دعوائی را علیه هم در مورد خسارات ناشی از جنگ مطرح نکنند. در برابر، دولت بریتانیا متعهد شد از دعاوی ایران برای دریافت خسارات مادی ناشی از جنگ در نتیجه عملیات دول متخاصم حمایت کند. به عبارتی انگلیس خود چیزی بابت خسارت نمی پرداخت ولی از ادعای خسارت ایران و بازپرداخت آن توسط روسیه و عثمانی، یعنی دو کشوری که دیگر عملاً دولت های سابق آنها وجود نداشت؛ پشتیبانی می کرد! دولت ایران تقاضا داشت نسبت به تصحیح خطوط مرزی کشور در مناطقی خاص، اقدامات مقتضی صورت گیرد. بریتانیا قول داد تقاضاهای ایران را در این زمینه دریافت کند و آنها را مورد بررسی قرار دهد، بدیهی است در این زمینه هم هیچ قول قطعی داده نشد، زیرا تعیین خطوط دقیق مرزی به زیان انگلستان بود؛ به ویژه در مناطق شرقی کشور. نیز مقرر گردید بریتانیا در هر مورد ویژه بر اساس عدالت و مقتضیات، دولت ایران را در رسیدن به اهدافش یاری کند^(۲).

بدون تردید بدترین مواد قرارداد همین دو بند بودند: اولاً این بریتانیا بود که جنگی

ص: ۵۳۶

۱- Cox to Curzon, Tehran, April ۱۰/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۲- Ibid.

ناخواسته را همراه با روسیه به ایران تحمیل نمود، روسیه با انقلاب اکتبر از مداخله در امور ایران بر کنار شد و زمام امور کشور به دست انگلستان افتاد. عدم طرح دعاوی ایران در مورد خسارات ناشی از جنگ یک خیانت ملی به حساب می آمد که در برابر آن عملاً هیچ چیزی جز وعده و وعید توخالی انگلستان نصیبت نمی شد. جنگ فقط باعث اشغال کشور نشد، بلکه به دنبال آن غارت منابع اقتصادی کشور، اراضی کشاورزی و گرسنگی را به ارمغان آورد که میلیون ها انسان را به دیار عدم رهسپار کرد. به عبارت بهتر رسیدگی به مسئله خسارات ایران در جنگ می توانست باعث طرح بحث جنایات جنگی انگلستان و دول اشغال گر دیگر شود. دیگر اینکه مسئله خطوط مرزی ایران باید به نحوی از انحا حل می شد تا کانون های بحران خیز کشور از بین برود. اما در این مورد هم زمام امور در ازای وعده ای به انگلیسی ها سپرده شد بدون اینکه تضمین عملی برای حل بلند مدت آن اتخاذ شود. اساساً بریتانیا اجازه نمی داد به این موضوع مهم و استراتژیک رسیدگی شود، زیرا این انگلیسی ها بودند که خطوط مرزی را تعیین نموده و همیشه هم کانون بحرانی را در مرزهای کشور افروخته نگه می داشتند. موضوع مهم این بود که تدابیر یادشده همه در شرایطی گرفته شد که نمایندگان مردم بر آن نظارتی نداشتند؛ یعنی مجلس وجود نداشت. بنابر این از نظر حقوقی هم این قول و قرارها فاقد ارزش بودند. تلاش برای جلوگیری از تشکیل مجلس که خیانتی عظیم به شمار می آمد در کارنامه گروه افراطی این دوره ثبت است، آنان هرگز نگذاشتند آرامش در کشور برقرار شود و اوضاع به روال عادی برگردد، تبعات چنین اعمال خیانت باری اینک خود را نشان می داد.

کافی است توجه کنیم که در طول حدود پنج سال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ شانزده کابینه در ایران ظهور کردند و هر کدام بعد از مدتی ساقط شدند. ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها عمدتاً ناشی از بحران سازی طیف افراطی سیاستمداران این زمان بود که یک سر آن را وزرا و نمایندگان بی کفایت و سوی دیگر آن را جوخه های ترور تشکیل می دادند. نکته این است که کاکس برای حل بحران و برای اینکه خود را مدافع منافع ایران نشان دهد، تدبیری بی اساس اندیشید. او پیشنهاد کرد بخشی از سرزمین های قفقاز یا آسیای میانه و یا نواحی مرزی ایران و عثمانی به ایران داده شود. وی بر این باور بود که الحاق این سرزمین ها به ایران در عین اینکه منافاتی با مسئله حق تعیین سرنوشت ندارد، می تواند بخشی از خساراتی را که روسیه و عثمانی به ایران وارد کرده بودند جبران نماید (۱). بدیهی است آنان به این سوال پاسخ ندادند که اگر قرار است دعاوی کهنه مطرح گردد چرا نباید از افغانستان شروع کرد، چرا نباید حق حاکمیت مجدد ایران را بر هرات مورد بحث قرار داد و چرا نباید از انگلستان خواست دست از تحریکات خود در بحرین بردارد؟ انگلیسی ها این گونه وانمود می کردند که خسارات جنگ فقط ناشی از عملیات روس و عثمانی در ایران بوده است، آنان هرگز به مداخلات

ص: ۵۳۷

نامشروع خود اشاره ای نکردند، آنان نگفتند که بخش عظیمی از قتل و غارت مردم به دلیل مداخلات بریتانیا در امور داخلی کشور بوده است، گرسنگی و مرگ و میر یکی از مهم ترین آفات دخالت قدرت های بزرگ و از جمله انگلستان در مقدرات امور ایران بود. به عبارت بهتر آنان در لفافه ای عوام فریبانه همه چیز را به مداخلات روس و عثمانی تقلیل دادند و نگفتند که انگلیس در مداخلات روس ها تا چه اندازه ذی مدخل بوده است، مگر روسیه کلیه عملیات خود را در ایران بعد از مشروطه با انگلستان هماهنگ نمی کرد و مگر قراردادهای اسارت بار ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بدون مشارکت انگلیس انجام شده بود؟ مگر خود ادوارد گری نگفته بود حمله روس ها به ایران در واپسین روزهای عمر مجلس دوم با هماهنگی بریتانیا صورت گرفته است و مگر تشکیل پلیس جنوب و حمایت بدون چون و چرای انگلستان از افرادی مثل خزعل، مصداق مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر نبود؟ به هر حال کسی نبود این سؤالات را مطرح سازد و اگر هم بود به نحوی از انحا به جای دیگری از کانون های قدرت بریتانیا وصل بود.

کرزن به طور اصولی با قراردادی که کاکس با دولت ایران بسته بود، مخالفت نکرد، اما طبق ماده دوم قرارداد دولت بریتانیا هر تعداد مستشار که لازم می دانست می توانست به ایران بفرستد. کرزن در درجه نخست خواست تعداد مستشاران مشخص شود و دوم این که تذکر داده شود این مستشاران به ویژه مستشاران مالی در خدمت دولت بریتانیا خواهند بود و نه دولت ایران. کرزن نوشت با پرداخت پول به دولت ایران مخالف نیست، اما باید این پول جزیی از طرح اصلی قرارداد باشد. از این بالاتر کرزن به فکر حفظ منافع کشور خود بود، به همین دلیل نمی خواست خود را درگیر موضوعاتی مثل تعهد به حمایت از دودمان قاجار کند. لازم به یادآوری است که احمد شاه در ازای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ از انگلستان خواست ادامه سلطنت دودمان قاجار را بر ایران تضمین کند، یعنی شاه ایران به جای تأکید بر مردم ایران به منظور دوام سلطنت دودمان خود، به قدرتی خارجی روی آورد. طنز تاریخ این بود که در دوره فتحعلی شاه و به هنگام عقد عهدنامه ترکمانچای، اجداد احمد شاه همین تقاضا را از روسیه کرده بودند. بحث حمایت روس ها از سلطنت قاجار در نسل عباس میرزا یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای بود؛ اینک احمد شاه می خواست با انعقاد قراردادی دیگر این بار از انگلیس ضمانت دوام سلطنت خود و خاندانش را مطالبه نماید.

کرزن این سیاستمدار زیرک، می دانست قرار و مدارهای محرمانه در ایران، یا زود علنی می شوند و یا اینکه به هر حال با مخالفت روبرو می شوند. باید توجه داشت اصل قرارداد ۱۹۱۹ اعتبار قانونی نداشت، زیرا در غیاب مجلس منعقد شده بود. کرزن صریحاً خاطر نشان ساخت دولت انگلیس خود را متعهد به حفظ همیشگی دودمان قاجار نمی داند و یا با پرداخت مادام العمر پول به شاه موافق نیست. نیز اگر قرار است پانصد هزار تومان مبلغ پیشنهادی، طرف ایرانی پرداخت شود، باید آن را پیش پرداخت وام مورد نظر محسوب کرد (۱). کاکس هوشمندانه پاسخ داد بهتر است این پانصد هزار تومان جزو وام به حساب نیاید زیرا جزو محاسبات دولتی

ص: ۵۳۸

منظور خواهد شد و طرفه‌هایی که پول دریافت کرده اند دچار درد سر خواهند گردید (۱). وی پیشنهاد کرد مثلاً از شرکت نفت انگلیس و ایران خواسته شود مبلغی پول برای اجرای این قرارداد در اختیار دولت ایران قرار دهد، کرزن با این پیشنهاد مخالفت کرد زیرا نمی‌خواست شرکت مزبور را درگیر این موضوع کند، مهم‌تر این که لانسلوت اولیفانت (۲) تذکر داد بعید است خزانه داری با پرداخت این پول موافقت نماید (۳).

وزارت خارجه توضیح داد پرداخت پانصد هزار تومان به ایران در دسر ایجاد خواهد کرد، زیرا اگر قرار باشد طبق قرارداد، وزارت مالیه ایران تجدید سازمان یابد، آنگاه کسانی که بعد خواهند آمد می‌پرسند این پانصد هزار تومان کجا رفته است و کل نقشه نقش بر آب خواهد شد (۴). کاکس با این نظر موافق نبود و پیشنهاد کرد مبلغ یادشده به عنوان مساعده به دولت ایران پرداخت گردد. بالاخره هم بخشی از این پول را برای ساکت کردن مخالفان در اختیار دولت و ثوق قرار دادند. اما انگلیسی‌ها بعد از امضای قرارداد و بعد از اینکه این قرارداد ناکام ماند، این گونه تبلیغ کردند که گروه سه نفره مبالغی رشوه دریافت داشته‌اند تا آن را امضا کنند؛ اما واقعیت چیز دیگری است. سخن در این نیست که گروه مزبور پولی دریافت نکرد، سخن این است که این پول به واقع بخشی از قسط اول وامی بود که باید به ایران داده می‌شد. انگلیسی‌ها بعد از اینکه قرارداد به هم خورد، برای بدنام ساختن طرف ایرانی خود به این پول اطلاق رشوه کردند، هیچ‌کس هم نتوانست اثبات کند شخص و ثوق برای انعقاد این قرارداد رشوه‌ای ستانده است. دیگر اینکه سخن طرف ایرانی این بود که گروهی با انگیزه‌های شخصی نام عملیات خود را اقدامات میهن پرستانه گذاشته‌اند. بسیاری از اینان به واقع در صدد به دست آوردن پول هستند. دولت ایران مطلع است که به محض آفتابی شدن قرارداد، این گروه ساکت نخواهند نشست و سر و صدا خواهند کرد، برای ساکت‌تر کردن آنان دو راه حل وجود دارد: سرکوب و تطمیع. از نظر دولت ایران بهتر است بریتانیا پولی در اختیار دولت ایران قرار دهد تا این مخالفین را از بی‌درد سرترین راه ساکت کند؛ بدون تردید پولی که در ابتدا انگلیسی‌ها به دولت ایران دادند به این منظور پرداخت کرده بودند.

و ثوق الدوله اقدام خود در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را نه تنها خیانت نمیدانست بلکه آن را خدمتی به کشور عنوان میکرد. او میگفت یگانه هدفش حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده است. و ثوق سالها بعد گفت از سال ۱۲۹۵ یعنی دومین سال جنگ جهانی اول، به این نتیجه رسیده بود کشور ورشکسته است و راه نجاتی جز همکاری نزدیک با بریتانیا وجود ندارد. او میگفت درآمدهای کشور صرف پرداخت بدهیهای شاهان قاجار میشد، منبع درآمدی جز عواید حاصل از گمرک‌ها وجود نداشت و او باید به نحوی از انجا مشکل خزانه تهی را حل و فصل میکرد. در آن سال او رئیس الوزرای کشور بود. بار دوم که به سال ۱۲۹۷ رئیس الوزرا شد، وضعیت آینده جنگ معلوم بود؛ معلوم بود انگلستان کشور پیروز میدان است و باید به نحوی از انجا با آن کنار می‌آمد. (۵) نکته دیگر اینکه برخلاف مشهورات، قرارداد ۱۹۱۹ هرگز مخفی نبود، این قرارداد درست قبل، حین و بعد از انعقاد برای دست‌اندرکاران کشور شناخته شده بود، بنابراین این گونه نبود که طرحی مخفی تهیه شده باشد و بعد از لو رفتن آن نقشه‌ها همه نقش بر آب شده باشد. واکنش‌ها علیه قرارداد چه در ایران و چه خارج کشور، آن هم چندروزی بعد از انعقاد قرارداد، خود بهترین گواه بر این است که چیزی برای مخفی نگاه داشتن وجود نداشته است.

۱- Cox to Curzon, Tehran, April ۱۹/۱۹۱۹, Ibid

۲- Lancelot Oliphant

۳- Minute by Oliphant, Ibid

۴- Corzon to Cox, London, April ۲۳/۱۹۱۹, Ibid

۵- مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵.

معمولاً تصور میشود مخالفت با قرارداد وثوق الدوله از ایران شکل گرفت، واقعیت امر خلاف این است؛ نخستین زمزمه‌های مخالفت با قرارداد از خود انگلستان شروع شد و دامنه آن به ایران و امریکا و فرانسه هم کشیده شد. هر کس به دلیل خاص خود با این قرارداد مخالف بود، امریکاییها از بسط تسلط انحصاری بریتانیا بر اقتصاد ایران شکوه داشتند، فرانسوی ها هم منافع اقتصادی خود را مد نظر قرار میدادند، اما مهم ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ در انگلستان نایب السلطنه هندوستان لرد چلمسفورد بود.

لرد چلمسفورد کیست؟ ویسکونت چلمسفورد در دوازدهم اوت ۱۸۶۸ در لندن به دنیا آمد. او فرزند بزرگ فردریک اگوست تسیگر دومین لرد چلمسفورد بود و غیر از او چهار فرزند دیگر هم داشت. مادر او آدریا فینی (۱) نام داشت که دختر بزرگ سرلشکر جان هیث (۲) یکی از افسران ارتش بریتانیا در بمبئی بود. فردریک جان تحصیلات خود را در آکسفورد به پایان رسانید، به سال ۱۹۱۴ بعد از اینکه یک دوره مشاغل مختلف را تصدی نموده و مدتی هم در استرالیا به کار اشتغال داشت، به هندوستان رفت. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۶ نایب السلطنه هند شد، در این زمان او فقط چهل و هفت سال داشت. بعد از پنج سال نیابت سلطنت امپراتوری بریتانیا در هندوستان، به سال ۱۹۲۱ به لندن بازگشت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. سه سال بعد، هنگامی که رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر برای مدتی کوتاه سمت وزیر را به دست گرفته بود، لرد اول دریاداری شد. چلمسفورد پنج سال بعد یعنی به سال ۱۹۲۹ بار دیگر به مشاغل دانشگاهی خود بازگشت. در همه منابع انگلیسی ذکر شده که

ص: ۵۴۰

۱- Adria Fanny

۲- Major General John Heath

چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان با مونتگگ وزیر امور هندوستان همسو بود. آنها به سال ۱۹۱۸ در باره وضعیت هند گزارشی تهیه کرده بودند که به گزارش مونتگگ - چلمسفورد شهره شد. طبق این گزارش بریتانیا باید اصلاحاتی را در قانون اساسی هندوستان صورت میداد. هدف این اصلاحات اعطای خود مختاری به مردم هندوستان بود که هدف اصلی سیاست این دو تن به شمار می‌آمد. آنان توصیه های خود را در قانون اساسی که بریتانیاییها برای هندیها تدوین کرده بودند گنجاندند و به این شکل زمینه را برای انتخاب اکثریت پارلمانی در کلیه مجالس قانونگذاری هند فراهم ساختند. با این وصف مالیه و پلیس هند همچنان در اختیار بریتانیا قرار می گرفت.

به هر حال چلمسفورد بر این باور بود که کاکس در زمینه سازی انعقاد این قرارداد بیش از اندازه تندروری کرده است و حامیان اصلی قرارداد یعنی وثوق الدوله رئیس الوزرا، نصرت الدوله فیروز و اکبر میرزا صارم الدوله با این طرح بیش از اندازه لازم وابسته به انگلستان شناخته شده اند؛ او یاد آوری کرد که این تیم سه نفره از اعتماد مردمی بی بهره اند(۲) با اینکه گفته میشد فیروز بابت قرارداد از انگلیسی ها رشوه ستانده است، اما کاکس در نامه های به کرزن خاطر نشان ساخت، گرچه میتوان به وی اعتماد کرد، اما به واسطه سلیقه شخصی و «تمایل شدیدش» به فرانسوی ها پیش از اینکه وی به فرانسه رود، چند روزی در لندن نگاهش دارند تا تحت تأثیر تحریکات فرانسوی ها واقع نشود(۳)

از آن سوی قرارداد ۱۹۱۹ برای دولت دمکرات ویلسون تبعات ناگواری به دنبال داشت. او تلاش میکرد تا اکثریت سنای امریکا را که از جمهوری خواهان تشکیل شده بود، وادارد تا امریکا به جامعه ملل ملحق شود؛ اما درست در چنین لحظاتی انگلستان با قرارداد ۱۹۱۹ نشان داد میخواهد بر ایران تسلط یابد. جمهوری خواهان این قرارداد را نمونه های گویا از عوامفریبی انگلستان و فرانسه دانستند. سناتورهای امریکایی در سخنرانی های خود این قرارداد را به مثابه تحت الحمایگی ایران تلقی کردند و سخنان آتشینی علیه این مناسبات به زبان آوردند(۴) سناتور ایالت ماساچوست هنری کابوت لاج(۵) که رهبری فراکسیون ضد جامعه ملل را بر عهده داشت، کاری کرد تا این قرارداد در اسناد کنگره چاپ شود و نمایندگان کنگره این سند «خیانت بریتانیا» را بررسی نمایند. سناتور ایالت آیداهو، ویلیام برا(۶) گفت قرارداد ۱۹۱۹ نشان میدهد که انگلستان، ایران را ضمیمه خود کرده است و اگر امریکا به جامعه ملل بپیوندد، باید روزی که

ص: ۵۴۱

The Dictionary of National Biography, ۱۹۳۱-۱۹۴۰, (Oxford University Press, ۱۹۴۹), pp. -۱
۸۵۱-۸۵۵

۲- Viceroy's Dispatch, Delhi, January ۲۸/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۰

۳- Cox to Curzon, Tehran, August ۲۸/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۳

۴- Abraham Yesselson: United States-Persian Diplomatic Relations ۱۸۸۳-۱۹۲۱, (USA, -۴
۱۹۵۶), p.۱۵۸

.Henry Cabot Lodge -5

.William E. Borah -6

ایران در صدد به دست آوردن آزادی خود از انگلیس بر میآید، علیه ایران وارد جنگ شود(۱).

در حالی که کاکس و کرزن سرگرم رد و بدل کردن نامه ها و تلگراف های محرمانه بودند، حکومت هند از اینکه نظرات مقامات آن حکومت، مورد توجه قرار نگرفته ابراز تأسف کرد. به واقع نخستین حملات علیه قرارداد از سوی حکومت هند انگلیس و مقامات آن کشور روی داد. طرف های ایرانی امضا کننده قرارداد گفته بودند انگلستان باید تضمین دهد اگر قرارداد با مخالفت عمومی مواجه گردید و اجرا نشد، به آنان پناهندگی سیاسی اعطا شود. مقامات حکومت هند، وزارت خزانه داری، ستاد کل ارتش انگلستان، نایب السلطنه و در یک کلام مخالفین حقیقی و حقوقی قرارداد تضمین خواستن مقامات ایران در صورت ناکام ماندن قرارداد را دلیلی بر سست بودن بنیان آن دانستند، آنها می گفتند نباید به این گروه امید بست. از سویی حکومت هند نگران این موضوع بود که طرح کاکس مانع از عقب نشینی به موقع نیروهای بریتانیایی مقیم ایران شود. نیروهایی که بودجه هنگفتی بر اقتصاد بعد از جنگ بریتانیا تحمیل می کردند. لرد چلمسفورد نایب السلطنه هند توضیح داد اگر این طرح اجرا شود احتمال استفاده از نیروهای مستقر در هند برای بسط تسلط انگلستان بر ایران و تضمین اجرای قرارداد، افزایش می یابد، اما اولاً احساسات ضد انگلیسی در بین مسلمانان هند و مصر رو به افزایش است، ثانیاً وضع افغانستان بی ثبات شده است؛ به همین دلیل زمان حاضر زمانی بس خطرناک برای تجربه چنین امر خطیری است(۲). نکته جالب این است که درگیری لفظی بر سر مسئله ایران و قرارداد ۱۹۱۹، همه و همه از سوی کسانی بود که یا اینک در هند مسئولیت داشتند، مثل چلمسفورد و مونتآگ؛ و یا پیش تر در این حکومت برای کشور خود خدمت کرده بودند، مثل کاکس و کرزن.

خزانه داری در مه آن سال پذیرفت حداکثر همان کمک هزینه ای را که دولت انگلیس به ایران می پرداخت تا مدت کوتاه دیگری ادامه دهد. کرزن توانسته بود به هر نحو شده موافقت مونتآگ را هم به دست آورد، اما آیا موفق می شد خزانه داری را هم متقاعد سازد تا بدون قید و شرط از قرارداد دفاع کند؟ در کنفرانس بین وزارتی(۳) که کرزن به جای کمیته شرق تأسیس کرده بود، بحثی مفصل راجع به ایران در گرفت. کرزن در این کنفرانس گفت ایران در موقعیتی استثنایی واقع شده و بعد از جنگ در موقعیتی مهم تر قرار گرفته است. از نظر او در خاورمیانه بعد از جنگ، ایران بین هند و بین النهرین واقع شده بود که هر دو زیر سیطره بریتانیا قرار داشتند. با این توضیح او خاطرنشان کرد لازم است در ایران ثبات و آرامش برقرار گردد. تا زمانی که کنفرانس صلح پاریس متوجه مسئله ایران نشده است باید موضوع را در راستای منافع بریتانیا حل و فصل نمود و توصیه کرد با این مسئله تنگنظرانه و کوتاه بینانه برخورد نشود(۴).

ص: ۵۴۲

۱- Ibid, p.۱۵۹

۲- Chelmsford to Curzon, London, April ۲۰/۱۹۱۹, Ibid

۳- Inter-Department Conference

۴- Minutes of Inter-Department Conference on Middle Eastern Affairs, May ۷/۱۹۱۹,

Ibid

اینک مونتاگ ظاهراً با کرزن روی موافقت نشان می داد، اما حکومت هند همچنان سرسختی نشان می داد و می گفت نباید نیمی از هزینه های دولت ایران را انگلستان بپردازد. کرزن توانسته بود با جلب رضایت مونتاگ به واقع موقعیت حکومت هند را تضعیف کند، لیکن موضوعی دیگر اذهان را به خود مشغول می داشت: ایران چه تضمینی می توانست در قبال وام دریافتی برای بازپرداخت آن بدهد؟

گروه سه نفره، ضمانت اجرایی بازپرداخت وام را گمرک های سیستان، کرمانشاه و آذربایجان قرار داد، اما هنوز امیدوار بودند بتوانند مساعده ای دریافت نمایند. وقتی این تضمین داده شد، وزارت خزانه داری پذیرفت یک وام دو میلیون پوندی در اختیار دولت ایران قرار دهد و ضمانت بازپرداخت آن عواید گمرک های فوق باشد. اما یک شرط به این مسئله اضافه شد، باید حکومت هند نیمی از این مبلغ را پرداخت می کرد. بالاخره چلسمفورد هم ناچار شد با این قرارداد هر چند به صورت ظاهری موافقت کند. او هشدار داد امیدوار است مسئولیت دولت بریتانیا با توجه به عدم اطمینانی که نسبت به اجرای قرارداد وجود دارد، از این بیشتر نشود^(۱).

ماه ژوئن به مذاکرات مالی گذشت، مقرر شد به وام پرداختی هفت در صد سالیانه بهره تعلق گیرد، بازپرداخت وام در یک مدت بیست ساله انجام شود و در نهایت اینکه ایران بازپرداخت وام را با اتکا به مساعده های بریتانیا انجام خواهد داد. در ماه ژوئیه قرارداد آماده امضا بود. کرزن به کاکس اجازه داد قرارداد را امضا کند، به شاه بگوید تا زمانی که طبق مفاد قرارداد و در تطابق با سیاست بریتانیا گام برمی دارد از حمایت این کشور بهره مند خواهد بود و مهمتر این که بریتانیا در صورت لزوم به گروه سه نفری پناهندگی اعطا خواهد کرد^(۲). این همان موضوعی بود که باعث می شد حکومت هند و دوایر مرتبط با آن نسبت به امکان اجرای قرارداد تردید کنند. آنان پیش تر گفته بودند اگر وزرای مربوطه آن قدر از اجرای قرارداد وحشت دارند که بیم تبعید خود را می دهند، پس هیچ ضمانت اجرایی نسبت به اعمال آن وجود ندارد^(۳).

کرزن پذیرفت برای اجرای قرارداد مبلغی بابت پیش پرداخت بدهد، اما گفت فقط حاضر است مبلغ پنجاه هزار تومان معادل بیست هزار پوند پرداخت کند. گروه سه نفره استدلال کردند این مبلغ بیش تر برای اجرای قرارداد مضر است تا نافع، زیرا کسانی را که مایل به دریافت پول برای سکوت هستند ارضا نمی کند و تولید اشکال خواهد نمود. اینان می گفتند بهتر است دولت بریتانیا چیزی نپردازد تا اینکه مبلغی ناچیز پیشنهاد کند، زیرا در غیر آن صورت نمی توان به دستاویز نکات مثبت قرارداد، به گونه ای دریافت مبلغ ناچیزی پول را توجیه کرد. اگر انگلیسی ها می خواهند بدون دردسر این قرارداد تصویب شود باید مبلغ

ص: ۵۴۳

۱- Chelmsford to Curzon, London, June ۱۳/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۱

۲- Corzon to Cox, London, July ۱۱/۱۹۱۹, Ibid

۳- Corzon to Cox, London, May ۹/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰

زیادتری پرداخت کنند. کاکس به کرزن اصرار کرد مبلغ مورد تقاضای گروه سه نفره را بپردازند، اما کرزن گفت پولی را که طرف های ایرانی می خواهند معادل دویست هزار پوند است، یعنی ده در صد مبلغ قرارداد؛ این نه تنها زیاده خواهی است بلکه فساد است. او نوشت هر کاری می کند این مطلب به مغز کاکس فرو نمی رود. (۱) اما بالاخره ناچار شدند مبلغ یکصد و سی و یک هزار پوند پرداخت کنند. بیست و هفتم جولای کاکس قرارداد را با ضمائم آن برای وزارت خارجه ارسال کرد، بعد از انجام تغییرات جزئی روز چهارم آگست آن سال اداره امور هند هم قرارداد را تصویب کرد، سپس خزانه داری هم قرارداد را به تصویب رساند. روز نهم آگست قرارداد به امضا رسید، کرزن از این بابت مست غرور بود و سر از پا نمی شناخت. اما کرزن به یک موضوع توجه نکرده بود: طبق قانون اساسی باید قرارداد به تصویب مجلس می رسید، برای انعقاد مجلس هم زمان طولانی نیاز بود. از سویی مخالفین و ثوق نمی گذاشتند مجلس تشکیل شود و به هر نحو ممکن در راه انعقاد آن سنگ اندازی می کردند. با این وصف مخالفین او این توانایی را داشتند که در این مدت که البته اندک هم نبود؛ نیروهای خود را سازمان دهند و علیه آن وارد میدان شوند.

مخالفین و ثوق یا با او مسئله شخصی داشتند، یا منتظر دریافت پول بودند و یا اینکه هسمو با حکومت هند انگلیس اجرای قرارداد را بر نمی تابیدند. اینان اغلب مخالفین قرارداد را تشکیل می دادند، اما عده ای از رجال خوشنام هم بودند که از موضع حمیت ملی و دینی با قرارداد به مخالفت برخاستند و عجب اینکه این افراد همیشه مورد بغض و عداوت همان گروه افراطی قرار داشتند، نمونه بارز این افراد سید حسن مدرس بود. در سطح بین المللی هم امریکا و فرانسه وارد میدان شدند و این قرارداد را سند اسارت و استعمار ملت ایران دانستند؛ هر چند در پشت این الفاظ رقابت های امپریالیستی نهفته بود، زیرا امریکایی ها بلافاصله خاطر نشان کردند بریتانیا با این قرارداد، کلیه منابع نفتی ایران را به روی امریکاییان بسته است.

لرد ادوین مونتگگ وزیر امور هندوستان یکی از مخالفین پا بر جای قرارداد بود. او برای تحکیم نفوذ انگلستان در ایران طرح دیگری در ذهن داشت، میگفت انگلستان نباید به این شیوه خود را درگیر مسائل ایران کند بلکه باید به دعوت خود ایرانیان زمام امور کشور را به دست گیرد. او نظریه دیگری هم طرح کرد: باید منتظر ماند تا کنفرانس صلح و رسای قیمومیت بر ایران را به انگلستان واگذار کند. کرزن تردید داشت که کنفرانس صلح به این معادله تن در دهد. اختلاف دیگر این بود که مونتگگ معتقد بود «مسئله ایران» باید به حکومت هند بریتانیا محول شود. مسئله روشن بود: مونتگگ به عنوان وزیر امور هندوستان با وزیر خارجه در آویخت تا حوزه اقتدار وزارت تحت مسئولیت خود را بسط و گسترش دهد. البته مقداری اختلافات شخصی بین دو رجل سیاسی هم در بین بود؛ اختلافی که به طور سنتی بین دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا یعنی وزارت امور خارجه انگلستان و وزارت امور هندوستان وجود

ص: ۵۴۴

علت اصلی مخالفت های خود بریتانیایی ها با قرارداد ۱۹۱۹ چه بود؟ در این زمینه هارولد نیکولسون و سر رونالد شی زندگینامه نویسان رسمی لرد کرزن دیدگاه های مشابهی ابراز کرده اند که ماهیت مخالفت ها را نشان می دهد. اینان صریحاً نوشته اند که قرارداد غیر از وام دو میلیون پوندی، هزینه های دیگری هم بر دولت انگلستان تحمیل می کرد. به روایت آنها بریتانیا اگر می خواست با سرمایه خود، ایران را در مدار منافع خویش نگهدارد، باید سالی سی میلیون پوند خرج می کرد. این هزینه مشتمل بود بر نگهداری نیروهای نظامی در شمال و جنوب ایران، کمک های نقدی و غیر نقدی و نیز هزینه های گوناگون دیگر. حکومت هند انگلیس بیم داشت این هزینه ها یا بخشی از آن به گردن او بیفتد. طلیعه قرارداد هم همین را نشان می داد، زیرا مقرر شده بود پنجاه درصد وام مورد نظر را این حکومت تقبل نماید. بدیهی است چلمسفورد با این موضوع هم مخالفت داشت، چه رسد به اینکه هزینه های دیگری را به گردن گیرد. در خود انگلستان هم این طرح بازتاب نامطلوبی داشت. وزارت خزانه داری از نرخ بیکاری در انگلستان مقارن با سال کودتا، سخن به میان می آورد و اینکه تعداد بیکاران به دو میلیون تن رسیده است. کابینه جنگی لوید جرج حتی نتوانسته بود بخشی از تعهدات داخلی خود را در برابر شهروندان انگلیسی انجام دهد. در این زمان کارشناسان اقتصادی و مخالفین سیاست های کرزن در ایران پیش بینی می کردند دولت بریتانیا برای جبران عقب ماندگی خود در اجرای طرح های اقتصادی باید سالانه ده ها میلیون پوند صرفه جویی کند. حتی پیشنهاد می شد وزارتخانه های متصدی مسائل نظامی در یک وزارتخانه ادغام شوند تا به این شکل حداقل چهار و نیم میلیون پوند در سال صرفه جویی اقتصادی شود. می گفتند عراق که اینک زیر سیطره تمام عیار بریتانیا قرار داشت، سالانه حدود سی و پنج میلیون پوند هزینه به دولت انگلیس تحمیل می کند، در این شرایط چگونه می توان تعهداتی مثل قرارداد ۱۹۱۹ را انجام داد؟ سناریوی بریتانیایی های مخالف قرارداد این بود که هم در ایران و هم در عراق دو دولت دست نشانده استقرار یابند تا بدون تحمیل کوچک ترین هزینه نظامی و پرسنلی بر دولت بریتانیا در مدار این کشور قرار گیرند، به این شکل بود که ابتدا دولت دست نشانده عراق را به پادشاهی ملک فیصل از فرزندان شریف مکه مستقر کردند و آنگاه نوبت به ایران رسید که با کودتای سوم اسفند زمینه های این حکومت را فراهم آوردند و بالاخره رضا خان را به اریکه سلطنت برکشیدند. این نکته ای است که به صراحت در برخی کتاب های خاطرات آمده است. به طور مثال حسن اعظام قدسی صریحاً نوشته است حکومت هند و نایب السلطنه آن، خواسته است در ایران حکومتی روی کار آید که اولاً نظم و ثبات را برقرار سازد، در معاهده نفت تجدید نظر کند، تمرکز قوای نظامی و سیاسی را انجام دهد، نفوذ روحانیان را در جامعه ضعیف نماید و کار را به دست «مردان جوان فرومایه بی ایمان و تعصب» بسپارد(۱).

در آن زمان کرزن خواستار حفظ دائم نفوذ بریتانیا بر ایران بود و این سیاست بعد از جنگ او را رقم میزد. وزارت جنگ هم خواستار این بود که ایران به شدیدترین نحو ممکن کنترل شود، در این بین تفاوتی ظریف بین سیاستهای لرد مونتآگ و کرزن بروز کرد. او هم با تسلط بی چون و چرای بریتانیا بر ایران موافق بود، اما رویکرد کرزن را مثبت ارزیابی نمیکرد. تفاوت در این بود که مونتآگ مخالف کنترل مستقیم ایران بود، او ترجیح میداد در ایران دولتی استقرار یابد که به خودی خود حافظ منافع بریتانیا در این منطقه حساس خاورمیانه باشد، او به درستی اتخاذ سیاستهای کهنه شده امپریالیستی را در پایان دهه دوم قرن بیستم مناسب ارزیابی نمیکرد. بهوقایع همان اختلافی که بر سر قرارداد ۱۹۰۷ بروز کرده بود، [\(۱\)](#) اینک در قالبی دیگر خود را به نمایش میگذاشت. با این وصف این کرزن بود که برنده نهایی شد. او از طریق کمیته شرق با روش دیکتاتور مآبانه خود طرح خویش را که نوعی قیمومیت بر ایران بود، به زور به دیگران تحمیل کرد و از آن به بعد دکترین او سیاست نگاه به ایران وزارت خارجه را ترسیم نمود.

با این وصف در کمیته شرق آشوبی به پا شد. ژنرال مک دوناگ، نماینده وزارت جنگ از طرح کرزن برای تسلط تمام عیار بر ایران به هر نحو ممکن حمایت کرد. او گفت باید از نظر مالی و نظامی بر این کشور تسلط یافت. همیلتون گرانت، وزیر امور خارجه حکومت هند انگلیس توضیح داد که بریتانیا نباید در آن شرایط بعد از جنگ تعهدات مالی و نظامی روزافزونی در خاورمیانه برای خود تعریف کند. او شکل گیری ناسیونالیسم در مناطق خاورمیانه را به رخ دیگران کشید و از احساسات مسلمانان هندی برای تجدید خلافت سخن به میان آورد. او بر این باور بود که به جای سیاست «مشت آهنین» کرزن، سیاست پیشبرد اهداف بریتانیا از طریق «دستکش مخملین» ترویج گردد. مونتآگ بر این باور بود که باید به احترام مسلمانان هندوستان، با ترکهای عثمانی به خوبی رفتار شود [\(۲\)](#).

این عقیده منحصر به مونتآگ نبود، لرد لیمینگتون که بر خلاف او صهیونیست متعصبی به شمار میآمد همین دیدگاه را به نوعی دیگر سرلوحه کار خود قرار داده بود. او حتی خیلی پیش تر از موضوع قرارداد ۱۹۱۹، در مکتوبی به تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۱۲، چند روزی بعد از حمله روسیه به ایران و شکل گیری آن فجایع دردناک؛ خطاب به مجلس لردها نوشت اینک آلمانی ها با شادی مشکلاتی را که برای بریتانیا فراهم آوردهاند نظاره میکنند، «مسلمان های عالم خیره با کمال وحشت به خیالات ما متوجه هستند، خیالات ما برای حفظ معاهده انگلیس و روس تیره شد، اگر دولت ایران استقلال خود را طوری نگاه بدارد که عایقی مابین دو مملکت گردد به مراتب بهتر از این است که به مخاطرات افتاده و دولت روس در طهران اقتداری پیدا نماید.» [\(۳\)](#) اینک وضعیت بریتانیا در ایران بهتر از هر زمانی در تاریخ روابط دوجانبه

ص: ۵۴۶

۱- در مورد اختلاف نظر مقامات بریتانیایی بر سر قرارداد ۱۹۰۷ نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۴۸۰ به بعد.

۲- Curzon: The Last Phase, p۹۳

۳- آفتاب، ش ۲، یکشنبه غره صفراالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «مکتوب لرد لیمینگتون»

کشور ارزیابی می شد. روسیه از صحنه رقابت با بریتانیا خارج شده بود، با این وصف سیاست دستکش مخملین و پیشبرد اهداف در لفافه‌های از شعارهای بشردوستانه بهتر می‌توانست مفید فایده واقع شود؛ به ویژه زمانی که روس‌های انقلابی قلوب را مسخر کرده بودند، باید این سیاست بیش از پیش در دستور کار قرار میگرفت.

از آن طرف شاید مونتنگ تصور میکرد با دست اندازی روس‌ها به بالکان و چشم انداز افق پیش روی که دست یابی روس‌ها به تنگه داردانل بود، وضعیت بریتانیا روز به روز بدتر میشود. دست اندازی روسیه به شمال ایران هم به همین دلیل مورد مخالفت این تیم از هیئت حاکمه انگلیس واقع میشد. به‌واقع دست اندازی‌های روسیه در شمال ایران تهدیدی علیه عثمانی هم به شمار میرفت، کما اینکه تحرکات روسیه در کشورهای بالکان بر ضد عثمانی، که بالاخره منجر به بروز جنگ اول جهانی شد؛ حوادث منتظر را قریب الوقوع ساخت (۱). هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن بر این باور است که ادوین مونتنگ روانشناسی شرقیها را که همانا تسلیم شدن به امر واقع است درک نمیکرد، وی مونتنگ را متهم میکرد که سرشت پان اسلامیسم رایج در عثمانی را نمیفهمید (۲). به عبارت بهتر مونتنگ نمیدانست که نباید این احساسات را به چیزی گرفت، بلکه باید در برابر این گرایش‌ها بی تفاوتی پیشه کرد، باید کار خود را انجام داد و آنگاه شرقیهای تسلیم طلب به‌واقعیت تن میدهند. این مطالب که از قلم نیکلسون تراوش کرده، به‌واقع مبین دیدگاههای لرد کرزن است. زندگینامه نویس رسمی کرزن، با این واژه‌ها مونتنگ را تحقیر و کرزن را تمجید کرده است.

در ارتباط با مسئله عثمانی، مونتنگ و دوستانش به لوید جرج فشار وارد آوردند تا از برهم زدن دستگاه خلافت دست بردارد. کرزن میگفت خلافت عثمانی امری است تصنعی، به دید او با اندیشه پان اسلامیسم باید از راه شکست دادن ترکیه وارد چالش شد و نه با «تسلیم بی مورد به فشار مسلمانان». به عبارت بهتر کرزن بر این باور بود که باید در برابر جنبش احیای خلافت که در عثمانی رواج داشت، قدرت بریتانیا را نشان داد. کرزن بر این باور بود که همه مراحل اعمال سیاسی را باید از طریق زور پیش برد، اما نرمش را برای جایی نگه داشت که سیاست مثمر ثمر نیست. کرزن و تیم همراهش برای پیشبرد اهداف خود به منظور خاتمه بخشیدن همیشگی به تشکیلات خلافت، از سیاست شناخته شده تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده کردند. آنها توانستند با وعده‌هایی شریف مکه را بر ضد خلافت عثمانی تحریک کنند؛ به او قول دادند کلیه سرزمینهای عربی را به وی خواهند داد تا یک سلطنت تشکیل دهد. مصریان و بسیاری دیگر از کشورهای مسلمان تحت استعمار بریتانیا، عملاً نظاره گر فروپاشی دستگاه خلافت بودند و هیچ واکنشی هم نشان ندادند. مهم تر اینکه عده‌های از مسلمانان هندوستان و فلسطین علیه ترک‌ها جنگیدند. دفاع مونتنگ از مسلمانان هم البته امری

ص: ۵۴۷

۱- حیات یحیی، ج ۳، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۲- Curzon: The Last Phase, p۹۹

بود ساختگی. او سیاستی موازی با سیاست کرزن در پیش گرفته بود که در غایت خود مثل رجال محافظه کار، منافع هند انگلیس را مد نظر قرار میداد، اما مواضع او به منزله سوپاپ اطمینان دستگاه دیپلماسی بریتانیا بود. اگر سیاست کرزن به شکست میانجامید، مونتآگ وارد صحنه میشد؛ نتیجه به هر حال یکی بود: حفظ منافع امپراتوری بریتانیا در قلمرو رو به اضمحلال عثمانی و حکومت هند.

هم کرزن و هم مونتآگ به حفظ هند بها میدادند، اما تفاوت در روش بود: یکی میگفت باید احساسات مسلمانان هندوستان را فرونشانند تا تبدیل به خطری عظیم علیه منافع امپراتوری نشود؛ و دیگری بر این باور بود که نباید به این احساسات بها داد و باید ضربه نهایی را بر جنبش پان اسلامیسم وارد کرد و اجازه نداد این جنبش دگر بار سر بلند کند (۱). کرزن میگفت به هر شکل ممکن باید ترک ها را از اروپا بیرون کرد، باید بر قسطنطنیه تسلط یافت، این درست زمانی بود که بین یونان و ترکیه در از میر نبردی طاقت فرسا در جریان بود و کرزن در این نبرد از یونانیها حمایت میکرد. مونتآگ با این سیاست مخالف بود، نیز وینستون چرچیل امیدوار بود قسطنطنیه به شکل بین المللی اداره شود و ریاست ادارهای که آن را میگرداند به امریکاییها محول گردد. لرد جیمز بالفور هم میگفت ترکیه باید زیر نظر مشاوران خارجی اداره شود و مرزها و مناطق نفوذ این کشور نامشخص باشد. به عبارت بهتر بالفور میخواست با این طرح خود، زمینهای برای بحران های ارضی و سیاسی آتی بازگذارد (۲).

افرادی مثل مونتآگ از جنبش ملی گرایی مصطفی کمال آتاتورک حمایت میکردند، اما به دید کرزن این ملیت خواهی در غایت خود به نفع جنبش های طرفدار خلافت خاتمه خواهد یافت. به طور قطع مونتآگ میدانست جنبش کمالیستها (۳) در تحلیل نهایی حرکتی است به سوی غربی شدن فرهنگ ترک ها و نه احیای دستگاه خلافت. به عبارت بهتر او میدانست مبنای این جنبش بر اصولی غیر دینی استوار است و نتیجه اش چیزی خواهد بود که مطلوب غرب است. کرزن بر عکس مونتآگ از این حرکت وحشت میکرد. او تصور مینمود ملی گرایی ترک سر از ادعای تسلط بر یونان و صربستان در خواهد آورد؛ مناطقی که زمانی جزو امپراتوری عثمانی بودند. این تفاوت رویکرد در باب مسائل عثمانی هم از دوره جنگ و شدت یافتن جنبش کمالیستها وجود داشت. در واپسین ماههای جنگ اول جهانی، تزار روسیه عزم خود را جزم کرد تا مسائل بالکان را به نفع خود حل و فصل نماید. دولت های بالکان با حمایت روسیه با هم متحد شدند و به دولت عثمانی حمله بردند. جمع کثیری از طرفین کشته شدند و بخش بزرگی از خاک عثمانی به دست دول بالکان افتاد، اینها بخش عمده مناطق اروپایی عثمانی را شامل میشد. محرک جنبش بالکان، روس ها بودند که میخواستند امپراتوری عثمانی را مضمحل سازند و به تنگه دارانل دسترسی پیدا کنند. اگر

ص: ۵۴۸

۱- Curzon: The Last Phase, pp.۹۹-۱۰۰

۲- Ibid, op. Cit. P.۱۰۷

۳- Kemalists

مخالفت انگلیسی ها نبود، بالکانیها شهر استانبول را به تصرف خود در آورده بودند و اگر این امر صورت میگرفت، کار عثمانی از نظر اروپا خاتمه یافته تلقی میشد. اختلافات کشورهای اروپائی در مورد سرنوشت عثمانی از سویی و اختلافات درونی محافل حاکمه بریتانیا از سوی دیگر باعث شد بخشی از متصرفات عثمانی در بخش اروپایی آن، هم چنان محفوظ بماند^(۱) این موضوع علل و ریشه های داخلی اختلافات کابینه جنگی انگلیس را یک بار دیگر نشان میدهد.

اختلاف نظری مشابه در مورد نحوه اعمال نفوذ بریتانیا در ایران وجود داشت. مونتگم معتقد بود باید به نحوی «مطبوع» در ایران دخالتی محدود کرد تا حساسیت ملی گراها برانگیخته نشود. مطابق این دیدگاه باید کمک مالی محدودی در اختیار ایران قرار داده میشد و همان سیاست قدیمی کشور حائل ادامه مییافت. رابرت سیسیل با این طرح مخالف بود، او میگفت یا باید قدرت را به دست ایرانی ها داد و نظاره گر بود که چگونه آنها میتوانند کشور خود را اداره نمایند و آن را بیازمایند و یا اینکه بریتانیا آنها را به طور کلی تحت سلطه خود در آورد. وی راه میانه و کمک مالی محدود بدون کنترل دخل و خرج را رد کرد. سیسیل بیشتر تمایل داشت ایران را به حال خود رها کنند. از دید او منافع تجاری بریتانیا در ایران آن قدر محدود بود که نیازی به برنامه گسترده تسلط بر این کشور وجود نداشت. به دید او حفاظت از منابع نفتی جنوب هم مستلزم تسلط بر تهران نیست. مونتگم پیشنهاد کرد بریتانیا کنترل اوضاع ایران را به دست گیرد اما فقط به دعوت جامعه ملل و یا خود ایرانیان^(۲).

در جلسهای دیگر، کرزن، لرد سیسیل را مجاب کرد که به طرح او مبنی بر تسلط تمام عیار بر ایران از راه سیطره مالی و نظامی موافقت کند. او هشدار داد اگر بریتانیا از ایران خارج شود، کشور یا به چنگ کمونیستها خواهد افتاد، یا ترکها بر این کشور تسلط میابند و یا اینکه روسیههای تجدید حیات یافته بر ایران مسلط خواهد شد. بالاخره نظر کرزن تصویب شد. در جلسهای که این راه حل به تصویب رسید مونتگم غایب بود، به همین دلیل چند روز بعد او به مصوبه جلسه کمیته شرق اعتراض کرد. او این مصوبه را از نظر ایرانیان توهین آمیز خواند^(۳) کرزن از راه خاص خود مونتگم را هم مجاب ساخت اعتراض خود را پس گیرد^(۴)، او هم همین کار را کرد. در بهمن ۱۲۹۷ مطابق با ژانویه ۱۹۱۹ کرزن به مقام وزارت امور خارجه کابینه لوید جرج دست یافت، او در عین حال ریاست کمیته شرق را نیز هم چنان عهدهدار بود. در اوت ۱۹۱۹ مطابق با مرداد ۱۲۹۸ او موفق شد قرارداد مشهور خود را با ایران پیش ببرد و آن را به

ص: ۵۴۹

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲- صباحی، صص ۲۶-۲۷، به نقل از: CAB، ۱۹ December ۱۹۱۸، ۴۵th Meeting، Eastern Committee، ۲۷/۲۴.

۳- صباحی، ص ۲۷، به نقل از: F۱۱۲/۲۵۳، Curzon Papers، ۶ January ۱۹۱۸، Montague to Curzon.

۴- Curzon: The Last Phase، pp. ۱۳۳-۱۳۴.

تصویب برساند. این قرارداد برای شخص کرزن پیروزی بزرگی محسوب می‌شود، به همین دلیل او متفرعانه میگفت قرارداد ۱۹۱۹ را خود به تنهایی پیش برده است (۱).

مونتاگ به شدت با این تصمیم مخالفت کرد. او در نامه‌های به کرزن نوشت، در جلسهای که مصوبه مورد نظر انجام شده لرد بالفور حضور نداشت. شخص مونتاگ هم در جلسه نبود. لرد سیسیل قبل از اینکه اظهارات سر آرتور هرتزل (۲) یا سر همیلتون گرانت (۳) را بشنود از جلسه خارج شده است. به این ترتیب کمیته شرق مانده است و رئیسش لرد کرزن؛ و البته بدیهی است که رئیس با رئیس موافق باشد. او توضیح داد راه حل پیشنهادی احساسات ایرانیان را جریحهدار خواهد ساخت و او به عنوان وزیر امور هندوستان حاضر نیست حتی پیشیزی از هزینه تحقق این برنامه را از درآمدهای حاصله از هندوستان تأمین نماید؛ سیاستی که نه وزارت امور هندوستان با آن موافق است و نه حکومت هندوستان (۴).

از نظر کرزن ایران در بین دولت‌هایی که میتوانستند سپر بلای هند شوند، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین و در عین حال ضعیف‌ترین حلقه است. او بر این باور بود که تمامیت ارضی ایران باید شعار همیشگی و شعار اصلی سیاست خارجی بریتانیا باشد (۵). کرزن از همان زمانی که در باره ایران مطالعه میکرد، به این نتیجه رسید که سیاست کمپانی هند شرقی در برابر ایران سیاستی صحیح نبوده است، (۶) او نوشت سیاست رویه دادن سرجان ملکم نخستین فرستاده کمپانی هند شرقی به دربار فتحعلی شاه، که بعدها توسط جانشینان او ادامه یافت؛ سیاست خوبی نبوده است. کرزن بر این باور بود که به جای این سیاست، باید جریان صدور سرمایه را به ایران در دستور کار قرار داد، به نظر او صدور سرمایه به ایران باعث ایجاد ثبات در کشور میشد؛ و نظر نهایی بریتانیا هم تأمین میگردد. کرزن میگفت اگر این امر با موفقیت انجام گیرد، خیالات خصمانه همسایگان ایران برای به خطر انداختن منافع بریتانیا در هند و ایران دچار اشکال خواهد شد (۷) او به صراحت میگفت پیروزی واقعی در ایران نه از راه گلوله و باروت، و نه با لاف و گزاف و تهدید و رشوه و تطمیع؛ بلکه از راه متقاعد ساختن ایران خواهد بود به اینکه باید منافع مشترک سرلوحه کار قرار گیرد. این منافع مشترک به زعم کرزن از راه پیشرفت‌های صنعتی و اصلاحات داخلی ممکن و میسر خواهد بود (۸) این سیاست کرزن، زمانی دیکته شده بود که قدرت نظامی روسیه در شمال ایران فرصت و جرأت هر حرکت نظامی در داخل ایران را از بریتانیا سلب کرده بود. به‌واقع این گونه نبود که کرزن میلی به

ص: ۵۵۰

۱- Ronaldshay, vol, ۳, p. ۲۱۷

۲- Sir Arthur Hirtzel

۳- Sir Hamilton Grant

۴- Curzon: The Last Phase, Ibid

۵- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۷۲۱.

۶- همان، ص ۷۳۶.

۷- همان، ص ۷۳۹.

۸- همان، ص ۷۳۹.

دخالت نظامی در امور ایران نداشته باشد، او با حریف قدرتمندی مثل روسیه که به ابزار جنگی خود متکی بود و قدرتی میلیتاریستی به شمار میرفت، مواجه بود. در آن زمان سیاست اقتضا میکرد با این قدرت از راه دیپلماتیک مواجه شد. اما همین که روسیه با انقلاب از گردونه تحولات ایران خارج گردید، همین کرزن به اصطلاح صلح طلب قصد آن کرد تا ایران را مثل یک کشور مستعمره به دستگاه امپراتوری بریتانیا ضمیمه نماید و برای همیشه خیال خود را راحت گرداند. او دیگر حاضر نبود نیروهای خود را از شمال و جنوب ایران خارج سازد، زیرا این بار این سیاست را مغایر اهداف بریتانیا عنوان میکرد، اهدافی که غایت آن تسلط بی چون و چرا بر دولت های ایران بود. دیدیم که وی هم همان سیاست سرجان ملکم یعنی پول دادن و رشوه پرداختن را برای پیشبرد طرح خود عملی ساخت.

این همان کرزنی بود که به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه در مورد تقسیم ایران فریاد خود را بلند کرد و گفت این قرارداد برای حل مسائل اروپایی بریتانیا منعقد شده و سیاست آسیایی این کشور قربانی گردیده است. در این زمان دولت لیبرال بر سر کار بود، قرارداد مزبور هم کار لیبرال ها بود، کرزن به عنوان یک محافظه کار که سیاست سنتی بریتانیا در قبال شرق برایش آمیزهای از رسالت مذهبی و تفرعن اشرافی به شمار میرفت، علیه این قرارداد به پاخواست. اما خطاست اگر تصور نماییم او به ایران میاندیشید، درست به عکس او میگفت این قرارداد بر خلاف نیت دستگاه دیپلماتیک بریتانیا، به حفظ هندوستان در برابر هجوم روسیه منجر نخواهد شد، دیگر اینکه با این قرارداد هیچ تضمینی برای حفظ استقلال ایران از سوی روسیه وجود نخواهد داشت؛ سیاستی که سرلوحه دیپلماسی بریتانیا بوده است. او بر این باور بود که قرارداد مزبور منتهی به صلح در آسیا هم نخواهد شد^(۱).

هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن مدعی است چون در دوره بعد از جنگ و خروج روسیه از ایران، دولت بریتانیا سلطه آشکاری بر این کشور یافته بود، قرارداد ۱۹۱۹ عادلانه و سخاوتمندانه بود! یعنی اینکه تازه آنها لطف کرده بودند و با توجه به سلطه خود بر کشور در غیاب رقیب، آن را به ایالتی از ایالت های بریتانیا مبدل نساختند. او ادعا میکند اگر شرایط قبل از جنگ وجود داشت، ایرانیان با لهله و شادی از این قرارداد استقبال میکردند. کرزن میگفت با این پیمان نیازهای کهن بریتانیا را با الزامات جدیدی محقق ساخته است، او قرارداد را شاهکار بزرگ دیپلماتیک خود به حساب میآورد و همان طور که گفتیم فریاد بر میآورد «من به تنهایی آن را به انجام رسانده ام»^(۲).

ص: ۵۵۱

۱- Curzon: The Last Phase, ۱۲۶-۱۲۵.

۲- Op. Cit. Pp. ۱۳۷-۱۳۸.

چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. سروصدا به اندازه ای زیاد بود که سرپرسی کاکس، ناچار شد واکنش نشان دهد. او در اوایل سپتامبر آن سال نامه ای به وثوق نوشت که در مطبوعات داخلی درج شد. در این نامه آمده بود برخلاف شایعات موجود، هدف انگلستان حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران است، انگلیس خواسته است به این شیوه «این دولت قدیمه که به واسطه اختلافات و جنگ داخلی در مخاطره بوده است، به حفظ استقلال خود قادر باشد و نظر به موقعیت مهم ایران منافع مشترک دولتی در نتیجه این قرارداد بهتر محفوظ و مرعی گردد.»^(۱)

همزمان روزنامه رعد ضمن درج سلسله مقالاتی با تشریح وضعیت ایران و مواد قرارداد، به دفاع از آن برخاست و به طور بی سابقه ای به شدت علیه مخالفین قرارداد موضع گیری کرد و بالاتر اینکه اندکی پرده های سیاست را بالا زد و به افشاگری علیه مخالفین قرارداد مبادرت ورزید. از جمله در یکی از شماره های خود نوشت دولت امریکا به هیئت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح پاریس کمکی نکرده و ایران را به حال خود رها ساخته است، در این فضا ایران چه باید بکند؟ معلوم است باید خود را به جایی متصل سازد تا بتواند تمامیت ارضی و استقلال خویش را محفوظ نگاه دارد.

رعد نوشت «دولت آتازونی امریک هم چنان که احساسات انسان پروری و نوع دوستی را در قالب الفاظ به تمام ملل جهان اعلام نموده بود نسبت به ایران هم همین کلمات و الفاظ را استعمال می کرد، ولی در موقع اولتیماتوم روس و تقاضای اخراج مستر شوستر با آن که تمام ملت ایران یک دل و یک زبان باقی ماندن شوستر را آرزو و از تمام جهانیان استدعا [ی کمک] می نمودند، سیاست عالی بین المللی - مصالح و منافع ملت آتازونی - و بالاخره عقیده مؤثر و یا اسرار دیپلماسی اجازه نمی داد که حکومت واشنگتن حتی یک کلمه و یک قدم در مساعدت با آمال ملت ایران اظهاری نماید و یا اقدامی را جایز شمرد.»^(۲)

رعد نوشت امریکا، فرانسه، ایتالیا و انگلیس به ایرانیان اینگونه تفهیم کردند که باید تحت قیمومیت آنان در آیند. اینکه در کنفرانس صلح برای ایرانیان جایی نیست و به همین دلیل همه قدرت های بزرگ در برابر تقاضاهای ایران سکوت اختیار کردند. به نظر رعد علت این است که عالم به سه بخش تقسیم شده و هر کدام از کشورهای جهان از این عالم سهمی به خود اختصاص داده اند و ایران هم سهمیه دولت انگلستان است. به همین دلیل مقدرات امور ایران بدون ارجاع به طرف ایرانی تعیین شده بود^(۳).

رعد توضیح داد ایران در تفسیر مواد چهارده گانه ویلسون راه به خطا پیموده است، زیرا «فکر ضعیف قادر برای تفسیر افکار اقویا نمی باشد.»^(۴) مصری ها فریب مواد چهارده گانه ویلسون را خوردند و برای اعاده استقلال خود دست به طغیان زدند و «بعد از جاری شدن نه‌های

۲- رعد، سال دهم، ش ۱۱۰، ۲۲ ذیقعدہ ۱۳۳۷، ۱۹ اوت ۱۹۱۹.

۳- همان.

۴- رعد، سال دهم، ش ۱۲۹، ۱۵ ذیحجه الحرام ۱۳۳۷، ۱۹ سنبله، «حقیقت چیست؟ و حقیقت گو کیست؟»

خون اولین اعلامیه که در شهر قاهره منتشر گردید از جانب امریکا بود مبنی بر این که: ویلسون حاکمیت انگلستان را بر مصر مخالف اصول چهارده گانه خود نمی شمارد.» سید ضیا به حمایت مجدد از قرارداد ۱۹۱۹ برخاست و نوشت، برای ایران هم چیزی باقی نمانده بود جز آنکه تحت قیمومیت درآید و «اگر اقدامات دولت کنونی نبود و به واسطه وضعیات شرق نظر مساعدت بریطانیای کبیر را جلب نمی کرد راه مفری نداشتیم. حتی حق عضویت ما در مجمع اتفاق ملل مشکوک بود.» سید ضیا به «مقالات رفیق و هم قلم عزیزم مسیو ایکیان» راجع به مسائل خارجی اشاره کرد و نوشت می دانسته است عاقبت تصمیم شورای سه نفری راجع به ایران چه خواهد بود. مذاکراتی که به زیان ایران تمام شد، در حالی صورت می گرفت که «روسیه وجود نداشت، آلمان وجود نداشت، عثمانی محو شده بود، ایتالیا هم بی علاقه بود. فرانسه و امریکا هم برای منافع و پادشاهی خود قطعات دنیا را فروخته و تسلیم کرده بودند.» رعد پرسید با این مناسبات بین المللی و با این احوال تیره گیتی، دیگر چه راه انتخابی برای ایران باقی مانده بود. به واقع رعد با این استدلال ها، تلاش داشت قرارداد ۱۹۱۹ را توجیه کند.

سفارت امریکا در تهران این مطلب را تکذیب نمود و توضیح داد، متن اعلامیه صادره از سوی سفارت امریکا در تکذیب مطلب رعد، مستقیماً از سوی وزارت خارجه این کشور فرستاده شده است و به واقع نظر رسمی دولت امریکا را منعکس می کند. در این بیانیه وزارت خارجه ایالات متحده به وزیر مختار خود در تهران دستور داده بود مضمون روزنامه رعد را تکذیب نماید. در این بیانیه آمده بود:

«امریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران به طرق بسیار اظهار و ابراز داشته نمایندگانی که از طرف دولت آتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده اند سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان امریکا متعجب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این به تقویت و مساعدت تلقی نمی شود، لکن اکنون معاهده جدید معلوم می دارد که به چه علت امریکایی ها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را باصفا برسانند و نیز معلوم می گردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود. دولت آتازونی معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می نماید. معاهده مزبوره معلوم می دارد با وصف آن که نمایندگان ایران در پاریس علناً و موکداً طالب مساعدت و همراهی امریکا بودند، ایران از این به بعد مایل به کمک و تقویت [از جانب] امریکا نمی باشد.»

رعد پاسخ داد مطلب روزنامه شماره ۱۱۰ را برای این نوشته تا مردم را از حقایق آگاه کند، برای اینکه آنان را از اوهام خارج سازد و به مردم توضیح دهد که با مقدرات خود بازی نکنند. سید ضیا نوشت ویلسون به نام عدالت و درست در شرایطی که جنگ زیردریایی ها ادامه

داشت، وارد عرصه کارزار شد تا کشتار انسان ها را که مخالف انسانیت می دانست متوقف سازد: «ولی در عین حال شرکت در محاصره متحدین اروپای مرکزی را که بالاخره منتج به قحطی و فلاکت هزاران هزار اطفال خرد سال و پیران سالخورده گردید، منافی انسانیت تلقی نمود.» امریکا حرکت آلمانی ها را وحشی گری دانست ولی اقدامات خود و دیگران را «مستلزم مقتضیات جنگی» تفسیر کرد. به همین دلیل ایران که بی طرف بود، نمی توانست نسبت به هیچ یک از قضایا بی علاقه باشد: «زیرا هر قضیه عواطف و احساسات طرفین را به ما فهمانده و در نتیجه معتقد میشدیم که کسی برای انسانیت جنگ نمی کند.»

رعد توضیح داد قدرت های بزرگ همه نفع خود را می خواهند و به هیچ وجه به فکر منافع کشورهای کوچکی مثل ایران نیستند. درست در این شرایط بود که ویلسون اعلامیه چهارده ماده ای خود را منتشر ساخته و مایه امیدواری برای برخی کشورها گردید: «متعاقب این اعلامیه تمام دنیا با یک امید و آرزو، با یک سادگی و نظر حقیقت خواهانه، با نیت اینکه مواعید دیپلمات های دنیای جدید غیر از گفتار دیپلمات های قدیم است و می توان به صداقت و درستی آنان باور نموده نیک بختی اهل عالم را پیش بینی نمود.»

در آن زمان ابراز امیدواری می شد که از این به بعد ملل عالم حریت و آزادی خود را به دست خواهند آورد و مقدرات خویش را به دست خود رقم خواهند زد. مسئله به قدری مشتبه شده بود که حتی آلمانی ها هم آن را باور کرده بودند، آنان تصور می کردند حتی اگر شکست هم بخورند مطابق مواد اعلامیه چهارده ماده ای با آنان به عدالت رفتار خواهد شد. این موضوع بود که باعث استمرار جنگ و مداومت آلمان در تشدید ستیز علیه متفقین بود، «و اگر این عقیده را نداشتند شاید زودتر دست از سفاکی و کشتار نوع بشر کشیده طریق صلح و مسالمت را پیش می گرفتند.» آلمان بالاخره تقاضای صلح کرد و خواستار اجرای مواد بیانیه ویلسون شد. در این زمان بود که معلوم شد جهانیان در این زمینه تا چه اندازه راه خطا پیموده اند. در مقام عمل واشنگتن شرایط بسیار سختی برای صلح به آلمان پیشنهاد داد، «در این تکلیف بر فرانسه و انگلستان هیچ ایراد و اعتراض وارد نیست، زیرا فرانسه مورد حمله آلمان گشته و با یاری انگلستان مدت پنجسال فداکارانه برای عقب راندن خصم و حفظ ماوی و مسکن خود و جبران تلفات جانی و مالی و بالاخره تأمین آتیه خود، ناگزیر از تحمیل این شرایط بود.»

اما امریکا خود نخستین کشوری بود که مواد بیانیه ویلسون را زیر پا نهاد، کار به جایی کشید که هزاران سرباز امریکایی سواحل رن را به اشغال خود درآوردند. بعد از جنگ کنفرانس صلح تشکیل شد و عالم منتظر برقراری صلح بر اساس مواد بیانیه ویلسون شد. اما مردم «بالاخره فهمیدند که مواد چهارده گانه را بد تعبیر کرده و دیپلمات های دنیای جدید متخلق به اخلاق دیپلمات های قدیم گردیده اند.» ملل ستمدیده بعد از جنگ شروع به جوش و خروش کردند تا حق تعیین سرنوشت خود را به دست آورند و منتظر بودند شخص ویلسون از آنان حمایت کند. در قفقاز حکومت های مستقل تشکیل شد، در مصر و هندوستان انقلاب بروز

کرد، اهالی ایرلند به حرکت در آمدند، «اهالی بدبخت کوره(۱) خود را تکان داده و پس از دادن چندین هزار نفر تلفات و به محبس افکنده شدن چندین هزار جوان منورالفکر، در یافتند که مواد چهارده گانه را نفهمیده اند و در تفسیر آن راه خطا پیموده بودند و بالاخره قشون ژاپونی را یگانه وسیله شناختند که تعیین کننده مقدرات آنان بود.»

خلاصه اینکه به هیچ یک از ناله های ملل جوابی داده نشد، مستعمرات آلمان بدون مراجعه به ملل بومی تقسیم شدند و به این شکل نشان دادند که حق تعیین سرنوشت آن چیزی نیست که آنها گمان کرده اند. با ملل تحت رقیت به بی اعتنایی رفتار شد، بخشی از چین را به ژاپن واگذار کردند، ایرلندی ها را وادار به سکوت نمودند، نمایندگان حکومت باکو را نپذیرفتند و خلاصه «چه ها که نکردند.» از آن بالاتر وقتی در مصر و هند انقلاب روی داد، سفارت امریکا در مصر بیانیه داد و خطاب به مردم گفت که بیهوده سینه های خود را سپر قرار ندهند، زیرا امریکا تسلط انگلستان را بر مصر مغایر اصول چهارده گانه ویلسون نمی داند. با آزادی مهاجرت و به خصوص اسکان در امریکا مخالفت شد، «منافع عالیه امریکا زندگانی و آزادی نوع بشر را محدود نمود و کره ارض برای سکونت اولاد آدم شکل دیگری به خود گرفت.» خلاصه اینکه معلوم شد اعلامیه چهارده ماده ای برای احقاق حقوق ملل منتشر نشده و به همین جهت یأس و بهت جای امیدواری را گرفت: «در این یأس سهم و نصیب ما بیش از دیگران بود. زیرا با مناسبات تیره ای که سابقاً بین ما و انگلستان بود، بدون تدارک زمینه هایی انتظار مساعدت از وی بی مورد بود.»(۲) به این شکل سید ضیا به دفاع از مضمون قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت و سیاست امریکا را در محکوم ساختن این قرارداد، مورد نقد قرار داد. از آن سوی شخص لرد کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار وزیر خارجه ایران ترتیب داده بود، تلاش کرد این قرارداد را توجیه کند و افکار عمومی را که در انگلستان به شدت ملتهب شده بود، فرونشاند.

لرد کرزن در این مجلس در میان کف زدن های ممتد حضار، نصرت الدوله را «یکی از دوستان حقیقی و وفادار بریطانیای کبیر» عنوان کرد. کرزن هم چنین او را یکی از «شاخص ترین سیاسیون مملکت خویش» و «یکی از علاقه مندان به قراردادی» دانست «که اخیراً مابین دولت وی و دولت ما منعقد گشته.» کرزن توضیح داد وزیر خارجه به لندن مسافرت کرده است تا مقدمات مسافرت احمد شاه را فراهم کند و گفت آنان هم مشتاقانه منتظر ورود شاه ایران هستند. کرزن به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره کرد که اخیراً بین دولتین انگلستان و ایران منعقد شده است و گفت قرارداد مزبور «نه صورتاً بلکه معنأً چیز تازه ای نیست و در ظرف صد و بیست سال اخیر جریان داشته، شروع آن از زمانی است که اولین ایلچی و نماینده انگلیس به سواحل ایران مأمور گشت.» کرزن به روابط ایران با روسیه، امریکا، فرانسه و بلژیک اشاره کرد و سپس گفت «به نظر من رشته هایی که مملکت ما را با مملکت میهمان ما متحد ساخته است

ص: ۵۵۵

۱- کذا: کره.

۲- همان.

از سایرین محکم تر و نزدیک تر بوده است، متجاوز از یک قرن است که نفوذ انگلستان در خلیج فارس بر سایر نفوذها غلبه و تفوق داشته.»

کرزن گفت در آغاز جنگ، ایران مرکز عملیات آلمان ها بود، آنها به هر جا پای گذاشتند دسیسه و فتنه ای به راه انداختند، ترک ها در نخستین مراحل جنگ، از سرحدات عبور کردند و جنگ را به ایران کشانیدند. دیگر این که «وضعیات داخلی مملکت غیر آرام و بعضی اوقات هرج و مرج کامل حکمفرما بود، اخیراً عملیات بالشویکی در سمت شمال ایران جریان داشته و هنوز هم نظم و آرامش آن مملکت از مخاطره بالشویزم رهایی نیافته.» با این وصف «این که ایران از تهاجم بالشویک ها فارغ، اراضی وی از تخطیات مصون و حیات ملی وی محفوظ مانده، علت عمده آن حضور قوای انگلیس در آن مملکت و موفقیت پیشرفت ما در بین النهرین می باشد.» این اظهارات در میان شور و هلهله و کف زدنهای ممتد حضار بیان شد.

او ادامه داد در عین حال نجات شمال غربی ایران با کمک روسیه، البته روسیه تزاری، ممکن شده است، سپس ابراز امیدواری کرد، ایران از خطر بالشویزم نجات یابد. کرزن گفت وقتی جنگ تمام شد، معلوم گشت ایران برای محفوظ نگاه داشتن خود، برای ترقیات داخلی و استقرار نظم و امنیت خویش، باید وسائل جدیدی فراهم سازد. به قول او موافقت های قبل از جنگ دیگر از بین رفته بود، «و من هرگز طرفدار جدی قرارداد انگلستان و روس نبودم... بلکه بر عکس همه وقت این قرارداد را شدیداً در پارلمان و سایر نقاط تنقید می کردم.» کرزن ادامه داد با این وصف بر این باور است که قرارداد ۱۹۰۷ با حسن نیت منعقد گشت، لیکن باعث بروز خشم در بین ایرانیان شد. کرزن تازه بعد از حدود دو سال که از اعلام الغای قرارداد ۱۹۰۷ توسط روسیه بعد از انقلاب می گذشت، گفت: «من اکنون معاهده مزبور را مرده تصوّر می نمایم... و فقط نظر بر این که مدت هاست در روسیه دولتی وجود نداشته که ما با وی دارای مناسباتی باشیم نتوانسته ایم راجع به الغاء این معاهده مذاکرات به عمل آوریم، اما بر حسب عقیده من که تصوّر می کنم عقیده روس ها نیز با آن موافق باشد و در حقیقت چنان که از زبان خود می گویم از طرف آنها نیز می توانم اظهار نمایم معاهده مزبور را می توان به کلی محو شده پنداشت و در هر حال و هیچ گاه تصوّر نمی کنم که نظایر آن از طرف دولت انگلستان تجدید گردد.»

کرزن گفت یک سال و سه ماه قبل رئیس الوزرای کنونی ایران یعنی وثوق قدرت را به دست گرفت که یکی از اعضای دولت او همین میهمان اوست: «اندکی بعد ما سر پرسی کاکس را که سال های متمادی در خلیج فارس اقامت داشته و دارای نفوذ فوق العاده بوده است به سمت نماینده گی (۱) خود به ایران اعزام داشتیم، معزی الیه به طهران رفت و به زودی روابط دوستانه برقرار نموده ملاحظه نمود تمایلاتی برای انعقاد یک قرارداد جدیدی مابین دولتین ایران و انگلستان موجود است بدین مقصود با ایران داخل مذاکره شدند.» کرزن خود را دوست

ص: ۵۵۶

صمیمی ایران دانست و گفت «طرفدار علنی ملت ایران» بوده است: «ایران را مملکتی می دانم که دارای تاریخ بزرگ و گذشته جالب توجهی بوده و یکی از چند دولت اسلامی است که باقی مانده که نه تنها منافع حیاتی ما بلکه منافع آسیا قوت و اقتدار وی را ایجاب می نماید... با این حال آیا طبیعی نبود که ایران با آرزوی استقرار و تثبیت موقعیت آتیه خویش به ما مراجعه نماید؟»

کرزن توضیح داد قرارداد در شرایطی منعقد گردید که امپراتوری روسیه «موقتاً» از بین رفته بود، عثمانی هم در حال اضمحلال بود، در این شرایط «بریطانیای کبیر همسایه بزرگ و قوی منحصر به فردی بود که می توانست از وی استمداد جوید؛ از سمت مشرق صدها میل با ایران هم سرحد هستیم و یک قرن در خلیج فارس قوای تأمینیه داشته ایم، از سمت مغرب هم اکنون در بین النهرین با وی همسایه خواهیم بود.» کرزن ادامه داد در ازای هر لیره ای که هر دولت خارجی در ایران خرج کرده، دولت انگلستان اقلاً ده هزار لیره خرج نموده، پس «واضح است که منافع ما وجود یک ایران سعادت‌مند مقرون به صلح و آرامشی ایجاب می نماید.» کرزن مراجعه دولت ایران به انگلستان را طبیعی دانست، به همین دلیل نخستین و مبرم ترین نیاز ایران جلوگیری از تهاجم خارجی و استقرار نظم و ثبات و آرامش است و از این روی دولت مقتدری که بتواند این مهم را برآورده سازد، در اولویت قرار دارد. وی گفت: «من همه وقت طرفدار این عقیده بوده‌ام که ایران باید از خود دارای قوای متحد الشکل واحدی باشد و قوای مختلفه نظامی و غیر نظامی دیگر که رقابت بین المللی؛ نه مصالح مملکتی عامل رشد و نمو آنها بوده از میان برود.»

دومین نیاز ایران ادارات منظم داخلی است و برای این منظور به مستشاران مجرب نیازمند است. سومین معضل سامان دادن به مالیه ایران است. اگر این مهم صورت گیرد عایدات داخلی افزوده خواهد شد و منابع داخلی باعث تمول و سعادت این کشور خواهد گردید. چهارمین موضوع بحث حمل و نقل است که ضرورت دارد «به جای آن که وزارت خارجه های ممالک اروپا در این خصوص مذاکرات به عمل آورند مناسب است وزارت خانه های خارجه طهران و لندن در این خصوص گفتگو نمایند.» تزئید منابع ایران، ترقی و توسعه تجارت و نظایر این مباحث از دیگر موضوعاتی است که اگر ایران قرین صلح و آسایش باشد، رونق خواهد یافت و برای این کشور میدان بزرگی جهت تجارت ایجاد خواهد شد. به دید کرزن اینها همه مقدمه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود. کرزن گفت: «با تکرار تعهدات سابقه خود برای محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران به موکدترین طرزى انعقاد قرارداد را شروع کردیم. من شخصاً کلمات راجعه به این مسئله را به قطعی ترین بیانی در قرارداد ذکر کردم زیرا می خواستم در این خصوص هیچ گونه شک و شبهه باقی نباشد. می توانیم با افتخار و مسرت این مسئله را خاطر نشان نمائیم که اگر چه در ظرف قرن گذشته پاره ای اوقات با ایران در حالت جنگ بوده ایم، لکن همه وقت تمامیت ارضی وی را محترم شمرده و هیچ گاه یک ذره از خاک وی را تصرف نکرده ایم[!]» وی توضیح داد منافع انگلستان و ایران ایجاب می نماید که استقلال این

کشور حفظ شود: «ما نمی خواهیم که ایران فقط در سرحدات هندوستان مابین ما و دشمنان ما حایل باشد، بلکه می خواهیم ایران شالوده و بنیان صلح دنیا واقع گردد.» کرزن به مسئله کنفرانس صلح پاریس اشاره کرد و اینکه انگلستان در کنفرانس صلح کفالت ایران را قبول نکرده است و حتی اگر این مسئله را هم پیشنهاد می نمودند، باز هم انگلستان قبول نمی کرد: «من حتی برای یک لحظه باور نمی کنم که شما اهالی انگلستان چنین درخواستی می کردید.»

او ادامه داد با این وصف می داند مخالفت هایی علیه قرارداد وجود دارد، می داند عده ای فکر می کنند انگلستان با این قرارداد به نوعی ایران را تحت الحمایه خود قرار می دهد: «تحت الحمایه قرار دادن یک مملکت به نظر من عبارت است از اینکه یک طرف مسئولیت انحصاری را عهده دار گردد و حقوق استقلال یا حاکمیت طرف دیگر محدود شود، لکن هیچ آثار و علائمی از این مسئله در قرارداد وجود ندارد.» انگلستان به این دلیل با اندیشه تحت الحمایه بودن ایران مخالفت می کرد که این موضوع بار مالی فراوانی بر دولت بریتانیا تحمیل می نمود. اگر این قضیه محقق می شد انگلستان باید به قدری کمک های مالی را ادامه می داد که در درازمدت برای بودجه این کشور غیر قابل تحمل می شد، پس به نظر او با اندیشه تحت الحمایه کردن ایران کسی موافق نبوده است. کرزن گفت قرارداد را بعد از نهایی شدن به مجمع اتفاق ملل ارسال خواهد کرد، انگلستان تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم می شمارد و به هیچ وجه در صدد آن نیست ایران را به هند مربوط کند و یک حکومت دست نشانده انگلیسی در آن روی کار آورد، بلکه هدف کمک به ایران از نظر مستشاران است تا این کشور بتواند به موجودیت خود ادامه دهد.

کرزن گفت قرارداد شامل دو ضمیمه است: اولاً- پیگیری دعاوی ایران برای جبران خسارات مادی جنگ «که از طرف متخاصمین دیگر به وی وارد آمده است»، و ثانیاً اصلاح سرحدات ایران در نقاطی که مورد توافق دولتمین است. از این مهم تر «هر گاه نمایندگان ایران در پاریس مایل باشند که دعاوی فوق را در کنفرانس پاریس مطرح نمایند با نهایت شعف با آنها مساعدت خواهیم کرد.» وی خاطر نشان ساخت قرارداد فقط از حیث منافع دو جانبه ایران و انگلیس حائز اهمیت نیست بلکه «هر گاه در مقام پیشگویی اوضاع آتی و حوادثی که در استقبال به وقوع خواهد پیوست بر آیم، به نظر من در این عصر انقلاب و هرج و مرج هیچ چیز محقق تر از این نیست که آسیا انقلابات و حوادث غیر منتظره در پیش دارد.» کرزن ابراز تردید کرد که آیا جنگ توانسته است صلح و آرامش را در اروپا به ارمغان آورد یا خیر، اما در یک نکته تردیدی ندارد و آن این که دو امپراتوری بزرگ عثمانی و روسیه مضمحل شده اند، مسئله دیگر «ظهور بالشویزم در ظرف چند ماه اخیر» است. این مسئله «عناصر آشوب طلب جدیدی را پدیدار نموده و بایستی مطمئن باشیم و یقین کنیم تا زمانی که این گروه دارای قدرت و حیات هستند، تبلیغات وسیعه در قطعات مختلفه آسیا به عمل خواهند آورد. بدین جهت شاید ما بعد از مخاطرات جنگ با خطرهای بزرگ تری در آتی مواجه باشیم.»

اگر این پیشگویی درست باشد، هیچ چیز بدتر از این نیست که در قلب خاورمیانه «یک

مملکتی باشد که به سبب فرسودگی، مرکز فساد و آشیانه هرج و مرج گردد.» به نظر کرزن اگر در ایران ضعف و سستی مشاهده شود، «تمام آسیا متلاشی خواهد شد.» او در خاتمه سخنرانی خود بار دیگر بر حفظ استقلال ایران تأکید کرد و آن را شرط لازم اجرای قرارداد دانست، باز هم گفت قرارداد به ایران تحمیل نشده است و طرفین با آزادی و اختیار آن را امضا نموده اند. نصرت الدوله هم از یک قرن مناسبات دو کشور سخن به میان آورد، این که بریتانیا به ایران مساعدت کرده تا به ترقی و آزادی و سعادت نایل آید و در این زمینه «ثبات قدم و استقامتی» در خور توجه نشان داده است. نصرت الدوله ادامه داد با این وصف هیچ گاه شرایط برای بسط روابط مساعد نبوده و اینک با تغییر اوضاع جهانی و رفع موانع، یعنی خروج روسیه از صحنه، این حقیقت روشن شده که «فقط اشتراک منافع قادر است دوستی ذات الیین را به طرز محکمتری مستقر دارد و اساس موثرتزلزل ناپذیر این است که طرفین حقوق یکدیگر را محترم شمارند.» نصرت الدوله خاطر نشان ساخت رقابت های بین المللی و جزر و مد جنگ باعث شد بی طرفی ایران زیر پا نهاده شود، قدرت های بزرگ «بلاد ایران را مورد تاختوتاز قساوت کارانه خود قرار داده یغما و غارت، قحط و غلا، امراض مسریه همگی یک مرتبه بر مملکت ما هجوم نمودند.» این شرایط باعث شد ایران بالاخره قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ را امضا نماید، قراردادی که با تضمین استقلال ایران منعقد شده است. در خاتمه او گفت با توضیحات کرزن دیگر نیازی به مباحث اضافی نیست، به محض انعقاد جلسه مجمع اتفاق ملل قرارداد را به آنجا خواهند فرستاد و نمایندگان ایران در کنفرانس صلح پاریس دعاوی حقه ایران را بیان خواهند داشت (۱).

تمام این استدلال ها بی فایده بود، به واقع کلیه عوامل دست به دست دادند و باعث شدند قرارداد همان طور که حکومت هند پیش بینی کرده بود اصلاً به اجرا در نیاید و آنگاه نوبت حکومت هند بود که با تمهید یک کودتا بخت خود را بیازماید. کرزن می خواست با این قرارداد از تعهدات بریتانیا نسبت به ایران بکاهد، اما مسئله این بود که کاستن از تعهدات و اجرای قرارداد مستلزم ثبات بود، ثبات هم با نیروی نظامی تأمین می شد؛ ایران هم نیروی نظامی قابلی نداشت، پس تا هنگام تأمین ثبات اجرای قرارداد تعلیق به محال بود. نکته دیگر این بود که به دلیل دخالت های انگلستان در حوادث قفقاز و آسیای مرکزی، دولت جدید روسیه علیه قرارداد ۱۹۱۹ شدیداً واکنش نشان داد. نخستین این واکنش ها اعزام نیروی نظامی به ایران بود و در کنار آن نمایندگان سیاسی هم اعزام شدند که وثوق حاضر به گفتگو با آنها نگردید. با این وضع باید نیروهای انگلیسی در ایران باقی می ماندند. امری که حکومت هند از آن ابراز نگرانی می کرد.

ص: ۵۵۹

تقریباً چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. وثوق در واکنش به این مخالفت ها، دوازده تن از رجال خوشنام را دعوت کرد تا در منزل بیلاقی اش واقع در سلیمانیه به ملاقاتش روند. در این جلسه وثوق «با آنها موضوع را به میان نهاده مجبور بودن خود را در مقابل پیشامدها در عقد این قرارداد بیان مینماید، اما حاضرین خود را در مقابل کار تمام شده تصور میکنند و به هر ملاحظه که داشته اند کسی صحبتی که صریح در مخالفت باشد نمیدارد، اما همه نارضایی و نگرانی خویش را به واسطه گفته های مختصر و یا سکوت های مطول حالی نموده مجلس بی نتیجه به هم میخورد.»^(۱) این «سکوت های مطول»، مقدمه طوفانی بود که در افق مسائل سیاسی ایران دیده می شد.

محور اصلی مخالفت با قرارداد سید حسن مدرس بود، اما یکی دیگر از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ یک گروه پنج نفره بود: میرزا صادق مستشارالدوله تبریزی، میرزا حسنخان محتشم السلطنه، میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله، مختارالملک تبریزی (صبا) و آقا محمد معین التجار بوشهری^(۲). معین التجار همراه با حسین امین الضرب، حسن خان مشیرالدوله، حسین خان مؤتمن الملک، عبدالمجید میرزا عین الدوله، میر سید محمد بهبهانی و حاج امام جمعه خوئی به نزد وثوق در قلعهک رفتند. اینان ضمن ملاقات با وثوق گفتند که او به محمد تقی بنکدار گفته است بدون تمایل و به تقاضای انگلیس قرارداد را امضا نموده است و اگر ملت متفرنند وی حاضر است آن را تغییر دهد. آنان گفتند مردم به این قرارداد تمایلی ندارند، وثوق پاسخ داد او برای انعقاد این قرارداد نه ماه زحمت کشیده، اما نگفته اگر ملت مایل نیست آن را به هم میزند. حاضرین پرسیدند پس با مخالفت مردم چه باید کرد؟ وثوق پاسخ داد حاضرین باید مردم را متقاعد نمایند که این قرارداد لازم بود، اما آنان مخالفت کردند. وثوق حتی حاضر شد خود از ریاست وزرایی استعفا دهد، اما قرارداد را که ادعا میکرد به نفع ایران است حفظ کند؛ لیکن کار به جایی نرسید^(۳). دولت در صدد برآمد هر کدام از مخالفین را به نحوی ساکت کند، از جمله این که برای ساکت کردن معین التجار بوشهری راه حلی یافت: ماجرا از این قرار بود که او به سال ۱۳۲۱ قمری «چندین هزار تفنگ» وارد کشور کرده بود که دولت آن را به عنوان محموله قاچاق توقیف نمود. اینکه دولت برای این که او را ساکت نماید، وجه سلاح های مصادره شده را به او پرداخت. در مورد امام جمعه خوئی هم او شکایت کرد که به هنگام جنگ مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به دلیل حملات روس و عثمانی به املاکش خسارت وارد شده است؛ این املاک در آذربایجان واقع بود. با اینکه دولت پیش تر پرداخت این خسارت ادعا شده را رد کرده و فقط پذیرفته بود که از املاک او مالیات دریافت نشود، اما

ص: ۵۶۰

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۲۸-۱۲۹.

۲- همان، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۸۴.

اینک این امیدواری وجود داشت که برای ساکت نمودن او در جریان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ مبلغی هم به وی پرداخت نمایند. حاج حسین امین الضرب از دیگر مخالفین قرارداد هم ادعا کرد مظفرالدین شاه هفتصد و پنجاه هزار تومان از او گرفته و بازپس نداده است. در این زمینه هم مذاکراتی در جریان بود که این پول را به وی بپردازند. نیز یکصد هزار تومان بابت لشکرکشی ماژور فضل الله خان زاهدی برای سرکوب ماشاءالله خان کاشی در نظر گرفته بودند، «در صورتی که چند صد هزار تومان اموال و جواهر و طلاآلات و غیره، دولت و ماژور خورده بودند.» شایع بود محرمانه قرار بر این بوده است که ماژور یک صورت خرج صد هزار تومانی بدهد و شش هزار تومان به خود او بپردازند. اما عملاً این شش هزار تومان را به او ندادند «چه که او خیلی چپاول و سرقت از اموال ماشاءالله خان و مردم کاشان نمود.»^(۱) پولی که از دولت انگلستان برای ساکت کردن مخالفین دریافت کرده بودند، به این عده و گروهی دیگر از جمله سید محمد کمره ای پرداختند.

در جلسه ای که در منزل سید اسدالله خرقانی یکی از مخالفین پابرجای قرارداد تشکیل شد و امیر مؤید هم در آن شرکت داشت، خرقانی از رفتن گروه هفت نفری به نزد وثوق انتقاد کرد و گفت بالاخره این افراد را «وثوق الدوله دیپلمات، مجاب مینماید.» او گفت دیشب در مسجد شاه خیلی علیه قرارداد سخن گفته و روز بعد عده ای به منزلش آمده‌اند تا بمانند و به اعتراض خود ادامه دهند، اما وی چون نمیتوانسته معاش پیشنهاد دهندگان را تأمین کند؛ جواب رد داده است.^(۲)

در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ سپهسالار تنکابنی، سعدالدوله و صمصامالسلطنه هم به جمع معترضین پیوستند. آنان به مدرس پیام دادند اگر او بخواهد به بهارستان میروند و خواستند مدرس هم جمعیت خود را بیاورد. در این زمینه نظر کمره‌های را جویا شدند، شیخ حسین طهرانی از مخالفین پابرجای قرارداد با این امر مخالف بود و میگفت رفتن پشت سر آنها، یعنی دار و دسته سپهدار تنکابنی؛ اسباب بدنامی است. کمره‌های گفت:

«البته میدانید اگر چه اهالی طهران اغلب جاهل و بی علم [هستند] لیکن دشمن [و] خصم ما که انگلیس و دولت باشد خیلی عالم و پرزور [است] و حالا- با این نغمات بلشویکی و حرفهای غیر قابل [قبول] برای تعقل عامه باید ملاحظه کرد که اگر جمعیتی به عده کثیر و قابل برای رسمیت بتوانند و بتوانند از برای تجمع در بهارستان بدون آتش و پلو، هر کس به خرج خودش و فقط یک روز الی یک شبانه روز به عنوان سادگی و با نزاکت، فقط تنفر از معاهده را رسماً اظهار دارید، بدون ضدیت با انگلیس و بدون طرفیت با دولت و بدون توجه به اجرا یا عدم اجرای معاهده، با اظهار کمال اطاعت به اوامر دولت و اظهار اینکه ماها عموماً اظهار تنفر از معاهده را مینماییم و خودمان به زودی متفرق میشویم و میرویم سرکارهای خودمان و

ص: ۵۶۱

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۳۸۵-۱۳۸۶.

۲- همان، ص ۱۱۱۳.

مواظب هم باشید که از بین جمعیت خودتان اشخاص جاهل نباشند و همچنین در بین شما دشمن شما افرادی مثل شما که دستور به آنها داده باشد که بعضی حرف ها که ضدیت با انگلیس یا طرفیت با دولت باشد یا خدای نکرده بعضی زمزمه‌های دیگر بلند نشود و جلوگیری بتوانید بکنید که بهانه دست دولت نیفتد، عیب ندارد. سپهسالار و صمصام و سعدالدوله چه جلو بروند در بهارستان، چه عقب، تفاوت نمیکند و اگر این قسم باشد من هم می‌آیم و اگر غیر از این باشد، من عقیده ندارم.»^(۱)

این بود تبعات توزیع پول بین مخالفین. کمره ای که به خون و ثوق تشنه بود، می گفت لازم نیست نوک تیز حمله متوجه او شود، نیز می گفت نباید صریحاً علیه انگلیس شعار داده شود، تظاهرات فقط باید به مخالفت قرارداد باشد و نه ضدیت با دولت و ثوق و انگلستان. با این وصف مدرس نظری خلاف این دیدگاه داشت. مدرس بر این باور بود که باید در آنجا ماند تا معاهده برداشته شود، یا اینکه اجرای آن موکول به تصویب مجلس شورای ملی گردد. کمرهای هر دو این راه حل ها را غلط ارزیابی نمود. او بر این باور بود که قرارداد «به این زودی بر نمی گردد، مگر به خونریزی های سخت که منجر به غلبه دولت یا هرج و مرج به اسم بلشویکی [خواهد شد]، که آن هم اسباب تنفر عامه را از ماها فراهم بیاورند که اگر انگلیس به دست دولت، ماها را نکشد، فقرا، کسبه و عامه ما را بکشند که بگویند اینها بودند بلشویک ها و این هرج و مرج و چاپیدن خانه های فقرا و دکان های آنها است بلشویکی.» به نظر کمرهای اگر هم دولت قبول کند که قرارداد موکول به تصویب مجلس شورای ملی گردد، شاید نمایندگان مجلس به گونهای چیده شوند که وکلا قرارداد را با اکثریت تصویب نمایند و آن وقت وضع بدتر خواهد شد^(۲)

در واقع در داخل ایران یکی از مهمترین مخالفین قرارداد دمکرات های ضد تشکیلی بودند که اطراف کمرهای جمع میشدند، اینان انگیزه های شخصی و گروهی خود را بر مصالح ملی ایران ترجیح می دادند و مخالفتشان هم بیشتر رنگ و بوی کینه های شخصی با و ثوق داشت. در آن سوی طیف سید حسن مدرس قرار داشت که از موضعی دینی و ملی با قرارداد مخالفت می کرد. و ضلع سوم هم آقا میرزا محمد تاج الشعرا یزدی متخلص به فرخی یزدی بود. در این بین انواع و اقسام جناح بندی های سیاسی دیگر هم وجود داشت و اکثر رجال کشور با قرارداد مخالفت می کردند و البته هر کدام موضعی خاص خود داشتند و انگیزه ها هم با هم تفاوت و تمایز داشت. فرخی بیشتر تجارت میکرد و در دوره مهاجرت به گروه مهاجرین پیوست و از آن به بعد روزنامه نگاری و شاعری را پیشه خود ساخت. با این وصف یکی از پا بر جاترین مخالفان قرارداد سید حسن مدرس بود. مدرس که در دوره دوم به عنوان یکی از اعضای هیئت نظارت بر مصوبات مجلس انتخاب شده بود، چه در آن زمان و چه در ادوار

ص: ۵۶۲

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۳۶۹.

۲- همان، ص ۱۳۷۰

بعدی، خصومت شخصی را ضابطه تصمیم‌گیری سیاسی قرار نداد و آن گونه که از تاریخ برمی‌آید پا از دایره انصاف خارج نکرد. او در مجلس دوم به ملایم‌ترین شکلی، نمایندگان را به صبوری و بردباری دعوت می‌کرد، از آنان می‌خواست مانع از تفرقه نیروها شوند، کدورت را به آشتی مبدل سازند و خصومت‌های شخصی و حزبی را بر مصالح کشور ترجیح ندهند. او خود در این زمینه موردی مثال زدنی بود، یکی از این موارد نوع برخورد او با قرارداد ۱۹۱۹ بود. مدرس هیچ‌گاه وثوق را به دریافت رشوه متهم نکرد، هرگز وی را متهم به اتهام‌هایی نساخت که معمولاً از سوی مخالفینش گفته می‌شد، همیشه در برابر اتهاماتی از این دست، یا آنها را تکذیب می‌کرد و یا اظهار می‌نمود که اطلاعی ندارد. مدرس چون موضع‌گیری منحصر به فرد خود را داشت، مورد بغض گروه‌هایی مثل دار و دسته کمره‌ای هم بود.

مدرس مردی به معنای واقعی کلمه، سیاسی بود که کمتر کسی به اهمیت مواضعش وقوف حاصل می‌کرد. او می‌خواست در هر شرایطی منافع ملی کشور را پاس دارد، مانع تجاوزگری‌های بیگانه در ایران شود و به طور خلاصه تحت هر شرایطی استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی میهن را پاس دارد. او سیاستمداری واقع بین بود در کسوت روحانیت، از همان دوره دوم مشروطه که به عنوان یکی از مجتهدین طراز اول برای نظارت بر مصوبات مجلس و عدم مغایرت آن با شرع برگزیده شد راهی در پیش گرفت که برای خیلی از رجال دست‌اندر کار قابل فهم نبود. برای او وحدت نیروها اولویت نخست بود، بازی‌های گروهی و حزبی را مخل آسایش مردم می‌دید و به اتحاد کلیه نیروهای وفادار به آرمان مشروطیت باور داشت. هرگز دیده نشد او بحث سیاسی و منافع ملی را با ابزارهایی غیر متعارف پاسخ گوید، هرگز کسی را با تهمت و انگ و بایکوت کردن از عرصه خارج نساخت و به طور کلی بر آرمان وحدت ملی کشور تأکید می‌کرد.

در دوره هرج و مرج بعد از مجلس سوم و در ایام نقض بی‌طرفی کشور به دست متفقین، کمتر کسی به اندازه او از میزان تأثیرات مخرب چند دستگی‌ها در محو آثار استقلال کشور آگاهی داشت. وقتی بساط دولت موقت نظام السلطنه مافی به هم ریخت و همه پراکنده شدند، مدرس هم به استانبول رفت. بعد از جنگ از استانبول به کشور بازگشت و تلاش فراوانی کرد تا دولتی ثابت را روی کار آورد. در این زمان بسیاری از رجال شگفت زده بودند که چگونه او حاضر است از وثوق حمایت کند؛ اما همان طور که گفته شد او مردی سیاستمدار بود و بحران وضعیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور را به خوبی درک می‌کرد. در آن ایام رجلی سیاسی که بتوان روی او حسابی باز کرد، کمتر دیده می‌شد. دو جناح قدرتمند در کشور وجود داشت که هر دو هم ریشه در حزب دمکرات داشتند: گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی که آشوب‌گری و بلوا آفرینی را سرلوحه کار قرار داده بودند و گروه دمکرات‌های تشکیلی که موضعی متعادل داشتند، از این دو گروه عده‌ای هم انشعاب کرده و به هر دو جناح پشت پا زده بودند. در آن شرایط تاریخی یا باید به اضمحلال قطعی ایران رأی داده می‌شد و یا به بقای آن. برای نابودی کشور راهی بهتر از دامن زدن بر تنش‌ها وجود نداشت، اما کشور بعد از گذشت

سال های وحشتناک قحطی و جنگ و قتل عام نفوس انسانی به آرامش نیاز داشت. اگر قرار بود استقلال کشور محفوظ بماند باید راهی معقولانه در پیش گرفته می شد.

مدرس برای حل معضلات، یگانه راه حل را استقرار دولتی با ثبات می دید، در آن ایام چه کسی جز وثوق می توانست این مهم را برآورده سازد؟ در مقام عمل هم معلوم شد او اشتباه نکرده است، وثوق دار و دسته آدمکش کمیته مجازات را بهدار مکافات آویخت، بسیاری از نامی ها و راهزنی ها را مهار ساخت و نشان داد از اقتدار لازم برخوردار است. سید احمد کسروی هم از این اقدامات وثوق حمایت می کرد و او را تمجید می نمود.

گفتیم خوشنام ترین طرفدار ریاست وزرایی و در عین حال برجسته ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق، سید حسن مدرس بود، رجال خوشنام دیگری مثل بهار هم با مدرس همسو بودند. بهار هم بر این باور بود که ایران برای نجات از خطر تجزیه به دولتی قدرتمند نیازمند است، دولتی که مانع سقوط همه جانبه کشور شود.

دولت مورد نظر او در این مقطع هم همان دولت وثوق بود. اما بدون تردید مهم ترین حامی وثوق، مدرس بود که مثل بسیاری از رجال خیر اندیش کشور فقط برای نجات کشور از سقوط حتمی به حمایت از او روی آورد. مدرس ناطقی زیر دست بود که بین توده های مردم نفوذ داشت، خطابه های او بسیار مشهور بودند، او ترجیح می داد به توده های مردم نزدیک شود تا به اعیان و اشراف. مدرس مردی بود دمکرات که برای خودش و رسیدن به مال و مقام تلاش نمی نمود، خصیصه ای که در کمتر کسی یافت می شد. مدرس از اعتماد به نفسی زایدالوصف برخوردار بود، از چیزی نمی هراسید و سخن خود را آشکارا بر زبان جاری می ساخت. اینها ویژگی هایی است که برخی از محققین ایرانی خارج کشور هم بر آن صحنه نهاده اند (۱).

مدرس سیاستمداری «واقع بین» بود، برای رسیدن به اهداف سیاسی اش تعجیل روا نمی داشت. واقع بینی او باعث می شد که درست سر بزنگاه تصمیم معقولانه اتخاذ کند. مدرس بر خلاف اهل زمانه اش با هیچ سفارت خارجی مرتبط نبود، به خارجی اعتماد نمی کرد و همین امر او را بین توده های مردم محبوب ساخت. خارجی ها هم به این واقعیت اشاره می کردند که مدرس «سخنگوی مردم» (۲) است. سر پرسی لورین نوشت مدرس مردی است که از اعتدال حمایت می کند و از نمایندگان مشروطیت و دمکراسی می باشد. این خصیصه او بسیاری از روشنفکران سطحی نگر را خوش نمی آمد. یکی از این شعرا فرخی یزدی بود، (۳) اما باید یادآور شد که همین فرخی یکی از پا بر جا ترین مخالفین قرارداد در کشور بود و در این زمینه با مدرس همسو بود، هر چند انگیزه ها تفاوت می کرد. احساسات شاعرانه گاه بر تعقل سیاسی

ص: ۵۶۴

Homa Katouzian: Nationalist Trends in Iran ۱۹۲۱-۱۹۲۶, In: International Journal of - ۱
Middle East Studies, November, ۱۹۷۹, p.۴۵۶

Lorraine to Chamberlain, Tehran, ۱ January ۱۹۲۶, FO. ۳۷۱/۱۱۸۴۱ - ۲

۳- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، (امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷)، ص ۵۹

چیره می شد به گونه ای که حتی مردی خوشنام و بلند آوازه مثل میرزاده عشقی^(۱) هم به مدرس طعن روا می داشت^(۲). عارف که همیشه با تندروان می جوشید البته مدرس را از نیش سخنان خود به دور نمی داشت. عشقی بعد به اشتباه خود پی برد و با مدرس همنوایی نشان داد و در این راه به قتل رسید اما محبوب قلوب گردید. لیکن عارف از رضاخان حمایت کرد و سرنوشتش مرگ در غربت و گمنامی بود.

برخلاف مدرس، گروهی که فرخی با آنان مرتبط بود از کسانی مثل سید محمد کمره ای، شیخ حسین گیوه فروش، شیخ محمد علی قزوینی، شیخ حسین طهرانی، سید عبدالغنی نامی و عده ای اشخاص دیگر تشکیل می گردید که زمانی عضو گروه ضدتشکیلی بودند. در میان اینان سید محمد کمره ای بر این باور بود که او و یارانش نباید خود را «رسماً داخل و عضو عامله عمل با مدرس» کنند. به نظر کمره ای «اگر مدرس صحیحاً حرکت و تابع افکار عمومی شد تا آخر ما همراه و جدی خواهیم بود...»^(۳) کمره ای می دانست مدرس هوشیاری لازم را در امر تصمیم گیری سیاسی داراست، و به خوبی می تواند جریان های سیاسی و منویات آنها را از هم تشخیص دهد. مهم تر اینکه معیار عمل سیاسی او منافع ملی کشور بود و نه ضدیت کودکان با وثوق. به همین دلیل همین مدرسی که از تشکیل کابینه وثوق حمایت کرده بود، علیه آن وارد میدان شد؛ اما نکته این است که وی راه خود را می رفت و گروه های دیگری که با مافیای جهانی مرتبط بودند، می خواستند به هر نحو شده راه خود را از او جدا سازند، گروهی از افراطی ترین اعضا و رهبران دمکرات های ضدتشکیلی در این طیف جای می گرفتند. شاید نخستین تجمعات علیه قرارداد در خانه فرخی تشکیل شده باشد. ذیقعه ۱۳۳۷ مطابق با شهریور ۱۲۹۸ نخستین تجمعات علیه قرارداد در منزل فرخی یزدی شکل گرفت. فرخی بر این باور بود که سفارتخانه های امریکا و فرانسه و ایتالیا و بلژیک هم با مردم همراهی خواهند کرد و اگر خواست در یکی از سفارتخانه های آنان، تحصن کند، ممانعتی ایجاد نخواهند نمود. بالاخره هم به دلیل تحریک مردم به ضدیت با دولت، او را همراه با عده ای دیگر مثل کمره ای دستگیر کردند و البته این دومی را بعد از مدتی رها ساختند.

مواضع مخالف امثال مدرس کم نبود، به گفته کمره ای، عباسقلی خان نواب برادر حسینقلی خان نواب؛ بعد از اجرای کمیته مجازات نامهای به او نوشت و توضیح داد که سفیر وقت انگلستان یعنی کاکس تقاضای ملاقات با او را کرده است^(۴) نواب با حلقه یاران کمره ای ارتباطی مستمر داشت، به ویژه او با شیخ حسن تبریزی که ما پیش تر در مورد او سخن گفته ایم و به یاد داریم که دستیار ادوارد براون و هم آواز با محافل سرمایه سالار بریتانیا بود، روابطی صمیمانه داشت. شیخ حسن از قول او نقل میکرد که نورمن سفیر جدید بریتانیا که به جای

ص: ۵۶۵

۱- کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر سلیمی، بی نا، بی تا، ص ۳۹۶.

۲- برای مثال نک: دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، (امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲)، ص ۳۲۵.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۶۹.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۲۱۳.

کاکس آمده است، مردی است ملایم الطبع. به قول نواب او تلگرافی به لندن ارسال کرده بود که آیا وثوق را براندازد یا از او حمایت کند؟ نواب گفته بود در تهران «تجمع لاشخورها» برای ابقای وثوق ادامه دارد؛ راه انداختن دیگ پلو مسجد شاه «که وثوق الدوله را می خواهیم» و نیز راه اندازی طبقات محروم جامعه و از آن سوی حمایت های تجار از وثوق کماکان ادامه دارد»^(۱)

کمرهای بر این باور بود که او و یارانش باید خود را هم از دسته کمیته تهران حزب دمکرات کنار کشند و هم تلاش کنند آلت دست خوئی، مدرس و بهبهانی قرار نگیرند^(۲). به عبارت بهتر کمره ای راه خود را نه تنها از مدرس جدا کرد و با امثال عباسقلی خان نواب حشر و نشر یافت، بلکه با امام جمعه خوئی و میر سید محمد بهبهانی رابطه خوبی نداشت. با این وصف به طور کلی سه دسته علیه قرارداد صف آرائی کرده بودند: نخست گروه مدرس و امام جمعه خوئی که البته میر سید محمد بهبهانی نیز با آنان همراه بود. دوم گروهی از دمکرات های تشکیلی و سوم گروه ضد تشکیلی سید محمد کمره ای. از آن سوی سردار افخم بختیاری عدهای را علیه قرارداد برانگیخته بود. اینان هم از کمرهای درخواست کردند حمایتان کند، «من گفتم اولاً باید مقصد آنها را فهمید، بعد قرار بگذارند که هرچه من دستور بدهم آنها رفتار نمایند تا من نقشه عمل آنها را بگویم»^(۳)

کمره ای در ماجرای اعتراض علیه قرارداد با میرزا کریم خان رشتی هم آواز بود. میرزا کریم خان رشتی و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد فعال بودند، حتی کریم خان یک بار در جلسه ای که در منزلش تشکیل داد به شوخی گفت «پلیس مخفی آمده که همه ما را گرفته، دولت یک مرتبه راحت شود»^(۴) او این سخن را با شوخی بر زبان آورد، شوخی که کمرهای را ترسانید؛ چون همین چند روز پیش آزاد شده بود.

از آن سوی سید محمد کمرهای مطلبی نوشته بود در ضدیت با قرارداد، این مطلب به دست فرخی داده شد تا به ایپکیان تحویل دهد، اما فرخی این مطلب را به مدیر حیات جاوید داد تا منتشر سازند. کمرهای گفت اگر چنین است پس باید پیش از همه مطلبی را که او خطاب به خود حیات جاوید نوشته چاپ کنند و زان پس مطلب ارسال شده برای ایپکیان را منتشر نمایند^(۵) نوشته کمرهای خطاب به ایپکیان نقد مقاله ای بود که در روزنامه رعد^(۶) چاپ گردیده و در آن از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت نموده بود.

در فارس روزنامه استخر فارس به شدت علیه قرارداد موضع

ص: ۵۶۶

۱- همان، ص ۱۴۶۷.

۲- همان، ص ۱۳۳۲.

۳- همان، ص ۱۳۵۵.

۴- همان، ص ۱۱۳۶.

۵- همان، ص ۱۳۴۳.

گیری میکرد، این موضع حتی در تهران باعث تعجب و شگفتی فراوان ضدتشکیلی ها شد، اینان بر این باور بودند که موضع ضدانگلیسی استخر فارس، به این دلیل است که فرمانفرما با این موضع گیری نظر مساعد دارد و اوضاع انگلیسی ها را بد ارزیابی کرده است^(۱).

روزنامه حیات جاوید در زمره نشریاتی بود که به شدت علیه قرارداد وثوق تلاش میکرد. وقتی مخالفین تحت پیگرد قرار گرفتند، حیات جاوید مدیر نشریه در خانه فرخی پنهان گردید^(۲). صبا مدیر ستاره ایران میگفت، سفارت بریتانیا از حیات جاوید خواسته است به نزد آنان برود^(۳). در این زمان کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران بود. این در حالی بود که شخص شاه به هر دلیلی، یا به دلیل این که مصلحت ایران را این گونه تشخیص می داد و یا اینکه پول دریافت کرده بود، از سیاست نزدیکی بیش تر به انگلستان حمایت می کرد، به قول دولت آبادی: «حتی احمد شاه قاجار در پیروی از افکار ناصرالملک در چند سال نیابت سلطنت او و خصوصاً بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری به انگلستان توجه بسیار میکند، مسافرت او هم به انگلستان و آنچه در آن محیط دیده و شنیده بر توجه او به آنها افزوده است.»^(۴)

به هر حال اندکی بعد از امضای قرارداد، هیئت مستشاران انگلیسی وارد ایران شدند. ریاست هیئت مستشاران مالی با سیدنی آرمیتاژ اسمیت بود و مسئولیت مستشاران نظامی با دیکسون. روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۳۶ خبر رسید کننل فضل الله آق اولی خودکشی کرده است. او در وصیتنامه خود آورده بود که چون منشی کمیسیون نظامی بوده، از چیزهایی اطلاع یافته که انگلیسی ها قرار است در ایران انجام دهند، مسائلی که «هیچ باشرافت و ناموسی متحمل آن نمیتواند بشوند، از این جهت که من نمیتوانم جلو [ی] این نیستی ملیت و اسلامیت را بگیرم، ناچارم خود را نیست نمایم.»^(۵) کننل فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بینش بود^(۶).

از آن سوی مدرس در زمره نخستین افرادی بود که با وجود حمایت از ریاست وزرایی وثوق، علیه قرارداد ۱۹۱۹ به پا خاست؛ در این راه او انگیزه شخصی نداشت و به مصالح ملی کشور میاندیشید. فرخی هم انگیزه های خاص خود را داشت، اما اشتباهش این بود که برای پیشبرد اقدامات خود از گروه ضدتشکیلی ها دعوت به عمل آورد. دارودسته کمره ای برای این که موقعیت مدرس را تضعیف کنند خود را همسوی با فرخی قلمداد می کردند. به عبارت بهتر ضدتشکیلی ها بعد از این که جنبش علیه قرارداد به راه افتاد، وارد میدان شدند. هدف اینان هم مثل همیشه تفرقه نیروها بود و ممانعت از یکدستگی و وحدت ملی. موضع گیری مدرس علیه قرارداد جدای از مواضع گروه ضد تشکیلی بود. نماینده ضدتشکیلی ها آقا شیخ حسین طهرانی بود که از سوی آنان «برای کمک به مدرس در موضوع تنفر از کنترل» تعیین شد.

ص: ۵۶۷

۱- همان، ص ۱۴۰۶.

۲- همان، ص ۱۲۶۴.

۳- همان، ص ۱۲۶۴.

۴- دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۷۸.

۵- کمره ای، ج ۲، ص ۱۳۷۵.

۶- همان، ص ۱۳۷۶.

موضع گیری گروه ضدتشکیلی در این دوره به غایت فرصت طلبانه و به دور از صداقت بود. آنان می‌گفتند «اگر مدرس شروع به کار از روی اساس و از روی عقل و تبعیت از افکار اشخاص عاقل نمود، ما هم تقویت خود را تزئین نماییم و الا- کنار بکشیم.» حتی معین‌التجار بوشهری از دعوت مدرس برای شرکت در جنبش علیه قرارداد استقبال نکرد و با بی‌اعتنایی گفت «من به این کارها داخل نمی‌شوم.» او گفت رئیس‌التجار امین‌الضرب است، نامه مدرس را به او دهید تا او سه تن از هیئت تجار را برای همکاری با مدرس انتخاب نماید(۱).

عده‌ای از ظاهر بینان گمان می‌کردند مخالفت مدرس با وثوق به این دلیل است که منتظر بوده تا پست وزارت عدلیه به او داده شود، «حالا- با این همه طرفداری او از وثوق الدوله که بازی مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم را در آورد و به مقصود خود نرسید، حالا از وثوق الدوله صرف مساعدت نموده است.»(۲) اما حقیقت خلاف این بود، مدرس به دلیل قرارداد ۱۹۱۹ بود که با وثوق درافتاد.

با این وصف وقتی قرارداد ۱۹۱۹ علنی شد، مدرس آشکارا به ضدیت با آن برخاست، اساساً قرارداد چندان موافقی در ایران نداشت، به قول مدرس در سراسر ایران تنها هشتصد تن از آن حمایت می‌کردند(۳) تازه اکثر کسانی که از این قرارداد حمایت کردند به دنبال منافع شخصی خود می‌گشتند. کسانی که از قرارداد حمایت کردند عمدتاً از دولت پول گرفته بودند تا در مجامع و روزنامه‌ها از آن تمجید کنند(۴) در این بین بودند افرادی که نه به خاطر منافع شخصی، بلکه به دلیل مصلحتی از آن قرارداد دفاع نمودند، نمونه برجسته این افراد ملک‌الشعراى بهار بود. در این زمان او با برادرش روزنامه ایران را منتشر می‌نمود، دفاع بهار از قرارداد به‌واقع دفاع از شخص وثوق بود که امید داشت اقتدار دولت خود را حفظ نماید. نکته این است که هیچ کس نگفت بهار مردی مزدور و قلم به مزد یا آدم وثوق است، حال آنکه روزنامه نگار دیگر یعنی سید ضیا را کارچاق کن وثوق، مزدور علنی و آشکار انگلیسی‌ها خطاب می‌کردند(۵) این خود نشان می‌داد که نه مخالفین قرارداد یکسان بودند و انگیزه واحدی تعقیب می‌کردند و نه موافقین.

میر سید محمد بهبهانی از دیگر مخالفان قرارداد، بر این باور بود که به سفارت انگلیس نامه نویسد و اظهار دارند در صورتی که آنان اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را متوقف سازند تا مجلس شورای ملی تشکیل جلسه دهد و هرچه این مجلس گفت عمل شود؛ آنها هم اعتراضات خود را متوقف خواهند ساخت. او این نظر خود را با کمرهای در میان گذاشت، کمره ای پاسخ داد اگر بررسی این موضوع به تصویب مجلسی برسد که وکلایش را مردم انتخاب کرده اند، عیبی

ص: ۵۶۸

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۶۸.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۶۸.

۴- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۲۴.

۵- مستوفی، همان.

ندارد؛ نه مجلسی که «وکلایش به سرنیزه انگلیس انتخاب شده»^(۱) علما همین مضمون را به سفارت انگلیس نوشتند و اظهار داشتند مجلسی باید به این موضوع رسیدگی کند که نمایندگان را ملت انتخاب کرده باشد، نه این که به زور سرنیزه انگلیسی ها و برای انگلیسی ها کار کند^(۲) همین مضمون را کمرهای خطاب به شیخ محمد خیابانی در تبریز اطلاع داد. او نامه خود را به چاپار داد تا در زنجان پست کند تا «از سانسور قروین گذشته باشد»^(۳)

مخالفت دیگر علیه قرارداد در اوایل سال ۱۲۹۹، در گیلان روی داد. در این مقطع میرزا کوچک خان، انگلیسی ها را وادار کرد شهر رشت را تخلیه کنند. میرزا به غازیان و انزلی رفت و مردم برای او چراغانی کردند. در پاسخ به سؤال بلشویک ها که نظر او را در مورد خودشان پرسیده بودند، او پاسخ داد هم به اشغال انگلیسی ها و هم بلشویک ها اعتراض دارد. او گفت نظرش این است که کلیه نیروهای خارجی باید ایران را تخلیه نمایند و اداره اش را به خود ایرانی ها واگذار کنند^(۴)

سه سیاستمدار مشهور یعنی حسن مستوفی، حسن پیرنیا و برادرش مؤتمن الملک با قرارداد مبارزه نکردند، اما البته با آن موافق هم نبودند. این سه همراه با معین التجار بوشهری و عین الدوله اندکی بعد از امضای قرارداد به نزد وثوق رفتند و گفتند با اینکه در انگیزه خیرخواهانه او تردیدی ندارند، اما قرارداد به سود مصالح و منافع کشور نیست. از بین اینان مدرس تنها کسی بود که هرگز به وثوق اتهام رشوه ستانی از انگلیسی ها نزد، هیچ گاه بعد از برجیده شدن قرارداد به وثوق تعرض نکرد؛ بالاتر اینکه در برابر دکتر محمد مصدق در مجلس پنجم از او حمایت هم نمود. استدلال مدرس نشان دهنده رویه سیاستمداری معقول است که به حفظ نیروها و به کارگیری آنان در شرایط معین باور دارد. مدرس زمانی در دوره مجلس دوم خطاب به کسانی که می خواستند لایحه ای تصویب شود تا متجاهرین به فسق و کسائی که «فساد سیاسی» آنان روشن است از ورود به مجلس منع شوند؛ گفته بود نباید کاری کرد که به بهانه های مختلف نیروها متفرق و پراکنده شوند، بلکه باید سیاست جلب نیرو و اتحاد و استمالت را جایگزین ساخت. در مجلس پنجم مصدق به مستوفی تاخت که چرا وثوق را به عنوان یکی از وزرای کابینه برگزیده است. او وثوق را متهم ساخت از انگلیسی ها بابت قرارداد ۱۹۱۹ رشوه ستانده است. مدرس خود وثوق را برای تصدی وزارت مالیه و بعد عدلیه معرفی کرده بود، به همین دلیل وقتی اعتراض مشروح مصدق علیه وثوق به پایان رسید،^(۵) پاسخ داد از پولی که انگلیسی ها به وثوق داده اند اطلاعی ندارد و وثوق خودش باید از مسئله قرارداد سخن گوید و او از خویش دفاع نماید. اما ادامه داد وقتی همان زمان وثوق می خواست دولت تشکیل

ص: ۵۶۹

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۳۹۱.

۲- همان، ص ۱۳۹۳.

۳- همان، ۱۴۰۸.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۳۹.

۵- در مورد این نطق نک: حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)، صص ۱۴۲-۱۵۸.

دهد، او از حامیانش بوده و وثوق هم تا حد امکان نظم را به کشور بازگردانید. مدرس ادامه داد با این وصف همان موقع با قرارداد مخالفت کرده است، زیرا این قرارداد بدون مجوز مجلس امضا شده بود. نکته این است که مدرس مخالفت خود را با قرارداد به علت عدم پیمودن روند قانونی آن تلقی کرد و با اینکه در این زمینه به شدت با وثوق مبارزه کرد، اما به هیچ وجه پای مسائل دیگر را به میان نکشید. به عبارت بهتر مدرس به دلیل ضرورت وجود قوه مقننه و تصمیم گیری آن در مسائلی از این دست به مخالفت با قرارداد برخاست، او می گفت اگر قراردادی با دولتی بیگانه امضا شود، باید به تائید مجلس برسد، این مطلب جایگاه مجلس را در نظر مدرس روشن می ساخت. مهم تر اینکه او اختلاف در مورد قرارداد را اختلاف نظر سیاسی دانست و به همین دلیل هم هرگز به عاقدین آن توهین نکرد: «خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقین قرارداد نگفتم، زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود. کدام صلاح و صواب بود خدا می داند، من نمی دانم.» (۱) در مورد اتهام رشوه ستانی، او گفت خودش هم زمانی که دولت موقت کرمانشاه را تشکیل داده بودند، پول آلمانی ها را پذیرفته بود، اما دستور داد رسیدی به آنان ندهند. با این مقدمه مدرس توضیح داد دولت در تبعید از آن پول استفاده کرد اما با این پول خیانتی به کشور نمود. او خاطر نشان ساخت قرارداد ۱۹۱۹ دیگر مرده و به تاریخ پیوسته است، اینک کشور با مسئله بزرگ بازسازی مواجه است و به همکاری سیاستمداران کارکننده نیاز دارد، باید به دست اینان به کشور خدمت کرد. مدرس سپس عین استدلال دوره دوم مجلس مشروطه را تکرار نمود: او گفت اگر هر کدام از رجال سیاسی را به بهانه ای کنار گذاریم، چه کسی می ماند که کارها را انجام دهد؟ (۲) به واقع برای مدرس مبارزه علیه قرارداد یک مسئله شخصی و یا جاه طلبی سیاسی نبود، مدرس در آن زمان خاطر نشان کرده بود که استفاده از مستشاران مالی و نظامی انگلستان باعث نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور است.

وثوق در جلسه مجلس پنجم به دفاع از خود پرداخت. او گفت برایش حفظ وجاهت و حسن شهرت در آن شرایط تاریخی بی اهمیت بوده است، بنا بر این در بحرانی ترین شرایط قبول مسئولیت کرد و هدفش این نبود که عامدانه ضرری متوجه کشور سازد بلکه مقصودش جلوگیری از زیان و ضرر بوده است. پیش تر درست روزهای بعد از انعقاد قرارداد، در شهریور ۱۲۹۸ خبر رسیده بود که در قفقازیه مردم مساجد را سیاه پوش کرده اند و در پاریس و لندن، مسلمانان پارچه سیاه به رسم عزاداری به دست خود بسته اند. وثوق الدوله همان زمان در برابر اعتراضات داخلی و خارجی گفته بود: «من این کار را کرده و خدمت به ایران میدانستم و از این کار بر نمیگردم، مگر مرا بکشند. آن وقت هم معلوم خواهد شد که من خدمت کرده بودم.» (۳) در این دوره هم او در سخنانش ادامه داد، در این راه شاید در تشخیص خود اشتباه

ص: ۵۷۰

۱- یعنی او هنوز نمی داند چه مصلحتی وثوق را ناچار به امضای قرارداد کرد.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۶۷.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

کرده باشد و مدعی عصمت نیست. او گفت قرارداد برای اجرایی شدن نیازمند تصویب مجلس بوده و حتی همان زمان ذکر شده بود، اگر اقدامات موقتی در چارچوب آن قرارداد صورت گرفت و مجلس بعد از تشکیل مخالفت کرد، همان اقدامات موقتی می تواند نسخ شود. از بابت رشوه ای که می گویند دریافت کرده خاطر نشان ساخت، اگر به دکتر مصدق چیزی رسیده به او هم رسیده است. او خواستار اثبات این مسئله شد و قول داد اگر چنین چیزی اثبات گردد ضمن اینکه حاضر است به اضعاف مضاعف آن را باز پس دهد، کلیه اعتراضات مصدق را علیه خود وارد می داند. وثوق در خاتمه گفت:

«یک نکته دیگر را هم لازم می دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیه‌های سیاست در دوره تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل و جاهت را لازم می دانند و اگر ایشان فعلاً در آن دوره از تحصیلات خود هستند، البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم. ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً و به طور طفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام فریبی و جاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم. ولی از ایشان سؤال می کنم که لااقل در موقعی که سخن از منافع عالیه مملکت گفته می شود، آیا بهتر نیست باز هم ورزش آن کلاس را تکمیل نمایند یا شاگرد بنده بشوند؟»^(۱)

در دوره ای که وثوق ریاست وزرایی را به دست داشت، افرادی مثل کمره ای که تا دیروز با افراطی ترین جناحهای این دوره همکاری می کردند و اصلاً خود از رهبران این جریان بودند، کسانی که ستاره ایران را بلندگوی خود نموده بودند، روزنامه ای که آشکارا علیه عین الدوله به عنوان مردی اشرافی از رجال قدیم حمله می برد، اینک برای دور ساختن وثوق از عرصه های سیاسی می‌گفتند از ریاست وزرایی وی حمایت می کنند. اینان شرط و شروطی هم تعیین کرده بودند: عین الدوله باید الغای کاپیتولاسیون را پی گیری کند، بحث هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح ورسای را سر و سامانی دهد، انتخابات مجلس را تجدید نماید، حکومت نظامی را برطرف سازد، «کثافات کابینه» وثوق را ترمیم نماید و باید به او آزادی و اختیار برای انتخاب وزرا داد^(۲).

شخص کمره‌های همراه با میرزا طاهر تنکابنی در همین مهر ۱۲۹۷ که مصادف با نیمه اول محرم ۱۳۳۷ بود به منزل عین الدوله رفتند. به او گفتند اگر رئیس الوزرا شد، «چون خائن به وطن و مایل به نفوذ اجانب نیست»، از او حمایت می کنند. این موضوع عوام فریبی گروهی مثل جناح افراطی ضدتشکیلی را اثبات می کرد. اینان هم همان کسانی بودند که زمانی ستاره ایران را بلندگوی خود قرار دادند و به بهانه مبارزه با اشرافیت و اعیانیت بر دامنه بحران سازی خود افزودند. به هر حال گروه کمره ای به نام از صارم الدوله و سردار معظم ابراز تنفر کردند و از

ص: ۵۷۱

۱- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۶۷-۱۷۶.

۲- کمره ای، ج ۱، صص ۶۴۸-۶۴۹

عین الدوله خواستند به اینان میدان ندهد. علاوه بر موارد بالا یکی از خواسته های آنان این بود که عین الدوله «قیام کنندگان بر علیه هیئت دولت کابینه صمصام [را] که مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم رفتند» مجازات کند^(۱).

در جنبش علیه قرارداد حاج محمد تقی بنکدار تاجر مشهور حاضر شده بود به مخالفین کمک کند. اسلامبولچی دیگر تاجر بازار هم قول داد ضدیت نکنند. معین التجار هم این بار به مدرس پیام داد به هر میزان که لازم باشد، پول در اختیار مخالفین قرارداد قرار خواهد داد. سید حسن مدرس سیاه پوشید، رؤسای اصناف تلاش کردند بازار را ببندند. مشیرالدوله و برادرش هم سکوت کردند. معقول ترین راه حل را مدرس پیشنهاد کرد، او گفت: «خوب است اول پروتست نکنیم، برویم نزد وثوق الدوله بلکه خودش رفع اشکال بکند، اگر نکرد بعد پروتست نماییم»^(۲).

به همین دلیل دمکرات های ضدتشکیلی او را غیر قابل اعتماد میدانستند. علت غیر قابل اعتماد بودن مدرس این بود که او «راه آشتی را با وثوق الدوله به الفاظ نگاه میدارد و او را خائن از روی عقیده نمیداند بلکه میگوید عقیده وثوق خدمت به وطن در این کنترل بود.»^(۳) به طور مشخص ایام محرم و صفر ۱۳۳۷ که مصادف با مهر و آبان ۱۲۹۷ بود، حتی مجالس روضه خوانی به جلسات سیاسی برای حمله علیه قرارداد تبدیل شد. همزمان با شایعه حمله بلشویک ها به تهران، گروههای مخالف وثوق به طور منظم و منسجم حملات علیه او را شدت بخشیدند؛ شایعه پردازان گفته بودند روس ها اولتیماتوم داده اند اگر قرارداد فسخ نشود، آنها به تهران حمله ور خواهند شد. این شایعه در مردم ایجاد وحشت کرد، کثیری از توده های عادی مردم از ترس با قرارداد مخالفت کردند. وثوق روز بیست و دوم صفر نزد شاه رفت و از او اختیارات تامه خواست و تقاضا کرد شاه اجازه دهد دویست و پنجاه نفر را تبعید کند. در پاسخ سؤال شاه که گفته بود اینان کیانند؛ وثوق پاسخ داد مثنی اراذل و اوباش. شاه گفت اراذل اهمیتی ندارند که برای برخورد با آنان به اختیارات تامه نیاز باشد. وثوق توضیح داد این افراد بلوا به پا میکنند و علیه شاه هم تحریکات مینمایند. شاه گفت: «با این وضع احتمال اغتشاش، تو این اشخاص را خیال تبعید داری؟ لابد میخواهی یک اسباب هیجانی فراهم بیاوری؟ من ابداً اذن نمیدهم.»^(۴) به دنبال این ملاقات وثوق از منصب ریاست وزرای استعفا داد، شاه هم در این مرحله بلافاصله با استعفای او مخالفت کرد.

همزمان گروه برلنیهامتشکل از سید حسین کرازی، سید ابوالحسن علوی، میرزا رضا خان افشار، میرزا محمد علی خان تربیت، ناصرالاسلام گیلانی، میرزا قاسم خان تبریزی و محمد علی فرزین مشهور به کلوب تصمیم گرفتند به ایران بیایند. در این حال حسین پرویز،

ص: ۵۷۲

۱- همان، ص ۶۵۶.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۸.

۳- همان.

۴- کمره ای، ج ۱، ص ۷۱۷.

مخبر السلطنه هدايت و عبدالرحيم خلخالی هم با این گروه محشور بودند^(۱) درست در چنین شرایطی روز بیست و هشتم صفر ۱۳۳۷ مخالفین و ثوق در مساجد تهران گرد آمدند. کانون اصلی فعالیتها مسجد شیخ بود که در آن زمان مرکز فعالیتهای گروه ضد تشکیلی به شمار میآمد. در این روز به دستور و ثوق آژان ها به مسجد ریختند و مردم را متفرق ساختند. آنان چادرها را کردند، فرشها را برچیدند، علمهای سیاه را پائین آوردند و مردم را پراکنده کردند. همان روز برخی از محرکین را دستگیر نمودند، شیخ حسن خان و برادرش را با معاون السلطان دستگیر کرده و به نظمی بردند. نیز نیرالسلطان مدیر کوب ایران دستگیر شد. میگفتند عدهای دیگر را هم یا گرفتهاند و یا خواهند گرفت. دستگیر شدگان به این شرح بودند: شیخ حسن خان تبریزی، شیخ حسین خان تبریزی، حسین صبا مشهور به کمال السلطان که مدیریت روزنامه ستاره ایران را به عهده داشت، محمد تقی بینش و معتمد الواعظین. کمرهای و عین الممالک هم خود به نظمی مراجعه کردند و برای ابراز همدردی با دستگیر شدگان تقاضا کردند آنان را هم بازداشت نمایند^(۲) اما به این تقاضا اعتنایی نشد و آنان به خانه های خود آمدند.

در این زمان حتی اندیشه ترور و ثوق الدوله بر سر زبانها بود، بسیاری از محافل برای این امر تلاش می کردند. به طور مثال سید محمد کمرهای نقل می کند غلامحسین خان رئیس کمیسی نظمی از او پرسیده اگر تروری صورت گیرد آیا به نظر او قوهای هست که شهر را حفاظت کند و امنیت را پاس دارد؟ «من گفتم گمان نمیکنم، همچو جمعیتی که ترور از آنها برآید وجود داشته باشد، اگر چه تمام مردم خشمگین از عمل و ثوق الدوله غضبناک هستند، لیکن ارتباط کامل بین مردم نیست. اگر تروری بشود انفرادی است و نیز همچو دسته یا قوه که مسلم بین اکثر باشد در ایران یقیناً نیست که با نفوذ دشمن قوی ما انگلیس در طهران و ایران بتوان جلوگیری از هرج و مرج ارادل و اوباش قشونی و غیر قشونی که به زور و زر انگلیس هرج و مرج میکنند، جلوگیری نمایند و این مفسده هرج و مرجی بدترین اوضاع است برای امروزه ایران.» غلامحسین خان گفت تروریستها زیادند و شاید علیه و ثوق الدوله اقداماتی بنمایند؛ «گفتم شما خودتان را حفظ کنید. مگر سر به تنت زیادی میکند که این حرفها را می زنی؟ گفت به همه کس نمیگویم، از شما مطمئنم. بالاخره چون من از او به واسطه بعضی مسموعات ظنین بودم به طفره و خداحافظی [از کنار موضوع گذشتم].»^(۳)

به نظر کمرهای، غلامحسین خان «برای راپورتچی، استکشاف از خیالات» او و دوستانش میکرد. در عین حال به نظر او علیه قرارداد و ثوق «از راه عقل اقدام نمیتوان کرد، مقدمین

ص: ۵۷۳

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۰.

۲- همان، ص ۷۲۲.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۶۳.

یکی دیگر از کانون های تجمع مخالفین مجلس روضه خوانی حاج سید محمد صراف بود. سید محمد صراف پدر ابوالحسن علوی عضو گروه برلنی ها بود که به دور تقی زاده و نواب جمع آمده بودند. گروهی دیگر در منزل صمصام السلطنه بختیاری گرد آمدند. عده ای به منزل مخبرالسلطنه، مشیرالدوله و مؤتمن الملک مراجعه کردند. مخبرالسلطنه به جمعیت گفت: «من شماها را پذیرایی میکنم اما نان و لحاف های خود را بیاورید.» مشیرالدوله حاضر نشد با این گروه همکاری نماید، او سپرده بود کسی را به خانه اش راه ندهند، نیز به تلفن ها جواب نمیداد (۲).

واکنش صمصام از همه عجیب تر بود. او به وثوق نوشت مردم و دمکرات ها «به این عمل ناگهانی خارج از همه قوانین تو اعتراض و وحشت و هیجان دارند»، آنگاه خواسته بود به این مردم جواب دهد. وثوق پاسخ داد اگر مردم به او گوش نمیدهند به عنوان رئیس الوزرا اختیار دارد از نظمیه بخواهد آنها را متفرق سازند. صمصام از این پاسخ متغیر شد و گفت او ایلیاتی است و نمیتواند مردمی را که به او پناه آورده اند متفرق سازد. وقتی شب شد، حدود صد مأمور نظمیه اطراف خانه صمصام کشیک دادند تا هر کس را که به خانه او میآید، جلوگیری کنند (۳) وقتی خبر به صمصام رسید، از خانه بیرون آمد و شخصاً آژان ها را تهدید کرد که اگر باز هم مانع ورود مردم به منزل او شوند، دستور خواهد داد از تهران تبعیدشان کنند. وی پس از اینکه ناسزای ریکی به وثوق گفت، نیروهای نظمیه گریختند. آن شب نزدیک صد نفر در منزل صمصام «شام مفصلی» خوردند، سحرگهان کمرهای همراه با عین الممالک، شیخ ابوطالب، حاج میرزا حسین کرمانشاهانی و مجله اسلامی (۴) به دوشان تپه رفتند تا شاه را از تحولاتی که در تهران مقارن غیبت او از پایتخت روی داده بود آگاه کنند و به اصطلاح تظلم نمایند. اینان پس از این که ظاهراً توانستند نظر شاه را جلب نمایند به طوری که وی حتی به وثوق پرخاش کرد؛ به تهران بازگشتند. تحولات این زمان مقارن با ربیع الاول آن سال مصادف با آذر ۱۲۹۸ بود. همه، احتمال قریب به یقین دادند که این بار وثوق به طور قطع استعفا میدهد، اما درست همان زمانی که وثوق به تهران بازگشت و معترضین هنوز در دوشان تپه بودند، سرپرسی کاکس به نزد شاه آمد. شهاب الدوله وزیر دربار شاه بعد از ملاقات شاه با کاکس به حاضرین قول داد صدمهای به آنان نخواهد رسید و کسانی را که وثوق تبعید کرده باز خواهند گردانید، سپس محرمانه گفت: «چون تکیه گاه وثوق الدوله به لندن است، شاه در محذور است و جلب

ص: ۵۷۴

۱- همان.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۳.

۳- همان، ص ۷۲۴.

۴- شیخ عبدالعلی بنیاد گذار و ناشر مجله الاسلام بود، این نشریه در سال ۱۳۳۱ قمری مصادف با ۱۹۱۳ میلادی شروع به انتشار کرد، هدف آن «اتحاد اسلام» شناخته شد، بهواق این نخستین نشریه ای بود که در ایران منتشر میشد و به طور رسمی از اتحاد اسلام دفاع میکرد: آفتاب، ش ۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذیقعده الحرام ۱۳۳۲، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۴، «مجله الاسلام».

زمانی که معترضین در دوشان تپه به سر میبردند، ساختمان وزارت مالیه در آتش سوخت. بعداً معلوم شد یک فرد ارمنی که جدیداً برای ارسال مراسلات به مالیه آمده، باعث این کار بوده است. این مرد روز جمعه که تعطیل بود به مالیه رفت و دستور داد بخاری را روشن کنند. عدهای عذر آوردند و از این کار امتناع کردند، اما فرد مذکور با تهدید آنان را وادار به این امر ساخت. شب همان روز مالیه آتش گرفت، احتمال میدادند شاید او در بخاری «فسفور انداخته باشد». پانزده کرور یعنی هفت میلیون و پانصد هزار تومان به مالیه خسارت وارد شد، اسناد دولت و مردم نابود گردید و کالاهایی هم که در آنجا انبار شده بود به کلی از بین رفت (۲). اندکی بعد فخام الدوله از مسئولین مالیه را بازداشت کردند، او گفت هدف از توقیف او «فقط قصد اهانت به ضد تشکیلی بود.» (۳) به عبارت بهتر دست گروه ضد تشکیلی در عملیاتی از این دست دیده می شد. به هر حال برای برکناری وثوق تلاش های فراوانی انجام میگرفت. وثوق تنها چیزی که کم نداشت دشمن بود؛ رجال معمر و ایران دوست و وطن خواهی مثل مشیرالدوله خود را از این معرکه ها کنار کشیده بودند، ضمن اینکه مواضع اصولی خود را داشتند. کسانی مثل مدرس هم بودند که از موضع حفظ منافع ملی، و نه انگیزه های شخصی با قرارداد ضدیت میکردند، اما به طور کلی وثوق از چند سوی محاصره بود: شخص شاه که مرد مقتدری مثل وثوق را نمیتوانست تحمل کند، کسانی که به دنبال صدارت و وزارت و رشوه ستانی بودند و عدهای که همیشه با او سر خصومت داشتند، یک سر این مخالفین گروه ضد تشکیلی بود و سوی دیگرش اعضای کمیته مجازات، کسانی که بازداشت بودند اما دست از تحرکات خود نمی کشیدند.

در همین ماه ربیع الاول پدر حاجی آقا شیرازی از دنیا رفت. حاجی آقا شیرازی که در کتاب بحران مشروطیت در ایران تا اندازه های با دیدگاههایش آشنا شده ایم (۴) از موافقان وثوق بود، او حتی در جریان اولتیماتوم روسیه هم به طرفداری از وثوق که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، پرداخت. به هر حال در مسجد شاه مجلس ختم برگزار شد، موافقین وثوق از این مراسم برای حمله به مخالفین استفاده کردند، قرار بود تدین به منبر رود و از سوی ملت به کابینه وثوق اظهار اطمینان کند و به مخالفین نسبت شرارت دهد. از آن سوی قرار شد ملک الشعراء بهار به منبر رود و بگوید ملت به مشاور الممالک انصاری نماینده ایران در کنفرانس صلح و رسای اطمینان ندارد. او باید میگفت در کنفرانسی به این اهمیت یا وثوق و یا نصرت الدوله باید بروند. این مراسم به هم خورد، بهار و تدین نتوانستند در این مجلس سخنرانی کنند. کمرهای نوشت: «البته ختمی که برای یک اسکورچی یا پنبه فروش و عطار، دولت در مسجد شاه بگذارد برای یک همچو بازی است، که او را رونود به هم زده، تدین و ملک نتوانستند موفق شوند.» (۵) لازم به توضیح است که پدر حاجی آقا پنبه می فروخت و قبل از فروش آنها را بسته بندی می کرد. به همین دلیل ملقب به اسکورچی بود.

ص: ۵۷۵

۱- همان، ص ۷۲۸.

۲- همان، ص ۷۳۲.

۳- همان، ص ۷۳۸.

۴- بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۵۵-۲۶۰.

مخالفین قرارداد می گفتند با این که هنوز قرارداد به تصویب مجلس نرسیده، چرا طرف انگلیسی عملیات خود را آغاز نموده؛ از آن سوی وثوق ضمن انتشار بیانیه ای پرسید با وجود این که مجلسی وجود ندارد تا قرارداد را تصویب یا رد کند، چرا زودتر از موعد به او حمله می آورند. چند ماهی قبل از استعفا، وثوق بیانیه ای در همین ارتباط نوشت و در روزنامه رعد منتشر کرد، در این بیانیه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ تا اندازه ای توضیح داده شده بود. وثوق نوشت طرف خطاب او کسانی هستند که می دانند بدون امنیت و آسایش استقلال معنا و مفهومی ندارد، اگر کشوری به واسطه عدم امنیت، قابل سکونت نباشد، لیاقت استقلال را هم ندارد. کسانی که می دانند زندگی با شرافت فقط با کار مفید برای هیئت اجتماع تأمین می شود، پشتوانه استقلال کشورند. وثوق نوشت: «من یقین دارم مخاطبین من قسمت اکثریت مملکت را تشکیل می دهد. زیرا هر چند بر عده مفت خوران و تن پروران در مملکت هر روز افزوده می شود و این عده مانند مبتلایان به امراض مسری و جراحات اکال همواره قسمت های صالح را مریض و متالم می نمایند؛ ولی هنوز سلامت توده جماعت در خطر نیفتاده و یک حرکت دفاعی از یک عضو توده غیرتمند و با شرافت دوست کافی است که یک باره هیاکل زشت این زاغ و زغنهای جیفه خوار را به فرسنگ ها دور و مجال التیام جراحات را برای اعضا متاثره مملکت تهیه نمایند.» (۱)

وثوق اشاره کرد دنیایی که مردم در آن به سر می برند، کانون جنگ های بین دول و ملل، جنگ های طبقاتی، جنگ های نژادی و جنگ های بین اصول و عقاید است، وضعیتی که البته نمی توان نام جنگ بر آن نهاد و بلکه باید از واژه های «مرض و بحران» استفاده کرد: «این بحران عظیم یک باره جامعه های مریض، جامعه های کینه جو و منتقم، جامعه های منغم در شهوات، جامعه های منهمک در تجمل و ثروت، جامعه های مبتلا به سوءاداره و فساد حکومت و بالاخره جامعه های فرورفته در فقر و درویشی و مذلت و مسکنت همه را به نوبه خود و بر حسب خود متأثر و بیدار کرد.» ایران از بحران عظیم دنیا به شدت متأثر شد و به واقع موجودی «سخت مریض» بود. وثوق برای توجیه عمل خود در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ نوشت استقلال کشور به طول و عرض جغرافیایی و میزان وسعت نیست؛ همان طور که مخاطرات

خارجی و غلبه زور همسایه نمی تواند لزوماً باعث نقض استقلال کشور گردد. به نظر او «ممکن است وضعیات و خصوصیات داخلی و سوء اداره معیشت اجتماعی موجب سلب استقلال و بالنتیجه جلب مخاطرات خارجی شود.» پس حسن اداره کشور به خصوص اداره ثروت و معیشت مردم، بنیادی ترین ضامن استقلال به شمار می رود. به نظر او «فقط حسن اداره معیشت و عقل و تدبیر منزل یک فرد انسانی را در حیات دنیوی خوشبخت و مستقل می کند و به هر نسبت که در اداره معاش و تدبیر ثروت احتیاج مضر به افراد دیگر پیدا کند از استقلال وی کاسته می شود.»

به این ترتیب وثوق، نقش عامل خارجی را کمرنگ نشان داد و گناه بحران ها را همه به گردن مخالفین داخلی افکند. در این راستا به نظر او بحران جامعه ایران «بیش تر از حیث سوء اداره معاش» دانسته شد و «ورود آن بر ما، قبل از بحران عمومی دنیا بود چه علت بحران و اضطراب از دیر زمانی در مزاج ما موجود بود و در سرپنجه عوارض آن گرفتار بودیم تا بحران عمومی علناً طلوع کرد.» وثوق که به مسئله استعمار کمتر توجه نشان می داد نوشت کاهلی و کاهش حس تولید و کار همراه با راحت طلبی است که استقلال ایران را متزلزل ساخته است: «ناموس اقتصاد و قانون طبیعت بر جریان خود مداومت داشت. هم عصران ما و همسایگان زیرک و زبر دست ما، از این جریان استفاده می کردند و ما غفلت زدگان در کشمکش های جاهلانه عمر خود را پایان می بردیم.» برای حفظ استقلال کشور باید از مفت خواران کاسته شود، دیگر این که «در صرف آنچه از خارج محتاج الیه است، مخصوصاً در فضول عیش حداکثر قناعت و امساک و جبهه همت قرار داده شود.» با این وصف باید هیئت جامعه همه را مجبور به کار کردن کند، کسانی که تولید ثروت نمی کنند و بر تجمل می افزایند «به منزله گیاه هایی هستند که ریشه و ساقه و برگ و میوه آنها جز این که محیط را اشغال کرده و مواد مغذیه ارضی را صرف خود کنند و مانع روئیدن درختان بارور و نباتات مفید شوند حاصلی ندارند، بلکه اغلب بر نباتات دیگر میسپچند و آنها را به هلاکت می رسانند. اگر در یک مزرعه اکثریت با این گیاه ها باشد جز اینکه با آهن و آلتی ریشه آنها را براندازند یا از آن مزرعه صرفنظر کنند تدبیری متصور نیست.» وثوق هرگز به این نکته اشاره نکرد که اغلب بحرانهای ایران عصر مشروطه تا زمان ریاست وزرای او، ریشه ای پابرجا در تحریکات استعمار بریتانیا داشت که نقش خود را در نقض تمامیت ارضی و استقلال ایران می جست.

وثوق بی اعتنا به حقیقت یادشده هشدار داد که در مزرعه ایران و گلستان اردشیر بابکان، این علف های هرز هر روز رو به افزایش هستند و اگر این سیر مهار نگردد، هیچ باغبان زبردست نمی تواند این بوستان نیمه خراب را آباد سازد. وثوق بدون تمایز قائل شدن بین مخالفین خود نوشت البته در ایران هنوز تعداد مفت خواران، بیکاران، هرزه گردان و سیاستمدارانی که به نام طبقات مردم «خون هیئت جامعه را می مکند و حاصل رنج و مشقت مولدین ثروت حقیقی را صرف مشتتهیات خود می کنند»؛ زیادند. گروه بیکاران و مفتخوران هر چند قلیلند، اما کیفاً «عوامل قوی و نیرومند زوال هیئت جامعه شناخته می شوند.»

اینان

کسانی اند که تلاش می کنند سعی و تلاش را در جامعه به دزدی و گدایی منحصر نمایند تا حاصل ثروت و دسترنج دیگران را تصاحب کنند. وثوق برای منکوب ساختن مخالفین خود و توجیه قرارداد همه را به یکسان آماج حمله قرار داد او مدعی شد: «این فرقه منحوس هم دارای عقاید تند و کند و مسلک اعتدال و انقلاب می باشند. قسمت دست راست و طرفداران اعتدال گدائی را مسلک مختار دانسته لازم می دانند دولت هر چه از مردم برای مخارج عمومی مملکت می گیرد به آنها بذل و ایشار کند و افرادی که تولید ثروت می کنند به آنها باج و خراج بدهند و هر کدام برای وصول به مقصود نحس خویش عنوانات و وسایل و حیل و تدابیری به کار می برند و رنگهای مختلف و تنوعات بی پایانی به حرفه مشئوم خود می دهند...» برخلاف اینان «قسمت دست چپ و طرفداران انقلاب، گدایی را نوعی از بی شرفی دانسته جمع آوردن چند تفنگ و قطع سیل و غارت اموال مردم بی گناه را نوعی از شهادت و رشادت فرض کرده و شاید بیش تر از همکاران اعتدالی خود تحمل رنج و تعب بلکه استقبال مخاطره می نمایند.» می دانیم که چنین نیست و در هر دو حزب بزرگ سیاسی رجال خوشنامی وجود داشتند که جز به مصالح ایران به چیزی فکر نمی کردند.

وثوق این افراد را «میکروب های اکال» دانست که همه را مایوس کرده اند و مسلک مفتخوری را در کشور تبلیغ و ترویج می نمایند. اینان دشمنان نظم و آسایشند، زیرا امنیت و انتظام، دشمن دزدی و گدایی است. اینان کوتاه نظرند، زیرا نمی دانند سعی شان در هدم اساس کشور باعث نابودی خودشان هم می شود: «این قوم همه کس را مثل خود بیکار می خواهند و اگر کسی مشغولیت مهمی داشته و از ملاقات و مراوده آنها احتراز کند با وی خصومت می ورزند.» به باور او اینان با هر حکومتی چه خوب و چه بد مخالفت می کنند، از هر تغییری خرسند می شوند زیرا «ایام تحویل و انتقال را برای دزدی و گدایی مساعدتر می دانند.» اینان به هر عنوان تازه هر چند خلاف مسلک آنان باشد، تقرب می جویند؛ هم دعاگوی استبدادند و هم طرفدار بلشویزم. زیرا در هر صورت امیدوارند بدزدند و «یا لقمه برابند.» اینان غافلند از این که استبداد عاقل و بلشویزم هر دو دشمن «این جنبندگان مودی» هستند. اگر جلو این عناصر مهلک و بر باد دهندگان ثروت مملکت گرفته نشود، «اضمحلال ابدی حلول خواهد کرد و توقع استقلال حقیقی جز در ظرف خیال و جامه الفاظ متصور نخواهد بود.» می بینیم که وثوق کمترین اشاره ای به بریتانیا نمی کند.

وثوق مدعی شد مرض مبرم و بیماری صعب العلاج کشور را تشخیص داده است، بیماری سرتاپای کشور را گرفته و مبتلا کرده است. اما مسئله این است که قوای او برای علاج قطعی این بیماری کافی نبوده است. به همین دلیل وی تصمیم گرفت با تأمل و تدریج و حتی المقدور با رعایت عادات و احوال مریض از شدت مرض جلوگیری نماید تا ابتدا بنیه او تقویت شود و خود بتواند به دفع میکروب های مضر قادر شود. بنابر این ابتدا «در اقامه امنیت و اعاده آسایش معدوم شده» تلاش کرد. استقرار امنیت باعث نابودی «مفت خواران مسلح» یعنی دزدان و راهزنان و اشرار می شد: «لاجرم قسمت غالب از مخربین امنیت را تکلل و تدمیر نمودم و در

قسمت غالب از مملکت امن و آسایش را برقرار کردم.» اما این تدمیر کافی نبود و بدون شرکت تدابیر دیگر دوره ناامنی و خودسری اعاده می شد، از سویی حقیقت این بود که امکانات کشور برای نیل به آن اهداف بلندمدت کفایت نمی کرد، به همین جهت به استخدام مستشار همت گماشت. دیگر این که کشور سرمایه ای نداشت، همه به جیب مفت خواران سرازیر شده بود، پس تحصیل سرمایه و وام را ضروری دانست. تسهیل حمل و نقل و احداث راه آهن از دیگر مواردی است که سرلوحه کار او واقع گردیده، اما غافل نبود که این «تدبیر تدریجی و جنگ غیر مسلح» را هم آن مفت خواران کذایی نمی توانند تحمل کنند و «وقتی بیدار شده با تمام قوی بر ضد من قیام خواهند کرد.»

این موضوع به زودی به وقوع پیوست. هر گاه یک قاتل و جانی و مجرم و پرونده ساز و مفسده کار گرفتار شد، در میان همین گروه هزاران واسطه و حامی داشت، هر دزد قطاع الطریق که اسیر و دستگیر گردید، «در میان این بی خردان شفیع و طرفدار» یافت. او نوشت عده ای وی را به آزاد ساختن اشرار تشویق می کردند و این مطلب را از او مطالبه می نمودند، و ثوق نوشت «اگر امتناع می کردم به کبر و غرور و قساوت قلب و شرارت خوی منسوب» می شده است. نکته مهم تر اعتراض این گروه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ بود. علت اعتراضات این بود که «این تدبیر را قاطع تر دانستند و به همان نسبتی که در منع مرام آنها مؤثرتر بود؛ ضدیت آنها را بیش تر تحریک می کرد. مفت خواران ادارات، استفاده کنندگان غلط کاری ها، مشتریان بی لیاقت مشاغل، مداخله کنندگان در کارهای دولتی، توسط کنندگان از اشقیاء و ارباب جنایت، و بالاخره معتادین به تن پروری و کاهلی به یک باره به جنبش در آمده کلمه استقلال را که هر کس به مذاق خود تعبیر می نماید و مفت خوار و کلاش معنی آن را با دوام روزگار کلاشی و مفتخواری خود مترادف می داند عنوان اعتراض قرار دادند.» اما معترضین فقط این دسته افراد نبودند، به قول و ثوق «معدودی اشخاص محترم نیز که البته ساحت آنها از اغراض مبراست»، به واسطه دور بودن از محیط سیاست عمومی دنیا و عدم احاطه به وضعیات داخلی و خارجی در صدد تنقید از قرارداد ۱۹۱۹ برآمدند. به این شکل و ثوق خواست حساب افرادی مثل سیدحسن مدرس را از دیگران جدا کند. واقعیت این است که طیف مخالفین قرارداد آن قدر گسترده بود که نمی شد همه را متهم به اتهاماتی کرد که و ثوق اقامه کرده بود، برجسته ترین آنها در آذربایجان شیخ محمد خیابانی بود که همه تلاشش مجد و عظمت ایران و ستیز با استعمار بریتانیا بود.

و ثوق در ادامه ادعا کرد از طرف گروه زیادی از مردم که مولد ثروت هستند و اقشار کاری کشور را تشکیل می دهند، اعم از زارع و کارگر و کسبه و اصناف و تجار، جز حس حق شناسی چیزی ندیده است. وی نوشت شکی نداشته که پاسخ گفتن به معترضین امری بیهوده است، زیرا آنها «جز مشتتهیات خود» چیزی نمی خواهند و نمی شنوند. با این وصف او ترجیح داد سکوت کند اما نمی توانست از تنها راهی که موجب حفظ و سلامت مملکت بود صرف نظر کند. او آنچه را به صلاح وقت تشخیص داده انجام داد، اما توضیح داد کارهای خود را با

برنامه آتی مملکت و تدابیر لازمه برای رفع مخاطرات و علاج معضلات کشور به مجلس شورای ملی که عنقریب تشکیل خواهد شد، ارائه خواهد داد: «هر گاه مجلس از من نپذیرد و راه دیگری برای سعادت مملکت در پیش گیرد البته حاکمیت با مجلس است و با مجلس است که برای صرفه ثروت و استقلال مملکت کار کند، یا برای راضی کردن بیکاران و مفت خواران.» پس مجلس است که تکلیف قرارداد را مشخص می نماید. اگر مجلس راه دیگری ببیند می تواند سیاست های او را هر قدر پیشرفت کرده باشد ملغی و متروک نماید. وثوق با انتساب مخالفینش به بیکاری و تن پروری و مفت خوری، تلاش کرد راه نقد قرارداد ۱۹۱۹ در راستای مصالح ایران را مسدود کند، اما به این امر موفق نشد.

وثوق در ادامه آن مقاله نوشت بدیهی است تا مجلس نیامده و او مسئول مقدرات کشور است، از تحریکات و دسیسه های به قول او مفسدین جلوگیری خواهد نمود. او تهدید کرد با این وصف «پس از آن که دیدم چندی ارخاء عنان آنان را در تعقیب فساد تشجیع می کند و بالاخره صریح می گویند پول بدهید و منافع نامشروع ما را تأمین کنید و الا امنیت عمومی را مختل خواهیم کرد، البته باز از منع فساد آنها ناگزیر خواهم شد.» باز هم وثوق نوشت دقیقاً چه کسانی از او پول می خواستند تا سکوت کنند، اما قطعاً منظور او گروه ضدتشکیلی بود. او خطاب به ملت هشدار داد تحت تأثیر بیکاران و مفت خواران واقع نشوند. اگر استقلال کشور را می خواهند در تولید ثروت کوتاهی ننمایند، در غیر این صورت استقلال کشور را به خطر انداخته اند: «شما باید این عناصر فاسد را از مملکت دور کرده و از پرورش آنها احتراز کنید زیرا آنها شما و مملکت و خودشان را به گرداب فنا و زوال می کشانند.» به نمایندگانی که انتخاب شده بودند هم تذکر داد به فکر شناختن مسائل و مشکلات کشور و اندیشه ای برای حل آنها باشند، زیرا اگر این بار هم مردم از نمایندگان مأیوس گردند، دیگر هرگز امیدوار نخواهند شد: «اما ای مفت خواران و فسادکاران، به شما هم خطاب کرده می گویم من علی رغم شما در آبادی مملکت و آسایش عامه سعی خواهم کرد و اگر شما ترک عادات پست و خسیس خود را نگویید و هر یک به کاری که برای هیات جامعه مفید باشد مشغول نشوید، من دولت را مدیون نمی دانم که به شما از بیت المال مسلمین اجرت ولگردی و هرزه درآبی بدهد.»

وثوق خطاب به مخالفینش از گروه ضدتشکیلی نوشت آنها کارهایی می خواهند که لیاقت و شایستگی آن را ندارند، اگر این دسته افراد به حدود خود بسازند و رقابت و حسد پرده قناعت آنها را ندرد، برای آنها هم کار پیدا می شود. زیرا خداوند مردم را برای بیکاری و ولگردی خلق نکرده و در خور هر کس کاری معین فرموده است که چون به آن نمی پردازند، عاطل و باطل مانده اند. کار و شغل هم منحصر به مشاغل دولتی نیست. هجوم افراد به ادارات و اجبار اولیای امور برای تغییر متصدیان مشاغل به سفارش این و آن، نظم و ترتیب و بقای مسئولیت را مورد مخاطره قرار می دهد. اگر در ادارات اصلاحاتی به عمل نیامده برای این است که کارمندان نسبت به آتیه خود مطمئن نیستند و همیشه به شفاعت و دسیسه مفت خواران، مقام آنها در ادارات متزلزل گردیده و نمی توانند وظایف خود را به انجام رسانند. دیگر اینکه او با

اشاره ای دیگر به گروه ضدتشکیلی نوشت: «هر چند ممکن است این جانب پس از کشف این حقایق بیش تر مورد طعن و خصومت اشخاص معدود و معلوم واقع شوم و اعتراضات و حملات و شب نامه ها و تهمت نامه ها بیش تر متظاهر گردد، زیرا جماعتی که مورد تنقید من واقع شده اند به همان نسبت که در کارهای مفید کاهل و بی لیاقتند، در دسیسه و فساد فعال و زبردست می باشند و به همین نظر شاید جمعی دیگر نیز نشر این عقاید را مخالف با سیاست شخصی من دانسته از راه دیگر تنقید کنند. ولی از طرفی هم اگر همیشه از گفتن حقایق خودداری شود حقایق لایزال مستور خواهد ماند.» او در خاتمه یادآوری کرد مشکلات مملکت بیش تر از حوصله فکر و تصوّر عامه و حتی خواص است، «در عین آنکه از تولید وحشت و اضطراب در قلوب احتراز دارم باید اظهار دارم که مقاومت با مشکلات با اتحاد و اتفاق تام و تمرکز مجموع قوا نیز سهل نیست و البته با اختلاف و نفاق خطرات و مهالک حتمی است.» وثوق نوشت اگر طالب راحت و آسایش خود بود، بار را بر دوش دیگری می نهاد. اما مشکلات و مخاطرات باید باعث استقامت و فداکاری گردد، نه مورث جبن و بددلی (۱).

بار دیگر یادآوری می کنیم که اعتراضات علیه قرارداد همه از یک سنخ نبود. این اعتراضات البته دارای انگیزه های ملی و دینی هم بود، اما کسانی که با این انگیزه وارد ماجرا شدند، اندک شمار بودند؛ مدرس یکی از برجسته ترین اینان بود. اما وثوق در مقاله خود همه را آماج حمله قرار داد. درست است که اغلب بحران های دوره وثوق کاملاً مصنوعی به نظر می رسید و دست هایی در کار بود که می خواست به هر نحو ممکن رئیس الوزرا را به زیر کشد اما نباید انگیزه ها را با هم مخلوط کرد. وثوق به گمان خود ابتکاری به خرج داد و آن اینکه ضمن انتشار بیانیه ای اوضاع کشور را به اطلاع مردم رسانید. اما این بیانیه بیشتر به زیان او تمام شد. از سویی سید ضیا این پادوی سفارت انگلیس به دنبال انتشار این بیانیه مطلبی شدیدالحن در روزنامه اش منتشر ساخت و دست به مباحثی زد که اندکی مردم را از واقعات پشت پرده مطلع می ساخت، او هم سعی کرد از فرصت به دست آمده برای توجیه قرارداد بهره جوید.

بر خلاف بهار که با انگیزه ممانعت از سقوط تمام عیار ایران، تلاش داشت وثوق را تقویت نماید، سید ضیا از موضع خاص خود نوشت: «در این چند روزه درد ایران و وطن را از حلقوم کسانی می شنیده ایم که وطن و مأوای ما را به این روز سیاه نشانده اند! کسانی صلاحیت اظهار عقیده در مقدرات مملکت را برای خود قائل می شدند که مناظر فاجعه افزای دوره های زمامداری آنان نه تنها عدم صلاحیتشان را مدلل می دارد، بلکه حتی بیگانه بودن آنان را با اصول و سیاست مملکت داری، بر همه کس غیر از خودشان پوشیده و مستور نیست.» سید ضیا به گونه ای بی سابقه نوک تیز حمله را متوجه کسانی کرد که به قول او حق انتقاد کردن از اوضاع را برای خود قائل هستند؛ «رجالی برای خود حق تنقید از اوضاع و جریانات را معتقد هستند که نه تنها گذشته بدگذشت آنان عدم لیاقت و فقدان عادی ترین فکری را در کله های ورشکسته

شان مدلل داشته، بلکه روزگار سیاه و حوادث عمومی عالم آنان را از این حق نیز محروم داشته است.»

سید ضیا از «لحن آمیخته به اندوه بیانیه رئیس الوزرا» یاد کرد که از آن لحن به خوبی معلوم می شود که «تا چه اندازه ساعی در مسالمت بوده و از تعقیب اعمال جنایت کارانه زمامداران گذشته خودداری نموده و نخواستہ است به وسیله تعقیب آنان یک سلسله حقایقی را کشف و ننگ های جامعه ایرانی را بیش از آنچه شناخته شده اند به خودی و بیگانه بشناساند.» رعد متن بیانیه رئیس الوزرا را که ظاهراً غیر مستقیم عوامل بحران را معرفی نموده بود، مورد تأیید قرار داد و ادامه داد: «ترجمه حال و سرگذشت مملو از مصیبت دوره های سیاستمداری رجالی که از امروز در آرامگاه نایب حسین کاشانی امرار حیات نموده و بر طالع و مقدرات خود نفرین و لعنت خواهند فرستاد بسی رقت انگیز است.» در این مطلب سیدضیا به دروغ و با عوام ریبی خاص خود مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ را پیروان نایب حسین کاشی نامید.

به نظر سید ضیا اگر ایراد و اعتراض حقی بر دولت وثوق باید وارد شود این است که چرا تاکنون به گونه ای که خودش در بیانیه اش اعلام داشته، «در مطالعه اعمال و عوامل مؤسسه و علل انحلال ژاندارمری مسبین هرج و مرج و بدبختی مملکت»، اقدامی نشده و «موجبات آمدن قشون اجانب» را توضیح نداده است. از این بالاتر «داستان هجرت و کلای پارلمان و تسلیم کردن مملکت را به قوای خارجی، مؤسبین کمیته های دزدی و آدمکشی، مسبین قحطی و مجاعه و غیره»، چرا تا کنون برای مردم گفته نشده است؟

سید ضیا که تلاش داشت چهره ای مقبول و موجه از خود ارائه کند، نوشت باید به گذشته پرداخت و رأفت نباید مانع از تحلیل اوضاع گذشته شود: «راست است فساد محیط، فراوانی جنایت کاران، موقع مقتضی و مناسبی را برای دولت در این مدت یک ساله تدارک نموده بود که به گذشته و ایامی که ما را گرفتار مولودهای مشئوم خود نموده است عطف توجهی گردد. ولی امروز آن روز فرارسیده که از وزیر امور خارجه ۱۳۳۴ (۱) پرسیم: چرا و برای چه ژاندارمری ایران را به دیار نیستی و فنا سوق داد؟ از مستشار الدوله وزیر ادوار مختلف باید پرسید که: با وقوف به ورشکستگی مغز خود برای چه خویشان را سائس قوم، هادی سیاست و رهنمای طریق نجات ملت قرار داده از تدارک انواع بلاها و مصائب خودداری نمود؟ دوسیه های نظمی و مراسلات متوالی کلنل وستداهل به وزارت عدلیه و داخله در حکومت ممتاز الدوله و یاران وی به جرم شرکت در کمیته های آدمکشی و دزدی قوی ترین اسناد مثبتی است بر جرم کسانی که اکنون در مأوای دزدان آرمیده اند.» او ادامه داد وقتی عده ای در داخل به دلیل فتوحات آلمان مصالح ایران را باد فراموشی سپردند، با مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت ملاقات کرده و گفته است سفارتین روس و انگلیس حاضر به هر نوع قراردادی با ایران هستند، «آقای حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه وقت نظریات و مطالعات این دلسوخته

ص: ۵۸۲

ناچیز را با تبسم های تحقیرآمیز تلقی نموده و حتی سعایت می کردند که مذاکرات رئیس الوزرا با سفارتخانه ها به هیچ نتیجه مطلوبی منجر نگردد. همین شخص محترم و بزرگوار که مقامات وزارت داخله، عدلیه، مالیه و غیره و غیره را در هر دوره اشغال و در هر مقامی یادگارهایی غیر مطلوبی از خود باقی گذاردند، امروز سلسلهجنبان مفسدین و آشوب طلبان بر ضد دولتی می شوند که به قلع و قمع اشرار همت گماشته، انتظام ایران را وظیفه خود دانسته، خاتمه دادن به دوره بی تکلیفی را یگانه وسیله نجات ایران دانسته، نمی خواهند ملتفت این نکته بشوند: در روزی که شکست بعد از شکست نصیب روسیه می گشت، بدبختی متعاقب بدبختی انگلستان را فرامی گرفت، ایشان وزیر امور خارجه مقتدر ایران بودند، شاخص ترین مقامات را در هیئت اجتماعیه حائز بودند، عامه اعتماد و توجه خود را به اراده و تصمیم ایشان معطوف داشته بود، چرا در آن روز تکلیف ایران را معین نکردند؟ برای کدام مقصود و کلای پارلمان را به هجرت تشویق نمودند؟ تلگرافات و مراسلات تغییر پایتخت را برای سفارت خانه ها و ولایات تدارک دیدند؟ و بالاخره بعد از آنچه می توانستند کردند و از هیئت قشون روس رعشه بر اندام مملکت انداختند، ایران را تسلیم قوای ژنرال باراتف کرده و از کار کناره جستند! و حالیه که دیگران [به] شست و شوی کثافات ایشان و سایرین پرداخته اند، رضایت نمی دهند چند صباحی شامه این مردم بدبخت از استشمام بوهای متعفن فراغت و آسودگی پیدا کند.» (۱) طنز تاریخ این بود که همین سیدضیا با همکاری خویش در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، با همین گروه به قول خودش خائن و آدمکش همسو شد و با اقدامات خود کشور را به آنان تسلیم کرد. آن حادثه نشان داد سیدضیا تا چه اندازه به مدعیات خود باور دارد و اینکه آیا منافع انگلیس برای او بیشتر اهمیت دارد یا ایران.

با این وصف مقاله سیدضیا از منظری قابل توجه است: این مقاله آتشین به واقع مکمل بیانیه وثوق الدوله بود. در این مقاله سید ضیا به هر انگیزه ای پرده از اسرار دوره جنگ اول جهانی برداشت. او نشان داد محتشم السلطنه، ممتازالدوله و صادق مستشارالدوله به واقع رهبری بحران های ایران را به دست داشته اند. اینان از سویی مجلس را منحل کردند، از سوی دیگر نمایندگان را به مهاجرت تشویق نمودند، شاه را ترسانیدند و اعلان تغییر پایتخت را به سفرای کشورهای خارجی اطلاع دادند، از کمیته مجازات و دزدان و راهزنان حمایت نمودند تا بر استقلال ایران یک باره بتازند و آن را تسلیم قوای ژنرال باراتف نمایند. سید ضیا و وثوق گفتند که گروه ضدتشکیلی و عوامل پیدا و پنهان آن یعنی این دسته بحران سازان و برباددهندگان استقلال کشور، اینک سخن از استقلالی به میان می آورند که در برخی موارد خود باعث نقض آن شده اند؛ این مقاله و آن بیانیه به خوبی نشان داد منشاء بحران کسانی بودند که برای اینان نه مشروطه ارزشی داشت و نه آزادی و نه استقلال کشور. بیهوده نیست همه اینان بعداً به خدمت دستگاه دیکتاتوری رضا خانی در آمدند و همه مشاغل حساسی را متقبل شدند. نکته این است که سیدضیا در زمره مهمترین عوامل بود که راه صعود اینان را هموار ساخت. همین موضوع نشان می دهد او تا چه اندازه در مدعیات خود صادق بود. واقعیت این است که رجالی مثل مدرس که از سر حمیت ملی و دینی با قرارداد مخالف بودند، بسیار اندک شمار بودند. اگر همه انگیزه ها از سنخی بود که مدرس در پیش گرفته بود، شاید سرنوشت کشور چیزی دیگر می شد، شاید به جای استقرار دیکتاتوری قزاقان، مشروطه حقیقی به بوته اجرا درمی آمد.

۱۱. انگلیسی ها و تبلیغ رشوه ستانی عاقدین قرارداد

وقتی موج مخالفت علیه قرارداد در ایران به اوج خود رسید، طرف انگلیسی در کمال ناجوانمردی ضربه اساسی بر پیکر دولت و ثوق وارد ساخت. مسئله این بود که خود انگلیسی ها ماجرای رشوه ستانی مقامات ایران در ازای امضای قرارداد ۱۹۱۹ را افشا کردند. معجونی از دروغ و ریاکاری را به هم بافتند تا طرح کودتا را توجیه نمایند، زیرا بریتانیا در ایران سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار داده بود و هیچ امیدی به احیای قرارداد وجود نداشت. بنابر این چه اهمیتی داشت اگر و ثوق را در راستای سیاست های خود بدنام و بدنام تر می کردند؟ در آستانه کودتای ۱۲۹۹ وقتی سپهدار رشتی که خود از دوره ناصری عامل انگلیسی ها در شمال ایران بود - و حتی از دولت انگلستان نشان دریافت کرد - (۱) این گونه وانمود ساخت که از مسئله رشوه ستانی مقامات ایران آگاه شده است، این را برای توجیه مناسب تحولاتی که در شرف وقوع بود و به خوبی از آن آگاهی داشت، عنوان می نمود. اعضای کابینه و اعضای هیئت های مالی و نظامی بریتانیا هم وانمود کردند که گویا یک رسوایی ناشی از رشوه ستانی را کشف کرده اند. جیمز بالفور، این مخالف سرسخت کرزن و همراه فکری مونتگگ، معاون ارشد (۲) سیدنی آرمیتاژ اسمیت (۳) معاون وزارت خزانه داری بریتانیا و مستشار مالی این کشور برای دولت ایران که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، با انتشار کتابی مدعی شد رئیس الوزرای ایران از انگلیس رشوه ستانده تا قرارداد را امضا کند (۴) شاید بد نباشد بگوییم که این آرمیتاژ اسمیت وقتی به ایران آمد تا زمینه های اعطای وام دو میلیون لیره ای را مهیا کند که دولت و ثوق در آستانه سقوط بود. او خرداد ۱۲۹۹ وارد ایران شد و عملاً هیچ کاری نکرد. بالاتر اینکه او و ثوق را هم بدنام ساخت. از بدشانسی بالفور، و ثوق اینک در لندن اقامت داشت، او بلافاصله

ص: ۵۸۴

۱- نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۲۷-۵۲۸.

۲- او جیمز بالفور نام داشت و کتابش با این مشخصات در سال ۱۹۲۲ منتشر شد: James. M. Balfour: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, ۱۹۲۲).

۳- Sidney Armitage Smith.

۴- Gordon Waterfield: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkhale, (London, ۱۹۷۳), p.۶۵.

بعد از انتشار کتاب فوق، به دادگاه شکایت برد، وزارت امور خارجه انگلستان حاضر نشد هیچ مدرکی در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ در اختیار ناشر و نویسنده قرار دهد، در نتیجه بالفور نتوانست از خود دفاع نماید و ناشر به اجبار از انتشار و پخش بقیه نسخه های کتاب جلوگیری کرد^(۱). این سیاستی شناخته شده است که وقتی بریتانیا دیگر نمی تواند از برخی رجال ایرانی استفاده کند، آنان را بدنام می ساخت و متهمشان می کرد که از انگلیسی ها رشوه ستانده اند. به طور قطع وثوق نه اولین آنها بود و نه آخرینشان. خود انگلیسی ها در وارد ساختن اتهام بر بسیاری از رجال ایران ید طولایی داشتند.

اما در ایران پرداخت رشوه به مقامات ایرانی ولولهای به راه انداخت. بعدها در هیئت دولت سپهبدار اعظم، این عنصر قدیمی متحد کانون های مالی بریتانیا و حکومت هند انگلیس؛ مباحثی در این زمینه عنوان شد. اما حتی تاکنون هیچ سندی که نشان دهد وثوق یا نصرت الدوله فیروز از انگلیسی ها رشوه ستانده اند وجود ندارد، اما در مورد اکبر میرزا صارمالدوله، بدنام ترین عضو گروه سه نفری و فرزند متحد صمیمی حکومت هند انگلیس یعنی ظل السلطان، سخنانی دیگر رد و بدل می شد و اسنادی هم ظاهراً درباره روابط آلوده او با مقامات انگلیسی وجود دارد. در همان زمان جیمز مک مورای^(۲) رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران در نامه های به راجرز^(۳) یکی از مدیران بانک در لندن، توضیح داد سفارت بریتانیا در تهران از او خواسته است با اکبر میرزا صارم الدوله یکی از دریافت کنندگان پول صحبت کند و او را از گرفتاری نجات بخشد. اکبر میرزا برای نجات خود طرحی داده بود. این پیشنهاد به راستی ضد ملی بود: او گفت مقداری از مبلغ دو میلیون لیره های که قرار است در چارچوب قرارداد به عنوان وام به دولت ایران پرداخت گردد، به طرف ایرانی داده شود و تمهیدی اندیشیده شود تا وجوه پرداخت شده جزئی از قسط اول وامی که باید به ایران پرداخت می شد تلقی گردد. البته این موضوع هم نشان دهنده این نیست که گروه سه نفره به ویژه وثوق الدوله و نصرت الدوله رشوه دریافت کرده اند. پیش تر توضیح دادیم گروه سه نفره این پول را برای ساکت کردن مخالفین می خواستند، کسانی که در گروه دمکرات های ضدتشکیلی جمع شده بودند و وثوق به صریح ترین وجهی در مقاله ای که در روزنامه رعد نوشت و ما به آن اشاره کردیم، از انگیزه های شخصی و مالی آنان پرده برداشت. این سنتی رایج بود. وثوق در دوره ای به برخی مثل سید محمد کمره ای پول می داد تا خطر کمیته مجازات را از خود رفع کند و اینک ناچار بود به آنان پول دهد تا دست از کشاکش های ضدملی خود بردارند.

اکبر میرزا یکی از اعضای کابینه بود. او می خواست با این ترفند خود دست به کار شود و با پیش دستی موضوع را در کابینه طرح کند تا آن را ماست مالی نماید و وثوق را بدنام سازد. طرح ضد ملی صارم الدوله این بود که درخواست نمود، بانک شاهنشاهی اعلام کند چون از

ص: ۵۸۵

۱- Ghani, p.۶۱

۲- James Mc Murray

۳- S. Rogers

ارزش نرخ ریال در برابر لیره کاسته شده است، به هنگام پرداخت یکصد و سی هزار لیره از معادل ریالی که باید پرداخت میشد کاسته شده است. مک مورای به تقاضای صارم الدوله عمل کرد. او به نوبه خود دیگر اعضای کابینه را فریب داد و در نتیجه کابینه از سقوط حتمی نجات یافت. رئیس بانک شاهنشاهی - که گویی از نقشه های برخی مقامات متبوع کشور خود در انجام تحولی اساسی در راستای منافع بریتانیا که با کودتای سوم اسفند محقق شد مطلع بود - توضیح داد مهم نیست صارم الدوله چگونه سر هموطنان خود کلاه گذاشته است، مهم این است که کابینه باز هم مدتی سر پا نگه داشته خواهد شد و این از نظر وی «مسئله مهمی» بود. مهم تر از همه اینکه، مورای توضیح داد مقامات انگلیس در ارتباط با مسئله ایران باید جانب حزم و احتیاط را نگهدارند؛ زیرا به دید او عامل اصلی در برقراری موازنه قوا در عرصه سیاست جهانی ایران است نه روسیه و لهستان و آلمان؛ «به شرط آنکه بین سطرها را بخوانیم و درست هم بخوانیم»^(۱).

نکته دیگر اینکه آیا در مورد قرارداد، پنهان کاری وجود داشت یا خیر، امری است که هنوز در مورد آن سخن فراوانی گفته می شود. واقعیت این است که نیازی به پنهان کاری وجود نداشت زیرا مطبوعات انگلیس و ایران، نیز مجالس بریتانیا به طور مشروح در باب قرارداد بحث کرده و مقامات امریکا و فرانسه هم از آن مطلع شده و واکنش نشان دادند. در واقع مخالفت های امریکا و فرانسه دلایل کاملاً جداگانه ای از مخالفت های ایرانیان داشت. آنان در راستای تقسیم مجدد جهان بعد از جنگ سهمی از نفت ایران و امکانات اقتصادی ایران می خواستند و مقابله آنها با قرارداد مقابله ای بود در راستای رقابت های امپریالیستی قدرت های بزرگ جهان سرمایه داری. انگلستان هم به دنبال حفظ منافع خود در چارچوب این رقابت ها بود، این رقابت ها یکی از انگیزه های مخالفت برخی کشورها با قرارداد ۱۹۱۹ بود.

واقعیت این است اسراری در ارتباط با قرارداد وجود نداشت که ناگفته مانده باشد، به ویژه اینکه از همان بدو انعقاد قرارداد در مرداد ۱۲۹۸ روزنامه رعد ضمن درج مقالات مشروحی به دفاع از مواد و بندهای آن پرداخت و به این شکل طبیعی است افکار عمومی از قرارداد مطلع شده بود. بسیاری از حرف و حدیث ها وقتی اتفاق افتاد که معلوم شد قرارداد انجام نشدنی است، نیز از آن موقع بود که بحث رشوه ستانی مطرح گردید.

سخن در این نیست که قرارداد ۱۹۱۹ منطبق با مصالح ملی ایران بود. تمام سخن در این است که نه موافقین قرارداد لزوماً انگیزه های ملی داشتند و نه مخالفین. مسلماً بین ملک الشعراى بهار مدافع قرارداد از سویی و سید ضیا مدافع دیگر آن قرارداد از سوی دیگر، زمین

تا آسمان تفاوت وجود داشت. بهار به دلیل تحلیلی که از موازنه نیروها داشت، از طرح وثوق حمایت کرد، اما سید ضیا برای خوش خدمتی به بریتانیا خود را مدافع آن طرح نشان داد. به همین سیاق بین رجال مذهبی مثل مدرس با گروه ضدتشکیلی در مخالفت با قرارداد زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت. مدرس نه به انگیزه شخصی و نه برای جاه طلبی بود که با طرح وثوق مخالفت کرد، اما گروه ضدتشکیلی دقیقاً به همین نیت دست به آشوب زدند. مدرس می خواست کار را از طریق مسالمت آمیز خاتمه دهد. او می گفت در غیاب مجلس کسی حتی حق طرح چنین قراردادهایی را ندارد، اما دیگران خود عامل به هم خوردن نظم اجتماعی و تعطیلی قوه مقننه بودند. رفتار آنان در جنگ اول جهانی این موضوع را به خوبی نشان می داد. به واقع گروه ضدتشکیلی و کسانی مثل محتشم السلطنه و مستشارالدوله از سرچشمه دیگری در محافل انگلیس سیراب می شدند، اینان طرحی به مراتب خطرناک تر از طرح وثوق داشتند، طرح آنان استقرار دولتی دیکتاتوری بود در راستای منافع بریتانیا. می دانیم که بعدها همین افراد در خدمت قزاقان، بزرگ ترین ضربه را به مبانی مشروطه وارد ساختند. پس ستیز سید ضیا و گروهی مثل تشکیلات محتشم السلطنه به واقع ادامه ستیز بین حکومت هند انگلیس و وزیر خارجه وقت انگلستان یعنی لرد کرزن بود. اینان هر دو در راستای منویات بریتانیا گام می نهادند اما روش های آنان با هم تفاوت داشت، هر دو جناح عوام فریبانی شناخته شده بودند و مردم هم البته به سرعت آنان را شناختند. می دانیم که وقتی معلوم شد قرارداد اجرا نشدنی است، انگلیسی ها طرح دیگری را سازمان دادند، این بار همان سید ضیا دیروزی مدافع همان گروه آشوب طلب شد و دست در دست آنان کودتای سیاه رضا خان را به راه انداخت. اما مدرس و بهار هرگز آن کودتا را به رسمیت نشناختند، در دوره ای که بحران سازان دیروزین از خان نعمت وضعیت جدید متنعم می شدند، سرنوشت مدرس زندان و تبعید و خانه نشینی و بالاخره شهادت بود و سرنوشت بهار خانه نشینی و کتاب نویسی.

با این وصف آنچه واقعیت داشت این بود که احمد شاه قاجار در مقام پادشاه کشوری چون ایران، نه چندان تعلق خاطری به موقعیت خود نشان میداد و نه به مصالح ملی کشور. دولت آبادی از قول برادر وی محمد حسن میرزا نقل میکرد احمد شاه گفته است: «دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت آنجا زندگانی نمود.» (۱) از درون این تفکر که میراث تزریق تفکرات خطرناک ناصرالملک بود، اندیشه ای که در دوره نیابت سلطنت او چون گوشت و پوست با وجود شاه عجین شده بود؛ چیزی جز زوال تاریخی کشور و سپردن آن به دست قزاقان نمی توانست استخراج شود.

ص: ۵۸۷

غیر از مخالفت علنی با برنامه های و ثوق راه حل های دیگری هم برای سرنگونی او وجود داشت. از حدود دوازده ماه قبل از سقوط و ثوق، عده ای در تهران به دور هم جمع میآمدند و نام خویش را سوسیالیست نهاده بودند. گردانندگان این تجمع به ریاست سید محمد صادق طباطبائی اعتدالی پیشین، گروهی متشکل از فطن الملک، بقاءالملک، حسین ادیب السلطنه سمعی، ابراهیم حکیم الملک، برادر او یعنی حاج نظم السلطنه، شرف الملک و عده ای دیگر بودند و این گونه عنوان کردند که برای تشکیل یک حزب سوسیالیستی فعالیت میکنند. اینان در خارج شهر تهران در باغچه های متعلق به میرزا قاسم خان تبریزی جمع میشدند. شخص طباطبائی از دهخدا هم دعوت کرد در این جلسات شرکت کند. شعار آنان تجدید نظر در انتخابات، وارد شدن افراد وجیه المله در کابینه و دوائر دولتی، تصفیه ادارات و کابینه از اشخاص نالایق و امثالهم بود. به اصرار دهخدا ضدیت با قرارداد هم در آن گنجانیده شد. وحید الملک با مسئله ضدیت با قرارداد مخالف بود، به همین دلیل برنامه این گروه را امضا نکرد، این امر باعث شد که همه از امضای آن سرباز زنند؛ تازه وحیدالملک خیر تشکیل این جلسه و ضدیت عده ای با قرارداد را به و ثوق اطلاع داد. به قول دهخدا «همین قسم جلسات ما معمول بود تا این که بنا شد تشکیل حزب سوسیالیست داده شود که تحت مسلکی کار کرده باشیم». وقتی کابینه و ثوق برافتاد، علی رغم میل دهخدا تقریباً همگی به انحلال گروه خود و عدم لزوم تشکیل حزب موصوف هم سخن شدند، در این جلسات غیر از افرادی که یاد شد، سید عبدالرحیم خلخالی، مؤید الاسلام و گروهی دیگر هم کار میکردند(۱).

در اسفند ۱۲۹۸ مردی که خود را افتخارالعلمای دماوندی معرفی کرد، به نزد کمرهای آمد. او گفت سفارت انگلستان میخواهد علت ضدیت او را با قرارداد جویا شوند. آنان تقاضا کرده بودند یکی از اجزای ایرانی سفارت و یا فردی انگلیسی که خود زبان فارسی میدانند، به نزد او آید و با هم مذاکره کنند. فرستاده نقل میکند که گویا خود وزیر مختار یعنی کاکس خواستار ملاقات رویارو با او بوده است. کمرهای گفت: «عقیده مرا آنها بهتر از سایرین میدانند و اگر بخواهند فوری میتوانند و لیکن نمیکنند و آمدن آنها اینجا، چون بنده فقط یک نفر ایرانی، آن هم غیر رسمی هستم چه فایده؟ گفت آنها شما را رسمیت میدهند. بعد گفتم شما عقیده مرا به آنها بگویید و کفایت از آمدن خواهد کرد. گفت من میگویم و جواب برای شما میآورم.»(۲) به عبارت بهتر همان کسانی که مدعی مبارزه با انگلیس بودند، می خواستند به دست انگلیس و ثوق را براندازند و خود قدرت را به دست گیرند.

در اوایل سال ۱۲۹۹ سلسله جلساتی در منازل اعتمادالملک و سید کمال و سید فاضل نامی برگزار میشد. اینان هر که بودند در این تردیدی نیست که بذر وحشت در قلوب مردم می پراکندند. درست زمانی که وضعیت گیلان سمت و سویی خاص یافت و درست در ایامی که میرزا کوچک خان پایه های جمهوری خود را مستحکم می کرد، شایعات در تهران دامن زده شد. می گفتند از این به بعد ناموس و جان و مال مردم عرصه تاراج کسانی خواهد شد که نام بلشویک بر خود نهاده اند. این شایعات درست همزمان بود با تحرکات مرموزانه احسان الله خان

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۸۴.

۲- همان، ص ۱۳۵۴.

در گیلان که به آن در بخش کودتا اشاره خواهیم کرد. به هر حال عده ای بر این باور بودند که سه فرد مزبور، «فسده را جمع و به عنوان ملیت تقاضا از دولت که بلشویک ها سه چیز از ما می‌خواهند: فروج و دماء و اموال، و باید آنها را جلوگیری نمود»^(۱) درست زمانی که وثوق بر استعفای خود مصر بود، بار دیگر بحران نان عود کرد. کمرهای نوشت: «نان هم در این دوسه روزه با کثرت گندم و محصول امسال به انتریک و وثوق الدوله که اداره انبار و ارزاق به دست ارامنه و بهائی ها است نان را کم و جمعیت در دکان ها زیاد شده»^(۲)

فشارها به تدریج بر وثوق افزایش یافت. همه مخالف قرارداد بودند هر چند هر کس انگیزه ای خاص داشت. اینک حتی سرپرسی کاکس با وثوق رویه بدی در پیش گرفته بود. او صارمالدوله اکبر میرزا را علیه رئیس الوزرا تحریک می کرد. همه عوامل دست به دست هم دادند و در اوایل فروردین ۱۲۹۹ خبر استعفای وثوق الدوله در برخی محافل مطلع سیاسی تهران شایع شد. در این زمان شاه در مسافرت اروپا به سر میرد. وثوق به ولیعهد گفته بود با این هرج و مرج ادارات و اغتشاش ولایات خسته شده و نمیتواند کاری انجام دهد. ولیعهد از خود سلب مسئولیت کرد. مراتب به شاه اطلاع داده شد، او هم با استعفا مخالفت کرد. شاه میگفت اگر وثوق به استعفا مصر است، بهتر است مشیرالدوله و یا سعدالدوله را به جای خود معرفی نماید. مشیرالدوله با انتخاب خود به ریاست وزرای مخالفت کرد و سعدالدوله را هم انگلیسی ها رد کردند. بنا بر این قرار شد خود وثوق تا آمدن شاه کابینه را اداره نماید. وثوق گفت با خودسری و انتریک های سپهدار رشتی و صارمالدوله قادر به انجام کاری نیست به ویژه اینکه کاکس با صارمالدوله میانه بسیار خوبی دارد. به عبارت بهتر اینک به خوبی روشن شده بود که اکبر میرزا صارم الدوله راهی جدا از وثوق و نصرت الدوله فیروز در پیش گرفته است، کاکس هم وثوق را فدا نمود و با صارمالدوله بند و بست کرد که در خدماتش به نفع امپراتوری بریتانیا هیچ تردیدی وجود نداشت. ولیعهد محمد حسن میرزا، کاکس را ملاقات کرد و تقاضات نمود دست از حمایت صارمالدوله بردارد، او هم پذیرفت. وثوق بلافاصله وی را از عضویت در هیئت دولت برکنار ساخت. اما چون رابطه وزیر مختار با صارمالدوله خوب بود، وی را به حکومت ولایات غرب کشور منصوب ساختند، میگفتند سپهدار رشتی هم احتمالاً به اروپا تبعید میشود.

در خرداد ۱۲۹۸ مطابق با ژوئن ۱۹۱۹ احمد شاه از راه بین النهرین از مسافرت اروپایی خود، به ایران بازگشت. بین النهرین اینک علی رغم میل روحانیان شیعه مقیم آنجا، تحت قیمومیت بریتانیا در آمده بود. مرجع بزرگ شیعه مقیم کربلا یعنی میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوم، حاضر نشد با شاه ملاقات کند. شاه در نجف با شریعت اصفهانی معروف به شیخ الشریعه ملاقات نمود. شیخ مردی بود که محضر درسش شهرت فراوان

ص: ۵۸۹

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

۲- همان، ص ۱۴۶۹.

داشت، اما در مسائل سیاسی دخالت نمی کرد. او از طرف علمای بزرگ به شاه توصیه کرد قرارداد را باطل اعلام دارد(۱).

در آستانه سقوط و ثوق، در بین النهرین فریاد ضدیت با قرارداد به هوا بلند بود، در «اعتبات میتینگ شدیدی از صد و پنجاه هزار نفر علیه انگلیسی ها داده شد و شیعه و سنی و یهود، تمام به تبعیت آقای میرزای شیرازی علیه اجنبی قیام و پسر شریف مکه با جمعیت زیادی حرکت و سامره را از انگلیسی ها تخلیه و پاک کرده و اظهار کرده که خوب است میتینگ در طهران هم داده شود.»(۲) در اصفهان کنسول انگلیس به حاج آقا نورالله اصفهانی پیام داد که اگر در انتخابات مداخله کند، او را توسط قشون هندی مستقر در اصفهان دستگیر کرده و به هند تبعید مینمایند، کنسول میگفت باید حاج سید حبیب الله امین التجار اصفهانی به نمایندگی مردم اصفهان انتخاب شود(۳) اینها البته همه انگیزه دینی داشتند. به عبارت بهتر قرارداد و ثوق را عامل تسلط انگلستان بر ایران ارزیابی می نمودند و آن قرارداد را ضدملی و ضددینی ارزیابی می کردند.

اینک تحولاتی جدید در شرف تکوین بود. باید سناریوی جدید انگلیسی ها اجرا می شد(۴) عامل اجرای این سناریو هرمان نورمن بود. بالاخره و ثوق سقوط کرد. میر سید محمد بهبهانی میگفت نورمن به و ثوق پیام داده دست از آنتریک خود دست بردارد، او صریحاً خاطرنشان کرد از لندن به او دستور داده اند که با کابینه بعدی هر که باشد همکاری نماید. نیز توصیه شده بود دولت ایران به هر شکلی که خود می داند، با همین و کلا یا با تجدید انتخابات، تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ را روشن سازد. از آن سوی شایع بود قزاق خانه برای جلوگیری از هرج و مرج متعاقب استعفای و ثوق به حال آماده باش در آمده است. اصناف «مستأجرین و ثوق الدوله» قرار بود بازار را تعطیل نمایند. در منزل برخی از تجار مثل بنکدار مجالس روضه خوانی برگزار شد. برخی از اصناف پیش تر تلاش کرده بودند مانع از استعفای و ثوق شوند،(۵) آنان حتی نمایندگان خود را به کاخ صاحبقرانیه فرستادند و با شاه گفتگو کردند، اما وی با سردی با آنان برخورد نمود. آنان حتی نمایندگانی به نزد شخص و ثوق فرستادند و او را از استعفا بر حذر داشتند. اما شاه با آنان برخورد تنیدی کرد؛ اصناف میخواستند در مسجد شاه میتینگ برگزار نمایند، لیکن نظمی از آنان جلوگیری نمود؛ شاه به قزاق خانه و نیز ژاندارمری و نظمی دستور داد مانع از ایجاد هرج و مرج توسط طرفداران و ثوق شوند. شاه ندانست که با این کار روند اضمحلال سلطنت خود را سرعت بخشیده است، او به طوع یا به اکراه در برابر حامیان تروریستها سپرد انداخت. بالاخره همه چیز به شکلی در آمد تا باعث استعفای و ثوق شد. عین السلطنه که آن

ص: ۵۹۰

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۵۶.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۵۷.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۶۹.

۵- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۶۹.

زمان در تهران بود می نویسد مردم از وثوق تعریف می کنند، وی را سیاستمدار و عالم می دانند. به ویژه از رد تقاضای دولتین برای کنترل مالیه ایران خیلی راضی هستند، اما باز عده ای هستند که به او نسبت خیانت می دهند، به طور مثال می گویند در مسئله اجازه تحدید تریاک مبالغی پول گرفته است، عقد امتیاز خوشتاریا را به او نسبت می دادند و می گفتند بابت آن امتیاز پول گرفته، (۱) حال آنکه اصل ماجرا مربوط به دوره ریاست وزرایی سپهسالار تنکابنی بود که امتیاز نفت شمال ایران را با خوشتاریا امضا کرد. مشیرالدوله کاندیدای ریاست وزرایی با نورمن ملاقات کرد و چهار شرط برای پذیرش این منصب پیشنهاد کرد. نخست اینکه مستوفی الممالک در کابینه حضور داشته باشد. دوم پرداخت مبلغ ماهی سیصد هزار تومانی که به کابینه وثوق داده میشد استمرار یابد. سوم نصرت الدوله فیروز از دخالت در امور بر کنار باشد و چهارم در قرارداد ۱۹۱۹ تجدید نظر صورت گیرد. نورمن گفت نصرت الدوله فعلاً در لندن است و دلیلی برای عزل او وجود ندارد. به عبارتی نورمن عزل او را در موقعیت آن روز زود میدانست. نورمن پیشنهاد کرد بگذارند تا زمان تشکیل مجلس و تجدید نظر در قرارداد او همچنان مشغول کار خود باشد. نورمن با حضور مستوفی در کابینه و دادن مبلغ یاد شده مخالفتی نکرد (۲).

کمرهای بر این باور بود که عزل وثوق به اراده و اختیار طرف ایرانی نبوده و او هنوز ایرانی ها را دارای این قدرت نمییند که بتوانند رئیس الوزرا را عزل نمایند. به نظر او باید صبر میکردند تا مشاهده کنند برنامه مشیرالدوله چیست، آیا او مأمور است که با نیروهای داخلی ماماشات کند یا اینکه برنامه های وثوق را ادامه دهد: «من مطمئنم که در نقض معاهده ممکن نیست بتواند داخل شود. اگر انگلیسی ها نقض معاهده را میخواستند به دست خود وثوق الدوله می کردند، نه آنکه راضی به عزل او شوند.» (۳)

درست وقتی که مشیرالدوله به ریاست وزرایی رسید، محمود پهلوی میگفت وحید الملک شیبانی را همراه با عمیدالسلطنه و فطن الملک دیده است که به نزد مردی به نام میر سید محمد مدیر کاشی میرود. او توضیح داد دو برادر زن این مدیر کاشی از تروریستهایی هستند که برای دامادشان کار میکنند و اینان به نوبه خود توسط همین دامادشان با گروهی که پهلوی از آنان نام برد، مرتبطند (۴) به عبارت بهتر این روایت نشان می داد که گروههای تروریستی هنوز به فعالیت مشغولند و البته مشیرالدوله را هم تحمل نخواهند کرد و علیه او وارد میدان می شوند.

دیگر اینکه درست مقارن با استعفای وثوق از منصب ریاست وزرایی، در برخی محافل تهران از این بحث میکردند که آیا باید از وقوع یک انقلاب در ایران حمایت کرد یا آن را به تعویق انداخت؟ آیا باید به همین نظام مشروطه بسنده کرد یا اینکه به مدلی از جمهوری اقبال

ص: ۵۹۱

۱- عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۰۶.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۷۶.

۳- همان، ص ۱۴۷۷.

۴- همان، ص ۱۴۷۸.

نشان داد؟ آیا باید از وقوع یک حرکت بلشویکی در ایران حمایت نمود؟ رئیس الوزرای آتی چه کسی باید باشد؟ اگر به فرض ایران جمهوری شد چه فرد لایقی برای این منظور وجود دارد؟ (۱)

از آن سوی میرزا یحیی دولت آبادی از نوعی فدرالیسم در ایران دفاع میکرد. او جمعیتی به نام سعادت تشکیل داده بود که به قول خودش «صلحای هر فرقه در او هستند». او حتی کسی را به جنگل فرستاد تا حمایت جنگلی ها را هم جلب کند. طبق نظر او باید ایران به دوازده ایالت تقسیم میشد، هر کدام از این ایالات باید در مسائل داخلی خود استقلال میداشت و عواید و درآمدهای هر ایالت خرج خود آن ایالت می شد. طبق این طرح بر ایران یک سلطان حکومت خواهد کرد، اما در هر ایالتی یک حاکم زیر نظر انجمن ایالتی باید به کار مشغول میشد، روابط خارجی این ایالات همه تحت نظر حکومت مرکزی بود؛ اما قوانین داخلی این ایالات مطابق با عرف و آداب و رسوم خودشان تدوین می گردید (۲).

یکی از حوادث مهم دوره ریاست وزرای پیرنیا، از بین رفتن جنبشی بود که خیابانی در تبریز ایجاد کرده بود. او در اوایل سال ۱۲۹۹ عملاً زمام امور تبریز را در دست داشت. به صورتی نمادین نام آذربایجان را به آزادیستان تغییر داد. رایزن سیاسی بریتانیا در سپاه شمال ایران، سرگرد ادmondز (۳) روز ششم اردیبهشت ۱۲۹۹ به تبریز رفت تا اوضاع را ارزیابی کند. او ملاقاتی طولانی با خیابانی کرد و به این نتیجه رسید که جنبش او تلاشی است برای سرنگونی دولت وثوق و استقرار یک دولت قانونی. او به این نتیجه دست یافت که در نهضت خیابانی اثری از جدائی طلبی و یا گرایشهای بلشویکی وجود ندارد، البته حفظ این موضع بستگی به سیاست دولت مرکزی ایران داشت و پیامد اشتباهات دولت در زمینه برخورد با خیابانی را نمیشد پیش بینی کرد (۴) اما همه حوادث اینهایی نبودند که تا اینجا مورد بررسی قرار گرفت، مسئله شیخ خزعل یکی از مهم ترین موضوعات این زمان بود که از زمان ناصرالدین شاه بخشی از وقت دولت مرکزی را به خود مشغول می داشت. خزعل این نیروی مورد اعتماد انگلیسی ها یکی از مهره های شطرنج آنان بود که روی او فراوان مانور می دادند، اما وقتی دولت دست نشانده خود را تشکیل دادند، او را هم قربانی نمودند. نظر به این که شیخ خزعل یکی از بازیگران مهم این دوره بود و به طوری که خواهیم دید در سناریوهای عدیده بریتانیا نقش مهمی داشت. لازم است برای پیگیری مباحث آتی اندکی هم به او پردازیم تا ریشه های کودتای سوم اسفند را بهتر دریابیم.

ص: ۵۹۲

۱- همان، ص ۱۴۶۲.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۶۳.

۳- Colonel J. Edmonds.

۴- Edmonds to British Legation in Tehran, Tabriz, ۴ June ۱۹۲۰, FO. ۲۸۴/۱۲۹۲

۱. تبارشناسی خاندان خزعل

شیخ خزعل و خاندانش تیره ای از قبیله بزرگ بنی کعب بودند. اینان از عهد نادرشاه افشار بر خوزستان تسلط یافتند و از آن زمان به بعد جنگ های زیادی با حکومت های افشاریه و زندیه از سر گذرانیدند. در دوره قاجار بین طوایف مختلف بنی کعب بر سر تسلط بر خوزستان اختلاف بروز کرد. از این زمان طوایف گوناگون این قبیله هر کدام بخشی از خوزستان را به تصرف خود در آوردند. شیوخ آل خمیس در رامهرمز، محیسن (۱) در خرمشهر و اعراب باوی در جنوب اهواز و شرق رود کارون تسلط یافتند (۲).

از دوره سلطنت ناصرالدین شاه قبیله بنی کعب اتحاد خود را از دست داد. در این ایام دو انشعاب مهم کعب البوناصر و کعب البوکاسب در این قبیله روی داد. به سال ۱۲۶۵ قمری مصادف با ۱۸۴۹ میلادی اندکی بعد از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، کعب البوناصر در فلاحیه مستقر شدند. اینان شیخ البوکاسب را که نام اصلی اش مرداو بن علی بن کاسب بود به حکمرانی ساحل کارون و خرمشهر منصوب کردند (۳). شیخ جابر بن مرداو بعد از برادرش شیخ یوسف به امارت آنجا رسید. او با استفاده از جنگ های داخلی بین افراد قبیله، به ویژه نزاع بر سر جانشینی کعب البوناصر در فلاحیه استفاده کرد و بر آنان تسلط یافت. به سال ۱۲۷۳ قمری مصادف با ۱۸۵۷ میلادی ناصرالدین شاه حکم حکومت را به نام جابر نوشت و ولایت خوزستان بهووقع به تسلط او در آمد. شیخ جابر به سلطنت ناصرالدین شاه وفادار بود. او بارها متمردين عليه حکومت مرکزی را سرکوب کرد و به ویژه در ماجرای جنگ هرات علیه نیروهای بریتانیایی جنگید و به طور خاص از دولت مرکزی ایران در برابر دعاوی ارضی دولت عثمانی حمایت کرد و علیه حملات علیرضا پاشا حاکم بغداد مقاومت نمود (۴). با این وصف در جنگ های پیرامون خرمشهر (محمرة) نیروهایش را در برابر بریتانیا عقب کشید و نهانی با

ص: ۵۹۵

۱- به ضم میم و فتح ح و کسر سین.

۲- ایرج افشار سیستانی: مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادر نشیان و طوایف عشایری ایران، (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸)، ص ۴۰۷

۳- موسی سیادت: تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱، (قم، مولف، ۱۳۷۹)، ص ۳۲۴.

۴- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص

انگلیسی ها سازش نمود و به این ترتیب فصلی طولانی از دست نشاندهی امرای این منطقه در برابر بریتانیا گشوده شد. شیخ جابر پنجاه سال بر خوزستان حکم راند. او به سال ۱۲۹۸ قمری مطابق با ۱۸۸۱ میلادی درگذشت (۱). تا زمان شیخ جابر مهم ترین بندر خلیج فارس بصره بود، اما وی توانست به خرمشهر رونقی دهد. بهوقایع رقابت تجاری و اقتصادی بصره با خرمشهر بود که باعث حمله علیرضاخان والی بغداد به این شهر شد. بعد از این حمله و مقاومت جابر بود که دولت مرکزی ایران حکومت او را بر خوزستان به رسمیت شناخت (۲).

به دنبال مرگ شیخ جابر، بین فرزندان او یعنی محمد و مزعل اختلاف بروز نمود (۳). فرزند ارشد جابر یعنی محمد مورد اعتماد پدر به شمار می آمد و بر عکس، پدر با مزعل به خشونت رفتار می کرد. حکومت مرکزی ایران بعد از درگذشت جابر تلاش کرد بین دو برادر آتش کدورت را مشتعل سازد. محمد به سمت شیخ محمره منصوب شد اما اختیاری نداشت، اما مزعل متصدی جمع آوری مالیات و اداره منطقه شد. محمد که از منصب خود رضایت نداشت به اصفهان نزد ظل السلطان شتافت و سپس به تهران رفت تا ناصرالدین شاه به او شغلی مناسب تر تفویض نماید. در تهران محمد توانست با رضایت شاه، حکمران محمره و متصدی امنیت سرحدات خوزستان شود، در این بین مزعل توانست اعتماد روسای طوایف را به خود جلب کند. وقتی محمد وارد خوزستان شد، با مخالفت بنی کعب مواجه گردید، شیخ محمد به ناچار در بصره سکونت گزید و دولت مرکزی هم به ناچار حکومت محمره را به شیخ مزعل واگذار نمود. مزعل تلاش می نمود تا با عمال دولت بریتانیا و عثمانی طرف نشود، نیز تلاش می کرد تا با دولت مرکزی ایران ستیزی رخ ندهد. اما در همین ایام بود که لینیچ امتیاز کشتی رانی بر روی رودخانه کارون را به دست آورد، این موضوع مقدمه ای شد بر یک سلسله مشاجرات که نقش زایدالوصفی در تحولات بعدی کشور بر جای گذاشت.

از سوی دیگر مزعل برای کاهش نفوذ دولت مرکزی به یک سلسله اقدامات دست زد. او از دولت بریتانیا خواست از حکومت و استمرار سیطره او بر خوزستان حمایت نماید. بریتانیا در آن مقطع ترجیح داد وارد این بازیها نشود، از این روی مزعل تلاش کرد آبراه تجاری کارون را به روی کشتی های انگلیسی مسدود سازد. اندکی بعد از این رویدادها شیخ مزعل به قتل رسید (۴). مزعل تا زمان حیات با دولت مرکزی ایران سر ستیز داشت. دولت مرکزی تلاش می کرد قدرت روزافزون او را که متکی بر بیگانه بود مهار نماید، مزعل هم در صدد آن بود تا دولت بریتانیا را در بحران حکومت خود شریک نماید، اما این امر به قتل وی انجامید. مزعل می خواست بیش از یک والی معمولی در منطقه اختیارات حکومتی داشته باشد، این موضوعی نبود که دولت مرکزی به سادگی از کنار آن عبور کند، پس در صدد برآمد تا گرایش های گریز

ص: ۵۹۶

۱- رجال بامداد، ج ۱، صص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲- احمد کسروی: تاریخ پانصد ساله خوزستان، (تهران، سه‌نند، ۱۳۷۳)، صص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۳- موسی سیادت، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲.

۴- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص

از مرکز وی را به شکل خشونت آمیز حل و فصل نماید. برای این منظور دولت مرکزی مأموران گمرکی و برخی اعضای وزارت خارجه را به قلمرو مزعل فرستاد تا به این وسیله سیادت دولت مرکزی را بر منطقه ای که مزعل تیول خود می دانست برقرار سازد. در مقابل، او برای اینکه حمایت حکمران خوزستان را جلب نماید، سرمایه و کشتی خود را در کارون در اختیار دولت ایران قرار داد تا به این وسیله روابط خود را دولت مرکزی بهبود بخشد^(۱). بهووقع رابط دولت مرکزی با شیخ مزعل، بزرگ طایفه محیسن والی یا حکمران خوزستان بود. دو تن از برجسته ترین نمایندگان دولت مرکزی در خوزستان یکی سردار اکرم بود و دیگری حسینقلی خان نظام السلطنه مافی. بعدها بین نظام السلطنه مافی و جانشین مزعل یعنی خزعل روابط فامیلی هم برقرار گردید. نظام السلطنه دو بار حاکم خوزستان شده بود، خزعل همیشه با مافی در ارتباط بود، هم نظام السلطنه و هم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، املاک فراوانی در خوزستان خریده بودند و به همین دلیل با شیخ اشتراک منافع داشتند. سردار اکرم هم از شیخ، مبلغ پانزده هزار تومان رشوه دریافت کرده بود^(۲).

از سویی مناسبات خوزستان و شخص مزعل با برخی ایالات همجوار مثل لرستان و والی پشتکوه تیره بود. در آن ایام لرستان ناامن بود، از سویی خوانین لرستان همیشه از اطاعت حکومت مرکزی سر بازمی زدند، به همین دلیل والی اعزامی از تهران به بغداد می رفت و از آنجا به بصره و سپس محمره می رسید. تازه وقتی به محمره می رسید نمی توانست در برابر رئیس طایفه محیسن اراده ای داشته باشد. او بهووقع مطیع اوامر حاکم محمره بود. مقر والی اعزامی از تهران شهر شوشتر بود، نیز او برخی از ادارات خود را در دزفول برقرار می کرد. قدرت حکومت تا نزدیکیهای شهر اهواز که در آن ایام ناصری نام داشت، کشیده می شد، اما احدی حق نداشت در قلمرو مزعل دخالت نماید. والی اعزامی از تهران در مجالس شیخ شرکت می جست و رابطه شخصی اش با او حسنه بود، اما دولت مرکزی چندان بر امور منطقه تسلطی نمی یافت^(۳).

بهووقع حاکم اعزامی از تهران زیر سیطره شیخ محمره قرار داشت. این حاکم همین که مورد اعتماد و طرف صحبت شیخ واقع می شد، مباحثات می کرد و به قول یحیی دولت آبادی از تملق گفتن شیخ دریغی نداشت^(۴) مزعل در عین حال به دلیل ستمکاری و ظلم و اجحاف بر رعیت مورد اعتماد افراد قبیله خود هم نبود، پس وقتی کشته شد، تأثری برنینگیخت. بهووقع رؤسای طایفه بنی کعب به طور پنهانی در قتل او اتفاق نظر پیدا کرده بودند^(۵) عامل اصلی قتل مزعل، مردی بود به نام خزعل. از حکومت خزعل هم حکومت مرکزی ایران استقبال کرد و هم دولت بریتانیا. امارت خزعل بر خوزستان، فصل جدیدی از مناسبات ایران با بریتانیا و عثمانی از یکسو و طوایف عرب و غیر عرب از سوی دیگر منطقه گشود که مقدر بود در حوادث آتی کشور بسیار تعیین کننده باشد.

ص: ۵۹۷

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، صص ۱-۳۹۷.۸.

۲- مصطفی انصاری، صص ۲-۱۰۸.۹.

۳- مهدی اعتماد مقدم: گوشه ای از تاریخ خوزستان، آینده، ش ۲، دوره چهارم، ۱۳۳۸، صص ۱۱۱-۱۱۳.

۴- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۶.

۵- تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۱۷۸

خزعل بن جابر به سال ۱۸۶۴ به دنیا آمد. او به سال ۱۸۹۸ به جای برادرش مزعل خان ملقب به معزالسلطنه، حاکم محمره گردید. وی مردی بود با هوش برای اینکه از تصمیمات دربار مطلع باشد، یکی از خویشانش را در آنجا اسکان داده و مبلغ هنگفتی به وی پول می داد. نیز با بسیاری از درباریان ارتباط داشت و انواع تحفه ها و پیش کش ها را به آنان می داد تا در روز مبادا به یاریش شتابند. کار به جایی رسید که خزعل در کنار والی خوزستان که از مرکز اعزام می شد، به قدرتی دست نیافتنی تبدیل گردید. او به عنوان حاکم محمره و فلاحیه مستقیماً با تهران ارتباط یافت و خود را از حاکم خوزستان جدا ساخت. بالاخره حکومت بر اهواز هم به او داده شد. از مهم ترین هواداران شیخ در تهران از اتابک امین السلطان صدراعظم چند دوره از تاریخ ایران از عهد ناصری تا دوره مظفری باید یاد کرد. وصلت با خاندان های درباری یکی از مؤثرترین راههای نفوذ شیخ در دربار تهران بود. او با دختر نظام السلطنه مافی، برادر زاده شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله و دختر یا نوه سیف الدوله ازدواج کرد تا نفوذ خود را در خاندان های حکومتگر تحکیم بخشد. با کمک درباریان شیخ موفق شد لقب سردار اقدس را به دست آورد و درجه نظامی اش از امیر تومان به امیر نویان ارتقاء یافت (۱).

خزعل برادر کوچکتر مزعل بود. او نه تنها افراد قبیله را تحریک کرد تا برادرش را بکشند، بلکه تعداد زیادی از اولاد و احفاد و خویشان را نیز به دیار عدم فرستاد (۲). دو تن از برادرزادگانش را کور کرد، بالاتر اینکه او حتی یکی از بستگان را که در قتل مزعل به او کمک رسانیده بود، به هلاکت رسانید. به عبارتی خزعل بر موجی از خون به قدرت رسید و برای تصدی حکومت، جنایات فجیعی مرتکب شد. قتل مزعل در اول محرم ۱۳۱۴ قمری مطابق با ۱۸۹۸ میلادی یعنی ده سال قبل از مشروطه و یک سال بعد از مرگ ناصرالدین شاه رخ داد. به قول مهدی بامداد شیخ خزعل بعد از تصدی قدرت، حکمران محمره شد، نیز او القابی مظنن چون نصره الملک، معزالسلطنه، سردار ارفع، سردار اقدس و امیر نویان را به دست آورد (۳). به قول بهار، خزعل مردی بود با هوش، سیاستمدار و تا اندازه ای حیل گرا (۴) او برای دست یابی به قدرت از راههای گوناگون استفاده می کرد، یکی از نخستین و مهم ترین درگیری های او با

ص: ۵۹۸

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۱۲-۲۱۱.

۲- جواد شیخ الاسلامی: افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹)، صص ۳۴-۳۵.

۳- بامداد، ج ۱، ص ۴۷۶.

۴- محمد تقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱)، صص ۱۷۰-۱۷۳.

سردار اکرم حاکم جدید خوزستان آغاز گردید.

سردار اکرم پیش تر، زمانی که نظام السلطنه مافی والی منطقه بود، به عنوان یک افسر نظامی خدمت کرده بود. خزعل برای جمع آوری مالیات های جراحی و فلاحیه متصدیان گماشته بود. سردار اکرم بر این باور بود که متصدیان مالیاتی باید توسط او انتخاب شوند. بین این دو بر سر مسئله یاد شده اختلافی عمیق بروز کرد. سردار اکرم به مرکز اطلاع داد اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، وضعیتی مثل بحرین در منطقه بروز خواهد کرد و شیخ بالاخره سر از اطاعت حکومت مرکزی خواهد پیچید. نگرانی عمده او این بود که خوزستان مثل کویت و یا عماره به دست انگلیسی ها خواهد افتاد. از آن سوی شیخ خزعل دست به دامان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نظام السلطنه شد که در خوزستان ضیاع و عقار فراوانی داشتند. او پیام داد اگر سردار اکرم با او کنار نیاید، نمی تواند املاک آنها را در آنجا اداره کند. بالاخره هم این دو تن برای تحکیم موقعیت خزعل دست به کار شدند، دولت مرکزی حاضر نشد از سردار اکرم حمایت کند، در نتیجه در اثر درگیری مسلحانه که بین طرفین روی داد، خزعل پیروز گردید و سربازان بختیاری هم که در اردوی سردار اکرم بودند سر از اطاعت او پیچیدند. این مقدمه قدرت روز افزون شیخ در خوزستان شد. سردار اکرم هم از کار برکنار شد، این ماجراها در سال ۱۳۱۶ قمری روی داد. از سویی او با کلنل مید(۱) نماینده سیاسی بریتانیا در خلیجفارس ملاقات کرد و خواستار حمایت او شد. مسئله این بود که دولت مرکزی می خواست بر گمرک های خوزستان تسلط یابد. این امر باعث تکاپوهای فراوان شیخ شد. بالاخره هم گمرک های اهواز، شوشتر، دزفول و محمره زیر نظر وزیر گمرک های ایران در آمد و خزعل مدیر کل این گمرک ها شد. در عمل از سال ۱۹۱۰ میلادی مطابق با سال ۱۳۲۹ قمری کلیه مالیات های خوزستان توسط مؤدیان مالیاتی شیخ جمع آوری می شد، اندک اندک به ویژه بعد از مشروطه شیخ دیگر مالیاتی به دولت مرکزی ایران پرداخت نمی کرد. او به مدت بیست سال از پرداخت مالیات گریخت و بدهی خود را به حساب حراست از لوله های نفتی به حساب آورد (۲) حال آنکه لوله های نفتی هم متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب می شد و این شرکت ریالی به دولت ایران پرداخت نمی کرد.

بالا تر اینکه در این سال دریادار اسلید با قشونی به مکران حمله برد. دلیل ظاهری او مقابله با قاچاق اسلحه بود، اما همان طور که در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده ایم، به واقع او خود در زمره دلالان و قاچاقچیان اسلحه به شمار می رفت. او در بلوچستان خوانین را با خود همراه کرد و به همه آنان مقرری و مواجب اعطا نمود، به بعضی از آنان تفنگ و فشنگ داد. به قول عین السلطنه «انگلیس های شیطان محیل» در بندر بوشهر و نقاط دیگر جنوبی

ص: ۵۹۹

۱- Mead.

۲- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج ۳، (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۶۳۲.

و شرقی کشور مثل فارس، اصفهان و بلوچستان اقتداری به دست آورده بودند(۱)

در این ایام شرکت نفت برای اینکه بتواند از لوله های نفتی خود حفاظت کند، قراردادهایی با بختیاری ها و خزعل منعقد ساخت، نیز زمین هایی از سران قبایل مزبور می خرید و تأسیسات نفتی برقرار می ساخت. این روند مغایرت آشکار با حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور داشت، اما شرکت برای حفظ منافع خود به هر اقدامی دست می زد. قرارداد با خزعل و رؤسای بختیاری مقرر می داشت که اینان به هنگام خاتمه مدت قرارداد شرکت، می توانند کلیه اموال غیر منقول شرکت را به نام خود در آورند. از این بالاتر به نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیجفارس اختیار داده شده بود به هنگام بروز اختلاف با سران قبائل، اختلافات بدون مراجعه به دولت مرکزی بین خود طرفین حل و فصل شود(۲). بدیهی است این امر منجر به نقض حقوق دولت ایران و نفوذ بیش از پیش انگلیسی ها در بین سران قبایل می شد. به سال ۱۹۱۱ مطابق با ۱۳۲۹ ق. شرکت نفت از نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران خواست وجوه پرداختی به خوانین بختیاری و شیخ خزعل را به عنوان بخشی از حق الامتیاز ایران قلمداد نمایند(۳)

شیخ خزعل در دوره دوم مشروطه با جناح میانه رو همسو بود. در این دوره او حداقل به صورت صوری با مشروطه مخالفتی نکرد. با این وصف او از جناح تندرو مشروطه می هراسید و در تهران همین جناح این گونه تبلیغ می کرد که وی با مشروطیت حکومت چندان نسبتی ندارد. خزعل در ملاقات با مقامات سیاسی بریتانیا در منطقه همیشه هراس خود را از اینکه توسط دولت های تندرو مشروطه خلع ید شود ابراز می کرد، در آن ایام حملات شدید اللحنی در تهران علیه وی صورت می گرفت. به همین دلیل خزعل از مقامات بریتانیایی می خواست تضمینی بدهند تا به حکومت خود ادامه دهد، این تضمین باید شامل حال فرزندان او هم می شد. انگلستان تضمین لازم را در اختیار او نهاد و حتی حکومت هند انگلیس به وی مدال شوالیه امپراتوری داد. با این وصف مشروطیت باعث شد که حکومت مرکزی ایران از توجه به مسئله خوزستان بازماند(۴). دعوای مشروطه و آزادی مانع از رسیدگی به امور ولایات دوردست شد. شیخ خزعل به مرور ایام توانست قدرت فائقه خوزستان شود، او حکومت آبادان، محمره، فلاحیه، هویزه و اهواز را به عهده داشت.

در عین حال ریاست همه عشایر عرب منطقه و سرپرستی عشایر لر ساکن در خوزستان از سوی دولت مرکزی به وی واگذار گردید. مالیات های همه این نواحی را خزعل می گرفت و بخشی از آن را برای دولت مرکزی ارسال می کرد. تمام خوزستان از هندیجان تا دامنه های پشتکوه لرستان و کناره های شط العرب تا شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم قلمرو

ص: ۶۰۰

۱- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۲۲۰.

۲- زهیر مقداشی: تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، (تهران، پیروز، ۱۳۵۴)، ص ۲۲.

۳- مقداشی، ص ۲۲.

۴- محمد یوسفی: تاریخ خرمشهر، (تهران، نیل و ابوریحان، ۱۳۵۰)، ص ۱۹۴.

خوزستان می شد، عملاً- در کنترل شیخ خزعل بود (۱) مثل سابق فرستادگان حکومت مرکزی به واقع دست نشاندهگان شیخ بودند (۲)

ظاهر امر این بود که روابط شیخ خزعل با حکومت مرکزی حسنه است، ما پیش تر هم آورده ایم با اینکه شیخ خزعل از حکومت هند انگلیس نشان دریافت کرده بود، (۳) در مقاطع مختلف از حکومت مرکزی اطاعت می کرد و بالا-تر اینکه به هنگام بحران مشروطیت حداقل این گونه وانمود می ساخت که مطیع اوامر مراجع تقلید مقیم نجف است. برخی از سیاحان نقل کرده اند که مناسبات خزعل با حکومت مرکزی ایران حسنه بود، خزعل سخت مورد عنایت شاه ایران واقع شده و با یک شاهزاده قاجار هم ازدواج کرده بود. لقب معزالسلطنه در ارتباط با وفاداری او به سلطنت قاجار اعطا گردید. او حتی برای تشکیل بانک ملی ایران مبلغ قابل توجهی وجه نقدی تهیه کرد و سند آن را به تهران ارسال داشت (۴) به قول بهار او با اینکه مردی قدرتمند به شمار می آمد، اما هیچ گاه نسبت به دولت مرکزی ایران تمرد نکرد و خیانتی انجام نداد (۵) خزعل مردی شیعه مذهب بود. وی با اینکه در کنار مرزهای عثمانی حکومت می کرد اما هرگز تصمیمی که نشان دهنده تمرد او از فرامین دولت مرکزی باشد انجام نداد. اما کسروی بر این باور است که خزعل از عزت و شکوهی که دولت به او بخشید سوء استفاده کرد و مال و مکنت فراوان جمع آوری نمود. همین کسروی یادآوری می کند که خزعل «به کشتن بیگانگان» روی آورد و یاد و خاطره این اعمال او در ذهن مردم ماند (۶)

با این وصف خزعل به سال ۱۳۳۷ قمری یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت (۷) از سویی خزعل با سرپرستی کاکس نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس ملاقات کرد و از او راهنمایی خواست که در بجزوچه مشروطه خواهی از کدام گروه حمایت کند. کاکس به او اندرز داد که خود را درگیر دسته بندی های سیاسی ننماید (۸) خزعل به شدت مورد اعتماد انگلیسی ها بود، او نخستین فردی بود که آبراه کارون را به روی کشتیهای بخار انگلیس و کشتیهای تجاری شرکت هند و انگلیس گشود. به همین دلیل کشتیهای مزبور هنگام عبور از محل اقامت خزعل، به او ادای احترام نظامی میکردند (۹)

وقتی اردوی مشروطه خواهان به تهران حمله می بردند، شیخ با اعلام بی طرفی خود به اختلافاتش با بختیاری ها خاتمه بخشید. سردار اسعد بختیاری به محرمه رفت و با خزعل ملاقات کرد تا به هنگام حمله بختیاری ها به تهران؛ او از پشت به آنان حمله نکند (۱۰) اما در عمل پیروزی بختیاری ها باعث نگرانی او و نیز والی پشتکوه لرستان و سران ایل قشقایی شد. اینان از قدرت روز افزون رقیب دیرینه بختیاری به هراس افتادند. خزعل که از ناتوانی دولت مرکزی در استقرار امنیت مطلع بود، شورش در شوشتر به راه انداخت، عده ای را متهم به یاغیگری کرد و به زندان افکند. در این زمان کنسول بریتانیا هم از خزعل حمایت می کرد (۱۱) آرتور میلسپو نقل می کند که خزعل حتی تا زمان ورود او به ایران در دوره بعد از کودتای سؤم اسفند، با اینکه خراجگزار دولت مرکزی بود، از پرداخت مالیات طفره می رفت (۱۲) در این زمان مقرر شده بود که حکام ایالات دیگر وظیفه ندارند مالیات ها را وصول کنند، اما خزعل به این مقررات اهمیتی نمی داد.

- ۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۸-۲۲۷.
- ۲- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۱۵۴.
- ۳- رسول زاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران، ص ۱۱۱.
- ۴- اوژن اوین: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳)، ص ۴۳۸.
- ۵- تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۲، صص ۴۶-۱۴۵.
- ۶- احمد کسروی: عربها در خوزستان، مجله آینده، سال نخست، شماره سوم، ص ۲۰۷.
- ۷- ایرج ذوقی: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی، (تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸)، ص ۴۹۹.
- ۸- همان، صص ۹۹-۴۹۸.
- ۹- رجال چرچیل، ص ۹۲.
- ۱۰- سر پرسی سایکس: تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، (تهران، علمی، ۱۳۳۵)، ص ۶۴۳.
- ۱۱- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۴، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۷۹۹.
- ۱۲- آرتور میلسپو: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، صص ۲-۷۱.

۳. خوزستان در جنگ جهانی اول

وقوع جنگ جهانی اول بر بحران ایران دامن زد، بسیاری از رهبران قبایل و عشایر از فرصت به دست آمده برای تحکیم موقعیت خود سود جستند. منافع ملی برای بسیاری از آنان امری ناشناخته بود و به جایش مصالح قبیله ای بود که نقش درجه اول را ایفا می کرد. از همان آغاز جنگ اول جهانی، اقتدار دولت مرکزی ایران در خوزستان به شدت تضعیف گردید، با این وصف نیمه جنوبی خوزستان به دست خزعل افتاده بود اما نیمه شمالی آن هنوز به طور کامل مطیع او نشد. در نیمه شمالی خوزستان اعراب، قبایل لر و بختیاری با هم رقابت می کردند. بختیاری ها آشکارا به خزعل سوء ظن داشتند، این امر فرصتی در اختیار دولت مرکزی قرار می داد تا هم چنان هر چند به شکلی نامتوازن قدرت خود را در منطقه پاس دارد. مقارن با جنگ و هجوم آلمان و عثمانی از سویی و روس و انگلیس از سوی دیگر، ارتباط خطوط تلفن و تلگراف ایران از نواحی جنوبی و غربی به مرکز قطع شد. این امر باعث شد انتقال اخبار جنگ به مرکز با تعلل و کندی صورت پذیرد. از سوی دیگر برای ارسال اخبار مهم از تهران به خرمشهر لازم بود پیام از دریای سیاه به استانبول و از آنجا به بغداد مخابره شود تا به محرمه برسد. در این شرایط منطقه تحت نفوذ خزعل به یمن روابط نیکوی او با بریتانیا، در آرامش و امنیت به سر می برد (۱) در عین حال جنگ، تأثیر مخرب دیگری هم بر دولت مرکزی ایران باقی گذاشت و آن اینکه پیوند سست بنیاد بخش های دور افتاده کشور با

ص: ۶۰۲

مرکز روز به روز سست تر می شد. نوعی حکومت ملوک الطوائفی در خوزستان شکل گرفت که در نوع خود کم نظیر بود. در این بین شیخ خزعل از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی ایران سرباز زد. از سال ۱۹۱۶ میلادی دولت مرکزی تلاش کرد شیخ را وادار به پرداخت مالیات معوقه نماید، اما دستاورد این تلاشها اندک بود. وقتی کابینه دوم وثوق تشکیل شد، دولت پذیرفت مالیات های دوره جنگ او را ببخشد، از سال ۱۹۲۰ هم مقرر گردید شیخ فقط نیمی از مالیات های تعیین شده را پرداخت کند. این روال تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر جای بود و حتی سید ضیا در آن تغییری نداد و یا فرصت نشد به آن ترتیب اثری داده شود. اما به محض سقوط او و استقرار دولت قوام السلطنه، بار دیگر اختلافات علنی گردید. قوام با بخشودن مالیات های زمان جنگ موافقت کرد اما دستور داد شیخ مالیات های خود را از سال ۱۹۲۰ به بعد تمام و کمال بپردازد. سفارت بریتانیا مطابق معمول خود در این لحظات وساطت کرد. بالاخره چون خزعل گفته بود مخارج زیادی در طول جنگ صرف امنیت منطقه کرده است، بنا بر این شد که دولت مرکزی بخشی از مخارج ادعایی او را بپردازد؛ اما خزعل زیر بار این پیشنهاد نرفت. در نهایت هم او حاضر نشد بدهی های مالیاتی خود را بپردازد.

با ورود عثمانی به جنگ و صدور فتاوی روحانیان مقیم آنجا در ضرورت جهاد علیه انگلیس، تلگراف های فراوانی به ایران ارسال شد که ضمن آنها از ایرانیان دعوت به عمل می آمد به جهاد برخیزند و مانع از همسویی شیخ محمره با انگلیسی ها شوند. به قول دولت آبادی «روحانیان شیعه مذهب مخصوصاً مجاورین عتبات عالیات هم از آنها پیروی کرده حکم جهاد دادند، گرچه این حکم به واسطه اینکه دولت سیاست بی طرفی را اختیار نموده بود و هم به واسطه مهیا نبودن اسباب به موقع اجرا گذاشته نشد، ولی بر تمایل ملت به جانب آلمان و عثمانی افزود و نفرت از روس و انگلیس را زیادت کرد، خصوصاً که در جنگ اعراب به اتفاق قشون عثمانی بر ضد انگلیسیان در حدود شط العرب جمعی از روحانیان شیعه تبعه ایران و از مجاهدین ایرانی هم شرکت نمودند و هم در حدود آذربایجان در جنگ با عثمانیان با روس، ایرانیان مشارکت و فداکاری کردند.» (۱)

دولت ایران از چاپ این فتاوی و احکام در نشریات داخلی کشور جلوگیری نمود، اعلام شد با اینکه دولت ایران خود را موظف به حمایت از شرع انور می بیند، اما صلاح ایران در بی طرفی است و امیدوار است که روحانیان هم در این زمینه دولت را یاری دهند. از این بالاتر اعلام شد اقدامات شیخ محمره با تأیید دولت انجام می گیرد و او در کلیه اقدامات خود دولت مرکزی را طرف مشورت قرار می دهد (۲). با این وصف اعراب بنی طرف به تبعیت از احکام مراجع مقیم نجف به نبرد با نیروهای انگلیسی و شیخ خزعل پرداختند و به لوله های نفت هم آسیب رسانیدند، هر چند میزان آن اندک بود. شیخ هم تحت حمایت دولت بریتانیا شد، از این

ص: ۶۰۳

۱- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲- فردریک ما برلی: عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹)، صص ۸-۸۲.

به بعد او دیگر هیچ توجهی به حکومت مرکزی ایران نداشت (۱) اندکی بعد خزعل در نامه ای خطاب به معین التجار بوشهری به ظاهر خود را مطیع دولت مرکزی نشان داد و به عبارتی به نوعی اخبار دخالت خود در جنگ به سود انگلیسی ها را تکذیب نمود. متن نامه به این شرح بود:

«خدمت جناب اجل آقای حاجی معین التجار دام اقباله، از قرار مسموع بعضی ها در تهران در فقره جنگ انگلیس و عثمانی در این حدود در بی طرفی فدوی القای شبهه مینمایند و حال آنکه به بی طرفی بنده بر حسب امر اولیای دولت و تاکیدات جنابعالی بر عموم اهالی این صفحات از داخله و خارجه ظاهر و واضح بوده که تا آخرین درجه خود و عشیره را در بی طرفی نگاهداشته، مهم تر آن که در موقع جنگ کشتیهایی که حامل قشون و استعداد انگلیس در شط العرب عبور نموده در لنگرگاه محمره هیچ توقف نداشته چون که موافق قرارداد هیئت کمسیون که اخیراً مأمور تعیین حدود شدند شط العرب را حق عثمانی قرار داده اند، فقط لنگرگاهی به جهت محمره مستثنی نموده در باقی شط العرب جای مداخله به جهت دولت علیه ایران کمسیون باقی نگذاشته حتی آنکه قبول از دخول قشون انگلیس به بوغاز فو؛ بابت جهاز جنگی انگلیس که در شط کارون ایستاده بود والی ایراد مینمود با قونسول مذاکره نموده خارج نمودند. بعد از چند روزی جهاز کامتسیواری قونسول بغداد از بغداد رسید داخل شط کارون شد، باز والی ایراد کرد که یک توپ دارد با قونسول مذاکره نمود فوراً خارج نمودند. در بی طرفی نقطه ایرادی از طرفین باقی نگذاشتیم لیکن والی بصره و بغداد و مأمورین عثمانی به بی طرفی بنده قناعت نداشته مقصودشان این بود که در این هنگامه بنده را هم بر ضد انگلیس با خودشان متفق و داخل جنگ نمایند. محض امثال اوامر اولیای دولت متبوعه خود و حفظ ملت ایران قبول این مطلب نکرده و بر بی طرفی خود تا آخرین درجه باقی بوده است. قورنه هم بعد از سه چهار روز جنگ با قشون عثمانی به تصرف انگلیس در آمد.» (۲)

این نامه در تاریخ دوم صفر آن سال نوشته شده بود. نوزدهم ربیع الثانی ۱۳۳۳، نامه ای در روزنامه عصر جدید طبع شد که مطالب شیخ خزعل را تکذیب می کرد. در این نامه نوشته شد که خزعل به طرفداری از انگلیس علیه عثمانی میجنگد:

«اقوی دلیل بر تکذیب او این است که در اوایل محرم قونسول بوشهر و قونسول کویت و محمره و بصره و کلنل کاکس و نماینده مبارک شیخ کویت در قصر فیلیه مذاکراتی که کردند بر همه دانایان و واضح و مبرهن بود... در این جلسه میشومه که هتک دین و دیانت اسلامی است، خود خزعل و مبارک شیخ کویت و عیسی ابن علی شیخ بحرین متحد شوند در تحت یک سلطنت عربی به حمایت انگلیس باشند، دیگر آنکه اگر خزعل راهنمایی و طرفداری از گرفتن بصره نماید، پنجاه ساله بصره را به او واگذار نمایند... بی شرافتی و وطن فروشی و اغفال بر دولت و اساس دولت تا کی و تا چه اندازه مگر نه دولت ایران بی طرف است انگلیس چه حق مداخله در خاک ایران دارد که باعث [شود] هشت از شب چهارشنبه ۱۸ ربیع الاول سولجر (۳) انگلیس قونسول محمره و نایب الحکومه و آغاآبادی بر میدارد بر خانه وکیل جرمن... (۴) می شوند و او را اسیر نموده خانه و تجارتش را مهر نموده و او را روانه بصره مینمایند.» (۵)

ص: ۶۰۴

۲- عصر جدید، ش ۱۴، ۱۵ صفرالمظفر ۱۳۳۳، «در داخله».

۳- Solder:سرباز

۴- نقطه چین در اصل مقاله است.

۵- عصر جدید، ش ۲۳، ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳، «اوضاع محمره و شیخ خزعل خان».

تحلیل مناسبات خزل با دولت مرکزی ایران بدون توجه به اختلافات دولت انگلستان در باب سیاست مستعمراتی این کشور با منطقه حساس خلیجفارس غیر ممکن است. همان طور که بارها گفته ایم و پیش تر هم در کتاب بحران مشروطیت در ایران خاطر نشان نموده ایم؛ سیاست مستعمراتی انگلستان در برابر ایران با چالش های عظیمی در داخل و خارج مواجه بود. بین سیاستمداران انگلیسی دو طرز تفکر متمایز از هم وجود داشت: عده ای در راستای اجرای سیاست دولت حائل بر این باور بودند که باید به ایران کمک کرد تا توان نظامی لازم را برای رویارویی احتمالی با روسیه به دست آورد. اینان می گفتند باید به ایران نیروی نظامی ارسال کرد و قوای متشتت و پراکنده این کشور را سازمان داد به این امید که بتواند ارتش متحدالشکلی به وجود آورد تا بتواند در مقابل بحران های داخلی و خارجی از منافع بریتانیا در جنوب و شرق کشور حراست نماید. گروهی دیگر اعتقاد داشتند هر گونه اعزام نیروی نظامی به ایران حساسیت رقیب قدرتمند شمالی را برخواهد انگیخت. این دسته نگران بودند که مبادا تحرکات آشکار انگلستان در ایران راه حمله روسیه را نه تنها به این کشور بلکه حتی به افغانستان فراهم آورد. بهوق سلسله حوادثی که منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شد در این راستا قابل تبیین است.

می دانیم که نتیجه این سیاست، سازش انگلستان با روسیه و سرکوب مشروطیت ایران و هجوم قدرت های مزبور به ایران زمین بود. انگلستان تلاش کرد تا تسلط خود را بر حوزه های جنوبی و غرب کشور از طریق سیطره بر ایلات و عشایر لر، عرب و بختیاری کامل سازد. این امر به ویژه بعد از کشف نفت سرلوحه سیاستهای بریتانیا واقع شد. انگلستان با رهبران عشایر و ایلات قراردادهای سری منعقد ساخت و آنان را تحت الحمايه خود قرار داد. همزمان سیاست تضعیف کنترل دولت مرکزی بر این نواحی در دستور کار قرار گرفت. بهوق هم روسیه و هم انگلستان در دوره بعد از مشروطه آگاهانه در مسیر تضعیف دولت مرکزی ایران و ایجاد تزلزل در ثبات و آرامش کشور نقش اساسی داشتند، اما باید توجه داشت که برنامه های

بریتانیا کاملاً جهت دار و برنامه ریزی شده بود به طوری که دیری نپایید به اهداف دیرینه خود به سادگی نائل آمدند. اما روس ها از همان سیاست خشن دیرین دوره ایوان مخوف و بوریس گودونوف بهره جستند، سیاست آنان ایجاد رعب و وحشت و خالی کردن دل مردم به منظور تحمیل منویات استعماری خود بود.

اما انگلیسی ها سیاستهای جهان گشایانه خود را در لفافه ای از مشتی الفاظ میان تهی می پوشانیدند. به عبارت امروزی انگلیسی ها سیاست مشت آهنین را از درون دستکش مخملین اعمال می کردند. از این بالاتر انگلیسی ها بعد از دوره ای دراز مدت کار سیاسی روی ایلات و عشایر مناطق جنوبی، شرقی، غرب و حتی شمال کشور که منطقه نفوذ روس ها به شمار می آمد، زمینه های لازم را برای بسط هژمونی خود به کار می گرفتند. انگلیسی ها در بسیاری از نقاط کشور یاران و متحدانی به دست آورده بودند که می توانستند با کمال میل برای اجرای منویات آنها از بنیه مادی و معنوی خود سود جویند. این امر باعث شد دولت مرکزی قدرت اعمال حاکمیت خود را بر مناطق وسیعی از کشور در طول جنگ جهانی اول از دست بدهد (۱).

به واقع از سال ۱۸۹۰ مصادف با ۱۳۰۷ هجری قمری، یعنی هیجده سال قبل از کشف نفت در خوزستان بود که انگلیسی ها در رقابتی تجاری با روسیه در محمره کنسولگری تأسیس کردند. این کنسولگری برای برقراری روابط با قبایل شمال خوزستان و لرستان تأسیس شد، مهم تر اینکه این نمایندگی اطلاعات سیاسی و جغرافیایی ذی قیمتی از منطقه جمع آوری می کرد (۲). کشف نفت به مسئله خوزستان اهمیت حیاتی بخشید. اینک منافع بریتانیا در خوزستان با مسئله نفت گره خورده بود. وقتی امتیاز داری و واگذار شد، طرف ایرانی البته به اهمیت موضوع وقوف نداشت؛ اما واقعیت این است که امتیاز گیرنده انگلیسی هم خود نمی دانست چه دوره تاریخ سازی با این امتیاز آغاز گردیده است. حتی سر آرتور هاردینگ (۳) وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران خود آگاهی نداشت که وساطت او در اخذ امتیاز داری چه تأثیر سرنوشت سازی در آینده مناسبات دو کشور خواهد داشت (۴). سیاست دولت انگلستان بعد از کشف نفت، شکل بخشیدن به دولتی در دولت مرکزی ایران بود (۵). تا منافع نفتی خود را صیانت کند و حتی در صورت امکان تجزیه ایران را در دستور کار قرار دهد. این سیاست خصمانه، زمانی به کار گرفته شد که به گمان عده ای از ساده لوحان و یا عناصر سرسپرده، این دولت از مشروطه ایران حمایت می کرد. گروه ساده لوحان تحلیل مشخصی از مناسبات بین المللی و خصایص حاکم بر روابط خارجی بریتانیا نداشتند؛ گروه دوم هم عامدانه و عالمانه تجاهل می کردند و بر خلاف

ص: ۶۰۶

۱- جان فوران: مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، (تهران، رسا، ۱۳۷۷)، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۲- دنیس رایت: انگلیسی ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۹)، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۳- Sir Arthur Harding

۴- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، (تهران، پیام، ۱۳۵۸)، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۵- علی اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، (تهران، پروین و معین،

۱۳۷۲)، ص ۴۱.

گروه نخست از سر آگاهی و بصیرت آب به آسیاب انگلستان می ریختند و به این شکل منافع ملی و مصالح عمومی کشور را عرصه ساخت و تاز خود قرار می دادند. همزمان سیاست تفرقه افکنانه بریتانیا در دستور کار قرار گرفت. آنان از سویی با رهبران ایل بختیاری وارد مذاکره شدند و در ازای تضمین حراست از منافع نفتی انگلستان سهمی اندک از نفت ایران را به آنان دادند و از سویی با علم به اختلافات و دشمنی های خزعل با رهبران بختیاری یک مایل مربع از اراضی آبادان را خریداری کردند تا در آن پالایشگاه احداث نمایند و مهم تر اینکه حفاظت از پالایشگاه آبادان را که مقدر بود بزرگترین پالایشگاه خاورمیانه شود؛ به او واگذاشتند^(۱) از این بالا-تر درست در آستانه جنگ اول جهانی و زمانی که امنیت عمومی از کشور رخت بست، انگلیسی ها به سال ۱۹۱۳ میلادی مطابق با ۱۳۳۱ قمری به شیخ خزعل وعده دادند مبلغ دو درصد از منافع خالص هر کدام از شرکتهای وابسته کمپانی نفت انگلیس و ایران را که در اراضی شیخ فعالیت دارند به او دهند^(۲)

به دنبال عهدنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد ایران، شیخ خزعل از انگلستان خواست مجدداً تضمین های لازم را برای ادامه حکومت او در خوزستان بدهند. انگلستان هم به سرپرسی کاکس مأمور مقیم خود در خلیجفارس دستور داد تضمین های لازم را به او بدهند، آنها گفتند هدفشان از این قرارداد حفظ استقلال ایران است ضمن اینکه حاکمیت او را هم بر خوزستان به رسمیت می شناسند^(۳) با انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ روس و انگلیس؛ روس ها در منطقه نفوذ خود در شمال کشور آزادی عمل به دست آوردند، در برابر روس ها هم موافقت نمودند انگلستان منطقه بیطرف ایران را ضمیمه منطقه نفوذ خود سازد. بخشی از این منطقه بی طرف شامل خوزستان بود، اگر این قرارداد به نتیجه می رسید، انگلستان می توانست به سادگی خوزستان را به طور رسمی تحت الحمایه خود کند. این نقشه با وقوع انقلاب روسیه و برهم زدن کلیه قراردادهای استعماری عصر تزارها عملاً از بین رفت.

در دوره جنگ و بعد از آن مناسبات خزعل با برخی از رجال ایران مثل میرزا نصرالله خان نائینی (مشیرالدوله)، وثوق و نظام السلطنه مافی حسنه بود. نظام السلطنه به خزعل گوشزد می کرد که مهم ترین وظیفه او تأمین امنیت و آرامش برای تجار و بازرگانان بریتانیایی مقیم خلیجفارس است. او به ویژه در مورد فعالیت های تجاری برادران لینگ بسیار تأکید می نمود. خزعل مطابق این دستورات عمل رفتار کرد و به طور خاص موقعیت مهم و قدرتمندی یافت^(۴) در اکتبر ۱۹۱۴ مصادف با ذی قعدة ۱۳۳۲، دولت انگلستان برای صیانت از منافع نفتی خود در خوزستان، که بالغ بر ماهی بیست و پنج هزار تن می شد، نیرویی را به فرماندهی سرپرسی

ص: ۶۰۷

۱- فاتح، ص ۲۶۱.

۲- زهیر مقداشی، ص ۳۰۶.

۳- دنیس رایت: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴)، ص ۳۵۲.

۴- فیروز کاظم زاده: روس و انگلیس در ایران، پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴)، ص ۴۷.

کاکس به جنوب کشور فرستاد تا از راه شط العرب، آبادان را به اشغال خود در آورد. هدف اصلی حفاظت از چاههای نفت بود، اما به اعراب بومی این گونه وانمود کردند که انگلستان می خواهد در برابر تجاوزات عثمانی آنها را زیر چتر حمایتی خود بگیرد(۱) در همین سال ۱۹۱۵، خزعل یکی از مهم ترین نشان های امپراتوری بریتانیا را به دست آورد. در این سال به پاس خدمات خزعل به منافع امپراتوری بریتانیا، لرد هاردینگ نایب السلطنه هند(۲) در تاریخ سوم فوریه ۱۹۱۵ نشان شوالیه فرماندهی ستاره هند را به او اعطا کرد. این امر وقتی روی داد که هاردینگ مشغول بازدید از تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران بود(۳) از این به بعد خزعل رسماً تحت الحمایه بریتانیا واقع شد. در خلال جنگ جهانی اول و به طور خاص بعد از این سال بود که خزعل موفق شد مخالفین خود را در خوزستان، به ویژه رهبران قبیله بنی طرف را گوشمالی دهد و آنان را منکوب خود سازد(۴) مقارن همین ایام، بریتانیا با دو طایفه بزرگ بختیاری یعنی ایلخانی و حاجی ایلخانی قراردادی منعقد ساخت که طبق آن پنج هزار لیره به هر کدام از دو تیره یاد شده پرداخت می گردید و ده هزار لیره هم بعد از خاتمه جنگ به آنان اعطا می شد، مشروط به اینکه بختیاری ها از منابع شرکت نفت انگلیس و ایران حفاظت کنند، با شیخ خزعل روابط دوستانه برقرار سازند و علیه بریتانیا و متحدان این کشور دست به اسلحه نبرند(۵)

در اوایل فوریه ۱۹۱۵ مطابق با اواسط ربیع الاول ۱۳۳۳، شیخ خزعل به ابتکار خود از کاکس خواست بریتانیا نیرویی تقویتی به آن سمت گسیل دارد. به نظر او اگر انگلیسی ها نیروی نظامی بیشتر به منطقه نمی آوردند، اغلب قبایل خوزستان به جانب ترک ها گرایش پیدا می کردند(۶) اگر خزعل در طول جنگ جانب انگلیس را گرفت، قبایل عرب مخالف وی مانند قبایل باوی و بنی طرف(۷) آشکارا از عثمانی حمایت نمودند. به طور خاص بعد از اینکه روحانیان ایرانی مقیم بین النهرین احکام جهاد علیه انگلیس صادر کردند، این قبایل علیه خزعل به حرکت در آمدند. روز بیست و هفتم ژانویه ۱۹۱۵ مطابق با ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۳، کاکس اطلاع داد قبیله بنی طرف وفاداری خود را به خزعل زیر پا نهاده است. خزعل تلاش کرد بر اوضاع تسلط یابد، اما کاکس اوضاع را نگران کننده ارزیابی نمود(۸) خزعل به طور

ص: ۶۰۸

۱- اولریخ گرکه: پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدری، (تهران، سیامک، ۱۳۷۷)، صص ۵۹۸-۵۹۹.

۲- Knight Command of the Star of India.

۳- مکی، ج ۳، صص ۱۵۳-۱۵۴.

۴- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۵- انگلیسیان در بین ایرانیان، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۶- گرکه، صص ۶۰۱-۶۰۲.

۷- به ضم ط و فتح را.

۸- گرکه، ص ۶۰۰.

رسمی حتی علیه نیروهای خارجی که با انگلیس در حال جنگ بودند وارد میدان شد. به طور مثال در همین ماه، او نماینده کمپانی تجاری ونکهاوس آلمان در خوزستان را با همکاری نیروهای بریتانیایی دستگیر ساخت و تبعید کرد(۱) از سوی نیروهای شیخ خزعل وقتی بریتانیایی ها در دجله علیا پیشروی می کردند با دادن اطلاعات نظامی و جاسوسی به کمک انگلیسی ها شتافتند(۲) این روش و سلوک خزعل با سیاست بی طرفی دولت مرکزی ایران مغایرت داشت. به همین دلیل محمد علی خان علاءالسلطنه وزیر خارجه وقت در نامه ای خطاب به وی به تاریخ ششم ربیع الثانی ۱۳۳۳/ دهم فوریه ۱۹۱۵ از عملیات خزعل ابراز نگرانی کرده و به او توصیه نمود با تمام دول متخاصم روابط دوستانه و بیطرفانه داشته باشد(۳)

سه روز بعد یعنی نهم ربیع الثانی آن سال، خزعل پاسخ داد هشت ماه است به سیاست بی طرفی دولت مرکزی عمل کرده و هیچ عملی را که مغایر این منظور باشد انجام نداده است. او ادعای آلمانی ها در همکاری نظامی و اطلاعاتی با بریتانیایی ها را رد کرد، خاطر نشان ساخت که عثمانی ها مشغول تحریک مردم به ضدیت با انگلیسی ها هستند(۴) او با اشاره به فتاوی مراجع مقیم عتبات در باب ضرورت جهاد علیه انگلیسی ها، آن را باعث اختلاف بین ایلات و عشایر عرب منطقه ارزیابی می کند. دولت مرکزی در تلگرافی خطاب به سردار ارفع به تاریخ دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۳۳ مطابق با شانزده فوریه ۱۹۱۵، یادآوری نمود ضروری است سیاست بی طرفی دولت مورد عنایت واقع گردد و به هیچ کدام از طرفین درگیر جنگ اعم از آلمان، عثمانی، بریتانیا و یا روسیه تمایلی ابراز ننماید و حتی المقدور از تحریکات جلوگیری کرده و مردم را به آرامش و صبر و رعایت اصول بی طرفی دعوت کند(۵) اما با اطلاعات ارزشمندی که خزعل در اختیار بریتانیایی ها قرار داد، طرف انگلیسی توانست تا بغداد هم پیشروی نماید، پیش تر هم دیدیم که در این عملیات رضاقلیخان نظام السلطنه مافی چه نقش ارزنده ای برای بریتانیا بازی کرد.

ص: ۶۰۹

۱- مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ، (تهران، بی نا، ۱۳۳۶)، ص ۹۳.

۲- جواد شیخ الاسلامی: سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۸.

۳- رضاقلی نظام مافی: کتاب سبز، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۴.

۴- سپهر، ص ۹۵.

۵- نظام مافی، ص ۱۱۱.

بریتانیا تا سال ۱۹۱۶ توانست با کمک خزل و قشون هندی خود کنترل کامل نواحی جنوبی ایران را به دست گیرد (۱). تسلط بریتانیا بر این نواحی مقارن بود با انقلاب روسیه، از مارس سال ۱۹۱۷ که تزار از سلطنت کناره گیری کرد، انگلستان تلاش نمود حوزه نفوذ خود را به سوی مناطق شمالی ایران بسط دهد. در این شرایط بین هیئت حاکمه بریتانیا بر سر نحوه برخورد با مسئله ایران اختلاف بروز کرد. نایب السلطنه هند لرد چلمسفورد نگاه داشتن نیروی نظامی را در ایران با هزینه حکومت هند انگلیس بر نمی تابد و با آن مخالفت می ورزید. در واقع حکومت هند انگلیس بر این باور بود که بریتانیا باید حفظ وضع موجود را در اولویت برنامه های خود قرار دهد، این مهم از طریق تحکیم رابطه با خوانین بختیاری و شیخ خزل ممکن بود (۲).

بین مقامات بریتانیا بر سر «نحوه» اعمال نفوذ در ایران اختلاف نظر وجود داشت، و گرنه در اصل موضوع یعنی اینکه ایران باید برای همیشه در مدار منافع انگلیس واقع شود؛ تردیدی موجود نبود. ایران به سه دلیل برای انگلیس اهمیت داشت: نخست اینکه کمر بند امنیتی هند به شمار می آمد، دیگر اینکه ایران سرچشمه همیشه جوشان نفت بود و نفت ایران باید همیشه برای انگلستان محفوظ می ماند. سوم در شرایط هرج و مرج و بحران های ناشی از انقلاب روسیه، ایران بهترین راه نزدیک شدن به این کشور بود. ایران باید مهار انقلاب روسیه واقع می شد و این موضوع اولویت درجه نخست مقامات بریتانیا را تشکیل می داد. غیر از مسئله مهار انقلاب روسیه، موضوعی دیگر هم وجود داشت که برای انگلستان بسیار اهمیت داشت، این موضوع چهارم راه یابی بریتانیا به بازارهای مناطق شمالی ایران بود؛ نیز باید بر راه های تجاری این منطقه تسلط کافی می یافت (۳). طبق استراتژی کرزن باید یک سلسله دولت های تحت الحمایه از مدیترانه تا پامیر به وجود می آمد تا نه تنها مرزهای هندوستان را پاس دارد بلکه از منافع عمومی امپراتوری بریتانیا در نقاط مختلف عالم حفاظت به عمل آورد (۴). این سیاست بعدها در قالب قرارداد ۱۹۱۹ محقق شد. وقتی روسیه بلشویکی تلاش کرد در رقابت با انگلستان منافع سیاسی و تجاری خود را بار دیگر احیاء کند، انگلیسی ها باز هم به همان اصل قدیمی «دولت حائل» روی آوردند (۵).

به قول غنی، در زمان خاتمه جنگ اول جهانی، سیاست بریتانیا این بود که خزل را به سلطنت عراق بنشانند، اما وقتی قرارداد ۱۹۱۹ منعقد گردید، خزل از این سناریو کنار گذاشته شد و ملک فیصل به پادشاهی عراق برگزیده شد. اندیشه منضم شدن خوزستان به عراق هم به این شکل از صفحه سیاست بریتانیا محو گردید، زیرا کرزن بر این باور بود که با قرارداد ۱۹۱۹ ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران، منافع استراتژیک این کشور در این منطقه حساس خاورمیانه هم محفوظ خواهد ماند (۶). در این مقطع، بریتانیا برای اینکه همچنان دل خزل را به دست آورد، دو هزار قبضه تفنگ در اختیار او قرار داد، مقادیر فراوانی مهمات، توپ های

ص: ۶۱۰

۱- ل. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیاتی، (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، ص ۶۱.

۲- فلوریدا سفیری: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۰.

۳- همان.

۴- علی اصغر زرگر، ص ۵۰.

۵- همان، ص ۵۸.

۶- Ghani, P. ۳۵۶.

صحرائی، یک کشتی تجاری و حتی توپهایی برای اجرای مراسم سلام نظامی در اختیار او قرار دادند و احمد شاه را هم وادار کردند به او لقب سردار اقدس بدهد^(۱) از آن بالاتر سفارت بریتانیا وثوق را وادار ساخت که به وزارت مالیه دستور دهد شیخ خزعل را به دلیل هزینه ای که در طول جنگ برای حفظ خوزستان متحمل شده و به منافع بریتانیا خدمت نموده است، به مدت پنج سال از سی و یکم مارس ۱۹۱۵ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۰ از پرداخت هر گونه مالیات معاف دارد. به عبارتی دولت ایران باید مالیات های معوقه خزعل را می بخشید. طبق این توصیه خزعل برای مدت شش سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۲۶ باید نصف مالیات مرسوم را به دولت ایران می پرداخت و آن نصف دیگر به وی تخفیف داده می شد. وثوق از همین فرمول استفاده کرد و آن را به مورد اجرا گذاشت^(۲).

به دنبال ناکامی کرزن در اجرای قرارداد ۱۹۱۹، سیاست جدید این بود که اگر خطری منافع بریتانیا را در ایران تهدید کرد، خزعل همراه با والی پشتکوه و خوانین بختیاری استقلال خود را از ایران اعلام نمایند و با انگلستان یک پیمان کمک متقابل امضا کنند^(۳) در واقع در این مقطع تاریخی انگلیسی ها تصوّر می کردند شمال ایران را باید از دست رفته به شمار آورد و با تمام توان باید از جنوب کشور که منافع استراتژیک بریتانیا در آن قرار داشت حفاظت کرد. حتی برخی از خوانین بختیاری پیشنهاد کرده بودند در صورت هجوم بلشویک ها به ایران، مناطقی از کشور، از اصفهان تا جنوب، در اختیار آنان قرار گیرد تا فردی را به صورت تشریفاتی به تخت سلطنت نشانند، با قشقای ها و خاندان قوام الملک شیرازی کنار آیند مشروط بر این که بخشی از منافع حاصله از درآمد نفت به آنان داده شود. باید یادآور شد در این زمان حکام کرمان، یزد، اصفهان و پاره ای از شهرهای دیگر بختیاری ها بودند. به همین دلیل سرپرسی کاکس کمیسر عالی بین النهرین بر این باور بود که بریتانیا بر این متحدان قدیمی خود تکیه کند و رابطه نزدیکتری با این متحدان برقرار سازد. کودتای سّوم اسفند ۱۲۹۹ جایگزین تمام این سناریوها شد. از این به بعد استراتژی جدید بریتانیا در قبال ایران تدوین گردید، یکی از تبعات این استراتژی قربانی شدن شیخ خزعل به دست رضا خان بود.

اما حتی در زمان یاد شده، متحدین سابق خزعل همچنان به جانبداری از او مشغول بودند. آرنولد ویلسون افسر نظامی سرویس اطلاعاتی هند همچنان به دفاع از متحد دیرینه بریتانیا می پرداخت و بر این باور بود که بریتانیا باید همچنان از خزعل، ایلات خمسه و بختیاری ها و بویر احمدی ها حمایت کند زیرا اینان می توانند در موقع ضرورت پانزده هزار نیروی نظامی در اختیار دولت انگلستان قرار دهند. کرزن حتی بعداً نوشت بریتانیا نمی تواند از خزعل دست بشوید

ص: ۶۱۱

۱- همان.

۲- ابراهیم صفائی: وثوق الدوله، (تهران، کتابسرا، ۱۳۷۴)، ص ۱۳۳.

۳- سرپرسی لورن: شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳)، صص ۵۹-۶۰.

زیرا در قبال وی متعهد است (۱) بسیاری از کنسول‌های بریتانیا در مناطق جنوبی کشور و نیز سرپرستی کاکس کمیسر عالی بین‌النهرین همچنان مدافع خزعبل بودند. اما این تنازع درونی نیروهای سیاسی بریتانیا و این مخالفت‌ها که همه و همه برای صیانت از منافع انگلستان در ایران طراحی شده بود، با صعود رضا خان به اریکه ریاست وزرایی و سپس پادشاهی همه و همه به نفع جریان‌های خاتمه‌یافت که به دنبال استقرار دولتی قدرتمند، نظامی و متحد بریتانیا بودند، دولتی که بتواند امنیت سرمایه‌های اردوگاه غرب و به طور خاص انگلستان را حفاظت نماید.

ص: ۶۱۲

۱- غنی، صص ۲۸۸ - ۲۸۹

۱. شمه ای از آرایش نیروهای نظامی ایران

می دانیم ایران دوره قاجار ارتش متحد الشکل و سراسری نداشت. حتی تجربه جنگ های ایران و روس نیز باعث نشد تا در این زمینه گامهای اساسی برداشته شود. در حین جنگ های ایران و روس، هیئت سرتیپ گاردان که اقداماتی برای مدرنیزه کردن ارتش ایران انجام داده بود به دنبال انعقاد عهدنامه تیلسیت بین تزار الکساندر اول و ناپلئون بناپارت و عدم پای بندی طرف فرانسوی به مفاد عهدنامه فینکنتاین؛ از ایران خارج شد. از آن به بعد تا تأسیس دارالفنون بحث وضعیت نظامی ایران تحت الشعاع مسائل دیگر قرار داشت و حتی نبردهای هرات باعث نشد تا حکومت ایران ضرورت مدرنیزه کردن سازمان نظامی خود را در دستور کار قرار دهد.

ناصرالدین شاه قاجار در مسافرت دوم خود به فرنگ، آنگاه که رژه سربازان قزاق را در روسیه مشاهده کرد، تحت تأثیر قرار گرفت و از تزار خواست سپاه مشابهی برای ایرانیان سازماندهی کند. در سال ۱۸۷۹ میلادی مصادف با ۱۲۵۸ شمسی، قرارداد چهل سالهای بین روسیه و ایران بسته شد و طبق آن روس ها یک بریگاد قزاق از نیروهای ایرانی به فرماندهی افسران روسی تشکیل دادند. تشکیلات قزاق ایران، در درجه نخست محافظان شخصی شاه ایران بودند، اما به مثابه بازوی اجرایی استبداد دربار قاجار، نقش مهمی در سرکوب نیروهای داخلی بر عهده داشتند و همسو با مواضع روسیه به طور مشخص در سرکوب مشروطه ایران بسیار ساعی بودند. در خلال جنگ اول جهانی، نیروی قزاق گسترش یافت، اما با این وصف در خوشبینانه ترین آمار و ارقام تعداد آنان به کمتر از هشت هزار نیرو میرسید. در این تاریخ تعداد افسران ایرانی نیروی قزاق به بیش از سه برابر افسران روسی شاغل در این نیرو بالغ شده بود. تا آستانه کودتای رضاخان، فرمانده این نیرو فردی بود از اتباع روسیه و بالاخره وقتی این نیرو مأموریت خود را انجام داد، به سال ۱۳۰۱ هنگامی که رضاخان وزیر جنگ بود آن را منحل ساخت.

تاریخ تشکیل نیروی قزاق به این شرح بود: به سال ۱۲۹۵ قمری ناصرالدین شاه به مسافرت اروپا رفت. این دومین مسافرت وی به فرنگ تلقی می شد. شاه در سن پترزبورگ از رژه نیروهای ارتش روسیه سان دید، او با مشاهده نظم و ترتیب این قشون در صدد برآمد

تشکیلاتی مشابه در ایران راه اندازی نماید(۱) برای نخستین بار بین دولت های ایران و روسیه به سال ۱۲۹۶ قراردادی منعقد شد که طبق آن کلنل دومانتویچ(۲) برای راه اندازی قشون مورد نظر شاه ایران وارد کشور گردید. او با پنج صاحب منصب دیگر به تعلیم قشون ایران مبادرت ورزید. یکهزار قبضه تفنگ و دو توپ صحرائی هم از سوی تزار به دولت ایران هدیه داده شد. شمشیرهای مورد نیاز آن نیرو، در خود ایران ساخته و تحویل شد، طبق الگوی این دسته از نیروهای روسی، قشونی به شکل قزاق های قفقاز باید شکل می گرفت و شاه نیز از روند پیشرفت آنها بسیار راضی بود. زمانی که لرد کرزن سرگرم تدوین کتاب خود «ایران و قضیه ایران» بود، یعنی سال ۱۸۹۱؛ سه فوج قزاق وجود داشت که هر فوج ششصد نیرو را شامل می شد. یک سرهنگ، سه سروان، یک نایب و ده گروهان صاحب منصبان روسی را تشکیل می دادند. شعبات قزاق خانه به تدریج در تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و بارفروش (بهشهر) تأسیس شد. مخارج هر بریگاد قزاق که متشکل از ۵۴ صاحب منصب و گروهان و ششصد نیرو بود، مواجب، جیره، علیق اسبها، قیمت لباس، تعمیرات بناهای قزاقخانه، سوخت چراغ، مخارج اردو و سایر مخارج متفرقه را در بر می گرفت(۳).

در سال ۱۲۹۹ قمری، چارکوفسکی به جای دومانتویچ به فرماندهی قزاق خانه ایران منصوب شد. او توانست سازمان قزاق خانه را گسترش دهد و بریگاد قزاق را تأسیس نماید. سال ۱۸۹۶ میلادی کلنل کاساکوفسکی به جای چارکوفسکی به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شد. او نه سال در ایران اقامت داشت و توانست به شکل بی سابقه ای این نیروی نظامی را توسعه دهد. در سال ۱۳۲۲ قمری چرنوزوبوف توانست گردان پیاده قزاق را به نام باتالیون تشکیل دهد، بعد از او لیاخف به فرماندهی این نیرو گماشته شد. سپس پرنس واربولسکی که مردی ملایم بود به جای او برگزیده شد. در این زمان تعداد نیروهای قزاق به ۴۵۰۰ نفر بالغ می گردید. درست در همین زمان بود که هنگ مختلط به نام آتریاد شکل گرفت، نخستین هنگ در تبریز تشکیل شد و سپس در اردبیل. دو سالی بعد از شروع جنگ اول جهانی، یعنی در سال ۱۹۱۶، بریگاد قزاق به دیویزیون تبدیل شد، فرماندهی این نیرو با بارون مایدل بود. در همین زمان آتریادهای مشهد،

ص: ۶۱۶

۱- ابراهیم تیموری: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران، (تهران، اقبال، ۱۳۳۲)، ص ۳۰۹.

۲- Col. Dumantovitch.

۳- برای اطلاع از صورت مخارج قزاقخانه در سال منتهی به انقلاب مشروطه نک: تمدن؛ ش ۱۶، مورخه ۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵.

اصفهان، گیلان، مازندران و همدان تشکیل گردید. بعد از انقلاب اول روسیه که کرنسکی قدرت را به دست گرفت، ابتدا کلژره و بعد استاروسلسکی فرماندهی این نیرو را به عهده گرفتند. دوره فرماندهی این مرد بهوقع آخرین دوره تسلط روس ها بر قزاق خانه ایران بود که از سال ۱۹۱۸ تا اوایل ۱۹۲۱ میلادی به طول انجامید. آتریاد یعنی دسته فرماندهی، به طور کلی نه آتریاد در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، همدان، گیلان، اردبیل، مازندران و ارومیه فعالیت می کردند.

روزنامه کاوه که توسط سید حسن تقی زاده در برلین منتشر می شد، نوشت بعد از مشروطه هر کس که به آرمان مشروطیت معتقد بود از قزاق خانه اخراج می گردید و این امر باعث شد تا «در قزاق خانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند و آن فوج خلاصه شرارت و خیانت باشد هیچ وقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیح به خارج و حتی به خود اولیای دولت نمی دادند.»^(۱) به گزارش کاوه در سال ۱۳۳۴ق. تعداد قزاقان ایرانی پنج هزار و پانصد تن بود که این عده مرکب از چهار فوج سواره، دو گروهان پیاده و دو باطری توپ کوهستانی بودند. به گزارش کاوه، یکی از امتیازاتی که روس ها بعد از هجوم سال ۱۳۳۰ از ایران اخذ کردند، این بود که قرار گذاشتند یک فوج جدید از نیروی قزاق در تبریز به وجود آورند. این فوج متشکل از هشتصد نفر می شد. در همین مقاله آمده است که «قزاق ایرانی بر خلاف میل و مقاصد ملی حرکت کرده و آلت دست دشمن بوده است.» در ادامه آمده بود:

«اینک روزنامههای طهران خبر می دهند که اولیای دولت ایران مصمم بر افزودن عده قزاق شده و حکم داده تا شماره آن را به ده هزار نفر برسانند، معلوم است که این اقدام بنایی است برای تشکیل یک قشون ایرانی برای روس در ایران و مخصوصاً برای تخریب بنای قراسوران ملی. دولت روس از ابتدای دخول ترتیب قشون نظامی در ایران در عهد فتحعلی شاه تا امروز همه وقت در هر جا برای جلوگیری از پیدا شدن قشون ملی کارشکنی کرده و به انواع دسایس و زور و زر به هم زده است. هیأت معلمین انگلیسی را با سازش با انگلیسی ها در عهد عباس میرزا در نود سال پیش به هم زد. هیأت معلمین اطیش را با هزار دسیسه پریشان نمود. قوای نظامی ظل السلطان را به دسایس شاهزاده دالگاروکی^(۲) و تحریک امین السلطان در هم شکست. قوای قراسورانی شوستر را با عزل آمریکاییان پاشیده کرد. اینک قوای نظامی قراسورانی تازه را هم به سخت گیری مالی و کارشکنی بر ضد صاحب منصبان سوئدی برانداخته و می اندازد.»^(۳)

در آستانه جنگ اول جهانی بخشی از قشون ایران را همین قزاق ها تشکیل میدادند. قوه قزاق که زیر سیطره روسیه بود با قوای ژاندارمری که ظاهراً زیر نظر سوئدی ها بود اما برخی از فرماندهان آن از انگلیسی ها حرف شنوی داشتند؛ رقابت میکرد. قزاق ها همه مقهور فرماندهان روسی بودند. قبل از جنگ، انگلیسی ها برخی از واحدهای ژاندارمری را به سوی خود جلب کردند و با قزاق ها به رقابت واداشتند^(۴) به یاد آوریم که در راستای نظریه استقرار مرد قدرتمند، روزنامه آفتاب از تأسیس یک قوه نظامی سخن می گفت. با این اوصاف قوه نظامی که روزنامه آفتاب در مورد تأسیس آن و ضرورت تکیه دولت به این نیرو داد سخن می داد، هرگز شکل نگرفت و روزنامه آفتاب هم نگفت منظورش از قوه نظامی مورد نظر چیست؟ لازم به یادآوری است که در صفوف ژاندارمری افسران خوشنامی دیده می شدند که همیشه منافع و مصالح

۱- کاوه، ش ۴، مورخه ۸ جمادی الاولی ۱۳۳۴، «قزاق ایران».

۲- کذا: دالگورکی.

۳- همان.

۴- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۳.

ایران را بر هر چیزی ترجیح دادند و برخی از آنان هم قربانی مواضع خود شدند.

از این بالاتر، واقعیت امر این است که نظامیان در آن دوره در زمره بیچاره ترین اقشار اجتماعی ایران به شمار می‌رفتند. روزنامه عصر جدید حدود یک سال بعد از جنگ اول جهانی، وضعیت نظامیان آن روز کشور را از زبان یکی از افراد خودشان به خوبی تشریح کرد. این فرد بدبخت ترین «طبقه ایران» را نظامیان دانست. به گزارش این فرد، در این زمان نظامیان دو دسته بودند: مشغول خدمت و منتظر خدمت. بنا بر گفته این فرد «بعضی از آقا زادگان نظامی نما که نه تحصیل کرده و نه عملیات دیده[اند] با دادن رشوه مقامات مهم را احراز نموده اند.» از آن سوی عده ای دیگر با «هزاران خون جگر» بعد از هشت ماه تازه حقوق خود را دریافت میکنند. این انسان های نگون بخت، بعد از انجام مأموریت نه حقوق میگیرند و نه کسی احوال ایشان را میپرسد، عده ای بعد از سی چهار سال خدمت دارای مختصر حقوق دیوانی میگردند. این افراد «صاحب منصبان منتظر خدمت» خوانده میشوند و در «وزارت جنگ موهوم» وقت میگذرانند و بهواقع بیکارند. حقوق آنان تا پایان عصر مشروطه «در واقع ماهی سه تومان الی شش تومان» میشد، از سال ۱۳۳۰ این افراد هم دیناری حقوق نگرفته بودند. این افراد «خانه، اثاث البیت و حتی لباس عوضی(۱) خود و عیالشان را فروخته نان خالی خورده امروز غالباً با یک عبای مندرسی ستر....(۲) می کنند.» آنها منتظرند مگر روزی ارتش دائم تشکیل شود، به امید اینکه به کاری مشغول شوند. اما مسئله تشکیل ارتش دائم هم «از چندی به این طرف مخالف با پولتیک بعضی از ابنای وطن شده است و برای حسن خدمت به دشمنان ما در تخریب اساس مقدس سپاه گیری مملکت کوشیده و به مقصود خود هم نایل شده اند.»

این فرد نظامی نوشت از «شش سال قبل» به این طرف - یعنی درست مصادف با دوره استبداد صغیر و مقدمات فتح تهران - در حقیقت ایران وزارت جنگ نداشته است، «به همین علت است که امروز مجبوراً به این بی طرفی پست تر از هر ذلتی(۳) تن داده ایم، در صورتی که حقوق و حدودمان پایمال ستم ستور اجانب است سکوت اختیار کرده ایم.»(۴)

در کنار اردوی قزاق باید از نیروی ژاندارمری نام برد. این نیرو در دوره فعالیت مجلس دوم سازماندهی شد. یک سال قبل از هجوم روس ها به ایران یعنی در محرم، ۱۳۲۹ دولت ایران از دولت سوئد خواست نیرویی برای حفاظت از راههای ایران تشکیل دهد. روس ها از تشکیل این نیرو حمایت میکردند اما انگلیسی ها به رغم بی میلی خود با آن چندان مخالفتی هم نکردند. سه سال بعد از تشکیل ژاندارمری، هفت هزار ژاندارم و حدود دویست افسر در این نیرو فعالیت میکردند و از نظر تعداد نفرات تقریباً با قوای قدیمی تر قزاق برابری مینمودند.

ص: ۶۱۸

۱- یعنی لباس عاریه ای و یا لباس بدلی.

۲- نقطه چین در اصل مقاله است.

۳- منظور اعلام بی طرفی ایران در جنگ اول جهانی است.

۴- عصر جدید، ش ۳۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۸ مه ۱۹۱۵، «بدبخت ترین طبقات ایران.»

در خلال جنگ اول جهانی برخی افسران سوئدی تمایلاتی به سوی آلمان پیدا کردند و همین موضوع باعث گردید از تعداد نفرات آنها کاسته شود. بقایای انگشت شمار افسران سوئدی را رضاخان به هنگامی که رئیس الوزرا شد بازگردانید (۱) با اینکه نیروی ژاندارمری بی طرف بود، اما هم انگلیسی ها و هم روس ها در آن نفوذ داشتند. حین و بعد از جنگ، برخی نیروهای ژاندارمری متمایل به آلمان شدند، در این دوره حتی برخی از آلمانیها حفاظت شخصی خود را هم به نیروهای ژاندارمری سپردند. بین قزاق و ژاندارم آن قدر اختلاف نظر بروز کرد که «یک قزاق و یک ژاندارم در یک رهگذر که به هم بر میخوردند مثل دو نفر جنگجو به یکدیگر نگاه میکردند و میگذاشتند و بدیهی است که این اختلاف کلمه از دو قوه نظامی چه اثرات سوء در بحران مملکت دارد.» (۲)

در دوره جنگ اول جهانی قوای ژاندارمری متشکل از ده هزار نیرو بود، نیمی از آنها میتوانستند در عملیات جنگی حاضر شوند. قوهای که به نام مجاهدین مشهور بود و تشکیل دهندگان آن نیروهای داوطلب بودند به طول کلی دو هزار نفر میشدند. عدهای دیگر سوارانی بودند که آلمانیها اجیر کرده بودند، آنها هم یکهزار تن بودند. نیروی ایلیاتی بختیاری و کاشانی هم دو هزار تن برآورد میگردد، یکی دو فوج سربازان قدیمی تحت ریاست فرماندهان ژاندارمری حاضر به خدمت شدند. اما تمام این نیروها متفرق بودند، عدهای در همدان، بخشی در ساوه، گروهی در اراک، قسمتی در ملایر و نهاوند و تویسرکان و بروجرد و بخشی هم در کرمانشاهان و کردستان اقامت داشتند (۳)

انگلیسی ها در نیروی قزاق حد اقل از همان دوره مشروطه نفوذ داشتند و برخی از نیروهای آن را در جهت اهداف خود به کار میگرفتند و پیش تر در جایی دیگر از همین رساله به آن پرداخته ایم. با تمام این اوصاف انگلیسی ها از همان دوره جنگ اول جهانی نیروی خاص تحت نفوذ خود را که متشکل از افسران انگلیسی و سربازان هندی بود، سازمان دادند و گفتیم در سال ۱۹۱۶ نام آن را تفنگداران جنوب ایران نهادند. این علاوه بر نفوذی بود که آنان در بین سران عشایر داشتند و از این نیروها میخواستند از اطاعت حکومت مرکزی ایران سربیزی کنند.

پلیس جنوب ایران در سال های آخر جنگ به بهانه مقابله با عمال آلمان در مناطق جنوبی کشور و بدون اجازه دولت ایران تأسیس شد. بنیادگذار این نیرو سر پرسی سایکس (۴) بود و نخستین بریگادهای آن در فارس و کرمان تشکیل شد. سایکس از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۳ کنسول انگلیس در کرمان و سیستان بود، بعداً جنرال کنسول انگلستان در مشهد گردید، در مارس

ص: ۶۱۹

Andreas Adhal (Ed): Iran Through the Ages- A Swedish Anthology, (Stockholm, ۱۹۷۲), -۱
pp. ۱۲۹-۱۳۵

۲- حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۳.

۳- همان، ص ۳۰۷.

۴- Sir Percy Molesworth Sykes

۱۹۱۶ وارد بندر عباس شد و در ژوئیه آن سال کرمان را به تصرف خود درآورد. سپتامبر آن سال با نیروهای روس مقیم اصفهان ارتباط برقرار نمود. یازدهم نوامبر، همراه با عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی فارس وارد شیراز شد. او دستور داد نیروی ژاندارمری از پلیس جنوب اطاعت کند و بالاخره در مارس ۱۹۱۷ درست در زمان شورش های مسکو و پتروگراد و اندکی بعد از خلع تزار نیکلای دوم از سریر سلطنت روسیه، رسماً تشکیلات تحت امر خود را به ملت ایران تحمیل کرد.

پلیس جنوب ایران زمانی تأسیس شد که از قوای ژاندارمری منحل شده به دلیل وقوع جنگ، چیزی باقی نمانده بود، مخارج این قوه را خود انگلیس تقبل کرد به این امید که در آتیه از دولت ایران هزینه های آن را دریافت کند. شرکت نفت انگلیس و ایران که از این نیرو بسیار استفاده میکرد، مساعدت نمود و حداقل بخشی از هزینه های تشکیل این قوه را متقبل شد. بنا بر این در جنوب و شمال کشور دو نیرو که باطناً با هم مخالف بودند ولیکن ظاهراً با هم اختلافی نداشتند - یعنی نیروی قزاق و پلیس جنوب - کشور را محاصره کرده بود. درست همین زمان بود که میرزا حسن خان وثوق الدوله که از بیم عملیات کمیته مجازات «به کلی خانه نشین و مخفی» شده بود، به ریاست وزرایی رسید (۱). پیش از این با وقوع انقلاب بلشویکی روسیه و خروج نیروهای اشغالگر روسی از ایران که تلاش میکردند زمین سوخته بر جای گذارند؛ بر دامنه تفوق نیروی پلیس جنوب افزوده شد. دامنه نفوذ این نیرو تا یزد و اصفهان را در بر گرفت، از آن سوی کرمان، فارس و خوزستان هم عرصه فعالیت آنان بود. بسیاری از مطبوعات ایران مثل نوبهار و زبان آزاد، بارها و بارها نسبت به گسترش نفوذ پلیس جنوب به دولت ایران هشدار دادند و عملیات آنان را با شگفتی تعقیب کردند. برای نیروهای صادق مشروطه عجیب بود که انگلیسی ها درست بعد از خروج نیروهای روسیه و بعد از تضعیف قدرت آلمان و عثمانی در غرب کشور، نیروهای خود را بد اطراف و اکناف کشور اعزام می کنند. اما دولت های ایران در آن زمان قدرتی نداشتند تا بتوانند مانع از نفوذ روز افزون پلیس جنوب در شئون کشور شوند.

ماجرای تشکیل پلیس جنوب ریشه دار بود و از اینجا شروع شد که حدود یک سال

ص: ۶۲۰

قبل از وقوع انقلاب مشروطه ایران، یعنی به سال ۱۲۸۴ ش. سرپرسی سایکس که کنسول بریتانیا در کرمان بود، پیشنهاد کرد برای حل مشکل امنیت مال التجاره های انگلیسی و حفظ امنیت در مناطق تحت نفوذ بریتانیا، نیروی سوارهای تشکیل شود که سربازان آن ایرانی باشند و فرماندهانش افسران انگلیسی (۱) این پیشنهاد آشکارا نقض حاکمیت ملی ایران بود. با وصف اینکه در سال های مشروطه این نیرو تشکیل نشد، اما بالاخره اندکی قبل از خاتمه جنگ اول جهانی سایکس موفق شد اندیشه های را که ظاهراً ناصرالملک هم بعد از خروج از ایران به سال ۱۲۹۵ از آن حمایت کرده بود؛ به کرسی نشاند. این بار بریتانیا در این فکر بود که با خروج روسیه از صحنه سیاسی ایران، چگونه میتواند برای همیشه هژمونی خود را بر کشور تحمیل سازد و ایران را مطلقاً زیر نفوذ خود در آورد. پلیس جنوب یکی از مهم ترین تشکیلات فراماسونری را هم راه اندازی کرد که در تحولات آتی کشور بسیار منشأ اثر بود. این لژ که لژ روشنائی نام داشت متشکل از افسران انگلیسی بود؛ در آن زمان دو ایرانی الاصل عضو آن بودند: یک یهودی به نام دکتر مظفرالدین فرخ که بعدها استاد زبان انگلیسی دانشگاه تهران شد و دیگری ماریتروس سرکیس عضو حزب ارمنی داشناک که ظاهراً تا آخر عمر در شیراز ماند (۲) هر دوی این افراد با حکومت هند بریتانیا ارتباط موزونی داشتند.

با تمام این اوصاف، سرمایه گذاری اصلی بریتانیا روی نیروی قزاق ایران بود که متشکل ترین نیرو به شمار می آمد. نخستین مرحله از اقدامات جدید انگلیسی ها در ارتباط با نیروی قزاق در سال ۱۹۱۷ روی داد. در اکتبر ۱۹۱۷، درست زمانی که انقلاب روسیه به پیروزی خود نزدیک می شد، آتریاد همدان تشکیل شد (۳) این تاریخ مصادف با ذیحجه ۱۳۳۵ بود. برای اینان مکانی در شهر نو تهران نزدیکی های میدان گمرک تهیه شد. قرار شد این آتریاد دو سه ماهی آنجا بمانند و سپس به سوی همدان روانه شوند. روز جمعه هفتم رجب ۱۳۳۶ مطابق با فروردین سال ۱۲۹۷ برابر با ۱۹۱۸ آتریاد همدان به فرماندهی رضاخان به مناسبت دومین سالگرد تشکیل آتریادشان، در باغی بیرون شهر میهمانی مفصلی برگزار کردند. دو هزار و پانصد تومان خرج این میهمانی شد، هشتاد تومان پول آجیل، شراب و کنیاک گردید و همه مخارج توسط انگلیسی ها داده شد. این بهترین شاهد بر این ادعاست که قزاق های تحت امر رضاخان حداقل سه سال قبل از کودتا با نیروهای انگلیسی مرتبط بودند. از این بالا-تر این نقل قول که از سوی یک منبع موثق و شاهد نزدیک و مطلع ماجرا نوشته شده، نشان میدهد فوج قزاق بر خلاف آنچه در منابع گفته شده است، لخت و عور نبودند. انگلیسی ها سناریویی را که منجر به کودتا شد برای عوام فریبی طراحی کرده بودند. طبق آن سناریو قزاق ها در حالی که از کشور دفاع میکردند، حتی لباسی برای پوشیدن نداشتند. این ماجرا و نظایر آن در شرایطی اتفاق می افتاد که مردم سراسر کشور از فرط گرسنگی پی در پی جان میدادند.

به دنبال انقلاب ضد تزاری در روسیه در این سال ابتدا قدرت به دست کرنسکی، لیبرال اصلاح طلب افتاد. کرنسکی در مورد مسئله قزاق ها ابتدا بارون موئدل (۴) تزاریست مرتجع را فراخواند و به جای او کلنل کلرژه (۵) لیبرال را اعزام کرد، به عبارتی کرنسکی یکی از بدترین تصمیمات خود را در ارتباط با نیروی قزاق مستقر در ایران گرفت. او به جای این که این نیرو

ص: ۶۲۱

صص ۱۲۷-۱۲۸.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴- Baron Moadel.

۵- Clerge.

را به دست خود ایرانیان بسپارد، تلاش کرد بر ساختار آن تاثیر نهد؛ آن هم درست زمانی که روسیه پی در پی متحمل شکست در جبهه‌ها میشد و اقتدار رو به زوال این قدرت امپریالیستی در افق حوادث دیده میشد. به هر حال با معیارهای دوره تزاری، کلرزه مردی آزادیخواه به شمار می‌آمد. او وقتی به ایران می‌آمد به یک همکار قزاق قدیمی برخورد که اینک بیکار شده بود، او سرهنگ استاروسلسکی^(۱) نام داشت. بزرگترین اشتباه کلرزه این بود که پست معاونت خود را به او پیشنهاد نمود و این سرهنگ را به ایران آورد. استاروسلسکی که به تزارها بسیار وفادار بود ادعا کرد که کلرزه از بلشویک‌ها طرفداری میکند، استاروسلسکی از احمد شاه خواست او را برکنار سازد. شاه در این قضیه دخالتی نکرد، اما استاروسلسکی به نوبه خود یکی از بزرگترین اشتباهات خویش را مرتکب شد؛ او به سراغ افسران ارشد قزاقخانه رفت و به یاری سرهنگ رضاخان میرپنج و تعدادی دیگر، کودتایی بدون خونریزی انجام داد که به اخراج کلرزه از ایران انجامید^(۲). این ماجرا در سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۹۱۷ درست بعد از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه انجام شد. به واقع نزاع بین کلرزه و استاروسلسکی را می‌توان اختلاف نظر بین آتریاد همدان و تهران ارزیابی کرد. آتریاد تهران مدافع کلرزه بود و آتریاد همدان به فرماندهی رضاخان مخالف او. به گزارش ستاره ایران «از قرار اطلاعات واصله دو نفر از صاحب منصب‌های روسی طرفدار پالکونیک کلرزه به قسمت ابواب جمعی خود اظهار نموده بودند که آتریاد همدان مسلح شده و امروز مجدداً برای دستگیری ما خواهند آمد»^(۳). در این زمان آتریاد تهران طرفدار کلرزه بود و آتریاد همدان طرفدار استاروسلسکی.

اندکی بعد، در فوریه ۱۹۱۸ فرماندهی بریتانیا مستقر در بین‌النهرین، واحدی از سربازان خود را به فرماندهی ژنرال دنسترویل از درون خاک ایران به شمال کشور فرستاد تا به روس‌های سفید که در قفقاز علیه ارتش سرخ می‌جنگیدند کمک رسانند و با همکاری هم مناطق نفت خیز باکو را متصرف شوند. آنان در اجرای این تصمیم، از تشکیل یک دولت مستقل در منطقه ترک نشین قفقاز که اینک توسط حزب مساوات نام جمهوری آذربایجان بر آن نهاده شده بود، حمایت کردند. حزب مساوات به رهبری محمد امین رسول زاده که پیش‌تر در جریان مشروطه ایران و انتشار روزنامه ایران نو ارگان دمکرات‌ها بسیار فعال بود و در مقطعی سردبیری آن را بر عهده داشت، اینک از ایدئولوژی پان‌ترکیسم حمایت میکرد و در راه انجام آن بسیار سعی بود. ملک الشعراء بهار در زمره نخستین افرادی بود که تأسیس جمهوری مساوات و شعارهای آن را به باد انتقاد گرفت و به اندیشه تأسیس یک دولت فراگیر ترک زبان تاخت. او از این قضیه ابراز تعجب کرد که چرا باید نماینده جمهوری مساوات به گیلان رود؟ نیز از این که گردانندگان آن جمهوری نام آذربایجان را بر منطقه ترک نشین قفقاز نهادند به شدت انتقاد کرد و نوشت آذربایجان قرن‌ها قبل از ظهور ترکان مرکز تمدن ایرانی

ص: ۶۲۲

۱- Staroselski

۲- Hassan Arfa, pp.۹۰-۹۱.

۳- ستاره ایران، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «مخالفت بین قزاقها».

بوده و زبان آنها به دلیل هجوم اقوام و قبایل تحول یافته است (۱).

نامگذاری ناحیه ترک نشین قفقاز به آذربایجان باعث ناراحتی ایرانیانی شد که برخی از آنان از دوستان دیروزین رسول زاده به شمار می‌آمدند. دولت آبادی «نهادن نام آذربایجان... بر سر قسمتی از ترکستان و قفقاز» را به این دلیل میدانند که «جمعی از مردم قفقاز که با عثمانیان مربوط بوده اند به خیال افتاده حکومت اسلامی قفقاز را حکومت آذربایجان بنامند و شهر بادکوبه را مرکز آن قرار بدهند و اگر در آتیه موفق شدند که آذربایجان ما را جزو آن حکومت بنمایند همه به یک نام خواهد بود. بدیهی است دولت عثمانی هم کاملاً با این تدبیر همراه بوده ولی چون ایرانیان از داخل و خارج اعتراض کردند به چه مناسبت قسمتی از قفقازیه این نام را برای خود برگزیده است. دولت عثمانی اظهار بی خبری کرده قول میدهد آنها را از برگزیدن این نام ممانعت نماید، اما اثری بر این قول مترتب نشده اوراق رسمی با علامت جمهوری آذربایجان منتشر و نمایندگان به همین نام به اطراف میفرستند.» (۲)

در همین حین آذربایجان ایران هم به تصرف نیروهای عثمانی درآمد. در این ایام روابط دولت ایران با آذربایجان قطع شد. قشون عثمانی و «آذربایجان جدید» محاربات سختی با ارامنه کردند و آنان را یا مقهور و متواری نمودند و یا اینکه اموالشان را به یغما بردند. اما این عملیات و اشغال آذربایجان ایران چند روزی بیش به طول نینجامید. قوای عثمانی ناگزیر شد با متارکه جنگ در اروپا و اشغال استانبول توسط متفقین و نیز شکست شدید از این قوا، نیروهایش را از خاک ایران بیرون برد (۳).

همزمان قشون انگلستان از مشهد به سوی عشق آباد سرازیر شد، آنها خیال داشتند ترکستان را به تصرف خود درآورند. قوای بریتانیا از سمت رشت هم وارد باکو شد، نیروی قزاق ایران از ورود این نیروها استقبال کرد و از آنان پذیرایی شایانی نمود؛ به عبارت بهتر اردوی قزاق ایران که تحت فرماندهی روس ها بود، «ورود آنها را برای تجدید حیات روسیه به فال نیک گرفتند.» (۴) از آن سوی قشون انگلیسی وارد سبیری و ولادی وستک شد و هر روز که می گذشت تعداد این نیروها افزایش می یافت.

تحركات قفقاز با بهره برداری و هدایت انگلستان به منظور شکست دولت جدید روسیه شدت یافت. انگلستان در منطقه قفقاز از دیرباز جای پاهای فراوانی داشت. بسیاری از تحركات این سامان ریشه در خارج از مرزهای روسیه داشت، مضافاً اینکه منابع نفتی قفقاز موضوعی بود که انگلیسی ها را از دیر باز به خود مشغول میداشت (۵). بریتانیا از فرصت وقوع انقلاب در روسیه بهره برد تا برای همیشه از اندیشه این قدرت بزرگ آسوده گردد. به این شکل با حمایت انگلستان در قفقاز سه جمهوری تشکیل دادند و در منطقه ماوراءالنهر هم شروع به دست اندازی نمودند. انگلیسی ها هم در قفقاز و هم در آن منطقه نیروهای نظامی خود را مستقر کردند و از شورشیان بومی هم استفاده نمودند. اما این موضوع دیری نپایید، قوای ارتش سرخ در هجومی به قفقاز، جمهوری مساوات را از ریشه کند همان طور که جمهوری های گرجستان و ارمنستان را مضمحل ساخت. از آن سوی قوای انگلیسی را از ماوراءالنهر اخراج کردند و نفوذ خود را بر سراسر قلمرو روسیه تزاری تحکیم بخشیدند. از این به بعد شوروی به عنوان مبارزه با ضدانقلاب روسیه که به مرزهای ایران عقب نشینی می کرد، قوایی به انزلی اعزام داشت.

- ۱- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «حزب مساوات چیست و چه میگوید!»
- ۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۷۹.
- ۳- همان، صص ۷۹-۸۰.
- ۴- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۵۵.
- ۵- در مورد تعلق خاطر انگلیسی ها به منابع نفت باکو نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۹۰ به بعد.

۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقات نهایی

با اینکه سیاست روس‌های تزاری بعد از انقلاب در ایران برچیده شده بود، اما پرچم آنها هنوز بر سر در برخی مؤسسات آنها باقی بود. انگلیسی‌های مقیم ایران هم از این گروه حمایت میکردند و حتی در برخی موارد به اینان که روس‌های سفید نامیده میشدند حقوق هم میدادند و مقاصد سیاسی خویش را تعقیب مینمودند^(۱). فرماندهی روس‌های سفید با ژنرال دنیکن بود، نیروی همراه او بزرگترین قوه ضد بلشویک به شمار می‌آمد و امیدواری متفقین این بود که نیروهای تحت امر او بتوانند دولت جدیدالتأسیس شوروی را مضحمل سازند. این نیرو بعد از وقوع انقلاب، جنوب روسیه را جولانگاه عملیات خود ساخته و کشتیهای جنگی آن در بحر خزر از اهمیت زیادی برخوردار بود. اما قشون دنیکن با همه حمایت‌های مادی و معنوی که از متفقین دریافت داشت، در برابر قوای سرخ شکست خورد، کشتیهای خود را یا از دست داد و یا اینکه از بنادر دیگر بحر خزر فرار کرد و به آب‌های ایران در انزلی پناه آورد^(۲).

روز سیزدهم عید نوروز ۱۲۹۹ استاروسلسکی به قزاقها اطلاع داد که به او دستور داده اند قزاق‌خانه را به ژنرال دیکسون بسپارد و او هم امتناع کرده است. او گفت وثوق علیه او به حرکت در آمده است، اما تا شاه به او دستور ندهد حاضر نیست این کار را انجام دهد. وی گفت حتی اگر شاه به او دستور داد، به وظیفه خود عمل میکند و باز هم زیر بار آن نخواهد رفت. او تهدید کرد اگر در این زمینه به او سخت‌گیری کنند، قزاق‌خانه حالت دفاعی به خود خواهد گرفت^(۳). چند روز بعد خبر رسید ژاندارمری مانور خواهد داشت، از «هنگامه محتمل الوقوع» سخن به میان آمد که شاید بین قزاقها و ژاندارم‌ها روی دهد؛ شایع بود به بهانه مانور ژاندارمری می‌خواهد قزاق‌خانه را خلع سلاح کند و چون قزاق‌خانه حاضر به تسلیم در

ص: ۶۲۴

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۹۴.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۸.

۳- کمره ای، ج ۲، صص ۱۳۸۷-۱۳۸۸.

برابر دیکسون نیست، نزاع روی خواهد داد: «واقعاً از بدبختی ما و تضییق اجانب به ما دچار چه خطراتی باید بشویم.»^(۱)

به قول دولت آبادی حاکم سلیم النفس گیلان یعنی همان احمد خان اشتری به انزلی رفت و علت پیاده شدن نیروهای روس در خاک ایران را جویا شد. گفتند به دنبال دنیکن هستند و به محض شکست نهایی او باز خواهند گشت. اشتری این مراتب را به مرکز اطلاع داد، اما حتی بعد از تسلیم کشتیهای دنیکن نیروهای ارتش سرخ نه تنها از ایران نرفتند بلکه به اقداماتی در درون گیلان دست زدند. مردم گیلان و حاکم شهر آن ولایت برای اینکه از شر دست اندازی های جدید خلاصی یابند، به کوچک خان متوسل شدند. او را از جنگل به رشت آوردند تا تدبیری اندیشد^(۲) اشتری هم خود را تحت حمایت میرزا در آورد. به این ترتیب ولایت گیلان به کلی به دست میرزا افتاد، او هم طرف توجه مردم گیلان بود و هم قوای ارتش سرخ. میرزا اجزای ادارات دولتی را به تهران فرستاد، این برای امنیت جانی آنان بود: «بدیهی است اگر میرزا کوچک خان حاکم گیلان و اعضای دوائر دولتی آن سامان را در تحت حمایت خود نگاه داشته آنها را به مرکز نفرستاده بود، کمتر کسی از آنها جان به سلامت برده بود.»^(۳)

تنها مخالفین میرزا گروهی اندک از قزاقها بودند که در رشت اقامت داشتند. آنها حاضر نشدند تسلیم نیروهای میرزا گردند، اما کلنل فتحعلی خان که شخصی ملی و وطن دوست بود، صلاح خود را در این دید که با نیروهای میرزا همراهی نشان دهد. او تحت فرماندهی میرزا به خدمت خود در گیلان ادامه داد، قزاق هایی که با اردوی میرزا درگیر شده بودند، شکست خوردند و به سوی تهران و قزوین عقب نشستند. در این حال میرزا کوچک خان متحیر بود که بالاخره سرنوشت چه خواهد شد: «چه از یک طرف او بیگانه را بیگانه میدانند هر که باشد و راضی نمیشود قشون اجنبی در خاک وطن او بماند و از طرف دیگر چون که علاقمند به اسلام است نمیخواهد عقاید کمونیستی که هنوز نمیداند با عالم اسلامی چه مناسبت دارد در هوای مرطوب گیلان پراکنده شود.»^(۴) بنا بر این افکار

ص: ۶۲۵

۱- همان، ص ۱۳۸۹.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳- همان.

۴- همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

و خیالات او کم نبود، او از سویی با مسئله حضور بلشویک ها در گیلان مواجه بود و از سویی با مسئله «کمونیست مآبان ایرانی» که میخواستند در سایه نام او حکومت خود را بر گیلان مسجل سازند. میرزا با روس ها وارد گفتگو شد تا چند مسئله را سر و سامان دهد: نخست این که دامنه دخالت بلشویک ها را در گیلان محدود سازد. دوم از اقدامات تند احسان الله خان و خالو قربان که همراه با قشون روس به انزلی و سپس رشت آمده بودند، جلوگیری کند. تلاش او این بود که «لقمهای را که هنوز گلوی گیلانی استطاعت فروردن آن را ندارد در دهان او نگذارند و عکس العمل هایی در افکار روی ندهد.»^(۱) او برای یافتن راه حلی مسالمت آمیز، به برخی از وطن دوستان در تهران متوسل شد تا شاید راهی پیش پای او بگذارند.

هیچ جواب قانع کننده‌ای به این تقاضا داده نشد، فقط دولت آبادی نظرات خود را که پیش تر در رساله ای به نام «آینده ایران» نوشته بود برایش ارسال کرد! درست همین زمان بود که صدای جمهوری خواهی از گیلان بلند شد. روابط پستی و تلگرافی با مرکز قطع گردید، «میهمان های ناخوانده روسی و قفقازی و غیره» حتی تا تنکابن پیشروی کردند و آنجا را به تصرف خود در آوردند. قصد این بود که کلیه مازندران را به تصرف در آورند. وقتی این حوادث روی داد، وثوق به احمد شاه که در اروپا اقامت داشت تلگراف زد و از او خواست هر چه سریع تر به ایران بازگردد؛ خود هم استعفا داد. احمد شاه استعفای او را نپذیرفت و این امر را موکول به بازگشت خود نمود. وثوق و انگلیسی ها بالاخره شاه را مجبور ساختند به ایران بازگردد. او از راه ماری راه افتاد و به بصره و بغداد وارد گردید. همه جا انگلیسی ها مراقب شاه بودند. شاه در عتبات عالیات توقف چندانی نکرد، «اول رئیس مذهب جعفری آن زمان» میرزا محمدتقی شیرازی در کربلا ساکن بود. او با مداخله انگلیسی ها در بین النهرین به شدت مخالفت میکرد، نیز با قرارداد انگلیس و ایران آشکارا مخالفت مینمود و انگلیسی ها به او با دیدهای غضبناک نگاه میکردند^(۲) در ایران هم برخی از علما در مواقف متعدد نسبت به اوضاع و احوال کشور ابراز نگرانی میکردند. این در حالی بود که در هفتم ربیع الاول آن سال حاج سید محمود رشتی و شیخ محمد علی، مجتهد عدلیه کاشان از سوی وثوق به مأموریت عتبات رفتند تا با علما دیدار کنند و از آنان بخواهند که با قرارداد مخالفت نکنند.

این موضوع یعنی مخالفت با دخالت انگلیسی ها در مقدرات امور ایران، حتی به پیش از ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ باز میگشت. به طور مثال شیخ مرتضی محلاتی، روحانی برجسته شیراز، بعد از تبعید افتخارالتجار اصفهان توسط انگلیسی ها و با همدستی حکومت وقت این شهر، تلگرافی خصوصی به صمصامالسلطنه ارسال کرد تا آن را به رویت رئیس الوزرای وقت یعنی مستوفی الممالک برساند. او نوشت: «برای اصلاحات مملکت اسلامی استدعای تعجیل در تشکیل کابینه تا امثال آقای اعتضاد السلطنه که مقصود دولت از انتخاب ایشان اجرای قوانین و به واسطه ملت بیچاره دارای ثروت و اشغال مسند حکومتی نموده حدود خود را دانسته محض استرضای اجانب بدون محاکمه شخص محترمی مثل جناب افتخارالسادات را شبانه نفی به شیراز نمایند جبران این حرکات وخیمه را عاجلاً منتظر و اقدامات مجدانه در استقلال مملکت ایران خاصه جنوب مترصد.»^(۳) انگلیسی ها تلاش میکردند بین دو محور مرجعیت در بین النهرین، یعنی سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمدتقی شیرازی مشهور به میرزای دوم؛ اختلاف بیندازد. آنان تلاش میکردند تا مانع پیوستن سید محمد کاظم یزدی به جرگه مخالفان

۲- همان، ص ۱۴۵.

۳- نوبهار، سال ششم، ش ۸۸، ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان».

شوند، میگفتند او از ابتدا گفته است مشروطه برای ایران و عثمانی نظام سیاسی مناسبی نیست، علت آن هم حوادثی است که در حال وقوع است. آنان برای اختلاف افکنی نامه ای به میرزای دوم شیرازی دادند تا شهادت دهد در موقع تصرف بین النهرین به دست انگلیسی ها، بغداد، نجف، کربلا و توابع آنها آسوده بوده و انگلیسی ها به خوبی با مردم رفتار کرده اند. میرزا حاضر نشد این نامه را مهر کند، فوراً قاصدی به سوی سید محمد کاظم یزدی روانه ساخت و استدلال کرد: «دیگر در این موقع مخالفت نکن و هنگامه مشروطه و استبداد را در این جا اعمال منما.» سید هم البته به میرزای دوم شیرازی پاسخ مثبت داد و او هم حاضر نشد آن نامه را مهر کند(۱).

وقتی احمد شاه به کربلا وارد شد، «رئیس محترم مذهب برای ملاقات وی حاضر نمیشود و چون به نجف میرسد رئیس دوم مذهب ملا فتح الله شریعت اصفهانی را در حرم امیرالمؤمنین ملاقات میکند و از زبان او و دیگر رؤسای مذهبی اصرار و ابرام به اجتناب از پیروی مقاصد انگلیسیان و لغو کردن قرارداد و ثوق الدوله میشوند، به آنها وعده میدهد که به قدر قوه در تقاضاهای ایشان بکوشد.» شاه نا امید از جلب حمایت علما، به بهانه کسالت مزاج به سامره نرفت و زودتر خود را به ایران رسانید(۲).

با این توضیح ضروری بازمی گردیم به بحث اصلی؛ در ششم مه ۱۹۲۰ نیروهای شوروی با اعلام قبلی و با اظهار اینکه نسبت به ایران هیچ گونه نگاه ارضی و جهان گشایانه ندارند، به این سوی سرازیر شدند. آنها توضیح دادند میخواهند فقط از راه خشکی و دریا به نیروهای انگلیسی حمله کنند و آنان را از پای در آورند(۳). دولت ایران مراتب فوق را به کرزن و کاکس اطلاع داد. به واقع خواسته شد انگلستان نیروهای خود را از شمال ایران خارج کند تا بهانه را از دست بلشویک ها بگیرد، زیرا بلشویک ها بر این باور بودند که قوای انگلیسی مقیم گیلان، از ضدانقلاب روسیه حمایت می کند. دولت انگلستان به امید اینکه استقرار نیروهایش در شمال ایران به روند اجرای قرارداد ۱۹۱۹ کمک میکند، به این هشدار اعتنایی نکرد.

اداره هندوستان از این فرصت استفاده کرد تا باز هم کرزن را آماج حمله قرار دهد. مونتگگ چون موارد پیشین، اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را بر اساس دیدگاههای کرزن، غیر عملی تلقی کرد. به واقع مخالفین انگلیسی قرارداد هم به این نتیجه رسیده بودند که سیاستهای کرزن در ایران تا وقتی قرین موفقیت خواهد بود که سر نیزه‌های وجود داشته باشد. این نظر در نامه‌های از لرد چلمسفورد خطاب به لرد مونتگگ به خوبی بازتاب یافته است(۴). آنگاه که روس ها در بندر انزلی نیرو پیاده کردند و تب مخالفت با قرارداد در کابینه جنگ انگلستان اوج گرفت، لرد چلمسفورد نوشت باید قرارداد ۱۹۱۹ را به دور انداخت و مانع بهانه جویبهای شوروی شد(۵). واقعیت این

ص: ۶۲۷

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۹۲۰.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۶.

۳- Cox to Curzon, Tehran, May ۹/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۲.

۴- صباحی، صص ۷۵-۷۶.

۵- Ghani. P. ۶۷

است که حمله نیروهای شوروی به انزلی ربط مستقیمی به قرارداد نداشت، آنان به عنوان تعقیب ضدانقلاب روسیه به این سمت روی آورده بودند و می دانستند قوای قزاق ایران با همکاری انگلیسی ها در اخراج اینان تعلل می ورزد. ورود نیروهای شوروی به انزلی به دنبال فرار قوای شکست خورده دنیکن به این بندر روی داد. در موضوع کیش دادن نیروهای ارتش سرخ به ایران، خود نیروهای انگلیسی نقش مهمی داشتند: قشون انگلیس، زمانی که دنیکن به انزلی رسید در آنجا اقامت داشتند، این قشون سربازان فراری را خلع سلاح کردند و آنان را وارد خاک ایران نمودند؛ «آمدن کشتیهای مزبور به آبهای ایران، قشون سرخ را که در انتظار فرصت بوده متوجه گیلان میسازد.»^(۱)

در این دوره تاریخی حوادث ریز و درشت فراوانی در جریان بود که یکی از آنها در باکو روی داد. ماجرا از این قرار بود که وقتی جمهوری خودخوانده مساوات فروافتاد و قفقاز به دست ارتش سرخ درآمد؛ مجلسی در باکو تشکیل شد و در آن درباره نحوه صدور انقلاب به ایران، بین النهرین و سایر کشورهای اسلامی بحث شد. در این زمان نریمان نریمانوف از طرف دولت شوروی بر منطقه ترک نشین قفقاز که البته اینک جمهوری آذربایجان خوانده می شد، حکومت می کرد. از میرزا کوچک خان هم تقاضا شده بود نماینده هایی به این کنگره اعزام کند. در این کنگره توافق شد یک عده از قشون سرخ همراه با مجاهدین ایرانی به ریاست میرزا کوچک خان جنگلی، قشون انگلیس را از گیلان خارج ساخته و تشکیلات جدیدی به وجود آورند. برای نیل به این منظور کشتیهای جنگی ارتش سرخ در بحر خزر به نیروهای شکست خورده دنیکن حمله برد. بهانه امر گرفتن کشتیهای جنگی قوای روس های سفید بود. در این جنگ بازمانده های قوای دنیکن و قشون انگلیس ناگاه خود را در برابر بمباران های کشتیهای جنگی بلشویک ها دیدند. اینان که خود ارتش سرخ را به این سو هدایت کرده بودند؛ به سرعت بدون هیچ مقاومتی گریختند و کشتی های دنیکن به دست قوای مهاجم افتاد. فقط عدهای از صاحب منصبان و عدهای معدود از نیروی دریایی روس سفید در ایران از خطر جستند.^(۲)

اینجا بود که تب مخالفت با حضور نیروهای نظامی انگلستان در ایران به اوج رسید. گروه مخالفان قرارداد فکر میکردند این سیاستهای عریان کرزن برای تسلط بر ایران است که راه را این گونه بر هرگونه تصمیم گیری معقولانه سد کرده است. انگلیسی ها که خود از میزان نفرت مردم از خویش آگاه بودند، قرارداد ۱۹۱۹ را باعث تداوم این نفرت تلقی می کردند، نیز آنان از بیم اینکه مبدا قوای کوچک خان ضربه اساسی به منافع آنان وارد کند، باید راه حلی اساسی به منظور حفظ منافع خویش اتخاذ می کردند. خزانهداری در این مخالفت با نایب السلطنه هند همداستان بود، به همین دلیل به وزارت جنگ فشار آورد تا نیروهای خود را

ص: ۶۲۸

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- همان، صص ۱۳۸-۱۳۹.

مسئله ای دیگر هم وجود داشت و آن این که در سال پایانی جنگ اول جهانی، یعنی سال ۱۹۱۸، هزینه نظامی بریتانیا در ایران به سالی سی میلیون لیره بالغ میشد، این رقم شامل پرداخت مستمری به شاه، کمک ماهانه به دولت و نیز حقوق قزاق ها هم میشد(۲) کرزن بر این باور بود که باید اندکی صبر کرد، زیرا بدون حضور بریتانیا در ایران قرارداد ۱۹۱۹ از بین خواهد رفت(۳) وقتی تحت فشار مخالفین داخلی و خارجی قرارداد ۱۹۱۹ برچیده شد، دولت انگلستان مقرری دولت ایران را که ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان بود قطع کرد. خزانهداری هم کمک به قزاق خانه را که ماهی یکصد هزار تومان بود قطع نمود و هم چنین به ماهی شش هزار تومان کمک سالیانه به سپاه خراسان خاتمه داد. دولت و ثوق اینک ضعیف تر از آن شده بود که در تصور بگنجد. وزارت جنگ بریتانیا وخامت وضع دولت او را گوشزد میکرد. میگفتند دولت ایران حتی وزیر خارجه ندارد و کفیل این وزارتخانه یعنی رجبعلی منصور تنها یک کارمند دفتری گمنام است که کاری هم از او ساخته نیست. و ثوق فقط میتواند با پول و ارتش انگلستان بر جای ماند، اما خزانهداری دیگر حاضر نیست این پول را پردازد زیرا پرداخت آن برای این وزارتخانه دشوار شده است(۴) در پشت تمام این تحولات نقشه ای نهفته بود، همان نقشه ای که روزنامه رعد مدت ها پیش در دوره مأموریت براوین از آن پرده برداشت. نقشه این بود تا قوای شوروی را وارد ایران کنند، آنگاه انگلیسی ها به بهانه مبارزه با نفوذ کمونیسم سیطره خود را بر مناطق شمالی و مرکزی ایران و به ویژه تهران افزایش دهند. دسیسه های رضا افشار و احسان الله خان نقش مهمی در اجرای این سناریو ایفا کرد. بالاتر، از قول دولت آبادی نشان دادیم که قوای قزاق چگونه بهانه به دست نیروهای سرخ داد تا وارد انزلی شوند، موضوعی که حتی اعجاب این نویسنده را هم باعث شد.

یکی از مهم ترین گردانندگان سیاست بریتانیا در قبال مسئله ایران در این زمان، سر وینستون چرچیل بود(۵) چرچیل سال ۱۹۱۱ به وزارت کشور دست یافت. در این سال در ساوت ویلز(۶) حرکتی ضد یهودی رخ داد، وقتی او دید پلیس محلی قادر به مهار بحران نیست، نیرویی برای استقرار آرامش اعزام کرد. وی سال ۱۹۱۹ وزیر جنگ کابینه لوید جرج شد. در این سال چرچیل برای سرکوب انقلاب روسیه از نیروهای روس سفید به فرماندهی ژنرال دنیکن(۷) حمایت کرد، مردی که علیه بلشویسم می جنگید و نیروهای انگلیسی از او پشتیبانی

ص: ۶۲۹

۱- Judaica, vol.۵, pp.۵۵۵-۵۵۷

۲- دنیس رایت، ص ۲۴۵.

۳- صباحی، ص ۷۶.

۴- War Office to Curzon, June ۱۶/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۳

۵- در مورد تبار خانوادگی چرچیل بنگرید به: عبدالله شهبازی: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹)، صص ۳۱۳-۳۳۴.

۶- South Wales

می کردند؛ اما در مقام عمل نیروهای دنیکن شروع به فعالیتهای ضد یهودی کردند، به همین دلیل چرچیل مورد استیضاح واقع شد. او برای دفاع از خود تلگراف هایی که برای دنیکن به منظور جلوگیری از تحرکات ضد یهودی ارسال کرده بود، نشان داد و به آنها استناد کرد. به طور کلی چرچیل در سراسر دوره زندگی اش به صهیونیسم ابراز علاقه می کرد و همیشه از این دست حرکت ها حمایت می نمود. نخستین باری که از جنبش صهیونیستی برای استقرار و تشکیل یک دولت یهودی در افریقا دفاع نمود، سال ۱۹۰۶ و زمانی بود که معاونت وزارت مستعمرات انگلستان را به عهده داشت. دو سال بعد از شرق افریقا بازدید نمود، از این به بعد او مصر شد که یهودیان باید در سرزمین فلسطین اسکان داده شوند. سال به وزارت مستعمرات دست یافت، به دلیل منازعات بین ملک فیصل و نیروهای فرانسه در دمشق، چرچیل با ناآرامی گسترده ای در سراسر خاورمیانه مواجه شد. او تلاش کرد ناآرامی ها را فرونشاند، به همین دلیل در کنفرانسی در شهر قاهره؛ ملک فیصل را به عنوان نخستین پادشاه دست نشانده عراق تعیین کرد. در پایان مارس ۱۹۲۱ به فلسطین رفت و مدت یک در آنجا ماند. در عین حال با سر هربرت ساموئل قیم انگلیسی فلسطین هم دیدار نمود. در همین سفر او در بیت المقدس با برادر فیصل - عبدالله - دیدار کرد، در این دیدار چرچیل به عبدالله پیشنهاد نمود پادشاه ماوراء اردن شود که این تقاضا مورد قبول عبدالله واقع شد. در مه ۱۹۲۲ کتابی منسوب به چرچیل به نام «کتاب سفید» منتشر گردید. در کتاب سفید به اعراب اطمینان داده شد بریتانیا قصد ندارد یک سرزمین کاملاً یهودی در فلسطین ایجاد نماید. او وعده داد که یهودیان به طور کامل بر مردم و سرزمین فلسطین تسلط داده نخواهند شد. طبق مندرجات کتاب سفید، مهاجرت یهودیان باید به اندازه ای می شد که آنها امور اقتصادی فلسطین را به طور کامل قبضه نمایند و نباید مهاجرین جدید به این سرزمین اعزام می گردید. یهودیان انتشار کتاب سفید را به منزله عهد شکنی بریتانیا در برابر وعده بالفور تلقی کردند، صهیونیست ها می گفتند بریتانیا یهودیان را به حال خود رها ساخته است. با اینکه در کتاب سفید به مضمون وعده بالفور تأکید شده و توضیح داده شد که مفاد آن اعلامیه غیر قابل تغییر است، اما صهیونیست ها از انتشار کتاب سفید به غایت خشمگین بودند. طبق مندرجات کتاب سفید یهودیان می توانستند سرمایه خود را آزادانه در فلسطین به کار اندازند و حقوق آنها به رسمیت شناخته خواهد شد. استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین طبق مندرجات کتاب سفید تضمین بین المللی می یافت و مسئله اسکان آنها در این سرزمین بر اساس سوابق تاریخی سکونتشان در این منطقه توجیه شد، اما این مسائل نتوانست رضایت صهیونیستها را به دست آورد. در دهه ۱۹۳۰ چرچیل به شدت با نظریه محدود ساختن مهاجرت یهودیان به فلسطین مخالفت کرد. او هم چنین توقف شهرک سازی یهودیان در این کشور را مردود شمرد. در طول جنگ دوم جهانی، زمانی که چرچیل نخست وزیر انگلستان شد؛ به شدت علیه

سکوت کشورهای اروپایی در برابر یهود ستیزی نازی ها اعتراض کرد. او در این دوره باز هم دروازه های فلسطین را به روی مهاجرین باز گذاشت، چرچیل خود در خاطراتش این امر را ابتکاری فردی برای پیروزی در جنگ علیه آلمانی ها عنوان می کند.

وقتی بلشویک ها به انزلی حمله کردند، جنجالی در کابینه جنگ بریتانیا در گرفت، فیلد مارشال هنری ویلسون و وینستون چرچیل وزیر جنگ، خواستار آن بودند تا نیروهای انگلیسی شمال ایران را کاملاً تخلیه کنند. اما لرد میلنر (۱) وزیر مستعمرات تهدید کرد اگر این کار صورت گیرد بدون تردید استعفا خواهد داد. (۲) در این بین مونتاگ بیشترین خصومت را علیه کرزن به خرج داد. او بهترین راه جلوگیری از حمله بلشویک ها را به ایران، آن میدانست که رسماً اعلام شود قرارداد ۱۹۱۹ عملی نیست (۳) به واقع مخالفین قرارداد می گفتند نباید بیش از این به اقتصاد محضیر ایران کمک کرد. به نظر کسانی چون چرچیل و مونتاگ، ایران باید خود فکری برای رفع مشکلات خویش می کرد و دولت انگلیس نباید متعهد شود پولی را که باید صرف بازسازی اقتصاد متلاشی شده انگلستان در طی جنگ کند، به ایران سرازیر نماید. از سویی با برچیدن قرارداد، باید بهانه جویی هم از بلشویک ها سلب می شد، به این شکل با یک تیر دو نشان زده می شد: نخست اینکه افکار عمومی داخل کشور آرام می شد و دیگر این که روس ها را حداقل به طور مقطعی از حمله به ایران منصرف می نمود. اما مسئله این بود که در آن وضعیت بغرنج ایران چگونه می توانست خود را سرپا نگهدارد؟

بهوقوع وضع مالیه ایران سال ها قبل از این تاریخ بحرانی بود، سال ۱۹۱۵ میلادی بود که برخی از مطبوعات کشور علیه بانک شاهنشاهی به صدا در آمدند. در این سال بانک شاهنشاهی دچار بحران مالی شد، این امر تمامی اقتصاد کشور را فلج ساخت. برخی از مطبوعات به خود جرأت دادند و از اینکه اقتصاد کشور در دست یک بانک خارجی است انتقاد نمودند. روزنامه عصر جدید نوشت حتی اگر امتیاز بانک شاهنشاهی لغو شود؛ باز هم بانک و صرافان، ضرر و زیانی متحمل نمیشوند، «بلکه خسارت را عامه اهالی و مخصوصاً طبقه فقرا و متوسطین میبرند که بیچاره ها کورکورانه یا از روی اضطراب خود را در یک چنین زحمت و اشکالی میبینند.» ریشه بحران مالی کشور در این زمان به عملیات بانک شاهنشاهی باز میگشت، به دلیل وقوع جنگ و کساد اقتصادی، بانک حتی اسکناس های خود را نمیپذیرفت. به همین دلیل مردم اسکناس میدادند و سکه دریافت میکردند چون برای تبدیل اسکناس به سکه، وقت زیادی از مردم تلف میشد و به عبارتی صفهای طولانی تشکیل میگردد، مردم ترجیح میدادند برای تبدیل پول خود به صرافان مراجعه کنند، صرافان برای تبدیل اسکناس به مسکوکات فلزی، از هر یک تومان یک قران به بالا کسر می کردند، به این ترتیب صرافان بیشترین سود را از کساد اقتصادی کشور میبردند. این معضل باعث شد باب معاملات

ص: ۶۳۱

Lord Milner – ۱

.Sabahi, p.۷۵ – ۲

Richard H. Ullman: The Anglo-Soviet Accord ۱۹۱۷-۱۹۲۱, vol. ۳, (Princeton, NJ, ۱۹۷۲), – ۳

p.۳۳۱

مسدود گردد و وجه نقد کمیاب شود. کشاورزان و کسانی که محصولات کشاورزی از حومه به شهر می‌آوردند اغلب اوقات ناچار میشدند دست خالی به خانه و کاشانه خود بازگردند، به عبارتی آنان محصول خود را عرضه مینمودند، اما چیزی دریافت نمیکردند^(۱) این یکی از دلایل بروز قحطی و مرگ و میر طاق فرسای سالهای بعد یعنی ۱۹۱۶-۱۹۱۸ بود، سالهایی که مردم از قحطی و گرسنگی با داس مرگ درو شدند. به عبارت بهتر کشاورزان به دلیل اقدامات بانک شاهنشاهی این ابزار تسلط الیگارشسی مالی انگلستان بر اقتصاد ایران، انگیزه تولید را از دست دادند، همین امر خود یکی از دلایل کمبود و در نهایت قحطی مواد غذایی و به ویژه گندم و سایر غلات در سراسر کشور گردید.

بحران مالی در دوره ریاست وزرایی وثوق الدوله هم لحظه به لحظه شدت مییافت، این موضوع می توانست برای همیشه به مثابه ابزاری علیه منافع بریتانیا عمل کند. کرزن در یکی از یادداشتهای روزانه خود نوشت مصیبت های فراوانی در ایران برای بریتانیا رخ داده است، اما مسئولیت آن در ابتدای امر متوجه وزارت جنگ است که سر وینستون چرچیل آن را اداره میکرد و در درجه بعد این مسئولیت متوجه اداره هندوستان میباشد که لرد ادوین مونتگاک آن را سرپرستی مینمود. او نوشت آخرین مسئول این وضعیت، خود کابینه است که ریاست آن بر عهده لوید جرج بود. کرزن پیش بینی کرد فاجعه‌های در حال وقوع است که اگر به نتیجه برسد و به منافع بریتانیا زیان وارد سازد، همه وزارت امور خارجه را که او سرپرستی میکند، سرزنش خواهند کرد^(۲)

روز بیستم مه ۱۹۲۰ مهرداد سلطنتی آندریو بونار لا^(۳) که در عین حال رهبری حزب محافظه کار را به دست داشت، گفت بریتانیا خود را موظف به حمایت از ایران در برابر تهاجم شوروی نمیداند^(۴). بالاخره لوید جرج هم به صدا در آمد. او که نخست وزیر به اصطلاح لیبرال کابینه جنگ بود در پارلمان بریتانیا اظهار داشت، انگلستان در برابر ایران هیچ گونه تعهد نظامی ندارد^(۵) آخر هم معلوم شد بریتانیا حتی برای دولتی که آن همه برای روی کار آوردنش تلاش کرده بود، ارزشی قائل نیست و به طور مسلم مصالح ملت ایران را هم در پای منابع نفتی خود در خوزستان و منافعش در هند به راحتی قربانی میکند. به عبارتی معلوم گردید برای بریتانیا آنچه اهمیت دارد، تسلط بر دولت های ایران به منظور صیانت از منافع نامشروع خویش است و بس و در این راستا به هیچ اصل و ارزشی باور ندارد. اینک در دولت انگلستان در مورد انگیزه های شوروی از وارد کردن نیرو به ایران گفته میشد که شوروی برای حفظ سرحدات خود به عملیات نظامی مبادرت ورزیده است و این دولت نوپا به دلیل مشغله های فراوان امکان

ص: ۶۳۲

۱- عصر جدید، ش ۳۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳، هشتم مه ۱۹۱۵، «بحران بانک و سوء استفاده صرافان».

۲- Ghani, p.۱۳۷.

۳- Andrew Bonar Law

۴- Cox to Curzon, Tehran, May ۲۵/۱۹۲۰, FO. No. ۹۷۱/۳۸۷۲

۵- Same to Same, Tehran, May, ۲۸/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۴

حمله سراسری به ایران ندارد. اداره هندوستان هم معتقد بود وزارت امور خارجه باید اجازه دهد ایرانیان خود مستقیماً با روس ها کنار آیند زیرا بریتانیا آماده دفاع از ایران نیست. پشت و ثوق به شدت خالی شده بود. و ثوق هیچ روزنه ای برای برقراری گفتگو با شوروی نگشوده بود، حال آنکه تماس مستقیم با این همسایه قدرتمند، ضرورتی بود غیر قابل انکار. و ثوق می توانست مشروعیت رژیم جدید روسیه را نپذیرد اما در عین حال باب گفتگو با آن را هم مسدود نسازد و همیشه امکانی برای چانه زنی باقی بگذارد. وقتی در انگلستان گفتند لازم است ایرانی ها خود مستقیماً با شوروی گفتگو کنند، معلوم شد و ثوق بیهوده به راه و روش کرزن بدون اندیشه عمل کرده است، زیرا در خود انگلستان هم دیپلماسی بی حاصل کرزن در برابر شوروی آماج حمله بود. مسلماً آن کس که باید با شوروی ها گفتگو می کرد و ثوق نبود، زیرا اینک دیگر بعد از قرارداد ۱۹۱۹ اعتماد روس ها به و ثوق نیز کاملاً از بین رفته بود، به ویژه اینکه و ثوق حتی حاضر نشد با فرستادگان دولت جدید گفتگو کند؛ از این بالاتر و ثوق نسنجیده دولت خودخوانده مساوات را به رسمیت شناخت و اینها همه کافی بود تا بین طرفین سوءظنی همیشگی وجود داشته باشد.

دیگر اینکه، وقتی هم دولت ایران تصمیم گرفت مستقیماً با بلشویک ها وارد گفتگو شود تا شاید راه حلی بیابد، انگلیسی ها با آن مخالفت کردند. انگلیسی ها حتی اجازه ندادند موضوع تجاوز بلشویک ها به ایران در جامعه ملل مطرح شود. تقاضاهای فیروز نیز برای دریافت اسلحه از طرف بریتانیا و طرح موضوع بحران ایران در جامعه ملل بی نتیجه بود. لرد بالفور که اینک نماینده اصلی بریتانیا در شورای جامعه ملل بود، گفت اگر موضوع ایران در جامعه ملل به بحث گذاشته شود، فرانسوی ها ناراحت خواهند شد! زیرا با وجود قرارداد ۱۹۱۹ آنها ایران را در حد دولتی دست نشانده انگلیس بیش نمیدانند و میگویند کسر شأن جامعه ملل است که چنین دولتی عضو آن باشد! او حتی گفت امکان دارد نماینده فرانسه همین را بهانه کند و انگلیسی ها را ناراحت نماید! (۱)

فیروز خبر نداشت که انگلیسی ها حاضر به پذیرش طرح مذاکره مستقیم ایران و شوروی نخواهند بود، زیرا در همین روزها که او سرگرم گفتگو با کرزن بود؛ لئونید کراسین نماینده تام الاختیار لنین در ژوئن همین سال به لندن و پاریس رفت تا مذاکرات تجاری را با دولت های انگلستان و فرانسه آغاز کند. لوید جرج و لرد کرزن با کراسین به گفتگو نشستند و نتیجه مذاکرات این شد که دو دولت با یک توافق کلی اختلافات خود را در قفقاز، ترکستان، ایران، افغانستان و چین خاتمه دهند. دولت شوروی متعهد شد مانع تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران، افغانستان و چین شود و به تمامیت ارضی این کشورها احترام گذارد. از آن سوی انگلیسی ها قول دادند از تقویت عناصر ضد انقلاب شوروی در قفقاز، ترکستان و آسیای مرکزی اجتناب ورزند؛ نیز قول دادند قوای خود را از آسیای مرکزی بیرون برند و ایران را

ص: ۶۳۳

پایگاه ضد انقلاب شوروی نمایندند و هر دو کشور خاک ایران را تاسی و یکم مارس مطابق با یازده فروردین ۱۳۰۰ تخلیه کنند(۱) به عبارت بهتر انگلیس قول داد از قوای دنیکن حمایت نکند و شوروی هم متعهد شد قوای جنگل را به حال خود رها کند. این موضوع ضربه اساسی بر جنبش میرزا کوچک خان جنگلی وارد ساخت. موضوع دیگر این بود که انگلیسی ها مانع ورود ایالات متحده به عرصه مسائل سیاسی و اقتصادی ایران شدند، ماجرا از آنجا شروع شد که فیروز از کرزن تقاضا کرد برای کمک به خزانه تهی ایران، موافقت کند شرکت استاندارد اوایل در منابع نفتی شمال ایران سرمایه گذاری کند؛ پیشنهادی که با خشم کرزن مواجه شد. بدون تردید نفت و اختلافات اقتصادی کمپانی های بزرگ و قدرت های بین المللی بر سر آن، نقش تعیین کننده ای در جهت گیری های سیاسی این کشور از دوره مشروطه به بعد داشته است. پیش تر به اجمال در مورد اختلافات منافع شرکت نفت انگلیس و ایران با شرکت استاندارد اوایل در دوره مشروطه سخن گفته ایم(۲) و اینک به اقتضای بحث مطالب دیگری را مورد اشاره قرار می دهیم.

ص: ۶۳۴

۱- صباحی، ص ۸، [مقدمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی].

۲- بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۹۱ به بعد.

۳. کرزن و شرکت استاندارد اوپل

امریکا به طور مشخص از دوره مشروطه تلاش داشت به نوعی وارد حریم اقتصادی خلیجفارس شود. در این زمینه امریکا بیشترین شانس را در ایران داشت. شیخ نشین های خلیجفارس و بین النهرین به طور کامل در اختیار بریتانیا بودند. به ویژه بعد از پایان جنگ اول جهانی. امریکا تلاش میکرد در نواحی خارج از قرارداد داری و نیز حوزه های نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیازهای نفتی به دست آورد. کرزن به دنبال خاتمه جنگ اول جهانی، همیشه امکان هجوم اقتصادی امریکا را به ایران مد نظر قرار میداد و تلاش میکرد جلو نفوذ امریکا را به ایران بگیرد. دولت بریتانیا از این هراس داشت که هر چه امریکا به ایران نزدیکتر شود، امکان تهیه منابع مالی جدیدتری برای این کشور به دست خواهد آمد و اگر این امر محقق میشد ایران از سیطره الیگارشی مالی بریتانیا خارج میگردد. کاکس تلاش کرد به هنگام بحث در مورد قرارداد ۱۹۱۹، مادهای بگنجانند که براساس آن ایران از اخذ وام و یا استخدام مستشار از کشوری دیگر غیر از بریتانیا منع شود. وثوق با این ماده به شدت مخالفت کرد چون به گمان او این محدودیت او را به یاد اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه میانداخت. در آن دوره، سیاست وثوق این بود که به سفیران روس، انگلیس و فرانسه گفت به تحریک ناصرالملک بود که نمایندگان مجلس اولتیماتوم را رد کردند، اما از سویی به نمایندگان مجلس گفت اگر ناصرالملک روس و انگلیس را تحریک نکرده بود؛ روسیه به ایران اولتیماتوم نمیداد(۱) با این که وثوق صریحاً با انحصار استخدام مستشار از انگلستان مخالفت کرد، اما به نوعی این نیت انگلیسی ها در قرارداد گنجانیده شد، همین امر یکی از مهم ترین دلایل نفرت مردم از قرارداد و جنبش همگانی علیه آن بود.

حدود یک ماه قبل از حمله نیروهای سرخ به انزلی، یعنی روز دهم آوریل ۱۹۲۰ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۲۹۹؛ نصرت الدوله فیروز با لرد کرزن ملاقات کرد، در این ملاقات او از کرزن خواست اجازه دهد دولت ایران مستقیماً با روس ها به مذاکره بپردازد! کرزن با همان تفرعن خاص خود به شدت با این تقاضا مخالفت کرد. در همین ملاقات فیروز مصلحت را در این دید که امریکاییان برای بهبود وضع مالی ایران مشارکت جویند و پیشنهاد داد مستشارانی در زمینه کشاورزی و راه آهن از امریکا استخدام شوند. او به دید انگلیسی ها پا را از گلیم خود فراتر گذاشت و تقاضا کرد مستشاران امریکایی در مسئله نفت ایران هم مشارکت جویند. فیروز شانس آورد که به دلیل این پیشنهاد جان خود را از دست نداد، همان طور که دیگرانی پیش و پس از این تحولات جان خود را بر سر نفت گذاشتند(۲) به هر حال کرزن به شدت با آمدن شرکت استاندارد اوپل به ایران مخالفت کرد و به فیروز «هشدار» داد آمدن امریکاییها به مفهوم رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران است و در آینده برای منافع شرکت انگلیسی مشکلاتی ایجاد خواهد کرد(۳).

انگلیسی ها بار دیگر نفت را ملک طلق و مایملک انحصاری خود دانستند و حتی حاضر به سخن گفتن در مورد آن نشدند. حتی بعدها در دوره نخست وزیری قوام السلطنه وقتی اندیشه مشارکت امریکاییها در منابع نفتی ایران در استان های شمالی کشور به میان آمد، جرج چرچیل مسئول بخش ایران وزارتخارجه انگلستان، هشدار داد دولت قوام در این فکر است که کشور را به کلی به امریکاییها تسلیم کند! از دید چرچیل جرم و اتهام ایرانی ها این بود که میخواستند از امریکا به اندازه کافی وام بگیرند تا قروض خود را به انگلیس پرداخت کنند و از بقیه آن برای ایجاد یک بانک ملی به راهنمایی امریکاییها و احداث خطوط آهن استفاده کنند. جرم بالاتر این بود که دولت ایران میخواست برای سر و سامان دادن به مالیه خود یک امریکایی استخدام کند(۴).

بعدها که نورمن به سمت وزیر مختار بریتانیا در تهران تعیین شد، شرکت استاندارد اوپیل باز به تلاش خود ادامه داد. این امر باعث شد روابط بریتانیا و ایالات متحده تیره شود. این شرکت بیش از هر شرکت دیگر امریکایی در صدد دست یابی به بخشی از نفت ایران بود که در حوزه قرارداد داریسی قرار نداشت. از همان فردای خاتمه جنگ اول جهانی، این گرایش به خوبی

ص: ۶۳۵

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۹۱.

۲- پیش از این مرتضی قلی خان صنیع الدوله و بعد از وی هم به طور مشخص ماژور رابرت ایمری کنسول یار سفارت امریکا قربانی رقابتهای نفتی قدرت های بزرگ شدند.

۳- Curzon to Cox, London, April ۱۰/۷۹۲۰, FO, ۳۷۱/۳۸۷۰.

۴- Memo by G. Churchill, Tehran, July ۲۹/۱۹۲۱, FO, ۳۷۱/۶۴۱۵/۸۷۸۸.

قابل تشخیص بود. با این زمینه ها بود که روز هشتم آوریل ۱۹۲۰ فیروز امکان فعالیت اقتصادی امریکاییها را با کرزن مورد بررسی قرار داد، کرزن به فیروز هشدار داد این فکر را از سر خود بیرون کند(۱) وقتی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۲۰ به پیروزی رسیدند و هاردینگ به جای ویلسون به ریاست جمهوری امریکا نایل آمد، بریتانیا نگرانی بیشتری از نقشه های شرکت های نفتی امریکایی برای راه یابی به ایران احساس کرد. گفته میشد جمهوریخواهان تسلیم تقاضاهای شرکت نفت استاندارد اوایل هستند. اندکی بعد، یکی از اعضای کابینه هاردینگ به نام آلبرت فال(۲) متهم شد که از هاری سینکلر(۳) مدیر شرکت نفتی سینکلر و یکی از مدیران شرکت مستقل نفتی ادوارد دوهنی(۴) رشوه ستانده است. شرکت نفتی سینکلر همانی است که بعدها رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران شد و تلاش آن برای سرمایه گذاری در ایران، به تراژدی قتل ماژور ایمری و بحرانی شدن روابط ایران و امریکا منجر گردید(۵).

شخص کرزن در مخالفت با ورود امریکا به عرصه های نفتی ایران، صریحاً به وزیر مختار خود یعنی نورمن - که از خرداد ۱۲۹۹ به جای کاکس آمده بود - یاد آوری کرد که در میان تمام کشورها، تنها ایالات متحده است که میخواهد امتیاز نفت شمال ایران را به چنگ آورد. او به نورمن دستور اکید داد که به دولت ایران اطلاع دهد، بریتانیا پشتیبان شرکت نفت انگلیس و ایران است و با نظر دولت ایران که امتیاز خوشتاریا(۶) را باطل میدانند مخالفت میکند. مقدر بود منابع نفت شمال - که هنوز هم به استحصال نرسیده است - به یکی از موضوع های بحث انگیز تاریخ معاصر ایران تبدیل شود و در حاشیه آن حوادثی بی شمار رقم خورد که سهم تعیین کننده های در سمت و سوی تحولات کشور داشته است. پیش از همه بهتر است سابقه امتیاز نفت شمال را ارزیابی کنیم:

۱-۳. امتیاز خوشتاریا

امتیاز بهره برداری از نفت شمال به سال ۱۲۷۴ شمسی مطابق با ۱۸۹۶ میلادی، پنج سال قبل از اعطاء امتیاز داریسی، از سوی ناصرالدین شاه به محمد ولیخان تنکابنی واگذار شد. این خود مبین عمق غفلت شاه ایران از مسئله نفت در دنیای آن روز بود و نشان میداد که دولتمردان ایران تا چه حد از اهمیت موضوع غافلند. هر چند هنوز اهمیت نفت در دنیای آن روز به درستی شناخته نشده بود و هر چند امروز نیز نفتی در شمال ایران استحصال نشده، اما

ص: ۶۳۶

۱- Curzon to Norman, London, ۲۶ November ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۵۸۷

۲- Albert B. Fall

۳- Harry Sinclair

۴- Edward Doheny

۵- این ماجرا به طور مشروح و بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ایران در اثری از راقم این سطور به نام «ایالات متحده و نخبگان سیاسی ایران»، تشریح شده است.

۶- Akakiy Medvedievich Khoshtaria

این همه نمی توانست دلیل این باشد که امکانات - حتی بالقوه - کشور در دست یک فرد حقیقی قرار گیرد. همین غفلت بعدها برای کشور مشکلات عدیده ای ایجاد کرد. بیست سال بعد از آن ماجرا در سال ۱۹۱۶ میلادی و در بحبوحه جنگ اول جهانی، یک گرجی تبعه روسیه به نام آکاکی مددویچ خوشتاریا امتیاز فوق را از تنکابنی خرید و این سرآغاز بحرانی وسیع در آینده کشور شد. نکته مهم این است که به هنگام جنبش جنگلی ها در جنگ اول جهانی یکی از مهم ترین کانون حملات آنها اداره خوشتاریا بود: «سیم تلگراف رشت دیروز عصری اصلاح شده و مخابرات میرسید از قشون روس که روس ها به انزلی پیاده کرده بودند، نهصد نفر وارد رشت شده است و یک عده ای هم قشون به گرگانرود وارد نموده اند. زد و خورد طالبش ها با اجزای کمپانی خوشتاریا مداومت دارد.» (۱)

قرارداد مشهور به خوشتاریا در دوره صدارت سپهسالار تنکابنی منعقد شد، اما به دلایل بعدها مطبوعات تهران آن را به نام وثوق تمام کردند. روز بیست و ششم شعبان ۱۳۳۵، درست در میان رعب و وحشت ناشی از عملیات کمیته مجازات؛ مخالفین برای اینکه سندی جدید در مورد خیانت وثوق منتشر کرده و زمینه های لازم را برای برخورد خشونت آمیز با او فراهم نمایند، متن امتیاز نامه مزبور را منتشر کردند. طبق این قرارداد دولت ایران امتیاز کشف و استخراج کلیه معادن گیلان، مازندران و استرآباد و ولایت اردبیل را به خوشتاریا واگذار می کرد. طبق ماده چهار قرارداد دولت ایران به صاحب امتیاز اجازه می داد راه شوسه و آهن، همچنین پل و مغازه و خط تلفن احداث کند و هر گونه امتیازی که برای سهولت اجرای ماده یک مندرجه در قرارداد لازم باشد به طرف امتیاز اعطا کند.

ماده هشتم که بعدها باعث دردسر فراوانی برای ایران شد به این شرح بود: «امتیاز نامه حاضره با این اجازه به مسیو خوشتاریا داده شده است که برای خود شریک گرفته یا شرکتی برای اجرای مطالعات و تفتیشات مقدماتی راجع به استفاده واقعی از معادن تشکیل دهد پس از آن صاحب امتیاز حقوقی را که به موجب این امتیاز دارد به یک شرکت سهامی که از طرف دولت شناخته شده باشد واگذار و آن شرکت مکلف خواهد بود تمام مواد و شرایط آن را مجری دارد. شرکت مزبور باید لااقل چهار سال بعد از تاریخ امضای قرارداد تشکیل شود.»

به همین ترتیب ماده دهم هم می توانست برای آینده ایران بسیار زیانبار باشد: «برای اینکه امتیاز حاضره حقیقتاً به موقع استفاده گذارده شود شرکت مزبور حق دارد قسمت های اراضی منضمه در این امتیاز نامه را به اشخاص یا شرکت های سهامی اجاره و واگذار نموده یا به ترتیب دیگر قراری با اشخاص یا شرکت های سهامی بدهد، شرکت فوق الذکر مجاز است حقوق خود را کاملاً یا جزواً به اشخاص یا شرکت های مزبوره انتقال دهد، مشروط بر اینکه مشارالیهم متقبل شوند مواد و شرایط این امتیاز نامه را به مورد اجرا گذارند. کلیه قراردادهای و کترات هایی که صورت می گیرد و همچنین تشکیل قانونی هر شرکتی که برای عمل و استفاده از این

ص: ۶۳۷

امتیاز نامه ایجاد می شود به دولت ایران اخطار خواهد شد.» طبق ماده نوزدهم، تاریخ امتیاز به مدت هفتاد سال تعیین شد که در پایان انقضای آن کلیه مایملک منقول و غیر منقول به دولت ایران تعلق می گرفت (۱).

خوشتاریا اقدامات اولیه را برای استحصال نفت شمال ایران آغاز کرد، اما انقلاب بلشویکی همه رشته های او را پنبه کرد و کارش معلق ماند. خوشتاریا برای اینکه به سود خود دست یابد، در صدد برآمد تا این امتیاز را به جایی بفروشد، در نهایت امر این امتیاز را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت؛ بدون اینکه دولت ایران اطلاعی از موضوع داشته باشد. این امر مقدماتی بود بر بحران های فراوانی که حتی تا مرز شکستن استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز پیش رفت. دولت ایران که اینک به خبط عظیم ناصرالدین شاه وقوف حاصل کرده بود و نیز به اهمیت نفت و مداخلات ناروای بریتانیا در امور داخلی کشور به دلیل مسئله نفت بیش از پیش وقوف یافته بود، امتیاز خوشتاریا را که از سوی دولت شوروی ملغی شده بود به رسمیت نمیشناخت و اصل آن را غیر قانونی میدانست، اما شرکت نفت انگلیس و ایران با استناد به فروش این امتیاز از سوی خوشتاریا آن را به نفع خود تفسیر میکرد. این وضعیت باعث شد رقابت های فراوانی بین شرکتهای امریکایی و انگلیسی از یکسو و دولت شوروی از سوی دیگر شکل گیرد که به زیان مصالح و منافع ملی ایران تمام شد. طبعاً شوروی حاضر نبود در مرزهای خود فعالیتهای شرکت هایی را تحمل کند که وابسته به اردوگاه سرمایه داری بودند و دول غربی نیز نمیتوانستند از منافع خود در این حوزه نفتی چشم پوشی کنند. وضعیت اقتصادی ایران به مشکلات فراروی کشور بیشتر دامن میزد.

۲-۳. امریکا، انگلیس و نفت شمال

بحث نفت شمال ایران یکی از مهم ترین دلایل حضور نیروهای بریتانیایی در شمال کشور بود. در واقع انگلیسی ها از مذاکرات خود با لئونید کراسین سود جستند تا اگر باکو از دستشان رفت (۲)، حداقل منابع نفت شمال ایران را در اختیار داشته باشند. تسلط بر منابع نفتی شمال، به منزله سیطره سیاسی و اقتصادی بر شمال و جنوب ایران به شمار می آمد، ضمن اینکه حضور در شمال ایران، به منزله تسلط بر مرزهای جنوبی شوروی هم می توانست ارزیابی شود. یکی از مهمترین علل مخالفت محافظی در خود بریتانیا با حضور نیروهای انگلیس در شمال ایران را هم باید در این راستا تحلیل کرد. به یاد آوریم رقابتی فشرده و سهمناک بین شرکت شل از سوئی و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر برای تسلط بر نفت شمال ایران جریان داشت، رقابتی که تا سال های ملى شدن نفت ایران هم ادامه یافت. شرکت انگلیسی حاضر نبود سر مویی از انحصار منابع نفتی ایران کوتاه آید و شرکتهای رقیب هم حق خود میدانستند در

ص: ۶۳۸

۱- مشروح قرارداد در: ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۸۱-۴۸۴.

۲- در مورد اهمیت نفت باکو برای انگلیس بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۸۷-۵۹۰.

این منابع سرشار سهیم شوند. به واقع بسیاری از مخالفین قرارداد خارجی ۱۹۱۹ صاحبان صنایع نفتی و کمپانیهای عظیم فراملیتی بودند. اینان به طور طبیعی در مخالفت خود به تنها چیزی که میاندیشیدند سود بود و سود؛ در این راه هیچ مانعی نمیتوانست آنان را متوقف سازد. دولت بریتانیا از این اختلافات و علل بنیادین آن به خوبی آگاه بود، اما در این مرحله، اولویت نخست و تلاش عمده کلیه محافل بریتانیا این بود که مانع ورود امریکا به منابع نفتی ایران شوند.

حتی بعد از سقوط و ثوق، نورمن به پیرنیا اطلاع داد موضع دولتش مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به امریکاست و خرید امتیاز خوشتاریا را توسط شرکت نفت انگلیس و ایران قانونی میداند؛ امری که دولت های ایران هرگز حاضر به پذیرش آن نشدند. پیرنیا پاسخ داد به نظر دولت ایران امتیازی که در مجلس شورای ملی تصویب نشده باشد، فاقد اعتبار است. نورمن که جوابی برای گفتن نداشت فقط گفت دولت انگلستان نمیتواند این نظر را قبول کند(۱) مخالفت پیرنیا با نظرات کرزن و بگو مگوی او با نورمن باعث شد وزیر مختار به رئیس الوزرای ایران بی اعتمادتر شود و بعدها کار به جایی رسید که دولت وی به شدت تضعیف گردید.

۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران

با این اوصاف به واقع ورود نیروهای شوروی به انزلی نگرانی مقامات بریتانیایی را از آینده نفت شمال و البته نفت جنوب مضاعف ساخت. وقتی نیروهای شوروی در انزلی پیاده شدند، نورمن که دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ هیچ امیدی نداشت، به این فکر افتاد که اگر جنگلی ها و بلشویک ها به سوی جنوب ایران لشکرکشی کنند؛ بهتر است تهران را ترک کنند. در وزارتخارجه بریتانیا نقشه میکشیدند برای فرمانروایی بر مرکز ایران، از عشایر بختیاری استفاده شود. درست در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، بختیاری ها بخت خود را آزمودند. آنها خواستند حاکمیت بخش بزرگی از ایران به آنان داده شود، در مقابل آنان هم یکی از شاهزادگان قاجار را به عنوان پادشاه دست نشانده انگلستان قبول میکردند. مسئله این بود که آنان تقاضا داشتند تمامی حق الامتیاز ایران از بابت نفت به خوانین بختیاری پرداخت شود. خوانین بختیاری اعلام آمادگی کردند همراه با قوای قوام الملک شیرازی صیانت از نواحی مرکزی و جنوبی ایران را عهدهدار شوند. با این حال میخواستند سهم پول قوام الملک را خود انگلیسی ها بپردازند.

این سناریویی مسخره بود، اما وزارت خارجه عقیده جاده صاف کن امپریالیسم در منطقه یعنی سرپرسی کاکس را هم که متخصص تشکیل حکومت های دست نشانده در بین النهرین

ص: ۶۳۹

بود؛ جویا شد (۱) او این همکاری را مورد تأیید قرار داد، توضیح داد اگر بلشویک ها تهران را به تصرف در آورند و خان های بختیاری احساس کنند با شاه جدید بهتر میتوانند کار کنند، دولت بریتانیا نباید در انجام خواسته آنها کوتاهی کند. این مستعمره چی کهنه کار سناریویی بس خطرناک برای ایران طراحی کرده بود: ایران برای صیانت از هند و حفظ منافع شرکت نفت انگلیس و ایران باید تجزیه گردد. نواحی مرکزی ایران به بختیاری ها داده شود، خوزستان باید به شیخ محمره یعنی خزل محول می گردید تا دولت خود را به نام عربستان تشکیل دهد و والی پشتکوه لرستان نیز باید تشویق می شد تا در قلمرو خود دولت لرستان را به وجود آورد. او بر این باور بود که دولت های یاد شده میتوانند کنفدراسیونی تشکیل دهند و حصاری استوار در برابر تجاوز بلشویک ها علیه منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران به وجود آورند (۲)

نقشهای به غایت خائنه تر هم وجود داشت: پیش تر در کنار استقلال خزل از نیمه دوم سال ۱۲۹۷، این مسئله بین مقامات دولت انگلیس مورد بحث واقع شد که اورمیه و سلماس و بخش هایی از آذربایجان غربی امروز را برای تشکیل دولت ارمنستان به ارامنه بدهند و بنادر بوشهر را هم ضمیمه بین النهرین سازند و به این شکل این مناطق را از ایران منفک سازند (۳) هم زمان انگلیسی ها اعراب را به مخالفت با عثمانی بیش از پیش تشویق کردند. انگلیسی ها در بصره، نجف و به ویژه کربلا با اتکا به «بعضی از رؤسای شرور عرب» شروع به دسته بندی کردند و علیه حکومت عثمانی به جنگ مبادرت ورزیدند. این امر بهانه های به دست عثمانیها داد تا آنان را سرکوب سازد، اما این بار اعراب نجف، عطیه نامی را رئیس خود کردند و سر از اطاعت حکومت عثمانی پیچیدند. به زودی روابط نجف و کربلا با دولت مرکزی گسسته شد. خلیل پاشا که طرفدار شدت عمل در برابر شورشیان بود، از کار بر کنار و به جای او انور پاشا والی بغداد گردید. انور پاشا به دلیل جنگ بصره و فلاحیه و حضور قشون انگلیس در اطراف عراق عرب، تلاش کرد آتش جنگ داخلی را خاموش سازد. از آن سوی عثمانی در جبهه ایران میخواست این کشور را با انگلیسی ها درگیر سازد، نظر به اینکه مردم ایران اکثراً شیعه بودند، انور پاشا تلاش کرد از سرکوب جنبش کربلا و نجف جلوگیری کند تا در مناسبات عثمانی با طرف ایرانی خللی روی ندهد. از سویی به تحریک انگلیسی ها بین ترک ها و اعراب منازعات خونینی در خود عثمانی در گرفت. در این بین روحانیت شیعه برای جلوگیری از برادر کشی، نقش مهمی ایفا کرد؛ عده های از آنان را همراه با بعضی دیگر از عاقبت اندیشان از کاظمین به کربلا فرستادند تا با اعراب کربلا گفتگو نمایند، نتیجه گفتگو مثبت بود؛ حداقل به طور موقت

ص: ۶۴۰

۱- در این زمان کاکس توانسته بود با همکاری گرتروود بل زنی که مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا در بین النهرین بود، طرح تشکیل دولت عراق را به انجام رساند، یکی از فرزندان شریف مکه را به عنوان پادشاه دست نشانده عراق به قدرت رسانیدند و دور جدیدی در تاریخ خاورمیانه آغاز شد.

Ghani, p.۱۳۲-۲

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۰.

التیامی بین اعراب و ترک های عثمانی شکل گرفت (۱) و خصومت و آتش افروزی و برادر کشی که دست انگلیس در پشت آن دیده میشد، خاموش گردید.

با تمام این اوصاف نقشه تجزیه ایران و استراتژی خطرناک کاکس با واکنش مخالفت آمیز اداره هندوستان مواجه شد، نیز وزارت خزانهداری با این طرح مخالفت کرد و توضیح داد که حاضر نیست برای چنین طرح ابلهانه ای پولی بپردازد و بودجه آن را تأمین نماید. شرکت نفت انگلیس و ایران هراس های خاص خود را داشت. مدیران شرکت تردید داشتند خان های بختیاری بتوانند حتی بر افراد قبيله خود تسلط داشته باشند و مناطق نفتی را از خطرات احتمالی مصون نگهدارند (۲). مدیران شرکت در طول جنگ اول جهانی دیده بودند که خوانین بختیاری چگونه به آسانی موضع خود را تغییر میدهند و حتی از آلمانی ها دفاع میکنند؛ به همین دلیل به آنان هم اعتمادی نداشتند. پس در این مقطع از تاریخ کشور، رقابت محافل درونی خود انگلستان و بحث نفت، مانع از تجزیه کشور شد. مخالفین کرزن بر این باور بودند که بهتر است در ایران دولتی قدرتمند و مرکزی که دست نشانده تمام عیار بریتانیا باشد روی کار آید، دولتی که هزینه حفاظت از منابع نفتی و سایر امتیازات اقتصادی بریتانیا را بدون تحمیل بودجه ای به خزانه داری بریتانیا متقبل شود. این دولت باید متکی بر ارتشی می بود که باز هم هزینه اش را خود دولت ایران تقبل می کرد و نه انگلستان. به واقع به موازات اقدامات رسمی کرزن، محفل مخالف سیاست خارجی رسمی بریتانیا مشغول کار بودند و خواهیم دید که چگونه نقشه خود را پیش بردند.

ص: ۶۴۱

۱- دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۴.

۲- Ghani, p.۱۴۹.

۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین

نیمه های خرداد ۱۲۹۸ کاکس از ایران رفت تا دولتی را در بین النهرین به وجود آورد و به جای وی هرمن کامرون نورمن (۱) را به عنوان وزیر مختار به ایران فرستادند. روز ۲۳ خرداد آن سال کاکس خاک ایران را ترک کرد تا مأموریت اصلی گروهی از محافل حاکمه بریتانیا در ایران را، نورمن انجام دهد. نورمن در مدرسه ایتن و کالج ترینیتی کمبریج درس خواند، از سال ۱۸۹۴ به عنوان کادر دیپلماتیک وارد وزارت امور خارجه بریتانیا شد. از بدو استخدام تا دو سال نخست جنگ اول جهانی در مصر، عثمانی، امریکا، روسیه، آرژانتین و توکیو کار کرد. او عضو هیئت نمایندگی انگلستان در کنفرانس صلح پاریس بود و سمت وزیر مختاری داشت. میگویند به شش زبان از جمله عربی، ترکی و روسی آشنا بود. در اردیبهشت ۱۲۹۹ مصادف با مه ۱۹۲۰ به تهران آمد و تا مهر ۱۳۰۰ یا اکتبر ۱۹۲۱ وزیر مختار انگلستان در تهران بود. کرزن به دلیل مشارکت فعال نورمن در کودتای رضاخان بدون اطلاع وزارت امور خارجه، از او بیزار بود؛ به همین دلیل حاضر نشد حتی بعد از خاتمه مأموریتش با او ملاقات کند. با این حال کرزن به وی پیشنهاد کرد به عنوان وزیر مختار به شیلی برود، نورمن این پیشنهاد را محترمانه رد کرد و به سال ۱۹۲۴ خود را بازنشسته نمود (۲).

نخستین اقدام مهم نورمن پس از ورود به ایران توطئه کودتا علیه استاروسلسکی برای قبضه کردن قزاق خانه بود. استاروسلسکی که ریاست قزاق خانه را در اختیار داشت، «در ظاهر با انگلیسی ها مماشات» میکرد. از سویی استاروسلسکی با عده ای که ملیون خوانده می شدند و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بودند هم مرتبط بود. عده ای دیگر از مقامات ایرانی به امید این که وی بتواند با توسل به قوه قزاق جلو شرارت ها را بگیرد، حمایتش می کردند. آنها نمیخواستند قزاق خانه به صاحب منصبان انگلیسی تحویل داده شود. سفارت بریتانیا هر کار کرد تا او را به متابعت از فرامین خود وادار موفق نشد. او گفته بود فقط اوامر شاه ایران را اطاعت میکند (۳). در ۲۷ خرداد ۱۲۹۷ نورمن به کرزن گزارش داد استاروسلسکی با افسران بلشویک ارتش شوروی در ارتباط است و به نیروهای تحت امر خود میگوید همه آنان روس هستند و دشمن مشترکشان انگلیس است (۴). این اتهام، بدون تردید برای سهولت انجام کودتا انجام میشد که استاروسلسکی به دلیل وفاداری به شاه می توانست با آن مخالف باشد. نورمن حتی ادعا کرد اگر حادثه ای غیر مترقبه روی دهد، احتمالاً استاروسلسکی به بلشویک ها پناهنده خواهد شد. مراتب را به احمد شاه اطلاع دادند، اما شاه گفت حتی اگر یکی از افسران قزاق به بلشویک ها پناهنده شود، او همه آنان را اخراج خواهد کرد لیکن تا زمانی که آنان به شخص وی وفادارند، هیچ گونه اقدامی علیه آنان انجام نخواهد داد. در همین نامه، نورمن وثوق را متهم به بی شهامتی میکند و میگوید او دیگر حاضر نیست اقدامی کند تا باعث نارضایتی شاه گردد (۵). نورمن با وثوق میانه ای نداشت، همسو با گروه موتاگ - چلسمفورد، با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می کرد، از اندیشه تأسیس دولتی که مطلقاً دست نشانده بریتانیا باشد و امنیت ایران را با هزینه خود ایرانی ها تأمین کند حمایت می کرد، پس نخستین اولویت او برافکندن وثوق بود. از این به بعد یک سلسله تحریکات علیه وثوق انجام شد که منجر به استعفای او در چهارم تیر ۱۲۹۹ گردید. به عبارت بهتر، کمتر از دو هفته بعد از وزیر مختاری نورمن، وثوق از قدرت فروافتاد.

جانشین وثوق، حسن خان مشیرالدوله بود. مشیرالدوله کاندیدایی بود که کرزن نیز به وی نظر موافق داشت، با اینکه او از نظر وزیر مختار مردی قابل اعتماد به شمار نمیرفت، لیکن برای وارد آوردن ضربه اصلی کابینهای لازم بود تا دوره انتقال را طی کند و کار به جایی برسد که کشور مثل سیب رسیده در دست انگلیسیها قرار گیرد. مشیرالدوله قبل از اینکه قدرت را به دست

گیرد، شرط کرد در درجه اول حاضر نیست قرارداد را اجرا کند مگر اینکه به تصویب مجلس برسد. دوم اینکه او گرچه با ادامه فعالیت مستشاران مالی بریتانیا مخالف نیست، اما این

ص: ۶۴۲

۱- (Herman Cameron Norman (۱۸۷۲-۱۹۵۵

۲- Waterfield, p.۴۷

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۷

۴- Norman to Curzon, Tehran, ۱۳ July ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۰۸

۵- Same to Same, Tehran, ۱۷ June ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۳۸۷۴

حق را خواهد داشت که توصیه های آن را رد یا قبول کند. سومین موضوع این بود که انگلیس باید تعهد کند به فوج قزاق حد اقل تا دو ماه دیگر کمک نماید. و آخر الامر اینکه برادرش حسین پیرنیا مشهور به مؤتمن الملک و مخبر السلطنه هدایت در کابینه باشند. او گفت هیچ کدام از افسران روسی را از بریگاد قزاق اخراج نمیکند، زیرا در شمال کشور جنبش های جدایی طلب وجود دارند و برای سرکوب آنان به فوج قزاق نیاز خواهد بود.

همزمان در مجلس اعیان بریتانیا در مورد سیاست انگلستان در باب ایران اختلافات و درگیری های لفظی فراوانی رخ داد به طوری که لرد کرزن ناچار شد خود شخصاً به منتقدان پاسخ گوید. او گفت برخی از مخالفینش سیاست های بریتانیا در قبال ایران را سیاستی امپریالیستی می دانند؛ کسانی که می گویند مگر بریتانیا در داخل خود مشکل ندارد که روی به سوی کشورهای دیگر آورده است؟ کرزن گفت برخی از منتقدان سیاست های او را در قبال ایران سیاستی دیوانه وار می دانند که برخی از همقطاران او را به دنبال خود می کشانند. کرزن خاطرنشان کرد به این انتقادات اعتنایی نمی کند، سپس یادآوری نمود که سی سال است با مسائل ایران مرتبط است و در طول این سالها همیشه عده ای او را بی اعتنا نسبت به مسائل سیاسی ایران و استقلال و تمامیت ارضی این کشور دانسته اند. او ادامه داد مسئله ایران همیشه یکی از مسائل مهم سیاست خارجی بریتانیا به شمار رفته، زیرا متجاوز از یکصد سال است که منافع مهمی برای امپراتوری در آن کشور تعریف گردیده است. سیاستی که او تعقیب می کند به واقع همان سیاستی است که وزرای خارجه سابق انگلستان مثل لرد سالیسبوری و لرد لنداون در پیش گرفته بودند. این سیاست همان سیاستی است که سر ادوارد گری سابق و ویسکونت گری آو فالوان کنونی، به شکل متواتر از پشت همین میز اعلام داشته اند. بنای سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران آن است که این کشور همیشه امنیت داشته باشد، استوار و پایدار گردد، ایران به یکی از متحدین نزدیک بریتانیا تبدیل شود و بتواند استقلال خود را حفظ کند. این سیاست زمینه قراردادی است که وزارت خارجه بریتانیا با دولت ایران در باب آن مذاکره می کند، قراردادی که به مجلس عوام هم تقدیم شده و به اندازه سرسوزنی استقلال داخلی ایران را خدشه دار نمی کند. طبق قرارداد، انگلستان حاضر شده است به ایران مساعدت کند تا یک نیروی نظامی ملی و مستقل تشکیل دهد، نیز کوشش بر این است تا ایران بتواند مسائل داخلی خود را اداره کند. منظور این است که ایران بتواند منابع ثروت خود را مورد بهره برداری قرار دهد، به همین دلیل است که به هنگام انعقاد قرارداد، یک قرضه دو میلیون لیره ای در اختیار این کشور قرار خواهد گرفت و بعلاوه پذیرفته شده است که در تعرفه گمرکی تجدید نظری صورت گیرد که به حال اقتصاد ایران بسیار مفید خواهد بود. او باز هم تذکر داد هدف بریتانیا این نیست که ایران را تحت الحمايه خود نماید، به هیچ وجه او به مُخيله خود این مسئله را خطور نداده است که از مجمع اتفاق ملل تقاضای قیمومیت بر ایران نماید.

کرزن گفت آقاخان محلاتی یعنی همان «آقای مکرمی که نظریات خود را در جراید اشاعت داده و راجع به سیاست کنونی ما در موضوع ایران قدری اظهار ظن و تردید نمود»، همان کسی

که لردهای انگلستان به سخنان او استناد می کنند، به خود وی گفته است: «به عقیده من قرارداد انگلیس و ایران بایستی سرمشق قراردادهای بین یک دولت معظم اروپایی و یک دولت آسیایی واقع گردد.» در همان زمان می گفتند این قرارداد باید به مجمع اتفاق ملل فرستاده شود تا تصویب شود، اما انگلستان ابداً مجبور نبود به چنین اقدامی مبادرت ورزد. علت این است که قرارداد زمانی امضا شده که هنوز معاهده صلح امضا نشده بود و اساساً مجمع اتفاق ملل هنوز وجود خارجی نداشت. با این وجود او مایل بود قرارداد بر اساس مقررات مجمع اتفاق ملل انجام گیرد زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که انگلستان از کرده خود پشیمان باشد و یا بخواهد آن را مکتوم نگهدارد: «لذا از ابتدا من به دولت ایران و خاصه وزیر امور خارجه آن مملکت از صمیم قلب اصرار نمودم برای عرضه داشتن به مجلس شورای ایران عاجلاً اقدام نموده تا مساعدت عناصر ملی را که بعضی از آقایان ناطقین از بنده تحصیل آن را ضروری خواندند جلب و کسب نماید. هر گاه مجلس شورای مزبوره آن را قبول و تصویب کند مسلماً آن را با استحکام و نیروئی دو برابر از آنچه دارد به مجمع عرضه خواهیم داشت.»

کرزن گفت وقتی شاه ایران به کشورش بازمی گشت حادثه ای روی داد که در هر کشور قدرتمندی هم روی می دهد. یعنی اینکه دولت و ثوق الدوله که بانی و مؤسس قرارداد بود ساقط شد و هیئت دولت جدیدی به ریاست مشیرالدوله شکل گرفت. او گفت مشیرالدوله به گمان او می تواند نماینده حزب مخالف یعنی حزب متمایل به ملیون باشد. مشیرالدوله می خواهد اندکی سیاست خود را در مقایسه با وثوق تغییر دهد، او قرارداد را به حالت تعلیق درآورد تا به تصویب مجلس برسد. کرزن گفت: «من شخصاً این سیاست دولت ایران را قدری خورده گیری بی مورد و سیاستی جاهلانه پنداشته زیرا [باعث شده] از فوائد عظیم آن که شروع به استفاده کرده بود چشم ببوشد.» این مسئله مربوط به خود ایرانیان است، اما انگلستان هم میل دارد این قرارداد به تصویب مجلس ایران برسد به همین دلیل است که آن سیاست را پذیرفت، به شرط اینکه مجلس مزبور به زودی افتتاح شود و قرارداد به آن عرضه گردد. کرزن ادامه داد علت اینکه او مایل است قرارداد به تصویب دولت ایران برسد این است که انگلستان می خواهد از مسئولیت های خود در آن منطقه بکاهد. این امر مستلزم توانایی ایران برای دفاع از سرحدات خود با تکیه بر یک قوه نظامی است. اگر مجلس ایران ترجیح داد «تنها بودن» را انتخاب کند، او هیچ گونه ایرادی نخواهد داشت. اما اگر پذیرفت آن را تصویب کند، انگلستان با کمال صداقت حاضر است در این راه به دولت ایران کمک نماید.

دولت ایران گفته بود برای انعقاد مجلس چهار ماه وقت لازم است، به همین دلیل انگلستان هم از ادامه مساعدت مالی تا آن زمان استنکاف می ورزد و بر این باور است و اصرار دارد که ظرف همان مدت باید مجلس ایران افتتاح گردد و قرارداد در ظرف همین مدت به آن عرضه گردد. احتمال داده می شود که مجلس ایران به طور مثال برای مدت انقضای این قرارداد پیشنهادهایی بنماید، به همین دلیل او هم از این امر استقبال می کند. کرزن توضیح داد مسئله ایران دو وجه دارد: سیاسی و نظامی. آنگاه وی گفت در مراحل اولیه جنگ انگلستان دو قوه

نظامی به ایران اعزام داشت یکی به جنوب و دیگری به منطقه شمال شرقی در مشهد. او مدعی شد اگر این نیروها به دلیل احساسات خصمانه بریتانیا نسبت به دولت ایران اعزام شده بودند، ایران تقاضای احضار آنها را می کرد، اما ایران متواتراً تقاضا کرده است این نیروها باقی بمانند و مأموران بریتانیا در تهران هم به این موضوع اشاره کرده و آن را تأیید نموده اند. او خاطرنشان ساخت با این وجود انگلستان مایل است برای تقلیل مخارج خود در این نقطه از دنیا و سرعت بخشیدن به اتکا ایران به نیروی نظامی ملی خود، به تدریج این نیروها را از جنوب و شمال شرق این کشور فرا خوانده و فقط عده ای محافظ برای کنسولگری ها باقی گذارد. او گفت نمی خواهد مسئولیت های دوره جنگ را در ایران تقبل کند و آن را امری غیر عادلانه می داند؛ به همین دلیل هر دو قوه را احضار نموده است.

کرزن گفت نیروهای انگلیسی بین همدان تا قزوین، برای دفاع از وضع عمومی کشور باقی مانده اند، بنا بر این این نیروها برای مقابله با بلشویک ها یا هر نیروی دیگری مأمور نشده اند. نیرویی که باید مقابل بلشویک ها ایستادگی می کرد قوه قزاق ایران بود که همه ایرانی اند و سلاح کامل دارند و صاحب منصبان آن هم البته روسی هستند. کرزن توضیح داد فرماندهی این نیرو با استاروسلسکی بود که به طور ناگهانی، بدون دلیل و با آن که برتری نظامی را در دست داشت عقب نشینی کرد و شروع به تبلیغات ضد انگلیسی نمود؛ این مرد مظنون است که مبالغه گزافی وجوه دولت ایران را اختلاس کرده و به صرف مصارف شخصی خود رسانیده است. او ادامه حضور این صاحب منصبان را به مثابه تهدیدی برای منافع بریتانیا در ایران عنوان نمود، به روایت کرزن به همین دلیل است که او تغییر کرده و ژنرال آبرونساید هم از این تغییر حمایت نموده است. نیروی قزاق از آن به بعد تحت فرماندهی انگلیسی ها واقع شده بود.

از نظر سیاسی هم کرزن ابراز امیدواری کرد مجلس ایران تا یک ماه دیگر گشایش یابد، زیرا اکثر نمایندگان آن انتخاب شده اند و عمدتاً این منتخبین در تهران و اطراف آن سکونت دارند، پس این امیدواری وجود دارد که قرارداد به زودی به مجلس ایران عرضه گردد. اگر این مجلس، قرارداد را با جرح و تعدیل بپذیرد، انگلستان هم حتی الامکان از کمک مضایقه نخواهد کرد. او تنها راه ممکن برای استقلال ایران را اجرای قرارداد ۱۹۱۹ دانست، اگر مجلس آن را تصویب کند که دولت بریتانیا به کمک خود ادامه خواهد داد و گرنه مسئولیت بر عهده خود ایرانیان خواهد بود. در ادامه کرزن گفت قوه قزاق در حال حاضر تنها نیرویی است که می تواند پایه تشکیل نیروی نظامی ملی ایران واقع شود، «قوه ای که ما اشتیاق تأسیس آن را داریم»، از سویی این نیرو تنها قوه ای است که می تواند سرحدات شمال و شمال غربی ایران را حفاظت نماید. اگر «موفقیت حاصل شود ما حتی الامکان کوشش کرده ایم دولت ایران را قادر سازیم که از ضربت بالشویکها که می خواهند به پایتخت و موجودیت وی وارد آورند جان به سلامت ببرد و هر گاه فقدان و فتور حاصل کند آن قدری که در حیز امکان ما بوده است به عمل آورده بایستی آن کار را ترک کنیم».

کرزن گفت به دولت ایران اطلاع داده است که نمی تواند قوای انگلیسی مقیم قزوین را تا

ابد نگاه دارد. اگر دولت انگلستان بتواند تا بهار این نیرو را حفظ کند «همت غریبی» کرده است. او هیئت دولت مشیرالدوله را مشتمل بر عناصری دانست که «دارای تمایلات آزادی خواهانه مترقی هستند.» او گفت با دولت ایران اظهار همدردی می کند زیرا مشکلات ممالک شرقی که به واسطه جنگ در «حال تشنج و ضعف» هستند به هیچ وجه با دول اروپایی قابل قیاس نیست. اما دولت ایران باید تکلیف خود را مشخص نماید. اگر مایل به اجرای قرارداد است انگلستان هم موافق تعهدات خود عمل می کند ولی اگر ایران می خواهد روشی دیگر در پیش گیرد «و به منابع ثروت خود تکیه می کند»، مسئولیت متوجه خود آنها خواهد بود و بریتانیا رادع و مانعی در این مسیر به وجود نخواهد آورد. کرزن در پایان گفت «نقشه با کمال فکر و مطالعه طرح شده است»، به نحوی که با تحولات پیاپی ایران، ضامن استقلال این کشور و حفظ منافع بریتانیا خواهد بود: «هر گاه در عین هرج و مرجی که تمام مشرق زمین را تهدید می کند ما بتوانیم یک مملکت اسلامی [را] که دارای شعائر عظیم و دوستی قدیمی با انگلستان می باشد مساعدت نماییم که تمامیت، سرحدات و استقلال خود را مصون نگاه دارد من به مسئولیت هایی که بر عهده گرفته و مصارفی که متحمل شده ایم چندان اهمیتی نمی دهم.» اما مسئولیت دو جانبه است و انگلستان نمی تواند «فقط برای حس احسان و یاری به دیگران مسئولیت خود را تا ابد ادامه» دهد. جمله پایانی این بود: «در حقیقت ایران همیشه بایستی به یاری و مساعدت ما مقدرات خویش را تعیین نماید.» (۱)

به هر حال پیرنیا دولت خود را تشکیل داد. پیرنیا بر خلاف وثوق که تحت تأثیر کرزن، انقلاب روسیه را به رسمیت نمیشناخت، تلاش کرد تا معادله را به هم زند: او در صدد بر آمد تا مشاور الممالک انصاری را به سوی مسکو روانه کند. وثوق بهواقع سیاست دیرین ایران در مورد حفظ معادله و موازنه قوا با قدرتهای بزرگ را به هم زده بود، این بود که پیرنیا در صدد بر آمد تا این سیاست دیرین را بار دیگر احیا کند. کرزن با این سیاست مخالف بود و همین امر ادوین مونتگگ وزیر سرپرست هندوستان را واداشت تا به کرزن خاطر نشان کند منع از برقراری رابطه ایران با شوروی تعهداتی را طبق عهدنامه ۱۹۱۹ برای ایران ایجاد میکند و آن اینکه اگر ایران مورد حمله شوروی واقع شد؛ بریتانیا باید با نیروی نظامی از آن حمایت کند. مونتگگ خاطر نشان ساخت کرزن خود میداند چنین امری غیر ممکن است و وزیر خارجه با این سیاست خود بر تعهدی صحه میگذارد که بریتانیا قادر به انجام آن نیست (۲). به واقع کسانی مثل مونتگگ می دانستند اگر شوروی به ایران حمله کند، با توجه به حمایت هایی که در گیلان از آنها می شد، امکان نداشت انگلستان بتواند اقدام مؤثری انجام دهد. مضافاً اینکه دیگر بین توده های مردم و رجال مستقل ایران، اعتمادی به انگلیس نداشتند. مونتگگ می خواست بدون اینکه در ایران تعهدی برای بریتانیا انجام شود، این کشور همچنان در مدار منافع انگلستان باقی

ص: ۶۴۶

۱- رعد، ش ۱۶۲، چهارشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۹، مطابق ۹ قوس ۱۲۹۹، «اخبار مهم، نطق لرد کرزن.»

۲- صباحی، ص ۱۱۲.

ازموند اوی (۱) کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلستان، که بعدها در دوره رئیس الوزرای رضاخان کاردار کشورش در ایران شد و آن زمان با قتل ایمری مصادف بود؛ اعتقاد داشت نمیتوان جلو ایرانیان را گرفت تا معاهده با بلشویک ها را که متضمن عدم تعرض به آنان است نپذیرند، او میگفت به شرطی میتوان با مذاکرات ایران- شوروی مخالفت کرد که بریتانیا بتواند به اندازه کافی نیروی نظامی به این سو اعزام دارد. اما این امر از نظر سیاسی و مالی غیر ممکن است. از سویی اگر بریتانیا دست به اقدامی نزنند، باز هم نفوذ و تسلط خود را بر ایران از دست خواهد داد (۲) پس بیش تر از دو راه در مقابل انگلستان وجود نداشت: یا باید به ایران نیروی نظامی اعزام می کرد و یا اینکه سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار می داد.

از آن سوی پرنیا در کنار شرط و شروط خود با انگلیسی ها، سیاستی دیگر را هم سرلوحه برنامه های خویش قرار داد: او میخواست هیئتی را پنهانی به عتبات عالیات در بین النهرین بفرستد تا مراجع دینی را ترغیب کند به موجب فتوایی بلشویسم را آماج حمله قرار دهند و آن را مغایر اسلام بخوانند. عدهای از روحانیون تهران نیز فراخوانده شدند تا به موعظه و خطابه علیه بلشویسم پردازند (۳) این طرح از مدت ها قبل سرلوحه کار واقع شده بود. زمانی که هنوز وثوق رئیس الوزرا بود و جنگلی ها اطمینان داده بودند با دولت مرکزی ضدیتی ندارند و فقط هدفشان حفظ گیلان از تجاوز و غارت گری است، انگلیسی ها به دست و پا افتادند. دولت مرکزی به جای آنکه از سیاست ایجاد نظم و آرامش به دست قوای جنگلی استقبال نماید، به رغم تاکیدات فراوان میرزا در اینکه او گرایش گریز از مرکز ندارد و به طریق اولی دارای پیوندی خاص با بلشویک ها نیست؛ نیرویی برای سرکوب آنان مهیا دید. چریک های چگینی و سواران ظفر نظام قزوینی همراه با نیرویی از بریگاد مرکزی و آتریاد رشت، آتریاد اردبیل و نیروی توپخانه برای سرکوب جنگلی ها بسیج کرد.

همزمان سپهسالار تنکابنی با قوای خود به همراه نیروهای امیر افشار از زنجان و امیرالسلطنه از اردبیل برای سرکوب جنگلی ها بسیج شدند. به این شکل نیرویی را که استوارترین دژ استقلال ایران بود، برای رضایت انگلیسی ها فرو کوبیدند. برخی از ناظران بر این باور بودند که «هر کدام از دو طرف دولتی یا جنگلی ها مغلوب شوند، زیان اسلام و ایران است.» از آن سوی این گونه پراکندند که برخی از علما بر فساد و افساد جنگلی ها و ارتباط آنان با بلشویک ها حکم داده اند، اما هرگز نگفتند این علما چه کسانی اند. از آن سوی شایع کردند بلشویک ها «عقیده به اشتراک در نسوان هم دارند»، جنگلی ها را مصداق فعالیت بلشویکی تلقی کردند و گفتند «به موجب حکم شرع اعدام و تدمیر آنها بر هر مسلمانی لازم است.» به قول کمرهای «کسی نیست علناً از دولت سوال نماید که چه فساد و افسادی جنگلی ها در عرض این

چهار سال به حق عمومی نموده اند؟ آیا حفظ ناموس رشتی ها از اجانب و آیا جلو تطاول و چپاول امثال سپهسالارها و سپهدارها و امین الدوله ها و متنفذین رشت از رعایا، آیا نگذاشتن آنکه در سنه ماضیه [۱۲۹۶ ش] از قحطی و گرسنگی یک نفر در رشت بمیرد؛ آیا فرستادن اعانه برنج زیادی از رشت برای فقرای طهران؛ آیا اصلاح مالیه، دادن مالیات بده ها در رشت که تقریباً چهار کرور نقدی و دو کرور تومان جنس از مأخذ عشریه [گرفتند]، آیا تقاضای آنها از دولت که اجزای امین و درستکار برای دوایر دولتی رشت تعیین نمائید؛ کدام یک از اینها افساد آنها است؟ آیا مانع شدن اینکه قشون روس و انگلیس در رشت نتوانند خرابی و خسارتی به مال و جان و ناموس اهالی وارد بیاورد خیانت است؟» (۱) بدیهی است که کمره ای به واقع از کسانی که در جنبش جنگل رخنه کرده بودند و با امثال وی سابقه رفاقت داشتند، یعنی همان بقایای کمیته مجازات و شخص احسان الله خان دفاع می کرد تا میرزا کوچک خان؛ به یاد آوریم که در این زمان هنوز روابط بین گروه افراطی جنگلی ها و شخص میرزا یکسره به هم نخورده بود، با این وصف سخن کمره ای در اینجا سخنی است حق، حتی اگر در پس آن منظوری خاص مثل همین حمایت از گروه احسان الله خان نهفته باشد. به هر حال مشیرالدوله تلاش داشت به هر شکل ممکن جنبش جنگل را نابود سازد، اما وی به طوری که خواهیم دید بین نیروهای جنگلی تفکیک قائل شد: مشیرالدوله به هر شکل ممکن به میرزا کوچک خان پیغام می داد حاضر است با وی مصالحه کند، اما همزمان با گروه مرموزی که به نام میرزا حس تنفر مردم را برانگیخته بودند، سر ستیز داشت. مشیرالدوله نام این گروه را متجاسرین نهاد.

پیرنیا سیاستی سخت در برابر این متجاسرین در پیش گرفت. گفتیم او نخست برای اینکه نشان دهد با روسیه جنگی ندارد و هدفش سرکوب عده ای شورشی است، نام مخالفین ایرانی را در گیلان، متجاسرین نهاد. او تصمیم گرفت به هر نحوی شده با این به قول خودش متجاسرین در هر جا در گیر شود. حاکمی از بستگان خود را به گیلان فرستاد و استاروسلسکی را هم مأمور سرکوب جنبش گیلان کرد. بهانه لازم برای متجاسر خواندن این قوا فراهم شد، پیرنیا خبردار شد روس ها در جواب اعتراض دولت ایران در مورد قشون کشی آنها به انزلی، اظهار بی اطلاعی نموده و گفته اند اینان ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده اند و مأمورین روس تنها در بحر خزر به دنبال کشتی های جنگی دنیکن بوده اند.

وقتی این خبر رسید مشیرالدوله مصمم شد روابط خود را با روس ها گسترش دهد. او عبدالحمید خان سیاح را که روسی میدانست و روسیه را میشناخت، از راه خراسان به عشق آباد اعزام کرد. قرار شد سیاح در آنجا همراه با منشورالملک فرستاده و ثوق که هنوز از کشور خارج نشده بود، به مسکو روند و زمینه را برای ورود یک سفیر فوق العاده و بستن عهد و میثاق با روس ها مهیا سازند. منشورالملک با کروپاتکین سردار روسی مقیم ماوراء النهر سابقه آشنایی داشت. و ثوق میخواست از طریق او راه گفتگو را با روس ها باز کند، چون این

ص: ۶۴۸

منشورالملک با انگلیسی ها هم روابط حسنهای داشت. آنان هم از تعیین او به این سمت رضایت داشتند. همزمان مشاورالملک انصاری به عنوان سفیر کبیر ایران در روسیه تعیین شد، او از ترکیه به مسکو رفت تا زمینه های قرارداد با روس ها مهیا سازد. در این زمان نصرت الدوله که در اروپا بود از تجاوز روس ها به ایران به مجمع اتفاق ملل شکایت برد، اما به زودی معلوم شد او دیگر مسئولیتی ندارد و «دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است و مذاکره آنها دوستانه و رسمی است.»^(۱) در این زمان بر بسیاری از اقشار ایران روشن شده بود که «چنان که اکنون سیاست انگلیس آنها را به مضیقه انداخته است، در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختی های آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و به دست مأمورین روس در ایران گشوده میگردد. در این صورت به کسانی که این راه غیر مستقیم بدبختی را به روی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند.»^(۲)

سیاست سوّم مشیرالدوله این بود که در صدد برآمد تا کسانی را که توسط وثوق تبعید شده بودند به تهران بازگرداند. کرزن با این سیاستها به ویژه سیاست برقراری ارتباط مستقیم با شوروی به شدت مخالف بود، از سویی او با همکاری دولت با کسانی که در دوره جنگ علیه سیاست رسمی انگلیس کار کرده بودند به شدت مخالفت میورزید. این امر نورمن را واداشت تا نامه ای طولانی و شدید اللحن به وزیر امور خارجه بنویسد. نورمن در آن نامه از جمله یادآور شد، دیگر سیاست حمایت از دولتی محافظه کار به شکل گذشته در ایران غیر ممکن است، زیرا اسباب بی اعتمادی رجالی را که او ملی گرا، روشن بین و مترقی میخواند فراهم خواهد ساخت. نورمن معتقد بود باید با این گروه جدید کار کرد و گروه سابق هیئت حاکمه را که در نزد مردم منفور شدهاند به کناری نهاد. او توضیح داد دو راه دیگر نیز در دسترس است: نخست اینکه قرارداد ۱۹۱۹ را به ابتکار خود باطل سازند و قرارداد دیگری که سوء تفاهمات کنونی را برچیند به جای آن بنشانند تا به مذاق توده های مردم خوش آید. دیگر اینکه نیروهای انگلیسی در شمال ایران احضار شوند و حتی نهادهای سیاسی و کنسولی بریتانیا هم برچیده شود و ضمن اینکه آن منطقه را در هرج و مرج و تهدید بلشویک ها رها می سازند، راه دیگری برای صیانت از بین النهرین و هندوستان بیابند^(۳) نورمن از کرزن خواست به شرکت نفت انگلیس و ایران فشار آورد تا یک میلیون و پانصد هزار تومان سهم دولت ایران از بابت حق الامتیاز سالهای گذشته پرداخت شود، زیرا با وجود کاهش کمک های مالی بریتانیا، ایران راه حل دیگری برای استقرار ثبات و آرامش در پیش رو ندارد. اندکی بعد باز هم نورمن برای اینکه دل کرزن را به دست آورد، ضمن اینکه خبر داد پیرنیا عناصر نامطلوب را که باعث ناراضی تراشی بودند و ثروت عمومی را به باد میدادند از ادارات بیرون انداخته است. نیز در

ص: ۶۴۹

۱- همان، ص ۱۴۵.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۰۴.

۳- Ghani, pp. ۹۲-۹۳.

کنار این مژده که شمال ایران از شورشیان پاک شده و مخبرالسلطنه به زودی از وزارت مالیه کنار میرود و برای سرکوب شیخ محمد خیابانی عازم تبریز میشود؛ یاد آوری کرد ظرف هفته آینده هیئت به طور مخفی روانه عتبات میشود تا در بین النهرین فتوای روحانیون را در زمینه مبارزه علیه بلشویسم بگیرد(۱)

کرزن به دولت پیرنیا و شخص نورمن بی اعتماد بود، نامههای طولانی او را بدون پاسخ میگذاشت و اگر هم پاسخی میداد همان خط مشی استعمار کهن در آن موج میزد. نورمن در این مقطع تاریخی همان نقشی را ایفا میکرد که هم قطارانش در دوره مشروطه. به عبارتی اینان زیر پوشش الفاظ عوام فریبانه حمایت از ملیون - یا کسانی که با قرارداد مخالف بودند- و نیز پشتیبانی از نیروهای مترقی، همان سیاستی را در پیش گرفته بودند که در تحلیل نهایی به نفع بریتانیا در هندوستان تمام میشد. او بار دیگر به کرزن نوشت دولت بریتانیا در مقامی نیست که به ایران فرمان دهد؛ مگر اینکه آماده باشد از قوه قهریه استفاده کند. او میگفت حفظ منافع بریتانیا در این برهه، حمایت از دولتی است قانونمدار؛ این تنها راهی است که به روی بریتانیا گشوده است مگر اینکه انگلستان بخواهد ایران را به حال خود رها نماید(۲). همان روز باز هم نورمن نامه‌های دیگر ارسال کرد و خاطر نشان نمود اگر خواسته او کناره گیری دولت ایران است، او این کار را فوری انجام خواهد داد، به نوشته او شاه اینک چنان متکی به حمایت انگلستان است که هر کسی را نورمن نام برد به ریاست وزرایی برخواهد گماشت، اما به دید او این کاری است غیر عاقلانه؛ زیرا مشیرالدوله نقشه کشیده است تا به شمال لشکر کشی کند و جنگلی ها و بلشویک ها را براندازد. او تغییر دولت را باعث تقویت خیابانی و کوچک خان دانست و آن را مغایر مصالح بریتانیا ارزیابی کرد. این سیاستی بود بسیار زیرکانه: باید به دست مخبرالسلطنه و عوامل ذی مدخل مرموز در جنبش جنگل، این دو نهضت یعنی جنبش تبریز به رهبری خیابانی و قیام میرزا کوچک خان جنگلی به دست خود نیروهای ایران سرکوب می شد و راه را برای انجام نقشه های آتی مهیا می ساخت.

این نامه عمق فاجعه را نشان میدهد و گواهی است بر این حقیقت که ایران چگونه در چنبره نقشه های بریتانیا گرفتار آمده بود، به طوری که به خواست وزیر مختار، شاه ایران دولت ها را جابجا میکرد. پیرنیا مثل خلف خود در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، یعنی قوام السلطنه در ارتباط با شوروی سیاستی دو جانبه را تعقیب میکرد. او از یکسو برای ابراز حسن نیت هیئتی را به شوروی اعزام کرد و از سوی دیگر بر فشار نظامی خود در شمال کشور افزود تا قوای جنگلی را به زانو در آورد. با مذاکرات کراسین و لوید جرج ظاهراً مانعی مهم در راه نبود. به عبارت بهتر شوروی ها دیگر نسبت به جنبش جنگل حساسیتی نداشتند و اگر دولت مرکزی برای سرکوب آنان نیرو اعزام می کرد، شوروی واکنشی نشان نمی داد. اما مسئله این بود که تکیه گاه میرزا کوچک خان و جنبش او، شوروی نبود که با برداشتن حمایت آنان نابود شود. بنابر این سناریویی بسیار فاجعه بار برای متلاشی ساختن آن طراحی شد. یک ضلع بازیگران این سناریو برخی عوامل ذی مدخل در جنبش جنگل بودند مثل احسان الله خان، ضلع دیگر برادران میرزا کریم خان رشتی و ضلع سوم هم البته بریتانیا.

ص: ۶۵۰

.Norman to Curzon, Tehran, ۲۹ July ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۰۸-۱

.Same to Same, Tehran, ۷ August ۱۹۲۰, FO, ۳۷۱/۴۹۰۸-۲

۵. پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل

مدت ها پیش از اینکه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ فراهم شود، یعنی به سال ۱۲۹۷ شمسی مطابق با ۱۳۳۶ قمری خبر رسید که امیر مؤید سوادکوهی در مازندران تشکیلاتی به راه انداخته است به نام انجمن طبرستان. مخبرالسلطنه هدایت فردی به نام شیخ عبدالعلی مازندرانی لاریجانی مدیر نشریه الاسلام، مشهور به مجله اسلامی را به مأموریتی اداری به بارفروش فرستاد. او مخفیانه و برای «گم کردن رد» به آن سمت حرکت کرد، هدف مخبرالسلطنه این بود دریابد آیا ارتباطی بین امیر مؤید و جنبش جنگل وجود دارد یا خیر؟ این مرد گفته بود برای تهیه قوا به منظور کمک از جنگلی ها به این سو آمده است. مجله اسلامی به ساری رفت و وارد منزل امیر مؤید شد. او محرمانه به شیخ محمد حسن نامی که از جنگل مأمور آنجا شده بود رسانید با وی اظهار آشنایی نکند «تا کاملاً بتوانم از نیت امیر مؤید مطلع شوم. او هم قبول نمود.» (۱) امیر مؤید به این مرد اعتماد داشت غافل از اینکه او برای تجسس و از جانب مخبرالسلطنه آمده است. پس توضیح داد وی را برای این خواسته است که کاری بزرگ انجام دهد و آن این است که وجوهات و عواید مازندران را جمع آوری نماید «چون امین و مطمئن هستید.» از او خواسته شد به محلات مازندران رفته و اعانه دریافت دارد. مجله اسلامی طفره رفت. او گفت فعلاً خسته است و باید مدتی استراحت کند. امیر مؤید سپس گفت شخصی از سوی اتحاد اسلام جنگلی ها آمده و از او طلب کمک کرده است. امیر مؤید پرسید او چه نظری دارد؟ مجله اسلامی مخالفت کرد و گفت باید احوال جنگلیها را قبل از هر چیز دریافت. آنگاه امیر مؤید منویات باطنی خود را با وضوح علنی ساخت:

«امیر مؤید عنوان کرد که ما باید خودمان را نگاه بداریم و نگذاریم عواید مملکت طبرستان ما صرف شهوات طهرانیها بشود. دواير در دست خودمان، عواید خودمان صرف قشون حافظ خودمان، رؤسا از خودمان. چه جهت دارد با همه احتیاجات، مازندران پولش جای دیگر برود. مگر دول متحده جمهوری چه ضرر دارد؟ ما هم همان زمینه و ریشه را تعقیب میکنیم.» (۲) لازم به یادآوری است که بحث اتحاد اسلام در این دوره منحصر به جنگلیها و یا امیر مؤید و عثمانی نبود، در این زمان آقاخان پیشوای اسماعیلیان هم تشکیلاتی به نام «انجمن اتحاد

ص: ۶۵۱

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲- همان، صص ۴۱۲-۴۱۳.

اسلامی هندوستان» تشکیل داده بود. مواضع او البته با عثمانی ها متفاوت بود. وی بلافاصله بعد از جنگ و ورود عثمانی به این معرکه بیانیه ای منتشر ساخت و از این موضوع یعنی ورود عثمانی به جنگ ابراز تأسف کرد. او در بیانیه ای نوشت اتریش و آلمان اهداف خیرخواهانه ندارند و اگر آلمان فاتح جنگ گردد، عثمانی دست نشانده آنها خواهد شد. به دید آفاخان معلوم نبود چرا عثمانی وارد جنگ شده است، زیرا این جنگ به منافع عالم اسلام زیانی وارد نمیساخت. رهبر فرقه اسماعیلیه خاطر نشان ساخت: «عثمانی را تحریک کرده اند که شمشیر خود را برای یک مقصود غیر مقدس بکشد و هر چه اتفاق بیفتد اسباب خرابی او خواهد بود، زیرا سلاطین عظیم الشان به مثل پادشاه انگلستان و روسیه هیچ وقت شکست نخواهند خورد.» (۱)

به هر حال تکاپوی امیر مؤید ناکام ماند، تکاپویی که تا واپسین روزهای منجر به کودتای ۱۲۹۹ ادامه داشت. از آن سوی انگلیسی ها در رشت فجایع زیادی مرتکب شدند، از این فجایع بوی توطئهای هولناک به مشام میرسید. مشیرالدوله نبرد با متجاسرین را یکی از اولویت های کاری خود تعیین کرده بود، نیز او بحث قرارداد ۱۹۱۹ را به افتتاح مجلس شورای ملی موکول نمود. ظاهر قضیه این بود که انگلیسی ها با این پیشنهادها موافقت دارند، اما در پشت پرده تحولاتی دیگر در حال انجام بود. مشیرالدوله بعد از اینکه اطمینان یافت جنگ با برخی از قوای تندرو جنگلی به منزله نبرد علیه روس ها نخواهد بود؛ به عنوان رئیس دولت حق خود میدانست با نیرویی ایرانی جلو این گروه را بگیرد. اما «این پیش بینی باید شده باشد که مبادا به دست تحریکات کارکنان انگلیس در ایران آن قوه ایرانی پیش از آنکه به تصرف کردن ولایت هایی که به دست متجاسرین افتاده است کامیاب گردد، خود از هم متلاشی بشود خصوصاً که اختیار آن قوه کاملاً به دست یک سردار روسی مستخدم ایران داده شده باشد و معلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگر در بر نموده باشد و دست آخر به چه صورت در آید و چه علاقمندی به ایران و ایرانی نشان بدهد. و هم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظار میکشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع به خود ایران و هند و بین النهرین اهمیت بسیار دارد به کلی بی تکلیف مانده یک قوه ایرانی به ریاست یک صاحب منصب روسی که با ملیون مخالف انگلیس بی رابطه نیست و ممکن است روزی هم به بلشویک ها ملحق گردد، بی دخالت آنها متجاسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید و پیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هر بیگانه از مداخله در امور مملکت، صاف سازد و در عین حال مخارج این اردوکشی را انگلیسیان پردازند به امید آنکه روزی مجلسی دائر گردد و قرارداد آنها در آن مجلس تصویب شود و این وجوه را از وجه استقراضی که باید به موجب قرارداد بدهند کسر بگذارند؛ تصور نمیشود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه در

ص: ۶۵۲

۱- عصر جدید، ش ۶، شنبه هیجدهم ذیحجه الحرام ۱۳۳۲، «رئیس روحانی طایفه اسماعیلی و رئیس انجمن اتحاد اسلامی هندوستان.»

ایران عقل خود را گم کرده باشد و پیش بینی این موضوع البته از پیش بینی در موضوع شرط اول آسان تر بوده است.» (۱)

مسئله مهم تر این بود که اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ایران بسیار مغشوش بود، «اغراض خصوصی، تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه انگیز که وثوق الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر» افق موفقیت مشیرالدوله را تیره و تار نشان میداد و «مخصوصاً اساس حکومت ملی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی» را در معرض تهدید قرار میداد (۲).

اندکی بعد از لشکرکشی دولت مرکزی به گیلان، خبر میرسید که پس از پیروزی اولیه قزاق ها بر قوای جنگلی، شکستی سهمگین بر آنان وارد شده است و استاروسلسکی ناچار شده است رشت را تخلیه کند. موقعیت دولت پیرنیا در مذاکره با شوروی هم عملاً بسیار تضعیف شد، دیگر از دید نورمن هم امیدی به آینده وجود نداشت، مگر اینکه قوای بریتانیایی مستقر در شمال کشور ابتکار عمل را به دست میگرفتند و مانع پیشروی جنگلیها میشدند.

در این ایام توازن قوا در گیلان به نفع نیروی میرزا کوچک خان بود. شایع بود او قراردادی با انگلیس منعقد کرده که تمام به نفع جنگلی هاست و دولت ایران در انعقاد آن دخالتی نداشته است. طبق این قرارداد حمل اسلحه در شهر و جنگل برای انگلیسی ها ممنوع بود، انگلیسی ها باید قشون خود را از رشت خارج میکردند، آنان فقط حق داشتند در شهر عبور و مرور کنند و پایگاه های نظامی شان باید برچیده میشد. نیز مقرر شده بود انگلیسیها تاوان خساراتی را که به جنگلیها و مردم رشت وارد آورده بودند؛ بپردازند. خانه هایی از مردم را که انگلیسی ها آتش زده و یا اموال و اسبابی که به سرقت رفته و یا به آتش کشیده شده، باید مسترد می داشتند. طبق این قرارداد، از سویی جنگلیها باید خساراتی را که به بانک شاهنشاهی وارد کردهاند جبران سازند. ویژگی بارز جنبش میرزا این بود که: «پول ابداً جنگلیها نگرفتهاند و تمام افتخار آنها این است که پول هیچ دولتی تا کنون نگرفته و قصد گرفتن نخواهند کرد و برای مخارج امساله قصد دارند دو عشر از عایدات رشت و توابع را از بابت مالیات گرفته نمایند.» نکته مهمتر این بود که قزاق های مقیم رشت و جنگل با قوای کوچک خان همکاری میکردند و از «روی صمیمیت خدمتگزار شده اند.» کنسول فرانسه و استوکس مقام عالی رتبه سفارت انگلستان برای بررسی اوضاع به ملاقات آنها در جنگل رفتند، جنگلی ها به مأمورین مزبور گفتند «ما ایستادگی در مقابل و ضدیت با عموم اجانب داریم و فهمیده بودند که با آلمانی و عثمانیها ابداً مربوط نیستند، فقط چند نفر از صاحب منصبان اطریشی را که جزو اسرا و فراری ها بودند آنها را گیر آورده استخدام کرده بودند، نه آنکه آنها از طرف آلمان و اطریش مأموریت آنجا را داشتند.» (۳)

این استوکس همان وابسته نظامی سفارت انگلستان در

ص: ۶۵۳

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- کمره ای، ج ۱، صص ۴۳۳-۴۳۴.

دوره مأموریت مورگان شوستر بود که با اقدامات خود باعث لشکرکشی روسیه به ایران شد؛ این مرد اینک با تیم نورمن و در راستای نظریات گروه موتناگ-چلمسفورد کار می کرد.

موفقیت های مقطعی جنبش جنگل و ناکامی پیرنیا باعث خشم کرزن شد. کرزن با عتاب و خطاب فراوان نورمن را مورد حمله قرار داد و سیاست او را در مخالفت با دولت وثوق و حمایت از کابینه مشیرالدوله نکوهید. اما نورمن از خود دفاع کرد و با لحنی که گویی با زیردست خود سخن میگوید نوشت سیاستهای اوست که هنوز ایران را در مدار منافع بریتانیا سرپا نگهداشته است. او گفت وقتی به ایران آمد با رئیس الوزرایی ناتوان مواجه بود که جز افزودن بر ثروت خود هیچ فکری نداشت. شمال و شمال غرب کشور غرق در شورش بود و وضع به گونه‌های بود که اگر بلشویک ها در شمال کشور موفق میشدند و به تهران میآمدند با استقبال عظیمی رو به رو میشدند. او گفت اگر دولت وثوق سرکار بود، بدون تردید انقلاب بلشویکی از مدتها پیش در تهران رخ میداد. نورمن خاطر نشان کرد اگر وثوق میماند همه ایران به استثنای خراسان که هنوز نیروهای بریتانیا در آن حضور داشتند، بلشویک شده بود؛ نیز نوشت در راستای جلوگیری از این حادثه بود که ترجیح داده دولتی مرکب از ملیون میانه رو روی کار آورد. نورمن صریحاً به کرزن توضیح داد غیر از این به قول او میانه روان و ملیون که مورد حمایت اقشاری از گروههای اجتماعی هستند، کسی دیگری قادر نیست قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند. او نوشت تلاش دارد تا آنجایی که امکان دارد دولت پیرنیا را سرپا نگهدارد تا بتواند اقدامات خود را پیش برد. نورمن نوشت با این سیاست حد اقل سه ماه بر عمر موجودیت ایران برای منافع بریتانیا افزوده است و شاید هم خطر فروپاشی آن و اضمحلال منافع بریتانیا را در کشور برای همیشه از بین برده باشد(۱).

اسناد بریتانیا مدعی اند که کرزن به تیم پیرنیا به ویژه هدایت اعتماد نداشت. در سالهای ۱۲۹۲-۱۲۹۴ ش. هدایت، والی فارس بود و به ادعای اسناد انگلیس تأسیس پلیس جنوب ایران را مغایر با حق حاکمیت ملی کشور میدید و البته ظاهراً حاضر نبود با کنسول بریتانیا در شیراز همکاری کند(۲). طبق همین اسناد، هدایت متهم به این بود که ضد انگلیسی ها کار میکند و در پیکار علیه بلشویک ها در قفقاز به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل کمک نکرده است. او کانتر(۳) کنسول بریتانیا در شیراز میگفت هدایت، بر فرانسه و آلمانی تسلط دارد اما در ته دلش از همه اروپاییها بیزار است(۴). با این وصف او حاکمی لایق شناخته میشد که گرچه به اهداف بریتانیا در ایران ظنین است، اما مردی است که حسن شهرت دارد و بر عکس والیان دیگر از قبل شغل خود ثروتمند نشده است. این قضاوت البته صحت نداشت، مخبرالسلطنه هیچ اقدامی علیه انگلیسی ها نکرده بود، مخالفت او با تأسیس پلیس جنوب و یا حمایتش از بیطرفی ایران را نباید به منزله ضدیت وی با بریتانیا ارزیابی کرد؛ تحولات بعدی نشان داد که مخبرالسلطنه آن چیزی نیست که در اسناد رسمی انگلیس آمده است. مخبرالسلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد، در حقیقت او با عنوان دمکرات، در صفوف یاران خیابانی رخنه کرد و بین آنان تفرقه انداخت و آنگاه به آسانی آنان را از پای درآورد، همان کاری که احسان الله خان در جنبش جنگل انجام داد. مخالفت هایی از آن دست که به مخبرالسلطنه نسبت می دهند، با شدت بیشتری در خود کابینه جنگی انگلستان وجود داشت. به عبارت بهتر می خواهیم توضیح دهیم که گروهی مثل مخبرالسلطنه با تیمی خاص در هندوستان و خود بریتانیا همسویی داشتند، همین ها بودند که مقدمات کودتای سوم اسفند را فراهم آوردند. شکست پیرنیا در سرکوب نهایی جنبش جنگل، راه را برای دسیسه های آتی باز گذاشت، که همین همفکران مخبرالسلطنه در فروپاشی آن نقش برجسته ای داشتند.

هدایت و امثال او بعدها سکاندار دولت هایی بودند که رضاخان حاکمیت بدون چون و چرای خود را بر آنان اعمال می کرد.

ص: ۶۵۴

۱- Ghani. Pp. ۱۰۱-۱۰۲

۲- Percy Sykes: A History of Persia, vol.۲, (London, ۱۹۵۸), pp.۴۴۴-۵

۳- F. O'Connor

۴- Lieutenant Colonel Fredrick O'Connor: Things Mortal, (London, ۱۹۴۰), p.۱۲۲

هر چه زمان پیش تر می رفت نگرانی انگلیسی ها از آینده منافع شان در ایران افزایش می یافت، پس باید ضربت نهایی را وارد می آوردند. بالاخره قرار بر این شد که نیروهای انگلیسی خود حوزه های نفتی جنوب و جنوب غربی ایران را پاسداری کنند. تصمیم بر این بود که نیروهای انگلیسی از سایر نقاط کشور به ویژه مناطق شمالی خارج شوند. درست در چنین شرایطی بود که وزارت جنگ تصمیم گرفت سر آدموند آیرونساید(۱) را به ایران اعزام کند تا جای هیو بیتن چمپین را بگیرد. آیرونساید متخصص خارج کردن نیروهای نظامی از میدان جنگ بود. بنا بر این او را نفرستاده بودند تا با شوروی ها و جنگلیها گلاویز شود، بلکه او نقشه مهمتری در سر داشت و خودش صرفاً برای خارج کردن نیروهای بریتانیایی از شمال کشور به این سوی آمده بود. او اندکی پیش از این قوای بریتانیا را از آرخانگلسک و سپس آسیای صغیر با موفقیت بیرون برده بود. آیرونساید فرستاده وزارت جنگ بریتانیا بود. در این ایام چرچیل وزارت جنگ را تصدی می کرد.

علت اینکه آیرونساید تلاش داشت نیروهای بریتانیا را از شمال ایران بیرون برد، ریشه در چند موضوع اصلی داشت: نخست اینکه وی علی رغم هیاهوی کرزن و دیگر اعضای گروه همسو با وی، به خطر عاجل کمونیسم برای ایران باوری نداشت، این نکته در خاطرات شخصی او آمده است. آیرونساید همان زمان که در ایران بود نوشت: «به اعتقاد من روس ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ پردازند. نمی توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می شوند. اما تبلیغاتشان بسیار سهمگین است و ممکن است به ما آسیب

ص: ۶۵۵

برساند»^(۱) دلیل دوّم این بود که وی و نیروهای تحت امرش در راستای سیاست وزارت جنگ که تحت کنترل سر وینستون چرچیل قرار داشت، سازی مخالف کرزن می زدند. آیرونساید به صراحت در خاطراتش نوشته است که وزارت امور خارجه انگلیس هیچ توجهی به اوضاع نظامی ندارد و در تصمیم گیری های خود در مورد ایران، با وزارت جنگ هیچ گونه مشورتی نمی کند^(۲) فقره ای که نقل شد نشان می دهد بین وزارت جنگ و وزارت امور خارجه بر سر مسئله ایران به شدت اختلاف نظر وجود داشت و آیرونساید بدون اطلاع وزیر امور خارجه اقدامات خود را در ایران پیش می برد. سوم اینکه تیم انگلیسی های مقیم ایران و به طور خاص شخص نورمن، کاری به فرامین به قول خودشان تلگرافی کرزن نداشتند، آیرونساید صریحاً از قول نورمن نوشت که کرزن «از اقدامات خودسرانه آنها خوشنود نیست»^(۳).

کرزن و لرد هاردینگ معاون او در وزارت خارجه، با نقشه سر وینستون چرچیل وزیر جنگ برای خروج نیروهایشان از شمال ایران، به شدت مخالف بودند. آنان می گفتند ایران باید با قدرت نظامی انگلستان حفظ شود و به طور در بست در اختیار این کشور قرار گیرد. استدلال میشد اگر از ایران عقب نشینی شود، بلشویک ها بر قفقاز تسلط میابند، ایران سقوط میکند، افغانستان از دست میرود و در نهایت هندوستان به خطر میافتد^(۴) پیش از این و درست در بحبوحه بحران های داخلی ایران بود که در کلکته مجلسی تشکیل شد، در مجلس کلکته عموم نمایندگان ایالات و ولایات هند جمع آمده بودند تا آخرین تصمیم دولت انگلستان را در باره کشورشان استماع نمایند. به توصیه دولت انگلیس اجازه داده شد به مردم هندوستان خودمختاری داده شود. دربار لندن با اعلام استقلال داخلی هندوستان و سپردن امور داخلی کشور به دست اتباع این کشور موافقت نمود، اما اختیارات و امتیازات این دولت خودمختار محدود بود. از این به بعد هندی ها می توانستند انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل دهند، برای خود نوعی مجلس قانونگذاری تأسیس نمایند تا بتوانند قوانین داخلی را تدوین کنند، این مجلس می توانست نمایندگان مخصوص خود را به مجلس نمایندگان لندن اعزام کند، اما سیاست خارجی و امور دفاعی کشور همچنان در اختیار دولت های بریتانیا قرار می گرفت^(۵).

اما در مورد ایران هم باید سناریویی مشابه انجام می شد. ویلسون رئیس ستاد ارتش بریتانیا می گفت برای حفظ قفقاز و شمال ایران حداقل سه لشکر لازم است و بریتانیا این تعداد سرباز در اختیار ندارد. آیرونساید مدافع نظر وزارت جنگ بود. او میگفت البته باید از هند دفاع شود، اما در پشت مرزهای خود هند و نه در جایی به مراتب دورتر. به عبارتی او گرچه امکان رخنه تدریجی شوروی به افغانستان و ایران را محتمل میدید، اما به طور کلی با نظریه امکان

ص: ۶۵۶

۱- خاطرات سری آیرونساید، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۳۵۰.

۲- همان، ص ۳۵۱.

۳- همان، ص ۳۲۷.

۴- Harding to Curzon, London, ۲۰ May ۱۹۲۰, FO. ۸۰۰/۱۵۶.

۵- زبان آزاد، ش ۳۲، ۵ شنبه سلخ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷، «راجع به هندوستان».

آیرونساید بر این باور بود که تا بهار سال ۱۳۰۰ باید نیروهای انگلستان از شمال ایران بیرون روند. او میگفت با این کار خطر شوروی برای منافع انگلستان افزایش خواهد یافت اما این خطر به طور قطع نظامی نخواهد بود، به عبارتی خطر شوروی بیشتر سیاسی است تا نظامی. به دید این ژنرال، بریتانیا نباید در ایران برای خود تعهد نظامی ایجاد کند، بر عکس باید از این تعهدات بکاهد. او میگفت دلیلی ندارد انگلستان، دانسته خود را هم مرز شوروی کند، نیز استدلال میکرد وظیفه انگلیسی ها دفاع از ایران نیست؛ آنان باید فقط از دشت کارون و شرکت نفت انگلیس و ایران مراقبت نمایند(۲).

در دی ۱۲۹۹ کابینه بریتانیا به یأس کامل رسیده بود. وضعیت روز به روز وخیم تر میشد. درست در چنین لحظاتی بود که بار دیگر امکان پیشروی نیروی جنگلیها برای تولید وحشت در تهران به شدت مطرح شد؛ حال آنکه با فتنه انگیزی انگلیسی ها دیگر از جنبش جنگل چیزی باقی نمانده بود. جرج. پی. چرچیل، مورد مشورت کابینه قرار گرفت تا نظرات خود را در اختیار دولت قرار دهد. چرچیل بر این باور بود که به محض اینکه نیروهای انگلیس از کشور خارج شوند، بلشویک ها به قزوین و تهران سرازیر خواهند شد. به گمان او در آن صورت حکومت ایران فرو میاشید و دولتی مدافع بلشویک ها روی کار میآمد. او بر این باور بود که در چنین صورتی منافع بریتانیا در بین النهرین و افغانستان هم به خطر خواهد افتاد. چرچیل که پیشتر دبیر امور شرقی سفارت کشورش در تهران بود و با مسائل ایران بیش از یک ربع قرن سر و کار داشت، بر این باور بود که سیاست رها ساختن ایران به حال خود و دفاع از هندوستان در مرزهای این کشور؛ سیاستی است نادرست. چرچیل میگفت اگر این سیاست اجرا شود، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی در کنار سایر منافع بازرگانی بریتانیا آماج خطر واقع خواهند شد. عمده کسانی که در بانک شاهنشاهی حساب داشتند، اول شخص شاه، دوم رجال دولتی و حتی برخی «روحانی نمایان متمول» را در بر میگرفت، بانک درست در آستانه کودتای رضا خان به اقتضای سیاست استعماری بریتانیا داد و ستد با مردم ایران را به حالت تعلیق درآورد(۳) از سویی مقامات بریتانیا استدلال می کردند بدهی ایران به بریتانیا سر به چندین میلیون لیره میزند و اگر انگلیس از ایران عقب نشینی کند؛ این بدهی هم غیر قابل دریافت خواهد بود.

جرج چرچیل میگفت پنج سال است بریتانیا در ایران پول خرج میکند، اگر ارتش این کشور از ایران خارج شود این پول ها هم بر باد میرود. او میگفت تصویب قرارداد ۱۹۱۹ دیگر خواب و خیالی بیش نیست، اینک دیگر باید اندیشید چگونه میتوان بدون این قرارداد منافع امپراتوری را حفظ کرد. پیشنهاد او این بود که انگلستان از به دست گرفتن قدرت در نواحی مرکزی و جنوبی ایران توسط بختیاری ها حمایت کند و افسران و تفنگداران جنوب را برای کمک به این حکومت اعزام دارد. به دید او این حکومت باید در اصفهان تشکیل میشد، سفارت بریتانیا به آنجا منتقل میگردد و از منابع نفتی جنوب کشور حراست به عمل می آمد. نظر چرچیل در تحلیل نهایی این بود که دولتی قدرتمند و سرکوبگر که ترس ایلات را برانگیزد تشکیل شود. از نظر او بسیاری از رجال ایرانی فاسدند، اما باید پذیرفت که اینان تنها کسانی اند که میتوانند در دل ایلات رعب برانگیزند؛ این در حالی است که سران ایلات از کسانی که مدعی دمکرات بودن هستند، خوششان نمیآید و به آنان اعتنایی نمیکند. او برای تصدی منصب ریاست وزرای عین الدوله را بهترین فرد از این دسته افراد میدانست(۴).

.Elizabeth Monroe: Britain's Moment in the Middle East ١٩١٤-١٩١٨, (London, ١٩٦٣), p.١١ -١

.Ulman, p.٣٢٨ -٢

٣- حیات یحییٰ، ج ٤، ص ٢٠٠.

.Ghani, op. cit, p.١٢٨ -٤

در اواخر سال ۱۲۹۹ شمسی، احمد شاه هراسناک از حوادثی که در شرف وقوع بود و اندیشناک از ترس بلشویسم، عاجزانه از وزیر مختار انگلیس خواست اجازه دهند به اروپا رود. این بار نورمن به او گستاخی کرد که در تاریخ پادشاهی ایران شاید بی نظیر باشد. او شاه را مورد عتاب قرار داد و با پرویی وی را متهم ساخت که با پولی که به خارج فرستاده می‌خواهد عیش و نوش کند. شاه ملتمسانه خواست فقط دو ماه به او اجازه مسافرت دهند تا به متخصص اعصاب مراجعه کند. نورمن گفت پیش از اینکه به وی «اجازه مسافرت» دهد، باید نظر کرزن را جویا شود. او در نامه‌های خطاب به کرزن نوشت شاه فقط به فکر ثروت و مکنت خویش است. شاه متهم شد که به تحولات کشورش بی‌اعتناست و پیش‌بینی کرد اگر به اروپا رود، بعید است بتواند به کشور بازگردد. او تغییر شاه را به خودی خود بی‌اهمیت دانست، زیرا به هر حال جانشین مناسبی برای وی یافته‌میشد؛ اما مسئله این بود که رفتن شاه در وضعیت بی‌ثبات آن زمان، باعث تزلزل بیشتر کشور می‌گردید. نورمن پیش‌بینی کرد این بی‌ثباتی می‌تواند به انقلاب منتهی شود. از دید وزیر

مختار اگر انگلستان از ایران حمایت نمی‌کرد، این انقلاب اجتناب ناپذیر بود (۱). این گزارش هم واقعیتی را نشان می‌داد و هم از آن بوی نوعی دسیسه به مشام می‌رسید: واقعیت امر این است که احمد شاه کفایت لازم را برای ادامه سلطنت نداشت، اما به طور قطع گزارش نورمن فقط برای ارائه این دیدگاه نبود، زیرا احمد شاه عملاً قدرتی نداشت تا بتواند آن را اعمال کند. نورمن می‌خواست به این شکل اندک اندک کرزن را با نقشه‌ای که در سر می‌پروراند و روز به روز آن را پخته‌تر می‌کرد، هماهنگ سازد. او با این گزارش‌ها می‌خواست نشان دهد دیگر با وجود احمد شاه امیدی به بقای ایران نیست، منافع بریتانیا همه از دست خواهد رفت و بلشویسم ایران را تهدید می‌کند. اما کرزن سیاستمدارتر از آن بود که به این گزارش‌های دروغ نورمن اعتنایی کند، او می‌دانست وزیر مختارش در تهران در صدد اجرای نقشه‌ای است که آن را از او پنهان می‌دارد، به واقع نورمن برای توجیه طرح خود بود که به این صغرا و کبراها دست می‌زد، هدف او این بود تا موافقت رسمی کرزن را هم با عملیات خود به دست آورد. کرزن با علم و اطلاعی که به منویات نورمن داشت؛ هرگز به او اعتماد نکرد.

در اینجا بود که سناریویی پیچیده و در عین حال مؤثر توسط برخی مقامات بریتانیا با همکاری مأمورین بومی آنان اجرا شد تا دیپلماسی رسمی بریتانیا را قانع نمایند که ایران از دست رفتنی است؛ اگر دیر به خود آیند. در این زمان انگلیس‌های مقیم ایران بذر وحشت در قلوب می‌پراکنده، در زمستان ۱۲۹۹ آنان به شدت تبلیغ می‌کردند که گویا ایران عنقریب به دست بلشویک‌ها خواهد افتاد. برای اینکه سناریوی خود را تکمیل نمایند، از کارکنان سفارت خواستند زن و فرزندان خود را هر چه زودتر از کشور خارج سازند. این دستورالعمل کرزن به دلیل گزارش‌های وحشتناکی بود که نورمن از ایران برایش ارسال می‌کرد. او در همین نامه یادآوری کرده بود که مذاکرات ایران و شوروی که در حال انجام بود، اهمیت دارد و به نظر او اگر این مذاکرات منجر به عقد یک عهد نامه بین دو کشور شود، چه بسا دیگر لزومی به عقب نشینی نیروهای بریتانیایی موجود نباشد (۲). روز ۲۹ دی ۱۲۹۹ ژنرال آیرونساید و نورمن با نمایندگان سیاسی امریکا، بلژیک، فرانسه و حتی مقامات سابق روسیه تزاری ملاقات کردند. آنها نقشه خود را برای تخلیه خارجیان برای این مقامات توضیح دادند. نورمن از قول «منابع اطلاعاتی» خود گفت کسانی که در گیلان مستقرند، توسط چهار صد بلشویک همراهی میشوند و بلافاصله بعد از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به سوی قزوین و تهران حمله خواهند برد و پایتخت را تصرف مینمایند. اینان یک پیش‌گویی هم کردند و آن اینکه «قبل یا بعد!» از ورود این سپاهیان، انقلابی در تهران روی خواهد داد (۳). چگونه می‌شد با چهار صد بلشویک پایتخت را تصرف کرد و انقلاب به راه انداخت؟ این معمایی بود که مقامات بریتانیا در ایران باید توضیح می‌دادند، تازه اگر وجود چهار صد بلشویک را در صفوف جنبش جنگل بپذیریم، مسئله‌ای که از اساس واقعیت نداشت. به واقع اجرای این سناریوی ویرانگر از شهریور ماه آن سال شروع شده بود.

از نیمه‌های سال ۱۲۹۹ به بعد، کلیه معابر و خیابان اصلی رشت به قزوین مملو از جمعیت شد، مهاجرین رشتی گروه گروه وارد قزوین می‌گردیدند. در واقع چهار ساعت از شب پنجشنبه یازدهم ذیحجه سال ۱۳۳۸ مطابق با مهر ۱۲۹۹ گذشته بود که مردم رشت آماج حمله گروه احسان الله خان واقع شدند. در آن ساعت اغلب مردم زحمتکش گیلانی یا در خواب بودند یا تازه در سر سفره شام غذا می‌خوردند. مردم وقتی مورد حمله واقع شدند، تلاش کردند جان خود را نجات دهند. اینان با حالتی مشوش و مضطرب و در وضعیتی بسیار رقت

Ghani, op. cit, p.۱۲۹ –۱

.Ibid –۲

.Ibid. p.۱۳۱ –۳

آور، خانه و کاشانه را ترک کردند و رو به سوی شهر قزوین آوردند. خلاصه «هنگامه بود. هر کس به یک حالی وارد می شد. یکی سربرهنه، یکی پای برهنه، با لباس، بی لباس، زن ها با چادر، بدون چادر، یکی بچه گم کرده ناله می کند، یکی شوهر مفقود نموده گریه می کند. همین قسم مردها عکس آن.» می گفتند بیست و پنج هزار تن از مردم رشت خانه و کاشانه را ترک کرده و آواره شده اند. در قزوین «مردمان محترم و کسبه و تجار را در خانه های مردم مسکن دادند، تنه را در کاروانسرا و مدارس. هیجان و ترس غریبی مردم را گرفته و بیشتر از این [از] اسرا (۱) واهمه دارند مبادا بی احتیاطی شود و بریزند شهر را مغشوش کنند. فعلاً هزار اسیر اینجا دارند.» (۲)

به واقع تشدید پدیده هراس از بلشویسم درست مقارن بود با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق. به عبارت دقیق تر در نیمه دوم سال ۱۲۹۷ بود که تیمی متشکل از کمرهای و مورخ الدوله و دوستان آنان که وابسته به کمیته مجازات بودند، می گفتند «بلشویکیت دارد روی کره را میگیرد و اسباب وحشت فرانسه و انگلیس هم شده و به طهران هم آمده اند.» (۳) در مسئله هراس از بلشویسم روزنامه رعد بیش از همه فعال بود. رعد هر روز گزارش می داد که بلشویسم کدام نقطه اروپا را فتح کرده و چه تحولاتی در آرایش نیروهای این زمان از نظر بین المللی به وقوع پیوسته است. این تبلیغات اکثراً به منظور ایجاد وحشت بین مردم صورت می گرفت. بعدها کار به جایی رسید که درست مصادف با عملیات مرموز احسان الله خان در گیلان، مورخ الدوله هم مدعی بود مسلک بلشویسم را پذیرفته است. در زمان وثوق الدوله دو تن را به اتهام فعالیت بلشویکی دستگیر کرده بودند. وقتی مشیرالدوله به قدرت رسید، این دو را مرخص کرد، اما مورخ الدوله وزیر مالیه مشیرالدوله یعنی مخبرالسلطنه را تشویق به ملاقات با آنان نمود. مورخ الدوله بعد از این ملاقات در وزارت مالیه استخدام شد تا به فعالیت های مشکوک به نام بلشویسم ادامه دهد (۴) مخبرالسلطنه، مورخ الدوله، کمره ای، بینش و کثیری دیگر و حتی اردشیر ریپورتر اعلام می کردند مسلک بلشویسم را پذیرفته اند. چه نقشه ای در سر اینها پرورانده می شد؟ چه انگیزه ای مخبرالسلطنه را به این وادی کشانید؟ این جزیی بود از طرحی عظیم که یک سر آن فروپاشی جنبش خیابانی و جنگل بود و ضلع دیگر آن تمهید مقدمات کودتای سوم اسفند.

در آن ایام صحبت از این بود که باید «انقلابی تهیه نمود». به طور مثال می گفتند باید بر فراز منبر سخنان آتشین گفت تا نظمیة سخنران را دستگیر کند و این امر مقدمه های بر شروع اغتشاش گردد. دیگر اینکه باید «یک سوسیته و جمعیتی» تشکیل داد؛ به قول نظام السلطان بهتر این است که همه به جمعیت سوسیالیست ملحق شوند (۵) تشکیل جمعیت های مشکوک با نام سوسیالیست البته مسبوق به سابقه بود و طرفه اینکه تاسیس همه هم در گیلان انجام می گرفت. به طور مثال در دوره مشروطه گیلان و در ایام هنگامه رشت؛ گریگور یقیکیان به کمک میرزا کریم خان رشتی مقاله ای در روزنامه گیلان ارگان مشروطه خواهان آن خطه منتشر کرد. این اولین مقاله یقیکیان بود که «چه میگویند سوسیالیستها» نام داشت. نیز او وقتی به تهران آمد با روزنامه افراطی ستاره ایران همکاری کرد. یقیکیان بعد به تهران آمد و روزنامه ایران کنونی را راه اندازی کرد. یقیکیان از جمله شرکت کنندگان جنبش جنگل بود، او همراه با احسان الله خان دوستدار، نقشی مخرب در تحولات این خطه بازی کرد. به ادعای خودش بلشویک ها سه بار قصد اعدام او را کردند، اما این نقشه با مساعی میرزا کوچک خان جنگلی اجرا نشد. یقیکیان پس از شکست جنبش جنگل به تهران آمد و در باب جنبش جنگل مطالبی در روزنامه تندرو ستاره ایران منتشر کرد (۶)

تشکیل گروه سوسیالیست قلبی توسط مورخ الدوله سپهر هم پی گیری شد. مورخ الدوله بعد از اینکه از همکاری با سفارت آلمان کناره گرفت، به وزارت معارف رفت و مفتش معارف شد؛ اندکی بعد ایپکیان جای او را گرفت و به عبارتی مورخ الدوله هیچ کاری برای معارف انجام نداد. به قول دولت آبادی با این وجود او ماهی یکصد و پنجاه تومان از دولت حقوق دریافت میکرد (۷).

ص: ۶۶۰

-
- ۱- یعنی زندانیان که عمدتاً جانیان و تبهکاران بودند.
 - ۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۰۶.
 - ۳- کمره ای، ج ۱، ص ۷۰۶.
 - ۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۳۹.
 - ۵- همان، ج ۱، صص ۷۰۵-۷۰۶.
 - ۶- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱ و ۲، صص ۳۴۱-۳۴۵.
 - ۷- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۶۴.

روز سوم آبان ۱۲۹۹ نورمن به دیدار پیرنیا رفت. او پیشتر خواسته بود شاه سرهنگ استاروسلسکی را اخراج کند. پیرنیا توضیح داد شاه به این کار رضایت نداده است، اما خود استاروسلسکی بی میل نیست برود. پیرنیا پرسید آیا نورمن حاضر است بپذیرد افسر روسی دیگری را که در دیویزیون قزاق خدمت میکند به فرماندهی بگمارند و یا اینکه افسری از یک کشور بی طرف استخدام کنند؟ نورمن با هر دو مورد مخالفت کرد و پیرنیا هم تهدید نمود اگر وزیر مختار در تحمیل نظرات خود سماجت ورزد استعفا خواهد داد^(۱) به دنبال نورمن، آیرونساید هم به پیرنیا هشدار داد استاروسلسکی را احضار و اخراج کند. نیز به رئیس الوزرا گفتند باید از استاروسلسکی حساب پول هایی را که خرج کرده است بخواهد، آیرونساید گفت قزاقان ایرانی در واقع از پای در آمده اند و او دیگر حاضر نیست پولی خرج آنها کند. پیرنیا گفت جرأت ندارد به شاه بگوید او را از کار بر کنار سازد، در ضمن اگر انگلیسی ها اختیار

ص: ۶۶۱

قزاقخانه را به دست گیرند تصویب قرارداد در مجلس غیر ممکن خواهد بود. آبرونساید گفت او میل ندارد اختیار قزاق ها را به دست انگلیسی ها دهد، اما حاضر نیست اجازه دهد روس ها «پول بریتانیا» را حیف و میل کنند. پیرنیا در میان چکش و سندان گیر کرده بود و دو روز بعد از این گفتگوها از ریاست وزرایی کناره گیری کرد.

علل استعفای مشیرالدوله چند موضوع مهم بود: نخست اینکه خزانه داری بریتانیا از دادن سیصد و پنجاه هزار تومان پول ماهانه‌ای که پیش تر به کابینه و ثوق می داد امتناع ورزید. انگلیسی ها از رئیس الوزرا خواسته بودند پول مورد نیاز خود را از دو میلیون پوند مبلغ قرارداد بگیرد، مشیرالدوله از این امر خودداری کرد زیرا این موضوع را به منزله تأیید قرارداد ارزیابی می کرد. دوم این که انگلیسی ها از مشیرالدوله خواسته بودند استاروسلسکی را معزول کند و ریاست قزاق خانه به دست صاحب منصبان انگلیسی سپرده شود. مشیرالدوله به این امر هم رضایت نداد. تنها راهی که مقابل مشیرالدوله وجود داشت این بود که هزینه های جاری دولت خود را از پول نفت تهیه کند، اما موضوع این بود که انگلیسی ها نفت ایران را ملک طلق خود می دانستند و هرگز حاضر نبودند در این باب حتی سخنی بگویند. دیگر اینکه بهترین راه حل این بود که صاحب منصبان قزاق خانه بعد از عزل استاروسلسکی ایرانی باشند، اما باز هم مسئله این بود که کدام ایرانی مطمئن را باید به این سمت می گماردند.

روز بعد از ملاقات آبرونساید با پیرنیا، نورمن به ملاقات شاه رفت. او گفت اگر شاه استاروسلسکی را بر کنار نکند، کلیه وجوهی را که بریتانیا پرداخت میکند قطع خواهد شد و تهدید کرد نیروهای انگلیسی از ایران بیرون خواهند رفت و او را با قوای مهاجم شوروی تنها میگذارند. شاه ترسید. او پرسید اگر پیرنیا استعفا دهد چه کسی جانشینش خواهد شد؟ نورمن سپهدار رشتی را نام برد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت، سپس در مورد ترکیب کابینه صحبت شد. نورمن به کرزن توضیح داد که پیش تر با سپهدار سخن گفته است و میدانند او حاضر است سیاستی را که وزیر مختار دیکته میکند، اجرا نماید (۱). این سخن نورمن خلاف داوری دولت آبادی در مورد سپهدار رشتی است. دولت آبادی مینویسد: «سپهدار اعظم فتح الله خان گیلانی شخص وطن دوست و نیکو فطرت است، اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروز یک مملکت میباشد، با این همه محذورات داخلی و خارجی که موجود است؛ ندارد، به علاوه از خارجه ها ملاحظه بسیار دارد.» (۲). این داوری از سوی دولت آبادی در مورد شخصی که خود از دسیسه هایش در ماجرای کمیته آهن و نقش خاندانش در تحولات خطه گیلان که منجر به سقوط جنبش کوچک خان شد پرده بر میدارد عجیب است. مضافاً اینکه این تحلیل اگر در پرتو گزارش نورمن سنجیده شود به شدت رنگ میبازد. می گفتند غیر از سپهدار، شاه فرمانفرما، قوام السلطنه را هم برای نخست وزیری پیشنهاد کرده بود، اما مستوفی به سپهدار گفته

ص: ۶۶۲

۱- Ghani, p. ۱۱۳.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۰.

بود او این پیشنهاد را بپذیرد تا دیگران نتوانند به ریاست وزرایی دست یابند(۱)

از آن سوی، نورمن به شاه اخطار کرد که باید استاروسلسکی مجبور شود پول هایی را که گرفته است مسترد دارد و آنگاه از ایران خارج شود. شاه گفت این فرد به او خدمت کرده است و این گونه درخواستها از چنین فردی زینده نیست. نورمن بر این باور بود که شاه در اختلاس های استاروسلسکی شریک است. نورمن گزارش داد استاروسلسکی آخرین وجهی را که از بانک شاهنشاهی دریافت کرده تا برای تجدید ساز و برگ قزاق ها برای لشکرکشی به شمال خرج کند؛ صرف این کار نکرده، مضافاً اینکه کلیه وجه را که پنجاه هزار تومان بوده، به شکل اسکناس دریافت نموده است. این کار از نظر کارمندان بانک تعجب آور بوده، زیرا خرد کردن اسکناس درشت در شهرستان ها کار آسانی نیست. چند روز بعد درست از همان اسکناس هایی که به سرهنگ داده شده بود، چهل هزار تومان به حساب شاه واریز شد. او از یک «منبع» خبری نام میبرد که این اطلاعات را به او داده است. نورمن از قول همان منبع ذکر میکند که سرهنگ اخیراً یک گردن بند به ارزش سی و پنج هزار تومان به شاه هدیه داده است(۲)

روایت دولت آبادی اندکی تفاوت دارد: سپهدار رشتی بعد از اینکه قدرت را به دست گرفت، نامه ای به سید ضیا نوشت، «قربان او میرود و التماس میکند» که صبحگاه به سفارت انگلستان رود و از آنها بخواهد اجازه پرداخت مبلغی فوری در حد چند هزار تومان برای مصارف فوری دولت را بدهند. سفارت انگلستان به بانک شاهنشاهی اجازه داد «پول به قدر کافی» در اختیار قزاق خانه قرار دهند، اما این پول باید زیر نظر صاحب منصبان انگلیسی خرج میشد. از سویی «به کابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاهدارد، قوت لایموتی میرساند آن هم با واسطه و درخواست.» به شاه جوان پول دوست بیش از اندازه ضرورت پول دادند تا او را با نقشه خود همراه سازند، «پولی که به دربار داده میشود قسمت عمده آن در همان روز به بانک برگشته به روی حساب اعلیحضرت گذارده میشود.»(۳) بنابر این انگلیسی ها خود به شاه رشوه داده بودند تا او را با طرح خود موافق نمایند، طرحی که شاه پول دوست از عمق آن بی اطلاع بود و نمی دانست که به قیمت نابودی سلطنتش تمام خواهد شد. اما نورمن حيله گرانه پرداخت رشوه به شاه را مشارکت او در اخاذی های استاروسلسکی عنوان کرد، مطلبی که به کلی دروغ بود.

فتح الله اکبر سپهدار رشتی مردی بود که خود از متنفذین گیلان و ایران به شمار می رفت، از انگلیسی ها سالها قبل نشان دریافت کرده بود و به همین دلیل تحت حمایت سفارت بریتانیا قرار داشت. غیر از این موضوع، سپهدار با برخی دیگر از متنفذین گیلان مرتبط بود. برجسته ترین اینان میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک بود، یکی از بهائیان مشهور ایران که به سال

ص: ۶۶۳

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۳۴.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۲۷ October ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۱۴.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۱.

۱۸۶۰ به دنیا آمد و پیش از مدیریت بلژیکیها زیر نظر فتح الله اکبر سردار منصور مسئولیت اداره گمرکهای انزلی را بر عهده داشت. او در عین حال در ایام مشروطه مباشر سردار منصور در تهران به شمار میرفت. به قول چرچیل کمی هم انگلیسی میدانست (۱) از سویی سپهدار رشتی با احسان الله خان هم ارتباطی عمیق داشت. به عبارت بهتر احسان الله خان که او هم از قضا بهائی بود، جزو گروهی بود که همراه با میرزا کریم خان رشتی و برادران، پسر عموهای سپهدار؛ نقش اساسی در فروپاشی جنبش جنگل ایفا نموده بود. آبرونساید نوشت، رئیس الوزرای جدید فردی است که هر چه به او بگویند انجام خواهد داد. مهم تر اینکه شاه هم اینک تابع میل آنان است. آبرونساید گفت اینک تنها انگلیسی ها حامی شاه هستند و شاه هم از آنان خواهش کرده است تنهائش نگذارند (۲)

سپهدار قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی، مردی بود که اهل بذل و بخشش شناخته میشد، به همین دلیل نام او در کنار رجال درجه یک کشور بر زبان آورده میشد. لیکن از وقتی املاک و اموال او در گیلان به یغما رفت، این خصیصه هم در او ضعیف شد. «شاید همان نقصان دارایی به او جرأت داده است که در این وقت، بار چنین مسئولیت بزرگ را به دوش خود بگیرد.» (۳)

وقتی سپهدار اکبر به ریاست وزرایی رسید، فشار بر مردم از حد گذشت، اما نکته این است که باز هم کمرهای و امثال او از «مشیرالدوله علیه الهاویه» (۴) به بدی یاد می کردند که باعث تحریک ملت علیه بلشویک ها در تهران شد و باعث گردید آنان به رشت حمله برند؛ و نیز این مشیرالدوله بود که باعث عقب نشینی قزاقها به سوی منجیل شد. درست در چنین شرایطی بود که دوائر دولتی حتی قادر نبودند مشکلات روزمره مردم را برطرف سازند، ولایات به شدت به پول محتاج بودند، خزانه کشور تهی بود و انگلیسی ها هم پولی نمی دادند. از آن سوی اشرار و اراذل و اوباش شروع به ناامن ساختن راه ها کردند، فشار شگفت انگیزی بر مردم وارد می شد، ساده اندیشان می گفتند اینها همه برای این است تا ملت خودش به تنگ آید و تقاضای امضای معاهده ۱۹۱۹ را بنماید. می گفتند در راستای این سیاست است که استاروسلسکی مستعفی شده و ریاست دیویزیون قزاق با دیکسون خواهد بود، سپهدار هم که به ریاست وزرایی نائل آمده بود (۵)

این تحلیل از بنیاد غلط بود: مشیرالدوله داشت بحران ها را با دولت بلشویکی حل و فصل می کرد و امکان نوعی مصالحه با خیابانی و کوچک خان فراهم آمده بود، اما کسانی که از همان دوره مشروطه بحران سازی را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، باعث شدند خیابانی به قتل

ص: ۶۶۴

۱- رجال چرچیل، ص ۱۳.

۲- Ulman, vol.۳, pp.۳۸۱-۳۸۲.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۰.

۴- یعنی که جهنم جایگاه او باد.

۵- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۲۲-۱۶۲۳.

برسد و با عملیات وحشت انگیز احسان الله خان و قوایش، مردم گیلان تا تهران هم از آینده بیمناک شوند. بحران سازان تلاش کردند مانع از دست یابی مشیرالدوله به راه حلی واقع بینانه در چارچوب اصول مشروطه شوند، اینان تا توانستند بحران سازی کردند تا دولت سپهدار رشتی، پسر عموی میرزا کریم خان و برادران؛ قدرت را به دست گیرد تا تحولات در بستری که آنان میپسندیدند هدایت گردد. حوادث به خوبی معلوم بودند و امثال گروه ضدتشکیلی بیهوده با تحلیل های گمراه کننده می خواستند کاسه و کوزه را به سر مشیرالدوله بشکنند. جالب اینکه بین گروه ضدتشکیلی نوعی اختلاف نظر بروز کرد: در یک سو بینش و مورخ الدوله قرار داشتند و در سوی دیگر کمره ای. بینش بر این باور بود که کابینه مشیرالدوله بر سپهدار ترجیح داشت و مورخ الدوله از این موضع حمایت می کرد، اما کمره ای خلاف این نظر را داشت. کمره ای هم در خانه سردار مقتدر سنجابی وقتی مطابق معمول «ناهار مفصلی» خورد، رو به او و مرآت السلطان و سالار ظفر بختیاری کرد و گفت کابینه سپهدار بهتر از مشیرالدوله است و سروصدهایی که وجود دارد برای این است که مشیرالدوله بازگردد. او می گفت مشیرالدوله می خواهد ملیون به او التماس کنند تا بار دیگر از موضع قدرت، ریاست وزرایی را بر عهده گیرد و با نقشه کشیهای قبلی از موضع بالا معاهده ۱۹۱۹ را امضا کند^(۱). پیش از این در محرم ۱۳۳۹ مطابق با مهر ۱۲۹۹؛ گروه کمره ای متشکل از میرزا سلیمان خان، وحید الملک شیانی، میرزا عبدالحسین ساعت ساز و سید عبدالرحیم کاشانی دو سیاست را به موازات هم ادامه دادند: نخست تلاش برای اینکه انتخابات مجلس در حوزه هایی که انجام نشده بود، به هر نحو ممکن برگزار نشود و دوم اینکه اعضای کمیته مجازات از زندان آزاد شوند. کمره ای عریضه های خطاب به شاه تهیه کرد و در آن آزادی محبوسین را تقاضا نمود. این عریضه به مهر چند تن از همفکران وی رسید.

همین کمره ای که این همه با مشیرالدوله خصومت می ورزید، به سپهدار پیغام داد که تا وقتی کارهای او را در مورد صلاح ملت و مملکت نبیند، ضدیتی نمی کند. او در این پیغام مدعی شد او را برای ریاست وزرایی نیاورده اند، بلکه عده ای اسباب چینی کرده اند تا مردم را باز به سوی مشیرالدوله سوق دهند تا او با تحکیم موقعیت و محبوبیت باز روی کار آمده و معاهده را امضا کند، پس کمره ای به سپهدار پیام داد ملتفت این نکته باشد. سپهدار بعد از دریافت این پیغام ابراز تمایل کرد با کمره ای ملاقات کند، اما او ملاقات را به مصلحت ندانست^(۲).

سپهدار به محض اینکه ریاست وزرایی را به دست گرفت، کاری که پیرنیا نتوانسته یا قلباً نخواسته بود انجام دهد، پی گرفت: او از شاه خواست کسانی را که به عنوان تبعید و در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ به کاشان و قزوین فرستاده شده اند به تهران بازگرداند تا او بتواند آنها

ص: ۶۶۵

۱- همان، صص ۱۶۲۴-۱۶۲۵.

۲- همان، ص ۱۶۲۷.

را در کابینه مشارکت دهد. شاه که میدانست شماره روزهای عمر این کابینه از عدد اعضای آن بیشتر نیست، با تقاضای سپهدار موافقت کرد. به واقع احمد شاه با این موافقت خود، گامی دیگر به سقوط محتوم نزدیک تر شد، او اجازه داد دسیسه گرانی حرفه ای به عضویت کابینه درآیند. بیهوده نیست که کابینه سپهدار این همه مورد استقبال بحران سازان واقع شد، آنان می دیدند با استقرار این کابینه بر اریکه قدرت گامی بیشتر به سوی مقصود نزدیک می شوند. کابینه سپهدار متشکل از هیئت دولتی بود که چهار تن از تبعیدیان به کاشان هم جزو آن بودند. این چهار تن با هم عهد و پیمان بسته بودند که هیچ گاه از هم جدا نشوند. یکی از این چهار تن «اسباب برای به دست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از رفقاییش در دست دارد و میشود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاست بازی ها مشغول خودآرایی است.»^(۱) این فرد میرزا اسماعیل خان ممتاز الملک وزیر مختار سابق ایران در لندن و برادر صمدخان ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود، اینان همان طور که بارها گفته ایم اعضای استوار حلقه ای دسیسه گر بودند که از دوره مشروطه به این سوی، در بحران های فراوان دست داشتند.

از آن طرف بین سپهدار رشتی و بانک شاهنشاهی ارتباط منسجم و دقیقی وجود داشت. علل امر فراوان بود اما بدیهی ترین نکته این موضوع بود که سپهدار برای اجرای برنامه های خود ناچار بود به فرامین انگلیسی ها گوش کند. هر کاری به پول نیاز داشت و پول انگلیسی ها را هم بانک شاهنشاهی باید میپرداخت. برای پرداخت این وجه هم اجازه سفارت بریتانیا ضرورت تام داشت. در زمینه پرداخت پول به دولت سپهدار، چند فرض وجود داشت: نخست این که بخشی از وام مندرج در قرارداد ۱۹۱۹ را به او پرداخت میکردند، این امر با یک مشکل مهم مواجه بود: دولت ایران هنوز به صورت رسمی قرارداد را امضا ننموده و این قرارداد از نظر اجرایی هنوز در هاله ای از ابهام قرار داشت؛ پس وام مورد نظر نمیتوانست از این طریق تأمین شود. اما شقّ دومی هم وجود داشت: ایران خود سپردهای در بانک شاهنشاهی داشت. بانک بدون اجازه سفارت بریتانیا

حاضر نبود پول دولت ایران را بپردازد. این امر بدان مفهوم بود که «سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را به گفته دیگران کنترل نموده باشد، هزار افسوس و باز هم هزار افسوس.»^(۲) این موضوع تازگی نداشت. به واقع از زمانی که امتیاز بانک شاهنشاهی به تیمی داده شد که عمدتاً یهودیان بودند. زمام اختیار اقتصاد ایران به دست بریتانیا و به عبارت دقیق تر مافیای سیاسی و اقتصادی این کشور افتاد. اینک بریتانیا از بانک به نحو احسن در پیشبرد اهداف خود استفاده می برد، اهدافی که متضمن تعمیق نفوذ الیگارشلی مالی بریتانیا در ایران بود.

کلیه این نقشه ها بر اساس طرحی کلی انجام می شد، آبرونساید ناگزیر بود نیروهای بریتانیا

ص: ۶۶۶

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲- همان، ص ۱۸۱.

را از ایران خارج سازد، از سویی نمیشد این کشور را به حال خود رها ساخت. به هر حال بریتانیا در این گوشه جهان منافی داشت که با چنگ و دندان باید آن را حفاظت میکرد. اما این کار چگونه ممکن بود؟

آیرونساید شخصاً به دنبال پنجه آهنینی میگشت تا کشور را بدون تحمل کوچکترین زحمتی از سوی بریتانیا - در مدار منافع این کشور - اداره نماید. او به این نتیجه رسید که قرارداد ۱۹۱۹ توازن قوا را به زیان انگلیس و به نفع ایران تغییر داده است، امید او این بود که بار دیگر وضع به حال سابق باز گردد. اولمان که به دفترچه خاطرات شخصی آیرونساید دسترسی داشت و کتاب سه جلدی بسیار مهمی در باره روابط ایران و انگلیس به رشته تحریر در آورده است، در بخشی از کتاب خود از این خاطرات منتشر نشده استفاده نمود. در بخشی از کتاب، اولمان به نقل از آیرونساید ذکر میکند که باید زودتر از ایران رفت. او از «ارتش بسیار حقیر بلشویک»^(۱) نام میبرد که قرار گرفتن در حالت مخاصمت با آن بی فایده است. نیز به دید او از طرفی بدون پایان یافتن این مخاصمت، رفتن ارتش انگلیس از ایران نامطلوب است. از مطالب آیرونساید این گونه بر میآید که او استدلال های طرف شوروی را برای بقا در ایران قابل توجه میدانند، به همین دلیل بر این باور بوده است که باید برای آن فکری کرد. او مینویسد بلشویک ها میگویند دارند به عناصر طرفدار خود در ایران کمک می‌رسانند. از کوچک خان حمایت میکنند و طرفدار انقلاب هستند. حال آنکه انگلیسی ها از «نظام فاسد سرمایه‌داری کهنه»^(۲) دفاع مینمایند؛ از شاه طرفداری میکنند و خواهان بازگشت به اوضاع گذشته اند؛ با این وصف وقتی انگلیسی ها در مسائل داخلی ایران دخالت میکنند، چرا آنها نباید به این امر مبادرت ورزند^(۳)

سپهدار اکبر شاید ضعیف ترین و در عین حال مهم ترین رئیس الوزرایی بود که تا آن زمان از بدو مشروطیت و در راستای اجرای سناریوی مافیای سیاسی - اقتصادی بریتانیا روی کار آمده بود. سپهدار به سال ۱۹۰۳ به دلیل خدماتش به منافع بریتانیا، از ادوارد هفتم پادشاه وقت نشان دریافت کرد. به هنگام مشروطیت، اگر وساطت سفارت انگلستان نبود، به احتمال زیاد جانش را از دست میداد. سپهدار رشتی در آستانه اولتیماتوم روس ها و کشتار آنان در صفحات شمالشرق و شمالغرب کشور راهی اروپا گردید، لیکن اندکی بعد به ایران بازگشت.

وقتی وثوق الدوله در سال ۱۲۹۷ کابینه دوم خود را تشکیل داد، اکبر وزیر جنگ کابینه بود. یکی از مهمترین وقایع حیات سیاسی او در همین ایام روی داد. او با اینکه عضو کابینه بود، لیکن همسو با جریان الیگارشی مالی مستقر در بریتانیا و هندوستان، نیز همسو با افراطی ترین جناحهای سیاسی این دوره که بار دیگر در کسوت گروه افراطی حزب دمکرات جمع آمده بودند، به شدت علیه وثوق وارد فعالیت شد. او اعتراض هایی در بازار تهران به راه انداخت و به

ص: ۶۶۷

۱- A great inferior Bolshevik army

۲- Old corrupt capitalist system

۳- Ullman, op. cit, p.۳۸۴

شدت تلاش داشت و ثوق الدوله را علی رغم میل کرزن و کاکس براندازد(۱) با این وصف سپهدار به نحوی باور نکردنی مطیع فرامین دولت های بریتانیا و مردی ثروتمند به شمار میآمد که از دوره ناصری برای صیانت از منافع انگلستان در شمال ایران تلاش فراوان کرد. او برجسته ترین مدافع امپراتوری بریتانیا علیه تزاریسیم و بلشویسم شناخته میشد و همراه با پسر(۲) عموهایش در بحران سازی های فراوان خطه گیلان که منجر به شکست میرزا کوچک خان شد، نقش فعالی ایفا کرد. به هنگام شورش جنگلیها؛ خانواده اکبر یا همان آلامشه، به شدت صدمه دید، میرزا و همراهانش به درستی به منافع وی به مثابه ستون پنجم ارتش و سیاست بریتانیا در گیلان حمله برده و منافع او را آماج حملات خود قرار داده بودند(۳)

سپهدار تابع محض سیاستهای نورمن بود، بهترین کاندیدایی که برای این لحظه تاریخی میتوانست ایفای نقش کند؛ محافل بریتانیا و الیگارشی حاکم آن از مدت ها پیش با او کار کرده بودند و در وفاداری اش تردیدی به خود راه نمیدادند. اقوی دلیل بر اینکه سپهدار رشتی در راستای سناریوی تدوین شده از سوی مخالفین کرزن، بهترین شخص به شمار میرفت این بود که وی هیچ شرطی برای ریاست وزرایی خود تعیین نکرد. بهواقعی او میدانست چه حادثهای در شرف تکوین است و خود یکی از مهره های شطرنج این سیاست به شمار میآمد. او تنها چیزی که خواست، این بود که بریتانیا به قوای قزاق برای دفع حملات قوای کوچک خان و بلشویک ها کمک رساند. سپهدار پذیرفت که انگلیسی ها فرماندهی این نیرو را بر عهده گیرند، او قول داد مجلسی را که انتخاباتش به شکل نیمه تمام از دوره و ثوق الدوله برگزار شده بود، تشکیل دهد و قرارداد را به تصویب رساند. این هم یکی از فریبکاری های نورمن برای فریب دادن کرزن و همراه ساختن او با نقشه های خود بود. همه می دانستند که دیگر قرارداد انجام نشدنی است. تنها فردی که هنوز نیمه امیدی به اجرای آن داشت، شخص کرزن بود، نورمن از این نقطه ضعف وزیر خارجه استفاده کرد و دائماً به او وعده تشکیل مجلس و تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را می داد، حال آنکه در پرده و دور از چشم وزیر خارجه، کار خود را می کرد. اکبر وعده داد کلیه وزرای خود را از کسانی انتخاب نماید که وزارت خارجه انگلستان در وفاداریشان تردید به خود راه نمیدهد(۴) این هم مطلبی بود فریبکارانه تا کرزن را ساکت کنند. وزارت خارجه در دیپلماسی خود در برابر ایران شکست خورده بود و اینک نوبت وزارت جنگ و وزارت هند بود تا بخت خود را بیازمایند.

پس واقع امر این است که وعده های نورمن به کرزن همه حرف و حدیث بود. نورمن و آبرونساید دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ حتی فکر هم نمیکردند؛ آنها مأموریت داشتند کار اصلی خود را به انجام رسانند، کاری که به طور قطع و یقین اجرای قرارداد و ثوق نبود. آنها این سخنان را برای آن به کرزن گوشزد میکردند تا شاید دل او را به دست آورند و اعتمادش را

ص: ۶۶۸

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۱۳ June ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۳۸۷۳

۲- Imperial Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۱۵

۳- رجال بامداد، ج ۳، صص ۵۱-۵۳.

۴- Ghani, ۱۱۹-۱۲۰

جلب نمایند. نورمن به گونهای با کرزن سخن میگفت که گویی میخواهد وی را فریب دهد. او به کرزن تلگراف کرد و گفت سپهدار در چنگ اوست، وی قول داده است قرارداد را به تصویب مجلسی که تشکیل خواهد شد برساند. نورمن در راستای اهداف مافیای مالی بریتانیا، به کرزن نوشت کمکهای مالی بریتانیا به دولت سپهدار برای مدت بسیار محدودی باید ادامه یابد. او نوشت بانک شاهنشاهی - ابزار سیطره مالی الیگارشی انگلستان بر ایران - پذیرفته است وامی به دولت ایران پرداخت کند، اما کرزن با این امر مخالف بود. بانک به منافع خود و سهامدارانش میاندیشید، آنان میگفتند اگر دولت ایران پولی در بساط نداشته باشد، بلشویک ها قدرت را به دست بگیرند و بانک مجبور خواهد شد شعبه های خود را در شمال کشور تعطیل کند (۱). بانک کرزن را زیر فشار قرار داد تا بپذیرد وامی به دولت سپهدار بپردازد، به واقع برای اجرای سناریوی مورد نظر بانک شاهنشاهی و الیگارشی مالی بریتانیا باید سپهدار پولی در بساط می داشت.

این یکی از علائم بروز تحولات جدید در ایران بود. بانک آن قدر اصرار کرد تا سرانجام اجازه یافت به دولت ایران وام پرداخت کند. نکته مهمتر این بود که اینک دیگر دولت انگلستان کمک ماهانه خود را تعطیل کرد (۲). این موفقیت بزرگی برای محافل مالی و وزارت خزانه داری بریتانیا به شمار میآمد. تا پیش از این، دولت انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران، خویشان را موظف میدید کمکهای بلاعوض در اختیار دولت و ثوق قرار دهد. این روال در دوره کابینه مشیرالدوله هم استمرار یافت؛ اما اعطای وام بانک شاهنشاهی به مفهوم این بود که انگلستان از این به بعد از کیسه ملت ایران هزینه امنیت سرمایه گذاریهای خود را تأمین خواهد کرد. دولت های ایران اصل و فرع این وام را باید در موعد مقرر میپرداختند و به عبارتی

برای دولت های ایران نوعی تعهد مالی به وجود می آوردند. این بار به جای اینکه بخشی از حقوق غصب شده ملت ایران از منابع نفت به عنوان کمک بلاعوض به کشور برگردد؛ نوعی استثمار مضاعف شکل گرفت. هم نفت کشور به یغما میرفت و هم ملت ایران وامدار و بدهکار انگلستان میشد. این نخستین و البته مهم ترین علامت سیطره روز افزون مالی بریتانیا بر ایران به حساب می آمد. کار به جایی رسید که وقتی دولت وابسته سپهدار تقاضا کرد کمکهای مالی هم در کنار اعطای وام استمرار داشته باشد، کرزن این تقاضا را رد کرد و گفت سپهدار پول مورد نیاز خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کند (۳). این پیشنهاد البته مسبوق به سابقه بود. اوایل مهر ۱۲۹۹ سیدنی آرمیتاژ اسمیت معاون وزرات خزانه داری بریتانیا که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹، آن هم خیلی دیر هنگام یعنی خرداد ۱۲۹۹ و در آستانه سقوط و ثوق به ایران آمد و سمت مستشار مالی داشت و البته هرگز هم از وثوق حمایتی نکرد، با شرکت نفت توافق نمود که بخشی از حق الامتیاز عقب مانده ایران را بپردازند (۴) به عبارتی

ص: ۶۶۹

۱- Imperial Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۱۵

۲- Same to Same, Tehran, ۶ October ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۱۶

۳- Ghani, p. ۱۲۲

۴- Ghani, p. ۱۲۴

حق الامتیاز مزبور را به دستور مقامات بریتانیا و هنگامی پرداخت کردند که آن را برای هزینه کردن امنیت سرمایه های بریتانیا ضروری دیدند. بدیهی است قرار نبود دیناری از این پول به صرف نیازمندی های مردم ستم کشیده ایران برسد؛ قرار بر این بود که این وجوهات برای انجام تحولی تاریخی در راستای منافع انگلستان در کشور هزینه شود. پس هم بانک شاهنشاهی و هم شرکت نفت انگلیس و ایران، به میدان آمدند تا سناریوی مورد نظر این مقطع را به انجام رسانند.

گام بعدی نورمن، رسوا ساختن بیش از پیش وثوق بود. او میخواست رئیس الوزرای محبوب کرزن را برای همیشه بی آینده سازد، زیرا کرزن هم چنان به بازگشت به وضعیت دوره کابینه وثوق علاقه مند بود. موضوع از وقتی شدت یافت که یکی از معاونین جزء وزارت خزانهداری، یعنی تشکیلاتی که همسو با لرد مونتگگ و لرد چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان در براندازی قرارداد ۱۹۱۹ بسیار ساعی بود؛ به عمد مطلبی بر زبان جاری ساخت. او عامدانه وقتی در مورد وامی که قرار بود در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به دولت ایران پرداخت شود و پرداخت آن هم تصویب شده بود سخن می گفت، اظهار داشت مبلغ مختصری از این وام به هنگام انعقاد قرارداد برداشت شده و به بقیه آن دست نزده اند. بنگاه خبرگزاری رویتر که خود از عوامل تعیین کننده هدایت سرمایه مالی بریتانیا در ایران و جهان بود، به سرعت این خبر را مخابره کرد تا در ایران بحرانی تولید نماید. سپهدار بلافاصله واکنش نشان داد. او از وزیر مختار انگلستان خواست رسماً تکذیب کند که چیزی از این وام مورد استفاده واقع شده است. نورمن گفت چنین کاری نمیکند زیرا خبر واقعیت دارد. او توضیح داد که مبلغ یکصد و سی و یکهزار و یکصد و چهل و هفت لیره و یازده شلینگ بین گروه سه نفره یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و اکبر میرزا صارمالدوله تقسیم شده است. سپهدار هم گفت که از گروه سه نفری خواهد خواست پول دریافتی را بازپس دهند. نورمن که خود به عمد این سنگ را افکنده بود، خویش را به ساده لوحی زد و از کرزن راهنمایی خواست. او از کرزن خواست به کابینه انگلستان توضیح دهد که مبلغ پرداختی را جزو تعهدات خود دولت بریتانیا به حساب آورند و اصل دو میلیون لیره را به دولت ایران پردازند.

کرزن که دیگر به اجرای قرارداد امیدی نداشت و از سویی دست نورمن را خوانده بود، حاضر نشد از مالیات دهندگان انگلیسی و نیز عواید غارت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مثل خود ایران چیزی به رجال ایرانی پرداخت نماید. به عبارتی او حاضر نبود دیگر از کسانی دفاع کند که امیدی به بازگشتشان وجود نداشت، پس بیهوده نبود که او هم قرارداد را رویدادی «مشمتر کننده» (۱) بخواند و موافقت خود را با آن به دلیل اصرار سرپرسی کاکس بداند. او نوشت سپهدار آن زمان و حتی هشت ماه بعد هم عضو کابینه بوده است، بنا بر این مسئله

ص: ۶۷۰

دریافت پول را باید اقدام رسمی کابینه شمرد که سپهدار هم مسئول آن است. او در همین نوشته پیشنهاد نورمن را در مورد اینکه پول پرداخت شده را جزو وامی که باید به ایران پرداخت می شد تلقی نکنند؛ رد کرد(۱) نکته مهم این است که وقتی نورمن دید سپهدار پی گیر ماجراست، از او خواست اقدامات خود را در این زمینه «فعلاً» متوقف کند، «زیرا قضایای مهم تری در پیش است.»(۲)

از آن سوی آبرونساید بالاخره موفق شد موافقت شاه را با عزل استاروسلسکی جلب کند. مسئله قزاق خانه یکی از مهم ترین اولویت های کابینه سپهدار بود. او با قزاق خانه ای متلاشی شده مواجه بود که «بی رئیس مانده» و صاحب منصبان جزء و نفرات آنها در «قصبات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلا تکلیف و خودسر مانده بعضی از آنها از تعدی و تجاوز به عرض و مال مردم هم دریغ نمیدارند.» دیگر این که اهالی رشت که متواری شده و نمیدانستند چرا آواره شده اند، باید به نحوی به زادگاه اصلی خود باز میگشتند. جمع کثیری «از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده یک قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها به تهران ریخته بی مکان، بی معاش و بی تکلیف و البته هر یک از آنها از رئیس دولت آن هم گیلانی توقع همه چیز دارند، او هم نمیتواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان را نشنیده فرض نماید.»(۳) او برای این اقدامات به پول نیاز داشت، پس دست به کار شد.

همین سپهداری که این همه دنبال مسئله رشوه به گروه سه نفری را میگرفت، از نورمن خواست به او پولی بدهد تا میان نمایندگان آتی مجلس پخش کند تا قرارداد را امضا نمایند. کرزن به رخ سپهدار کشید که او خود را مخالف رشوه نشان میدهد اما این بار تقاضای رشوه برای تصویب قرارداد میکند. او این پیشنهاد را رد کرد. نورمن توضیح داد که تقاضای سپهدار مثل استفاده سیاستمداران اروپایی از «جوه سرویسهای مخفی»(۴) است. او خود توضیح میدهد که پیرنیا صرف پول برای به دست آوردن موافقت مخالفین را منع کرد. پیرنیا بودجه مشخص ماهانهای تعیین کرد که مصارف آن هم معین بود، به همین دلیل استفاده از اعتبارات «سرویسهای مخفی» نمیتوانست وجود داشته باشد. از آن به بعد استفاده از پولهای خارج از ردیف بودجه غیر ممکن شده بود، زیرا همه میدانستند این جوه برای چه مصارفی میتواند تخصیص داده شود(۵) او برای اینکه از سپهدار دفاع کند، هم چنان سیاست رسوا ساختن وثوق را ادامه میداد. در نامه های نوشت و وثوق الدوله زمانی گفته بود مبلغی معادل دویست هزار تومان به تجارتخانه طومانیانس که ورشکسته شده بودند پرداخته است، اما او از منبعی موثق شنیده

ص: ۶۷۱

۱- Ghani, p. ۱۲۴

۲- Ibid

۳- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۴- Secret Services Funds

۵- Ghani, op, cit, p. ۱۲۶

که وثوق این پول را برای خرید دوازده دهکده در مازندران به او داده است^(۱).

کرزن در نامه‌های به نورمن نسبت به سپهدار ابراز بدبینی کرد. او نوشت حکومت ایران ابتدا منابع مالی بریتانیا را دوشید و سپس سراغ شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی رفت. به باور او ایران به هر شکلی شده مخارج چند ماه دیگر خود را هم از آنان دریافت کرد. او بر ایران منت گذاشت که شرکت نفت انگلیس و ایران توافق کرده مبلغ یک میلیون تومان بابت حق الامتیاز معوقه تا یازدهم فروردین ۱۲۹۸ به ایران پرداخت نماید. هشت نه ماهی این مبلغ به ایران داده شد، اما کرزن نوشت می‌ترسد به محض اینکه شوروی‌ها امتیازهای دوره تزارها را ملغی سازند، دولت ایران امتیازاتی مثل امتیاز خوشتاریا را به آنان اعطا نماید^(۲).

شاه پول دوست هم خواسته یا ناخواسته به کمک اجرای سناریوی نورمن - آبرونساید شتافت. او به جای استاروسلسکی فردی به غایت سست بنیاد را به نام قاسم خان والی مشهور به سردار همایون را به ریاست دیویزیون قزاق برگزید و به این ترتیب زمینه را برای توطئه‌های هر چه بیشتر علیه خویش مهیا ساخت. آبرونساید در این تلاش‌های خود حتی ژنرال ویلیام دیکسون را که ریاست مستشاران نظامی بریتانیا را در ایران به دست داشت، نادیده گرفت. مواضع دیکسون بر نورمن و آبرونساید پوشیده نبود، او بر این باور بود که بریتانیا باید با رجالی چون پیرنیا همکاری کند. او حتی از اینکه نورمن، پیرنیا را وادار به استعفا کرده و به جای او سپهدار را گماشته، ناراحت بود. دیکسون از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و فرامین کرزن را اجرا میکرد، امری که خوشایند آبرونساید نبود. دیکسون در ایران به دنیا آمده و زبان فارسی را به روانی تکلم میکرد، او بخش اعظم زندگی خود را در کشورهای شرقی گذرانیده و با روحیات شرقیان آشنایی داشت، اما اینها که به گمان دیکسون نقاط قوتش به حساب می‌آمد از نظر آبرونساید هیچ گونه ارزشی نداشت. کرزن و تشکیلات وزارت خارجه اش از مدتها قبل مایل بود مسئولیت اداره و سازماندهی مجدد قزاق‌ها با دیکسون باشد^(۳). آبرونساید درست به همین دلیل ترجیح میداد که وی از ایران برود^(۴). دیکسون از تنفر شدید ایرانیان نسبت به قرارداد آگاه بود، به همین دلیل با دیپلماسی کشورش که میخواست به رغم ملت ایران قرارداد را اجرا کند، اختلاف نظر اساسی یافت. او صلاح و مصلحت دولت بریتانیا را در این دید که بیش از این ملت ایران را از خود نرنجانند. بین دو گروه از رجال بریتانیا در تهران اختلاف بروز کرد، هر دو به لندن شکایت بردند، اما لندن دست دیکسون را از کار کوتاه نمود و کلنل اسمایث را به جای او گمارد. اسمایث همراه با دیکسون به ایران آمده بود، لیکن در قسمت قشون آذربایجان مستشار بود و عملاً بلا تکلیف، او چون بیکار بود بعداً در بریگاد قزاق به کار گمارده شد. از آبان ۱۲۹۹ دیگر به دیکسون کاری ارجاع

ص: ۶۷۲

۱- Ibid.

۲- Ibid, op. cit, ۱۲۶-۱۲۷.

۳- M. Hankey to Foreign Office, London, ۴ November ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۱۴.

۴- Sabahi, p.۵۰.

نمیدادند، بالاخره نورمن از وزیر امور خارجه خواست او را فراخواند(۱). دیکسون غمگین از این بی مهری ها در اوایل اسفند ۱۲۹۹ به لندن بازگشت و نکته این است که حتی وزارت امور خارجه هم از او استقبال گرمی نکرد(۲). نکته مهم تر اینکه دیکسون بعد از انفصال از شغل خود در ایران هم، اطمینان جانی نداشت. او میترسید از سرحد خارج شود، «به چه ملاحظه معلوم نیست، این است که خود را به کوریه سفارت آمریکا ساخته زیر بیرق امریکایی خود را به بغداد می‌رساند و از آنجا به وطن باز می‌گردد.»(۳) این بود تاوان مخالفت دیکسون با طرح های ژنرال آبرونساید و گروه متحد او در سفارت بریتانیا.

بر خلاف دیکسون که آن همه مورد بی مهری واقع شده بود، سرهنگ اسمایث موقعیت بهتری در نزد آبرونساید داشت. او توسط وثوق برای مستشاری ژاندارمری استخدام شده بود، اما وقتی جنبش خیابانی به وقوع پیوست تصمیم بر این شد که یک نیروی متحد الشکل تشکیل شود، نیرویی که ژاندارمری هم زیر مجموعه آن باشد. اسمایث در ایران بود که آبرونساید وارد کشور شد. اسمایث به زودی به عنوان تجدید قوای نیروی قزاق بر این نیرو گماشته شد، حال آنکه افسران ارشدتر از او وجود داشتند. علت امر بسیار واضح بود: او مطیع فرامین نورمن و آبرونساید بود که بدون اطلاع وزارت امور خارجه و شخص کرزن از آذر ۱۲۹۹ مأموریتی مخفی بین قزاق ها به او داده بودند تا به صورت سری و غیر رسمی میان قزاق ها در ناحیه قزوین فعالیت نماید(۴) و این قزاق ها را برای اهداف آتی نورمن - آبرونساید مهیا سازد.

در آذر ۱۲۹۹ انگلیسی ها یادداشتی تسلیم دولت ایران کردند، در این یادداشت آمده بود که بلشویک ها هجوم سراسری خود را شدت بخشیده اند، وزارت جنگ بریتانیا نوشته بود دولت انگلستان قادر نیست از قشون خود در برابر این حملات حفاظت کند، تا چه رسد به این که بتواند از ایران دفاع نماید. آنها پیشنهاد کردند دولت ایران باید نیروی ژاندارم و قزاق خود را به دست انگلیسی ها سپارد تا تحت ریاست صاحب منصبان آنها، در تهران مرکزیت داده شوند و کلیه مهمات و حقوق آنها را دولت ایران پردازد بدون اینکه حق تفتیش داشته باشد؛ نیز توصیه شده بود دولت ایران در سیاست نظامی این گروه هیچ گونه مداخله‌ای ننماید. دیگر این که اگر بعداً قشون زیادتری لازم شد، انگلیسی ها حق داشته باشند نیروی داوطلب استخدام کنند، فقط در این صورت است که آنها حاضرند در ایران بمانند و گرنه از کشور خواهند رفت.

سپهدار به نزد شاه شتافت و گفت نمی‌تواند به تنهایی مسئولیت این کار را بپذیرد، مگر اینکه یک مجلس عالی مرکب از سی تن از اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس در آن جمع شوند و نتیجه شور آنها هر چه شد او هم عملی سازد. شاه به جای سی تن، دویست نفر را

ص: ۶۷۳

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۱۹ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۲۷

۲- Wilber, pp. ۵۰-۵۱.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۴- Norman to Curzon, Tehran, ۲۵ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۰

معرفی کرد تا جایی برای مخالفت با قرارداد وجود نداشته باشد، او دستور داد شصت تن از وکلای سابق مجلس و کسانی که برای مجلس چهارم انتخاب شده اند - مجلسی که هنوز با وجود گذشت حدود سه سال از انتخابات، تشکیل جلسه نداده بود - شصت تن از علما و روحانیان، پانزده تن از تجار و بقیه از شاهزادگان و اعیان و اشراف و وزرای سابق و لاحق و نیز رؤسای احزاب روز شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۹ مطابق با ششم آذر ۱۲۹۹، دو بعد از ظهر در کاخ گلستان جمع شوند و در این باب شور نمایند. همزمان شایع بود اولتیماتومی از جانب بلشویک ها به دولت ایران داده شده که تا بیست و چهار روز دیگر قشون انگلیس را از ایران بیرون کنند. اگر این کار صورت گرفت آنگاه روسیه می تواند معاهدات منصفانه با ایران منعقد سازد، در غیر این صورت آنها خود در اخراج قشون انگلیسی اقدام خواهند کرد(۱).

در مجلس دربار حاجی آقا شیرازی گفت: «ما هیئت نمایندگان ... بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود انتخاب کرده ایم در این مجلس صحبت بدارند. یکی من هستم که میگویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و میشود، این گونه مطالب باید در مجلس شورای ملی مطرح گردد، باید به فوریت مجلس را باز کرد، یادداشت را مجلس برد و هر چه رأی دادند مجری گردد و اضافه کرد که باز کردن مجلس هم معطلی ندارد، دیگران هم نخواستند بکنند(۲) و گرنه میتوانستند.»(۳) به قول دولت آبادی حاجی آقا در مخالفت با یادداشت انگلیسی ها سخن نگفت، به دید او «نقشه مشترک یادداشت دهندگان و عده ای از نمایندگان» این بود که راجع به لزوم تعجیل در افتتاح مجلس بحث شود. عده نمایندگان تا این زمان کافی نبود، به همین دلیل یک نظر این بود که باید سی تن را از میان مجلس عالی دربار انتخاب کرد تا موقتاً کسری نمایندگان مجلس جبران شود و بتوان در مورد یادداشت انگلیسی ها و یا روح قرارداد ۱۹۱۹ بحث و گفتگو نمود(۴).

مجلس مزبور در کاخ گلستان تشکیل جلسه داد تا در مورد نحوه تصمیم گیری در باب یادداشتی که اخیراً از سفارت بریتانیا رسیده بود تصمیم گیری کند. یادداشت مشعر بر این موضوع بود که بریتانیا به زودی نیروهای خود را از ایران به کلی خارج خواهد ساخت، در این شرایط هنوز وضع قرارداد مشخص نیست و باید هر چه سریع تر تکلیف آن روشن شود. آنان برای ایجاد رعب در دل دولتیان هشدار دادند به محض اینکه نیروهایشان از ایران خارج شوند، پایتخت مورد حمله متجاسرین واقع خواهد شد حال آنکه ایران هیچ استعداد دفاعی در برابر آنان ندارد. انگلستان دیگر حاضر نیست به دولت های ایران پولی بدهد و قوه مورد نیاز هم باید از بین قوای قزاق و ژاندارم خود ایران جمع آوری و مرتب شود. در این صورت لازم است اختیار مالیه ایران به دست انگلیسی ها باشد، اگر ایران با این تقاضا موافقت کند که فبها

ص: ۶۷۴

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۴۴-۱۶۴۵.

۲- منظور او میرزا حسن خان مشیرالدوله بود که درست رو به روی حاجی آقا نشسته بود.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۹۴.

۴- همان.

و گرنه ایران از صفحه گیتی محو خواهد شد، «این تهدید در دوسه جای یادداشت تکرار شده است.»^(۱) در پایان یادآوری شده بود ایران نباید به وعده های روس ها اهمیت دهد و نباید فریب آنان را بخورد؛ زیرا روس ها هرگز به وعده های خود عمل نکرده اند.

سپهدار رشتی رئیس الوزرا در این جلسه توضیح داد فقط یادداشت سفارت انگلستان را به جلسه آورده است و نمیخواهد از آن دفاعی کند، او گفت این یادداشت هم مضر است و هم اینکه شخص او اصراری به قبول آن ندارد^(۲) در برابر تهدیدهای انگلیسی ها و سکوت بهت انگیز مجلس بعد از خواندن یادداشت آنها، لایحه ای از طرف هیئت روحانیان حاضر در جلسه خوانده شد، آنها در یادداشت خود خاطرنشان کردند «ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده به روسیه فرستادهایم باید منتظر شویم از او چه خبر خواهد رسید.» به قول دولت آبادی «مقصود هیئت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمیباشیم چون که سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است و خبرهای مساعد از طرف او میرسد بدیهی است این عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مزبور است زیرا میفهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نماییم.»^(۳)

انگلیسی ها به زودی اولتیماتوم خود را پس گرفتند، ماجرا از این قرار بود که میرزا سلیمان خان میکده به وزیر مختار روسیه گفته بود این یادداشت برای استقرار جمهوری و یا ایجاد یک انقلاب در ایران می تواند مفید باشد و نیز این یادداشت باعث وقوع جنبش علیه خود انگلیسی ها خواهد شد. وزیر مختار یعنی نورمن گفت این یادداشت متعلق به مأمور نظامی آنان یعنی لرد آیرونساید است نه سفارت بریتانیا، او یادداشت را پس گرفت و به لندن هم اطلاع داد که به این اقدام دست زده است^(۴) در این مرحله بود که نظریه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور وجهه همت بریتانیا واقع شد. این مرد باید با اتکا به نیروی نظامی، امنیت لازم را برای منافع بریتانیا فراهم می ساخت. به واقع وقتی آیرونساید و نورمن زمینه های لازم را برای کودتای مورد نظر خود مهیا دیدند و به هنگامی که همه آماده تحولی نوین بودند، اندیشه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور مطرح گردید.

ص: ۶۷۵

۱- همان، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲- همان، ص ۱۹۱.

۳- همان، ص ۱۹۳.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

مرد مقتدر مورد نظر آبرونساید باید به سناریویی کمک میکرد که طبق آن نیروهای انگلیسی از ایران خارج میشدند بدون اینکه منافع انگلستان زیان بیند. او میبرسید این مرد زورمند (۱) چه وقت ظهور میکند تا بر ایران فرمان براند و حکومت کند؟ او و اسمايث رضاخان را برای این منظور کاندیدا کرده بودند. انگلیسی ها در صدد برآمدن یک صاحب منصب جزء را برای این کار در نظر گیرند. بین صاحب منصبان قزاق کسی که استعداد این کار را داشت و رتبه اش هم بالا بود، عبدالله خان امیرطهماسبی بود، انگلیسی ها با او وارد مذاکره شدند، اما او ظاهراً پیشنهاد کودتا را نپذیرفت (۲). بالاخره رضا خان را برگزیدند؛ سردار همایون را مرخص کردند تا به املاکش رسیدگی کند و اختیار قزاق ها را درست به رضا خان سپردند (۳).

آبرونساید با هشدار مخوف خود طرف های مذاکره را به شدت ترسانید، اما کار به همین جا خاتمه نیافت: آبرونساید گسترش بذر وحشت را پی گرفت و مدعی شد سی هزار تن سرباز بلشویک در باکو متمرکز شده اند که ممکن است در لشکر کشی به تهران شرکت جویند. نورمن برای توجیه نقشه آتی خود وزیر خارجه را هم ترسانید: به او نوشت شاید اگر شوروی اطمینان یابد نیروهای انگلیسی در حال عقب نشینی از شمال ایران هستند، حملات آتی شان متوقف گردد. کرزن که سیاستمداری حيله گر بود و نورمن شاگرد او هم به حساب نیامد به سرعت از نیت وزیر مختارش آگاه شد. او در پاسخ نوشت حتی احمد شاه که ترسو ترین فرد است تصمیم گرفته در تهران بماند. او ادامه داد ایران به هر حال یا با دولت شوروی پیمان بسته است و یا در حال انعقاد این پیمان است؛ بنا بر این چه دلیلی دارد که اینان به ایران تجاوز کنند؟ به چه دلیل شوریها باید به تهران حمله آورند؟ او سناریوی خروج خارجیان از تهران را «گریز دسته جمعی» (۴) خواند و متحیرانه پرسید دلیل این امر چیست؟ کرزن نوشت معلوم نیست شوروی قصد پیشروی در ایران داشته باشد، پس عقب نشینی توأم با تعجیل و تسلیم نواحی شمالی به نیرویی که معلوم نیست مترصد حملهای باشد، حیثیت بریتانیا را لکه دار خواهد کرد. او در زمینه وقوع انقلاب در ایران هم با تردید نگریست و نوشت اگر انقلابی در راه باشد، شاید بتوان جلو آن را گرفت (۵).

اما نورمن خود را آماده کاری مهمتر کرده بود، کاری که روح فیروز و کرزن هم از آن خبر نداشت. او حتی حاضر نشد فیروز را به کابینه راه دهد. نورمن به فیروز به شدت سوءظن داشت و او را ادامه دهنده سیاست های کاکس میدانست که خود کاکس هم به نوعی مجری اوامر کرزن بود. مهم این بود که اینک حتی فیروز هم به این نتیجه رسیده بود بریتانیا باید از خیر قرارداد بگذرد و به سود این کشور است که حتی قرارداد را یک جانبه کان لم یکن سازد. با این وصف گفت از پیمان پیشنهادی شوروی با ایران هم رضایتی ندارد و آماده است در موقع مقتضی علیه آن وارد کارزار شود. او گفت برای بریتانیا بهتر است چند ماه دیگر هم کابینه سپهدار را تحمل نماید و آنگاه از نخست وزیری او حمایت کنند؛ زیرا به دید او مردم

ص: ۶۷۶

۱- Strong man.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳- Ghani, p. ۱۲۶.

.General scuttle -۴

.Ibid, ۱۳۱ -۵

منتظر ظهور دو لتی قدرتمند هستند (۱) کاکس از همان بدو ورود به ایران سیاستی زورگویانه در پیش گرفته بود و هنوز هم همان را میخواست ادامه دهد. او رفتاری داشت مثل یک حاکم نظامی؛ میخواست به هر نحو ممکن ایران را جزو مستعمرات بریتانیا سازد. او در سفارتخانه خود نشسته بود و در همه کار دخالت میکرد و آشکارا میگفت: «حالا که ما راضی شده ایم به ایران حکومتی بدهیم، ایرانی باید هر چه ما میگوییم اطاعت نماید.» (۲) دولت آبادی میگوید خود به گوش خویش این سخنان را از زبان کاکس بارها شنیده بود. بر خلاف کاکس گروه نورمن بر این باور بود که باید همین سیاست را به شکلی بهتر به انجام رسانید. اینان بر این باور بودند که باید مشت آهنین از دستکش مخملین بیرون آید تا در بین ایرانی ها حساسیتی ایجاد نکند.

این بار لرد چلمسفورد هم با اندیشه تخلیه تهران به پا خاست. او روز دوم بهمن ۱۲۹۹ خطاب به لرد مونتگاک نوشت خطر اصلی برای منافع بریتانیا اقدام عجولانه تخلیه تهران قبل از عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور است. او قاطعانه گفت باید حکومت ایران یعنی شخص احمد شاه، سفارت انگلستان و بانک شاهنشاهی در تهران باقی بمانند. چلمسفورد گفت دولت ایران باید به شوروی ها اعتماد کند که گفتهاند اگر نیروهای انگلیسی عقب نشینی کنند، آنها به تهران حمله نخواهند آورد. او هر گونه تلاشی برای ترک تهران را در حکم خودکشی دانست و گفت به جای این کار باید قرارداد ۱۹۱۹ را با ظرافت پس بگیرند (۳) در این زمان بانک شاهنشاهی روح و جان اقتصاد ایران را در کف داشت، این بانک درست در ایام منتهی به کودتای رضا خان بر اساس یک سناریوی کاملاً تنظیم شده، کلیه راه های داد و ستد را با مردم ایران مسدود ساخت. در آن هنگام «که بحران شدید اقتصادی روی داده» بود، بانک «به صلاح سیاست دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه های خود را در ولایت ها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است، در صورتی که هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احياناً ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاسرین ایرانی او را به این احتیاط وا میداشته است، ممکن بود به طور مخفی این احتیاط را رعایت کند، نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده روز روشن صندوقهایی را که معلوم نیست چه در بردارد در ملاء عام به گاری ها ریخته به عنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی به بنادر حمل نماید و اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد. مردم هم حق دارند مضطرب باشند، چون که بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در مملکت وجود ندارد. صرافخانه های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بی فکری اولیا امورش از هم متلاشی ساخته. پاریسیان صرافخانه های معتبر داشتند ورشکستند. طومانیانس داد و ستد نقدی مهمی که داشت بر هم خورد. دو دسته صرافخانه کوچک شخصی

ص: ۶۷۷

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۱۶ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۹۸.

۳- Ghani, p. ۱۳۱.

که باقیمانده است گنجایش داد و سندهای بزرگ را ندارند. به علاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست به عصا راه میروند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را ببندد تصور میشود در تجارت و داد و ستد نقدی داخلی و خارجی به روی مملکت بسته شده باشد.» (۱)

همزمان تحقیر شاه ادامه داشت. کرزن در پیامی خطاب به نورمن دستور داد به شاه گفته شود وزارت خارجه انگلیس با مسافرت او به خارج حتی برای دو ماه موافق نیست. گفتند اگر شاه به خارج رود، این مسافرت دلیلی بر جبن او تلقی خواهد شد؛ او شاه را متهم کرد که قصد فرار دارد و نوشت در این صورت شاه ایران در هیچ صورتی نباید انتظار کمک از جانب بریتانیا داشته باشد. کرزن به نورمن توضیح داد نمیتوان شاهی به بدی احمد شاه یافت، اما اگر بناست حکومت ایران بر جای ماند و به عبارتی کشور در اختیار قوای شمال قرار نگیرد، حوادثی مثل فرار شاه عوامل تزلزل و بی ثباتی خواهند بود و باید به شدت از آنها جلوگیری کرد (۲).

اندکی بعد نورمن به دیدار شاه رفت. احمد شاه گفت مسئله رفتن خود به خارج را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که کشور را مثل یک شهروند عادی ترک کند. نورمن مدعی شد شاه میخواهد با گروهی کوچک از رجال مورد اعتماد خود به مشورت پردازد و سپس تصمیم خویش را بگیرد. در ادامه نورمن ادعا کرد شاه گفته است برادرش محمد حسن میرزا ولیعهد، جانشینی اش را نمیپذیرد و مطلقاً به تاج و تخت کاری ندارد. مهمترین ادعای نورمن این است که شاه گفته است بعد از مسافرت او احتمالاً ایران جمهوری میشود و جمهوری نیز بدون عیب است (۳). در صحت مطالب انتسابی به احمدشاه به شدت تردید وجود دارد و این مطالب را باید در راستای افشاندن بیش از پیش بذر وحشت در بین سیاستمداران ایرانی و بریتانیایی تلقی کرد. به واقع این هم شاهدهی است بر اینکه نورمن چگونه مقامات مافوق خود را به عنوان این که اصلاً احمد شاه حتی به فکر سلطنت خود هم نیست، فریب می داد. او حتی مقامات بریتانیا را ترسانید که اگر کاری انجام نشود ایران جمهوری خواهد شد و شاه هم با این امر مخالفتی ندارد. نورمن می خواست طرح خود را به هر قیمتی پیش برد، او در این زمینه به همه تشبثات دست زد.

رضاخان همان «رهبر مرتجع زورمندی» (۴) بود که تشکیلات وزارت جنگ، وزارت خزانهداری، اداره هندوستان، نورمن وزیر مختار انگلستان در تهران و آبرونساید در جستجویش بودند. آبرونساید البته نتوانست نظر خود را دایر بر گماردن رضاخان به سمت فرماندهی دیویزیون قزاق به شاه تحمیل نماید. در آخرین روزهای اقامتش در ایران او به دیدار

ص: ۶۷۸

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- Ibid, pp. ۱۲۹-۱۳۰.

۳- Ibid, p. ۱۳۰.

۴- Strong reactionary leader

شاه رفت، نکته این است که او به اندرونی رفت، جایی که خانواده شاه زندگی میکردند. شاه نشان شیر و خورشید را به آبرونساید هدیه کرد. این بالاترین مدالی بود که در ایران به افرادی که خدماتی درخشان انجام داده بودند تعلق میگرفت. شاه ابراز تأسف کرد که نیروهای انگلیسی باید به زودی ایران را ترک نمایند. جالب اینکه شاه گفت این ابراز تأسف به خاطر ایران نیست بلکه به خاطر امپراتوری بریتانیا و هندوستان است! آبرونساید از شاه خواست رضاخان را به فرماندهی نیروی قزاق بگمارد، شاه سکوت نمود (۱). همین موضوع نشان می داد که برخلاف گزارش های نورمن، شاه از آینده سلطنت خود بیمناک بود. آبرونساید روز بیست و هشتم بهمن به قزوین رفت. روز بیست و نهم به بغداد رفت و دیگر هرگز به ایران بازنگشت. او در حالی ایران را ترک کرد که بر این باور بود مردی را یافته که بتواند مردم را رهبری کند؛ این فرد هم رضاخان سردار سپه بود.

به قول سپهد یزدان پناه رضاخان مردی بود زورگو و بی فکر. او کوچکترین آشنایی با مسائل سیاسی نداشت. اطلاعات اندک خود را از این موضوع هم مدیون فرمانفرما بود. او از محشورین نصرت الدوله به شمار میآمد، بنا بر این انگلیسی ها از مدتها قبل از ورود آبرونساید به ایران روی شخصیت او مطالعه کرده بودند. در کابینه وثوق بود که رضاخان به دستیاری نصرت الدوله شتافت. او در این زمان از میسیونر انگلیسی آگاه گردید که قصد براندازی روس ها از فرماندهی قزاقخانه را داشت. رضاخان به ژنرال دیکسون رئیس هیئت مستشاری انگلستان گفته بود برانداختن روس ها کاری ندارد و او حاضر است این وظیفه را به انجام رساند (۲). دیکسون رئیس کمیسیون نظامی قرارداد بود که ظاهراً بنا بود ارتش متحدالشکل ایران را سازماندهی نماید. این تنها ماده قرارداد بود که از همان اوایل انعقاد قرارداد انجام شد (۳). رئیس ایرانی این کمیسیون هم عباس میرزا سالار لشکر فرزند فرمانفرما بود که در فرانسه تحصیلات نظامی خود را به انجام رسانیده و در آن ایام معاون وزارت جنگ بود (۴). یکی از اعضای این کمیسیون ماژور فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بینش از رهبران گروه ضدتشکیلی بود، وی سرتیپ ژاندارمری بود. این مرد وطن دوست به دلیل تشکیل این کمیسیون که نیروهای نظامی ایران را به زیر سلطه بریتانیا میبرد، خودکشی کرد. به دلیل خودکشی فضل الله خان و نیز اختلافاتی که در کابینه بروز نمود، هیئت دولت مقررات کمیسیون دیکسون را تصویب نکرد. اما اینک ابزار جدیدی به طور مصمم قصد آن کرده بود تا نظرات کسانی را که در صدد استقرار دولت دست نشانده بودند، محقق سازد؛ این تشکیلات کمیته زرگنده نام داشت.

ص: ۶۷۹

۱- Ullman, vol. ۳, p.۳۸۷.

۲- خاطرات قاسم غنی، ج ۱۱، صص ۳۶۵-۳۶۶.

۳- Arfa, p.۹۰.

۴- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۶.

تأسیس کمیته آهن و نقش آن در تحولات این زمان از نکات قابل تاملی است که باید موشکافی شود. کمیته آهن به واقع حلقه اتصال گروهی از متحدان بریتانیا و نیز گروه بحران ساز دوره مشروطه تا آن زمان بود. به عبارتی انگلوفیل های برجسته ای مثل سید ضیا و گروهی که تا همین دیروز شعار ضدانگلیسی سر می دادند، در عملی ساختن نقشه های بریتانیایی ها نقش بسیار مؤثری ایفا کردند. گرچه کمیته آهن در اصفهان تأسیس شده بود، اما شعبات آن در تهران و رشت هم به فعالیت مشغول بودند. دولت آبادی با اینکه از «مأمور رشت کمیته» (۱) سخن به میان میآورد و اینکه او بر حسب تقاضای کمیته اصفهان معزول شد و کسی هم به جایش تعیین نگردید، اما از این شخص نامی به میان نمیآورد.

یکی از مهم ترین اعضای کمیته آهن سید ضیاء الدین طباطبائی بود. سید ضیا مردی شناخته شده بود، او از دوره مشروطه با انتشار روزنامه خود را پر آوازه ساخت. نام روزنامه هایش همه یک سیلابی بود: شرق، برق و رعد. در کتاب بحران مشروطیت در ایران از تشکیلاتی به نام ژون پرسیان نام برده ایم و خاطر نشان کردیم که شرق بهووقع ارگان این جریان بود، سید ضیا که در آن زمان جوانی کم سن و سال و جویای نام و عنوان بود، مدیر مسئولی روزنامه را عهده دار بود و شدید ترین حملات را در همان زمان علیه احمد شاه نوجوان انجام میداد که منجر به تعطیلی اش شد. هم شرق، هم برق و هم رعد زیر سیطره کسانی قرار داشت که از جاه طلبی های جوان جویای نام یعنی سید ضیا به نحو احسن بهره می بردند. در روزنامه های سید ضیا تبلیغات آشکاری به نفع یهودیان دیده می شد. حتی ستاره شش پر داوود به عنوان زمینه تبلیغات برخی از انجمن های یهودی این دوره، در روزنامه های سید ضیا چاپ می شد.

تشکیلاتی که از جاه طلبی های سید ضیا بهره می برد، همان انجمن ژون پرسیان یا ایران جوان بود، بعدها علی اکبر خان داور این عنوان را بر کلپ خود نهاد. یکی از اعضای جمعیت ژون پرسیان دکتر احیاء السلطنه بود، طبق اعلانی که در جراید این دوره چاپ میشد، از جوانان برای عضویت در این تشکیلات ثبت نام به عمل میآمد؛ محل ثبت نام بیمارستان امید محل کار دکتر احیاء السلطنه و منزل او بود که هر دو در خیابان لاله زار قرار داشت (۲). جالب اینکه این دکتر احیاء السلطنه طیب مخصوص سپهسالار تنکابنی بود (۳). این پزشک با کمیته مجازات که بعدها تشکیل شد ارتباط داشت. از سیمای سیاسی و بخشی از فعالیت های دکتر احیاء السلطنه و ارتباطهای او با جوخه های ترور در همین رساله سخن گفته ایم.

ص: ۶۸۰

۱- همان، ص ۱۶۷.

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوّم ربيع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰، ژانویه ۱۹۱۸، «اعلان».

۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۴۲.

یکی از همکاران سید ضیا در روزنامه شرق دکتر حسین کحال بود، جالب اینکه این مرد مدیر روزنامه استقلال ایران، ارگان حزب اتفاق و ترقی هم بود که به صاحب امتیازی مستعان الملک رئیس انجمن تروریستی جهانگیر منتشر میگردید. به هر حال سردبیر شرق دکتر حسین خان کحال بود، اما وی ضمن درج نامه ای در این روزنامه به تاریخ نوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۸ از شغل خود استعفا داد. کحال دلایل را این گونه بر می شمرد: «البته خوانندگان محترم مسبوقند که این بنده برای خدمت به معارف و معاونت به اداره شرق، مدیریت و مسئولیت آن اداره محترم را بر عهده گرفته و مشغول انجام وظایف وجدانی خود بودم، ولی مع التاسف به واسطه کثرت مشاغل و امورات شخصی که منافی با شغل روزنامه نگاری است، با تأسف فوق العاده از مدیریت و مسئولیت استعفا دادم.»^(۱) مدتی هم حسین کسمائی مدیریت روزنامه شرق را عهده دار بود. این روزنامه در مطبعه پاریسیان به چاپ می رسید.

دکتر کحال ابتدا روزنامه اش را به زبان فرانسه منتشر میکرد. سه شماره از روزنامه با عنوان اندپاندانس پرس یا همان استقلال ایران منتشر شد و بعد روزنامه اش را به همین نام به زبان فارسی منتشر نمود. این فرد پدر میرزا ابوالقاسم کحال زاده است که در این زمان منشی سفارت آلمان بود و بعدها به سال ۱۳۰۴ شمسی روزنامه استقلال وطن را منتشر ساخت. این کحال زاده با زومر سرکنسول سفارت آلمان در تهران روابط صمیمانه داشت و شخص کحال زاده با گروه ضد تشکیلی به رهبری کمرهای مرتبط بود: «کحال زاده را دیده احوال زمر را پرسیدم، گفت همه روزه [نزد او] میروم و خوب نیست. اوضاع را بد میبیند. گفتم از من سلامی برسانید.»^(۲) روزنامه استقلال ایران در دوره مشروطه محل تجمع گروه های افراطی بود که بعداً نقش مهمی در بحران های دوره بعد از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند عهده دار شدند. مثلاً در دوره مشروطه روزنامه استقلال ایران پاورقی به ترجمه میرزا تقی خان بینش منتشر می کرد؛ این پاورقی بهوقع ترجمه کتاب تاریخ شورش فرانسه بود. بینش بعدها یکی از افراد گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات شد. تشکیلاتی که حملات کوبندهای علیه وثوق انجام داد، با کمیته مجازات مرتبط بود و به عبارتی هم چنان عملیات تروریستی را به مثابه ابزاری برای رسیدن به اهداف خود مورد تأیید قرار میداد. نکته این است که این تیم بعدها بخشی از نیروی تشکیل دهنده کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به وجود آوردند.

از همان دوره مشروطه، نوک تیز حملات شرق متوجه احمد خان قوام السلطنه بود. میدانیم که بعد از تعطیلی شرق، روزنامه برق را منتشر کردند. روزنامه برق که به مدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی درست در بحبوحه مناقشات دوره مجلس دوم منتشر می شد، روزنامه ای بود به غایت افراطی، در برخی از شماره های این روزنامه مسئولین به شدت تهدید می شدند. این روزنامه پر بود از مضامینی مانند «ملت انتقام می کشد»، «قوه ملت و قهاریت قوای طبیعت»،

ص: ۶۸۱

۱- شرق، ش ۶۸، ۵ شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «استعفا».

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۴۳۲.

روزنامه برق که در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک منتشر می شد، در یکی از شماره های خود نوشت از اول ساعت اخذ مالیات، به وحشیانه ترین شکل ممکن رعیت بیچاره را می چابند. به جای دریافت یک خروار یعنی سیصد کیلو، سیصد و سی تا سیصد و پنجاه کیلو از مردم دریافت می نمایند، «و علاوه تا هر قدر توانسته اند دریافت داشته اند و نیز به عنوان پاک کردن گندم خرواری سی شاهی نقد مأخوذ نمودند و در موقع حواله دولت برای مصرف عامه خرواری نود و پنج من می پردازند. هیچ کس نمی پرسد آیا این بیست من گندم اضافه و سی شاهی پول نقدی که برای هر صد من دریافت می دارند به کجا می رود و به کدام مصرف شایسته می رسد؟!...» (۲) به این شکل سید ضیا نقش کسی را بازی می کرد که مدافع حقوق طبقات ضعیف اجتماع است.

سید ضیا یکی از مداحان امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک علم بود. سید ضیا از حسن سلوک شوکت الملک در انجام وظایف مرجوعه سخن به میان می آورد. اینکه وی مدرسه ای دائر کرده است به نام شوکتیه که هزینه ای از دانش آموزان طلب نمی کند و کلیه امکانات برای دانش آموزان رایگان است؛ اینکه وی خرج محصلین را «از جیب فتوت و حمیت خود» می پردازد و مراتب معارف پروری و فضیلت دوستی اش عیان است (۳)

ماهیت تشکیلات به ظاهر ناسیونالیستی ژون پرسیان را در همان رساله بحران مشروطیت در ایران توضیح دادیم و نیز از پیوندهای آن با فرانکو پرسیان یا انجمن ایران و فرانسه سخن گفتیم. این تشکیلات مدرسه ای هم داشت که مدیر آن یوسف ریشارخان مشهور به مؤدب الملک بود. ریشارخان پسر ژول ریشار بود که در دوره محمد شاه وارد ایران شد. در دارالفنون و اداره انطباعات به کار پرداخت و بعد از وی فرزندش جانشین او شد و به تدریس زبان فرانسه در دارالفنون و ترجمه کتاب در اداره انطباعات پرداخت. ما پیش تر پیوندهای این تشکل ها را با مدارس آلیانس اسرائیلی و بنیادگذاران آن شرح دادیم و خاطر نشان ساختیم که بنیادگذار این مدارس بهوواقع مؤسس نخستین لژ فراماسونری ایران یعنی «لژ بیداری ایران» مسیو ویزیوز بود. این کالبد شکافی را برای آن انجام دادیم تا از ماهیت مناسبات این جوان جویای نام با الیگارشی مالی مستقر در لندن و هندوستان آگاه شویم. بنا بر این سید ضیا بر خلاف تصور رایج مردی گمنام و ناشناخته نبود، هر چند احمد شاه او را روزنامه نگاری بی سر و پا مینامید که پا از گلیم خود فراتر نهاده است. این دیدگاهی بود که بین دوستان انگلیسی سید ضیا هم رواج داشت.

کلنل مید (۴) از زمانی که در شیراز اقامت داشت سید ضیا را میشناخت. او بعدها به لسنلات

ص: ۶۸۲

۱- برای مثال نک: برق، ش ۳، ۵ شنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۸، ۲۰ اکتبر ۱۹۱۰، «از انتقام بترسید».

۲- برق، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «راجع به خزانه داری و عمل گندم».

۳- رعد، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «امیر قائنات».

۴- Colonel Meade.

اولیفات (۱) که سرپرستی امور خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس را عهده‌دار بود گفت که سید ضیا در زمان اقامت در شیراز «یک شیا صرف» (۲) بیش نبود (۳) خود سپهدار رشتی هم با اینکه از اقدامات کمیته زرگنده مطلع بود، اما شاید هرگز تصوّر نمیکرد اداره امور را از دست او خارج سازند و «شخص پادو او» (۴) یعنی سید ضیا به ریاست وزرایی نائل آید. او تصوّر میکرد که سفارت انگلستان و کمیته زرگنده خود او را برای اقدامات آتی خویش برخواهند گزید و از این حالت بلا تکلیفی خارج خواهد شد.

پدر سید ضیا، سید علی آقا نام داشت. روزنامه محاکمات که به مدیریت مجدالاسلام کرمانی در دوره اول مشروطه منتشر میشد و اخبار عدلیه را پوشش میداد، در یکی از شماره های خود نوشت؛ علی آقا دستگیر شده و در عدلیه محاکمه میشود. شرح محاکمه او به اختصار چنین بود: «چند روز قبل اعلانی به در و دیوار شهر چسبانیدند که حاصل و مفهوم آن اعلان که با ژلا-تین طبع شده این است: این مجلس را ما طایفه بهائیه دایر کردیم و تمام این اقدامات از طرف ماها بوده و اغتشاشات ولایات همه از ماهاست و تا آزادی مذهب به ما ندهند ممکن نیست امور این مملکت منظم شود...» (۵) در این محاکمه سید علی آقا متهم بود از بهائیان پول گرفته تا به قصد تخریب مشروطیت به نام بهائیها (۶) که با این اساس مخالف بودند، شب نامه پخش کند. به عبارت بهتر بهائیان که با مشروطه نسبتی نداشتند، تلاش می کردند آن را بدنام سازند و در این راه از طریق توزیع پول و از طریق افرادی مثل پدر سید ضیا وارد عمل می شدند.

سید ضیا در اوایل فتح تهران تا یک سالی بعد روزنامه شرق را منتشر می کرد و مهم ترین ویژگی اش این بود که صفحه آخر آن همه به زبان فرانسه بود و بعد از توقیف آن به دلیل افراط، برق را منتشر ساخت. یکی از مواضع جالب توجه سید ضیا زمانی بود که سید عبدالله بهبهانی توسط جوخه ترور گروه افراطی مدعی مشروطه طلبی به قتل رسید. بهبهانی یکی از رهبران شناخته شده مشروطه بود، اگر امثال او نبودند این جنبش عظیم به پیروزی دست نمی یافت، اما گروه تندرو به شکلی غریب چه در مجلس و چه در جراید خود به این موضوع بهای چندانی ندادند. قتل بهبهانی همان طور که جای دیگری گفته ایم، باعث خشم و انزجار عمومی و بسیاری از رهبران سیاسی مردم شد. اما موضع سید ضیا در این ماجرا بسیار معنی دار بود. او در روزنامه شرق بعد از اشاره به قتل بهبهانی توسط «عده ای مجهول الحال»، از این

ص: ۶۸۳

۱- Lancelot Oliphant

۲- Mere mountebank

۳- Oliphant Memorandum of Conversation with Lt. Col. Meade, London, g June ۱۹۲۱,

۴- FO. ۳۷۱/۶۴۰۴

۴- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۷.

۵- محاکمات، ش ۸، یکشنبه نهم ربیع الآخر ۱۳۲۶.

۶- محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۴.

واقعۀ ابراز تأسف کرد اما در عین حال نوشت کسانی که به خونخواهی او برخاسته اند، همانهایی هستند که تا دیروز در باغشاه جمع شده بودند و حکم اعدام همین بهبهانی را می خواستند. به نظر سید ضیا ریاست خونخواهان را حاجی محمد تقی بنکدار بر عهده داشت. اگر این روایت درست باشد، درمی یابیم که قضاوت شرق در مورد او بی معناست، زیرا فارغ از قضاوت شخصی در مورد بنکدار؛ او هیچ گاه طرفدار محمدعلی شاه و یا خواستار اعدام بهبهانی نبود. او خود از تجار پیشگام در ماجرای مشروطیت بود و حداقل بیش از سید ضیا به این جنبش خدمت کرده بود. سید، بنکدار را آماج حمله قرار داد و نوشت:

«ما مفسدین و مغرضینی که آلت دست اجنبیان شده اند به خوبی شناخته و می دانیم کیانند، ولی نمی توانیم اسم و رسم آنان را علناً برده و معرفی شان سازیم. ما به چه حمل کنیم در این موقع هم که سیلاب های بدبختی و اضمحلال از اطراف به ما حمله آورده و نزدیک است حسیات استقلال ما خاتمه یابد حاجی محمد تقی بنکدار فرصتی به دستش آمده مجلس سنا را می خواهد!!! تبعید و کلا را خواستار است، توقیف جراید را خواهان می گردد!!! حاجی محمد تقی بنکدار کیست، چکاره است جز این که یکی از افراد ملت است. حاجی محمد تقی خود را مشروطه طلب می داند، بداند؛ ولی نباید از حد و مقام خود خروج و اظهاراتی بنماید که وظیفه افراد یک ملتی نیست.»

سید ضیا، بنکدار را متهم کرد آلت فعل دیگران واقع شده است (۱) نکته جالب توجه این است که با وجود اطلاع همگان از ارتباطهای او با سفارت بریتانیا، سید ضیا همه را متهم می کرد که مزدور اجنبی اند. وی که گرانباترین خدمات را در طول عمر به انگلستان کرد، همیشه اهداف و منویات خود را در پوششی از شعارهای به ظاهر ملی گرایانه مخفی می ساخت. نکته این است که همه او را می شناختند اما وی همین موضع را تا کودتا حفظ کرد و بعد از آن تداوم بخشید. بدیهی است هیچ کس فریب این شعارها را نخورد.

ویژگی دیگر سید ضیا این بود که در روزنامه اش به تشریح «عقیده سسیالیزم»، می پرداخت. او ظاهراً به سال ۱۳۲۷ قمری نوشت لغاتی مثل سوسیالیست رولوسیونر، دمکراسی، کمونیزم، آنارشسیسم و غیره مد شده که از آنها به عناوین «اجتماعیون انقلابیون، عامیون، اشتراکیون و غیرها مستعمل گردیده و ما بدون وقوف از حقایق مسالک فوق خود را داخل در حزب آنان دانسته و اسمی بدون مسمی روی خود گذاشته ایم.» خود سید ضیا هم نوشت فقط توانایی دارد این لغات را توضیح دهد، (۲) یعنی هیچ آگاهی از این مرام ها ندارد.

سید ضیا با سفارت انگلستان روابطی بسیار نزدیک داشت، اما هیچ اصل خاصی سرلوحه کار خود قرار نمی داد. یعنی این که برای او فقط و فقط ارتباط با سفارت بریتانیا مهم بود و لاغیر، گاهی این رابطه را از طریق انتشار روزنامه های افراطی شرق و برق برقرار می ساخت و

ص: ۶۸۴

۱- شرق، ش ۹۸، ۴ شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۸، ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۰، «بزرگ ترین اتفاق تاریخی.» علامت! از خود سید ضیا است.

۲- شرق، ش ۶۹، سه شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «تشریح عقیده سسیالیزم.»

گاهی با انتشار روزنامه به ظاهر میانه رو رعد. گاهی از وثوق حمایت می نمود و گاهی با مخالفین و دشمنان پابرجای او ائتلاف می کرد که نمونه بارزش همین کمیته های آهن و زرگنده بود. سید ضیا مردی بود به شدت بی پرنسیپ، او فقط و فقط سودای همنشینی با رجال داشت، از اینکه تحقیر می شد رنج می برد و به دنبال این بود تا برای خود قدرتی دست و پا کند. از همین روی همه او را یک شاید ارزیابی می کردند، حتی کلنل مید.

سید ضیا طرفدار بی چون و چرای مناسبات ایران و انگلیس بود و در روزنامه رعد به صراحت از قرارداد وثوق الدوله تعریف و تمجید میکرد. برای این حمایت او پاداش خوبی دریافت کرد؛ سید ضیا مأموریت یافت به باکو برود و با دولت خود، خواننده مساوات، قرارداد بازرگانی منعقد سازد، همان دولتی که با کمک انگلیسی ها به وجود آمده بود. در زمستان ۱۲۹۸ مصادف با اوایل ۱۹۲۰ میلادی او به باکو رفت و هیئت نمایندگی ایران را هدایت کرد. این موضوع بسیار جالب توجهی بود، وثوق که حاضر نمیشد دولت جدیدالتأسیس شوروری را به رسمیت شناسد، با این جمهوری خودخوانده وارد قرار و مدار شد، حال آنکه کلیه عملیات این دولت خلاف منافع ملی ایران بود. حتی روزنامه ستاره ایران به عملیات این دولت جدید انتقاد می کرد و از اینکه بدون اطلاع دولت مرکزی ایران به تبریز و رشت، فرستاده می فرستاد برآشفته می شد. وثوق «به رضای خاطر انگلیسیان» سفير آذربایجان قفقاز را «مانند سفير يك دولت معتبر در تهران» پذیرفت و از سوی دیگر هیئتی به ریاست سید ضیا به باکو فرستاد. سید ضیا باید روابط سیاسی و اقتصادی را با آن «مملکت نورس» برقرار میکرد و از آنها برای جلوگیری از نفوذ بلشویک ها در ایران امداد میطلبید. در همان زمان وثوق، مأمورین حکومت گیلان را تغییر داد، این تغییر با جایگزین ساختن «اشخاص نادرست طماع» به جای مأمورین قبلی صورت گرفت. هدف اصلی وثوق این بود که از این رهگذر خیال خود را از قوه جنگل آسوده سازد، امری که در به نتیجه رسیدن آن تردید جدی وجود داشت.

به هر حال سید ضیا چند ماهی همان جا ماند، او اندکی پیش از ورود بلشویک ها به باکو به ایران بازگشت. مساواتیست های باکو سید ضیا را میشناختند، محمد امین رسول زاده زمانی که سردبیر ایران نو در تهران بود، موضعی شبیه به سید ضیا داشت؛ به عبارت بهتر آبخخور فکری هر دوشان در آن زمان یکی بود، هر چند بعداً به ظاهر تمایزاتی بین او و دوستان ایرانی اش بروز کرد. وقتی سید ضیا به ایران بازگشت وثوق در حال سقوط بود، پیرنیا هم به او اعتمادی نداشت در نتیجه او نتوانست با این دولت پیوندی یابد^(۱) نورمن هم نمیتوانست زیاده از حد به او نزدیک شود، او با اینکه خدمات زیادی به منافع امپراتوری انجام داده بود و مورد ستایش نورمن بود، اما مردی نشاندار به حساب میآمد. به قول خود نورمن همه این مرد را «یک انگلوفیل رسوا»^(۲) می خواندند^(۳).

ص: ۶۸۵

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، جلد یکم، ص ۱۸۶.

۳- A notorious Anglophile

بعد از تعطیلی روزنامه‌هایش و به ویژه بعد از سقوط تمام عیار مشروطه، سید ضیا به اروپا رفت. معلوم نیست در اروپا چه کرد و با چه کسانی ارتباط برقرار نمود. اما روز چهارشنبه چهاردهم صفر ۱۳۳۱ مطابق با ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ روزنامه آفتاب خبر داد: «آقای آقا سید ضیاءالدین مدیر گرامی روزنامه شرق که مدتی بود برای سیاحت به اروپا عزیمت نموده بودند در شب دو شنبه ورود به مرکز نمودند و ما ورود ایشان را تبریک می‌گوییم» (۱). سید ضیا از وقتی به ایران بازگشت پیشنهادهایی به بریتانیاییها برای حفظ منافعشان میداد که از دید آنها چیزی جز مزخرفات محسوب نمیشد. اوایل تیر ۱۲۹۹ به بریتانیاییها گفت کاری کنند تا او حکومت ولایات اطراف خزر را تصدی کند و در این مقام حملات سازمان یافته‌های علیه بلشویک‌ها به انجام رساند. سفارت انگلستان و برخی از مستشاران نظامی این پیشنهاد را روی هم رفته قابل مطالعه دانستند، اما رجل خوشنامی مثل پیرنیا حاضر نشد زیر بار این دست پیشنهادات برود (۲).

در این دوره اردشیر ریپورتر در تهران فعال بود. این مرد تا آن زمان حدود سی سالی می‌شد که با محافل سیاسی ایران رفت و آمد داشت. بنا به ادعای خودش و بر مبنای سندی که بخشی از ترجمه وصیت نامه او شناخته شده است و ما به اصل این سند در کتاب بحران مشروطیت در ایران ارجاع داده ایم، او بود که رضا خان را کشف کرد و به انگلیسی‌ها معرفی نمود (۳). ماجرا هر چه بود در این زمان او به شدت فعال بود، با برخی از رجال سیاسی ایران مرتبط بود و بالاتر این که ادعا می‌کرد بلشویک است (۴). ادعائی که بسیار قابل تأمل ارزیابی می‌شود. کمره ای در سراسر خاطرات مفصل خود، به این رجل مهم فقط یک جا اشاره می‌کند، آن هم درست جایی است که وی ادعای بلشویک بودن می‌نماید: «به خانه دهخدا رفته، اردشیر جی زردشتی هم آنجا بود. گفتم من از شما بد نشنیده ام میدانم راست است یا خیر؟ چون دیدم دهخدا به شما اظهار ارادت میکند به شبهه افتادم که شما خوب باید باشید. بعد [اردشیر] گفت ارباب کیخسرو که از خائنین و مزورین است و پدرش فالگیر و مفلوک بود و حالا به واسطه شارلاتانی چون کفالت فقرای زردشتیها از بمبئی به عهده من واگذار شده بود و او به شارلاتانی پیش برد و استفاده‌ها از آن کار کرد مرا در انظار ضایع میکند که قبایح اعمال او را که من افشا مینمایم بی اثر باشد. بعد صحبت اوضاع حالیه شد، دیدم خیلی طرفدار بلشویکی است.» این ملاقات در تیرماه سال ۱۲۹۹ روی داد، همان زمانی که احسان الله خان جنبش گیلان را از وحشت کمونیسم متلاشی ساخت، میرزا کوچک خان را در انظار خوار و

ص: ۶۸۶

۱- آفتاب، ش ۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳، «ورود».

۲- ۱۵۸/۶۹۷. FO. ۱۹۲۰, Minute by Champain, Tehran, July.

۳- برای متن کامل سند نک: عبدالله شهبازی: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار]، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳).

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۸۲.

خفیف نمود و با اعمال خود راه را برای صعود قزاقان به اریکه سلطنت مهیا کرد. به یاد آوریم که در این زمان طیفی گسترده از مورخ الدوله تا محمد صادق طباطبائی، از تقی بینش تا سید ضیا، از دکتر احیاء السلطنه تا اردشیر ریپورتور و از میرزا کریم خان رشتی ملاک بزرگ گیلان تا احسان الله خان، مدعی بودند سوسیالیستند، نمونه اعمال اینان کارهایی بود که احسان الله خان در گیلان انجام داد و ما در همین بخش به این اعمال اشاره خواهیم کرد. اینک ضدتشکیلی، ژون پرسان، بقایای اعتدالیها و نیز عده ی کثیری، در راستای اجرای سناریوی مورد نظر انگلیسی ها تلاش داشتند کاری کنند تا توجیهی باشد بر استقرار حکومت دیکتاتوری.

در این بین مدیر رعد بسیار فعال بود. سید ضیا برای خوش خدمتی به بریتانیاییها نقشهای دیگر هم طرح کرد که به موجب آن کوچک خان را از گیلان بیرون رانند(۱) او میخواست این نقشه را با کمک دو افسر انگلیسی یعنی ماژور ادموندز(۲) و کلنل ویکهام(۳) به انجام رساند. سید ضیا میخواست نقش زورگویی مرتجع مورد نظر انگلیسی ها را ایفا کند، چرچیل او را مردی جوان توصیف میکرد که گاه و بیگاه «طرح های بسیار مسخره ای»(۴) ارائه می داد. طبق این طرح ها باید خود برای اجرای مأموریتش نقش یک دیکتاتور را ایفا مینمود. ویژگی سید ضیا این بود که میخواست قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا در آورد بدون اینکه آن را به تصویب مجلس برساند. به عبارتی او مجلس را که هنوز هم البته تشکیل نشده بود، به هیچ میانگاشت و برای آن اهمیتی قائل نبود. خاصیت طرح سید ضیا این بود که به صورت صوری و ظاهری علیه قرارداد حمله میآورد، اما مفاد آن را اجرا میکرد. او یک شیاد و یک فریبکار تمام عیار بود. نورمن نوشت چه قرارداد به تصویب مجلس برسد و چه نرسد، سید مفاد آن را اجرا خواهد کرد. خاطر نشان شد طبق طرح سید ضیا برای تجدید سازمان ارتش ایران و مالیه کشور، سید مستشاران نظامی استخدام خواهد کرد، اما طبق طرح او انگلیس باید آمادگی داشته باشد برای ساکت کردن حریفان و مخالفان قرارداد؛ چند مستشار هم از کشورهای دوست انگلستان مثل بلژیک استخدام نماید. سید ضیا در زمره افرادی بود که اگر به قدرت مطلقه دست مییافت، منافع انگلستان را سرلوحه اقدامات خود قرار می داد و با وجود او هم مصالح اقتصادی و سیاسی آن کشور کماکان حفظ میگردد(۵).

سید ضیا یکی از کاندیداهای بانک شاهنشاهی برای انجام مأموریتی بود که به زودی به وی محول میگردد. بانک بر خلاف نورمن هراسی از نزدیکی بیش از حد به سید ضیا احساس نمیکرد. برای اینکه سید ضیا پیوندهای نزدیک تری با مأمورین سفارت بریتانیا داشته باشد، کاری به او محول ساختند. بانک تصویب کرده بود براتها و چک های دولت ایران که به بانک حواله میشد، قبل از معامله یا پرداخت باید به تصویب سفارت انگلیس برسد. سید ضیا مأمور این کار شد. او با این پوشش خدماتی، به سفارت رفت و آمد میکرد، از سوی دیگر با مسئولین دولت ایران و شخص سپهدار مرتبط شد. مأموریت باکو و تماس او با جمهوری خود خوانده مساوات و نیز مأمورین در صحنه بریتانیا در قفقاز، بعلاوه تماس های او با سفارت و اعتماد بانک شاهنشاهی به وی؛ هم چنین تماس سطح بالا با دولتمردان ایرانی، این جوان جاه طلب را به آنچه میخواست نزدیک تر ساخت. شروع همه ماجراها از تأسیس کمیته آهن در اصفهان بود، از این زمان، سید ضیا حامل مأموریتی مهم از سوی انگلیسی ها شناخته شد.

.Edmonds to Norperforce, Tehran, ۵ July ۱۹۲۰, FO.۲۴۸/۱۳۲۰ -۱

.Edmonds -۲

.Wickham -۳

.The most fantastic projects -۴

.Ghani, ۱۵۳ -۵

مقارن تحرکاتی از آن دست که بالاتر توضیح دادیم، سید ضیا شعبهای از تشکیلات کمیته آهن را در تهران پایه گذاری کرد. این کمیته پیش تر در اصفهان تأسیس شده بود و کنسولگری بریتانیا از آن حمایت میکرد. انگلیسیها برای پیشبرد سیاست خود در ایران تلاش داشتند اقداماتشان را در لفافهای از اقدامات قانونی رسمیت بخشند. بریتانیا تلاش داشت طرفداران خود را سازماندهی نماید و به این ترتیب یک نیروی ایرانی متشکل در حمایت از سیاستهای خود در ایران داشته باشد. به قول دولت آبادی «چون جوان های ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند به مقصود خود برسند، آن راه را میپیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آن را بخواهند از هم جدا نمایند. در این صورت عضویت کمیته ای که آنها را به مقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود، خصوصاً کمیتهای که با یک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائر دولتی بر طرف شده وصول به مطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست، چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند. در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل یک شبه ره صد ساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دو هزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم» (۱)

مرکز کمیته آهن در اصفهان، به هر ملاحظه‌های در جلفا قرار داشت که محله آرامنه اصفهان بود. در جلفا چاپخانه‌های بود که به خارجها تعلق داشت، به واسطه انگلیسی ها این چاپخانه در اختیار کمیته آهن قرار گرفت. کمیته آهن با همین چاپخانه اعلامیه های خود را منتشر میکرد، تعدادی برای تبلیغ این کمیته به اطراف و اکناف رفتند و «خلق اصفهان هم ... عضویت کمیته را به رایگان میپذیرند» (۲). برای مدیریت این کمیته انگلیسی ها حسین خان

ص: ۶۸۸

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲- همان، ص ۱۱۵.

معمد گیلانی یکی از ملاکین گیلان و از نزدیکان میرزا کریم خان رشتی را انتخاب کرده بودند. حسین خان به اصفهان آمد و در جلفا خانه ای اجاره کرد و به سرعت مورد توجه واقع گردید. حسین خان فردی بود که با زین العابدین تقی اف تاجر باکوئی رفاقت داشت و البته از مخالفین سردار افخم حاکم گیلان به شمار می‌آمد که توسط عده ای از بلوئیان به نام مشروطه کشته شد. با این وصف خطی نامرئی کمیته آهن اصفهان را به گیلان و قفقاز مرتبط می‌ساخت، این موضوع اهمیت زاید الوصفی داشت.

در جلفا، حسین خان معتمد مورد حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصفهان قرار داشت، دولت آبادی میگوید از طریق حسین خان، وی دعوت شد تا وارد کمیته گردد. اما «نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای عمیق کشار تنظیم شده است بسیار نگران می‌گردد، خصوصاً که از مدیر آن میشنوم که میخواهند مرکز تهران آن را به زودی دایر کنند و سه نفر عضو اساسی آن و ثوق الدوله رئیس دولت، نصرت الدوله وزیر عدلیه و سید ضیاءالدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شعبه تهران با این وصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود.»^(۱) تا آنجایی که ما می‌دانیم و ثوق و نصرت الدوله عضو این تشکیلات نبودند، به عکس اعضای آن همه از مخالفان پابرجای و ثوق به شمار می‌رفتند. کلنل هیگ اندکی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به لندن احضار شد، او از اصفهان به تهران آمد و به سراغ کمیته مرکزی رفت، اما به قول دولت آبادی نتوانست آن را بیابد.

در اصفهان بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مراسم جشن و شادمانی برگزار شد. وقتی این جشن توسط کمیته برگزار گردید، عده ای متوجه شدند تأسیس کمیته برای حمایت از منافع انگلستان بوده است، به همین دلیل اینان علیه آن هیاهو به راه انداختند و حسین خان معتمد هم اعلام کرد طبق یکی از مواد نظامنامه کمیته، میتوان در شرایط ضروری آن را از یک تشکیلات انقلابی! به یک حزب سوسیال دمکرات! تبدیل کرد. از این به بعد حسین خان حاضر نشد ریاست آن کمیته را بپذیرد، بلکه اندکی بعد به میان قبیله بختیاری رفت^(۲) کمیته آهن اصفهان به این شکل منحل شد و انگلیسی‌ها از مصالح آن، کمیته زرگنده را ساختند. کمیته آهن که به دستگیری کلنل هیگ انگلیسی در اصفهان تأسیس شده بود، بالاخره در تهران مستقر شد و سید ضیاءالدین طباطبائی بر آن تسلط یافت. هدف مبرم این تشکیلات اخراج صاحب منصبان روسی از قزاق خانه ایران، دخالت دادن صاحب منصبان انگلیسی، جمع آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره به دست گرفتن زمام کار دولت و به اجرا درآوردن قرارداد ۱۹۱۹ بود^(۳)

اعضای تشکیل دهنده کمیته زرگنده افرادی بودند که در حوزه های سیاسی و اجتماعی

ص: ۶۸۹

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۶۸.

۳- همان، ص ۲۱۹.

فعالیت میکردند. اینان در زرگنده که خانه سید ضیا در آنجا قرار داشت دور هم جمع میشدند؛ به یاد آوریم اقامتگاه تابستانی سفرای روس و انگلیس در این محله ها واقع بود. شرکت کنندگان جلسات منزل سید ضیا عمدتاً افراد برجستهای بودند و در سلسله مراتب قدرت زمان خود، انسان های مهمی به شمار میرفتند، اما در اندیشه تصدی موقعیت سیاسی و اجتماعی بهتری بودند. همه آنان انگلوفیل های شناخته شده به شمار میآمدند و همگی بیم و هراس از نفوذ کمونیسیم در ایران را دامن میزدند. نماینده سابق مجلس و معاون وقت وزارت داخله در کابینه سپهدار یعنی حسین خان دادگر (عدل الملک) یکی از اینان بود. عدل الملک خود از نزدیکان گروه ضد تشکیلی به رهبری سید محمد کمرهای بود و به شدت مطیع او؛ به گونهای که کمرهای در خاطراتش مینویسد: «عدل الملک آمد و اظهار داشت هر فرمایشی باشد اطاعت نمایم»^(۱). میرزا حسین خان عدل الملک در دوره دوّم مشروطه رئیس شعبه پنجم حقوق بود، اما بعداً از سوی وزارت عدلیه به مقام ریاست کل محاکم ابتدایی حقوق تعیین شد^(۲). به عبارت بهتر او هم عضو تشکیلاتی بود که محمدرضا مساوات از طریق آن بحران سازی می کرد.

عدل الملک در دوره صمصام السلطنه بختیاری حکومت همدان را به دست گرفت. همدان در این زمان کانون فعالیتهای هستهای متشکل از عوامل بریتانیا به شمار میرفت، حتی ورود و خروج گندم این شهر هم به دست نیروهای انگلیسی بود. انگلیسی ها هر خروار گندم وارد شده به شهر را سی تومان و هر خروار جو وارد شده را بیست و پنج تومان «به قوه» یعنی به زور میخریدند. حال آنکه قیمت محصول در خارج شهر بین چهل تا پنجاه تومان بود، «این باعث شده که هیچ ملاکی جنس به شهر نیاورد. خریدارهای متفرقه هم که برای قوت شخصی جنس بیاورند و در خارج شهر چهل پنجاه تومان خریداری نمایند در شهر از دست آنها بیرون میآورند. در طهران هم همین قسم»^(۳). در قزوین انگلیسی ها اعلان داده بودند مردم گندم را نباید بیش از بیست تومان خرید و فروش نمایند. این باعث شد «گندم ها در خارج شهر ها به انبار طرفداران اجنبی جمع و در خود شهرها ابداً جنس نخواهد آمد. آن وقت چه حالی مردمان شهر خواهند داشت و قسمی نقشه ریخته شده که تخم کاری هم برای سال آتی نخواهد شد.» این فقط گوشه ای از دخالت انگلیسی ها در تسلط بر قوت لایموت ملت ایران بود. اینان به محض اینکه دولت های دست نشانده شان روی کار می آمدند، اندکی دست از سخت گیری می کشیدند تا توده های مردم آنان را منجی خود تلقی کنند.

دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از منصور السلطنه عدل و معزالدوله نبوی که هر دو از مقامات عالیرتبه وزارت امور خارجه تلقی میشدند. گاسپار ایپکیان از رهبران اقلیت ارمنی

ص: ۶۹۰

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- برق، ش ۱، یکشنبه ۵ شوال ۱۳۲۸، ۹ اکتبر ۱۹۱۰، «ریاست محاکم ابتدایی حقوق».

۳- همان، صص ۴۸۱-۴۸۲.

مقیم ایران در زمره اعضای تشکیل دهنده کمیته آهن بود. ایپکیان مقاله نویس روزنامه رعد و رئیس اداره تفتیش معارف بود. به قول منتصر السلطان؛ نصیرالدوله «مثل نوکر حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن اصدق(۱) یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زن ها و دیگر از بایها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان میگویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است.»(۲) وثوق الدوله شوهر خواهر میرزا احمد خان بدر مشهور به نصیرالدوله بود. نصیرالدوله فرزند عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی بود، سال ۱۳۳۵ که وثوق رئیس الوزرا بود و در عین حال وزارت خارجه را تصدی می کرد، نصیرالدوله معاون او بود(۳)

ایپکیان در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۲ نشریهای به زبان ارمنی منتشر میکرد به نام «اواد»، به معنی صبح. این نشریه به واقع متعلق به فرقه داشناکسوتیون بود و البته در تبریز منتشر میگردد. او سپس به تهران آمد و نشریه اش را هم در تهران منتشر نمود. مسئول این نشریه بازیل بود که پیش تر روزنامه ایران نو ارگان حزب دمکرات را پایه گذاری کرد و هزینه های آن را خودش میپرداخت. بازیل در تهران چاپخانههای داشت به نام طهران. سردبیر نشریه صبح، خود ایپکیان بود. ایپکیان که یکی از رهبران حزب داشناک بود، در جنگ جهانی اول به هنگام ماجرای قتل عام ارامنه توسط عثمانی ها فرار کرد و مدتی آواره بود. بعد از مدتی آوارگی توسط ارامنه ایران دعوت شد، به محض ورود به ایران همکاری با سید ضیا را آغاز کرد و در کمیته آهن عضویت یافت، به پاس نزدیکی به سید ضیا نخستین شهردار تهران بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد. به واقع این نخستین باری بود که برای تهران شهردار تعیین می گردید.

ایپکیان همراه با دکتر علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، حبیب الله آموزگار، محسن قریب، رضا فهیمی، حبیب الله محیی و دکتر عیسی خان صدیق؛ در زمانی که نصیرالدوله بدر وزارت فرهنگ را عهده دار بود، با نشریه اصول تعلیمات از انتشارات آن وزارتخانه، همکاری میکرد. شماره یک این نشریه، اول برج حمل ۱۲۹۸ انتشار یافت و محل طبع آن هم مطبعه روشنائی تهران واقع در خیابان علاءالدوله یا فردوسی امروزی بود، یعنی همان انتشاراتی که روزنامه رعد را هم چاپ می کرد. جالب اینکه آرم این نشریه تصویر یک کتاب، پرگار باز، گونیا و خط کش یعنی علائم فراماسونری بود. احتمال ارتباط اینان با لژ روشنائی بعید نیست، این لژ توسط سر پرسی سایکس به هنگام تأسیس پلیس جنوب ایران بنیاد نهاده شد. از همکاران سید ضیا در روزنامه رعد باید از عباس خلیلی

ص: ۶۹۱

۱- ابن اصدق از یاران نزدیک سیدعلی محمد باب بود.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۸۴۷.

۳- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۲۹.

هم نام برد. وقتی بعد از نود روز ریاست وزرایی سیدضیا بعد از کودتای سوم اسفند، وی از ایران رفت، خلیلی روزنامه اقدام را بنیاد نهاد. خلیلی از نواده های حاج ملا-علی خلیلی و برادرزاده حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی بود و زمانی که در عراق اقامت داشت و قبل از همکاری با رعد؛ تشکیلاتی به نام نهضت اسلام راه اندازی کرده بود و با انگلیسی ها میجنگید.

دیگر عضو کمیته زرگنده مؤدب الدوله نفیسی بود که به خانواده های محتشم در کرمان تعلق داشت. او پزشکی شناخته شده محسوب میشد که طرف مراجعه رجال سیاسی هم بود. مؤدب الدوله پزشک محمدرضا پهلوی در دوره تحصیل در سوئیس هم به شمار می رفت. نفیسی همراه با سید محمد تدین نماینده برگزیده مجلس چهارم بود که انتخاباتش در دوره وثوق برگزار شده، اما هنوز حتی یک جلسه تشکیل نداده بود. نیز محمود خان جم (مدیر الملک) بعلاوه میرزا کریم خان رشتی از دیگر اعضای کمیته آهن بودند. محمود جم شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود^(۱) محمود جم در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق رئیس خزانه داری کل بود، پیش از این جم به دستور وثوق ریاست انبار غله دولتی را عهده دار گردیده بود. بنا به روایتی ملک الشعرا بهار هم گاهی در این جلسات شرکت میجست^(۲). به این روایت باید با تردید نگاه کرد، زیرا بهار هرگز با گروه تشکیل دهنده کمیته زرگنده سنخیت نداشت و به ویژه بعد از کودتا هرگز به این گروه تمایلی نشان نداد. اینان هیچ کدام در زمره رجال طراز اول دوره احمد شاه به شمار نمی آمدند. بالا-تر اینکه تقریباً همه گمنام بودند؛ به استثنای شخص سید ضیا و میرزا کریم خان رشتی. کمیته زرگنده به واقع نقطه اتصال سه جناح از رجال انگلوفیل بود: گروه طرفداران وثوق، تیم سید ضیا در روزنامه رعد و کسانی که با گروه ضدتشکیلی سابق مرتبط بودند مثل میرزا کریم خان رشتی.

وقتی دولت وثوق سقوط کرد و مشیرالدوله روی کار آمد، انگلیسی ها طرفداران قرارداد ۱۹۱۹ را بیش از پیش زیر بال و پر گرفتند، واسطه این کار باز هم سید ضیاء الدین طباطبائی بود که در آن ایام مدیریت روزنامه رعد را بر عهده داشت. در این ایام پشت پرده های سیاست جاری بریتانیا در قبال ایران، در قلعهک اقامتگاه تابستانی کارکنان سفارت انگلیس رقم میخورد. خانه ییلاقی سید ضیا نزدیک این اقامتگاه قرار داشت. این محل واقع در زرگنده بود. کمیته ای که سید ضیا تشکیل داده بود «مخفی» به شمار میآمد، اما عده ای از کنجکاوان شاهد تحرکات او بودند. همه اطرافیان سید ضیا به یک نسبت با او رابطه نداشتند. برخی از کسانی که در زرگنده با سید ضیا شبانه روز محشور بودند عبارت بودند از: میرزا محمود خان مدیر الملک رئیس انبار ارزاق که شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود، دکتر منوچهر خان طبیب ژاندارمری، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعود خان کیهان سرهنگ ژاندارمری و جمعی دیگر که از تهران به شمیران میرفتند و با این گروه ارتباط داشتند، مثل میرزا کریم خان رشتی، دکتر مؤدب الدوله نفیسی، سید محمد تدین بیرجندی، اپیکیان ارمنی و عده ای دیگر^(۳).

مهم ترین اولویت کمیته زرگنده، فراهم آوردن مقدمات تشکیل دولت بعد از سقوط

ص: ۶۹۲

۱- در مورد تبار خانواده نواب بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹ به بعد.

۲- ره آورد، چاپ لس آنجلس، سی ام نوامبر ۱۹۹۲.

۳- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۰-۱۵۱.

مشیرالدوله بود. شخصیت مهم این تشکل میرزا کریم خان رشتی بود، او در کمیته زرگنده نفوذ فراوان داشت و از سوی دیگر گیلان همه در دست برادران او قرار داشت. اینان بودند که تصمیم گرفتند سپهدار اعظم فتح الله اکبر را به صدارت برسانند، اما مسئله این بود که او محبوبیت نداشت، به همین دلیل تصمیم بر این شد که ابتدا حسن خان مستوفی الممالک را نخست وزیر کنند و سپهدار را یکی از وزرای کابینه او نمایند تا زمینه برای ریاست وزرایی اش فراهم گردد. حتی میگفتند برخلاف عرف معمول کابینه های ایران از دوره مشروطه تا آن زمان، دو فرد معموم را هم وارد کابینه کنند: سید ضیاء الدین طباطبائی به عنوان وزیر عدلیه و سید محمد صادق طباطبائی به عنوان وزیر معارف. میگفتند به این ترتیب رفته رفته میتوان زمام امور دولت را به دست گرفت. در این نقشه البته انگلیسی ها به اینان کمک میکردند. به قول دولت آبادی زمانی سرپرسی کاکس گفته بود کسی که حتی نام مستوفی الممالک را به زبان آورد، نباید طرف گفتگوی آنها واقع شود. اینک از زبان نورمن میگفتند او تنها شخصی است که می تواند کشور را نجات دهد: «اما مستوفی الممالک عاقل تر از آن است که فریب این سخنان را بخورد و یا آلت دست این و آن گشته بعد از یک عمر تحصیل نام نیک چندین مرتبه با شرافت ریاست دولت کردن همه چیز خود را که استقلال وطنش هم جز آن باشد فدای ریاست وزرایی چند روزه بنماید.»^(۱) با این وصف در این اظهار نظر دولت آبادی که مستوفی رجلی نیک نام بود تردید وجود دارد. در همین رساله مستنداً بیان داشتیم که مستوفی چگونه آلت فعل گروه افراطی شد و پای بیگانگان را در دوره جنگ اول جهانی به ایران کشانید، چگونه اعضای کمیته مجازات را زیر بال و پر خود گرفت و چگونه سکوی پرتاب گروه بحران ساز شد.

به هر حال اندکی بعد معلوم شد جانشین مشیرالدوله، سردار منصور پسر عموی میرزا کریم خان رشتی است، با این انتخاب سناریوی مورد نظر انگلیسی ها بیش از پیش آشکار شد. در این انتصاب میرزا کریم خان نقش مهمی داشت. میرزا کریم خان چهره های تودار و پیچیده بود که تا آخر عمر، نقش ویژه ای در تحولات معاصر ایران از مشروطه به بعد ایفا کرد. او در سالهای پایانی عمر مشاور محمد رضا شاه پهلوی بود؛ در همین زمان بود که قوام السلطنه او را به دلیل مشارکت در تحریکات فراوان دوره نخست وزیری اش به ویژه بحران نان در آذر سال ۱۳۲۱ دستگیر کرد و با این اقدام به نفرت شاه از خود دامن زد. چهره مهمتر این جلسات محمود جم بود که با خواهر حسینقلی خان نواب ازدواج کرده بود. خانواده نواب در زمره برجسته ترین عوامل بریتانیا در کشور محسوب میشدند و نقش مخرب آنها را در تحولات پیش و بعد از مشروطه در جایی دیگر به طور مشروح توضیح داده ایم. اهمیت دیگر موضوع این است که وقتی کودتا به نتیجه رسید سید ضیا بهوواقع کابینه های متشکل از اعضای کمیته

ص: ۶۹۳

زرگنده را آماده داشت.

او وقتی به ریاست وزرایی رسید چهار تن از اعضای کمیته خود را به وزارت گماشت و یکی از آنان را فرماندار نظامی تهران کرد. چهار تنی که به عضویت کابینه در آمدند عبارت بودند از محمود جم وزیر امور خارجه، حسین دادگر کفیل وزارت داخله،^(۱) مؤدب الدوله نفیسی وزیر صحت و خیرات عمومی و مسعود کیهان وزیر جنگ. حاکم نظامی تهران هم کاظم خان سیاح شد.

یکی از مهم ترین اشخاص درگیر این ماجراها، وستداهل سوئدی بود که مشیرالدوله از کار برکنارش کرده بود. او بلافاصله بعد از انتصاب فتح الله اکبر به ریاست وزرایی، بار دیگر به ریاست نظمیة نائل آمد. به یاد آوریم که این وستداهل زمان عملیات کمیته مجازات، رئیس نظمیة بود. بسیاری از یاران و ثوق که اینک همه از کار بیکار شده بودند اطراف سید ضیا میچرخیدند. کمیته یادشده «مرکز سیاست انگلیس» در ایران تلقی میشد. نه مشیرالدوله برای آنها اهمیتی قائل بود و نه آنان برای رئیس دولت جایگاهی قائل بودند. نکته بسیار جالب توجه کمیته زرگنده این بود که دمکرات و اعتدالی را دور هم گرد آورده بود. به طور مثال سید محمد صادق طباطبائی «اعتدالی سابق» و دوستانش تشکیلاتی به راه انداخته بودند و با سید ضیا نوعی روابط خصوصی و شخصی شکل دادند.

سید ضیا هم تا اندازه‌های در پاره ای از امور با آنان مشورت میکرد. ظاهر قضیه این بود که این عده از مسلک سابق خود چشم پوشیده و اکنون خویشان را سوسیالیست مینامیدند. سوسیالیستهای دروغین میخواستند با این عنوان بلشویک ها را فریب دهند، در حالی که عنوان سوسیالیستی به هیچ وجه با بسیاری از آنان مناسبتی نداشت^(۲).

ص: ۶۹۴

۱- سید ضیا منصب وزارت داخله را برای خود نگه داشته بود و بهوقع منصب حسین دادگر نه تنها منصبی ناچیز و دست دوم نبود، بلکه به این دلیل که او مستقیم با شخص سید ضیا مرتبط بود از موقعیت والائی بهره مند بود.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۱.

مهم ترین اقدام کمیته زرگنده تلاشی بدفرجام علیه جنبش جنگل بود. نیروهای جنگل یک سو و یک جهت نبودند. گروه غالب آنان از اندیشه اتحاد اسلام حمایت می کردند. گروه دیگری به فرماندهی احسان الله خان دوستدار، در زمره کسانی بودند که پیش تر با نیروهای باراتف جنگیده و با قوای ژاندارم همکاری کرده بود. وقتی قوای دولت دفاع ملی شکست خورد، عده ای از آنان به بغداد رفتند اما احسان الله خان به تهران بازگشت و با کسانی که مورخ الدوله آنان را «چند نفر آزادی خواهان انقلابی» می خواند و کمیته مجازات را تشکیل داده بودند همکاری می کرد. به همین دلیل بعدها دستگیر شد و در ۲۶ تیر ۱۲۹۶ از محبس آزاد گردیده و راه مازندران را در پیش گرفت و بالاخره به میرزا کوچک خان جنگلی پیوست. او از اهالی همدان بود و با وصف اختلافات فراوان با میرزا، نفاق پیشه کرد و خود را به اندازه ای به او نزدیک ساخت که «هیچ گاه از میرزا کوچک خان جدا نمی شد.» فرد دیگری که تا حدی از قوای جنگل حمایت می کرد، کلنل محمد تقی خان پسیان بود، پسیان یکی از فرماندهان نیروی ژاندارمری بود. در آن ایام بخشی از قشون ژاندارمری نیروهایی آزادی خواه به شمار می آمدند. بنا به روایتی، پسیان حزبی تشکیل داده بود به نام سوسیال دمکرات که میرزا حسین خان معاون و افرادی چون ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی در این تشکیلات عضویت داشتند. کلنل چند تن از نیروهای خود را مأمور کرد تا از راه زنجان و خلخال و طارم و انبارلوی گیلان به جنگل بروند و با میرزا ارتباط برقرار کنند (۱) غیر از اینان یکی از صدیق ترین یاران میرزا، دکتر حشمت طالقانی بود که از اعضای کمیته دمکرات های رشت به شمار می رفت و از همان ابتدای قیام میرزا آمادگی خود را برای همکاری با او اعلام داشته بود.

به میرزا حسین خان، معاون می گفتند زیرا وی معاون شعبه رمز وزارت امور خارجه بود که شغلی بسیار مهم ارزیابی می شد. انگلیسی ها تلاش می کردند از طریق او اخبار سری به دست آورند، تلاش شد این کار از کانال میرزا حسین خان صورت گیرد. به روایت کمره ای، استوکس در آذر ۱۲۹۷ تلاش کرد از درون وزارت امور خارجه اطلاعات درجه اولی به دست آورد. او از طریق میرزا عباس خان منشی وزارت داخله به میرزا حسین خان، معاون میرزا محسن خان رئیس شعبه رمز وزارت امور خارجه پیام داد اگر تماس های محرمانه وزارت امور خارجه و نامه های رمز را که از تمام کشورها در مدت جنگ به ایران مخابره شده در اختیار او قرار دهد، پول زیادی دریافت خواهد کرد. میرزا حسین خان قضیه را از طریق نیرالسلطان یکی از عوامل کمیته مجازات به مشاورالممالک را اطلاع داد. ظاهراً مشاورالممالک میگوید کار از این چیزها گذشته است و اگر حسین خان میتواند، از انگلیسی ها چیزی دریافت کند. اما معاون شعبه رمز، نزد وجدان خود خجلت زده بود. او به علی اکبر دهخدا گفت اگر به این کار تن دردهد به کشور خود خیانت کرده است و اگر هم نامه های رمز را در اختیار استوکس قرار ندهد از شغل خود برکنار خواهد شد. دهخدا به او یاد داد بگوید ابتدا سی هزار تومان میگیرد تا رمزهای گذشته را در اختیارش قرار دهد، بعد از آن هم ماهی پانصد تومان دریافت میکند که اگر رمز جدیدی آمد در اختیار آنان گذارد. البته این حقوق ثابت بود، اگر رمزی قابل توجه میآمد به قیمتی که خود میرزا حسین خان تعیین میکرد در اختیار طرف انگلیسی قرار میگرفت (۲) دهخدا این راه حل غیر قابل اجرا را برای این به او یاد داد که میدانست مورد قبول طرف انگلیسی واقع نخواهد شد و بهانه از دست آنان سلب میشود. اما با کمال شگفتی استوکس با این طرح موافقت کرد؛ میرزا حسین خان او را به خانه اش دعوت کرد تا با هم مذاکره نمایند. طرف ایرانی برای اینکه خود را از مخمصه برهاند هفت تن از دوستانش را به

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۸۵.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۷۳۸.

منزل دعوت کرد و آنها را پشت پرده نگه داشت. آنها ماجرا را شنیدند، اما میرزا حسین خان حاضر نشد سندی در اختیار استوکس قرار دهد. وی تمارض کرد و مدت مدیدی در رختخواب خوابید. از آن سوی استوکس هم به رشت رفت. بین راه دائماً جویای حال او میشد، کسانی را به معالجه او میفرستاد و خلاصه موضوع را پی گیری میکرد. درست در همین احوال بود که استوکس احضار شد و به لندن رفت.

اسفند ۱۲۹۷ ملاقاتی بین کنسول انگلیس در رشت و میرزا کوچک خان روی داد. کنسول خود به ملاقات میرزا کوچک خان جنگلی رفت. او توضیح داد قوای دولت مرکزی ایران که آن زمان وثوق الدوله ریاست وزرایی اش را عهده دار بود؛ تصمیم گرفته اند با جنگلی ها وارد جنگ شوند. میرزا توضیح داد او قصد جنگ با دولت مرکزی ایران را ندارد و یادآور شد قوای جنگلی در گیلان به جز اینکه در چهار سال اخیر جان و مال و ناموس مردم را از تاخت و تازهای گاه به گاه حفظ کرده‌اند، اقدام دیگری انجام نداده اند. باز هم توضیح داد علت حضور او و نیروهایش در جنگل همین بوده است و بس، وی نه تنها با دولت مرکزی ایران مخالفتی ندارد بلکه طالب وحدت ملی کشور نیز میباشد. میرزا از وفاداری خود به منافع و مصالح ملی ایران گفت و یادآور شد در این مدت او و یارانش ابداً با بیگانه سروسری نداشته اند، بالاتر آنکه سالی دویست و پنجاه تا دویست و شصت هزار تومان مالیات رشت بود که حداکثر چهل تا پنجاه هزار تومان آن را به مرکز میفرستادند و بقیه را حیف و میل مینمودند. او اجازه نداده است مالیات مردم رشت هدر رود، شاید تصور رود منع ارسال همان مالیات اندک به مرکز، زیانی بوده است که آنان به دولت مرکزی ایران وارد کرده اند. او به این نکته اشاره کرد که دولت تا ده سال دیگر هم نمیتوانست مالیات رشت را به سالی چهار تا پنج کرور برساند؛ حال آنکه او این کار را کرده است. این امر نه تنها خیانت به منافع ملی کشور نیست، بلکه خدمت هم به حساب میآید: «حال دولت که این همه خدمات ما را از نقطه نظر خیانت نگریسته و بخواهد ما را مغلوب و معدوم و بعد از مغلوبیت گرفتاران را اعدام نماید، چاره تا آنجا که جان داریم نیست مگر دفاع.» کنسول انگلیس گفت آیا نیروهای جنگلی با انگلیسی ها جنگی دارند؟ میرزا پاسخ داد: «ما ابداً با هیچ یک از دول مجاور عداوت و ضدیت و جنگی نداریم، فقط حفظ خودمان را از تعديات و چپاول میخواهیم بنمائیم. و الا به عنوان ضدیت و جنگ با شماها و با هیچ کس این تجمع را تهیه نکرده ایم.» کنسول خواست میرزا این مطلب را به صورت مکتوب به او ارائه دهد اما پاسخ شنید: «ما عملاً در این چهار ساله ثابت کردیم که جنگ با شما نداریم و قول اطمینان میدهم که بعدها همین قسم باشد.»

(۱)

بهوقوع بعد از خاتمه جنگ، شرق و شمال ایران میدان وسیعی برای دست اندازی ها و سیاست بازی های بریتانیا شد. انگلیسی ها به دلیل داشتن قوا در جنوب ایران آسوده خاطر

ص: ۶۹۶

بودند(۱) با عملیات نظامی که در غرب کشور صورت می‌گرفت، از این ناحیه هم نگرانی وجود نداشت. به‌واقع بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و خروج روسیه از ایران به دنبال انقلاب بلشویکی، انگلستان شمال ایران را لقمه‌های آماده دید که باید به سرعت بلعیده می‌شد. انگلیسی‌ها برای پیشبرد اهداف خود به دو سیاست روی آوردند: نخست اینکه از تشکیل دولت‌های مستقل در قفقاز حمایت کردند و حتی نیرو هم به آن سوی اعزام داشتند و دوم بر روی مهم‌ترین خانواده ملاک گیلان یعنی خاندان آلامشه به صورت جدی سرمایه‌گذاری نمودند تا این بار از آنان برای پیشبرد سیاست‌های کلان خود بیش از پیش سود جویند. در این زمان روس‌های بلشویک سرگرم تحکیم موقعیت خود در روسیه بودند و قفقاز ظاهراً به حال خود رها شده بود. انگلیس‌ها از سیاست خود دو موضوع را سرلوحه کار قرار دادند: نخست اینکه مانع شکل‌گیری نهایی دولت بلشویکی شوند و دوم آنکه برای همیشه حکومتی دست‌نشانده در ایران روی کار آورند.

عرصه مهم عملیات انگلیسی‌ها شرق ایران بود. در خراسان قوایی انگلیسی- هندی تهیه دیدند و راه هند را در برابر نفوذ بلشویسم مسدود ساختند. وظیفه حفاظت از سرحدات شرقی ایران با ژنرال مالسون بود. او حتی در درون مرزهای سابق روسیه تزاری واقع در ماوراءالنهر رخنه کرد و از نیروهای تحت حمایت خویش به طور نظامی جانبداری نمود. با این وصف وضعیت در شمال ایران بسیار پیچیده بود. در این ایام در جنگل دو نیرو در کنار هم فعالیت داشتند؛ نیروی جنگلیها و نیروی دولت مرکزی. میرزا کوچک خان رهبر قوای جنگلی در این زمان بین پنجاه تا شصت سال سن داشت. او مردی قوی بنیه و سیه‌چرده بود، موهای سر و صورتش انبوه و از اخلاقی نیک برخوردار بود. او مردی صلح‌دوست به شمار می‌آمد و از اتحاد اسلامی و استقلال و آزادی ملت ایران دفاع می‌کرد. میرزا با استبداد داخلی و استعمار خارجی به ویژه استعمار بریتانیا به طور همزمان ضدیدت می‌کرد. به عبارتی این دو را مکمل هم به شمار می‌آورد. در این ایام به حمایت عثمانیها مجمعی از اتحاد اسلام در باکو تشکیل شده بود که میرزا با آن ارتباط برقرار کرد. از آن سوی آلمانی‌ها تلاش داشتند برای مقابله با روس و انگلیس به نوعی در جنبش جنگل رخنه کنند، «ولی میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها مینموده است، ایرانیت و اسلامیت خود را از دست نمیداده بیگانه را بیگانه میدانسته است هر که بوده باشد. چنان که روس‌ها مکرر خواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند و فریب آنها را نخورد. گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو می‌آمدند، طرف می‌شد و آنها را عقب مینشانید، عده زیادی از وطن‌خواهان هم که عاشق دیدار یک قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و به آنجا متوجه بودند.»

وقتی به دنبال انقلاب بلشویکی روس‌ها از ایران خارج شدند، انگلیسی‌ها تلاش کردند در گیلان جانشین روس‌ها گردند. در این زمان نیروی جنگل مهم‌ترین و مانع بر سر راه آنان بود.

ص: ۶۹۷

حتی نبردهایی با قوای انگلیسی در گیلان روی داد تا به آنان نشان داده شود که نیروی جنگلی به هیچ وجه اجازه ورود قشون بیگانه را به گیلان و از آنجا به قفقاز نخواهد داد. انگلیسی ها نتوانستند بر قوای کوچک خان غلبه کنند؛ به ناچار با نماینده جنگلیها مانند یک دولت مستقل پیمان منعقد کردند، زیرا «دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک ها نمیشود و خارجه را هر که باشد خارجه میداند.» به این شکل انگلیسی ها ظاهراً قوای جنگلی را به حال خود رها ساختند و از تعرض مستقیم به آنان چشم پوشیدند. آنها در رشت و انزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی را بر جای نهادند و این بار به نفوذی زایدالوصف در قفقاز و گرجستان همت گماشتند. هدف اصلی «دست انداختن به روی معدن های نفت بادکوبه» بود. این تهاجمات در آن راستا قابل ارزیابی است. به یاد آوریم که انگلیسی ها از همان دوره تزارها در قفقاز نفوذی فراوان داشتند و برخی از عملیات تروریستی آن سامان با پولی که از سوی برخی اتباع بریتانیا به آنان داده می شد، صورت می گرفت. می دانیم که نفت باکو تا انقلاب بلشویکی در دست انگلیسی ها بود، پس اینان تلاش می کردند نفوذ از دست رفته را بار دیگر به دست آورند. سر سیسیل اسپرینگ ریس بر این باور است که سررشته بسیاری از تحرکات قفقاز به دست روشنفکران یهودی روسیه است (۱)

در این زمان حکومت مرکزی در گیلان نیرویی داشت که «اعضای آن چند تن از بولهورسان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلانیان هم رنگ آن ها»، این جمع به استثنای عده ای معدود «به شهوت رانی و مداخله کردن» میپرداختند، در تفتین میان درباریان و قوای جنگلی کوتاهی نمیکردند و مقاصد شخصی خود را تعقیب مینمودند. حکومت گیلان با سردار معظم خراسانی بجنوردی خراسانی بود، این مرد شخصی «بی بند و بار و خارجه دوست» بود. اعمال او در گیلان مورد نفرت مردم بود؛ وثوق او را معزول ساخت و کسی را به جایش منصوب نمود که «مساوی اعمالش بیش تر و صلاحیتش برای اینکار از سلف خود کمتر» بود. این فرد میرزا احمد خان آذری نام داشت. «این شخص ریاست مالیه را داشته بعد از عزل سردار معظم کفیل حکومت میشود، آذری سفره حقه بازی خود را در گیلان پر آشوب گسترده میخواهد جنگل را هم جزو اسباب بازی خود قرار بدهد و به عنوان اصلاح کار جنگل تقریبی حاصل کرده حاکم گیلان بگردد.» (۲)

آذری، وثوق را فریب داد. او برای به هم زدن کار جنگلیها پول کلانی از رئیس الوزرا دریافت کرد، اما توانست فقط چند تن از همراهان میرزا را با خود همسو سازد. هدف آذری این بود که با اختلاف انداختن در صفوف جنگلی ها کار آنها را بسازد و نابودشان کند. او به مرکز تلگراف میزد و این گونه وانمود میساخت که جنگلیها به ستوه آمدهاند و میخواهند

ص: ۶۹۸

۱- همان، ص ۹۴.

۲- نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ ریس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۹.

صلح کنند. آذری «در این زمینه تلگراف هایی مشعر بر اظهار اطاعت و انقیاد از میرزا کوچک خان به وثوق الدوله مخابره مینماید که تا این وقت نگارنده شک دارد که آیا همه آنها ساختگی بوده است یا بعضی از آنها».

وثوق پیام های محبت آمیزی خطاب به آذری و جنگلی ها فرستاد. این پیامها در نشریات گیلان و تهران منتشر شد و در پیرامون آن هیاهویی رخ داد. شاه هم که در اروپا اقامت داشت یکی از بهترین پیام های مسرت آمیز دوره زمامداری خود را شنید، اما ختم کار جنگلی ها بهوق دروغ بود و همه حقه بازی بود و فریب. تنها چیزی که حقیقت داشت این بود که فردی از «سردستان رئیس جنگل که مرد مذذببی است با چند نفر از بستگان خود بعد از مختصر کشمکشی به آذری پیوسته است و بار ننگین وجود خود را از دوش میرزا کوچک خان برداشته»^(۱).

علت این برخوردها چه بود؟ برای پاسخ دادن به این سوال باید اندکی به عقب بازگشت. از اوایل نیمه دوّم سال ۱۲۹۸ احمد خان آذری کفیل ایالت گیلان به دستور وثوق با میرزا کوچک خان وارد گفتگو شد. در همان ابتدای گفتگوها این گونه به نظر می رسید که میرزا مایل است باب مصالحه ای با دولت مرکزی باز کند. میرزا هیئتی را برای گفتگو با وثوق اعزام کرد، وثوق هم وعده داد اسلحه قوای جنگل را تحویل گیرد و در عوض کاری به آنان ارجاع دهد. از آن سوی احمد خان آذری هم نامه ای جداگانه به وثوق نوشت و تمایل میرزا را برای گفتگو اعلام داشت. متن نامه میرزا که در روزنامه رعد چاپ شده به این شرح است:

«حضرت مبارک بندگان مستطاب اشرف اعظم آقای وثوق الدوله رئیس الوزرا مملکت ایران دامت شوکته العالی؛ در این موقع که حضرت اجل میرزا احمد خان آذری کفیل محترم ایالت گیلان ابلاغ اوامر مطاعه و نیات مقدسه بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را به این جمعیت فرمودند به مقام جسارت آمده خاطر مقدس را مستحضر می دارد این جمعیت از چندین سال به این طرف با فداکاری ها و جان فشانی های فوق العاده که متحمل شده اند غیر از خدمت گذاری به ابنا وطن و حفظ استقلال مملکت و رفاهیت و آسایش عامه به هیچ اقدامی مبادرت نوریزیده همیشه آرزومند قدرت و سطوت اولیای امور دولت بودند ولی متأسفانه بعضی از عناصر مغرض این نیت پاک جمعیت را در حضور مبارک سوء تعبیر نمودند و بدبختانه موفق به ایجاد یک نوع سوء تفاهمی گشته فدویان را متمرّد و محل آسایش مملکت قلمداد نموده و بالاخره باعث این همه خسارات و خون ریزی گشتند، در تمام این مراحل باز هم جمعیت به هیچ وجه قصد مخاصمه نداشته در مقابل قشون دولتی راه دفاع را پیش گرفته در این موقع که جمعیت مقاصد مقدسه بندگان حضرت اشرف را برای حفظ قومیت و شرافت مملکت تصدیق می نماید، با کمال افتخار و صمیمیت به حضور مقدس اطمینان کامل می دهم که چاکر و تمام افراد جمعیت از این تاریخ کاملاً مطیع اوامر دولت معظم خود بوده و به کلی ترک مخاصمه

ص: ۶۹۹

نموده ایم و به هیچ وجه در اجرای اوامر مطاعه و در جان فشانی و خدمت گذاری مملکت قصور نخواهیم ورزید، عموم جمعیت از طرف قرین الشرف بندگان حضرت اشرف امیدوار به مراحم عالیه بوده و یقین دارند که در سایه مکارم وافیه در آتیه شرافت آنها کاملاً تأمین خواهد شد.»^(۱)

همین نامه است که دولت آبادی احتمال می دهد جعلی بوده باشد. وثوق در پاسخ به این نامه، از احمد خان آذری به دلیل مساعی اش در مورد پایان دادن به مسئله جنگل تقدیر کرد. در عین حال او جواب میرزا را هم ارسال کرد، «جواب آقای میرزا کوچک خان را به توسط خودتان مخابره نمودم البته مراتب رضایت و امتنان این جانب را از صمیمیت و بی غرضی و مساعی که برای خاتمه دادن به اختلافات و مناقشات مبذول داشته اید به ایشان ابلاغ خواهید نمود.»^(۲) متن نامه وثوق به میرزا به این شرح بود:

«جناب آقای میرزا کوچک خان زید اقباله، تلگرافی که بعد از ابلاغ مقاصد دولت و ترک مخاصمه به توسط آقای کفیل حکومت مخابره نموده بودید واصل گردید. با هیچ بیانی نمی توانم از این پیشامد مسرت قلبی خود را اظهار نمایم؛ زیرا مناقشات اخلاقی که موجب این همه زحمت و بدبختی شده بحمدالله مرتفع گردید. باید به شما و خود تبریک بگویم که مساعی و اهتمامات من در رفع این بدبختی که هر دقیقه دوام آن متضمن ضرر جدیدی برای مملکت بود مؤثر واقع شده و شما هم با حسن نیت و صمیمیت مقاصد خیرخواهانه دولت را استقبال نموده اید لازم می دانم جنابعالی را مستحضر نمایم که هیچ وقت اینجانب مایل نبودم این مناقشات و اختلافات دوام پیدا کند بلکه نظر به حسن ظن و اطلاعی که به وطن خواهی و صمیمیت شما پیدا کرده بودم می خواستم حقیقت را به جنابعالی مکشوف نموده نگذارم قوای اخلاقی و فکری و مادی خودتان را بیهوده صرف نمائید. عملیات جنابعالی که در یک موقع برای دفع خطر از مملکت به موقع و مفید بود، در موقع دیگر بالعکس جز خرابی و خسارت و خون ریزی نتیجه نداشت و تلفات اموال و اشخاص از هر طرف تضييع بیهوده مال و جان فرزندان مملکت بود. پس باید عناصر عاقل و علاقمند مملکت مصلحت را تشخیص داده هیچ وقت نگذارند نیت خالص و وجدان پاک آن ها به اشتباه و اغراض مفسدین آرایش پیدا کند. این جانب همان طور به وسیله آقای کفیل حکومت در ضمن ابلاغ مقاصد دولت نوشته ام با جنابعالی نظر مساعد داشته همه طور همراهی و مساعدت خواهیم نمود و امیدوارم حالا که خودتان حقیقت را دانسته و تشخیص خیر و صلاح مملکت را داده اید دولت هم از احساسات وطن پرستانه و غیرت و عصبيت ملی شما استفاده نموده اتحاد و صمیمیت نتیجه مطلوبه خود را که سعادت مملکت و آسایش اهالی است بدهد، البته در باب اجرای شرایط به طوری که به آقای کفیل حکومت قرار داده اید زودتر تشکیل کمیسیون نموده برای تفرقه جمعیت و تسلیم

ص: ۷۰۰

۱- رعد، سال دهم، ش ۲۰۳، ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹، «ختم غائله جنگل.»

۲- همان، «تلگراف صادره از مقام منبع ریاست وزرا عظام.»

پیش از این اوضاع، یکی از رؤسای جنگلی ها به نام دکتر حشمت فریب آذری را خورده بود. او به رشت آمد و از همان جا تلگرافی به امضای آذری خطاب به وثوق فرستاد تا حسن ظن او را بیازماید. وثوق بی خبر از ماجرا نیت حقیقی خود را بروز داد. او پاسخ داد جنگلی ها باید قلع و قمع شوند. دکتر حشمت و همراهانش با این پاسخ از شبهه به در آمدند و با وجود تأمین احمد خان به جنگل بازگشتند. ماجرای تسلیم شدن دکتر حشمت به نیروهای دولت مرکزی و خیانت آنان در فروردین ۱۲۹۸ روی داد. در آن زمان شهر رشت تحت نظارت قوای هندی - انگلیسی قرار داشت. آنان به قزاقها اجازه ندادند وارد شهر شوند که «چپاول و هرزگی نمایند.» در همین احوال دکتر حشمت از جنگل به رشت آمد و خود را تسلیم کرد. دکتر حشمت خواست در ازای تسلیم خود و خلع سلاح نیروهایش، مقداری حقوق قشونی دریافت دارد. او با نیروهای دولت مرکزی به محل نگهداری سلاح و گروه خودش رفت. دکتر گفته بود اگر به او پولی داده شود، قول میدهد میرزا را کت بسته تحویل دهد. این سخن را برای آن گفت تا نیروهای قزاق را به محل استقرار نیروهای خود بکشاند. وقتی قزاقها و صاحب منصبان همراه او رفتند، دستور داد آنان را خلع سلاح نمایند. مبلغ بیست و چهار هزار تومان پول هم که گرفته بود، برداشت و با اردوی خود به نزد میرزا شتافت. نیروهای دکتر حشمت هیچ گونه آزار و اذیتی به قزاقها روا نداشتند. تمام تلاش آنان این بود که از زدو خورد با این نیرو که بدنه اش همه ایرانی بودند، پرهیز کنند (۱). نکته این است که وثوق قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی تلاش می کرد راهی برای ارتباط با جنگلی ها بیابد و با کمک آنان وضعیت کشور را اصلاح نماید، اما اینک آنان را اشرار میخواند. به هر حال اردوی دولتی مقیم رشت دکتر حشمت را تعقیب نمود. بین گروه کوچک دکتر حشمت و اردوی دولتی جنگی روی داد، دکتر حشمت در این جنگ طبیعتاً شکست خورد. او را دستگیر کردند و در سبزه میدان رشت حلق آویز نمودند (۲). این ماجرا در شعبان ۱۳۳۷ مصادف با اردیبهشت ۱۲۹۸ روی داد و جراید هم خبر آن را نوشتند.

به واقع بعد از این که میرزا مانع ورود نیروهای انگلیسی به انزلی و رفتن آنان به باکو از این شهر شد، همان طور که پیش تر هم توضیح دادیم، ژنرال دنسترویل فرمانده آنان همدان را پایگاه خود قرار داد. آنان چند ماهی در همدان ماندند اما در فروردین ۱۲۹۸ نخستین دسته از سربازانی که از بین النهرین اعزام شده بودند، به قوای دنسترویل ملحق شدند و همین نیروها در اردیبهشت آن سال وارد قزوین گردیدند. اینان تلاش داشتند محور انزلی به قزوین را که در دست نیروهای میرزا بود بکشایند و او را وادار نمایند محور اصلی رسیدن به قفقاز را در اختیار اینان قرار دهد. میرزا تلاش کرد این بار هم انگلیسی ها را ناکام گذارد. او نامه هایی به روحانیان

ص: ۷۰۱

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۹۰۷-۹۰۸.

۲- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۳۹-۱۴۰.

و رجال سیاسی سایر شهرها فرستاد و از آنان خواست هر کاری می توانند بکنند تا مانع هجوم انگلیسی ها به شمال کشور شوند. دیدیم که فقط شیخ مرتضی محلاتی به این ندا جواب داد و باز هم از قول دولت آبادی نقل کردیم که به طور خاص رجال سیاسی به این نامه ها پاسخی ندادند.

انگلیس می خواست بر جنگلی ها ضربه ای خرد کننده وارد سازد، زیرا مقاومت آنان نمادی از مقابله با تسلط بریتانیا بر کشور به حساب می آمد و می توانست الگویی برای مناطق دیگر ایران باشد. در این مرحله بود که اینان با حمایت قوای قزاق، دکتر حشمت را دستگیر کردند. وقتی دکتر حشمت را دستگیر کردند، او را به رشت آوردند، انواع مصائب و شکنجه ها را در حق او روا داشتند تا به بازجویی آنان پاسخ دهد. حشمت نپذیرفت به سؤالات بازجویان خود پاسخ گوید و گفت فقط حاضر است در دادگاهی شرکت کند که در تهران تشکیل میشود و البته هیئت منصفه هم باید حضور داشته باشند. به هر حال او را به پای چوبه دار آوردند، قریب پنج هزار تن از مردم رشت حاضر بودند. او سرداری و عینک خود را برداشت و به بالای صندلی رفت و طناب دار را گرفت و بوسید و خود به گردن خویش انداخت. دکتر حشمت با شجاعتی وصف ناپذیر از عاملان اعدام خود خواست در کار خویش تعجیل نمایند. وقتی او را بر دار کردند، «یک مرتبه ضجه و فریاد زن ها و مردم بلند میشود. صاحب منصب نظامی قزاق خانه به قزاقها امر می کند که شلیک نمایند، اما نه به قسمی که به مردم بخورد، بلکه برای تهدید مردم. همین که مردم می بینند شلیک به آنها شده، فرار می نمایند. چند بچه کوچک و دو سه نفر زن زیر پاهای جمعیت خفه می شوند. رئیس قزاق خانه به قزاقها می گوید که هر کس احسان الله خان را بیاورد سه هزار تومان می دهم و پولها برای این جنگ ننگ آور، دولت به مصرف رسانده، علاوه بر مخارج رسمی» (۱)

بعد از این عملیات، انگلیسی ها توانستند پل منجیل را هم که در تصرف جنگلی ها بود، بگشایند. خرداد ۱۲۹۸ همان طور که پیش تر هم آوردیم، کوچک خان با استوکس وابسته نظامی انگلستان در تهران ملاقات کرد. نیز با بیچراخوف که قزاق های تحت امر او ستون نخست نیروهای انگلیسی را تشکیل می دادند گفتگو نمود. میرزا فقط اجازه داد روس هایی از پل منجیل عبور کنند که قصد داشتند ایران را ترک نمایند. اما وی همچنان به انگلیسی ها اجازه نداد از این محور عبور نمایند. به دید میرزا قوای انگلیسی نیرویی اشغال گر بودند که نه تنها حق نداشتند از گیلان عبور نمایند، بلکه باید سراسر خاک کشور را هم ترک می نمودند. چند روز بعد از این ملاقات بود که هواپیماهای شناسایی انگلستان بر فراز گیلان به پرواز در آمدند و به طور خاص شهر رشت را بمباران کردند. از سوی دیگر، نیروی قزاق تحت امر روس ها هم مواضع میرزا را با توپ هدف قرار دادند و آنان را ناچار به رها ساختن مواضع خود در منجیل نمودند. روز بیست و چهارم خرداد آن سال بیچراخوف رشت را اشغال کرد. جنگلی ها

ص: ۷۰۲

در سراسر محور جاده قزوین به رشت، ناچار به جنگ چریکی با انگلیسی ها شدند. این نیروها در اواخر تیر ۱۲۹۸ ضربه خیره کننده ای بر قوای انگلیسی مستقر در رشت وارد کردند، بار دیگر بخش عمده شهر را تصرف نمودند و کنسولگری انگلیس را به آتش کشیدند. نبردهای خونین خیابانی چندین روز در شهر ادامه یافت. بالاخره انگلیسی ها توانستند با بمباران هوایی رشت جنگلی ها را وادار به عقب نشینی کنند. میرزا ناچار شد با انگلیسی ها قراردادی منعقد کند که طبق آن مریدان نظامی آلمانی و اتریشی را اخراج می کرد و مقرر شد نیروهای تحت امر او مانع استفاده انگلیسی ها از جاده قزوین- رشت نشوند. انگلیسی ها هم تعهد کردند از دخالت در فعالیت جنگلی ها خودداری نمایند و در روابط آنها با دولت مرکزی ایران دخالتی ننمایند. از اینجا بود که سناریوی دیگری را سرلوحه کار قرار دادند تا به طور کلی وجهه میرزا را بیشتر خدشه دار نمایند.

وثوق خشمگین از اطلاعات دروغ احمد خان آذری او را برکنار کرد، در این بین شخصی را به گیلان فرستاد تا در مورد اقدامات او تحقیق نماید. این شخص میرزا احمد خان اشتری نام داشت و از اجزای عدلیه بود. او مردی خوش طینت به حساب می آمد و نقطه مقابل آذری بود. وثوق بالاخره حکومت گیلان را به خود اشتری سپرد. وقتی میرزا کوچک خان، حسن سلوک او را مشاهده کرد، وی را به جنگل دعوت نمود، وعده داد در کار حکومت گیلان به او کمک نماید و خلاصه اوضاع و احوال در حال بهبود بود^(۱).

بالا تر گفتیم اواسط تیر ۱۲۹۸ خبر رسید که جنگلیها بر انگلیسیهای مقیم رشت دست یافته اند، تعدادی از آنها را کشته و تعدادی دیگر هم متواری گردیده اند. نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان توانستند نیروهای بریتانیایی را بیرون کنند و بانک شاهنشاهی نماد سرمایه داری مالی انگلستان در رشت را به تصرف خود در آوردند. در این ضمن، در شهر رشت حریق اتفاق افتاد که بسیار مشکوک بود. این حریق چند میلیون تومان خسارت به شهر وارد ساخت. انگلیسیها وقتی دیدند قادر به حفظ رشت نیستند، قصد کردند استراتژی قدیمی و شناخته شده سرزمین سوخته را در رشت هم اجرا کنند؛ آنها حتی ساختمان بانک را هم به آتش کشیدند، ناظران شاهد بودند که اسکناس ها در آتش میسوخت: «معلوم نیست آثرپلان انگلیسی آتش زده یا خود انگلیسی ها، چون اسکناس ها هم آتش گرفته.»^(۲) انگلیسی ها گناه آتش سوزی عظیم رشت را به گردن جنگلیها انداختند. از سویی راه رشت به قزوین بسته شد.

در اینجا بود که سناریوی مورد نظر بریتانیایی ها به بوته اجرا گذاشته شد. از شهریور ۱۲۹۸ عده ای در تهران جمع شدند تا به قول خودشان یک تشکیلات سوسیال دمکرات به وجود آورند. حاج ناظم، میرزا محمود متفقه، سید عبدالرحیم اصفهانی، برهان و رجالی چون فرخی یزدی در این راه تلاش میکردند. اینان میخواستند با جذب افرادی از حزب دمکرات و سایر

ص: ۷۰۳

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲- کمره ای، ج ۱، ص ۳۵۳.

اشخاص نزدیک به خود یک تشکیلات سوسیال دمکرات به پا کنند. در این مسیر البته از سید محمد کمرهای رئیس گروه دمکرات های ضدتشکیلی هم دعوت به عمل آوردند؛ هدف آنان ظاهراً دعوت «برای نهضت انقلاب» بود. کمرهای با این پیشنهاد چندان موافقتی نکرد(۱) منظور هم البته انقلاب علیه قرارداد و ثوق بود. کمرهای بر این باور بود که «ما باید رسماً مسئول هیئت انقلاب نشویم، چه که قوه اداره نمودن نداریم و [با] نفله شدن پولها و خوردن [مال] مردم ... ما نباید بدنام شویم.» مهم تر اینکه کمرهای میدانست گروه سوسیالیست کذایی، اصالت ندارد(۲) مهمترین نگرانی انگلیسی ها در این دوره کماکان مسئله جنگ بود. در این زمان بود که آنان توطئه ای سامان دادند که یک سویس سوسیالیستهای کذایی بودند، یک سویس متحدان دیرینه آنان در گیلان و سوی دیگرش برخی از عوامل کمیته مجازات.

در این مقطع حساس تاریخی، به تقلید از نیروی مجاهدین مدافع کوچک خان، عده ای از «متمولین گیلانی» نیرویی به اصطلاح ملی تشکیل دادند. هدف این نیروی دوّم این بود که قوای میرزا کوچک خان و اهداف استقلال طلبانه او را مشوه سازند. کار از اختلاف افکنی بین صفوف جنگلی ها آغاز گردید. اینان برای دست یابی به هدف خود از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، تمام تلاش این بود تا نیروی محبوب تحت فرماندهی کوچک خان را در انظار مردم گیلان بدنام سازند و گروهی را که نتوانسته بودند از راه جنگ و گریز به زانو در آورند، از طریق شکاف در صفوف داخلی نیروها سرکوب سازند. باید میرزا را که «یک قوه ایرانی ثابت قدمی است» به هر نحو ممکن محو و نابود سازند. رأس این نیروی مخرب خاندان آلامشه بود. یکی از اعضای این خاندان یعنی فتح الله اکبر سپهدار اعظم مشهور به سردار منصور وزیر جنگ کابینه و ثوق بود. او و خاندانش در گیلان املاک و ضیاع و عقار فراوانی داشتند و در زمره ملاکین بزرگ آن سامان به شمار میرفتند. نیز سردار معتمد و سردار محیی اعضای دیگر این خاندان و البته بالاتر از همه چهره پشت پرده تحولات این زمان یعنی میرزا کریم خان رشتی، بحث سرکوب جنگلی ها را با منافع خاص خود پیوند داده بودند و از انگیزه کافی برای برخورد با آنان برخوردار بودند. اینان «اسباب دست» انگلیسی ها بودند تا این قدرت بزرگ جهانی که منافعش در ایران به شدت در حال آسیب دیدن بود، بتواند به مقصود غائی خود نائل آید.

سردار محیی عبدالحسین خان معزالسلطان، که نقش مخربش را در ایام مشروطیت پیش تر بازگو کرده ایم، در این دوره گاهی در تهران بود و گاهی سر و کله اش در گیلان دیده میشد. او در این زمان «بی تکلیف» بود یعنی نمیدانست باید چه کند. میرزا کریم خان و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق بسیار ساعی بود. نسیم شمال، سید جلیل اردبیلی، سید عبدالرحیم خلخالی، حسین پرویز و عده ای دیگر در آن ماجرا همراه با سید محمد

ص: ۷۰۴

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۲- همان، ص ۱۰۷۸.

درست وقتی انگلیسی ها در صدد بر آمدند به هر نحو ممکن قوای جنگلی را از سر راه بردارند، سردار محیی با کمیته زرگنده مرتبط شد. به قول دولت آبادی او؛ «با دستور مخصوص مخفی به گیلان رفته با برادر کوچک خود بی آنکه کسی متعرض آنها بشود، چندی در رشت میمانند و خود را بلشویک میخوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع میشود؛ بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن ها به هیچ وجه برازندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است، خصوصاً که دیده میشود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان در آمده رل بزرگی بازی مینماید. بلی، انگلیسیان با همین دست، میانه میرزا کوچک خان و سردستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان الله خان و غیره را بر هم زده شعله آتش ریاست جمهوری میرزا کوچک خان را هنوز درست برافروخته نشده خاموش میسازند.»(۲)

اما موضوعی دیگر هم وجود داشت، احسان الله خان و خالوقربان، از اوایل ۱۲۹۹، اصرار داشتند که با قشون جنگلی و نیروهای بلشویک و کمونیستهای کذائی، به سرعت حرکت کنند و به تهران روی آورند. نبردی نهانی بین میرزا و احسان الله خان در حال جریان بود. میرزا به عنوان رهبر جنبش جنگل، احسان الله خان را از ریاست قشون عزل کرد، اما ریاست گروهی را که به مازندران اعزام شده بودند به سعدالله خان درویش داد. او به سعدالله دستور داد با تأنی حرکت کند و عجله‌های در کار نشان ندهد تا ببیند اوضاع چه خواهد شد. نیز به قشون طولش هم مهمات فراوانی که از کشتی های دینکین به دست آورده بودند، داد و مقداری از مهماتی که بلشویک ها به او داده بودند بین آنان تقسیم کرد. اما نکته این است که میرزا به اینها هم دستور داد به سوی جنگل روند و به عبارتی در صدور فرمان جنگ به آنها علیه اردوی قزاق تعلل می ورزید.

احسان الله خان و دار و دسته اش این تعلل میرزا را که می خواست مانع زد و خورد با قزاق های بی گناه ایرانی شود؛ حمل بر سازش او با انگلیسی ها کردند. احسان الله خان و خالو قربان نامه ای به رئیس کمیسری باکو نوشتند که میرزا کوچک خان خائن است و پولها و مهمات را برداشته و برده است. از باکو فرمان داده شد که نیروهای تحت امر این دو، خود راساً به رشت حمله نمایند و قوای میرزا را مورد هجوم قرار دهند. در نبردهایی که واقع شد مردم رشت به شکلی که در منابع آمده است قربانی عملیات مشکوک احسان الله خان و خالو قربان شدند. دولت تلاش کرد میرزا را به سوی خود متمایل سازد، اما او گفت تا معاهده ۱۹۱۹ نقض نشود و انگلیسی ها از ایران اخراج نشوند، ابداً با دولت مرکزی وارد گفتگو نخواهد شد(۳)

میرزا با «تندروی شدید رفقای مجاهد نمای تازه وارد شده» موافق نبود. نیز او علیه

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۱۳۵-۱۱۳۶.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۲.

۳- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۰۴-۱۶۰۵.

«بلشویک مصنوعی گیلان که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان خودنمایی کرده است»، مقاومت کرد. این «مجاهد نماها» بهواق «آلت دست این قوه ساختگی» بودند. او با تمام تلاش خود نتوانست با این گروه ها به ستیز برخیزد و آنان را از سر راه بردارد. او تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به جایگاه اصلی خود در جنگل مراجعت نماید. او هر چه در توان داشت اسلحه و ملزومات جنگی و پول برداشت و به اعماق جنگل رفت. نخستین مرحله از طرح سقوط قیام جنگلی ها با اختلاف افکنی در صفوف جنبش به نتیجه رسید. مخالفین میخواستند او را دستگیر نمایند اما موفق نشدند. این تلاش میرزا و جان به سلامت بردن او «با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویک های مصنوعی کار آسانی نبوده است» (۱)

بعد از وثوق، مشیرالدوله هم تلاش کرد تا راه حلی برای مصالحه با میرزا بیابد. انگلیسی ها برای سرکوب قوای جنگل یک کرور پول و هفت هزار قبضه تفنگ در اختیار دولت ایران قرار دادند تا با آن گروه مقابله نماید. از سوی دیگر به سردار جنگ بیست هزار تومان داده شد و احتمال داده می شد این پول برای ایجاد زمینه به منظور بردن شاه به اصفهان بوده است. از سوی سردار فاخر حکمت در همین احوال در قزوین بالای منبر رفت و گفت او نزد میرزا کوچک خان رفته و گفتگو کرده است. سردار فاخر توضیح داد میرزا قول داده است از دولت اطاعت کند. به قول سردار فاخر، میرزا با عملیات گروهی که جدیداً از باکو وارد انزلی شده بودند مخالف بود، به همین دلیل وی به حالت قهر از رشت خارج شده است و از اعمال و رفتار آنان مکدر و متنفر است. میرزا به جنگل بازگشته و به عبارتی حساب خود را از کسانی که عملیات مشکوکشان خواب راحت از مردم سلب کرده بود، جدا کرد. در همین حال خبر می رسید دولت با انگلیسی ها مذاکرات جدیدی کرده تا از گسترش جنبش میرزا جلوگیری به عمل آورد (۲)

گروه ضدتشکیلی و نفوذیهای مثل احسان الله خان نگذاشتند مسئله جنگل به مصالحه تمام شود، اینان تشتت و بحران سازی را ادامه دادند و از طریق احسان الله خان راه هر گونه گفتگوی مسالمت آمیز در راستای منافع ملی ایران را مردود ساختند. بهواق در صفوف جنگلی ها نوعی دوگانگی شکل گرفته بود که این دوگانگی البته تا اندازهای ریشه در مناقشات درون حزبی خود روسیه بعد از انقلاب داشت. ظاهراً این گونه به نظر می رسید که دولت بلشویکی با میرزا رابطه ای مناسب دارد، به عبارتی آنان تلاش می کردند نیروها را تحت رهبری میرزا کوچک خان حفظ نمایند. اما «این قفقازی های کمونیست و اشرار شعبه کمیته عدالت بادکوبه با احسان الله خان و خالوقربان با میرزا در بعضی مطالب مثل رفع حجاب مذاکره و منازعه» می کردند. در تهران از قول آقا عماد نوه شیخ فضل الله نوری که در زمان جمهوری گیلان میرزا

ص: ۷۰۶

۱- حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۳۶.

کوچک خان رئیس نظمیه آنجا بود؛ نقل می شد که این افراد در خانه حاج محمد جعفر کنگاوری که ریاست یکی از کمیساریاهای جمهوری گیلان را به دست داشت، با محسن نجم آبادی، ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسابی، فلسفی و جمعی دیگر جمع شده بودند. ضمن ناهار، «احسان الله خان به صاحبخانه گفت که این طبخ خوب را کی کرده؟ گفت زنم. گفت او را بیاور نزد ما معرفی نما. من اگر زنم اینجا بود به شماها معرفی می کردم. این مطلب را آقا عماد خیر برای میرزا می برد و نزاع درمی گیرد و دسته میرزا حرکت به جنگل می نمایند و مبارزه بین این ها واقع می شود.» این آقا عماد با گروه ضدتشکیلی و به ویژه کمرهای رفاقت داشت و از جمله پیامهایی از رشت برای او آورده بود(۱)

برخی از دیگر راویان نقل می کنند که روزی احسان الله خان در سبزه میدان رشت سخنرانی می کرد. او رو به سوی زن ها کرد و گفت تا کی باید خود را در بقچه بیپچید، به زنان عالم نگاه کنید که چگونه در امور خود دخالت می کنند. او به حجاب زنان حمله کرد و آن را نکوهید. احسان الله خان از زنان خواست روی خود بکشایند و به قول او در اصلاحات مملکت و وطن شرکت کنند. زنان و مردان حاضر در این جلسه با اعتراض مراسم را ترک کردند، شب هنگام همه را خبر نمودند که صبح در مسجد جمع شوند. روز بعد کسبه و تجار و مردم شهر جمع شدند، میرزا را هم آوردند. یکی از تجار در مسجد شهر خطاب به میرزا گفت جان و مال خود را در خدمت او نهاده اند و به خاطر دعوت او علیه دولت مرکزی شوریده اند، اما حاضر نیستند نوامیس خود را در معرض این گونه سخنان ببینند. میرزا برخاست و بعد از بوسیدن کلام الله مجید سوگند یاد کرد از این حرکات خبر ندارد و با این وضع موافق نیست و تمام این اعمال مربوط به احسان الله خان است. عصر همان روز احسان الله خان در همان مسجد گفت که این افکار و سخنان زیر سر خود میرزاست، او انواع و اقسام اتهامات را نثار میرزا کرد. بعد از این ماجراها میرزا نیروی خود را برداشت و به جنگل رفت. از آن به بعد اختیار جنبش و تحولات گیلان به دست گروه احسان الله خان افتاد، گروهی از قفقازی ها در این تحرکات آنها را همراهی می کردند(۲)

مردی شیخ حسن رانکوهی نام که از معاشرین میرزا کوچک خان جنگلی بود و در تهران هم با گروه ضد تشکیلی و به طور مشخص با شخص کمرهای ارتباط داشت میگفت میرزا کوچک خان را دیده و با او گفتگو کرده است. او از سوی میرزا مأموریت یافت به سوی ایلات متفرقه بشتابد و کمک آنها را جلب کند. وی هم یک ماهی را به انجام این مأموریت گذرانید. کثیری از ایلات و عشایر چه شخصاً و چه از طریق کمک های تسلیحاتی و مالی از جنبش میرزا حمایت کردند و عده ای کثیر هم به نزد او آمدند. میرزا از این گروه پذیرایی شایانی کرد اما در اعزام این گروه برای نبرد با قوای قزاق تعلل می ورزید. رانکوهی به طور

ص: ۷۰۷

۱- همان، ص ۱۵۵۸.

۲- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۶۹۲-۵۶۹۳.

محرمانه از میرزا علت امر را جويا شد و پرسيد چرا به اين گروه مهمات نمي دهد تا روانه شوند؟ پاسخ ميرزا نشان از بصيرت و هوشيارى او داشت و نشان مي داد برخلاف آنچه دشمنانش مي گفتند از شم سياسى بالايى برخوردار بود. ميرزا گفت با لنين مذاکره کرده است که نامه بنويسد تا قواى او هر چه مهمات لازم دارند بدهند، اما در برابر اين کمک؛ پول آن را دريافت دارند. ميرزا گفته بود اگر هم کمک انساني لازم شد، او ميزان آن را خود اعلام خواهد کرد و بايد اين نيروها تحت امر او باشند و نه فرماندهان روسى و يا ساير دست اندرکاران جنبش جنگل. ميرزا توضيح داد هنوز لنين به اين تقاضاها پاسخي نداده است، او به همين دليل مي ترسد وارد کار شود، زيرا اگر بلشويک ها در امور جنگل مداخله کنند خيلى بد خواهد بود، از سوي ديگر اگر هم عقب کشند و او و نيروهايش را تنها گذارند باز هم خيلى بد خواهد شد. اگر اين حوادث روي دهد بيم آن مي رود که نيروهاى جنگلى گرفتار قشون انگليس شوند، پس «بايد به ملاحظه گذراند تا مطلب معلوم شود.»^(۱)

از آن سوي سيد جليل اردبيلي مأموريت داشت از طرف دولت مشيرالدوله با قواى جنگل وارد گفتگو شود. ميرزا شرط گفتگو با دولت را اخراج قواى انگليسى از ايران دانست. اردبيلي در رشت با استاروسلسكى فرمانده قواى قزاق، گفتگو کرد و سفارشات دولت مرکزی را که مکتوب بود به او داد. اردبيلي و استاروسلسكى هم به اين نتيجه رسيده بودند که بايد نبرد را در گيلان متوقف ساخت، زيرا اين جنگ به نفع انگليسى هاست. اقوى دليل بر اين که اين جنگ به نفع طرف انگليسى جريان دارد و اين که در پشت تحولات آن خطه دستهاى مرموز عوامل بریتانيا ديده مي شود، اين بود که سردار محيى و عميدالسلطان برادران ميرزا کریم خان رشتى چپاولگري را از حد گذرانيده بودند. آنها همراه با گروه احسان الله خان و خالوقربان به عمليات وحشيانه اى دست زدند. اين نکته اى نبود که کسی از آن مطلع نباشد، به طور مثال، سيد جليل اردبيلي مي دانست که ميرزا کریم خان رشتى در تهران به طور محرمانه پول کلانى از انگليسى ها دريافت کرده و آن را در اختيار برادران خود قرار داده است. مي گفتند شايد اين عمل با اطلاع و تصويب ميرزا محمد صادق طباطبائى بوده باشد که اينک حزب سوسياليست تشکيل داده بود و خود را طرفدار زحمتکشان نشان مي داد تا «در جزو بلشويک ها و کمونيستها اين مظالم را به اسم آنها بنمايد.»^(۲) بين احسان الله خان و ميرزا به شدت به هم خورده بود. مي گفتند ديگر محال است آنان با هم کار کنند، زيرا «هر دو از هم خائف به قتل هستند.»

در تهران به درستي معلوم شده بود که قواى احسان الله خان و برادران ميرزا کریم خان رشتى عمليات خود را با هم هماهنگ مي کنند و به هيچ وجه به شعارهايى که مطرح مي سازند، باورى ندارند. به طور مثال مرآت السلطان مي گفت آيا بايد صبر کرد تا سردار محيى و خالو

ص: ۷۰۸

۱- کمره اى، ج ۲، ص ۱۶۰۴.

۲- همان، ص ۱۶۱۵

قربان و احسان الله خان به تهران آیند و اموال و زن و فرزند مردم را مورد حمله قرار دهند؟ او می گفت باید فکری کرد که چگونه می توان از این بحران رهید. نکته این است که کمرهای به شدت علیه این سخن برآشفت و گفت آیا باید رفت با خالوقربان جنگید تا او را کشت و یا به دست او کشته شد تا «آقای مشیرالدوله امثال خیابانی را بکشد و به سر ملت بدبخت این صدمات را بیاورد؟» (۱) کمرهای توضیح نداد چه ربط منطقی بین این دو موضوع وجود دارد، آیا نمی توان هم علیه عملیات مرموز قوای احسان الله خان در جنگل کار کرد و هم به خونخواهی خیابانی پرداخت؟ همین اظهار نظر مرآت السلطان باعث شد تا کمرهای به شدت برآشوبد، خودش می نویسد در اعتراض به این اظهار نظر «قدری اوقات تلخی کرده، بعد [از کالسکه] پیاده شدم.» (۲)

گروه اطراف احسان الله خان اغلب افرادی به شدت مرموز به شمار می آمدند. در بین اینان طیفهای مختلفی از نیروهای حزب عدالت باکو تا زمیندارانی مثل برادران کریم خان رشتی دیده می شدند. ابوالقاسم ذره یکی از اعضای حزب عدالت باکو بود که بعداً به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. وی که نقش فعالی در تحولات این زمان داشت، در شهر رشت نشریه ای منتشر می کرد به نام انقلاب سرخ. بعد از شکست جنبش جنگل، او به شوروی گریخت و بعدها در تصفیه های دوره استالین کشته شد (۳) عبدالحسین حسابی هم مردی بود از اهالی تفرش. او هم مثل ذره با کمونیست های باکو همکاری می کرد، وی از فعالین جنبش جنگل بود و بعد از شکست این جنبش به شوروی پناه برد. بعد از مدتی دوباره به ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۳۱۰ در کشور اقامت داشت. او هم در جریان تصفیه های استالینی کشته شد.

در ذیحجه ۱۳۳۸ درست در ایامی که انگلیسی ها ظاهراً بر شهر رشت و جاده قزوین به انزلی تسلط داشتند، تهران پر بود از شایعات بی اساس مبنی بر اینکه بلشویک ها بر انزلی غلبه کرده اند و تا منجیل را به تصرف خود در آورده اند، دولت از این اخبار نگران و متوحش شده بود (۴) اما واقعیت این است که مردم می دانستند این شایعات بی اساس را انگلیسیها و عوامل داخلی آنها می پراکنند تا آنان را وحشترده کنند. مردم برخی از دولتیان را شارلاتانهای تلخی می کردند که به فشار انگلیسی ها اهالی رشت را وادار کرده اند خانه های خود را ترک کنند و به این بهانه که بلشویکی شما را بی ناموس و اعدام می کند و مردم را به این قسم و به زور متنفذین و ملا-کین آنجا حرکت دادند.» (۵) استاروسلسکی رئیس بریگاد قزاق دستور داده بود نیروهای تحت امرش سه بار در خانه های مردم را بکوبند و این خبر را به آنان اطلاع دهند. او

ص: ۷۰۹

۱- همان، ص ۱۶۱۹.

۲- همان.

۳- خاطرات ایرج اسکندری، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱)، ص ۹۰ پ.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۶۴.

۵- همان، صص ۱۵۶۸-۱۵۶۹.

صریحاً از مردم خواست خانه و کاشانه خود را ترک کرده و بگریزند. بسیاری از ناظرین می گفتند با اینکه دولت ایران متمایل به انگلیس است، چرا انگلستان قوای خود را از ایران بیرون برد؟ نیز چرا انگلستان در برابر تحولات شمال ایران و حوادث در شرف وقوع سکوت پیشه کرد؟ «باید زیر این کاسه نیم کاسه باشد.» (۱)

کمرهای در یادداشت هایش به صراحت نوشته است که رشت را انگلیسی ها غارت کرده بودند و مورد قتل و نهب و هتک نوامیس قرار دادند، اما این عملیات را به گردن بلشویک ها انداختند. این شایعات به طور خاص در تهران پیچید و وحشت فراوان ایجاد کرد. به قول کمرهای «یک وضع حقه بازی غریب» در کار بود، «امان از دسایس حقه بازها.» (۲) نبردی سهمگین بین اردوی قزاق و بقایای قوای جنگل که همراه میرزا نرفته بودند در گرفت. فرماندهی این نیروها به عهده احسان الله خان بود که شکست خوردند. وقتی نیروهای احسان الله خان شهر را تخلیه کردند، نوبت به «اراذل و اوباش» رسید، این ها بیشتر از نیروهای قزاقی بودند که پیش تر خلع سلاح شده بودند. این گروه به باقیمانده نیروهای جنگلی حمله بردند و شروع به آزار و اذیت مردم نمودند و خانه های آنان را غارت کردند. اینان تعدادی از نیروهای جنگلی را کشتند، بلافاصله نفراتی از نیروهای قزاق از راه خممام به سمت انزلی حمله ور شدند، آنها هم اموال مردم را غارت کردند. اینک مردم به مقابله با قزاقها برخاستند. قزاقها در مقابل مردم شکست سختی متحمل شدند، این بود که به سوی خممام فراری گردیدند. در این عملیات رضا خان میرپنج حضور داشت و گروهی از نیروهای قزاق را فرماندهی می کرد. رضا خان فرماندهی آتریاد همدان را به دست داشت و همراه با نیروهای ژنرال دنسترویل وارد گیلان شده بود.

حیله رضا خان برای ترسانیدن مردم، ادامه تحرکات و فتنه انگیزیهای احسان الله خان بود. او برای اینکه زمینه را برای تحرکات آتی باز نگه دارد، درست در ایامی که قزاق ها می توانستند نقش بهتری بر عهده گیرند، اولاً آنان را به غارت اموال عمومی دستور داد و دیگر اینکه درست در موقعیتی مناسب به آنان دستور عقب نشینی داد. بعد از این دستور، قزاقها بدون دلیل شبانه وارد شهر رشت شدند، دو بعد از نیمه شب رضا خان دستور عقب نشینی از رشت را صادر کرد. به دستور او به تمام مردم شهر رشت اطلاع دادند که «مردم ما می رویم و اگر شما بخواهید کشته نشوید خودتان با زن و بچه ها بدون اسباب فرار نمائید.» بعد از این دستور «اعیان و اشراف که اساساً وحشت داشتند»، همراه سایر مردم از شهر گریختند. کسبه که گروه احسان الله خان سه ماه مال الاجاره را به آنان تحمیل کرده بود، زودتر از همه و پیشاپیش فرار کردند. سایر مردم هم گریختند. عده ای که متهم به قتل بلشویک ها بودند و گروهی دیگر که آذوقه برای قزاقها تهیه کرده بودند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. قزاقها در کلیه مراحل فرار مردم، آنان را تشویق به گریز می کردند (۳)، در حالی که همان نیروهای احسان الله خان هم اینک به

ص: ۷۱۰

۱- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۵۸.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۷۸.

۳- همان، ص ۱۵۷۲.

سوی انزلی گریخته بودند و دلیلی برای عقب نشینی به سوی منجیل وجود نداشت. در شهریور ۱۲۹۹، قوای قزاق که توانسته بود نیروی احسان الله خان را شکست دهد، ناگاه عقب نشینی کرد. این اردو از منجیل هم عقب نشسته و به چهار فرسخی قزوین رسیده بودند.

شرح این اردو کشی و جنگ و گریز اردوی قزاقها و احسان الله خان و نیز نقشه پشت پرده برای اضمحلال تنها نیروی ایرانی به روایت دولت آبادی به این شرح بود: با رفتن میرزا به اعماق جنگل، مانعی بزرگ از سرراه احسان الله خان و گروه بلشویک مصنوعی که از او حمایت مینمودند برداشته شد. از این به بعد احسان الله خان میتوانست به راحتی «به مقاصد سیاسی و ضد بلشویک» خود رسیده و نقشهای را که «مأمور اجرای آن» بود عملی سازد^(۱) دولت آبادی احتمال میدهد که احسان الله خان از نقشه تو در تویی که برای فروگرفتن کوچک خان طراحی شده بود، اطلاعی نداشته و در این راه فریب خورده است. اما با شواهد و قرائنی که به دست دادیم، این احتمال صحت ندارد و احسان الله خان به عمد و با انگیزه به اقدامات خود دست می زد. خلاصه این که «قوه بلشویک نمای افساد کننده» بعد از دوری جستن میرزا از تحولات رشت، فوراً به اجرای نقشه خود ادامه دادند. سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی، «رخت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدمهای سریع بلشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمیانند.» به قول دولت آبادی، «مفسدین رشت برای بد نام و منفور ساختن مسلک بلشویکی به عنوان آزادی خواهی شروع به عملیات کرده حکم میکنند زنان روگشوده بیرون بیایند، اما این حکم اجرا نمیشود و حتی زن های معلوم الحال که در غیر این موقع چندان روبرسته نبوده اند بعد از این روبرسته بیرون میآیند. بلشویک نماهای رشت به گرفتن پول از مردم میپردازند و از هیچ گونه تهدید کردن و آزار نمودن اشخاص پولدار دریغ نمیکنند، قبر میکنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه و یا زنده به گور رفتن معین مینمایند. این رفتار قوهای که اکنون زمام امور گیلان را در دست خود دارد سبب میشود که جمعی از متمولین خانه و زندگانی خود را رها کرده از گیلان فراراً به تهران میآیند. ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان مینماید خصوصاً که خبر میرسد متجاسرین نزدیک منجیل رسیده رو به قزوین میآیند.»^(۲)

در این بین چهار صد تن از قوای قزاق کشته شدند، بیشتر اینان از آتریاد اردبیل بودند. قزاقها شروع به عقب نشینی از شهر رشت کردند، گروه افراطی رخنه کننده در جنبش جنگل، به تعقیب اینان پرداخته و کثیری را مجدداً کشتند. بسیاری از مردم از گرسنگی و ترس در راه ها مردند، «شنیدم که به طور تحقیق بعضی ها اطفال خود را در سفید رود انداختند. خیلی از زن و بچه مفقود شده است که متصل پدر یا مادر آنها در تفحص هستند.»^(۳) به این ترتیب بر جمعیت

ص: ۷۱۱

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۷۰۶-۵۷۰۷.

شهر قزوین چهل هزار تن افزوده شد؛ «در خیابان‌ها قزوینی میان رشتی گم است.»^(۱) تا صفر ۱۳۳۹ هر روز تعداد کثیری رشتی وارد قزوین می‌شد. جمعی هم به زنجان رفته بودند. می‌گفتند تا روزی هشت هزار تن مهاجر از رشت وارد قزوین می‌شود. وضعیت بسیار اسفناک بود، «در مملکت ایران، شهری به تمول و ثروت رشت نبود، ... اینک به کلی خراب و گدا شد. اداره حکومتی رفته باغ به آن بزرگی مملو رشتی بود. از امروز به سمت طهران اجازه حرکت داده شده است.»^(۲)

مشیرالدوله برای رویارویی با این وضع به دو اقدام دست زد: نخست مستوفی الممالک را که با «تندروان مربوط است» در تشکیل کابینه شرکت می‌دهد و دیگر اینکه برادرش مؤتمن الملک را وزیر مشاور قرار داد. او برای امنیت مازندران استاروسلسکی را فرستاد، اما این کار فایده‌ای نداشت؛ زیرا خطر اصلی از گیلان بود و نه از مازندران، مضافاً اینکه نیروی تحت فرماندهی سرهنگ حبیب‌الله خان شیبانی می‌توانست برای جلوگیری از متجاسرینی که به آن ناحیه رفته بودند کافی باشد. اردوی تحت فرماندهی سعدالله درویش به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به جنگل عقب نشینی کرده و متواری شده بودند. در این ایام حادثه‌ای مهم تر روی داد. قشون انگلیس که پس از تخلیه انزلی در منجیل اقامت داشتند، بدون دلیل عقب نشینی کردند و به سوی قزوین به حرکت درآمدند. این امر تکمیل سناریویی بود که به دست خود انگلیسی‌ها تدوین شده بود. آنها با این اقدام باعث ایجاد رعب و هراس در دوائر دولتی شدند، مردم به شدت مضطرب گردیدند و شاه بیش از همه ترسید؛ او به این فکر افتاد که از پایتخت فرار کند^(۳) انگلیسی‌ها می‌خواستند این گونه وانمود سازند که تحولات گیلان امری است که آنان نه تنها از آن اطلاعی در دست ندارند بلکه بیم از دست رفتن جانشان هم وجود دارد. اما واقعیت مطلب این بود که انگلیسی‌ها وقتی از گیلان عقب نشینی کردند که مطمئن شدند بلشویک مصنوعی که به دست خودشان ایجاد گردیده بود، سکان هدایت امور را به خوبی در دست دارد و می‌تواند از حل مشکلات پیش رو بر آید. عقب نشینی آنان هم نوعی عوام‌فریبی بود و هم برای ایجاد وحشت بین مردم و شاه.

متعاقب این تحولات به استاروسلسکی که در مازندران به سر می‌برد، دستور دادند به گیلان رود. مقام نظامی او را ارتقا دادند و اختیارات فراوانی هم به وی داده شد. این که «چه ضرورت این اقتضا را می‌کند که به یک شخص بیگانه این درجات و این اختیارات داده شود» امری بود مجهول. مشیرالدوله شاید گمان میکرد با این وسیله می‌تواند او و قوای قزاق تحت فرماندهی اش را برای مقابله با گروهی آشوب طلب در گیلان دارای انگیزه مقاومت بیشتری کند. اما مسئله این بود که استاروسلسکی «سردار روس به ظاهر روس و به عقیده جمعی به باطن تاریک» بود، بعید به نظر می‌رسید او با این تشویق‌ها انگیزه‌ای برای دفاع از مردم ایران

ص: ۷۱۲

۱- همان، ص ۵۷۱۲.

۲- همان، ص ۵۷۳۲.

۳- همان.

پیدا کند. بالاتر اینکه او «هر چه برای خود و کسانش درخواست کرده است بدون مضایقه به او داده شد». به عبارت بهتر اینکه قزاقها به هنگام نبرد در جنگل های گیلان بدون رخت و لباس و حتی پوتین میجنگیدند، دروغی بزرگ بود.

به قول دولت آبادی «سیاست عمیقی» در کار بود که انگلیسی ها که خود اردویی در گیلان داشتند و البته به مسئله بلشویسم هم بسیار حساس تر از ایرانیان بودند؛ راضی شدند به این صاحب منصب بیگانه اختیارات فراوان داده شود. ظاهر امر این بود که استاروسلسکی تابع حکم انگلیسی ها نبود و از آنان فرمانبرداری نداشت. پس چه سیاستی در کار بود که انگلیسی ها حاضر شدند در برابر اعطای اختیارات به فرماندهی که تابع مطلق آنان نبود؛ سکوت نمایند؟ علت امر باز هم به قول دولت آبادی این بود که «اولاً زمام امر بلشویک نمایان گیلان در دست خود آنهاست و اهمیت به آن نمیدهند و ثانیاً تمام نقطه نظر آنها از میان بردن قوه قزاقی است که اکنون تنها قوه قابل ایستادگی کردن در برابر قوهای است که آنها در ایران دارند.»^(۱)

انگلیسی ها شاهد بودند که اردوی استاروسلسکی متشکل از ده هزار تن قزاق و ژاندارم از مقابل آنان به سوی گیلان در حرکتند. این زمان انگلیسیها در حوالی قزوین اسکان داشتند، اما هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. آنان به یاد میآوردند که همین استاروسلسکی تنها دو ماه قبل در برابر تسلط آنان بر قزاق خانه مقاومت کرد، اما این لحظه علیه او هیچ کاری نکردند؛ مطلعین این رضایت ظاهری را دلیلی بر نقشه های پشت پرده ارزیابی نمودند. اردوی تحت فرماندهی استاروسلسکی به سوی منجیل رفت و در راه یک سردار طالشی که فقط به دلیل ضدیت با میرزا کوچک خان اردویی کوچک تشکیل داده بود، به آنان ملحق شد. قوای «متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک نما» در برابر این اردو تاب مقاومت نیاورد، به ویژه اینکه از سوی طالش و جنگل هم در معرض تهدید بود؛ پس این متجاسرین گاهی به جنگ و گاهی هم بدون سر و صدا، تا انزلی عقب نشستند. مردم رشت از این نیرو به شدت استقبال کردند. آنان که از ترس زنده به گور شدن به دست قوای احسان الله خان و خالو قربان به خود می لرزیدند، ورود قزاقان را موهبتی آسمانی دانستند و آن قدر به این نیرو محبت کردند که «شنیده میشود بعضی از قزاقان از کرده های شناعت آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بوده اند، اظهار پشیمانی میکنند.»

اردوی دولتی بدون مطالعه و بی نقشه در صدد بر آمدن به انزلی حمله برند و متجاسرین را به دریا بریزند: «اینجاست که لبهای به مصلحت روی هم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین به خنده گشوده میشود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب منصب روسی به گریه میافتند؛ چه در مردابهای انزلی اردو پیش میرود که ناگهان از دریا گلوله های توپ دور زن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش میکند و با گلوله های شصت تیر که از اطراف میرسد، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک میریزند و از این بلا بدتر

ص: ۷۱۳

بمباردمان طیاره های انگلیسی است که از طرف قشون مقیم بکندی بر سر آنها میشود. آیا این وضعیت اجازه نمیدهد که انسان تصوّر نماید آن عقب نشینی بی صدای بلشویک نمایان تا لب دریا و کشاندن اردوی دولتی به مردابهای انزلی و آتش باری بر آنها از دریا و صحرا و بمبارده کردن طیاره های جنگلی همه از روی یک نقشه و با یک فرمان و برای یک مقصود بوده باشد؟» (۱)

به هر تقدیر از آتش باری «دشمن بلشویک آسا» و «انگلیس دوست نما» جمع کثیری از جوانان ایرانی حاضر در اردوی دولتی کشته و مجروح شدند. باقی مانده آنان با مصیبت تمام به شهر رشت بازگشتند و انگلیسی ها «در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اند میگویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند.» همزمان انگلیسی ها تبلیغ میکردند که قوای آنان همراه با قوای ایرانی با بلشویک های روس در گیلان میجنگند. این خبر دروغ باز هم باعث ایجاد نفاقی در بین سیاستمداران ایرانی شد: «این خبر دروغ بر ملیون ایران گران آمده از دولت میپرسند اگر جنگ با روس است که ما با روس جنگ نداریم و اگر با متجاسرین ایرانی است چرا انگلیسیان نام آنها را بلشویک روس میگذارند و هم اگر قشون ماست که میجنگد انگلیسیان چرا خود را شریک میدانند؟ دولت جواب میدهد ما خود بی شرکت خارجی جنگ میکنیم و جنگ ما با متجاسرین ایرانی است نه با بلشویک روس.» (۲)

به هر حال بعد از جنگ جانگداز حوالی مرداب انزلی و کشتار جوانان ایرانی به دست طیاره های جنگی انگلستان، قوه قزاق به کلی متلاشی شد، انگلیسی ها با اقدام زیرکانه خود نه تنها کوچک خان را منزوی ساختند بلکه قوه قزاق ایرانی را هم نابود کردند. این بار انگلیسی ها باز هم برای نعل وارونه زدن وارد میدان شدند، اینان به شاه جوان، ترسو و بی تجربه ایران این گونه القا کردند که باید به کار صاحب منصبان روسی این تشکیلات نظامی خاتمه داد؛ این بزرگ ترین نفعی بود که بریتانیا میتواند از اوضاع ایران ببرد و گامی دیگر برای پیشبرد سیاست خود در این گوشه حساس عالم بردارد. انگلیسی ها به شاه ایران این گونه وانمود ساختند که نفع ایران در تشکیل یک ارتش متحدالشکل است. البته واقعیت هم همین بود، اما انگلیسی ها منظور خاص خود را از این نقشه میطلبیدند: آنان به دنبال این مسئله بودند که با تشکیل قشون متحدالشکل امنیت لازم برای سرمایه گذاری اقتصادی آنان در کشور فراهم شود. تشکیل ارتش متحدالشکل یک نیاز ضروری بود، اما مسئله این بود که انگلیسی ها میخواستند صاحب منصبان خود را در این قوه به منصب فرماندهی برگزینند. این سیاست از سوی کشوری اتخاذ شده بود که «یک قشون دارای همه چیز... در ناف مملکت

ص: ۷۱۴

۱- همان، ص ۱۵۶.

۲- همان، ص ۱۵۷.

ما یعنی در اطراف پایتخت اقامت دارد، بیگانه ای که به قول خودش با ما قرارداد بسته؛ قراردادی که به موجب آن مملکت را سیاستاً و اقتصاداً در چنجه دان فراخ خویش مشاهده میکند.»^(۱) در این شرایط تاریخی دولت ایران باید زمام امور وزارت جنگ را به دست کسی میداد که «آگاهترین، بی طمع ترین و وطن دوست ترین اشخاص با لیاقت» باشد. این فرد باید اوضاع نظامی کشور را سر و سامانی میداد و ایرانی را که در گرداب بلایا غوطه ور بود، به ساحل نجات میرسانید. اما درست در این شرایط کسی به مقام کفالت جنگ برگزیده شد که نه علماً و نه عملاً شایسته این مقام نبود، او سرمشق درستکاری و بی طمعی هم محسوب نمیشد و این فرد مهدیخان وثوق السلطنه بود. این مرد سال ها در دفتر مالیه قشون کار کرده بود و حیف و میل هایش زبانزد نفرات قشون بود، با وجود او بودجه ناچیز دولت فلاکت زده و قشون متلاشی شده، از دستبرد حیف و میل مصون نماند؛ این بودجه را برای آن تعیین کرده بودند تا بقیه قوای متفرق شده را جمع آوری نمایند، اما پول مزبور حیف و میل شد. بالاتر این که انگلیسی ها در برابر اعتراض دولت ایران که چرا اردوی ایران را در انزلی بمباران کردند، پاسخ دادند علت امر بی انضباطی و عدم روابط منسجم و مستمر آنان با ایرانیان بوده است. آنان پیشنهاد کردند یکی از صاحب منصبان خود را واسطه میان دو اردو قرار دهند: یعنی اردوی انگلیسی ها و اردوی ایرانیان. به این شکل «در تعقیب این گفتگو یک نفر صاحب منصب که از هندوستان شاید برای همین گونه کارها آورده شده است، رابط قرار داده میشود و اینجاست که می توان گفت از بدرقه بیش از دزد باید حذر کرد.»^(۲) از آن سوی، متجاسرین احسان الله خان و خالو قربان هم بعد از لطمه سنگینی که به نیروی نظامی ایران زدند، آسوده خیال با کشتیهای روسی به باکو رفت و آمد میکردند «تا ببینند عاقبت کارها چه میشود و مددی از جاهای دیگر میتوانند بگیرند یا خیر.»^(۳) خیال آنان از قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند راحت بود، زیرا آنان بهواق متحدهان طبیعی این متجاسرین به شمار میآمدند پس فعلاً در انزلی استراحت میکردند.

به زودی در تهران «انتشارات غریبی» ساخته و پرداخته شد. شایعات حاکی از این بود که از سوی روس ها به قوای متجاسرین در انزلی کمک میشود. معلوم بود که «سیاستی اقتضا کرده است برای این شهرت بی اساس تا معلوم شود از روی چه نقشهای است.» در این ایام کسانی که وقایع گیلان را تحت نظر داشتند و به مسائل آن از نزدیک آشنا بودند میگفتند تا چند روز دیگر بحران شمال ایران خاتمه مییابد و کلیه دعوایها تمام میشود. شایع بود قزاق خانه منحل میگردد و اختیار این قشون به دست انگلیسیها خواهد افتاد. چندی بعد خبر رسید قزاق هایی که بین رشت و انزلی سرگرم سنگر ساختن بودند با متجاسرین مقیم انزلی به نبرد پرداخته اند و قزاقها بدون ضرورت عقب نشینی کرده اند. میگفتند استاروسلسکی «از دور بیرق های روس بلشویک را به دست بیرق داران دشمن دیده گفته است ما با روس جنگ

ص: ۷۱۵

۱- همان، ص ۱۵۸.

۲- همان.

۳- همان، ص ۱۵۹.

نمیکنیم باید عقب نشست.»^(۱) این شایعات هیچ کدام حقیقت نداشت و کوچک ترین حملهای هم از جانب انزلی صورت نگرفته بود، قزاقها با هماهنگی نیروهای انگلیسی فرار کردند و به رشت رفتند، آنان بار دیگر مردم را به وحشت افکندند، زن و مرد و کوچک و بزرگ، خانه و کاشانه خود را ترک کردند و پیاده و سواره به سوی قزوین و شهرهای دیگر اطراف رهسپار شدند. در حالی که هیچ تهدیدی علیه مردم وجود نداشت، قزاقها در خانه مردم رشت را میزدند و از آنان میخواستند هر چه سریع تر شهر را ترک کنند. اموال مردمی که از وحشت، خانه و کاشانه را ترک کردند به یغما رفت، «مسلم است اموال بجا مانده ... بی مقدمه فراری شده هم هر قدر وفادار باشند در جای خود دست نخورده نمیماند به انتظار بازگشتن صاحبان خویش.»

اردوی قزاق هم نه در رشت ماندند و نه در منجیل، آنها وظایف و مسئولیت خود را بیهوده رها ساختند و به سوی قزوین عقب نشستند. در اثر «این فرار بی جا» برخی از قزاقها متفرق شدند، برخی به جنگل رفتند، عده ای از گرسنگی در طول راه تلف شدند، در این حال همه میدیدند که استاروسلسکی با اتوموبیل خود بین رشت و قزوین در حال حرکت است و در قزوین با اردوی انگلیسی ها و صاحب منصبان آنها گفتگو میکند. وقتی این حادثه اتفاق افتاد، بهووقع چراغ سبزی به نیروهای بلشویک نما داده شد. آنان از انزلی به رشت آمدند و به واسطه استقبال مردم شهر از اردوی دولتی تا توانستند آنان را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ «در صورتی که پذیرایی کنندگان از اردوی دولتی فراری شده اند و باقیماندهگان استطاعت فرار نداشته اند چه رسد که استطاعت پذیرایی کردن از کسی را داشته باشند.»^(۲) وقتی قزاقها عقب نشینی کردند، انگلیسی ها پیشروی نمودند، اینان از منجیل گذشتند و با فاصله ای اندک از متجاسرین با کمال اطمینان اردو زدند. از آن سوی «بلشویکان مصنوعی» هم در رشت و انزلی آرام گرفتند. بالاتر اینکه سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان هم زمام حکومت گیلان را به دست گرفتند. هدف انگلستان این بود که می خواست «یک قوه به صورت ظاهر هم رنگ قوه جنگل و قوای بلشویکی؛ میان او و بحر خزر»، یعنی مرزهای شوروی حائل باشد، «آن هم قوهای که زمامش از دست قدرت آنها خارج نبوده باشد؛ اینجا ظاهر می شود که بلشویک مصنوعی گیلان به توسط اعیان و متمولین آن سامان با کدام دست و از روی چه مصلحت ساخته شده و چه نتیجه داده است.»^(۳)

انگلیسی ها آسوده خیال از اینکه از جنگلی ها دیگر کاری ساخته نخواهد بود، با فراغت خاطر به اجرای نقشه خود پرداختند. قزوین و تهران اینک عرصه قدرت نمایی انگلیسی ها شده بود. استاروسلسکی که اینک با انگلیسی ها کاملاً هماهنگ بود، به تهران رفت و استعفای خود را به احمد شاه تقدیم داشت. سپس تحت نظارت انگلیسی ها به قزوین آمد رسماً قزاق خانه را به

ص: ۷۱۶

۱- همان، ص ۱۶۰.

۲- همان، ص ۱۶۱.

۳- همان، ص ۱۶۲.

آنان تحویل داد و باز هم با حمایت و مراقبت آنان، همراه با خانواده و دیگر صاحب منصبان روس به بغداد رفته و از آنجا عازم اروپا شد.

کمتر کسی بود که نداند هنگامه رشت توسط چه دست‌هایی شکل گرفت و به آن نتیجه اسفناک ختم شد. درست زمان استعفای مشیرالدوله از ریاست وزرایی در تهران گفته می‌شد آن هنگامه به دست دولتی‌ها اتفاق افتاد، این انگلیسی‌ها بودند که بلشویک‌ها را وارد رشت کردند و خود رو به منجیل عقب نشینی نمودند. نیز این انگلیسی‌ها بودند که مانع موفقیت دولت مشیرالدوله شدند، آنان حاضر نشدند دولت را با حمایت مادی خود کمک کنند، در نتیجه دولت هم نتوانست از پس مهار بحران‌ها برآید و ناچار به کناره‌گیری شد. درست در این احوال، ادارات، نظمی، قزاق‌خانه و بسیاری از نقاط دیگر در اعتصاب به سر می‌بردند. اشرار و مفسدین هر روز مشغول تحریکات بودند و بحران آفرینی را با شدت بیشتری ادامه می‌دادند. با اینکه حتی بسیاری از مغرضین حداقل شخص مشیرالدوله را فردی مثبت ارزیابی می‌کردند، کمرهای از او با عنوان «شقی ابن شقی و دعی ابن دعی موسوم به حسن مشیرالدوله» یاد می‌کرد(۱).

روزهای بیستم تا بیست و دوم ذیحجه ۱۳۳۸ مردم رشت گروه‌گروه وارد تهران می‌شدند، مردم از دیدن وضعیت آنان بیش از پیش متوحش شدند. رئیس بریگاد قزاق یعنی استاروسلسکی خود روز بیست و دوم این ماه وارد تهران شد. بعدها معلوم شد که تخلیه قوای انگلیسی در رشت و عقب نشینی آنها برای این بود که «آنچه خواستند مضار بولشویکی را به مردم ایران به بیان و بنان بفهمانند ممکن نشد. این شیوه را زدند تا به حس و عیان ما بفهمیم که بد است.»(۲)

آقا شیخ احمد سیگاری که خود از رشت به تهران آمده بود، توضیح داد شایعات مربوط به رشت دروغ بوده و «ابدأ بی ناموسی و چپاول نبود»، او گفت معترضین فقط نمی‌خواستند مشهدی صمد قفقازی حکمران رشت باشد. او توضیح داد اما مردم رشت در وحشت از بلشویک‌ها با قزاق‌ها همکاری کردند. وقتی برخی از اهالی با قزاق‌ها همکاری کردند، وحشت عمومی شهر رشت را فراگرفت، به ویژه بعد از این که قزاق‌ها گفتند «حرکت نمایید و الا- شماها را بلشویک‌ها نیست و بی ناموس می‌کنند.»(۳)

آقا سید محمود استرآبادی که چهار روز بعد از حرکت و قهر میرزا کوچک خان و رفتن به جنگل وارد انزلی شده بود، می‌گفت چند تن روس با عده زیادی همراه بعد از رفتن میرزا وارد انزلی شدند. اینان چون از وضعیت گیلان و آرایش نیروهای جنگلی بی‌اطلاع بودند، با گروه احسان الله خان که اینک بر اوضاع تسلط یافته بود، مرتبط شدند. ترک‌های آذربایجانی و دسته احسان الله خان، به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به اعماق جنگل؛ بعد از اینکه زمام امور را به

ص: ۷۱۷

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۲۲.

۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۶۶۷، پ.

۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۷۱

دست گرفتند، سخت گیری بر مردم را آغاز کردند. آنها از مردم اعانه می خواستند و این مبالغ را به زور از مردم دریافت می کردند، شب ها به در منزل مردم می رفتند و وجوهات مطالبه می نمودند. به گزارش استرآبادی، روس ها مانع از این کارها می شدند، اما گوش کسی بدهکار نبود، دسته احسان الله خان به کارهای خود ادامه دادند، همین دسته در رشت حریقی تولید کردند، هفت کاروانسرا، یک مسجد و عمده دکانهای مردم بی گناه رشت در آتش سوخت. از این بالاتر «در موقع حریق، مردم که می خواستند اطفا نمایند آنها مانع بودند و هر چه اسباب که صاحب دکا کین از حریق بیرون می بردند به نظمیہ باید ببرند، [اما] بعد نظمیہ لفت و لیس می کرد و تمام را به صاحبانش پس نمی داد. دیگر اینکه «چند قبر متجاسرین و بلشویک ها کنده بودند و شهرت داده بودند که برای کسانی است که تمکین از دادن اعانه نکنند و شبی که فردایش بلشویک ها به واسطه حملات قشون دولتی در منجیل به آنها و شکست آن ها می خواستند از رشت بروند، محرمانه و بی اطلاع رشت را خالی کردند.» وقتی صبح شد مردم رشتی دیدند شهر خالی شده، «فقط احسان الله خان با دویست نفری به اسم این که ما مانده ایم شهر را نگاهداری بنمائیم»، اما به زودی معلوم شد آنها هم خیال رفتن دارند (۱). تبلیغات رایج در مورد وقایع رشت تأثیر بسیار بدی در اذهان عمومی باقی نهاد. کمرهای نقل می کند در مجلس روضهای که او شرکت کرده بود، عده ای از اهالی طالقان، «مذمت از عقاید بلشویک ها [می کردند] که دیگر مردم زنهاشان روی خود را باز کنند چه فایده دارد؟» (۲) حتی کمرهای در خاطراتش نوشت: «واقعاً این بیانات لاش خورها که عامه مردم فوراً فریب [می خوردند] مرا آتش زد. آن وقت من قسمی عنوان نمودم که از شدت غیض، آنها آتش گرفته، اما نفسشان در نیامد و خفه ماندند: الا لعنه الله علیهم اجمعین.» (۳) معاضد السلطنه پیرنیا، میرزا کوچک خان را مردی فناتیک می دانست و غارت گری های رشت را به خالو قربان نسبت می داد (۴).

تازه بعد از این حوادث بود که گویا حقایق امور بر لنین مکشوف شد، او به دنبال تحریکات احسان الله خان، فرستادهای به نزد میرزا فرستاد و پذیرفت که فرماندهی قشون بر عهده شخص او باشد، اما دیگر خیلی دیر شده بود. به همین دلیل میرزا پاسخ داد تحریکات نیروهای احسان الله خان در رشت، باعث گردیده مردم از بلشویسم نفرت پیدا کنند و این عملیات تأثیرات مخربی در گیلان به جای نهاده است. اما در این وضعیت هم بهترین کار این است که روس ها مال التجاره ایرانی ها را که در باکو ضبط کرده اند پس دهند، از سویی اموال و پول های مردم که توسط نیروهای احسان الله خان مصادره شده به آنان بازگردانیده شود. اگر این اموال تلف شده و یا مصرف گردیده اند و بازگردانیدن عین آن به مردم ممکن نیست، حداقل قیمت آن را بپردازند. دیگر اینکه «اشرار بادکوبه که به اسم بلشویکی در رشت این کارهای بد

ص: ۷۱۸

۱- همان، صص ۱۵۷۱-۱۵۷۲.

۲- همان، ص ۱۵۷۳.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۵۸۴.

را نمودند تنبیه و سیاست نمائید.»^(۱) اینها شروط میرزا بود برای پذیرش حسن نیت شوروی ها، شروطی که هرگز اجرا نشد^(۲).

درست در همین ایام بود که نیروهای شیخ محمد خیابانی به دست مخبرالسلطنه هدایت والی تبریز تارومار شدند و شخص خیابانی به قتل رسید. در این زمان مشیرالدوله رئیس الوزرا بود، او توضیح داد قتل خیابانی به وی ربطی نداشته است؛ بهووقع یا خود شاه «میل مفرط» به این کار داشت، یا کار مخبرالسلطنه بود و یا این قتل به طور اتفاقی روی داد. مشیرالدوله نقل کرد به شاه گفته اند خیابانی جای تو نشسته است و عکست را زیر پای خود لگد مال می نماید. البته شاه با این سخنان می توانسته انگیزه قتل خیابانی را داشته باشد^(۳) مشیرالدوله به گروه ضدتشکیلی که نه به خاطر خیابانی، بلکه به خاطر استقبال از بحران سازی معرکه گردان شده بودند پیام داد بیایند و در اداره امور با او همکاری کنند و اگر هم نمی خواهند او کنار خواهد کشید. مشیرالدوله عریضهای مهمور به مهر ششصد یا هفتصد تن از تجار را نشان داده و گفته بود اینان عریضه نوشته اند که هر گاه دولت می خواهد امنیت برقرار کند و اشرار را تعقیب نماید؛ عده ای از مفسدین و آشوب طلبان بنای آنتریک می گذارند. مشیرالدوله از شخص کمرهای گله کرد که بعد از قتل خیابانی که به هر دلیل واقع شده، بنای آشوب گذاشته است. او می گفت باید ملاحظه وضعیت کشور را کرد؛ اگر «این کابینه بیفتد بدتر از اینها خواهد شد.»^(۴) اگر چه کمرهای بعد از شنیدن این سخنان در یادداشت های روزانه اش نوشت «آخ، آخ از بی شرمی و بی خجالتی و شقاوت»، اما واقعیت همان بود که مشیرالدوله ذکر کرد. اندکی بعد او برافتاد و همان طور که خواهیم دید انگلیسی ها مقدمات کودتای سیاهی را فراهم دیدند که همین گروه ضدتشکیلی زمینه های داخلی آن را مهیا کرده بودند.

موضع میرزا در برابر کشته شدن خیابانی قابل توجه بود. او بعد از قتل خیابانی تلگرافی به دولت ارسال کرد و باز هم الغای قرارداد ۱۹۱۹ را مقدمه زمین گذاشتن اسلحه ذکر نمود. نکته این است که او در همین تلگراف از قتل خیابانی اظهار تأسف و تألم و تحسر کرد و خاطرنشان کرد در کابینه مشیرالدوله به دو سه تن بیشتر اعتماد ندارد و می داند عملیات آنها به قصد خیانت به ایران و ایرانی نیست اما نمی داند چه شد که خیابانی به قتل رسید^(۵) واضح است که او به شخص رئیس الوزرا اعتماد و اطمینان داشت و می دانست که او راضی به قتل خیابانی نبوده است. قتل خیابانی، فروپاشی جنبش جنگل، تحرکات کمیته زرگنده و حوادث ریز و درشت فراوانی که تاکنون نقل کردیم، مقدمه وارد آوردن ضربه نهایی بر مشروطه ایران که دیگر جز اسمی از آن باقی نمانده بود، به شمار می آمد.

ص: ۷۱۹

۱- همان، ص ۱۶۰۵.

۲- در مورد افت و خیزهای جنبش جنگل نک: ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)؛ گریگور یقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

۳- در مورد جنبش خیابانی نک: علی آذری: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۶۲).

۴- همان، صص ۱۵۸۵-۱۵۸۶.

۵- همان، ص ۱۶۱۵.

محققینی که اسناد انگلیس مربوط دوره مورد نظر را دیده اند، بر این باورند که اگر کسی گمان کند که میتواند از میان اسناد انبوه «اداره اسناد عمومی»^(۱) بریتانیا ماهیت کودتا را کشف کند راه به خطا پیموده و حداقل در حال حاضر وقت خویش را تلف نموده است. هیچ اطلاع مهمی از حوادث روزهای کودتا وجود ندارد^(۲). برخی محققین احتمال میدهند برخی از مکاتبات و تلگراف ها که اتهامی مجرمانه را متوجه بریتانیا میکند^(۳) فعلاً از پرونده های اداره اسناد عمومی بریتانیا برداشته شده است. این نکتهای است که کسانی چون سیروس غنی شهادت میدهند^(۴) این واقعیت برخی را به این نتیجه رسانیده که کودتا منشأیی کاملاً داخلی داشته و روح بریتانیاییها از آن بی خبر بوده است. اما این فقدان سند دلیل مهم تری دارد: در این ماجرا آن قدر اسرار وجود دارد که بریتانیاییها افشای آنها را هنوز مغایر مصالح ملی خود میبینند. فقدان اسناد دلیل بر بی اطلاعی مسئولین انگلیسی از این ماجرا نیست. اگر کسی چنین پنداری داشته باشد بهواقعه خود را فریب داده است. حقایق متقنی وجود دارد که حکایت از دخالت مستقیم مأمورین بریتانیا در این ماجرا دارد و حوادثی که در این دفتر اشاره می کند و بسیاری از آنها متکی بر اسناد علنی شده خود انگلیسی هاست خود اقوی دلیل بر مدعاست. بهترین شاهد مدعا اعتراف آبرونساید است. اولمان که به دست نوشته های او دسترسی داشته نقل میکند که آبرونساید نوشته مردم فکر میکنند او کودتا را به راه انداخته است، «البته اگر راستش را بخواهید این کار را من انجام دادم.»^(۵) کالدول^(۶) وزیر مختار امریکا در تهران نقل میکند که انگلیسی ها به هر کدام از سربازان حاضر در کودتا معادل پنج دلار پول داده اند. او نوشت این قزاقان زیر نظر کلنل اسمایث^(۷) قرار دارند و این فرد تا همین چندی پیش متصدی اداره اطلاعات در قزوین^(۸) بود. از سوی دیگر قرائن و شواهد نشان میدهد که وزارت جنگ بریتانیا مستقیماً درگیر توطئه است، بهترین شاهد مثال این است که آبرونساید تصوّر می کرد سفارت از نظر امنیتی دارای اشکالاتی است و وجود رخنهای که احتمال لو رفتن دسیسه را بر ملا میساخت به نحوی بر او مکشوف شده بود. به قول اولمان او حتی از اینکه مطالب

ص: ۷۲۰

۱- (Public Record Office (PRO).

۲- Ghani, p. ۱۸۶.

۳- Incriminating correspondence and telegrams.

۴- Ghani, p. ۱۷۷.

۵- Ullman, vol. ۳, p. ۳۸۸.

۶- Caldwell.

۷- Smyth.

۸- In charge of the intelligence office at Kazvin

محرمانه را با نورمن در میان نهاد اگر اه داشت (۱) اولمان بهترین شاهد مدعی خود را این میداند که آبرونساید وقتی میخواست به فرمانده خود ژنرال هالدین (۲) گزارش دهد، به جای استفاده از خط تلگراف؛ مستقیم به بغداد پرواز کرد. در این ملاقات او از وضعیت نیروهای انگلیسی در منجیل و جاده منجیل به قزوین گزارشی ارائه کرد، او این اطلاعات را شخصاً به هالدین داد و هالدین هم آنها را به وزارت جنگ که آن زمان سر وینستون چرچیل آن را تصدی میکرد گزارش نمود. سیروس غنی هم احتمال میدهد آبرونساید وضعیت ایران را به هالدین اطلاع داد و او را قانع ساخت که با کودتا در ایران موافقت نماید، زیرا از این بابت خطری منافع امپراتوری را تهدید نمیکند.

هالدین هم به نوبه خود قاعدتاً مراتب را به فیلد مارشال ویلسون اطلاع داده، ویلسون نیز به نظرات آبرونساید بسیار بها میداد. هم هالدین و هم ویلسون میدانستند که آبرونساید مردی به نام رضاخان را کاندیدای انجام کودتا کرده است، آنان هم چون برای آبرونساید احترام زایدالوصفی قائل بودند، کم و کیف و نحوه کار را مورد چون و چرا قرار ندادند. با این وصف بنا به روایت کسانی که اسناد وزارت جنگ (۳) را دیده اند، مطلب چندان مهمی در این ارتباط دیده نمیشود و همین بر اهمیت و ابهام قضیه میافزاید. آیا معقول است که آبرونساید بدون اجازه وزارت جنگ و ستاد مشترک ارتش انگلستان به چنین اقدام مهمی دست زده باشد؟ اقدامی که تبعات آن معلوم نبود؟ در اسناد دیگر تلگرافی از هالدین به وزارت جنگ وجود دارد که اطلاع مهمی در بر ندارد. طبق این پیام هالدین اطلاع داده که حرکت قزاق ها از قزوین به تهران، به دستور شاه و با اطلاع نورمن بوده است؛ علت این لشکرکشی هم به زعم او این بوده که جلو قزاق های متمرّد را بگیرند (۴) آنچه برای وزارت جنگ مهم بود این نکته است که کودتا روند عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور را تسهیل کرد. وزارت جنگ قاعدتاً باید از این امر بسیار راضی بوده باشد. برای این که کودتا را موجه سازند و برای این که شائبه انگلیسی بودن آن را بزداینند، به تدبیر خود انگلیسی ها دست به اقدامی زدند که مسبوق به سابقه بود و در دوره جنگلی ها آزموده شده بود. انگلیسی ها برای اینکه بتوانند افکار عمومی را فریب دهند و مانع از مخالفت مردم با اقدام خود شوند، نیز برای اینکه روشنفکران مستقل را تا اندازه های فریب دهند؛ تصمیم گرفتند روشنفکر نمایی کنند و البته برای اینکار به یک «سوسیالیست ساختگی» نیاز داشتند. حناى ممولین، اعیان و اشراف برای این منظور رنگی نداشت، «در این صورت یک روزنامه نویس امیدوار میشود به عنوان سوسیالیستی در زیر لوای سیاست بیگانه دست خود را به دامان ریاست دولت برساند و در این خیال با سیاستمدار

ص: ۷۲۱

۱- Ullman, vol.۳, p.۳۸۸.

۲- Haldane.

۳- War Office.

۴- Haldane to War Office, Baghdad, ۲۳ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۹.

کالدول گزارش داد وقتی کودتا به نتیجه رسید معلوم شد عوامل آن عملاً از گذشته با انگلستان مرتبط بوده اند. وی سرگرد مسعود خان کیهان را که بعد از کودتا وزیر جنگ شد، معاون شخصی کلنل اسمایث در قزوین دانست، نیز از رضاخان نام برد که در میسیون انگلیس و ایران خدمت میکرد و «عملاً- جاسوس رئیس میسیون» (۲) بود (۳). از آنجایی که سیاح و کیهان با اسمایث کار میکردند و این فرد با سید ضیا رفاقت داشت، احتمال دارد سید ضیا از طریق او با دو افسر ایرانی آشنا شده باشد. چنین به نظر میآید که نخستین گام عملی در اجرای کودتا را سردار همایون؛ ملاک بی اراده و فرمانده اسمی دیویزیون قزاق برداشت. او در این میان نقشی به غایت مرموز ایفا نمود. وی سرخود تلگرامی به قزوین فرستاد و نفرات فوج قزاق را دعوت کرد تا برای حفظ آرامش پایتخت به تهران درآیند. سردار همایون که از فهم متعارفی بی نصیب بود، به سرعت تحت تأثیر برخی از اطرافیان توطئه گر خود قرار گرفت که نهانی با دسیسه گران مرتبط بودند. این مرد در عین حال شهرت عجیبی به دروغ گویی داشت، بنا بر این نمیشد به ضرس قاطع در آن بحبوحه تشخیص داد که ماهیت موضوع چیست. روایت رسمی انگلیسی ها این گونه است که سپهدار پیشنهاد کرد کلنل گلیروپ (۴) فرمانده ژاندارمری با گروهی از نفرات خود برای مقابله با قزاق ها اعزام شود. دلیلو. ا. اسمارت (۵) مستشار سفارت بریتانیا گفت اگر این امر صورت گیرد احتمال وقوع جنگ بین قزاق ها و قوای ژاندارمری بعید نیست و در این صورت ژاندارم ها منکوب خواهند شد. این استدلالی بی ربط بود، اسمارت خود میدانست که قوای ژاندارم به مقابله با اردوی قزاق بر نخواهند آمد، زیرا آنان را هم توجه کرده بودند. مضافاً اینکه دو افسر ژاندارم یعنی کلنل کاظم خان سیاح و ماژور مسعود خان کیهان همکاران کلنل اسمایث اینک در اردوی مهاجم قزاق به سر میبردند. خود اسمایث هم با آنان بود. ژنرال دیکسون که آن همه مورد بی اعتنایی نورمن و آبرونساید بود، شهادت داده است که وقتی از قزوین برای خروج از ایران عبور میکرده، اسمایث را دیده که خبر از کودتای قریب الوقوع قزاق ها داده است.

انجام یک کودتای انگلیسی، بیش از پیش سرلوحه کار تیم پشت پرده بریتانیایی ها واقع شد که عهدنامه ایران و روسیه به سرانجام رسید و خاتمه یافته تلقی میشد. برای اینکه بهتر به ماهیت کودتا آشنا شویم، به فقره ای از نوشته یحیی دولت آبادی رجوع می کنیم:

«بلی آن قسمت از عهدنامه که داده های روس است به ایران، نزد انگلیسیان بی اعتنا و نزد

ص: ۷۲۲

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۲- ...being practically a spy working for the Chief of the Mission...

۳- Caldwell to Secretary of State, Department of State, Quarterly Report No. ۱۱, ۵ April

۱۹۲۱, Quoted in: Ghani, p. ۱۸۱

۴- Col. Glerup

ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد، ولی چگونه انگلیسیان راضی می شوند سفیر بلشویک با جمعی کارگر به تهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً باز بگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب منورالافکاران هستند، رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت میکند که قشون روس برای بیرون کردن قشون بیگانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن به خاک ایران را داشته باشد و به هر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهدنامه از کابینه سپهدار اعظم بگذرد با اینکه کابینه مزبور کاملاً در دست قدرت آنهاست؟ این مطلبی است که درست نمیتوان فهمید و البته بی رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمد شاه را که از ترس دارائی خود از شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملک الموت، چگونه راضی کرده اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد؟ پس گفته به گفته عوام باید زیر این کاسه نیم کاسهای بوده باشد که به اطمینان نقشهای که در پس پرده است میخواهند عهدنامه مزبور به جریان تصویب بیفتد، سر روس ها را به کار معاهده گرم کنند و ملیون را که با بی صبری انتظار گذشتن معاهده را دارند، از جوش و خروش بیندازند تا به فراغت خاطر اسباب اجرای نقشهای را که در دست گرفته اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را به صورت دیگر انجام بدهند.» (۱)

دیکسون در نامهای خطاب به یکی از دیپلمات های امریکایی مقیم تهران نوشت به طور قطع اسمارت و هیگ - همان که با اردوی قزاق در مهر آباد ملاقات کرد و همان که کمیته آهن اصفهان را بنیاد نهاد - تعزیه گردان ماجرا بوده اند (۲) دیکسون در نامهای دیگر نوشت که وی معتقد به همکاری با مشروطه خواهان و نیروهای ملی بوده است، اما نورمن از سیاست مشیت آهنین دفاع کرده و گفته است مردم ایران به زور تسلیم میشوند و با سیاست قهر آمیز به نتایج بهتری میتوان نائل شد (۳) هیگ، هادلستون و کلنل فالكستون (۴) که با نیروی مهاجم همکاری میکردند، همه تحت فرمان وزارت جنگ بودند. هیگ از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و در این زمان به عنوان کفیل مستشار سفارت در تهران کار میکرد. هادلستون نیز جانشین وابسته نظامی بود و فالكستون زیر دست او مشغول کار بود. خندهدار است اگر بگوییم این سه تن نظامی بودند اما از سلسله مراتب مرسوم بین نظامیها تبعیت نمیکردند و سرخود هر کاری دلشان میخواست انجام میدادند. هر سه تن در تحلیل نهایی از وزارت

ص: ۷۲۳

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۱۰، منظور از قرارداد عهدنامه ای است که با شوروی ها منعقد شده بود و به عهدنامه موذت شهرت یافت. این عهدنامه درست چند روزی بعد از کودتا به امضای طرفین ایرانی و روسی رسید. ما پیش تر در همین رساله در بخش انتهایی مربوط به روابط ایران و شوروی به مواد این عهدنامه اشاره کردیم.

۲- Wilber, p. ۴۸.

۳- Gen. Dickson to Gen. Radcliffe, London, ۸ October ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۲۷.

۴- Folkston.

جنگ و فرامین آن تبعیت میکردند، پس این بهترین قرینهای است که دخالت فعال وزارت جنگ بریتانیا را در توطئه نشان میدهد، امری که کرزن از آن بی اطلاع ماند. آبرونساید در آن زمان ارشدترین افسر بریتانیایی مقیم ایران بود و عملاً آنها را فرماندهی میکرد. از سوی دیگر او هم تابع هالدین؛ فرمانده کل قوای بریتانیا در بین النهرین بود و هالدین هم به ستاد مشترک ارتش بریتانیا و ستاد مشترک هم به وزارت جنگ پاسخگو بود. پس رشته تحولات بالاخره به وزارت جنگ میرسید. نورمن هم با این دسته همکاری میکرد و حتی ظاهر امر این بود که نقشه ها را او طراحی کرده است. نورمن خود در برابر وزارت امور خارجه مسئول بود و گروه نظامیان از این حیث مسئولیتی نداشتند. نظامیان وظیفه خود نمیدانستند که توطئه را به وزارت خارجه اطلاع دهند، این قاعدتاً کار نورمن بود؛ او هم البته در این زمینه کاری انجام نداد و کرزن را در برابر عمل انجام شده قرار داد. اما به طور قطع وزارت جنگ از دسیسه اطلاع کامل داشت. این امر در ادامه اختلافات وزارت جنگ با وزارت خارجه در ارتباط با نحوه اعمال دیپلماسی بعد از جنگ بریتانیا با ایران، قابل توضیح است. بهوقوع فرماندهی نظامی کودتا با آبرونساید بود که او رضاخان را برای انجام طرح خود برگزید. نورمن هم ظاهراً فرماندهی سیاسی کودتا را عهدهدار بود، کاندیدای او هم البته سید ضیا بود.

یکی از نخستین کارهای سید ضیا این بود که به اجازه سفارت انگلستان پولی از بانک شاهنشاهی دریافت نمود، با این پول لباسی خرید تا بعد از در آمدن از لباس متعارف روحانی خود، آن را در بر کند. وی به پیشواز اردوی قزاق به قزوین رفت. صاحب منصبان ارشد سفارت انگلستان هم او را همراهی میکردند(۱).

حتی وقتی دوره نود روزه کابینه سیاه خاتمه یافت و رضاخان بر اوضاع مسلط گردید معلوم شد که اختلافات وزارت جنگ و وزارت خارجه بریتانیا فروکش نکرده و وزارت جنگ مصمم است برنامه خود را تا برکشیدن نهایی رضاخان ادامه دهد، آنها حتی نورمن را دور زده بودند.

سپهدار رشتی که به نظر میرسید چندان از توطئه آگاهی ندارد، اما به واقع شاه را فریب می داد و تجاهل العارف می نمود، معاون خود حسین (ادیب السلطنه) سمیعی از ملاکین بزرگ گیلان را به نزد اردو که در حوالی تهران بودند فرستاد و از آنان خواست خواسته های خود را با وی در میان نهند. سفارت انگلیس کلنل هیگ(۲) و کلنل هادلستون(۳) را همراه با منشی شاه، معین الملک و ادیب السلطنه به اردوی قزاق فرستاد. آنان در مهر آباد تهران به اردوی قزاق برخوردند. رضاخان گفت که قصد آنان استقرار یک دولت قدرتمند برای مقابله با بلشویک هاست. در این ضمن وستداهل(۴) رئیس پلیس سوئدی تهران هم توسط نورمن توجیه

ص: ۷۲۴

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۲- Col. Haig.

۳- Col. Huddleston.

۴- Westdahl.

شد تا به هنگام حمله قزاق ها با آنان مقابله ننماید(۱).

نورمن روز سوم اسفند ۱۲۹۹ ساعت ۳۰/۵ بعد از ظهر وقتی مشخص شد قزاق ها بر تهران مسلط شده اند، نخستین گزارش خود را بعد از کودتا برای لرد کرزن ارسال داشت. او نوشت نفراتی از فوج قزاق قزوین و همدان که تعدادشان بین ۲۵۰۰ تا سه هزار تن بوده با هشت توپ صحرایی و هیجده مسلسل با فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند و اندکی بعد از نیمه شب سوم اسفند وارد این شهر شدند. در ملاقات با هیئت اعزامی از سوی شاه ایران، رضاخان گفت روس ها قصد دارند بعد از عقب نشینی کامل انگلیسیها از ایران به اعماق کشور حمله آورند و تهران را در تصرف گیرند. قزاق ها از ظهور و سقوط دولت های نالایق شکوه کردند و گفتند میخواهند دولتی قدرتمند در تهران روی کار آورند تا علیه هجوم بلشویک ها دست به کار شود. نورمن گزارش داد هیچ نیروی قابل توجهی برای مقابله علیه هجوم قزاق به تهران وجود نداشت و هفت پلیسی هم که کشته شدهاند در اثر سوء تفاهم بوده است؛ به عبارت بهتر از اول قرار نبوده علیه مهاجمین اقدامی صورت گیرد(۲). سال ها بعد معلوم شد کلنل گلیروپ از فرماندهان ژاندارمری و کلنل وستداهل رئیس پلیس تهران، به واحدهای تحت امر خود دستور داده بودند شبهای دوم و سوم اسفند ۱۲۹۹ در پادگانهای خود بمانند و هر دو تن به خاطر حفاظت از منافع بریتانیا نشان شوالیه اعظم امپراتوری (۳) دریافت کردند(۴). اینک غیر از رئیس نظمی که خود جزو کمیته آهن بود، بقیه اعضای جزء نظمی از توطئه بی اطلاع بودند(۵). پیش از این هم وستداهل با اینکه خود را مطیع و ثوق قلمداد میکرد، اما در نهان علیه او توطئه مینمود و تمامی میکرد. یکی از این موارد مربوط به کمیته مجازات بود که بیشتر گفتیم.

روز دوم اسفند، نورمن عامدانه از تهران به بهانه راهپیمایی خارج شد، شاه هراسان به دنبال او میگشت اما فقط وقتی توانست با او تماس حاصل کند که بامداد سوم اسفند شد و کودتا موفق از آب در آمد. شاه دستپاچه از نورمن پرسید چه کند، پاسخ شنید که از رهبران کودتا یعنی سید ضیا و رضاخان حمایت نماید. ملاقات با سید ضیا بر شاه بسی گران میآمد، او نمیتوانست این روزنامه نگار تهی مایه را بپذیرد، تا روز چهارم اسفند هم صبر کرد اما چاره‌های جز ملاقات با وی ندید. شاه با کراهت سید ضیا را به حضور پذیرفت. سید ضیا به راستی پا از گلیم خود فراتر نهاد؛ او از شاه خواست به وی لقب «دیکتاتور» بدهد(۶) شاه از این پیشنهاد

ص: ۷۲۵

۱- Ghani, p.۱۷۶

۲- Ibid, pp.۱۷۳-۱۷۴

۳- GCMG

۴- Wallace Murray to Secretary of State, Department of State, No. ۸۹۱/۰۰/۱۳۴۶, ۶ March

۱۹۲۵, Quoted in Ghani, p.۱۸۲

۵- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹

۶- Norman to Curzon, Tehran, ۱ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳

جاخورد، اعطای این عنوان به سید ضیا تحقیر مقام و جایگاه سلطنت به شمار میرفت (۱) شاه این تقاضا را قبول نکرد اما پذیرفت به او حکم رئیس الوزرای بدهد. متن نامه شاه به این شرح بود: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم، معزی الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرای به معزی الیه مرحمت فرمودیم. جمادی الآخر ۱۳۳۹» (۲) این یکی از طنز آمیز ترین صحنه های تاریخ معاصر ایران بود. مردی روزنامه نگار و تهی مایه با اتکا به سفارت انگلستانی که مدعی حمایت از مشروطه بود، میخواست دیکتاتور ایران شود، در حالی که هنوز رهبران مشروطه زنده بودند و این صحنه مضحک تاریخ معاصر ایران را نظاره میکردند. اینک آزادی، پارلمان و مساوات لغاتی مطعون و ملعون به شمار میرفتند. سید ضیا میخواست ژست موسولینی گیرد و یک جا به مشروطه و الزامات آن لگد زند. جایگاه اجتماعی سید ضیا آن قدر حقیر بود که شاه نتوانست حتی برای او عنوانی در خور شان یک رئیس دولت بیابد، پس او را «جناب میرزا سید ضیاء الدین» خطاب کرد و حتی نام فامیل او را هم ذکر نمود.

بعد از کودتا، تنها نیرویی که امکان داشت علیه کودتاچیان سر به نافرمانی بردارد، ژاندارمری بود. اما برای مهار آن هم راه حلی از پیش تعیین شده داشتند. یکی از صاحب منصبان ژاندارمری یعنی مازور مسعودخان کیهان که در زمره نزدیکان و محشورین سید ضیا بود، به وزارت جنگ برگزیده شد. نیز گلیروپ سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری هم وارد دسیسه شده بود. او میتوانست هر گونه مخالفتی را در درون ژاندارمری خنثی کند. به کنسول های انگلستان در سراسر کشور دستور داده شد با دولت جدید همکاری نمایند. این بود که در فرصتی اندک دامنه نفوذ دولت جدید به نقاط مختلف کشور رسید. اما چهار نقطه هنوز از اطاعت دولت کودتا سرباز زدند: قوام السلطنه در خراسان، مصدق السلطنه در فارس، مسعود میرزا صارمالدوله در کرمانشاه و میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان.

به هر حال همان روز کودتا بیانیه ای مختصر به امضای «رضا رئیس کل قوا» و با عنوان «حکم میکنم» منتشر شد. روز بعد اعلامیه مفصلی منتشر گردید که باز هم رضا خان آن را امضا نموده بود. این اعلامیه تأثیری مناسب در افکار مردم تهران بر جای نهاد. مردم هر جا چشم نظمیه و قزاقها را دور دیدند، این اعلامیه را از در و دیوار کنند و پاره نمودند. علت امر این بود که مردم در پس کودتا «انگشت خارجه» را میدیدند (۳)

سید ضیا برای این که ژست سوسیالیست بودن خود را تکمیل کند و برای اینکه مردم را بیش از این بفریبد، دست به دستگیری اعیان و اشراف زد. بعد از این ماجرا نورمن با شاه ملاقات کرد و توصیه نمود او با سران کودتا ملاقات کند و خواسته های آنان را برآورده سازد.

ص: ۷۲۶

۱- Ibid.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۲.

۳- همان، صص ۲۳۱-۲۳۲

شاه وحشت زده قدرت تصمیم گیری را از دست داده بود؛ هر چند او همیشه از تصمیم گیری در چنین لحظات حساسی عاجز میماند. نورمن توضیح داد او برای آزادی عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دو فرزندش یعنی فیروز میرزا نصرت الدوله و عباس میرزا سالار لشکر که توسط مهاجمین توقیف شده‌اند وساطت میکند^(۱) اساساً خطری از جانب این گروه فرمانفرما و فرزندانش را تهدید نمی‌کرد. آنان تحت حمایت امپراتوری بریتانیا قرار داشتند و از همان دوره ریاست وزرایی وثوق، جرج پنجم پادشاه انگلستان به آنان مدال داده بود. این خود بهترین تضمین برای حفظ جان این سه تن به شمار می‌آمد. با این وصف نورمن چندان با بازداشت فرمانفرما و فرزندانش مخالف نبود، او ژستی قانونمند به خود گرفت و در توضیح این نکته که چرا نمیتواند برای آزادی آنان کاری کند، به کرزن نوشت اینان بدهی مالیاتی دارند و او نمیتواند به دولت کودتا بگوید که طلبش را مطالبه نماید^(۲) به واقع دلیل اصلی عدم وساطت نورمن این نبود. دلیل اصلی را باید در این نکته دید که او مایل بود مخالفین احتمالی و مهم کودتا در بازداشت باقی بمانند تا آنها از آسیاب بیفتند و دولت جدید پایه های خود را تحکیم نماید. در این گیرودار دو منظور در بین بود: «یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاض به دست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد سرمایه داران و اعیان و اشراف.»^(۳) به نظر ما دلیل دیگری هم وجود داشت: کلیه کسانی که دستگیر شده بودند از اعیان و اشراف کشور به شمار می‌آمدند. دولت کودتا با دستگیری شان، در دل اینان رعب افکند تا مانع مخالفت های احتمالی آنان در آینده شود. به عبارت بهتر دستگیر شدگان عمدتاً از طبقه های بودند که به سختی خو نگرفته بودند، بازداشت آنان نه تنها باعث محرومیت شان از ثروتهای انباشته شده میشد، بلکه آنان را که عادت به زندگی اشرافی داشتند از بازداشت های احتمالی آتی میترسانید. بالاتر اینکه اشراف دستگیر شده همیشه دیگران را تحقیر کرده بودند و خود به تحقیر شدن عادت نداشتند. بازداشت آنان توسط کابینه کودتا آن هم به دستور دو فرد بی ریشه و بی سر و پا، بزرگترین تحقیر به شمار می‌آمد. بین دستگیر شدگان رئیس الوزراهایی از دوره های قبل دیده میشدند: سپهدار تنکابنی، میرزا جواد خان سعدالدوله، عبدالمجید خان عین الدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما؛ مردانی که در شرایط عادی حتی حاضر نبودند با سید ضیا سخن گویند.

غیر از اینان بسیاری از شاهزادگان، ملاکین، سیاستمداران و معمرین قوم را دستگیر کردند. محتشم الدوله، ممتاز الدوله و سید حسن مدرس از مخالفین قرارداد هم دستگیر گردیدند. به راستی چرا ممتازالدوله را بازداشت کردند حال آنکه او عضو کمیته آهن بود؟ تنها معدوی مثل حسن خان مستوفی الممالک و برادران پیرنیا، در کنار وزیر دربار شاه، مغرور میرزا (موتق الدوله)، سپهدار رشتی، غلامحسین غفاری مشهور به صاحب اختیار مشاور شاه و

ص: ۷۲۷

۱- Ghani, p. ۱۷۴.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۲۶ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۹.

صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری از دستگیری رستند. از بین اینان سپهدار به نوعی با دسیسه همراه بود، او پسر عموی میرزا کریم خان رشتی عضو مؤثر کمیته آهن بود که مستقیم در دسیسه مشارکت داشت. غیر از چهره های مرموزی مثل میرزا کریم خان رشتی، برخی افسران ایرانی که خود در کودتا دخیل بودند، از مشارکت توطئه گرانی دیگر هم خبر داده اند، اما نکته این است که از هیچ کس نام نمیبرند. سپهد مرتضی یزدان پناه از نزدیکان و وفاداران همیشگی رضاخان، به افرادی اشاره میکند که به رضاخان «اجازه» دادند از قزوین به تهران حرکت کند، اما نام این «افراد» را ذکر نمیکند. شاید به نظر آید منظور یزدان پناه آبرونساید بود، زیرا او بود که به رضاخان چنین اجازه های داد، اما سؤال این است پس چرا او نام چنین شخصیت مشهوری را ذکر نمی کند؟ از این بالاتر سپهد احمد امیراحمدی از برخی «سیاستمداران» سخن به میان میآورد، سیاستمدارانی که ناپیدا بودند و به طور قاطع در پس کودتا قرار داشتند و از آن حمایت همه جانبه میکردند. ژنرال ارفع هم میگوید قرار نبود ژاندارمری در برابر توطئه مقاومت کند، یعنی اینکه این تشکیلات هم با کودتا همسویی داشت.

تجربه نشان داد که کودتاگران در این بینش خود محق بوده اند که اگر با مخالفین احتمالی با تحقیر برخورد شود، زمینه های مخالف خوانیهای آتی هم برچیده خواهد شد. نورمن رضایت مندانه این روند را مشاهده کرد و در برابر آن حداقل سکوت نمود، دلیل این موضوع را باید در آگاهی نورمن به تعلق خاطر زایدالوصف شخص کرزن به نصرت الدوله خلاصه کرد، مردی که در کنار وثوق و اکبر میرزا صارم الدوله، یکی از سه رأس تصمیم گیرنده در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شمار میآید. اندکی بعد اکبر میرزا صارم الدوله والی وقت کرمانشاه بازداشت شد. سید ضیا از او خواست سهم خود را از بابت رشوه دریافتی بابت امضای قرارداد ۱۹۱۹ باز پس دهد تا به او اجازه داده شود تحت حمایت انگلستان کشور را ترک نماید. با اینکه کرزن نوشت صارم الدوله مورد حمایت حکومت بریتانیاست (۱)، اما سید ضیا او را آزاد نکرد، به واقع صارم الدوله نهم خرداد ۱۳۰۰ همراه بقیه بازداشت شدگان آزاد شد. از آن سوی سپهدار رشتی با اینکه کسی متعرضش نشده بود، اما صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ او را دیدند که به سفارت انگلیس رفت. رئیس الوزرای سابق، در اطاق انتظار ماند و بعد از یک معطلی طولانی، وزیر مختار را ملاقات کرد. پس از این که وزیر مختار او را تأمین داد، سپهدار به خانهاش رفت و گوشه انزوا اختیار کرد: «بدیهی است پنج روز عزت ریاست وزرایی دیدن نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن به ذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه ای هر که بوده باشد بودن ارزش ندارد، چه رسد که مدت از یک ساعت هم گذشته باشد و به هر صورت سپهدار اعظم به شخص شاه و یا ولیعهد پناه میبرد، بهتر بود تا بیگانه؛ در صورتی که به آسانی دستش به آنها می رسید، ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم میکند و این توسل رئیس دولت پیش

ص: ۷۲۸

به سفارت انگلستان، میزان دخالت و نفوذ آنها را در کار جاری و انتهاض نظامی میرساند.»^(۱)

فرمانفرما را در سه بعد از نیمه شب در حالی که راهی سفارت امریکا شده بود تا در آنجا پناهنده شود، دستگیر کردند. همین موضوع نشان میداد که فرمانفرما میدانست دست سفارت انگلستان پشت این دسیسه دیده میشود، پس به جای پناه بردن به آنان می خواست به امریکایی ها پناهنده شود. سید ضیا برای رها ساختن بازداشت شدگان شرایطی قرار داد. او از همه پول مطالبه کرد. برای آزادی فرمانفرما و فرزندانش چهار میلیون تومان پول مطالبه کرد. او تهدید کرد اگر این پول داده نشود، آنها را محاکمه و اعدام خواهد نمود. با این وصف تا زمانی که فرمانفرما و سایر اعیان و اشراف زندانی بودند از حق داشتن آشپز و نوکر بهره مند میشدند^(۲) اما به هر حال اینان زندانی بودند و تزییقات خاص زندانیان تا حدودی در موردشان اعمال میشد. نصرت الدوله دست به دامان کرزن شد، او از خدمات خود و خانواده اش برای بهبود روابط ایران با انگلستان یاد کرد، از اینکه از انگلستان مدال گرفته‌اند و تضمین های کتبی از سوی بریتانیا برای حفظ جان آنان داده شده است^(۳) او نوشت که تهیه چهار میلیون پول آن هم در مدت پنج روزی که سید ضیا برایشان تعیین کرده است غیر ممکن است. رفتار کرزن تحقیر آمیزتر بود. او نوشت نمیتواند در مورد «به اجرا گذاشتن دعاوی عادلانه»^(۴) دخالتی نماید، اما توضیح نداد این دعاوی عادلانه چیست؟ تنها کاری که کرزن کرد این بود که به نورمن سفارش نمود محاکمه باید عادلانه باشد، نمایندگی از سفارت بریتانیا باید در جلسات محاکمه حضور داشته باشد و اگر غیر از این انجام گیرد، دولت سید ضیا حمایت بریتانیا را از دست خواهد داد^(۵) نزدیک بیست روز بعد سید ضیا از فرمانفرما خواست دو میلیون در ازای آزادی خود پردازد، اما او باز هم زیر بار نرفت.

کودتاچیان چند تن دیگر از سیاستمداران آن روز کشور را هم تحت نظر قرار دادند و یا تبعید کردند، مثلاً ملک الشعراى بهار در خانه اش واقع در شمال غرب تهران تحت نظر واقع شد، تیمورتاش به کاشان و سید حسن مدرس به قزوین تبعید شدند. خانه های برخی از دستگیرشدگان را بازرسی کردند^(۶) این رفتار سید ضیا بیش از پیش بر نفرت شاه از او افزود. برخی از دستگیر شدگان خویشان سببی شاه بودند و عدهای دیگر در دوره قاجار مناصب مهمی داشته و به این خاندان خدمت کرده بودند. شاه از این روزنامه نگار که در کسوت یک ناظم مدرسه در آمده بود انزجار داشت و برای رهایی از شر او لحظه شماری میکرد.

تنها دو تن در برابر فرامین سید ضیا واکنش نشان دادند و این روزنامه نگار تازه به دوران

ص: ۷۲۹

۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۴۴-۲۴۵.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۱۰ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲.

۳- Same to Same, Tehran, ۱۱ March ۱۹۲۱, Ibid.

۴- cannot interfere in carrying out just claims.

۵- Curzon to Norman, London, ۱۴ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲.

۶- حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۷۹.

رسیده، پادوی سفارت انگلستان و یکی از دو تن شیاد را مورد بی‌اعتنایی قرار دادند: محمد خان مصدق السلطنه^(۱) والی فارس و احمد خان قوام السلطنه والی مقتدر خراسان. مصدق انتصاب سید ضیا به نخست‌وزیری را قبول نکرد و از ابلاغ رسمی آن به دوائر اداری خودداری نمود. روز ششم اسفند، مصدق که گویی از زیر فشار بودن شاه اطلاع داشت، تلگرافی به او مخابره کرد و توضیح داد اعلان انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی باعث آشوب فارس خواهد شد و اعلام خبر را به بعد موکول نمود. روز نهم اسفند، سید ضیا تلگراف شدید‌الحنی خطاب به مصدق ارسال کرد و والی را تحت فشار قرار داد تا خبر را به مردم برساند. در واکنش به این تلگراف مصدق روز شانزدهم اسفند از سمت خود استعفا کرد. او در نزدیکیهای اصفهان به سران بختیاری پناه برد و آنجا بود تا سید ضیا برافتاد. به جای مصدق، نصرت السلطنه عموی شاه را به والی‌گری فارس اعزام نمودند.

قوام گامی بالاتر نهاد و حتی با تحقیر از سید ضیا یاد کرد. او ضمن اینکه انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی را نپذیرفت، در پاسخ به تلگراف رئیس‌الوزرا او را با عنوان تحقیر آمیز «آقای سید ضیاء‌الدین، ناشر روزنامه رعد» مورد خطاب قرار داد. سرنوشت قوام با مصدق یک وجه اشتراک داشت: او هم بلافاصله از والی‌گری خراسان برکنار شد، اما یک وجه اختلاف هم وجود داشت: قوام به دستور سید ضیا بازداشت گردید. کلنل محمد تقی خان پسیان که فرماندهی ژاندارمری خراسان را عهده‌دار بود، به دستور رئیس‌الوزرا قوام را بازداشت کرد. دیری نپایید که خود پسیان را حاکم نظامی ایالت خراسان کردند، او هم قوام را با محافظ برای محاکمه به تهران فرستاد. نورمن این خبر را به وزارت خارجه مخابره کرد^(۲) از آن سوی مسعود میرزا صارم‌الدوله والی کرمانشاه هم از اطاعت دولت کودتا سرپیچی کرد. او به دست ژاندارمری توقیف گردید و به مرکز اعزام شد^(۳) هسته مقاومت مهم تر در گیلان قرار داشت که نیروهای تحت فرماندهی میرزا کوچک خان به طور کلی حکومت جدید را به رسمیت نشناختند، هر چند به واسطه دسایس گروه احسان‌الله خان ضربات کاری خورده بودند.

سید ضیا برای ترمیم روابط رجال ایرانی با بریتانیا، مبرم‌ترین وظیفه خود را الغای قرارداد ۱۹۱۹ قرار داد. او بلافاصله بعد از کودتا نورمن را از این تصمیم خود آگاه ساخت. روز هفتم اسفند نورمن به کرزن اطلاع داد که قرارداد حتما لغو خواهد شد اما این امر به مفهوم زیر پا نهادن مضمون قرارداد نیست، بلکه سید ضیا قول داده است محتوای قرارداد را با استخدام افسران و مستشاران نظامی و مالی انگلیسی به بوته اجرا گذارد. او گفت که حتی قزاق خانه با

ص: ۷۳۰

۱- احمدخان قوام السلطنه، فرزند ابراهیم معتمدالسلطنه و برادر کوچک و ثوق الدوله، خواهرزاده میرزا علی خان امین الدوله رجل اصلاح طلب دوره قاجار، به سال ۱۸۷۳ به دنیا آمد، سال ۱۸۹۷ منشی حضور ناصرالدین‌شاه بود، در دوره نخست‌وزیری عین الدوله مقارن با سلطنت مظفرالدین‌شاه دبیر حضور شد و سپس وزیر حضور گردید، بعداً ملقب به قوام السلطنه شد. رجال چرچیل، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۶ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۸-۲

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۹.

استخدام افسران انگلیسی تجدید سازمان خواهد شد^(۱) به عبارت بهتر دو شیاد می خواستند محتوای قرارداد ۱۹۱۹ را که به نفع انگلیس بود اجرا کنند، اما هیچ ضمانتی برای انجام تعهدات بریتانیا در برابر ایران وجود نداشت. به عبارت بهتر قراردادی کتبی به شفاهی تبدیل شده بود، معلوم بود که در این ماجرا انگلیس برگ برنده را همچنان در دست خواهد داشت.

با وصف حمایت انگلستان از اقدامات عوام فریبانه سید ضیا، او در اجرای برنامه‌های خود ناکام ماند. او قول داده بود عدلیه را تجدید سازمان کند، اما این امر هرگز انجام نشد. او به کمیته‌های متشکل از محمد علی فروغی، سید نصر الله تقوی، مصطفی عدل، محمد قمی، علی قمی که زمانی سردبیر روزنامه اش بود و شیخ محمد بروجردی مأموریت داد تا قوانین موجود را اصلاح کنند، اما این کمیته حتی تشکیل جلسه نداد^(۲) سید ضیا دست به اقدام سخیف دیگری هم زد، او وزارت مالیه را تعطیل کرد. با این اقدام او امور روزمره کشور را بیش از پیش مختل ساخت. او نتوانست به هیچ کدام از وعده‌هایی که به مردم داده بود جامه عمل پوشاند؛ حتی طرح عوام فریبانه تقسیم اراضی بین دهقانان. او طرحی داشت تا با انجام آن تهران را زیبا سازی کند، اما این کار را هم نتوانست انجام دهد. تنها اقدام او انتصاب یک شهردار موقت برای تهران، اعلام منع مصرف مشروبات الکلی، تعطیلی مغازه‌ها در روزهای جمعه و نیز ایام مذهبی مانند عاشورا بود. این تنها کاری بود که سید ضیا توانست انجام دهد. به این فهرست باید اقامه اذان ظهر در ادارات دولتی را هم افزود که البته تمام این اقدامات برای جلب رضایت و اعتماد علمای دینی صورت میگرفت و همه نشانی از عوام فریبی داشت. علی رغم این دسته اقدامات، هیچ کس حتی خود انگلیسی‌ها هم به او اعتماد نکردند. وقتی سید ضیا کار خود را به انجام رسانید، با دسیسه رضا خان، ضلع اصلی کودتا، سقوط کرد و راهی خارج کشور شد.

در سیاست خارجی هم سید ضیا کامیاب نبود. او برای اینکه اتهام انگلوفیل بودن خود را خنثی سازد، قصد داشت مستشارانی از امریکا استخدام کند. اواخر فروردین ۱۳۰۰ کرزن به نورمن نوشت دولت بریتانیا با استخدام مورگان شوستر مخالف است. قرار بود شوستر ریاست بانک فلاحتی را که دولت کودتا قصد تأسیس آن را داشت عهده‌دار گردد. نیز مقرر بود کارشناسانی برای وزارت پست و تلگراف استخدام شوند. بریتانیا بلافاصله با هر دو تصمیم به مخالفت برخاست. نوشته شد بانک فلاحتی مقدمه تأسیس نوعی بانک ملی خواهد بود و این بانک در آتیه با بانک شاهنشاهی مشکلاتی پیدا خواهد کرد و دولت بریتانیا زیر بار تأسیس چنین بانکی نخواهد رفت. از سویی استخدام اتباع امریکایی برای وزارت پست و تلگراف، برای منافع بریتانیا عواقب وخیمی خواهد داشت، زیرا انگلستان مالک خط تلگراف هند و اروپاست و نسبت به این موضوع بی تفاوت نخواهد نشست^(۳) نورمن پاسخ داد سید ضیا در هر کاری با او مشورت مینماید، او این چیزها را میگوید و یا کارهایی میکند تا معلوم نگردد

ص: ۷۳۱

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۵ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲

۲- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند، (تهران، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۷-۱۶۵.

۳- Curzon to Norman, London, ۱۸ April ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳

آلت فعل دولت انگلستان است (۱). این رفتار جاهلانه و حقیرانه فی نفسه نشان میداد که به قول غنی کلاه زمامداری برای سر او بسیار گشاد است، همان طور که کمیت روشنفکری اش هم میلنگید؛ او نیز مثل بسیاری از دیگر رجال ایران چیزی از اندیشه های رایج غرب شنیده بود، اما هرگز آنها را هضم و جذب نکرد (۲).

نشریه اختر مسعود، چاپ اصفهان که از مدافعان کودتا بود، برنامه های سید ضیا را اندکی بعد از وقوع کودتا برشمرد. عبدالوهاب گلشن ایرانپور، مقاله ای در روزنامه منتشر کرد و چنین نوشت: «با این که به طور لزوم از مرکز مملکت اطلاع نداریم، ولی آنچه از آثار و علائم مشهود شده و آنچه که بر طبق تلگرافهای رسمی به دست آمده است، پس از سقوط کابینه سومی سپهدار اعظم و انقلاب یک جمعیت از قزاقان شاهنشاهی تحت ریاست رضا خان؛ کابینه ایران از طبقه اشرافی نزول کرده و در اثر تجدد انقلابی کشور مشروطه ایران، حسب الامر شاهنشاه، به آقای سید ضیاءالدین طباطبائی، صاحب و موسس روزنامه یومیه رعد سپرده گردید. رئیس الوزرای جوان، بیانیه ای خطاب به هموطنان با نگارش روشن و آتشین محتوی به گناهان کشور مداران گذشته و رنجوری مشروطه پانزده ساله ما و نظریه مرامیه خویشستن در رفورم عدلیه و مالیه و الغا کاپیتولاسیون، تقسیم اراضی خالصه مابین زارعین، تدوین قانون در بیشتری بهره برزگران از املاک اربابی، دستور ایجاد بلدییه ها برای معاصری شهرها، بهبودی ساکنین و کارگران، ترقی و تجلی لشکری و اقتدار سپاهیان آزادی ایران در تساوی رفتار با تمام دول خاصه همسایگان، انتشار دادند.» (۳). گلشن ایرانپور با کانون پارسیان مقیم بمبئی مرتبط بود. عبدالحسین سپنتا که در این ایام مقیم بمبئی بود برخی اشعار او را در همان شهر چاپ کرد (۴). توجه به عنوان کتابهای گلشن ایرانپور کافی است تا خط و ربط او را نشان دهد: آلمان نامه، بهرام نامه، نخجیر نامه و مشروطه نامه.

از سویی سید ضیا نمیتوانست قرارداد ایران و شوروی را که نام عهدنامه مودت گرفت، نادیده انگارد. این پیمان با وصف مخالفتهای بریتانیا در هشتم اسفند ۱۲۹۹ به امضا رسید. مقدمات این پیمان از دوره مشیرالدوله شکل گرفته و اینک به نتیجه رسیده بود. پیمان مودت چیزی نبود جز قانونی شدن مضمون همان بیانیه هایی که پیش تر دولت شوروی به انحای مختلف به طرف ایرانی ابلاغ کرده بود. اما یک قید وجود داشت که پیرنیا و سپهدار هم آن را پذیرفته بودند. طبق این ماده هر گاه دولت ثالثی میخواست با قوه نظامی در ایران سیاستی غاصبانه تعقیب نماید یا خاک ایران را به مثابه مرکزی برای حمله علیه شوروی مورد استفاده قرار دهد، و یا خطری از مرزهای ایران سرحدات شوروی را تهدید نماید؛ به دولت ایران اخطار داده خواهد شد که این خطر

ص: ۷۳۲

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۲ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۹

۲- Ghani, p. ۲۱۲

۳- اختر مسعود، سال اول، ش ۵۳، ۴ رجب ۱۳۳۸، ۲۴ حوت ۱۲۹۹، «کابینه سید ضیاءالدین».

۴- ایزد گشسب: نامه سخنوران، ص ۱۳۱.

را مرتفع سازد. اگر دولت ایران نتوانست خودش این خطر را رفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت نیروی نظامی به کشور ارسال نماید و برای دفاع از خود اقدامات لازمه را انجام دهد(۱).

رضاخان میخواست به نحوی از انحا «مسئله شوروی» را برای همیشه حل کند. او در این راستا به مذاکره مستقیم با روتشتاین (۲) وزیر مختار شوروی در ایران روی آورد. نیز با وابسته نظامی آن کشور مذاکرات پیوسته‌ای داشت. این مذاکرات ظاهراً حتی از نورمن هم پوشیده نگه داشته میشد، اما در این نکته تردیدی نیست که مذاکرات یاد شده در چارچوب همان سناریویی قابل فهم است که لرد مونتگگ تدوین کرده بود. او هم بر این باور بود که طرف ایرانی باید خود مستقیماً با شوروی ها گفتگو کند، البته طرف گفتگوی ایرانی و ماهیت او برای اداره هندوستان و وزارت مستعمرات بسیار مهم بود. این بار آنان به طور قطع به رضاخان اعتماد زاید الوصفی نشان میدادند. وقتی سید ضیا در چهارم خرداد ۱۳۰۰ با دسیسه رضاخان بر کنار شد، نورمن به ظاهر بر دشمنی خود با رضاخان افزود. نورمن گزارش داد رضاخان روزی دو بار با وابسته نظامی شوروی ملاقات میکند،(۳) وابسته نظامی بریتانیا وانمود کرد رضاخان ضد انگلیسی است زیرا در تماس نزدیک با روتشتاین کار میکند(۴) این روش رضاخان حتی روس ها را نیز فریب داد. آنها تصور کردند رضاخان به قول خودشان نماینده خرده بورژوازی ایران است که کشور را در بستر یک نظام دمکراتیک هدایت میکند و این مقدماتی است بر شکل گیری طبقه کارگر ایران و گام نهادن کشور در مسیر صنعتی شدن. این اندیشه غالب در بین آکادمیسین های روسی بود، سال ها بعد بود که آوتیس میکائیلیان تحلیلی دیگر ارائه داد و استدلال کرد رضاخان به‌واقع ضامن امنیت سرمایه گذاری بریتانیا در ایران است و او وظیفه‌های بیش از صاف کردن جاده برای این منظور نخواهد داشت(۵) با این وصف تحلیل غالب مورخین استالینی تا سالهای متمادی همان بود که بالاتر آمد. افرادی مثل میکائیلیان هم البته قربانی تصفیه های استالینی شدند. نورمن وقتی دید رضاخان لحظه به لحظه سید ضیا را دور می زند و عنقریب است که او را واژگون سازد، در نامه‌های خود به تحقیر وی را آغاز کرد. او رضاخان را مردی دهاتی میدانست که هیچ فرد خارجی از طبقات بالای اجتماع با او مراوده نمیکند(۶).

اینها همه ظاهر امر بود. رضاخان تلاش میکرد به هر نحو ممکن اثبات نماید انگلیسی ها نه تنها از او حمایتی نمیکند، بلکه او در تلاش است تا از نفوذ آنان کم کند. به‌واقع با وجود

ص: ۷۳۳

۱- ایران، ش ۸۱۴، سیم ربیع الثانی ۱۳۳۹، «معاهده روس و ایران». برای ملاحظه متن کامل قرارداد نک: حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۰۶-۲۰۹.

۲- Rothstein.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۵ July ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۵.

۴- Intelligence Summary, Military Attach, Tehran, No. ۱۰, ۹ July ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳.

۵- نک: آ. سلطانزاده: انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشا، (تهران، مازیار، ۱۳۸۳)، فصل سوم به بعد.

۶- Ghani, p. ۲۱۵.

فردی مثل رضاخان دیگر نیازی به نیروهای انگلیسی نبود. این نقشهای بود که از همان روزهای نخست ورود آبرونساید به ایران طراحی شده بود. انگلیسیها کار خود را کرده بودند و حال رضاخان باید سناریوی طراحی شده را ادامه میداد. رضاخان در عوام فریبی از سید ضیا پیش بود. او ابتدا وانمود کرد مخالف فرماندهی انگلیسیها بر واحدهای نظامی ایران است. نیز وانمود کرد حضور افسران انگلیسی در ایران باعث تضعیف قوای قزاق میشود و مانع یک پارچه شدن نیروهای مسلح کشور است. بالاتر اینکه او تعدادی از افسران ایرانی را واداشت به قرآن سوگند یاد کنند که تحت امر فرماندهان انگلیسی خدمت نمایند. البته همه می دانند نیازی به این کار نبود. به یاد آوریم که انگلیسی ها قول داده بودند نه به خاطر ایران، بلکه به دلیل مشکلات خاص خودشان و به دلیل مخالفت های نایب السلطنه هند، وزارت جنگ و خزانه داری؛ نیروهایشان را تا فروردین ۱۳۰۰ از ایران خارج سازند، پس فرماندهی انگلیسی نمی ماند که ایرانیان زیر نظر آنان کار کنند. به واقع نقشه های خزانه داری، وزارت جنگ و وزارت امور هند با کودتا عملی شده بود. رضا خان حتی به سربازان دستور داد با همان روش تعلیم و مشق نظامی روسی کار کنند. شاید در ابتدای امر این گونه به نظر آید که رضاخان قصد داشت نیروهای انگلیسی را تضعیف نماید، اما واقعیت این است که دیگر به حضور این نیروها در کشور احتیاجی نبود و آنها خود ترجیح میدادند دیر یا زود از ایران خارج شوند و اداره ارتش کشور را به دست نیروهای ایرانی بسپارند؛ این امر میتواند بهانه های آتی روس ها را هم برای حضور در ایران سلب کند. رضا خان به سرعت به نحو آبرومندانه ای طرح عقب نشینی نیروهای انگلیسی را محقق ساخت تا شائبه شکست و یا گریز آنان را از معرکه بزداید. این همان طرحی بود که خود انگلیسی ها داشتند. چیزی نگذشت که رضاخان به مأموریت اسمایث و هادلستون، همان افسرانی که در توطئه کودتا به او کمک کرده بودند، خاتمه داد(۱) روز هفدهم اردیبهشت او خواست سرپرستی ژاندارمری را که تا آن زمان در دست وزارت داخله بود- یعنی زیر نظر خود سید ضیا کار میکرد- به او سپارند که از مدتی قبل وزیر جنگ شده بود. اینک مرد قزاق بر کلیه نیروهای مسلح ایران فرمان میراند، راه برای تبدیل کشور به پادگانی بزرگ فراهم شده بود، اینک قزاقانی که عامدانه لخت از انزلی عقب نشسته بودند، خود بر اریکه فرمانروایی تکیه میزدند. آنان دیگر دلیلی بر اطاعت از سید ضیا نمیدیدند، همه چیز برای تحکیم نفوذ آنان فراهم بود و سقوط سید ضیا به تلنگری بسته بود. سید ضیا که قدرت قزاق ها را برای اعمال زور بر مردم به منظور منقاد کردن آنان میدید، اینک خود در چنبره زور قزاقان از پای در میآمد.

به هر حال در ابتدای امر به نورمن دستور داده شد با روتشتاین وارد مذاکره نشود. بعد گفتند گامی به پیش نهد اما به تعارفات معموله پاسخ دهد و کارهای رسمی را انجام دهد(۲).

ص: ۷۳۴

۱- Intelligence Summary for Week ending, ۲۱, ۲۸ May, ۱۸ June ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵

۲- Foreign Office to Norman, London, ۲۱ April ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱

روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۰۰ نخستین ملاقات بین دو دیپلمات در محل سفارت انگلستان برگزار شد. در این ملاقات نورمن خبر داد که کلیه نیروهای بریتانیایی مقیم ایران عنقریب به کلی خارج خواهند شد. روتشتین هم به نوبه خود اعلام کرد نیروهای شوروی نیز از مناطق شمالی ایران در حال خارج شدن هستند. سیاست خروج نیروهای انگلیسی از ایران مشکلی از مشکلات سید ضیا را حل نکرد. او از کرزن خواست سلاح های نیروهایشان را که در حال عقب نشینی هستند به ایران بدهند و پول آن را هم دریافت دارند. اما کرزن باز هم او را تحقیر کرد و گفت احتمالاً این سلاح ها به دست بلشویک ها خواهد افتاد، سید ضیا از اینکه تقاضایش رد شده است سرخورده شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران هم حاضر نشد با او به گونهای مناسب رفتار کند. رفتار شرکت نفت از این هم توهین آمیزتر بود. شرکت نفت انگلیس و ایران سه سال بود که حق الامتیاز ایران را پرداخت نمیکرد و البته حاضر نشد دیناری به دولت او بپردازد. این روش بیش از پیش باعث سرخوردگی سید ضیا شد. پیش از این، پیرنیا به آرمیتاژ اسمیت مأموریت داده بود تا نحوه محاسبات شرکت نفت را بررسی کند و به او اطلاع دهد. این مأموریت در دوره سپهدار هم تمدید شد. اسمیت به نفع ایران گزارش داد که دو شرکت فرعی تابع شرکت اصلی نفت انگلیس و ایران، یعنی شرکت اولیه داری و شرکت نفت بختیاری که سهام خود را به شرکت اصلی فروخته بودند؛ تولیدات خود را به بهایی نازلتر از قیمت متداول به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته اند. او توضیح داد که این شرکت ها حق نداشته اند بدون اجازه دولت ایران محصول خود را به این قیمت بفروشند. از نظر اسمیت این به منزله دخالت در معاملات داخلی ایران بود و امری نسنجیده که باید محکوم شود. باز هم کرزن اینک به نفع شرکت نفت به میدان آمد. او از نورمن خواست با اسمیت وارد مذاکره شود تا او گزارش خود را پس بگیرد و یا اصلاحاتی در آن انجام دهد^(۱). کرزن که برای ملت ایران هیچ حقی قائل نبود، گامی فراپیش نهاد و بحث امتیاز خوشتاریا را به میان کشید. او به نورمن دستور داد به دولت ایران اطلاع دهد، اگر امتیاز یاد شده را به رسمیت بشناسد، شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر خواهد بود مطالبات عقب افتاده ایران را پرداخت کند! او قول داد اگر ایران این امر را بپذیرد از این به بعد شرکت نفت دیگر در داد و ستد داخلی ایران مداخله های نخواهد کرد!^(۲) این وقیحانه ترین پاسخی بود که در برابر تقاضاهای قانونی مردم یک کشور مستقل میتوانست داده شود. کرزن دادن حقوق ملت ایران را منوط به زیر پا گذاشتن حقی دیگر کرد. او با این تلگراف، رسماً به حقانیت ایران اعتراف کرد اما احقاق حق ملت را منوط به رفتن زیر بار یک قرارداد استعماری دیگر قرار داد. نایب السلطنه هند هم به این روند اعتراض کرد و تصمیمات شرکت نفت انگلیس و ایران را غیر قابل دفاع دانست. البته کرزن به محتوای این نامه اعتنایی

ص: ۷۳۵

۱- Curzon to Norman, London, ۱۶ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۸

۲- Same to Same, London, ۱۹ April ۱۹۲۱, Ibid

نکرد(۱) اولین تبعات سیاست موازی انگلستان و حکومت هند در مورد ایران، اینک به نتیجه رسیده بود: ده روز بعد از این ملاقات بود که وابسته نظامی شوروی به نام کلنل بوریس روگاجف(۲) به کلنل ساوندرز(۳) اطلاع داد قشون شوروی از ایران عقب نشینی کرده‌اند و مهم تر اینکه در هر گونه عملیاتی که حکومت ایران ضد جنگلیها انجام دهد، دخالتی نخواهد کرد(۴) به این شکل مقدمات وارد آمدن ضربه نهایی بر تنها نیروی مقاوم ایران مهیا شد، شوروی پذیرفت قزاقان، جنبش میرزا را برای همیشه نابود سازند و حتی در این زمینه وساطت نکرد.

شاه برای رهایی از دست سید ضیا به دو تن متوسل شد: نخست رضاخان وزیر جنگ و دیگری حسن مشار مشهور به مشارالملک که به سفارش خود سید ضیا وزیر دربار شده بود. اینان دست به دست هم دادند و سید ضیا را بر افکندند. روزنامه نگار ماجراجو که بعد از سالها انتظار و پادویی سفارت انگلستان، دولتی مستعجل تشکیل داده بود، به همان آسانی که به قدرت دست یافت، برافتاد. او باید از کشور میرفت، زیرا کسانی را که زندانی کرده بود از او نمیگذشتند. به وجود او هم دیگر احتیاجی نبود. رضاخان با حمایت بریتانیا پله پله پلکان صعود را پیمود. ابزار تسلط او ارتش بود و در این راه انگلیسیها حمایتش میکردند. او پس از اینکه افسران انگلیسی و سوئدی را کنار نهاد، کلیه نیروهای مسلح را یکی کرد، یعنی قزاقخانه، ژاندارمری و نظمی را زیر سیطره خود در آورد. او حتی بقایای تفنگداران جنوب مشهور به SPR را هم در این نیروی متحد ادغام کرد. بریتانیا خود در شهریور ۱۳۰۰ سپاه تفنگداران جنوب را منحل نمود و به این ترتیب راه بریگه تازی های رضاخان هموار شد. رضاخان یا خود این هشیاری را داشت و یا اینکه مشاورانش به او توصیه کرده بودند که راه تماس خود را با شاه نبندد. او بر خلاف سید ضیا منتظر فرصت بود، به همین دلیل بارها به رجال توضیح داد که فکر میکرده شاه با کودتا موافق بوده است و به این شکل خود را سرسپرده شاه عنوان میکرد. او حتی بعد از کودتا بارها به دیدن شاه رفت و شرایط و موقعیت ناگزیر برای کودتا را برای او تشریح کرد(۵) تا شاه بیش از این دچار سوء ظن نشود.

گزارش سفارت امریکا در مورد نورمن بسیار گویا و جالب است. کالدول خطاب به وزارت خارجه کشورش نوشت هرمن نورمن با آنکه مردی است توانا و با فرهنگ؛ اما نتوانسته نزد ایرانیان به محبوبیت دست یابد. به گزارش وزیر مختار امریکا او از ایران و هر چه ایرانی است بیزار است و این را علناً بر زبان جاری میسازد. بیشتر کارمندان نورمن افسران سابق ارتش هند بودند و درجه شان هم نایب سرهنگی. ایرانیان به تمسخر آنان را «کلنل کمپانی هند»

ص: ۷۳۶

۱- Government of India to Curzon, ۶ May ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵

۲- Boris Rogachev

۳- Saunders

۴- Intelligence Summary for week ending, ۲۱ May ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵

۵- Norman to Curzon, Tehran, ۲۶ March ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۹

میخواندند(۱) اگر سید ضیا چشم و چراغ نورمن بود، بریتانیا اینک باید فردی را به کشور اعزام میکرد تا در شرایط بعد از سرنگونی او، رضاخان را بیش از پیش برکشد و روابط خود را با این مرد زورگوی مرتجع ارتقا بخشد. وزیر مختار جدید کسی نبود جز سرپرسی لورین(۲) سرپرسی لورین به این دلیل به ایران فرستاده شد که در راستای نظریات نایب السلطنه هندوستان نیروهایی را تقویت نماید که میتوانند به عنوان سپر در برابر نفوذ کمونیسیم مؤثر واقع شوند. اینک رضاخان باید نقش بازدارنده سپاه شمال ایران(۳) و سپاه جنوب ایران(۴) را یک تنه ایفا میکرد. او باید به سرمایه ملت ایران امنیت لازم را برای شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر کمپانی های سرمایه گذار بریتانیایی مهیا میساخت. اینک این رضاخان بود که مالیخولیای نفوذ کمونیسیم و بختک شبح سرخ، آنی آرامش نمیگذاشت. او برای مهار این بحران روز به روز پایه های قدرت خود را تحکیم میکرد. رضاخان مردی بود که میتواند رؤیای تسلط بی چون و چرای انگلستان را بر ایران تدارک بیند. این بینش در او هم وجود داشت که به هر حال شوروی خطرناکتر از هر قدرت دیگری است. سراسر عمر و سلطنت رضاخان از این به بعد به بهانه مهار نفوذ کمونیسیم مصروف سرکوب مردم شد. رضاشاه توانست الگوی مورد نظر نایب السلطنه هند و وزارت جنگ بریتانیا را عملی نماید. حکومتی شکل گرفت که منافع بریتانیا را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود(۵) و البته استقلال نیم بند آن هم برقرار بود تا هیچ بهانه های برای قدرت های رقیب به منظور دست اندازی در ایران باقی نماند. گروه سرمایه داری مالی بریتانیا و تیم قدرتمند مستقر در هندوستان فقط باید گامی دیگر برمی داشت تا به منظور نهایی خود نایل آید. تا برداشتن این گام فقط چهار سالی باقی مانده بود.

انگلستان در روزهای بعد از کودتا چند موضوع را مورد توجه قرار میداد: نخست اینکه نفت جنوب، بانک شاهنشاهی و بازارهای تجاری خود را هر چه بیشتر تقویت کند. دوم اینکه برنامه های آنان برای حفاظت هندوستان در مقابل حملات احتمالی روس ها به مورد اجرا گذاشته شود، سوم از «نفوذ مسلکی بلشویسم در این قوم» جلوگیری کند. برای این سه موضوع که فلسفه اصلی کودتا را تشکیل میداد، لازم بود در سراسر کشور و راه های آن امنیت کامل برقرار گردد. از این بالاتر «انگلیسیان میخواهند مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها در ایران انجام گیرد بی آنکه لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران به تأسیس پلیس نموده اند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو دارند بر مدت امتیازات ایرانی خود مخصوصاً

ص: ۷۳۷

۱- Department of State, US legation, Tehran, to Department of State, ۶ June

۲- Sir Percy Loraine

۳- Norperforce

۴- South Persian Refile

۵- Ullman, vol.۳, p.۳۹۴

نفت جنوب و بانک شاهی بیفزایند»^(۱) آری! این بود راز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار قزاقان بر اریکه قدرت. در این میان البته سید ضیا هم قربانی شد. او در مجلس چهاردهم زمانی که اعتبارنامه اش در دست بررسی بود، خطاب به مخالفین خود در ارتباط با وقایع کودتای سوم اسفند و ملغی ساختن قرارداد ۱۹۱۹ گفت: «من با مسئولیت خودم این قرارداد را لغو کردم... به همین جهت لرد کرزن از من رنجید [و] تا هفت حمل، یعنی یک ماه و سه روز، حکومت مرا [به رسمیت] نشناخت»^(۲)

به مرور ایام، برخی از روشنفکران توجیه زور را آغاز کردند. از دیکتاتوری رضا خان حمایت نمودند، او را همتراز بیسمارک و میچی و پتر کبیر قرار دادند^(۳) در این راه نه فریادهای مدرس را جدی گرفتند و نه به هشدارهای امثال بهار و مصدق توجهی نشان دادند. ستون خیمه قدرت رضا خان همان کسانی شدند که در انواع و اقسام بحران های دوره مشروطه به بعد ذی مدخل بودند. اینان هر کدام به مراد خود دست یافتند: مدیرالملک جم و مخبرالسلطنه و دکتر احمد متین دفتری یا همان متین الدوله دوره جنگ جهانی اول به مقام نخست وزیری نائل آمدند، مستشارالدوله هم به مقامهایی از جمله ریاست مجلس مؤسسان رضاخان دست یافت، حتی عمادالکتاب هم در وزارت دربار شغلی یافت و البته اینها همه تصادفی نبود. در این دوره نقش احمد متین دفتری یا همان متین الدوله، نویسنده آتشین مزاج ستاره ایران؛ بسیار مرموز بود. او همین روش را تا سال های بعد هم ادامه داد و بالاخره هم در اواخر حکومت رضاشاه چندماهی به نخست وزیری دست یافت.

در دوره رضا خان هر کس کوچک ترین استقلال رأیی داشت و به اصطلاح سرش به تنش می ارزید قربانی دسیسه های رضا خان شد. مشروطه به حضيض ذلت خود رسیده بود و ضربه سوم اسفند ۱۲۹۹ با ضربه سهمناکتر آبان ۱۳۰۴ تکمیل شد؛ آنگاه که رضا خان را بر سریر سلطنت نشانند. آن روز بود که سناریوی همیشگی محفلی خاص در لندن، دهلی و بمبئی به طور قطع محقق شد.

نامه ای از سرپرسی لورن به وزارت امور خارجه بریتانیا، زمانی که رضا خان سکان دار اوضاع ایران شده بود، گواهی است بر مطالب این دفتر که انگلیسی ها می خواستند به هزینه ملت ایران، امنیت سرمایه های خود را تأمین کنند: بعد از ضیافت شام به افتخار رضا خان در سفارت، ساعتی در اطاق دفترم با او صحبت کردم. رضا خان به من گفت که او، با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می خواست با دست انگلیسی ها انجام دهد، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل و امیدوار است که

ص: ۷۳۸

- ۱- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۵۰-۲۵۱.
- ۲- صورت مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲.
- ۳- برای آگاهی از نمونه ای از این طرح ها بنگرید به: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳، مقاله: «روشنفکری ایرانی در دوره گذار؛ بررسی دیدگاه های عبدالله رازی و علی اکبر خان داور» و همان، سال دوم، ش ۶، بهار ۱۳۸۴، مقاله: «نظریه پردازان استبداد منور»؛ که توسط راقم این سطور نوشته شده است.

در برابر انجام این کارها بریتانیا شکیبایی پیشه کند و از دخالت در کار خود او خودداری کند. از این پس ما باید از هر گونه تظاهر به اینکه رضا خان دست نشاندۀ ماست خودداری کنیم، تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.»^(۱)

این نکته ای بود که حتی در مطبوعات دوره رضا شاه از زبان مقامات بریتانیا منتشر می شد. به طور مثال روزنامه اطلاعات، مقاله ای به قلم سراوستین چمبرلین وزیر امور خارجه بریتانیا در دوره انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی درج کرد که ماهیت و اهداف سیاست های بریتانیا را نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای چون عراق و افغانستان ترسیم می نمود. در این مقاله آمده است: «برای بریتانیا خیلی اهمیت دارد که در ممالکی مانند عراق و ایران و افغانستان دولت های مقتدری وجود داشته باشد که قادر به حفظ و صیانت موجودیت و استقلال خود بوده و یک همچو دولت های مقتدری برای تأمین مصالح بریتانیا بیشتر قابل توجه می باشد.»^(۲)

سناریوی گروه چمبرلین و دوستانش تازگی نداشت و از دوره جنگ اول جهانی سرلوحه کار قرار گرفته بود. به طور مثال در اوایل ۱۹۱۶ انگلیسی ها، تلاش کردند منویات کهنه خود را به اجرا در آورند و اگر توانستند ظل السلطان را به تاج و تخت ایران برسانند. روز سوم مه ۱۹۱۶ خبر رسید که ظل السلطان همراه با دو فرزند خود - اسماعیل میرزا و غلامحسین میرزا - وارد انگلستان شده اند. میرزا مهدیخان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن تا فولکستون به استقبال آنان شتافت. سر ادوارد گری و اوستین چمبرلین و لرد کیچنر در لندن با او دیدار کردند. قرار بود او از انگلستان به اصفهان آید و زمام حکومت آنجا را به دست گیرد^(۳) روز یکشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۴ مطابق با نهم ژوئیه ۱۹۱۶ ظل السلطان وارد تهران شد و در باغ فردوس تجریش، عمارت سپهسالار اعظم منزل گزید. به قول مورخ الدوله «ظل السلطان برای تصدی مقامات بزرگ به ایران اعزام شده بود اما پیشروی عشایر عثمانی از سمت غرب این نقشه را باطل ساخت و متفقین در مقام تملق از سلطان احمد شاه برآمده قانع شدند که ظل السلطان به حکومت اصفهان منصوب گردد.»^(۴) تلاش برای به قدرت رسانیدن ظل السلطان به عنوان شاه ایران، یکی از نخستین گامهای بلند گروه چمبرلین و همفکرانش برای استقرار مرد زورمند مرتجع بر اریکه سلطنت ایران بود که به نتیجه نرسید. لیکن این سناریو با کودتای سوم اسفند به نتیجه محتوم نایل آمد و فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشوده شد.

ص: ۷۳۹

۱- لورن به مارلینگ، ۱۷/۲/۱۹۲۳، در: ره آورد، ش ۱۵، تابستان ۱۳۶۶، ص ۲۹، مقاله دکتر نصرالله سیف پور فاطمی.

۲- اطلاعات، مورخه ۹ دی ۱۳۱۰، مقاله: سیاست خارجی بریتانیا، به قلم سر اوستین چمبرلین.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۸.

۴- همان، ص ۳۵۸.

مشروطه ایران نخستین گام بلند ایرانیان برای محقق ساختن موازین عدالت بود، این تلاش البته در ابتدای امر با رهبری مؤثر روحانیان به نتیجه رسید و در مرحله دوم مشروطه با تلاش های پیگیر مراجع مقیم نجف به ویرانی بساط استبداد انجامید. با این وصف از همان بدو مشروطیت، دو جریان کاملاً متمایز از هم شکل گرفت: گروهی در صدد بودند با اتکا به موازین معقولانه و ریشه دار فرهنگ بومی، فصلی نوین در تاریخ ایران بگشایند، مشروطه را بر اساسی استوار بنا نهند و راه تحقق خواسته های مشروع مردم را هموار سازند. اما گروهی دیگر از همان ابتدا نه تنها این جریان اصیل را به بستری مغایر منافع ملی کشور هدایت کردند، بلکه در صدد بودند تا کشور را در مدار بسته اغتشاش و هرج و مرج نگه دارند. این گروه هر روز بحرانی به وجود آوردند، تلاش کردند بر موج حوادث سوار شوند، همسو با محافظی معین در خارج کشور زمینه های استقرار نظامی دیکتاتوری فراهم آورند و در نهایت کشور را از پشتوانه های پر نفوذ خود تهی سازند. این عده نه تنها تلقی مشخصی از مشروطه ارائه نکردند، بلکه در تعارض با جریانی که تلقی روشنی از مشروطه داشت و می توانست مصالح کشور را پاس دارد، ادوار مختلف هرج و مرج را سازمان دادند.

با اولتیماتوم روسیه این عده ظاهراً به کنج عزلت رانده شدند، اما واقعیت این است که این گروه همچنان به سیاست های ضدملی خود تداوم بخشیدند. مشروطه ای که برای استقرار مردم سالاری شکل گرفته بود، به زودی به ضد خود تبدیل شد. از هر گوشه دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند، نه از اجرای قوانین مشروطه خبری بود و نه از استقرار نهادهایی که لازمه بر پا داشتن عدالت بود. در حالی که دعوای مشروطه و استبداد جریان داشت، کشور از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به بحرانی ویرانگر کشیده شد و ایران بر لبه پرتگاه نیستی قرار گرفت. در این زمینه سیاست خارجی به کمک این عده آمد: انگلستان با حمله وحشیانه روسیه به ایران همسویی نشان داد، کشور پایمال سم ستوران وحشی قدرت های بیگانه شد. همزمان با این تحولات نخستین علامت های قحطی در کشور هویدا گردید.

از نظر اجتماعی امنیت از کشور رخت بر بست، حتی همان قوانین دوره سابق به بوته تعویق گذاشته شد. نه تنها قوانینی جدید شکل نگرفت، نه تنها حقوق مردم پاس داشته نشد، بلکه هر روز با ایجاد اغتشاشی جدید راه بر آرامش و امنیت مردم مسدود گردید. دامنه بحران های اجتماعی به نحوی گسترش یافت که مردم از تأمین معاش روزمره خود هم ناکام ماندند، سایه های شوم قحطی که از دوره دوم مشروطه در افق تحولات ایران نمایان بود، با رخت بر بستن مشروطه خود را به کریه ترین وجهی نشان داد. در دوره جنگ اول جهانی دامنه قحطی گسترش یافت، مردم با داس مرگ گرسنگی قتل عام شدند و عجب اینکه گروه هرج و مرج طلب این معضل ویرانگر را دامن زدند تا با حریفان سیاسی خود تسویه حساب کنند. هر گاه دولتی مقتدر روی کار آمد تا بحران را مهار سازد، به لطایف الحیل سرنگون شد. آشوب طلبان و غوغائیان نه می گذاشتند دیگران کاری کنند و نه خود توان انجام اقدامی مثبت

داشتند. به واقع اینان گرسنگی مردم را موهبتی تلقی کردند تا در پرتو آن به آمال دیرینه خود نایل آیند، فضای کشور را به سمت یک کودتا سوق دهند. این مهم البته از چشمان تیزبین ناظران سیاسی مخفی نماند، اما نفوذ گروه آشوب گر در وزارتخانه و دواير اداري کشور مانع از اتخاذ هر تصميم مقتضي شد.

همزمان دزدان و راهزنان شناخته شده دست در دست حکام محلی آسایش را از مردم سلب کردند. کشور عرصه تاختوتاز بلوایانی شد که هیچ حدی آنان را مهار نمی کرد. به عرض و جان و مال و ناموس مردم تعرض شد، خانه ها ویران گردید، جان به بی ارزش ترین پدیده ها تبدیل شد و این در حالی بود که عده ای هنوز بر کوس عوام فریبی می کوبیدند و شعارهای میان تهی مطرح می ساختند. در دوره استبداد اگر قوانینی مدون وجود نداشت، اما هیبت امثال ناصرالدین شاه مانع از فروپاشی سریع بافت های جامعه می گردید، اما اینک فریادرسی وجود نداشت، هر کس تا آنجا که می توانست به مردم تعدی می کرد، بدون اینکه حساب و کتابی در کار باشد. به واقع هیچ چیزی جای نظم کهنه را نگرفت. نظام پیشین سقوط کرد بدون اینکه چیزی جدید جایگزین آن شود. در این میان عده ای از طریق روزنامه های خود - و درست هنگامی که مردم قربانی راهزنان و دزدان و حکام محلی و قحطی می شدند - اسب فصاحت را در میدان جهالت جولان می دادند، هنوز از مردم سخن می گفتند، اما توضیح نمی دادند مرادشان از مردم کیست؟

از نظر اقتصادی هم کشور به قعر انحطاط خود در غلتید، مزارع نابود شد، شهرها طعمه حملات وحشیانه قرار گرفت. دیگر نه سامانی وجود داشت و نه اراده ای که بتواند بر این هرج و مرج جانسوز غلبه کند. در حالی که سرمایه های اقتصادی این کشور به تاراج می رفت، در حالی که انگلیس برای حفظ هند و شرکت نفت از سقوط مضاعف ایران ابراز مسرت می کرد. هیچ برنامه ای برای مهار وضعیت موجود دیده نمی شد. در این حال خشکسالی هم از راه آمد. در تاریخ ایران هرگز سابقه نداشت مردم جلو چشم همدیگر از گرسنگی بمیرند و حتی کسی نباشد آنها را دفن کند. عده ای از محتکران و دلالان و سودجویان این وضعیت را برای خود موهبتی تلقی کردند و با احتکار مایحتاج مردم بر سرمایه خود افزودند. عده ای از آشوب طلبان و بلواجویان در ادارات و وزارتخانه های اقتصادی جا خوش کرده بودند. اینان به عمد برای ساقط کردن حریف بر تنش های اقتصادی دامن می زدند، گرانی مصنوعی ایجاد می کردند، شایعه سازی می نمودند و حتی موجودی خالصه های دولتی را به نفع خود به کار می گرفتند. ارزاق موجود در انبارها و خالصه های دولتی می توانست مانع تعمیق بحران شود، لیکن همینان نگذاشتند این امر محقق شود.

درست در این ایام، بحران سازان در نقش دایه دلسوزتر از مادر ظهور کردند، گناه بحران ها را به گردن مخالفین سیاسی خود انداختند. برای رسیدن به اهداف شوم خود، امنیت را آماج حمله قرار دادند و در این راستا دست به تأسیس جوخه های ترور زدند. قصد اینان نه آن طوری که ادعا می کردند مبارزه با خائنین بود و نه کسانی را که کشتند خائن به شمار

می آمدند. از یک طرف کمیته مجازات به کارگردانی چهره های پشت پرده مثل مورخ الدوله، اردشیر ریپورتر، میرزا کریم خان رشتی، محتشم السلطنه اسفندیاری و مستشارالدوله صادق امنیت پایتخت را سلب کردند و از آن سوی، انواع و اقسام گروه های تروریستی رقیب به وجود آمد.

این عده علی رغم شعارهای شداد و غلاظ خود یک هدف اصلی را دنبال می کردند: ایجاد شرایط مساعد برای انجام یک کودتا. به عبارت بهتر اینان مانع از تشکیل نهادهای قانونی شدند، در حالی که خود را مشروطه خواه می نامیدند، مانع از تشکیل مجلس می گردیدند، زیرا قانون را مغایر آمال خود ارزیابی می کردند. این گروه، مجلس اول را با تندروی های خود به تعطیلی کشانیدند، مجلس دوم را با آوردن قشون روسیه به ایران خاتمه دادند، مجلس سوم را با وارد ساختن ایران در جنگی ویرانگر نیمه کاره گذاشتند و آنگاه مانع از تشکیل مجلس چهارم شدند. این اقدام ضدملی باعث شد به هنگام وقوع جنگ ابتکار عمل از سیاستمداران ایرانی سلب شود، کشور نتواند در مجامع بین المللی چون کنفرانس صلح پاریس از حقوق حقه ملت دفاع کند. انگلیس جای پای خود را در سراسر کشور مستحکم کرد با وقوع انقلاب بلشویکی تلاش کرد جای خالی روسیه را در شمال کشور هم بگیرد و در یک کلام ایران به سان سیب رسیده ای به دامن بریتانیا فرو افتاد. درست در شرایطی که نیروهای داخلی به خود مشغول بودند، انگلستان آرام آرام دامنه نفوذ خود را به مرکز ایران می کشانید، اینک سناریوی کهنه انگلیسی ها استقرار دولتی دست نشانده به نتیجه محتوم خود نزدیک می شد.

در این شرایط احزاب سیاسی هم به کشاکشی بی فرجام دست زدند. اعتدالی های دوره مشروطه یا عملاً از صحنه حذف شدند و یا اینکه روزگار را با اگر و اما گذرانیدند. تنها حزب موجود حزب دمکرات بود که به دو شعبه بزرگ تشکیلی و ضدتشکیلی تقسیم شد. ضدتشکیلی ها همسو با جوخه های ترور راه تشکیل دولت ثابت و با دوام را مسدود ساختند، کسانی که هیچ سابقه ای در مشروطه نداشتند مانند تقی بینش، احمد متین دفتری، حسین صبا و مانند آنها بر سیمای رجال مقتدر پنجه کشیدند، هر روز به آنان اتهامی وارد ساختند، از ابزار ناسزاگویی و تهمت زنی برای خارج ساختن حریف بهره بردند و خلاصه اینکه هرج و مرج را به اوج خود رسانیدند. همین گروه ضدتشکیلی که آن همه غوغاسالاری کرد، بعدها اعضایش از تصمیم گیران اصلی حکومت دیکتاتوری رضا خان شدند. در خلاء احزاب مقتدر سیاسی، راه برای شکل گیری گروه های پشت پرده هموار شد، اوضاع سیاسی تیره و تار گردید و محافلی چون گروه ژون پرسیان، کمیته آهن و کمیته زرگنده بر تقدیر حوادث تأثیر نهادند. به عبارت بهتر گروه های پشت پرده از فرصت به دست آمده بهره بردند. آنان همسو با محافلی مشخص در هند و انگلستان، وارد میدان شدند، بدون اینکه حساسیتی برانگیزند.

دو خط از سوی محافل انگلستان به موازات هم از دوره ناصری برای تسلط بر ایران تلاش می کردند، یک خط در راستای سیاست رسمی بریتانیا وارد عرصه های سیاسی داخل کشور شد و خط دیگر تلاش داشت از طریق امتیازات اقتصادی و سیاسی ایران را در کانون منافع سرمایه

سالاران حفظ کنند. در همین جهت انواع و اقسام رقابت های سیاسی و اقتصادی بین قدرت های بزرگ شکل گرفت. این رقابت ها که مشخصاً از دوره جنگ های ایران و روسیه وارد مرحله ای جدی شده بود، در دوره ناصری تکوین یافت و در فضای تنش های سیاسی دوره مشروطه به اوج خود رسید. بعد از مشروطه هم دو خط موازی از سوی حکومت هند انگلیس و دست اندرکاران اداره آن از سویی و سیاست رسمی بریتانیا از سوی دیگر شکل گرفت. یک سر این طیف را کسانی چون لرد مونتآگ، چرچیل و چلسمفورد هدایت می کردند که مستظهر به حمایت وزارت جنگ و وزارت خزانه داری بودند و طیف دیگر را گروه لرد کرزن رهبری می کرد. در ماهیت امپریالیستی هیچ کدام از این جناح ها تردیدی وجود نداشت، اما به نظر می رسد خط نخست با برنامه ای دقیق توانست وزیر خارجه را در شطرنج سیاست ایران مات کند. گروه کرزن در نهایت تلاش کردند با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را زیر سیطره خود در آورند و گروه مونتآگ - چلسمفورد تحولات ایران را به سمت کودتای سوم اسفند سوق دادند. این گروه که زمانی از کمک اقتصادی و اعطای به موقع وام به دولت و ثوق جلوگیری کردند، انواع و اقسام کمک های مالی را از طریق بانک شاهنشاهی در اختیار رضا خان قرار دادند. رضا خان باید با سرمایه ملت ایران، کشور را به منطقه ای امن برای سرمایه گذاری های بریتانیا تبدیل می کرد. وقوع کودتای سوم اسفند به واقع عملی ساختن طرح استقرار دولت مرتجع زورمند بود که مورد توجه چمبرلین قرار داشت. اینک ماهیت سیاست های انگلستان از پرده برون افتاده بود. معلوم شد اینان برخلاف تصوّر رایج نه به مشروطه ایران اهمیتی می دهند و نه برای جان و مال و آینده ایرانیان ارزشی قائلند. در حقیقت برای سرمایه سالاران بریتانیا، مشروطه ایران ابزاری بود در جهت مهار رقابتهای قدرت های دیگر برای تسلط بر منابع این مرز و بوم. دولت بریتانیا و حکومت هند انگلیس تا آنجایی که توانستند همسو با جریان بحران ساز داخلی، مانع از ثبات و امنیت در کشور شدند. برای اینان دو سناریو بیشتر متصور نبود؛ یا دامن زدن به هرج و مرج و جلوگیری از ثبات و امنیت در داخل کشور و یا استقرار دولت وابسته. سیاست نخست تا هنگامی به کار می آمد که روسیه در تحولات ایران منشأ اثر بود، اما همین که این قدرت با انقلاب ۱۹۱۷ از عرصه رقابتهای سیاسی ایران خارج شد، تلاشی مضاعف از سوی محافل انگلستان برای تسلط تمام عیار بر ایران مبذول گردید. کودتای سوم اسفند که به کارگردانی وزارت جنگ انگلستان انجام شد، ضربه نهایی بر باقیمانده اعتبار مشروطه وارد کرد و ایران را برای ده ها سال متوالی در مسیر منافع بریتانیا هدایت کرد.

در این جهت، انگلستان حتی مدافعین استوار سیاست های خود را هم تحقیر کرد و در برابر رجالی که یک عمر به منافع این کشور خدمت کرده بودند سیاستی حقارت بار در پیش گرفت. انگلستان از این به بعد با شعارهایی تازه سرنوشت کشور را به منافع بلند مدت خود گره زد. براساس نظریه چمبرلین، حکومتی دیکتاتوری شکل گرفت که به قیمت سرکوب تمام عیار مردم ایران بنیادهای مشروطه را متزلزل نمود. به طور قطع این حکومت باید متکی بر یک مبنای ایدئولوژیک می بود. این ایدئولوژی جعلی از مدت ها پیش در هندوستان و ایران نشوونما

یافته و اینک به مذهب مختار طرفداران نظام دیکتاتوری تبدیل گردید. به واقع از دوره بعد از مشروطه، دو خط فکری که کاملاً بر هم منطبق بودند در بین نسل دوم روشنفکران ایرانی راه یافت: یک خط فکری به دنبال تأسیس دولتی پادگانی بود تا به قول آنها به زور ایران را در مسیر تجدّد هدایت کند و خط دیگر تکوین ایدئولوژی این نظام سیاسی را سرلوحه کار خود قرار می داد. این ایدئولوژی که باز هم ریشه در هند داشت، باستان گرایی نامیده شد. در فقدان مشروعیت سیاسی و دینی رژیم جدید، تلاش شد بنیاد مشروعیت دیگری برای آن وضع شود، این بنیاد البته در نوع خود تازگی داشت. از کودتای سوم اسفند به بعد، عده ای از نسل دوم روشنفکری ایران مانند علی اکبر خان داور، علی دشتی و کثیری دیگر که در انواع و اقسام کلوب ها تجمع می کردند، باستان گرایی و دیکتاتوری مبتنی بر آن را ترویج کردند، رضا خان را با القاب و عناوین مطمئن برکشیدند. او را ناجی ملت خطاب کردند، به صریح ترین وجه ممکن از نظریه استبداد منور حمایت نمودند. به این شکل، هنگامی که او را به سلطنت رساندند، هم نظام سیاسی آرمانی آنان مشخص بود و هم ایدئولوژی پشتوانه این نظام. این ایدئولوژی را خودشان شاهنشاهی خطاب می کردند که مقدر بود استبدادی خشن تر از دوره ناصری بر ایران تحمیل کند، عزت نفس مردم را لگد مال سازد و حتی بنیادگذاران خود را قربانی نماید که به طور قطع علی اکبر خان داور تنها یکی از آن قربانیان بود.

از سویی در سراسر دوره بعد از مشروطه، روحانیان از تصمیم گیری کلان در عرصه های سیاسی کشور برکنار ماندند. این همان مسیری بود که افراطی ترین جناح های حزب دمکرات آن را در دستور کار قرار داده بودند. به واقع، واپسین خیزش مهم علما در دوره مشروطه، قیام علیه اولتیماتوم روسیه بود، اما علی رغم تمایل افراطیون، علمای بزرگ و روحانیان هیچ گاه خود را از عرصه تصمیم گیری کنار نکشیدند. آنها در بحرانی ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران مانند گذشته وارد میدان شدند و با فتاوی و جهادیه های خود به مردم نشاط بخشیدند. نخستین و مهم ترین فراز مشارکت علما در تحولات ایران بعد از اولتیماتوم روسیه، زمانی شکل گرفت که انگلیسی ها بوشهر را اشغال کردند. علما علیه اشغالگران اعلان جهاد کردند. مردم جنوب به رغم میل متحدان سنتی بریتانیا به حرکت در آمدند و انگلیسی ها را برای سالیان دراز خوار و ذلیل نمودند. عشایر، به دنبال علما به جنب و جوش برخاستند. با قیام مردم تنگستان همراهی کردند و حماسه های فراوانی آفریدند. همین جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ نیز شکل گرفت. در این ایام هم روحانیان مقیم نجف و هم رجل روحانی برجسته ای چون سید حسن مدرس، علیه قرارداد که آن را سند اسارت ملت می دانستند به جوشش درآمدند. بدیهی است انگیزه های اینان از مخالفت علیه قرارداد با انگیزه های بحران سازانی که استقرار دولت دست نشانده را سرلوحه آشوب طلبی های خود قرار داده بودند، تفاوت فراوان داشت. علما و روحانیان از موضع دفع تسلط بیگانه بر مقدرات امور ایران وارد میدان شدند. همان طور که پیش تر در جریان جنگ های ایران و روس، جنبش علیه امتیازنامه های رویترو و تنباکو و بالاتر از همه جنبش مشروطیت به حرکت در آمدند. علما مشروطه را به منزله ابزاری برای جلوگیری از

تسلط بیگانه بر مقدرات امور کشور تلقی کردند. در این مسیر تا آخر خط بر موضع خود باقی ماندند. اعتراض آنان علیه قرارداد ۱۹۱۹ هم در همین راستا قابل ارزیابی است.

در این هنگامه های جانسوز، همان گروه بحران ساز، همان آشوب طلبان و غوغائیان، هر گاه عرصه را تنگ دیدند فرار را بر قرار ترجیح دادند. اینان که خود بارها باعث لشکرکشی بیگانه به کشور شده بودند، به هنگام امتحان از معرکه کارزار گریختند و مردم را تنها گذاشتند. بدون تردید مهم ترین فراز از مقاومت های مردمی علیه تسلط بیگانه، در دوره جنبش میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی روی داد. جنبش میرزا کوچک خان جنگلی عنوان اتحاد اسلامی داشت. همزمان با جنبش جنگل خیزش های دیگری هم در برخی از کشورها روی داد؛ مصر، هندوستان و ترکیه سه نمونه از این کشورها بودند. همزمان در بین النهرین علما و روحانیان مقیم عتبات، علیه تحت الحمایگی این منطقه اسلامی دست به تظاهرات زدند. با این وصف شاید تنها نقطه ای که عملاً هسته مقاومت جدی علیه انگلیسی ها تشکیل داد، شمال ایران بود. در این بخش از ایران، قوای میرزا کوچک خان جنگلی راه را بر رخنه قوای انگلیسی مسدود ساخت. آنان اجازه ندادند قوای انگلیس جای نیروهای روسیه تزاری را بگیرند. همین موضوع خود می توانست به خودی خود حساسیت بیش از پیش انگلیسی ها را علیه جنبش جنگل برانگیزد.

میرزا کوچک خان جنبشی را به نام اسلام رهبری می کرد که دامنه نفوذ آن تا فارس هم کشیده شد. شیخ مرتضی محلاتی در شیراز به دفاع از جنبش جنگل برخاست و علیه انگلیسی ها فتوی داد. همزمان در تهران و شهرهای دیگر خرید و فروش با انگلیسی ها ممنوع شد. هسته مقاومتی که میرزا به وجود آورده بود، می توانست به سرعت سراسر ایران را درنوردد و منافع انگلستان را با خطر جدی مواجه سازد. همزمان امیر مؤید سوادکوهی در مازندران جنبشی با عنوان اتحاد اسلامی به راه انداخت. در عین حال شیخ محمد خیابانی در آذربایجان علیه انگلستان رایت قیام برافراشت. اگر قیام کنندگان آذربایجان، مازندران، گیلان، فارس و تهران به هم می پیوستند، به طور قطع نفوذ انگلستان با ضربه جدی مواجه می شد. اینجا بود که نقشه های عدیده ای از سوی مقامات بریتانیا برای حفاظت از منافع نامشروع خود طراحی شد. عده ای از مقامات بریتانیا در وحشت از این جنبش ها، ایران را از دست رفته تلقی کردند و تصمیم گرفتند با حمایت عوامل خویش در لرستان و خوزستان، این مناطق را که اهمیت اقتصادی و استراتژیک زایدالوصفی داشت، تجزیه کنند و در هر کدام از آنها دولتی دست نشانده روی کار آورند.

به طور قطع اگر جنبش های ضدانگلیسی در ایران پیروز می شد، راه برای اتحاد نیروها در بین النهرین و ترکیه هم مهیا می گردید، نیز نقاط اتصالی با هندوستان و مصر یافته می شد. ایران به طور بالقوه بیشترین استعداد را برای مرکزیت بخشیدن به جنبش های ضدانگلیسی داشت. به همین دلیل در کنار طرح تجزیه کشور، طرحی خائنانه مهیا شد. همان گروه بحران ساز، همان تیم هرج و مرج طلب و همان گروهی که ثبات و آرامش را دشمن خود و طرح های خویش تلقی

می کردند، وارد میدان شدند. از یکسو در فارس برخی از اعضای خاندان قوام الملک به ویژه حبیب الله خان، به صورت آشکار با انگلیسی ها همسو شدند. از سوی دیگر برخی از عوامل و کارکنان شناخته شده بریتانیا در این منطقه به حرکت درآمدند، اینان با متشتت ساختن صفوف مقاومت علیه انگلستان در جنوب کشور، آخرین شعله های قیام ناصر دیوان کارزونی را مقارن کودتای سوم اسفند خاموش کردند. از سویی مأمورین ضدتشکیلی در مازندران، بین صفوف اتحاد اسلام تفرقه ایجاد کردند. در آذربایجان شعله های قیام دلاوران شیخ محمد خیابانی توسط مردی که مدعی هم مسلکی با وی بود؛ یعنی مخبرالسلطنه هدایت، در خون فروشسته شد. اما بدون تردید مهم ترین ماجرا در گیلان، این دژ تسخیرناپذیر مقاومت علیه بریتانیا روی داد.

در گیلان برخی از اعضای دار و دسته آدمکش کمیته مجازات مانند احسان الله خان، در اتحاد با کمیته آهن سید ضیاء الدین طباطبائی و گروه ضدتشکیلی کمره ای و بینش، ضربه اساسی بر این جنبش دیرپا وارد کردند. میرزا را که تحصیلاتش همه طلبگی بود، متهم به کمونیسم کردند. برای اینکه نشان دهند کمونیست ها به جان و مال و عرض و ناموس و مذهب مردم ابقا نمی کنند، با حمایت قوای قزاق رضا خان، فجایعی شگفت انگیز مرتکب شدند. به اموال و نوامیس مردم تجاوز نمودند؛ املاک را مصادره کردند؛ برخی از مردم را به دار آویختند و خلاصه چنان وحشتی ایجاد کردند که مردم بی پناه گیلان به سوی قزوین و تهران گریختند. در این طرح ناجوانمردانه، میرزا کریم خان رشتی و برادرانش نیز مشارکت داشتند. ائتلاف شوم کمیته زرگنده سید ضیاء، برخی از اعضای گروه ضدتشکیلی، کسانی چون احسان الله خان که سابقه آدمکشی در کمیته مجازات داشتند و عواملی مانند سردار فاخر حکمت، باعث بروز فاجعه ای دلخراش در گیلان شد. به نام کمونیسم مردم را آماج حمله قرار دادند. به نام فعالیت کمونیستی تشکیلاتی را که تحت عنوان اتحاد اسلام فعالیت می کرد، نابود ساختند و طرفه اینکه، انگلیسی ها به نام جلوگیری از نفوذ کمونیسم، کلیه جنبش هایی از این دست را تحت الشعاع قرار دادند. هنگامی هم که سناریوی خود را اجرا کردند، از قوای قزاق خواستند به سوی تهران عقب نشینند. این امر مردم را وحشت زده کرد. تبلیغ می شد بلشویک ها به زودی تهران را تصرف خواهند کرد و آنگاه نه از خانواده اثری باقی خواهد ماند، نه از نظم و امنیت و نه از مذهب.

انگلیسی ها خود را در نقش منجی مردم جلوه گر ساختند. به نام جلوگیری از نفوذ بلشویسم و در واقع به منظور تحت الشعاع قرار دادن و نابود ساختن جنبش های اسلامی ایران و منطقه، دو شیاد، دو عوام فریب و دو دست نشانده خود یعنی سید ضیاء پادوی سفارت انگلیس و رضا خان این مرد زورگوی عامی و برکشیده اردشیر ریپورتر و ژنرال آبرونساید را تشویق به کودتا کردند. طرفه اینکه چون نه پایگاهی اجتماعی داشتند و نه در فضای آن روز ایران کسی اینان را به بازی می گرفت، شعارهای شداد و غلاظ سر دادند، بیانیه هایی منتشر می کردند که همه بوی عوام فریبی داشت. از مبارزه با اعیان و اشراف و متمولین سخن گفتند؛ از اینکه این رجال کشور

را به باد فنا داده اند و اینکه آنها رسالت احیای ایران زمین را دارند. به این شکل هم شوروی را برای سال های متمادی فریب دادند. هم جنبش های اصیل را نابود کردند و هم برای نخستین بار حکومتی بی ریشه در ایران بر سر کار آوردند که نه مشروعیتی دینی و سیاسی داشت و نه به طور مشخص عامل اصلی آن - رضا خان - از عقبه ای فامیلی و تباری شناخته شده بهره مند بود. به این شکل با سرمایه ملت ایران، کشور را برای منافع انگلستان حفظ کردند، ایدئولوژی جعلی خود را جانداختند - هر چند این ایدئولوژی هیچ گاه در اعماق جامعه و اکثر روشنفکران طرفداری نیافت - امتیاز نفت را تمدید کردند، به دور هند و شوروی سپری دفاعی کشیدند. هر جنبش عدالت خواهانه ای را به نام کمونیسم خفه ساختند، روحانیان را از مداخله در امر سیاسی برحذر داشتند، کسانی چون مدرس را که فریادش همیشه علیه جباریت بلند بود، خفه کردند و خلاصه حکومت وحشت را در سایه استیلای نظامیان بی مایه فراهم آوردند.

همان کسانی که تا دیروز بر طبل بحران سازی می کوبیدند، اینک کارگزار رضا خان شدند، حتی مردی چون عمادالکتاب که متهم به همکاری با آدمکشان بود، در وزارت دربار رضا خان دارای منصب شد. در دوره رضا خان تیم بحران ساز به کرات مناصب کلیدی عدیده را به دست آوردند. محمود جم شوهر خواهر حسینقلی خان نواب، مخبرالسلطنه هدایت، احمد متین دفتری، حسن خان مستوفی الممالک و محمد علی فروغی به سمت نخست وزیری نائل آمدند. برخی مثل مستشارالدوله صادق و هم مسلکانش سمت های مهم دیگری به دست گرفتند. اینان دست در دست برخی فرهیختگان در خدمت فرومایه ای چون رضا خان قرار گرفتند که از حداقل سواد متعارفی هم محروم بود. این عده در حالی کارگزار رضا خان شدند که قدرت واقعی عملاً در دستان شخص او و قوای قزاقش متمرکز بود؛ قوه ای که هسته اولیه ارتش متحدالشکل را تشکیل می داد، ارتشی که فقط به درد سرکوب نیروهای داخلی می خورد و به هنگام کارزار دوره جنگ دوّم جهانی به جای دفاع از مردم و میهن، فرار را بر قرار ترجیح داد.

از آن سوی، شهربانی و اداره تأمینات دوره رضا خان عرصه را بر مردم تنگ کرد. همان کسانی که با جوخه های ترور و گروه های بحران ساز همسو بودند، اینک مناصبی مهم در ادارات شهربانی، اداره کارآگاهی و تأمینات به دست آوردند. بدون تردید عبدالله خان بهرامی که با سیمای او در همین دفتر آشنا شدیم و همسویی های او را با کمیته مجازات و گروه های هرج و مرج طلب دیدیم، یکی از اینان بود. با نظارت اینان و به دستور رضا خان، مردان را مجبور ساختند از کلاه فرنگی استفاده کنند و زنان را وادار کردند پوشش مرسوم خود را رها سازند و این را تجدد نام نهادند. همین دو فقره، میزان وقوف رضا خان و کارگزاران او را از مقوله تجدد و الزامات آن نشان می دهد. از طرفی به موازات خانه نشین ساختن روحانیان و منع آنها از دخالت در مسائل سیاسی، برخی روشنفکران مستقل را هم سرکوب کردند که میرزاده عشقی نه اولین آن ها بود و نه آخرینشان. فرخی یزدی را بعد از سال ها انتقال از این زندان به آن زندان، کشتند. عشایر کشور را که در مقاومت علیه بیگانه بودند، با خشونت تمام سرکوب

کردند.

این بود نتیجه بحران سازی و هرج و مرج طلبی عده ای خاص در صفوف مشروطه. به این شکل مشروطیت ایران بدون اینکه مجالی برای نشوونما داشته باشد، توسط قزاقان، به قعر فضاحت رانده شد و قوس نزولی مشروطه مقارن شد با قوس صعودی دیکتاتوری؛ آن هم دیکتاتوری لجام گسیخته ای که ایران را به پادگانی بزرگ تبدیل کرد. از درون مشروطه ایران که می توانست نخستین تجربه مردم سالاری باشد، پس از چهارده سال بحران سازی و آشوب و فتنه، به صورتی کاملاً برنامه ریزی شده نظریه حکومت مرد مرتجع زورمند چمبرلین زاده شد که به زودی نظریه پردازانی در داخل کشور یافت؛ این همان حکومت ایده آل گروه دسیسه گر و بحران ساز مشروطه به بعد بود. نخستین تبعات تحرکات گروه یاد شده این بود که فرهیختگی جای خود را به عسرت فرهنگی داد، فرومایگان بر اوضاع مسلط شدند. اینان نهادهای مشروطه را یکی بعد از دیگری تعطیل کردند به طوری که وقتی رضا خان از ایران رفت، جز مجلسی فرمایشی که به زور نیروی نظامی انتخاباتش برگزار شده و منتخبین آن پیش تر توسط دربار دست چین شده بودند، چیزی از مشروطه باقی نمانده بود.

دیگر نه احزاب سیاسی وجود داشتند، نه مطبوعات مستقل و نه حاکمیت قانون و دخالت مردم در مقدرات امور خویش. تاریخ نشان داد تجدد مجبوری یا به قول نخستین روشنفکران نسل دوم مشروطه، تجدد آمرانه تا چه میزان قرین موفقیت بود و تا چه اندازه مدعیات آن در کشور محقق شد. اعماق فاجعه دوره تسلط رضا خان هنگامی نمود یافت که وی به دنبال حمله متفقین از ایران گریخت. اینک همان هایی که او را برکشیده بودند، نخستین منتقدانش شدند. معلوم شد تجدد مجبوری رضا خانی که می خواست به جای مشروطه نشیند و از ظواهر تمدن غرب تقلید کند تا چه میزان بی پایه و مایه بوده است، رضا خان و تیم همراه او، تفکری را که بنیادی استوار در ریشه های فرهنگی کشور داشت، نابود ساختند و نتوانستند چیزی جایگزین آن سازند.

ص: ۷۴۸

آق اولی، تقی (بینش)

به روایت بامداد، خاندان آق اولی در اصل ساکن اورمیه بوده اند و نام اولیه آنها معلوم نیست. شاه اسمعیل صفوی برای دفع ازبک ها و قبایل مهاجم مرزی آنان را از اورمیه کوچانیده و در خراسان سکونت داد. وقتی نادر شاه به قدرت رسید، از سواران و نامداران قبایل، نیز از این قبیله استفاده نمود و سپاهیان زبده و آزموده و چابک سواران او از این طایفه بوده اند. آقارلیک پیشوای طایفه آق اولی بود. شخص مزبور یکی از سرکردگان نامی و سرکرده مقدم سپاهیان نادر شاه بوده و در جنگ ها و فتوحات نادر با وی همراهی می کرد و چون مورد عنایت نادر قرار گرفت، به فرمان شاه اجازه یافت که پوش های او و ایل و تبارش چون پوش سلطنتی سیمین فام باشد و از آن موقع طایفه او به آق اولی که ترجمه ترکی آن است شهرت یافتند، آق اولی یعنی سیمین جامه.

در سال ۱۲۰۶ قمری که آغامحمد خان مؤسس سلسله قاجار به دستگیری حاج ابراهیم شیرازی وزیر لطفعلی خان زند، شیراز را گرفت پنج برادر از سران آن قوم را با خود به تهران آورد و در تهران ساکن گردانید. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار اغتشاشاتی در نواحی اصفهان و بختیاری روی داد. دولت وقت نصرالله خان را که از سلاله آقا حسین بیگ آق اولی بود با افرادی برای انتظامات نواحی مزبور به اصفهان روانه نمود. نامبرده پس از نظم دادن اوضاع، در اصفهان ماندگار گردید و بعد یکی از دخترانش به ازدواج ظل السلطان درآمد که بهرام میرزا سردار مسعود و اسماعیل میرزا معتمدالدوله از دختر نصرالله خان آق اولی می باشند.

تقی آق اولی مشهور به بینش فرزند اسدالله آق اولی بود. اسدالله از جمله شاگردان دسته سوم بود که در سال ۱۲۷۵ قمری به سرپرستی عبدالرسول خان نواده صدراصفهانی بعد از عزل آقاخان نوری برای فرا گرفتن علوم و فنون مختلفه به اروپا فرستاده شدند. اسدالله خان آق اولی در صنعت کاغذسازی کار کرد و در این فن مهارت یافت، اما چون به ایران آمد از معلومات و هنر او مانند سایر شاگردان فرستاده شده به اروپا استفاده نشد، بنابراین با ماهی ده تومان حقوق به سمت منشی پستخانه منصوب شد. این شخص دو پسر و دو دختر داشت. یکی از پسران او

امان الله خان تحصیل طب کرد و طبیب بانوی عظمی خواهر ظل السلطان شد و نصیر خاقان لقب یافت. امان الله خان پدر کلنل فضل الله خان و سپهبد فرج الله آق اولی است. کلنل فضل الله خان بعدها ظاهراً به دلیل کنترل قشون ایران به دست انگلیسی ها طبق قرارداد ۱۹۱۹ خودکشی کرد.

تقی آق اولی متخلص به بینش کوچک ترین پسر اسدالله خان بود که در سال ۱۲۶۴ ش. در تهران زاده شد. تحصیلات خود را در مدرسه ادب انجام داد و پس از فراغت از تحصیل برای تأسیس و تشکیل مدرسه با آصف اعظم به کردستان رفت و در آنجا مدتی مدیر و معلم بود. میرزا علی نقی آصف اعظم برادر میرزا یوسف مشیر دیوان و پدر فرج الله سردار معظم و لقب اولش آصف دیوان بوده که بعد ملقب به آصف اعظم شد. نامبرده و برادرش از متمولین و متنفذین طراز اول کردستان بودند. تقی خان بینش بعد از این موضوع به تهران بازگشت و در زمان وزارت مالیه مرتضی قلی صنیع الدوله وارد در خدمت وزارت مالیه شد و تا آخر عمر در آن وزارتخانه مشغول به کار بود. او در ضمن جزو مشروطه خواهان و از افراد فعال آنان به شمار می آمد. در آغاز مشروطیت روزنامه بهلول را تأسیس کرد. بعداً از سران گروه ضدتشکیلی شد و چون جزو مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ به شمار می آمد، مدتی مانند سایر مخالفین تبعید گردید. به هنگام دستگیری اعضای کمیته مجازات او هم ترور شد؛ اما مجروح شد و معالجه گردید و از مرگ جست. بینش از کارمندان عالی رتبه وزارت مالیه بود. او به دلیل این که طبع شعر داشت، گاهی مقالاتی در روزنامه ها نیز می نوشت. بینش در ۱۳۲۵ ش. در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

پارسای، فرخ دین

فرخ دین پارسای از همکاران متین السلطنه در انتشار روزنامه عصر جدید بود. او ظاهراً از زرتشتیان بهائی شده بود. پارسای خود مدیر نشریه‌های بود به نام اخلاق. این نشریه به سال ۱۲۹۳ شمسی بنیاد نهاده شد. پارسای به سال ۱۲۹۹ مجله جهان زنان را در مشهد راه اندازی کرد. مدیر این نشریه فخر آفاق پارسای بود. فرخ دین بعدها مدیریت نشریه راهنمای تجارتهای ایران را به دست گرفت، در این زمان مسئول اطاق تجارت ایران عباس مسعودی بود که روزنامه اطلاعات را در دوره رضا شاه تاسیس نمود؛ بین مسعودی و پارسای اختلافی بروز کرد و به همین دلیل فرخ دین در سال ۱۳۰۷ روزنامه عصر جدید را بنا نهاد. این دوره مقارن سلطنت رضا شاه پهلوی بود؛ فرخ دین پارسای به سال ۱۳۲۶ درگذشت.

خان ملک ساسانی، احمد

احمد خان ملک ساسانی پسر ملک الکتاب شیرازی از بستگان اعتمادالسلطنه بود. مادر او

گویا خواهر محمدباقر خان اعتمادالسلطنه بود. تا پیش از سال ۱۳۲۲ ملقب به احتشام حضور بود و در ادارات دولتی کار می کرد. به سال ۱۳۳۳ به پیشکاری مالیه یزد گماشته شد. خان ملک با افراطی ترین گروه های سیاسی بعد از مشروطه همکاری می کرد، او در زمره افرادی است که در کنار محمود پهلوی مشهور به محمود محمود کتابهایی در سیاست خارجی انگلیس در ایران نوشت و مشهورترین کتاب وی سیاستگران دوره قاجار نام دارد.

سمیعی، حسین (ادیب السلطنه)

حسین سمیعی ادیب السلطنه پسر میرزا حسن خان ادیب السلطنه بود. تحصیلات عربی و فارسی و انشا و خط او بسیار خوب بود. وی در آغاز کار در وزارت خارجه استخدام گردید و پس از چندی رئیس شعبه دول غیر هم جوار شد. در سال ۱۳۲۷ ق. به وزارت داخله منتقل و رئیس کل وزارت داخله شد. در دوره دوم ۱۳۳۳ ق از رشت به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در ۱۳۳۴ با عده ای از وکلا از تهران به قم مهاجرت کرده در حکومت موقتی که به ریاست رضاقلی خان مافی نظام السلطنه در کرمانشاه در سال ۱۳۳۵ ق از طرف مهاجرین تشکیل شد، ادیب السلطنه وزیر داخله بود. وی بعد به خارج کشور رفت و تا سال ۱۳۳۶ ق. در حلب اقامت داشت و سپس به تهران آمد. در سال ۱۳۰۰ ش. در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه) وزیر تجارت و فواید عامه و در همین سال و با همین سمت در کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) وزیر بود. در سال ۱۳۰۳ ش. در کابینه رضاخان سردار سپه وزیر عدلیه و پس از آن والی آذربایجان شرقی شد. در سال ۱۳۰۶ ش. در کابینه مخبرالسلطنه هدایت وزیر داخله و در سال ۱۳۲۶ ش. رئیس تشریفات دربار بود. او در تهران درگذشت.

سواد کوهی، اسماعیل خان (امیر مؤید)

اسماعیل خان امیر مؤید سواد کوهی به سال ۱۲۳۳ ش. به دنیا آمد. او پسر ابراهیم خان شعاع الملک و برادر لطف الله خان شعاع الملک که از پیشخدمتان و کالسکه چی باشی ناصرالدین شاه بود، به شمار می آمد. امیر مؤید از تحصیل کرده های دارالفنون تهران بود. سابقاً در زمان ناصرالدین شاه اغلب در تهران جزء عمه خلوت و شکار بود و همیشه ریاست ایل سواد کوه و سوارهای آن محل را داشت. در دوره مظفرالدین شاه به واسطه دسایس درباری از تهران مهاجرت و اغلب در محل خود واقع در مازندران اقامت اختیار نمود. موقعی که محمدعلی شاه

ص: ۷۵۳

در سال ۱۳۲۹ ق. از راه مازندران به خیال تصرف تهران می آمد، می گویند اسماعیل خان هم با او همراهی کرد، ولی ضدیت اسماعیل خان در مازندران علیه قشون روس قولی است مشهور که جملگی بر آنند. چون امیر مؤید نفوذ کاملی در صفحه مازندران داشت، برای پیشرفت اراده دولت مرکزی بسیار قابل استفاده بود. در دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۳ ق. از طرف مردم ساری و کیل گردید و در محرم ۱۳۳۴ ق. که قشون روس از طرف قزوین به تهران رهسپار بود و اغلب نمایندگان از تهران به طرف قم مهاجرت کردند، او هم به همراه شیخ ابراهیم زنجانی و کیل زنجان برای ضدیت با قشون روس به طرف مازندران حرکت کرد و مشغول اقدامات شد. در زمان نخست وزیری وثوق در سال ۱۳۳۶ ق. برابر با ۱۲۹۷ ش. او را با فرزندانش به تهران آوردند و مدتی در تهران زیر نظر بود و بعد باز هم به مازندران رفت و در زمان ریاست وزرایی و وزارت جنگی رضاخان سردار سپه دوباره او را تحت الحفظ به تهران آوردند و به کرمانشاه تبعیدش کردند و دو فرزندش نیز کشته شدند. دو پسر امیر مؤید به نام عباس خان سهم الممالک و اسدالله خان هژبرالسلطان در سال ۱۳۰۳ ش. در گرگان دستگیر و در دهکده کلاک بین گرگان و بهشهر در همین سال تیرباران شدند. امیر مؤید پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۳۱۱ ش. در تهران به بیماری سرطان در سن ۷۸ سالگی درگذشت. در دوره بعد از مشروطه، امیر مؤید هم مثل قوای جنگل، گروهی را به نام اتحاد اسلام تشکیل داده بود. هدف اصلی وی ظاهراً اجرای نظام جمهوری در آن حدود بود. گروه ضدتشکیلی از طریق عبدالعلی لاریجانی مشهور به مجله اسلامی با او مراوده داشتند و از تحرکات او اطلاعاتی در اختیار کمره ای قرار می دادند. می گویند در آستانه کودتای سوم اسفند او هم یکی از نامزدهای اجرای این ماجرا بود که خودش از انجام آن استنکاف ورزید.

شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا

ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دوم مظفرالدین شاه، در سلطنت پدر خود دوبار در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ قمری والی فارس شد و در هر دو بار مردم بر ضد او شورش کردند و دولت مجبور شد او را از آنجا احضار نماید. انگیزه شورش شیرازیان بر علیه والی برای این بود که شعاع السلطنه خواست به بازار و کیل و سراهای اطراف آن که از بناهای کریم خان و کیل می باشد، دست اندازی کند و حرفش هم این بود که چون بناهای مزبور جزو خالصجات است و شاه هم به موجب فرمانی این ها را به من بخشیده، بنابراین ملک من است و باید آن را متصرف شوم و درآمد آنها باید عاید من گردد.

قوام الملکی ها در این املاک ذینفع بودند و املاک زیادی در این حدود داشتند که اگر

شعاع السلطنه موفق به تصرف می شد، قطعاً مستغلات آنها نیز از دست آنان خارج و منتزع می گردید. بنابراین محمدرضا خان قوام الملک و پسرانش شروع به تحریکات نموده و مردم را بر ضد شعاع السلطنه شوراندند و در کار خود نیز موفق گردیدند و دولت ناگزیر شد او را از فارس احضار نماید. عین الدوله در زمان صدارت خود قصد داشت محمدعلی میرزا را از ولایتعهدی برکنار کرده و شعاع السلطنه را به جای وی ولیعهد نماید، اما به واسطه مخالفت روس ها در قصد و نیت خود موفقیت حاصل نکرد و همیشه هم بین عین الدوله و محمدعلی میرزا چندان صفائی نبود.

شعاع السلطنه در زمان سلطنت پدرش مظفرالدین شاه، علاوه بر اینکه از متمولین طراز اول ایران بود، مبلغ یکصدوپانزده هزار تومان نیز مستمری سالیانه داشت. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ قمری) کمیسیون مالیه، مستمری او را به دوازده هزار تومان تقلیل داد. در سال ۱۳۳۰ ق. چون شعاع السلطنه و سالارالدوله هر دو برادر برخلاف قرارداد و تعهداتی که داشتند به تحریک بیگانگان، علیه دولت مشروطه قیام و اقدام نمودند، دولت ناگزیر گردید املاک آنان را توقیف نماید. دولت روس این موضوع را بهانه و دستاویز خود قرار داده با موافقت قبلی دولت انگلیس اولتیماتوم ۴۸ ساعته به دولت ایران تسلیم داشت و درخواست کرد مورگان شوستر امریکایی خزانه دار کل و همکاران خارجی او معزول و دولت ایران متعهد شود که در آینده برای استخدام مستشاران خارجی رضایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب نماید.

مجلس شورای ملی (دوره دوم) این اولتیماتوم را با اکثریت قریب به اتفاق آرا رد کرد، اما ناصرالملک نایب السلطنه و هیأت دولت وقت تحت ریاست نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری پس از انحلال مجلس مجبور به تسلیم شدند و نفوذ دولتین روس و انگلیس بیش از پیش رو به ازدیاد نهاد و زمامداران وقت که دست نشانده بودند، کاملاً دست نشانده تر و تحت نفوذ دولتین درآمدند و از این تاریخ، به تصویب آنان نخست وزیران و وزیران انتخاب می گردیدند.

شیخ الشریعه اصفهانی

شیخ فتح الله معروف به شیخ الشریعه اصفهانی، فرزند محمدجواد در سال ۱۲۶۶ قمری در شیراز زاده شد و به روایت بامداد از دودمان نمازی بود. اینکه معروف به اصفهانی شده برای این است که در اصفهان نشو و نما یافت. پس از تحصیل فقه و اصول در اصفهان، در حوزه درس سیدمحمدباقر صاحب روضات الجنات و برادرش سیدمحمدهاشم، رهسپار نجف گردید و در آنجا به تکمیل تحصیلات در رشته های گوناگون پرداخت و سرانجام پس از درگذشت میرزا محمدتقی شیرازی از مراجع تقلید عالم تشیع شد. مرجعیت او چندان طولی نکشید و پس از شش ماه درگذشت. وی از علمایی بود که عالم و عارف به رجال، تفسیر، فقه، اصول و کلام و از حافظه ای قوی برخوردار بود. او دارای تألیفاتی نیز می باشد که همه به زبان عربی

است و به سال ۱۳۳۹ قمری در سن ۷۳ سالگی در نجف درگذشت و در یکی از حجرات صحن حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد. شیخ الشریعه اصفهانی در زمره مراجعی بود که در دوره جنگ اول جهانی، حکم به جهاد علیه انگلیسی ها داد.

شیرازی، محمد تقی (میرزای دوم)

میرزا محمد تقی شیرازی در سال ۱۲۷۰ قمری زاده شد، وی از علمای بزرگ روحانی، وارسته و شایسته عالم تشیع بود که پس از فوت سید محمد کاظم یزدی صاحب عروها لوثقی در سال ۱۳۳۷ قمری مرجع تقلید شیعیان گردید.

نامبرده از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی و فاضل اردکانی بود و پس از فوت استاد خود حاج میرزا محمد حسن، حوزه درس او را در سامره اداره کرد و به تدریس پرداخت. بعد به کاظمین رفت و در آنجا نیز حوزه درسی ترتیب داد و پس از آن چندی در کربلا و سپس به نجف رفت و ریاست حوزه علمیه به وی منتهی گردید. چون در جنگ بین الملل اول علیه انگلیس ها حکم جهاد داد، شهرتش در عالم اسلام بیش از پیش افزون گردید. میرزا محمد تقی علاوه بر معلومات مذهبی و روحانی خویش، شاعر نیز بوده است و در سال ۱۳۳۸ قمری در سن ۶۸ سالگی در نجف درگذشت و تشییع مفصلی از وی به عمل آمد و در کربلا به خاک سپرده شد.

صدرالاشراف، سید محسن

سید محسن محلاتی صدرالاشراف متولد سال ۱۲۸۸ ق. پسر سید حسین فخرالذاکرین روضه خوان از روضه خوان های محلات، ابتدا از طلاب مدرسه حاج ابوالحسین معمار اصفهانی صنیع الملک بود و در ضمن درس خواندن، مدت کمی هم، برای امرار معاش، روضه خوانی می کرد. بعد به وسیله ای خود را به دربار داخل کرده معلم یکی از پسرهای ناصرالدین شاه شد و بعد ناظر و پیشکار او شده و در سال ۱۳۲۵ ق. وارد در عدلیه گردید.

در سال ۱۳۲۶ ق. که محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، صدرالاشراف باز پرس مشروطه خواهان زندانی در باغشاه بود و می گویند که برای خوشنودی شاه و درباریان به آنان هنگام بازپرسی خیلی سخت می گرفت و پس از اعاده مشروطیت، خویشتن را به اعیان و اشراف متنفذ بست و دوباره داخل عدلیه شد و با وسایل و وسائلی که در دست داشت، به تدریج ترقی کرد تا اینکه رئیس شعبه دیوان کشور، دادستان کل، پنج بار وزیر دادگستری، یک بار نخست وزیر، دو بار سناتور و دو بار رئیس مجلس سنا و یک بار هم استاندار خراسان شد.

در زمان سلطنت رضا شاه باز خود را به دربار نزدیک کرد و برای تصرف اموال

ص: ۷۵۶

لطفعلی خان سردار جلیل کلبادی مازندرانی (متوفی ۱۳۴۸ ق.) و دیگران چندین سفر به نمایندگی از طرف شاه به مازندران رفت و اموال و املاک آن‌ها را تصرف نمود. در سال ۱۳۱۵ ش. که برای آخرین بار در دوره سلطنت رضا شاه پهلوی وزیر دادگستری بود از طرف شاه معزول و به جای وی دکتر احمد متین دفتری که معاون او بود به وزارت دادگستری تعیین گردید. صدرااشراف در مهر ۱۳۴۱ ش. در سن ۹۴ سالگی درگذشت.

عمید السلطنه، عمید الحکما (میرزا سید ابراهیم خان)

میرزا سید ابراهیم خان مشهور به عمیدالحکما و عمیدالسلطنه، پسر میرسید رضی سمنانی که عنوان حکیم باشی نظام داشت، به سال ۱۲۵۳ شمسی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دارالفنون تهران طی کرد و پیش از مشروطیت، عمیدالحکما لقب گرفت و به شغل پدر مشغول گردید. او امور زندگانی خود را از راه طبابت اداره می کرد. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ ق.) از طرف اهالی سمنان وکیل گردید؛ پس از به توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. سفری به قفقاز و روسیه کرد.

پس از فتح تهران به واسطه دوستی که با میرزا حسن خان وثوق الدوله داشت، به دنبال تغییر لقب خود از عمیدالحکما به عمیدالسلطنه، نخست رئیس دیوان محاسبات وزارت مالیه گردید و بعد به معاونت آن وزارتخانه نایل آمد. عمیدالسلطنه مدت مدیدی مشغول این خدمت بود. در سال ۱۳۳۱ ق. در زمان وزارت خارجه و وثوق الدوله، به ریاست اداره محاکمات وزارت خارجه منصوب گردید و سپس به سال ۱۳۳۲ ق. به ریاست اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه مأمور شد. در سال ۱۳۳۶ قمری، چندماهه، بی شغل بود و بعد در همان سال به معاونت ایالت خراسان، که احمد قوام السلطنه والی آنجا بود، منصوب گردید. در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۳۰۰ ش) در کابینه اول و سوم قوام السلطنه به وزارت دادگستری و در کابینه دوم (۱۳۰۰ ش) و چهارم او (۱۳۰۱ ش) به وزارت تجارت و فوائد عامه تعیین و معرفی گردید. عمیدالسلطنه و برادرش ابوالقاسم انتظام الملک، در ایام حیات خود، از اقمار این دو برادر یعنی حسن و وثوق و احمد قوام محسوب می شدند.

فرخی یزدی، محمد

محمد متخلص به فرخی و معروف به فرخی یزدی فرزند ابراهیم یا محمد ابراهیم که در

ص: ۷۵۷

سال ۱۳۰۶ ق. / ۱۲۶۷ ش. در یزد تولد یافت. در جلد سوم تاریخ جراید و مجلات درباره وی این چنین نوشته شده است: «مقدمات عربی را در آن شهر فرا گرفته و از همان جوانی دارای ذوق سرشار و طبع بلند بود. در سنه ۱۳۲۸ قمری به تهران آمد و در این شهر شروع به سرودن اشعاری راجع به آزادی نمود و بعداً در تهران روزنامه طوفان را دایر کرد. در سنه ۱۳۱۸ شمسی زندانی شد و در همان سال در زندان مقتول گردید».

سابق بر این معمول چنین بود که شعرای چاپلوس و استفاده جو در مدح حکام اعم از صالح یا طالح اشعاری می گفتند. فرخی برخلاف آنان در ذم ضیغم الدوله قشقائی که در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۲۸۸ ش. حاکم یزد بود اشعاری سرود، او هم دستور داد که لب های او را بهم دوختند سپس او را به زندان افکند.

این موضوع در مجلس مطرح و مورد پرسش از وزیر داخله واقع شد. فرخی در اواخر سال ۱۳۲۸ ق. به تهران آمد و مشغول به سرودن اشعار گردید. در حکومت وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ مدتی زندانی شد و در کودتای ۱۲۹۹ ش. نیز چندی در باغ سردار اعتماد زندانی بود.

در سال ۱۳۳۹ ق. / ۱۳۰۰ ش. روزنامه طوفان را دایر کرد. چون این روزنامه برای مقالات تندش پشت سر هم توقیف می شد و خودش نیز ممکن بود زندانی شود، فرخی در سفارت روس متحصن شد و مدتی در سفارت روس پناهنده بود. پس از مدتی که گذشت و مذاکراتی با سفارت به عمل آمد دولت به او تأمین داد و یکی از روزها سردار سپه وزیر جنگ به سفارت روس رفته او را با خود بیرون آورد.

در دوره هفتم از یزد به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در اواخر و نزدیک به پایان دوره هفتم به علت مخالفتش با حکومت دیکتاتوری ناگزیر گردید در مجلس متحصن شود و چندین شب در مجلس خوابید، سپس پنهانی از آنجا فرار کرده سر از مسکو درآورد.

در این ایام دولت شوروی به جهاتی سیاستش اقتضا می کرد که با ایران به مسالمت و کج دار و مریز رفتار کند، به این جهت چندان روی خوشی به فرخی نشان داده نشد و او ناگزیر شد که از آنجا خارج شود. چون گذرنامه نداشت دولت ایران برای او گذرنامه ای صادر و برایش به مسکو فرستاد. او از مسکو به برلن رفت و چون پولی نداشت که در آنجا بماند همین طور سرگردان و پریشان بود. در این هنگام تیمورتاش وزیر دربار وقت که در سال

۱۳۱۱ش. برای مذاکره درباره نفت به مقصد لندن به اروپا رفت، فرخی را در برلن ملاقات کرد و به او تأمین داد که به ایران باز گردد. او هم به ایران بازگشت. چندی آزاد بود و می گشت لکن پنهانی زیر نظر بود.

در ایامی که روزنامه نگار بود مقداری کاغذ از کاغذفروشی به نام آقارضا خریده بود و از پولش فقط سیصد تومان باقیمانده بود. کاغذفروش برای وصول طلب خود علیه او اجرائیه صادر کرد. فرخی چون پولی نداشت پردازد درخواست توقیف او را نمود. در هر صورت فرخی در بازداشتگاه اداره ثبت زندانی شد. مدتی در بازداشتگاه ثبت زندانی بود. چون در آنجا حرف هایی می زد که به مقاماتی برمی خورد، به این جهت او را به زندان موقت شهربانی بردند و چندی بعد چون در آنجا هم ساکت نبود و حرف های خودش را می زد و تکرار می نمود، دوباره او را از آنجا به زندان قصر انتقال دادند.

در سال ۱۳۱۶ ش. کارش به دادگستری کشید و دادگاه های فرمایشی او را ابتدا به ۲۷ ماه، بعد به سی ماه و پس از آن به سه سال حبس تأدیبی محکوم نمودند. پس از محکومیت در زندان موقت شهربانی بود، او را به زندان قصر انتقال دادند. چون عده زندانیان در قصر زیادتر از زندان شهربانی بود و فرخی هم با صدای بلند علیه حکومت رضاخان سخن میگفت، بنابراین او را دوباره از زندان قصر به زندان موقت شهربانی منتقل و در زندان انفرادی جای دادند. با این حال او از فریاد کردن کوتاهی نمی کرد. سرانجام در سال ۱۳۱۸ ش. در سن ۵۱ سالگی در بیمارستان زندان به طور اسرار آمیزی درگذشت. گفته شد به وسیله تزریق آمپول هوا او را کشتند.

فرزین، محمد علی (کلوب)

میرزا محمدعلی خان فرزین سابقاً معروف به کلوب بود و در سال ۱۲۵۷ ش. در تهران زاده شد. پدرش میرزا مسیح اصفهانی مدت ها در زمان شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از کارمندان وزارت علوم (فرهنگ) بود. فرزین در دارالفنون مشغول تحصیل شد بعد در رشته نظام داخل گردید و پس از مدتی تحصیل وارد اداره گمرک شده مدت ۹ سال در آنجا مشغول به خدمت بود. در اوایل مشروطیت انجمن فرهنگ را از محصلین ایرانی تشکیل داد و بعد تبدیل به شرکت فرهنگ گردید که مدرسه فرهنگ در تهران از آثار این شرکت می باشد.

در سال ۱۳۲۹ ق. به سمت ریاست مالیه همدان انتخاب شد و چون سابقه در این شهر پیدا کرد، از همدان برای دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ قمری وکیل گردید و به تهران آمد. در سال ۱۳۳۴ قمری مقارن با کشیدن شدن جنگ به خاک ایران، با سایر مهاجرین

از تهران خارج شد و در سال ۱۳۳۵ ق. در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه تشکیل یافت به سمت وزارت مالیه در حکومت مزبور انتخاب گردید. پس از بازگشت از مهاجرت، مدتی رئیس اداره حسابداری وزارت مالیه بود و در سال ۱۳۰۸ ش. وزیر امور خارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را برعهده داشت و در دی ۱۳۲۰ ش. در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت.

قشقایی، صولت الدوله

اسماعیل خان قشقایی صولت الدوله مشهور به سردار عشایر، رئیس ایل قشقایی بود. ایل قشقایی یکی از بزرگ ترین ایلات ایران است که در ادوار مختلف به واسطه وطن خواهی و مبارزه با اجانب همیشه سپر بلا بوده و صدمات زیادی دیده است. وی فرزند داراب خان بود که به سال ۱۲۵۲ ش. متولد و در اواخر سال ۱۳۱۱ ش. در زندان قصر درگذشت. صولت الدوله در ایام جنگ بین المللی اول و حتی پیش از آن با انگلیسی ها مناسبات حسنه ای نداشت و از آنان دوری می کرد. به این جهت در رمضان ۱۳۳۶. (خرداد ۱۲۹۷ ش. برابر با ۱۹۱۸ م.) به انگلیسی ها اعلان جنگ داد و منظورش از این کار این بود که پلیس جنوب را که انگلیسی ها خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعلیمات افسران انگلیسی تشکیل داده بودند، به کلی از میان بردارد، تا اینکه بیگانگان هیچ نفوذی در ایران نداشته باشند. صولت الدوله پیش از این هم در جریان جنبش تنگستانی ها به کمک آنان شتافت. به واقع وی در زمره معدود رؤسای عشایری بود که بنا به حکم مجتهدین علیه انگلیس جنگید. وثوق الدوله وی را از ریاست ایل قشقایی برکنار کرد و این ایل را علیه او شورانید و برادرش سردار احتشام را که متمایل به انگلیس ها بود به ریاست ایل قشقایی معین و منصوب کرد. صولت الدوله با اینکه با سرسختی و دلیرانه جنگید، اما شکست خورد و تلفات و خسارات زیادی متحمل گردید و بعد به واسطه کوشش خود و تمایل شدید ایل قشقایی به وی؛ دوباره در همین سال رئیس ایل شد. برادرش از ترس گرفتار شدن، از فیروزآباد فرار کرد. نتیجه دشمنی و جنگ صولت الدوله با انگلیسی ها این شد که سرانجام از هستی ساقط گردید، به دستور رضا شاه او را زندانی کردند و در همان زندان قصر جان سپرد.

در دوره هشتم، صولت الدوله از جهرم و پسرش محمدناصر خان از طرف ایل قشقایی نماینده مجلس بودند. پس از فوت حسنخان مستوفی الممالک در ۶ شهریور ۱۳۱۱ جنازه او را برای دفن از اختیاریه شمیران به ونک آوردند. پس از دفن، مستوفی هنگامی که مشایعین از در باغ مقبره خارج می شدند تا به خانه های خود بروند، صولت الدوله و ناصر خان پسر بزرگش که هر دو نماینده مجلس بودند و به اصطلاح مصونیت قانونی داشتند؛ برخلاف نص صریح اصل دوازده قانون اساسی دستگیر و در زندان قصر زندانی شدند. دو روز بعد یعنی ۸ شهریور ۱۳۱۱ به موجب لایحه ای که علی منصور وزیر کشور وقت تهیه و تنظیم نموده و به مجلس داد، از هر دو نفر که در زندان به سر می بردند سلب مصونیت شد؛ این لایحه بدون هیچ

گفتگویی تصویب شد. از ابتدای دوره های مجلس شورای ملی تا این تاریخ این اولین سلب مصونیتی بود که از نماینده های مجلس به عمل آمد. یک بار دیگر هم پیش از این در نظر بود صولت الدوله زندانی و سرانجام تلف شود، اما چون مستوفی الممالک زنده بود و از او حمایت می کرد، رضا شاه هم به واسطه شخصیت مستوفی که ظاهراً خیلی به او احترام می گذاشت، صولت الدوله را بخشید. اما به طوری که بالاتر آوردیم همان روز که مستوفی درگذشت، پدر و پسر که نماینده مجلس بودند دستگیر شدند. معروف است که سردار عشایر در سر جنازه مستوفی بیش از دیگران گریه می کرد، یکی از حضار او را تسلی می داد که دیگر بس است و گریه نکند؛ صولت الدوله می گفت بیش تر به حال خودم گریه می کنم که وضع من بعد از این چه خواهد شد. اتفاقاً هم او سرنوشت خود را خوب پیش بینی کرده بود. اسماعیل خان قشقایی و ناصر خان پسرش، مدتی در زندان به سر می بردند تا اینکه سردار عشایر در اواخر ۱۳۱۱ در زندان قصر در سن ۵۹ سالگی درگذشت. چندی بعد هم ناصر خان آزاد گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ ش. سخت زیر نظر بود، در این تاریخ یعنی پس از خروج رضا شاه پهلوی از کشور و تغییر اوضاع، بدون اجازه به فارس رفت و در میان ایل قشقایی دوباره ظاهر شد. صولت الدوله در دوره های پنجم و هشتم از جهرم نماینده مجلس بود.

متین دفتری، احمد

احمد متین دفتری ملقب به اعتضاد لشکر و متین الدوله فرزند ارشد میرزا محمود خان اعتضاد لشکر - عین الممالک در سال ۱۲۷۵ ش. ۱۳۱۴ ق. در تهران تولد یافت. در سال ۱۳۱۹ قمری که پدرش اعتضاد لشکر ملقب به عین الممالک شد، احمد متین دفتری در ۶ سالگی ملقب به لقب پدر خویش اعتضاد لشکر شده و شغل پدر خویش را که لشکرنویسی بود اختیار نمود و از این تاریخ در این سن در زمره لشکرنویسان درآمد! در مدرسه آلمانی که در تهران تأسیس شده بود تحصیل زبان آلمانی نمود و چند سالی منشی سفارت آلمان بود و بعد وارد خدمت وزارت خارجه شد و مراحل را طی کرد تا این که رسید به ریاست دفتر وزارت خارجه رسید. در این ایام ملقب به متین الدوله شد. متین الدوله از همکاران روزنامه ستاره ایران بود، به عبارت بهتر او با افراطی ترین گروه های آن زمان همکاری بود. در این زمان متین الدوله حدود بیست و دو سال داشت. پدرش عین الممالک هم از همکاران گروه ضدتشکیلی کمره ای بود.

در سال ۱۳۰۵ ش. در تشکیلات داور از وزارت خارجه به وزارت عدلیه منتقل و چندی رئیس اداره نظارت بود. در وزارت عدلیه نیز مشاغلی را طی کرد سپس به اروپا رفت و از لوزان درجه دکترا گرفت و به ایران بازگشت. در سال ۱۳۱۴ ش. که سیدمحسن صدرالاشراف وزیر دادگستری بود، متین دفتری به معاونت وزارت دادگستری منصوب گردید. در سال ۱۳۱۵ ش.

ص: ۷۶۱

به جای صدرا لاشراف وزیر دادگستری شد و در سال ۱۳۱۸ که محمود جم نخست وزیر و متین دفتری وزیر دادگستری بود، محمود جم از نخست وزیری سقوط کرد. پس از سقوط کابینه جم، متین دفتری در این سال، در سن ۴۳ سالگی نخست وزیر شد. نخست وزیری او بیش از نه ماه طول نکشید که با تغییر و تشدد شاه روبه رو شده از کار برکنار گردید و زندانی شد. چندی در زندان به سر می برد و بعد آزاد گردید.

در سال ۱۳۲۴ ش. که احمد قوام به جای ابراهیم حکیمی نخست وزیر شد متین دفتری در کابینه وی وزیر مشاور بود. در دوره پانزدهم در سال ۱۳۲۶ ش. در دوره نخست وزیری احمد قوام از مشکین شهر به سمت نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در اولین دوره مجلس سنا از تهران به سمت سناتوری انتخاب شد و در دوره های بعد هم متوالیاً سناتور بود و در تیر ۱۳۵۰ ش. در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت.

مجتهد، میرزا محسن

میرزا محسن مجتهد در بیستم ذیحجه ۱۲۸۸ در تهران به دنیا آمد. او برادر سید جعفر صدرالعلما بود و فرزند سید محمد باقر صدرالعلما. نیز داماد سید عبدالله بهبهانی بود. میرزا محسن در ایام مشروطه از مشاهیر تهران به شمار میرفت. در آن زمان او ریاست هیئت علمای تهران را داشت. به سال ۱۳۲۴ از طرف طلاب تهران به نمایندگی مجلس برگزیده شد، او به سید عبدالله بهبهانی از رهبران تراز اول مشروطه، بسیار نزدیک بود و به وی فوق العاده علاقمند. در عین حال داماد بهبهانی بود، به همین جهات در پیشبرد امر مشروطه بسیار مؤثر واقع شد. میرزا محسن در جریان تحولات مشروطه به بعد بسیار مشهور گردید، بعد از قتل بهبهانی به سال ۱۳۲۸ قمری در حقیقت جای او را گرفت؛ مردم در این سالهای پر آشوب اغلب به او رجوع میکردند. او را از باهوش ترین طلاب عصر خود به شمار آورده اند و گفته اند با همه روابط حسنه داشت. میرزا محسن مجتهد در رمضان سال ۱۳۳۵ مصادف با خرداد ۱۲۹۶ در تهران به ضرب گلوله هایی که از طپانچه احسان الله خان دوستدار شلیک شد، به قتل رسید، قتلی که گناه آن را به گردن مرد ساده لوحی مثل حسین خان لاله افکنند. میرزا محسن به هنگام مرگ چهل و هفت سال داشت و جنازه او در مشهد دفن گردید.

محتشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان

حاج میرزا حسن خان محتشم السلطنه فرزند میرزا محمد خان صدیق الملک معروف به میرزا محمد رئیس نوری بود. او کارمند وزارت امور خارجه بود، مدت ها مأموریت های زیادی در هندوستان انجام داد و در آنجا اقامت داشت. سپس ریاست اداره مرکزی وزارت امور خارجه را تصدی کرد، به سال ۱۳۲۵ از طرف اتابک امین السلطان به معاونت رئیس الوزرا

ص: ۷۶۲

منصوب شد، به سال ۱۳۲۶ قمری مأمور کمیسیون تحدید حدود عثمانی و ایران بود. در این زمان او مدتی در حبس مجاهدین مشروطه طلب در اورمیه به سر برد. با این حساب وی تا این زمان خدمتی به مشروطه نکرده بود. بعد از فتح تهران محتشم السلطنه به پایتخت آمد و وزارت عدلیه، خارجه، داخله و مالیه را در ادوار مختلف به دست گرفت. سال ۱۳۳۶- سال قطعی ایران - او پیشکار آذربایجان گردید. در این زمان او حدوداً پنجاه ساله بود.

مدرس، سید حسن

سید حسن معروف به مدرس فرزند سید اسماعیل در سال ۱۲۸۷ ق. در قریه سرابه کچو از توابع اردستان متولد شد، لکن پدر و جدش که اهل منبر بوده اند اصلاً از اهل زواره می باشند و به قمشه (شهرضا) مهاجرت کرده در آنجا ساکن شده اند. تا سن ۴ سالگی در شهرضا می زیسته و در سن ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و مدت ۱۳ سال در اصفهان بود و در این مدت تحصیلاتش نزد ملا عبدالعلی هرنندی (متوفی ۱۳۰۶ ق.) و جهانگیرخان قشقایی (متوفی ۱۳۲۸ ق.) و آخوند ملا محمد کاشی (متوفی ۱۳۳۳ ق.) بوده است. در سال ۱۳۰۹ ق. برای تکمیل تحصیلات به عتبات رفت و مدت هفت سال در آنجا ماند و از محضر درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی استفاده نمود. در سال ۱۳۱۶ ق. از عراق به اصفهان وارد شده و در مدرسه جده کوچک مشغول به تدریس فقه و اصول گردید و چون تدریس می کرد به این جهت به نام و عنوان مدرس مشهور شد. در ایامی که در اصفهان می زیسته مخالفین و معاندینش در صدد کشتن او برمی آیند و در مدرسه جده بزرگ چهارتیر به طرف او می اندازند اما موفق به کشتن او نمی شوند. در اصفهان بود که تغییراتی در وضع حکومت حاصل گشت، یعنی حکومت از استبداد به مشروطیت گرایید. در دوره دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۸ ق. از طرف هیئت علمای نجف برای نظارت بر قوانین مجلس و تطبیق آن با اصول شرع، برحسب یکی از مواد قانون اساسی نامزد و وارد تهران گردید و در جزو هیأت علمیه که یکی از هیأت های مجلس بود خود را معرفی کرد. در دوره سوم در سال ۱۳۳۲ ق. از طرف اهالی تهران به وکالت انتخاب شد و در تهران نامی پیدا کرد. در محرم ۱۳۳۴ ق. در ایام جنگ بین الملل اول به همراه عده ای از رجال و نمایندگان مجلس مدت دو سال در عراق، سوریه و ترکیه در مهاجرت بود و در همین سال (۱۳۳۴) در هیأت دولتی که در مهاجرت تحت ریاست رضاقلی خان مافی نظام السلطنه تشکیل یافت، مدتی کوتاه وزیر عدلیه بود و بعد با سایر مهاجرین به ایران بازگشت و در ادوار مختلف نماینده مجلس بود. مرحوم مدرس در دوره پنجم جداً با انقراض سلسله قاجاریه مخالف بود و در جلسه شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ (۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ ق.) راجع به طرح پیشنهادی عده ای از نمایندگان مجلس دایر به انقراض سلسله قاجاریه سخت مخالفت کرد. مرحوم مدرس به واسطه مخالفت سخت خود با هیأت حاکمه وقت در هفتم آبان ۱۳۰۵ مورد حمله عده ای که مأمور کشتن او بودند، واقع شد. چند گلوله به وی اصابت کرد اما از این ترور جان به سلامت به در برد. با این وصف او باز

ص: ۷۶۳

هم از میدان خارج نشد و بر مخالفت خود کاملاً استوار بود تا اینکه چند سال بعد شبانه او را تحت الحفظ به خوفاً خراسان در مرز افغانستان تبعید کردند و پس از چندی امر شد که او را در آنجا شهید کنند. اما به جهاتی در آنجا کشته نشد. بعد او را دوباره تحت الحفظ از خوفاً به کاشمر (ترشیز) منتقل کردند و در این شهر در دهم آذر ۱۳۱۶ برابر با ۲۸ رمضان ۱۳۵۶ در حبس کاشمر به وسیله مأمورین شهربانی مقتول و در همان جا مدفون گردید.

مرزبان گیلانی، دکتر اسماعیل

دکتر اسماعیل خان مرزبان گیلانی مشهور به مؤدب السلطنه و امین الملک، شاگرد راتولد چشم پزشک و معلم دارالفنون و جراح بیمارستان دولتی تهران بود. دکتر مرزبان پس از پایان تحصیل از چشم پزشکان معروف تهران شد و در این فن شهرتی یافت، اما ولی چون میل زیادی به وکالت و وزارت داشت، مطب خود را به کلی رها کرد و دیگر دور حرفه خود نمی گردید. چند بار در کابینه های مختلف وزیر شد و یکی دوبار نیز لقب خود را تغییر داد. ضمناً در سلک دراویش صفی علیشاهی و ظهیرالدوله نیز درآمده بود و خود را جانشین آنان می دانست و رئیس انجمن اخوت بود. او در سن هشتاد و اندی سالگی در تهران درگذشت.

مشار، حسن

حسن مشار (مشارالملک) به سال ۱۲۴۳ ش. در تهران متولد شد، او پسر حاج علی اکبر خان بود که مدت ها در دستگاه میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک وزیر امور خارجه دوره ناصری مشغول به خدمت بود و چندی هم در نزد میرزا جوادخان سعدالدوله کار می کرد. او بعداً از کارمندان وزارت خارجه گردید و به تدریج ترقی کرد تا این که در سال ۱۲۸۷ ش. برابر ۱۳۲۹ ق. به ریاست اداره حسابداری و گذرنامه وزارت خارجه رسید. با این وصف ترقیات وی بیشتر در دوره مشروطیت بود. در دوره اول به عنوان نماینده اشراف و مالکین از تهران انتخاب شد. در سال ۱۲۹۴ ش. برابر با ۱۳۳۳ ق که وثوق الدوله در کابینه پنجم مستوفی الممالک وزیر مالیه

ص: ۷۶۴

بود، مشارالملک را به سمت معاون خویش برگزید و یک سال بعد (شهریور ۱۲۹۵) در کابینه اول وثوق الدوله وزیر مالیه و سرپرست وزارت تجارت و فوائد عامه شد. در این سال است که بین تجارتخانه تومانیانس، مشارالملک و وثوق الدوله قراردادی منعقد و شرکته دایر شد که محصول تریاک ایران اعم از صدور به خارج و مصرف داخلی به این شرکت واگذار گردید. قرارداد به نام تجارت خانه تومانیانس منعقد شده بود، اما میگفتند حسن مشار و وثوق هم در آن مشارکت دارند. شرکت مزبور که اداره تحدید تریاک را چند سالی زیر نظر داشت، از این راه سود هنگفتی عاید شرکا کرد. درست در همین زمان منشی زاده را از کار برکنار کردند. تجارت خانه تومانیانس چهل در صد صادرات روسیه به ایران را در اختیار خود داشت.

در کابینه های عین الدوله و صمصام السلطنه بختیاری و در کابینه وثوق الدوله، وی وزیر مالیه بود. در کابینه دوم وثوق الدوله که به کابینه قرارداد معروف شد، جای وی را اکبر میرزا صارم الدوله گرفت و مشارالملک وزیر مشاور گردید. حسن مشار پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. وزیر دربار احمد شاه شد و پس از سقوط کابینه سید ضیاءالدین (معروف به کابینه سیاه) کاندیدای ریاست وزرایی بود، ولی این اقدام نگرفت و مشار در این راه ناکام ماند. در دوره چهارم (۱۳۰۰ ش.) از سیرجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در کابینه سوم و چهارم رضاخان سردار سپه به سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ ش. و نیز در کابینه اول محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ ش. وزیر خارجه بود. پس از توقیف فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر مالیه و محکومیتش در دوره رضاشاه (۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ش.)، مشارالملک در همین سال وزیر مالیه شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی بود و قبلاً درباره آن قول و قرارهایی داده شده بود، وی برکنار و سیدحسن تقی زاده جای او نشست.

مشارالملک در مدت عمر دراز خود پنج بار وزیر مالیه یک بار وزیر مشاور، سه بار وزیر خارجه و یک بار وزیر دربار بود. در سال ۱۳۱۶ ش. به اروپا رفت و تا سال فوتش در مونته کارلو (فرانسه) زندگی می کرد. او در سال ۱۳۲۷ ش. در سن ۸۵ سالگی در اروپا درگذشت و در نجف اشرف در ایوان صحن مزار حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد. مشارالملک در زمان حیات خود از متمولین و ملاکین طراز یک ایران به شمار می آمد.

ممتاز الدوله، اسماعیل خان

میرزا اسماعیل خان ممتاز ممتازالدوله متولد ۱۲۵۸ ش. پسر میرزا علی اکبر مکرم السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ ش.) پسر آقا صمد صراف تبریزی بود. وی در وزارت خارجه مشغول و مدت های زیاد در اسلامبول در سفارت خانه ایران کار کرد. در اوایل صدارت سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله به تهران آمد و در دستگاه عین الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ ق. برحسب دستور دولت وقت قانون عدلیه را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود.

در دوره اول مجلس وکیل شد و پس از میرزا محمود خان احتشام السلطنه خوشنام جانشین وی گردید. در آن ایام مطبوعات را علیه احتشام السلطنه تحریک کردند، او هم بر اثر مخالفت مطبوعات از کار خود استعفا کرد. به جای او ابتدا محمد قلی خان مخبرالملک انتخاب شد. چون وی زیربار نرفت و ریاست مجلس را نپذیرفت از این جهت میرزا اسماعیل خان را به ریاست مجلس برگزیدند. در موقع به توپ بستن مجلس او رئیس بود و پس از انحلال مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ق. به تهران آمد و از طرف آذربایجان وکیل گردید و در

سال ۱۳۲۹ق. نیز رئیس مجلس شد. در کابینه محمد ولی خان سپهدار اعظم به سال ۱۳۲۹ق. وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی خان

ص: ۷۶۵

صمصام السلطنه بختیاری وزیر عدلیه گردید و بعد مدت ها بی شغل بود تا اینکه در سال ۱۳۳۵ ق. در کابینه میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر عدلیه گردید. ممتاز الدوله در ۱۳۱۲ ش. در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت.

نظام السلطنه مافی، رضاقلی خان

رضاقلی خان مافی (مجیرالسلطنه - سالار معظم - سردار مکرم - نظام السلطنه) پسر حیدرقلی خان برهان الدوله و برادرزاده حسینقلی خان نظام السلطنه مافی بوده و در سال ۱۲۴۶ ش. زاده شد. از زمانی که حسینقلی خان نظام السلطنه روی کار آمد، رضاقلی خان پیشکاری او را در تهران یا ریاست یکی از شعبه های شغل او را داشت و در بنادر خلیج فارس، تهران و تبریز در حکومت های نظام السلطنه به شغل های گوناگون با عموی خود مشغول بود از سال ۱۳۰۵ تا اوایل ۱۳۰۸ ق. که حسینقلی خان نظام السلطنه والی خوزستان بود، رضاقلی خان را به ریاست عدلیه آن سامان برگزیده به همراه خود برد. از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ ق. که حسینقلی خان نظام السلطنه حکمران بنادر خلیج فارس و مدیر گمرک فارس و اصفهان بود، رضاقلی خان سمت معاونت او را داشت و در این ایام عنوانش (میرزا رضاقلی خان مستوفی نایب الحکومه بندرات) بود. در اواخر سال ۱۳۰۹ ق. که نظام السلطنه به تهران احضار شد، بنا بر پیشنهاد وی و تصویب امین السلطان وزیراعظم، تصدی امور بنادر و گمرکات جنوب به رضاقلی خان واگذار و در سال ۱۳۱۰ ق. ملقب به مجیرالسلطنه گردید. حکومت وی در این نواحی پیش از چند ماهی طول نکشید که حسینقلی خان مافی نظام السلطنه به پیشکاری نصرت الدین میرزای سالارالسلطنه فرمانفرمای فارس معین و فرستاده شد و او حکومت بنادر، دشتی و دشتستان را به برادر خود محمدحسن خان سعدالملک واگذار نمود و مجیرالسلطنه دوباره پیشکاری امور نظام السلطنه را در تهران عهده دار گردید. در این ایام و نیز تا سال ۱۳۱۶ ق. لقب او مجیرالسلطنه بود. در این سال به ریاست قشون آذربایجان تعیین و ملقب به سالار معظم گردید و یکی از برادرانش میرزا احمد خان ملقب به مجیرالسلطنه شد. سپس از آذربایجان شخصاً به حکومت بنادر جنوب منصوب گردید. در سال ۱۳۲۱ ق. در مسافرت لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان به خلیج فارس حاکم بنادر و علاءالدوله (میرزا احمد خان) والی فارس بود. می گویند در سرکشی که علاءالدوله به بنادر جنوب نمود به واسطه پذیرایی و احترام زیاده از حد معمول که نسبت به لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان به عمل آورده بود،

بهانه ای از او گرفته به سالار معظم سخت پرخاش نمود. در سال ۱۳۲۲ ق. به حکومت لرستان و خوزستان منصوب و به لقب سردار مکرمی نایل شد. در ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴ ق.) حکومت کرمان را به او دادند، ولی نرفته منفصل گردید. در سال ۱۳۲۶ ق. که حسینقلی خان نظام السلطنه درگذشت رضاقلی خان سردار مکرم ملقب به نظام السلطنه شد. در سال ۱۳۲۹ ق. به حکومت کرمانشاهان و از آنجا به حکومت فارس رفت. نظام السلطنه به واسطه دسته بندی ها و مخالفت شدید میان اسماعیل خان صولت الدوله قشقایی و حبیب الله خان قوام الملک و دسایس بیگانگان در امور فارس از کار کناره گیری نمود و در اوایل ۱۳۳۰ ق. پس از عزل از ایالت فارس از شیراز به حمایت صولت الدوله از راه بهبهان به اروپا مسافرت کرد و به جای وی مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) تعیین و اعزام شد و قریب دو سال در اروپا و - بیشتر در سوئیس - گذرانید. مخبرالسلطنه در صفحه ۳۷۱ کتاب خاطرات و خطرات راجع به حکومت نظام السلطنه در فارس چنین گوید: «نظام السلطنه به فارس رفت از راه بهبهان که قبلاً صولت الدوله را ملاقات کرده باشد، با او ساخت، قوام الملک و نصرالدوله را گرفت و به سعی قنصل انگلیس قرار شد به فرنگ بروند در راه برحسب مواعد کسان صولت الدوله بر سر آنها ریختند (متزل اول) نصرالدوله کشته شد، قوام الملک فرار کرد و خودش را به قنصل گری انگلیس رساند. فارس آشوب شد نظام السلطنه معزول در ازای این خدمات شبان کاره بازیراه دشتی و خشت را برد که بلوکی است». در اواخر ۱۳۳۱ ق. به تهران بازگشت و بعد از چند ماهی به حکومت بروجرد و لرستان و خوزستان منصوب شد و به آنجا رفت. در سال ۱۳۳۳ ق. در جنگ بین الملل اول که قشون روس برای حمله به خاک عثمانی از راه ایران خود را آماده نمود، نظام السلطنه بنابر مقتضیاتی با کنت کانیس وابسته نظامی سفارت آلمان قراردادهای منعقد کرد و تهیه قشون کرد و برای مدافعه از قشون روس از بروجرد حرکت کرد و در حدود کرمانشاه (۱۳۳۴ ق.) شروع به جنگ های مختلف با قشون روس نمود. در این زمان او هیأت دولتی تشکیل داد. در همین هنگام مهاجرین تهران که اغلب از وکلا و آزادیخواهان بودند، در صحنه به نظام السلطنه پیوستند و ریاست او را قبول کردند. از طرف برلن و اسلامبول (حکومت آلمان و عثمانی) نیز ریاست قوای ملی او را تصدیق کردند و شروع به جنگ های متوالی با روس ها شد تا در جمادی الاولی ۱۳۳۵ ق. که قشون روس کرمانشاه را تصرف کرد، به طرف کرکوک و موصل آمد و سپس به اسلامبول رفته در آنجا متوقف و مقیم گردید. پس از شکست آلمان و مصالحه متفقین با آن، دولت مهاجرین و همچنین نظام السلطنه به ایران بازگشتند و دیگر کاری به نظام السلطنه ارجاع نگردید تا اینکه در سال ۱۳۰۳ ش. (۱۳۴۳ ق.) در سن ۵۷ سالگی درگذشت و در مقبره خانوادگی در امام زاده عبدالله (شهر ری) به خاک

وثوق الدوله، حسن خان

وثوق الدوله به سال ۱۲۴۷ ش. در خانوادهای سرشناس و ثروتمند به دنیا آمد و تا سال ۱۳۳۰ شمسی زیست و در این سال به سن هشتاد و سه سالگی درگذشت. اجداد او از همان بدو تأسیس حکومت قاجار به خدمت آن در آمدند، خانواده های مستوفی، متین دفتری و مصدق همه از بستگان او بودند. اینها بستگان خانواده پدری او به شمار میرفتند و از خانواده مادری هم با خانواده امینی که از اولاد و احفاد مجد الملک سینکی و میرزا علیخان امین الدوله بودند نسبت داشت. مادر او در دوره طفولیت درگذشت. پدرش سمت مستوفی گری داشت و به همین دلیل بیشتر وقت خود را در شهرستان ها میگذرانید. به دلیل دوری از پدر او در خانواده امین الدوله بالید، فارسی را به خوبی آموخت و مسافرتهاى عیدهای به خارج کشور کرد. در همین مسافرتها فرانسه و انگلیسی آموخت و بر آن تسلط یافت. از دوره نوجوانی همراه پدر و دستیار او بود. به دلیل تجربهای که در امور مالیه اندوخت، از همان دوره جوانی مستوفی ایالت آذربایجان شد. در دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی رسید و به زودی به نیابت رئیس مجلس نائل آمد. به سال ۱۲۹۰ درست در آستانه اولتیماتوم روسیه، وزیر خارجه شد. چهار سال بعد وزیر مالیه گردید و در مرداد ۱۲۹۵ تا خرداد ۱۲۹۶، یعنی سالهای میانی جنگ، رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه شد. بار دوم از مرداد ۱۲۹۷ تا تیر ۱۲۹۹ باز هم رئیس الوزرا گردید، بعد از این دوره و قبل از کودتای رضاخان از ایران به اروپا رفت و تا سال ۱۳۰۴ در آنجا اقامت گزید. وقتی رضاشاه به سلطنت رسید، او را در خرداد ۱۳۰۵ به عنوان وزیر مالیه برگزیدند و در شهریور آن سال وزیر عدلیه شد، چند ماه بعد به نمایندگی مجلس رسید و از پست وزارت استعفا داد. به سال ۱۳۰۷ نماینده دوره هفتم مجلس شد و بعد از آن خود را بازنشسته سیاسی کرد. از این به بعد گاهی رضاشاه با او در مسائل مالی به مشورت میپرداخت، به سال ۱۳۱۴ رئیس فرهنگستان شد و این آخرین شغل رسمی او بود. وثوق الدوله دو پسر و هشت دختر داشت.

هدایت، مخبرالسلطنه حاج مهدیقلی هدایت مشهور به مخبرالسلطنه، معروف به خان خانان پسر سوم علیقلی خان مخبرالدوله، و نوه رضاقلی خان بود. او در هفتم شعبان ۱۲۸۰ متولد شد و در سن ۱۴ سالگی به سال ۱۲۹۵ ق. به همراه برادر بزرگترش مرتضی قلی خان (صنیع الدوله) به اروپا رفت و در برلن مشغول به تحصیل گردید. به همین جهت زبان آلمانی را خوب می دانست و به زبان های فرانسه و انگلیسی هم آگاهی داشت. مخبرالسلطنه در ۱۲۹۷ ق. با برادرش به تهران بازگشت و پس از مراجعت به ایران کارمند تلگرافخانه شد. در ۱۳۱۱ ق. همراه با برادر دیگرش محمدقلی خان (مخبرالملک) به منصب پیشخدمتی خاص ناصرالدین شاه تعیین شدند. پس از درگذشت پدر به سال ۱۳۱۵ ق. هنگامی که پسران او به حضور مظفرالدین شاه درآمدند، هر یک از آنان ملقب به لقبی گردیدند و مهدیقلی خان در این سال ملقب به مخبرالسلطنه

گردید. بعداً در همین سال که پست خانه از امین الدوله (میرزاعلی خان) گرفته شد و به صنایع الدوله محول گردید، مخبرالسلطنه رئیس پست گردید و سپس در محرم ۱۳۱۶ که میرزا محمدعلی خان قوام الدوله و محمدتقی خان معزالملک و صنایع الدوله با همکاری هم تصدی گمرکات را به عهده گرفتند، مخبرالسلطنه به سمت ریاست پست خانه، گمرک و تلگراف خانه آذربایجان تعیین و به آن سامان فرستاده شد. پس از عزل میرزاعلی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم از صدارت در سال ۱۳۲۱ قمری، به اتفاق وی سفر مفصلی به اروپا، امریکا، چین، ژاپن و هند نمود. سپس به تنهایی به ایران بازگشت. او مدتی بیکار بود و مشغول به تألیف یکی دو کتاب شد. در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۲ قمری رئیس مدرسه نظام در تهران گردید.

دوره فعالیت و شهرت مخبرالسلطنه از سال ۱۳۲۴ قمری که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود، آغاز می گردد. وی چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، اغلب واسطه بین طرفین واقع می شد و در گرفتن قانون اساسی و به صحه شاه رساندن آن تلاش هایی کرد. در همین سال، در هیئتی که برای تنظیم و تدوین قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود، مخبرالسلطنه یکی از برجسته ترین اعضای آن هیئت به شمار می رفت. اولین بار که مخبرالسلطنه وزیر شد در سال ۱۳۲۵ قمری (۱۲۸۵ خورشیدی) بود که در کابینه سلطان علی خان وزیر افخم به وزارت علوم (فرهنگ) منصوب شد و در همین سال در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک به همان سمت باقی بود و در کابینه های ابوالقاسم خان ناصرالملک و حسینقلی خان مافی نظام السلطنه (۱۲۸۶ ش.) وزیر عدلیه شد و در تأسیس عدلیه جدید اقداماتی انجام داد. در کابینه نظام السلطنه (۱۲۸۷ شمسی = ۱۳۲۶ قمری) ابتدا وزیر عدلیه و بعد وزیر فرهنگ شد و به جای او میرزا رضا خان مؤیدالسلطنه گرانمایه به سمت وزیر عدلیه انتخاب گردید. در همین سال به جای عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از حکومت آذربایجان استعفا کرده بود، به سمت والی گری آذربایجان منصوب گردید.

در این سمت پس از توپ بستن مجلس چون باطناً با مشروطه خواهان همراه بود، از حکومت آن سامان استعفا کرده به برلن مسافرت نمود. قریب یک سال در آنجا اقامت داشت و به جای او عبدالمجید میرزا عین الدوله والی آذربایجان شد. پس از غلبه مشروطه خواهان و فتح تهران (۱۳۲۷ ق.) با تمایل آذربایجانی ها دوباره والی آذربایجان شد و پس از دو سال بار دیگر معزول شد و به اروپا رفت. مدتی بعد باز به تهران بازگشت. مخبرالسلطنه در سال ۱۳۳۰ ق. به جای رضاقلی خان مافی نظام السلطنه به حکومت فارس منصوب شد و به شیراز رفت. به روایت بامداد طرز حکومتش برخلاف حکام سابق با صحت عمل، بسیار ساده و بدون تکلف و تشریفات بود و کوشش داشت ایالتی را که در آنجا والی است، خیلی منظم و مرتب نماید. زمانی که او والی فارس بود، بار دیگر تشکیلات ایالتی حزب دمکرات فارس را که دکتر مهدی ملک زاده، سیف الله نواب و عده ای دیگر در آن حضور داشتند، راه اندازی کرد.

سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۴ شمسی از شیراز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۵ قمری (۱۲)

۹۶ شمسی) از تهران به سمت نمایندگی در مجلس چهارم انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۶ شمسی) در کابینه دوم شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله و نیز در همین سال در کابینه مستوفی الممالک وزیر عدلیه شد. در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ شمسی) به هنگام قیام شیخ محمدخیابانی در آذربایجان که علیه قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله صورت گرفت، نقش اساسی در سرکوب جنبش ایفا کرد. این زمان در کابینه مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، مخبرالسلطنه سمت وزارت مالیه داشت. در همین سمت برای بار دوم به والی گری ایالت آذربایجان منصوب و به آنجا اعزام گردید. در سال ۱۳۰۰ شمسی از حکومت استعفا داده به تهران بازگشت و در کابینه مستوفی الممالک به سال ۱۳۰۱ شمسی وزیر فواید عامه و تجارت و در ۱۳۰۵ شمسی در دو کابینه مستوفی الممالک نیز وزیر فواید عامه بود. در همین سال که وزیر فواید عامه بود، به حوزه قضائی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور گردید و بعد در خرداد ۱۳۰۶ شمسی به سمت نخست وزیری انتخاب گردید. چون در سال ۱۳۰۶ شمسی کنترات دکتر میلسپو امریکایی مستشار کل مالی ایران پایان می یافت و از طرف مجلس دوره ششم مأموریت او تجدید نگردید. مخبرالسلطنه در جلسه ۱۵ مرداد از طرف مجلس علاوه بر منصب نخست وزیری، به جای میلسپو رئیس دارایی هم شد. نخست وزیریش تا ۲۲ شهریور ۱۳۱۲ به مدت ۶ سال و سه ماه و ۱۲ روز طول کشید. در این مدت به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه اسماً نخست وزیر بود، لکن تمام کارهای محوله به او و وزرا با شخص خود شاه بود. مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات در این باب می گوید: «از این تاریخ رأی، رأی پهلوی است، وزرا واسطه بین وزارتخانه و شاه، نقیر و قطمیر باید به عرض برسد و آنچه امر شد اطاعت می شود». مخبرالسلطنه در مدت حیات اداری خود یک بار وزیر مالیه، یکبار وزیر داخله، یکبار والی فارس، یکبار رئیس دیوان عالی کشور، دوبار والی آذربایجان، چهاربار وزیر فرهنگ، پنج بار وزیر عدلیه، پنج بار وزیر فواید عامه و چهاربار نخست وزیر بوده است. ضمناً دارای چند جلد تألیفات نیز می باشد. خود در شرح حالش نوشته روی هم رفته ۵۳ سال سابقه خدمت دولتی داشته؛ او در ۱۹ شهریور سال ۱۳۳۴ (صفر ۱۳۷۵) در سن ۹۵ سالگی درگذشت.

یزدی، سید محمد کاظم

آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی فرزند سید عبدالعظیم از سادات طباطبائی یزد، در سال ۱۲۴۷ ق. در یکی از قرای یزد زاده شد. مقدمات و سطوح را در نزد علمای اصفهان خواند و سپس تحصیلات خود را در نزد علمای طراز اول آنجا ادامه داد تا اینکه به درجه اجتهاد رسید. سپس طبق معمول آن زمان برای تکمیل معلومات خویش به نجف رفت و مدتی در حوزه درس میرزا محمدحسن شیرازی و سایر علمای دیگر برای استفاده از دروس آنان حاضر می شد و پس از درگذشت میرزای شیرازی به سال ۱۳۱۲ ق.، خود به تدریس علوم

ص: ۷۷۰

دینیه پرداخته و سال ها حوزه درسش یکی از مهم ترین حوزه های درس نجف به شمار می آمد. با مشروطیت موافق نبود و از نجف جداً مخالفت خود را ابراز و اظهار می داشت.

برای این موضوع زمانی قصد کشتن او را داشتند ولی موفق نگردیدند و او با هیچ گونه ترسی بر مخالفت خود استوار بود. هنگامی که انگلیس ها برای جلب نظر وی خواستند پولی را که از هند همه ساله در نجف و کربلا بین عده ای تقسیم می کردند، در بست به او بدهند، سیدمحمدکاظم از پذیرش آن امتناع ورزید و آن را نپذیرفت.

سید کاظم یزدی تألیفات زیادی دارد که از آن جمله کتاب عروها لوثقی در فقه است. از آن به بعد او به صاحب عروه مشهور شد. کسانی که می خواستند جواز اجتهاد بگیرند، باید بر عروه حاشیه می نوشتند. از آثار خیریه او مسجد و مدرسه ای عالی است در نجف که بهترین بنا در آنجا به شمار می آید. سیدمحمدکاظم یزدی در سال ۱۳۳۷ ق. در حدود سن ۹۰ سالگی در نجف درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

۱. اسناد

الف. اسناد انگلیس: گزیده اسناد سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ مشتمل بر مکاتبات شرکت نفت انگلیس و ایران، بانک شاهنشاهی، لرد بالفور، لرد کرزن، سر چارلز مارلینگ، سرپرسی کاکس، هرمن نورمن، ادوین مونتگگ و لرد چلمسفورد در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹.

ب. اسناد داخلی

- اسناد سازمان ملی ایران در مورد مکاتبات مربوط به کمیته مجازات، دوره عین الدوله و وثوق الدوله.

- اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در مورد کمیته مجازات، جنبش جنگل، قرارداد ۱۹۱۹، کودتای ۱۲۹۹، وبا، جنگ اول جهانی و پلیس جنوب، کابینه های علاء السلطنه، عین الدوله، فرمانفرما، سپهدار تنکابنی، وثوق الدوله، مشیرالدوله و سپهدار رشتی.

- اسناد وزارت خارجه ج.ا.ا. در ارتباط با نفت شمال و روابط با امریکا.

۲. روزنامه، نشریات ادواری و مجلات

اطلاعات، دوره سال ۱۳۱۰ ش.

ارشاد، دوره سال ۱۳۳۱ ق.

آفتاب، سال اول و دوم و سوم (۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ ق.).

الاسلام، دوره سال ۱۳۳۱ ق.

القباء، دوره سال ۱۳۲۷ ش.

آینده، دوره های اول تا چهارم، و: ش ۲۷ سال ۱۳۶۰.

ایران، دوره های ۱۳۳۵، ۱۳۳۹ ق.

ص: ۷۷۳

باختر، دوره سال ۱۳۲۱ ش.

بامداد روشن، دوره سال ۱۳۳۵.

بررسی های تاریخی، سال یکم، ش ۲، مهر ۱۳۷۳.

برق، دوره سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ ق.

پروردین، دوره سال ۱۳۳۳.

تاریخ معاصر ایران (مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی)، ش ۳، ۱۳۷۴.

ترقی، دوره سالهای ۱۳۴۳، ۱۳۴۴.

تمدن، دوره سال ۱۳۲۵ ق.

چهره نما (چاپ مصر)، دوره سالهای ۱۳۲۷، ۱۳۳۰ ق.

حکمت (چاپ مصر)، دوره سال ۱۳۲۷ ق.

رعد، دوره های ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ ق.

ره آورد، لس آنجلس، ش ۱۵، تابستان ۱۳۶۶ و سی ام نوامبر ۱۹۹۲.

زبان آزاد، دوره سال ۱۳۳۵ ق.

ستاره ایران، دوره سال های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ ق.

شرق، دوره سال ۱۳۲۸.

عصر جدید، دوره کامل ۱۳۳۳، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴ ق.

کاوه (چاپ برلین)، دوره کامل، به کوشش ایرج افشار.

کوکب ایران، دوره سال ۱۳۳۵.

محاکمات، دوره سال ۱۳۲۶ ق.

مطالعات تاریخی (مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی)، سال اول ش ۳، سال دوم ش ۶.

نوبهار، دوره سال های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶ ق.

یادگار، دوره سال ۱۳۲۶ ش.

یغما، دوره سال ۱۳۳۱ ش.

۳. کتاب های فارسی مشتمل بر منابع عمومی، اسناد منتشر شده، خاطرات، کتاب های رجال شناسی، مجموعه، تک نگاری ها، تحقیقات جدید و تاریخهای محلی

آذری، علی: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۶۲).

اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند، (تهران، ۱۳۷۴).

اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: صدرالتواریخ، (تهران، روزبهان، ۱۳۵۷).

اعظام قدسی، حسن: خاطرات من یا تاریخ صد ساله، ج ۱، (تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲).

اعظام قدسی، حسن: خاطرات من، ج ۲، (تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹).

ص: ۷۷۴

- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸).
- الگار، حامد: میرزا ملکم خان، ترجمه مجید تفرشی - جهانگیر عظیمی، (تهران، مدرس، ۱۳۶۹).
- امیرخیزی، اسماعیل: قیام آذربایجان و ستار خان، ج ۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ، (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰).
- انصاری، مصطفی: تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جواهر کلام، (تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷).
- اوبن، اوژن: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳).
- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹).
- آوری، پیترو: تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۷۳).
- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۶، (تهران، زوار، ۱۳۶۳).
- بهار، محمد تقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷)، ج ۲، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱).
- بیانی، مهدی: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸).
- پاولویچ، ام؛ تریا، و؛ ایرانسکی، س: سه مقاله در باره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۷).
- پولاک، یاکوب ادوارد: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸).
- تبریزی، جواد: اسرار تاریخی کمیته مجازات، (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲).
- تیموری، ابراهیم: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران، (تهران، اقبال، ۱۳۳۲).
- جودت، حسین: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت، (تهران، نشر درخشان، ۲۵۳۶).
- چرچیل، جرج. ب: فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران، ۱۳۶۹).
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، ج ۱، به کوشش دکتر منصور رستگار فسائی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷).
- خاطرات ایرج اسکندری، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱).
- خاطرات سری آبرونساید، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳).
- خاطرات صدرالاشراف، (تهران، وحید، ۱۳۶۴).

خاطرات عبدالله بهرامی، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳).

خاطرات قاسم غنی، ج ۱، به کوشش محمد علی صوتی، (تهران، کاوش، ۱۳۶۱).

خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲).

خاطرات و اسناد مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، (تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲).

خورموجی، محمد جعفر: حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، (تهران، نشر نی، ۱۳۶۳).

دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی، ج ۳ و ۴، (تهران، فردوسی - عطار، ۱۳۷۱).

دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۲).

دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷).

ذوقی، ایرج: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی، (تهران، پازنگ، ۱۳۶۸).

رئین، اسماعیل: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵).

رئین، اسماعیل: حیدر خان عمو اوغلی، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۲).

رئین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷).

راپرتهای پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، طلایه، ۱۳۶۷).

راهجیری، علی: زندگانی و آثار عمادالکتاب، ج ۲، (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲).

رایت، دنیس: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴).

رایت، سر دنیس: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، (تهران، نشر اختران، ۱۳۸۳).

رضازاده ملک، رحیم: حیدرخان عمو اوغلی، (تهران، دنیا، ۱۳۵۲).

روزنامه خاطرات سید محمد کمره ای، ج ۲، به کوشش محمد جواد مرادی نیا، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲).

روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ۶ و ۷، به کوشش ایرج افشار - مسعود سالور، (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷).

زرگر، علی اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، (تهران، پروین و معین،

سایکس، سر پرسی: تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، (تهران، علمی، ۱۳۳۵).

سپهر، احمد علی (مورخ الدوله): ایران در جنگ بزرگ، (تهران، انتشارات بانک ملی، ۱۳۳۶).

سفیری، فلوریدا: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی،

(تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴).

سلطانزاده، آ: انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشا، (تهران، مازیار، ۱۳۸۳).

سیادت، موسی: تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱، (قم، مولف، ۱۳۷۹).

شریف کاشانی، مهدی: وقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه- سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

شهبازی، عبدالله: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹).

شهبازی، عبدالله: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷).

شهبازی، عبدالله: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار]، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳).

شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار- کاوه بیات، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۱).

شیخ الاسلامی، جواد: افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹).

شیخ الاسلامی، جواد: سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵).

صباحی، هوشنگ: سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، (نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۹).

صدر هاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳).

صفائی، ابراهیم: وثوق الدوله، (تهران، کتابسرا، ۱۳۷۴).

صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره های دوم، سوم، چهارم، پنجم و چهاردهم.

علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی- ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳).

فاتح، مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، (تهران، پیام، ۱۳۵۸).

فخرائی، ابراهیم: سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴).

فرخ، مهدی: خاطرات سیاسی فرخ، (تهران، جاویدان، بی تا).

فوران، جان: مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، (تهران، رسا، ۱۳۷۷).

کاظمی، ثریا: حاج محمد میرزا کاشف السلطنه، پدر چای ایران، (تهران، سایه، ۱۳۷۲).

کاظم زاده، فیروز: روس و انگلیس در ایران، پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴).

کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۳ و ۴، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳).

کحال زاده، ابوالقاسم: دیده ها و شنیده ها، به کوشش مرتضی کامران، (تهران، فرهنگ،

ص: ۷۷۷

- کرزن، جرج ناتانیل: ایران وقضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- کرمانی، ناظم الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷).
- کسروی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، (تهران، سهند، ۱۳۷۳).
- کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹).
- کسروی، احمد: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱).
- کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر سلیمی، (تهران، بی نا، بی تا).
- گرکه، اولریخ: پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدوری، (تهران، سیامک، ۱۳۷۷).
- لورن، سر پرسی: شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳).
- لوی، حبیب: تاریخ یهود ایران، ج ۳، (تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹).
- مابرلی، فردریک: عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹).
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد: تاریخ کرد و کردستان، ج ۱ و ۲، (سنندج، کتابفروشی غریقی، بی تا).
- مرسلوند، حسن: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، (تهران، الهام، ؟).
- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج ۲ و ۳، (تهران، زوار، ۱۳۷۱).
- مسعود انصاری، عبدالحسین: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج ۱، (تهران، ابن سینا، ۱۳۷۰).
- مقداشی، زهیر: تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، (تهران، پیروز، ۱۳۵۴).
- ملائی توانی، علیرضا: ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸).
- ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ و ۷، (تهران، علمی، ۱۳۶۳).
- منشور گرگانی، محمد علی: رقابت روسیه و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهر آبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۶۸).
- میروشنیکف، ل: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیاتی، (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

میلسپو، آرتور: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ ریس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، (تهران،

ص: ۷۷۸

اطلاعات، ۱۳۷۵).

نظام مافی، رضا قلی: کتاب سبز، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

نیکلسون، هارولد: آخرین سالهای زندگی سیاسی لرد کرزن ۱۹۱۹-۱۹۲۵، ترجمه اصغر قراگوزلو، (تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰).

نیکیتین، بازیل: ایرانی که من شناخته ام، ترجمه علی محمد فره وشی، (تهران، کانون معرفت).

هدایت، رضاقلی: روضه الصفای ناصری، ج ۹، (تهران، خیام، ۱۳۳۹).

هدایت، مخبر السلطنه: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۴۴).

هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه) هدایت: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۶۳).

یقیکیان، گریگور ییقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

یوسفی، محمد: تاریخ خرمشهر، (تهران، نیل و ابوریحان، ۱۳۵۰).

۴. منابع انگلیسی مشتمل بر خاطرات، تک نگاری ها، شرح حال رجال بریتانیا، مقالات، دایره المعارفها و تاریخ های عمومی

.(Adhal, Andreas (Ed): Iran through the Ages– A Swedish Anthology, (Stockholm, ۱۹۷۲).

.(Balfour, James. M: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, ۱۹۲۲).

.(Bassett, James: The Land of Imams, (New York, ۱۸۸۶).

.(Blake, Robert: Disraeli, (London, Eyre Spottiswoode, ۱۹۶۷).

.(Donohoe, M. H.: With the Persian Expedition, (London, ۱۹۱۹).

.Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, ۲. Vol, (London, ۱۹۲۸).

.(Ellwell – Sutton, L. P: Persian Oil, (USA, ۱۹۷۵).

.(Encyclopedia Judaica, vol.۱۲, (Jerusalem, Israel).

.(Fatemi, N. S: Diplomatic History of Persia ۱۹۱۷-۱۹۲۳, (NY, ۱۹۵۲).

.(Ferrier, R. W: The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, (London, ۱۹۸۲

.(Ghani, Syrus: Iran and the Rise of Reza Shah, (London, I. B. Tauris, ۱۹۹۸

.(Ghods, M. R.: Iran in the Twentieth Century, (USA, ۱۹۸۹

.(Gopal, S: British Policy in India ۱۸۵۸-۱۹۰۵, (Cambridge, ۱۹۸۴

ص: ۷۷۹

.(Graves, Philip: The Life of Sir Percy Cox, (London, 1941)

.(Greaves, R. L: Persia and the Defense of India, (London, 1959)

.(Grey, Sir Edward: Twenty Five Years 1892-1916, Vol. 2, (London, 1952)

.(Harold Nicolson: Curzon; the Last Phase, (London, Constable Co LTD, 1937)

.(Harold, Wilson: Curzon; the Last Phase (London, 1934)

.(Kapur, Harish: Soviet Russia and Asia 1917-1927, (Geneva, Humanities Press, 1966)

Katouzian, Homa: Nationalist Trends in Iran 1921-1926, In: International Journal of
Middle East Studies

Knaplund, Paul (Ed): Speeches on Foreign Affairs 1904-1914 by Sir Edward Grey,
(London, 1931)

Majd, Mohammad Gholi: The Great Famine and Genocide in Persia, 1917-1919;
(University Press of America, 2003)

.(Monroe, Elizabeth: Britain's Moment in the Middle East 1914-1918, (London, 1963)

Montague, Edwin S: An Indian Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine
(I.T.D, 1930)

.(Mosley, Leonard: Curzon, the End of Epoch, (London, Longman, 1960)

.(Nicolson, Harold: Curzon, the Last Phase, (London, 1934)

.(O'Connor, Lieutenant Colonel Fredrick: Things Mortal, (London, 1940)

.(Olson, William. J: Anglo- Iranian Relations during World War I, (London, 1984)

.(Ronaldshay, Earl: The Life of Lord Curzon, 3 Vols. (London, 1926)

.(Roskill, S: Hankey; Man of Secrets, vol.1, (London, 1970)

.(Sheean, Vincent: The New Persia, (New York, ۱۹۲۷

.(Sykes, Percy: A History of Persia, vol.۲, (London, ۱۹۵۸

.(The Dictionary of National Biography, ۱۹۳۱-۱۹۴۰, (Oxford University Press, ۱۹۴۹

.(Thornton A. P: Doctrines of Imperialism, (London, ۱۹۶۵

.(Thornton A. P: The Imperial Idea and its Enemies, (London. ۱۹۵۹

ص: ۷۸۰

.(Thornton, A. P: Imperialism in the Twentieth Century, (London, 1978)

.(Ullman, Richard. H: The Anglo-Soviet Accord 1917-1921, 3.vol, (Princeton, NJ, 1972)

.(Waley, D. S: Edwin Montague, (London, 1964)

Waterfield, Gordon: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkhale, (London,
. (1973)

.(Wilber, Donald. N: Riza Shah Pahlavi, (New York, 1975)

.(Yesselson, Abraham: United States-Persian Diplomatic Relations 1883-1921, (USA, 1956)

ص: ٧٨١

آ

آبادیان، نگین / ۳۷

آبادیان، نیلوفر / ۳۷

آتاتورک، مصطفی کمال / ۴۱۷، ۵۴۴

آذری، احمد خان / ۲۴۳-۲۴۴، ۳۵۴، ۶۹۳-۶۹۵، ۶۹۸

آشتیانی، میرزا حسن / ۳۵۵

آشتیانی، میرزا هاشم / ۳۵۵

آشتیانی زاده، محمدرضا / ۳۵۵، ۳۹۹

آصف الدوله شیرازی، عبدالوهاب خان / ۶۸۶

آق اولی، سپهبد فرج الله / ۷۴۶

آقا شیخ عبدالحسین ذوالریاستین / ۲۵۱

آقا شیخ هادی / ۴۴۸

آقا عبدالباقی ارباب تاجر تهرانی / ۷۳

آقا عماد (نوه شیخ فضل الله نوری) / ۷۰۱-۷۰۲

آقا محمد صراف تبریزی / ۷۵۹

آقا محمد معین التجار بوشهری / ۲۴۲، ۵۵۶

آیت الله خوانساری / ۱۶۹

آموزگار شیرازی، حبیب الله خان / ۱۸۱، ۴۲۱، ۶۸۶

آموزگار، جمشید (دکتر) / ۳۹۸

آغا محمد خان / ۷۴۵

آقا میرزا محسن کمپانی / ۱۳۲

آقابالا خان سردار افخم / ۳۵۴، ۳۵۶

آیرونساید، ادموند (لرد آیرونساید اول) (ژنرال) / ۱۵، ۴۷۵، ۵۰۱، ۶۴۱، ۶۵۱-۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۶-۶۶۸،
۶۷۰-۶۷۱، ۶۷۳-۶۷۴، ۷۱۵-۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۴۰، ۷۶۹

الف

ادیب الممالک فراهانی، محمد صادق خان / ۹۱

اردیلی، سید جلیل / ۱۳، ۱۲۲، ۱۴۱، ۲۳۶-۲۳۷، ۳۰۲، ۶۹۹، ۷۰۳

اردشیر بابکان / ۲۶۲

اردشیر ریپورتر / ۲۷۳، ۲۸۲، ۴۲۳، ۴۶۳، ۶۵۶، ۶۸۱-۶۸۲، ۷۳۶، ۷۴۰

اردلان، عزالممالک / ۱۸۱

ارفع الدوله، رضاخان / ۱۰۵

ارفع، ژنرال حسن / ۷۲۲

استاروسلسکی / ۲۷۳، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۷-۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۵۷-۶۶۰، ۶۶۶-۶۶۷، ۷۰۳-۷۰۴، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۱۰-۷۱۲

استوار، ماژور احمدخان / ۴۴۳

استوکس / ۴۶، ۵۰۵، ۶۴۹، ۶۹۰-۶۹۱، ۶۹۷

اسماعیل خان (رئیس انبار غله) / ۳۵۳، ۳۶۱-۳۶۵، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۲۳

اسماعیل میرزا معتمدالدوله / ۷۴۵

اسمیت، سیدنی آرمیتاژ / ۵۶۳، ۵۸۰، ۶۶۵، ۷۲۹

اسکندر خان قفقازی / ۳۸۰، ۴۱۲

اسکندر مقدونی / ۸۸

اسکندری، سلیمان میرزا / ۳۴، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۷۱، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۲۶

اسکویت، هربرت هنری / ۴۷، ۴۸۸

اشراقه خانم / ۶۸۶

اعتضاد السلطنه / ۲۹۰

اعتلاء الدوله / ۶۱

اعتلاء السلطنه / ۴۱۰

اعتماد الملک (اعتماد نظام) / ۳۵۳

اعزاز السلطنه / ۳۵۵

اعظام قدسی، حسن (اعظام الوزاره) / ۳۵۵

اعظم الدوله / ۶۱

ص: ۷۸۵

اعلم الدوله ثقفى، دكتر خليل خان / ۲۴۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۲۲

افتخارالعلمای دماوندى / ۵۸۴

افتخارالواعظین / ۲۱۶

افجه ای، سيد مهدي / ۳۰۳، ۳۵۰

افخم الدوله (برادر عين السلطنه) / ۳۸۸، ۴۰۳

افخم الدوله / ۳۶۰، ۳۸۸، ۴۰۶

افشار، امير / ۶۴۳

افشار، رضا / ۴۰۵-۴۰۶، ۵۶۸، ۶۲۵

اقبال السلطنه ماكوئى / ۴۳، ۲۶۰

الكساندر اول / ۶۱۱

امام رضا (ع) / ۵۲

امام على (ع) / ۳۲۵

امير مظفر نصرالله خان / ۲۸۶

امير مفخم بختيارى / ۲۴۱، ۵۱۵

امير كبير، ميرزا تقى خان فراهانى / ۲۶۴، ۳۱۲

اميراحمدى، احمد / ۷۲۲

اميرخيزى، اسماعيل / ۴۰۶

اميرطهماسبى، عبدالله خان / ۶۷۱

امين الدوله، محسن خان (پدر دكتر على امينى) / ۳۸۴، ۴۰۶-۴۰۷

امين الدوله، ميرزا عليخان / ۶۴۳، ۷۶۲-۷۶۳

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم) / ۶۰، ۷۵۶، ۷۶۰، ۷۶۳

امین الملک مرزبان (دکتر اسماعیل مرزبان) / ۲۶۲، ۴۵۰، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۲، ۷۵۸

امین الوزاره / ۲۳۲

امینی، دکتر علی / ۴۰۶، ۷۶۲

انتظام الملک، ابوالقاسم / ۷۵۱

انصاری، محسن / ۲۹۶

انور پاشا / ۶۳۶

اوزلی، سرگور / ۵۲۸

اولمان / ۶۶۲، ۷۱۵

اولیفانت، لانسلوت / ۶۳۵، ۶۷۸

اوکانر / ۶۵۰

اوکلند / ۸۰-۸۱

اکبر خان ژاندارم (اکبر نخجوان) / ۴۵۰-۴۵۱

اکبر میرزا (فرمانده فوج نادری) / ۱۸۳

ایپکیان، گاسپار / ۲۷، ۴۶۷، ۴۷۴، ۵۴۹، ۵۶۲، ۶۵۶، ۶۸۵-۶۸۷

ایران شهر، حسین کاظم زاده / ۴۰۶

ایزولسکی / ۴۵، ۷۸، ۱۴۰، ۲۴۶، ۳۱۷، ۳۸۴، ۴۱۶، ۴۵۰

ایمبری، ماژور رابرت / ۶۳۲، ۶۴۲

ایوان مخوف / ۶۰۱

باپتیسٹ، جان / ۵۰۰

باراتف / ۱۰۷، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۸، ۴۷۰، ۵۲۲، ۵۷۹، ۶۸۹

بارکلی، سرجرج / ۴۷، ۱۰۵

بازیل (مؤسس ایران نو) / ۶۸۶

باقرخان پدر / ۳۶۲-۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۳۸، ۴۵۰

باقروف / ۳۱۸، ۳۴۷

بالدوین، استنلی / ۴۹۰

بالفور، جیمز (نویسنده) / ۷۶۷

بالفور، لرد جیمز / ۴۸۵، ۴۸۸-۴۹۳، ۴۹۹، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۸۰-۵۸۱، ۶۲۶، ۶۲۹

بامداد، مهدی / ۳۶، ۵۹۴، ۷۴۵، ۷۴۹، ۷۶۳

برا، ویلیام / ۵۳۸

براون، ادوارد / ۴۷، ۴۹۹، ۵۶۱

براوین، کارل / ۴۵۷-۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲-۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸-۴۷۳، ۴۷۵، ۶۲۵

ص: ۷۸۶

برتی، سرفرانسیس / ۱۰۵

برهان الدوله، حیدرقلیخان / ۷۶۰

بروجردی، شیخ محمد / ۷۲۵

بزرگ امید، ابوالحسن / ۲۴۳

بصیرالملک / ۲۹۱

بل، گرتروود / ۵۰۲

بنکدار، محمدتقی / ۳۰۳، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۸۶، ۶۷۹

بهاءالسلطنه / ۲۳۲

بهادرالسلطنه کردستانی (زمان خان) / ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۵۰-۳۵۲، ۳۶۶، ۳۹۴، ۳۹۸-۴۰۳، ۴۳۳، ۴۴۲-۴۴۳

بهار، محمدتقی (ملک الشعراى بهار) / ۱۶، ۱۸، ۲۷-۲۹، ۴۱-۴۲، ۱۲۶، ۱۴۲، ۲۶۱-۲۷۰، ۲۷۹-۲۸۵، ۳۹۱-۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۹-

۴۱۰، ۴۱۷-۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۸-۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۵۰۷، ۵۰۹-۵۱۱، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۲-۵۸۴

۵۹۷، ۶۱۸، ۶۸۷، ۷۲۴، ۷۳۲

بهبهانی، سید عبدالله / ۶۷۸-۶۷۹، ۷۵۶

بهبهانی، میر سید محمد / ۴۴۹، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۸۶

بهبهانی، میرسید احمد / ۳۳۳

بهرام میرزا سردار مسعود / ۷۴۵

بهرامی، عبدالله خان (احیاءالسلطنه) / ۳۶۹-۳۷۰، ۴۳۸

بوذرجمهر / ۲۶۸

بونارلا، آندریو / ۱۹۳، ۴۸۹-۴۹۰، ۶۲۸

بونن (وزیر مختار فرانسه) / ۴۹۷

بیسمارک / ۱۴-۱۵، ۷۴، ۸۸-۸۹، ۱۸۹، ۷۳۲

بینش، محمد تقی (تقی آق اولی) / ۳۰۴، ۴۱۲، ۴۳۴، ۴۴۴-۴۴۵، ۴۶۸، ۴۷۰-۴۷۲، ۵۱۵-۵۱۷، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۹، ۶۵۶، ۶۶۰،
۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۲، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۵-۷۴۶

پ

پارسای، فخر آفاق / ۷۴۶

پارسای، فرخ دین / ۷۵۰

پرنس داربولسکی / ۶۱۲

پرنس رویس / ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۸۱

پرنس ژرژ / ۱۴۴

پرودون / ۱۲

پرویز، حسین / ۳۰۳-۳۰۵، ۳۵۷، ۵۶۸، ۶۹۹

پسیان، محمد تقی خان (کلنل محمد تقی خان آذربایجانی) / ۱۸۰-۱۸۳، ۶۸۹-۶۹۰، ۷۲۴-۷۲۵

پطر کبیر / ۱۴، ۲۴-۲۵، ۸۸-۸۹، ۷۳۲

پلخانف، گنورکی / ۱۲

پن، ویلیام / ۴۸۸

پهلوی، محمودخان (محمود محمود) / ۳۵۷، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۳۱، ۴۴۴، ۵۸۷، ۶۸۷-۶۸۸، ۷۴۷

پورداد، ابراهیم / ۱۸۰، ۳۰۹، ۴۰۶

پولاک، ادوارد یاکوب / ۷۶۹

پیرنیا، معاضدالسلطنه / ۲۹۶، ۷۱۳

پیلوسیان، ورام / ۱۲

ت

تدین، سید محمد / ۱۹۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۰۲، ۴۰۱، ۵۰۵، ۵۷۱-۵۷۲، ۵۸۷، ۶۸۷

تربیت، محمد علیخان / ۵۶۸

ترجمان الدوله / ۲۴۳، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۵

تروتسکی، لئو / ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۵۶

تقوی اخوی، حاجی سید نصرالله / ۱۰، ۳۳۳، ۴۲۵

تقی زاده، سید حسن / ۱۴، ۱۴۷، ۱۹۱، ۲۰۶، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۴۱، ۵۷۰

تقی زاده، مهدیخان / ۳۴۱

تنکابنی، محمد ولی خان (سپهدار اعظم،

سپهسالار اعظم) / ۷۸-۷۹، ۱۵۶، ۵۱۵، ۵۵۷، ۶۵۸، ۷۲۲، ۷۲۶، ۷۵۹

تنکابنی، میرزا طاهر / ۵۱۵، ۵۶۷

تومانیانس / ۲۸۳

تونلی، سروالتر / ۱۰۵

تیمورتاش، عبدالحسین میرزا (سردار معظم خراسانی) / ۱۴، ۲۰۶، ۲۵۸، ۳۲۵، ۳۸۴، ۳۹۹-۴۰۲، ۵۶۷، ۶۹۳، ۷۲۴، ۷۵۲

ث

ثقفی، دکتر امیر اعلم (سردار انتصار) / ۲۴۶

ثقه الاسلام تبریزی / ۴۹

ج

جرج پنجم / ۵۹

جرج، دیوید لوید / ۱۹، ۲۰۳، ۲۲۹-۲۳۰، ۴۷۴، ۴۸۸-۴۹۰، ۴۹۳، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۶، ۶۲۸-۶۲۹، ۶۴۶

جعفر قلیخان (برادر سردار مکرم) / ۶۵

جعفر قلیخان (برادر مشکوه الممالک) / ۴۴۷، ۴۴۸

جلیل الملک / ۱۹۷

جم، محمود (مدیر الملک) / ۶۸۷-۶۸۹، ۷۴۱، ۷۵۶، ۶۸۷-۶۸۹، ۷۳۱-۷۳۲، ۷۵۶

جمالزاده، محمدعلی / ۴۰۶

جمشیدیان، جمشید / ۲۱۹-۲۲۰

جنگلی، میرزا کوچک خان / ۱۷، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۵۴، ۴۶۷، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۶۵، ۵۸۴، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۴۳-۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸-

۶۴۹، ۶۵۶، ۶۶۳، ۶۸۱، ۶۸۷-۷۰۳، ۷۰۶-۷۰۸، ۷۱۲-۷۱۴، ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۳۰، ۷۳۹-۷۴۰

جوادخان معاون السلطنه / ۳۰۸

چار کوفسکی / ۶۱۲

چاریتوف / ۵۱

چرچیل، جرج / ۶۳۱، ۶۵۲-۶۵۳، ۶۵۹، ۶۸۲

چرچیل، سر وینستون / ۱۶۱، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۲۴، ۶۲۵-۶۲۸، ۶۳۱، ۶۵۱، ۷۱۵، ۷۳۷

چرنوزوبوف / ۶۱۲

چلبیانلو، رحیم خان / ۴۳

چلمسفورد (فردریک جان ناپیر تسیگر) / ۱۹، ۳۱، ۴۶، ۵۲۴-۵۲۵، ۵۳۶-۵۳۸، ۵۴۱، ۶۰۵، ۶۲۳، ۶۴۹، ۶۷۲

چلنگریان، آرشاویر / ۱۲

چمبرلین، اوستین / ۴۸۹-۴۹۰، ۷۳۳، ۷۳۷، ۷۴۲

چمبرلین، جوزف / ۲۱، ۴۸۸-۴۹۰

چمپین، هیو بیٹمن / ۶۵۱

حائری شیرازی، محمد تقی / ۱۷۰

حاج ابوالحسن معمار اصفهانی (صنیع الملک) / ۷۵۰

حاج سید محمود رشتی / ۶۲۲

حاج علی اکبر خان / ۷۵۸

حاج علی عسگر / ۴۴۳

حاج محمد جعفر کنگاوری / ۷۰۱

حاج محمد مهدی گیلانی / ۳۵۹

حاج میرزا حسین تهرانی / ۱۶۸

حاج میرزا حسین کرمانشاهانی / ۵۷۰

حاجی آقا شیرازی / ۱۹۸، ۳۰۳، ۳۳۳، ۵۷۱-۵۷۲، ۶۶۹

حاجی آقا محمد بایقراء / ۲۸۴

حاجی امام جمعه خوئی / ۳۰۳، ۵۵۶، ۵۶۲

حاجی بابا اردبیلی / ۳۶۹-۳۷۰، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۵

حاجی بابا مجتهد تبریزی / ۳۶۲

حاجی سید نعمت / ۲۵۵

حاجی عبدالوهاب تاجر تهرانی / ۷۳

ص: ۷۸۸

حاجی محمد حسین رزاز / ۲۲۰

حاجی مهدی تاجر / ۲۵۵

حاجی میرزا ابوالقاسم مراغی / ۳۰۹

حاجی میرزا حسین تهرانی / ۱۶۸

حسابی، عبدالحسین / ۷۰۴، ۷۰۱

حسین امین الضرب / ۲۴۲، ۳۰۳، ۵۵۶-۵۵۷، ۵۶۴

حسین خان چاکوتاهی / ۱۷۴-۱۷۵، ۱۷۷

حسین خان لله (سردار افخمی) / ۱۸۵، ۳۸۰، ۴۴۵، ۷۵۶

حسین خان معتمدالملک / ۲۳۹، ۳۰۳، ۵۵۶، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۹۹

حسین رئوف بیگ / ۱۳۲، ۱۳۴

حکمت، سردار فاخر / ۲۲، ۲۵۱، ۷۰۱، ۷۴۰

حکمت، نظام الدین / ۱۸۴

حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) / ۱۰۵-۱۰۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۶۷، ۴۳۹، ۵۸۴، ۷۵۶

حیدرخان بیگلریگی / ۲۵۷

حیدرخان عمواوغلی (تاریوردیوف) / ۱۸۳

خ

خالو قربان / ۷۰۰-۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۳

خان ملک ساسانی، احمد / ۵۱۶، ۷۴۶-۷۴۷

خراسانی، محمد کاظم (آخوند خراسانی) / ۱۶۸، ۵۰۵، ۷۵۷

خرقانی، سید اسدالله / ۵۱۰، ۵۵۷

خزائی، احمد / ۳۶

خلخالی، سید عبدالرحیم / ۱۲۲، ۱۵۵، ۲۴۵، ۳۰۴، ۵۸۴، ۶۹۹

خلیفہ حسن / ۴۲۵

خلیل پاشا / ۶۳۶

خلیلی، عباس / ۱۶۹، ۶۸۶

خواجہ حسنعلی / ۱۷۶

خوانساری، میرزا مہدی / ۲۸۸

خوشتاریا، آکاکی مدودیچ / ۶۳۲-۶۳۴، ۷۳۰

خیابانی، شیخ محمد / ۲۲، ۳۰، ۵۶۵، ۵۸۸، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۷۸، ۶۹۸، ۷۰۴، ۷۱۴، ۷۳۹-۷۴۰، ۷۶۴

د

دادگر، حسین (عدل الملک دادگر) / ۱۲۷، ۳۶۷-۳۶۶، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۳۱-۴۳۲، ۴۴۳-۴۴۴، ۶۸۵، ۶۸۹

دانری، آدولف / ۳۷۵

داور، علی اکبر خان / ۱۴، ۲۴، ۸۹

دبیر ہمایون (منشی سفارت امریکا) / ۳۳۲

دبیرالملک / ۲۲۳، ۲۴۱، ۴۴۹

درویشعلی ہمدانی / ۲۵۳

دریادار نوریس / ۴۸۴

دشتی، علی / ۲۴، ۷۳۸

دفتری، میرزا محمود (عین الممالک، اعتضادلشکر) / ۷۵۵

دنسترویل / ۱۹۶، ۴۸۲، ۶۱۸، ۶۵۰، ۶۹۶، ۷۰۵

دهخدا، علی اکبر / ۲۹۶، ۵۸۴، ۶۸۱، ۶۹۰

دهخوارقانی، شیخ رضا / ۱۸۱، ۲۴۵

دوستدار، احسان الله خان / ۳۸۱، ۶۴۳، ۷۵۶

دوگن، آلفرد (گریس) / ۴۸۸

دولت آبادی، یحیی / ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۳۳، ۵۰۳-۵۰۴، ۶۵۶

دومانتویچ / ۶۱۲

دوناگ، ژنرال مک / ۵۴۲

دوهنی، ادوارد / ۶۳۱

دکتر دریگر / ۱۲۴

دکتر مقیاس (نام مستعار) / ۴۳۳

دیدرو / ۹۴

دیکسون / ۵۶۳، ۶۲۰، ۶۶۰، ۶۶۷، ۶۷۴، ۷۱۷-۷۱۸

ص: ۷۸۹

ذره، ابوالقاسم / ۷۰۱، ۷۰۴

رئیس علی دلواری / ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶

رئیس محمد دلواری / ۱۷۴

رئیس نوری، میرزا محمد / ۷۵۶

راجرز / ۵۸۱

راسپوتین، گریگوری افیمویچ / ۱۴۴

رانکوهی، شیخ حسن / ۷۰۲

رایس، سر سیسیل اپرینگ / ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۲۸، ۵۴۵-۵۴۶، ۵۹۳

رستم، فرهاد / ۳۶

رسو (ژان ژاک روسو) / ۹۴

رسول زاده، محمد امین / ۱۲، ۳۰۳، ۶۱۸، ۶۸۰

رشیدالسلطان / ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۳۸، ۴۴۰-۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶-۴۴۷، ۵۰۵

رضاخان (ماکزیم، میرپنج، سردار سپه) / ۱۴-۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۳-۲۵، ۲۸-۳۰، ۴۴، ۷۹، ۹۰، ۱۶۴، ۳۵۰، ۳۵۹، ۴۹۰، ۵۶۱، ۵۹۲

۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۷-۶۱۸، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۷۳-۶۷۴، ۷۰۵، ۷۱۶، ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۶-۷۲۸، ۷۳۰-۷۳۳، ۷۳۸، ۷۴۱-

۷۴۲، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۲

رضاقلیخان / ۷۶۰

رضوی زاده، سید محمد / ۲۵۳

روتشتین، تئودور / ۴۷۶، ۷۲۷، ۷۲۹

روگاجف، کلنل بوریس / ۷۳۰

ز

زائر خضرخان تنگستانی / ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷

زاهدی، ماژور فضل الله خان (فضل الله زاهدی) / ۴۲۴، ۵۵۷

زمر (زومر) / ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۹۷، ۴۴۵، ۶۷۶

زنجانی، شیخ ابراهیم / ۳۰۲، ۳۰۵، ۷۴۸

زین العابدین تقیوف / ۶۸۳

ژ

ژنرال دنیکن / ۲۷۶، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۳-۶۲۴،

۶۲۹، ۶۴۴، ۷۰۰

ژنرال مالسون / ۱۹۸، ۴۸۲، ۶۹۲

ژنرال میلیوتین / ۵۱۶

ژنرال هالدین / ۷۱۵-۷۱۶، ۷۱۸

ژورس، ژان / ۱۹۲

ژول ریشار / ۶۷۷

س

ساجدی، مریم / ۳۶

سازانوف / ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۷

ساسون، سر فیلیپ / ۱۹

سالار ظفر / ۳۳۲، ۶۶۰

سالارالدوله، ابوالفتح ميرزا / ۱۷، ۲۶، ۴۳، ۶۰-۶۳، ۶۵، ۱۱۰، ۲۱۵، ۷۴۹

سالیسبوری / ۴۸، ۴۸۸-۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۴-۴۹۵، ۵۱۸، ۵۲۱، ۶۳۹

سام خان / ۱۷۷

ساموئل، سر هربرت / ۱۹، ۶۲۶

ساموئل، لوئیس / ۴۹۹

سایکس، سر پرسی / ۶۸۶، ۴۸۱-۴۸۲، ۵۰۵، ۵۲۲، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۸۶، ۷۷۰

سپتتا، عبدالحسین / ۷۲۷

سپهر، احمد علی (مورخ الدوله) / ۱۲۲، ۳۳، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۴، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۵۲-۳۵۳،
۳۶۶-۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۹۳-۳۹۴، ۴۰۵-۴۰۶، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۰۷-۵۱۱، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۵۷-۵۵۸، ۵۷۰، ۶۸۵

ص: ۷۹۰

۷۶۰، ۷۵۸، ۷۲۲

سپهر، لسان الملک / ۱۸۱، ۳۰۹

ستارخان (سردار ملی) / ۱۰۶

ستاری، پروانه / ۳۵

سردار اسعد بختیاری / ۶۳، ۱۵۸، ۲۱۸، ۵۹۷

سردار افخم / ۵۶۲

سردار بهادر / ۲۳۹

سردار سعید افشار / ۱۸۴

سردار ظفر بختیاری / ۵۲۸

سردار محتشم بختیاری، غلامحسین خان / ۶۳-۶۴

سردار معتمد رشتی / ۳۰۳، ۶۹۹

سردار منصور گیلانی / ۱۴۲، ۱۹۷، ۲۳۲

سردار مکرم / ۶۵

سرگرد ادموندز / ۵۸۸، ۵۸۲

سرکیس، ماریتروس / ۶۱۷

سعدالدوله، جوادخان / ۱۰۵-۱۰۶، ۱۴۰-۱۴۱، ۵۵۷-۵۵۸، ۵۸۵، ۷۲۲، ۷۵۸

سعدالله درویش راوندی / ۴۰۶، ۷۰۰، ۷۰۷

سعدی / ۹۳

سلطان العلمای خراسانی / ۶۲

سلطانی، مجتبی / ۳۶

سمیعی، ادیب السلطنه / ۱۲۲، ۱۳۵، ۵۸۴، ۷۱۹، ۷۴۷

سنجابی، سردار مقتدر / ۶۶۰

سنجابی، علی اکبر / ۲۰۰

سهم الملک / ۱۲۷، ۱۸۲

سواد کوهی، اسماعیل خان (امیر مؤید) / ۳۰۵، ۵۵۷، ۶۴۶-۶۴۷، ۷۳۹، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۶۳

سیاح، عبدالحمید خان / ۴۶۴

سیاسی، علی اکبر / ۶۸۶

سید حسین فخرالذاکرین / ۷۵۰

سید عبدالغنی / ۵۶۱

سید علی داماد / ۱۶۹

سید محمد باقر / ۷۴۹

سید محمد آقای مجتهد / ۲۵۵

سید محمود استرآبادی / ۷۱۲

سید مرتضی / ۴۴۴

سید نعمت الله افتخارالتجار / ۲۸۱

سید کمال الدین مجتهد / ۱۹۹

سید کمال / ۵۸۴

سید یعقوب شیرازی (یعقوب انوار) / ۱۴۲، ۱۸۹

سیسموندی، سیسموند دو / ۱۲

سیسیل، سر روبرت / ۴۶، ۱۸۱، ۲۵۹-۲۹۰

سیف الاطباء / ۵۱۶

سینکلی، هاری / ۶۳۱

سینکی، مجدالملک / ۷۶۲

ش

شاپور ذوالاكتاف / ۸۸

شاهزاده امان الله میرزا / ۵۲

شاهزاده معتمدالدوله / ۳۸۹

شاهزاده نصرت السلطنه / ۱۸۱، ۲۸۹، ۷۲۴

شجاع الدوله، صمدخان / ۱۷، ۵۲، ۱۰۵-۱۰۶

شریف کاشانی، مهدی / ۴۳

شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا / ۴۴، ۳۰۴-۳۰۵، ۷۴۸-۷۴۹

شفائی، عبدالحسین (شفاءالملک) / ۳۹۱، ۴۳۹، ۴۴۳

شهاب الدوله / ۱۴۷، ۵۷۰

شهبازی، عبدالله / ۳۶

شوستر، مورگان / ۵۰-۵۱، ۵۳-۵۴، ۵۹، ۸۰، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۷۱، ۳۴۷-۳۴۸، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۰۱، ۵۲۲، ۵۴۸، ۶۱۳، ۶۴۹، ۷۲۶، ۷۴۹

شوکت الملک علم، محمد ابراهیم خان / ۶۷۷

شی، سر رونالد / ۵۴۱

شیان، وینسنت / ۵۲۸

شیبانی، سلطان حبیب الله / ۱۸۱

شیبانی، وحیدالملک / ۴۴-۴۵، ۱۲۲، ۱۳۵،

۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۹۱-۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۲۸، ۳۴۱، ۳۵۸، ۵۸۴

شیخ احمد رشتی / ۱۹۷-۱۹۸

شیخ احمد سیگاری / ۷۱۲

شیخ الاسلام (رئیس بلدیہ) / ۱۲۲

شیخ الشریعہ اصفہانی / ۱۶۹، ۷۴۹-۷۵۰

شیخ جابر بن مرداو / ۵۹۱-۵۹۲

شیخ جمال الدین کلباسی / ۱۶۲

شیخ حسن تبریزی / ۵۶۱، ۵۶۹

شیخ حسین استرآبادی / ۱۸۴

شیخ حسین تبریزی / ۵۶۹

شیخ حسین چاکوتاهی / ۱۷۴، ۱۷۷

شیخ حسین مجتہد / ۱۷۴

شیخ خزعل / ۲۲، ۲۹، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۵۳۴، ۵۸۸-۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۳-۶۰۱، ۶۰۳-۶۰۸، ۶۳۵

شیخ فضل اللہ نوری / ۱۱، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۹، ۷۰۱

شیخ محمد تقی / ۳۵۶

شیخ محمد جواد تهرانی / ۳۴۵

شیخ محمد علی کرمانی / ۴۴۸

شیخ نوراللہ اصفہانی / ۱۶۲، ۵۸۶

ص

صارم الدولہ، اکبر میرزا / ۳۸۵، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۸۱، ۵۸۵، ۶۶۵، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۵۹

صالحی، دکتر نصرالله / ۳۶

صبا، حسین (عبدالوهاب زاده، کمال السلطان) / ۴۹، ۶۶-۶۸، ۷۳-۷۴، ۸۰-۸۱، ۹۰-۹۱، ۱۱۴، ۲۶۲، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۵، ۳۱۱-
۳۱۲، ۳۲۳، ۳۱۸-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۲۷، ۵۱۵-۵۱۶، ۵۶۳، ۵۶۹

صباح السلطنه / ۳۸۸

صباحی، هوشنگ / ۳۵، ۵۷۹

صحت الدوله / ۴۲۲

صدر هاشمی، محمد / ۳۰۳

صدرائی، محمد حسین / ۱۹۳، ۲۹۷، ۵۰۵

صدراالاشراف، محسن / ۳۷، ۳۷۲، ۷۵۰-۷۵۱، ۷۵۵-۷۵۶

صدراالعلماء، سید جعفر / ۷۵۶

صدراالعلماء، سید محمدباقر / ۷۶۵

صدرهاشمی، محمد / ۹۱

صدیق، دکتر عیسی خان / ۶۸۶

صراف تهرانی، حاج سید محمد / ۲۷۷، ۳۳۳، ۵۷۰

صراف، محمد باقر / ۳۳۱

صفا، احمدخان / ۳۴، ۴۱۳-۴۱۷، ۴۳۳، ۴۴۰

صمصام السلطنه، نجفقلی خان / ۶۳، ۷۹، ۱۰۱، ۲۸۸، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۴-۴۶۵، ۴۷۲-۴۷۳، ۵۰۷-۵۱۱،
۵۲۴، ۵۲۷، ۵۵۷-۵۵۸، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۲۲، ۷۲۲، ۷۴۹، ۷۵۸، ۷۶۰

صمصام الملک سنجایی / ۱۲۷، ۱۸۳

صوراسرافیل، میرزا قاسم خان (تبریزی) / ۱۲۲، ۱۸۴، ۲۰۶، ۳۰۳، ۵۶۸، ۵۸۴

صولت الدوله قشقایی، اسماعیل خان (سردار عشایر) / ۶۳، ۱۵۸، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۶

ض

ضياء الدوله / ١٠٥

ضياء السلطان / ٣٨٠-٣٨١

ضياء الله / ٤١٧

ضيغم ديوان / ١٧٥

ط

طالب الحق، سيد محمد / ٣٢٣

طباطبائي، سيد ضياء الدين / ٢٩، ٣٢، ٤٤، ١٠١-١٠٢، ١٥٥، ١٦٥-١٦٦، ١٩٤، ٢٠٥، ٢٣٩، ٢٦٩-٢٧٣، ٢٩٦-٢٩٩، ٣٢٢-٣٢٦،

ص: ٧٩٢

۳۳۱-۳۲۹، ۳۳۳، ۴۶۳، ۴۷۵، ۵۰۹، ۵۷۶-۵۷۵، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۸-۶۸۷، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۴۰، ۷۵۹

طباطبائی، سید محمد صادق / ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۸۴، ۳۰۳، ۵۸۳-۵۸۴، ۶۸۲، ۶۸۸-۶۸۹، ۷۰۳

طباطبائی، سید محمد / ۱۰، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۸۱

طبرزدی، براتعلی / ۳۶

طهرانی، شیخ حسین / ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۸۶

طومانیانس / ۲۱۸، ۶۶۷، ۶۷۳

ظ

ظفر نظام، محمد حسن خان / ۱۲۸

ظفر نظام قزوینی / ۶۴۳

ظل السلطان، مسعود میرزا / ۴۳، ۶۲، ۳۴۷، ۶۱۳

ع

عارف قزوینی / ۲۴، ۵۶۱

عاصم بیگ / ۱۴۱

عباس خان سهم الممالک / ۷۴۸

عباس میرزا سالار لشکر / ۶۷۴، ۷۲۱

عباس میرزا قاجار / ۱۲۵، ۵۳۵، ۶۱۳

عبدالباقی خان / ۶۳

عبدالبهاء (عباس افندی) / ۵۰

عبدالحسین خان گیلانی (مغز السلطان) / ۱۸۴، ۶۹۹

عبدالحمید خان کاشی / ۱۲۳

عدل، مصطفى / ۷۲۵

عسكر گاريچي / ۱۰

عضدالسلطان / ۱۸۸

عضدالسلطنه / ۳۸۹

علاء، حسين (معين الوزاره) / ۷۵، ۱۴۶، ۲۵۴، ۵۲۲

علاءالسلطنه، محمد علي خان / ۷۴-۸۰، ۹۶-۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۲۰، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۳، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۲، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۷،

۲۸۲، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۰-۳۱۱، ۳۱۵-۳۱۷، ۳۷۹-۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۸، ۵۱۵، ۶۰۵، ۷۶۰، ۷۶۷

علائي، دكتور محمدخان / ۷۵

علوي، ابوالحسن / ۷۹، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۴۶، ۵۶۸، ۵۷۰، ۷۳۳

علوي، بزرگ / ۳۳۳

علوي، پرتو / ۳۳۳

علوي، حسين / ۳۳۳

علوي، عبدالحميد / ۳۳۳

علي اكبر خان معتمدالوزاره / ۳۸۹

علي اكبر ساعت ساز / ۴۴

عليخان سردار نصرت / ۱۸۵

عليقلي ميرزا اعتضادالسلطنه / ۷۵۳

عليمردان خان معتضد الملك / ۲۴۷

عمادالسلطنه / ۲۷۸

عمادالكتاب (ميرزا محمد حسين سيفي قزويني) / ۳۵۱، ۳۵۶-۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵-۳۶۸، ۳۹۱، ۴۰۰-۴۰۴، ۴۳۴، ۴۲۷، ۴۳۲، ۷۳۲،

عمادی، معصومه / ۳۶

عمید السلطنه (عمیدالحکما) / ۲۲۲، ۵۰، ۳۸۳، ۵۸۷، ۷۵۱

عمیدالسلطان / ۷۰۳

عیار (نام مستعار) / ۴۳۳

عیسی بن علی (شیخ بحرین) / ۶۰۰

عیسی مسیح (ع) / ۳۱۲، ۳۳۰

عیسی میرزا / ۲۰۱

عین الدوله، شاهزاده عبدالمجید میرزا / ۵۳، ۷۵-۷۶، ۷۹، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۴۰-۱۴۵، ۱۵۴، ۱۸۷، ۲۳۴، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۵،
۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸-۳۲۱، ۳۲۶، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۴۰، ۴۵۶، ۵۵۶

ص: ۷۹۳

۷۶۳-۷۶۴، ۷۵۸-۷۵۹، ۷۴۹، ۵۶۷-۵۶۸

عین السلطنه (قہرمان میرزا سالور) / ۳۳-۳۴، ۹۶، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۳،
۲۷۴، ۲۷۸، ۳۵۳-۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۳۲، ۵۸۶، ۵۹۵

غ

غفاری، غلامحسین (صاحب اختیار) / ۷۲۲

غلامحسین تنگکی / ۱۷۴

غلامحسین خان (رئیس کمیسیری) / ۵۶۹

غلامرضا خان (والی پشتکوه لرستان) / ۱۸۵

غنی، سیروس / ۳۳، ۳۵، ۶۰۶، ۷۱۵، ۷۲۶

ف

فاضل اردکانی / ۷۵۰

فاضلی، احمد / ۳۶

فال، آلبرت / ۶۳۱

فتح السلطنه / ۴۴۰، ۵۰۸

فتح اللہ خان اکبر (سردار منصور گیلانی) / ۴۷۵، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۰-۵۸۱، ۵۸۵، ۶۴۳، ۶۵۷-۶۷۰، ۶۷۰-۶۸۸، ۶۹۹، ۶۷۲،
۶۷۸، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۷-۶۹۹، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۲-۷۲۳، ۷۲۷، ۷۲۹

فتحعلیشاہ قاجار / ۴۹، ۲۶۸، ۴۵۶، ۵۰۲، ۵۳۵، ۵۴۶

فخام الدولہ / ۵۷۱

فخرائی، ابراہیم / ۴۰۵

فخرالدولہ (مادر دکتہ علی امینی) / ۳۸۴، ۴۰۶

فخیم السلطنہ / ۶۱

فدائی علوی / ۳۳۳

فرج الله سردار معظم / ۷۴۶

فرخ، دکنر مظفرالدین / ۶۱۷

فردوسی / ۹۳

فرعون / ۹۱، ۳۱۲

فرگوسن / ۱۵۳

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۵۳، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۴-۲۲۵، ۳۸۳-۳۸۹،
۵۲۷-۵۲۸، ۵۶۳، ۶۱۶، ۶۵۸، ۷۲۱-۷۲۳، ۷۶۳، ۷۶۷

فروغی، محمد علی (ذکاء الملک) / ۴۶۵، ۵۲۲، ۷۲۵، ۷۴۱، ۷۵۹

فریدون زرتشتی / ۴۲۳-۴۲۴

فطن الملک / ۵۸۳، ۵۸۷

فلاح (نام مستعار) / ۴۳۳

فلاح توتکار، حجت / ۳۷

فہیم الملک / ۲۴۳

فہیمی، رضا / ۶۸۶

فیلسوف السلطنہ / ۴۳۸

ق

قائم مقام الملک رفیع (میرزا محمدرضا شریعت زادہ گیلانی) / ۳۰۴، ۳۵۹-۳۶۲، ۴۱۱-۴۱۲

قاسم خان والی (سردار ہمایون) / ۶۶۷، ۶۷۱، ۷۱۷

قاضی ارداقی، علی اکبر / ۳۵۱

قدیانی، لیلا / ۳۶

قریب، محسن / ۶۸۶

قزوینی، شیخ محمد علی / ۳۳۲، ۵۶۱

قزوینی، محمد (محمد بن عبدالوهاب قزوینی) / ۳۰۹، ۴۰۶

قزوینی، محمد بن عبدالوهاب / ۴۰۶

قزوینی، میرزا احمد خان / ۱۸۱

قشقائی، جهانگیر خان / ۷۵۷

قشقائی، ضیغم الدوله / ۷۵۲

قشقائی، محمد ناصر خان / ۷۵۴

قمشه ای، محمد حسین / ۱۷۱

ص: ۷۹۴

قمی، میر سید محمد / ۴۴۶

قوام الدولہ / ۲۳۲

قوام السلطنہ، احمد خان (احمد قوام) / ۷۵، ۷۷، ۷۸-۷۹، ۹۶، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۳، ۴۳۵-۴۳۶، ۵۱۰، ۵۹۹،

۶۳۱، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۷۶، ۶۸۸، ۷۲۱، ۷۲۴-۷۲۵، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۶

قوام الملک شیرازی (خاندان) / ۴۳، ۶۳، ۵۲۸، ۶۰۷، ۷۴۰، ۷۴۸

قوام الملک شیرازی، حبیب اللہ / ۱۷۲-۱۷۳، ۶۳۵، ۷۴۰، ۷۶۱

قوام الملک، محمدرضاخان / ۱۵۸، ۷۴۹

ک

کائوتسکی، کارل / ۱۲

کابوت لاج، هنری / ۵۳۸

کاپیتن آکسفورد / ۸۰-۸۱

کاراخان، لئو / ۴۷۳

کازرونی، آقا میرزا محمد علی / ۱۷۷، ۲۵۵

کازرونی، محمد حسین / ۲۵۵

کازرونی، میرزا محمد علی / ۲۵۵

کاشانی، سید مصطفی مجتهد / ۱۷۰-۱۷۱

کاشانی، میرعلینقی / ۵۰

کاشف السلطنہ / ۴۹۷

کالدول، جان (وزیر مختار امریکا) / ۱۲۴، ۲۸۱، ۵۲۱-۵۲۲، ۷۱۵-۷۱۶، ۷۳۱

کاماروف، رودسیس / ۱۸۸

کامران میرزا نایب السلطنه / ۳۴۳، ۳۴۸-۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳-۳۵۴

کامشاد، حسن / ۳۵

کاکس، سرپرسی / ۲۱، ۴۷۷-۴۷۸، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۱-۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۲-۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۶۱-۵۶۳، ۵۷۰،
۵۸۴-۵۸۵، ۶۰۰، ۶۰۷-۶۰۸، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۵-۶۳۷، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۱-۶۷۲، ۶۸۸

کحال زاده، ابوالقاسم / ۶۷۶

کحال، دکتر حسین / ۶۷۶

کراسین، لئونید / ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۴۶

کردستانی، اسدالله خان / ۲۹۶

کردستانی، شیخ مردوخ / ۳۹۷

کرمانشاهی، یارمحمد / ۶۱

کرنسکی / ۳۴، ۱۴۴، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۲۸، ۲۶۸، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۹۳، ۶۱۲، ۶۱۷

کروپاتکین / ۶۴۴

کزازی، سید حسین / ۱۸۱، ۵۶۸

کسروی، سید احمد / ۱۳

کسمائی، حسین خان / ۶۷۶

کعب البوناصر / ۵۹۱

کلاته، حسین / ۳۶

کلبدادی مازندرانی، سردار جلیل / ۷۵۱

کلنل اسمایث / ۶۶۸، ۶۷۱، ۷۱۵-۷۱۷، ۷۲۸

کلنل بوپ / ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸

کلنل ساوندرز / ۷۳۰

کلنل گلوب / ۷۲۱-۷۲۰، ۷۱۷، ۵۱۳

کلنل مریل / ۱۴۰

کلنل ویکھام / ۶۸۲

کلنل کاساکوفسکی / ۶۱۲، ۳۴۳

کلوب، محمد علیخان (محمد علی فرزین) / ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۸۱، ۵۶۸، ۷۵۳

کلیفورد / ۴۹

کمال الوزارہ (احمد محمودی) / ۳۳۳

کمپیل بنرمن، هنری / ۴۸۸

کمرہ ای، سید محمد / ۳۴، ۱۸۰-۱۸۱، ۲۳۵، ۲۹۷، ۳۰۳-۳۰۷، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۵۲، ۴۳۰، ۴۴۴

۴۵۸، ۴۸۳-۴۸۴، ۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۵۷-۵۵۹، ۵۶۱-۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹-۵۷۱، ۵۸۱، ۵۸۴-۵۸۵، ۵۸۷، ۶۴۳، ۶۵۵-۶۵۶

۶۵۹-۶۶۱، ۶۷۶، ۶۸۱، ۶۸۵، ۶۹۰، ۶۹۸

ص: ۷۹۵

۶۹۹-، ۷۰۵-۷۰۲، ۷۱۴-۷۱۲، ۷۴۰، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۷۰

کنت بنکندورف / ۴۵

کنت زیمرمن / ۱۹۰

کورنیلوف / ۳۴

کوروش / ۸۸

کولومیتسف / ۴۷۳

کوهی (نام مستعار) / ۴۳۳

کینز، جی. ام. / ۵۳۰

کیهان، مازور فضل الله خان / ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۱۶-۷۱۷، ۷۲۱

گ

گرانٹ، همیلٹون / ۵۴۲

گری، سر ادوارد / ۴۲، ۴۵-۴۶، ۴۸-۴۹، ۵۳-۵۴، ۵۶-۶۰، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۴، ۶۳۹، ۷۳۳

گریوز، رز / ۴۱

گلاڈستون / ۴۸

گلبن، محمد / ۳۶

گلداسمید، آ. ای. دبلیو / ۴۹۹

گلستان، محمد تقی / ۲۵۱

گلشن ایرانپور، عبدالوہاب / ۷۲۶-۷۲۷

گنجه ای، حاجی میرزا علی نقی / ۴۱۱

گودونوف، بوریس / ۶۰۲

گیوه فروش، شیخ حسین / ۵۶۱

ل

لاریجانی، شیخ عبدالعلی / ۳۰۵، ۶۴۶

لانگ، والتر / ۴۸۹

لاهوئی، ابوالقاسم / ۵۹۰

لایترا، آدولفوس (لوی) / ۴۸۷

لایترا، ویکتوریا / ۴۸۷

لیب الملک شیرازی، میرزا علی آقا / ۳۷۲-۳۷۳

لرد الگین / ۴۸۷

لرد دابرنون / ۴۸۵

لرد لسنداون / ۴۹۱، ۴۳۹، ۴۹۵

لرد لمینگتن / ۴۶

لرد میلر / ۶۲۶

لرد کیچنر / ۴۸۷، ۷۳۳

لطف الله خان شعاع الملک / ۷۴۷

لطفعلیخان زند / ۷۴۵، ۷۵۱

لنسینگ / ۵۲۳

لنین (ولادیمیر ایلیچ اولیانف) / ۴۶۹، ۶۲۹، ۷۰۲، ۷۱۳

لورن، سر پرسی / ۲۵، ۷۳۲

لوگزامبورگ، روزا / ۲۰۷، ۲۳۰

لوک (جان لاک) / ۹۴

لیاخوف / ۱۸

لیکنخت، کارل / ۲۰۷، ۲۳۰

لیتن، ویلهلم / ۱۲۴، ۱۵۲

لینچ / ۴۸، ۱۵۷، ۲۸۸-۲۸۹

م

مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) / ۷۷، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۹۰، ۲۶۲، ۲۹۷، ۴۰۹، ۵۲۲، ۶۳۸

مؤید الشریعہ گیلانی / ۱۴۲

مؤیدالاسلام / ۵۱۲، ۵۸۴

مارلینگ، سرچارلز / ۱۰۵، ۱۴۸، ۲۸۱-۲۸۲

مارکس، کارل / ۱۲

مازندرانی، ملا عبدالله / ۱۳، ۵۰۵

ماستر خدابخش / ۴۲۳-۴۲۴

ماشاءالله کاشی / ۱۲۸، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۵۷

مالک، دکتر سعید / ۵۱۶

مبشرالسلطان / ۴۴۸

متفقہ، میرزا محمود / ۶۹۸

متین الدولہ، احمد (احمد متین دفتری) / ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۷، ۴۴۵، ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۵-۷۵۶، ۷۶۲

ص: ۷۹۶

متین السلطنه، میرزا عبدالحمید خان / ۲۶، ۳۴، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۰-۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۶-۱۶۷، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۴۰، ۳۵۸، ۳۷۲-
۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۲۸، ۷۴۶

مجتهدزاده کرمانی / ۲۴۸

مجدد، محمد قلی / ۲۶

مجددالاسلام کرمانی / ۶۷۸

مجددالسلطنه، امین الدوله مهدیخان / ۷۵، ۳۶۵، ۳۸۴

مجلل السلطان / ۶۳، ۱۸۸

محتشم السلطنه اسفندیاری، حسن خان / ۴۵، ۹۶-۹۷، ۱۴۲، ۱۴۵-۱۴۷، ۲۶۸-۲۶۹، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۷۵، ۴۱۵، ۴۳۳، ۵۵۶،
۵۷۹، ۵۸۳، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۵۶-۷۵۷

محسن میرزا / ۲۴۵

محسن میرزای تلگرافچی / ۳۰۳

محمد (ص) / ۲۵۶

محمد باقر خان اعتمادالسلطنه / ۷۴۷

محمد تاج الشعرا یزدی (فرخی یزدی) / ۵۶۸، ۷۵۱

محمد تقی شیرازی / ۱۶۹

محمد جواد / ۷۴۹

محمد حسن خان سعدالملک / ۳۸۸، ۷۶۰

محمد حسن شیرازی / ۷۶۴

محمد حسن میرزا ولیعهد / ۱۳۸، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۷۳

محمد خان ساوجی / ۳۳۵

محمد شاه قاجار / ۶۷۷

محمد علي (برادر حسين خان لله) / ٤٣٧، ٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٩

محمد علي خان قوام الدوله / ٧٤٣

محمد عليخان كتابفروش / ٤٤

محمد عيشاه قاجار / ٥٣، ٥٤-٥٧، ٤٠، ٤٢-٤٣، ٧٨، ٤٤٣، ٤٧٩، ٧٤٧، ٧٤٩-٧٥٠

محمد قلي خان مخبرالملك / ٧٥٩، ٧٤٢

محمدخان (رئيس خبازخانه) / ٢٢٣

محمدعليخان / ٤٢٥

محمود خان نوري / ١٩٨

محيي، حبيب الله / ٤٨٤

مخبرالملك، محمد قلي خان / ٧٥٩، ٧٤٢

مختارالملك تيريزي (صبا) / ٥٥٤

مدرس، سيد حسن / ٢٨-٢٩، ٤٤، ١٠٣، ١٢٩، ١٤٢، ١٨٤، ٣٠٣، ٥٠٧، ٥١٩، ٥٢١، ٥٢٥، ٥٤٠، ٥٥٤-٥٥٦، ٥٤٨، ٥٧١، ٥٧٥

٥٧٧، ٥٨٠، ٥٨٢-٥٨٣، ٤٣٧، ٤٧٧، ٧٢٢، ٧٢٤، ٧٣٢، ٧٣٨، ٧٤١، ٧٥٧

مديرالملك / ٣٥٥

مرآت السلطان / ٦٦٠، ٧٠٣-٧٠٤

مرآت الممالك / ٣٩٩-٤٠٠، ٤٢٥، ٤٤٤

مرآت، اسماعيل / ٦٨٤

مرادي، نوروز / ٣٤

مرتضي خان ممتاز الملك / ٧٩، ٥٠٨

مرتضي قليخان صنيع الدوله / ٧٤٦، ٧٤٢-٧٤٣

مرتضی قلیخان / ۲۴۱

مرداو ابن علی بن کاسب / ۵۹۱

مرنارد / ۵۰، ۱۱۸، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۴، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۸، ۳۵۷، ۳۹۰-۳۹۱، ۴۰۱

مزعل / ۵۹۲-۵۹۴

مساوات، سید محمد رضا / ۴۴، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۴۱، ۳۵۶، ۶۸۵

مستشارالدوله، صادق خان (صادق صادق) / ۴۵، ۷۵، ۷۷-

ص: ۷۹۷

۷۹، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۴۶-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۲، ۱۹۷، ۲۶۷، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۹۸، ۴۱۰-۴۰۸، ۴۳۲-۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۹، ۵۰۵، ۵۵۸، ۵۷۹، ۵۸۳، ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۴۱

مستشارالدوله، یوسف خان / ۱۰، ۷۷

مستعان الملک / ۳۴۹، ۶۷۶

مستوفی الممالک (میرزا حسن خان مستوفی) / ۳۲، ۷۷، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۶-۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۵-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۷، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۶، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۴-۴۶۵، ۴۶۹-۴۷۱، ۵۱۳، ۵۷۸، ۵۸۷، ۶۲۲، ۶۵۸، ۶۸۸، ۷۰۷، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۵۴-۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۴

مسعودی، عباس / ۷۴۶

مسیو پرنی (مستشار عدلیه) / ۴۶۵

مسیو مولیتر / ۲۴۲-۲۴۴

مشار، یوسف (یوسف خان مشار اعظم) / ۴۰۶

مشارالدوله شیرازی / ۱۸۱

مشارالسلطنه / ۵۱۰

مشارالملک (حسن مشار) / ۲۶۲، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۸۹، ۵۰۶، ۷۳۰، ۷۵۸-۷۵۹

مشاورالملک / ۳۵۳

مشاورالممالک (عبدالحسین میرزا مسعود انصاری) / ۳۳۲، ۳۵۸، ۴۰۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۶۵، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۷۱، ۶۴۲، ۳۴۴، ۴۶۴-۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۶، ۵۲۲-۵۲۳، ۵۳۲، ۵۷۱، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۹۰

مشعوف، اکبر / ۳۶

مشهدی حسن حلاج رنجبر / ۲۵۶

مشهدی حسین فشنگچی / ۴۴۱-۴۴۵

مشهدی صمد قفقازی / ۷۱۲

مشهدى على اكبر / ١٧١

مشهدى محمد حسن نانوا / ٢٢٠

مشكوه الممالك، محمد نظر خان / ٣٤٥-٣٤٨، ٣٥٣، ٣٥٩، ٣٦٢، ٣٦٤-٣٦٦، ٣٧٠، ٣٨٢، ٤٠١-٤٠٣، ٤٠٧، ٤٢٧، ٤٣٢، ٤٣٧، ٤٤٠، ٤٤٧-٤٥٠، ٤٨٣

مشكى اصفهانى، ميرزا عبدالجواد / ٣٧٣

مشيرالدوله، حسن خان (حسن پيرنيا) / ٧٥، ٧٧، ١٠٦، ١٣٢-١٣٣، ١٣٩-١٤٠، ١٤٥، ١٩٠، ٢٦٢، ٢٩٧، ٣٠٢، ٣٧٨-٣٧٩، ٣٨٨-٣٨٩، ٣٩٩، ٤١٥، ٤٥٠، ٤٦٧، ٥٠٩، ٥١٥، ٥٥٦، ٥٦٨، ٥٧٠-٥٧١، ٥٨٥، ٥٨٧-٥٨٨، ٦٣٤، ٦٣٨-٦٣٩، ٦٤١، ٦٤٣-٦٥٠، ٦٥٦-٦٥٦، ٦٦١، ٦٦٤، ٦٦٧، ٦٧٢، ٧١٤، ٧١١-٧١٢، ٧٠٧، ٧٠٤-٧٠١، ٦٨٧-٦٨٩، ٦٨٠-٦٨١، ٦٦٤

مشيرالدوله، محسن خان / ٧٧

مشيرالملك، مهديخان (مهدى علاء) / ٧٥، ١٥٢-١٥٣، ٧٣٣

مصدق، دكتور محمد (مصدق السلطنه) / ٢٤٣، ٣٠٨، ٥٦٥، ٥٦٧، ٦٧١، ٧٢٤، ٧٣٢، ٧٦٢

مظفرالدينشاه قاجار / ١٠، ٦٠، ٧٥، ١٠٤، ١٢٣، ٢٣٢، ٢٨٤، ٢٩٢، ٣٣١، ٣٤٦، ٣٥٥، ٤٠٦، ٥٥٧، ٥٩٤، ٧٤٧-٧٤٩، ٧٦٢-٧٦٣

معاون السلطان / ٥٦٩

معاويه / ٣٢٥

معمدالدوله / ١٢٥

معمدالواعظين / ٥٦٩

معزالملك، محمدتقى خان / ٧٦٣

ص: ٧٩٨

مغرور میرزا (موتق الدوله) / ۷۲۲

مغیث الدوله / ۴۴۸

مفتخر السلطنه / ۳۵۵

مقتدر الملک / ۳۸۴

ملا عبدالله مرندی / ۷۵۷

ملا علی خلیلی / ۶۸۶

ملا محمد کاشی / ۷۵۷

ملک المتکلمین، میرزا نصرالله بهشتی / ۲۵۱، ۳۵۶، ۴۰۴

ملک المورخین / ۳۰۹

ملک زاده، دکتر مهدی / ۲۵۱، ۳۰۲، ۴۰۴، ۷۶۳

ملک فیصل / ۵۴۱، ۶۰۶

ممتاز السلطنه، صمد خان / ۷۹، ۳۴۱، ۶۶۱

ممتاز همایون / ۲۴۳

ممتاز الدوله، اسماعیل خان / ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۶۷، ۳۷۱، ۴۳۳، ۴۳۹

ممتاز الملک، اسماعیل خان / ۲۴۱، ۶۶۱

منتخب الدوله، میرزا محمد خان / ۲۴۲، ۳۴، ۳۸۵، ۳۸۷-۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۰-۴۰۱، ۴۰۷، ۴۲۱-۴۲۲

منتصر السلطان / ۱۵۲، ۲۴۰، ۶۸۵

منشور الملک گرگانی / ۶۴۴

منصور، رجبعلی / ۶۲۵، ۷۵۴

منصور السلطنه عدل / ۶۸۵

مهدی موعود (عج) / ۵۹

مهدیخان و ثوق السلطنه / ۷۱۰

موثق حضور / ۲۸۷

موثق دیوان / ۴۱۳

موسولینی، بنیتو / ۴۱۷-۴۱۸، ۷۲۰

موسوی، محمد حسن / ۱۶۲

موسی (ع) / ۳۳۰

موقر السلطنه / ۴۴۸

مونتگ، اون ادوارد / ۴۹۹

مونتگ، لرد ادوین (لرد سوائیلینگ) / ۱۹، ۴۹۳-۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۸-۵۰۱، ۵۰۶، ۵۲۲، ۵۲۴-۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۷-۵۴۶، ۵۸۰، ۶۲۳،

۶۲۷-۶۲۸، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۶۵، ۶۷۲، ۷۲۷، ۷۳۷

مونتسکیو / ۹۴-۹۵

مونته فیوره، کلود گلد اسمید / ۴۹۹

مک دونالد، رمزی / ۴۷، ۵۳۷

مک مورای، جیمز / ۵۸۲

مکرم السلطنه، میرزا علی اکبر / ۷۹، ۷۵۹

مکرم الملک / ۲۵۰

میجی / ۱۴، ۷۳۲

میر سید محمد مدیر کاشی / ۵۸۷

میر عبدالباقی طیب / ۳۷۲

میرزا ابراهیم خان / ۷۴

میرزا ابوالحسن خان شیرازی / ۳۶۱، ۵۲۷

میرزا احمد خان قزوینی / ۱۸۱

میرزا احمد خان / ۴۴۳

میرزا اسماعیل نوبری / ۴۰۶

میرزا آقا ناله ملت / ۴۰۶

میرزا جعفر خان / ۶۱

میرزا جواد خان (پدر مستشارالدوله) / ۷۷

میرزا حسین خان عدالت / ۳۳۱

میرزا حسین خان معاون / ۶۹۰

میرزا حسین خلیلی طهرانی / ۶۸۶

میرزا رضا گرگانی / ۲۴۲

میرزا سعید خان انصاری (مؤتمن الملک) / ۷۵۸

میرزا سید مصطفی خان / ۵۱۵

میرزا طاهر تنکابنی / ۵۶۷

میرزا عباس خان منشی وزارت داخله / ۶۹۰

میرزا عبدالحسین ساعت ساز / ۴۰۵، ۴۴۱، ۶۶۰

میرزا عبدالصمد / ۱۷۳

میرزا علی اکبر خان معتمدالوزاره / ۳۸۹

میرزا علی اکبر خراسانی / ۱۹۳

میرزا علی تاجر شالفروش / ۳۹۹

میرزا علیخان زنجانی / ۴۴۳

میرزا علیخان ناظم العلوم / ۳۴۳

میرزا محسن خان / ۶۹۰

میرزا محسن مجتهد / ۳۸۰-۳۸۳، ۳۹۰-۳۹۱، ۴۰۷، ۴۴۱، ۷۵۶

میرزا محمد آقا / ۳۴۲

میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم) / ۶۲۲

میرزا محمد منشی / ۳۴۲

میرزا محمود اصفهانی / ۳۴۱

میرزا مسیح اصفهانی / ۷۵۳

ص: ۷۹۹

میرزا مسیح مجتهد تهرانی / ۴۹

میرزا مهدی خوانساری / ۲۸۸

میرزا مهدیخان ساوجی / ۲۳۵

میرزا نورالله کلیمی / ۳۵۷

میرزا هاشم / ۳۰۳

میرزا کریم خان (پدر بزرگ صادق مستشارالدوله) / ۷۷

میرزا کریم خان رشتی / ۳۰، ۴۴، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۳۹، ۴۰۶-۴۰۷، ۴۸۳، ۵۶۲، ۵۸۳، ۶۴۶، ۶۵۶،
۶۵۹-۶۶۰، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۸۷-۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۳-۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۸

میرزا یانس، یوسف خان / ۱۵۲، ۵۰

میرزا یوسف خان مشیر دیوان / ۷۴۶

میرزاده عشقی / ۱۵، ۶۹۰، ۷۴۱

میرعلینقی کاشانی / ۵۰

میلسپو، آرتور / ۷۶۴

میلیو کوف / ۱۴۴

میکائیلان، آوتیس (سلطانزاده) / ۷۲۸

میکادو / ۷۴، ۱۹۰ پ

میکده، میرزا سلیمان خان / ۳۴، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۴، ۴۵۰، ۶۷۰

ن

نائینی، علامه محمد حسین / ۵۰۵

ناپلئون بناپارت / ۷۴، ۸۸، ۹۰، ۴۱۸

نادرشاه افشار / ۱۹، ۲۴-۲۵، ۷۴، ۹۰، ۳۸۲، ۵۶۱، ۵۹۱، ۷۴۵

ناصر دیوان کازرونی (خواجه عبدالله) / ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۹۹

ناصرالاسلام گیلانی / ۵۶۸

ناصرالدین میرزا (فرمانده فوج قزاق) / ۲۰۱

ناصرالملک، ابوالقاسم خان (نایب السلطنه) / ۱۷، ۱۹، ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۶۲-۶۳، ۷۴۷۳-۸۳، ۹۱، ۹۵-۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۷، ۲۱۹، ۳۵۰-۳۵۱، ۴۳۷، ۵۰۴، ۵۶۳، ۵۸۳، ۶۱۶، ۶۳۰، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۶۳

ناظم الاسلام کرمانی / ۳۳۸

ناظم الدوله / ۴۴۸

ناظم الدوله، میرزا ملکم خان / ۱۰

نایب حسین کاشی / ۴۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۰، ۲۸۷-۲۸۸، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۷۸

نبوی، معزالدوله / ۶۸۵

نبیل الدوله، علیقلی خان / ۵۲۲، ۷۵۹

نجات، میرزا محمد / ۴۳۹، ۴۴۶

نجم آبادی، محسن / ۳۰۷، ۳۶۸، ۷۰۱

نجم آبادی، مهدی / ۲۴۱، ۵۱۲

نصرالدوله / ۱۵۸

نصرالله خان جهانگیر / ۴۰۶

نصرت الدوله، فیروز میرزا / ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۸۳، ۳۹۷، ۴۳۷-۴۳۸، ۴۴۳-۴۴۶، ۴۵۰، ۴۷۲، ۴۷۷، ۵۰۶، ۵۰۸-۵۰۹، ۵۱۲، ۵۲۳-۷۵۹، ۷۲۳، ۷۲۱، ۶۸۴، ۶۷۴، ۶۶۵، ۶۴۴، ۶۳۰، ۵۸۷، ۵۸۵، ۵۸۱، ۵۷۱، ۵۵۵، ۵۵۱، ۵۲۷، ۵۲۴

نصرت الدین میرزا سالار السلطنه / ۷۶۰

نصرت السلطان، دانش علی / ۲۱۹، ۲۹۶

نصرت السلطنه / ١٨١، ٢٧٩، ٥٠٩، ٧٢٤

نصير خاقان (امان الله خان) / ٧٤٦

نصيرالدوله بدر / ٣٧٢، ٦٨٥-٦٨٦

نصير السلطنه / ٤٠٠-٤٠٢، ٤١٠

نظام السلطنه مافى، حسين قليخان / ٦٣، ١٥٧، ٥٩٣-٥٩٥، ٦٠٣

نظام السلطنه مافى، رضا قليخان / ١٥٧-١٦٢، ١٦٦، ١٦٩، ١٧٧-١٨٥، ١٨٩، ١٩١، ٢٠٠، ٢٠٧، ٣٤٦، ٣٥٠، ٣٥٥

نظم السلطنه، محمد حسن / ٢٦٠

نقيب زاده كرماني / ٣٣١

نوائى، مصطفى خان (نيرالسلطان) / ٣٩٨، ٤٢١، ٥١٥، ٥١٧، ٥٦٩

ص: ٨٠٠

نواب، حسینقلی خان / ۴۴-۴۵، ۱۴۷، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۶-۲۰۷، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۰۶، ۵۶۱، ۶۸۷-۶۸۸، ۷۴۱

نواب، سیف اللہ / ۲۵۱، ۷۶۳

نواب، عباسقلی خان / ۵۶۱-۵۶۲

نواب، غلامعلی خان / ۱۷۴

نورمن، هرمان / ۲۲-۲۳، ۴۵۰

نوری، شیخ فضل اللہ / ۱۱،

نیکلای اول / ۵۱۹

نیکلای دوم / ۴۸۱

نیکولسون، هارولد / ۳۰، ۲۲۳، ۵۴۱

و

واسموس / ۱۷۵

واعظ، سید جمال الدین / ۱۶۱

وثوق الدوله، میرزا حسن خان (حسن وثوق) / ۱۹-۲۲، ۲۸-۲۹، ۳۴، ۴۴، ۷۵، ۷۷-۷۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۳-۱۵۵،
۱۷۷، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۱-
۳۵۴، ۳۵۶-۳۵۸، ۳۶۱-۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸-۳۷۹، ۳۸۳-۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶،
۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۴-۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۶-۴۶۷، ۴۷۱-۴۷۵، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱-۵۰۲، ۵۰۵-۵۱۷، ۵۲۲-
۵۲۵، ۵۲۷-۵۲۹، ۵۳۱-۵۳۲، ۵۳۵-۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۵-۵۵۸، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۲-۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۸-
۶۳۰، ۶۳۲-۶۳۴، ۶۳۸-۶۴۰، ۶۴۲-۶۴۴، ۶۴۸-۶۴۹، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۳-۶۶۸، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۶-۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱،
۶۹۳-۶۹۶، ۶۹۸-۶۹۹، ۷۰۱، ۷۱۰، ۷۲۰-۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۷، ۷۴۸، ۷۵۱-۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۸-۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۷

وثوق السلطنه / ۴۰۰

وستداهل / ۲۹۸-۲۹۹، ۳۶۹-۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۸-۳۸۹، ۴۰۴، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۸-۴۳۰، ۴۳۴-۴۴۱، ۴۴۴-۴۴۶،
۵۰۶، ۵۷۸، ۶۸۹، ۷۱۹-۷۲۰

ولت (ولتر) / ۹۴

ویسکونت گری آو فالوان / ۶۳۹

ویلبر، دکتر دونالد / ۲۲۲-۲۲۱

ویلسون، آرنولد / ۵۰۲، ۶۰۷

ویلسون، سر هنری / ۴۹۲-۴۹۳، ۶۲۶، ۶۵۲، ۷۱۶

ویلسون، وودرو (رئیس جمهوری امریکا) / ۲۰۱-۲۰۳، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۴۹-۵۵۱، ۶۳۱

۵

هابز، توماس / ۸۸

হারদিন্গ (رئیس جمهوری امریکا) / ۶۳۱

হারদিন্গ، آرتور / ۴۹۱، ۵۰۲، ۶۵۱

هاکوپیان، تیگران تر / ۱۲

هدایت، مخبرالسلطنه (مهديقلي خان هدایت) / ۱۳، ۳۰، ۵۲-۵۳، ۱۵۱، ۱۹۰، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۷، ۴۴۳، ۴۴۸، ۵۶۹، ۶۳۸، ۶۴۶، ۶۵۰، ۷۱۴، ۷۴۰-۷۴۱، ۷۴۷، ۷۶۱-۷۶۲

هرتزل، سر آرتور / ۵۴۶

هرندی، ملا عبدالله / ۷۵۷

هژبر نظام / ۱۷۵

هژبر السلطان / ۷۴۸

هژبر السلطنه / ۳۴۳

هلن، لیلیان / ۴۹۹

هوگو، ویکتور / ۳۴۹

هویدا، امیر عباس / ۳۷۳

هويدا، عين الملك (حبيب الله هويدا) / ٣٧٣-٣٧٤

ص: ٨٠١

هيتلر، آدولف / ۴۱۸

هيٿ، سرلشڪر جان / ۵۳۷

هيندز، جی. مونروٿه / ۴۸۸

ی

پيرم خان / ۶۴-۶۳

يزدان پناه، سپهبد مرتضى / ۶۷۴

يزدی، سيد علي آقا / ۴۴، ۳۲۳-۳۲۴

يزدی، سيد كاظم / ۱۶۸-۱۶۹، ۶۲۲، ۷۵۰، ۷۵۷، ۷۶۴-۷۶۵

يزدی، شيخ حسين / ۲۹۷، ۵۱۲، ۵۱۶

يکاني، اسماعيل / ۱۸۶، ۱۸۸، ۴۰۶

يمين خاقان / ۴۱۳

يوسف خان اعتصام الملك / ۲۹۶

يوسف ريشارخان / ۶۷۷

ص: ۸۰۲

آبادان / ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۶۱، ۵۹۶-۵۹۷، ۶۰۳

آذربایجان / ۴۷، ۵۲-۵۳، ۶۲، ۷۶-۷۹، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۶، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۸۳، ۵۰۵، ۵۳۹، ۵۵۷، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۱۸-۶۱۹، ۶۲۴، ۶۳۶، ۶۶۸، ۶۸۰، ۷۱۲، ۷۳۹-۷۴۰، ۷۴۷، ۷۵۷، ۷۵۹-۷۶۰، ۷۶۲-۷۶۴

آرخانگلسک / ۶۵۱

آرژانتین / ۴۸۸، ۶۳۷

آزادستان / ۵۸۸

آسیای صغیر / ۶۵۱

آسیای مرکزی / ۱۹۲، ۳۱۲، ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۰۶، ۵۵۶، ۶۲۹

آلمان / ۴۲، ۴۹، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۹-۸۲، ۸۶، ۸۸، ۱۱۷-۱۲۴، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۱-۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲-۱۶۶، ۱۷۸-۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۴-۵۱۵، ۵۱۷-۵۲۰، ۵۴۳، ۵۴۹-۵۵۲، ۵۶۶، ۵۷۹، ۵۹۸-۵۸۲، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۴-۶۰۵، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۴۷، ۶۴۹-۶۵۰، ۶۵۶، ۶۷۶، ۶۹۲، ۶۹۸، ۷۲۷، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۶۲

آکسفورد / ۲۲۹، ۳۷۲، ۴۸۶، ۵۳۷

آنکارا / ۷۸

آیداهو / ۵۳۸

الف

ابهر / ۲۸۶-۲۸۷

اختیاریه / ۷۵۴

ادینبورو / ۴۶

اراک / ۱۲۷، ۱۸۲، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۹۱، ۶۱۵

اران / ۴۹۳

اردستان / ۷۵۷

ارمنستان / ۴۵۸، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۳، ۶۶۰، ۶۳۶

اسلامبول / ۷۷، ۷۹، ۱۴۷، ۱۶۹، ۲۴۵، ۴۰۶، ۵۶۸، ۷۵۹، ۷۶۱

اصفهان / ۴۳، ۵۴، ۶۲، ۸۵، ۱۰۷، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸،

۱۹۳، ۲۰۵، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۵۳، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۸۱، ۵۱۳، ۵۸۶، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۷،

۶۱۲، ۶۱۶، ۶۲۲-۶۲۳، ۶۵۳، ۶۷۵، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۰۸، ۷۰۱، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۳۳، ۷۴۵، ۷۴۹-۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۴

اطریش / ۱۱۷، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۴۰، ۱۸۶، ۶۴۹

افریقا / ۱۱۱، ۱۵۴، ۳۰۹، ۳۲۱

افریقای جنوبی / ۴۸۸

افغانستان / ۷۴، ۱۳۱، ۱۷۱، ۲۲۲، ۳۱۲، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۹۲-۴۹۳، ۵۳۴، ۵۳۸، ۶۰۱، ۶۲۹، ۶۵۱-۶۵۲، ۷۳۳، ۷۵۸

امریکا (آتازونی) / ۳۳، ۵۱، ۷۲، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۲، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۳۲، ۴۸۸، ۴۹۷،

۵۱۲، ۵۲۱-۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۷-۵۳۸، ۵۴۰-۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۸-۵۵۲، ۵۶۱، ۵۸۲

ص: ۸۰۳

۶۳۲-۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۵۴، ۶۶۸، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۴۹، ۷۶۴-۷۶۳، ۷۶۷

انزلی / ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۴۶۸، ۴۸۲، ۵۶۵، ۶۲۰-۶۲۳، ۶۲۵-۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۵۹، ۶۹۳

۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۴-۷۰۵، ۷۰۷-۷۱۲، ۷۲۹

انگلیس، انگلستان، بریتانیا / اکثر صفحات

اهرم / ۱۷۴، ۱۷۷

اهواز / ۱۶۰، ۲۳۹، ۲۵۰، ۵۹۱، ۵۹۳-۵۹۶

اوکراین / ۲۰۷، ۴۶۶

ایتالیا / ۴۸، ۱۱۷، ۱۲۸، ۲۰۲، ۴۵۹، ۴۵۶-۴۶۶، ۵۴۹، ۵۶۱

ایتون / ۴۸۵

ایران / اکثر صفحات

ایرلند / ۴۸۹-۴۹۰، ۵۵۱

ب

باغ فردوس / ۳۷۸، ۳۸۳-۳۸۴

باغشاه / ۷۸، ۲۶۳، ۳۵۶، ۴۴۷

بالکان / ۱۴۷، ۵۴۳، ۵۴۵

بانہ / ۳۵۱

باکو / ۲۲۵، ۳۵۶، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۱۶، ۵۵۱، ۶۱۸-۶۱۹، ۶۲۴، ۶۳۴، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۰-

۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۳۸

برازجان / ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۴

برلن / ۹۶، ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۵۸، ۴۰۵-۴۰۶، ۴۴۵، ۷۵۲-۷۵۳، ۷۶۱-۷۶۳

برلین / ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۲۸، ۳۰۲

بروجرد / ۴۳، ۶۲، ۶۵، ۱۱۰، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۷۸، ۲۱۸، ۶۱۵، ۷۲۵، ۷۶۱

بسنفر / ۱۱۷

بصره / ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۵۹۲-۵۹۳، ۶۰۰-۶۰۱، ۶۲۰، ۶۳۶

بغداد / ۷۴-۷۵، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۹، ۳۵۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۴۷۷، ۵۹۱-۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۳۶، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۸۹، ۷۱۱، ۷۱۵

بلیژیک / ۱۱۷-۱۱۸، ۱۳۹، ۲۰۲، ۵۵۲، ۵۶۱، ۵۶۴، ۶۵۹، ۶۸۲

بمبئی / ۱۶، ۴۶، ۷۴، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۳۷، ۶۸۱، ۷۲۶-۷۲۷، ۷۳۲

بندر احمدی / ۱۷۵

بندرعباس / ۱۳۰، ۶۱۵

بهارستان / ۱۵۰، ۱۶۴، ۲۹۸، ۴۱۹، ۵۵۷-۵۵۸

بهشهر (بارفروش) / ۶۱۲، ۷۴۶، ۷۴۸

بوشهر / ۵۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۷، ۳۷۲-۳۷۳، ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۵۶-۵۵۷، ۵۶۴-۵۶۵، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۳۶، ۷۳۸

بیت المقدس / ۶۲۶

بین النهرین / ۳۰، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۴۲

پ

پاریس / ۱۳، ۱۸، ۷۴، ۷۹، ۹۵-۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵-۱۰۶، ۴۰۶، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۱-۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۸-۵۵۰، ۵۵۴-۵۵۵، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۶۱، ۷۳۶، ۷۵۹

پامیر / ۶۰۶

پشتکوه / ۶۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۶۰۷، ۶۳۵

پنسیلوانیا / ۴۸۸

پکن / ۱۲

پیشکوه / ۱۸۵

ص: ۸۰۴

ت

تبریز / ۱۳، ۱۷، ۴۳، ۴۵، ۴۹-۵۰، ۵۲-۵۴، ۷۵، ۷۷، ۸۶، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۳، ۲۵۹-۲۶۰، ۲۸۱-۲۸۲،
۳۱۹، ۴۱۱، ۴۶۱، ۴۷۵، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۸۴، ۵۸۸، ۶۱۲، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۸۰، ۶۸۶، ۷۵۹-۷۶۰، ۷۶۸

تربیت حیدریه / ۲۴۴

ترکستان / ۴۳، ۶۰، ۸۹، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۸، ۱۹۸، ۴۷۶، ۴۹۳، ۶۱۹، ۶۲۹

ترکیه / ۳۰-۳۱، ۴۹، ۵۴۳-۵۴۴، ۶۴۴، ۷۳۹، ۷۵۷

تفلیس / ۷۴، ۱۴۳، ۲۵۰

تنکابن / ۲۵۳، ۶۲۲

تهران / اکثر صفحات

توکیو / ۶۳۷

ج

جلفا / ۷۵، ۸۶، ۱۰۶، ۶۸۳-۶۸۴

جهرم / ۱۷۳، ۷۵۴-۷۵۵

چ

چاکوتاه / ۱۷۴، ۱۷۷

چین / ۱۲، ۴۵۵، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۵۱، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۲۹، ۶۴۵، ۶۶۱، ۷۴۲، ۷۶۳

ح

حجاز / ۳۸۹، ۴۹۱

حسن آباد / ۲۴۱، ۲۸۹

حلب / ۱۵۸، ۷۴۷

خ

خانقین / ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۸۱

خاورمیانه / ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۱۷، ۵۴۲، ۵۵۵، ۶۰۶

خراسان / ۶۲، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۸۳، ۳۱۹، ۳۷۲-۳۷۳، ۳۸۳، ۴۴۸، ۴۶۶، ۴۸۲، ۵۰۵، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۴۹، ۶۹۲-۶۹۳،

۷۲۱، ۷۲۴-۷۲۵، ۷۴۵، ۷۵۰-۷۵۱، ۷۵۷-۷۵۸

خرمشهر / ۱۶۰، ۲۵۰، ۵۹۱-۶۰۲، ۶۳۵

خلجستان / ۲۹۱

خلخال / ۳۵۳، ۶۹۰

خلیج فارس / ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۸۱، ۹۳، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۵۰، ۳۱۲، ۳۷۲، ۵۲۰، ۵۵۲-۵۵۳

خوار / ۲۶۹، ۳۴۴

خوانسار / ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۸

خوزستان / ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۸۲-۲۸۳، ۳۲۴، ۵۹۱-۵۹۶، ۵۰۸، ۶۰۲-۶۰۴، ۶۰۶-۶۰۷، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۹، ۷۶۰-۷۶۱

خیوه / ۵۲۲، ۵۶۱

د

داردابل / ۱۱۷، ۱۳۶، ۲۰۲، ۵۴۳

دامغان / ۲۹۱

داویننگ استریت / ۴۸۹، ۴۹۶

دریای خزر / ۱۲۸، ۴۷۶، ۶۹۳

دزفول / ۵۹۳، ۵۹۵-۵۹۶

دشتستان / ۱۲۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۹، ۲۵۱، ۷۶۰

دلوار / ۱۷۴

دماوند / ۲۸۶، ۴۴۸

دمشق / ۳۸۹، ۶۲۶

دوشان تپه / ۵۷-۵۸

دولاب / ۲۳۵-۲۳۶

ر

رامهرمز / ۵۹۱

رشت / ۲۳، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۹۳،

ص: ۸۰۵

،۴۷۵ ،۴۶۷ ،۴۴۳ ،۴۳۶ ،۴۱۲ ،۴۰۳ ،۳۸۹ ،۳۶۹ ،۳۶۰ ،۳۵۵-۳۵۶ ،۳۵۲ ،۳۴۷ ،۳۴۴ ،۲۷۷ ،۲۵۴-۲۵۵ ،۲۰۰-۲۰۱ ،۱۹۵-۱۹۸
،۶۹۵-۶۹۸ ،۶۹۳ ،۶۹۰-۶۹۱ ،۶۸۰ ،۶۷۵ ،۶۶۶ ،۶۵۸-۶۵۹ ،۶۵۵-۶۵۶ ،۶۴۸-۶۴۹ ،۶۴۳ ،۶۳۲ ،۶۲۱ ،۶۱۹ ،۶۱۲ ،۵۶۵ ،۵۴۳
۷۴۷ ،۷۰۰-۷۱۳

روستای فاروق / ۳۰۳

روسیه، شوروی / اکثر صفحات

رومانی / ۲۰۲

ز

زنجان / ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۴۹، ۳۸۹، ۴۶۹، ۵۶۵، ۶۴۳، ۶۹۰، ۷۰۶، ۷۴۱

زواره / ۷۵۷

ژ

ژاپن / ۱۱۷، ۷۲، ۱۲۸، ۴۵۱، ۵۱۹، ۵۵۱، ۷۶۳

س

ساری / ۵۱۳، ۶۱۵، ۶۴۶، ۷۴۸

سامره / ۵۸۶، ۶۲۳، ۷۵۰

ساوت پورت / ۴۸۶

ساوجبلاغ / ۲۴۹، ۳۴۶-۳۴۷

ساوه / ۶۱، ۱۲۸، ۲۵۶، ۲۵۸

سرخس / ۲۶۹

سلطان آباد / ۱۸۶

سلیمانیه / ۱۸۵، ۲۳۶، ۵۵۶

سمنان / ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۵۶، ۲۹۰، ۴۴۸، ۷۵۱

سن پترزبورگ (پتروگراد) / ۱۱۸، ۱۴۴، ۲۲۸، ۶۱۱

سنگاپور / ۱۶۹

سوئد / ۱۳۵، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۸۵، ۳۸۷، ۶۱۴

سواد کوه / ۷۴۷

سودان / ۴۸۷، ۴۹۴

سوریه / ۳۸۹، ۷۵۷

سویس / ۶۱، ۷۴، ۹۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۴۰۶

سیبری / ۶۱۹

سیستان و بلوچستان / ۶۲، ۸۵، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۷، ۵۷۱، ۵۸۲، ۶۱۵

سیملا / ۱۶، ۴۹۶-۴۹۷، ۵۰۰

ش

شاه عبدالعظیم / ۷۵، ۷۵، ۵۰۷، ۵۰۹-۵۱۰، ۵۶۴، ۵۶۸

شاهرود / ۱۵۳، ۲۲۵، ۲۳۸

شمیران / ۱۹۷، ۲۶۸، ۵۰۹، ۶۸۷، ۷۵۴

شهریار / ۲۷۸

شوریجه / ۶۳

شوشتر / ۲۷۳، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۸۶، ۵۹۸

شیراز / ۳۶، ۴۳، ۵۰، ۵۴، ۱۳۲، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۲-۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۵۱، ۲۸۱، ۴۰۶، ۵۲۶، ۶۱۶-۶۱۷، ۶۲۲، ۶۵۰، ۶۷۸

۷۳۹، ۷۴۵، ۷۴۹، ۷۶۱، ۷۶۳

شیلی / ۶۳۷

ص

صحنه / ۱۸۱

صربستان / ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۰۲

ط

طارم / ۶۹۰

طبرستان / ۵۴۴، ۶۴۷

ع

عتبات / ۲۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱، ۴۷۷، ۵۸۶، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۴۲، ۶۴۵، ۷۳۹، ۷۵۷

عثمانی / ۵۱-۵۲، ۷۲، ۷۹، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۸، ۱۳۱-۱۴۱، ۱۴۳

ص: ۸۰۶

۲۴۹-، ۲۴۷، ۲۳۰، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۴-۱۹۸، ۱۸۶-۱۸۸، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۵۹-۱۶۳، ۱۵۶، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۵
۵۴۲-، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۱، ۵۲۳، ۵۱۹-۵۲۱، ۵۱۷، ۵۱۴، ۴۹۴، ۴۸۴، ۴۸۲، ۴۷۵، ۳۷۴، ۳۳۳، ۳۲۸، ۳۲۵، ۲۹۲، ۲۸۲، ۲۶۰، ۲۵۰
۷۶۱، ۷۵۹، ۷۵۷، ۷۳۳، ۶۹۲، ۶۸۶، ۶۴۹، ۶۴۷، ۶۳۶-۶۳۷، ۶۲۲، ۶۱۹، ۶۱۶، ۵۵۹-۶۰۰، ۵۵۶، ۵۵۳-۵۵۴، ۵۴۹، ۵۴۵

عراق / ۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۳۸-۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۰۱، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۵۹، ۱۳۸-۱۳۷، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۲۳ /
۷۵۷، ۷۲۳، ۶۸۶

عربستان سعودی / ۱۵۷

عشق آباد / ۱۹۸، ۲۸۳، ۴۶۶، ۴۸۲، ۵۱۶، ۶۱۹، ۶۴۴

علی آباد / ۱۲۲

غ

غازیان / ۵۶۵

ف

فارس / ۴۳، ۶۲-۶۳، ۸۰، ۱۳۸-۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۷،
۷۶۴-۷۶۰، ۷۵۵، ۷۴۹-۷۴۸، ۷۴۰-۷۳۹، ۷۲۴، ۷۲۱، ۶۷۲، ۶۵۰، ۶۱۶-۶۱۵، ۵۹۵، ۵۶۳، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۱۴، ۴۷۱، ۳۰۳، ۲۸۲

فرانسه / ۹۴-۹۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۹۱-۱۹۲، ۲۰۲، ۳۵۳، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۸۵، ۴۹۷، ۵۲۳-۵۲۲، ۵۳۶-۵۳۸،
۷۶۲، ۷۵۹، ۶۷۸-۶۷۶، ۶۷۴، ۶۵۵-۶۵۴، ۶۵۰-۶۴۹، ۶۳۰-۶۲۹، ۶۲۶، ۵۸۲، ۵۶۱، ۵۵۲، ۵۵۰-۵۴۸، ۵۴۰

فریدن / ۲۸۸-۲۸۷

فلاحیه / ۶۳۶

فلسطین / ۱۹، ۴۹۱، ۵۲۴

فیروزآباد / ۲۵۴

فیروزکوه / ۳۴۴

ق

قزوین / ۵۰-۵۳، ۵۸، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۸-۱۹۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۳

۶۴۰، ۶۲۱، ۵۶۵، ۵۱۶-۵۱۵، ۴۸۲، ۴۶۹، ۴۱۳، ۲۹۰-۲۸۹، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۶۶، ۲۵۶، ۲۵۳-۲۵۱، ۲۴۸-۲۴۷، ۲۴۳، ۲۳۹
۷۲۲، ۷۱۹، ۷۱۷-۷۱۵، ۷۱۱-۷۱۰، ۷۰۸-۷۰۴، ۷۰۱، ۶۹۸-۶۹۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۷۴، ۶۶۸، ۶۶۶، ۶۶۱، ۶۵۵-۶۵۴، ۶۵۲، ۶۴۱
۷۴۸، ۷۴۰، ۷۲۴

قصر شیرین / ۱۳۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۴۸۲

قطب آباد / ۱۷۳

قفقاز / ۵۴، ۸۹، ۹۳، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۸۰، ۴۱۲، ۴۳۲، ۴۵۴-۵۴۳، ۴۶۴، ۴۷۵، ۴۸۴-۴۸۲، ۴۹۲، ۵۰۶
۷۰۱، ۶۹۶، ۶۹۳-۶۹۲، ۶۸۴-۶۸۳، ۶۸۰، ۶۵۲-۶۵۰، ۶۲۹، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۰-۶۱۸، ۶۱۲، ۵۶۶، ۵۵۵، ۵۵۱، ۵۳۴، ۵۲۲-۵۲۰
۷۵۱، ۷۱۲، ۷۰۸، ۷۰۲

قلهک / ۱۹۷، ۳۴۰، ۳۴۷، ۴۴۲-۴۴۳، ۴۴۵، ۵۵۶، ۶۸۷

قم / ۱۰، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۸۱، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۸۸-۲۸۹، ۲۵۳، ۴۲۴-۴۲۳، ۵۱۳، ۷۴۸-۷۴۷

قمشه (شهرضا) / ۷۵۷

قوش تپه / ۶۳

ک

کازرون / ۱۷۳-۱۷۷

ص: ۸۰۷

کاشان / ۴۳، ۷۸، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۷، ۵۵۷، ۶۲۲، ۶۶۱، ۷۲۴

کاشغر / ۱۵۸

کاظمین / ۶۳۶، ۷۵۱

کپنهاگ / ۱۹۲

کریلا / ۳۷۳، ۶۲۲-۶۲۳، ۶۳۶، ۷۵۰، ۷۶۵

کرج / ۱۲۲، ۱۴۸

کردستان / ۱۰۴، ۲۴۹-۲۵۰، ۲۹۶، ۳۵۰-۳۵۱، ۳۹۹، ۶۱۵، ۷۴۶

کرمان / ۴۳، ۶۲، ۱۶۵، ۲۵۵-۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۹-۲۹۰، ۳۰۰، ۳۴۴، ۴۱۸، ۴۲۴، ۷۴۱، ۵۱۵، ۶۰۷، ۶۱۵-۶۱۶

۶۸۶، ۷۶۱

کرمانشاه / ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۹-۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۲-۲۸۳، ۳۴۸-۳۴۹، ۳۵۳

۳۵۵، ۴۰۶، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۲، ۵۳۹، ۶۱۵، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۱

کرنه / ۱۳۲، ۱۳۴

کرکوک / ۵۶۱

کلات / ۴۴۶-۴۴۸

کلاک / ۷۴۸

کلکته / ۱۴۳، ۴۸۷، ۵۰۰، ۶۵۲

کمبریج / ۴۰۶، ۶۳۷

کوت العماره / ۱۵۹، ۵۹۵

کوريجان / ۲۴۷

کویت / ۱۶۳، ۶۰۰

گ

گرجستان / ۴۵۸، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۳، ۶۲۰، ۶۹۳

گرگان / ۶۲، ۳۵۹، ۵۱۴، ۵۳۲، ۷۴۸، ۷۷۲

گلیایگان / ۲۵۵، ۲۸۵، ۲۸۸-۲۸۷

گیلان / ۱۷، ۲۰، ۷۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۱۳-۲۱۴، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۶۷، ۴۰۷، ۴۶۶-۴۶۷، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۰۵، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۸۴، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۳-۶۲۴، ۶۳۳، ۶۴۲-۶۴۴، ۶۴۸، ۶۵۴-۶۵۶، ۶۵۸-۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۶-۶۸۰، ۶۸۴-۶۸۷، ۶۹۰-۶۹۴، ۶۹۷-۷۰۳، ۷۰۵-۷۱۳، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۳۹-۷۴۰، ۷۵۸

ل

لانکشاير / ۴۸۶

لرستان / ۲۶، ۶۱، ۶۵، ۱۵۷-۱۶۱، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۵، ۲۵۴، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۳۵، ۶۳۹، ۷۶۱

لندن / ۱۶، ۱۹، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۴۶-۴۷، ۷۵-۷۶، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۳، ۲۶۲، ۳۴۱، ۳۷۲، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۶-۴۹۷، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۶-۵۳۷، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۸۰-۵۸۱، ۵۸۶-۵۸۷، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۲، ۶۶۱، ۶۷۰، ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۹۱، ۷۳۲-۷۳۳، ۷۵۳

لهستان / ۶۸، ۱۹۲، ۲۰۲، ۴۶۶، ۵۸۲

لواسان / ۴۴۷

لوزان / ۷۵۵

لیبی / ۴۸

م

مازندران / ۷۶، ۱۵۳، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۰۵، ۴۴۷، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۳۳، ۶۴۶-۶۴۷، ۶۶۷، ۶۸۹، ۷۰۰، ۷۰۷، ۷۳۹-۷۴۰، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۵۱

ماساچوست / ۵۳۸

ماوراءالنهر / ۴۵۵، ۴۹۲، ۵۲۰، ۶۱۹-۶۲۰، ۶۴۴، ۶۹۲

ص: ۸۰۸

ماکو / ۴۳، ۲۶۰

مجارستان / ۲۰۲، ۴۶۶

محمود آباد / ۴۴۷

مدرس / ۴۶

مراغه / ۵۳

مراکش / ۷۲

مرو دشت / ۳۰۳

مسقط / ۵۰۲

مسکو / ۱۱۸، ۱۴۳، ۲۱۵، ۲۲۸، ۴۵۶، ۴۷۶-۴۷۷، ۴۸۳، ۶۱۶، ۶۴۲، ۶۴۴، ۷۵۲

مشهد / ۵۲، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۴۰، ۷۴۶، ۷۵۶

مشکین شهر / ۷۵۶

مصر / ۳۰، ۶۱-۶۲، ۳۷۳، ۳۸۳، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۸۵، ۶۲۶، ۶۳۷، ۷۳۹

ملایر / ۱۱۰، ۱۱۸، ۲۳۶، ۶۱۵

منجیل / ۱۹۶، ۲۵۸، ۶۶۰، ۶۹۷، ۷۰۴-۷۰۸، ۷۱۱-۷۱۳، ۷۱۵

منظریه / ۱۲۲

موصل / ۵۲۲

مکران / ۵۹۵

مکه / ۳۷۳، ۴۹۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۸۶

ن

نجف / ۴۵، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱، ۵۸۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۲۲-۶۲۳، ۶۳۶، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۵۰، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۴-۷۶۵

نطنز / ۲۸۷

و

ورامین / ۲۶۹، ۲۷۸

ونک / ۷۵۴

ه

هرات / ۵۳۴، ۵۹۱، ۶۱۱

همدان / ۶۱، ۶۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۹، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۱۴، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۷-۶۱۸، ۶۴۰، ۶۸۵، ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۰۵، ۷۱۹، ۷۵۳

هندوستان / ۱۱، ۱۷، ۱۹-۲۱، ۲۷-۳۲، ۴۱-۴۲، ۴۴، ۴۶-۴۷، ۵۱، ۵۴-۵۵، ۶۸، ۸۰، ۹۳، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۷۳، ۴۰۸-۴۰۹، ۴۸۵-۴۸۷، ۴۹۲-۴۹۴، ۴۹۶-۴۹۷، ۴۹۹-۵۰۲، ۵۱۷-۵۱۸، ۵۲۵، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۴۶-۵۴۷، ۵۵۱

۵۵۴، ۶۰۶، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۳-۶۵۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۴-۶۷۳، ۶۷۷، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۷، ۷۳۹، ۳۵۶، ۷۶۰

هیرمند / ۱۲۳

ی

یزد / ۴۳، ۶۲، ۱۲۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۷-۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۴۵۷، ۴۸۱، ۶۰۷، ۶۱۶، ۷۴۷، ۷۵۲، ۷۶۴

یونان / ۵۴۴، ۵۴۵

ص: ۸۰۹

آريستو كراسى / ٣١٧

آشوب طلب / ٤٣، ١٣٧، ١٥٥، ١٦٤، ٣٤٩، ٥٥٥، ٥٧٩، ٥٨٣، ٧٠٧، ٧١٤، ٧٣٤-٧٣٥، ٧٣٩

آليانس اسرئيلي / ٦٧٧

الف

اتحاد اسلام / ٢٠٠، ٢٣٠، ٤٠٥، ٦٤٧، ٦٨٩، ٦٩٢، ٧٣٩-٧٤٠، ٧٤٨

اتحاد ملي / ٧٢

اتفاق عموم / ٧٠

احساسات ملي / ٦٤، ٧٠، ١١٨

اراذل و اوباش / ١٨٧، ٥١٢، ٥٦٨-٥٦٩، ٦٦٠، ٧٠٥

استبداد صغير / ١١، ٦١٤

استبداد منور / ١٤، ٢٤، ٧٣٨

استمهال (موارتور يوم) / ١٣٤، ١٣٩-١٤٠، ٢٧٦، ٥٠٨

استكمال / ٦٤

اصلاحات ملكي / ٥٠٥

اصلاحات / ٦٩، ٧٢، ٨٣، ٨٧-٨٩، ٩٣-٩٥، ٩٩-١٠٠، ١٣٤، ١٣٦، ٢٤٣، ٣١٣-٣١٥، ٣٩٦-٣٩٧، ٤٠٨، ٤٩٧، ٥٠٥، ٥٢٤، ٥٢٩، ٥٣١-٥٣٢، ٥٣٧، ٥٤٧، ٥٧٧، ٦٢٢، ٧٠٢، ٧٢٩

افراطى / ٢٨، ٦٢، ٦٦، ٧٣، ٧٩، ١٢١، ١٢٤-١٢٥، ١٣٩، ١٦٦-١٦٩، ١٨٣، ٢٢٠-٢٢١، ٢٢٤، ٢٧١، ٤٦٤، ٤٧١-٤٧٢، ٤٧٤، ٤٨٣، ٤٩٠، ٤٩٤، ٥١٠، ٥١٧، ٥٢٥-٥٢٧، ٥٣٤، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٦٧-٥٦٨، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٦، ٦٧٨-٦٧٩، ٦٨٨، ٧٠٦، ٧٣٨، ٧٤٧

اقتدار حکومت / ۶۹، ۷۲، ۱۷۶

الیگارشلی مالی / ۴۲، ۴۸۳، ۴۹۵-۴۹۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۶۲-۶۶۴، ۶۷۷

امپریالیسم / ۴۲، ۴۸، ۴۹۱، ۶۳۵، ۷۷۱

امور سیاسیہ ملکیہ / ۱۳

انحطاط ایران / ۱۴، ۲۶، ۸۵-۸۶، ۱۱۱

انقلاب استمراری / ۷۲

انقلاب ده ساله ایران / ۷۲

انقلاب سیاسی / ۹۴-۹۵

انقلاب / ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۴۱، ۵۰-۵۱، ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۳۹۶، ۵۵۵، ۵۷۴، ۵۸۸، ۶۵۴-۶۵۶، ۶۶۲، ۶۷۰-۶۷۱، ۶۹۸-۶۹۹، ۷۲۶

انقلابات مزمن / ۱۱۳

انقلابات مملکت / ۱۱۳، ۴۲۰

ب

باستان گرائی / ۲۰، ۱۸۰، ۳۸۲، ۷۳۸

بانک شاهنشاهی / ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۷۷، ۳۶۴، ۴۷۱، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۸۱-۵۸۲، ۶۲۷، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۶۱-۶۶۲، ۶۶۴-۶۶۵،

۶۶۷، ۶۷۲، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۹۸، ۷۱۹، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۳۷، ۷۶۷

بحران ایران / ۱۱، ۳۷، ۵۹، ۶۵-۶۶، ۷۳، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۶۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۶۱، ۳۰۲، ۵۲۹، ۶۲۹

بناپارٹیسیم ایرانی / ۱۴

بیگانه ترسی / ۹

ص: ۸۱۱

پ

پان اسلامیسم / ۵۴۳-۵۴۴

پرسش از ماهیت مشروطه / ۱۰

پلیس جنوب ایران / ۱۳۰، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۷۲، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۴، ۵۱۲، ۵۲۶-۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۴، ۶۱۵-
۶۱۷، ۶۵۰، ۶۸۶، ۷۵۴

ت

تبیین مشروطه بر بنیاد شرع / ۱۱

تجدد آمرانه / ۷۴۲

تجدد مجبوری / ۷۴۲

تجدد / ۱۴، ۲۴، ۶۰، ۶۶، ۷۷، ۸۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۸، ۲۴۶، ۳۱۰-۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۷۴، ۵۱۹، ۷۲۶، ۷۳۸، ۷۴۱-۷۴۲

تحت الحمايه / ۵۱۵

تحریر محل نزاع / ۱۴

تروریزه کردن / ۴۱۹-۴۲۰

تقسیم مجدد جهان / ۱۱۷، ۱۶۳، ۵۸۲

تمامیت ارضی ایران / ۱۳، ۲۴، ۲۸، ۴۳-۴۴، ۴۹، ۵۱-۵۲، ۵۷-۵۸، ۸۰، ۸۲، ۹۷، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۶،
۲۰۲، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۶، ۶۰۶، ۶۳۳

توالی تاریخی / ۱۶

توطئه پنداری / ۹

تکامل تدریجی / ۹۲-۹۴، ۳۹۶

ث

ثروت ملی / ۸۵

ج

جنبش های اسلامی / ۲۳، ۳۰-۳۱، ۷۴۰

جنگهای اکونومیک / ۸۵

جهاد / ۱۴، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۹، ۵۱۷، ۵۹۹، ۶۰۴-۶۰۵، ۷۳۸، ۷۵۰

ح

حق الناس / ۱۱

حقوق موضوعه / ۵۰۴

حکومت قزاقان / ۱۴، ۱۶

حکومت ملی / ۶۹، ۲۸۶، ۳۲۴، ۶۴۸

حکومت وحشت / ۷۴۱

خ

خطر کمونیسم / ۳۱، ۴۵۵

خودشیفتگی / ۹، ۴۸۶

د

دست قوی / ۲۷۴، ۴۷۷

دستکش مخملین / ۴۹۳، ۵۴۲-۵۴۳، ۶۷۲

دعوی استغنا / ۶۸

دماغورزی / ۱۳۱، ۳۱۷

دمکرات اسلامی / ۲۸۵

دمکراسی / ۴۱، ۴۲، ۹۷، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۵۶، ۲۶۶، ۳۱۶-۳۱۹، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۱۷-۳۱۸، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۹۴، ۵۰۲، ۵۱۹، ۶۷۹

دنسترفورس / ۴۸۲

دوران جدید / ۱۰

دولت اسلامی / ۱۳۷-۱۳۸، ۵۵۳

دولت پادگانی / ۱۸، ۲۰، ۷۲۹، ۷۳۸، ۷۴۲

دولت حائل / ۴۲، ۵۱۷، ۶۰۱، ۶۰۶

دولت مختلط / ۸۳

دولت مسئول / ۲۰، ۱۲۴

دولت نظامی / ۱۴، ۱۶

دولت وابسته / ۲۱، ۶۶۵، ۷۳۷

دیپلماسی اربعاب / ۴۹۵

دیپلماسی سری / ۴۹۵

دیوان معدلت / ۸۶

ص: ۸۱۲

دیکتاتورى / ۱۶، ۱۹، ۳۰، ۷۴، ۹۵، ۱۰۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۶۴، ۳۰۵-۳۰۶، ۴۹۷، ۵۸۰، ۵۸۳، ۶۸۲، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۶-۷۳۸، ۷۴۲،

۷۵۲

ر

رشوه خواری / ۳۱۱

رضایت عمومى / ۱۱۳

روحانیان / ۱۳-۱۴، ۲۴، ۴۵، ۴۹، ۸۷، ۹۴، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۹، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۸،

۵۰۳، ۵۴۲، ۵۹۹، ۶۶۹-۶۷۰، ۶۹۶، ۷۳۴، ۷۳۸-۷۳۹، ۷۴۱

روشنفکران / ۱۲، ۱۴، ۸۹، ۹۴، ۴۱۷، ۴۵۶، ۵۱۹، ۶۹۳، ۷۱۶، ۷۳۲، ۷۳۸، ۷۴۱-۷۴۲

ژ

ژون پرسان / ۶۷۵

س

سرمایه خارجى / ۸۶

سرمایه دارى / ۱۱، ۱۲-، ۱۶۳، ۳۳۰، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۸۲

سرمایه مالى / ۴۲، ۱۶۳، ۶۶۵

سرویسهای مخفى / ۶۶۶-۶۶۷

سعادت قومى / ۷۱

سعادت / ۶۷، ۷۱، ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۵۳، ۲۲۷، ۲۶۲، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۷۷، ۳۹۷، ۴۴۷، ۵۱۳، ۵۴۹،

۵۵۳، ۵۵۵، ۵۷۶، ۵۸۸، ۶۴۸، ۶۹۵

سلطنت ملى / ۶۸، ۳۱۳

ش

شارلاتانى / ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۴، ۳۸۱، ۶۸۱، ۷۰۴

شرکت نفت انگلیس و ایران / ۳۳، ۶۰، ۸۲، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۷۸، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۲۰، ۵۳۵، ۶۱۶، ۶۳۰-۶۳۶، ۶۴۵، ۶۵۲-۶۵۳، ۶۶۵،

۶۶۷، ۷۲۹-۷۳۱

شرکت نفت برمه / ۴۹۴

شوونیسیم / ۲۱۳

شکنجه / ۱۸، ۵۰، ۴۱۱، ۴۲۵-۴۲۸، ۶۹۷

شیادی / ۳۶، ۲۱۴، ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۱۴-۳۱۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۷۲۴-۷۲۵، ۷۴۰

ص

صهیونیست / ۶۲، ۴۶۷، ۴۹۱، ۵۴۲

ع

عادات و اخلاق مملکتی / ۶۶-۶۷، ۶۹، ۱۰۰، ۱۰۹

عالم اسلامی / ۱۳۱، ۶۲۱

عرفی / ۶۵، ۱۰۰

عوائد دائمی / ۷۲

عوامفریبی / ۴۴، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۹، ۴۷۷، ۵۲۲، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۶۷، ۶۱۷، ۷۰۷، ۷۲۵، ۷۲۸، ۷۳۵، ۷۴۰

غ

غاصب سلطنت / ۷۰

غوغاسالاری / ۳۲، ۴۵، ۷۹، ۱۵۵، ۱۶۷، ۳۰۶، ۷۳۶

ف

فاسدالعقیده / ۳۱۵

فراماسونری / ۱۵۷، ۶۱۷، ۶۷۷، ۶۸۶

فرانکو پرسیان / ۶۷۷

فرعونیت / ۳۲۲، ۲۴۹

فریبکاری / ۶۸۲، ۶۶۳، ۱۹۰

فواید نوعی / ۷۱

ص: ۸۱۳

ق

قحط الرجال / ۹۷، ۱۸۳

قوانین مجازات / ۶۶

قوایم مذهبی / ۱۳

قوس صعودی دیکتاتور / ۱۹، ۷۴۲

قوس نزولی مشروطه / ۱۹، ۷۴۲

قوه تجددپرور / ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۱۶-۳۱۷

قوه مرتجع / ۲۴۶

ک

کمالیسم / ۵۴۴

کمپانی هند شرقی / ۱۹، ۴۸۸، ۵۲۷-۵۲۸، ۵۴۶

کمر بند امنیتی / ۵۱۸

کمیته آهن / ۳۰، ۴۶۷، ۶۵۸، ۶۷۵، ۶۸۳-۶۸۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۴۰

کمیته زرگنده / ۳۰، ۶۳۹، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۸۷-۶۸۹، ۶۹۹-۷۰۰، ۷۱۴، ۷۳۶

کمیته شرق / ۴۸۴، ۴۹۲، ۴۹۶-۴۹۷، ۵۲۵، ۵۲۷-۵۲۸، ۵۴۲، ۵۴۵-۵۴۶

کنسی دتا (شورای دولتی) / ۱۰۸-۱۱۰

گ

گراند لژ انگلستان / ۱۵۸

ل

لژ بیداری ایران / ۹۰، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۶۹، ۵۱۰، ۶۷۷

محاکم شرعیه / ۱۳، ۸۷

محتکران / ۲۲، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۷۸، ۷۳۵

محضر شرعیه / ۸۷

مشروطه ناقص ایران / ۱۹

مشیت ملی / ۷۲

مصالح حقیقی / ۳۲۳

مصالح درازمدت / ۱۴۷، ۱۶۳

مصالح دینی / ۱۲۳

مصالح عامه / ۱۳، ۱۶-۱۷، ۲۸-۲۹، ۴۳-۴۴، ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۴۵، ۲۷۳، ۳۲۰،

۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۵

مصالح عدلیه / ۳۷۱

مصالح ملت / ۳۱۶، ۶۲۸

مصالح ملی / ۱۳، ۴۵۵، ۴۵۹-۴۶۰، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۸۲-۵۸۳، ۵۹۱، ۷۱۵

مصالح مملکتی / ۱۸۲، ۳۰۰، ۳۱۶، ۵۵۳

مصالح واقعی / ۱۰۹

مصالح کار / ۷۲

مصلحت (مشترکه، ملی، ایران، عمومی) / ۴۴، ۶۷، ۸۲، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۵۸، ۲۲۱، ۲۶۴، ۲۷۱، ۳۰۰، ۵۶۳-۵۶۴،

۶۹۵

مضمون تاریخی / ۱۶

مقتضیات ازمنه / ۳۲۵

مقتضیات مذهب / ۶۹

مقتضیات مملکت / ۶۶، ۱۰۰

مقتضیات وقت / ۱۰۲

مملکت اسلام / ۲۴۱، ۶۲۲، ۶۴۱

منافع (ملی، عمومی) / ۱۹، ۲۶، ۲۸-۲۹، ۴۳-۴۴، ۶۵، ۶۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۷۳، ۲۹۷،
۳۲۰، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۵۹-۴۶۰، ۴۶۳، ۴۷۴-۴۷۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۹۸،
۶۱۳، ۵۳۴، ۶۸۰، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۳۴

منافع آنی / ۱۲۱

منافع بیگانه / ۴۰۹

منافع توده های مردم / ۲۲۰

ص: ۸۱۴

منافع حقیقی / ۱۰۹، ۲۹۸

منافع درجه دوم / ۳۹۶

منافع شخصی / ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۳۹

منافع ظالمانه سرمایه داران / ۳۳۱

منافع متناسبه / ۱۰۷-۱۰۸

منافع موقتی / ۷۲

منافع واقعی مملکت / ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۵، ۴۰۹

منافع کلی / ۱۳۳

منافع یومیه موهوم / ۷۱

مناهی و ملاحی / ۲۴۱

موقعیت فکری / ۹

ن

ناموس انقلاب / ۳۲۷، ۳۹۶

ناموس تکامل / ۳۹۶

ناموس حزب / ۳۰۷

ناموس لایتغیر طبیعت / ۹۳

ناموس مسلمین / ۷۰

ناموس ملیت / ۳۱۷

نسل کشی / ۲۶، ۴۹۵

نظامی گری / ۴۲

نظریه ابرمرد / ۱۴، ۷۴

نهادهای مدنی / ۵۰۴

نورپرفورس / ۴۸۴

نظریه پنجه آهنین / ۱۵، ۲۷۴

نظریه توطئه / ۹، ۱۱

نظریه دولت مقتدر / ۱۶، ۶۰، ۶۴-۶۵، ۷۰-۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۱-۸۳، ۸۹، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۵۰، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۲، ۵۰۷-۵۰۸، ۵۵۳

نظریه ظهور مرد زورمند مرتجع / ۲۴، ۶۴، ۷۳، ۸۸-۹۰، ۶۷۱، ۷۳۳

نظریه های توطئه پندار / ۱۱

نفت باکو / ۴۸۲-۴۸۳، ۴۹۳، ۶۱۹، ۶۳۴

نقش شخصیت ها در تاریخ / ۱۲

و

وضعیت نه این و نه آن / ۱۳

وضعیت هم این و هم آن / ۱۱

وفاق ملی / ۱۰۰

ه

هیئت صالحه / ۷۲، ۳۲۵

هیئت مقننه / ۶۹

ص: ۸۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

